

امیر علی لاهرودی

## یاد مانده ها و ملاحظه ها

( نشر فرقه دمکرات آذربایجان )

باکو - ۱۳۸۶ (۲۰۰۷)

به پدر عزیزم، همانند پدرانی که در حسرت فرزندش چشم از جهان فروبست، تقدیم می نمایم.

---

---

یاد مانده ها و ملاحظه ها

مؤلف - امیرعلی لاهرودی

\* ویراستار: یدالله کنعانی (نمینی)

\* تایپ: تایماز دیزه لی - رشید شیبانی

\* چاپ اول: پائیز ۱۳۸۶

\* تیراژ: ۵۰۰

\* چاپ و صحافی: چاپخانه «نورلان»

\* آدرس: باکو خیابان علی نینگ حسین زاده پلاک- ۶۶

\* تلفن: ۵۹۶۶۳۹۱ / ۴۹۴۵۳۹۴

\* سایت و ایمیل: [www.adf-mk.org/](http://www.adf-mk.org/) [info@adf-mk.org](mailto:info@adf-mk.org)

### فهرست

۸	یاد مانده ها
۹	پیشگفتار

### فصل اول

۱۳	قریه لاهرود مشکین علیا
۱۶	زندگی من
۱۹	تجدد خواهی در منطقه
۲۱	آغاز جنگ جهانی اول
۲۲	آغاز زندگی سیاسی
۳۳	چند کلمه درباره نقش روزنامه جودت
۳۴	کنگره اول حزب توده ایران
۳۷	مرحله پایانی جنگ جهانی دوم
۳۸	شوروی چه میخواست؟
۴۰	کنفرانس مشورتی
۴۳	اولین کنگره فرقه دمکرات آذربایجان
۴۴	تدارک برای نبرد قطعی
۴۷	تسلیم شدن پادگان تبریز
۴۸	مشکین بعد از پیروزی ۲۱ آذر
۵۱	انتقال به مشکین شهر
۵۲	دیدار با سران عشایر
۵۳	عدالتی در اونار
۵۴	دست پیش در مشکین شهر - لاهرودی در تبریز
۵۶	تحویل زنجان و تشدید بحران در جبهه ها

### فصل دوم

۷۹	مهاجرت
79	در لنکران
۸۶	در گنجه
۸۸	نفت

۹۱	روستاهای حوالی گنجه
۹۵	در باکو
۹۷	مولداوها در قازان بولاق
۹۷	اسرای آلمانی در آذربایجان شوروی
۹۹	پیشه‌وری در قازانبولاق
۱۰۲	انتقال به اداره حفاری
۱۰۳	تجدید فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان
۱۰۴	کردها در کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان
۱۰۵	درباره کامبخش
۱۰۷	بازهم در باکو
۱۱۰	مهاجرت و فرقه دمکرات آذربایجان
۱۱۲	تغییر در رهبری... _
۱۱۳	کار در سازمان فرقه دمکرات آذربایجان
۱۱۵	مهاجرت دوران ناصری
	مهاجرت دوران پهلوی
	مهاجرت بعد از سقوط حکومت ملی آذربایجان
۱۱۶	نخستین کنفرانس فرقه دمکرات آذربایجان
۱۱۸	در مسکو
۱۲۱	انحلال طلبی... _
	کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی
۱۲۶	لنینگراد (سانکت پترزبورگ)
۱۳۰	باکو بعد از مسکو

### فصل سوم

۱۳۴	زمینه تاریخی و عوامل عینی نهضت ۲۱ آذر
	آذربایجان در دوره دیکتاتوری رضاخان
۱۳۹	آذربایجان پس از سقوط رضاخان
۱۴۶	فیرقه میز ایشه با شلادی
۱۴۷	استقبال گرم از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان
۱۷۳	خود مختاری یک حق طبیعی



## فصل چهارم

۱۹۵	تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و تشدید فشار آمریکا
	آمریکا و سازمان ملل
۲۰۰	کمیسیون سه جانبه
۲۱۱	لجن پراکنی نمایندگان مجلس
۲۱۸	قوام به مسکو می‌رود
۲۳۰	جلسه محرمانه در تهران
۲۳۴	پیشنهاد (کار در آذربایجان...)
۲۳۷	جلسه محرمانه در تبریز
۲۴۶	پیشه وری به تهران می‌رود
۲۵۲	اعلامیه مذاکرات نمایندگان آذربایجان و تهران
۲۶۵	مظفر فیروز به تبریز می‌رود
۲۶۶	موافقتنامه هیأت اعزامی مرکز و نمایندگان آذربایجان
۲۷۰	روز شماری برای حمله به آذربایجان
۲۷۷	نامه به مقامات شوروی
۲۷۹	پایان عقب نشینی

## فصل پنجم

۲۸۳	تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان
۲۸۵	تلاشی برای وحدت در مهاجرت
۲۹۱	بعد از فروتن باز هم اسکندری
۲۹۳	دست خالی و قلبی آکنده از غم
۲۹۵	کارزار تبلیغاتی و فعالیت عملی
۳۰۸	مسئله ملی از دیدگاه چپ افراطی
۳۰۹	اظهارات رئیس هیأت نمایندگی حزب توده ایران
۳۱۷	نقدی بر اظهارات رئیس هیأت نمایندگی
۳۲۳	مسئله ملی از دیدگاه مارکسیست ها
۳۲۵	لنین و تعیین سرنوشت ملت‌ها
۳۲۸	آذربایجان واحد و افسانه باقراف
۳۳۱	سه نامه از قاضی محمد به میرجعفر باقر اف
۳۳۸	مسئله ملی از دیدگاه راست افراطی

### فصل ششم

- ۳۶۳ ..... مشاوره هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان و هیأت نمایندگی حزب توده ایران  
 ۳۶۷ ..... گزارش کمیسیون نذارک کنفرانسی وحدت  
 ۳۷۱ ..... آئین نامه کمیسیون وحدت  
 ۳۷۵ ..... صورت جلسات جلسه مشاوره

### فصل هفتم

- ۴۲۳ ..... کنفرانس وحدت  
 ۴۲۶ ..... رادیو پیک ان  
 ۴۲۸ ..... شرکت یکی از اعضای فرقه دمکرات ... \_ اقدامات هیأت اجرائیه کمیته مرکزی...  
 ۴۳۸ ..... قطعنامه کنفرانس وحدت  
 ۴۴۵ ..... تشدید نزاع در داخل حزب واحد  
 ۴۵۰ ..... از گزارش رفیق بقراطی  
 ۴۵۵ ..... معارضین در آذربایجان  
 ۴۵۹ ..... رسیدگی به شکایات

### فصل هشتم

- ۴۶۵ ..... یاد داشتهای لایبزیک  
 465 ..... حزب توده ایران در عراق  
 ۴۷۸ ..... مطبوعات شوروی درباره حوادث اخیر عراق  
 ۴۸۲ ..... اولین اجلاس هیأت اجرائیه بعد از وحدت  
 ۵۴۴ ..... تشدید اختلاف و اخراج قاسمی و فروتن  
 ۵۵۹ ..... رهبری حزب توده ایران و نهضت کمونیستی  
 ۵۷۲ ..... مبارزه انقلابی و رهبری حزب توده ایران  
 ۵۹۲ ..... مسئله ملی و رهبری حزب توده ایران

### فصل نهم

- ۶۲۳ ..... پلنوم های کمیته مرکزی بعد از وحدت  
 ۶۳۵ ..... اعضای هیأت اجرائیه

۶۴۱	نگاهی از بالا
۶۵۰	یاوه گوئیهای فروتن مائوئیست
۶۵۲	چرا به آذربایجان برگشتم
۶۵۵	بازگشت به آذربایجان
۶۵۹	انتقال رهبری به ایران
۶۶۰	حزب توده ایران و خط امام
۶۶۱	کیانوری و فرقه دمکرات آذربایجان
۶۶۳	دیدار با کادرهای رهبری
۶۶۵	یورش به حزب توده ایران
۶۶۵	موج سوم مهاجرت
۶۷۱	لنوم هیجدهم
۶۷۵	انفصالیون
۶۷۷	انحلال طلبی در کسوت اصلاح طلبی
	قطعهنامه اول
۶۷۹	قطعهنامه دوم
۶۸۵	در میان دو آتش
۶۹۶	انقلاب 1357 تقاضای بازگشت به ایران

### فصل دهم

۷۰۴	اتحاد شوروی اولین کشور سوسیالیستی
۷۰۷	مشاهدات شاهزاده خانم ایرانی
۷۱۰	سخن چند درباره رهبران اتحاد شوروی
۷۱۹	حمایت شوروی از نهضت های رهائی بخش ملی
۷۲۲	پاران الیور تامپو
۷۳۰	رهبران آذربایجان شوروی
۷۳۲	استعفای غلام یحیی
۷۳۹	تجاوز ارمنستان علیه آذربایجان
۷۴۰	فرقه دمکرات آذربایجان و حاکمیت جبهه خلق
۷۴۴	پایان سخن- قرن ۲۰ و ملت های « غیر تاریخی »
۷۴۷	منابع

**یاد مانده ها و ملاحظه ها**

بیش از دو سال طول کشید تا این کتاب تدوین و تنظیم و برای چاپ حاضر شود.

در این یادداشتها سعی شده تا واقعیتها در ایران، از جمله مبارزه مردم آذربایجان برای باز یافتن هویت ملی خود، موضعگیری نیروهای چپ و راست نسبت به تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، انعکاس نهضت دمکراتیک «21 آذر» آذربایجان در سیاست خارجی شوروی و آمریکا، موضع تهاجمی آمریکا و عقب نشینی شوروی از ایران، بویژه از آذربایجان، انحلال طلبان چپ و دستیابی آنها به این هدف، انتقال رهبری حزب توده به ایران، سیاست حزب در قبال انقلاب ایران و یورش به حزب توده ایران، موج گسترده مهاجرت به شوروی، اختلاف شدید بین بازماندگان رهبری حزب و مهاجرین تازه وارد در مهاجرت و بالاخره موضعگیری مؤلف درباره اتحاد شوروی، رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی و رهبران حزب کمونیست آذربایجان شوروی با استناد به اسناد و مدارک بررسی شود. اینک تحقیقاتی که در موارد فوق انجام گرفته، در معرض قضاوت خواننده بی طرف قرار میگیرد.

از دوستانی که در تنظیم این کتاب از جان و دل به اینجانب کمک کرده، اسنادی را در اختیارم قرار داده اند. همچنین از یدالله کنعانی (نمینلی) که مسئولیت صفحه بندی و ویراستاری را به تنهایی بعهد گرفته و از تایماز دیزه لی، رشید شیانی که در تایپ کتاب یاری رسانده اند و از ناظم آژانژاد که در چاپ آن شرکت نموده بی نهایت تشکر مینمایم. برای این دوستان بهترین آرزوها را دارم.

امیر علی لاهرودی

### پیشگفتار

قرن بیستم، اشاعه و پاگیری تفکر چپ در ایران است. این نظریه علمی با رشد سرمایه داری و تقسیم جامعه به طبقات سرمایه دار و کارگر در اروپا شکل گرفت. انقلابهای سرمایه داری علیه فئودالیزم و انقلابهای کارگری علیه سرمایه داری تا زمان شکست فرانسه (۱۸۷۱) از آلمان پایان یافت.

ثبات سیاسی در اروپای غربی برقرار شد و رشد اقتصادی چهره اروپا را دگرگون ساخت. در حالیکه اروپای شرقی، بویژه روسیه در مرحله ای بود که اروپای غربی آنرا پشت سر گذاشته بود. روشنفکران چپ گرای روسیه برای رهایی از یوغ حکومت مطلقه، راهی اروپای غربی شدند و با تفکر چپ رادیکال از نزدیک آشنائی پیدا کردند. برای بسیج کارگران و دهقانان روسیه دست به اقدامات عملی زدند و حزب سوسیال دمکرات کارگر روسیه را پایه گذاری نمودند. این حزب بشکل غیر علنی تشکیل یافت. در اوایل قرن ۲۰ در صفوف آن انشعاب رخ داد. جناح چپ رادیکال این حزب با استفاده از جنگ جهانی و جلب روسیه تزاری، به این جنگ، نیروهای انقلابی، یعنی کارگران و دهقانان بی بضاعت و سربازان ناراضی از جنگ را بسیج نمود و انقلاب بورژوازی را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل کرد. با پیروزی سوسیالیزم در روسیه فصل نوینی در تاریخ بشر باز شد. روشنفکران ایران تا پیروزی انقلاب در روسیه، با تفکر نو آشنائی یافتند. برای اخذ و هضم آن، در خارج از ایران سازمان سیاسی تشکیل دادند و ملهم از پیروزی انقلاب در روسیه این سازمان را به داخل ایران منتقل نمودند. علیرغم فشار و دستگیری فعالان این سازمان تفکر نو در محیط روشنفکری کشور ریشه دواند. علیرغم اینکه یک گروه دستگیر شد، گروه جدید جای آنرا گرفت. بالاخره جنگ جهانی دوم سراسر گیتی را فرا گرفت و ایران نیز از این جنگ کنار نماند. دیکتاتوری در ایران مانند دیکتاتوریهها در دیگر کشورها از هم پاشید.

فضای باز برای روشنفکران و کارگران پیشرو امکاناتی فراهم نمود که، تفکر نو، اندیشه انقلابی، تفکر بر خورداری از آزادی فکری و عملی در میان توده های شهر و روستا گسترش یابد. مقامات سیاسی شوروی این واقعیت را درک کردند با نمایندگان پیشرو تماس برقرار نمودند. بدین ترتیب تغییرات دمکراتیک در ایران آغاز گردید.

تشکیل حزب توده ایران در راستای گسترش تفکر دمکراتیک در سراسر کشور ارتباط مستقیم داشت. زیرا برقراری دمکراسی در سراسر ایران هدفی بود استراتژیک که، هم حزب توده ایران و هم اتحاد شوروی در آن ذینفع بودند.

اما وضع بخرنج در جهان، حضور آمریکا و انگلیس در ایران، تمرکز قدرت در دست طبقات حاکمه سنتی امکان دمکراتیزه کردن کشور را محدود کرد.

هم شوروی ها، و هم شخصیت‌های دمکرات در آذربایجان فرصت را غنیمت شمردند. برای دستیابی به دمکراسی در ایران شروع از آذربایجان را بعنوان هدف تاکتیکی انتخاب کردند، زیرا مردم آذربایجان دارای سنن انقلابی بودند. مردم آذربایجان علاوه بر ستم طبقاتی از ستم ملی نیز رنج میبردند. حق تدریس به زبان مادری برای فرزندان آذربایجان ممنوع بود. منشا ملی و قومی آن انکار میشد، زبان ملی ترکی زبان تحمیلی قلمداد میشد. همه این عوامل شرایط مساعدی بود که باعث شد ملت آذربایجان دست به قیام در راه دستیابی به حق مسلم ملی و اجتماعی خود بزند.

طبیعی است که نه تنها در آذربایجان، بلکه در سراسر جهان بدون وجود عامل تاثیر گذار برای رسیدن به این هدف ممکن نبوده و نیست. چنانکه عامل خارجی ( انگلیس و آمریکا) پشت سر طبقات حاکمه ایستادند و حکومت سنتی ثروتمندان ( حاکمیت ارباب بر رعایا) را بر سر قدرت نگاه داشتند. شوروی نیز پشت سر مردم آذربایجان ایستاد و با ارائه کمک همه جانبه پیروزی ملت آذربایجان تامین شد.

اما عامل تاثیر گذار در مقیاس منطقه رو به ضعف گذاشت. عامل داخلی ( عامل مردمی) قدرت مقاومت را از دست داد. حکومت ملی آذربایجان سقوط نمود. تسلط صاحبان قدرت و ثروت در آذربایجان استقرار یافت.

بیش از شصت سال از آن تاریخ می گذارد، مردم آذربایجان هنوز هم از دستیابی به حقوق ملی خود فرسنگها دور مانده اند.

خوانندگان با مطالعه درباره همه این مسائل با اسناد و دلایل کافی آشنا خواهند شد.

## فصل اول





### قریه لاهرود (مشکین علیا)

قریه لاهرود (لاری) در دامنه کوه ساوالان واقع است. این قریه در مقایسه با قراء دیگر مشکین علیا نسبتاً بزرگ است. 60 سال پیش پنج هزار نفر در آن سکونت داشت. لاهرود در سه فرسنگی مشکین شهر واقع است. مشکین شهر تا بقدرت رسیدن رضاخان «خیابو» نامیده می شد. در آن زمان راههای مالرو دهات منطقه را با مشکین شهر مربوط می ساخت. اهالی لاهرود مانند دیگر دهات منطقه مشکین با زراعت و باغداری مشغول بود. بیل، خیش و گاو آهن یگانه ابزار کار محسوب می شد. مازاد محصولات کشاورزی، بویژه میوجات در شهرهای اردبیل و مشکین بفروش می رسید. دهقانان از راه مبادله جنس با عشایر محلی قسمتی از مایحتاج زندگی خود را تامین می نمودند. الاغ تنها وسیله حمل و نقل آن دوران بود.

### مالکین منطقه مشکین

مشکین به منطقه علیا و سفلی (شرقی و غربی) تقسیم شده و در دامنه رشته کوههای بزرگ قرار دارد. ساوالان مرتفع ترین نقطه (بیش از چهار هزار متر) این رشته کوهها است. مشکین نوار سبزی است که از قریه نقدی آغاز می شود تا جنگلهای قرجه داغ امتداد پیدا می کند. عرض این نوار سبز در مشکین علیا یک فرسنگ است و در شمال به رودخانه «قره سو» منتهی می شود. طول آن بیش از شش فرسنگ است. اکثر قرا این منطقه املاک دولتی (خالصه) بود که از جانب ملاکین بزرگ (از جمله خانواده میر پنج اردبیلی و معاضدالدوله تبریزی) بشکل تیول اداره می شد. مالکین در تابستان و پاییز در یکی از بزرگترین قریه رحل اقامت می انداختند، بواسطه مباشرین خود بهره مالکانه را بشکل جنس (غلات و علوفه 1/5) و مالیات را بشکل پول نقد با محاسبه واحد خانوار جمع آوری می کردند علوفه در سال دو بار برداشت می شد. در دومین برداشت بهره مالکانه 1/10 بود. علاوه بر بدهیهای فوق 1/40 محصول به مالک داده می شد. تامین آب غوره مالک بر عهده باغداران بود. مالک زارع را با بذر و ابزار کار (گاو، خیش و کاوه آهن) تامین نمی نمود. دهقانانی که بازراعت سر و کار نداشتند مجبور بودند برای ابیاری باغات، آب را از مالک با پول نقد خریداری کنند. سر بازاها و ژاندارمها در حین عبور از دهات در خانه دهقانان می ماندند. دهقانان بشکل اجباری برای این مهمانان ناخوانده جوجه پلو می پختند. در حالی که خود دهقانان بیچاره با هزار مشکل در عید نوروز غذای برنج تهیه می کردند. قریه لاهرود به چهار محله تقسیم می شد.

محلّه عرب محمدلو در جنوب، محلّه شاهولیلو در شرق، محلّه معصوم خانلو در غرب و محلّه قره دمسی در شمال قریه واقع است. در هر محلّه دو-سه مسجد و جود داشت. آخوندهای این مساجد تحصیل کرده مدارس دینی مشهد و اردبیل بودند. بغیر از آخوندها تنها چند نفر سواد خواندن و نوشتن داشتند. قبض، قباله و اسناد نگاه و طلاق را آخوندهای محلّه می نوشتند. در این قریه دو مکتبخانه دایر بود. یکی در محلّه شاهولیلو و دیگری در محلّه عرب محمدلو فعالیت می کرد. در این مکتب خانه قرآن و تکه هایی از گلستان سعدی را به کودکان می آموختند. آخوند محمد حسین غیر معمم صاحب مکتبخانه در محلّه شاهولیلو و میرزا داداش صاحب مکتبخانه در محلّه عرب محمدلو بودند. در هر یک از این مکتبخانه ها 20 تا 30 کودک درس می خواندند. سه سال طول می کشید. تا قرائت قرآن به پایان برسد. ختم قرآن با مراسم خاص انجام می گرفت. کودکی که قرآن را به پایان می رساند، دو دست او را از پشت می بستند. کودکان مکتبخانه او را جلو می انداختند و به خانه او می رفتند. پدر و مادر کودکان را با سرور و شادی استقبال می کردند. کودکان در کنار سفره می نشستند، غذا و شیرینی می خوردند. البته انعام آخوند که در این مراسم شرکت نمی کرد به جای خود محفوظ بود. مکتب خانه شاهولیلو در شبستان مسجد دایر می شد. رسم بر این بود که کودکان یک جوال خالی با خود می بردند، آن را روی زمین پهن می نمودند و روی آن می نشستند. آخوند حروف الفبا را با صدای بلند می خواند و کودکان بشکل دسته جمعی آن را تکرار می کردند.

در مکتب خانه میرزا داداش تجدد مابی به چشم می خورد. میرزا داداش یگانه فردی در قریه بود که سواد غیر آخوندی داشت و نمایندگی سجل احوال مشکین شهر در لاهرود به او واگذار شده بود. او موالید و متوفیان را به ثبت می رساند. آمار و احصاییه ساکنین قریه را تهیه می نمود.

### اقتصاد

اقتصاد قریه لاهرود همانند قرا دیگر منطقه به زراعت، دامداری، باغداری و خدمات تقسیم می شد. زراعت و باغداری بیش از نود درصد درآمد ساکنین قریه را تشکیل می داد. خدمات (بقالی، قصابی، سلمانی، آهنگری، حلبی سازی و خیاطی) شغل مضاعف محسوب می شد. بدین ترتیب همه ساکنین قریه اعم از مرد و زن با تولید محصولات کشاورزی و فروش آن مشغول بودند. قریه لاهرود مانند دیگر قرا منطقه، واحد بسته اقتصادی بود که همه مایحتاج زندگی در آنجا تولید می شد. اکثریت مردان قریه لباس پشمی می پوشیدند. بافت و دوخت لباس را زن خانه انجام می داد. همه افراد خانواده، مرد و زن و کودک در کشت و برداشت شرکت می کردند. این همیاری در چارچوب خانواده محدود

نمی شد. همسایه ها و مردان محله در بیل زدن و شخم زنی بهاره به ترتیب نوبه در باغ و مزرعه یکدیگر کار دسته جمعی انجام می دادند و در کوتاه ترین مدت کاشت و برداشت پایان می یافت سنن دیرینه جامعه بسته در تنظیم روابط میان دهقانان نقش موثر و تعیین کننده داشت. کمک به خانواده بی سرپرست و کودکان یتیم (تعداد آنها انگشت شمار بود) وظیفه اخلاقی محسوب می شد. دزدی و نگاه چپ به ناموس دیگران با واکنش شدید مواجه می شد. مناقشات ملکی و وراثتی به ندرت رخ می داد. کار و تلاش زندگی با آغاز بهار شروع می شد و در پاییز پایان می یافت او آخر پاییز و زمستان به جز دامداران، فصل بیکاری برای دهقانان بود. افراد مسن در مساجد و کنار معابر و جوانان و میانسالان در قهوه خانه ها، نو جوانان در میادین قریه با به راه انداختن بازیهای محلی وقت می گذرانند.

من امیر علی لاهرودی فرزند احمد در چنین محیط بسته، مانند دهها کودک روستایی در خانه ای با دیوار های گلی (خانه ای که یک دهلیز بخاری دار برای پخت و پز داشت. یک اتاق دیگری بود نسبتاً بزرگ که در آن همه مایحتاج زندگی جا داده شده بود. در وسط خانه تنوری بود که در زمستان گرمی می بخشید. در آن نان می پختند و بعد کرسی چهار گوشه روی تنور می گذاشتند. روی کرسی غذا خورده می شد. روی زمین گلیم پهن می شد و روی کرسی نیز یک پلاس بزرگ می انداختند. هنگام خواب رختخواب پهن می شد و همه زیر کرسی می خوابیدند. بالای بام روزنه ای وجود داشت که دود تنور از آن خارج می شد. چشم به جهانی گشودم که بعد از بلوغ مانند سنگ کلوخ مرا از گوشه به گوشه دیگر، از کشوری به کشور دیگر پرتاب نمود، بدون اینکه خود در این ماجرا «نقشی» داشته باشم. یاد آوری می شود که این خانه محقر بعد از در گذشت پدرم خالی از سکنه ماند. شهردار شهر جدید الاحداث لاهرود آنرا زیر بلدوزر گرفت و ویران نمود. خانه ای که دوران کودکی و نوجوانی خود را در آن گذرانده بودم، ولی امروز تبدیل به خیابان شده است.

رضاخان افسر قزاق با انقراض سلسله قاجار قدرت را قبضه نمود و با سرکوب مخالفین چپ و راست خود، بویژه با مهار کردن سران عشایر و قبایل و با استقرار دیکتاتوری فردی ایران را به کشوری با ثبات و «امن» مبدل کرد. اداره ثبت احوال دایر گردید. همه آحاد ملت از خرد و کلان سند هویت (شناسنامه) دریافت نمودند. اهالی منطقه ما (همچنین ساکنین لاهرود) در سال 1307 هجری شمسی (1928 میلادی) صاحب شناسنامه شدند. تاریخ تولد من با آغاز قرن سیزده هجری شمسی (اواسط دهه سوم قرن بیستم میلادی) مصادف است و در شناسنامه صادره در سال 1307 در 22 اسد (مرداد) 1302 ثبت شده است.

لاهرود زمانی یکی از قراء آباد منطقه مشکین بود. اما با تاخت و تاز عشایر منطقه رونق اقتصادی خود را از دست داد. تنها پس از جلوگیری از خودسریهای اشرار کشت و برداشت راه افتاد ولی بسیاری از دهقانان نتوانستند وضع گذشته خود را باز یابند. خانواده ما نیز دارایی خود را از دست داد. برای بدست آوردن لقمه نانی راهی دیار غربت شدند. پدر همراه برادران خود محمود و تقی به باکو رفتند و به اردوی ایرانیان پیوستند که برای یافتن کار به آنجا می رفتند و چند ماه در این شهر ماندند. تقی فوت کرد و دو برادر برگشتند. دو قطعه باغی که داشتند روی آن کار کردند و زندگی را از نو آغاز نمودند. از گذشته و اقامت کوتاه مدت در شهر باکو صحبت می کرد. از آن زمان هفتاد سال می گذرد. متأسفانه محیط غربت، دور از عزیزان و نزدیکان و غرق در مسائل روز ارتباط مرا با گذشته قطع نمود، چیزی که یادم مانده و هیچوقت فراموش نمی کنم این است که پدرم می گفت: «ما آوارگان هر روز صبح از خواب بلند می شدیم لحاف مندرس خود را به شانیه می انداختیم و در میدان شهر باکو بنام «قوبا میدانی» برای کاریابی صف می کشیدیم. سر و گردن ایرانیان آواره پر از شیش دم دار بود». آری بی کفایتی دولت و سرکشی یاغیان وضعی بوجود آورده بود که دهقانان آذربایجان به روسیه از جمله به باکو، شهر صنعتی نفت سرازیر می شدند و با لفظ «همشهری» مورد اهانت قرار می گرفتند. با همه این دشواریها اکثر مهاجران ایرانی در قفقاز ماندگار شدند. تعدادی از آنها در آستانه جنگ جهانی دوم به ایران بازگردانده شدند و در ایران نیز مهاجران آواره نام گرفتند و اکثراً تحت تعقیب و مراقبت پلیس قرار گرفتند.

### زندگی من

درخانه ما پنج فرزند (دو دختر و سه پسر) بدنیا آمد. دخترها و دو پسر تا پنج سالگی در گذشتند. من سه سال داشتم که مادرم در حین زایمان فوت نمود. در آن زمان در سراسر منطقه از پزشک و دوا و درمان اثری وجود نداشت. پدرم نمی خواست یگانه فرزندش بی سواد بماند. مرا به مکتب خانه فرستاد. خواندن قرآن را یاد گرفتم. بعداً مدتی مشغول خواندن و ازبر کردن گلستان سعدی شدیم و مدتی هم در منزل میرزا علی اصغر آخوند محله حاضر می شدم. او نامه نوشتن را بمن یاد می داد.

مادر بزرگ و دایی هایم همسایه دیوار به دیوار ما بودند. مادر بزرگم از من مراقبت می کرد. کمی که بزرگ شدم مرا به مکتب خانه فرستادند. پدرم دو قران پول نقره بمن داده بود. این پول را در جیب «آرخالیق» چیندار می گذاشتم. یک روز متوجه شدم که پول در جیبم نیست ترسیدم به پدر چیزی بگویم. قضیه را به مادر بزرگم گفتم. او دو قران نقره بمن داد و گفت بگیر و به پدر چیزی

نگو، من هم همین کار را کردم. دایی کوچکم مرا خیلی دوست داشت و همیشه می گفت: «امیر پاشا، یوز پاشا» هر سال عده ای به زیارت مشهد می رفتند. مادر بزرگ، من، دایی با دو بچه اش باهم به جمع زوار پیوستیم و به اردبیل رفتیم. در کاروانسرای اقامت نمودیم. یک روز ما را سوار کامیون باری رو بسته کردند و به «شمسبی» بردند. اولین بار بود که ما کامیون را می دیدم و سوار کامیون می شدیم. همه را سرگیجی گرفت و استفراغ کردیم. وقتی به کاراژ باز گشتیم با گریه و زاری از بزرگان خواستیم با اسب و قاطر به مشهد برویم. اما کسی گوش شنوائی نداشت. فردا همه سوار همان کامیون شدیم و به تهران رفتیم. خوشبختانه سرگیجی و استفراغ تکرار نشد. در آن زمان راه شوسه آسفالت نبود. ماشین با راهی که خاکی بود حرکت می کرد. بالاخره به تهران رسیدیم.

این بار اول بود که به تهران می رفتیم. در تهران در کاراژ ناصری واقع در خیابان ناصریه توقف کردیم. در آن زمان 10-12 سال داشتم. از کاراژ بیرون آمدم و در کنار خیابان روی پله مغازه نشستیم. چند دقیقه بعد صاحب مغازه آمد و گفت: بچه پاشو. بلند شدم و رفتم پهلوی مادر بزرگم.

با اتوبوس راهی مشهد شدیم. محلی که در وسط راه تهران و مشهد یادمانده، شاهرود و سلام تپه است. در شاهرود اتوبوس متوقف شد. زوار کمی استراحت کردند. شاهرود یک شهر شبیه به روستا بود. جاده از کنار آن می گذشت. بعد از شاهرود به قدمگاه رسیدیم. اما راننده توقف نکرد. ما هم نتوانستیم قدمگاه را زیارت کنیم. اتوبوس بعد از ظهر به سلام تپه رسید. همه پیاده شدیم. سلام تپه جایی بود بلند. شهر مشهد در دامنه کوه قرار گرفته بود. پانارام (دورنمای) شهر از آنجا دیدنی بود. در سلام تپه هر یک از زوار با انگشت دایره ای روی زمین می کشید و دعا می کرد که بهشت جای فوت شدگان آنان باشد. بعد از انجام دادن این مراسم به شهر مشهد وارد شدیم. یک اتاق در طبقه دوم اجاره کردند. همه پنج نفری مان در آن خانه جا گرفتیم. منزل ما مشرف به صحن اما رضا (ع) بود. از دالان چند متری رو بسته می گذاشتیم و وارد صحن زیارتگاه می شدیم. مغازه های کوچک زینت بخش دالان بودند. در این مغازه ها تسبیح و مهر و جانماز و جزوه دعا می فروختند. اولین بار وارد مکانی شدیم که برای کودک روستایی شبیه به رویا بود. من نمی توانم این بارگاه پر عظمت، پوشیده از طلا و کاشی های رنگارنگ مینیاتوری توصیف کنم. در صحن، آبدان زیبایی مرمرین، پر از آب بود. یک جام طلایی مانند با زنجیر کنار آبدان گذاشته بودند و یک نفر هم در بالای آبدان نشسته بود. می آمدند و با آن جام آب می خوردند. صحن پر از زوار بود. هر زواری با خود گندم می آوردند و در صحن می پاشیدند. صدها کبوتر با عجله دانه را می چیدند. ما هم مانند دیگر

زوار کفشهایمان را در می آوردیم و وارد بارگاه می شدیم. روی قبر مهجر بزرگ نقره ای گذاشته بودند. همه بزرگ و کوچک دور می زدند و مهجر را می بوشیدند. در یک طرف راه عبور خیلی تنگ بود. مردم با فشار به یکدیگر از آنجا می گذشتند و با صدای بلند می گفتند: لعنت بر هارون الرشید. مثل اینکه با گفتن این جمله معبر راه باریک وسعت پیدا می کرد و همه براحتی از آنجا عبور می کردند.

شماي مسجد گوهر شاد (می گفتند این مسجد را امیر تیمور گرگانی به افتخار همسرش گوهر شاد در صحن امام رضا بنا نهاده است) به زیبایی دیده می شد. برادر امام رضا نیز در شهر مشهد دفن شده است. ما را به آنجا نیز بردند. بقعه نسبتاً کوچکی در آنجا قرار داشت. در وسط بقعه سنگ سیاه در قطعه ای تقریباً یک متر در یک متر و نسبتاً سبک، هر یک از گوشه هایش روی یک سنگ خاکستری رنگ گذاشته شده بود. بایستی در مقابل سنگ زانو زده و با دو دست آنرا بالا می بردی و می بوسیدی. می گفتند در حین برداشتن سنگ از بینی آدم گناهکار خون جاری می شود که «خوشبختانه» زیارت ما بدون خونریزی به پایان رسید. در شهر مشهد غیر از زیارتگاه و خیابان مشرف به زیارتگاه جایی را ندیدم. در هوای سرد پائیز باغات مشهد صدمه دیده بودند. رنگ انگوری که در کوچه برای فروش عرضه می شد، تغییر پیدا کرده بود.

انگور مشهد در مقایسه با انگور مشکین از کیفیت پایینی برخوردار بود. بالاخره مدت زیارت پایان یافت و با اتوبوس به تهران باز گشتیم. بعد از اقامت کوتاه در تهران برای زیارت حضرت معصومه عازم قم شدیم. ما را به زیارتگاه بردند. فرایض مرسوم را به جا آوردیم. یادم نیست چند روز در قم ماندیم و در کجا اقامت کردیم. گنبد طلایی بارگاه، صحن، دیوار صحن، جنب و جوش مردم و زنان سیاه چلدر تنها چیزی است که در خاطرم مانده است. باز هم با اتومبیل باری رو بسته به اردبیل باز گشتیم و در وسط راه در حین حرکت اتومبیل دایی زاده و من باهم حسابی دعوا کردیم. روی هر سه ما خراش برداشته بود. بالاخره به مشکین آمدیم. در کنار جاده قریه نقدی توقف کردیم. در قهوه خانه گرامافون تصنیف پخش می کرد. به ما گفتند گوش کردن به موسیقی بعد از زیارت حرام است.

### تجدد خواهی در منطقه

حال و هوای «تجدد» خواهی به منطقه ما نیز راه یافت. کشف حجاب اجباری و متحدالشکل ساختن لباس، آغاز این «تجدد خواهی» بود. ژاندارمها در

کوچه، حتی در مراسم عزاداری ماه محرم سرپوش زنان را در مسجد با زور از سر برمی داشتند. در ملاء عام به آتش می کشیدند. مردان را نیز مجبور می کردند. لباسهای سنتی را کنار بیاندازند و لباس اروپائی به پوشند. چند نفر از آخوندزاده های جوان نیز لباس آخوندی را کنار گذاشتند و کت و شلوار پوشیدند و کلاه لبه دار بر سر گذاشتند. متعاقب این جریانات بود که در مشکین شهر مدرسه ابتدایی شش ساله دایر گردید. سپس مدرسه دو ساله در قریه لاهرود و مدرسه چهار ساله در قریه ارجق (ارجه) افتتاح شد. معلم مدرسه در لاهرود اول جوانی از اهر و بعد آخوندزاده بنام عنایت واعظ از اردبیل آمدند. او نیز لباس آخوندی را کنار گذاشته و کت و شلوار می پوشید. در حدود بیست نفر در این مدرسه درس می خواندیم. مدرسه در بالای قریه در یکی از خانه های امیری ها (مالک قریه) دایر گردیده بود. پس از پایان مدرسه با یکی از هم کلاسم بنام میرمسلم جعفری در مدرسه چهار کلاسه ارجق نام نویسی کردیم. هر روز به این قریه بزرگ سرسبز که در دو فرسنگی لاهرود قرار داشت می رفتیم و در آنجا درس می خواندیم. مدیر و یگانه معلم مدرسه بنام محسنی بود. او اهل اهر بود، کیفیت درس او در سطح عالی بود. در حدود سی نفر شاگرد داشت. همه ساکن ارجق بودند. تنها ما در نفر از قریه همسایه به آنجا می رفتیم. خوب خواندیم. کارنامه سال چهار ابتدایی را از دست این مدیر خوش خلق دریافت کردیم. میرمسلم پدرش را از دست داده بود. دو برادر بودند، مادر بزرگشان زنی بود با خصوصیات مردانه خانه ای داشت که از این خانه به مثابه حسینیّه استفاده می شد. مراسم عزاداری ماه محرم در این خانه برگزار می شد. این خانم با سیستم طب سنتی بیماران را معالجه می کرد. ایشان هم مثل پدر من می خواست یکی از نوه هایش با سواد شود. چون در آن محیط بی سوادی مطلق، یاد گرفتن خواندن و نوشتن مایه افتخار محسوب می شد.

آخوند محله کودکان را در مسجد جمع می کرد و به آنها قرائت قرآن (تلفظ درست) را یاد می داد. من قسمتی از قرآن را از بر می دانستم. در آن زمان من و میرمسلم برای دهقانان نامه می نوشتیم، برای مامورین بی سواد ژاندارمری صورت مجلس تنظیم می نمودیم. در این زمان بود که برای مطالعه علاقه بیشتری پیدا کردم. در محله معصوم خانلو آخوندی بود بنام ملا ابوالفتح، او چهار پسر داشت. پسر اول و دوم بنامهای نجف و حسن آخوندهای تحصیل کرده اردبیل بودند. اما حسن حرفه آخوندی را کنار گذاشت و کت و شلوار پوشید و یک مدرسه در شبستان حسینیّه محله ما دایر نمود. ما در حدود پانزده نفر به مدرسه او می رفتیم. علاوه بر تدریس عمومی، واژه های جدید ساخته فرهنگتان زبان را به شاگردان یاد می داد. من از برادران کوچک وی کتابهای متعددی از جمله کنز اللغت می گرفتم و می خواندم. پس از فوت ملا ابوالفتح مشکلات شدید

زندگی آنها را از محل سکونت آباء و اجدادی کند و روانه تهران نمود. تهران در آن دوران وسعت پیدا می کرد. ساختمانهای بزرگ ساخته می شد. خیابانها را سنگ فرش و آسفالت می کردند. کارخانه های صنعتی ساخته می شد. همه اینها جوانان روستایی را برای کار ارزان جذب می نمود. سرمایه های نوپای دولتی با آبادانی شهرهای بزرگ و با احداث راه آهن سرتاسری و راههای شوسه و ایجاد کارخانه های نساجی و گسترش شبکه های آموزش و پرورش در شهرها رشد سرمایه داری را تسریع می کرد. جوانان روستایی چرخ ماشین سرمایه را به حرکت در می آوردند. رضاشاه با قدرت کامل بر اوضاع مسلط بود. روزی از روزهای تابستان ۱۳۱۷، در خانه عمویم در قره قیه بودم. یک روز شنیدیم که رضاشاه می آید. رفتیم کنار جاده ایستادیم. کاروان اتومبیلهای سیاه رنگ آمد و جلوی قهوه خانه توقف نمود. شاه، ولیعهد و همراهان بلند پایه از ماشین پیاده شدند. به عزیز قهوه چی مقداری چایی دادند. آنها منتظر آماده شدن چایی بودند. در این میان یک نفر پیرمرد از اهالی ده از صف مستقبلین جدا شد و بدون مانع جلو رفت. از شاه خواست دستور دهد روی قره سو پل بسازند و قیمت چیت را ارزان کند. شاه شنل بدون آستین روی شانه انداخته بود. چایی خوردند و بدون گفتگو با حاضرین، کاروان به سمت مشکین شهر براه افتاد. می گفتند یک نفر از اهالی ده، کنار جاده خارج از ده بدون لباس (لخت)، ایستاده پاکتی را میان دو انگشت گرفته تا به شاه نشان بدهد. کاروان حرکت نمود و به مشکین شهر رفت. اما نه پلی روی «قره سو» ساخته شد و نه قیمت چیت پایین آمد و نه مرد شاکی جواب نامه را دریافت نمود. آن زمان هنوز جنگ جهانی دوم آغاز نشده بود.

یادآوری می شود که فرصتی پیش آمد من بعد از سوم شهریور نامه ای به محمدرضا فرزند رضاخان نوشتم و از او خواستم دستور دهد آفت «لیس» را که برگهای درختان زردآلو را می خورد و نابود می کرد و به دهقانان خسارات سنگینی وارد می شد، تدبیری بیاندیشد و اداره کشاورزی مشکین برای دفع آفات اقداماتی انجام دهد. بعد از یکماه رئیس اداره کشاورزی مشکین به لاهرود آمد و مرا به خانه کدخدا فراخواند و نامه را به من نشان داد و با توپ و تشر گفت تو چه حقی داری که از بالای سر ما به شاه نامه بنویسی؟ گفتم شما که اینجا هستید و می بینید که لیس برگ درختان را می خورد و هیچ اقدامی انجام نمی دهید. من هم مجبور شدم به شاه نامه بنویسم. او بالاخره رضایتنامه ای از کدخدا گرفت و رفت. بعد از رفتن او، امام و نردی فرزند کربلایی حسن خان کدخدای ده مرا مورد مزمت قرار داد و گفت: «نبیه آغریمیان باشووا ساققیز سالییرسان».



### آغاز جنگ جهانی دوم

آغاز جنگ جهانی جغرافیای سیاسی جهان را دگرگون ساخت. ورود نیروهای متفقین به ایران برنامه های عمرانی را متوقف نمود. در آن زمان ساختمان راه شوسه اردبیل و اهر که از مشکین می گذشت در کنار لاهرود متوقف شد. مهندس راه سازی یک مهندس آلمانی بود. او مرد چاچی بود. راه از بالای لاهرود می گذشت. یک نفر چوب بلند نقشه برداری را گرفته بود و مهندس آلمانی با دوربین به آن نگاه می کرد و یادداشت می نوشت و چون از پایین دره به بالا حرکت می کرد، نفس نفس می زد و پره های بزرگ دماغش باد (یوف) می کرد. چون خارجی بود با کنجکاوی به او نزدیک شده، به قیافه و لباسش نگاه می کردیم. کت و شلوار آسمانی پوشیده بود. این اولین بار بود که یک خارجی می دیدم. این مهندس آلمانی کوهها را با دینامیت منفجر می کرد و جاده ای می ساخت که اردبیل، مشکین و اهر را بهم وصل کند. جوانان روستاهای کنار جاده با بیل، دیلم و کلنگ دل کوهها را می شکافتند. در ازای کار سخت 12 ساعته دو ریال دستمزد می گرفتند. این جاده استراتژیک دارای پوشش طبیعی بود. از دامن کوههای صعب العبور و دره های کوه پایه می گذشت. سوم شهریور اولین هواپیماهای خارجی در آسمان منطقه ظاهر شدند و بدون تیراندازی از آسمان ده ما دور شدند. عصر همان روز طلایه داران سواره ارتش شوروی در نزدیکی ده ماه ظاهر شدند و از کنار قریه لاهرود گذشته و راهی مشکین شهر شدند. ما رفتیم از نزدیک این سربازان را دیدیم. ادریس نامی از قریه ما با فرمانده ستون بزبان روسی صحبت کرد. ادریس تا سال 1316 در آذربایجان شوروی در ایستگاه خداد زندگی کرده بود و جزء کسانی بود که اجباراً از شوروی اخراج شده بود. ما از سربازها شنیدیم که ارتش شوروی ساعت شش صبح سوم شهریور از نوار مرزی سراسری آبی و زمینی وارد ایران شد. ما در مقایسه با سربازان و درجه داران و افسران ارتش و ژاندارمری خودی سربازان شوروی را افراد ساده و مهربان دیدیم. اینها با ما مانند ارتش اشغالگر رفتار نکردند. ژاندارمها پاسگاههای خود را رها کرده و با عجله رو به فرار گذاشتند. افسران و سربازان هنگ هفت سواره مشکین شهر سربازخانه را ترک کردند و در کوههای اطراف موضع گرفتند. بدون برخورد با نیروهای نظامی شوروی ساز و برگ نظامی را زمین گذاشتند و به سوی سراب فرار کردند. بدین ترتیب یک واحد نظامی مجهز در عرض چند ساعت متلاشی شد و سلاحهای آنان بدست دهقانان و عشایر محل افتاد. یک قبضه از این تفنگها را شیخ فولاد خریده بود و در خانه خود مخفیانه برای روز مبادا نگهداری می کرد. در منطقه خلاء قدرت بوجود آمد. در عصر مدرنیته سرنوشت ملتها و کشورها بیشتر به هم گره می خورد. هر حادثه ای در گوشه ای از جهان رخ می داد در

همه جا بشکل زنجیروار اثر می گذاشت. جنگ جهانی دوم بزرگترین حادثه تاریخی بود که با سرنوشت همه ملل جهان ارتباط پیدا می کرد. ایران و ایرانیان نمی توانستند در حاشیه بنشینند و از تأثیرات آن مصون بمانند. چیزی که در 3 شهریور 1320 رخ داد عملی بود اجتناب ناپذیر و از ضرورت تاریخی سرچشمه می گرفت. در این مقطع زمانی فصل جدیدی در زندگی سیاسی خلقهای ایران گشوده شد. مردم بویژه دهقانان «مطیع» در عالم سیاست حضور پیدا کردند و به نیرویی مبدل گردیدند که ارکان استبداد و سیستم ارباب رعیتی را متزلزل ساخت.

### آغاز زندگی سیاسی

در شهریور 1320 من هجده سال داشتم. پدرم نمی خواست من کار فیزیکی (یدی) انجام دهم. او در تابستان و پاییز برای فروش انگور به اردبیل می رفت و در بازگشت برای من تقویم و سالنامه می آورد. این سالنامه برای من روزنه ای بود برای جهان نو. شهریور 1320 این روزنه را وسیعتر نمود و آنرا به فضای باز تبدیل نمود. ادریس پای پیاده به اردبیل رفت و در بازگشت کارت عضویت حزب توده ایران را به ما نشان داد. ایشان در روسیه عضو حزب نبود، ولی معنی تحزب را می فهمید. چون سواد نداشت معنی کلمه توده را نمی فهمید. به حزب توده حزب طوطی می گفت. پس از او باباش به اردبیل رفت و به عضویت حزب توده درآمد. او نیز مهاجری بود از شوروی. بتدریج وضع عادی شد. سربازان شوروی در پادگانها محصور شدند. ژاندارها به پاسگاهها باز گشتند. روبنای متلاشی شده جامعه سنتی احیاء گردید. چرخ ماشین روابط ارباب و رعیتی از نو به حرکت درآمد. چیزی که نسبت به گذشته فرق می کرد آن بود که هیات حاکمه قادر نبود در مقابل خواستهای ترقی خواهانه مردم عکس العمل نشان دهد. برای اینکه حضور مردم در صحنه سیاست و عقب نشینی ارتجاع سنتی با هدفی که متفقین در جنگ ضد هیتلری تعقیب می کردند، مطابقت کامل داشت. این هدف در منشور آتلانتیک و بعد در منشور سازمان ملل متحد انعکاس یافت و پایه قوانین بین المللی را تشکیل داد. حضور نظامی متفقین امکان داد احزاب سیاسی رنگارنگی تشکیل شوند. اما دایره عمل اکثر این احزاب از محدوده تهران خارج نشد. تنها حزبی که توانست به شهرها و به دهات ایران راه پیدا کند و فعالیت آن در همه جا بویژه در آذربایجان گسترش یابد حزب توده ایران بود. در ایران آن زمان (1320) هجده میلیون نفر از جمله در آذربایجان پنج میلیون نفر زندگی می کرد. هشتاد درصد اهالی در روستاها ساکن بودند. اکثریت اهالی شهرها با زراعت و باغبانی و دامداری مشغول بودند و بقیه اهالی شهرها در رشته های بزازی، عطاری، خیاطی، مسگری، پالان دوزی و پینه

دوزی اشتغال داشتند. در تهران و اصفهان و مازندران کارخانه های نساجی ساخته شد. در تبریز کارخانه کبریت سازی و کش بافی براه افتاد. احزاب سیاسی در چنین محیط بسته ای با اقتصاد سنتی و با روحیه روستایی تشکیل شدند. موقعیت هر حزب سیاسی به درک مسایل و مشکلات روستایی و ارائه راه حل آن بستگی داشت. درک این مسائل عمده ترین عامل موفقیت حزب توده در مناطق روستایی بود.

پس از آنکه ادريس و باباش در اردبیل کارت عضویت حزب توده را گرفتند یک هیات نمایندگی سه نفره از اردبیل به لاهرود آمد. متاسفانه اسامی آنها را فراموش کرده ام. هر سه نفر از مهاجرین شوروی بودند. یک حوزه حزبی مرکب از ادريس، شیخ فولاد، باباش و علیقلی در حضور این نمایندگان تشکیل شد. مرا دعوت کردند در این حوزه شرکت کنم. من در میان آنها یگانه فردی بودم که خواندن و نوشتن را بلد بودم. ادريس صدر و من منشی شدم. آنها تعدادی پرسشنامه آورده بودند. قرار شد این پرسشنامه ها را پر کنیم و به کمیته ایالتی حزب در اردبیل بفرستیم. در حدود بیست پرسشنامه پر کردیم و توسط دکانداری بنام سرخوش به اردبیل فرستادیم. این دکاندار دو برادر بودند، سرخوش و سرخای. در «گۆی تپه» مغان شوروی زندگی می کردند. این دو برادر دهقان مرفه (کولاک) بودند و در جریان تشکیل کلخوز به ایران فرار کردند و در قریه قره قیه ساکن شدند. در وسط قریه کنار راه اردبیل-مشکین شهر دکانی باز کردند. چند سال بعد زنان آنها نیز از شوروی فرار کردند و به شوهران خود پیوستند. بعداً برادرها به لاهرود کوچ کردند و در مرکز قریه دکان بزازی دایر نمودند. در جریان نهضت 21 آذر سرخوش اسلحه برداشت و فدایی شد.

در این میان شک و تردیدی در ذهن من پیدا شد. بعد از غروب آفتاب پرسشنامه خود را از سرخوش پس گرفتم تا بیشتر فکر کنم. دهقانان ساده و بی سواد حال و هوای فکر کردن را نداشتند. حرفهای ما را می شنیدند و به ما اعتماد می کردند و عضویت حزب را می پذیرفتند. فردای آنروز شیخ حسن امین الشرح را دیدم. مسئله عضویت در حزب توده را با ایشان در میان گذاشتم و جویای نظر وی شدم. او نسبت به حزب توده نظر مساعد داشت و عضویت در حزب را تایید نمود. همان زمان استخاره کرد و آیه ای آمد که با نظر وی همخوانی داشت. بعداً با پدرم مشورت کردم. او تصمیم گیری را به خود من واگذار کرد. من در این فاصله کوتاه چند روزه فعالیت حزبی خود را متوقف نکردم، اما می خواستم بدون تامل تصمیم نگیرم. به چند علت: من در محیط صرفاً مذهبی بزرگ شده بودم. پدرم آدم مذهبی بود. مرتب نماز می خواند. هر سال سه ماه روزه می گرفت. فرایض دینی را با دقت اجرا می کرد. دو قطعه باغ داشت. شب و روز کار می کرد و زندگی ما را می چرخانید.

شیخ حسن امین الشرح روحانی با نفوذ و تحصیل کرده حوزه علمیه مشهد بود. با سیاست آشنایی داشت. علاقمندی ایشان به سیاست در دوران تحصیل در مشهد پیدا شده بود. به گفته خود او مدرس حوزه علمیه در این امر نقش اساسی داشت. به گفته وی ایشان صبح هر روز روزنامه ها را می خواند و طلبه های خود را در جریان مسائل روز قرار می داد.

او به نقل از استاد خود می گفت: اعتقاد به اسلام در میان مسلمانان قفقاز بیشتر و محکمتر از مسلمانان ایران است. آنها غلیظ همه فشارها دین و مذهب خود را حفظ کرده اند. خود شیخ حسن در باره یادگیری زبان فارسی خاطرات جالبی را نقل می کرد. از آنجمله می گفت: ما زمانی که در مشهد بودیم، می خواستیم بدانیم که فارسها به «چیمدیک» چه می گویند؟ در محوطه زیارتگاه (در مشهد) به بچه ها نزدیک می شدیم و از آنها «نیشگون» می گرفتیم و آنها فریاد می زدند «انگشت جوله» نکن. بعد فهمیدیم که به «چیمدیک» «انگشت جوله» می گویند. یا برای یادگیری کلمه «بارماقلاماق» به آنها انگشت می زدیم و آنها فریاد می زدند «سر انگشت» نکن.

بیچاره آذربایجانیها بیش از 200 میلیون تورک در دنیا زندگی می کنند و زبان تورکی زبان رسمی و دولتی برخی از کشورهای آنها است، اما یک طلبه دینی آذربایجانی در مشهد، برای تکلم مجبور بود فارسی را این چنین از بچه های خردسال یاد بگیرد. از آن تاریخ سالها می گذرد. شیخ حسن ها چشم از جهان فرو بسته اند ولی مردم آذربایجان هنوز هم با این مشکل روبرو هستند و فرزندان آنها باید یاد بگیرند که «سو» آب و «چورک» نان است؟!

من با تاسی از پدر و تحت تاثیر محیط داشتم به یک فرد مذهبی تمام عیار مبدل می شدم. در مسجد پای منبر می نشستم و به سخنان آخوندها با دقت گوش می دادم. میدان وسیع مرکز قریه قبرستان بود. اطراف این قبرستان دکانهای خرده فروشی، بزازی، چاروق دوزی، ینه دوزی و قهوه خانه دایر بود. آخوندهای محله با عبا و زیرشلوارهای سفید و گشاد روی سنگ قبرها می نشستند و با هم صحبت می کردند. من همیشه به آنجا می رفتم و به حرفهای آنها گوش می دادم. شیوه زندگی بعدی من با این محیط ارتباط پیدا کرد. راهی که بدون پیش بینی و به شکل قهری انتخاب کردم از لحاظ شکل و محتوی در ورای مذهب قرار داشت، اما در شیوه عمل فرق اساسی با مذهب نداشت. وسواس در نخستین تصمیم گیری نیز از همین جا ناشی می شد. لذا بعد از تأمل و مشورت، کارت عضویت گرفتم و فعالیت حزبی را با تمام نیرو ادامه دادم. چنانکه نوشتن نامه ها و سخنرانی در میتینگها را به تنهایی بعهده گرفتم. همانطور که قبلا گفته شد، اهالی منطقه مشکین از جمله ساکنین قریه لاهرود در مقایسه با استانداردهای زندگی آن زمان از رفاه نسبی برخوردار بودند. وانگهی دهقان

عهد رضاخان دور از عالم سیاست زندگی می کرد. حضور نیروهای متفقین در ایران و سقوط دیکتاتوری رضاخان نقطه عطفی بود در زندگی سیاسی دهقانان. تشکیل احزاب سیاسی در شهرها و گسترش آنها در دهات و رقابت میان این احزاب در بالا رفتن سطح آگاهی مردم بویژه دهقانان نقش اساسی داشت. جذب دهقانان به احزاب پایه مادی داشت. مبارزه علیه روابط ارباب و رعیت مسئله مرکزی فعالیت احزاب را در قراء تشکیل می داد.

جلب دهقانان به مبارزه ضد فئودالی با مبارزه بر علیه بدعتها آغاز گردید. امتناع از پرداخت چهل و یکم بعنوان بهره جنسی اضافی، خودداری از پذیرفتن سرباز و ژاندارم بعنوان قوانانچی (ماموری که خورد و خوراکش مجانی بود)، امتناع از پرداخت وجه نقد در ازای آب برای آبیاری باغات اقداماتی بود برای الغاء این قبیل بدعتها.

حزب توده ایران در چنین جوی فعالیت خود را در منطقه آغاز نمود. اکثریت اعضای حزب زارعین و باغداران بودند. رویاروی رعیت با ارباب دهقانان را برای عضویت در حزب توده ایران سوق می داد. نخستین هسته سازمانی حزب در لاهرود بوجود آمد و دامنه آن به قراء مشکین علیا و ارشق کشانده شد. در عرض کمتر از یکسال در قره قیه، جلایر، کنگرلی، ده ده بیلی، چپقان، قدیرلی، فخرآباد، ارجق، انار، کویز، نقدی و ارباب حوزه های حزبی تشکیل شد و بدنبال آن حزب توده دفتر خود را در مرادلی (ارشق) و صلوات (انگوت) دایر نمود. اولین گردهمایی در میدان محله برگزار شد. تنها سخنران من بودم. موضوع سخنرانی در باره دموکراسی در انگلیس بود که از مجله «پارس» چاپ تهران انتخاب کرده بودم. بعد از ورود نیروهای متفقین، آزادی از جمله آزادی بیان گسترش یافت و نشریات تهران که غالباً در دوران رضاخان پایه گذاری شده و شکل گرفته بودند با استفاده از آزادی بیان، دموکراسی غرب را بویژه دموکراسی در انگلستان را تبلیغ می کردند. مجله «پارس» نیز بعنوان نشریه موسسه اطلاعات بیش از حد تلاش می کرد تا دموکراسی غرب را بعنوان یگانه راه برون رفت از دیکتاتوری دوران رضاخانی به خورد مردم بدهد. ما در وضعی قرار داشتیم که نمی توانستیم از لحاظ فکری به عمق مسئله چنانکه باید و شاید پی ببریم. نه با غرب ارتباط داشتیم و نه با شرق آشنایی. سرباز انگلیس و آمریکا و شوروی در مناطق اشغالی طرز تفکر و شیوه زندگی جوامع خود را به نمایش می گذاشتند. مردم ایران بویژه دهقانان ساده اندیش با رفتار و کردار سربازان و درجه داران متفقین سمپاتی و یا آنتی پاتی خود را نسبت به این کشورها ابراز می داشتند.

من جزو آن جوانان روستایی بودم که رفتار انسانی سربازان و درجه داران شوروی در تعیین سرنوشتم نقش موثری داشت. بدون اینکه معنی و مفهوم

واقعی سیاست را درک کنم وارد عالم سیاست شدم. در باره دموکراسی (نمونه انگلستان) در برابر دهقانان سخنرانی کردم و سرنوشت خود را با پیچ و خمها و ناملایمات زندگی گره زدم و در راهی که گام برداشتم نسلهای گذشته آنها را آغاز کرده بودند.

جامعه روستایی ایران به دو قطب ارباب و رعیت تقسیم شده بود. از میان برداشتن این تقسیم بندی غیرعادلانه خواست اساسی دهقانان را تشکیل می داد. آمادگی دهقانان برای حل این معضل وظیفه عاجل احزابی بود که دهقانان را پایه اجتماعی خود می دانستند. نخستین اقدامی که در قریه لاهرود به نفع باغداران انجام دادیم، تقسیم مجانی آب میان باغداران بود. تا آن زمان رسم بر این بود که زارع از آب بدون پرداخت وجه نقد استفاده می کرد، ولی باغداران برعکس مجبور بودند در ازاء استفاده از آب مبلغی به ارباب بپردازند. با از میان برداشتن این بی عدالتی وجهه حزب در میان دهقانان بالا رفت. اعتماد به نفس و ایمان به پیروزی افزایش یافت.

تقی خان امیری مالک قریه لاهرود به دادگاه مشکین شهر شکایت نمود. یزدانی رئیس دادگاه برای تحقیقات محلی به لاهرود آمد. در منزل کربلای حسن خان کدخدای قریه توقف نمود. ریش سفیدان چهار محله به نفع ارباب شهادت دادند. ما اظهارات شاهدان را رد می کردیم و از دادگاه خواستیم که مدعی و شاهدان برای اثبات ادعای خود سند و مدرک ارائه دهند ولی چنین سندی در اختیار ارباب موجود نبود. ما هم سندی برای تایید ادعای خود نداشتیم. مسئله عرف و سنت را مطرح کردیم و خاطر نشان نمودیم که آب از قدیم الایام مجانی بوده. و همه کشتکاران و باغداران بطور مجانی از آب برای آبیاری باغات خود استفاده کرده و می کنند. اهالی قریه گفته های ما را تایید کردند. رئیس دادگاه اهل یزد بود و به فارسی حرف می زد. من در دادگاه بزبان فارسی صحبت می کردم. رئیس دادگاه به من گفت لهجه تو به لهجه یزدی شباهت دارد. در حالیکه من سواد چهار ساله داشتم و غیر از مشکین و اردبیل جای دیگری را ندیده بودم. بررسی شکایت تا پیروزی نهضت 21 آذر ادامه داشت. در این مدت باغداران از آب مجانی استفاده نمودند. دهقانان در این مبارزه به نیروی خود پی بردند و دیدند که یگانگی آنها را «اسفندیار» هم نمی تواند بگسلد.

انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در سال 1323 برگزار گردید. در جریان انتخابات رقابت برای اشغال کرسیهای مجلس شدت یافت. در تهران و شهرهای بزرگ احزاب به رقابت پرداختند. در آذربایجان بویژه در اردبیل و مشکین هیچ سازمان سیاسی بجزء حزب توده ایران وجود نداشت. در آذربایجان دو نیروی عمده وجود داشت. زحمتکشان شهر و ده از یک سو و ملاکین و مامورین دولتی از سوی دیگر در مقابل هم قرار گرفته بودند. اهالی

مناطق روستایی در آذربایجان بمراتب بیشتر از شهرنشینها بودند. به این سبب رویارویی دهقانان و مالکین آگاهی دهقانان را به حدی رساند که الغاء مناسبات ارباب و رعیتی به مسئله روز مبدل شد. نود الی نود و پنج درصد اعضای حزب توده را در آذربایجان زحمتکشان شهر و ده (دهقانان میانه حال و اقشار بینابین شهری) تشکیل می دادند. این اقشار و طبقات از هر فرصتی استفاده می کردند تا به ستم ارباب پایان دهند و از یوغ رعیتی آزاد شوند. انتخابات فرصتی بود که دهقانان مشکین فعالانه و با شور مبارزه جویانه در آن شرکت کردند. سه نفر خود را بشکل انفرادی کاندید کردند. یکی از آنها ابراهیمی کرمانی بود. او از مالکین کرمان بود. در دوره انتخابات سیزدهم مجلس شورای ملی بعنوان نماینده مشکین شهر به مجلس راه یافته بود. در انتخابات دوره چهاردهم نیز او می خواست شرکت کند. این بار مقامات دولتی از او پشتیبانی نکردند و نامزدی خود را پس گرفت. مهدی عدل (معاضالدوله) بزرگ مالک مشکین و حسن جودت مدیر روزنامه جودت بعنوان کاندید در انتخابات شرکت کردند. عدل از حمایت دولت و دولتیان برخوردار بود. جودت کاندیدای نیروهایی بود که پایه اجتماعی آن را زحمتکشان تشکیل می دادند. از این لحاظ جریان، انتخابات به صحنه نبرد شدید اما مسالمت آمیز سیاسی مبدل گردید.

در مشکین، مغان و گرمه رود (گرمی) سه حوزه انتخابات تشکیل شد. در میدان مرکزی مشکین شهر هر روز هواداران عدل و جودت میتینگ تشکیل می دادند. اهالی شهر و قراء اطراف در این میتینگها شرکت می نمودند. سازمان حزب توده در مشکین علیا و سفلی حسن جودت را حمایت کرد. جودت در جریان انتخابات در مشکین شهر اقامت نمود. نمایندگان حزب از اردبیل به مشکین شهر آمدند. در میتینگ بنفع جودت صحبت کردند. بالاش آنراو غلو و ابراهیم ذاکر در میتینگها شعر می خواندند. کادرهای طراز اول حزب توده در منطقه از جمله علی بیگ مسئول کمیته محلی مشکین شهر، کامران عزیزی، حسین جلالی، وهاب رضازاده، میر عبدالله فتاحی، جعفر قره درویش، کادرهای مشکین علیا ادریس، شیخ فولاد، من امیر علی لاهرودی و علیقلی، علی توحیدی، عبدالله دولتی، حسینعلی چیقانی، عباس ذالی از مشکین علیا در بسیج دهقانان نقش اساسی داشتند. دهقانان همراه با مسئولین حزب پای پیاده به مشکین شهر می رفتند و رای خود را به صندوق می ریختند. کدخدایان وابسته به مهدی عدل عده ای از دهقانان را به شهر می آوردند، در خانه ارباب غذا می خوردند و یک تومان پول می گرفتند و به عدل رای می دادند. اما جودت چنین امکاناتی نداشت.

از صندوق رای، در شهربانی محافظت می شد. هر شب چند نفر از هواداران جودت در خیابان مرکزی در حوالی شهربانی گشت می زدیم تا از

دست برد به صندوق جلوگیری شود. ما می دانستیم که جودت از عدل پیشی خواهد گرفت. چون آگاهی دهقانان در سطح بالا بود. تعداد کسانی که با پول به عدل رای می دادند به مراتب کمتر از هواداران جودت بودند. ما اطلاع پیدا کردیم که شب آخر صندوق را باز و رای ها را عوض خواهند کرد. چند نفر رفتیم به اداره شهربانی و با مامورین درگیر شدیم. به جودت اطلاع دادیم که دارند صندوقها را باز می کنند. جودت با ما به اداره شهربانی رفت، اما موفق نشدیم از تقلب جلوگیری کنیم. صندوق را مخفیانه باز کردند و فردای آنروز، مهدی عدل را از صندوق بعنوان نماینده مشکین بیرون آوردند. اما در گرمه رود و مغان تعویض صندوق برای دولتیان میسر نشد. با همه این، نتیجه انتخابات را در حوزه مشکین شهر «به نفع» مهدی عدل تغییر دادند. بدین ترتیب آزادیهای سیاسی در چارچوب کوچه و بازار محصور گردید. تنها پیشه وری از تبریز انتخاب شد، اما با لغو اعتبارنامه، او را نیز به مجلس راه ندادند.

بعد از پایان انتخابات ما به خانه برگشتیم. شب چهارشنبه سوری ژاندارمهای سروان قره چورلو به خانه ما ریختند. مرا از رختخواب بیرون کشیدند. بعداً معلوم شد که گروهان ژاندارمری مشکین شهر در بازگشت از ارشق و ملاقات با امیر اصلان رئیس طایفه عیسی لو به لاهرود آمد. شب هنگام به خانه چند نفر (لاهرودی، شیخ فولاد، ادریس و علیقلی) همزمان شبیه خون زدند. ما را به خانه کدخدا حسن خان بردند. در آنجا ریش سفیدان قریه جمع بودند. قره چورلو ما را به یاغی گری متهم نمود، بدون اینکه اتهام مشخصی را علیه ما ارائه دهد. آن شب هوا سرد بود و باد می وزید. دست مرا با شیخ فولاد و دست ادریس را با علیقلی به همدیگر بستند. پای پیاده و در جلو اسبها به سمت مشکین شهر حرکت کردیم. مسافت لاهرود تا مشکین شهر سه فرسنگ (18 کیلومتر) بود. من در وسط راه خواستم بند دست شیخ را شل کنم. چون گره خیلی سفت بود و دست او را بدرد می آورد. ژاندارم ابوالفضل اهل خیاو، خیال کرد ما می خواهیم فرار کنیم. یک سیلی محکم به من زد.

در حاشیه بگویم که بعد از پیروزی 21 آذر ابوالفضل از ژاندارمری اخراج شد و به شغل خیاطی مشغول گردید. در بازار حراجی یک متر پارچه خریدم. او فوراً دوید پهلوی من و پارچه را گرفت تا برای من شلوار بدوزد. من هیچ عکس العملی نشان ندادم. حتی به او نگفتم که چرا در آن شب به من سیلی زدی. او شلوار را دوخت دست مزدش را گرفت (این شلوار در مهاجرت در شهرک قازان بولاغ در سی کیلومتری شهر گنجه پر از شپش شده بود که مجبور شدم آن را در سطل بجوشانم).

در وسط راه ادریس و شیخ فولاد از خستگی از پای افتادند. ژاندارمها مجبور شدند آنها را نیز با خودشان سوار اسب کنند. ما همان شب تاریک به



مشکین شهر رسیدیم. ما را در طبقه اول اداره ژاندارمری توی یک اتاق خالی بدون تخت و صندلی انداختند. توی همین اتاق جوان دیوانه ای از قریه لاهرود را زندانی کرده بودند. دست و پای او را بسته بودند. او به همه فحش می داد (در حاشیه باید بگویم که چرخش روزگار و دوری دراز مدت از زادگاه خود، مرا از گذشته جدا ساخته و نام بسیاری از دوستان و آشنایان از جمله این جوان که همسایه دیورا به دیوار ما بود را فراموش کرده ام). یادداشت کوچکی در باره وضع محل تهیه کرده بودم. برای اینکه دست ژاندارمها نیافتند آنرا جویدم و قورت دادم. جوان دیوانه با همان دیوانگی به من گفت که "تو ترسو هستی". پدرم پالتوی مرا برداشته و پای پیاده به مشکین شهر آمده بود و کمیته حزب توده را از دستیگری من مطلع ساخت. کامران عزیزی و جلانی و رفقای دیگر حزب به ژاندارمری آمدند. رئیس ژاندارمری را تهدید کردند که عمل غیر قانونی انجام داده و دستگیرشدگان را باید آزاد کند. قبل از ظهر از زندان آزاد شدیم و به دادگاه شهر بخاطر بازداشت غیر قانونی شکایت کردیم و به خانه برگشتیم. دو سه روز بعد (شب عید نوروز) سروان قره چورلو به لاهرود آمد تا از ما دلجوئی کند. می خواست از ما رضایت نامه بگیرد. ما با تقاضای او موافقت کردیم، اما شکایت خود را از دادگاه پس نگرفتیم.

در آذربایجان مردم نسبت به مناطق دیگر فعالتر بودند. در این کار اعضاء و فعالیت حزب توده ایران نقش تعیین کننده داشتند. گرچه حزب در آذربایجان آلترناتیو سیاسی نداشت، با این همه نتوانست در انتخابات نماینده ای از آذربایجان به مجلس بفرستد. مانند مناطق دیگر آذربایجان در مشکین شهر نیز صندوق را عوض کردند. پیشه وری یگانه نماینده ای بود که در تبریز پیروز شد. اما نمایندگان مرتجع اعتبارنامه او را رد کردند. این بمعنی آن بود که قدرت اجرایی هر چند ضعیف و ناتوان باشد، در تعیین سرنوشت کشور نقش اساسی دارد. رضاخان قدرت مطلقه داشت. نمایندگان مطابق میل او انتخاب می شدند. محمدرضاشاه ضعیف و بلا اراده بود. اما او نیز با اعمال تقلب نمایندگان دلخواه خود را به مجلس می فرستاد. شکل عوض شد، محتوی بدون تغییر ماند. دیکتاتوری فروریخت آزادی پیروز شد، اما آزادی از حرف فراتر نرفت. کوچکترین صدمه به منافع طبقات حاکمه وارد نگردید.

سازمان حزب در مشکین علیا بعنوان شعبه حزب مستقیماً با کمیته ولایتی

اردبیل ارتباط داشت. قریه لاهرود مرکز این سازمان بود. ما (لاهرودی، شیخ فولاد و گاهی ادریس) برای کارهای جزبی، شرکت در جلسات منطقه و کنفرانسهای ولایتی به اردبیل می رفتیم. در اینجا متن اعتبارنامه حزب توده ایران در خصوص انجام تبلیغات حزبی جهت اطلاع خوانندگان آورده می شود.

تاریخ 1323/1/15

حزب توده ایران  
تشکیلات ولایتی اردبیل

شماره 22

پیوست

اعتبارنامه

آقایان ادريس لاهرودیونند و امير علی لاهرودی از شعبه حزب توده لاهرود شما ماموریت دارید در قراء اطراف طبق منرا نامه حزبی تبلیغات بعمل آورده و در صورت امکان در قراء مزبور حوزه حزبی دایر و بکمیته اردبیل گزارش دهید - از طرف کمیته ولایتی اردبیل - ممی ننه کرانی

حزب توده ایران کمیته ولایتی اردبیل

زیر شماره 13/1/15 / 15 ثبت گردید

ج 1/ب/1

یکبار برای شکایت از امیر اصلان عیسی لو به فرمانداری اردبیل رفته و با فرماندار ملاقات کردیم و از فشارهای امیر اصلان شکایت کرده و تقاضای رسیدگی نمودم. فرماندار تورکی نمی دانست. او در مقابل شکایت من گفت: امیر اصلان شغالی بیش نیست. ما به شکایت شما رسیدگی می کنیم و او را مجازات می کنیم. البته این حرفها تعارف بود و فرماندار هیچ وقت به خاطر حمایت از مردم بویژه اعضای حزب توده سران ایلات را تحت فشار قرار نمی داد. بعد از خروج از فرمانداری سران ایل آلارلی (حسین آقاخان و غلام خان) به من نزدیک شدند و نسبت به امیر اصلان زبان به شکایت گشودند و آمادگی خود را برای همکاری با ما اعلام کردند. اینها در اتاق فرماندار نشست بودند و دیدند که من از امیر اصلان در چه مواردی و برای چه شاکی هستم. روزنامه جودت شکایت مرا با امضاء شیخ فولاد و لاهرودی به چاپ رساند. در این نامه گفته می شد که امیر اصلان ما را تهدید به مرگ می کند. شکایت به فرماندار و درج شکوائیه در روزنامه به خاطر آن بود که از عمل ترور علیه فعالین حزب جلوگیری شود. گروهان ژاندارمری در گزارشی مفصلی در باره پنج نفر از فعالین حزب در مشکین علیا (ادريس، لاهرودی، شیخ فولاد، علیقلی و علی توحیدی) به اداره ژاندارمری استان 3 مرکز تبریز نوشت و ما را عنصر اخلاکگر معرفی نمود. در این گزارش تقاضا شده بود ما پنج نفر را از منطقه تبعید کنند. در اینجا متن نامه فرماندهی هنگ ژاندارمری تبریز در خصوص پنج نفر نامبرندگان بالا از فعالین حزب در مشکین علیا جهت اطلاع خوانندگان آورده می شود.

مستقیم 23/12/20/16593

**فرماندهی معظم هنگ ژاندارمری تبریز**

محترماً عطف بنامه شماره 23/11/16 ط / 22097 معروض میدارد مطابق نامه شماره 23/5/1/5887 استانداری استان 3 و 4 حاکی بر این بود که باشخاص مزبور ابلاغ و نصیحت نمایند دست از شرارت خود برداشته و عملیات... خود را متروک و از اقدام غیرقانونی خودداری نمایند مفاد مرجوعه استانداری و امریه هنگ بموقع اجرا گذاشته شده متأسفانه مثمر بثمر نشده و اخیراً اشخاص منظور مخصوصاً ادریس - شیخ فولاد - امیرعلی نامان شرارت و فسادی در قریه نقدی بر پا نموده اند و در نتیجه تحریکات آنان افراد حزب توده اموال و اشیاء خانه های رعایای غیر حزب را غارت و به یغما برده اند که بالغ بر سی هزار ریال میباشند گزارش واقعه طی 1647 بعرض رسیده است بطوریکه فرمانداری اردبیل و استانداری استان 3 و 4 طی 23/5/1/5887 اشاره و اعلام داشته است در صورت تکرار این عمل نامبردگان از منطقه مشکین شرقی تبعید خواهند شد. مستدعی است مقرر فرمائید سه نفر بالا را با علی توحیدی در حزب توده نقدی علیا از حومه مشکین شرقی تبعید نمایند تا بتوانند رعایا با کمال امیدواری به درستی و راحتی مشغول کار رعیتی شوند موکول بامر عالی است.

فرمانده گروهان  
 23/2012/16593 محرمانه - مستقیم  
 ژاندارمری مشکین شهر - اردبیلی  
 رونوشت در پاسخ شماره 23/4/14/740 جهت اطلاع بخشداری مشکین  
 شهر ایفاد میشود.  
 فرمانده گروهان ژاندارمری مشکین شهر - اردبیلی  
 دفتر بخشداری مشکین شهر، 1317

در همین زمان در قریه نقدی درگیری شدید بین اعضای حزب و افراد غیرحزبی رخ داد. عده ای از هر دو طرف زخمی شدند. ژاندارمها قریه نقدی را اشغال کردند. بگیر و ببند آغاز شد. بیش از 20 نفر از فعالین حزب دستگیر شدند و به زندان مشکین شهر و از آنجا به زندان اردبیل فرستاده شدند. علی توحیدی مسئول حوزه نقدی در جریان حادثه در محل نبود. ماه بهمن (فوریه)

بود. برف روی زمین را پوشانده بود. دو نفر جوان بنامهای حسین و انور (آنها در قید حیات هستند. انور در گویچای و حسین در برده زندگی می کنند)، به لاهرود آمدند. شب سردی بود. با ادريس پای پیاده به نقدی رفتیم که دو فرسنگ فاصله داشت. وضع را از نزدیک دیدیم و با مردم صحبت کردیم. با رئیس ژاندارمری ملاقات کردیم. اما نتوانستیم دستگیرشدگان را آزاد کنیم. مسئله از سوی حزب پیگیری شد و بعد از یکسال دستگیرشدگان آزاد شدند.

در سال 1323 سازمان حزب در مشکین علیا به کمیته محلی تبدیل شد و مرکز کمیته در قریه ارجق مستقر گردید. برای این کار کنفرانس محلی تشکیل گردید. در کنفرانس عبدالمجید محمدی و نند نماینده کمیته ایالتی شرکت نمود. اعضای کمیته محلی انتخاب شدند. ادريس صدر انتخاب شد. اعضای کمیته محلی چند ماه بعد مرا به کمیته محلی صدر تعیین نمودند و تصمیم کمیته در ضمیمه آمده است.

ما مرتباً به اردبیل رفت و آمد می کردیم. بخشنامه ها دریافت می نمودیم. روزنامه رهبر به دست ما می رسید. در کنفرانس ولایتی شرکت می کردیم. دومین کنفرانس کمیته ولایتی در بهار 1323 تشکیل شد. کنفرانس نمایندگان کنگره اول حزب توده ایران را انتخاب کردند. تعداد نمایندگان را فراموش کرده ام. فقط نام چند نفر را به یاد دارم. ممی ننه کرانی صدر کمیته ولایتی، نصرت حبیب الهی سردبیر روزنامه جودت، مقدس زاده، مسئول کمیته محلی نمین، آخوندزاده بود، در پائیز 1323 به تهران رفت و به مخالفین حزب پیوست. در همان سال ظهوری نامی از کادرهای کمیته ولایتی حق عضویتهای حزب را برداشت و به تهران گریخت. بختیار عدالتی و من لاهرودی نیز جزو نمایندگان منتخب بودیم. کمیته ولایتی در یک ساختمان یک طبقه با حیاط دربست قرار داشت. عبور و مرور به این ساختمان از خیابان مرکزی از طریق دالان انجام می گرفت. این ساختمان چند اتاق داشت. کارکنان کمیته در این اتاقها می نشستند. تعداد آنها زیاد بود. مراجعین نیز نسبتاً زیاد بودند. اکثر مراجعین دهقانان اطراف بودند که از خودسری مباشرین و ژاندارمها شکایت می کردند. کارکنان حقوق بیگن دفتر کمیته خیلی کم بودند. اکثراً بدون دریافت حقوق در دفتر کار می کردند. برای شاکیان عریضه می نوشتند. با آنها به ادارات دولتی می رفتند و شکایت آنها را مطرح می کردند. مامورین مجبور می شدند این شکایتها را مورد رسیدگی قرار دهند و به خواستهای قانونی مراجعین گردن نهند.

ممی ننه کرانی (او در مهاجرت نام خود را عوض کرد و ممی دهقان گذاشت) مسئول کمیته ولایتی اردبیل مجرد بود. در ساختمان کمیته زندگی می کرد. ننه کرانی در شهر آستارا با دائی خود، فرضی دهقان بعضویت حزب کمونیست درآمدند. حزب کمونیست حق فعالیت علنی نداشت. اعضای حزب در

شبکه های مخفی فعالیت می کردند. اعلامیه و شبنامه پخش می کردند و مردم را برای مبارزه علیه دیکتاتوری رضاخان دعوت می کردند. پلیس دنبال این اعلامیه ها می گشت و با دستگیری همه اعضاء و فعالین، فعالیت، حزب مختل شد. مسئول کمیته آستارا جلیل ستار زاده توانست از مرز به شوروی بگذرد و دستگیر نشود. ممی ننه کرانی نیز جزو دستگیرشدگانی بود که بعد از فرار رضاخان در پاییز 1320 از زندان قصر آزاد شد. پس از تاسیس حزب توده ایران نخست به تبریز اعزام شد و بعد به اردبیل آمد و در تشکیل سازمان حزب در اردبیل شرکت نمود و به مسئولیت کمیته ولایتی برگزیده شد.

من، ادريس و شيخ فولاد مرتباً بين مشكين شهر و اردبيل در رفت و آمد بوديم. در گردهمایی ها و کنفرانسها شرکت می کردیم و از این طریق با کادرهای کمیته ولایتی آشنائی نزدیک پیدا کردیم. این آشنایی همزمان به دوستی مبدل شد. هاشمی، اصغر، حسن آرتیست، صادق، بالاش آذراو غلو، عبدالمجید محمدی وند، مشهدی ذوالفقار، علی توده، سلطانعلی غلامی، بختیار عدالتی، قدرت شمسی و حسین سلمانی از این قبیل افراد بودند. هشت نفر از افراد فوق در مهاجرت فوت کردند. بالاش آذراو غلو شاعر سرشناس در مهاجرت است. او در رهبری حزب توده و فرقه مقام خاصی احراز نمود. پس از متلاشی شدن شوروی از حزب استعفاء کرد. عدالتی در کوردمیر نزدیکی شهر گنجه ساکن شد و به نفت فروشی مشغول شد و زندگی نسبتاً مرفهی داشت. حسین سلمانی در جریان قتل کشته شد. هاشمی و اصغر و حسن و صادق سلمانی به تهران رفتند و در آنجا ماندگار شدند.

#### چند کلمه در باره نقش روزنامه جودت و برادران و خانواده جودت:

اینها چهار برادر بودند. برادر بزرگ حسن جودت صاحب امتیاز روزنامه جودت، نصرت حبیب الهی، سردبیر روزنامه جودت بود. غلام حسین حبیب الهی، رئیس اداره آمار و ثبت احوال اردبیل بود. برادر کوچک جودت، نعمت حبیب الهی، با چاپ و پخش روزنامه مشغول بود. ما هر زمان به اردبیل می رفتیم، حتماً به چاخانه جودت سر می زدیم و مسائل و مشکلات منطقه خودمان را با آنها در میان می گذاشتیم.

خانواده جودت سرشناس ترین خانواده در اردبیل بودند. روزنامه جودت در دوران حکومت رضاخان تاسیس شد. یگانه روزنامه ای بود که در اردبیل منتشر می شد. جودت آدم کم حرف اما صاحب قلم بود. نصرت هم حراف و هم قلمزن بود. جودت عضویت حزب را نپذیرفت ولی به آمال انسانی پایبند بود. شخصی بود آزادیخواه. نصرت عضو حزب و یکی از تحصیل کرده های مسکو (دانشگاه شرق) بود. مالکیت یک دانگ قریه فخر آباد مشكين در دست

جودت بود. میرزا اسماعیل ذبیحی بنمایندگی از جانب جودت آن را اداره می کرد. جودت و برادرش در اردبیل از اعتبار کافی برخوردار بودند. جامعه آن زمان نیز مانند امروز دو قطبی بود. ثروت در یک قطب و فقر در قطب دیگر قرار داشت. حزب توده مردم عادی شهر و روستا را دور خود جمع می کرد و این امر موجب نگرانی ثروتمندان می شد. حضور ارتش شوروی زمینه ساز این نگرانی بود. همکاری افراد معتبر (مثل برادران جودت) با حزب در تخفیف، این نگرانی ها موثر بود.

### کنگره اول حزب توده ایران

اولین کنگره - فعالیت حزب در اکثر نقاط ایران گسترش یافته و سازمانهای محلی آن تشکیل گردیده بود. اصفهان، خوزستان، خراسان، مازندران، گیلان، آذربایجان و تهران از مهمترین مراکز فعالیت حزب محسوب می شد. بدین ترتیب حزب به سازمان سرتاسری مبدل شده بود که تشکیل کنگره و انتخاب رهبری متکی به آراء اعضاء حزب ضرورت داشت.

اولین کنگره حزب در 10 مرداد ماه سال 1323 در تهران تشکیل شد. قرار شد نمایندگان اردبیل و مشکین شهر به شهر میانه و از آنجا با قطار به تهران بروند. من با کامیون از اردبیل حرکت کردم. در بستان آباد چند ساعت ماندیم. چند روز قبل بر اثر پریدن از ماشین پایم زخمی شده بود. در دامنه کوه، آب گرم معدنی بود که برای معالجه پایم به آنجا رفته و پایم را شستم، بعد سوار ماشین شده و به میانه رفتم. دفتر حزب در محلی شبیه به کاروانسرا مستقر بود. وارد دفتر شدم. غلام یحیی مسئول کمیته محلی را اولین بار بود که می دیدم. ممی ننه کرانی و فرضی دهقان با دیگر نمایندگان آنجا بودند. غلام یحیی همه ما را به ایستگاه راه آهن برد. ما سوار ترن باری شدیم. ترن خالی بود و جا برای نشستن نداشت. همه روی زمین نشستیم. شب با لباس روی تخته کثیف دراز کشیدیم. بعد از ظهر فردای آن روز قطار وارد تهران شد. ما را بردند به شهر و در هتلی در خیابان سپه مشرف به میدان توپخانه جایمان دادند. صاحب هتل به تورکی صحبت می کرد. او مهاجری بود از آذربایجان شوروی. از ما پرسید که شما به «قورولتای» (کنگره) آمده اید؟ من اولی «بار اصطلاح قورولتای را از او شنیدم. نخستین بار بود که در هتل می ماندم. شب اول شپشهای زرد رنگ هتل از ما به گرمی استقبال کردند. فردا ما را به کلوب واقع در خیابان جدیدالاحداث فردوسی بردند. مرکز حزب در این خیابان بود و ساختمان نسبتاً بزرگ و وسیعی داشت. رفت و آمد زیاد بود و جنب و جوش به چشم می خورد. در دفتر حزب، به ما کارت نمایندگی دادند. کارت را، همه اعضاء کمیسیون پنج نفره امضاء کرده بودند. مرکز حزب، حیاط اندورن و بیرون

داشت. عصر همان روز در حیاط بیرونی ساختمان نمایندگان شهرستانها جمع شدند. چند نفر در بالکن ظاهر شدند که یکی از آنها احمد قاسمی بود. همه ایستاده بودند. قاسمی جلسه را افتتاح کرد. او مسئولین هیات نمایندگی را به بالکن دعوت نمود. آنها در باره وضع منطقه و کارهای حزبی صحبت کردند. یک نفر افسر ارتش نیز آنجا بود. حضور افسر در آنجا برای من، هم جالب بود و هم تعجب آور. جالب بود برای اینکه افسران نیز به حزب علاقه نشان می دادند، تعجب آور بود برای اینکه افسران بدون واژه و به طور علنی به دفتر حزب رفت و آمد می کردند.

مسئله دیگری که تا کنون فراموش نکرده ام ملاقات نمایندگان آذربایجان با پیشه وری بود. در حیاط اندرونی دفتر حزب نمایندگان آذربایجان روی پله ها جمع شده بودند. عده ای نشسته و عده ای هم سر پا صحبت می کردند. صحبت بر سر مسئله آذربایجان و مشکلات آن دور می زد. در این میان غلام یحیی صحبت کرد و گفت اگر به وضعی که در آذربایجان بوجود آمده رسیدگی نشود، آذربایجان خود راسا اقدام خواهد کرد. این اظهار نظر با واکنشهای گوناگون روبرو شد. عده ای موافق این حرف شدند و عده ای با آن مخالفت کردند. یادم نیست پیشه وری چه واکنشی از خود نشان داد. بعد از آن پیشه وری را در دفتر حزب ندیدم. شایع بود که پیشه وری به مناسبت فوت رضاخان به محمدرضا تسلیت گفته است. کنگره دهم مرداد افتتاح شد. ناطقین زیاد بودند اما اسامی آنها را در خاطر ندارم. تنها رادمش، طبری و اردشیر را بیاد دارم که اولی در باره امور تشکیلاتی، دومی در مورد سیاست خارجی حزب سخنرانی کردند. سخنرانی طبری جالبتر از سخنرانی اردشیر بود. اردشیر با عده ای دیگر در هیات رئیسه نشسته بود. اما به نظر می رسید که او همه کاره است. طبری و انور خامه ای منشی کنگره بودند. دکتر کشاورز در فاصله های تنفس افرادی را که به وی مراجعه می کردند معاینه می کرد. نسخه مجانی می نوشت. آنها داروی مجانی را از داروخانه خود وی می گرفتند. منم برای مداوی زخم پایم به وی مراجعه کردم. نسخه نوشت و دارو را مجانی گرفتم و روی زخم مالیدم. در عرض چند روز زخم پایم بسته شد.

از نمایندگان کنگره صادق زمانی، ایرج اسکندری و دکتر یزدی و خلیل ملکی را بخاطر دارم. اکنون که این سطور را می نویسم کنگره، شرکت کنندگان آن، مسایل مطروحه در جلسات در ذهنم به رویایی شباهت دارد که بعد از بیداری از خواب جلو چشم مجسم می شود. کسی از نمایندگان اردبیل در کنگره صحبت نکرد. فقط غلام یحیی از میانه کتاب «حزب توده ایران چه می گوید و چه می خواهد» که تالیف احمد قاسمی بود به قرآنی تشبیه نمود که به قول وی دست به دست می گردد. یاد آوری می کنم بعد از وحدت فرقه با حزب توده

ایران در مهاجرت مناسبات این دو خصمانه شد. ما نمایندگان جوان شهرستانی اطلاعی نداشتیم که در پشت پرده چه می گذرد. ما خبر نداشتیم که برای انتخاب شدن به کمیته مرکزی چه شیوه های غیر اصولی مورد استفاده قرار می گیرد. ما از این جریان سالها بعد، در مهاجرت آگاهی یافتیم. بالاخره روز پایانی کنگره می ننه کرانی لیست دوازده نفری را بدست ما نمایندگان اردبیل داد و آن لیست را بدون اینکه در باره آن تامل و تعمق کنیم به صندوق انداختیم. چون ما آنها را نمی شناختیم. اعتماد به جرب و رهبری عمده ترین عامل بود برای اینکار.

در آن چند روزی که در تهران بودیم به منزل دو نفر از اهالی لاهرود رفتیم. آنها برای جویای کار به تهران رفته بودند. یکی بنام عبدالعلی همسایه ما در ده کار سنگتراشی می کرد و با یک نفر اهل گیلان در یک منزل زندگی می کرد. دیگری بنام انجمن در یکی از باغهای تهران در قهوه خانه ای کار می کرد. شب در منزل عبدالعلی ماندم. بالای بام خوابیدیم. فردا به محل کار انجمن رفتیم. او در قوری گوشت پخت و با هم غذا خوردیم. پیاده راهی انبار گندم شدیم. از دروازه قزوین گذشتیم. درویشی طبرزینی در دست و کفشک در گردن در شان امامزاده داود قصیده می خواند. از روی پلهای راه آهن گذشتیم به انبار گندم رسیدیم. قرار بود با یک نفر (متاسفانه نامش را فراموش کرده ام) از اهالی قریه چیقان مشکین دیدار کنم. او از ترس امیراصلان بیگ فرار کرده و به تهران آمده، جهت امرار معاش قهوه خانه دایر کرده بود. او را پیدا کردیم و در باره وضع مشکین و تعدی ارباب صحبت کردیم. انبار گندم که در وسط بیابان قرار داشت ساختمانی بود بزرگ و با عظمت. زندگی کارگران آن وحشتناک بود. آنها زمین را مانند گودال کنده روی آنرا با خس و خاشاک پوشانده، برای خود سرپناهی درست کرده بودند. حتی برخی از کارگران زمین را مانند تونل کوچک کنده خاک آن را بیرون ریخته شبها توی آن می خوابیدند. با ناراحتی قلبی از رفیق چیقانی جدا شده به شهر آمدیم، در جلوی هتل محل اقامت از هم جدا شدیم. انجمن به محل کار خود رفت من هم رفتم به هتل. روز فراغت به شمیران رفتم. چند ساعت در آنجا ماندم. قسمت مرکزی شمیران را تماشا نمودم و بعد با اتوبوس به شهر باز گشتم. عصر همان روز، در میدان سپه یک افسر هندی را دیدم. بدون مقدمه از او پرسیدم چرچیل خوب است یا استالین؟ او بدون تامل گفت استالین خوب است. طبیعی است که چرچیل رئیس دولتی بود که هندوستان را تحت استعمار خود در آورده بود و این افسر نیز مانند هموطنان هندوستانی خود از استعمارگران متنفر بود.

بالاخره کنگره پایان یافت. نمایندگان اردبیل و مشکین را اردشیر آونسیان به جاده مخصوص کرج آورد. ما را به نماینده ای از ارتش سرخ معرفی نمود. آن شخص از آذربایجان شوروی بود. در چادر کنار جاده دفتر داشت. یک



رادیوی برقی کوچک در چادر در حال صحبت کردن بود. آن شخص همه ما را در کابین کامیونهای مهمات جا داد. شب در تاکستان ماندیم. صبح حرکت کردیم. راننده کامیونی که من نشسته بودم آسوری بود. عصر از قزوین گذشتیم. در میدان مرکزی شهر چند افسر ارتش ایران ایستاده بودند. یک پیرمرد دهاتی از آنجا عبور می‌کرد. راننده جلوی چشم افسران ایرانی بطور عمدی با کامیون آن پیرمرد را زد. راننده مثل اینکه می‌خواست با این عمل زشت خود در مقابل افسران ایرانی خودنمایی کند. گرچه پیرمرد صدمه ندید، اما افسران نیز جرات نکردند جلوی کامیون را بگیرند. ما در بستان آباد پیاده شدیم. با اتومبیل کوچک باری روباز راهی اردبیل شدیم. بختیار عدالتی از تهران یک قوطی تریاک می‌آورد. می‌ترسید در دروازه اردبیل سربازان بازرسی و برای او اشکال تراشی کنند. اما سربازان اتومبیل را متوقف نکردند و بدون بازرسی اجازه عبور دادند. ما وارد اردبیل شدیم. فردای آنروز هر کس راهی محل کار و زندگی خود شدند.

### مرحله پایانی جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم در حال پایان یافتن بود. ارتش آلمان تحت فشار ارتش شوروی، با تلفات سنگین عقب نشینی می‌کرد. پیروزی شوروی بر آلمان نزدیک و نزدیکتر می‌شد. در چنین اوضاع و احوالی بود که متفقین غربی با عجله از تنگه لامانش گذشتند و وارد فرانسه شدند. بعد از دو سال امروز و فردا کردن، جبهه دوم (04 ژوئن 1944) باز شد. جهان در انتظار آن بود که جنگ پایان یابد و صلح در دنیا برقرار گردد و ملت‌ها حقوق پایمال شده خود را باز یابند. اما حوادثی که در سالهای جنگ، بویژه در مرحله پایانی در برخی از کشورها، از جمله در ایران و یونان رخ می‌داد، جایی برای خوش بینی نمی‌گذاشت. بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی جهانیان را در بهت و هراس غرق نمود.

انگلیسی‌ها بیش از چهل سال نفت جنوب ایران را از آن خود ساخته بودند. امریکائیه‌ها نیز با اشغال اراضی سر و کار نداشتند. آنها به اشغال دربار پهلوی و یا در دست داشتن دبار سلطنتی و به حلقه محاصره گرفتن «شاه جوان» بسنده می‌کردند. چون دربار مرکز ثقل سیاست ایران بود و شاه راس قدرت سیاسی مملکت محسوب می‌شد. امریکائیه‌ها آهسته-آهسته و بدون سر و صدا ارتش، پلیس و ژاندارمری را از آن خود ساختند. از طریق مستشاران خود نیروی نظامی و انتظامی را تحت کنترل خود در آوردند. برای نظارت کامل بر سیستم مالی ایران مستشاران مالی خود را تحت سرپرستی میلیسپو به ایران فرستادند. بدین ترتیب در قسمت اعظم اراضی ایران، بویژه در مناطق نفت جنوب منافع انگلیس و در دستگاه حکومتی منافع آمریکا تأمین و تضمین می‌شد.

شوروی ها بعد از 24 سال غیبت، در ایران حضور پیدا کردند. ارتش شوروی در آذربایجان و در قسمتی از کردستان، شمال ایران و خراسان استقرار یافت و از مداخله در امور ایران خودداری کرد. آمریکا و عوامل نفوذی آن در ایران حزب توده ایران را عامل نفوذی شوروی قلمداد کردند. این اتهام جزء بهانه بنی اسرائیلی چیز دیگری نبود. چون ایده کمونیسم سراسر جهان را فرا گرفته بود. حزب کمونیست در خود آمریکا بطور علنی فعالیت می کرد.

ما در مشکین هرگز مشاهده نکردیم که نظامیان شوروی در مناقشه میان مالک و زارع و در مناقشات میان شهروندان ایرانی با مامورین دولت مداخله کنند. ما در میدان شهر میتینگ تشکیل می دادیم و سربازان شوروی از پادگان نظامی بیرون نمی شدند. همکاری اقتصادی و فرهنگی با ایران برای شوروی ها اولویت داشت.

دمکراتیزه کردن جامعه ایران از جمله برخورداری از حق خودمختاری خواست همه آزادی خواهان ایران و جهان محسوب می شد. شورویها و یا هیچ دولت دیگری نمی توانست با این اصل مسلم مخالفت کند. روابط فرهنگی میان ایران و شوروی در حال گسترش بود. شورویها می کوشیدند روابط اقتصادی خود را با ایران نیز گسترش دهند. مسئله نفت شمال از این زاویه مطرح می شد. سفر «کافتارادزه» با جار و جنجال مطبوعات وابسته به دربار روبرو گردید. هواداران حزب توده ایران در این مبارزه سیاسی از خواست شوروی جانبداری کردند.

صدها و هزاران نفر در میتینگها و راه پیمائیهها شرکت کردند. در مشکین شهر نیز اکثر اهالی در تظاهرات شرکت نمودند و خواهان انعقاد قرارداد نفت میان ایران و شوروی شدند.

### شوروی چه می خواست؟

شوروی پیشنهاد می کرد برای استخراج نفت شمال شرکت مختلط تشکیل شود. هزینه استخراج و بهره برداری را شوروی بعهده می گرفت. طبق قرارداد 51 درصد سهام در دست شوروی و 49 درصد سهام در دست ایران قرار می گرفت. اگر انگلیس 16 درصد سود نفت جنوب را به ایران پرداخت می کرد، قرارداد نفت شمال رقم 49 درصد را تشکیل می داد. مخالفت با این قرارداد از لحاظ اقتصادی برای ایران سودمند نبود اما دولت ایران سیاست را بر اقتصاد ترجیح داد. آمریکا و انگلیس می دانستند ایران ثروتهای زیرزمینی فراوان دارد و از لحاظ جغرافیایی از موقعیت استثنائی استراتژیک برخوردار است و باید ایران صد در صد در حیطه نفوذ آنها قرار گیرد. نیروهای ملی نیز تحت تاثیر جو موجود با امضاء قرارداد مخالفت کردند. اما این اصل را فراموش کردند که

به قول دکتر مصدق غیبت شوروی در ایران همیشه به ضرر ایران تمام شده است. با این همه مصدق نیز در ردیف کسانی فرار گرفت که با قرارداد نفت ایران و شوروی مخالفت می کردند.

ما در آن زمان گرچه با ماهیت امر آشنائی کامل نداشتیم، اما تصمیمات سازمانهای مافوق را بدون تأمل اجرا می کردیم. از این رو در راستای حمایت از پیشنهاد شوروی مبنی بر انعقاد قرارداد نفت با ایران، در این تظاهرات عظیم شرکت می کردیم. در این تظاهرات شعارهایی مانند «نفتی اؤز اوروسوموزا وئرك» (نفت را به روس خودمان بدهیم) طنین می انداخت. 60 سال از آن روزها می گذرد، اما شعارهای ساده لوحانه آن زمان حقانیت خود را به اثبات رساند. در آن زمان مسئله نفت بهانه ای بیش نبود تا روابط اقتصادی میان ایران و شوروی برقرار نشود و دیوار چین میان دو کشور کشیده شود و کالاهای سنتی ایران از بازار پر رونق همسایه شمالی محروم گردد و در عوض بازار ایران در بست در اختیار کالاهای بنجل غرب قرار گیرد. چنین هم شد و ایران در حلقه زنجیر اسارت آمریکا قرار گرفت.

مسئله روابط ایران و شوروی یک طرف قضیه را تشکیل می داد. جلوگیری به اصطلاح از نفوذ کمونیسم مقدمه چینی بود برای استقرار دیکتاتوری فردی در ایران. در چنین شرایطی بود که به مناقشات میان مالک و زارع دامن می زدند. ژاندارمها با حمایت از مالک به دهات به اصطلاح یاغی حمله می بردند. دهقانان را مورد ضرب و شتم قرار می دادند. عده ای را می گرفتند و به زندان می انداختند. در یکی از دهات اردبیل مصیب نامی با گلوله ژاندارمها کشته شد. تشیع جنازه او در اردبیل در میان امواجی از دریای انسانی به خاک سپرده شد. صدها تلگراف به نخست وزیر حکیمی فرستاده می شد و در جواب او می گفت من به این تلگرافها هیچوقت جواب نخواهم داد.

صفحات روزنامه های آن زمان پر از این قبیل شکایات بود که امکان آن را نداشتم تا نمونه های بیشتری را نقل کنم. همه این فعالیتهای ضد مردمی با برنامه ریزی دقیق انجام می گرفت. آمریکا با حمایت کامل از شخص شاه سرنوشت آینده ایران را رقم می زد. در چنین شرایطی بود که مردم ایران بر سر دو راهی قرار گرفت. تسلیم شدن در مقابل فشار و خداحافظی کردن با آزادی و بستن درب احزاب چپ و ملی و چشم پوشی از توقیف مطبوعات یک راه بود و راه دیگر مقاومت در مقابل تجاوز به آزادیهای دموکراتیک از طریق تقویت تشکلهای سیاسی و تشکیل احزاب سیاسی با پایگاه نسبتاً وسیع اجتماعی.

آذربایجان این بار نیز مانند گذشته پیش قدم شد. سید جعفر پیشه وری (جوادزاده) صاحب امتیاز و مدیر روزنامه آژیر بعنوان رجل سیاسی با تجربه پا به جلو گذاشت. از تهران به آذربایجان آمد. با شخصیتهای سرشناس ملاقات و

مسائل بین المللی و ایران را مورد بررسی قرار داد و راه دوم، راه مقاومت در مقابل تجاوز به آزادیهای دموکراتیک برگزیده شد. متعاقب این تبادل نظر بیانیه 12 شهریور به دو زبان آذربایجانی و فارسی منتشر شد و بدین ترتیب فرقه دمکرات آذربایجان پایه گذاری شد. فرقه دمکرات آذربایجان بمثابه سازمان ملی مورد استقبال بازاریان و ملاکین، سران عشایر، روحانیون، بویژه کارگران و دهقانان قرار گرفت. سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان آمادگی خود را برای الحاق به فرقه دمکرات آذربایجان اعلام نمود.

### کنفرانس مشورتی

در تبریز کنفرانس مشورتی 15 و 16 شهریور ماه 1324 تشکیل شد. در این کنفرانس نمایندگان سازمانهای سرتاسری حزب توده ایران در آذربایجان شرکت کردند. سالن کنفرانس مملو از جوانان پرشور بود. کنفرانس آغاز بکار کرد و عصر همان روز نیز پایان یافت. در کنفرانس مسئله الحاق سازمان حزب توده ایران به فرقه تازه تاسیس شده دمکرات آذربایجان مطرح شد. بحث تند و تیزی در گرفت. اکثریت مطلق نمایندگان با الحاق سازمان ایالتی حزب توده ایران به فرقه دمکرات آذربایجان موافقت از خود نشان ندادند. سازمانی که بیش از چهار سال در تمام نقاط آذربایجان در شرایط دشوار و تحت فشار ژاندارمها و ملاکین فعالیت می کرد، آمادگی نداشت به سازمانی نو بنیاد ملحق شود که هنوز از چگونگی فعالیت آینده آن آگاهی نداشت.

بحث بطول انجامید و رسیدن به توافق دشوارتر شد. در جلسه بعد از ظهر یک نفر به سالن کنفرانس وارد شد و برای نمایندگان سخنرانی کرد. این سخنرانی توأم با احساسات، بلا اثر نماند. برخی از نمایندگان از موضع خود عدول کردند و توافق خود را نسبت به الحاق سازمان ایالتی حزب توده ایران به فرقه دمکرات آذربایجان اعلام کردند. در نهایت امر نمایندگان پیشنهاد الحاق را پذیرفتند. کریم دانائی مسئول سازمان حزب توده ایران در بستان آباد (من در کنار او نشسته بودم) طرح سند شش ماده ای را که قبلاً تهیه شده بود را خواند. رای گیری علنی انجام گرفت. همه به این سند رای موافق دادند. احمد اصفهانی و هاشمی از کادرهای سرشناس ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان رای مخالف دادند و از سالن خارج شدند. اصفهانی بعداً به تهران رفت. من شخصاً خیال کردم که این سخنرانی پر حرارت را رفیقی از شوروی ایراد کرد و چون به شوروی اعتماد داشتم در موضع خود تجدید نظر کردم. بعدها فهمیدم که این سخنران شهروند شوروی نیست، بلکه میررحیم ولائی است که در سال 1938 همراه با دیگر ایرانیان مهاجر به ایران آمده و در زندان قصر با میرقاسم چشم آذر زندانی شده و در حوادث 3 شهریور از زندان آزاد و به تبریز آمده و در آنجا زندگی می

کرد. او در عین حال در کتابخانه شورویها در تبریز کار می کرد. پس از پایان کنفرانس میرقاسمچشم آذر لیست نمایندگان را در دست داشت و تک تک نمایندگان از جمله من آن لیست را بعنوان سند الحاق امضاء نمودیم.

پیشه وری در خاطرات خود می نویسد:

«الحاق سازمان ایالتی حزب توده ایران به فرقه دمکرات آذربایجان بخودی خود کار بزرگی بود. تعداد کسانی که شعار ما را نمی توانستند درک کنند کم نبودند. این امر هواداران الحاق را با مشکلاتی مواجه می ساخت. بعضی از آنها معنی شعار ملی ما را نمی فهمیدند. مثلاً میرقاسم چشم آذر در این مورد نمی توانست غرض شخصی داشته باشد. برای وی مشکل بود که از حزب توده ایران جدا شده، به سازمانی ملحق شود که نمایندگان طبقات مختلف را به خود جلب می نمود و با شعار آزادی ملی مبارزه می کرد. زیرا او مبارزه طبقاتی را درک نمی کرد بنابراین این از اهمیت مسئله ملی سر در نمی آورد. و اما مخالفت کاظم هاشم نیا و علی قهرمانی امر عادی بود. شاید کاظم هاشم نیا بخاطر دائیش علی امیرخیزی نمی خواست حزب توده ایران به فعالیت خود در آذربایجان خاتمه دهد. احمد اصفهانی و سلیم امیری نیز از روی تعصب از الحاق به فرقه دمکرات آذربایجان امتناع ورزید. باستثنای این 3 جوان کم تجربه بقیه به صفوف فرقه دمکرات پیوستند»

فردای آن روز با ممی ننه کرانی برای ملاقات با پیشه وری به هتل درخشان رفتیم. هتل در ته خیابان فردوسی بود. پیشه وری در یک اتاق زندگی می کرد. ملاقات کوتاه بود. مضمون صحبت را فراموش کرده ام. از هتل خارج شدیم. ننه کرانی گفت که این اتاق هم منزل و هم دفتر کار پیشه وری است. فردای آنروز تصادفاً پیشه وری را در خیابان پهلوی دیدیم. شماره اول روزنامه آذربایجان ارگان رسمی فرقه دمکرات آذربایجان در دست ما بود. من در ضمن صحبت به پیشه وری گفتم بعد از این روزنامه آذربایجان را برای ما به آدرس سازمان حزب توده در مشکین خواهند فرستاد. پیشه وری حرف مرا اصلاح نمود و گفت به آدرس فرقه دمکرات آذربایجان خواهند فرستاد. این دو ملاقات با پیشه وری برای من فراموش شدنی نیست. او قد متوسط، چهره بشاش و موی سر سفیدی داشت. قیافه پیشه وری بعد از شصت سال که این سطور را می نویسم هنوز در جلوی چشم من زنده است.

پس از پایان کنفرانس مشورتی به محل زندگی خود برگشتیم و خود را برای عملی کردن تصمیمات کنفرانس آماده نمودیم. کمیته محلی حزب توده ایران از قریه ارجق به فخرآباد (مشکین شرقی) منتقل شد. نماینده ای از کمیته ایالتی اردبیل آمد. قرار بود که مسئولین سازمانهای فرقه دمکرات آذربایجان از میان معتمدین محلی انتخاب شوند. چه بهتر که مسئول جدید فرقه عضو حزب توده

نباشد. در اردبیل اوزون صدر یکی از ملاکین شهرستان اردبیل به صدارت کمیته ولایتی اردبیل انتخاب شد. بدین وسیله فرقه دمکرات آذربایجان، سازمانی بحساب می آمد که در آن نمایندگان همه طبقات و اقشار شرکت می کردند. کنفرانس محلی با حضور نماینده حزب از اردبیل تشکیل شد و سازمان محلی، سازمان فرقه دمکرات آذربایجان نامیده شد. اعضای کمیته محلی انتخاب شدند. میرزا اسماعیل ذبیحی بعنوان صدر کمیته محلی و من لاهرودی بعنوان معاون صدر انتخاب شدیم. او یکی از سرشناسان محل محسوب می شد. ذبیحی در حزب توده ایران عضویت نداشت. زندگی نسبتاً مرفه داشت. حسن جودت مالک یک دانگ اراضی فخرآباد بود. اسماعیل ذبیحی بعنوان مباشر به ملک جودت نظارت می کرد. اسماعیل ذبیحی با الگوی آن زمان مرد باسوادی بود و در میان دهقانان اعتبار داشت. مقبره امزاده سلیمان در این قریه بود. ساکنین دهات اطراف برای زیارت امامزاده به این قریه می آمدند. عشایر منطقه زمان کوچ به بیلاق و قشلاق از این قریه می گذشتند. مقبره امامزاده سلیمان همیشه پر ازدهام بود.

کمیته مرکزی بخشنامه ای به همه سازمانها فرستاد. این بخشنامه نخستین دستورالعملی بود که بر مبنای آن همه سازمانهای فرقه دمکرات آذربایجان می بایست نامه ها را به زبان مادری بنویسند. تا آن زمان نامه ها را به زبان فارسی می نوشتیم. من اولین نامه ای که به کمیته ولایتی اردبیل به زبان آذربایجانی نوشتم، بیش از یک سطر نبود. در اردبیل به من ایراد گرفتند که این چه نامه ای است. گفتم ما هنوز عادت نکرده ایم به زبان مادری خود مطلب بنویسیم. از این تاریخ بیعد جنب و جوش زیادی مشاهده می شد. تعداد تقاضا کنندگان عضویت در فرقه دمکرات آذربایجان بیشتر می شد. فرقه دمکرات آذربایجان به سازمان فراگیر ملی مبدل می شد. برای اولین بار در تاریخ ایران زمینه تبدیل زبان آذربایجانی به زبان رسمی فراهم شد. بنابر این حق را نمی توان با خواهش و تمنا بدست آورد، حق را نمی دهند، آنرا باید گرفت. اگر لازم باشد با توسل به قهر گرفت. این خواست شعار آن روز بود.

### اولین کنگره فرقه دمکرات آذربایجان

من دومین بار بود که به تبریز می رفتم. این بار برای شرکت در کنگره فرقه دمکرات آذربایجان. در اردبیل سوار اتومبیل باری شدم. در کابین ماشین در کنار راننده به تبریز رفتم. از تصادف روزگار پنج سال بعد همین راننده را در باکو دیدم. آنهم مانند من در مدرسه حزبی درس می خواند. همدیگر را شناختیم. معلوم شد ایشان از مهاجرین ایرانی بود که از شوروی در سال 1938 با خانواده خود به ایران آمده بود. در تبریز به هتلی رفتم که نمایندگان اردبیل و

آستارا در آنجا اقامت داشتند. ممی ننه کرانی (دهقان)، محرم انشایی، صادق خان زمانی و غلامحسین آستارائی اسامی رفقای بودند که یادمانده است. کنگره 10 مهر ماه 1324 در سالن شیر و خورشید تبریز از سوی پیشه وری افتتاح شد. در کنگره از همه سازمانهای فرقه دمکرات آذربایجان شرکت می کردند. پیشه وری درباره وضع ایران و جهان صحبت کرد و وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران را تجزیه و تحلیل نمود و درباره وضعیت آذربایجان، نقش آذربایجان در تاریخ سیاسی ایران، تبعیض حکومت مرکزی نسبت به آذربایجان، فشار مامورین دولت علیه سازمانهای سیاسی و صنفی در آذربایجان به تفصیل سخن گفت.

از مشکین شرقی و غربی سه نماینده در کنگره شرکت می کردند، میر عبدالله فتاحی، امیر علی لاهرودی و میرزا محمد علی ارشادی روحانی معمم. میر عبدالله فتاحی مانند دیگر نمایندگان درباره فشار مالکین و ژاندارمها نسبت به دهقانان صحبت کرد. در جریان کنگره میرقاسم چشم آذر و داود گیورگیان سر و صدا راه می انداختند که پیشه وری چند بار مجبور شد بشکل تند تذکر دهد. پس از بحث و گفتگوی مفصل کنگره طرح برنامه و اساسنامه فرقه دمکرات آذربایجان را تصویب نمود. اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش را انتخاب نمودند. سیدجعفر پیشه وری به اتفاق آراء بعنوان صدر فرقه دمکرات آذربایجان انتخاب شد.

### تدارک برای نبرد قطعی

جنگ جهانی هم در اروپا و هم در خاور دور پایان یافته بود. طبق موافقتنامه کنفرانس تهران (ژانویه 1943) متفقین خود را برای خروج از ایران آماده می کردند. در اروپا رژیم فاشیستی فرانکو، در ایران رژیم دست نشاندۀ پهلوی دست نخورده باقی مانده بودند. هم در اسپانیا و هم در ایران آزادیخواهان، بویژه سازمانهای چپ تحت تعقیب بودند. بعد از جنگ جهانی اول سلسله قاجار منقرض شد. رضاخان افسر قزاق با پشتیبانی مستقیم نیروی نظامی انگلیس از قزوین به تهران حمله کرد و با توسل به کودتای نظامی قدرت را بدست گرفت و سلطنت را از آن خود ساخت و سیاهترین دیکتاتوری را در ایران برقرار کرد. بعد از جنگ جهانی دوم ایران تحت سلطه آمریکا قرار گرفت. پسر با حمایت انگلیس جای پدر را گرفت. اما شرایط زمان امکان نمی داد پسر همچون پدر فعال مایشا باشد. لاکن با خروج متفقین زمینه برای قدرت نمایی حاکمان سنتی فراهم شد. انگلیس و آمریکا احیای دوران سیاه رضاخان را در سر می پروراندند. برای همین منظور فعالیت آزادیخواهان محدودتر می شد. فشار بر سازمانهای چپ و اتحادیه های صنفی شدت پیدا می کرد. بکار بستن چنین شیوه

عملی تمرینی بود برای احیاء رژیم خودکامه دوران رضاخانی. بدین سبب هیات حاکمه با عجله در انتظار خروج متفقین بودند. تصادفی نیست که تاخیر خروج ارتس شوروی (بمدت دو ماه) به جار و جنجال بین المللی تبدیل شد و بعنوان حادثترین مسئله بحرانزا در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح گردید.

سازمانهای سیاسی ایران بویژه سیاستمداران ملی ایران تحت تاثیر احساسات ملی گرایانه با تقی زاده ها و حسین علاءها همصدا شدند و خود ناخواسته به استقرار رژیم خودکامه یاری رساندند. نیروهای واقعا ملی و دمکرات ماهیت این هیاهوی جنجالی ظاهرا ملی را بدرستی شناختند و در مقابل آن واکنش نشان ندادند. تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان زنگ، خطری را بصدا در آورد که ایران در معرض خطر قرار گرفته است.

فرقه دمکرات نوپای آذربایجان در عرض چهار ماه به یک سازمان فراگیر ملی تبدیل شد. هزاران میهن پرست و آزادیخواه به صفوف آن پیوستند. رهایی مردم از یوغ خودکامگی به مسئله ای حاد مبدل گردیده بود. مردم از مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان می خواستند با قطعیت کامل دست بکار شوند و آذربایجان را به سنگر مقاومت در مقابل تهاجم ارتجاع سیاه تبدیل نمایند. برای همین منظور در شهرهای آذربایجان ستاد مقاومت تشکیل گردید. نام نویسی شروع شد. صدها انسان آگاه با قاطعیت از سازمانهای فرقه دمکرات خواستند تا خود را برای نبرد قطعی آماده کند. در اردبیل عبدالمجید محمدیوند در راس این ستاد قرار گرفت. در مشکین نیز چنین ستادی تشکیل گردید. داوطلبان در نیروی مقاومت نام نویسی کردند.

ستاد مقاومت از اردبیل به قریه سومرین در دو فرسنگی اردبیل منتقل شد. در آبان ماه (نوامبر) تدارک برای عملیات سرنوشت ساز با سرعت انجام می گرفت. قیام مسلحانه در منطقه میانه و اهر آغاز شده بود. میانه نخستین شهری بود که تحت رهبری غلام یحیی بدست فدائیان اداره می شد. پادگان اهر برای اینکه در محاصره قرار نگیرد و خلع سلاح نشود از شهر خارج شد. راه اهر و تبریز بسته شده بود. بنابر این گروهان اهر برای پیوستن به تیپ اردبیل از طریق مشکین شهر عازم اردبیل شد. در حوالی قریه لاهرود اطلاع پیدا کردند که راه اردبیل در قریه سومرین بسته شده است و عبور از آن محل امکان پذیر نیست (قریه لاهرود با سومرین شش فرسنگ فاصله دارد). آنها مجبور شدند مجدداً به مشکین شهر باز گردند و به گروهان مشکین شهر بپیوندند. فرمانده پادگان اهر ستوان یکم شعفی نام داشت.

شور انقلابی سراسر آذربایجان را فرا گرفته بود. همه جا جنب و جوش بچشم می خورد. اواسط ماه محرم بود. فدائیان حومه اردبیل از تمرین حرکت کردند و برای چند روز در قریه فخرآباد متوقف شدند. ما لیست کسانی که برای



گرفتن اسلحه آمادگی داشتند تهیه کرده بودیم. داوطلبان از همه قراء مشکین نام نویسی کرده بودند. در عرض دو روز اسلحه (تفنگ برنو) میان داوطلبان تقسیم شد. هیچ وقت فراموش نمی کنم که جوانی بنام الله و نردی از قریه لاهرود دو روز بعد از عروسی به فخرآباد آمد و با اصرار اسلحه گرفت و همان شب در جلوی گروهان ژاندارمری شهر هدف تیر ژاندارمها قرار گرفت و کشته شد. این بود شور انقلابی در محیط روستایی آن زمان آذربایجان. آنها به فرقه دمکرات آذربایجان پیوستند تا در دهات آذربایجان مدرسه احداث شود، درمانگاه دایر گردد و دست مالک از آزار و اذیت دهقانان کوتاه شود. در جامعه ای زندگی کنند که در آن جایی برای فقر و ستمگنت باقی نماند.

فدائیان حومه اردبیل دو روز در فخرآباد متوقف شدند. فدائیان مشکین شرقی نیز اسلحه گرفتند. بعد از آمادگی کامل فدائیان اردبیل و مشکین شرقی تحت فرماندهی عبدالمجید محمدیوند (حسن زاده نامی همراه محمدیوند بود. بعداً معلوم شد نام اصلی او محسن میلانیان سرهنگ ارتش ایران است. او در اواخر دهه هشتاد قرن بیستم در مسکو درگذشت) شب هنگام با کامیون به سمت مشکین شهر حرکت کردند. اسماعیل ذبیحی صدر فرقه دمکرات در مشکین شرقی و کامران عزیزی از مشکین غربی در میان فدائیان اعزامی بودند.

ده نفر فدائی و دو کامیون اسلحه بعنوان ذخیره در فخرآباد ماند و مسئولیت مراقبت از سلاحها به من محول شد. کامیونها تا طلوع آفتاب به ده قره درویش رسیدند و در کنار این ده متوقف شدند. فدائیان از «خیابو چایی» گذشتند. فدائیان مشکین در آسیابی که در تیررس گروهان ژاندارمری قرار داشت موضع گرفتند. فدائیان حومه اردبیل از بالای خیابو چایی گذشتند و پادگان را که در غرب مشکین شهر واقع بود محاصره کردند. تیراندازی در غرب و شرق شهر آغاز شد. تیراندازی از ساختمان ژاندارمری به قتل الله و نردی و به مجروح شدن «ممیش» از لاهرود منجر شد. میمیش را با دیگر زخمیها به اردبیل منتقل نمودند. آسیاب در نزدیکی ژاندارمری به ستاد فرماندهی فدائیان در آمد. تیراندازی ژاندارمها چند ساعت بعد از عملیات قطع شد. ژاندارمها تسلیم شدند. همه آنها 9 نفر بودند. در میان آنها ژاندارمی بنام عباس دوققوز بود که در هرزگی و قمار بازی شهرت داشت. فدائیان که با کشته و زخمی شدن رفقای خود هیجان زده و متاثر بودند، بدون تامل همه 9 نفر ژاندارم را به مسلسل بستند و کشتند.

در دور و بر پادگان تیراندازی متقابل با شدت ادامه داشت. سربازان پادگان نظامی مشکین شهر (فرمانده ستوان یکم صدیقی فرزند پیشنماز مسجد چشمه باشی اردبیل) و فرمانده گروهان اهر (ستوان یکم شعفی) بعد از کشته شدن دو نفر فدایی ثمرین در حین حمله به داخل پادگان، آتش را قطع کردند. یکی

از افسران پادگان بنام شاهدوست قرآن در دست به ستاد فرماندهی فدائیان آمد و با گرفتن امان (امنیت جانی) تسلیم شد. هر سه افسر، صدیقی، شعفی و پزشکیار پادگان به دروازه پادگان نزدیک شدند تا تسلیم شدن خود را اعلام کنند که هدف تیراندازی غافلگیرانه فدائیان ثمرین قرار گرفتند و کشته شدند. (شاهدوست بعد از تسلیم شدن به اردبیل رفت و داوطلبانه در صفوف فدائیان خدمت نمود و در دهه هفتاد قرن بیستم میلادی در باکو درگذشت). شهربانی مشکین شهر بدون مقاومت تسلیم شد و تلفاتی هم نداد.

اربابی بخشدار مشکین شهر و سروان ادیب امینی رئیس ایلات شاهسون نیز دستگیر شدند. محمدیوند و حسن زاده (سرهنک میلانیان) کارهای اداری را جابجا کردند. عده دیگری از مشکین شهر و از دهات مشکین غربی اسلحه گرفتند. فدائیان مشکین شهر در پادگان جابجا گردیدند. کامران عزیزی به فرماندهی فدائیان مشکین غربی برگزیده شد. عبدالمجید محمودیوند و دیگر همراهان مشکین شهر را ترک کردند تا عازم اردبیل شوند.

بخشدار و رئیس ایلات را همراه خود بردند و در محلی بنام «گنن دره» در یک فرسنگی مشکین شهر، آنها را تیرباران کردند و در همان جا نیز دفن کردند. علت کشتن اربابی و سروان ادیب امینی تا کنون نه تنها برای من روشن نشده بلکه قابل درک هم نیست. کشته شدن افسران و ژاندارمها کم و بیش قابل درک است اما قابل توجیه نیست، زیرا فدائیان روستازاده می خواستند قصاص کشته شدگان را از آنها بگیرند. ستوان یکم اردبیلی فرمانده گروهان ژاندارمری مشکین شهر قبل از اینکه ژاندارمها تسلیم شوند، لباس زنانه پوشیده فرار کرد و به ده قره قبه رفته بود (قره قبه در دو فرسنگی مشکین شهر واقع است). او می خواست با گذشتن از رودخانه «قره سو» در خانه امیراصلان عیسی لو پناه بگیرد. اما او را در قهوه خانه عزیز شناختند و دستگیر کردند. همان روز به مشکین شهر بردند. او را در چهار راه مشکین شهر جلوی قهوه خانه به درخت بید بستند و تیرباران کردند. چند نفر از جمله شیخ پولاد احمدی از قریه لاهرود در این عملیات اعدام شرکت کردند. سرنوشت اینها نیز فاجعه بار شد. بعد از آمدن نیروهای اعزامی از تهران شیخ فولاد و علیقلی (از فعالین حزب توده و فرقه دمکرات در قریه لاهرود) و اسماعیل ذبیحی را در فخرآباد و میرزا محمدعلی ارشادی روحانی سرشناس لاهرود را در قریه «جب دره» از منبر مسجد هنگام روضه خوانی در محرم پایین آوردند و به مشکین شهر بردند. اسماعیل ذبیحی را در حال نوحه خوانی در خیابو چایی با شمشیر بازوهایش را زدند و بشکل فجیعانه ای کشتند. میرزا محمدعلی ارشادی را (او هیچ سمتی حتی عضویت در سازمان فرقه و یا در ادارت دولتی نداشت) با عده ای در حدود بیست نفر از جمله جعفر مسئول فرقه دمکرات در ده قره درویش دست بسته شب

هنگام در دره خیاو چایی توی انبوه درختها تیرباران کردند. نریمان نامی از نصرآباد مشکین غربی بعنوان شاهد عینی که توانسته بود با استفاده از تاریکی شب دست خود را باز کند و از مهلکه جهمی فرار کند این کشتار جمعی را در خارج از کشور افشاء نمود. ایوب بدخشان فرزند نریمان که جوانی خوش تیپ و خوش خلقی بود نیز در میان کشته شدگان همان شب بود. او صدر فرقه دمکرات در حومه مشکین غربی بود. شیخ پولاد را به همان درختی بستند که ستوان اردبیلی را بسته بودند. موهای ریش او را دانه دانه کشیدند و با علیقلی یکجا تیرباران کردند. قبل از رسیدن ارتش به مشکین شهر علی توحیدی، فرضی دهقان بخشدار مشکین و علی امانی رئیس نظمیه مشکین شهر و دست پیش صدر فرقه در مشکین شهر توانستند از کشور خارج شوند. هر چهار نفر در مهاجرت فوت کردند. عزیز قهوه چی را به اتهام دستگیری ستوان یک اردبیلی با علی بیگ، عباد قهوه چی و دو فرزند آن و عده ای دیگر را در مشکین شهر کشتند. متأسفانه نام بقیه کشته شدگان یادمانده است.

### تسلیم شدن پادگان تبریز

چند روز بعد از سقوط مشکین شهر تیپ اردبیل بدون مقاومت تسلیم شد. تا 21 آذر ماه 1324 شهرها و بخشهای آذربایجان و زنجان باستانهای ارومیه به کنترل فدائیان در آمد. شهر تبریز محاصره شد. سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر سه مجبور شد با پیشه وری وارد مذاکره شود و موافقتنامه تسلیم را امضاء نماید. با پیروزی 21 آذر پرچم آزادی در آزادستان به اهتزاز در آمد. سید جعفر پیشه وری کابینه خود را به مجلس ملی آذربایجان معرفی نمود و از مجلس ملی رای اعتماد گرفت و برنامه دولت را به مجلس ملی ارائه نمود. بعد از تصویب برنامه به اجرای آن پرداخت.

در حاشیه یاد آوری می شود که پادگان ارومیه تحت فرماندهی سرتیپ زنگنه هنوز هم مقاومت می کرد. اما بعد از تلفات سنگین تسلیم شد. زنگنه در مبادله با چند نفر زندانی آذربایجانی به تهران تحویل داده شد. (زنگنه در آذر ماه 1325 به ارومیه آمد و شهر و ده منطقه را به دریای خون مبدل ساخت. آزاد وطن صدر کمیته ایالتی ارومیه را به دار آویخت.)

در این زمان اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به مرحله اجرا در آمد. انتخابات انجمنهای ده، شهر، ولایت و ایالت در سرتاسر آذربایجان انجام گرفت. اتحادیه کارگران آذربایجان پشتیبانی خود را از حکومت ملی اعلام نمود. اتحادیه دهقانان سرتاسر آذربایجان تشکیل گردید. سازمان جوانان فرقه دمکرات آذربایجان اعلام موجودیت نمود. برابری زن و مرد، اعطای حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به زنان، بوجود آوردن سازمان زنان بعنوان تشکل اجتماعی

حزبی از اصلاحات اجتماعی محسوب می شد. رسمیت دادن به زبان آذربایجانی یکی از عمده ترین اصلاحات اجتماعی و فرهنگی بود که در تاریخ 2500 ساله ایران سابقه نداشت. اولین بار بود که مردم آذربایجان نامه های خود را به ادارت دولتی به زبان مادری می نوشتند. اولین بار بود زبان آذربایجانی بمثابه زبان رسمی در ادارات دولتی بکار گرفته می شد. اولین بار بود که در مدارس و دانشگاه تدریس به زبان آذربایجانی انجام می گرفت. ثناتر و فلارمونی تشکیل گردید. تماشاها به زبان آذربایجانی روی صحنه آورده می شد. اصلاحات اجتماعی به معنی واقعی کلمه اصلاحات عمیق و ریشه ای بود. اصلاحات در روستاها نیز پا گرفت. دهقانان به معنی دقیق کلمه عمده ترین نیروی محرکه نهضت 21 آذر بودند. نود درصد فدائیان را جوانان روستائی تشکیل می دادند. در جبهه زنجان، خلخال و سردشت (غرب آذربایجان) فدائیان روستائی با باندهای مسلح ملاکین بزرگ مانند باندهای ذوالفقاری ها و ژاندارمها می جنگیدند. زیرا مالکین بزرگ دشمن بالفعل دهقانان بودند. بنابر این جا داشت که اصلاحات اقتصادی از روستاها آغاز شود. بدین سبب مجلس ملی آذربایجان در نخستین فرصت قانون اصلاحات ارضی را به تصویب رساند. بموجب این قانون املاک خالصه و املاک مالکین فراری از آذربایجان میان دهقانان بشکل مجانی تقسیم شد. این قانون در عین حال روابط میان مالک و دهقان را تنظیم می کرد. مالک حق نداشت بجز بهره مالکانه عوارض دیگری به دهقانان تحمیل کند. بطور خلاصه باید اذعان کرد که این اصلاحات بود که نهضت 21 آذر را از دیگر نهضت‌های انقلابی در ایران متمایز می کرد.

### مشکین بعد از پیروزی نهضت 21 آذر

مشکین شهر به دو منطقه شرقی و غربی تقسیم شده است. هر دو منطقه با مرکز مشکین شهر (خیابو) از لحاظ تقسیم بندی اداری بخش نامیده می شدند. ادارات دولتی در مشکین شهر تمرکز یافته بود. تقسیم سازمان فرقه دمکرات آذربایجان از این قاعده مستثنی بود.

فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان به دو بخش غربی و شرقی تقسیم شده بود. ارجق، بعد فخرآباد مرکز کمیته محلی فرقه در مشکین شرقی، مشکین شهر مرکز کمیته محلی مشکین غربی بود. فدائیان مشکین در پادگان مشکین شهر جایجا شدند و به استخدام دائمی در آمدند. بقیه با اسلحه خود به محل زندگی برگشتند. مدتی بعد سرهنگ مرتضوی به محل آمد. فدائیان ذخیره را از جوخه تا گروهان رده بندی کرد و فرماندهان را نیز معین نمود. کمیته محلی فرقه دمکرات بعنوان حزب حاکم سرپرستی ادارات دولتی را بعهده گرفت. اهالی هر دو منطقه روستائین بود. کمیته محلی با روستا و روستائیان سروکار داشت. از

مباشر و ژاندارم خبری نبود. دهقانان به شهروندان آزاد مبدل شده بودند. در جریان انقلابها هرج و مرج و خودسری جامعه را فرا می‌گیرد. چنین بود در انقلاب کبیر فرانسه، همینطور بود در انقلاب اکتبر روسیه. انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه فرزندان خود را بلعیدند. در هر دو انقلاب گردن رهبران انقلاب زیر گیوتین قرار گرفت. هر دو انقلاب برای برقراری صلح، آرامش و ثبات سیاسی و روبراه شدن فعالیت اقتصادی راه پر درد و رنج طولانی را طی کرد و در نهایت امر این انقلابها، بویژه انقلاب روسیه در معرض دگرگونیهای ماهوی قرار گرفت. ضدانقلاب پس از هفتاد سال پیروز شد. روسیه این بار نیز نتوانست از درگیری مسلحانه، بی‌ثباتی اقتصادی و تروریسم سیاسی در امان باشد. همه اینها جزء لاینفک انقلابها است.

اما نهضت 21 آذر سال 1324 از این قاعده مستثنی بود. در عرض یکسال موجودیت حکومت ملی آذربایجان جامعه در تمام شئون زندگی از ثبات کامل برخوردار بود. لاکن حکومت تهران می‌کوشید این ثبات را بهم بزند و برای همین منظور جاسوسان خود را به آذربایجان می‌فرستاد و در خط رویارویی زنجان و خلخال و سردشت تصادمات مسلحانه راه می‌انداخت. اما هیچ یک از این ماجراجویی‌های تهران نمی‌توانست ثبات سیاسی آذربایجان را بهم بزند. برعکس سران عشایر شاهسون از جمله عیسی لی (رئیس ایل امیر اصلان عیسی لی)، گینگیلی (رئیس ایل گینگیلی حاتم خان)، قوجا بیلی (رئیس ایل قوجا بیلی علیخان. او درجه سروانی از حکومت ملی آذربایجان گرفته بود)، اجیرلی (رئیس ایل اجیرلی نصرت خان و رئیس ایلات شاهسون)، تالش میکائیلی (رئیس ایلات فرض الله بیگ) کریم خان از اونگوت واقعیت روز را درک کردند و با حکومت ملی آذربایجان همکاری کردند. تنها حسین آقاخان آلارلی علیه حکومت ملی قیام کرد و با تفنگداران خود «گوده کهریز» مالکانه امیراصلان آمد. ما شنیدیم که حسین آقا پیش امیراصلان است و برای احتیاط فدائیان ذخیره مشکین شرقی را در قریه فخرآباد جمع کردیم و آماده مقابله با آن شدیم. اما او نتوانست امیراصلان را با خود همراه کند. یکسره به خلخال رفت و به مخالفین پیوست. علت این قیام اعدام غلام خان و دو نفر دیگر از سران ایل آلارلی به اتهام قتل یک نفر از طایفه سارخان بیگلی بود.

در بهار سال 1325 گروهی از باند مسلح شاه از کوههای خلخال دست به حمله ناگهانی زدند و تا قیزیل دره ساوالان پیشروی کردند. فدائیان با همکاری نزدیک چیریکهای مسلح عشایر جلوی مهاجمین را گرفتند. در مدت کوتاهی آنها را تا مواضع اولیه اشان عقب راندند. در این عملیات رستم بیگ برادر امیراصلان، علیخان بیگ قوجالی، علیخان فرزند حاتم خان و دیگران شرکت می‌کردند. در آن زد و خورد فرزند کریم خان اونگوتلی کشته شد. اسماعیل

ذبیحی و من به گوده کهریز مقر امیراصلان بیگ رفتیم و با او ملاقات نمودیم. امیراصلان سر منقل نشسته، وافور و ماشه و آتش زغال در دست ابراهیم نوکر او بود. ابراهیم آتش را به حبه تریاک نزدیک می کرد، امیراصلان قلاب می زد و دود غلیظی بیرون می داد. امیراصلان سر حال بود. با ما به شوخی صحبت می کرد. گفت آن شب که کامیونهای شما به سمت مشکین شهر حرکت می کرد (کامیونهایی که فدائیان را به مشکین شهر می بردند) من بالای تپه (با دست تپه را نشان داد) ایستاده بودم و می توانستم در «گئن دره» جلوی کامیونها را بگیرم. امیراصلان و تفنگچیان عیسی لی آدمهای سلحشوری بودند. امیراصلان به قول عوام پشه را با تیر از چشمش می زد. امیراصلان سواد نداشت. منشی داشت بنام فرهنگ. دفتر کار او را اداره می کرد. صحبت ما زیاد طول نکشید. ما از او خواستیم با حکومت ملی همکاری نزدیکی داشته باشد. او این پیشنهاد را نپذیرفت. بهانه اش این بود که کاری با سیاست ندارد و برادرش رستم بیگ با عده ای از طایفه عیسی لی در اطراف ساوالان با باندهای مهاجم می جنگد. فرزندش زیادخان نیز آماده است با ما همکاری نماید. بعد از این ملاقات دو بار به مرادلی (ارشق) و صلاوات مرکز اونگوت رفتیم. در این سفر امیراصلان اسبی در اختیار من گذاشت که از ایشان سپاسگذاری کردم. بعد از سقوط حکومت ملی آذربایجان امیراصلان تا آمدن ارتش تهران اداره امور مشکین و ارشق را بدست گرفت و شنیدم که افرادی را بدنبال من فرستاده بود. من در آن زمان در تبریز بودم و پس از یک هفته به اردبیل آمدم. سرنوشت بشکل تصادفی مرا از اردبیل یکسره به لنکران شوروی انداخت. حال که این سطور را روی کاغذ می آورم از آن تاریخ پنجاه و هشت سال می گذرد. امیراصلان بعد از تحکیم قدرت محمدرضا در خیابان مرکزی اردبیل در تصادف اتومبیل جان باخت. شاه به هواداران سرشناس خود نیز رحم نمی کرد. یادآوری می کنم که امیراصلان در دوران رضاخان نیز از گزند پهلوی ها در امان نبود. او تا آمدن متفقین به ایران بعنوان تبعیدی در کاشان زندگی می کرد.

### انتقال به مشکین شهر

طولی نکشید که «اوزون صدر» از صدارت کمیته ولایتی فرقه دمکرات آذربایجان کنار رفت. حسن جودت مدیر روزنامه جودت بعنوان صدر کمیته ولایتی اردبیل انتخاب شد. اسماعیل ذبیحی از فخرآباد به مشکین شهر منتقل شد. مسئولیت کمیته محلی مشکین شهر به او محول گردید. من (لاهرودی) را هم بعنوان معاون صدر و سرپرست امور دهقانان مشکین غربی به مشکین شهر منتقل نمودند. کمیته محلی فرقه دمکرات آذربایجان در ساختمان بزرگ مهدی عدل (معاضالدوله) یکی از بزرگ مالکان مشکین دایر شده بود. در کمیته محلی

عده ای کار می کردند. چند نفر از آنها از صندوق فرقه حقوق می گرفتند. میر عبدالله فتاحی منشی و وهاب رضازاده مسئول تبلیغات بود. دو نفر جوان (یکی از آنها عزیزی نام داشت) از اردبیل آمده بودند و امور تشکیلاتی را اداره می کردند. من صرفاً با مسائل و امور دهقانان مشغول بودم. حسین مهدوی مسئولیت سازمان جوانان را بعهدده داشت.

در آن زمان فرقه دمکرات ادارات دولتی را سرپرستی می کرد. رسیدگی به شکایات اهالی را زیر نظر می گرفت. از امروز فردا کردن مامورین جلوگیری می کرد. نود درصد اهالی در دهات زندگی می کردند. اکثر اهالی مشکین شهر هم به امور کشاورزی اشتغال داشتند. بقیه اهالی صاحب مغازه و دکان بودند و با داد و ستد نیازهای اهالی را برآورده می کردند. من اوقات خود را در دهات می گذراندم. مسئله تشکیل حوزه ها، رسیدگی به مسائل سازمانی، تحکیم صفوف حوزه ها، تنظیم روابط میان دهقان و مالک مهمترین اموری بود که نماینده فرقه دمکرات در دهات انجام می داد. به علت فقدان وسایل نقلیه به دهات نزدیک و دور دست پای پیاده رفت و آمد می کردیم.

جعفر رئیس حوزه روستای قارادریش یکی از فعالان فرقه بود که در اکثر موارد با او به دهات می رفتیم. جلساتی تشکیل می دادیم. در جلسه سخنرانی می کردیم. قوانین مربوط به مسائل روستاها را برای دهقانان توضیح می دادیم و تشریح می کردیم. چون اکثریت مطلق دهقانان سواد نداشتند. توزیع روزنامه آذربایجان و خواندن مقالات روزنامه نیز از جانب ما انجام می گرفت.

### دیدار با سران عشایر

یک روز از روزهای تابستان طبق برنامه همیشگی به قریه مزرعه جهان رفتم. سورخای برادر کامران عزیزی فرمانده فدائیان مشکین شهر همراه من بود. به خانه یکی از معتمدین محل رفتیم. بر حسب تصادف علیخان فرزند حاتم خان رئیس ایل گیکلی را در آنجا دیدیم. آنها مانند همیشه مسلح بودند. در حین صحبت معلوم شد برای پیوستن به فدائیان خلخال می روند. من با خود یک قبضه تفنگ برنو داشتم. تفنگ را روی زانو گذاشتم. علیخان به شوخی گفت: از ترس تفنگ را روی زانو گذاشتی؟ گفتم آری، برای احتیاط. آنها چند ساعت بعد خداحافظی کردند و عازم خلخال شدند. تصادف روزگار ما را اواخر آذر ماه 1325 در اردبیل روبرو ساخت. در این مورد بعداً بطور مشروح سخن خواهم گفت.

قریه دستگیر در حومه مشکین شهر واقع است. نصرت بیگ اجیرلی رئیس ایلات شاهسون مالک این ده بود. برای دیدار با دهقانان به دستگیر رفتیم. قوتازخان فرزند ارشد نصرت بیگ ما را به خانه خود دعوت کرد. از ما

صمیمانه پذیرائی نمود. نشستیم و از اوضاع جهان صحبت کردیم. قوتاز بیگ جزوه ای را به ما نشان داد که در آن جزوه اوضاع در جبهه های جنگ تشریح می شد. جزوه به زبان فارسی نوشته شده بود و از سوی «خانه فرهنگ شوروی» در تهران منتشر می شد. قوتاز بیگ یک تفنگ شکاری «قوشا لوله» داشت. او تاریخچه این تفنگ را تعریف کرد. در بهبوحه جنگ جهانی میرجعفر باقراف، دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی سران عشایر شاهسون را به باکو دعوت نمود و از آنها پذیرائی شایسته ای بعمل آورد. در بازگشت از باکو به مهمانان شاهسون هدایایی تقدیم نمودند. تفنگ زیبای قوتاز بیگ ساخت کارخانه اسلحه سازی معروف شهر «تولای» روسیه بود.

روزی از روزگار، گردباد زمان قوتازخان را مانند درخت کهنسال از جا کند و به دیار غربت انداخت. ایشان ترکیه و آلمان را پشت سر گذاشت و در باکو ماندگار شد. باز هم از تصادف روزگار ما همدیگر را در مهاجرت در باکو دیدیم. قوتازبیگ بعد از اقامت کوتاه مدت (دو سه سال) در باکو موفق شد به وطن برگردد و به خانواده خود بپیوندد.

در تابستان 1325 برای استفاده از آبهای معدنی به ییلاق کوه ساوالان رفتم. «شابل» و «قوتورسو» را اولین بار نبود که می دیدیم. آب شابل بیش از حد گرم بود. برای معتدل کردن حرارت، آب سرد معدنی به حوض می ریزد و حرارت آب را پایین می آورد. شابل در بالای کوهی واقع است. در هر دو طرف آن دره عمیقی موجود است. این دره ها به آبشارها شباهت دارند. صدای غرش آنها گوش را کر می کند. دو شاخه آب ساوالان از این دره های عمیق می گذرد و باغات و کشتزارهای مشکین را آبیاری می کند. آب این دره ها «لاری چای» و «اونار چای» نامیده می شوند. در بالای دره «اونارچای» آبی با فشار قوی از دل کوه با صدای مهیبی جاری می شود. بدین سبب به این آب «گورگور چای» می گویند. این آب به اونارچایی می ریزد.

آب معدنی دیگری بنام «قوتورسو» در دره اونارچایی جاری است. قوتورسویی از مناطق گوگردار می گذرد و بهمین خاطر بوی گیج کننده ای دارد و در حوض بزرگی جمع می شود. کسی که هنگام شستشو بیهوش شود، دست و پای او را می گیرند و توی اونارچایی می اندازند. آب اونارچایی چنان سرد است که آدم بیهوش فوراً به هوش می آید. ما دو روز در ییلاق دامنه ساوالان ماندیم. در این مدت مهمان فرض الله بیگ رییس ایل تالیش میکایلی بودیم. «آلاچیق» های سفید رنگ ایل فرض الله بیگ در سمت چپ اونارچایی برپا شده بود. در میان این آلاچیق ها یک آلاچیق سفید رنگ آماده پذیرائی از مهمانان بود. ما دو شب در این آلاچیق خوابیدیم. بعد از دو روز با تشکر از فرض الله بیگ از ایشان جدا شدیم و به محل کار برگشتیم.



**عدالتی در «اونار»**

بعد از انتقال اسماعیل ذبیحی به مشکین شهر، بختیار عدالتی که در اردبیل دکان علافی داشت به صدارت کمیته محلی مشکین شرقی برگزیده شد. خانواده او سالها قبل از قریه انار برای جویای کار به روسیه رفته بود و بعد از آمدن به ایران در اردبیل زندگی می کرد. او کمیته محلی را از فخرآباد به قریه انار منتقل نمود. علی توحیدی بعنوان معاون عدالتی برگزیده شد. در قریه اونار کربلای کامران نامی از معتمدین محل روی بقعه امامزاده جعفر گنبدی بزرگ بنا نهاد. مجاورت امامزاده جعفر را خود بدست گرفت. یک روز فرزند کربلای کامران در بحث با ما گفت شما به کشور شوروی سمپاتی نشان می دهید، اما نمی دانید که در آنجا اگر کسی به خانه نزدیکان خود برود باید کارت (تالون) جیره خود را با خود داشته باشد. چون مهماندار غذای اضافی ندارد که از مهمان خود پذیرائی کند. چنین حرفی را از یک تاجر بیله سواری (متاسفانه بعد از شصت سال اسامی آنها در خاطرمان مانده است) در قریه لاهرود بشکل دیگری شنیدیم. در محله سیدلر قریه لاهرود روی سنگ بزرگ کنار چشمه آب نشسته بودیم و از این و از آن ور صحبت می کردیم. ارتش شوروی در ایران بود. گرایش به شوروی در آذربایجان از جمله در دهات مشکین شهر مشهور عام و خواص بود. او گفت این قدر از استالین تجلیل می شود، آیا او شایسته این تجلیل است؟ گفتم چرا. گفت آیا می دانید که استالین هر روز با دو سطل عطر بدن خود را می شوید؟ من چیزی نگفتم. اما این را می دانم که هیچ دیوانه ای نمی تواند تن خود را با عطر بشوید. آری می توان عوام الناس را با این قبیل سخنان عامیانه فریب داد اما نه برای همیشه.

قریه اونار در دامنه کوه با عظمت ساوالان واقع است. می گویند اونار در عهد باستان شهر بزرگی بود که در نتیجه زلزله ویران شده و در جای آن ده کوچکی بوجود آمد که آب پر برکت ساوالان از وسط آن می گذرد. در طول سال همه دهقانان از این آب برای آبیاری حیاط و مزارع خود استفاده می کنند. انواع درخت میوه باستانهای انگور در این ده کاشته می شود. اونار دهی است سرسبز و زیبا. آب پر برکت ساوالان علاوه بر اونار باغات همه دهات اطراف را نیز آبیاری می کند.

بختیار عدالتی از کربلای کامران ادعای وراثت کرد تا به ملک پدری خود دست پیدا کند. چند ماه نگذشته بود که حسن جودت به تبریز منتقل شد و تصدی وزارت کار را بعهده گرفت. کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان علی میرزازاده و عباسعلی زنوزی را به اردبیل فرستاد. اولی به صدارت کمیته ولایتی اردبیل و دومی به مسئولیت شعبه تشکیلات کمیته ولایتی منسوب شدند.

سرهنگ عبدالمجید محمدیوند فرمانده فدائیان اردبیل به مشکین شهر آمد تا در باره انتقال فدائیان مشکین شهر به آستارا اقداماتی انجام دهد. ایشان به کمیته محلی هم سر زد و با اسماعیل ذبیحی صدر کمیته محلی ملاقات نمود. در حیاط کمیته محلی بعد از سلام و احوال‌پرسی گفت به ایشان نامه بنویسم تا با هم ارتباط داشته باشیم. سرهنگ محمدیوند که 3 قبه در دوش وی برق می‌زد به محمدیوند قبلی شباهت نداشت. طولی نکشید او را به ارومیه منتقل نمودند. مهندس محرم انشائی و غلام حسین حبیب الهی برادر حسن جودت نیز به ارومیه اعزام گردیدند. انشائی و حبیب الهی را بعد از آمدن قشون شاه به ارومیه، کشتند. سرهنگ محمدیوند به اردبیل مراجعت نمود.

باید یادآوری کرد ژنرال غلام یحیی دانشیان نیز به مشکین شهر آمد و از پادگان مشکین شهر دیدن نمود. شب را در منزل حاتم خان بسر برد. غلام یحیی لباس ژنرالی بر تن داشت و ما از نزدیک دیدیم که سوار جیب ارتش شد و از مشکین عازم اهر شد.

#### دست‌پیش در مشکین شهر - لاهرودی در تبریز

چند روز بعد اسماعیل ذبیحی را به اردبیل بردند و از آنجا به زنجان فرستادند تا در اداره غله کار کند. تاکنون نتوانسته‌ام بفهمم که چرا در باره ایشان چنین تصمیم غیرعادلانه‌ای اتخاذ شد. مگر در زنجان کم بودند افرادی که در اداره غله کار کنند. اسماعیل صاحب قلم و شخصی سرشناس و مورد اعتماد در مشکین بود و با ادارات دولتی زبان مشترک پیدا کرده بود. بجای اسماعیل ذبیحی فردی بنام علی عباس دست‌پیش آمد. ایشان سابقه کار در سازمان حزبی نداشت. از باکو آمده بود و در اردبیل سکونت گزیده بود. مدتی با ایشان کار کردیم. در این زمان تصمیم گرفتیم برای تحصیل به مدرسه شش ماهه حقوق سیاسی به تبریز بروم. اول به خانه رفتیم با خانواده و قوم و خویش دیدار کردم (با هزار تاسف و اندوه دین فرزندی را نتوانستم در باره پدرم بجا بیاورم. خانواده مهاجری از لاهرود، یعنی خواهر الله و نردی شهید و شوهر او نقل می‌کردند که پدر من با پدر آقامیرزا (آقامیرزا نیز مانند من تنها فرزند خانواده بود که در مهاجرت شوروی بسر می‌برد) هر روز در باغ فخرآباد کنار هم می‌نشستند و گریه می‌کردند). پدرم در 16 مهر ماه با من به راه شوسه آمد. آخرین بار از هم جدا شدیم و با ماشینی باری به اردبیل رفتیم.

در اردبیل با عباسعلی زنوزی مسئول شعبه تشکیلات کمیته ولایتی دیدار کردم. او نامه‌ای به ممی ننه کرانی (دهقان) مسئول شعبه تشکیلات کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان نوشت. در این نامه صمیمی‌مرا به کمیته مرکزی معرفی کرد. در تبریز به دفتر ممی ننه کرانی رفتیم. ما همدیگر را می‌

شناختیم و با هم مدت چهار سال کار کرده بودیم. بدون هیچ مشکلی مرا پذیرفتند. کارت دانشجویی گرفتیم. در کلاس درس حاضر شدم. مدرسه در کوچه «داش ماغازالاری» واقع بود. ساختمان دو طبقه با سالن سخنرانی و حیاط دربست داشت. در خوابگاه سه نفره جابجا شدم. هم اتاقیهایم از ساکنین ارومیه بودند. اقتصاد، فلسفه و تاریخ برنامه درسی را تشکیل می داد. دکتر مهتاش وزیر کشاورزی حکومت ملی، دکتر جهانشاهلو معاون پیشه وری، ذین العابدین قیامی، ادیب رئیس مدرسه و چند نفر دیگر که نامشان را فراموش کرده ام بعنوان استاد مشغول تدریس بودند. در این مدرسه 150 نفر جوان از تمام گوشه و کنار آذربایجان درس می خواندند. تشکیل این مدرسه اولین گام بود برای تربیت کادر حرفه ای حزبی و اداری. حالا پائینی ها هم در صحنه سیاست حضور پیدا می کردند. روستازادگان به صاحبان اصلی آب و خاک مبدل می شدند و با جان و دل به خدمت مردم، تولیدکنندگان نعم مادی کمر می بستند.

150 نفر جوان اولین بار با زندگی شهری آشنائی پیدا می کردند. با فرهنگ ملی، تئاتر ملی و موسیقی ملی تماس مستقیم برقرار می شد. اولین بار بود که به زبان مادری درس می خواندیم. هنر پیشه های تئاتر نقش محوله را به زبان مادری ایفا می کردند. در فلارمونی به موسیقی آذربایجانی گوش می دادیم. تئاتر و فلارمونی اوایل سال 1325 در تبریز افتتاح شد. علی توده (جوادزاده) از اردبیل به تبریز دعوت شد. اول مسئول نشر کتاب برای مدارس ابتدائی به زبان آذربایجانی شد. بعد از تشکیل فلارمونی بعنوان اولین مدیر آغاز بکار کرد.

علی توده در یکی از دهات اردبیل زندگی می کرد. او با مادر بزرگش از باکو آمده بود. وضع زندگی خوبی نداشت. بعد از تشکیل حزب توده ایران به اردبیل آمد و در دفتر حزب مشغول کار شد و با ممی ننه کرانی در دفتر حزب بیتوته می کرد. علی شاعری با قریحه بود. در مهاجرت چند جلد کتاب شعر او چاپ شد. او شاعر سرشناس و آزاد اندیشی بود. یک بار او را در فلارمونی دیدم. لباس شیکی پوشیده بود. در اولین دیدار در تبریز احساس کردم که خود بزرگ بینی بسراغ او نیز آمده است. دومین دیدار ما در باکو در مهاجرت بود. او در باکو زندگی می کرد. من هم در حومه شهر گنجه در معدن نفت عملگی می کردم.

با شیخ پولاد و ادريس برای امور حزبی سالی چند بار به اردبیل می رفتیم. با کادرهای حزبی آشنائی بیشتری داشتیم. بالاش آذر او غلو یکی از آنها بود. او شاعری جوان بود و در روزنامه ضدفاشیست اشعار خود را به چاپ می رساند. در جلسات عمومی شعر می خواند. حکومت ملی آذربایجان او را به تبریز دعوت کرد و به معاونت رئیس رادیو در تبریز برگماشتند. میرقاسم چشم آذر رئیس رادیو تبریز بود.

اقامت من در تبریز دو ماه و نیم طول کشید. در این مدت بجز درس خواندن کار دیگری نداشتم. کتاب درس آن چنانی نداشتم. اکثر چیزهایی که یاد می گرفتیم، مبنایش را صحبت‌های معلمین تشکیل می داد. تبریز شهر آرام و ساکنی بود. شهردار تبریز خیابانها را آسفالت می کرد. لوله کشی آب آغاز شده بود. ساختمانی که ما در آن درس می خواندیم و زندگی می کردیم یک انبار بزرگ آب در زیر زمین داشت. برای پر کردن آب انبار از آب کانالهای کوچک و روباز استفاده می شد. کوچه داش ماغازالاری نزدیک خیابان مرکزی ستارخان (خیابان خمینی کنونی) قرار داشت. سینماها در این خیابان بزرگ واقع شده بودند. ما در فرصت فراغت برای تماشای فیلم به سینما می رفتیم. بعد از پایان فیلم چراغها که روشن می شد سطح سالن پوشیده از تخم آفتابگردان و تخم کدو بود. هیچوقت فراموش نمی کنم که تماشای فیلم سقوط سلطان عبدالحمید عثمانی چه تأثیری عمیق سیاسی بر من گذاشت. یکبار همه ما را به کوه عینالی - زینالی بردند. مثل اینکه برای رفتن به کوه از محله «دوه چی» گذشتیم. محله خیلی کثیفی بود. کردها هم با ما بودند. یکی از آنها شعری به زبان کردی از هژار خواند که دو بیت آن هنوز هم در خاطر من مانده است: «استالین پیشوایا. لنین رهبر مایا. امرو برلین گراوا»

### تحویل زنجان و تشدید بحران در جبهه ها

از اواخر تابستان 1325 وضع جبهه ها بحرانی بود. نمایندگان حکومت ملی آذربایجان در مذاکرات تهران بر سر تحویل زنجان به توافق رسیده بودند. در سپتامبر 1946 نمایندگان تهران به زنجان آمدند. رئیس این هیات سرهنگ ابواسحاقی بود. بر مبنای توافق تهران و تبریز نیروهای حکومت ملی آذربایجان از زنجان عقب نشینی می کردند. در عوض سردشت به آذربایجان داده می شد. قرار بود 300 نفر فدائی در زنجان باقی بماند و در اداره نگهبانی زنجان خدمت کنند. اما همه اینها خدعه قوام بیش نبود. با رسیدن ستون ارتش شاه به زنجان وضع شهر بحرانی تر شد. اوباشها به خانه کادرها می ریختند و فدائیان را می کشتند. کسی که امکان داشت از شهر خارج می شد و به میانه می رفت. اسماعیل ذبیحی تا آمدن ارتش شاه به زنجان در اداره غله کار می کرد. بعد از رسیدن ارتش به زنجان ژاندارمهای فراری از آذربایجان به زنجان وارد شدند. در میان آنها ژاندارمهای فراری از مشکین نیز بودند. یکی از این ژاندارمها اسماعیل ذبیحی را شناخته بود و او را تهدید کرده و گفته بود که حسابم را در مشکین شهر با شما پاک خواهم کرد. چنین هم کردند. اسماعیل ذبیحی جزء کسانی بود که توانسته بود خود را به تبریز برساند. او پریشان حال پیش من آمد. احوالات را بازگو کرد و نام ژاندارمی که او را تهدید کرده بود گفت. ما آن

ژاندارم بدکار را می شناختیم. هیچ کاری نمی شد انجام داد. او چاره ای جز بازگشت به مشکین نداشت. در تبریز وضع روشن نبود. ما فکر می کردیم قرارداد 15 ماده ای تهران و تبریز زیر پا گذاشته نخواهد شد. آذربایجان از لحاظ حقوقی و سیاسی یکی از ایالات ایران است. شکل اداره ایالت آذربایجان نیز تغییر پیدا نکرده بود. دکتر جاوید وزیر کشور حکومت ملی آذربایجان، حالا با تصویب وزارت کشور ایران به استانداری آذربایجان شرقی منسوب شده بود. مجلس ملی آذربایجان به انجمن ایالتی استان تبدیل گردیده بود. حاجی علی شبستری از نو رئیس انجمن ایالت انتخاب شد. ابراهیم علی زاده نامی صدر کمیته ولایتی زنجان با فرزند بزرگ خود به تبریز آمد و مقاله ای تحت عنوان «من از زنجان خونین می آیم» را در روزنامه آذربایجان به چاپ رساند. فرزند او به مدرسه حقوق و سیاسی آمد و در صندلی کنار من نشست. سید جعفر پیشه وری از همه سمتهای دولتی کناره گیری کرد. همه نیروهای خود را برای کارهای رهبری فرقه دمکرات آذربایجان متمرکز نمود. فرقه بعنوان سازمان سیاسی در میان مردم اعتبار شایانی داشت. فدائیان ذخیره تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان با دیدن تعلیمات کوتاه مدت به جبهه فرستاده می شدند. هر روز سربازان قیزلباش را بر کامیونهای روباز سوار می کردند. آنها از خیابان مرکزی تبریز می گذشتند و راهی جبهه میانه می شدند. در تبریز هنگ سواره بابک تشکیل شد. فرماندهی هنگ به جهانشاهلو واگذار گردید.

فدائیان هنگ بابک لباس ویژه ای داشتند. کلاه پوستی بسر می گذاشتند. در خیابانهای تبریز گشت می زدند. ترس و وا همه میان جوانان مشاهده نمی شد. در میدان مشق تبریز تعلیمات نظامی می دیدیم. سرهنگ آگهی افسر نیروی هوایی، مربی ما بود. آگهی یکی از افسران حزب توده بود که به فدائیان آذربایجان پیوسته بود. او با عده دیگری از افسران ارتش مانند مرتضوی، قاسمی، سلطانی، جودت و عظیمی و دیگران پس از حمله ارتش شاه به آذربایجان تیرباران شدند.

بعد از تحویل زنجان فدائیان و سربازان فیزیل باش تحت فرماندهی غلام یحیی تا میانه عقب نشینی کردند. در قافلان کوه موضع گرفتند. پل دختر روی رود قیزیل اوزن منفجر گردید. ارتش شاه خود را برای حمله به میانه آماده می ساخت. هواپیماهای نظامی شاه در بالای جبهه فدائیان پرواز می کردند. ارتش شاه تحت فرماندهی سرهنگ هاشمی به سمت جبهه قافلان کوه حرکت می کرد. در حاشیه یادآوری می شود که سپهبد حاجی علی کیا در خاطرات خود می نویسد:

### نقش من در جریان آذربایجان

س- شما یک اشاره ای کردید به جریان آذربایجان چه خاطره ای دارید از کار انداختن پیشه وری و فرارش و این ها.

ج- در آذربایجان این طور بود، مرا رزم آرا فرستاد به نام این که چشم او باشم در این ستونی که دارد می رود جلو.

س- بله.

ج- آن سرهنگ که بعداً سر تیپ شد، سرهنگ، (یک سرهنگ ترکی که گفتم از قوم و خویش های چیز بود)

س- بله حالا اسمش مهم نیست.

ج- اسمش را باید پیدا بکنیم.

س- بله.

ج- او فرمانده ستون بود. بعد می دانست که من نماینده رزم آرا هستم و خیلی هم به من احترام می گذاشت. او سرهنگ بود من هم سرهنگ بودم. ولی چون فرمانده بود من کاری به کارهای او نداشتم. اما می دیدم که از زنجان که شروع کرده برود پیش، همین طور قالی های خانه آن ذوالفقاری ها را، نمی دانم، تلفن را کنده. همه این ها را بار می کند دارد می برد تبریز برای خودش. این بود که...».

در این درگیری نظامی سرهنگ قاضی اسدالهی اولین کسی بود که در بالای قافلان کوه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. جنازه او را به تبریز آوردند و با جلال و شکوه به خاک سپردند. این حادثه اوایل آذر ماه روی داد. تبریز هنوز هم آرام به نظر می رسید. حکومت ملی بر اوضاع تسلط کامل داشت. کارها به روال عادی ادامه داشت. مجسمه نیم تنه ستارخان و شیخ محمد خیابانی زینت بخش مرکز خیابان ستارخان و باغ گلستان گردیده بود. دانشگاه تبریز چند ماه قبل افتتاح شده بود. در مورد مسائل مالی و نقدینگی مشکلاتی پیش آمد. بانک ملی همه پولهای بانک تبریز را به تهران منتقل کرده بود. حکومت ملی مجبور شد پول چاپ کند تا خلاء کمبود پول را پر کند.

از اوایل آذر ماه 1325 دستفروشان سر کوچه از پذیرفتن پول حکومت ملی امتناع می ورزیدند. شاید آنها بشیر از ما با اوضاع واقعی آشنایی داشتند. افسرانی که از ارتش شاه جدا شده بودن توسط رهبری حزب توده با مشایعت عبدالصمد کامبخش به آذربایجان آمده بودند. آنها طی اعلامیه ای خطاب به ارتش اعزامی آنها را ترغیب و تشویق می نمود تا در جنگ برادرکشی شرکت نکنند و سرنیزه های خود را علیه دشمنان آزادی و استقلال ایران بکار گیرند. این اعلامیه چند روز پشت سر هم از رادیو تبریز به آذربایجانی و فارسی پخش شد. بلندگوهای رادیو تبریز در خیابانها نصب شده بود. اهالی شهر را از اوضاع جبهه ها مطلع می ساخت. در این زمان چند نفر از مدرسه ما به ستاد ارتش

(باش قرارگاه) فرستاده شدند. عبدالحسین آگاهی و رصدی از افسران ارتش ایران بما خط مورز یاد می دادند. دستگاه رمز به موتورسیکلت کوچک شباهت داشت. ما روی آن می نشستیم و با حرکت دادن پا این دستگاه برق تولید می کرد و عملیات ارسال رمز صورت می گرفت. ما شب و روز را در ستاد ارتش بسر می بردیم.

عصر روز بیستم آذر ماه میتینگ پر جمعیتی در خیابان ستارخان برگزار شد. ما هم از مدرسه حقوق سیاسی در این میتینگ شرکت می کردیم. ما روبروی ساختمان کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان ایستاده بودیم. پیشه وری و عده دیگری از وزرای حکومت ملی در بالکن ساختمان ایستاده بودند. پیشه وری در وسط ایستاده بود. همه آنها لباس نظامی بر تن داشتند. سکوت محض برقرار بود. پیشه وری تنها سخنران بود. او با حرکت دستهایش پر از شور و هیجان سخن می گفت. تنها دو جمله از سخنرانی وی در ذهن من نقش بسته است. او گفت قوام ما را فریب داد. او که پیرمردی نود ساله است چطور شد که صاحب فرزند یکساله گردیده. قوام ما را با تانک و توپ تهدید می کند. ما آماده ایم تا تانک از روی سینه ما بگذرد. «اؤلدی واردیر دؤندی یوخدور» (می میریم ولی تسلیم نمی شویم). میتینگ پایان یافت. مردم متفرق شدند. هوای تبریز آفتابی بود. چند نفری از ستاد ارتش به کمیته مرکزی رفتیم. رحیم روئین دژ جلو آمد و گفت بروید رختخواب خود را از ستاد ارتش بیاورید و شب در مدرسه بخوابید. ما همین کار را کردیم. برگشتیم به مدرسه. سر و صدایی در مدرسه بلند شد. مظفر بزرگمند، حمید محمدزاده ناظم و سرپرست مدرسه عصر بیستم آذر ماه همراه با حاجی علی شبستری رئیس انجمن ایالتی و دکتر سلام الله جاوید استاندار آذربایجان به مدرسه آمدند. ما در سالن بزرگ جمع شدیم. دکتر جاوید پشت تریبون جای گرفت و خطاب به دانشجویان گفت ما با دولت قرارداد امضاء کرده ایم. بر مبنای این قرارداد شکل اداره ایالت آذربایجان تغییر پیدا کرده است. مانند دیگر ایالات تابع حکومت مرکزی است. قرار است انتخابات دوره 15 مجلس شورای ملی انجام گیرد. ارتش قرار است برای نظارت بر انتخابات به آذربایجان بیاید. با آمدن ارتش وضع موجود در آذربایجان مورد دگرگونی قرار نخواهد گرفت. شما هم تحصیل را ادامه خواهید داد و جای نگرانی نیست. کمتر از یکساعت طول نکشید که شبستری و دکتر جاوید محوطه مدرسه را با مشایعت مظفر بزرگمند و حمید محمدزاده ترک کردند. در مدرسه تعدادی تفنگ کهنه برای تمرین نظامی موجود بود. علاوه بر آنها دو قبضه تفنگ برنو هم وجود داشت. این دو تفنگ را بزرگمند و محمدزاده با خود بردند و دیگر به مدرسه باز نگشتند (من، محمدزاده را در سال 1948 میلادی در ترمینال راه آهن «صابونچی» باکو دیدم).

هوا تاریک شد. بچه ها در حیاط جمع شدند. دروازه مدرسه را مامور پلیس (مامور نظمیه) بست و خود پشت به درب ایستاد. صدای گلوله تک و توک شنیده می شد. ما هیچ ترس و وا همه ای بخود راه ندادیم. ولی کنجکاوای انسان بویژه کنجکاوای جوانی جنب و جوش بوجود آورد. پلیس را کنار زدند. درب باز شد و ما بیرون آمدیم. نخستین بار دیدیم که افسر نظمیه با یک پلیس تپانچه در دست به سمت خیابان ستارخان می دوند. گاهی به عقب نگاه کرده و به هوا شلیک می کنند. مدرسه ما در نزدیکی خیابان ستارخان بود. ما وارد خیابان ستارخان شدیم، و به ساختمان کمیته مرکزی نزدیک شدیم. دیدیم که «بیورد وار بابا یوخدور» (مأمون بود ولی ساکنینش نبودند). چند نفر فدائی در داخل درب ورودی ایستاده بودند. آنها گفتند در کمیته مرکزی هیچ کس نیست. ما دسته جمعی رفتیم به هتلی که پشت خیابان ستارخان بود جا گرفتیم. شب در آنجا خوابیدیم. من در همان هتل اسناد و مدارک شخصی خود را از جمله کارت حزبی را زیر آستر کتم جاسازی کردم. غافل از اینکه در صورت دستگیری از چشم پلیس پنهان نخواهد ماند. فقط کارت عضویت اتحادیه کارگران را پاره کردم و دور انداختم.

سران عشایر شاهسون با تفنگداران خود به تبریز آمده بودند تا با پیشه وری دیداری داشته باشند. این مسافرت به دعوت پیشه وری انجام گرفته بود تا پس از دیدار و مشورت راهی جبهه میانه شوند. آنها بعد از آنکه از خروج پیشه وری اطلاع یافتند تبریز را به آرامی ترک کردند و به محل زندگی خود بازگشتند.

ما شب در هتل ماندیم. صبح برگشتیم به مدرسه و دیدیم که غیر از مجید یعقوب زاده کسی در مدرسه نمانده است. او مبصر کلاس بود. او چند سال بعد به مهاجرت آمد و نقل می کرد که در اردبیل او را گرفتند و یکسال در زندان نگه داشتند و بعد از آزاد شدن از مرز عبور کرده و وارد آذربایجان شوروی شده است. او خبر دستگیری و هاب رضازاده و حسین مهدوی را به ما داد. بنابه گفته یعقوب زاده، رضازاده و مهدوی در گاراژ اردبیل دستگیر و به زندان اردبیل منتقل شده بودند. آنها نیز یکسال در زندان اردبیل مانده و بعد آزاد شده بودند. سرنوشت هر یک از ما را به گوشه ای، مرا به شوروی، رضازاده را به کویت انداخت و مهدوی به مشکین شهر برگشت و سالها بعد در زادگاه خود درگذشت. از وضع رضازاده اطلاعی ندارم.

کارمندان آشپزخانه صبحانه را روی میز نهارخوری چیده بودند. ما صبحانه را خوردیم. هر چه داشتیم توی اتاق خواب جا گذاشتیم. من دو تا پیراهن داشتم آنها را روی هم پوشیدم و بیرون امدم و به خیابان فردوسی رفتیم. در هتلی جا گرفتیم و چند روزی در آنجا ماندیم. در اتاق نهارخوری شنیدیم که محد بی



ریا وزیر معارف حکومت ملی و صدر فرقه دمکرات آذربایجان بعد از پیشه وری و میر رحیم ولایی منشی هیات رئیسه مجلس ملی آذربایجان به بیمارستان شوروی پناهنده شده اند.

شهر تبریز شهری آشوب زده بود. اوباش چه جنایتها که مرتکب نمی شدند. در سالهای حضور نیروهای شوروی در آذربایجان اکثر مهاجرین شوروی کلاه استالینی به سر می گذاشتند. همین ها بودند که در کوچه و بازار هدف تیر قرار می گرفتند و کشته می شدند. ارک تبریز آخرین سنگر فدائیان؛ امیدها و آرزوها را اگر برای همیشه هم نباشد برای مدت طولانی به خاک سپرد. آنها چند روز مقاومت کردند. بعدها از عاقبت آنها اطلاعی پیدا نکردیم. از هتل آمدن بیرون. صدای شلیک گلوله قطع نمی شد. فدائیان را می گرفتند و کتک می زدند و می کشتند. مغازها بسته بود. ما از ترس اصابت گلوله خود را در پیچ و خم ها مخفی می کردیم. مجسمه ستارخان و خیابانی را شکستند و به جای آنها تمثال محمدرضا را گذاشتند. دکتر جاوید استاندار آذربایجان با اتومبیل سیاه رنگ استانداری در خیابان ستارخان حرکت می کرد. پشت سر او یک کامیون روباز پر از اوباشهای پا برهنه مسلح او را همراهی می کردند. آنها تمثال شاه را روی کامیون در دست داشتند. مرتباً جاوید شاه می گفتند. یک نفر تبریزی شاگرد مدرسه ما میان آنها بود. او در وسط درس با جهانشاهلو که به ما درس دیالکتیک می داد مرتباً درگیر می شد. دکتر جاوید از ماشین پایین می آمد و می کوشید در شهر آرامش را برقرار نماید. حاج علی شبستری رئیس انجمن ایالتی پشت میکروفن رادیو تبریز نشسته بود و مردم را به آرامش دعوت می کرد.

فرماندهی ارتش اعزامی شاه در بستان آباد بود. اما طلایه داران ارتش در «واسمینج» متوقف شده بودند. مدت یک هفته از ورود به تبریز خودداری کردند. دکتر جاوید در خاطرات خود می نویسد که شخصا به بستان آباد رفتم. با فرماندهی ارتش ملاقات کردم و از آنها خواستم که هر چه زودتر به تبریز بیایند تا جلوی کشت و کشتار گرفته شود. آنها عمداً در خارج از شهر مانده بودند تا از مسئولیت کشت و کشتار شانه خالی کنند. بیست و ششم آذر ماه ارتش تحت فرماندهی سرتیپ هاشمی وارد تبریز شد. کنجکای احساسات مرا تحریک کرد تا به جلوی شهرداری (ساعات فاباگی) بروم و آمدن ارتش را ببینم. در کنار خیابان بیش از چند نفر نبود. عده ای زنان هرجایی از ناحیه هفت تبریز هیاهو راه انداخته بودند و مرتباً جاوید شاه می گفتند. اینها از حکومت ملی دل خوشی نداشتند. حکومت ملی عده زیادی از این زنها را از آذربایجان بیرون کرده بود تا به تهران بروند. همچنین حکومت ملی وافور و منقلها را نیز شکست و افیون فروشی را قدغن نمود. هوا آفتابی بود. یک درویش سوار بر اسب و پرچم رنگین در دست در جلوی ستون ارتش ظاهر شد. او با صدای بلند در شان شاه با

آواز قصیده می خواند. ستون ارتش پشت سر درویش به سمت راست خیابان پیچید و رفت به سربازخانه. من برگشتم به هتل. یک نفر آستارایی برای دیدن آشنایان خود به هتل آمده بود. او چند روز قبل از تهران آمده بود. می گفت در تهران وضع دشوار است. عده ای از کادرهای حزب توده در زندان هستند. مثل اینکه او آدم با تجربه ای بود. گفت اکنون هرج و مرج همه جا را گرفته. هر چه زودتر چاره ای برای خود باندیشید. وقتی که وضع آرام شد حتماً به سراغ شما خواهند آمد.

من عصر همان روز با وهاب رضازاده از هتل بیرون آمدم. رفتیم به «امیر بازاری». در آنجا می خواستم یک خودکار بخرم که وهاب با صدای بلند گفت کدام قلم کدام خودکار. قلم ما شکست و مرا بیرون کشید. در بازار در میان انبوه مردم مخلوط شدیم. هر چه پیش می رفتیم تعداد مردم کم می شد. یک بار به پشت سر نگاه کردم. دیدم شخصی با لباس مندرس پشت سر ما می آید. فوراً او را شناختم. او در مشکین شهر نامه بر اداره پست بود. به وهاب گفتم ما را تعقیب می کنند. زود برویم از اینجا. با عجله حرکت کردیم. وهاب در سمت چپ می رفت. در انبوه مردم قاطی شد. من به جلو می رفتم، مردم کمتر می شد. این بابا آمد به جلو و گفت فلانی چرا فرار می کنی، مگر تو نبودی که در مشکین شهر تفنگ بر دوش این چنین و آن چنان می کردی. گفتم کادر فرقه هستم. ولی تفنگ نداشتم. واقعاً هم نداشتم. گفت تو را تحویل پلیس خواهم داد. آنجا ثابت خواهی کرد که تفنگ داشتی یا نه و به سمت شهربانی حرکت کردیم.

رسیدیم به آلاچی. شهربانی را دور زدیم، ولی مرا به پلیس تحویل نداد. متوجه شدم که برای او مسئله پول مهمتر از تحویل من به پلیس است. صدو پنجاه تومان با خود پول داشتم. این پولی بود که در مشکین بعنوان حقوق چند ماه را دریافت کرده بودم. به اضافه ده تومان هم بعنوان حقوق مدرسه به من داده بودند. دو تا 5 تومان سبز رنگ از جیب بیرون آوردم و به او دادم. آدرسی دروغی به او دادم و قرار گذاشتیم فردا همدیگر را ببینیم.

یادآوری می کنم که در خانه ما سالانه بیش از ده - دوازده تومان نمی بود. مایحتاج از طریق فروش و یا تعویض میوه جات تامین می شد. به هزینه پول اضافی نیز احتیاجی نداشتم. زندگی روستائیان آن دوران در حد خودکفائی بود. بهر حال من در 23 سال زندگی خود دیناری به خانه نیاوردم. در آستانه سفر به خانه آمدم. از پولی که برای اولین بار بدستم آمد. لافل پنجاه تومان به پدرم ندادم تا او هم از اولین درآمد کمی هم که شده باشد استفاده کند. این صدو پنجاه تومان را با خود به مهاجرت آوردم. در بانک شوروی یک تومان را به بیست کوچک مبادله می کردند. همان پول را به اژدر چاپچی مهاجر در «قازان بولاغ» دادم. او هم در مقابل آن چند روبل به من داد که مقدارش را فراموش کرده ام. هنوز

هم که هنوز است ناراحت هستم که مقداری از آن پول را به پدرم ندادم. او سالهای سال است که در گذشته است. فامیلهما هم نتوانستند تاریخ وفات او را بمن بگویند.

بهر حال من به هتل باز گشتم. رفقا خیلی ناراحت بودند. و هاب زاده که این مردک را می شناخت، اطمینان داشت که او ما را حتما به پلیس تحویل خواهد داد. یک نفر دیگری از مشکین شهر پهلوی ما به هتل رفت و آمد داشت. از این قضیه اطلاع یافت. فردای آنروز به گاراژ (ترمینال) رفت تا برای ما (لاهرودی، رضازاده و مهدوی) بلیط بخرد. بلیط را خرید و برگشت و گفت آن مرد در گاراژ بود و دنبال شما می گشت. قرار گذاشتیم که به گاراژ نرویم و در جلوی شهرداری منتظر ماشین باری باشیم. آن رفیق مشکین شهری که برای ما بلیط خریده بود. قرار شد با اتومبیل تا جلوی شهرداری بیاید، ما را سوار اتومبیل کند و برگردد. همین طور هم شد. فردای آن روز در جلوی شهرداری سوار اتومبیل باری شدیم. اتومبیل کوچک و روبازی بود. ما روی بار نشستیم. غیر از ما یک خانواده چهار نفری روی بار نشسته بودند. رضازاده و مهدوی پالتو نداشتند. روپوش اتومبیل را به خود پیچیدند. حرکت کردیم با رفیق مشکین شهری خداحافظی کردیم. اتومبیل به دروازه تبریز رسید. یک نفر پلیس ایستاده بود. اتومبیلها را بازرسی می کرد. شناسنامه ها را می خواست. شناسنامه های مسافری را گرفت و نگاه کرد. من بر روی بار اتومبیل نشسته بودم. لبه پالتوی سیاه را بالا کشیده بودم. یا خوشبختی و یا تصادف بود که پلیس از من شناسنامه نخواست. اگر می خواست من شناسنامه با خود نداشتم. هنگام مسافرت هیچ وقت با خود سجل بر نمی داشتم. بدین سبب بود که من نتوانستم به تهران بروم. قبل از اینکه برای اردبیل بلیط بگیرم و با آن مردک مشکینی روبرو شوم به گاراژ دیگری رفته بودم. چون سجل نداشتم به من بلیط فروختند. به هر حال پلیس به سجل آن خانواده مسافر نیز نگاه کرد. در سجل آنها محل تولد را باکو نوشته بودند. این کلمه باکو سبب شد که پلیس این خانواده را از اتومبیل پایین بکشد و در محوطه پاسگاه بازداشت کند. لباس تمیز و شیک مرا از چنگ پلیس نجات داد. چون من سجل نداشتم حتما مانند آن خانواده دستگیر می شدم. این پلیس از آن پلیسهای بود که لباس پلیسی خود را مخفی کرده بود تا یکروز به کارش آید. همان روز رسیده بود. او به پست خود باز گشته و شاید اولین قربانی آن همان خانواده مهاجر بود. بالاخره زنجیر دروازه را بالا کشیدند و اتومبیل ما از شهر خارج شد. برف می بارید. ما از واسمینج گذشتیم. از گردنه شییلی با دشواری به بالای کوه رسیدیم. سربازان شاه پرسیه زنان به سمت تبریز در حرکت بودند. از شدت برف و کولاک گیج شده بودند. یک نفر مسلسل بدست لازم بود که همه آنها را درو کند. متأسفانه تسلیم بدون قید و شرط و ناگهانی گربه را شیر کرده بود.

نزدیک عصر بود که به بستان آباد رسیدیم. راننده توقف نکرد و با سرعت هر چه بیشتر رفت تا شب را در سراب بگذرانیم. وقتی به سراب رسیدیم، هوا تاریک شده بود. راننده اتومبیل را جلوی قهوه خانه ای نگهداشت. ما پایین آمدیم و وارد قهوه خانه شدیم. وضع عادی بود. سر و صدایی از خارج بگوش نمی رسید. از شلیک گلوله هم خبری نبود. در این قهوه خانه شب را به سحر رساندیم. بعد از طلوع آفتاب به سمت اردبیل حرکت کردیم. برف آنقدر زیاد باریده بود که با هزار مشکل از گردنه «صایین قلعه» گذشتیم و در تاریکی هوا به نیر رسیدیم. در قهوه خانه ای جابجا شدیم. قهوه خانه پر از افراد مسلح بود. همه آنها ریش داشتند. ما را به سؤال و جواب گرفتند. از کجا می آید؟ گفتیم از تبریز. پرسیدند برای چه به تبریز رفته بودید؟ گفتیم برای تجارت. پرسیدند پس کالا کجاست؟ گفتیم وضع شلوغ بود ما بدون اینکه چیزی بخریم برگشتیم. پرسیدند حالا کجا می روید؟ گفتیم ما از مشکین شهر هستیم و به خانه خود بر می گردیم. برای اینکه آنها دست از سر ما بردارند گفتیم ما قوم و خویش روحانی سرشناس مشکین شهر آخوند هاشم آقا مشکینی هستیم. در نهایت امر آنها قانع شدند. ما از آن صیدها نبودیم که به این راحتی به دام آنها بیافتیم.

فردای آنروز باز هم بعد از طلوع آفتاب راه افتادیم و عصر به اردبیل رسیدیم. سربازان شاه اتومبیل را در دروازه شهر متوقف نمودند. بعد از چند دقیقه بازرسی اجازه ورود به شهر را دادند. برف سنگینی باریده بود. اتومبیل با دشواری حرکت می نمود. بدان جهت راه یک روزه تبریز به اردبیل سه روز طول کشید تا به اردبیل رسیدیم. اتومبیل ما اولین اتومبیل بود که از تبریز می آمد. وقتی ما به کاراژ وارد شدیم اعلام کردند مسافری از کاراژ بیرون نشوند. من عقب ماشین نشسته بودم. بدون اینکه کسی متوجه شود، یواشکی و بدون سر و صدا پایین آمدم. دستهایم را در جیب پالتو گذاشتم. مثلی هست می گوید: «اگر از کنار سگ مانند بیگ بگذری سگ بتو پارس نخواهد کرد» همینطور هم شد. هیچ یک از مامورین شهربانی متوجه نشدند که من مسافر هستم. قبل از رسیدن به اردبیل من و وهاب و حسین قرار گذاشته بودیم که در کاراژ با یکدیگر صحبت نکنیم و بدون سر و صدا از کاراژ بیرون برویم و در مسافرخانه عیسی بهم پیوندیم. من با سرعت بدون اینکه به چپ و راست نگاه کنم. بعد از چند دقیقه رسیدم به مسافرخانه عیسی. او مرا خوب می شناخت. همیشه در مسافرخانه او می ماندم. او می دانست من چه کاره هستم. فوراً جلو آمد و یواشکی گفت فلانی، ابوالفضل زنوزی مباشر ارجق و شیخ حسین روحانی از لاهرود این جا هستند. آنها اگر تو را ببینند ممکن است تو را لو دهند. من برگشتم و به مسافرخانه دیگری در همان کوچه رفتم و با خود فکر کردم که شیخ حسین برادر شیخ حسن امین الشرع است، من قبل از نام نویسی به حزب توده با

شیخ حسن مشورت کرده بودم. او بمن توصیه کرده بود که وارد حزب توده شوم. شیخ حسین هم به روضه خوانی مشغول نمی شد. قبای بلند روحانی می پوشید. دکانی داشت در نزدیکی خانه در کنار قبرستان و مانند برادرش با ما روابط خوبی داشت. اما ابوالفضل زنوزی شخصی دیگر بود. امور ارباب را در قریه ارجق مباشرت می نمود و با ما روابط خوبی نداشت. اگر او مرا می دید شاید به خاطر امنیت خود در باره من پلیس را باخبر می کرد. در این مدتی که من در مسافرخانه عیسی بودم از واهاب رضازاده و حسین مهدوی خبری نشد. در مهاجرت شنیدم که آنها را دستگیر و راهی زندان نموده اند.

من لاعلاج به مسافرخانه نزدیک دیگری رفتم. یکی از خدمتکاران این مسافرخانه قبلا در مسافرخانه عیسی کار می کرد. بنابر این مرا خوب می شناخت. مرا دید و به پستویی در طبقه اول راهنمایی کرد. در اتاق را از بیرون بست و رفت. بعد شام و چای آورد و به من گفت فلانی، شما نمی توانید بیش از یک شب در اینجا بمانید. پلیس مرتب می آید و در باره مسافرین اطلاعات جمع آوری می کند. شب در آنجا خوابیدم. اما چه خوابی، آرزو می کردم ایکاش شب آنقدر طولانی باشد تا صبح نرسد. چون برای رفتن جا نداشتم. بالاخره سحر آمد. بیدار شدم صبحانه را خوردم. پالتو را پوشیدم و بیرون آمدم. تنها امید من خانه معلمی بود که در قریه لاهرود چند سال معلم مدرسه بود. پدرش از آخوندهای سرشناس اردبیل بود. ما او را دوباره به اردبیل منتقل کرده بودیم. با خانواده و برادرش آشنایی نزدیکی داشتیم. یک پایم به جلو می رفت و پای دیگرم به عقب بر می گشت. لنگان لنگان به درب خانه عنایت الله واعظ معلم سابق ما رسیدم. آنها حیاط کوچکی داشتند. نرده های چوبی دور بر حیاط را محصور کرده بود. یک درب کوچک داشت. صدا کردم. احمد برادر عنایت الله آمد بیرون. حتماً احساس کرده بود که در این اوضاع نا آرام بخاطر چه به خانه آنها آمده ام. سلام کردم و عنایت الله را از او پرسیدم. بدون تامل گفت عنایت خانه نیست. من دیگر نپرسیدم کجاست و کی می آید. پشت به ایشان کردم و برگشتم.

مسافرخانه دیگری را می شناختم. این مسافرخانه کنار جاده نمین واقع بود. صاحب مسافرخانه اسماعیل نام داشت. یک سره رفتم به آن مسافرخانه. طبقه اول مسافرخانه قهوه خانه بود. غیر از مسافرین ساکنین محله نیز برای صرف چای و وقت گذرانی به این قهوه خانه می آمدند. داخل قهوه خانه شدم. گوشه ای نشستم. چای خواستم. آوردند. ساعتها گذشت. جایی نداشتم که بروم. این را هم بگویم که قهوه خانه های آن زمان ایران محل تفریح و گپ زدن بود. می آمدند ساعتها می نشستند. به داستان امیر ارسلان رومی و مختارنامه گوش می دادند. اما من برای گوش کردن داستان به این قهوه خانه نیامده بودم. اسماعیل کم و بیش مرا می شناخت. ما سالی چند بار برای کارهای حزبی به اردبیل می

رفتیم و در مسافرخانه می ماندیم. با اسماعیل نیز مانند عیسی آشنایی داشتیم. او می دانست که ما از فعالین حزب هستیم.

عصر بود. اسماعیل احساس کرد که برای ماندن اینجا آمده ام. جلو آمد و بمن گفت پاشو برویم بالا. ما به طبقه دوم رفتیم. در اتاقی را باز کرد و مرا به داخل راهنمایی نمود و گفت در اینجا بمانید و در را به روی کسی باز نکنید، علیخان بیگ گیکلو با سواران مسلح خود در این هتل اقامت کرده اند. صبح می روند و شب بر می گردند و سر و صدا راه می اندازند. شب فرا رسید. سرو صدا بلند شد. اینها آدمهای علیخان بیگ بودند که در مزرعه خلف مشکین همدیگر را دیده بودیم. آن روزها علیخان بیگ رهسپار جبهه بود تا از حکومت ملی دفاع کند. ما در آن زمان به صداقت آنها شک نداشتیم. عشایر شاهسون انسانهای پاکدل و غیور هستند. آنها از دوران شاه عباس سرحدات شمالی ایران را محافظت می کردند. حکومتی می رفت و حکومت دیگری جای آن را می گرفت. عشایرین دنبال حکومت جدید می رفتند. علیخان بیگ از این تبار بود. اگر او این بار می دید با من چه رفتاری می کرد نمی دانم. در چنین مواردی نمی توان در باره اینها از جمله علیخان بیگ واقع بینانه قضاوت کرد. آن را هم می دانستم که نصرت بیگ اجبرلو مورد اتهام به همکاری با حکومت ملی آذربایجان قرار گرفت و به سه سال زندان محکوم شد.

این نکته را باید برای ثبت در تاریخ یادآوری کنم که اسماعیل قبل از اینکه مرا به اتاق هدایت کند در قهوه خانه صحبت‌های در باره حکومت یکساله آذربایجان به میان آمد. اسماعیل گفت: بعد از شکست انقلاب مشروطه چهل سال طول کشید تا انقلاب دیگری پیروز شود. این بار نیز چهل سال طول خواهد کشید تا انقلاب دیگری بوقوع به پیوندد. پیش بینی او درست بود. بعد از شکست نهضت 21 آذر تقریباً سی و هفت سال طول کشید تا انقلاب بهمن 1357 پیروز شود.

پس از تاریک شدن هوا و خاموش شدن سرو صدا اسماعیل درب اتاق را باز کرد و مرا برد به اتاق پهلویی. در این اتاق یک نفر نشسته بود و خیلی ناراحت به نظر می رسید. رنگش نیز پریده بود. من خیال کردم که این پایان کار است. اسماعیل شاید مرا برای بدام انداختن پهلوی این شخص آورده؟ اما طولی نشکید مسئله روشن شد. تقریباً یک ساعت در اتاق سکوت محضر برقرار شد. این شخص با شک و تردید کلمه ممی ننه کرانی را به زبان آورد. من با کمی تأمل گفتم می شناسم. ایشان با شنیدن این پاسخ زبان باز کرد. معلوم شد که او هم مانند من تحت تعقیب است. بعد از پیروزی 21 آذر رئیس شهربانی آستارا بوده و بعداً به تبریز منتقل و به ریاست کلانتری ناحیه هفت منسوب شده بود. بعد از شکست حکومت ملی مانند من به اردبیل آمده و بعنوان جای امن در مسافرخانه

اسماعیل جای گرفته است. نام او محمد حبیبی بود. کمی نگذشت یک جوان وارد اتاق شد. حبیبی مرا به ایشان معرفی کرد. این جوان انوشیروان ابراهیمی، برادر فریدون ابراهیمی بود.

روز 21 آذر چند نفر از دانشجویان مدرسه حقوق و سیاسی رفتیم به ساختمان کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان چند نفر فدائی مسلح در داخل ساختمان کنار درب ورودی ایستاده بودند. فریدون ابراهیمی و عده ای از فدائیان در طبقه دوم ساختمان موضع گرفته بودند. فدائیان کشیک به فریدون خبر دادند. او آمد پایین با ما صحبت کرد. قیافه آرامی داشت ما از او خواستیم که به ما اسلحه بدهد، ما هم با او باشیم. در حدود ده نفر بودیم. او پیشنهاد ما را نپذیرفت و به ما توصیه کرد که مراقب باشید تا دستگیر نشوید. ما هنوز در تبریز بودیم که ابراهیمی را دستگیر کردند. انوشیروان ابراهیم عضو سازمان جوانان فرقه دمکرات آذربایجان بود. در تبریز در آموزشگاه نظمی تحصیل می کرد. او را در اردبیل کسی نمی شناخت. هر روز در شهر گردش می کرد و همراه با خبرهای هولناکی به هتل باز می گشت. می گفتند کشت و کشتار پایان نمی یابد. آخوند میرخاص فتوای قتل اعضای فرقه دمکرات آذربایجان را صادر کرده بود. بر پایه این فتوا قتل فرقه چی ها صواب و زنان آنان برای مسلمان حلال است. شنیدیم که حسین جلالی یکی از کادرهای برجسته قدیمی و یکی از فعالان فرقه دمکرات آذربایجان را در مشکین شهر دستگیر کرده و به اردبیل آورده اند و در ملاء عام با ساری اسماعیل دو شقه کرده و کشته اند.

آذر ماه برف سنگینی می بارید. راهها بسته بود. من امکان نداشتم برای مدت طولانی در اردبیل بمانم. رفتن به مشکین نیز برآیم مقدور نبود. اولاً برف راه اردبیل و مشکین را بسته بود، ثانیاً سرنوشت شیخ پولاد و اسماعیل ذبیحی و علیقلی، عزیز و دیگران در انتظار من بود.

رفتن به مسافرخانه اسماعیل و آشنائی با محمد حبیبی و انوشیروان ابراهیمی در این مسافرخانه در تعیین سرنوشت آینده من نقش اساسی داشت. این آشنائی که سبب آن اسماعیل صاحب مسافرخانه بود مرا از مرگ حتمی نجات داد. در باره این قبیل تصادفات که با مرگ و زندگی من ارتباط مستقیم داشت در آینده صحبت خواهد شد.

سه روز بعد از اقامت ما در مسافرخانه، اسماعیل پهلوی ما آمد و گفت برای آوردن سرباز از آستارا چند کامیون و اتوبوس راهی آستارا است. شما با اتوبوس ارتش خواهید رفت. ما خودمان را آماده کردیم و آمدیم بیرون مسافرخانه. هیچ چیزی در دست نداشتم. اسماعیل ما را سوار اتوبوس کرد و گفت این اتوبوس از پادگان مشهد است و راننده سر جوخه ارتش است و زبان آذربایجانی نمی داند. گفت دو تومان به راننده بدهید. او شما را به آستارا خواهد

رساند. من این پول را دادم. ما مثل اینکه زبان فارسی بلد نیستیم با راننده حرف نزدیم. او هم کوشش نکرد که با ما حرف بزند. هوا آفتابی بود. اتوبوس راه افتاد و از شهر خارج شد. از کنار نمین گذشتیم. کسی جلوی اتوبوس را نگرفت. در این راه ما امنیت کامل داشتیم. طرف غروب به گردنه حیران رسیدیم. تعداد مسافری زیاد بود. همه آنها با کامیون خالی که برای آوردن سرباز به آستارا می رفتند، آمده بودند. شب در قهوه خانه ماندیم. محمد حبیبی در میان رانندگان کامیونها آشنا داشت. آنها قول دادند که به محض نزدیک شدن به آستارا ما دارز می کشیم و آنها روی ما برزنت خواهند کشید و به آن طرف آستارا خواهند رساند و ما از کامیون پیاده خواهیم شد و از آنجا به اتوبوس دیگری می نشینیم و به تهران می رویم.

از بدی روزگار برف راه گردنه حیران را بسته و حرکت کامیونها را غیرممکن ساخته بود. فردای آن روز در حدود پنجاه نفر، بیش و کم از قهوه خانه بیرون شدیم و پای پیاده به بالای گردنه رسیدیم. از آنجا لرزان لرزان به پایین آمدیم. برف آنقدر زیاد بود که با سر خوردن هم می توانستیم به پایین دره برسیم. من پالتوی خود را جمع و جور کردم و نشستم روی برف با یک حرکت کوچک در کنار جاده پایین قرار گرفتم. حبیبی با ابراهیمی و جوان دیگر آستارایی صحبت می کرد. قرار شد آنها از ما جدا شوند. من و حبیبی با هم راه افتادیم. کنار آستار چای قهوه خانه ای بود بنام بیلدیرچین. جلوی قهوه خانه چند نفر ایستاده بودند. حبیبی با شال گردن روی خود را بسته بود تا او را نشناسند. حاضرین جلوی قهوه خانه توجهی به ما نکردند. ما از پیچ کنار قهوه خانه گذشتیم. دیگر از دید آنها دور شده بودیم. حبیبی به من گفت که او نمی تواند به آستارا برود و می خواهد در همین جا از مرز بگذرد و وارد اتحاد شوروی شود. من چاره جز همراهی با او را نداشتم. هیچ جایی را نمی شناختم بجای پیش گرفتن راه ناکجا آباد خود را از بالای چند متری انداختم به پایین. افتادیم توی برف و بلند شدیم زدیم به آب. باز آنجا چند متر به بالا رفتیم و از سیم خاردار گذشتیم و در کنار جاده قرار گرفتیم. از آنجا به طرف ایران نگاه کردیم. شاید برای من آخرین بار بود که از خاک پاک وطن جدا می شدم و دیگر آنرا نخواهم دید. کسی که از ما جدا شد به آستارا می رفت. او را صدا کردم و نام قریه خود را به او گفتم و خواهش کردم رد شدن مرا به اطلاع خانواده ام برساند. این روز جدایی از میهن مصادف بود با چهارم دیماه 1325 شمسی. وقتی در بالای گردنه حیران نشسته بودم مثل اینکه از غیب صدایی بگوשמ رسید که آخرین بار است که ایران را پشت سر می گذاری. این صدا در قلب من نیز احساس شد.

در پایان باید از اسماعیل بی نهایت سپاسگزاری کنم. او یگانه انسانی بود که در زنده ماندن من نقش تعیین کننده ای داشت. از عیسی نیز



سپاسگزارم که از لو رفتن من جلوگیری کرد. همچنین از خدمه هتلی که بمن شب هنگام جا داد تا شب را سحر کنم و از سرمای استخوان سوز اردبیل در امان باشم. انسانهایی که به من کمک کردند تا از جنگال دژخیمان شاهنشاهی رهایی یابم و بیش از پنجاه سال در صف رزمندگان راه آزادی قرار گیرم، سپاسگزارم. اگر زنده اند عمر طولانی برایشان آرزو می کنم و اگر هم در گذشته اند، روانشان شاد.



نامه فرمانده گروهان ژاندارمری مشکین به فرمانده هنگ ژاندارمری تبریز

نمره 353- 25/8/13 وزارت کشور-

ایالت آذربایجان

جناب اشرف آقای نخست وزیر

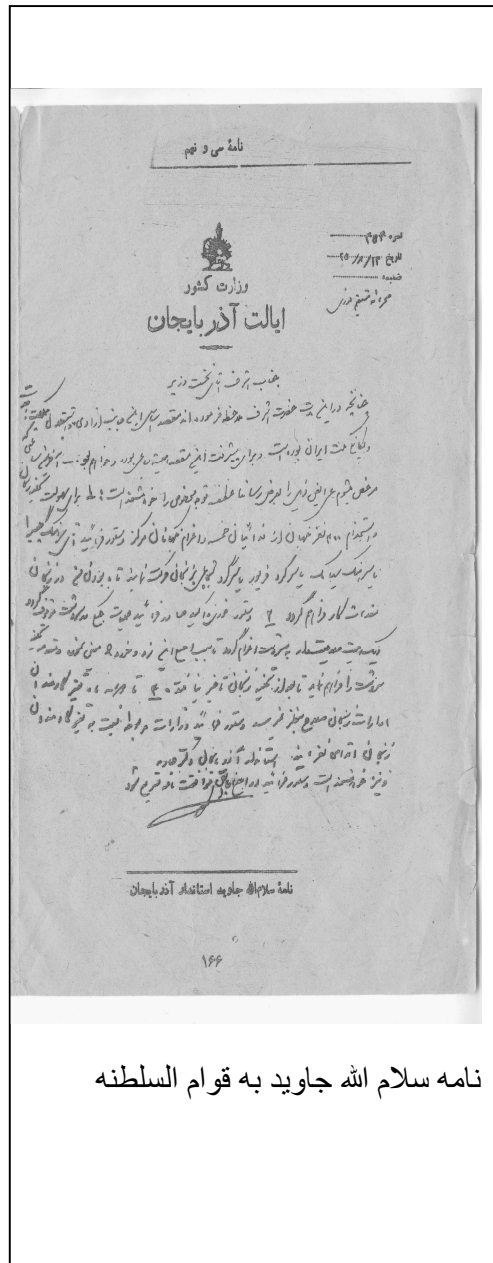
چنانکه در این مدت حضرت اشرف ملاحظه فرموده اند مقصد اساسی اینجانب آزادی و استقلال مملکت و یگانگی ملت ایران بوده است و برای پیشرفت این مقصد همیشه سعی بوده و خواهم بود.

آخرین ساعتی که مرخص میشوم عرایض ذیل را بعرض رسانده عطف توجه مخصوص را خواهشمند است.

1- برای سهولت تخلیه زنجان و استخدام سیصد نفر نگهبان از فدائیان خمسه و اعزام نگهبانان مرکز دستور فرمائید آقای سرهنگ گل پیرا یا سرهنگ سیامک یا سرگرد فریور یا سرگرد شجاعی بزنجان حرکت نمایند تا با بودن من در زنجان مقدمات کار فراهم گردد.

2- دستور فوری و اکید صادر فرمائید عملیات جنگی در سردشت موقوف گردد و یک هیأت صلاحیتدار به سردشت اعزام گردد تا سبب اصلی این زد و خورد را معین نموده و مقدمه تخلیه سردشت را فراهم نماید تا بعد از تخلیه زنجان تأخیر نیفتد.

2- تا دو سه ماه تغییر کارمندان ادارات زنجان صلاح بنظر نمیرسد، دستور فرمائید وزارت مربوطه نسبت



نامه سلام الله جاوید به قوام السلطنه

به تغییر کارمندان زنجان اقدامی  
نفرمایند و نیز خواهشمند است دستور  
فرمائید در ابلاغ مابقی موافقت تسریع  
شود.

استاندار آذربایجان- دکتر جاوید  
(امضاء)

## فصل دوم

## مهاجرت زندگی سخت و دشوار، اما آموزنده

### 92 در لنگران

اولین بار در زندگی پشت سیمهای خاردار قرار گرفتم. دیگر راهی برای بازگشت وجود نداشت، یعنی مرگ و یا زندان. اگر می کشتند و یا زندانی می کردند در هر دو حال «مهر خیانت» بر پیشانی ما می چسبانند. کار دیگر از کار گذشته بود. ما نمی دانستیم چه سر نوشتی در انتظار ما است. آواره و سرگردان دور و بر خود را نگاه می کردیم. انس و جنی وجود نداشت. سربازان مرزبانی نیز غافل از شکسته شدن مرز شاید در پاسگاه دور بر بخاری گرم نشسته بودند.

۲۰ - ۳۰ دقیقه راه رفتیم و به پاسگاه رسیدیم. سربازان ما را دیدند و به داخل محوطه بردند. بخاری گرم بود. کفشها و پاچه شلوار هایمان خیس بود. کفش را از پا در آوردیم و کنار بخاری گذاشتیم تا خشک شود. خودمان هم نشستیم کنار بخاری. مدتی نگذشته بود که انوشیروان ابراهیمی هم از مرز گذشته به جمع ما پیوست. گرسنه بودیم. چند نفر از سربازان آذربایجانی بودند. با ما ترکی صحبت می کردند. برای ما غذا و چای آوردند. غذا عبارت بود از نان سیاه و آش قریچکو (گندم سیاه). من اولین بار در زندگی خود غذای این چینی را می خوردم. ما تا فردای آن روز در پاسگاه بسر بردیم. صبح بلند شدیم صبحانه خوردیم. ما را سوار گاری کردند. اسب با خوردن شلاق گاری را دنبال خود می کشید. در جاده باریک میان انبوه درختان به سمت آستارا می رفتیم.

عصر رسیدیم به آستارا. نزدیکی مرز دروازه بزرگی باز شد. گاری به داخل محوطه بزرگی وارد شد. از گاری پایین آمدیم. ما را به اتاقی راهنمایی کردند. تا غروب در آنجا ماندیم. بعد از چند ساعت ما را به ایستگاه راه آهن بردند، سوار قطار شدیم. قطار حرکت کرد. چهار نفر سرباز ما را همراهی می کردند. چند ساعت بعد قطار در ایستگاهی متوقف شد. سربازان گفتند شهر لنگران است. پیاده شدیم، رفتیم به اداره مرزبانی. پس از سؤال و جواب من اسناد و مدارک سازمانی مربوط به شخص خودم را بیرون آوردم و به افسر مرزبانی دادم. این اسناد را شب بیستم آذر در هتللی در تبریز در کتم جاسازی کرده بودم. هر سه ما را (محمد حبیبی، انوشیروان ابراهیمی و امیر علی لاهرودی) به یک سلول زندان انداختند. ساختمان این سلول مشرف به دریا بود. آنرا از چوب ساخته بودند. داخلی سلول خالی بود از تخت و رخت خبری نبود. من در زندگی روی تخت خوابیده بودم، بنابر این روی زمین خوابیدن برایم امر

عادی محسوب می شد، اما اینبار بدون رختخواب هر روز سه بار به ما غذایی دادند. غذا کم بود و سیر نمی شدیم.

در تبریز یک کت و یک جلیقه بیرونی خریده بودم. جلیقه را به سربازان دادیم. فردا ۱۲ عدد نان تنور آوردند. با لذت آنرا خوردیم و یادی از گذشته کردیم. یک روز از روزهای زندان مرا از حبیبی و ابراهیمی جدا کردند و به سلول دیگر انداختند. یک نفر داخل آن سلول دراز کشیده بود. حرف نمی زد. شب منم نزدیک به او دراز کشیدم. صبح بلند شدم، دیدم لباسم مانند مورچه پر از شیش است. این ور و آن ور را نگاه کردم. قهرم گرفت و مانند کودکی که مادرش را گم کرده به گریه افتادم. چاره ای جز گریه کردن نداشتم. زندانی شدن در خانه «دوست» و جدا شدن از هم بندیها و انداختن به سلول کثیف تر، کنار آدمی که زبانش را نمی دانستم به هیچ وجه قابل توجیه نبود.

ما در خانه خود آدمی بودیم کم و بیش سرشناس و دارای حرمت و احترام. ۱۳۲۰-۱۳۲۵ تک تک دهات مشکین شرقی و غربی را زیر پا می گذاشتیم دهقانان ساده دل به ما اعتماد می کردند. حالا آدم بی نام و نشان هستیم که کسی برای ما قدر و منزلت قایل نیست. در چنین شرایط به «ترحم» رییس زندان دل بسته بودم. بالاخره او دلش به حال من «سوخت» مرا به سلول قبلی نزد حبیبی و ابراهیمی برگرداند. معلوم شد این زندانی از اسرای آلمان بوده و می خواسته فرار کند و به ایران برود. بعد از دو هفته ما را از زندان آزاد کردند. افسری بنام ماژور آرلوف اسناد و مدارک را به من پس داد.

ابراهیمی را از سلول به بیمارستان منتقل کردند. او در زندان بیمار شد. و تب داشت. من و حبیبی را به «ساوخوز چای» بردند. ساوخوز ۱۲ کیلومتر با شهر لنکران فاصله داشت. در دامنه کوه بزرگ طالش واقع شده بود. هوا سرد بود. وقتی که به ساوخوز رسیدیم. معلوم شده که عده زیادی از اهالی شهر آستارا و حومه دست زن و بچه خود را گرفته مرز را گذشته به آذربایجان شوروی آمده اند. مرز ۳ روز باز بود. تا رسیدن ارتش شاه به منطقه، سیاسی ها و غیر سیاسی ها هرچه بدستشان رسیده، البته اکثرا اشیاء خانه خود را برداشته و با خود به این سوی مرز آمده بودند. به حبیبی گفتند که زن و بچه هایش در شهر آستارای شوروی است. باید برود و آنها را به لنکران بیاورد. او را بردند به آستارا و زن و بچه های خود را آورد به ساوخوز چای. خانه ای با وسایل زندگی در اختیار آنها نیز گذاشتند. مرا نیز با سردار نامی از اردبیل و با یک نفر دیگر به نام سلیم از قزوین در یک اتاق جا دادند.

در اتاق سه تختخواب آهنی سیاه رنگ گذاشته بودند. روی تخت یک گونی پر از علف خشک دریایی انداخته شده بود. من با کت و شلوار روی آن می خوابیدم و از پالتوی سالاداتی نیز بجای پتو استفاده می کردم.

هم اتاقی‌های من راننده کامیون بودند. کامیون آنها را در آستارا نگهداشتند، یک هفته بعد همه کامیونهای دولتی را که به اراضی شوروی آورده بودند. به دولت شاه تحویل دادند.

در میان رانندگان چند نفر شان غیر سیاسی بودند در جریان بل- بشو آنها هم بالاجبار به شوروی آمدند و برای همیشه در شوروی ماندگار شدند. هم اتاقی قزوینی ما نیز از این قبیل غیر سیاسی‌ها بود. خانواده ایشان در سال ۱۹۳۸ میلادی از باکو باز هم بالاجبار به ایران رفته و در قزوین اقامت گزیده بودند. این بار زن و بچه او در قزوین ماند. خواهرش در باکو اقامت داشت. برای دیدن برادرش پیش او می آمد و برایش آذوقه و لوازم دیگر می آورد. او بعد از انتقال به باکو ازدواج کرد. مانند همه مهاجرین در آذربایجان شوروی ماندگار شد.

تا آوریل صدها مهاجر در این ساخوز زندگی کردند. خانه‌هایی که به آنها داده بودند از هر لحاظ برای زندگی مناسب بود. با اسلوب مهندسی ساخته شده بود، با همه امکانات رفاهی. خانه‌های یک، دو و سه اتاقی با آشپزخانه، حمام و دستشویی.

بعدها ما خانه‌های دهقانان را در دهات آذربایجان شوروی دیدیم. تنور وسط خانه وجود نداشت. همه اعضای خانواده روی تخت می خوابیدند. برای نشستن و غذا خوردن از میز و صندلی استفاده می کردند. در زمستان خانه را با بخاری ذغال سنگ گرم می کردند. برگردیم

### به لنکران

ما ندیدیم اما شنیدیم که فداییان و سربازان قیزیل باش اردبیل، خالخال و میانه از تبریز دستور عدم مقاومت گرفتند. بهمین خاطر بشکل منظم به سمت آستارا عقب نشینی کردند. به محض باز شدن مرز از مرز گذشتند و وارد آستارای شوروی شدند. سلاحهای خود را به مقامات نظامی شوروی تحویل دادند و خودشان را برای انتقال به عمق آذربایجان شوروی آماده کردند. در مدت کوتاه همه آنها را با قطار به «خاچماز» به ایستگاه راه آهن «خداد» بردند و در خوابگاه ماهیگیران دریای خزر جا دادند. تا آخر زمستان همانجا ماندند. اوایل بهار عده ای را به گنجه و عده ای را به بخشهای دیگر صنعتی و کشاورزی منتقل نمودند. یکی از این مناطق صنعتی گنجه و حومه آن (در آن زمان این شهر کیروف آباد نامیده می شد) بود.

سرهنگ محمدیوند، برادران و خواهرزاده‌های آنها در تابستان سال ۱۹۴۸ میلادی در باکو دیدم و یک شب هم در منزل او در «بیزونا» ماندم. می گفتند که صادق خان زمانی و علیشاه نامی که اهل آستارا بودند، در شهر لنکران



نگهداری می شدند. آنها اجناس و خواروبار زیادی با خود آورده بودند و زندگی بهتری از دیگران داشتند. همه آنهایی که با خانواده هایشان به شوروی آمده بودند در ساوخوز ۱۲ کیلومتری شهر لنکران و در ساوخوز «آرورا» در کنار جاده آستارا لنکران نگهداری می شدند. برای هر یک از پناهندگان روزانه ۵۰۰ گرم نان سیاه و مقداری روغن و قیرچکو (نوعی غله شبیه گندم سیاه) و مایحتاج دیگری می دادند. حبیبی مرا یکبار به خانه دعوت کرد. از من با نان و کرده و چای پذیرایی کردند. در عرض چهار ماه در ساوخوز یکبار لباس مرا مادر داوود شست. والسلام.

ما سه نفر مجرد در یک اتاق می ماندیم. من از لاهرود مشکین، سردار از اردبیل و سلیم از قزوین. برای گرم کردن بخاری به جنگل می رفتیم. شاخه های خشک درختها را می شکستیم و جمع آوری می کردیم. با این هیزم اتاق را گرم می کردیم.

یک پالتوی سیاه رنگ از پشم گوسفند خلخال داشتم. پالتوی شیک و خوبی بود. این پالتو را از من گرفتند. البته نه به اجبار، بلکه با رضایت خودم در عوض بمن یک پالتوی «سالدات» دادند. این پالتو نو نبود. آن را روزها می پوشیدم و شبها هم بجای لحاف رویم می کشیدم. با کت و شلوار می خوابیدم. دو عدد پیراهن داشتم. رفتم به بازار لنکران یک پیراهن و یک قلم خودکار را در بازار فروختم و نان خریدم. کلاه کپی در تبریز خریده بودم. گندم را بریان می کردیم و می ریختم روی کلاه. روی کلاه را گندم داغ سوزانده بود. بخاطر همین ایراد کلاه را از من نگرفتند.

نانی که بمامی دادند ۵۰۰ گرم بود. من آن نان را بالا فاصله در جلوی باجه نان فروشی می خوردم و تا ساعت چهار بعد از ظهر روز دیگر منتظر می ماندم. مثل اینکه ما روزه می گرفتیم. خود را از لحاظ روحی برای مشکلات زندگی آماده می نمودیم. راه دیگری در پیش نداشتیم. محوطه ساوخوز آسفالت نداشت. کوچه ها پر از گل و لای بود. من کفش در پای داشتم. آنرا در مهر ماه ۱۳۲۵ در اردبیل خریده بودم. وقتی که از مرز گذشتیم خود را به آب رودخانه انداختم. چند روز نگذشته بود که کف آن افتاد و زمستان سرد و پر برف پا برهنه راه می رفتم. نه پول داشتم کفش بخرم و نه کسی کفش اضافی داشت که بمن بدهد. در ساوخوز مردی بود کوچک اندام. او رییس اتحادیه کارگران ساوخوز بود. مثل اینکه دلش بحال من سوخت. یک جفت چارق از چرم گاو برایم دوخت. او داوود نام داشت. این رفیق داوود مرا از یخ زدن پایم نجات داد. هر روز وضع زندگی دشوار و دشوارتر می شد. نارضایتی ها به گوش مقامات محلی می رسید.

یک روز از روزهای زمستان از خواب بیدار شدیم. دیدیم که سربازان مرزبانی کلاه سبز محوطه ساوخوز را محاصره کرده اند. همه ما را در کلوب ساوخوز جمع کردند. یک افسر بنام آقایف رییس اداره امنیت لنکران چند دقیقه صحبت کرد. صحبت ایشان توام با نصیحت بود. او توضیح می داد که ما مشکلات بعد از جنگ را داریم. وضع در آینده بهتر خواهد شد و می گفت من (ایشان) در زمان جنگ در منطقه مشکین خدمت کرده و عشایر آن منطقه را خوب می شناسم. آنها انسانهای غیوری هستند. حالا یکنفر از عشایر آن منطقه در میان شما است. مرا با انگشت به حاضرین نشان داد و گفت می بینید چقدر ساکت و آرام است و در مقابل مشکلات خویشتن داری از خود نشان می دهد.

جلسه پایان یافت. در واقع من نفهمیدم چه فعل و انفعالی در جمع بوجود آمده بود که مقامات امنیتی به دست و پا افتاده بودند. مدتی پس از این حادثه گذشت، به شهر لنکران رفتم و با معاون آقایف دیدار کردم. در باره مشکلات خود صحبت کردم و از ایشان تقاضا کردم کمک کند. در جایی کار کنم و یا در جایی درس بخوانم. او بمن گفت مشکلات موقتی است. شما در کارخانه ای کار خواهید کرد. پشت دستگاههای ماشین خواهید ایستاد و تخصصی بدست خواهید آورد.

بدون شنیدن جواب مشخص به ساوخوز بر گشتم. بهار نزدیک می شد و برف آب می شد. موسم بیل زدن باغات چای می رسید. مقاماتی از لنکران می آمدند و ما را در کلوب ساوخوز جمع می کردند. از اهمیت کار سخن بمیان می آوردند. می گفتند کار جوهر انسان است. بیکار نمانید و کار کنید. در نهایت امر روزی همه ما را جمع کردند و بدست هر کدام مان «لایاتکا» (بیل) دادند. رفتیم به باغات چای. زمین باغات چای ۵ سال در دوران جنگ جهانی دست نخورده مانده بود. علفهای چابیر (هرزه) ریشه دوانده بود. ساکنین ایرانی ساوخوز شب و روز در باغات و مزارع خود کار کرده بودند. اکثر آنها انسانهایی بودند که دستشان پینه بسته بود. با میل و علاقه شروع بکار کردند.

من در ایران با اینکه دو قطعه باغ داشتیم، پدرم این باغها را به تنهایی بیل می زد و آبیاری می کرد. تاکهای مو را می برید. از صبح تا شام مشغول کار بود. ماه رمضان نیز روزه می گرفت، اما از کار دست نمی کشید. او مرا نمی گذاشت با کار فیزیکی مشغول شوم. در همسایگی ما پیر مردی بود بنام اسکندر. او یک دختر داشت. دایی کوچکم فیضی با این دختر ازدواج کرده بود. اسکندر به پدرم می گفت: " امیر علی را با خود ببر باغ بگذار کار کند تا بعد از تو بتواند کار و زندگی کند. اگر در خردسالی کار نکند، در جوانی رگ گردنش کلفت می شود و دیگر نخواهد توانست کار کند."

همان روز رسیده بود. ۲۳ سال داشتم تا آن روز بیلی به زمین نزده و سنگی را از زمین بلند نکرده بودم. یک روز در لاهرود هوای کار کردن بسرم افتاد. بیل را بر داشتم به باغ رفتم. ۱۷-۱۸ سال داشتم در حدود یک متر با بیل زمین را کندم. بیل را کنار انداختم و روی شن زیر سایه درخت زردآلو دراز کشیدم. وقتی از خواب بیدار شدم نزدیک به عصر بود. بلند شدم بیل را برداشتم و آمدم به خانه.

باغات چای ملک پدری ما نبود. دولت صاحب آن بود و همه کار می کردند و دستمزد می گرفتند. کسی که کار نمی کرد نمی توانست زندگی کند. همه اتباع شوروی و کسانی که در شوروی اقامت داشتند، صرفنظر از تابعیتش مجبور بود کار کند. کار سرمایه زندگی است. در شوروی این اصل بدقت اجرا می شد.

ما بیش از سه ماه روزانه ۵۰۰ گرم نان مجانی می گرفتیم. حالا باید کار کنیم و دستمزد بگیریم. زندگی خود را شخصاً تامین نمائیم. در چنین شرایطی بود که داوود بیل را از دست من گرفت. لبه بیل را روی زمین گذاشت و با پای راست به بیل فشار آورد. زمین را کند و آنرا زیر و رو کرد. من بیل را از داوود گرفتم و شروع کردم به کندن زمین.

در سیستم قانون کار شوروی برای کارگران «نورم» تعیین شده بود. بر این مبنا نورم، کارگر هر قدر بیشتر کار می کرد، دستمزد بیشتری می گرفت. واقعا کار فیزیکی (پدی) برای من مشکل بود. با این همه نیروی جوانی، تعصب عقب نماندن از دیگران مرا وادار کرد هر روز به باغ بروم و مانند دیگران کار کنم. اواخر مارس بود (اوایل فروردین) برای هر یک از ما یک دست لباس کارگری گرم و یک جفت کفش دادند. زیر کفش رزین و رویش «پرزنت» (پارچه زخمی که آب نفوذ نمی کرد) بود. چاروق را بیرون انداختم و کفش را پوشیدم. پایم راحت شد.

جوانی بنام عباسقلی مثل ما در ساوخوز چای سکونت داشت. پدر او در «صلوات انگوت» سکونت داشت. خانواده عباسقلی نیز از آستارخان بازار آذربایجان شوروی به ایران آمده بود. آستارخان بازار (نام فعلی جلیل آباد) نزدیکی ببله سوار ایران واقع است. پدر عباسقلی در صلوات ازدواج کرده بود و چند فرزند داشت. من چندبار برای رسیدگی به امور سازمانی به صلوات رفته بودم. در آنجا سازمان فرقه دمکرات آذربایجان خیلی فعال بود. سازمان زنان را من تشکیل دادم. پدر عباسقلی مسئول کمیته فرقه در این منطقه بود. عباسقلی روز باز شدن مرز در آستارا بود. او با استفاده از این وضع مانند دیگران از مرز گذشته و در ساوخوز چای لنکران جایجا شده بود. مادر او بعلت داشتن تبعیت شوروی از رفتن به ایران خودداری کرده و در یکی از روستاهای

آستارخان بازار زندگی می کرد. عباسقلی مادرش را پیدا کرد. مادر عباسقلی پیش فرزندش می آمد و برای او نان و غذایی آورد و یا پولی به او می داد و از لحاظ زندگی حال و هوای عباسقلی بهتر از ما بود. او چون مرا از صلوات می شناخت هر وقت مادرش می آمد مرا هم دعوت می کرد و با هم غذا می خوردیم. بار اول بیش از حد نان خوردم که حالم بهم خورد و چند روز نتوانستم به خودم بیایم.

خیلی علاقه داشتم که درس بخوانم. گفتند که در شهر لنکران «تخنیکوم» تربیت معلم هست. یک روز به لنکران رفتم. پارسان- پارسان محل هنرستان را پیدا کردم. پیش رییس هنرستان رفته از او خواهش کردم اجازه بدهد من در هنرستان درس بخوانم. رییس به من گفت از شورای شهر نامه بیاورم و براساس همین نامه تو را بپذیریم. رفتم به شورای شهر. رییس شورا زنی بود که نامش یادم نمانده. مرا پذیرفت. پس از شنیدن حرفهای من منشی را صدا کرد و گفت نامه ای به هنرستان بنویس تا مهمان ما در آنجا درس بخواند. نامه را گرفتم و پیش رییس هنرستان رفتم. ما پاسپورت و شناسنامه نداشتیم با این همه مشخصات مرا نوشتند و گفتند در ماه سپتامبر در آغاز سال تحصیلی حتماً در هنرستان درس خواهی خواند. در حاشیه خاطر نشان می کنم سالهای بعد فرزند این خانم، رییس رادیو و تلویزیون آذربایجان شد. با شادی و خرسندی به ساوخوز آمدم، اما در آوریل به همه ایرانیان پناهنده اطلاع دادند که برای رفتن به مناطق دور از سرحد خود را آماده کنید.

یاد آوری می کنم که بعد از خارج شدن از زندان در اداره مرزبانی برای ما «آنکت» پر کردند و از من پرسیدند که در شوروی قوم و خویشی داری یا خیر؟ گفتم که قوم و خویشی ندارم. اما شنیده بودم که فردی بنام رضایف اهل قریه لاهرود در خداد سکونت دارد و رییس ایستگاه راه آهن خداد است. پرسیدند برای اقامت کجا می خواهی بروی؟ گفتم بهتر است به خداد بروم.

در پایان زمستان یک شله (بسته) هیزم از جنگل جمع کردم و با طناب آنرا بستم و کوله بار کردم و لنگان لنگان پای پیاده به لنکران رفتم و در بازار فروختم. نمی دانم چند روبل گرفتم و به ساوخوز برگشتم. اسکندر پیر مرد درست می گفت. رگ گردن امیرعلی اگر کار نکند کلفت خواهد شد و دیگر ممکن نخواهد بود بکار گردن نهد. آری اسکندر حق داشت، او عمر طولانی خود را در دوران ملوک الطوایفی در قریه لاهرود گذرانده بود. او و امثال ایشان از سیاست و سیاست بازی خبر نداشتند. در دوران زندگی اسکندرها مسئله ای بنام سیاست در کار نبود. هر کس یک یا دو قطعه باغ و چند راس گوسفند و گاو شیرده داشت. میوه را می فروخت گندم و جو می خرید. از شیر گوسفند و گاو کره و پنیر و از پشم گوسفند لباس درست می کرد. عده دیگر باغ، گاو، گاو آهن

داشتند. از باغ میوه، از مزرعه غله برداشت می‌کردند. و السلام. هم سیاست و هم اقتصاد بهم مخلوط شده بود. اسکندر به حال من فرزند همسایه دلش می‌سوخت و ناراحت می‌شد که آینده این جوان اگر بیل و کلنگ در دست نگیرد و دل زمین را نشکافت و از سنگ خارا نان بیرون نیاورد، آینده تلخی در انتظار آن خواهد بود.

او نمی‌دانست و نمی‌توانست بداند که چه روز و روزگاری در انتظار هزاران امیرعلی‌های روستا زاده است. حالا همه جا در قریه لاهرود با ۹۹ در صد اهالی بیسواد در گرداب سیاست گیر کرده و امواج عالم سیاست صدها هزار از روستا زاده را بکام خود کشید و عده‌ای را مانند ماهی نیمه‌جان به ساحل انداخت و عده‌ای از آنها نیز در جویبار ساخوز چای لنگران می‌جنبند تا خود را به دریا برسانند یا لاقل به رودخانه راه یابند.

### در گنجه

ما را به دو دسته تقسیم کردند. همه را سوار قطار لنگران- باکو کردند. قطار شب حرکت کرد و صبح به باکو رسید. در ایستگاه راه آهن «صابونچی» از قطار پیاده شدیم. هوا ملایم و آفتابی بود. کسانی که کوله بار داشتند در میدان ایستگاه جمع شدند. ما که در دست هیچ چیزی نداشتیم در حوالی ایستگاه پرسه زدیم. بعد از غروب آفتاب سوار قطار شدیم. خانواده‌ها بسمت شمال به «خاچماز» رفتند. مجردین هم که تعدادش ۱۰-۱۲ نفر بود با قطار باکو-تفلیس حرکت کردند. فردای آن روز در شهر گنجه پیاده شدیم. ما را از ایستگاه راه آهن یکسره به اداره شورای شهر بردند.

ساختمان شورای شهر در کنار رودخانه «گنجه چای» واقع بود. روبروی آن کلیسای آرامنه قرار داشت. مدتی بعد که با شهر گنجه آشنا شدیم، دیدیم رودخانه «گنجه چایی» شهر را به دو قسمت تقسیم کرده است. در غرب رودخانه مسلمانان و در شرق آن آرامنه سکونت داشتند.

دانشگاه تربیت معلم و دانشگاه کشاورزی در مرکز شهر بود. یگانه پل روی «گنجه چایی» دو قسمت شهر را بهم وصل کرده است. این رودخانه در پاییز و بهار پر آب است و در تابستان به شنزار خشک تبدیل می‌شود. در عین حال مسجد شاه عباس هر تازه واردی را به خود جلب می‌کند.

بعد از چند ساعت توقف در اداره شورای شهر ما را به اداره شهرسازی بردند. آنجا جا دادند. این اداره در چند صد متری ایستگاه راه آهن بود. محل سکونت جدید ما خوابگاه نداشت. چند تا اتاق محل کار کارمندان اداره خالی کرده و برای زندگی ایرانیان پناهنده آماده ساخته بودند.

برای هر یک نفر یک دست رختواب مرکب از تشک، پتو و بالش دادند. شب روی کف اتاق رختواب را پهن می کردیم و می خوابیدیم. صبح زود بلند می شدیم و رختواب را جمع می کردیم و در گوشه ای از اتاق می گذاشتیم و می رفتیم سرکار. سر عمه محل کار را بمانشان می داد. ما آشغال کوچه ها را جمع آوری می کردیم. در اداره شهرسازی به جز ساختمان سازی همه کار سیاه انجام می دادیم. ما مهمان تازه وارد بودیم. با ما باملایمت رفتار می کردند.

شنیدیم که فداییان اردبیل، مشکین و خالخال در شهر گنجه هستند. با همان خیابان رفتیم به مرکز شهر محل سکونت آنها را پیدا کردیم. آنها در یک ساختمان بزرگ بنام «چوخور قازارما» (سربازخانه سابق) زندگی می کردند. کامران عزیزی را دیدم. با او به داخل ساختمان رفتیم. در این سربازخانه سابق سالن عریض و طویلی قرار داشت.

در دو طرف سالن تختخوابهای سیاه رنگ آهنی گذاشته بودند. این تختخوابها سه طبقه بودند و در هر طبقه یک نفر می خوابید. وارد خوابگاه شدیم. دیدم یدالله و حسن آقا از لاهرود در آنجا هستند. روی تخت نشسته اند و نان می خورند. از دیدن همدیگر خوشحال شدیم. مثل آنکه عمر تنهایی در غربت بسر رسیده بود. کامران عزیزی ۱۰ روبل از جیب در آورد بمن داد. آنها کار می کردند و حقوق می گرفتند. بدین منوال یکماه در گنجه ماندیم.

در ایران گاه و بیگاه سیگار مزه می کردم. می کوشیدم پدرم از سیگار کشیدنم خبر نداشته باشد. در مسافرت برای سرکشی به سازمانهای فرقه دمکرات آذربایجان در صلوات انگوت در قریه «مرادلی» توقف می کردیم. مسئول سازمان مرادلی جوانی بود بنام قدرت. سواد خواندن و نوشتن داشت. از احترام اهل قریه برخوردار بود. سازمان را خوب اداره می کرد. او وقتی دید من سیگار می کشم، یک چوب سیگار کهر با بمن هدیه کرد. این چوب سیگار را در تبریز و لنکران با خود داشتم. مانند همیشه در خوابگاه ساختمان سازی گنجه نیز شبها با شلوار می خوابیدم. چوب سیگار را همیشه در جیب شلوار می گذاشتم. یک روز از خواب بیدار شدم و دیدم که چوب سیگار از جیبم افتاده است. هدیه دوست و یادگاری از میهن را گم کردم و هرچه گشتم پیدا نکردم که نکردم.

هنوز که هنوز است قریه مرادلی جلو چشمم مجسم است. راه صلوات از این قریه می گذشت. مرادلی در یک ارتفاع کمی در میان دو کوه واقع است. از این قریه هم صلوات و هم دهات ارشق دیده می شود. جالب است که طبیعت، سنگهای این محل را بشکلی کنار هم چیده است، گو اینکه صدها گوسفند کنار هم خوابیده اند. اهالی محل می گفتند این سنگها واقعا گوسفندانی بودند. که «قه‌ر الهی» آنها را به سنگ مبدل ساخته است.

**نفت**

در سالهای جنگ جهانی دوم شوروی با اتکا به صنایع نفت باکو ماشین جنگی را به حرکت در آورد. بدین ترتیب نفت باکو در جنگ اهمیت حیاتی داشت و در پیروزی بر آلمان نقش تعیین کننده ایفا نمود. بدین سبب شوروی در گرما گرم جنگ، زمین شناسان زبده خود را بسیج نمود و در اراضی مشرف به رودخانه «ولگا» و «سیبری» غربی به اکتشاف نفت آغاز نمود. «مسیون کافتاریزه» نیز از این ضرورت پیش آمده بود.

تصادفی نبود که فداییان مجرد و جوان را در شهر گنجه و حوالی آن اقامت دادند. اکتشاف و استخراج نفت در منطقه ای بنام «قازان بولاق» در ۳۰ کیلومتری گنجه در جریان جنگ جهانی دوم آغاز گردیده بود. تعداد زیادی از فداییان را در دهات اطراف «قازان بولاق»، «بوسونلی صمدآباد» و ایستگاه «دلی محمدلی» جابجا کردند. اکثریت در شهر گنجه سکونت داشتند. هر صبح کامیونها آنها را از گنجه به قازان بولاق می بردند. در مسیر راه عده ای را نیز از دهات سر راه سوار کامیون می کردند و بسرکار می رساندند. عصر نیز آنها را به دهات محل زندگی و نهایت به گنجه بر می گرداندند. در عین حال در قازان بولاق شهرک «نفتگران» در حال ساختمان بود. تا ماه مه ۱۹۴۷ شهرک جدیدالاحداث برای پذیرایی ساکنین خود آماده بود. این شهرکها در دو منطقه ساخته شده بود. با فاصله کم از یکدیگر. در یک شهرک کارگران نفت را جا دادند و در شهرک دیگر کارگرانی را سکونت دادند که به کشیدن برق و تلفن مشغول بودند. خط برق معادن نفت را با انرژی تامین می نمود. خط تلفن قازان بولاق را به شهر گنجه مرتبط می ساخت.

خانه های چوبی را از فنلاند می آوردند و در محل مونتاژ می کردند. خوابگاه کارگران نفت ۲، ۳ و ۴ نفری بود. این خانه ها با وسایل زندگی مناسب مجهز بودند. شهرک کارگران غیرنفتی در میان دو تپه ساخته شده بود. در این خانه های بزرگ تختخوابهای سیاه زنگ آهنی سه طبقه گذاشته بودند. در یک اتاق مانند سربازخانه ۲۰ - ۳۰ نفر زندگی می کردند.

در ماه مه کارگران مقیم گنجه و دهات حاشیه را به قازان بولاق منتقل کردند. من هم بدون دریافت اجازه از اداره شهر سازی گنجه همراه فداییان مشکین به قازان بولاق رفتم و در شهرک کارگران در یک محوطه بزرگ جابجا شدیم. در میان تختخوابها یک راه نیم متری وجود داشت که برای رفت و آمد میان تختخوابها از این راه استفاده می شد.

در میان شهرک سالن بزرگ نهارخوری ساخته بودند. آشپزخانه را دیواری از سالن غذاخوری جداسازی کرد. کارگران هر روز سه بار در جلوی باجه آشپزخانه صف می کشیدند و غذا می گرفتند و روی میز غذاخوری می

خوردند. چهار صندلی دور میز گذاشته بودند. صبحانه، نهار و شام را در این سالن می خوردند. این قبیل طرز زندگی برای دهقان زاده های ایرانی تازگی داشت. ما در خانه خود زمستان دور کرسی می نشستیم و غذا می خوردیم در تابستان کرسی را برمی داشتند و روی زمین قالی، گلیم و یا پالاسی (بستگی داشت به امکانات صاحب خانه) پهن می کردند. روی زمین می نشستیم و غذا را همانجا می خوردیم. شب لحاف - تشک را پهن می کردند و روی آن می خوابیدیم. در هوای گرم تابستان بالای بام می خوابیدیم. آسمان صاف و ستارگان مشعشع تماشایی داشت.

دیار غربت ما را از خانه و خانواده جدا ساخته بود. ۲۰-۳۰ نفر در یک محوطه در تختخواب سه طبقه روی تشک دراز می کشیدیم و یک پتو روی خود می انداختیم تا صبح می خوابیدیم تا نیرو جمع کنیم و برای کار دشوار فردا آماده باشیم. یاد آوری می کنیم که محوطه خوابگاه پاک و تمیز بود. ملافه ها را هفته ای یکبار عوض می کردند. حالا این جمع نامتناسب مجبور بود بسوزد و با وضع «نوین» بسازد. اکثر ساکنین این شهرکها را جوانان دهات اردبیل و مشکین تشکیل می دادند. در «چوخور قازارما» ی گنجه فردی بود بنام «تپانچه خان». یادم نیست خانواده او در کدام یک از دهات اردبیل زندگی می کرد. آدم زرنگی بود گاه و بیگاه سر و صدا راه می انداخت. او فرمانده یکی از دسته های فداییان اردبیل بود. یکی دو روز غایب شد. در کوچ فداییان به قازان بولاق نیز از او خبری نشد. کسی نمی دانست (حالا هم نمی دانیم) چه بلایی بسر او آمد. کارگران فدایی را به چند گروه ۱۵ نفری تقسیم کردند. از داخل خود آنها سرعمله انتخاب نمودند. گروهی در ساختمان سازی، گروهی در راه سازی، گروهی در کشیدن خط تلفن و خط برق مشغول کار شدند. مرا در گروه ساختمان سازی بکار گماشتند. می گفتند دفتر کارمندان اداره نفت در این ساختمان گنجانده خواهد شد. در هوای گرم تابستان من بجز پالتوی سالداتی لباس دیگری نداشتم. اداره نفت برای کارگران خود لباس کارگری هم نمی داد. فراموش کردم بگویم که کت بیرونی خریده شده در تبریز را نیز در گنجه فروختم. در شهر گنجه محلی بود در جلوی «چوخور قازارما». به این محل یکشنبه بازار می گفتند. منم هیچ چیزی نداشتم. پیراهن و خودکارم را در بازار لنکران فروخته بودم. در آستانه کوچ لباس گرم کار را نیز در لنکران فروختم. در این بازار لباس و کفش دست دوم و سوم می فروختند. همین کت را در دست گرفته بودم تا خریداری بیاید و آنرا از من بخرد. از قضا در همین وقت سرهنگ محمدی وند از کنار من گذشت به چوخور قازارما رفت. او شاید در عالم خیال فرو رفته بود و مرا ندید و یا خجالت کشید، زود از کنار من گذشت. الغرض کت را کلاه دوزی از من خرید. بعد از آن من ماندم و پالتوی سالداتی.



سنگهای ااره شده ساختمان را توی ارابه یک چرخه ای می گذاشتند. ارابه یک دستگیره داشت. این دستگیره را می گرفتیم و آنرا از عقب بلند می کردیم. ارابه روی یک چرخ حرکت می کرد. سنگ را با همان ارابه به طبقه دوم می بردیم. آنرا خالی می کردیم و می آمدیم پایین. این کار را هشت ساعت پی در پی (به استثنای یک ساعت استراحت نهار) انجام می دادیم. عده ای از این کارگران را به جای دیگری فرستادند. منم با آنها بودم. من به گروه خط تلفن پیوستم. این گروه زمین را به عمق نیم متری می کندند. دیلم، کلنگ و لاپاتکا (بیل) ابزار کار ما بودند. بعد از آماده شدن چاله ها پای تیر آهن را داخل چاله می گذاشتیم و چاله را با خاک پر می کردیم. بر عکس، کارگران جوان محلی بجای نیم متر سی سانتیمتر زمین را می کنند و بما توصیه می کردند مثل آنها کار کنیم.

من دیلم را که به زمین می زدم مثل انکه به سر خود می زدم. برای من که کار فیزیکی انجام نداده بودم، اینکار بسیار سخت بود. باز هم دیلم در دست به یاد اسکندر پیر مرد افتادم که می گفت: احمد آقا، امیرعلی را با خود به باغ ببر، بگذار کار کند. بیل بزند و به کار سخت عادت کند. اما دیگر کار از کار گذشته بود. غیر از کار پیدی کاری دیگری از دست ما بر نمی آمد.

برای چال کردن تیر های بزرگ برق چاله های دو متری می کنند. بچه های «نقدی» مثل تراکتور زمین را می کنند. روزانه دست کم دو نفر دو چاله دو متری می کنند. من نمی تواستم مانند آنها دل زمین را بکنم و درآمد بیشتری بدست آورم.

بعد از انتقال به قازان بولاق اولین کاری که کردم این بود که در گوشه از حیاط شهرک، آتش روشن کردم و دو سنگ بزرگ در دو طرف اجاق آتش گذاشتم. سپس سطل آلومینیم را پر از آب کردم و گذاشتم روی آتش تابجوشد. بعد شلوار را انداختم داخل آب جوش و برای آخرین بار از دست شیش جانم راحت شد. زمانی پدرم هم گرفتار چنین سرنوشتی شده بود. او از دست اشرار و من از دست دولت «متمدن» به این سرنوشت دچار شدیم.

هرگز فراموش نخواهم کرد فداییان بعد از برگشت از کار و خوردن غذا، طرف عصر دسته جمعی پشت تپه های شهرک می رفتند و های-های گریه می کردند. صدای گریه آنها دل آسمان را می شکافت. حتی ملائکان مقرب را به گریه می انداخت. دهقانان آن زمان ایران ساده ترین و پاکدل ترین انسانها بودند. آنها به حال خود گریه نمی کردند، بلکه به حال زن و فرزندان بی سرپرست خود می گریستند.

سالها از دوران کشت و کشتار ارتش «آریامهر» در آذربایجان می گذرد و حالا هم روزنامه نویسانی در تهران پیدا شده اند و می کوشند جنایات خاندان «پهلوی» را تبرئه کنند و شاهنشاه «آریامهر» را ناجی آذربایجان قلمداد کنند.

من به پشت تپه های قازان بولاق نمی رفتم برای گریه کردن به آنها ملحق نمی شدم. سلول زندان لنکران نخستین درس عبرت را بمن آموخت. من فهمیدم که گریه دردی را دوا نمی کند. باید واقعیات را درک کرد و خود را با آن دمساز نمود. من فرزند کسی بودم که صبر را راه گشای زندگی خود قرار داده بود. او انسان مومنی بود. به دنیای ابد اعتقاد داشت. حالا دور از چشم اسکندر پیر مرد بیل هم می زدم، زمین را هم می کندم و می کوشیدم از دیگران هم عقب نمانم. روزهای یکشنبه استراحت می کردیم. بعضی ها ورق بازی می کردند، بعضی ها نیز به داد و ستد کپن مشغول می شدند.

یاد آوری می کنیم که خرید و فروش خارج از شبکه های بازرگانی دولتی از لحاظ قانونی قدغن بود. مرتکبین مورد مواخذه قرار می گرفتند. اما در این مورد برای فداییان پناهنده چشم پوشی می کردند. یکروز از روزهای پاییز در بیرون خوابگاه جمع شده بودیم. یک جلد از اشعار حافظ بدست ما افتاد. کتاب را بدست گرفتم تا فال باز کنم. یاد گرفته بودم برای فال گیری می گویند: ای حافظ شیرازی بر من نظر اندازی من طالب یک فالم تو حافظ صد رازی. کتاب را باز کردم در غزل دوم این بیت آمده بود که:

مهندس فلکی راه دیر شش جهتی چنان به ببست ره نیست زیردیر مگاک

از همان ساعت مثل اینکه سر ما آب داغ ریخته شد و دانستیم راه باز گشت مسدود شده است و ماندگار هستیم برای همیشه چنین هم شد. حالا که این سطور نوشته می شود اکثریت فداییان مهاجر دار فانی را وداع گفته اند. عده قلیلی که زنده مانده اند به مرحله پایانی زندگی نزدیک می شوند.

### روستاهای حوالی گنجه

فداییان مجرد در معادن نفت کار می کردند. خانواده هایی که از نوار مرزی و از شهرهای آستارا و مغان و جلفا وارد آذربایجان شوروی شده بودند در مناطق روستا نشین جابجا شدند. این مناطق عبارت بودند از «قازان بولاق»، «آقستافا»، «طاوس»، «شمکیر»، «خانلار»، «گورانبوی»، «پئولاخ»، «ترتر»، «بردع»، «آغدام»، «شکی»، «زاکاتالا»، «گوی چای»، «کوردی»، «میر»، «شاماخی»، «خاچماز»، «خوداد»، «قوبا»، «ده وه چی»، «سلیان»، «نفت چالا»، «صابر آباد»، و «علی بایراملی». چنانکه ملاحظه می شود پناهندگان ایرانی سرتاسر آذربایجان شوروی پراکنده شدند. شمار این پناهندگان در نیمه اول دهه پنجاه قرن بیستم افزایش یافت. آنها نه به علت سیاسی بلکه به سبب وضع بد زندگی از مرز گذشتند و برای جابجا شدن در روستاهای مناطق

فوق ساکن شدند. اکثر آنان به ساوخوزها فرستاده شدند و به کاشت و برداشت پنبه و انگور مشغول شدند.

در جنگ جهانی دوم ۲۵ میلیون شهروند شوروی جان خود را از دست داد. در چنین اوضاع و احوالی بود که شوروی با کمبود نیروی کار مواجه شده بود. این کمبود در روستاها بشکل روشنتر قابل مشاهده بود به سخن دیگر کار در روستاها به نیاز مبرم تبدیل شده بود. پناهندگان بشکل نسبی این خلاء را کم و بیش پر کردند. آقستافا، شمکیر و خانلار مرکز «کالونی» آلمانیها بود. در اوایل جنگ آلمانها به قزاقستان تبعید شدند. اتباع ایرانی نیز بشکل اجباری به ایران فرستاده شدند. روستاهای آلمانی نشین از روستاهای آذربایجانی‌ها مانند زمین تا آسمان فرق داشت. دهات آلمان نشین خیابانهای سنگ فرش، خانه‌های مدرن داشتند. تولید شراب بخش عمده اقتصاد آنها را تشکیل می‌داد. عده از پناهندگان ایرانی در خانه‌های خالی آلمانها سکونت کردند. همه در مزارع پنبه و در باغهای انگور بکار گماشته شدند. بتدریج زندگی آنها روبراه می‌شد. در عین حال باید گفت که روستاهای آذربایجان شوروی با روستاهای آذربایجان ایران نیز قابل مقایسه نبود. خانه‌های آنها چنانکه قبلاً گفته شد مدرن تر بود. زندگی و معیشت آنها به زندگی اروپایی شباهت داشت. میز و صندلی و تختخواب وسایل عادی زندگی محسوب می‌شد. هر خانواده یک اتاق جداگانه آراسته برای مهمان داشتند. کسی از اعضای خانواده از رختخواب مهمان استفاده نمی‌کرد. من بسیاری از روستاها و خانه‌های آنها را دیدم. نه تنها فقر مطلق بلکه فقر نسبی هم از این روستاها رخت بر بسته بود. سیستم تعاونی و دولتی در اقتصاد روستاها امکانات مکانیزه کردن کشاورزی را بشکل احسن فراهم می‌کرد. دهقانان علاوه از کار جمعی، خانه شخصی و ربع هکتار زمین در اختیار داشتند. آنها با کشت و برداشت میوه جات و تره بار محصولات مضاعف بدست می‌آوردند. هر دهقان اجازه داشت چند راس گوسفند، بز و گاو و طیور داشته باشد. اضافه محصول فرآورده‌های آنها به شکل آزاد در بازار بفروشد.

کار جمعی و فردی در روستاها پایه‌های اخلاقی و معنوی دهقانان را مستحکمتر می‌نمود. فردگرایی مطلق و جمع‌گرایی مطلق بتدریج از بین می‌رفت. آزادی فردی و آزادی اجتماعی به مثابه اصلی از اصول به پایه‌های تعاون و همیاری استحکام می‌بخشید.

خانواده‌ای در یکی از روستاهای حومه شهر گنجه زندگی می‌کرد. این خانواده صاحب خانه‌ای در مرکز روستا بود. صاحب این خانواده یک ایرانی از روستای «چپقان» مشکین شرقی بود. او نیز مانند صدها ایرانی برای پیدا کردن کار به روسیه آن زمان آمده بود.

در شهرک نفتگران قازان بولاق جوانی بود بنام «صاحب گوزه لی» از قریه چپقان. با سراغی که از ایران داشت این خانواده را پیدا کرد و با آنها مراد بر قرار نمود. یکبار به روستایی که این خانواده در آن زندگی می کرد، رفتم. وقتی وارد حیاط شدم ساختمانی کاخ مانند جلوی چشم ظاهر شد. خانه ای با پنج اتاق مجهز با مبل و همه وسایل دیگر زندگی. صاحب گوزه لی با دختر بزرگ این خانواده ازدواج کرد. پنج فرزند حاصل این ازدواج بود. دختر کوچک این خانواده در دانشگاه باکو تحصیل میکرد و همانجا ازدواج کرد. زندگی این خانواده نمونه ای است که شامل حال اکثریت مطلق خانواده های آذربایجان آن زمان بود.

میر عادل حسنقلی، داوود، اسمعلی و امیر علی موثقی دو برادر از فداییان لاهرود در تقسیم پناهندگان برای سکونت دایمی به ساوخوز «چای کند»، یک کیلومتری شهر «قازاخ» فرستاده شدند. این جوانان مجرد در همین روستا ازدواج کردند، خانواده تشکیل دادند و صاحب چند فرزند شدند. فرزندان آنها در دانشگاههای آذربایجان تحصیل کردند و مانند همه شهروندان جمهوری آذربایجان از رفاه زندگی برخوردار شدند. خانواده خواهر الله وئردی شهید از پناهندگان سال ۱۹۶۰ میلادی است. این خانواده در ساوخوز «قارا یئر» در حومه شهر گنجه به پناهندگان فدایی مشکین از قریه نقدی پیوست. با کارگران ایرانی و بومی در باغات انگور مشغول کار بودند. آنها به من خبر دادند که پدرم در سال ۱۹۵۴ میلادی فوت کرده است.

قازان بولاق به محل زندگی دایمی ما مبدل شد. ایرانیان مجرد به روستاهای مسیر راه گنجه و قازان بولاق سرازیر شدند. با زنان بیوه این روستاها ازدواج کردند. آنان با زندگی در شهرک قازان بولاق وداع گفتند. اما کار در قازان بولاق ادامه یافت. اکثر پناهندگان در ده صمد آباد، ایستگاه راه آهن «ده لی محمدلی» و دیگر روستاها اقامت گزیدند. کامیونهای معادن نفت هر روز صبح آنها را به سرکار در قازان بولاق می آوردند و عصر به خانه شان می رساند. زندگی داشت روپراه می شد، دیگر از گریه و زاری خبری نبود. ساکنین صمد آباد از ایرانیان قدیمی بودند. ایرانیان جدید نیز به آنها پیوستند. ساکنین جدید این روستا را پناهندگان «قره درویش»، «نصیر آباد» حومه مشکین شهر و از نقدی و ارباب (آروا) مشکین شرقی تشکیل می دادند. کامران عزیز فرمانده فداییان مشکین نیز در صمد آباد با یک زن بیوه ازدواج کرد. این خانم دارای فرزندی بود از شوهر اولش (شوهر اول وی در جنگ کشته شده بود) او خانه بزرگ و حیات بزرگ داشت. از ازدواج اینها پنج فرزند بدنیا آمد. طولی نکشید چاههای میدان نفت قازان بولاق ته کشید. اکثر کارگران آن به میدان جدید نفت در منطقه «تر تر»، سی کیلومتری قازان بولاق منتقل شدند. آنجا نیز نفت کافی

پیدا نشد. عده ای از پناهندگان ایرانی در دهات «تر تر» و «بردع» ماندند و زندگی در روستا را ادامه دادند. عده دیگری به معادن نفت باکو و «سیه زن» انتقال یافتند (سیه زن در سی کیلومتری شهر «قوبا» قرار دارد). کامران عزیزی نیز برای کار به باکو منتقل شد. در شهرک «احمدلی» در حومه باکو خانه ای پنج اتاقی در اختیار وی قرار دادند. فرزندانش تحصیل کردند و به عضو مفید جامعه تبدیل شدند. از این حاشیه بگذریم و به محیط جنب و جوش شهرکهای قازان بولاق برگردیم. در ایستگاه راه آهن «کوره چای» مشغول کندن چاله های تیر تلفن بودیم. یک نفر تراکتوریست از نخجوان مشغول چال کردن تیر تلفن بود. قضا و قدر دست مرا گرفت از محل کار به نزد تراکتوریست نخجوانی برد. سر تیر تلفن دو طناب فلزی بسته بودند. پای تیر داخل چاله بود. یک نفر در سمت راست تیر و نفر دیگری در سمت چپ تیر می ایستادند و طناب را محکم می گرفتند. در سمت راست تیر را یک نفر گرفته بود. در سمت چپ کسی نبود. طناب را بگیرد. تراکتوریست به محض اینکه مرا دید از من خواست یک سر طناب را بگیرم. منم اینکار را کردم. در حالیکه این کار به من مربوط نبود. اما قضا و قدر سر طناب را بدست من داد. تراکتوریست شروع به بلند کردن تیر کرد. تراکتور تیر را بالا کشید تا پای تیر در ته چاله جا بگیرد. طناب در دست ما لغزید و دیدم که دارد تیر روی من می افتد. فوراً طناب را رها کردم به سمت راه آهن قرار کردم. روی ریل ترن سفید رنگی ایستاده بود. من به زمین افتادم. آمدند مرا از زمین بلند کردند و به «بوتکا» (دکه کوچک چوبی) بردند. گردنم به چپ و راست نمی پیچید. پشت پالتوی سالداتی ام پاره شده بود. مرا از همان جا به گنجه بردند در بیمارستان مرکزی بستری کردند. سر تختخواب را بلند کرده بودند و سر مرا با چیزی مانند کلاه بسته و آویزان کردند. پزشک معالج گفت ما اینکار را برای آن انجام می دهیم تا گردن تو کج نماند. در این بیمارستان مردی از تبریز از محله «داش ماغازالار» جلوی چشمم مجسم شد. چند ماهی که در تبریز بودم این مرد را تقریباً هر روز می دیدم. گردن آن چنان کج بود که سرش نزدیک بود که به شانه اش بچسبد. هفده روز در بیمارستان ماندم. سمت راست من یک ارمنی خوابیده بود. در تصادف اتومبیل استخوان نشیمنگاهش خرد شده بود. پزشکان نتوانستند او را از مرگ نجات دهند. در سمت چپ من ایرانی پناهنده دیگری خوابیده بود. او در گنجه زندگی می کرد. زنش برای او میوه جات می آورد و او آنها را میان ما تقسیم می کرد. بعد از هفده روز معالجه به قازان بولاق برگشتم. آخر ماه دسامبر بود. سال ۱۹۴۷ پایان می یافت. از اول ژانویه تعویض اسکناسها شروع شد. شهروندان می توانستند در مقابل سه هزار روبل قدیم، یک هزار روبل جدید بگیرند. در این واقعه میلیونها روبل شهروندان سوخت.

من به علت بیماری نتوانستم یک ماه کار کنم. سرعمله برای من نیز حقوق کامل یک ماه را نوشت. مقدارش چقدر بود نمی دانم. اما نمی توانم فراموش کنم که همشهری های من برای اینکه کار نکرده پول گرفته ام ناراحت شدند. آنها خیال کردند مادام که من کار نکرده ام نباید پول بگیرم. یعنی آنها کار کرده اند و سرعمله مقداری از دستمزد آنها را به من داده است. من از این وضعیت خیلی ناراحت شدم. چطور شد که همشهریها، در دیار غربت دست هم دیگر را نمی گیرند. بجای گذاشتن پول در جیب رفیق بیمارشان پولی که سرعمله برای وی نوشته، آنرا به حساب خود می گذارند و نارضایتی خود را پنهان نمی کنند.

بهبودی یافتیم. سرکار رفتیم. قرار گذاشتیم یک رادیو با پول هم اتاقیها بخریم و از اخبار ایران و جهان آگاهی بیابیم بر سر این رادیو نیز بگو مگو راه افتاد. تابستان سال ۱۹۴۷ آمد. گردنم هنوز درد می کرد. تصمیم گرفتم به باکو بروم تا رفقای کمیته مرکزی فرقه دمکرات کمک کنند و در یکی از بیمارستانهای باکو معالجه شوم. در ایستگاه «گوران بوی» سوار قطار شدم. شب در راه بودم. قطار صبح وارد ایستگاه باکو شد.

### در باکو

شش ما قبل از لنکران به ایستگاه راه آهن باکو آمده و از این ایستگاه رهسپار گنجه شده بودیم. این بار از این ایستگاه با قطار برقی به «بیزونا»، به باغ نوبل محل زندگی نخبگان مهاجر رفتیم. سرهنگ محمدی وند را پیدا کردم. شب را در خانه او ماندم. علت آمدنم را به او گفتم. سرهنگ محمدی وند توصیه کرد به شهر بروم و آدرس کمیته مرکزی را از او گرفتم. به شهر آمدم پارسان-پارسان کوچه خاقانی را پیدا کردم. به ساختمان شماره ۹ رفتم، این ساختمان قدیمی در مرکز شهر باکو واقع است. کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان در این کوچه در یکی از ساختمانهای قدیمی مستقر بود. در برابر در بزرگ آهنی قرار گرفتم. مردی در کنار درب ایستاده بود. هر شخص ناشناسی که می خواست به محوطه ساختمان وارد شود می بایست از وی اجازه می گرفت. دربان میانسال بود و از پناهندگان ایرانی، خودم را معرفی کردم و گفتم: از گنجه آمده ام می خواهم با یکی از رفقای رهبری ملاقات کنم. من غلام یحیی را در لباس نظامی یکبار در مشکین شهر و صادق بادگان را در تبریز دیده بودم. قیافه غلامرضا الهامی نیز در خاطرمان مانده بود. روز ۲۰ آذر ۱۳۲۵ بسیاری از اهالی تبریز در برابر ساختمان سه طبقه کمیته مرکزی جمع شده بودند. رهبران فرقه دمکرات آذربایجان با لباس نظامی در بالکن ایستاده بودند. پیشه وری با حرکت دست نطق آتشین ایراد کرد که در یادمانده های بخش ایران به آن اشاره شده است. غلامرضا الهامی یکی از رهبران فرقه در کنار پیشه وری ایستاده بود. با

این شناخت از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان وارد حیاط شدم. در کوریدور حیاط یک ماشین سواری سفید رنگ ایستاده بود. حالا که ۵۶ سال از آن روز می گذرد به یاد ندارم که با چه کسی ملاقات کردم. چیزی که یادم مانده این است که یکنفر از ایرانیان پناهنده مرا به درمانگاهی برد. در آنجا گردن مرا معاینه کردند. به یک اتاقی بردند. روی صندلی نشستم معالجه باشعاع برق انجام گرفت. هوای باکو خیلی گرم بود. زیر شعاع کبود رنگ لامپ عرق می کردم. معالجه پانزده روز طول کشید. هر روز بمن ۱۵ روبل می دادند. آن پول برای خورد و خوراک کفایت می کرد. شبها در ماشین سواری می خوابیدم. «مارتیک گیرگوریان» پناهنده ایرانی راننده این ماشین بود. بعدها فهمیدم که مارتیک مورد اعتماد غلام یحیی است.

پناهندگان ایرانی دسته- دسته می آمدند و مشکلات خود را بار رهبران فرقه در میان می گذاشتند. اکثر آنها با غلامرضا الهامی دیدار می کردند. از طریق الهامی مشکلات آنها حل می شد. مسئولیت برقراری ارتباط با ادارات سطح پایین و میانه به او واگذار شده بود.

من ذاتا آدم کم تحرکی هستم. از دویدن به اینجا و آنجا خوشم نمی آید. کارمندان کمیته مرکزی گاهی در حیاط می نشستند و نرد بازی می کردند. صادق بادگان و غلام یحیی نیز از بازیگران نرد بودند. از رفتن به دریا و شنا کردن زیاد صحبت می شد. یکروز سوار قطار برقی شدم. در ایستگاه بیژونا پیاده شدم. رفته کنار دریا چند ساعت آنجا ماندم. بعد از ظهر سوار قطار شدم. واگنها پر بود. همه روی پا ایستاده بودند. سوزن می انداختی روی زمین نمی افتاد. رسیدم به باکو از قطار پیاده شدم. یک ربل توی جیب شلوار داشتم. دست به جیب بردم، دیدم که نامردها آن ربل را از جیبم بیرون کشیده اند. این حادثه خیلی کوچک در آن دوران برای من فراموش نشدنی است. یک ربل پول کمی نبود، قیمت یک کیلو نان سفید بیست کپیک (دینار) بود.

ساختمان مرکزی فرقه دمکرات دو طبقه داشت. در یک طرف طبقه دوم، سه اتاق بزرگ بود. در یک اتاق بزرگ صدر و در اتاق دیگر مدیران شعب و در اتاق روبروی آن معاون صدر می نشست. در آن سر کوریدور دو اتاق نسبتا کوچک بود. در این اتاقها کارکنان و نویسندگان روزنامه «آذربایجان» می نشستند. طبقه پایین یک سالن بزرگ قرار داشت. این سالن بعنوان قرائت خانه مورد استفاده قرار می گرفت. در این قرائت خانه ایرانیان پناهنده مقیم باکو جمع می شدند. روزنامه می خواندند. با صدای بلند بحث می کردند که سرانجامی نداشت.

معالجه پایان یافت. غیر از من یک نفر دیگر بنام الله وئردی حسنی نیز در باکو بود و مثل اینکه برای معالجه به باکو آمده بود. او هم خود را آماده می

کرد به قازان بولاق برگردد. هر دوی ما لباس مناسب نداشتیم. غلامرضا الهامی، حسنی را به مغازه لباس فروشی برد و برای او کت و شلوار مناسب خرید. بمن گفت بروم به هتل « نووی یورویا» پیش ژنرال پناهیان. او یک دست لباس بمن خواهد داد. هتل چندان دور نبود. رفتم به هتل. پناهیان منتظر من بود. رفتم به داخل اتاق سلام کردم و خودم را معرفی کردم. عصر بود او روی تختخواب نشسته بود. از ماجرا خبر داشت. بدون اینکه بلند شود از تختخواب پایین بیاید، خم شد یک دست لباس مچاله شده از زیر تخت بیرون کشید و بمن داد. لباس را گرفتم و هیچ نگفتم. از هتل بیرون آمدم. نگاه کردم دیدم که لباس مندرس خودم بهتر از هدیه ژنرال است. خیلی ناراحت شدم با سرعت خودم را به کمیته مرکزی رساندم. به طبقه دوم رفته در اتاق را باز کردم. هدیه را به شکل مچاله زیر پای رفیق الهامی انداختم و گفتم این را به کس دیگری هدیه کنید. درب را بستم پایین آمدم. شب آخر نیز توی اتومبیل خوابیدم. فردا دو بلیط راه آهن برای من و الله وئردی خریدند. شب سوار قطار شدیم صبح در ایستگاه راه آهن « گوران بوی » پیاده شدیم.

سوار کامیون شدیم به قازان بولاق رفتیم. در محوطه سی نفری همیشگی خود جا گرفتم. مانند همیشه صبح بلند می شدیم و به محل کار می رفتیم. کار، منزل جمعی، نوبت ایستادن در جلوی باجه آشپزخانه یگانه مشغله روزانه پناهندگان را تشکیل می داد.

### مولداوها در قازان بولاق

جنگ جهانی پایان یافته بود. قسمت اروپایی اتحاد شوروی ویران شده بود. مردم با مشکلات عدیده ای دست بگریبان بودند. یادم هست در اولین روزهای انتقال ما به قازان بولاق عده ای را از مولداوی به قازان بولاق آوردند. معلوم شد که آنها غذای کافی نخورده بودند. جسه ای نحیف و لاغری داشتند. نخستین روزها برای پیدا کردن چیز خوردنی آشغالها را زیر و رو می کردند. چند ماه گذشت. وضع زندگی شان روبراه شد. سال بعد همه شان قازان بولاق را ترک کردند و رفتند.

### اسرای آلمان در آذربایجان شوروی

در آذربایجان اسرای آلمانی زیاد بود. ما آن قسمت از اسرای آلمانی که در گنجه نگهداری می شدند را می دیدیم. محل اقامت آنها را با سیمهای خاردار محصور کرده بودند. همه آنها با لباس سربازی و رده بندی نظامی سرکار می رفتند و عصر هم همینطور به اردوگاه بر می گشتند. آلمانی ها را اکثرا در خانه سازی، راهسازی و پل سازی بکار می گرفتند. گاه به گاه ما را برای کار به



شهر گنجه می بردند. اردوگاه اسرا کنار جاده بود. ما اغلب اوقات آنها را می دیدیم که از کار به محل زندگیشان بر می گردند. سربازان اسیر با صف منظم حرکت میکردند. افسران اسیر نیز کنار آنها می رفتند و با صدای بلند و محکم فرمان حرکت و ایست می دادند. بیش از نیم قرن از آن روزها می گذرد. هنوز هم شکل و شمایل آن اسرا در جلوی چشم من مجسم می شود. در عین حال روزهای اقامت در لایپزیک (دهه ۶۰ میلادی) در ذهن من زنده می شود. چهره مرد ۴۰ و یا ۵۰ ساله آلمانی را در عالم خیال به خاطر می آورم. او نیز جزئی از اسرای آلمانی بود که در آذربایجان شوروی نگهداری می شدند.

لوله آب خانه ای که من در لایپزیک زندگی می کردم ترک کوچکی برداشت. لوله کثی آمد لوله را عوض کرد. فهمید که من ایرانی هستم. از دوران اسارت خود در آذربایجان شوروی صحبت کرد. در این صحبتها خاطرات تلخی هم نداشت. در این مورد در بخشهای آتی خواهم نوشت.

اسرای آلمانی در سال ۱۹۴۸ آزاد شدند و همه شان به آلمان بازگشتند. فداییان ساده لوح روستا زاده ما، آهی از ته دل می کشیدند. و با حسرت می گفتند که اسیران جنگی به خانه باز گشتند اما هنوز که هنوز است خبری از بازگشت ما نیست. شاید نمی فهمیدیم که آنها اسرای جنگی بودند و قوانین بین المللی حافظ منافع آنها بود. اما حافظین قوانین بین المللی ما را به عنوان «یاغی»، «سرکش» و «تجزیه طلب» مورد ملامت قرار می دادند. آری راه برگشت برای ما بسته شده بود و هنوز هم بسته است.

خاطره ای دیگر، یکروز به دهی در حومه گنجه نزد «سیف الله» هم کوچه ای خود در لاهرود رفتم. یک روز ماندم و عصر به ایستگاه راه آهن گنجه برگشتم تا از آنجا سوار قطار شوم و به قازان بولاق بروم. سیف الله دومین رفیقی بود که بمن پنجاه ربل داد تا بتوانم به قازان بولاق برگردم. در ایستگاه با همان پالتوی سالداتی ایستاده بودم. آمدن قطار طول کشید. افسر پلیس راه آهن مرا به دفتر خود برد و سؤال پیچ کرد. چه کاره هستم، از کجا آمده ام، چرا اینجا ایستاده ام و غیره. درباره خود، محل زندگی توضیح مفصل دادم. او گوشی تلفن را برداشت و جایی تلفن کرد. بعد از پایان تماس تلفنی بمن اجازه داد بروم. آمدم بیرون قطار آمد سوار شدم و به قازان بولاق رفتم.

بالاخره تصمیم گرفتم در معدن نفت کار کنم. به اینجا و آنجا مراجعه کردم ولی راهی پیدا نشد. مجبور شدم با یک نفر از اهالی سراب مشورت کنم. او سالها است که از دنیا رفته لذا نمی خواهم نامی از او ببرم. او در قریه «بورسونلی» زندگی می کرد. با چند نفر از اهالی بورسونلی دوستی داشت. با آنها صحبت کرد و گفت ما می توانیم برای تو در حفاری نفت کار پیدا کنیم، اگر مقداری پولی به مدیر شعبه کادر پردازی. من پولی نداشتم بدهم اما دلم می

خواست هر چه زودتر در معدن نفت کار کنم. جوانی بود از قریه چیقان، او مرا از ایران می شناخت و بعنوان مسئول کمیته سابق در مشکین شرقی و یا به هر علیی به من احترام می گذاشت. او در معدن نفت کار می کرد، دستمزد کافی دریافت می کرد. با سر عمه خود بنام رضایف طرح دوستی ریخته بود. هر وقت دلش می خواست از کار هم غیبت می نمود. نام او صاحب گوزه لی بود. ۳۰۰ ربل بمن داد. این پول را دادم به آن سرابی خودمان، او با دوست بورسولنی خود جلوی چشم من رفت نزد مدیر شعبه کادر. چند دقیقه بعد هر دو بیرون آمدند. یک تکه کاغذ گذاشتند روی کف دست من و گفتند این کاغذ را به مدیر شعبه کادر بده کارت درست شده، تو در معدن نفت کار خواهی کرد. این را گفتند و رفتند. بعد معلوم شد که این دو با کلاه برداری مشغولند. ۳۰۰ ربل را بعنوان باج سبیل از من گرفتند. پولی که رفیق دلسوزی بمن داده بود تا کاری برای خود دست و پا کنم. این دو نامرد از دو سوی ارس سر من کلاه گذاشتند و عرقی با این پول سر کشیدند بدون اینکه ابرو به خم بیاورند و مقابل وجدان خود احساس ناراحتی کنند و حالا هم این چنین جانورانی کم نیستند.

گوزه لی هم مانند بسیاری از پناهندگان ایرانی راه پریپچ و خمی در پیشرو داشت. بعد از خشک شدن چاههای نفت در حوالی گنجه به شهر تازه احداث صنعتی «سومقائیت» رفت و با زن و بچه هایش در این شهر ساکن شد، در یکی از کارخانه ها مشغول کار شد. از کارخانه آپارتمان چهار اتاقی در کنار دریا گرفت (منزل در شوروی مجانی بود) و سالها بعد روابط زن و شوهر بهم خورد. او یکسره به مسکو رفت. در حومه مسکو کاری برای خود پیدا کرد به خانواده خود در سومقائیت کمک مالی می کرد. سالها گذشت بیماری «سالخوردگی» یقه او را هم گرفت. او به سومقائیت برگشت و در میان فرزندان خود البته دور از قریه چیقان دارفانی را وداع گفت.

### پیشه وری در قازان بولاق

شهرک کارگران نفت با شهرکی که ما در آن زندگی می کردیم فاصله زیادی نداشت. در این شهرک کلوب بزرگ ساخته بودند. در این کلوب فیلم به نمایش گذاشته می شد. از شهر گنجه و باکو هنرپیشه ها و خوانندگان به آنجا دعوت می شدند. روزهای استراحت کارگران و خانواده آنها به کنسرت تماشا می کردند. گل آغا محمداف از خوانندگان مشهور آذربایجان از باکو با هیات نوازندگان در این کلوب کنسرت اجرا کرد که من هیچوقت آن صحنه را فراموش نمی کنم. در عین حال از باکو افرادی از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان برای سرکشی به پناهندگان ایرانی به قازان بولاق می آمدند و با فداییان دیدار به عمل

می آوردند. با وضع زندگی آنان آشنایی پیدا می کردند. برای حل مشکلات معیشتی آنان با مقامات اداره معادن نفت صحبت می کردند.

یاد آوری می کنیم رییس و معاون اداره قازان بولاق ارمنی بودند. نام رییس باغداساریان بود. نام معاونش را فراموش کرده ام. در عین حال رییس اداره نفت منطقه شخصی بنام حیدراف بود، دفتر او در شهر گنجه قرار داشت. او شخصیت سرشناسی بود. پس از مرگ میربشیر قاسم اف، رییس ایرانی الاصل شورای عالی آذربایجان حیدراف به این سمت انتخاب شد. بعد از بسته شدن معادن نفت دفتر حیدراف را در اختیار کمیته شهری فرقه دمکرات آذربایجان قرار دادند.

در فصل اول این یادمانده ها در باره دیدار با پیشه وری چند خطی نوشته ام. این دیدار اولین بار در تهران در حیاط کلوپ حزب توده ایران، دومین بار در تبریز در هتل اقامت پیشه وری، سومین بار در خیابان ستارخان آنزمان (خیابان خمینی کنونی) انجام گرفت. آخرین بار پیشه وری را در قازان بولاق در میدان جلوی کلوپ کارگران دیدم. پیشه وری شش ماه بعد از سقوط حکومت ملی آذربایجان با فداییان آذربایجان در حومه شهر گنجه در شهرک کارگران نفت دیدار کرد. این دیدار آخرین دیداروی با همرزمان خود بود. ما نمی دانستیم ایشان برای چه کاری به گنجه آمده اند؟ آیا این مسافرت صرفاً برای دیدار از کارگران فدایی انجام گرفته بود و یا برای کار مهمتری به گنجه آمده بود. در ضمن با ما نیز دیدار نمود. حتی درباره میزان دستمزد پناهندگان از مقامات اداره نفت گنجه اطلاعاتی خواست و از آنها پرسید قیمت تراش سنگها که در گوشه ای از میدان برای ساختمان سازی ریخته بودند چقدر است.

او با مقامات محلی به زبان روسی صحبت می کرد. تنها حرفی که یادمانده اصطلاح (کامین) یعنی سنگ است. این دیدار که بعد از ظهر انجام گرفت، تقریباً دو ساعت طول کشید. در بازگشت، در صندلی عقب ماشین نشست. شیشه پنجره ماشین پایین بود. نزد ماشین رفتم و سلام کردم و از ایشان خواهش کردم کمک کند تا من بتوانم درس بخوانم. ایشان در جواب گفت سپتامبر امسال ما عده ای از رفتارها برای تحصیل به موسسات تحصیلی معرفی خواهیم کرد.

پیشه وری به گنجه باز گشت و دیگر مدتی از وی اطلاع نداشتیم. بعداً ما هم اطلاع پیدا کردیم که اتومبیل پیشه وری به اتفاق غلام یحیی و نوری قلم اف در جاده گنجه - یولاخ (راننده ماشین ملکیان ارمنی بود) نرسیده به یولاخ به دیوار پل بر خورد کرده و به جز راننده همگی زخمی شده اند. آنها را به بیمارستان شهر یولاخ منتقل نمودند. همان روز با هواپیما به باکو بردند. بعد از دو روز پیشه وری در بیمارستان در گذشت، غلام یحیی و قلی یف بیش از یکماه در بیمارستان ماندند. سالها بعد، بویژه پس از مرگ استالین و دستگیری

میرجعفر باقراف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی و مرد پر قدرت سیاسی در قفقاز، نغمه های مختلفی در باره مرگ پیشه وری به زبانها افتاد و هیچ یک از این نغمه ها بهم شباهت نداشت و ندارد.

بیش از نیم قرن است که محققین واقع بین به این نتیجه رسیده اند که سوء قصد علیه پیشه وری از جانب مقامات بالای رهبری شوروی دور از منطق است. اتحاد شوروی مرکز نهضت کمونیستی و کارگری جهان بود. بعد از به قدرت رسیدن فاشیستها در ایتالیا و آلمان احزاب کمونیستی و سوسیالیستی در سرتاسر اروپا سرکوب شدند. رهبران سرشناس از قبیل تولیاتی از ایتالیا، موریس تورس از فرانسه، دنمیروف از بلغارستان، راکوشی از مجارستان، قوتوالد از چک اسلاواکی و یلهم پیک از آلمان، بولسلاو بیردت از لهستان، هوشی مین از ویتنام و غیره در مسکو گردهم آمدند و در رهبری کمینترن جا گرفتند. تنها تلمان رهبر حزب کمونیست آلمان دستگیر شد و در سال ۱۹۴۴ در اردوگاه مخوف بوچین والد، چند کیلومتری شهر و ایماز زادگاه شیلر و گوته، تن بی جان او در کوره آدم سوزی به خاکستر مبدل شد.

بقیه رهبران احزاب کمونیست به کشور خود باز گشتند و در راس حکومت دمکراتیک قرار گرفتند. موریس تورس و تولیاتی چنان محبوبیتی در کشور خود داشتند که اگر سازمان مرکزی تازه تاسیس اطلاعات آمریکا بنا به اعتراف ویلیام گلبی رییس وقت سیا با هزینه میلیونها دلار و نشر صدها کتاب و جزوه وارد میدان نمی شد. اگر انگلیس ها در یونان دست به مداخله نظامی نمی زدند در یونان، ایتالیا و فرانسه حکومت بدون هیچ مشکلی در دست احزاب کمونیست قرار می گرفت. علیرغم این مداخله احزاب کمونیستی در تشکیل حکومت جدالتاسیس شرکت کردند و هم در پارلمان و هم در دولت وزنه سنگین تر را از آن خود ساختند. امروز قهرمانان صدور دموکراسی از آمریکا سالهای بعد از جنگ شمشیر در دست علیه دموکراسی می جنگیدند.

بنابر این دلیلی وجود نداشت استالین شخصیت سرشناس در ایران و هم طراز ستارخان را (ستارخان یکسال عین الدوله را به تبریز راه نداد و پیشه وری هم یکسال دست صدراالاشرافها، حکیم الملکها و قوام السلطه ده ها را از آذربایجان کوتاه نمود) به قتل برساند. بدین ترتیب می توان به این نتیجه رسید که جار و جنجال پیرامون مرگ پیشه وری جنبه سیاسی دارد و می خواهند از این طریق خصلت ملی نهضت آزادیخواهی ملت آذربایجان را زیر سؤال ببرند و مردم آزاداندیش آذربایجان را به انزوا بکشانند. تصادفی نیست که این تبلیغات زمانی شدت می یابد که پیشه وری و نهضت ۲۱ آذر به پرچم آزادیخواهان آذربایجان ایران مبدل می شود.

**انتقال به اداره حفاری**

پس از دویدن به این ور و آن ور بالاخره در شهر گنجه در مرکز اداره حفاری و استخراج نفت ما را استخدام کردند. روز اول سرکار رفتیم. ما را در اختیار استاد کار حفاری قرار دادند. او جوانی بود خوش مشرب، اهل شوخی و ساکن بورسولنو. وقت کار هشت ساعت بود. حفر چاه بدون توقف در طول ۲۴ ساعت ادامه داشت. در هر نوبت سه نفر کار می کرد. در ۲۴ ساعت یکبار لوله های حفاری را بالا می کشیدند، در بالای دکل جایگاه مخصوص موجود بود که یک نفر کارگر با کمر بند ایمنی روی آن می ایستاد. لوله را با دستگاه مخصوص از چاه بالا می کشیدند. آنرا از لوله پایین جدا می کردند. کارگر بالای دکل لوله را می گرفت و در جایگاه مخصوص می گذاشت. در سر لوله پایین سر مته حفاری را باز می کردند و بجای آن سر مته نو می گذاشتند. باز هم کارگر بالا و کارگر پایین همین کار را تکرار می کردند. به کارگران لباس مخصوص داده بودند. محلول خاک زرد رنگ را با پمپ فشار قوی توی چاه می زدند. این محلول هنگام بالا کشیدن لوله ها، حفار و کارگر پایین را سرا پا گل آلود می کرد. بعد از پایان یافتن پایین کشیدن لوله ها، تنها حفار مشغول کندن چاه می شد و دو نفر کارگر دیگر استراحت می کردند. بوتکایی (دکه) کوچک کنار دکل قرار داشت. زمستان برای گرم کردن آن از بخاری گازی استفاده می شد.

یک شب روی صندلی چوبی با عرض نیم متری و طول دو متری دراز کشیدم. فوراً خوابم برد. در همان حال به زمین افتادم و انگشت بزرگ پایم سخت به زمین خورد، جایش هم اکنون نیز موجود است.

ما به خوابگاه کارگران نفت منتقل شدیم. یک اتاق دو نفره در اختیار ما گذاشتند. این اتاق برخلاف اتاقی که در ساوخوز چای در لنکران بما داده بودند، دو تختخواب گذاشته بودند. رختخواب تمیز با ملافه سفید و اطو کشیده روی تخت انداخته بودند. هر روز که سر کار می رفتیم، اتاقهای را جارو می کردند. آدم احساس راحتی می کرد زیرا امکانات ضروری برای زندگی در خوابگاه فراهم بود. کارگران در معدن نفت حقوق کافی دریافت می کردند. به هر کارگر هزار روبل دستمز می دادند. من با این پول دو دست کت و شلوار خریدم.

چند ماه بعد سوار قطار باکو - تفلیس شدم و در عرض چهار ساعت به تفلیس رسیدیم. از قطار پیاده شدم. اطراف ایستگاه مغازه های لباس فروشی و خواربار فروش زیاد بود. این منطقه شیطان بازار نامیده می شد. مغازه های شیطان بازار به آذربایجانیها تعلق داشت. آنان از قدیم و الایام در این محله تفلیس زندگی می کنند. ایرانیانی که به قفقاز مهاجرت می کردند بعد از باکو، تفلیس را برای اقامت بر می گزیدند. اکثر روشنفکران ایرانی در شیطان بازار زندگی می کردند. در این مسافرت به مرکز شهر رفتیم. مجسمه بزرگ استالین را در میدان

مرکزی شهر گذاشته بودند. در باز گشت یک پالتو، یک پیراهن و یک جفت کفش خریدیم. عصر سوار قطار شدم و به قازان بولاق برگشتم.

یاد آوری می شوم که چند بار ما را بشکل دسته جمعی سوار کامیون کردند و برای حمام به گنجه بردند. بعدا در قازان بولاق هم حمام ساختند. کارگزان از این به بعد برای حمام به گنجه نمی رفتند. در حمام چند دوش گذاشته بودند. برای استحمام از آنها استفاده می شد. آب این دوشها از رودخانه می آمد به همین خاطر آب آن گل آلود بود.

من تا تابستان ۱۹۵۱ در معدن نفت کار کردم. شدیداً به سیگار کشیدن مبتلا شده بودم. از شدت سیگار کشیدن سینه ام درد می کرد. هر روز حدود چهل عدد سیگار دود می کردم. برای رهایی از آن چند بار قوطی سیگار را پاره و زیر پا له کرده بودم اما طولی نمی کشید که سیگار کشیدن را از سرمی گرفتم. این وضع بارها تکرار شد. بالاخره در سال ۱۹۶۳ در آلمان دود کردن سیگار را برای همیشه کنار گذاشتم.

در سالهای زندگی در قازان بولاق تماشای فیلم و شنیدن موسیقی و استفاده از رادیو برای شنیدن اخبار عمده ترین مشغله تفریحی ما را تشکیل می داد. امکان و حوصله برای خواندن و نوشتن وجود نداشت. در این زمان بود که وهاب رضازاده یادم افتاد. او در تیریز بمن گفت قلم ما شکست دیگر خرید قلم خودکار احتیاج نیست.

### تجدید فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان

فرقه دمکرات آذربایجان فعالیت سازمانی خود را در مهاجرت از سر گرفت. اولین شماره روزنامه آذربایجان در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۲۶ در باکو منتشر شد. «مردم آذربایجان یک سال شاهد فجایع خونین» عنوان سر مقاله این شماره بود. همزمان با نشر روزنامه، رادیو مخفی فرقه دمکرات آذربایجان نیز به پخش برنامه به دو زبان تورکی و فارسی پرداخت عده ای از کادر های فرقه دمکرات آذربایجان با جابجا کردن مهاجرین (که تعداد آنها ۶۳۳ نفر) مشغول شدند. اکثریت این مهاجرین فدائیان و قیزیل باش ها بودند. در میان مهاجرین عده قابل ملاحظه ای را زن و بچه از مناطق مرزی تشکیل می دادند. بسیاری از مهاجرین در موسسات تولیدی مشغول کار شدند. آنانکه سواد خواندن و نوشتن را داشتند به هنرستانها (تخنیکوم)، دانشگاه ها و مدرسه حزبی فرستاده شدند.

روند جابجایی با سرعت پایان یافت سازمان فرقه دمکرات آذربایجان در سطح کمیته مرکزی و هم در سطح کمیته محلی و حوزه ها احیاً شد. نخستین جلسه عده ای از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان و کمیته مهاجرین روز جمعه ۲۶ نوامبر ۱۹۴۷ ساعت ۱۱ با حضور بادگان، ژنرال پناهیان، ژنرال میلانیان،

محمد جلیلی، بی‌ریا، کاویان، قیامی، الهامی، دانشیان، ژنرال آذر و دکتر جهانشاهلو تشکیل شد.

در این جلسه که صدارت آن با قیامی بود، بادگان (با ۸ رای)، غلام دانشیان (با ۷ رای)، بی‌ریا (با ۷ رای) و قیامی (با ۷ رای) بعنوان هیات عامله انتخاب شدند. قیامی از عضویت هئیت عامله استعفا کرد. با پیشنهاد قیامی دکتر جهانشاهلو و ژنرال آذر با ۹ رای به شعبه تبلیغات انتخاب شدند. بادگان پیشنهاد نمود قیامی، پناهیان، کاویان و محمد خلیلی به شعبه تشکیلات انتخاب شوند. در جریان مذاکره با پیشنهاد غلام دانشیان مسئله مربوط به شعبه تشکیلات به جلسه آینده موکول شد. برای شعبه مالی الهامی و میلانیان انتخاب شدند. قرار شد هیات عامله وظایف هیات اجراییه را بر عهده بگیرد و زیر نظر کمیته فعالیت نماید. بعد از تقریباً یک ماه (۶ ژانویه ۱۹۴۸) کمیته مهاجرت بدون بحث و بررسی خود را کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان نامید. در این جلسه تاکتیک تبلیغاتی کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان مورد بحث قرار گرفت و به شرح زیر تصویب شد:

۱- در آذربایجان و تمام ایران بوسیله روزنامه و رادیو علیه یاس و ناامیدی مبارزه شود. این تبلیغات در مهاجرت نیز انجام گیرد.

۲- تحکیم صفوف فرقه از طریق تبلیغات مداوم.

۳- تقویت احزاب مترقی در نقاط دیگر ایران.

۴- افشاء اعمال ارتجاعی و سیاست امپریالیسم در ایران و آذربایجان در جلسه ۲۴ ژانویه ۱۹۴۸ گزارش کمیته رادیو، گزارش هیات تحریریه روزنامه آذربایجان مطرح شد. در عین حال بادگان درباره فراکسیون نیسم گروه خلیل ملکی اعضای کمیته مرکزی را در جریان گذاشت. فراکسیون نیسم مخرب تقبیح شد.

### کردها در کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان

کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان در جلسه مورخ ۱۲ فوریه ۱۹۴۸ خود تصمیم گرفت رحیم قاضی و علی گلاویژ را از جانب رفقای کورد به عضویت کمیته مرکزی کوپته کند. آنها مقالاتی برای پخش از رادیوی فرقه دمکرات آذربایجان بنویسند و این مقالات قبل از پخش به زبان آذربایجان ترجمه شود.

**کارت عضویت**

کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان در جلسه ۸ مارس خود کمیسیونی مرکب از ممی دهقان، عباسعلی زنوری، دکتر فخرالدین نوری تحت سرپرستی محمد جلیلی عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل داد. این کمیسیون ماموریت یافت تا وضع مهاجرین سیاسی مقیم باکو را مورد بررسی قرار دهد و نتیجه کار خود را به کمیته مرکزی گزارش دهد. برای دادن کارت عضویت اقدام شود. به همین منظور ۵ هزار کارت عضویت چاپ شود و از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان آمار گیری بعمل آید. کمیته مرکزی گزارش چشم آذر و پناهیان را استماع نمود و صادق بادگان، دکتر جهانشاهلو، علی گلاویژ، ابوالحسن رحمانی و میرقاسم چشم آذر را با حقوق مساوی به عضویت هیات تحریریه رادیو انتخاب نمود.

**در باره کامبخش**

صادق بادگان در جلسه ۲۵ ژانویه ۱۹۵۰ کمیته مرکزی اعلام نمود که رفیق کامبخش هم از این به بعد با ما همکاری خواهد نمود. بعد از صحبت قیامی، دانشیان و جهانشاهلو، آمدن کامبخش به کمیته مرکزی فرقه به اتفاق آرا تصویب شد. کامبخش در صحبت خود گفت که هر چه از دستش بر آید انجام خواهد داد.

تجدید حیات فرقه دمکرات اولین گام مهمی بود برای تقویت روحیه پناهندگان و زنده نگهداشتن آرمان فرقه دمکرات آذربایجان و رهنمایی داخل کشور جهت دستیابی به آرمان ملی.

تشکل پناهندگان در سازمان فرقه همچنین وسیله ای بود برای تسهیل تربیت کادر فنی و سیاسی از میان پناهندگان و استفاده از امکانات موجود برای تربیت کادر. هر سال در حدود چهار صد نفر پناهنده به دانشگاهها و هنرستانهای باکو و گنجه بدون امتحان وارد می شدند. در قازان بولاق مدرسه شبانه دایر شد. آموزگاران این مدرسه از شهر گنجه می آمدند. باور کردنی نبود که عده ای از دهات اردبیل پس از یاد گرفتن خواندن و نوشتن به دانشگاه کشاورزی شهر گنجه پذیرفته شدند. آنها بعد از پنج سال دیپلم دانشگاه را با نمرات خوب گرفتند. در مزارع و باغات بعنوان مهندس کشاورزی مشغول کار شدند. خوب گفته است سعدی:

باران که در لطافت طبعش خلال نیست  
در باغ لاله روید و در شوره زار خس



آری ایران آن زمان برای جوانان بویژه جوانان روستایی شوره زاری بیش نبود. شرایطی فراهم نبود تا این جوانان با استعداد روستایی درس بخوانند و صاحب تخصص شوند. برای کشور خود مفید واقع شوند. سال ۱۹۵۱ نام مرا نیز در لیست محصلین دانشگاه تربیت معلم گنجه قرار دادند. در اول سپتامبر در دانشگاه حاضر شدم. سه روز در سالن درس نشستم. سید آقا عون الهی دانشجوی سال دوم تاریخ و سرپرست دانشجویان پناهنده بود. سید آقا پس از پایان دانشگاه به باکو منتقل شد و در دانشگاه تاریخ مشغول کار شد و درجه دکترا گرفت. وی چند کتاب در مورد تاریخ تالیف نموده است.

تصمیم گرفتم از تحصیل در این دانشگاه صرف نظر کنم و برگردم به قازان بولاق و کار در معدن نفت را ادامه دهم. اگر فرصتی پیش آید به مدرسه حزبی بروم. کپن غذایم را به انور ایمانی از «نقدی» دادم و به محل کار برگشتم.

چهار سال روال زندگی در مهاجرت برای من و امثال من بسیار سخت و دشوار بود. در این چهار سال با محرومیت‌های مادی و معنوی روبرو شدیم. در زمستان سخت پا برهنه راه رفتم. کمتر از یکسال و نیمه گرسنه شب را سحر کردم. لباس را که در مسافرخانه اسماعیل در اردبیل پوشیده بودم، بعد از شش ماه در قازان بولاق از تنم بیرون کردم و در رختخواب خوابیدم. دشواریهای کار سخت و خسته کننده را تحمل کردم. همه این مشکلات سخت برای من آموزنده بود. آموزنده بود برای اینکه با پناهندگان و کارگران محلی در یکجا کار کردم با هم میهنانم زیر یک سقف خوابیدم و طعم تلخی و شیرینی زندگی را در ولایت غربت چشیدم و بالاخره دریافتم که زندگی یعنی روبرو شدن با مشکلات. در مواردی با مشکلات سخت و غیر مترقبه با همه این سختی.

امید به آینده را از دست ندادم. پا در راه زندگی مستقل و تکیه بر خود گذاشتم. با تجدید تشکیل سازمان فرقه دمکرات آذربایجان در مناطق پناهنده نشین دریچه ای برای فعالیت سیاسی باز شد. برای همین منظور کوشیدم در رشته علوم اجتماعی- سیاسی تحصیل کنم و زندگی خود را برای فعالیت سیاسی حصر کنم. در آن زمان نخبگان فرقه دمکرات و حکومت ملی آذربایجان در مدرسه حزبی مشغول تحصیل بودند. مدرسه حزبی در باکو یک موسسه علوم اجتماعی و سیاسی دو ساله بود.

اما دوره تحصیل این نخبگان چهار سال طول کشید. با پایان یافتن دوره تحصیل آنان جای خالی را کادرهای درجه دوم پر کردند. در تابستان سال ۱۹۵۱ میلادی جهانشاهلو به گنجه آمد. از میان پناهندگان ۲۰-۲۵ نفر انتخاب کردند. آنها را در سالن دانشگاه تربیت معلم (دانشگاه پداگوژی) جمع کردند. من هم میان آنها بودم. دکتر جهانشاهلو مسئول بخش دانشجویان مدرسه حزبی برای

سنجیدن سطح معلومات ما متن کوتاهی را دیکته کرد. متن نوشته شده را جمع کرد و با خود برد. در سپتامبر ما برای تحصیل در مدرسه حزبی عازم به باکو شدیم.

### باز هم در باکو

ما وارد باکو شدیم. با نمایندگان کمیته مرکزی فرقه دمکرات به مدرسه حزبی رفتیم. در خوابگاه جا گرفتیم. این خوابگاه یک ساختمان قدیمی یک طبقه بود و در مقابل ساختمان بزرگ چند طبقه کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان واقع بود. عصرهای تابستان جلوی خوابگاه می نشستیم. میرجعفر باقراف با ماشین « پابندا » از جلوی چشم ما به خانه بیلاقی « بیزونا » می رفت. یک ماشین پابندای دیگر بدنبال ماشین باقراف می رفت. در آن ماشین یک نفر محافظ می نشست. باقراف پانصد متر پایین تر از محل کارش زندگی می کرد و بدون محافظ به سرکار می رفت. ما بارها او را دیده ایم. عینک می زد و سیل پرپشتی داشت. ساختمان مدرسه حزبی در چند متری خوابگاه بود. در این مدرسه کادرهای سه جمهوری قفقاز مشغول تحصیل بودند. تدریس برای پناهندگان ایرانی جدا از کادرهای محلی انجام می گرفت.

تاریخ، فلسفه و اقتصاد سیاسی موضوع تدریس مدرسه حزبی را تشکیل می داد. دانشجویان ایرانی اکثراً سواد خواندن و نوشتن را داشتند. اما خط کریل برای اکثریت ما نا آشنا بود. وقتی برای اولین بار کتاب درس را بدست گرفتیم نتوانستیم چیزی از آن بفهمیم. در باره فلسفه بطور کلی، ماتریالیسم و دیالکتیک و اقتصاد سیاسی ساده ترین تصور را نداشتیم. استادان با زبان ساده فلسفه و اقتصاد را به ما تفهیم می کردند. تاریخ نسبتاً آسان بود.

موضوع تدریس تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. این کتاب را استالین تدوین کرده بود. کتاب با زبان ساده نوشته شده بود. علاوه بر تاریخ حزب، تاریخ اتحاد شوروی نیز بشکل موازی تدریس می شد. گرچه موضوع تاریخ اتحاد شوروی بود، اما عملاً تاریخ هزار ساله روسیه با پیدایش دولت روس در کییف شروع می شد. دوران تشکیل و گسترش امپراتوری روسیه را دربر می گرفت.

ایران در جنگ با روسیه قفقاز را از دست داد. دربار قاجار تحت نفوذ امپراتوری روسیه در آمد. فرهنگ و زبان روسیه در میان نخبگان و صاحبان ثروت گسترش یافت. فرزندان آنان در دانشگاههای روسیه تحصیل کردند. و در ارتش روسیه خدمت نمودند تا مقام ژنرالی ارتقاء پیدا کردند. صاحبان ثروت و سرمایه ارتباط اقتصادی و فرهنگی تنگاتنگ با روسیه بر قرار نمودند.

در قفقاز بویژه در آذربایجان و شهر باکو تعداد روسها رو به افزایش گذاشت. پیدایش نفت در باکو و تبدیل آن به شهر صنعتی کارگران روس در صنایع نفت نقش چشمگیری ایفا نمودند. کارگران متخصص روس زبان و فرهنگ روسیه را به باکو منتقل نمودند. صنعت نفت در دست روسها و سرمایه آن در دست خارجی‌ها (برادران نوبل) قرار گرفت. همزمان با رشد صنعت نفت در باکو دهقانان ترک از آذربایجان ایران به باکو سرازیر شدند و در معادن نفت با روسها در تماس قرار گرفتند. در چنین محیطی.

نخبگان سیاسی و صاحبان قلم در باکو تشکل یافتند. اینها نه تنها مورد اعتماد کارگران ایرانی بلکه مورد احترام روشنفکران باکو قرار گرفتند. زبان روسی در انتقال فرهنگ روسیه در میان روشنفکران آذربایجان و ایران نقش تعیین کننده ایفا نمود. فرهنگ روسیه بویژه آثار نویسندگان دمکرات روسیه در میان روشنفکران آذربایجان گسترش یافت. گرایش هرچه بیشتر به فرهنگ روسیه و اروپا حیطه تاثیر فرهنگ شرق را تنگتر نمود.

نویسندگانی مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا جلیل محمدقلی زاده در رویارویی با فرهنگ شرق قرار گرفتند.

با پیروزی بلشویکها فرهنگ شرق نه تنها به بوته فراموشی سپرده شد، بلکه آموزش فرهنگ شرق از برنامه تدریس حذف گردید. زبان روسی فرهنگ روسیه در میان مسلمانان روسیه موضع انحصاری بخود گرفت.

در تدریس فلسفه سه اصل ماتریالیسم دیالکتیک، قانون وحدت و مبارزه اضداد، قانون گذار از تغییرات کمی به تحولات کیفی و قانون نفی در نفی هسته اصلی تدریس فلسفه را تشکیل می داد. کتاب اقتصاد سیاسی بعنوان یگانه منبع مورد استفاده قرار می گرفت. ما که هیچ، دانشجویان آذربایجانی نیز کتاب «سرمایه» مارکس را نمی خواندند. زیرا کتاب «سرمایه» نه تنها عامه فهم نبود. بلکه درک و فهم آن برای اکثر دانش پژوهان نیز دشوار بود.

استادان متخصص، مغز و هسته اصلی، فلسفه و اقتصاد را به زبان عام فهم در سالن عمومی از روی متن آماده بطور آهسته می خواندند و ما خلاصه آن را می نوشتیم و در سمینار (گروه 15 - 20 نفری) بشکل تفصیل مورد مذاکره قرار می دادیم و چیزی از آن یاد می گرفتیم. عده قلیلی از دانشجویان ایرانی پس از پایان مدرسه حزبی دنبال کار علمی رفتند. تز دکترا نوشتند و در موسسات علمی و پداگوژی مشغول کار شدند. بقیه بعد از پایان دوره دو ساله در موسسات تولید و توزیع کار کردند. فلسفه، اقتصاد و تاریخ به بوته فراموشی سپرده شد.

بهر حال دو سال پشت نیمکت نشستن و گوش فرا دادن به سخنرانی استادان و خواندن کتب و جزوات ما را در مسیر یاد گرفتن تئوری های علمی قرار داد. از این طریق راه و روش خودآموزی را یاد گرفتیم. برای پژوهش

علمی گرایش پیدا کردم. زیرا بر خلاف اینکه در دوره اول تحصیل در مدرسه حزبی دانشجویان دوره دوم برخاسته از اقشار پایین و محروم جامعه بودند. بدین دلیل برای کسب دانش علاقه مند بودند. محیط زندگی سیاسی عده قابل ملاحظه ای را به این سمت سوق داد و از میان آنها کادرهای برجسته ای برخاستند.

باکو شهری است که تاریخ آن به قرون وسطی بر می گردد. قدیم ترین قسمت این شهر «ایچه ری شهر» (شهر دورنی) نامیده می شود. ایچه ری شهر از چهارسو با دیوار زخیم و بلند و برجهای نگهبانی محصور است. برج بلندی بنام «قیز فالاسی» (قلعه دختر) در کنار دریای خزر سر به فلک کشیده است. باکو پایتخت شیروان شاهان بود. قصر سلطنتی شیروان شاه به عنوان آثار باستانی هنوز هم در مرکز ایچه ری شهر خودنمایی می کند.

باکو علاوه بر آثار معماری زیبا، مرکز فرهنگ غنی است. هنر تئاتر در باکو تاریخ صد ساله دارد. تئاتر اوپرا، تئاتر درام در اوایل قرن گذشته احداث شده است. هنر کمدی از جانب عوزیر حاجی بیگ اف پدر موسیقی آذربایجان پایه گذاری شده است. فیلمهای «کمدی»، «آرشین مال آلان»، «او اولماسین بو اولسون» (مشدی عباد) شاهکارهای هنری است و صد سال است که در صحنه تئاتر و سینما حضور دارند و مورد استقبال هنر دوستان است. در باکو آکادمی موسیقی وجود دارد. فلارمونی آذربایجان قدیمی ترین مرکز موسیقی دوستان است. هم موسیقی مردمی و هم موسیقی سمفونیک در آذربایجان شکل فراگیر بخود گرفته است. با حفظ و حراست موسیقی اصیل، موسیقی کلاسیک غرب نیز از جانب مردم بویژه شهر نشینان به گرمی استقبال می شود.

آذربایجان در تقاطع شرق و غرب واقع است. فرهنگ شرق و غرب نیز در آذربایجان تلاقی دارد. بدین وسیله هنر تئاتر و موسیقی مردمی و موسیقی کلاسیک در معرض تاثیر متقابل قرار می گیرد. عزیر حاجی بیگ اف، فکرت امیروف، قارا قاریف، عارف ملک اوف، نیازی و دیگران موسیقی دانان زبده آذربایجان بشمار می آید.

### دوباره در قازان بولاق

ما در سپتامبر ۱۹۵۱ وارد مدرسه حزبی شدیم. در تابستان ۱۹۵۳ آنرا به پایان رساندیم. مرا برای کار در شورای شهر (شهر سووئتی) بخش «گوران بوی» فرستادند. همه کارهای فرهنگی بخش بواسطه شعبه فرهنگی شورای نمایش فیم، تشکیل کنسرت، ملاقات با هنرپیشه گان تئاتر توسط شعبه شورای شهر انجام می گرفت. در تابستان هر سال گروههای هنری برای اجرای کنسرت و تماشای تئاتر به بخشهای روستانشین می رفتند. یکسره در مزارع پنبه کاری و باغات انگور کنسرت می دادند. و تماشای فکاهی را نمایش می گذاشتند.

مرا به عنوان مدیر شعبه فرهنگی شورای شهر استخدام کردند. دو هفته نگذشته بود که غلام یحیی به گوران بوی آمد و با صدر شورای شهر دیدار کرد. علی صلاح بین را برای کار در شعبه فرهنگی شورای شهر معرفی کرد و مرا با خود به قازان بولاق برد. به رییس اداره نفت معرفی کرد. مرا به عنوان اوپراتور استخدام کردند. اوپراتور وظیفه داشت چاههای نفت را نظارت کند. ما در سه نوبت به مدت هشت ساعت کار می کردیم.

برای زندگی در یک اتاق جا دادند. غیر از من یکنفر پناهنده نیز در این اتاق سکونت داشت. در این ایام حفاری نفت متوقف شده بود. چاههایی که استخراج نفت هنوز ادامه داشت ناچیز بود. تعدادی از خانواده های کارگران در شهرک نفتگران زندگی می کردند. و شغل دیگری غیر از کار در معدن نفت دست و پا کرده بودند.

### مهاجرت و فرقه دمکرات آذربایجان

مشکلات مهاجرت از یک طرف، دوری از صحنه واقعی مبارزه از طرف دیگر موجب بروز اختلاف میان کادرهای فرقه دمکرات آذربایجان گردید. این اختلاف مسائل حاد و مبارزه سیاسی را دربر نمی گرفت. از جمله علل عقب نشینی حکومت ملی از موضع اولیه، آغاز مذاکره با تهران و امضاء قرارداد میان تهران و تبریز بعد از دیدار قوام السلطنه از مسکو و امضاء موافقتنامه سه ماده ای (۱- خروج ارتش شوروی از ایران. ۲- توافق درباره نفت شمال. ۳- راه حل مسئله آذربایجان) قوام و سادچیکف در تهران. ارجاع مسئله آذربایجان به شورای امنیت سازمان ملل متحد، موضع گیری تدافعی شوروی در شورای امنیت، نه در سطح رسمی در کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و نه در سطح مهاجرین مورد مذاکره قرار نگرفت.

سطح آگاهی مهاجرین سیاسی یک نسق نبود. توده مهاجرین اکثرا برخاسته از روستاها و بیسواد و یا کم سواد بودند. کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان نیز علل شکست نهضت ملی آذربایجان را مورد بررسی همه جانبه قرار نداد و سندی در این مورد منتشر ننمود. مرگ غیر مترقبه پیشه وری بعنوان رهبر بلامنازع برای فرقه دمکرات آذربایجان ضایعه جبران ناپذیری بود. در رهبری فرقه دمکرات آذربایجان مرگ پیشه وری خلایق را بوجود آورد. سالها گذشت و این خلأ بشکل کامل پر نشد. فرقه دمکرات آذربایجان توانست تعداد زیادی کادرهای فنی از میان مهاجرین تربیت کند. اما بععل عینی ممکن نشد کادرهای سیاسی و ثنوریک به حد کافی تربیت شود. وزنه ترازوی کار میان مهاجرین روی مسابیل مربوط به امور معیشتی سنگینی می کرد و در عین حال کادرهای تحصیل کرده ای مهاجرین به جای کار در سازمان فرقه دمکرات آذربایجان در

آکادمی علوم و در دانشگاههای باکو و گنجه مشغول کار شدند. حقوق ماهانه کادرهای فرقه کمتر از حقوق کارمندان علمی و دانشگاهی بود. در عین حال مهاجرت مکان بسته ای بود. فعالیت سیاسی در این مکان بسته محدود و محدودتر می شد. با در نظر گرفتن وضع نامناسب اختلاف میان رهبری و خارج از رهبری فرقه دمکرات آذربایجان بروز می کرد و شدت می یافت. این اختلاف سیاسی و اکثرا شکل معیشتی بخود می گرفت.

این اختلافات اولین بار در میان مهاجرین نسبتا جوان بروز نمود. چند نفر نامه تنظیم کردند و آن را با خون خود امضاء کردند. اینها خود را «مالادایا گوراردیا» (گارد جوانان) نامیدند (مالادایا گورادیا، در پشت جبهه آلمانها یعنی شهر دومباس بطور مخفی علیه آلمانها مبارزه می کردند. آلمانها مخفی گاه آنها را کشف کردند و آنها را تیرباران نمودند). اینها از رهبری خواستند شرایطی فراهم کند تا به ایران بر گردند و در مبارزه علیه رژیم شاه شرکت کنند. «ابتکار» ظاهرا ماجرا جویانه چند جوان با اقدامات شدید روبرو شد عده دیگری از جوانان نتوانستند دوری از خانواده را تحمل کنند. آنها کوشش کردند مخفیانه از مرز عبور کنند به خانواده خود پیوندند. اکثر آنها در مرز دستگیر شدند و طبق قانون عبور غیر مجاز از مرز به سه سال زندان در خارج از آذربایجان شوروی محکوم شدند.

بازگشت به ایران همچنین در میان دانشجویان ایرانی دانشگاه افسری نیز قوت گرفت. عده ای از آنها اصرار داشتند مقامات شوروی اجازه دهند آنها به ایران بر گردند. دانشجویان کرد با اجازه مسکو به ایران برگشتند. غنی بلوریان نیز در میان آنها بود. به محض بازگشت همه آنها را دستگیر کردند و به زندان انداختند (تعداد دانشجویان دانشگاه افسری 300 نفر بود) عده قلیلی از دانشجویان دانشگاه افسری آذربایجانی خواهان بازگشت به ایران را به شکی منتقل نمودند و در آنجا با آنها کار کردند اما نتوانستند آنها را از خواسته های خود منصرف نمایند. بالاخره آنها را سوار قطار کردند و بجای ایران راهی قزاقستان کردند. بعد از ده سال تبعید عده ای از آنها به ایران رفتند و در تبلیغات ضد شوروی مورد استفاده رادیو تهران قرار گرفتند. عده ای از آنها هنوز هم در شهر «آلما آتی» و در منطقه «چیمکند» زندگی می کنند. صاحب خانه و خانواده هستند و زندگی مرفه دارند. محمد بی ریا وزیر معارف حکومت ملی نیز به کنسولگری ایران مراجعت کرد تا به ایران برگردد. سرنوشت او را نه به ایران، بلکه راهی سیبری نمود. اینهم از عجایب روزگار است که عده ای از کارگران مهاجر در شهر شاماخی دست به تشکیل «حزب کمونیست» زدند. کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان واکنش نشان داد. آنهايي که خود را کمونیست معرفی می کردند به چند گروه تقسیم کردند. آنها را با خانواده خود به

چند منطقه روستایی کوچاندند و در محل جدید ساکن شدند و با کار و منزل تامین گردیدند و این «غانله» بدون سر و صدا و بشکل مسالمت آمیزی پایان یافت.

### تغییر در رهبری به مثابه اوج اختلاف در سازمان فرقه دمکرات آذربایجان پیدایش «گروه ضد حزبی»

بهار سال ۱۹۵۴ میلادی عده ای از کادرهای مقیم باکو و دانشجویان ایرانی مدرسه حزبی را در سالن مدرسه برای شرکت در جلسه حزبی فرا خواندند. جلسه را کامبخش افتتاح نمود و لیست اعضای کمیته مرکزی جدید را به اطلاع حضار رساند. در کمیته مرکزی جدید غلام یحیی دانشیان صدر و کامبخش معاون صدر معرفی شدند. صادق بادگان، جهانشاهلو، ژنرال کاویان و عده ای دیگر از اعضای کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان کنار گذاشته شدند. جلسه با کف زدن حضار پایان یافت.

برکناری عده ای از رهبری بویژه برکناری صادق بادگان از صدارت و عضویت از کمیته مرکزی باعث شد تا عده از کادرهای فرقه دمکرات در مقابل کمیته مرکزی تجمع کنند و علیه این عمل غیر دمکرات اعتراض کنند. دامنه سروصدا به جایی کشید که غلام یحیی دانشیان، نصرت الله جهانشاهلو و ژنرال میلانین برای تحصیل در مدرسه عالی حزبی و عبدالحمد کامبخش به آکادمی علوم اجتماعی به مسکو اعزام شدند.

رهبری فرقه دمکرات آذربایجان بشکل انتصابی به میرقاسم چشم آذر (صدر) و رحیم قاضی (معاون صدر)، میررحیم ولایی (مسئول امور تبلیغات) واگذار شد. رهبری نسبتاً جوان جدید بدون ارفاق و گذشت با رهبری برکنار شده و هواداران آنها برخورد کردند. کمیسیونی برای رسیدگی به اعتراضات برکنار شدگان تشکیل دادند. این کمیسیون هر روز قبل از ظهر اتاق قرانت خانه تشکیل می شد تا عصر ادامه پیدا می کرد. دسته دسته از متهمین پشت درب جمع می شدند. چشم آذر، رحیم قاضی و میررحیم ولایی در جلسات این کمیسیون حاضر می شدند و متهمین را مورد سؤال و جواب قرار می دادند. کسانی که از موضع خود عدول نمی کرد از عضویت سازمان فرقه اخراج می شد و آنهایی که از عمل خود اظهار ندامت می کردند، تصمیم نرمتری درباره آنها اتخاذ می شد.

در مورد تغییر رهبری عده معترضین هم در باکو و هم در چند بخش دیگر قابل ملاحظه بود. صادق بادگان، ژنرال کاویان در راس آنها بودند. در مهاجرت آن زمان کسی جرات نمی کرد دست به اعتراض خیابانی بزند. بویژه اعتراضی بشکل جمعی معمول نبود با اینهمه اختلاف در داخل سازمان مهاجرت

از جانب خود مهاجرین بررسی و حل و فصل شد، تنها مجازاتی که علیه معترضین اعمال شد، عده ای از فرقه اخراج و عده دیگر توبیخ شدند. جالب توجه این است که افسران توده در این جریان «ضد حزبی» جانب رهبری انتصابی را گرفتند. این افسران زمان حکومت ملی توسط کامبخش به آذربایجان آمدند و در تعلیم سربازان و فداییان حکومت ملی آذربایجان شرکت کردند. آنها همچنین در جبهه کردستان، زنجان و خالخال به مثابه کارشناس نظامی حضور پیدا کردند. عده ای از این افسران پس از حمله ارتش شاه دستگیر (۱۳۲۵) و تیرباران شدند و عده دیگری از آنها به شوروی مهاجرت کردند. همه آنها چهار سال در مدرسه حزبی مشغول تحصیل شدند. تغییر ناگهانی در رهبری با در نظر نگرفتن موازین سازمانی و برخورد شدید با اعتراض کنندگان شکاف میان کادرهای فرقه دمکرات آذربایجان را عمیق تر نمود.

#### کار در سازمان فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت

بعد از هفت سال کار و تحصیل، کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان مرا برای کار حزبی به «آگستافا» فرستاد. مدت دو ماه میان پناهندگان مقیم آگستافا و قازاخ کار کردم. حوزه ها و کمیته های فرقه در این بخشها را سروسامان دادیم. جلسات حوزه ها را در محل زندگی پناهندگان تشکیل دادیم. حوادثی که در ایران رخ می داد را به اطلاع اعضای فرقه رساندیم، با مقامات محلی تماس می گرفتیم و با کمک آنها مشکلات معیشتی پناهندگان حل می شد. اکثر پناهندگان در روستاها جایجا شده بودند. تولید پنبه و پرورش انگور کار عمده فعالیت اقتصادی این روستاها را تشکیل می داد. پناهندگان ایرانی مانند شهروندان شوروی با کار و زحمت زندگی خود را تامین می نمودند. قازاخ و آگستافا با جمهوری گرجستان هم سرحد است. زمین حاصلخیز و مردمان مهربان و زحمتکش دارد. سالها گذشت. مناطق مهاجر نشین آذربایجان وطن دوم آنها شد. بدون اینکه زادگاه خود را به فراموشی بسپارند.

#### در «آعدام»

در سپتامبر ۱۹۵۴ میلادی با توصیه رهبری فرقه به آعدام منتقل شدم. در کنفرانس سازمان فرقه در آعدام مسئول کمیته انتخاب شدم. آعدام یکی از شهرهای سرسبز قارا باغ است. آعدام در نزدیکی قلعه «شوشا» قرار دارد. تقریباً دویست سال قبل آغا محمد خان قاجار پادشاه تورک تبار ایران در قلعه شوشا توسط نزدیکانش هنگام شب در خواب خفه شد و سرنوشت ایران در معرض دگرگونی فاجعه بار قرار گرفت و روسها قافاز را به امپراتوری روسیه



ضمیمه کردند. آغدام با شهرهای قدیمی «بردع» و «ترتر» همجوار است. اهالی هر سه بخش به پنبه کاری و پرورش انگور و دیگر میوه جات مشغول هستند. پناهندگان ایرانی در این سه بخش زندگی می‌کردند. اکثر آنها در باغات انگور آغدام و مزارع پنبه بردع و ترتر کار می‌کردند. در هر سه بخش کمیته محلی فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل شده بود و کارهای سازمانی را اداره می‌کردند.

در باغهای انگور آغدام پناهندگان کار می‌کردند. همه آنها با منزل و وسایل ضروری زندگی تامین شده بودند. آنها در آمد کافی و زندگی نسبتاً مرفه ای داشتند. عده ای از پناهندگان در شهر آغدام اقامت داشتند. جلسات حوزه های فرقه مرتب تشکیل می‌شد. در اغلب اوقات بحثهای تندی پیش می‌آمد. دامنه اختلاف در مرکز به آغدام نیز سرایت کرده بود. این اختلاف با اخراج و توبیخ همراه نشد.

همه پناهندگان خواه مخالف و خواه موافق افرادی بودند وطن پرست و آماده مبارزه برای اهدافی که بخاطر آن جلای وطن شده بودند. من کوشیدم با پناهندگان زبان مشترک پیدا کنم. در عین حال درباره مسائلی مربوط به معیشت و زندگی آنها با مقامات محلی مرتباً دیدار می‌کردیم و مشکلات آنها حل و فصل می‌شد.

با «غلام آدمپرا»، به قلمه شوشا رفتیم. دو روز آنجا ماندیم. قلعه شوشا در کنار یک دره عمیق ساخته شده. یک میدان وسیع وجود داشت (جیغیر دوزو) در زمان قدیم خانهای شوشا در آن میدان اسب دوانی می‌کردند. کاخ «ناتوان خانم» حکمران قلعه شوشا مورد بازدید همگان قرار می‌گرفت. با تاسف و تأثر یاد آوری می‌شود که قلعه شوشا مرکز خان نشین «قاراباغ» را جنایتکاران ارمنی اشغال کردند و ساکنین قدیمی و اصیل آذربایجانی را از شهر شوشا بیرون راندن و کاخ ناتوان خانم را ویران کردند و جهان متمدن در باره این جنایت سکوت می‌کند. تجدید سازمان فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت اقدامی بود ضروری. فعالیت سیاسی خارج از کشور در شرایطی ضرورت پیدا می‌کند که فعالیت سیاسی و سازمانی در درون کشور امکان پذیر نباشد. در آن زمان منتقدین و مخالفین رژیم استبدادی مجبور می‌شوند فعالیت خود را به خارج منتقل نمایند. اعراض خود را به گوش جهانیان برسانند.

### مهاجرت دوران ناصری

ایرانیان آزادیخواه بیش از یک قرن در خارج از کشور بسر برده اند و فعالیت سیاسی و مطبوعاتی را از ربع سوم قرن ۱۹ میلادی آغاز نمودند و در کشورهای هندوستان (کلکته، بمبئی، دهلی، حیدرآباد، علیگر، کراچی، اسحق

آباد) مصر (قاهره و اسکندریه) قفقاز (باکو) آسیای مرکزی (بخارا) ترکیه (استانبول) فرانسه (پاریس) انگلستان (لندن) عراق (بغداد و نجف) افغانستان (کابل) سوئیس (لوزان) عربستان سعودی (مکه) آمریکا (واشنگتن) اقامت گزیدند و هفته نامه «اختر» را به مدیریت میرزا مهدی و محمد طاهر تبریزی در استانبول (۱۸۷۵)، هفته نامه «العروه الوثقی» را به مدیریت سید جمال در پاریس (۱۸۸۲)، ماهنامه «قانون» را به مدیریت میرزا ملکم خان در لندن (۱۸۸۹)، ماهنامه «شاهسون» را به مدیریت میرزا عبدالرحمن طالبوف در استانبول (۱۸۸۹)، هفته نامه «حکمت» را به مدیریت میرزا مهدی تبریزی در قاهره (۱۸۹۲)، هفته نامه «حبل المتین» را به مدیریت سید جلال الدین کاشانی در کلکته (۱۸۹۲)، هفته نامه «ثریا» را به مدیریت میرزا محمدخان سید فرج الله در قاهره (۱۸۹۸)، هفته نامه «پرورش» را به مدیریت میرزا علی محمدخان از کاشان در قاهره (۱۹۰۰) منتشر نمودند. از این طریق افکار و نظریات خود را در قضاوت افکار عامه قرار دادند. (کیهان هوایی ۵ اردیبهشت ۱۳۶۹).

بدین ترتیب اولین موج مهاجرت سیاسی به دوران سلطنت ناصرالدین شاه تصادف می کند. مهاجرت آن زمان روشنفکران و شخصیت‌های سیاسی را در بر می گرفت.

### مهاجرت دوران پهلوی

دومین موج مهاجرت سیاسی از دوران سلطنت رضاخان آغاز می گردد و در دوران سلطنت محمد رضا گسترش می یابد.

### مهاجرت دوران رضاخان

رضاخان بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی برای تحکیم قدرت حکومتی خود با توسل به قوه قهریه به دوران ملوک الطوائفی (خان خانی) پایان داد و فعالیت سازمانهای سیاسی بویژه سازمانهای چپ را ممنوع کرد و با تصویب قانون ۱۳۱۰ (قانون مقدمین علیه سلطنت مشروطه) رهبران و اعضای سازمانهایی با مرام اشتراکی را دستگیر و زندانی نمود. دستگیر نشدگان به خارج از کشور مهاجرت کردند.

### مهاجرت بعد از سقوط حکومت ملی آذربایجان

حوادث آذربایجان سر آغازی بود برای گسترش مهاجرت از ایران. فرقه دمکرات آذربایجان به مثابه وارث سنن انقلابی و تحت فشار سیاست سرکوبگرانه رژیم دست نشانده پهلوی و حامیان آمریکایی آن مرکز فعالیت خود

را به خارج منتقل نمود. اکنون میلیون‌ها ایرانی در اقصای نقط جهان بعنوان مهاجر سیاسی و اقتصادی پراکنده شده اند. فعالیت مطبوعاتی و نشریاتی مهاجرین گسترش یافت. ادبیات سیاسی بوجود آمد و آثار هنری (شعر و داستان) غنی آفریده شد. مهاجرین فرقه در کشوری اقامت کردند که دارای زبان واحد، فرهنگ واحد و تاریخ واحد هستند. در چنین شرایط برای فعالیت ادبی، سیاسی و مطبوعاتی امکانات مساعدی بوجود آمد. عباس پناهی نویسنده، فتحی خشنگابی نویسنده و روزنامه نگار، بالاش آذر اوغلو شاعر، سهراب طاهر شاعر و نویسنده، علی توده (جوادزاده) شاعر، محمدرضا عافیت روزنامه نگار، داستان نویس و مترجم، جعفر مجیری هنرشناس و روزنامه نگار، اسماعیل جعفرپور سلماسی شاعر، مدینه گلگون شاعر، حکیمه بلوری شاعر و نویسنده ایوب نمینی شاعر و ادیب، سلیمان جهانی شاعر و مهندس کشاورزی، عاشق حسین جوان «خالق عاشیقی»، ایمان ایرانی و سایرین. اینها ادبا، شعرا و نویسندگان نامی و تربیت یافته مهاجرت هستند. مهاجرت در آذربایجان شوروی زمینه ای بوجود آورد تا استعدادها شکوفا شود و در تاریخ ادبیات مهاجرت جای ویژه ای بخود اختصاص دهد.

### نخستین کنفرانس فرقه دمکرات آذربایجان

تغییر رهبری بدون رعایت موازین سازمانی و اعتراض گسترده فعالین و عکس العمل نسبتاً تند رهبری انتصابی را نمی توان نقطه پایان نارضایتی در داخل سازمان فرقه دمکرات تلقی نمود. برای پایان دادن به تشنج و تثبیت وضع، اقداماتی انجام گرفت. چهار نفر از بلند پایگان فرقه دمکرات آذربایجان، غلام یحیی دانشیان، کامبخش، جهانشاهلو و میلانیان برای تحصیل به مسکو اعزام شدند. جای آنها را هیات سه نفری مرکب از چشم آذر، رحیم قاضی و میررحیم ولایی گرفت.

هیات سه نفری برای جبران اشتباهات رهبری سابق اقداماتی برای تشکیل کنفرانس انجام دادند. تدارک با سرعت انجام شد. جلسات انتخابات حوزه های فرقه تشکیل شد. در این جلسات اعضای حوزه ها مرکب از صدر، منشی، صندوقدار و نمایندگان کنفرانس محلی انتخاب شدند. در کنفرانس محلی کمیته محلی انتخاب شد. کمیته محلی نمایندگان کنفرانس سرتاسری را انتخاب کردند. کنفرانس سرتاسری فرقه دمکرات آذربایجان در پاییز ۱۹۵۴ میلادی تشکیل شد. چشم آذر در گزارش مفصل خود وضع سازمانهای فرقه و بروز اختلاف در داخل فرقه را تشریح نمود و فعالیت «گروه ضد حزبی» را مورد انتقاد قرار داد و تدابیر سخت علیه «گروه ضد حزبی» را مثبت ارزیابی نمود. نمایندگان

کنفرانس با تصویب قطعنامه ای فعالیت کمیته مرکزی را مورد تایید قرار دادند. کنفرانس، برنامه و اساسنامه فرقه دمکرات آذربایجان را تصویب نمود. در کنفرانس دکتر رضا رادمنش، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران و دکتر حسین جودت عضو هیات اجراییه کمیته مرکزی به عنوان میهمان در کنفرانس شرکت نمودند. حضور نمایندگان حزب توده ایران در کنفرانس فرقه دمکرات آذربایجان نخستین تماس میان دو سازمان مستقل محسوب می شد. کنفرانس کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان را انتخاب نمود. چشم آذر صدر و رحیم قاضی معاون صدر، میررحیم ولایی، عبدالحسین آگاهی و بالاش آذر اوغلو به عضویت هیات اجراییه برگزیده شدند. بدین ترتیب رهبری فرقه دمکرات آذربایجان ۹ سال بعد از کنگره اول (۱۳۲۴) از طریق برگزاری کنفرانس انتخاب شد. سیستم انتخابی جای سیستم انتصابی را گرفت.

کنفرانس در عین حال میان دو نسل خط فاصل کشید. نسل انقلابی، نسلی که دوران فعالیت مخفی و زندان را پشت سر گذاشته و بعد از شهریور ۱۳۲۰ به صحنه مبارزه سیاسی باز گشته، در تشکل سازمانهای سیاسی و صنفی، در تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان نقش برجسته ایفا کرده بودند و در پیروزی نهضت ۲۱ آذر جایگاه خاص داشتند. جای آنها را جوانان، یعنی نسل دوم، نسلی که تحت رهبری بزرگسالان به مبارزه سیاسی جذب شده بودند، در رهبری فرقه دمکرات آذربایجان قرار گرفت. این نسل نه تجربه داشتند و نه میدان عمل، سازمان فرقه در مهاجرت را همان سه نفر (چشم آذر، رحیم قاضی و میررحیم ولایی) اداره می کردند. رهبری جدید و نسبتاً جوان فرقه تعداد زیادی از مهاجرین را به دانشگاهها، هنرستانها (تخنیکوم) و آموزشگاههای حرفه ای فرستاد.

بهبود وضع زندگی، کار و مسکن مهاجرین مسئله ای بود مهم. مسئله ای که در اولویت قرار داشت و حل آن به امکانات محل بستگی داشت. در سالهای فعالیت رهبری جدید وضع مطبوعات و نشریات فرقه به مراتب بهتر از گذشته شد. روزنامه «آذربایجان» مرتب چاپ و پخش می شد. کتابخانه فرقه با جمع آوری کتابهای جدید غنی تر شد. جزواتی از اشعار شعرای آذربایجان بویژه شاعران مهاجر چاپ می شد.

روزنامه «آذربایجان» نشر تبریز (۱۳۲۴-۱۳۲۵) از طریق فتوکپی تکثیر شد. اسناد و مدارک جمع آوری گردیده طبقه بندی شد و شکل منظم به خود گرفت. از آنجاییکه مشکل اشتغال حل شد، کیفیت کار و بهتر کار کردن مورد توجه روسای موسسات تولیدی قرار می گرفت. کسی که بهتر کار می کرد و بیشتر از همقطاران خود محصول تولید می نمود، پاداش می گرفت و با «آوردن» و مدال حتی قهرمان کار سوسیالیستی تملیف می شد. تعداد این

قبیل کارگر زیاد بود و در تاکستان شاماخی سه نفر مدال قهرمان کار سوسیالیستی در یافت نمود.

علیرغم گسترده‌گی کار روزمره معیشتی و آموزشی و مطبوعاتی، فعالیت سیاسی فرقه دمکرات آذربایجان از چار چوب جمهوری آذربایجان شوروی فراتر نرفت و به جزیره شباهت داشت که ساکنین آن قادر نبودند با ساحل نشینان ارتباط برقرار کنند.

اعزام اولین گروه چهار نفره برای تحصیل به مسکو نخستین بار بود که بعد از هشت سال خروج مهاجرین از سرحدات آذربایجان شوروی امکان پذیر می شد. دومین گروه اعزامی به مسکو سپتامبر سال ۱۹۵۵ میلادی صورت گرفت. اعضای این گروه پنج نفره عبارت بودند از، مختار دیده کنعانی، امیرعلی لاهرودی، شکور غفاری، محمود مرادی و خانم ایرج ابراهیمی. قرار شد که دو نفر اول در مدرسه عالی حزب و سه نفر دیگر در مدرسه عالی سندیکائی مشغول تحصیل شوند.

از این به بعد اعزام سالانه دانشجویان موازی با مدرسه حزبی دانشجویان جوانتری برای تحصیل در دانشگاههای اتحاد شوروی بشکل منظم انجام گرفت.

### در مسکو

ما اواخر اوت ۱۹۵۵ با قطار اعزام مسکو شدیم. بعد از دو روز وارد مسکو شدیم. در ایستگاه «کورسک» نماینده صلیب سرخ و هلال احمر شوروی از ما استقبال کرد. نماینده صلیب سرخ زن بود و زبان فارسی را خوب می دانست. دیده کنعانی و مرا به خوابگاه مدرسه عالی حزبی و غفاری، مرادی و خانم ابراهیمی را به خوابگاه مدرسه عالی اتحادیه کارگران بردند.

درسه‌ها از اول سپتامبر شروع شد. ما زبان روسی بلد نبودیم. برای فرا گرفتن زبان روسی کلاس شش ماهه دایر بود. همه خارجی‌ها در این کلاس زبان روسی را یاد می گرفتند. ما دو نفر از ایران بودیم. یک نفر معلم زبان بنام خانم «واراشیلووا» به ما زبان روسی یاد می داد. فرا گرفتن زبان روسی برای ما مشکل بود. اما معلم با تجربه با ما کار کرد و بتدریج زبان را در سطح متوسط یاد گرفتیم.

در خوابگاه با شخصی بنام «نیکولای» از سیبری هم اتاق شدم. او مسئول کمیته حزبی در یکی از شهرهای سیبری بود. با تماس دائمی با روسها توانستیم زبان روسی را تکمیل کنیم. در عرض شش ماه روزی شش ساعت برنامه زبان داشتیم و بعد از شش ماه در جمع دانشجویان قرار گرفتیم. تدریس زبان با کم کردن ساعات تا آخر تحصیل ادامه داشت.

ما در ایران شنیده بودیم که مسکو در زمستان خیلی سرد می شود. مردم لباس گرم و کلاه گرم از پوستین می پوشند. داستان سرما در مسکو برای بچه های ایرانی به این شکل تصویر می شد که گویا یکنفر خارجی در خیابان مسکو راه می رفت. یک مرد روس متوجه می شود که دماغ این خارجی سرخ شده است. سرخ شدن دماغ همان و افتادن آن همان. مرد روس به آن مرد خارجی نزدیک می شود به روسی به او می گوید «نف، نف». مرد خارجی زبان روسی را نمی دانسته و متوجه قضیه نمی شود. مرد روس برای معالجه دماغ خارجی مقداری برف برمی دارد و دماغ او را با برف می مالند. این داستان عامیانه در مسکو به یادم افتاد. شاید مسئولین مدرسه حزبی بدین دلیل به دانشجویان خارجی لباس گرم می دادند. به ما هم مانند دانشجویان خارجی لباس گرم دادند.

در مدرسه عالی حزبی اساسی ترین فن تدریس عبارت بود از فلسفه، اقتصاد، تاریخ و بقیه فنون جنبه کمکی داشت. تدریس ادبیات روسی و اروپا همچنین تدریس تاریخ مبارزه انقلابی در چین جز برنامه تدریس برای دانشجویان خارجی بود. مدرسه عالی حزبی یک موسسه علمی در قالب ایدئولوژی مارکسیستی و لنینیستی بود. تعداد کثیری دانشجو از اروپای شرقی از ایتالیا درس می خواندند. دانشجویان مهاجرین اسپانیولی، یونانی و ایرانی نیز در میان آنها بودند.

در سالهای تحصیل میان ما و دانشجویان شوروی و اروپایی روابط دوستانه برقرار بود. از این لحاظ تحصیل در این مدرسه برای ما اهمیت ویژه ای داشت. اولین بار بود که اروپایی ها را با چشم خود می دیدم، با خصوصیات اخلاقی و طرز زندگی آنان آشنایی پیدا می کردیم.

هشت سال در آذربایجان شوروی زندگی کردیم و با سیستم اجتماعی و اقتصادی این جمهوری آشنا شدیم و آنرا لمس کردیم. در موسسات تولیدی کار کردیم. دو سال در مدرسه حزبی باکو درس خواندیم. درباره میانی تئوریک و مسائل جامعه شناسی اطلاعات ابتدایی بدست آوردیم و با ادامه تحصیل در علوم اجتماعی در مسکو در یافتیم که شعار کار برای همه (یعنی نان برای همه)، تحصیل برای همه (یعنی دانش برای همه)، بهداشت برای همه (یعنی حفظ سلامت انسان بمعنی عقل سالم در بدن سالم است)، مسکن برای همه (یعنی مسکن مجانی) اینها مسایل اولیه زندگی انسان است. بدون داشتن این ابزار پرورش انسان آگاه و انسان آزاد رشد و اعتلای فرهنگ غیر قابل تصور است. زمانی که هر فردی از افراد جامعه در زندگی خود لمس کند که همه شهروندان کشور می توانند بدون هیچگونه تبعیض از امکانات موجود بهره مند شوند. در چنین جامعه ای انسانها برادر همدیگرند، تعامل و همیاری به اصلی از اصول

روابط شهروندان تبدیل می شود. دانشجویان مدرسه حزبی پایه های تئوریک چنین جامعه ای را یاد می گرفتند.

ما با چنین محیطی آشنا شدیم و تحت تاثیر آن قرار گرفتیم. ما در عرض سه سال تحصیل آشنایان و دوستان بسیاری پیدا کردیم. دوستان در میان آلبانی ها، بلغار ها، رومانها، آلمانی ها (آلمان دمکراتیک) چک ها (دوبچیک قهرمان بهار پراگ نیز در مدرسه حزبی با ما درس می خواند)، یونانی ها، اسپانیولی ها پیدا کردیم.

دانشجویان یونانی، اسپانیایی مانند ما به عنوان مهاجر در شوروی زندگی می کردند. با دانشجویان ازبک، تاجیک، ترکمن روابط خوبی داشتیم. غذای آنها با غذای ما فرق داشت. روسهای سیبری انار را در عمر خود ندیده بودند. یک بار اناری به یکی از دوستان دادیم. او بدون درنگ آن را با پوست گاز زد. در میان همه آنها روسها جای ویژه ای داشتند. روسها ذاتا انسانهای مهربان و مهمان نواز و رئوف و در عین حال ساده دل هستند. ما در میان آنها با افراد خودخواه و از خود راضی و متکبر روبرو نشدیم. فردگرایی برای روسها مفهوم خارجی نداشت و ندارد.

سالی که ما به مدرسه حزبی قبول شدیم، غلام یحیی دانشیان، نصرت الله جهانشاهلو و ژنرال محسن میلانیا در سال دوم مدرسه عالی حزبی و کامبخش در آکادمی علوم اجتماعی مشغول تحصیل بودند. ما در سال دوم مدرسه حزبی بودیم که فرج الله میزانی (جوانشیر) برای تحصیل در مدرسه حزبی پذیرفته شد. خوابگاه یک اتاقه در اختیار او قرار دادند. بعد از چند ماه خانم او به وی پیوست و در خوابگاه کنار شوهرش زندگی کرد. ما با همدیگر آشنا شدیم. بحث های سیاسی و حزبی در میان نبود. او به تازگی از ایران آمده بود. ما درباره سابقه او اطلاع نداشتیم و در این مورد نیز خود او چیزی بمان نگفت. بعدها اطلاع یافتیم که او برای شرکت در پلنوم چهارم به خارج آمده و از خسرو روزبه پیامی به کمیته مرکزی آورده است.

در عین حال درباره وضع امنیتی او شایعاتی پخش شد. سالهای بعد بارها همدیگر را می دیدیم. اما درباره این شایعه از وی چیزی نپرسیدیم.

بعد از کنفرانس اول فرقه دمکرات آذربایجان و شرکت رضا رادمنش و حسین جودت در کنفرانس مسئله وحدت دو سازمان مستقل (حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان) به میان آمد. رهبری حزب توده ایران برای وحدت دو سازمان پایه تئوریک درست کردند. رهبری جدید فرقه دمکرات آذربایجان در این مورد نظر دیگری داشت. آنها نامه ای به رهبری حزب توده ایران نوشتند و پیشنهاد کردند که میان حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان جبهه واحدی تشکیل شود و در مبارزه علیه رژیم شاه

هماهنگی ایجاد شود. اما رهبری حزب توده ایران مسئله وحدت کامل را به میان کشیدند. استدلال آنها این بود که حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان حزب طبقه کارگر هستند، بنابر این (بنظر رهبری حزب توده) سازمان طبقه کارگر در کشور کثیرالمله نمی تواند بر مبنای مشخصات ملی تقسیم شود. ایران کشور کثیرالمله ای است که باید حزب واحد طبقه کارگر ایران احیا شود و فرقه دمکرات آذربایجان در سازمان حزب توده ایران ادغام شود.

### انحلال طلبی

«ابتکار» از بالا و «حرکت» از پایین.

مسئله انحلال فرقه دمکرات آذربایجان در حوزه های فرقه از جانب عده ای از افسران سابق حزب توده ایران مقیم باکو و مسکو مطرح شد و عده ای از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان نیز به آنها پیوستند. اختلاف در مورد جریان «ضد حزبی» ها هنوز پایان نیافته بود که مسئله دیگری پیش آمد تا فرقه دمکرات آذربایجان منحل شود. در آذربایجان نیز فعالیت حزب بنام حزب توده ایران آغاز گردد. این اختلاف به حدی پیشرفت که هر دو طرف (فرقه و مخالفین فرقه) کوتاه نیامدند. رهبری حزب توده پشت سر آنها ایستاد، رهبری فرقه هم با شدت عمل واکنش نشان داد. در نتیجه انحلال طلبان توسط رهبری حزب توده ایران از آذربایجان خارج شدند و برای کار در رادیو فارسی چین به پکن اعزام گردیدند. در آن زمان ما در مسکو بودیم. از دور خبر این جریان به گوش می رسید. عمل انحلال طلبان باعث شد که اختلاف میان فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران شدت یابد. اتهام متقابل میان دو سازمان رد و بدل گردد. در حوزه های حزب توده ایران در مسکو بحث های داغ در گرفت. وحدت سازمانی طبقه کارگر به مسئله روز مبدل گردید. این بحث ها و کشمکش ها ۵ سال طول کشید و تغییراتی در رهبری فرقه دمکرات آذربایجان به عمل آمد. غلام یحیی دانشیان مجدداً در رهبری فرقه قرار گرفت. در اوایل اوت ۱۹۶۰ میلادی کنفرانس وحدت دو سازمان مستقل را باهم ادغام کرد. فرقه دمکرات آذربایجان با حفظ نام و کمیته مرکزی تا سطح کمیته ای ایالتی بنام «فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان» تنزل یافت. در این مورد مفصل بحث خواهیم کرد.

### کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی

بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در فوریه سال ۱۹۵۶ میلادی تشکیل شد. حزب کمونیست نه تنها مگر متفکر جامعه شوروی بود بلکه دولت را نیز رهبری می کرد. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر حزب کمونیست



راه پر پیچ و خمی را در پیش داشت. در سالهای جنگ داخلی کمونیسم نظامی بر کشور حاکم شد. با پایان جنگ داخلی سیاست نوین اقتصادی جای کمونیسم نظامی را گرفت. بر مبنای این سیاست شرایط مساعد برای اقتصاد آزاد فراهم گردید.

بعد از لنین درگیری میان رهبری حزب کمونیست شدت یافت. این درگیری با پیروزی استالین پایان یافت. او یک تنه سی سال روسیه شوروی را رهبری نمود. در این سی سال روسیه به یک کشور بزرگ جهانی تبدیل گردید. مرگ استالین روسیه را بر سر دو راهی قرار داد. وارثین استالین بر سر قدرت به جان هم افتادند. خروشچف در راس حزب کمونیست جا گرفت. مالدینکوف پست هیات وزیران را به عهده گرفت. در اولین فرصت بریا وزیر مخوف امنیت دستگیر و با اتهام عامل نفوذی سرمایه با عجله تیرباران شد. مالدینکوف به اتهام هواداری از اولویت صنایع سبک از صحنه سیاست طرد گردید و در گوشه از فراموشخانه رهبران «نامدار» مغضوب جا گرفت. رهبران سراسیمه (بعد از مرگ استالین) اتحاد شوروی برای حفظ موقعیت خود دست به اقدامات غیر متعارف و نامریی (زیرزمینی) زدند. اما مداخله غیر مترقبه مارشال ژوکوف، خروشچف را از مهلکه برکناری از قدرت نجات داد. مولوتف، کافانویچ، مارشال بولقناین و شلیف در تخته شطرنج بازنده شدند. ژوکوف به عنوان پاداش به وزارت دفاع برگزیده شد. خروشچف با استادی از مهلکه جان سالم بدر برد و بعد از تحکیم قدرت رقبای خود را کنار زد و مارشال ژوکوف آخرین رقیب بالقوه خود را با جلال جبروت در عرشه کشتی جنگی برای دیدار دوستانه روانه یوگسلاوی نمود و در راه بازگشت از یوگسلاوی او را در بونا پارتیسم متهم نمود و از وزارت دفاع کنار گذاشت. این قهرمان چهار ستاره شوروی دوران جنگ میهن با خواری و خفت در فراموشخانه بلند پایگان اسبق زندگی را بدرود گفت. همه این زمینه چینی‌ها برای افشای «جنایات» استالین نبود بلکه این افشاگری ابزاری بود جهت تحکیم قدرت فردی خروشچف. دیدیم که نه چندان دور (بعد از ده سال) خود خروشچف نیز بدون سروصدا به فراموشخانه نشینان پیوست.

مثل اینکه سرنوشت مردم روسیه با حکومت فردی گره خورده است. سیصد سال سلطنت مطلقه، هفتاد سال حکومت فردی در شوروی و پانزده سال حکومت اوتاریتار یلتسین و پوتین.

کنگره بیستم اولین کنگره ای بود که در آن استالین حضور نداشت. استالین از اوایل قرن بیستم به نهضت سوسیال دموکراسی روسیه پیوست. استالین فعالیت سیاسی خود را در مدرسه کلیسا در شهر «قوری» گرجستان آغاز نمود و کمی نگذشت در کسوت رهبر بلامنازع انقلابی در قفقاز حضور پیدا کرد. او با هم

مسلمان انقلابی خود به باکو نقل مکان کرد و در میان کارگران نفت فعالیت سیاسی خود را دنبال نمود. چند بار دستگیر شد، روانه زندان گردید، سالها در تبعید بسر برد. چند بار از تبعیدگاه فرار کرد و فعالیت انقلابی را از سر گرفت. در اوج نهضت انقلابی از سیبری فرار کرد. خود را به پطروگراد رساند. سرپرستی روزنامه «پراودا» به وی واگذار شد. در کنگره ششم حزب سوسیال دمکرات روسیه، گزارش کمیته مرکزی را قرائت نمود. هفت ماه پس از بازگشت لنین به روسیه انقلاب اکتبر پیروز شد. جنگ داخلی، سالهای سازندگی، اختلافات شدید در داخل رهبری حزب، مرگ لنین، درگیری برای دستیابی به قدرت، پیروزی استالین در اختلافات داخلی، تحکیم قدرت وی، صنعتی کردن کشور و تعاونی کردن کشاورزی، تشدید اختناق در دهه سی (۱۹۳۰ - ۱۹۴۰)، دستگیری و اعدام سران اوپوزیسیون بشکل گسترده، جنگ جهانی و ویرانی های ناشی از جنگ، پیروزی بر آلمان هیتلری، ترمیم ویرانی های جنگ، دوران سازندگی، دستیابی به سلاح هسته ای، ظهور ابر قدرت نوپای جهانی، آغاز و تشدید جنگ سرد، پیدایش اردوگاه شرق و غرب، تاثیر گذاری اردوگاه شرق بر سیاست بین المللی، مرگ استالین (پنج مارس ۱۹۵۳)، آغاز مرحله جدید در سیاست جهانی، کنگره بیستم و پایان دوران استالین، همصدا شدن شرق و غرب علیه استالین و استالینیسم، دو قطبی شدن اردوگاه سوسیالیسم، رویارویی مائوئیسم و خروشونیسم، بهره برداری غرب از تشدید تضاد میان چین و شوروی، چهل سال راه پر پیچ و خم جنگ سرد، پایان عصر حاکمیت کارگر و دهقان، فراگیر شدن قدرت سرمایه، جهانی شدن اقتصاد و بالاخره یک قطبی شدن جهان.

آری با یک قطبی شدن جهان تسلط حاکمیت سرمایه فراملی در جهان تحکیم یافت. شکاف میان فقر و ثروت عمیقتر گردید و فقرا و اغنیا در قطب نابرابر جا گرفتند. تضاد آشتی ناپذیر میان کشور های فقیر و کشور های ثروتمند شدت یافت. حاکمیت سیاسی هم در مقیاس جهانی هم در محیط محدود و تک تک کشورها در خدمت سرمایه و صاحبان سرمایه قرار گرفت و از سرمایه فراملی حراست نمود.

با چشم انداز کوتاه تاریخ پنجاه ساله قطب شرق و غرب، برمی گردیم به تشکیل کنگره بیستم. در حاشیه یاد آوری می کنم که استالین آخرین بار در کنگره ۱۹ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی شرکت کرد. گزارش کمیته مرکزی در کنگره از جانب «مالینکوف» دبیر کمیته مرکزی خوانده شد. استالین در جلسه پایانی کنگره نطق کوتاهی ایراد نمود. او در این نطق از جمله گفت بورژوازی زمانی پرچم ملی را به اهتزاز در آورده بود. اکنون او این پرچم را به زمین انداخته است. امروز کمونیستها موظفند این پرچم را بردارند و آنرا به

اهتزاز در آورند. استالین در اولین پلنوم کمیته مرکزی از پست دبیر کلی کمیته مرکزی استعفا کرد، اما اعضای کمیته مرکزی با اصرار وی را از استعفا منصرف نمودند.

کنگره بیستم با کنگره های قبلی فرق نداشت. آنچه این کنگره را از کنگره های قبلی متمایز می ساخت، انتقاد شدید خروشچف از استالین بود. آخرین روز کنگره بیستم جلسه غیر علنی تشکیل شد. مهمانان خارجی در آن شرکت نکردند. خروشچف اولین بار بود که با لحن تند از رهبر فقید اتحاد جماهیر شوروی انتقاد نمود. گزارش محرمانه خروشچف بشکل نامه سر بسته به سازمانهای حزبی فرستاده شد. نامه از جانب نماینده حزب خوانده و پس فرستاده می شد. با همه این مخفی کاری گزارش خروشچف به خارج درز کرد و در روزنامه های غربی انتشار یافت و مانند بمب منفجر شد. انشعاب و گریز از مرکز آغاز گردید. در عین حال انتقاد از استالین مردم شوروی را شوکه کرد. دانشجویان مدرسه حزبی بهت زده، همه از خود می پرسیدند: شوروی به کجا می رود؟

هیچکس نمی توانست به این سؤال پاسخ دهد. دانشجویان خارجی و داخلی در مدرسه عالی حزبی اتفاق نظر داشتند که انتقاد از استالین مترادف با انتقاد از سوسیالیسم است. زمان درستی این نظر را به اثبات رساند. حزب کمونیست چین انتقاد از استالین را نپذیرفت. اختلاف در میان دو کشور کمونیستی شدت یافت. نویسندگان و روشنفکران سرشناس از احزاب کمونیست اروپا کنار رفتند. درگیری ایدئولوژیک میان چین و شوروی به تشدید رادیکالیسم در چین منجر شد و زمینه انقلاب فرهنگی را فراهم آورد. این اختلاف در عین حال مردم شوروی را به انفعال کشاند و عناصر ضد شوروی را فعالتر نمود. عبارت دیگر نطفه فروپاشی شوروی در این کنگره بسته شد.

### آشنایی با مسکو

در ایران، اردبیل، تهران، مشهد، تبریز را دیده بودم. در دوران رضاشاه فرهنگ اروپا، معیار اروپا، متحدالشکل شدن لباس به سبک اروپایی مرسوم شد. در هر شهری صرفنظر از بزرگی یا کوچکی آن یک خیابان مرکزی می ساختند. نام او را نیز می گذاشتند «پهلوی». اما در شهر و روستای ایران حال و هوای اوضاع قرون وسطایی حاکم بود.

در نخستین ماههای مهاجرت به گنجه، قدیمی ترین شهر آذربایجان و با شهر کهن و متعلق به قرون وسطایی باکو آشنا شدم. در دو شهر هم کهنه و هم نو در کنار هم قرار گرفته بود. در کنار خیابانهای قدیمی خانه های نو نیز ساخته می شد. خیابانهای مرکزی آن زمان باکو را می توان یا خیابان فردوسی تهران و میدان توپخانه مقایسه نمود. یادم هست دو نفر از ساکنین قریه لاهرود با هم بحث

می کردند. یکی می گفت تهران بهتر از باکو است. دیگری اصرار داشت که باکو زیباتر از تهران است (اولی نه تهران را دیده بود و نه باکو را). دومی تهران را ندیده بود، اما با باکو آشنایی کامل داشت.

من هم تهران و هم باکو را دیده بودم. مقایسه من هم دقیق بود و هم عاری از تعصب. در تهران در دوران سلطنت رضاشاه ساختمان سازی شروع شده بود. اما ساختمان سازی در باکو هم زمان بود با پیدایش نفت. ثروتمندان بزرگ آن زمان ساختمانهای مجلل به سبک اروپا در باکو ساخته بودند. علاوه بر این استخراج نفت صنعتی شدن شهر باکو را در پی داشت. در این مورد به حد کافی سخن رفته است.

و اما مسکو، این شهر یکی از قدیمی ترین پایتخت امپراتوری روسیه بود. کاخ باعظمت کرملین روی تپه کنار رودخانه مسکو واقع است، در میان دیوار بلند و زخیم کاخها و کلیسای مجلل برای کار و زندگی و عبادت پادشاهان و خانواده آنها ساخته بودند.

کاخ کرملین سه دروازه دارد. یک دروازه برای ورود به کاخ از جانب باغ الکساندر در میدان «مانژ» و دو دروازه برای خروج به میدان سرخ در پای دیوار کاخ واقع است. جنازه مومیایی لنین در جایگاه مخصوص نگهداری می شود. هزاران نفر از آن دیدن می کنند. جنازه استالین، برژنف، سوسلوف و چند نفر دیگر از رهبران شوروی در پای دیوار کرملین به خاک سپرده شده است. خاکستر جنازه بلند پایگان لشکری و کشوری شوروی نیز در دیوار کرملین نگهداری می شود.

یاد آوری می کنیم که جنازه مومیایی استالین در کنار لنین بود. خروشچف بعد از کنگره ۲۲ (۱۹۶۲) شب هنگام بطور مخفی آنرا از کنار لنین برداشت و در پای دیوار کرملین به خاک سپرد.

میدان سرخ محل برگزاری جشنهای رسمی است و سربازان ارتش در این جشنها رژه می روند. راه آهن زیر زمینی (مترو) و اتوبوسهای برقی ساکنین مسکو را با سرعت به محل کار و زندگی می رساند. مسکو مرکز فرهنگی غنی است. تئاتر معروف به «بالشوی تئاتر (تئاتر بزرگ)» در نزدیکی میدان سرخ واقع است. تئاتر دیگری در نزدیکی بالشوی تئاتر واقع است. نام آن «مالی تئاتر» (تئاتر کوچک) است. مجسمه داستایوسکی در جلوی تئاتر کوچک گذاشته شده است. در تئاتر بزرگ معروفترین آثار موسیقیدان روسیه از جمله چایکوسکی به نمایش گذاشته می شود.

در بالشوی تئاتر اکثر اوقات اوپرا-بالت با شرکت معروفترین هنرپیشگان به نمایش گذاشته می شود. در مسکو پیش از ۱۵ تئاتر، ده ها سینما و سالن کنسرت وجود دارد. کنسرواتوریای مسکو بزرگترین مرکزی است برای تدریس

موسیقی، مسکو مرکز علم و صنعت است. بزرگترین دانشگاه و آکادمی علوم در مسکو است. علم و دانش در شوروی و در میان مردم شوروی جای ویژه ای داشت. تحصیل در شوروی تا کلاس هشت اجباری بود. بی سوادی در شوروی مدتها لغو شده بود.

کتاب، مجلات و روزنامه با میلیونها تیراژ منتشر می شد. مردم شوروی کتاب خوان ترین مردم جهان بودند. آنها در واگنهای مترو، ترن، اتوبوسهای برقی کتاب می خواند. در مسکو از جمله در تمام شهرهای شوروی از کازینوها، تفریح گاههای شبانه خبری نبود. غذاخوری ها و رستورانها، تئاتر و سینماها راس ساعت ۲۳ بسته می شد. از ساعت ۲۴ به بعد خیابانها را با ماشینهای آپاشی می شستند. امنیت در شوروی بویژه در شهرهای بزرگ از جمله مسکو بشکل کامل موجود بود. در کوچه و خیابان کسی مزاحم کس دیگری نبود. اما ۱۵ سال است در کشورهای به اصطلاح مشترک المنافع نو استقلال بویژه و قبل از همه در روسیه ترور و تروریسم جزئی از زندگی مردم مبدال شده است.

### لنینگراد (سانکت پترزبورگ)

تعطیلات سال دوم مدرسه حزبی گروهی از دانشجویان خارجی را به لنینگراد بردند. چند نفر استاد نیز ما را همراهی می کردند. قطار صبح به ایستگاه شهر لنینگراد رسید. ما را به هتل بردند. بعد از استراحت سوار اتوبوس شدیم. ما را با جاهای دیدنی شهر آشنا نمودند.

لنینگراد (سان پترزبورگ کنونی) شهر بزرگ و زیبا است. این شهر در ساحل خلیج فنلاند در اوایل قرن ۱۸ با فرمان پترکبیر پایه گذاری شده است. پتر کبیر اولین پادشاه روسیه است که سرحد غربی روسیه را تا دریای بالتیک گسترش داد. برای رسیدن به این هدف بیست سال با کارل ۱۲ پادشاه سوئد جنگ کرد. تنها در نزدیکی «پالتاوا» ۷۰ هزار سرباز روس کشته شد. روسیه در این جنگ پیروز شد. استونی، لیتونی، لیتوانی و فنلاند را ضمیمه روسیه کرد و راه خروج به دریا را بدست آورد. برای تحکیم موقعیت روسیه در کرانه دریای بالتیک در باتلاقهای خلیج فنلاند شهری ساخت و آن را پترگراد نامگذاری کرد. برای خشک کردن باتلاقها هزاران دهقان روسیه را بسیج کردند و این شهر نوپا گورستان آنها شد.

رودخانه بزرگ «نوا» در وسط این شهر جاری می شود و خلیج فنلاند را با سان پترزبورگ متصل می کند. پتر کبیر پایتخت روسیه را به این شهر منتقل نمود و خود را اولین امپراتور روسیه نامید. کاخ زمستانی و بیلاقی زیباترین کاخ در اروپا است. این کاخ در کنار رودخانه «نوا» است. در میدان بزرگ آن مجسمه نیکولای اول را گذاشته اند. میدان کاخ، یاد حادثه فراموش

نشدنی قیام اوکتبريست ها و گلوله باران شدن تظاهرات آرام کارگران (۹ ژانویه ۱۹۰۵) در خاطره مردم روسیه زنده است.

ارتش روسیه خصلت طبقاتی داشت. سربازان ارتش را دهقانان (موژیکها - یعنی قشر پایین جامعه) افسران ارتش را «دئواریان» (Devariyan) (درباریان- قشر بالا) تشکیل می داد. افسران جوان ارتش ناراضی از پادشاه (تزار) در اکتبر ۱۸۲۵ با توافق قبلی در میدان کاخ برای حمله به کاخ زمستانی جمع شدند. اما فرمانده پادگان شهر به وعده خود عمل نکرد. قیام شکست خورد و افسران حاضر در میدان کاخ دستگیر شدند و به سیبری تبعید شدند. لو تولوستوی در رمان رستاخیز تصویر جالبی از «دکابریست» ها مجسم نموده است.

پترگراد مرکز انقلاب بود. انقلابهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ از پترگراد آغاز شد و به مسکو و به شهرهای دیگر گسترش یافت. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز با گشودن آتش از کشتی آورو را در پترگراد شروع شد و جهانی را به لرزه در آورد. بعد از مرگ لنین این شهر لنینگراد نامیده شد.

لنینگراد شهر زیبایی است. در آن آثار تاریخی و هنری زیادی موجود است. کاخ زمستانی و تابستانی سلطنتی در دو طرف رودخانه «نوا» قلعه پتر پاولوویسکی، مجسمه پتر روی اسب، یکاترین دوم و نیکولای اول. کاخ سیمولنسکی و قبرستان پیسکارف. موزه آرمیتاژ در کاخ زمستانی. در موزه آرمیتاژ آثار هنری (تابلوهای نقاشی، ظروف چینی و طلایی) جمع آوری شده است و در معرض تماشاگران و جهانگردان و هنردوستان قرار می گیرد. قلعه پتر پاولوویسکی زمانی زندانیان سیاسی در آن نگهداری می شدند. مارا به آرمیتاژ، قلعه پتر پاولوویسکی، کشتی آورو (این کشتی در نزدیکی قلعه پتر پاولوویسکی نگهداری می شود)، باغ بیلاتی پتر و قبرستان پیسکاریف، موزه کاخ سیمولیسکی و موزه بلوکاد (محاصره) لنینگراد بردند.

ستاد عملیات انقلاب در کاخ سیمولینسکی مستقر بود. ما را با کشتی به باغ بیلاقی پتر بردند. این کاخ پر عظمت در سالهای جنگ جهانی از جانب سربازان آلمانی تحت اشغال در آمده بود. ارتش شوروی بعد از سه سال جنگ شدید محاصره را شکست، پترگراد را آزاد نمود. ارتش آلمان آثار هنری و مجسمه های طلایی، اشیا قیمتی منقول، خانه کهربا (خانه ای که از کهربا ساخته شده بود و قیصر آلمان به امپراتور روسیه هدیه کرده بود) را به آلمان منتقل کردند. باغ بیلاقی را با دهها مجسمه و فواره ویران کردند. ما از این باغ دیدن کردیم و اثری از آن خرابه ها در جای نمانده بود. کاخ، مجسمه ها، فواره ها و دیگر آثار معماری احیاء شده بود. کشتی آورو را به موزه انقلاب مبدل شده بود.

ما از این کشتی نیز دیدن کردیم. در قبرستان پیسکارف انقلابیون، قربانیان محاصره لنینگراد در جنگ جهانی دوم به خواب ابد فرو رفته اند. موزه تاریخ دلخراش ترین صحنه را در جلوی چشم انسان مجسم می سازد. در این موزه داستان یک خانواده از هزاران خانواده شهر محاصره شده لنینگراد بازگو می شود. در این موزه نامه یک دختر با ۲۵ گرم نان سیاه ویرانگری جنگ و درندگی فاشیستها را به وضوح نشان می دهد. در این نامه که با خط خام کودکانه نوشته شده می خوانیم: مادرم امروز تاریخ ... مرد، کاتیا امروز تاریخ ... مرد، نینا امروز تاریخ ... مرد، روز دیگر خود دختر مرده قلم و کاغذ پهلویش بجا مانده است.

آشنایی با لنینگراد برای ما اهمیت ویژه ای داشت. دیدن از شهرهای شوروی آشنا شدن تنها با فرهنگ اروپا نبود. ما با این دیدار با طرز زندگی مردم شوروی آشنا می شدیم ما با سیستم سیاسی و اقتصادی این کشور آشنایی پیدا می کردیم. وضع زندگی شهروندان شوروی را از نزدیک می دیدیم. روابط میان مردم و دولت را مشاهده می کردیم. ما برابری در تقسیم ثروت را بر پایه عدالت اجتماعی از نزدیک لمس می نمودیم. ما با چگونگی دموکراسی اقتصادی از نزدیک آشنا می شدیم. ما حقانیت را در محک تجربه می کردیم. ما برخاسته از جامعه عقب مانده با میلیونها توده بیسواد با روسیه عقب مانده دیروز و شوروی رشد یافته ای امروز مواجه می شدیم. برای ما محقق می شد که عقب ماندگی را می توان با سرعت پشت سر گذاشت اگر انسان زحمتکش از حق تعیین سرنوشت خود بر خوردار باشد.

ما این واقیت تاریخی را نه تنها در مدرسه حزبی و با مطالعه کتابهای تئوریک یاد می گرفتیم، بلکه آن را در زندگی جامعه شوروی، در پراکتیک ساختار جامعه متکی بر عدالت اجتماعی و دموکراسی اقتصادی لمس می کردیم. ما با چشم خود می دیدیم. شهر نشینان شوروی به فقرا و اغنیا تقسیم نشده اند. خانه ها بشکل استاندارد برای استفاده همه شهروندان ساخته می شد و بطور مجانی در اختیار شهروندان بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی و سیاسی آنها گذاشته می شد.

ما نه در مسکو و نه در لنینگراد و نه در دیگر شهر و روستاها با کپرنشین ها با حلبی آبادها و حصیر آبادها روبرو نشدیم. من منتسب به خانواده ثروتمند نبودم. ثروتمندان در بهشت روی زمین زندگی می کنند. ثروتمندان جهان در صد کوچک انسانها را تشکیل می دهند. ما دیدیم که حاکمیت مردم بر مردم تبعیض میان ثروت و فقر را از میان برمی دارد و یا آنرا تعدیل می نماید. بودند و هستند افرادی که جامعه متکی به عدالت اجتماعی را قبول نداشتند و ندارند. آنها با همه ابزار ممکن علیه چنین جامعه مبارزه می کردند و این

مبارزه بعد از فروپاشی شوروی و احیاء سرمایه‌داری در روسیه همچنان ادامه دارد و با شدت هم ادامه دارد. حالا در مسکو، لنینگراد و در همه شهرهای روسیه کپرنشینی پا گرفته و کارتن‌خوابی به طرز زندگی تهیدستان مبدل می‌گردد.

### یالتا

امپراتوری روسیه با جنگهای توسعه طلبانه اراضی کشورهای دیگر را ضمیمه روسیه می‌کردند. امپراتوری عثمانی یکی از بزرگترین رقیب روسیه در حوزه دریای سیاه محسوب می‌شد. اگر پطر کبیر روسیه را به دریای بالتیک گسترش داد، یکاثرین کبیر آلمانی تبار با جنگهای بلا انقطاع با عثمانی‌ها کریمه تاتارنشین را به روسیه ملحق نمود و با این پیروزی روسیه به دریای سیاه راه یافت و از این طریق به مدیترانه دسترسی پیدا کرد. دستیابی روسیه به دریای سیاه برای روسیه امکانی بوجود آورد تا به شبه جزیره بالکان نیز دسترسی پیدا کند و به یک کشور دریایی تمام عیار تبدیل گردد.

ما پس از یک هفته اقامت در لنینگراد با قطار راه آهن عازم کریمه شدیم. در ایستگاه راه آهن سیمفروپل ما را با اتوبوس به یالتا بردند. یالتا مرکز بزرگ استراحتگاه در شوروی بود. مردم عادی شوروی، کارگران، کشاورزان، آموزگاران و کارمندان از هر سوی اتحاد شوروی به این استراحتگاه سرازیر می‌شدند. شهروندان شوروی با استفاده حق استراحت از اتحادیه کارگران برگ استراحت با قیمت نازل دریافت می‌کردند. آنها با این کارت یکماه استراحت می‌کرد. بهاء ۸۰ درصد برگ استراحت را اتحادیه کارگران و ۲۰ درصد آن را دارنده برگ پرداخت می‌نمود. بلیط هواپیما، راه آهن آنقدر ارزان بود که هر شهروند عادی بدون برگ استراحت نیز به یالتا می‌آمدند و با اجازه منزل استراحت می‌کردند.

در روزهای اقامت در یالتا ما را برای تماشای کاخ بزرگ امپراتوری روسیه بردند. یک فرش ایرانی از دیوار سالن بزرگ کاخ آویزان بود. در وسط فرش تصویر تمام قد فتحعلی شاه را با ریش بلند بافته بودند. در این سالن کنفرانس سران سه کشور ائتلاف ضد هیتلری در فوریه ۱۹۴۵ برگزار شد. در این کنفرانس استالین، روزولت و چرچیل آینده اروپای بعد از جنگ همچنین مسئله شرکت شوروی در جنگ علیه ژاپن را مطرح کردند.

کنفرانس یالتا دومین کنفرانس سران سه کشور ائتلاف ضد هیتلری بعد از کنفرانس تهران بود. در این کنفرانس سرنوشت اروپا و شرق دور رقم خورد. شوروی آمادگی خود را برای جنگ علیه ژاپن اعلام نمود.



بعد از پایان استراحت به مسکو برگشتیم. تحصیل ادامه یافت. با ایرانیان مقیم مسکو تماس دائمی داشتیم. با غلام یحیی دانشیان، خانم ابراهیمی، غفاری و مرادی و دیده کنعانی مرتب دور هم جمع می شدیم و در مراسم عید شرکت می نمودیم. خانم ابراهیمی به بیماری سرطان مبتلا شد و در گذشت. او را در باکو به خاک سپردند. میلانیان و جهانشاهلو از ما دوری می کردند. غلام یحیی پس از پایان تحصیل به باکو بازگشت. سرپرستی دانشجویان مهاجر ایرانی در مدرسه حزبی به وی محول گردید.

در تابستان سال ۱۹۵۸ میلادی دوره سه ساله تحصیل پایان یافت. مرادی، غفاری و دیده کنعانی به باکو بازگشتند. دیده کنعانی در شعبه تشکیلات، غفاری در سازمان فرقه در شهر گنجه، مرادی در کارخانه پنبه پاک کنی باکو مشغول کار شدند. نصرت الله جهانشاهلو و میلانیان در مسکو ماندند. چند سال بعد جهانشاهلو زنش را طلاق داد (ایشان در مهاجرت باکو ازدواج کرده بود) و به آلمان رفت و در برلین غربی ماندگار شد و به سلطنت طلب متعصب تبدیل گردید و در آستانه انقلاب بهمن با رادیوی تهران مصاحبه کرد و از سلطنت پهلوی ها پشتیبانی نمود. بدین ترتیب جهانشاهلو در زندگی سیاسی خود راه ترقی معکوس را پیمود. این مرد خودخواه و جاه طلب از دکتر ارانی درس کمونیسم یاد گرفت در سال سوم دانشکده پزشکی دستگیر شد و با یاران دکتر ارانی (۵۳ نفر) در قصر قاجار زندانی شد. با ورود ارتش انگلیس و شوروی به ایران از زندان آزاد شد. مسئولیت کمیته ولایتی حزب توده ایران در زنجان را به عهده گرفت. بعد از پیروزی نهضت ۲۱ آذر به تبریز انتقال یافت. معاون نخست وزیری، ریاست دانشگاه تبریز، فرماندهی هنگ سوار بابک و استاد فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک در مدرسه سیاسی و حقوق، مسئول شعبه تبلیغات کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت و رییس کل جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی را یدک کشید.

من بعد از پایان تحصیل میل نداشتم به باکو برگردم، اما اقامت در مسکو بستگی به توافق رهبری حزب توده ایران داشت. من شش ماه بعد از پایان مدرسه حزبی در خوابگاه مدرسه حزبی ماندم. حقوق ماهانه دوران تحصیل را پرداخت کردند. در حسابداری مدرسه خانم مسنی بود. او شوهر و پسرش را در جنگ از دست داده بود. او با من مانند فرزند خود رفتار می کرد. در این میان چشم آذر توسط سهراب زمانی مقیم مسکو پیغام شدیدالحنی فرستاد و از من خواست به باکو برگردم. من با مقامات شوروی نیز تماس گرفتم. آنها نیز رفتن به باکو را بمن توصیه کردند. بدین ترتیب نیمه اجباری، نیمه داوطلبانه در فوریه ۱۹۵۹ به باکو باز گشتم.

**باکو بعد از مسکو**

در ایستگاه راه آهن باکو از قطار مسکو - باکو پیاده شدم. علی ابلوچ مدیر شعبه تشکیلات در انتظار من بود. یک رادیو و یک چمدان همه کوله بار من بود. جایی نداشتم بروم. با کمک ابلوچ رادیو و چمدان را برای نگهداری به انبار راه آهن گذاشتیم. قبض گرفتیم. ابلوچ مرا به هتل «اروپای نو» برد و در آنجا جابجا شدم. همان هتلی که ژنرال پناهیان چند سال قبل اقامت داشت. چند ماه هر روز صبح به دفتر فرقه می رفتم و عصر برمی گشتم به هتل آرام نامی ارمنی تبار مسئول مالی فرقه ماهی مقداری پول بمن می داد تا زندگیم را بچرخانم. یکماه گذشت.

مختار دیده کنعانی مرا از هتل به خانه خود برد. رادیو و چمدان را از انبار راه آهن برداشتم. خانواده دیده کنعانی در «شامخور» زندگی می کرد. پس از بازگشت از مسکو در دفتر فرقه مشغول کار شد. کارخانه پنبه پاک کنی خانه نوساز در اختیار مرادی گذاشت. چشم آذر خانه سابق مرادی را به دیده کنعانی داد. این خانه محقر یک اتاق و یک شیشه بند داشت. دستشویی عمومی در حیاط بود. در این خانه خانواده ۷ نفری مختار زندگی می کرد. بر و بچه ها و میهمانها روی کف اتاق می خوابیدند. من هشتمین عضو خانواده شدم. در شیشه بند جلوی در اتاق می خوابیدم و در بلاتکلیفی بسر می بردم. بالاخره چشم آذر مرا به خانه خود دعوت نمود و پیشنهاد کرد در هلال احمر باکو کار کنم.

او استدلال می کرد که بعد از این هلال احمر امور معیشتی مهاجرین را اداره خواهد کرد. منم می توانم در هلال احمر با مهاجرین کار کنم. وعده سر خرمن را من نپذیرفتم. چشم آذر از رد جواب من خوشش نیامد. من به حال خود رها شدم. بلاتکلیفی همچنان ادامه پیدا کرد و در نهایت امر، چشم آذر با توصیه غلام یحیی و محمد جلیلی (جلیلی سرمایه دار بزرگ و رییس انجمن ولایتی اردبیل بود) موافقت کرد به «قوبا» بروم و با مهاجرین ایرانی در قوبا و «خاچماز» کار کنم. به اتفاق غلام یحیی و محمد جلیلی به قوبا رفتیم. در کنفرانس سازمان محلی صدر کمیته فرقه در قوبا انتخاب شدم. یکسال و نیم در قوبا کار کردم.

همه مهاجرین در باغهای پرورش سیب و تره بار کار می کردند. زندگی خود را روبراه می نمودند. سازمان فرقه در قوبا و خاچماز حوزه های حزبی داشت. هر ماه یکبار حوزه ها جلسه تشکیل می دادند. در این جلسات اخبار ایران، وضع ایران و جهان مذاکره می شد. کوشش می شد که مهاجرین با حوادث ایران آشنا شوند و برای پیروزی مبارزه امیدوار باشند و ایرانی بودن خود را فراموش نکنند. همچنین وضع زندگی، کار و نیازهای روزمره مهاجرین

در جلسات حوزه ها و در جلسات کمیته محلی نیز مورد مذاکره قرار می گرفت. مشکلات کار و زندگی مهاجرین در ملاقات با مقامات محلی حل و فصل می شد.

## فصل سوم

### زمینه تاریخی و عوامل عینی نهضت 21 آذر

در فصل اول و دوم هر چه نوشته شد، یادمانده‌هایی بود که بعد از شصت سال در خاطر مانده بود. اکنون برای آشنایی خوانندگان از اوضاع آذربایجان و ایران به مطبوعات و اسناد آن دوران مراجعه می‌کنیم.

#### آذربایجان در دوره دیکتاتوری رضاخان

آذربایجان را همیشه چشم و چراغ ایران، سر ایران نامیده‌اند و مردم آن سرزمین را مردمی پاک، غیرتمند و وطنپرست. دکتر مصدق که مدتی استانداری آذربایجان را بعهده داشت، در توصیف مردم آن دیار در مجلس شورای ملی گفت: «عمری است به آذربایجانی‌ها ارادت دارم. زیرا این مردمان پاک و اجد تمام صفات خوبند. مردمان وطنپرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هر کاری اقدام کرده‌اند پیشرفت نموده‌اند». (اطلاعات شماره 5510 مورخه 15 تیر ماه 1324)

آذربایجان که در جریان انقلاب مشروطیت سنگر آزادیخواهان بوده سنگری که هرگز تسلیم دشمن نگردید و مشروطیت را به سراسر ایران باز گردانید، پس از انقلاب و مخصوصاً پس از آنکه ثمره انقلاب در خدمت عمال ارتجاع و استبداد درآمد، مورد کینه خصمانه و ددمنشانه حکومت‌های ضد ملی ایران قرار گرفت. آذربایجان توان فداکاری‌هایی را که در استقرار مشروطیت کرده و قربانی‌هایی را که در راه آزادی مردم ایران داده بود، پس می‌داد. ارتجاع انتقام می‌گرفت و این کلام مستوفی استاندار منفور آذربایجان که می‌گفت: «آذربایجانی‌ها ترک‌اند. یونجه خورده مشروطه گرفته‌اند. حالا نیز گاه می‌خورند ایران را آباد می‌سازند». (روزنامه آذربایجان - شماره 4 مورخه 28 آبان ماه 1320 از مقاله «آذربایجان» به قلم حسین لطفی) گواه این حقیقت بود. کسانی که بناحق بر مردم ما حکومت می‌کردند و با تکیه بر قدرت دولتی حقوق و آزادی خلق ایران را لگدمال می‌نمودند، بخوبی می‌دانستند که فرزندان آذربایجان قادرند پیا خیزند، اسلحه بدست گیرند و دشمنان مردم را از اریکه قدرت به زیر آورند و همین ترس و وحشت عامل اصلی کینه و دشمنی آشتی ناپذیر آنها با مردم آذربایجان بود.

اینک نمونه‌هایی از رفتار حکومت مرکزی را با آذربایجان عزیز نقل می‌کنیم: «... کسانی که بیست سال پیش آذربایجان را دیده‌اند، اگر زحمت مسافرت چند روزه ای قبول نمایند عرایض نگارنده را تصدیق خواهند فرمود. آذربایجان قبل از دوره اخیر چشم و چراغ ایران بود ولی اکنون جز خرابه دور افتاده ای

بیش نیست. با اینکه سنگینی بیشتر از مالیات بدوش ما تحمیل می‌شد، کمتر به آبادی شهرها و راحتی توده آذربایجان توجه می‌گردید. انحصار تجارت، به آذربایجان بیش از سایر نقاط ایران لطمه و صدمه زد. ما بیشتر از همه گندم می‌کاشتیم، خودمان نان جو می‌خوردیم...» (تجدد ایران شماره 3263 مورخه 7 آبان 1320 سرمقاله به قلم خسرو آراسته)

«... در تابستان سال 1319 غله آذربایجان را که خرواری 350 ریال الی 400 ریال در محل قیمت داشت، آقای مستوفی (استاندار) بدون اینکه به احتیاجات مردم تبریز اعتنائی نموده و یا به تذکرات آنها دایر به تامین آذوقه شهر ترتیب اثر بدهد، به زور سرنیزه از قرار خرواری 140 ریال خریده و تماماً به مرکز حمل کردند. در فصل زمستان شهر تبریز به گرسنگی گرفتار و بی آذوقه ماند. ناچار غله گندیده و از چند سال مانده گرگان را که تماماً متعلق به املاک اختصاصی رضاخان بود، از راه آستارا به تبریز حمل و از قرار خرواری 600 ریال به خورد مردم بیچاره دادند و چون نان این گندمهای فاسد غیرماکول بوده و در عین حال گران و کمیاب و پیدا نمی‌شد، هزاران فقیر و بدبخت، مریض و یا از گرسنگی قربانی اغراض آقای مستوفی شدند. غله حمل شده از گرگان بقدری فاسد و غیرماکول بود که قسمتی از جو آن را فرمانده ارتش تبریز نپذیرفته و شرحی به آقای استاندار نوشته بود که: «بعلت فاسد شدن، اسبهای ارتش هم نمی‌خورند» آقای مستوفی در حضور جمعی با نهایت بی‌شرمی چنین گفتند: «باکی نیست. حالا که اسبهای ارتش نمی‌خورند، می‌دهیم خرهای تبریز بخورند!»

... آیا آذربایجان مستملکه ایران بود و یا تکلم به زبان تورکی از علل

محرومیت از حقوق اجتماعی محسوب می‌شود؟

شهر تبریز از سال 1308 به این طرف دو مرتبه مورد هجوم سیل خانه برانداز شده و بر حسب آمار صحیحی که بدست آمده و صورت آن در وزارت کشور موجود می‌باشد، سی میلیون ریال به مردم تبریز خسارت وارد آمد. دولت شاهنشاهی برای ساختن راه مخصوص آبعلی و آمل و حفاظت آن از سیل‌های خانه برانداز مساعدت قابلی بعمل نیاورد. آیا می‌دانید برای تعمیر سد تبریز از چه محلی مساعدت فرمودند؟ گوش فرا دارید تا بعرض برسانم، پس از گفت و شنیدهای زیاد و بعد از تشکیل کمیسیونهای متعدد بالاخره وزارت کشور چنین تصمیم گرفت، شهرداری تبریز برای تعمیر سد و توسیع معبر رودخانه مبلغی از بانک ملی قرض کرده، مروراً از محل درآمد شهرداری تبریز مستهلک سازد. یعنی سد تبریز را خود تیریزی‌ها بسازند. نتیجه چنین تصمیمی این بود که درآمد شهرداری تبریز سالها برای استهلاک قرضه به مصرف رسیده و برای تعمیر و نظافت خود شهر بودجه کافی نداشته باشد. کسانی که ده سال پیش تبریز را دیده و اوضاع فعلی آن را با ده سال پیش مقایسه نمایند به تبریزیان حق میدهند

که از مرکز کشور خود مایوس و ناامید شده و نسبت به مسببین خرابی شهر خود خشمناک شوند.

در همان موقع که مرکز برای تعمیر سد تبریز حیران و سرگردان بود و در اتاقهای وزارت کشور دست بهم می مالیدند، دهها سد سنتی و صدها پل بدون بتون آرمه از محل مالیاتهای جمع آوری شده از آذربایجان در دهات مازندران و سوادکوه ساخته و برپا می گردید و ساعت به ساعت بر شکوه ظاهری املاک اختصاصی افزوده می گشت. مدت هشت سال تمام است پلهای وسط شهر تبریز را در نتیجه توسعه مسیر رودخانه خراب کرده اند. هنوز اقدام به ساخت یکی از آنها نشده و شهر تبریز بواسطه نداشتن پل به دو بخش منقسم گردیده و زمستانها آب رودخانه زیاد است، رفت و آمد اشخاص عاجز و خردسالان از این بخش به آن بخش امکان ندارد. ولی برای شهرهای کوچک مشهدسر و آمل پلهای معلق آهنی از اروپا وارد ساخته اند.

... آذربایجانی ها می گویند، آذربایجان مگر در دادن مالیات کوتاهی کرده و یا از قوانین موضوعه سرپیچی نموده است که این همه از چشم مرکز و مرکزبان افتاده و از خزانه دولت شاهنشاهی بهره و نصیبی ندارد! آذربایجانی می گوید استان سوم و چهارم چه معنی دارد؟ چرا پیکر مرا تکه تکه می کنید؟ ... آیا این کار جز برای این بود که تبریز آن کانون آزادی و مردانگی را کوچک کرده و روز به روز از موجودیت آن بکاهند؟

امروز که کانون استبداد سرنگون و ریشه ستم از بیخ کنده شده میهن پرستان آذربایجان انتظار دارند تا مشاهده نمایند مرکز برای جبران گذشته ها چه نقشه ای کشیده و برای ترمیم خرابی ها و تلافی همه اهانتها و سرکوبی ها که مدت بیست سال برای آذربایجانی شده چه خواهند کرد و چه اقدام مشفقانه خواهند نمود.

... اگر مرکز به آرزوی آذربایجانی ها ترتیب اثر داده و برای برآوردن خواستههای آنها تا آنجائیکه مقدر و است توجه نماید بدون شبیه و تردید ملاحظه خواهند نمود که آذربایجانی ها همان سربازان فداکار ایران بوده و با همان عشق سابق در اصلاحات خرابی های کشور تشریک مساعی نموده و از هر گونه فداکاری مضایقه ندارند». (ستاره، شماره 1198 مورخه 20 ابان 1320 از مقاله «آذربایجان تکه گرانهای ایران است» به قلم سلطان زاده تبریزی)

داستان مستوفی فراموش شدنی نیست. خاطره شوم استانداری این پیر یاوه گو سینه به سینه نقل خواهد شد و اعمال ننگ بارش دهان به دهان خواهد رسید تا موقعی که کفاره گناهان او داده شود. در زمان استانداری این مردک، مصطفی نساری (صدق السلطان) از طرف شهرداری تبریز نامه ای در مورد غیرماکول

بودن نان تبریز به استانداری نوشته که عین نامه های متبادله به ضمیمه نمونه نان در شهرداری تبریز بایگانی است. اینک این نامه ها:  
 نامه شماره 1053 مورخه 26 فروردین 1319 شهرداری تبریز  
 جناب آقای استاندار استان سوم - سه روز است که آردی که از اداره تثبیت به ناوها داده می شود مخلوط به خاک و شن می باشد و آرد تحویلی دیروز بعلاوه خیلی ناجنس و درشت بوده و در نتیجه نان امروز بطور کلی خیلی مغشوش و ناجنس شده است. برای مزید استحضار چند پارچه از نانهای پخت امروز و مقداری از آردی که در دو روزه اخیر تحویل ناوها شده و قدری گندم تحویلی که مخلوط به مواد خارجی است به پیوست تقدیم می شود. مستدعی است مقرر فرمائید دستور مقتضی در این باب به اداره تثبیت نرخ غله صادر گردد.  
 از طرف شهردار تبریز - نیساری

#### جواب استاندار مستوفی

نامه شماره 1054 مورخه 28 آبان 1319 استانداری آذربایجان به شهرداری تبریز  
 اداره شهرداری تبریز - بازگشت به نامه شماره 1053 به ضمیمه مقداری نان و گندم و آرد نمونه اشعار می دارد: این نامه های یاوه چیست که به قلم می آورید و امضاء کرده می فرستید. مگر شما نان شهر را نمی خورید یا چیزی که به شما می گویند ندانسته تصدیق می کنید. نان شهر شن و خاک کجا دارد. من هر روز نان عمومی شهر می خورم و آنگاه می نویسید دو سه روز است، در صورتی که فقط امروز نان شهر رنگش تغییر کرده است و آن هم بواسطه این است که گندم گرگان است و با وجود این که رنگش قرمز است بسیار پاکیزه و تمیز و پاک می باشد.

به موجب این حکم آقای نیساری که پای نامه را امضاء کرده و تصدیق بلا تصور و هو راه انداخته منتظر خدمت می شود. امور شهرداری را آقای منتظمی اداره کند.

استاندار استان سوم عبدالله مستوفی (داد شماره 24 مورخه 18 آبان

(1321)

عبدالله مستوفی که خود ساکن تبریز بوده و ضمن سرشماری نیز محسوب گردیده بود، سرشماری تبریز را خزشماری می نامید (ستاره، شماره 1211 مورخه 3 آذر 1320 «جواب مستوفی» نوشته علی شقاقی) و گویا از این راه به ایجاد حس «وحدت ملی» می کوشید. این عالی جناب در ایجاد «وحدت ملی» و ترویج «زبان داریوش» آنچنان کوشا بود که اجازه نمی داد حتی پیرزنان و



پیرمردان فرزندان مرده و مادران داغ دیده که یک جمله فارسی نمی دانستند، در ذکر دردها و مصائب خود در سوگ عزیزانشان از زبان مادری بهره گیرند. وی خود به این جنایت اعتراف کرده و در رد مقاله سلطانزاده تبریزی می نویسد: «... بلی من ... هیچ وقت اجازه نمی دادم که روضه خوان در مجلس ختم ترکی بخواند و در سخنرانی های خود می گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می زنید؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترک مابی و کوتاه کردن موضوع اقلیت ترک زبان در نزد خارجی ها که به عقیده من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و نویسنده مقاله اسم آن را همدردی گذاشته است، نداشته ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است، ترویج کرده ام. ... نویسنده مقاله آلت دست یک مشت محترک تبریزی که من آنها را فرزندان ناخلف آذربایجان و ایران می دانم شده و با نهایت بی اطلاعی از اوضاع و حتی بی خبری از تاریخ وقایع شرحی را به مقصد جمله به من به قلم آورده است. این اتهامات را یک مشت محترک تبریزی تراشیده اند که احتکار را تجارت دانسته، توت را بوسیله نگاهداری طبق آن در یخچال پنج روز احتکار می کنند و خیار را بوسیله مالیدن دنبه به آن پنج شش روز نگاه می دارند...» (ستاره شماره 1203 مورخه 25 آبان 1320 «رفتار من در استانداری سوم»)

سلطانزاده تبریزی که در میان مردم آذربایجان بدرستی و پاکدامنی و صداقت مشهور بوده، پس از ارائه اسناد و مدارک غیر قابل انکار در جواب سفسطه باقی های مستوفی نوشت: «... آقای مستوفی سوء رفتار و ترشروئی و تلخ زبانی شما مردم تبریز را بقدری متنفر می ساخت که زبان فارسی سهل است از نزدگی سیر می شدند. ... راجع به نگهداری طبق توت در یخچال و یا مالیدن دنبه به خیار و غیره چیزی ملتفت نشدم. زیرا در تبریز هنوز فروش توت معمول نیست و تبریز توت زارهای بسیاری دارد که اغلب برای احسان احداث شده و فقرا مجاناً از آنها بهره مند می شوند و از مالیدن دنبه به خیار نیز اطلاعی ندارم تا پاسخی عرض کنم. شاید در ولایت خود ایشان معمول است که به خیار دنبه و یا به دنبه خیار می مالند!». (ستاره شماره 1223 مورخه 15 آذر 1320 «آذربایجانی حق شناس است...»)

علاوه بر مستوفی استاندار، روسای فرهنگ آذربایجان نیز در ترویج زبان فارسی و مخصوصاً «ایجاد وحدت ملی!» کوشا بودند و راههای ذیر را جهت وصول به مقصود بر می گزیدند:

محسنی رییس فرهنگ استان آذربایجان می گفت: «هر کس که ترکی حذف می زند، افسار الاغ بسر او بزنید و او را به آخور ببندید...» (نقل از

مقاله «پیام به پیشه وری» به قلم نوشاد، کیهان شماره 863 مورخه 26 دی 1324).

ذوقی رییس فرهنگی که پس از محسنی به آذربایجان آمد، صندوق جریمه ترکی حرف زدن در دبستانها گذاشت تا هر طفل دبستانی آذربایجان که جسارت ورزیده ترکی صحبت کند، جریمه شود. شاهد مورد اعتماد و شرافتمندی که خود از دبیران دوره ذوقی بوده چنین نقل می کند: «روزی هنگامی که میرزا قنبر نامی سر کلاس اول ابتدائی تدریس می کرد و طبق معمول به بچه ها می گفت: آب یعنی سو، نان یعنی چورک، بابا نان داد یعنی ده ده چورک وئردی، ذوقی بهمراهی بازرسی که از تهران آمده بود و مدیر مدرسه، وارد کلاس می شود. ذوقی پس از شنیدن نحوه تدریس میرزا قنبر از مدیر مدرسه می پرسد چرا آموزگار شما ترکی صحبت می کند؟ و مدیر توضیح می دهد که بچه ها معنی کلمات را نمی فهمند او کلمات را به ترکی تفهیم می کند. ذوقی می گوید این درست نیست. برای تفهیم کلمات باید آنها را به بچه ها نشان داد. آموزگار باید برای فهماندن معنی کلمه نان باید تکه نانی به آنها نشان دهد و برای تفهیم صدای خروس، باید صدای خروس در آورد، تا بچه ها فارسی را بجای زبان مادری یاد بگیرند! البته باور کردنش سخت است ولی مناسفانه حقیقتی است تلخ» نقل از «گذشته چراغ راه آینده، نشریه جامی».

### آذربایجان پس از سقوط رضاخان

بلافاصله پس از سقوط بت اعظم، از ادیخواهان تبریز جمعیتی بنام «جمعیت آذربایجان» تشکیل دادند و در تاریخ 30 مهر 1320 روزنامه ناشر افکار خود را که «آذربایجان» نامیده می شد، به مدیریت علی شبستری و سردبیری اسماعیل شمس منتشر ساختند. این روزنامه که حقگوی مردم آذربایجان بود به دو زبان فارسی و آذربایجانی نوشته می شد. انتشار این روزنامه عمال استعمار و دست آموزهای مکتب رضاخانی را سراسیمه ساخت. باران تهمت و افترا بسوی «جمعیت آذربایجان» باریدن گرفت و مسئولین جمعیت به نفاق افکنی و ایجاد جدایی بین آذربایجان و سایر نقاط ایران متهم شدند. دستگاه دولتی در شرایطی نبود که روزنامه را توقیف کند لذا از توزیع و فروش آن در تهران و سایر شهرهای کشور جلوگیری کرد.

روزنامه آذربایجان در رد این اتهامات و در پاسخ به اینکه گویا با نوشتن به زبان آذربایجانی فکر جدایی دارند تحت عنوان «خود می کشی حافظ را خود تعزیه می داری» چنین نوشت: «از 18 دی ماه عمال دولتی مرکز، فروش روزنامه های ما را در مرکز قدغن نمودند ... اما از آقایان عمال دولتی که در

تهران نشسته اند سؤال می‌کنیم که اگر شماها خیال ایجاد نفاق و جدایی ندارید ... چه علتی دارد که از توزیع و فروش روزنامه‌های ما جلوگیری می‌کنید؟ آیا جلوگیری شما برای این نیست که روزنامه ما جنایتهای گذشته شماها را فاش می‌نماید و اصول دموکراسی را به افراد این ملت بدبخت و ظلم دیده فهمانیده، آنان را برای مطالبه حقوق حقه خود دعوت می‌نماید؟ آیا برای این نیست که شماها می‌ترسید افکار آزادیخواهی و پاک آذربایجانیهای را برادران فارس زبان ما در تهران، خراسان، اصفهان، شیراز و غیره شنیده، آنان نیز داد خود را از شماها بستانند و خود را از زنجیر اسارت و بردگی شماها خلاص نموده حقوق حقه خویش را مالک شوند؟

تاریخ بخوبی ثابت می‌کند که همیشه نفاق و جدایی از دهان ناپاک شماها جاری شده است چه در دوره‌های گذشته، زمانی که آذربایجان در راه آزادی ملت، وطن و کشور از جان خود می‌گذشت، در مقابل چنین فداکاریها شما نبودید که گفتید آذربایجان گرفتار مرض شقاقلوس شده باید آن را بریده و دور انداخت؟ با این حال باز آذربایجانی از جانفشانی و وطن پرستی خود دست نکشید...» (آذربایجان شماره 26 مورخه 13 دی 1320).

پس از سقوط رضاخان برای اولین بار جمعیت آذربایجان، کانون هنرپیشگان (اکتیور جمعیتی) را تشکیل داد و نماینده‌هایی به زبان آذربایجانی روی صحنه آورد که مورد استقبال شایان مردم تبریز قرار گرفت. جمعیت آذربایجان فقط شش ماه توانست به فعالیت خود ادامه دهد. فشار رزو افزون، تعقیب پلیسی و توطئه چینی‌های فہیمی (فہیم الملک) استاندار آذربایجان که خود یکی از سرشناس‌ترین عمال ارتجاع بود، جمعیت را متلاشی و ارگان آن را تعطیل نمود.

آذربایجان با فقر و گرسنگی و بدبختی دست به گریبان بود. یکی از نویسندگان روزنامه فریاد که در تبریز منتشر می‌شد منظره شهر را چنین توصیف می‌کند: «منظره تبریز، همان شهری که کودکی و جوانی و پیری خود را در سینه وی بسر برده ایم و پس از مرگ ما را در دلش جای می‌دهد، همان شهری که سر داد و سر به استبداد فرو نیاورد، همان شهری که نهال آزادی را با حونهای جوانان خود پرورش داد، همان شهری که چون کشوری با عظمت در دوره استبداد صغیر با دیو مہیب ارتجاع نبرد کرد و پیروز شد. آری همان شهر اینک منظره ای دارد که از دیدن آن نزدیک است خون در رگها منجمد شود.

تبریز که چون طاووس از علم، آزادیخواهی، صنعت، ثروت، معنویت و میهن پرستی نقش و نگار فراوانی داشت، اینک مرغ بال و پر شکسته و دم و کاکل کننده از همه زیباییها دور و محروم است...» (فریاد، شماره 4 مورخه 21 آذر 1321 از مقاله «منظره شهر»).

در فروردین ماه سال 1321 کمیته ایالتی حزب توده ایران در تبریز شروع به فعالیت کرد (28 فروردین ماه سال 1321 روزنامه سیاست شماره 44 مورخه 28 فروردین 1321) و طبقات زحمتکش و ستمدیده آذربایجان، مخصوصاً دهقانان از مبارزه سیاسی حزب استقبال شایانی بعمل آوردند. یاد آوری این نکته ضروری است که با ورود متفقین، جنبشهای خود بخودی و بی نقشه ای در میان دهقانان آذربایجان شروع شده بود و بالنتیجه در بعضی نقاط آذربایجان بسیاری بدعتهای ظالمانه نظیر گرفتن جوجه، روغن، بهره علف و غیره از دهقانان موقوف گردیده بود. لذا حزب توده ایران، مبارزات دهقانی را در آذربایجان سازمان داده و آن را بسوی هدف و جهت معینی سوق داد. ارتجاع نیز بیکار نبود. فهیمی استاندار، از طرفی به منظور ایجاد تفرقه میان کارگران، اتحادیه های قلابی می ساخت و از طرف دیگر راهزنانی نظیر جمشیدخان اسفندیاری را مسلح می کرد تا با 200 سوار به دهات حمله نموده با ضرب و جرح و غارت اموال دهقانان، آنان را مرعوب سازد. و این تنها جمشیدخان اسفندیاری نبود که دست به خون دهقانان می آلود، سردار نصرالله یورتچی در اردبیل، امیرجعفر اصلانی و منصور اصلانی و حسین بیدقی در کاغذکنان که به سلاحهای دولتی مجهز بودند و سروان نادری کلانتر مرز علمدار و جلفا، دهقانانی را که از اوامر ارباب سرپیچی می کردند و یا جسارت ورزیده در حزب توده ایران نام نویسی می نمودند و یا در میتینگ شرکت می کردند، می زدند، غارت می کردند و می کشتند.

سید ضیاء «جمعیت آزاد» تشکیل می داد و دولت سر سپرده ترین و جلادترین مامورین خود را به آذربایجان می فرستاد. ارتجاع از هیچ تهمت و افترا و جنایتی فروگذار نبود. به این خبر از روزنامه صدای ایران که بلندگویان سیدضیاء بود توجه نمایند: «چندی قبل سیدی از اهالی اردبیل (سیداحمد میرخاص) در نواحی سرحدی آذربایجان علم مخالفت بر علیه حزب توده ایران افراشته و با عده ای از موافقین خود بعنوان جهاد بر تشکیلات حزب مزبور حمله ور شده و آنها را آتش می زدند و ضمناً افراد حزب را به صورت اسیر دستگیر کرده و زنان ایشان را میان اطرافیان تقسیم می نمایند. مجوز او در این بوده است که حزب توده ایران بر علیه اسلام ایجاد شده و بنابر این افراد آن کافر بشمار رفته و خونشان میاح و زنانشان حلال است و حتی در یکی دو مورد حکم رجم (سنگسار) صادر کرده و مردم با اطاعت از او یکی دو نفر را سنگباران نموده اند» (صدای ایران 21 اسفند ماه سال 1323 نقل از رهبر شماره 511 مورخه 22 اسفند 1323).

آن وقت دولت صدرالاشراف با تصویب بخشنامه زیر به وی پاداش می

داد:

وزارت دارائی

شماره 11624 مورخه 24 شهریور 1324

هیأت وزیران در جلسه 21 شهریور 1324 تصویب نمودند که به آقای سیداحمد میرخاص اردبیلی 15 هزار ریال از قرار ماهی 3 هزار ریال برای مدت 5 ماه از محل اعتبارات 1324 دولت به شکل پاداش داده شود. تصویب نامه در دفتر نخست وزیر است.

از طرف نخست وزیر اشرفی (رهبر شماره 718 مورخه 25 اردیبهشت 1325) و سرلشکر ارفع رییس ستاد ارتش طی بخشنامه ای به لشکر سه تبریز دستور داد که به این جنایتکار جهت انجام «تبلیغات اسلامی» یاری نمایند. فرمانده لشکر سه تبریز سرتیپ درخشانی در مصاحبه با جهانگیر تفضلی مدیر ایران ما در این خصوص چنین نوشت: «من نمی دانم سرلشکر ارفع که مادرش انگلیسی است و فارسی هم خوب نمی داند از کجا فهمیده بود که سیداحمد میرخاص از «اجله علمای اعلام است» که باید برای اهالی آذربایجان تبلیغ کند و گرفتاری بترشد. من تعجب می کنم از کجا به جلالت مقام علمی سید میرخاص پی برده بود که او را با آن سابقه برای تبلیغات اسلامی به آذربایجان توصیه کند...» (نبرد بجای ایران ما شماره 125 مورخه 30 آذر 1324).

سرلشکر ارفع پشتیبانی خود را از سیداحمد میرخاص به صدور بخشنامه محدود نمود. وی سرهنگ منوچهری را (که بعداً تیمسار آریانا شد) مامور کرد که خادم باشی یکی از خوانین اردبیل را به تهران بیاورد. خادم باشی در تهران با دریافت پول و اسلحه از سرلشکر ارفع ماموریت یافت که با تمام قوا به کمک سیداحمد میرخاص بشتابد.

علیهذا نهضت آزادی در آذربایجان علیرغم غارتها، تبعیدها و کشتارها پیروزمندانه به پیش می رفت. روز 10 آذر ماه 1323 ده شهر آذربایجان شاهد میتینگهای منظم و بی سابقه زحمتکشان و آزادیخواهان شهر و ده بود. این سپاهیان عظیم راه آزادی فریاد می زدند: «باید دولت آزادیخواه و پشتیبان دموکراسی در ایران بر سر کار آید. ملت ایران باید حاکم بر سرنوشت خود شود. ما اجرای قانون اساسی را که به خونبهای خود بدست آورده ایم، خواستاریم».

خصلت بارز مبارزات در آذربایجان، شرکت فعال دهقانان در آن بود. چنانکه در اکثر میتینگها توده عظیمی از دهقانان پس از طی ده ها کیلومتر شرکت می نمودند. (رهبر شماره 438 مورخه 20 آذر 1323)

جالب است که حکومت مرکزی آنچنان از آذربایجان وحشت و هراس داشت که حتی کارگران آذربایجانی را در تهران زیر نظر می گرفت. در توضیح این مطلب دکتر کشاورز طی نطقی در مجلس شورای ملی چنین گفت:

«... در بخش 5 و 10 تهران هر شب از ساعت 9 به بعد یک عده پاسبان درب منازل کوچک و محقر را که می دانند اشخاص فقیر و کارگر در آنجا منزل دارند، می زنند و شروع به تحقیقات می کنند که آیا در این منازل کارگر ترک زبان وجود دارد یا خیر... و شناسنامه کارگرها را می بینند. اگر شناسنامه ای که دارد از تهران صادر شده باشد با او کاری ندارند ولی اگر از شهرهای آذربایجان صادر شده در این صورت خودش و فامیلش و نمره شناسنامه اش را یادداشت می کنند و بدین ترتیب اسباب زحمت و نگرانی یک عده برادران ایرانی ما را فراهم می کنند...» (از نطق دکتر کشاورز در جلسه مورخه 17 بهمن 1323 مجلس شورای ملی. نقل از رهبر شماره 486).

و پیشه وری ضمن مقاله ای تحت عنوان «پیشه وری با شهربانی مخالف نیست» می نویسد: «ملاقات دوم ما (سر هنگ سیف با پیشه وری) وقتی بود که از طرف شهربانی تهران، آذربایجانی های آذیخواه مقیم تهران را تعقیب کرده و از آنها صورت می گرفت که در موقع لزوم بتوانند آنها را طعمه سیاست ارتجاعی قرار دهد و به من که رسماً به این موضوع اعتراض می کردم می گفت چند دستگاه اتومبیل دزدیده شده است، برای این ترک زبانان را صورت می گیریم. مثل اینکه دزدی منحصر به ترک زبانها است. بعد معلوم شد آقا می خواسته صورت آذربایجانی های تهران را برای روز مبادا مجموعاً در تحت نظر نگاه دارد...» (آذربایجان شماره 23 مورخه 16 مهر 1324).

پس از حمله وحشیانه ای که چاقوکشان سید ضیاء با همکاری نیروهای انتظامی در فروردین ماه سال 1324 به اتحادیه کارگران و کلوب حزب توده ایران در اصفهان بعمل آوردند، روز 16 فروردین میتینگی در تبریز تشکیل شد و از طرف شرکت کنندگان در میتینگ به دولت اعلام شد که «اگر دولت مایل است دموکراسی ایران را حمایت نموده و مخالفین ان را عزل و محاکمه و مجازات نماید در این راه با هم همراهیم و اگر مایل است که از توطئه کنندگان بر علیه اجتماعات و آزادی، از حمایت کنندگان ضرب و جرح و غارت طرفداری نماید و آنان را برای ادامه همان قبیل اعمال در مقام خود نگهدارد، چون ما می دانیم فردا هم نوبت شکستن سر ما است، از نظر ما بسیار منطقی و بجا است که این سر و این خون را همین امروز در راه برداشتن محتشمی و موثقی و انصاری (محتشمی فرماندار تبریز - موثقی کفیل شهربانی تبریز - عبدالله انصاری بخشدار میانه) صرف کنیم و امکان ندهیم که فردا بریزند و سر ما را در کلوب ما بشکنند...» در قطعنامه گفته می شد: «... از این به بعد آذیخواهان ایرانی، امنیتی را که هیچ نیروی دولتی برای آنها تامین نمی کند، با نیروی توده ای خویش تامین خواهند کرد» (از قطعنامه میتینگ - رهبر شماره 528 مورخه 20 فروردین 1324).

مرتجعین محو کامل آثار دموکراسی را در نظر داشتند. لذا اتحادیه های کارگری و کلوبهای حزبی را غارت کرده و به آتش می کشیدند، ملاکین و خانها را مسلح می ساختند تا به کمک امنیه، دهقانان بی سلاح را منکوب سازند. زندانها را افراد بی گناهی که تن به زورگویی نداده بودند پر می کردند و محبوسین را در زندان به مسلسل می بستند تا بلکه بتوانند ارتجاع را از اضمحلال و سقوط نجات دهند. (در مرداد ماه سال 1324 نظامیان شبانه به زندان تبریز که علاوه بر زندانیان عادی 500 نفر دهقان نیز در آن محبوس بودند و اکثراً بلامتکلیف بودند، ریخته و زندانیان را به دستاویز اینکه قصد فرار داشتند به مسلسل بستند. در اثر این حادثه 7 نفر کشته و 11 نفر زخمی شدند).

روز 21 مرداد 1324 جهت اعتراض به این حادثه میتینگ بزرگی از طرف حزب توده ایران در تبریز تشکیل گردید و قطعنامه میتینگ بصورت تلگراف حضوری به دولت، مجلس و مطبوعات مخابره شد. در آن تلگراف گفته می شد: «... فجایعی که اخیراً در آذربایجان روی می دهد همه از روی یک نقشه ارتجاعی است و بمنظور کشتن و خفه کردن آزادی اجرا می شود. آزادیخواهان قادرند که در هر موقع مرتجعین خونخوار را به زانو در آورند و جزای تبهکاری آنان را در کف شان بگذارند ... پانصد نفر دهقان با پرونده سازیهای امنیه در زندان محکوم به حبس و یا هنوز ماهها و سالهاست که بلامتکلیفند. حقیقت امر این است که صدی نود از اینان جز سرپیچی از بدعتهای بعضی از مالکین گناهی ندارند و پرونده ها به میل و با اشاره مالکین تهیه شده ... شهربانی ... در داخل زندان محبوسین را به مسلسل بسته و هفت نفر را مقتول و 11 نفر با احصائیه خود شهربانی مجروح کرده اند ... در آذربایجان بساط ارتجاعی باید بر چیده شود و مسببین قتل و جنایت باید محاکمه و اعدام شوند، و گرنه مسامحه دولت خود تجویز قیام است ...» (ایران ما شماره 440 مورخه 23 مرداد 1324).

جوابی که صدرااشراف نخست وزیر به تلگراف اهالی تبریز داد چنین بود: «بنده خدمت آقایان (نمایندگان مجلس) عرض می کنم که نه به این تلگراف و نه به صد و یک از این تلگرافها اهمیت نمی دهم» (رهبر شماره 630 مورخه 23 مرداد 1324 از نطق صدرااشراف در مجلس).

مخبر ایران ما در جواب سؤال «آذربایجان را چگونه دیدی؟» بدرستی جواب داده که «آذربایجان متشنج و آماده انقلاب است».

ملت ما بر سر دو راهی سرنوشت قرار داشت. سید جعفر پیشه وری مدیر روزنامه آژیر ماهها قبل از پایان جنگ این پیش بینی را کرده و نوشته بود: «جنگ خونین جهانی به آخر می رسد. کشور ما نیز با خاتمه آن بر سر دو راهی بزرگی قرار خواهد گرفت. ملت ایران یکی از این دو راه را ناچار است انتخاب

کند. حد وسط امکان پذیر نیست ... یعنی تجدید و احیای دیکتاتوری، ظلم و جور، تعدی و قتل و جنایت و ادبار، دیگری آزادی، تکامل و ترقی و عدل و داد را در پیش دارد. ... اگر ارتجاع غلبه کرد و ما را به راه اولی بکشاند نتیجه جز اضمحلال ملت و محو استقلال مملکت نخواهد بود. اگر راه دوم را توانستیم پیش گیریم حتماً به ساحل نجات خواهیم رسید» (آزیر شماره 172 مورخه 5 مرداد 1323 از مقاله «خائنین، کشور ما را بکجا می کشانند؟»). ولی ارتجاع به مدد اربابان انگلیسی و آمریکایی خود از مدتها قبل پشت سنگرها جای گرفته و آماده یورش به آزادی و دموکراسی بود و بحق پیشه وری می نوشت: «... اگر کار بدین منوال پیش برود غیر از انقلاب چاره دیگری نیست» (آزیر شماره 172 مورخه 5 مرداد 1323 از مقاله «خائنین، کشور ما را بکجا می کشانند؟»).

روزنامه داد در شماره 445 مورخه 23 اردیبهشت 1324 در سرمقاله خود می نویسد: «اینک نوبت تصفیه حساب بین دول غالب متفقینی که بشریت را از چنگال فاشیسم رهانیدند، فرا رسیده بود. ملل استعمار زده نیز دیگر حاضر به قبول استعمار نبودند. مردم ستم کشیده مستعمرات، همان سلاحهایی را که علیه فاشیسم بکار برده بودند بسوی اربابان سابق خود نشانه روی کردند. ولی برای مردم کشور ما جنگ تمام نشده بود. زیرا جنگ وقتی به پایان می رسید و سرنگونی فاشیسم هنگامی احساس می شد که تمامی دستگاههای حکومت تصفیه گردد، حکومت نظامی الغاء شود، جنایتکاران گذشته مجازات شوند. توده حقیقی ملت از آزادی واقعی بهره مند گردیده و در اداره امور کشور دخالت موثر پیدا نمایند».

در چنین اوضاع و احوالی بود که آذربایجان مانند همیشه پیشگام شد و برای جلوگیری از بازگشت ارتجاع و استبداد و دیکتاتوری سیاه رضاخانی دست به اقدام عملی و انقلابی زد. برای به ثمر رساندن حرکت انقلابی، در آذربایجان سازمان فراگیر ملی - فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل گردید. رهبری و تاسیس این سازمان را سید جعفر پیشه وری، مرد انقلابی آن دوران، مردی که در انقلاب گیلان بعنوان یکی از رهبران آن انقلاب حضوری فعال داشت و پس از شکست آن نهضت به فعالیت سیاسی خود در تهران ادامه داد تا اینکه از سوی پلیس رضاخان دستگیر و ده سال در زندان قصر و در تبعید کاشان بسر برده بود، بر عهده داشت.

فرقه دمکرات آذربایجان با انتشار بیانیه 12 ماده ای (مشهور به 12 شهریور) در تاریخ 12 شهریور ماه 1324 موجودیت خود را اعلام نمود. این بیانیه به دو زبان ترکی آذربایجانی و فارسی در سراسر ایران منتشر شد و مانند انفجار بمب همه نیروهای سیاسی را حیرت زده کرد. طبقه حاکمه و روشنفکران سر سپرده جنجال و هیاهو به راه انداختند که تجزیه طلبان می خواهند آذربایجان



را از مام میهن جدا سازند. اما نیروهای مترقی ایران بویژه مردم آذربایجان نسبت به تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان نظر دیگری داشتند. دو روز بعد از انتشار بیانیه 12 شهریور اولین شماره از دور دوم روزنامه «آذربایجان» در تاریخ 14 شهریور 1324 منتشر شد.

در نخستین شماره روزنامه آذربایجان سرمقاله ای تحت عنوان «فرقه میز ایشه باشلادی» (فرقه ما کار خود را آغاز کرد) به قلم پیشه وری به چاپ رسید. این مقاله را عیناً می آوریم تا خونندگان خود با قلم شیوای پیشه وری همچنین ادای مطالب به شکل منطقی آشنایی پیدا کنند.

### فرقه میز ایشه باشلادی

دوشنبه گونو فرقه میزین مراجعتنامه سی انتشار تاپیدی. بو مراجعتنامه خالقیمیز طرفیندن گننیش توجه و بؤیوک رغبت ایله قارشیلاندی. مینلرجه آذربایجانلی آذربایجان شهرلرینده مراجعتنامه یاپیشدیریلیمیش دیوارلارین قاباغیندا توپلانیب اوره ک دؤیونتوسو ایله اونو آخیره قدر اوخودو، ایستی استقبالی و حرارتلی توجه گؤستردی کی تودوغوموز یول دوز و انتخاب ائتدیمیز هدف دوغردور. بیزیم باشقا فرقه لر کیمی خالق جلیب ائتمکدن اؤترو عالی سؤزلر ایله دئییل حقیقی یول گؤستمک مقصدیله باشلادیغیمیز یولو خالق اؤزو گؤزل بیر صورتده تشخیص وئردییی اوچوندور کی مراجعتنامه میز عموم خالق طرفیندن بو قدر هوس و رغبت ایله قارشیلانماغا سبب اولدو.

مراجعتنامه میزین دیلی اولدوغونجا آیدین و صریح ایدی. بورادا خالق ایستکلری، آرزولاری، احتیاجلاری چوخ آیدین بیر صورتده گؤستریلمیشدی. بیز ایرانین استقلالینا علاقه دار اولدوغوموز ایله برابر آذربایجان خالق نین فرهنگلی اختیاراتی و اؤز مقدراتی نین اؤز گوجو ایله تعیین ائتمه سینی آرزو ائدیریک. بیز اؤز دیلمیزده فرهنگ، بهداشت و دولت اداره سی طلب ائدیریک. اؤز دیلمیزده کتابیمیز، روزنامه میز و ادبیاتیمیز ازاد بیر صورتده وجودا گلیمک ایله خالقیمیزین مترقی بیر خالق اولماسینا امکان وئریمه لیدیر. بیز بیرینجی نوبه ده اؤز ائویمیز اولان آذربایجاندا باشلاییب بورانین ترقیسینی تامین ائتمه یه چالیشیریق. بونون اوچون چوخ ساده و طبیعی بیر تشکیلات وجودا کتیرمه یی جدا طلب ائدیریک. بو تشکیلات ایران قانون اساسی پایه سینی تشکیل ائدن ایالت و ولایت انجمنلری دیر.

ایالت و ولایت انجمنلری تازه بیر تشکیلات دئییل دیر. اونون بؤیوک و تاریخی کنچمیشی واردیر و ایران خالقلاری مشروطه و آزادلیق آلماق ایشینده آذربایجان خالق نین ایالت انجمنی نین فعالیتینه و فداکارلیغینا بورجلودور. اونا

گوره ده مستبدلر و آزادلیق دوشمنلری بیرینجی نوبه ده بو تشکلاتی اورتادان چیخارماغا موفق اولموشدور. فیرقه میز خالقین اراده و گوجونه دایاناراق بو حاققی آلاجاق، اونون واسطه سیله خالقین آزادلیغینی و اولکه نین ترقی سینی تامین ائده جک دیر. فیرقه میز میلی بیر فیرقه اولدوغو اوچون صنف و طبقه نظرده توتماییب عموم جماعتی اوز بایداغی آیتنا چاغیریر. بو واسطه ایله مرکزی حکومت و پیڑلی مامورلارین لیاقتسزلیبی نتیجه سینده مئیدانا چیخان نفاق و بعضی یاراماز عنصرلرین ناروا حرکتلری سایه سینده توره نن هرج و مرج و شلوغوغونا خاتمه وئره جک دیر.

روزنامه میزین فیرقه نین رسمی ناشر افکاری اولدوغو اوچون مراجعتنامه نین اساسلارینی اونوتماییب پیڑی گلدیکجه اونون تعبیر و تفسیرینه چالیشاجاق و خلقی میلی آزادلیق اوچون مبارزه یه حاضیر لایاجاق دیر. بیز بیلیریک کی آذربایجان خالق نین داخلی و خارجی دوشمنلری فیرقه میزین مئیدانا چیخماسی ایله خوفاشلارین گونشدن قورخان کیمی قورخویا دوشوب ضدیمیزه قالخاجاقلار. روزنامه میز بو خائن عنصرلر ایله شدید مبارزه ائتدیینه گوره اوخوجولار اوچون فوق العاده بیر صورتده جالب توجه اولاجاقدیر. بو شانلی ووروشلاردا بیز قطعاً غالب چیخمالیق، چونکو یولوموز دوغرو و مقصدیمیز موقدس دیر. بیز رشید بیر میللتین حق و اختیاری اوچون مبارزه ائدیریک. آذربایجان خالق اوز آزادلیغینی آماقلا بوتون ایران خاقلارینی دا اسارتدن خیلاص ائده جک دیر. (شماره 1 روزنامه آذربایجان - 14 شهریور 1324)

اینک ترجمه فارسی مقاله:

### فرقه ما کار خود را آغاز کرد

روز دوشنبه مراجعتنامه فرقه ما منتشر شد. این مراجعتنامه بطور وسیع از سوی خلقمان مورد توجه واقع و با رغبت بسیار مورد استقبال قرار گرفت. هزاران آذربایجانی در شهرهای مختلف آذربایجان جلوی دیوارهایی که مراجعتنامه روی آنها چسبانده شده بود تجمع کرده و آنرا با هیجان تا به آخر خواندند، استقبال گرم و توجه دقیق آنها نشان داد راهی که در پیش گرفته ایم درست و هدفی که انتخاب نموده ایم صحیح است. ما برای جلب توده ها نه مانند سایر احزابی که برای جذب آنها از الفاظ عالی بهره می گیرند بلکه با نشان دادن راه راستین به آنها بود که توده ها آن را بخوبی تشخیص دادند و این سبب شد که مراجعتنامه ما از سوی عموم خلق این چنین با اشتیاق و رغبت مورد استقبال قرار گیرد.

زبان مراجعتنامه ما بسیار روشن و صریح بود، و در آن خواسته‌ها، آمل و احتیاجات خلق بصورت بسیار واضح نشان داده شده است. ما ضمن اینکه به استقلال ایران علاقمند هستیم در عین حال نیز در آرزوی آنیم که خلق آذربایجان بتواند اختیارات فرهنگی و حق تعیین سرنوشت خود را به نیروی خویش رقم بزند. ما آن را مطالبه می‌نماییم که فرهنگ و بهداشت و ادارت دولتی به زبان خودمان باشد. با به عرصه وجود رسیدن کتابها و روزنامه‌ها و ادبیاتی که به زبان خودمان باشد باید امکان ارتقاء خلقمان به مثابه یک خلق مترقی فراهم آورده شود. ما در وهله اول از خانه خودمان آذربایجان شروع کرده و در تامین ترقی این دیار تلاش می‌نماییم. در این راستا خیلی جدی خواهان ایجاد تشکیلاتی بسیار ساده و طبیعی هستیم. این تشکیلات همان انجمنهای ایالتی و ولایتی هستند که پایه قانون اساسی ایران را تشکیل می‌دهند.

انجمنهای ایالتی و ولایتی پدیده جدیدی نیستند. این انجمنها دارای پیشینه بزرگ و تاریخی هستند و خلقهای ایران در امر حصول مشروطه و آزادی مرهون تلاش و فداکاری انجمن ایالتی خلق آذربایجان می‌باشند. به همین خاطر نیز مستبدین و دشمنان آزادی در درجه اول کوشش نموده و موفق به از بین بردن این تشکیلات شده‌اند.

فرقه ما با اتکاء به اراده و نیروی لایزال خلقمان این حق را گرفته و بواسطه آن آزادی خلق و ترقی کشور را تامین خواهد نمود.

فرقه ما بخاطر اینکه حزبی است ملی به همین خاطر مختص به هیچ صنف و طبقه‌ای نبوده و عموم خلق را به شکل در زیر پرچم خود فرا می‌خواند. بدین وسیله نفاقی که در نتیجه بی‌لیاقتی حکومت مرکزی و مامورین محلی بروز نموده و به هرج و مرج و اغتشاشی که در سایه حرکات ناروای بعضی عناصر نالایق ایجاد شده است پایان خواهد داد.

روزنامه ما بخاطر اینکه ناشر رسمی افکار فرقه مان است بنابر این اساس مراجعتنامه را فراموش نکرده و بتدریج در تعبیر و تفسیر آن خواهد کوشید و خلق را در مبارزه برای آزادی ملی آماده خواهد نمود.

ما می‌دانیم که دشمنان داخلی و خارجی خلق آذربایجان با ورود فرقه ما به میدان مبارزه، مانند خفاشانی که از طلوع خورشید به هراس می‌افتند غرق در هراس شده و بر علیه ما بر خواهند خواست.

روزنامه ما بخاطر اینکه با این عناصر خائن شدیداً مبارزه می‌نماید بنابر این برای خوانندگان آن فوق العاده جالب توجه خواهد بود. در این مبارزات پر افتخار ما باید قطعاً پیروز شویم، چرا که راهمان درست و هدفمان مقدس است. ما برای احقاق حق و حقوق یک خلق دلاور مبارزه می‌کنیم. خلق آذربایجان با کسب آزادی خویش تمام خلقهای ایران را نیز از اسارت خواهد رهانید.

در همین شماره روزنامه آذربایجان (14 شهریور 1324) مطلبی با عنوان «از زارع و ارباب چه می خواهیم؟» چاپ شده است. محتوی این مطالب کوتاه نشان می دهد که فرقه دمکرات آذربایجان به هیچ یک از طبقات جامعه بطور یکجانبه تکیه نمی کند و بعنوان سازمان ملی، هم از مالک و هم از زارع می خواهد. بخاطر مبارزه بر علیه استبداد و ارتجاع در برابر هم گذشت کنند و برای رسیدن به اهداف ملی یعنی گرفتن اختیارات داخلی متحد شوند.

### از زارع و ارباب چه می خواهیم؟

فرقه دمکرات آذربایجان برای ایجاد وحدت و یگانگی مردم آذربایجان با هر گونه شورش و عدم انتظام و ناامنی و نفاق و سوء استفاده شدیداً مبارزه خواهد کرد. ما باید دست به دست هم داده آزادی عموم مردم آذربایجان را تامین بکنیم. از زارع و مالک از هر دو گذشت و فداکاری می خواهیم. لجاجت و کینه ورزی به نفع دشمنان آذربایجان تمام خواهد شد. زارع باید سعی کند آنچه که قانون اجازه می دهد بمالک بپردازد، مالک نیز باید طمع و آز خود را تخفیف داده از تجملات و عوارض و مالیاتها و بدعتهای تحمیلی و غیر عادلانه صرف نظر نماید. هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است. بزرگترین وظیفه آزادیخواهان مبارزه برای ایجاد انجمنهای ایالتی و گرفتن اختیارات داخلی و فرهنگی است. این اتحاد و اتفاق و گذشت و فداکاری می خواهد. فرزندان خلف آذربایجان برای گرفتن حقوق و آزادی متحد شوید، این است شعار امروزی ما. (شماره 1 روزنامه آذربایجان - 14 شهریور 1324)

### استقبال گرم از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان

برای اینکه خوانندگان مستقیماً وارد موضوع اصلی شوند، اسناد و مدارکی که در روزنامه آذربایجان منتشر شده و تلگرافهایی که از مناطق مختلف آذربایجان، همچنین از مناطق مختلف ایران به دفتر روزنامه آذربایجان و بنام پیشه وری رسیده است در این فصل چاپ می کنیم تا خود خوانندگان با احساسات میهن پرستانه مردم آذربایجان در 60 سال قبل از نزدیک آشنا شوند. این اسناد مشت محکمی به دهان یاره گویان و مرتجعین ضد آزادی و دموکراسی و ضد حقوق ملت‌های غیر فارس می باشد. مخالفین راست و چپ تعیین مقدرات مردم آذربایجان ادعا می کنند که فرقه دمکرات آذربایجان و نهضت 21 آذر دست پخته بیگانگان، بعبارت دقیقتر استالین و باقراف است. بر خلاف این ادعاها مردم 5 میلیونی آن زمان آذربایجان نه با ارتش شوروی در تماس بودند و نه باقراف و استالین را می شناختند. آنان چشم دیدن لباس کبود رنگ را نداشتند. چون این

رنگ لباس ژاندارمها بود که دهقان آذربایجان را به زیر شلاق می کشید و آنان را وادار می کرد مثل برده در مقابل ارباب سر تعظیم فرود آورند و جور ارباب را بعنوان مهر ارباب پذیرا شوند.

خونندگان و آنانی که جویای حقیقت هستند خود قضاوت کنند که مردم آذربایجان چگونه به مهن خود عشق می ورزند تا بدین ترتیب نسل جوان حداقل با گوشه ای از حقانیت مردم آذربایجان آشنا شوند. سازمان فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان ملی همه مردم آذربایجان بجز نوکران سر سپرده و مرتجعین تهران بوده و می باشد و بدین سبب مردم آذربایجان بعنوان پیشگامان آزادی در مقابل ارتش آمریکا ساخته شاهنشاهی هراسی به خود راه ندادند، کشته شدند ولی تسلیم نشدند، «توبه» نکردند. در بازداشتگاههای لرستان و خوزستان در حلقه سیمهای خاردار از شخصیت و ایده خود جانانه دفاع کردند. هیچ یک از آنها پشت میکروفن رادیو تهران برای زنده ماندن جاوید شاه نگفتند. فریدون ابراهیمی دادستان کل آذربایجان سمبل و نماد مقاومت آذربایجان بوده و او از حقوق مردم آذربایجان با دادن جان دفاع نمود و مردانه بالای چوبه دار رفت. صفرخان قهرمانی 30 سال در زندان ماند و با سربلندی از آمل ملی خود دفاع نمود. سیدمهدی هاشمی بزرگ مالک سراب در زندان برازجان ترجیح داد در مقابل «نصایح» تهدیدآمیز اسداله اعلم نخست وزیر وقت مقاومت کند و تسلیم نشود. چنین قهرمانانی صدها و هزاران نفر بودند.

### مؤسسلر جرگه سینه ملحق اولاتلار

#### تبریز

1- تقی هنگامی تاجر، 2- زرینه صاحب کارخانه کاغذ، 3- جبار جباری فرش فروش، 4- علی اکبر سالکی ساعت فروش، 5- بیوک منش زاده اجاره دار، 6- شفیع حقانی تاجر، 7- نگارستانی تاجر. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

#### مراغه

1- محمد اجلالی مالک، 2- محمد عظیم، 3- محمد صفا، 4- لطفعلی سرتیپی، 5- محمد درگوشی، 6- لطفعلی احمدی، 7- محمدحسین کریمی، 8- سلام سلامزاده، 9- نادعلی کسبه، 10- یعقوب پرتوی، 11- مشهدی رشیدی، 12- محمدحسین اشرف آذری، 13- قنبر مقدم. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

**اهر**

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان ما زار عین ارسباران با صمیم قلب تشکیل فرقه دمکرات را تهنیت گفته استحکام بنای آن مرام پاک را در نجات این ملت ستمدیده خواستاریم. میر هاشم شیرین دل، محمود، سیف الله، اسدالله، علی، نصیر، اسکندر، اسماعیل، صمد، فتح الله، علی، کربلای ملا مهدی قدیم، رستمی، ملا محمد علی خاموشی، حسین، عباس، حسین زنگ ملکی، آقا محمد علی قربان پور، علی بهاری، بایرام، اسدالله، رجب، بیگ کیشی، سادات قلی ولد ولی، پنجعلی، مسیب، قربان، مهدی، قلی، حسن بیگ پسر محمدحسین، حسین، جواد، محرم، علی پرویزی. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان ما امضاء کنندگان گشایش تشکیلات فرقه دمکرات را تبریک عرض کرده نجات ملت ایران مخصوصا نجات آذربایجان فلاکت زده را از نور مقدس آن مرام و تشکیلات پاک امیدواریم. غلام علی حسینی - قبله علی علی اردک - مشهدی علی - علی بنا قربانی - عباسعلی بهمنی - حسن پور - فرض علی قلی زاده - حسن عاشقی - یداله رضا پناهی - شیرین حضرتی - محمود علی ایمانی زاده - عبدالله همت نیا - مشهدی رحیم صابری - حسن قهرمانی - احمد آقا عدیل رزم اهر - حسن محمد علی - مشهدی حبیب اسد اوغلی هدایت. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان ما امضاء کنندگان ذیل بدین وسیله افتتاح و تشکیل فرقه دمکرات را تبریک گفته با صمیم قلب حاضریم از فرقه دمکرات آذربایجان پشتیبانی نماییم. آقای امیری - آقای مشهدی علی اکبر امیری - عزیز زلی - قوچ علی - عبدالله آصف - صغرا اکبری - حاتم زارع - اختر زکی - علی اکبر زاده - غلام عزیزیان پورور - عباسوف اسداله - غلامرضا رستمی. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

**چلغا**

این جانبان امضاء کنندگان زیر بیانیه فرقه دمکرات را قرائت نموده مندرجات آن را که مرام فرقه دمکرات می باشد که در حقیقت اجرای آن موجب عمران و آبادی و تعالی و ترقی کشور مخصوصا آذربایجان میباشد بعبارت ساده موجب اسنخلاف آذربایجانی از این بدبختی و اضمحلال میباشد موافق آمال و مرام خود تشخیص دادیم و با کمال صمیمیت حاضر به دخول در فرقه نامبرده میباشیم. رئیس بهداری - قاسم حقیقت، 2- حسن وثوقی رئیس دارائی، 3-

حشمت اله نیرومند رئیس پست و تلگراف، 4- داور صفی رئیس گمرک.  
(روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

### مرند

قربان کنگری مالک 2- سلماسی عطار 3- قهرمانی مالک 4- جلیلی مالک  
5- محمود انتظاری عامل فروش 6 حسن بقال 7- حاجی محمدآقا مالک 8- علی  
میرزائی بقال 9- حاجی قربان جمشید 10- رضا نگهدار 11- حاجی عباس احمد  
بقال 12- - 13- حاجی عباس آباد سقط فروش 14- حاجی ابوالطالب جوادی  
تاجر 15- حاجی رحیم توتونچی سقط فروش 16- حاجی رحیم عطار 17-  
اکبر آقا جودت تاجر سقط فروش 18- حاجی ابوالفضل بزاز 19- محمدعلی  
اردبیلی تاجر 20- علی رضا محمودپور کسبه. (روزنامه آذربایجان شماره 1،  
14 شهریور 1324)

مؤسسلر جرگه سینه تلگراف و اسیطه سیله ملحق اولانلار

### اردبیل

1- سلطانعلی 2- بهرام فتحی 3- ابراهیم طریقی 4- علی 5- محمدجعفر 6-  
رضاقلی 7- عوض مقدم 8- پورعظیم 9- علی شهبازی 10- شریف 11- محمد  
12- مظفر جدی 13- قدرت 14- بیوک آقا 15- عیسی 16- اسماعیل 17- رضا  
18- اسداله جاوید 19- حسن دوراندیش 20- عزیز سامی 21- جعفر 22- بلال  
قارداش 23- آقابابا 24- جاویدی 25- محسن نژادی 26- اکبر آرامش 27-  
اسماعیل 28- سردار عبدالمهدی 29- فرامرزی 30- میرقوام 31- عزیز 32-  
غلامعلی 33- مختار 34- موسی 35- لطیف 36- غلامحسین حبیب الهی مالک  
37- یعقوب مالک 38- محمدیان 39- طالب فضللی بازرگان 40- علی اکبر حیدر  
زاده 41- رسائی بازرگان 42- صنف ماباتناش بازرگان 43- عزیزی کارمند  
44- وختسوری مالک 45- رسولی 46- نیا دبیری 45- عمادی کارمند 48-  
موتقی بازرگان 49- پیشدستی قالی فروش 50- محمد پرویزیان مدیر گاراژ 51-  
ارزاقی فرش فروش 52- مجتهدی مالک 53- پورعظیم 54- تقی زاده بازرگان  
55- عبدالحسین 56- خیرخواه 57- محمد پونه 58- نصرت مجیدی 59- ناظمی  
60- پرویزیان 61- ترک پور 62- عبدالله 63- آقاجان طریق بیجا 64- سردار  
عبدالمهدی 65- مرسل 66- هاشمی نهید 67- رمضان امیر اصلانی 68- غلامرضا  
69- رسول 70- تقی 71- رفیع ابوالفتحی 72- اسداله 73- حمزه 74- کاظمی  
شیخ الاسلامی 75- حمیدی ابریشمی 76- صادق اصغریان 77- رسول احدزاده  
78- غفارزاده 79- حاجی فتح رضائی 80- حسین یزدانی 81- بهلول علائی

82- حاجی اسماعیل انتظاری 83- فاتح پور 84- حاجی اسماعیل 85- حاجی محسن 86- حاجی جواد زارعی 87- حاجی صادقی تاجر 88- حاجی عظیم و هابزادگان تاجر 89- حاجی صادق و رحیم زاده تاجر 90- حاجی علی زینال 91- رفیع خریدی 92- جعفر باروتی 93- سلیمان صنعتی 94- عجم اعتمادی 95- رحیم افشاری 96- عبدالله غفور. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

### خوی

1- میرحیدر چاوشی 2- لطف اله اکبرزاده . (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

### شاهپور

1- آقای مکرم ترابی مالک 2- حسن حبیبی مالک 3- حسن آهنگرزاده 4- لطف اله نجیبی نژاد 5- عبدالله واعظ زاده قنادی 6- نقیبی نژاد 7- عباس رجبی بقال 8- عباس صمدزاده مالک 9- بیوک ایاضی مالک 10- اسماعیل حسینعلی زاده زارع 11- احمد بابائی مالک 12- عبدالله یآوری خرازی 13- دکتر محمدصافی زاده 14- حسینعلی آیرملو مالک 15- یوسف علی وطن نژاد. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

### ماکو

1- اسداله طاهری 2- قهرمان سهرابی 3- محمدتقی عباله زاده 4- محمدزاده 5- هارطون 6- داداش حسابی 7- شرکزاده 8- سجادی 9- عباس قلی زاده 10- خانم بیات 11- اکبری محمدزاده 12- اصغر داداشی حسابی 13- اکبرزاده 14- محمد داداشی حسابی 15- ذبیح اله 16- حسین زاده 17- محمد باقر عبدالله زاده 18- علی درخشانی 19- جعفر زادگان 20- رضا وطن 21- عظیم خانی 22- باباخانی 23- ناهید 24- محمدتقی زاده 25- هاشم 26- یوسف 27- عزیزاله 28- سیف اله 29- الیاس 30- اسمعیل 31- عباس زاده 32- بلالی 33- مختاری 34- میراحمدزاده 35- عزت 36- مصیب موسوی 37- ابراهیم 38- حسین 39- مشهدی حسین 40- عزیز 41- حسن تیموری مالک 42- مرادعلی تیموری مالک 43- محمدصادق بهلولی مالک 44- علی داداش خانی 45- حاجی ابراهیم محمدزاده 46- سیف اله 47- عبدالله 48- عباس 49- عزیز صارمی 50- محمدخان ستاری 51- اسدزاده 52- حسین زاده 53- بخش علی زاده 54- ابراهیم زاده 55- نقی داداش خانی 56- یزدانی 57- قاسم داداش خانی 58- صالح زاده 59- حبیب نوری 60- حسین 61- مرادعلی مالک 62- بالغ



خان مالک 63- جمال مالک 64- یحیی الدین مالک 65- حسن تیموری مالک 66- جانی. (روزنامه آذربایجان شماره 1، 14 شهریور 1324)

### سیاسگزاری و شادباش

انتشار بیانیه فرقه دموکراسی آذربایجان بارقه امیدی در روح جوانان و روشنفکران بوجود آورد. عملی شدن آن مرمانه مقدس که حاوی استقلال ایران است آرزوی دیرینه توده منور الفکر و طبقات تحصیل کرده می باشد. شعار فرقه دمکرات آذربایجان که از لحاظ روانشناسی که از برتری جوئی فردی و اجتماعی و ملی گرفته و به بشر دوستی منتهی میشود خود دلیل ذهن روشن پیشوایان آن فرقه میباشد. مراعات همین نکات به ترتیبی که مورد دقت ملل بزرگ عالم و کلیه روان شناسان میباشد جان تازه به روحهای افسرده دمید. برنامه حزب دمکرات فعالیت و جدیت را پیش افراد و توده تولید و مساقه های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را در بر دارد. این طرز تشکیلات که از ضروریات ملل دمکرات و دول مشروطه است برای برخورداری از معنویت دموکراسی بهترین راهنما است. با در نظر گرفتن این انتشارات ترتیبی که در برنامه آن حزب گنجانده شده امیدواریم فرقه دمکرات آذربایجان با قدمهای محکم و متین به طوریکه سعادت عموم طبقات مردم را در نظر گرفته پیش از پیش موفق و مقتضی المرام باشند. در خاتمه مستدعی است شادباشهای صمیمی را بپذیرید. درفشی دبیر، مه پور دبیر، رحیم دیبائیان، قاضی طباطبائی دبیر، ویگن ملک، حشمتی کارمند پست و تلگراف، پرش کارمند پست و تلگراف، طاهری کارمند پست و تلگراف. (روزنامه آذربایجان شماره 2، 17 شهریور 1324)

### مراغه

1- سیفعلی وثوق 2- مددیان 3- احمدی 4- اجلالی 5- ماردی واسیان 6- کیهان 7- محمد سطوتی 8- طلو عیان 9- علیقلی مقدم 10- امینی مراغه 11- حیدر وثوق 12- آبادی مقدم 13- یداله افشار 14- سلیمان مقدم 15- یوسف 16- ناصریان. روزنامه مزین صفحه سی کیچیک اولدوغونا گوره تلگرافلارین مضموننی چاپ ائده بیلمه دیک. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 17 شهریور 1324)

### تلگراف از سولدوز

فرقه دمکرات آذربایجان آقایان پیشه وری و رفیعی و نظام الدوله تمام برادران کرد شما با قلب مملو از عشق های سرشار از وطن پرستی تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان را که آوازه آن در ساعت 4 بعد از ظهر از مهاباد به نغده

رسیده احساسات و تبریکات خود را ابراز از این تاریخ درب سعادت و خوشبختی را بروی تمام افراد آذربایجان باز میبینیم و بدینوسیله با نهایت افتخار و سینه صاف مرام مقدس فرقه دمکرات و آزادیخواه را تبریک می گوئیم حاضر هستیم تا آخرین قطره خون خود از این آرمان که دنیای جدید و نسیم آزادی بروی کلیه فرقه و برادران آذربایجانی باز می کنند رفع و قرار عهد و جانانی ما را در پیشرفت مرام مقدس آزادیخواه تبریک و سهیم و اطمینان میدهیم پشتیبان باوفای آن خواهیم بود. (روزنامه آذربایجان شماره 2، 17 شهریور 1324)

### مکتوبلار و تلگراف واسطه سیله اطرافدان عضویت تقاضاسی اندنلر میاندوآب

فرقه دمکرات آذربایجان - آقایان پیشه وری و رفیعی نظام الدوله تمام برادران کرد شما با قلب مملو از عشق های سرشار از میهن پرستی تشکیل و تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان را که آوازه آن در ساعت 4 بعد از ظهر به مهاباد رسید احساسات و تبریکات خود را ابراز از این تاریخ درب سعادت و خوشبختی را بروی تمام افراد آذربایجان باز می بینیم و بدینوسیله با نهایت افتخار و سینه صاف مرام مقدس فرقه دمکرات و آزادیخواه را تبریک می گوئیم و حاضر هستیم تا آخرین قطره خون خود از این آرمان که دنیای جدید و نسیم آزادی را بروی کلیه فرق و برادران آذربایجانی باز می کنند دفاع و قولا و عملا و جانا و مالا در پیشرفت مرام مقدس آزادیخواه تبریک و سهیم و اطمینان میدهیم پشتیبان باوفای آن خواهیم بود و بوصول این بشارت مسرت بخش تا صبح پنجشنبه مراسم میتینگ و جشن و چراغانی عمومی در تمام مهاباد و حومه آن برپا شد. از طرف بیست هزار نفر حزب دمکرات کرد محمد یاهو. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

هیأت مقدس فرقه دمکرات آذربایجان - جناب آقای قاضی محمد در اینموقع که فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل و تاسیس یافته خوشبختانه جناب آقای قاضی محمد که در تبریز تشریف دارند برای تشریک مساعی و پیشرفت مرام آن فرقه بسمت نمایندگی عموم اکراد با اختیار تام معرفی مینمائیم. از طرف بیست هزار نفر حزب دمکرات کرد محمد یاهو. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

چهار راه فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان امضاء کنندگان زیر بتشکیل فرقه دمکرات آذربایجان تبریک گفته و استقبال می نمایند و امیدوارند آن فرقه در راه استقلال ایران و ترقی و سامان آذربایجان کوشش بیشتری بخرج داده و موجب خوشبختی این ملت شود. زنده باد فرقه دمکرات آذربایجان - زنده باد ایران مستقل و فرقه مشعل دار ترقی آذربایجان. ایلخانی فلاح - نانوس کشیش -

مجلد کارمند کارخانه - قاضی جهانی نماینده مطبوعات - حسین وصالی کارمند کارخانه - محی الدین ناسوتی تاجر - ابراهیم ذیجاه فلاح - مهندس کوششی رئیس کارخانه - حسین هوشمند رئیس حسابداری کارخانه - محمود علمی فروغ بازرس کارخانه - علی اکبر فرزانه منصتی حسابداری دارائی - مصطفی دارائی. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### اهر

چهار راه فردوسی - آقای پیشه وری و رفیعی فرقه دمکرات آذربایجان این جانب تیمور جوانمردی ساکن اهر بیانیه را خوانده از صمیم قلب این مرام مقدس را تبریک گفته و سعادت فرقه دمکرات آذربایجان را از خداوند خواهانیم. تیمور جوان. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

خیابان فردوسی - فرقه دمکرات آذربایجان ما امضاء کنندگان گشایش فرقه دمکرات را تبریک عرض کرده نجات ملت ایران مخصوصا آذربایجان فلاکت زده را از نور مقدس آن مرام و تشکیلات پاک امیدواریم. غلام علی حسینی پسر قبله علی - علی اردک - مشهدی علی علی بنا - قربانی - عباسعلی - بهمنی - حسن پور - فرض علی قلی زاده - حسن عاشقی - یداله رضایناهی - شیرین حضرتی - محمود علی ایمانی زاده - عبدالله همت نیا - مشهدی رحیم صابریلی - حسن قهرمانی - احمدآقا عدیل رزم اهر - حسن محمدعلی - مشهدی جیب اسد اوغلی بدایت. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان ما زارعین ارسباران با صمیم قلب تشکیل فرقه دمکرات را تهنیت گفته استحکام بنای آن مرام پاک را در نجات این ملت ستمدیده خواستاریم. میرهاشم شیرین دل، محمود، سیف الله، اسدالله، علی، نصیر، اسکندر، اسماعیل، صمد، فتح الله، علی، کربلای ملا مهدی قدیم، رستمی، ملا محمدعلی خاموشی، حسین، عباس، حسین زنگ ملکی، آقا محمدعلی قربان پور، علی بهاری، بایرام، اسدالله، رجب، بیگ کیشی، سادات قلی ولد ولی، پنجه علی، مسیب، قربان، مهدی، قلی، حسن بیگ پسر محمدحسین، حسین، جواد، محرم، علی پرویزی. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان ما امضاء کنندگان ذیل بدین وسیله افتتاح و تشکیل فرقه دمکرات را تبریک گفته با صمیم قلب حاضریم به فرقه دمکرات آذربایجان پشتیبانی نماییم. آقای امیری - آقای مشهدی علی اکبر امیری - عزیزلی - قوچ علی - عبدالله آصف - صغرا اکبری - حاتم زارع -

اختر زکی - علی اکبر زاده - غلام عزیزیان پورور - عباسوف اسداله -  
 غلامرضا رستمی. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### عجب شیر

توسط آقایان رفیعی و پیشه وری - دفتر موقتی دمکرات آذربایجان با  
 انتشار یافتن بیانیه فرقه دمکرات در شیشوان محال دیزجرود عموم اهالی تبریک  
 گفته و موفقیت را از خداوند خواهان و اینجانب شعبه فرقه در شیشوان که مرکز  
 دیزجرود است تشکیل دادم. جلیل شیشوانی. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21  
 شهریور 1324)

فرقه دمکرات آذربایجان با کمال تشکر از تشکیلات فرقه دمکرات  
 آذربایجان با صمیم قلب تبریک و شادباش عرض می نمائیم و اینجانبان با جدیت  
 و شغف تمام مشغول تشکیل فرقه دمکرات دیزجرود هستیم. تقی رضائی مهدیقلی  
 بصیرپور خرده مالکین - حبیب ذاکری دامپزشک، محمود حکیم زاده پزشکیار  
 - احمد شجاعی دوا فروش - احمد الهاشمی تاجر و حسین الهاشمی تاجر - محمد  
 مرندی اصناف - حسن مرندی اصناف - غلام حسین عظیمی اصناف - مسیب  
 سیدی اصناف - بیوک صمصامی خرده مالک - صولت یگانی. (روزنامه  
 آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### ماکو

حزب دمکرات آذربایجان این جانبان رعایای محال کلجه لات و ارسی  
 کنار و نازک و توابع بیانیه را خوانده و مستحضر شدیم تبریک مینمائیم. از  
 طرف هفت هزار نفر رعایای قراء نازک سفلی حاجی قلو عبدالعلی کندی قوچ  
 کندی عزیز کندی ترش آب قورشاقلو ایلانمالی دیوان خانه حسن کندی اوتا کندی  
 مشدب قشلاق کلجه محبوب محمودپور شیرزاد اسمعطل کربلای شکور علی  
 مشهدی بابا حسن و لائی سلمان امیر ذوالفقار حیدر حسین حبیب جعفر علی عزیز  
 قنبر حسن ولی مشهدی مصیب فرامرز مشهدی یوسف مشهدی تیمور کامل  
 مشهدی عمراه مشهدی سیف علی محمد محمد حسین بابا. (روزنامه آذربایجان  
 شماره 3، 21 شهریور 1324)

### ماکو

حزب دمکرات آذربایجان این جانبان اهالی سه چشمه بیانیه را خوانده و  
 مستحضر شدیم تقاضای عضویت و تشکیل آنرا خواستاریم و تبریک می گوئیم  
 از طرف هفتصد نفر حاجی علی جعفری - حاجی مرتضی دبیری - ملا حسین  
 باقری - مشهدی حسن جلال پور - هاشم توفیقی - رضاقلی - یعقوب نقی زاده

– حاجی عبدالحمید عطاری – عبدالله سلیمان نژاد – محمد مشهدی محمد – حسن فولادی – مشهدی ابراهیم کریم زادگان – جلیل ندیم پور – کربلای علی عباس – رمضان ابوذری – مشهدی حسن شریف زاده – اسمعیل کریمی – عبدالعلی مقدس – محمدعلی – احد قدیمی – اسد محمد حیدری – ولی غفاری – میرعباس نوری – کربلای علی صادقی – یوسف حیدرپور – اکبر مختاری – خلیل ولی زاده – محمد ثروتی – محرم رضائی – جعفر صادق شریف پور – حاجی الهوردی حضرتی – کربلای الیاس – عباس علی زاده – حاجی محمد خلیل زاده – مشهدی عباس عربی – حسن علی رستم پور – مشهدی نقی کواکب – محمدعلی رستم پور – حیدر خادمی – مشهدی عبدالله – امامعلی واثقی – مشهدی خورشید – غلام حسین ماکوئی – حیدر انزالی – یدالله مساعد حیدر – کربلای عبدالعلی زارع – پاشا ولد رضا – مشهدی حبیب حقیقت – شیرخان نامی – حیدر جلیل زاده – مشهدی بیت الله سلیمانی – مشهدی لطف علی عبدالله اکسیر – مشهدی صمد محمدزاده – قلی صلحی – مشهدی اکبر حقیقی – مجید نظری – مشهدی مختار باوقار – عرض الله سنگدار – داداش زمانی – کربلای بیت الله عظیم زاده – عیسی قصابی – یوسف علی حسن – مهدی قصابی بهلول آقا – جلیل علی جلیل پور – کربلای محمدرضا شریف – مشهدی علی تقی زاده – حسین غلامرضا کریم خانی – مشهدی قربان علی – علی ولد اکبر – کربلای نجف محمد – کربلای رضا مهدی برزگری – غلام رضا عبدالله – مشهدی صمدرضا اصغر قراعی – جمشید زارع – حیدر – کربلای خلیل. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### خوی

– موید ماکوئی – چهارقی – اخوان شهیری ریاضی – بخش علی ابتهال – صادقی – آخوندزاده – یشمیه – آقای معاش جهانبانی – آقای حکیم زاده – علایی – مراد زاده – سلطان زاده – بیات ماکو – میوه خواه – فتحی – پاشا پور – لطفی – شربتی – هاشم زاده – میرزا مهدی – شبستانی – مشهدی نقی رنجی – مستوفی زاده – جان یار چای فروش – دانش – طایفه قلعه بیگی – اسلم زاده – فرخنده – لطفی پور – نیک خواه – علی خوئی – نقی خالی – دانش – ابراهیم زاده – تنهائی زرگر – نژاد فتحی – موزن زاده – مظلومی – حکیمی – حکیمی بیاتی – سپهرانی مظلومی – میراب قنبرپور – رستمی – آقانژاد علی – ابوالحسن زاده – تقی زاده – لطف الله زاده – اردوبادی – جبارزاده – چارنت چی – حبشی – هدایت خواه – زین سار – کفاش زاده – اصغری تقی زاده – عارفی – جوادزاده – موید واحدی – شفقت – عاصمی – جوادیان – عزیزنژاد – دوزچی زاده – امکانی – سید طاهری – فروتن – بهجت زینال پور – قاسملو

– حاجی علیقلی – آقا علی زاده – عالی زاده – اسکندرلو – فرامرزی – میزانی – علی یاری – قاسملو – حاجی علیقلی حاجی زاده – جعفر علی لو – ابراهیم ملا جباری – ذاکری – رضالو حبیبی – حسینی – حسین کوهکمری – حمداله – ملا ابراهیم – زینال – مراد علی یاری – عبدالله زاده – قلی حمزه لو – حاجی علی – اصغر – ابوالقاسم – آدی گوزل – فتح الهی – توسلی – حاتمی تقی زاده – رضاپور – حاجی ایول لو – حسن پور – میرزاجانی – ولی زاده – عباسی پور – پهلوان زاده – حسین پور خمیری – کریمی – پاشازاده – حاجی علی محمدپور – قهرمانلو – خاک پور – عباس عفت دوست – رضانژاد – اوجاق قلی – قدرتی – حسین کوهکمری – سپهرچی – شریف جان زاده – تعبدی میدانی – وفائی – قلی زاده – نقی زاده – ابراهیم زاده – حاجی علی قلی لو – حسین خادم – حسین سرانلو – غلامزاده – کشاورزی. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### ماکو

توسط آقای پیشه وری فرقه دمکرات آذربایجان خلیل نژاد توانائی رضالو قمرلو حاجی آقازاده فراغتی مقدم فراغتی محمودپور برزگریاری مرتضوی حبیب معصومی کوه اکبری زین العابدین آقای بابایی الیوردی آقازاده ملا جباری حبیبی ظهیر اصل دار یوسف نوه سی ملازاده قمرلو خلیل اوغلی سلیمی ولی نژاد محمود زارع نظری صفی کوکمری کریم زاده قنبر کریم زاده جعفر علی لو دادخواه نوای استا نژاد علیزاده سلم پور علی زاده فیروتنی طبری مختاری غفاری دلمانچه طایفه حسن علی الیاس زاده شکوهی رستم پور سعیدی سعید زار پیر یوسفی دشمن لو رستم پور استران لو دارائی غفارزاده حسین کوکمری شکرزاده عابری رضا زاده صیاد پور نقی پور حضرت قلی لو ارازانلو علمیاری ارازانلو ارزش لو نصرتی شرافت خوته یوسف نژاد بصیری عطاری قلی زاده فتح الله رجب زاده اسدپور مسلم زاده دیادید تقی زاده جعفر نژاد قوائی واعظ زاده جعفرخانی محمدزاده چوبدار سیف الله زاده محمدی بابا زاده جعفرزاده رحیم لو جعفرزاده رمضان زاده دستگیر موسوی اشرفی امانلو سجاد موسوی زرگزاده اسماعیل زاده محمدلو رحیمی بلاکش موسوی زنوزی هوسن زاده و دوپست امضای دیگر. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### فرقه دمکرات آذربایجان

#### آقایان پیشه وری و رفیعی نظام الدوله

تمام برادران کرد شما با قلبی مملو از عشق سرشار میهن پرستی تشکیل و تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان را که آوازه آن در ساعت 9 بعد از ظهر به مهاباد رسد احساسات و تیریکات خود را ابراز و از این تاریخ درب سعادت و خوشبختی را بروی آذربایجان باز می بینیم و بدینوسیله با نهایت افتخار و سینه صاف مرام مقدس آن فرقه دمکرات و آزادیخواه را تیریک می نمائیم و حاضر هستیم تا آخرین قطره خون از این آرمان که دنیای جدید و نسیم آزادی را بروی کلیه فرق و برادران آذربایجانی باز میکند دفاع قولا و عملا و جانا و مالا در پیشرفت مرام مقدس آزادیخواه تبریک و سهیم و اطمینان میدهیم پشتیبان باوفای آن خواهیم بود و بوصول این بشارت مسرت بخش تا صبح پنجشنبه مراسم میتینگ و جشن و چراغانی عمومی در تمام مهاباد و حومه آن برپا شد. حاجی سید رحیم نظریمی - محمد رسول ذکومی - علی ریحانی - محمد خلیل خسروی - مصطفی داقوی - صدیق حیدری - قادر یدالهی - محمدامین شرفی - عزیز مشیری - محمد یآوری - محمد مادو - سبط محمد ابویان - حسین میکائیلی - ابراهیم سالاری لنگور - کاک علی کاک حسم لنگور بیژنی - محمد رسول کریمی - مطلب یوسفی - سعید به به زاده - عباس حسامی - هاشم خلیل زاده - وهاب بلوریان - رحیم کریم زاده - سید عبدالله طه نحی غفورالدینی - فتاح باروجی - کریم فرهادی - سید عیاد القادر جعفری - رحمت داودی - رشید مایلی - رسول سلماسی - عبدالله حسن زاده - هاشم یوسفی - طه یوسفی - سعید صالحیان - ابراهیم ابراهیم زاده - مناف کریمی - مرادیان - قادر یوسفی - قاسم باقته چس - حسن زاده - علی جورابچی - مصطفی کریمی - محمد رحیم داوری - غفور رسولی - حسن ابرکدی - محمود عظیمی - محمد ابیوردی - مشهد هاشم موسی زاده - سید عبدالله - سید عبدالصمد - علی گل چینی - محمد صباغ فتحی - ملاحسن زاده - حسن ملاحی - حسن کرباسی - مصباح قادری - اورابی خالقی - سید عبدالله - عزیز مرادی - محمدتقی - عبدالله - محمد عزیزی - مصطفی - صالح سهرابی - علی عبدالله صدر باری - رحمن حسن زاده - یداله یاهو - علی زاده - مصطفی مومن - سید رحیم میلای معروف حسن زاده - عزیز صدیقی. از طرف بیست هزار نفر حزب دمکرات کرد.

#### تلگراف از آذر شهر

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان آقای پیشه وری تبریز عموم اهالی آذر شهر با شوق زاید الوصف تاسیس آن فرقه محبوب را که آرزوی دیرینه

آذربایجان است با صمیم قلب تبریک عرض میکنند. از طرف اهالی حسین قلی قاسمی قادر فتحی حبیب فتحی اسماعیل توکلی.

### مراغه

1- ربیع کبیری کارمند کشور 2- سیفعلی وثوق مالک 3- مددیان تاجر و مالک 4- حمید احمدی مالک 5- محمد اجلالی مالک 6- اسرائیل مابروسیان تاجر و محصل خشکبار 7- کسانی شهردار مراغه 8- مصداقی اصناف 9- کریمیان کارمند دارائی 10- علیقلی مقدم مالک 11- قادر مقدم مالک 12- حیدر وثوق کارمند دارائی 13- امین مراعی مالک 14- سلیمان مقدم مالک 15- یداله افشار مالک 16- یوسف ناصر مالک و زارع 17- سیداسمعیل مدیر کتابفروشی سلیمان 18- ورژ نظریان نجار 19- مجید متکلمی کارمند انجمن 20- هاشم احمدیان اصناف 21- احمد الهکی اصناف 22- اسلام نانوائی نانوا 23- قربانعلی کاراج کاراجی 24- احد دقیق فهم کاراجی 25- اکبر ایران زاد نانوا 26- اصغر نوروزی سیغاره چی 27- حسین واعظی اصناف 28- حیدر لیلائی خیاط 29- مشهدی حمید خانعلی کارمند دارائی 30- رحیم رهبر کارمند دارائی 31- قدرت اله مالک 32- نصراله قهرمانی مالک 33- کریم پروین کارمند دارائی 34- عزیز یوسف پور 35- اسداله پیش آهنگی 36- مهدی نعیمی کارمند دارائی 37- جعفر رجب پور کارمند دارائی 38- فتح اله شریفی کارمند دارائی 39- فریدون باقداساریان 40- حمید مشاور کارمند دارائی 41- نصرت اله یوسف زاده 42- حمید فرخ زاده کارمند دارائی 43- امیراحمد اصلی 44- حبیب عسگریه کارمند دارائی 45- بیوک ضیاء کارمند دارائی 46- طاطاوس هارطونیان تاجر 47- الماندو بادالیان مالک و زارع 48- مصاف رستمیان کارمند نجار.

### مکتوب وارده

#### افسانه حکومت نظامی در مراغه

در تاریخ 19-6-24 برای انجام کارهای ضروری در ساعت ده و نیم وارد مراغه شدم. بدون اینکه از اوضاع داخلی مراغه اطلاع داشتم باشم بعبادت مسافرت مشغول پیمودن راه خیابان بودم که بمحل سکونت خود برسم. وقتیکه از جلوی حزب توده مراغه رد می شدم صداهای دوره دیکتاتوری بگویشم رسید (ایست ایست ایست) که من لابد شده سه مسافر یکه همراه بودند ایستادیم چند نفر سرباز با پاشیان شماره 14 و دو نفر ژاندارم بجلو آمده از من پرسیدند ار کجا می آئید. گفتم از تبریز. با لحن خشن گفت شما مگر از حکومت نظامی مراغه خبردار نیستید گفتم چون تبریز مرکز شهرستانها است آنجا اینطور مسئله نبود که با اطلاع باشم. یکنفر سرباز جواب داد اینها تماماً خطاهای حزب توده است



الحمداله که رئیس حزب مراغه هم امروز گرفتار الان در زندان میباشد زیاده حرف بزنی حکم جناب سرگرد است باید هر کسی بوده باشد گرفته بفرمانداری ببریم. بعداً ما را بجلو انداخته با سرنیزه حضور آقای سروان سرکشیک بردند او هم گفت من نمی‌توانم مرخص کنم بایست خود سرگرد یا افسر کشیک دیده و توضیحات لازمه بگیرد. ما چهار نفر را بفرمانداری بردند. پیش از ما هم 20 نفر را زندانی کرده اند. پس از ورود ما یکی از سربازان گفت (آقای کبیری) را ممکن نیست مرخص بکنند بطهران خواهند فرستاد و امروز هم 12 نفر سرباز با یک افسر برای بازجویی خانه کبیری رئیس حزب توده مراغه رفته تفتیش نمودند جمعیت حزب قدرت نداشتند در مقابل سرنیزه سرو صدائی بکنند انشاءاله چند روزه بنا بفرمایش افسران کلیه حزب داغون خواهد شد این صحبتها در ساعت 11 و نیم شب 10-6-24 بود بعداً با هزاران زحمت بنا بدعوت محبوسین زندان موقت دیکتاتوری حکومت نظام یکنفر افسر بلند قد که دو ستاره بر دوش داشت از بالاخانه پائین آمده هر شخص را یک بیک استنطاق مینمود و با یکنفر سرباز با اشنائی از محل سکونت او مرخص مینمودند ولی چون نوبه بماها رسید بحضور جناب سروان عرض نمودیم ما را هم مرخص بکنید برویم جواباً فرمودند گلهای حیاط فرمانداری بسیار باصفا است باید در اینجا بخوابید هر چه اصرار نمودیم که چه تقصیری داریم از سفر خسته بدون خوردن خوراک و پوشاک رسیده زندانی باشیم مختصر قرار بر این شد که بخانه های خودتان نمی‌توانید بروید بایست در مهمانخانه بخوابید تا صبح اطلاع داشته باشیم از کجا آمده اید. ما سه نفر را که عبارت از همان پیرمرد سید بوده باشد با دو نفر سوار نظام با سرنیزه از وسط خیابان می‌آوردند در هر قدم پنج و شش نفر ژاندارم ایست داده همان دو نفر سوار نظام راپورت میدادند تا در ساعت 1 نصف شب آورده بمدیر مسافرخانه اطمینان تحویل دادند تا صبح از آنجا ما را دوباره برده استنطاق نمایند صبح هنوز از خواب بیدار نشده بودیم که دیدیم جار کشیده شده که حکومت نظامی ملغا شد. آزاد مسافر مراغه.

### تلگراف تبریک شبستر

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان رونوشت خاورنو بمناسبت تاسیس و تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان نخستین هدف و مرام آن ناجی ایران و مخصوصاً آذربایجان است صمیمانه تبریک عرض نموده و موفقیت آن فرقه مقدس را از درگاه خداوند متعال خواستاریم از طرف اهالی ارونق و انزاب صادقی حافظی عبدالله طهماسبی بهران آصفی علی جهانگیری ملک اصلان خانی عباس و عفتی عباس سلطانی سیف علی ابراهیم کیقبادی محمد.

### ارسباراندان اداره میزه مکتوب آذربایجان دمکرات فرقه سینه

بیز ارسبارانین مدنیت و ترقی جهندن بوتون دنیاده ملتترین گیریده قالمیش بی سواد کندچیلری ترقی گونشینین پارلاق شعالاری آذربایجان و خصوصاً ارسباران محالینا عکس ایندیرن آذربایجان دمکرات فرقه سین قلبا تیریک ایدوب بو فرقه نین نه قدر پاک و مقدس اولدوغونی و آذربایجان خالقینین گله جک حیاتینین ترقی و انکشافنی بوندا گوروروک ایندی بیز دوشونوروک ترقی و مدنیت آنجاق ملتین ئوز دیلینده علم و ادبیاتینده در. بودور بیزیم کندلره بیر سوادلی تاپیلماز و تاپیلان سوادلیلارین سوادیندان استفاده ایده بیلمیریک. ظنجه بونی هامو تصدیق ایدر که ارسبارانین هر بیر نقطه سی دنیانین سیاسی و اقتصادی ترقیاتندان محروم قالمیشلار. بونین سببی آنجاق آذربایجانین معارف و ترقی یوللارینی تیکانلی چپرله کسه ن بیر دسته طهران خاینلریدیر. لاکن دیموقرات فرقه سی بو خاینلره ئوز محکم و منطقی جواب لارینی ویره جک و آذربایجاندا آنا دیلینده ینی مکتب و عرفان اوجاق لارنین اچلجاغیندا و آذربایجان خلقنی ایری آدیملارلا ایره لی گیتمه سینده وار قوه لری ایله چالیشاجقلار. بودور دیموقراتیق ملتر ئوز دیلرینده یوزلرجه ابتدائی و عالی مکتبلر اچیلار آنجاق بیزیم کندلرده سهلدیر حتی شهرلریمیزده ده بیله تاپیلماز بیز کندچیلر بونو یاخشی دوشونمشیک که کند تصرفاتینین ترقی سی آنجاق علمی اصول لار ایله اولایبیلر. بیزیم آذربایجان تاریخی دیموقراتیق دولت تاریخیندن چوخ قاباقدیر: ایندی اونلار ئوز تصرفاتی علمی آلتلر ایله اداره ایله یرلر لاکن بیزیم کندلرده داش عهدیندن قالمیش آلتلر ایشله نیر بونا گوره بیز کندلیلر وطنمز آذربایجانین دردلرینه چاره آذربایجان دیموقرات فرقه سینده گوروب اوجا سس ایله دبیریک یاشاسن آذربایجانین ترقی و سعادتینه چالیشان دیموقرات فرقه سی و اونون مقدس مرامی، یاشاسن مظلوم آذربایجان خلقلرین ترقی سی اوغروندا چالیشان دیموقرات فرقه سی. علی پرویزی.

### تبریک و درخواست عضویت از طرف آذربایجانیان درخواست عضویت از مرند

اینجانبان سکنه شهر مرند با کمال افتخار برای قبول عضویت تشکیلات دمکرات آذربایجان حاضریم. سلماسی عطار، یوسف باروجی، مالک رستمعلی، رزاقی مالک، حاجی قربانی مالک، مجید گلنتی بزاز، محمدعلی میرزازاده سقط فروش، یوسف عطار، میرزا آقا مالک ولی رهبر تعاوی کسبه، مجید کلانبری، علی اصغر عراقی، علی اصغر اخوت کسبه، مرند علی آقا کسبه، اکبر خیاط، خیاطی نویدی، مسبه میرزا علی بزاز، حاجی فرج شکرانی کفاش، غلام دهقانی،

عطار عباسعلی، دیزجی بزاز، عباسعلی عطار، زین العابدین قیطانی، علی اصغر قالی باف منصوری، میر غلام سیدی، یدالله یآوری، تاجر محمدعلی کریمی، تاجر علی اکبر عطار، رضا جلیسی، رحیم یآوری، زارع جعفر عامل فروش، خلیل رحیمی نجار، رضا حسنی، عزت ابنام بقال، حسن عیسی بقال آقا مردانی، بقال عباس حیدر کسبه، یدالله، مصطفی، احمد باقری، حسین تقوی عطار، عباس پور ابراهیم، حیاتی حسن، تیزچنگ حاجی زینال، آهنگر علی شاه حسین، اکبر صراف، عبدالله صراف، حاجی زینال شاه حسین، مشهدی رضا اصغری، عطار حسن، نیرومند مالک، قربانعلی، حسن قهرمانی، بقال کربلای غلام علی، سیدعلی، اسماعیل بابلی، زارع توتونچیان، مالک اسماعیلی، بقال میر محمود، مالک مشهدی اسد، بقال آقاحسنی، رضا چایچی، ستار ناظری، محمود موقت، شفیع یآوری، دیزج یکانسر، فروردین تاجر یدالله، مالک حاجی صمد اردبیلچی. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### رضانیه

چهار راه فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان مستدعی است مقرر فرمائید اسامی امضاء کنندگان جزو مؤسسين آن فرقه محترم ثبت فرمائید. اکبر ایروانی مالک ولی آموزگار باباحاتمی مختار حیدری علی آذری بزاز حیدر خرده فروش. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### مراغه

تبریز فرقه دمکرات آذربایجان متمنی است عضویت این جانب را بپذیرید. عبدالله اسکندری. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### اشنویه

هیأت مقدس دمکرات آذربایجان رونوشت جناب آقای قاضی محمد در این موقع که فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل و تاسیس یافته خوشبختانه جناب آقای قاضی محمد در این موقع که فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل و تاسیس یافته خوشبختانه جناب آقای قاضی محمد که در تبریز تشریف دارند برای مساعی و پیشرفت مرام آن فرقه بسمت نمایندگی عموم اکراد با اختیار تام معرفی می نمائیم. از طرف اهالی قصبه اشنویه سعید ابراهیم پور. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### عجب شیر

تبریز فرقه دموکراسی تشکیل فرقه دمکراتی را در آذربایجان تبریک عرض موفقیت از ایزد خواهانیم . سعید نظامی . (روزنامه آذربایجان شماره 4 - 24 شهریور 1324).

### سراب

تبریز خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان ما زار عین و مالکین و تجار و سایر اصناف سراب از صمیم قبل تشکیل آن فرقه را تبریک گفته با عضویت آن پایداری و پیشرفت آن مرام پاک و نجات ملت ستمدیده را خواستاریم . شفیع مالک جبار اظهري نقاش مهدی هاشمی مالک علی اصغری مالک شقاقی شیدائی تاجر اطمینان زینال زاده تاجر نفیعی تاجر شیدائی تاجر حسین مهاجری فرشی اصغر عسگری رفیعی عزای سیدسعادت . ( روزنامه آذربایجان شماره 4-24 شهریور 1324 ).

### ماکو

فرقه دمکرات آذربایجان ما اهالی او اجیق تشکیل فرقه دموکراسی آذربایجان را تبریک عرض مینمائیم . قاسم سرخ حالی حسن خمسه بایر ام علی صادق بفاق فتحعلی زاده عبدالله منصورى کاظم رسولی نصرالله برج خانی نصرالله معماری اکبر اسکندر زاده عزیز زارع زادگان احمد ایرنلو عزت الله گوزل زاده حیدر محرمزاده الهوردی محرم حیدر بیت الله رضائی پاشا زاده اصغر رستم پور صفر علی حسن غلام جمالی جبار افتخاری جبار محمود زادگان قنبر عشیر زاده میر محمد رضوی عباسعلی ولی زاده عباسعلی احمد پور علی مور غوزلو قلی خان ایرنلو حق و پردی محمد پور حسن احمدی همت حسن زاده علی اکبر اصلانی حسن علی محمد پور مشهدی احد احمد علیزاده میرزا علی مدد زاده کاظم نصیری امامعلی نصیری لطیف غلام رضا زینال زاده عباس قهرمان زاده عشق علی خان زاده محمد علی محرم زاده حسدر رستم زاده بایرام علی عظیمی ستار اخوان زاده مطلب اصغر زاده مشهدی ولی الهوردی زاده مختار جعفر زاده ابراهیم محمد پور مصطفی درویش نجات علی اصغر علی پور حیدر فرج زاده رجب قلی نوروز حسین سرخ خانی حسین غلام سلیمان محرم رستم رستم زاده عبدالله محرم اژدر پارسا علی رستم پور مشهدی عیسی الهوردی محمد نقی اسکندری درویش جبار زاده حسین مولا زاده محمد علی بایرام زاده . از طرف هیأت صد نفره اهالی او اجیق . (روزنامه آذربایجان شماره 4 - 24 شهریور 1324).

**مرد و توابع**

اینجانبان امضاء کنندگان سکنه مرد و توابع با کمال افتخار برای قبولی عضویت تشکیلات دمکرات آذربایجان حاضریم. اقی زاده رضا علی پور کربلای حسن نجار شافعی عبدالله شافعی حمامچی علی پور عباس مالک رضا اصغروند عامل ابوالفضل فرزندان مالک حیدر مجید زاده - ابو الفضل متظلم ذو لفقار زهتاب - ابولفضل ل زهتاب اکبر علاف تقی باغبان نقی باغبان حسین تقی زاده باغبان خلیل عباس زاده کسبه عبدالحسین رضازاده مالک غلامحسین ریسمانچی عباس علی رضا ملک حسین محمد زاده بنا اسد علی زاده بنا خشگه خطمی مالک. (روزنامه آذربایجان شماره 4 - 24 شهریور 1324).

قطعنامه موقتی فرقه دمکرات آذرشهر

بنابه اطلاع قبلی نمایندگان فرقه دمکرات آقایان یدالله کلانتری و یدالله مومنی در تاریخ 1324/6/19 ساعت هشت شب صبح تشکیل و شعار فرقه دمکرات قرائت و مورد استقبال از هر طبقه واقع شد و با رای اکثریت آقایان قائد عافتحی و حسنقلی و قائمی آقای حبیب خان فتحی و توکلی بسمت هیأت موقتی فرقه دمکرات منسوب گردیدند. بامضای بیست نفر از اهالی آذرشهر. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

**آقایان موسسین فرقه دمکراسی آذربایجان**

با نهایت خوشوقتی از صمیم قلب تشکیل آن فرقه را تبریک گفته و امیدواریم با مرام و نیتی پاک که دارید موفق و دست مرتجعین را که سالهای سال به ستمگری در این سرزمین مشغول بوده و اصلا در عمران و آبادی آن کوششی نکرده اند کوتاه فرمائید. سرای حاجی محمدقلی - حسین نوری. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

**آقای مدیر محترم روزنامه آذربایجان**

دیروز که از طرف فرقه دموکراسی در سالون شیر و خورشید کنفرانسی بر پا بود بیش از پیش شادی و شغف عموم مخصوصا جوانان آذربایجان را فراهم آورده و امیدی برای ترقی آتیه این سرزمین در دل آنها رخ داده است. بدین وسیله بنده از جانب تمام جوانان ترقی پرور آذربایجان گشایش اولین کنفرانس را تبریک عرض کرده امیدواریم با اجرای تصمیماتی که اتخاذ شده هر چه زودتر بتشکیل حکومت ایالتی نیز نائل شویم. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

**تبریک و درخواست عضویت****شرفخانه**

تبریز توسط آقای پیشه وری تشکیلات حزب دمکرات آذربایجان با قلبهای مملو از عشق سرشار وطن پرستی تشکیل و مرام مقدس فرقه دمکرات آذربایجان باعث خوشوقتی جامعه ایران بالخصوص آذربایجانی است. از طرف یک عده عناصر صالح روشنفکران و کشاورزان و رنجبران ارونق انزاب با صمیم قلب تبریک عرض موفقیت را از درگاه ایزد بی همتا مسئلت می نمائیم. شیرعلی عزیز محمدزاده نقی محمودزاده عظیم طباطبائی احمد رفیعین عزیز منصوری میرحسن فتاح آذر عباس هدایت. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

حزب دمکرات بیانیه را خوانده از صمیم قلب تبریک گفته سعادت فرقه دمکرات آذربایجان را خواهانیم. بهنامی. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

**آذرشهر**

حزب دموکراسی تبریز. ضمن تبریک حزب قبول است عضویت مورد تقاضا است. کارمندان اقتصادی آذرشهر غنی زاده و اتحادی. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

حزب دمکرات تشکیل حزب را تبریک بواسطه ماموریت بازرسی اقتصادی آذرشهر مراجعه به دفتر حزب جهت اسم نویسی مقدور نشد. بدین وسیله ورود خود را بعضویت اعلام سبحانی سلیمانی. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

خیابان فردوسی فرقه دمکرات آذربایجان رونوشت روزنامه آذربایجان دیروز ساعت پنج بعد از ظهر از طرف فرقه دمکرات آذرشهر و توابع در میدان مرکزی با اشتراک عده کثیری از هر طبقه نمایندگان مرکزی فرقه آقایان یدالله موتمنی و کلامتری در باره لزوم اتحاد و تشریح شعار و بیانیه فرقه دومکرات میتینگ مفصلی داده شده و با کف زدن و محبت استقبال حاضرین خاتمه یافت. از طرف اشتراک کنندگان در میتینگ باقر فتحی مهدوی عباسعلی حسین قدکساز. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

**تلگراف تبریک****اهر**

چهار راه فردوسی - جنب مطب دکتر حاجی علیلو دفتر موقتی حزب دمکرات آذربایجان با زیارت بیانیه صادره موفقیت آن حزب شریف را خواستار

با کمال شغف فداکاری خود را عرضه میدارد. اهر عزت رضاخانی. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### تبریک برادرانه

شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان آذربایجانی در تشکیل آن نقش مهمی بازی کرده اند. با نامه رسمی که از طرف آقایان ابراهیمی و محضری روستا امضاء شده است توسط آقای پیشه وری مؤسسين حزب دمکرات آذربایجان را تبریک نموده اند. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### تلگراف تبریک و درخواست عضویت

#### سلدوز

هیأت فرقه مقدس دمکرات آذربایجان رونوشت عینا آقای قاضی محمد در این موقع که فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل و تاسیس یافته خوشبختانه جناب آقای قاضی محمد که در تبریز تشریف دارند برای تشریک مشاعی و پیشرفت مرام آن فرقه بسمت نمایندگی عموم اکراد با اختیار تمام معرفی می نمائیم از طرف کرد نقده و حومه آن. (روزنامه آذربایجان شماره 7، 28 شهریور 1324)

### تبریک و تقاضای عضویت

#### اهر

چهار راه فردوسی - جنب مطب دکتر حاجی علی لو دفتر موقتی دمکرات با هزاران خوشوقتی از صمیم قلب موفقیت آن فرقه محترم را خواستارم و تبریکات خالصانه را تقدیم و استدعای قبول عضویت مینمایم. صادق معین زاده. (روزنامه آذربایجان شماره 8، 29 شهریور 1324)

### تبریک و درخواست عضویت

#### اردبیل

توسط آقای پیشه وری موسسه حزب دمکرات آذربایجان از شعار و مندرجات بیانیه حزب دمکرات آذربایجان که حاوی آرزوهای دیرین هر فرد آذربایجانی بوده فوق العاده خرسند هیأت موسسه اتحادیه کارمندان شهرستان اردبیل که مترجم احساسات یک میلیون جمعیت این شهرستان هستند در نوبه خود باطلاع از این قیام مقدس تبریک پرشور و شغف خودشان را با اعلام جان بازی و فداکاری در اجرای کامل مواد این مرام مقدس و امر هستی بخش

صمیمانه عرض مینمایند. 39 اتحادیه کارمندان شهرستان اردبیل. حبیب الهی.  
(روزنامه آذربایجان شماره 9، 30 شهریور 1324)

### آذر شهر

فرقه محترم دموکراسی آذربایجان جامعه روحانی تجار ملاک گاوگان از تاسیس آن حزب مقدس فوق العاده مسرور و مصمم به پشتیبانی کامل از مرام آن میباشد اینک با عرض تبریک از تاسیس چنین حزب مفید تشکیل شعبه گاوگان بعمل آمده و در اولین جلسه قریب دویست نفر قبول عضویت نمودند. یحیی موسوی - محمدحسن دکلی - طلوعی - ضیاء - برازی. (روزنامه آذربایجان شماره 9، 30 شهریور 1324)

### تلگراف تبریک تشکیلات زنان رضائیه

بوسيله آقای پیشه وری فرقه دمکرات آذربایجان ما تشکیلات زنان ارومیه چند روز است در حوزه ها شعارهای فرقه دمکرات را بحث اخیرا روز دوشنبه 2 مهر با حضور قریب هزار نفر بانوان کنفرانسی در عمارت تشکیلات دایر عذرا آزاد وطن از فرقه دمکرات سخنرانی و دوشیزه صدیقه وفا شعار و بانو یوسفار و دوشیزه سلطان واحدی سخن رانی معلوم گردید آزادی ما در پیشرفت همان مرام مقدس است به آن مناسبت تاسیس آن فرقه دمکرات را صمیم قلب شادباش میگوئیم و حاضریم دوش بدوش با آن برادران شجاع در راه مبارزه مقدس شرکت نمائیم. از طرف حاضرین عذرا آزاد وطن صدیق و فاشعار شکوفه خورشیدی صونا پرویز سلطان واحدی اشجان دومانیان مری ریما کریمآروبیلا زهره مزد آیمیه رقیه بختیاری لیلا تیمور از قره گوهر زهره حسینی قاصاک کزریان مروارید ماه زر مریم ربابه حسینی آفتاندلیان غلامی خاور تاجدار مینا آهدار قلی احمدی ثمر نیاسانتیک گوهر عبدالعلی لاجین قالیوانی زیور طرلان مهر آفاق آزاد فرق ساکنه ژاد قیصر مینا فرامرز بوسرکیسیان فاطمه کارگر جواهر مجیدی کلثم فرغی طرلان صلواتی سکینه ازاده آسیه ازاده زهرا ولیوالی سکینه صونا عزل زاده قره گوز ربابه شرف نیاز دلشکست زرنشان هاجر فاطمه سارا رازی زلیخا فرهادی صونا. (روزنامه آذربایجان شماره 14، 5 مهر ماه 1324)

### از مناطق مختلف ایران؛

#### تلگراف از تهران

فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را صمیمانه تبریک امیدواریم در پیشرفت اصول دمکرات حقیقی ایران مخصوصا آذربایجان



که همواره پرچمدار آزادی و استقلال ایران بوده است خدمات شایانی نمایند. از طرف عده آذربایجانیان. ممی نوری پور احمدیان علی اصغر. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### تبریک و درخواست عضویت از طرف آذربایجانیان تهران فرقه دمکرات آذربایجان

تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را با نهایت حسن نیت صمیمانه تبریک گفته امیدواریم در استقرار و ابقای اصول حقیقی دموکراسی ایران مخصوصا وطن عزیزمان آذربایجان که پیوسته پرچمدار آزادی و استقلال کشور ایران بوده است بیش از پیش موفقیت یافته و خدمات شایانی بنمایند. رضا حمیدیان محمود عزیزی محد علی صدیقی رفیع آرامشگاه میریوسف شکبیا آدشیرین محرم اکبر حسین زاده اکبر علی زاده محمدعلی علی محمد آقا آدشیرین سعیدالله محمود موسی خانعلی رضا بهرامیان رشید یونسی قلی سلطانی میکائیل روحی قدرت علیزاده پروح آزنده دل داود بشیر رسول زاده احمد موسی آتا بابایشی عزیز خیخانی تقی اسدی علی آقا رضاپور کاظم جلیل حسن محمد احمد اعانی محرم ابراهیم حسن بهران سعید یعقوب شکوری حسین حبیبی تبریزی قدرت ساجدی قدرت محمد سربازی آذری حسن بقائی غفار قلی زاده اسمعلی موسی اسد ولی زاده علی حیدر میر یوسف حسن آقا پرسیان ابراهیم جدای هاشمی سید حسین تبریزی اسماعیل مظاهریان عباس صاحبقرانی. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### تلگراف تبریک طهران

حاجی علی شبستری تشکّل فرقه دمکرات آذربایجان را هموطنان عزیز که در استقلال ایران و خصوصا آزادی آذربایجان آزادانه تیریکات صمیمانه را با موفقیت تقدیم می دارم. عیسی حسینی. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### یک تبریک مهم دیگر

کارگران بندر شاه و دشت ترکمن در جلسه مورخ 24/6/16 که هلاوه بر کارگران دهقانان بندر شاه و دشت ترکمن نیز در آن حضور پیدا کرده بودند تصمیم گرفته اند فرقه دمکرات آذربایجان را بواسطه تلگراف تبریک نمایند. این تلگراف امروز به اداره ما واصل گردیده است. تلگراف را آقای مهندس راخته ریاضی امضاء کرده اند.

کمیته تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان رسماً آقای پیشه وری را مامور کرده است. در مقابل سازمان نامبرده که رهبر تمام کارگران و زحمتکشان ایران است اظهار تشکر و امتنان نماید. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 25 شهریور 1324)

### تلگراف تبریک و درخواست عضویت سمنان

فرقه دمکرات آذربایجان رونوشت تهران روزنامه آزر کارگران و زحمتکشان آزادیخواه سمنان تشکیل فرقه را تبریک میگویند. ترابی حدائی علی اکبر قوه پولاد حمیدی عباسغلی حسن ثقفی رمضان گل علی محمد ضیاء نژاد سلیمان پور عبدحسین علی اکبر قربان یزدان. (روزنامه آذربایجان شماره 7، 28 شهریور 1324)

### تبریک و درخواست عضویت شاهپور (سمنان)

فرقه دمکرات آذربایجان آقایان پیشه وری و رفیعی نظام الدوله تمام برادران کرد شما خصوصاً ایل شکاک شما با قلبی مملو از عشق سرشار میهن پرستی تشکیل و تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان را که آوازه آن دیروز بما رسید احساسات و تیریکات خود را ابراز از این تاریخ درب سعادت و خوشبختی را بروی تمام افراد آذربایجان باز می بینیم و بدینوسیله با نهایت افتخار و سینه صاف مرام مقدس آن فرقه دمکرات و آزادی خواه را تبریک مینمائیم حاضر هستیم تا آخرین قطره خون خود از این آرمان که دنیای جدید و نسیم آزادی را بروی کلیه فرق و برادران آذربایجانی باز میکند دفاع و قولاً و کلاً و جاناً و مالاً در پیشرفت مرام آزادی خواه شریک و سهیم اطمینان میدهیم پشتیبان باوفای آن خواهیم بود و بوصول این بشارت مسرت بخش تا صبح یکشنبه جشن و چراغان عمومی برپا شد. عوض شش هزار نفر شکاک عمر شریفی قوطاس مامادی عباس فرنگی طاهر سمت لو. (روزنامه آذربایجان شماره 8، 29 شهریور 1324)

### دامغان

فرقه دمکرات آذربایجان رونوشت تهران روزنامه آزر کارگران و زحمتکشان آزادی خواه دامغان تشکیل آن فرقه را تبریک میگویند. امیر خسروی حسین خسروانی بی طرف خسروانی نصریان اسمعیل علوی هاشمیان ابوالقاسم رویایی شکرانه یغمائی ذوالفقاری شاهرودی عالمی محمد شاطری محمد خطیب

زاده رفعتیان عباسی یوسفی نوبهار فرهودی فرهمند محمد رحیمی ریاضی جعفر خطیب زاده امینیان عبدالله مخلص عباسی شیبری محمود فرج اله. (روزنامه آذربایجان شماره 4، 29 شهریور 1324)

### تبریک و درخواست عضویت

#### شرفخانه

فردوسی تشکیلات حزب دموکراسی آذربایجان کمیته حزب دموکراسی قریه کوزه کنان با عضویت پنج نفر ابراهیم علی اکبر اسدی آقای علی نجفی صفر رودی عباس علی عباس زاده اصغر آدمی انجام و تبریک مینمایند. ابراهیم کوزه کنانی. (روزنامه آذربایجان شماره 9، 30 شهریور 1324)

#### بندر شاه

چهار راه فردوسی جنب مطب دکتر حلجی علیلو دفتر موقت فرقه دمکرات نامبردگان ذیرین تقاضای ثبت نام خود را جزو موسسین آن فرقه دارد. زین العابدین صحت بخش محمود نظریان اکبر شایسته حسین حسین زاده حسین حسن زاده خلیل حسین زاده تیمور اسکندری عباسی قلی ابوموسی شفیع منصوری درویش کدخدائی حسین زرین مال. (روزنامه آذربایجان شماره 9، 30 شهریور 1324)

### تلگراف جراید ایران به لندن

تهران - بیست و شش نفر از مدیران جراید تهران تلگرافی انجمن وزیران دولت در لندن مخابره کرده طی آن وضع فعلی حکومت ایران را شرح داده متذکر شده اند که دولت فعلی ایران قائم مقام همان دولت مستبد و زورگوی بیست سال پیش است که سران مدتی بر فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان کمک کرده و به مفاد منشورهای ملل متفق کوچکترین اهمیتی قائل نیستند و از عمل کردن آن خودداری مینمایند با قوای مجریه جراید را توقیف کرده مدیران آن را به زندان جلب مینمایند جلوی نمایشهای آزادیخواهی ملت را با سرنیزه سد می کنند. ما امضاء کنندگان این تلگراف موقع را مغتنم شمرده الان که وزیران دولت بزرگ برای حل امور ملل کوچک در لندن جمع شده اند وضع کشورمان را تشریح نموده در خاتمه متذکر می گردیم که در ایران کوچکترین نمونه از آزادی پیدا نیست. آقایان عمیدی، تفضلی، دکتر کشاورز، ایرج اسکندری، فتاحی و تیمور تاش از جمله کسانی هستند که تلگراف را امضاء کرده اند. (روزنامه آذربایجان شماره 7، 28 شهریور 1324)

برای در جریان گذاشتن نسل جوان آذربایجان و ایران تلگرافهای تبریک و تایید را در اختیار خوانندگان قرار دادیم. اکنون چند مقاله تحت عنوان «حق خودمختاری حق طبیعی ماست»، «بعد از چهار سال»، «ملت با ماست»، «آغاز نیرنگهای سیدضیاء»، «آذربایجان بار دیگر وظیفه تاریخی خود را انجام می‌دهد»، «مظاهر فاشیست در ایران»، «ایران در لب پرتگاه» و «مطبوعات تهران» نیز جهت آشنا شدن با اوضاع و احوال آن زمان آذربایجان و ایران در حیطه قضاوت نسل جوان قرار می‌دهیم.

### حق خودمختاری، یک حق طبیعی است

شرایط محلی، آداب و رسوم و زبان و معتقدات ملت‌ها و اقوامی که در داخل یک کشور بزرگ کثیرالملت بسر می‌برند، ایجاب می‌کند که آن ملت یا قوم در اداره امور داخلی خود و در مسائلی که مستقیماً بوضع داخلی و طرز زندگی آن ملت مربوط است، آزادیها و اختیاراتی داده شود. زیرا مسلم است که یک حکومت مرکزی بودن داشتن روابط بسیار سریع و نزدیک و دقت در امور مناطق مختلف کشور، قادر به اداره عادلانه ملت‌هایی که در یک کشور بسر می‌برند نبوده و موحبات عدم رضایت عمومی را فراهم خواهد ساخت. مخصوصاً وقتی که اداره امور کشور در دست حکومتی باشد که اساساً جنبه ملی نداشته و بر آن ملت‌ها تحمیل شده باشد.

بدیهی است یک چنین حکومتی برای اداره ملت‌های قلمرو خویش چاره‌ای جز توسل به زور و محو آثار آزادی و تقاضاهای آن ملت‌ها نخواهد داشت. بدیهی است که به این ترتیب البته اداره امور کشور امکان ناپذیر خواهد شد و در شرایط کنونی تحولات سیاسی جهان یک چنین حکومتی قادر به ادامه حیات نخواهد بود و محکوم به سقوط و زوال است. حق خودمختاری با داشتن اختیارات قانونی برای اداره امور داخلی قسمتی از یک کشور که دارای آداب و رسوم و زبان و تفاوت‌های دیگری است، حقی نیست که ملت‌ها بطور غیرطبیعی و صرفاً روی هوی و هوس بدست آورده باشند بلکه نتیجه منطقی تحولات سیاسی و اجتماعی ملت‌ها است و روی احتیاجات روز افزون آنها بوجود آمده و اینک مورد قبول کلیه منشورهای بین‌المللی قرار گرفته است.

اصل خودمختاری بر خلاف تصور غلط بعضی‌ها به هیچوجه مناسبتی با تجزیه ندارد. اگر ملتی روی اصل خودمختاری اداره شده و از هر گونه سعادت‌ی برخوردار باشد بهتر میتواند روابط صمیمانه خود را با حکومت مرکزی محکم نگهدارد. برای اثبات این مسئله اجتماعی و سیاسی کافی است که نظری بوضع اداره کشورهایی مانند سوئیس، کشورهای متحد آمریکا و جماهیر شوروی سوسیالیستی انداخته شود و طرز اداره امور داخلی هر یک از این کشورها با

جمهوری ها در نظر گرفته شود. تاریخ نشان می دهد ملت‌هایی که زودتر به فکر استفاده از حق خودمختاری افتاده اند زودتر موفق به تحکیم اساس موجودیت خود و سایر قسمت‌های کشور گردیده اند و در برابر حوادث بزرگ جهانی کوچکترین خللی در اساس موجودیت آنان روی نداده است.

امروز ملت آذربایجان مصمم است از راهی که ملت‌های مترقی جهان پیش رفته و به مقصد رسیده اند پیروی نماید و فرزندان غیور ملت‌ها مصممند در راهی که پیش گرفته اند و بدون کمترین تردید به سعادت نسل‌های آینده مردم آذربایجان منتهی خواهد شد، پیش روند و هر گونه مانعی را از سر راه پر افتخار خود از بین بردارند. خوشبختانه این حق را قانون اساسی برای ما بوسیله انجمن‌های ایالتی و ولایاتی تامین کرده است. آستارالی. (روزنامه آذربایجان شماره 3، 21 شهریور 1324)

### بعد از چهار سال

درست چهار سال است که کشور ما از چنگال خونین یکنفر قلدر که توسط عده ای از پست ترین افراد ارتش و شهربانی پانزده میلیون ایرانی را لخت و چپاول می کرد سپری میشود. چهار سال از -- آزادی ما می گذرد. ولی در عمل حتی یک قدم هم بسوی آزادی نتوانسته ایم نزدیک شویم. چهار سال است دیکتاتور عظیم الشان از ایران فرار کرده ولی هنوز رعب و هراس از دلها بیرون نرفته شاید هستند عده ای که در انتظار دیکتاتوری دیگری میباشند و لب از لب تگان نمی دهند. چهار سال از بدبختی ما سپری میشود. باز نتوانسته ایم گریبان خود را از چنگال عمال دیکتاتور آزاده ساخته نفمی براحتی بکشیم. مسئول این سستی و خفت کیست؟ باید با کمال شرمساری گفت ملت. آری همین ملت مسئول سرنوشت شوم خود میباشد. همین ملت مفلوک و بی سر پا که از صبح تا شام در کوچه و بازار ول ول میگردد مسئول بدبختی خود است زیرا هیأت حاکمه ای که این همه ادبار و فلاکت برای ما فراهم میآورد همان حکومتی که صدرااشراف را بر راس کار می آورد همان دولتی که فریادهای مظلومانه ملت را با سرنیزه خفه می کند، همان قوای مجریه ای که بجای ایجاد امنیت و دفاع از حقوق بیچارگان و مظلومان صدها نفر را فدای اسکناسهای از ما بهتران می نماید عموماً توسط این ملت تقویت میگردد. ملت است که از آن هیأت حاکمه پشتیبانی مینماید. اگر روزی ملت تکان بخورد خائنین را بسزای خود رسانده از عناصر درستکار قدردانی نماید آنوقت سیدضیاءها و صدرااشرافها حق نفس کشیدن را نخواهند داشت. آن وقت سیدضیاء بجای قصر عنعنیه و صدر بجای قصر ابیض در بالای دار جای خواهند گرفت.

ما در عین حالیکه همه گونه قدرت و انرژی را دارا هستیم از فقدان قدرت شکایت نکنیم در حالیکه علاج درد در کف خودمان است پی در مان میگردیم . صدر سیدضیا ء و امثال آن دو سه نفر بیش نسبتند ولی ملت پانزده ملیون است . آیا مایه خفت و شسر مساری نیست مقدرات پانزده ملیون را دو سه نفر مطابق هوی و هوس خود تعیین کنند؟

وقتی ملت سیل آسا بحرکت در آید و بر علیه حکومت جابر مرکز قیام کند آیا در مقابل این سیل خروشان دو سه نفر تاب مقاومت میاورند؟ پس ما بجای اینکه از ظلم و ستم سیدضیا ء ها و صدر الاشر افها بنالیم باید از بی همتی خود شکایت کنیم . بجای اینکه اتحاد کنیم دور هم جمع گردیم متقفا از حقوق خود دفاع نمائیم هر یک در گوشه لمیده منتظر نتایج عملیات دیگران هستیم تا اگر آنها موفق شد ما هم آنان را دنبال کنیم ولی متوجه نیستیم ادامه این رویه علاوه از اینکه در دهای ما را چاره نخواهد کرد صدر عواقب و خیمی در بر دارد که کوچکترین نمونه آن فعلا در مرکز بموقع عمل گذاشته میشود .

باید تصدیق کرد که این سستی بی حصر و رخوت به بدبختی ابدی ایران تمام خواهد شد . فعلا جنگ تمام میشود هر دقیقه اینکه سپری میشود بر قدرت ارتجاع افزوده میگردد . اینک هر دقیقه اینکه ما با رخوت طی کنیم یک قدم به بدبختی نزدیک شده ایم . باید از هر فرصت استفاده شود . امروز وجود حزب دمکرات آذربایجان این فرصت را در دسترس شما گذاشته است تا وقت نگذشته باید بتقویت این حزب کوشید تا فرئای آذربایجان و ایران تامین شود و بار دیگر امثال پهلوی ها بر ما حکمرانی نکنند . هم میهنان عزیزم نفاق و دو تیرگی ما بنفع دیگران تمام خواهد شد . سعی کنید با هم اتحاد داشته باشیم . در صورت غفلت سر نوشت ما تیره و تار خواهد شد . افسری . (روزنامه آذربایجان شماره 21-3 شهریور 1324).

### ملت با ماست

وصول صدها تلگراف احساسات آمیز از ولایات و دهات آذربایجان که طی آن گشایش حزب دمکرات را تبریک گفته اند بخوبی نشان می دهد که ملت تکان خورده دست از بطالت و تنبلی بر داشته به تعیین مقدرات خود علاقمند گردیده است . امروز همگی پی میبرند که اگر مختصر غفلت نمایند یک عمر در زیر زنجیر اسارت بسر برده بالاخره به حقارت و خفت تن خواهند داد و نیز فهمیده اند که اندک مسامحه اشان سنلهای آینده را قربان سیاست اسعماری نمود بر روی اسکلتهای کار گران و دققانان بی نوا کاخهای عیش و عشرت خود را برپا خواهند کرد .

دولت هر قدر بخواهد جلو دانش ما را سد نماید و پرده بر روی فهم ما بکشد بطور حتم به مقصودش نائل نخواهد شد زیرا بقول مرحوم صابر فهمیدن چیزی نیست که با پرده و دستمال و کاغذ مسطور گردد. امروز خوشبختانه در های تمدن و دانش بر روی ملت باز شده هر یک نفر اخور استعداد خود چیزی از آن بدست آورده اند. دهقانانی که در اقصی نقاط ایران سکنی دارند و ابدأ با مرکز و اجتماع تماس نمی کنند امروز می فهمند که دولت می خواهد بسر آنها چه بلائی در آورد و برای صحت این ادعا و صول تلگر افات از دهاتی که تاکنون اسم آنها را کسی نشنیده بود بهترین دلیل قاطع است.

طبیعت هم این را نشان می دهد. در عصری که دنیا بسرعت بسوی تمدن می رود هر روز بر تعداد اکتشافات و اختراعات علاوه می گردد، در دنیایی که بمب اتمی اختراع میشود، در دنیایی که بشر کم کم بر طبیعت می خواهد غلبه نماید آیا ممکن است یک ملت را با بودن اینهمه اختراعات و پیشرفتهای سریع علمی و ادبی از فهمیدن و آزاد شدن باز داشت؟ کسانی که در این صدد هستند قطعاً خیال می کنند در قرن وسطی تشریف دارند حال آنکه فعلاً قرن بیستم است و ملتها برای احزار آزادی میلیونها جوان خود را فرقه دمکرات آذربایجان مینمایند و در نتیجه زیر زورگوئی و «من امر میکنم» نمیروند.

آزادی یک حق مسلم است که طبیعت از همان لحظه اولیه ای که بشر قدم بدنیا نهاده و برایش قائل گشته کسانی که بخواهند این حق مسلم را برای حفظ منافع خصوصی خود از هموطنانشان سلب نمایند اگر چند روزی هم با اعمال زور و عنف به این مرام نائل گردند باز بالاخره در مقابل طبیعت شکست خورده بناچار محکوم به فنا خواهند شد و قهراً حقوق ضابط شده دیگران را به آنها مسترد خواهند داشت.

باید تصدیق کرد که آزادی ملل شرق بالخصوص ایران مخصوصاً آذربایجان فدای اغراض استعمارچیان گردیده در نتیجه هر چند صباحی با عزل و نصب امثال رضاخانها این حق مسلم را از ما سلب کرده اند و مانند بهایم و حیوانات با ما رفتار نموده اند اینک ملتهای ایران وقتی آن گذشته نکبت بار را و انهمه شکنجه و عذاب قوای مجریه را که یک آلت بی حس ارتجاع بوده و میباید از نظر میگذرانند برای اینکه دیگر با آن لحظات مرگبار روبرو نشوند از هر دری که بوی امید میاید با رغبت هر چه تمامتر خود را بدان نزدیک میکنند و همین حسن استقبال ملت است که ما را امیدوار میکند و یقین هم داریم در راهی که پیش می رویم به مقصد و مقصود خود موفق خواهیم شد زیرا ملت با ماست. بامید خدا و ملت پیش خواهیم رفت تا بار دیگر آزادی ما به مخاصره نیافتد.

«نوروز». (روزنامه آذربایجان شماره 4، 24 شهریور 1324)

### آغاز نیرنگهای جدید نوکران سیدضیاء

ما وقت خود را گرانبهارتر از آن می دانیم که آنرا به جواب یاوه سرانیهای امثال جلال نائینی که حرفهایش نه سر دارد نه ته قرار بدهیم و نیز سلیقه ما نیست فحش و هتاکهای مغرضانه را ترتیب اثر داده بمقابله بمثل بیردازیم. ما در این رشته سلیقه صحرانشین بوستان سعدی را می پسندیم به دختر خود گفته بود من حیفم می آید برای انتقام پای سگ را بگیرم و دندان خود را به خون کثیف او بیالایم. ولی مطالب اساسی را بی جواب گذاشتن نیز کار خوبی نیست. در تمام سذمقاله سر تا پا یاوه شماره 77 کشور که زیر عنوان (نیرنگ تازه) نوشته شده بعقیده خود بما تاخته بود یکی دو مطلب به نظر ما رسید که ما آنها را برای نشان دادن شعور مخالفین خود در اینجا قید می کنیم.

یکی ماده اول شعارهای ماست که بوسیله روزنامه کشور آن را اقتباس کرده برای ما گناه عظیم شمرده است. آن تیکه را ما تکرار می کنیم «بمردم آذربایجان آزادی و اختیار داده شود تا بتواند برای توسعه فرهنگ و عمران و آبادی این سرزمین با مراعات قوانین ملی و عمومی عادلانه مملکتی آزاد و مختار باشد». سیدضیاءالدین این را بر علیه استقلال ایران و ذنب لایغفر شمرده است. اما به عقیده او شعار ممالک متحده سیدضیاءالدین بر له استقلال ایران است. ایجاد حکومتهای عشایری، تجدید دوره فئودالیته و خان خانی عین میهن پرستی و وطن دوستی میباشد. چه گناه بزرگی است این فرقه دمکرات آذربایجان مرتکب شده است؟ میخواهد با مراعات قوانین عادلانه فرهنگ را توسعه بدهد راه را برای عمران و آبادی آذربایجان بکشاید که به مردم آذربایجان امکان بدهد با مراعات قوانین ملی عمومی مملکتی در تعیین سرنوشت خود آزاد و مختار باشد؟ واقعا آدم باید جلال نائینی باشد تا این را بر علیه مخالفین خود حربه تکفیر قرار دهد. بعد از این نویسنده کشور در نزد خود آمریکای جدیدی را کشف کرده انجمنهای ایالتی و ولایتی را برای ما جرم عظیم شمرده از عبارت بیانیه ما را با یک جمله معترضه در مقاله خود جای داده است. اینک عبارت ما و جمله معترضه آقای جلال نائینی: «برای عملی کردن منظور فوق (یعنی بوجود آوردن مملکتی آزاد - جمله مال نائینی است) بفوریت انجمنهای ایالتی و ولایتی را انتخاب کرده شروع بکار نماید». ما با تفسیر و جمله معترضانه ادم سیدضیاء کار نداریم او هر جور بخواهد میتواند حرف ما و دیگران را تفسیر بکند ولی حقیقت اینست که او که با تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی مخالفت کرده است اینرا ما تفسیر نمی کنیم به معنی مستقیم آن میخواهیم خونندگان دقت فرمایند معنی مستقیم مخالفت با انجمنهای ایالتی یعنی مخالفت با مشروطیت مخالفت با قانون اساسی. ما هم همین را می گوئیم. ما میگوئیم کار بجایی رسیده است که اشخاص کوچک و مردمان حقیر و دون همت مثل نویسنده کشور و ارباب او



علنا و رسما برای برچیدن اساس آزادی و مشروطیت اقدام می کنند و دولت که بدست عناصر ضد مشروطیت افتاده است از این تیپ خطرناک حمایت میکند. بنابر این آذربایجانیها که خون ریخته قربانیها داده مشروطه و آزادی گرفته اند باید دور فرقه ملی خود گرد آمده از آن دفاع نمایند.

کجای این برخلاف میهن پرستی است؟ وانگهی به آقایان باید گفت بشما چه مربوط است آذربایجانیان تاریخ پر افتخار دارند؟ و چرا باید غیرت و همت آذربایجانیان بر علیه اختیارات و آزادی آنها دلیل باشد؟ کجا گفته شده است مردمان وطن پرست که زیر بیرق سه رنگ ایران افتخارات خود را دانسته نباید بعمران و آبادی خانه و آشیانه خود علاقمند باشند. مگر انجمن ایالتی و ولایتی نباشد اهمیت قشون اجنبی کاسته خواهد شد؟ در این صورت برای چه حکومت مرکزی را منحل نمی کنید؟ در کدام جهنم دره گفته شده است که وجود بیگانه مانع اختیارات صاحبخانه است؟ کدام دیوانه به شما تلقین کرده است که اگر مردم در سازمانهای ملی خود تمرکز پیدا نکنند بهتر می توانند از عهده بیگانگان برآیند؟

مگر با بی قیدی، منفرد زندگی کردن و مملکت را به دست چهار نفر دزد خائن و احمق ریاست طلب سپردن میتواند ضامن آزادی و استقلال باشد؟ سومین گناه ما در نظر نویسنده کشور این جمله است که از بیاننامه ما گرفته خواسته است آنرا بر علیه ما مدرک قرار دهد. «در دبستانهای آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط بزبان آذربایجانی باشد از سه به بالا زبان فارسی که زبان دولتی است با آذربایجانی توأم تدریس خواهد شد» این جمله از ماست جمله نویسنده کشور در جواب ما این است «ای ایرانی وطن پرست معنی و مفهوم این ماده را می دانید و میفهمید؟ دور این ماده یکمشت خائن و بیوطن میخوانند فرزندان آذربایجان را از زبان ملی خود محروم سازد».

ما فحشها را جواب نمی دهیم اولاً آقای نائینی باید بدانند زبان ملی زبانی است که مردم با آن حرف می زنند و آنرا می فهمند. مردم آذربایجان زبان شما نائینی ها را نمی فهمند و از صد نفر یک نفر نمیتواند با آن زبان مقصود خود را ادا بکند و شماها هم قادر نیستید زبان خود را با زور در ذهن مردم آذربایجان فرو ببرید. زور که نیست چهار میلیون و نیم آذربایجانی با این زبان حرف میزنند مطابق با ذوق و سلیقه خود با آن آواز می خوانند، شعر میگویند، نمایش میدهند شما نمیتوانید به بهانه زبان یک سوم ساکنین ایران را از فرهنگ و از وسائل ترقی محروم نمائید و ذوق سلیقه و اداب و رسوم و زبان آنها را از دستشان بگیرید. ثانیاً کسی نمیخواهد آذربایجانیان وطن پرست را از زبان فارسی محروم نماید ما میگوئیم برای بچه شش ساله یاد گرفتن زبان غیرمادری امکان پذیر نیست مغز او را قامت وجود او را علیل و ناتوان میکند شما اگر خیلی

علاقه به انتشار زبان نائینی دارید بفرمائید در دهات آذربایجان آنرا ب مردم یاد بدهید اگر توانستید در عرض دهسال زبان خود را به ده صدم آنها بیاموزید ما از شعار تدریس زبان آذربایجانی صرف نظر می کنیم تازه اگر کودک با زبان مادری خواندن و نوشتن یاد بگیرد فارسی در کلاسهای بالا بهتر و سهلتر خواهد آموخت شما اگر از اصول تعلیم و تربیت اطلاع ندارید گناه ما چیست؟

ولی بیخود یقه پاره نکنید و اختیارات محلی را قانون اساسی بواسطه انجمنهای ایالتی تامین کرده است با قیل و قال شما از بین نخواهد رفت همان آذربایجانیان وطن پرست در عین حال در آذربایجان پرستی متعصبتر و علاقمندتر هستند بروید سر جای خود بنشینید ما بیدی نیستیم با این بادها بلرزیم. اما بیتی که در آخر مقاله خود آورده بودید انصافا خیلی خنگ بود. ما از این لاطیلات زیاد شنیده ایم گوشمان پر است در این راه قول ملا رومی را پیروی می کنیم که میگوید: مه نشاند نور و سگ عو کند هر کسی بر طینت خود می تند. (روزنامه آذربایجان شماره 5، 26 شهریور 1324)

### مظاهر فاشیسم در ایران

اصول میلیتاریسم رضاخانی تجدید می شود.

در ممالکی که حکومت ملی وجود ندارد، غالبا منافع قدرت و نیروی مردم که باید حقا در راه مصالح ملی مصرف شود بزیان ملت بکار برده میشود. یعنی مسئله قوای نظامی و ارتش را که اصولا برای منکوب کردن دشمنان خارجی و غارتگران داخلی تهیه و پیش بینی شده درست بر خلاف این منظور یعنی برای خاموش کردن نهضت‌های ملی و سرکوبی ملت بکار می برند.

در فرانسه قبل از انقلاب و روسیه تزاری قبل از استقرار حکومت زحمتکشان نمونه های بارز این جریان مشهود است، یعنی سران حاکمه سختند و زورگوی. این کشورها نیروی نظامی و توده و ملت را بر علیه ملت برای بقاء سلطه و خودمختاری خویش بکار برده اند، ولی سیل خروشان قدرت توده ها در این دو مملکت و در قبال ممالکی که با این اصول اداره میشدند دیر یا زود از راه غلط روی گردانیده و در جهت واقعی یعنی در راه نجات اکثریت مردم صرف وقت و بذل جان کرده اند.

امروز در کشور ما که در آستانه یک تحول اجتماعی است عین این جریان مشهود است. عموم مردم این مملکت بااستثناء مستبدین از شرایط و اوضاع اجتماعی کنونی ناراضی هستند این عدم رضایت انحصار به کارگران و کشاورزان لخت و عور این مملکت ندارد بلکه کلیه افسران پاکدامن و سربازان و کارمندان دولت و زحمتکشانی که در این محیط هیچ نوع بیمه اجتماعی نداشته و از حداقل وسایل زندگی محرومند در صف ناراضی ها و متمایلین به یک

تحول اجتماعی قرار گرفته اند. در مقابل این صفوف بزرگ و نیرومند که روز به روز متشکل شده بر قدرت دسته جمعی خود می افزاید صف دیگری قرار گرفته که همان طبقه حاکمه غارتگر و زورگو است که به تقویت عناصر مرتجع ایران می پردازد و سعی می کند برای خاموش کردن فریاد نارضایتی ملت جنگ خانگی براه اندازد و همان افسران و سربازانی که در صف نارضائیهای این اجتماع قرار گرفته اند برای از بین بردن رستاخیز عناصر دموکراسی بکار برده اند. ولی چنانکه مشهود است این کار شدنی نیست و جریان خراسان و مازندران و الحاق نیروی اعزامی به آزادیخواهان اشتباه و خبط طبقه حاکمه را آشکار ساخت و همین عصبانیت عمیق بود که مقامات غیر مسئول و سرتیپ ارفع را بر آن داشت که در تهران به حزب توده ایران و اتحادیه کارگران شبیه خون بزند و بدست بعضی از افراد ارتش سلب امنیت نماید و همان نقشه های پست ارتجاعی را که چندی پیش در یزد و اصفهان اجرا شده بود در تهران تکرار نمایند، ولی از این حقیقت غافلند که آزادیخواهان در خواب نیستند و شرایط و اوضاع بین المللی به آنها اجازه نخواهد داد که در عصریکه مشیت آهنین جبهه آزادی هیتلرها و موسیلینی ها را از پای درآورد بار دیگر هیتلرها و موسیلینی ها بوجود آید.

این دسایس دیگر در ایران عملی نخواهد شد و از راه نهب و غارت و توقیف جراید و آزادیخواهان مانع قیام آزادیخواهان نمی توان گردید. امروز عناصر ترفیخواه ایران از هر طبقه و صنف دوش بدوش برادران زحمتکش خود برای احیای مشروطیت و اجرای قانون اساسی مبارزه می کنند و تا ایجاد یک ایران آزاد و آباد از پای نخواهند نشست. در صف مقدم این نهضت مقدس فرزندان رشید آذربایجان و دلاوران مازندران و خراسان قرار گرفته اند و دیر یا زود این سیل خروشان سراسر ایران را فرا خواهد گرفت. م. راوندی وکیل دادگستری. (روزنامه آذربایجان شماره 11، 2 مهر ماه 1324)

### ایران در لب پرتگاه

هنوز مرکب منشور ملل متفق خشک نشده فجایع تهران پیش آمد. شتابزدگی حکومت مرکزی که بفوریت منویات سران کشور را بظهور رسانید بسیاری از آزادیخواهان را از خواب غفلت بیدار ساخته ایشان را باین نکته خلل ناپذیر متوجه گردانید که حکومت مرکزی با اینکه دم از مشروطیت و دموکراسی میزند مانند دژخیم بی رحمی در انتظار فرصت مناسبی است که خون تمام عناصر آزادیخواه را ریخته بر روی اسکلتهای احرار بار دیگر کاخ ظلم و استبداد خود را برقرار سازد.

هنوز سربازان ملل دمکرات در کشور ما هستند که آزادیخواهان را زجر و حبس و تبعید میکنند اگر ایشان از ایران خارج گردند همین قهرمانان سوم شهریور دمار از روزگار مردم در خواهند آورد و با کوچکترین تهمتی خانوارهای کهنسال کشور را با خاک یکسان خواهند نمود آنوقت بازار تهمت و افترا رواج پیدا کرده چه بسا اشخاص پاک دامن که زیر زورگویی نرفته اند با انواع و اقسام افتراهای بی سر و ته در قعر زندانهای قاجار جان به جان آفرین تسلیم خواهند کرد.

رژیم استبدادی که منحوسترین رژیم های جهان است و جنگهای خونین اعصار گذشته و معاصر برای از بین بردن آن است امروز بار دیگر در ایران ریشه گرفته نمو می نماید و بدیهی است کسانیکه در سایه درخت استبداد تن پروری میکنند مانند سایر دیکتاتورهای بدنام جهان بسرنوشت شوم خود دچار شده و با دست خویشتن وسایل اضمحلال حکومت و مطلق العنان را فراهم خواهند ساخت.

اقدامات وحشیانه تهران بار دیگر ملت های ایران را بیدار ساخته بین آزادیخواهان و کسانیکه در زیر پنجه های وکیل باشیها و حضرت اشرفها حتی به ناموس خود هم مالک نبودند اتحاد خلل ناپذیری تولید می کند که متفقا برای از پا در آوردن هر نوع حکومت دیکتاتوری آماده و به جان نثاری در راه آزادی و استقلال ایران حاضر میشوند.

اعلام خطر مرکز نسبت به سازمانهای آزادیخواهی که توسط عناصر روشنفکر کشور ایجاد و تقویت می گردد بما ثابت کرد که روضه خوانیهای سیدضیاء و امثالش تنها برای فریب دادن مردم بود و هرگز از طرف سران کشور نسبت به فقرا و ضعفا کوچکترین مساعدتی بعمل نخواهد آمد. بنابر این عناصر آزادیخواه مملکت جز اتحاد و اتفاق و قیام بر علیه مستبدین چاره دیگری ندارد لاعلاج بدون اینکه از دیگران در انتظار کمک و مساعدتی باشد باید شخصا به حفظ حقوق خود مبادرت و تا آخرین نفس بکوشند تا آزادیشان دستخوش هوی و هوس یک مشت رجاله و ارازل الناس واقع نشود.

عموم آزادیخواهان، زحمتکشان و میهن پرستان امروز جز اتحاد و اتفاق در مقابل جلادان دیکتاتوری چاره دیگری ندارند. باید اتحاد کرد تا میهن عزیز خود را که بار دیگر در لب پرتگاه واقع است نجات داد و اجازه نداد رضاخان دیگری بر کشور مسلط شده هستی ایرانیان را تهدید کند. نوروز.

(روزنامه آذربایجان شماره 11، 2 مهر ماه 1324)

**مطبوعات تهران**

روزنامه های آزادیخواه بطور کلی در توقیف هستند. میدان به دست نویسندگان مرموز و خائن افتاده است. اینها از فرصت استفاده کرده هر چه دلشان می خواهد می نویسند بهر شخص و جمعیت هر تهمت و افترا که بدهنشان می آید می بندند. وضعیت مطبوعات تهران بسیار بد شده و ورق پاره هایی که با پولهای سرقت شده رشیدیانها و اعانه زلزله زدگان گرگان سیاه شده با عناوین رنگارنگ (نسیم صبا، صدای ایران، کشور، کوشش و هور و غیره) تقریباً مفت و مجانی در دسترس عموم می گذارند بغیر از فحش و ناسزا و حرفهای لجن آلود سرمایه و متاع دیگر ندارند تا بتوانند بنویسند. مخصوصاً پیدایش حزب دمکرات آذربایجان برای این یاوه سرایان ضربه مهلکی شده جلز و ولز آنها با شنیدن نهضت آزادیخواهی ما به آسمان بلند شده است.

یکی مینویسد، آذربایجان اگر بخواد راجع به کابینه صدر و سیاست دولت اظهار نظر بکند آنوقت جندق و ورامین چه خواهند گفت. دیگری می نویسد فرقه دمکرات همان حزب توده است. آن یکی می نویسد یکی از اعضای حزب توده قدیم و دمکرات جدید گفته است اگر شاه نباشد مملکت از ترقی و تکامل باز نخواهد ماند. یکی دیگر می نویسد چرا آذربایجان می خواهد در اعتراض بر علیه سیاست ارتجاعی دولت پیشقدم باشد در صورتی که فلان ایالت بیشتر از آنجا صدمه دیده اتس. آن یکی دیگر می گوید اگر بنا باشد آذربایجانیان بزبان مادری تحصیل کنند ارمنی ها و آسوریها هم اینکار را خواهند کرد.

بالاخره یاوه سرایان مهمل گویان پر مدعا که بغیر از حرف خرده گیری هنری ندارند با پیدایش حزب ما دلشان سوخته هر چه بدستشان می آید می نویسند و هر چه حرف بچگانه بزبانشان می آید از گفتن آن پر هیز نمی کنند. ولی مردم آذربایجان با عمل جواب می دهد. در عرض بیست روز که حزب ما رسماً شروع بکار نموده است طبق احصائیه دقیق در تمام آذربایجان بیشتر از 15 هزار عضو پیدا کرده است. چندی پیش تشکیلات شصت هزار نفری حزب توده ایران مرام و نظام و خط مشی ما را پذیرفته زیر پرچم پر افتخار ما قرار گرفت. دو روز پیش شورای متحده کارگران آذربایجان با 19 هزار عضو زحمتکش خود رهبری فرقه ما را با کمال میل و افتخار و خرسندی پذیرفته قول دادند تا آخرین قطره خون افراد خود از مرام مقدسی که ما پیش گرفته ایم حمایت و جانبداری نمایند. حزبی که از نام نود و چهار هزار نفر حرف میزند به توبه های تو خالی جلالی نائینی دیوانه و کوهی کرمانی متعفن که دیروز پنجاه تومان از شاهنده پول می گرفت و به مسعودی فحش خواهر و مادر میداد بغیر از خنده تمسخر جواب نخواهد داد.

(روزنامه آذربایجان شماره 14-5 مهر ماه 1324)

### آذربایجان بار دیگر وظیفه تاریخی خود را انجام می دهد

خدای ایران برای روزهای بدبختی و ادبار آن فرزندان آذربایجان را وسیله امید و نجات قرار داده است. هر موقع ایران را نیستی و نابودی تهدید بکند با دست آذربایجانی از ورطه هلاک نجات می یابد. تاریخ تکرار این واقع را نشان داده و کوچکترین نمونه آن ایجاد حزب دمکرات آذربایجان میباشد که با سرعت زایدالوصفی در عرض ده دوازده روز تام نقاط آذربایجان را به اختیار خود در آورده هر روز بر تعداد اعضای صدیق و فداکار آن هزاران نفر افزوده می گردد.

توسریها، دشنامها، ناسزاهای، اهانتها، تحقیرها بالاخره جمع شده فرقه دمکرات آذربایجان را تشکیل داده است که مانند مشت محکم و سفت بر کله ارتجاع می خورد و چشم کسانیرا که آذربایجانی را از خر پست تر فرض می کردند و بنابه خواهش هوی و هوس خویشان مقدرات ما را تغییر و تبدیل می نمودند بیرون خواهد کشید. آذربایجان، یعنی جائیکه شیخ صفیها و شاه عباسها را در دامن خود بزرگ کرده، جائیکه فرزندان آب و خاکش ناموس و شرافت ایرانیان را حفظ نموده است، هرگز نابود و اسیر نخواهد شد. آتش میهن پرستی که در سینه آن شعله ور است ابداً خاموش نخواهد شد و هرگز دست مستوفیها، فهیمی ها، ذوقیها نخواهد توانست این آتش مقدس را خاموش ساخته آذربایجان را خفه سازد.

آذربایجانی آشیانه خودش را چون جان عزیزش دوست دارد و کسانیکه می خواهند این صمیمت و صداقت را به بدبینی و خیانت تغییر و تفسیر نمایند شب پره هایی هستند که قادر نیستند نور خورشید را نگاه کنند و در نتیجه به تحقیر آن مبادرت می ورزند. آذربایجان فقط یک هدف دارد و بس: آزادی خود و استقلال ایران را طالب است. شما هر چه می خواهید بگوئید ما اول آزادی آذربایجان بعد استقلال ایران را خواهانیم و در راه نیل به این مقصد مقدس از هیچگونه فداکاری و از جان گذشتگی دریغ نخواهیم کرد، ما در این راه موفق خواهیم شد زیرا ملت پشتیبان ماست.

شهرها و دهات ایران عموماً چشم به راه آذربایجان هستند، لر، قشقای، تورکمن، کرد، بختیاری همگی منتظر نخستین تکان آذربایجان هستند. اگر آذربایجان یک قدم بسوی آزادی بر دارد تمام ایران مانند سیل خروشان به تلاطم آمده یکدفعه پرچم آزادی را بلند خواهند کرد. ما بی نهایت خوشوقتییم که این وظیفه تاریخی را داریم انجام می دهیم و اولین سنگ آن را حزب دمکرات آذربایجان میگذارد و بار دیگر ستارخان و شیخ محمد فرزندان خود را در راه آزادی به فداکاری دعوت می کند. در دنیای دموکراسی، در دنیائیکه حتی دولت

لیبی هم بیدار شده آزادی و استقلال می‌خواهد، در دنیائیکه سیاه پوستان آفریقا هم آزادی فرهنگ و زبان را طالبند، غیر مقدور است چند نفر شیاد و شارلاتان جلو تکامل ملتها را سد کرده بار دیگر ما را به زنجیر اسارت بند سازد و برای از دیداد سرمایه و ثروت خود مانند بهایم با ما رفتار نمایند یا بالاخره انسان را وسیله استثمار قرار دهند.

ما آزاد خلق شده ایم آزاد هم زندگی خواهیم کرد. کسانی که مخالف این قانون لایزال طبیعی هستند زودتر از آنچه خیال می‌کنند از بین رفته منکوب خواهند شد. اصرار و لجابت مرکز در خصوص رد پیشنهادات آذربایجان ما را برای اخذ آنها بیش از پیش تشویق و ترغیب می‌کند. دیروز تلگراف، امروز اعلامیه و تشکیل حزب و ایجاد اتحاد فردا عمل این است خلاصه عملیات ما در مقابل اصرار و لجابت اولیای مرکز. هم میهنان گرامی از یک دقیقه غفلت ما مخالفین به اندازه یکسال استفاده خواهند کرد هشیار باشید تا بار دیگر کلاه سرمان نرود. «نوروز»

در فصل اول صفحات 17، 18 و 19 روزنامه نگاران تهران در تبریز در باره تدارک و بدست گرفتن ادارات دولتی توسط فدائیان مشکین و اردبیل بطور مفصل مطالبی آورده شد. بعبارت دقیقتر از اواخر آبان تا 21 آذر 1324 ادارات دولتی در سراسر آذربایجان نا زنجان در اختیار فدائیان قرار گرفت. مامورین دولتی سر کارهای خود ماندند و چرخ اداره امور آذربایجان بدون توقف ادامه یافت. در آستانه 21 آذر تعدادی از نمایندگان مطبوعات تهران به آذربایجان سفر کردند و مشاهدات خود را در روزنامه های چاپ تهران منتشر نمودند. برای آشنا شدن خوانندگان بخشهایی از این روزنامه ها را می‌آوریم.

### انعکاس نهضت 21 آذر در سراسر ایران

روز 22 آذر ماه 1324 مذاکراتی که بین فرماندهی لشکر 3 آذربایجان و نمایندگان حکومت ملی آذربایجان آغاز شده بود منجر به انعقاد قراردادی گردید که بموجب آن پادگان تبریز خلع سلاح شده و کلیه سلاحهای موجود به حکومت ملی آذربایجان تحویل داده می‌شد و بر اساس این قرارداد سرتیب درخشانی فرمانده لشکر آذربایجان دستور ذیل را خطاب به پادگان تبریز صادر نمود: «برابر تصمیم متخذه در کمیسیون متشکل از افسران ارشد پادگان تبریز، بمنظور اینکه برادرکشی و اتلاف نفوس دولت و وارد آمدن خسارت به اموال تجار و سایر اشخاص جلوگیری شود، دستور می‌دهم که کلیه پادگان تبریز سلاحهای خود را به زمین گذاشته و طبق دستورات صادره رفتار نمایند. فرمانده لشکر 3 آذربایجان سرتیب درخشانی». (روزنامه آذربایجان شماره 80، 27 آذر ماه 1324)

بدین ترتیب پادگان تبریز خلع سلاح شد و کلیه ادارات تحت اختیار حکومت ملی آذربایجان در آمد و حکومت ملی طی اعلامیه ای تشکیل دولت ملی و تحویل گرفتن ادارات دولتی را به اطلاع عموم رسانید و از کارمندان دولت خواست، چنانچه مایلند بکار خود ادامه دهند و گر نه به هر کجایی که مایل باشند، فرستاده خواهند شد. حکومت در اعلامیه مزبور متذکر شد کسانی که در نظم عمومی اخلاص نمایند و یا خیانت در اموال دولت کنند، مجازات خواهند شد. حکومت ملی آذربایجان با نمایندگان دولتهای خارجی نیز طبق قوانین بین المللی رفتار خواهد کرد. (روزنامه آذربایجان شماره 79، 23 آذر 1324)

در همان روزها هیاتی از روزنامه نگاران تهران مرکب از جهانگیر تفضلی مدیر «ایران ما»، فروزش مدیر «نجات ایران»، بزرگ علوی مدیر «رهبر» عباس شاهنده مدیر «فرمان» و خبرنگاران محمود هرمز و اسماعیل پوروالی وارد آذربایجان گردیده مصاحبه هایی با اشخاص مختلف بعمل آوردند که حائز اهمیت تاریخی است.

اسماعیل پوروالی مخبر «ایران ما» چهره شهر تبریز را در روز 23 آذر 1324 چنین توصیف می کند: «... محمد جان (منظور محمود تفضلی است) برای من مشکل است که وضع تبریز را بدان گونه که من امروز دیده ام برای ت شرح بدهم. خیلی چیزها است که نمی شود گفت و نوشت ... و باید از موسیقی دان و نقاش و شاعر کمک گرفت ... احساساتی که امروز در زیر آسمان صاف تبریز موج می زد ... قلبهایی که از شادی می طپید ... هیجانی که مرد و زن را فرا گرفته بود ... رنگ تازه ای که تبریز بخود می گرفت ... اینها و امثال اینها ... زمینه صدها آهنگ، مدل هزارها تابلوی نقاشی و سوژه برای میلیونها بیت شعر است ... و من اطمینان دارم که از میان این تبریز عزیز ما، از بین این سرهای پر شور نقاشان و شعرا و موسیقی دانهای بزرگی برخوانند خواست که این تحول بزرگ را که امروز از آذربایجان گرامی ما آغاز شده است و فردا در سرحدات هند انجام خواهد یافت، برای هم میهنان ما همیشه زنده نگاهدارند ...» (شهباز بجای ایران ما شماره 28 مورخه دی ماه 1324، «تنور هنوز گرم است، روزی که تبریز بدست دمکراتها افتاد»)

هیات روزنامه نگاران مزبور روز 23 آذر ماه 1324 در تبریز مصاحبه ای با سرتیپ درخشانی بعمل آورد که چون حاوی نکات جالبی است لذا قسمتهایی از آن را ذیلا می آوریم: «از مصاحبه روزنامه نگاران بزرگ علوی، فروزش، شاهنده، هرمز، کاتبی و جهانگیر تفضلی در تبریز منزل خود وی با سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر آذربایجان».

سؤال: خواهش می کنم توضیح بدهید، زمین گذاردن اسلحه از طرف پادگان تبریز بر حسب ابتکار خود شما بود یا تهران ...؟



جواب: من کوشش کردم که تهران را وادار کنم چنین تصمیمی بگیرد ... و قسمتی از آن در اثر ابتکار من بود. من خونریزی را به صلاح کشور نمی دانستم و مطمئن باشید اگر احساس می کردم سنیزه و جنگ به صلاح مملکت است، شدیداً عمل می کردم. اما من تشخیص دادم که مقاومت بی فایده است و حتی بر وخامت اوضاع نیز می افزاید.

... تهران خیلی فشار می آورد، سعی می کرد ما دست به عملیات شدیدی بزنیم. ولی اگر چنانچه به من می گفتند جنگ بکن نمی کردم. من ژنرال هستم و مطابق منافع روز و منافع نظامی می توانم تصمیم بگیرم و منافع نظامی و مصالح کشور من حکم می کرد که تصمیم دیشب را بگیرم و به عقیده من کار درستی بود.

سؤال: در تهران می گویند یک عده مهاجر که در حدود دویست نفر هستند در آذربایجان دست به اقداماتی زده اند. آیا شما هم عقیده دارید نهضتی وجود دارد؟ ...

جواب: اگر نهضتی نبود، این جریان پیش نمی آمد و بعد با خنده اضافه کرد: تا دیروز روزنامه های دست راستی عکس مرا می انداختند ولی از این پس بمن فحش خواهند داد ... از این که وجود یک نهضتی را تصدیق کردم، لجن مالی ام خواهند کرد ... اما من از بعضی روزنامه های دست چپ متشکرم که حتی آن روزها هم که من مقاومت می کردم به من بد نگفتند.

سؤال: آیا دستوراتی که ستاد ارتش هر روز توسط رادیو می داد برای شما مفید بود؟

جواب: این را من به تهران یاد دادم و گرنه تهران آنقدر تصور نداشت ... این تهران بی شعور این تهران احمق ... آنقدر گیج است، آنقدر خواب آلوده است که اگر همه ایران هم برود، باز هم تکان نمی خورد ... آقایان من اگر این لباس افسری را بر تن نداشتم تا حالا خیلی فرق داشتم ... در هر حال دو ماه قبل از این که ارتباط ما قطع شود، من مرتباً از تهران تقاضا می کردم از تهران برای ما لامپ بفرستند. ولی تهران مرتباً امروز و فردا کرد، آنقدر تهران اهمال کرد تا ارتباط تلگرافی ما قطع شد و باز تهران بما توجه نکرد و ما چند روز هیچ ارتباط نداشتیم ... تا از تلگرافخانه لامپی گرفتیم ... این وضع ما بود ... آن وقت آقای تیمسار ارفع بجای اینکه به درد ما برسد، سفارش نامه ای برای میرخاص اردبیلی می نویسد ... ای مرده شوی لشکری که تو سرلشکرش باشی. یکی از این آدم نپرسید تو که دینت معلوم نیست از کجا مجتهد اسلامی شده ای و از کجا فهمیده ای این آخوند، جلیل القدر است ... شنیدم فرمانفرمایان در مجلس اظهار داشته بود که «فهمیدیم چه شد که رابطه تبریز و تهران قطع شد» سید ضیاء گفته بود که «چون لامپ بی سیم لشکر تبریز خراب شده است، ستاد ارتش در

صدد برآمد که برای تبریز لامپ بفرستد، ولی روسها نگذاشتند». من می توانم بگویم که این گفته سید چرند بود. زیرا اولاً ما مدتی بود که از تهران لامپ می خواستیم و تهران بما لامپ نمی داد. ثانیاً لامپ را که با یک گروهان ارتش یا یک کامیون نظامی نمی فرستند. در لای عمامه یک آخوند هم می شد لامپ را گذاشت، با یک مسافر هم می شد فرستاد. این حرف بی معنی و احمقانه است که می گوید روسها نگذاشتند ...

سؤال: بعقیده شما فدائیان اسلحه خود را از کجا آورده اند؟

جواب: بگذارید همین طور که می گویند من هم بشما پاسخ بدهم که روسها به آنها داده اند. زیرا نمی توان گفت از بقایای اسلحه ای است که در شهریور ماه بدست مردم افتاد ... و بعلاوه من به وسائل مختلف تفنگهایی که در دست مردم بود جمع کرده بودم ... این را هم متوجه باشید، از اظهار این موضوع قصد من این نیست که منکر نهضت شوم ...

سؤال: شما این نهضت آذربایجان را ملی می دانید یا مصنوعی - خوب

می دانید یا بد؟

جواب: من عقیده دارم اگر دو ماده در مرامنامه حزب دمکرات نبود، همه ایران با آن همراه می شدند و این دو ماده یکی مربوط به استقلال داخلی و دیگری به زبان تورکی می باشد ...». (شهباز بجای ایران ما شماره 31 مورخه 2 بهمن 1324، «تنور هنوز گرم است، مصاحبه با سرتیپ درخشانی») سرتیپ درخشانی تصمیم عاقلانه ای گرفت. زیرا می دید که در آذربایجان شعله های یک نهضت توده ای فروزان است. و چون ماهیت حکومت مرکزی را افشاء کرده و وجود یک نهضت واقعی را تایید نموده بود، لذا بدستور محمدرضا شاه به دادگاه نظامی کشانده شد و در دادگاه بدوی به اعدام و در دادگاه تجدیدنظر به پانزده سال زندان با کار محکوم گردید. (کتاب خاطراتی از ماموریت من در آذربایجان. بقلم سرلشکر احمد زنگنه صفحه 93 (خبر روزنامه ستاره حاکی از آن است که سرتیپ درخشانی در دادگاه نظامی بتاریخ 4 خرداد 1326 محکوم به حبس ابد شد. شماره 2658 مورخه 7 تیر ماه 1326))

در آذربایجان تنها پادگانی که از هیچگونه وحشیگری و خونریزی ابائی ننمود و با کمک تانگها خانه های گلین دهقانان را بر سرشان ویران ساخت، پادگان رضائیه بفرماندهی سرهنگ احمد زنگنه بود. وی در خاطرات خود می گوید: «چون پاسگاههای ما مورد حمله مستقیم سواره نظام شوروی قرار گرفت، لذا مجبور به ترک مقاومت شدیم». (صفحه 94 کتاب «خاطراتی از ماموریت من در آذربایجان» ولی عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان که سرهنگ زنگنه از آن بعنوان یکی از «دوستان و آشنایان» نام می برد (صفحه 102 همان کتاب) در مصاحبه خود با مخبر روزنامه آذربایجان چنین می گوید (عباس شاهنده به

همراه جهانگیر تفضلی و اسماعیل پوروالی هنگام سقوط رضائیه در آن شهر بوده اند))

سؤال: در رضائیه اوضاع از چه قرار بود؟

جواب: اکنون شهر رضائیه (ارومیه) کاملاً آرام و امن است. بطوریکه از سالخوردگان آنجا تحقیق کردیم این شهر کمتر روی آسایش و امنیتی نظیر امروز بخود دیده است. برای اینکه بدانید در ماه اخیر در رضائیه چه گذشته است، بهتر است کمی به عقب برگردیم. سرهنگ زنگنه فرمانده پادگان و کفیل استانداری رضائیه در این شهر دستگاه تروری درست کرده بود و تقریباً روزی نبود که هده ای کشته نشوند. و بطوریکه تحقیق کردیم اگر کسی می گفت من دمکرات هستم یا به فرقه دمکرات تمایلی دارم بلافاصله کشته می شد. ژاندارمها گستاخی را بحدی رسانده بودند که به خانه یک نفر وارد می شوند و او را که از ترس توی تنور خانه پنهان شده بود بیرون می کشند و بطور فجیعی جلوی زن و بچه اش می کشند. از کسانی که فدای دستگاه ترور سرهنگ زنگنه شدند می توان آقایان عمادی صدر جبهه آزادی رضائیه و فرهنگ و صمد قائد و جانیشیان را نام برد.

تقریباً در روز 25 آذر ماه از طرف دمکراتها محاصره شهر شروع شد. دمکراتها هم از شهر بیرون می رفتند و به فدائیان اطراف شهر می پیوستند. شهر تا شعاع یک کیلومتری و اطراف آن در دست زنگنه بود. زنگنه وقتی وضع را وخیم دید شاید با صلاحدید بعضی از مقامات در صدد برآمد مردم را مرعوب سازد و برای این نقشه چند تانک به دهات چهارباش و سنگر فرستاد و در آنجا نه نفر کشته و 11 نفر زخمی شدند و لازم به توضیح است که چند نفر از کشتگان چند بچه و دختر کوچک بودند. سرهنگ زنگنه نتیجه ای که از این عمل گرفت این بود که پنج روستا را از اهالی خالی کردند و فرار نمودند و تا وقتی که ما در رضائیه بودیم آبادیهای «قرل آشق» و «بالاق» خالی بودند.

بالاخره از تیریز دستور می رسد فدائیان شروع به حمله کنند و از مرند و خوی و ماکو عده ای از فدائیان به کمک می آیند و در قسمت‌های غربی شهر کردها متمرکز می شوند و بدین ترتیب عملیات آغاز می شود. نظامی ها در شهر عده ای از هواخواهان خود را نیز مسلح کرده بودند و به اینها 25 تیر برای تمرین تیراندازی و صد تیر برای جنگ عملی داده بودند و زنگنه امیدوار بود که به کمک آنها کاملاً فدائیان را قلع و قمع کند. در یکی از نقاطی که جنگ خیلی به سختی جریان یافت آبادی «تورپاق قلعه» بود و این نقطه چندین بار دست به دست گشت. ژاندارمها در این ناحیه به عمل زشت و تنفر انگیزی زدند که اثر بسیار بدی در میان برادران آسوری ما داشت. بدین معنی که امنیه عده ای از کشته های فدائیان را در تورپاق قلعه که بیشترشان آسوری بودند به وضع فجیعی

تیکه تیکه کردند بعد که احساس می نمایند که ممکن است این عمل سبب هیجان برادران آسوری شده هر تیکه را زیر خاکی پنهان نمودند. سربازان در سه محوطه جمع شده بودند و ژاندارمها در نقاط مختلف در شهر موضع گرفته بودند. زنگنه خانواده خود را در کنسولگری تورکیه گذاشته بود و چون از جانب آنها راحت بود افسران را دعوت کرده بود که متعهد شوند تا آخرین لحظه پایداری نمایند و کاغذی به امضای افسران رسانید. اما کم کم زمزمه ای در میان افسران برخاست که زنگنه خانواده خود را در کنسولگری تورکیه گذاشته و وقتی هم خطری پیش آمد خود نیز به آنجا پناه خواهد برد و ما چرا باید خود و خانواده خود را در خطر بیاندازیم.

هنگامی که زنگنه احساس می کند که افسران حاضر به جنگ نیستند، حاضر می شود قراردادی با فدائیان ببندد و تسلیم شود ... (روزنامه آذربایجان شماره 87 مورخه 7 دی ماه 1324 - یک مصاحبه در باره اوضاع ارومیه با آقایان شاهنده و پوروالی) درست است که فدائیان برای ورود به شهر رضائیه از کامیونهای نظامی شوروی نیز استفاده کردند اند ولی شهر بدست فدائیان سقوط کرده نه سربازان شوروی.

در این مورد تلگراف والاس موری سفیر کبیر آمریکا در ایران به وزارت امور خارجه آمریکا حاکی است «روسو (روبرت روسو سرنایب قونسول آمریکا در تبریز) سقوط رضائیه و پایان مقاومت دولت را در آذربایجان تایید کرد. او اظهار می کند که کردها به قوای دمکراتها کمک کرده اند نه چنانکه مطبوعات گزارش داده اند نظامیان محلی ایران». (اسناد مهم سیاسی - تاریخی وزارت امور خارجه آمریکا نقل از سالنامه 29 صفحه 329)

سرهنگ زنگنه در خاطرات خود می نویسد: «جهانگیر تفضلی مدیر روزنامه ایران ما که لباس مهاجری قفقازی را مرکب از کلاه پوستی، پالتو کوتاه، چکمه قفقازی پوشیده بود، خطاب به من اظهار داشت: در روی جدولهای خیابانهای رضائیه آثار دلمه های خون هنوز باقی است و من در جواب گفتم: خیلی متاسفم که شما چند روز دیر به رضائیه، رفتید. اگر موقع انقلاب و زد و خورد در آنجا بودید حتما از خون شما هم در جدول خیابانها اثری باقی می ماند. و به این یاوه گویی افتخار می کند و چون جنایتکاران ابزار مهره های خوبی در دست استعمارگران برای سرکوبی نهضت آزادی هستند، لذا برخلاف سرتیپ درخشانی، سرهنگ زنگنه ترفیع مقام یافت. بدینسان تا پایان آذر ماه سال 1324 سراسر آذربایجان و زنجان تحت اختیار و فرمانروائی حکومت ملی آذربایجان قرار گرفت. اکثریت مردم آذربایجان تشکیل حکومت ملی را با رضایت خاطر و مسرت استقبال کردند. بلافاصله پس از استقرار حکومت ملی، امنیت بی سابقه ای در آذربایجان برقرار شد و قیمت ارزاق عمومی تنزل یافت (گوشت از

کیلویی 25 ریال به 18 ریال و قند از 80 ریال به 50 ریال پایین آمد) و دورا و فور و نعمت فرا رسید. دزدیف باجگیری و مزاحمت از شهرها و دهات رخت بریست و دست دلان و کارجاق کنها از کارها کوتاه شد. چنانکه بلیط راه آهن میانه-تهران که سابقا در بازار سیاه بدست دلان بفروش می رسید، به آسانی در دسترس همگان قرار گرفت و اصلاحات شهری نظیر تاسیس خطوط اتوبوسرانی و آسفالت خیابانها شروع گردید».

حکومت ملی آذربایجان و حکومت مرکزی از نظر مطبوعات و مردم

ایران

با وجود اینکه اصرار و افراط فرقه دمکرات در موضوع خودمختاری ملی آذربایجان و جدا کردن سرنوشت و مصالح مردم این سرزمین از بقیه خلق ایران، موجب یاس و دلسردی آذیخواهان و مبارزین راه آزادی در ایران بود، علیهذا اکثریت قریب به اتفاق کسانی که خواستار برقراری آزادی و دموکراسی در کشور ما بودند، در شرایط بسیار دشواری سینه سپر کرده، از نهضت دمکراتیک آذربایجان دفاع می نمودند.

حتی کسانی که از سرلشگر ارفع رییس ستاد ارتش دستور داشتند که تا آخرین نفر بکشند و کشته شوند، حاضر بدفاع از نهضت آذربایجان بودند. در این باره مخبر ایران ما می نویسد: «امشب عده ای از افسران پادگان میاندوآب بدیدن کبیری آمدند. هنگامی که کبیری گفت: آذربایجان جزء لاینفک ایران است، اشک در دیگان حاضرین موج می زد. یکی از افسران گفت: اگر ما بدانیم که این نهضتی که بر پا شده در راه استقلال ایران و در راه آزادی خلق است، حاضریم با کمال صمیمیت فداکاری کنیم». (شهباز بجای ایران ما شماره 50 مورخه 25 بهمن 1324، «تنور هنوز گرم است»)

«اکثریت مردم ایران از این که برادران آذربایجانی شان، بدون اینکه منتظر برادران دیگر ایرانی خود باشند مانند روش همیشگی خود، جهت تحقق دموکراسی و آزادی پایمال شده سلاح بدست گرفته، قیام کرده اند، قلبی مالمال از محبت و احترام داشتند و آماده پیروی از آذربایجان بودند».

اسناد و مدارکی که خوانندگان گرامی با آنها آشنا می شوند، گوشه کوچکی از حقایقی است که در تاریخ ثبت شده است و کسی قدرت آن را ندارد و اقعیت تاریخی را نادیده بگیرد و یا آن را بنابه میل خود تحریف نماید. اگر چه در تاریخ کسانی یافت شده اند و کوشیده اند تاریخ را به نفع این و یا آن گروه اجتماعی تحریف کنند و کرده اند. 60 سال بعد از پیروزی و سرکوب نهضت 21 آذر، در ایران مورخینی پیدا شده اند تا تاریخ ساختگی برای فرقه دمکرات آذربایجان بنویسند. ماهنامه‌ها و روزنامه‌هایی در تهران صفحات خود را در اختیار چنین

«مورخینی» قرار داده و می دهند تا اذهان نسل میانسال و جوان را مشوش سازند و رهبران فرقه دمکرات آذربایجان را بعنوان مخالفین استقلال و تمامیت ارضی کشور قلمداد نمایند.

تاریخ 60 ساله اخیر ایران و جهان نشان داد که این به اصطلاح مورخین دست به قلم همچون کاوه بیات، حمید احمدی و امثال آنها مانند کپک سر خود را زیر برف پنهان کرده اند به گمان آنکه تن آنها نیز از دید پنهان است.

ملا مصطفی بارزانی با محمد قاضی همکاری کرد و جمهوری کردستان تشکیل شد. پس از سرکوبی جمهوری کردستان ملا مصطفی به شوروی مهاجرت کرد. بعد از سرنگونی دولت ارتجاعی عراق ملا مصطفی با پیشمرگان خود به عراق باز گشت. با دولت جدید عراق همکاری و از آمریکا و ایران کمک نظامی دریافت نمود. با حکومت مرکزی در بغداد 5 سال جنگید و در نهایت آمریکا و ایران با دولت عراق «زبان مشترک» پیدا کردند و مبارزه مسلحانه بارزانی ها مانند نهضت کردستان در سال 1946 سرکوب گردید. سیل مهاجرین کرد به ایران سرازیر شد. اما کردها از پای ننشستند. هم با کمک رژیم قبلی و هم با حکومت انقلابی ایران همکاری کردند و بر علیه رژیم صدام حسین مبارزه خود را ادامه دادند. این مبارزه طولانی که متحمل محرومیتها و از دست دادن نیروی انسانی بود، بالاخره با کمک کشورهای عضو ناتو و خاور میانه در سال 1991 به ثمر رسید. رژیم صدام حسین در منطقه به انزوا کشیده شد. نه تنها کردها در شمال عراق به خودمختاری دست یافتند، شیعیان جنوب نیز از تعدی و تجاوز ارتش عراق در امان ماندند. حمله مجدد آمریکا به عراق تجاوزی است آشکار. این تجاوز نه تنها از جانب مردم عراق و کشورهای منطقه حتی از سوی کشورهای عضو ناتو قابل پذیرش نبود. بنابر این در این عملیات نظامی آمریکا، بریتانیا تنها متحد آمریکا در این تجاوز شرکت نمود. این تجاوز دو سال است که همچنان ادامه دارد و مردم عراق بویژه سنی مذهب ها در مقابل این تجاوز مقاومت می کنند. هر روز خون مردم بی گناه عراق خاک این سرزمین را گلگون می سازد. خاک کربلا، نجف و سامره مکان مقدس شیعیان جهان نیز از درگیری مصون نمانده است. مردم عراق بهای گزافی برای رهایی از ستم بعثی ها پرداخته اند و هنوز هم می پردازند. اما کردها و شیعیان عراق با استفاده از موقعیت کنونی به اهداف ملی و دینی خود دست یافته اند. دولت جدید عراق مرکب از نمایندگان کرد، شیعه و سنی تشکیل شده است، اولین بار در خاور میانه حکومت فدرال تشکیل گردیده و قانون اساسی عراق به همه پرسى گذاشته شد و با تایید اکثریت مطلق مردم عراق تصویب شد.

آنان که لجوجانه می کوشند نهضت 21 آذر را غیر ملی قلمداد کنند و حکومت ملی آذربایجان را مظهر جدایی طلبی نشان دهند و این احساس نادرست

و حتی کودکانه را بعد از 62 سال مرتباً تکرار می‌کنند اما جرات ندارند کردها و شیعیان عراق را مزمت کنند و بگویند این خودمختاری کاملاً وارداتی از آمریکا است و یا فدرالیسم به معنای تجزیه عراق می‌باشد.

## فصل چهارم



### تشکیل حکومت ملی آذربایجان و تشدید فشار آمریکا نوامبر و دسامبر 1945

ضرورت تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و استقبال همه طبقات و اقشار مترقی جامعه نشان داد که مردم آذربایجان بیش از این در مقابل تعدیات تهران کوتاه نمی آیند و درصددند دست به عملیات قاطعانه بزنند و دست مأمورین فاسد را از اداره امور آذربایجان کوتاه کنند و امور محلی را بعنوان حق قانونی در دست بگیرند.

برای اجرای این هدف فرقه دمکرات آذربایجان راه قانونی را در پیش گرفت و در چهارچوب قانون اساسی کشور وارد عمل شد. در آبان ماه 1324 کنگره سرتاسری با حضور بیش از 700 نفر در تبریز برگزار گردید. نمایندگان این کنگره بشکل دمکراتیک از جانب مردم انتخاب شدند. کنگره اوضاع جهان و ایران، بخصوص اوضاع آذربایجان را مورد مذاکره و بحث قرار داد. هیات ملی 29 نفره را انتخاب نمود. هیات ملی تا انتخابات مجلس ملی آذربایجان، اداره امور آذربایجان را بدست گرفت. اعلامیه نهائی کنگره به شاه، نخست وزیر و مجلس و به کنسولگریهای مقیم تبریز ارسال شد. هیات ملی آذربایجان، کمیسیون برگزاری انتخابات مجلس ملی آذربایجان را تشکیل داد. قانون انتخابات را تصویب نمود. در انتخابات مجلس 101 نفر نماینده از سوی مردم با رای مخفی بنمایندهای برگزیده شدند. در اولین اجلاس مجلس ملی آذربایجان به پیشه وری مأموریت داده شد تا کابینه دولت را تشکیل دهد و به مجلس معرفی نماید. پیشه وری در دومین جلسه مجلس ملی برنامه دولت را تشریح و اعضای کابینه را معرفی نمود. بعد از مذاکرات و بررسی، برنامه و کابینه دولت رای اعتماد گرفت. بدین ترتیب در آذربایجان حکومت ملی خودمختار سرکار آمد. از این به بعد آذربایجان در داخل ایران و با تاکید بر حفظ تمامیت ارضی ایران به اداره امور داخلی پرداخت.

مردم غیور و سلحشور آذربایجان با استفاده از فرصت مناسب و با اقدامات سریع به هدف اصلی خود دست یافت. این عمل مورد تحسین دوستان و مورد کین دشمنان آذربایجان گردید. طبیعی است که دشمن بویژه امپریالیسم آمریکا نمی توانست آذربایجان دمکراتیک را تحمل کند. چنانچه آذربایجان دوران ستارخان را دولت تزار تحمل نکرد و با اعزام نیروی قهریه مشروطه خواهان تبریز را سرکوب کرد و انقلابیون سرشناس را به دار آویخت و ستارخان را فراخواند تا زیر پرچم روسیه پناه بگیرد. اما ستارخان نه تنها این

پیشنهاد را قبول نکرد بلکه با صراحت اعلام نمود که باید هفت اقلیم زیر پرچم ایران پناه بگیرد.

بدین ترتیب انقلاب مشروطه سرکوب گردید اما قانون اساسی، مجلس، سلطنت مشروطه باقی ماند. بعبارت دیگر قوای سه گانه بطور دمکراتیک تفکیک شدند. اگر چه قانون اساسی از محتوا خالی شد ولی شکل دمکراتیک آن هنوز هم موجود است.

آذربایجان دمکراتیک تحت رهبری پیشه وری 40 سال بعد از سرکوب انقلاب مشروطیت به قانون اساسی کشور محتوای واقعی داد. بعنوان مشعل آزادی به همه ایران و حتی خاور میانه روشنایی بخشید. آمریکا همچون روسیه تزاری با همکاری انگلیس (حاکم بر مناطق نفتی ایران) سرکوب آزادی را هدف عاجل خود قرار داد. برای همین منظور دولت دست نشانده حکیمی را وادار ساخت شکایتی علیه اتحاد شوروی به شورای امنیت سازمان ملل متحد تسلیم نماید. خواننده عزیز توجه داشته باشد که 21 آذر در نیمه دوم دسامبر (اوایل دهه سوم آذر ماه) پیروز شد و حکومت ملی نیز در اواخر آذر ماه تشکیل گردید. حکیمی آذربایجانی «تبار» به دستور شاه مسئله آذربایجان را به شورای امنیت ارجاع کرد. حکیمی ضمن نطقی در جلسه 25 دی ماه 1326 (15 ژانویه 1946) مجلس موضوع ارجاع مسئله آذربایجان به شورای امنیت را به اطلاع مجلس رساند. بعبارت دقیقتر 20 تا 25 روز پس از تشکیل حکومت ملی آذربایجان مسئله آذربایجان جنبه بین المللی بخود گرفت.

حکیمی در این نطق اظهار داشت که: من امر اعلیحضرت همایونی را اطاعت کردم و در تمام این مدت کوتاه جز در راه خیر و صلاح جامعه قدم دیگری برنداشتم.

حکیمی این دست پروده امپریالیزم انگلیس زیر پوشش فرمان شاه کوشش کرد سرکوب مردم آذربایجان را خیر و صلاح ایران تلقی نماید. همه می دانستند و می دانند که شاه فرد مستقلی نبود. پدرش دست پروده انگلیس و خودش دست نشانده آمریکا بود و با «صلاح دید» آمریکا و محکم کردن جای پای آمریکائیان در ایران، لازم بود آذربایجان دمکراتیک در نطفه خفه شود و برای رسیدن به این هدف پلید پای شوروی را بمیان کشید و زمینه تقابل آمریکا و شوروی را فراهم نمود.

طبیعی است که اجرای چنین سیاستی بدون رهنمود آمریکا نمی توانست عملی شود. حکیمی در نطق خود در مجلس بشکل عوامفریبانه اعلام کرد که سیاست خارجی ایران برقراری مناسبات کاملاً متساوی و یکسان برپایه مودت و صداقت با همه دول صلح دوست جهان مخصوصاً با سه دولت بزرگ دنیا استوار گردیده است.

در رابطه با دولت شوروی وی اظهار تاسف نمود که مساعی میان تهران و مسکو هنوز بجائی نرسیده است. دولت حکیمی در اجرای این ماموریت تقی زاده سفیر ایران در انگلستان را بعنوان فردی شایسته و لایق به ریاست هیات نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد انتصاب نمود. حواله ماموریت به تقی زاده اهل تبریز مشروطه خواه و عامل امپریالیسم انگلیس در آستانه مذاکرات مستقیم با مسکو نشانگر آن است که اربابان شاه تصمیم گرفتند که مسئله نه در مسکو بلکه در نیویورک حل شود و از طریق غیرمستقیم آذربایجان را مورد فشار قرار دهند. اتهام «دخالته» شوروی به امور داخلی ایران بهترین فرصتی بود که آمریکائیان با دستاویز کردن آن حساب تازه ای برای شوروی باز کردند و خواستند به نفوذ بین المللی شوروی که در جنگ جهانی دوم کسب نموده بود، لطمه و خلل وارد آورند.

بدین وسیله جنگ سرد پایه گذاری شد. نکته جالب توجه این است که در کنفرانس تهران در ژانویه 1943 تخلیه ایران از نیروهای خارجی دوم مارس در نظر گرفته شد. شکایت بردن به شورای امنیت سازمان ملل متحد، 45 روز قبل از موعد مقرر صورت گرفت که اقدامی تحریک آمیز بود. تقی زاده رئیس هیات نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد بنابه امر شاه مسئله آذربایجان را طی نامه ای (16 ژانویه 1946) به اطلاع دبیرکل سازمان ملل رساند و تقاضا کرد طبق اصل 35 منشور سازمان ملل متحد، شورای امنیت به این مسئله رسیدگی نماید. تقی زاده در این نامه مدعی شد که دولت شوروی بوسیله مامورین و قوای مسلحش به امور ایران مداخله می کند. بنابر این وضعیتی ایجاد شده است که ممکن است باعث یک اختلاف بین المللی شود. برعکس ادعای تقی زاده دولت ایران بطور عمدی از شوروی به سازمان ملل شکایت کرد تا مسئله جنبه بین المللی بگیرد. آمریکا نیز همین را می خواست تا شاه و دولت با تاکید سفارت آمریکا دست به عمل تحریک آمیز بزنند.

ویشنسکی رئیس هیات نمایندگی شوروی در سازمان ملل متحد، اظهارات هیات نمایندگی ایران را بی اساس و دور از حقیقت خواند و اظهار داشت که حوادث آذربایجان منحصرأ جنبه ایرانی داشته و امر داخلی است و نشانه آرمان های سکنه این نواحی بطرف یک حکومت خودمختار ملی در داخل ایران است و اجرای آرزوهای سکنه محلی در یک کشور دمکراتیک چیزی فوق العاده نیست. هیات نمایندگی شوروی توجه شورای امنیت را به این موضوع جلب می کند که تبلیغات ضد شوروی در ایران رو به توسعه است و این تبلیغات به هیچ وجه با تبلیغاتی که در زمان رضاشاه علیه اتحاد شوروی می شد فرق ندارد.

فعالیت ضد دموکراسی و عملیات ارتجاعی دولت ایران که بوسیله محافل متنفذ و زمامداران ایران پشتیبانی می شد برای آذربایجان شوروی و باکو عملیات خصمانه دارد و این وضعیتی است که قابل تحمل نیست.

دولت حکیمی پس از ارجاع مسئله آذربایجان به شورای امنیت نتوانست از مجلس رای اعتماد بگیرد و در 30 دی ماه مجبور به کناره گیری شد. احمد قوام با 52 رای به نخست وزیری منصوب شد. تغییر دولت در جراید خارجی و داخلی انعکاس وسیع پیدا کرد. روزنامه اطلاعات (7 بهمن 1324) یکی از این جرایدی است که بنام «مردم» از دولت دو چیز را می خواهد یکی این که تیرگی و آشفتگی در روابط ایران و شوروی را برطرف نماید... موجبات دوستی و صمیمیت کشور همسایه را بر مبنای احترام متقابل و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور را فراهم سازد. دومین موضوع این است که دولت جدید مسئله آذربایجان را حل نماید. اطلاعات می خواهد به دولت تفهیم کند حادثه ای که در آذربایجان پیش آمده با تمایلات مردم وطن پرست آذربایجان و عموم ایرانیان سازگار نیست. زیرا آذربایجانی... دشمن زبان فارسی نیست، بلکه زبان و ادبیات فارسی را که رکن ملیت او میباشد و از زبان عاریتی ترکی بیشتر دوست دارد. اطلاعات خطاب به نخست وزیر جدید می نویسد: برای هر کس که خون ایرانی در رگهای او در جریان است تصور جدائی آذربایجان از ایران هم ممکن نیست.

آری دستگاههای تبلیغاتی حاکم برای استقرار مجدد سلطه مرتجعانه خود در آذربایجان از تعدی به مردم آذربایجان مانند اسلاف خود (مستوفی و محسنی و دیگران) خودداری نمی کند و می کوشید بنام مردم آذربایجان ثابت کند که زبان و ادبیات فارسی رکن ملیت آذربایجان است. آذربایجان زبان فارسی را از زبان عاریتی ترکی (طی اعصار و قرون زبان ترکی زبان بلامنازع آذربایجان است) بیشتر دوست دارد. در حالیکه 90 درصد مردم بی سواد (در سال 1324) بودند و حتی تصویری در باره زبان و ادبیات فارسی نداشتند چطور می توانستند آن را دوست بدارند. کسی که نمی تواند حافظ و سعدی را بخواند، چطور می تواند آنها را مانند شیرازی گرامی بدارد. البته عده معدودی باسواد حافظ و سعدی را دوست می داشتند اما شیرازی های بی سواد نیز از نبوغ حافظ و سعدی بی اطلاع بودند.

اطلاعات مدعی است که «هر کس که خون پاک ایرانی در رگ های او در جریان است تصور جدایی آذربایجان از ایران هم ممکن نیست و آنها که اکنون می بینند از خویشان و عزیزان و یاران خود جدا شده اند غرق در ماتم و اندوهند». آنانکه منطبق ندارند به کسی شباهت دارند که از ترس غرق در آب به خس و خاشاک دست می یازند. طرح جدائی آذربایجان از ایران حربه ای بیش

نبوده و نیست و من که بعنوان شاهد زنده حوادث بودم هیچ کس خویشان و عزیزان و یاران خود را رها نکردند و با هم با آنان در آذربایجان آزاد و دمکراتیک زندگی می کردند کنار عزیزان و یاران خود در شادی و بهروزی زندگی می کردند. زیرا دست جنایتکاران از مردم کوتاه شده بود. فرزندان آنها بعنوان فدایی از امنیت و آزادی و دفاع می نمودند. سران سلحشور عشایر در کوهستان های خلخال و کردستان با ژاندارمها و دسته های مسلح فئودالهای یاغی می جنگیدند و از ناموس و حیثیت زنان و دختران آذربایجان دفاع می کردند.

مرتجعین و مداحان قلم بدست آنان مانند نویسندگان اطلاعات برای آذربایجان اشک تمساح می ریختند نه به خاطر آذربایجان بلکه بخاطر حفظ امتیاز طبقاتی خود. بدین طریق ارتجاع با استفاده از همه امکانات سیاسی فشار به آذربایجان دمکرات را دو چندان می کردند تا زمینه برای تشدید فشار بوسیله شورای امنیت فراهم شود.

قوام السلطنه پس از تشکیل و معرفی وزراء نطقی در مجلس ایراد نمود و گفت: «مردم ایران از تکرار الفاظ و عبارات به تنگ آمده و تشنه عمل و کار است» او بشکل ریاکارانه اعلام نمود که: «بجای آنکه بگویم در آتیه چه خواهم کرد بهتر است در اسرع وقت نشان دهیم چه کرده و چه خدماتی به انجام رسانده ایم» (قوام در حقیقت به وعده خود صادق ماند و آذربایجان را به دریای خون مبدل نمود). قوام که برای مذاکرات مستقیم با رهبران شوروی عازم مسکو می شد به تقی زاده دستور داد که با نماینده شوروی در سازمان ملل متحد تماس برقرار کند و در عین حال شکایت از شوروی هم چنان در دستور شورای امنیت باقی بماند. اما تقی زاده اصرار داشت نتیجه مذاکرات مستقیم با شوروی به شورای امنیت گزارش شود.

تقی زاده در نطق طولانی خود در شورای امنیت (30 ژانویه 1946 - 10 بهمن 1324) در این مورد چنین گفت: «اکنون این اختلاف در پیشگاه شورای امنیت مطرح و در دستورش قرار گرفته ... شورای امنیت به هیچ وجه نباید از رسیدگی به قضیه صرف نظر کند ... از آنجائیکه هیات نمایندگان شوروی در پایان اظهارات خویش اظهار داشت که دولت شوروی حاضر است مذاکرات مستقیم را برای تصفیه قضیه آغاز نماید ما هم به سهم خود حاضریم چنین مذاکراتی را شروع کنیم، مشروط بر اینکه این مذاکرات مستقیم و بنابر توصیه شورای امنیت آغاز شود و شورای امنیت تصویب کند که ما این مذاکرات را شروع کنیم ... حالا باید راه حل بنابر توصیه شورای امنیت و طبق مقررات منشور ملل متفق تصویب شود... مذاکرات باید زیر نظر شورا انجام گرفته و گاه به گاه گزارش در خصوص پیشرفت مذاکرات به شورا تقدیم گردد

و بالاخره نتیجه نهائی مذاکرات ... به شورا اعلام شود. با این شرایط ما حاضریم مذاکرات مستقیم را شروع کنیم...»

بعد از بیانات تقی زاده و پیشینسکی در تکمیل اظهارات جلسه قبل خود اظهار داشت: «... با وجود آغاز مذاکرات مستقیم مراجعه به شورا مجوزی نداشته است». او اضافه کرد:

«... راست است که دولت ایران در یادداشت خود تقاضا کرده که نیروهای نظامی به شمال اعزام نماید و دولت شوروی نپذیرفته است ولی باید وضع شمال ایران را در آن وقت در نظر آورد ... و اما چرا دولت شوروی از اعزام نیروهای اضافی ایران به آن نواحی جلوگیری کرده است. دولت ایران در آذربایجان نیروی کافی داشته است. در آنجا یک لشکر پیاده و یک هنگ بوده است و این نیرو کافی بوده است که امنیت را در آن نواحی حفظ کند. و باید دانست که اعزام نیروی نظامی به نظر دولت شوروی موجب خونریزی در آن نواحی می شد و نیروی شوروی نمی توانست در آن نواحی شاهد بی نظمی باشد و این مراتب طی یادداشت هائی به دولتین انگلیس و آمریکا اطلاع داده شده است...»

حسین علاء از جانب شاه به سفیری ایران در واشنگتن منصوب شد. او در ضمن تقدیم اعتبارنامه خود به رئیس جمهوری آمریکا (ترومن - 29 نوامبر 1945) گفت: «آقای پرزیدنت من از شما خواهش می کنم برای احقاق حق ایران قیام نمائید و نگذارید استقلال و حق حاکمیت آن که فعلاً در مخاطره افتاده است پایمال شود. فقط کشور شما می تواند ما را از این ورطه هولناک رهائی بخشد. زیرا همه شما مدافع افکار و اصول اخلاقی بوده و قدرت در دست و اختیار شماست. من می دانم که شما از زیر بار مسئولیتی که در حفظ صلح و امنیت در سراسر جهان بر عهده گرفته اید شانه خالی نخواهید کرد (بسی تملق مذبوهانه - ا.ل.)».

مؤلف کتاب «نفت، جنگ سرد و بحران آذربایجان» درباره موضع آمریکا در شورای امنیت می نویسد.

### آمریکا و سازمان ملل

«در خلال این دوره بحرانی که از 19 نوامبر 1945 - 27 ابان 1324» یعنی روز کودتای پیشه وری در آذربایجان تا ماه مه 1946 - 16 فروردین 1325 یعنی تاریخ خروج نیروهای شوروی از ایران بطول انجامید، خط مشی آمریکا بر شورای امنیت سازمان ملل متحده معطوف بود. سفارت آمریکا در تهران و وزارت خارجه در واشنگتن هر دو ایرانیان را تشویق و ترغیب می

کردند که مشکل خود را در شورای امنیت مطرح کنند و از حسین علاء فرستاده ایران به سازمان ملل نیز حمایت کامل و فعالانه بعمل آوردند.

آخرین سرباز شوروی در 16 فروردین خاک ایران را ترک کرد  
 «شاه و اطرافیان او از خروج نیروهای شوروی بسیار خرسند بودند. شاه ... اظهار کرد شوروی ها از این روی عقب نشینی کردند که آمریکائی ها در مقابلشان ایستادگی کردند ... طبیعتاً خط مشی سرسخت لازم نیز مشخص می شد. شکایت ایران می بایست در دستور کار شورای امنیت باقی می ماند و از پشتیبانی و حمایت کامل برخوردار می شد.»

مجله تامیز جیمز برنز وزیر امور خارجه آمریکا را "قهرمان ضد شوروی معرفی کرد و او را مرد سال 1946 انتخاب نمود. پورتر مک کیوره دیپلمات جوان که در سفر نیویورک برنز برای حضور در شورای امنیت وی را همراهی می کرد بعد به او نوشت «نبرد» شما با اتحاد شوروی در شورای امنیت بر سر ایران یکی از موفق آمیزترین مانورهای دیپلماتیکی است که در کل دوران بعد از جنگ بر ضد شوروی پیاده شد، افکار عمومی جهان بر ضد شوروی بسیج گردید. علاوه بر این موفق شدید به شوروی ها بقبولانید که خود را ملزم می دانیم در صورت عدم خروج آنها به زور هم که شده از تعهد خود نسبت به ایران پشتیبانی کنیم ... و آنها نیز بیرون رفتند.»

### ایران و جنگ سرد (بحران آذربایجان 1324 - 1325)

«قوام السلطنه نیز با طرح دعوا در سازمان ملل موافق بود زیرا وضعیت او را در مذاکره با روس ها بهبود می بخشید، چنین به نظر می رسید هنگامی که حسین علاء در 18 مارس - 27 اسفند مسئله را در سازمان ملل مطرح ساخت، ایالات متحده و ایران بصورت هماهنگ عمل کردند. چندی بعد که پیشنهاد شد مسئله در دستور کار 25 مارس - 5 فروردین شورای امنیت قرار گیرد اندره گرومیکو نماینده شوروی در سازمان ملل مخالفت کرد. دلیل مخالفت وی آن بود که مذاکره دو جانبه هم اکنون در جریان است و تقاضا کرد که این موضوع تا 10 آوریل به تعویق افتد. آمریکائی ها مخالفت کردند ... از سوی دیگر (آمریکا) مصمم بود که امور سازمان ملل را آمریکا اداره کند.»

«تلاشهای بعدی گرومیکو و خود قوام السلطنه ... برای ابطال این مصوبه با مقاومت استیئتنیوس وزیر خارجه آمریکا مواجه شد ... در واقع دولت آمریکا در مخالفت با استرداد دعوای ایران حتی هنگامی که هر دو طرف دعوا نیز خواهان چنین امری بودند، دست به اقدامی یکجانبه زد.»

«حسین علاء آتش بیار معرکه بود. او خودسرانه عمل می کرد (در شورای امنیت) ... و اختلاف نظر خود را ... با قوام السلطنه ... به هیچ وجه کتمان نمی کرد. قوام السلطنه بعدها سعی کرد علاء را فراخواند، ولی بنابه تقاضای آمریکا از این کار صرف نظر کرد». (کمیسون سه جانبه - صفحه 286، 287، 288)

«ارفع (رئیس ستاد کل ارتش) با دستور اربابان آمریکائی خود اظهار داشت شش هزار نفر نیروی نظامی شوروی در لباس غیرنظامی در تبریز اقامت دارند و پادگان تبریز را (با عده ای حدود یک هزار نفر) تهدید می کنند. او می گفت که همین وضع در باره اردبیل نیز صدق می کند. شخصاً اظهارات او (ارفع) را در مورد بیانیه فوق الذکر می پذیرم، ولی قضاوت در باره نظامیان شخصی پوش شوروی را محفوظ می دارم». (والاس موری سفیر آمریکا در تهران 19 نوامبر 1945)

سفیر آمریکا سفسطه می کند و می خواهد در جلد شخص واقع بین تظاهر کند و می گوید: «با وجودی که قبول کنیم که وجود نیروهای شوروی تأثیری در این امور ندارد و تقصیری هم متوجه آنها نیست. معذالک برای یکبار دیگر توجه وزارت امور خارجه را به وخامت خطری که از حضور نیروهای شوروی در ایران ناشی می شود جلب می نمایم. (مفاد تلگراف 25 سپتامبر من) حتی زمانی که آنها هیچگونه مداخله مستقیمی در امور داخلی ایران هم نداشته باشند. فقط صرف وجود آنها برای تمام عناصر ناراضی در استانها وسیله یک نوع پشتیبانی روحی است در عین حال هم مانع انجام وظیفه سازمانهای دولتی در این مناطق است». (والاس موری سفیر آمریکا در تهران - 20 نوامبر 1945)

(والاس موری سفیر آمریکا در تهران به وزیر خارجه 25 نوامبر 1945). وی از قول لنگ معاون کنسولگری بریتانیا که دیروز با هواپیمای توریستی از تبریز وارد تهران شده می نویسد: «حزب دمکراتیک کنترل بسیاری از شهرها و مناطق روستائی را که بشکل مثلثی از سراب و بوکان تشکیل می شود در دست دارد. اکثر ادارات دولتی بکار خود مشغولند، ولی با دستور حزب نگهبان راه اصلی را زیر نظر داشته، مسافران را بازرسی می کنند. ولی کشتار و خونریزی نسبتاً کمتر دیده می شود. کنسول بریتانیا که در 22 نوامبر از میانه دیدن کرده آنجا را آرام دیده است. او می گوید در تبریز و نیز در آذربایجان وجود آشوبی گزارش نشده است».

و بنظر وی: «شوروی آشکارا در این شورش نقشی بعهده ندارد...»

«کمیته مرکزی حزب دمکرات که خود را کنگره ملی آذربایجان می نامد در تبریز مستقر گردیده ... در 23 نوامبر این کنگره اعلامیه ای در باره خط مشی و هدف های حزب به کنسولگری آمریکا، بریتانیا و شوروی تسلیم کرد که



نکات برجسته آن عبارت از: 1- با توجه به مفاد منشور آتلانتیک، آذربایجان حق خودمختاری خود را اعلام داشته... 2- با توجه به این هدف مردم آذربایجان خواهان آنند که «دولت ملی» خود را در چهارچوب دولت ایران تشکیل دهند و همزمان با انتخابات مجلس شورای ملی تهران نمایندگان خود را برای آن مجلس انتخاب نماید. 3- خواسته های خود مبنی بر جدائی از ایران را تکذیب می نمایند».

(والاس موری سفیر آمریکا در تهران 28 نوامبر 1945) به وزارت خارجه آمریکا: «شووراتسکف گزارش می دهد که زنجان کاملاً به تصرف شورشیان در آمده است و اینک در حال عبور از تاکستان به سوی قزوین هستند... شورای جنگی ایران انتظار دارد پس از سقوط قزوین دو هزار نفر شورشی مسلح به تهران حرکت کرده و ده هزار نفر از طرفداران آنها که در داخل شهر هستند ملحق شوند. این عده از مهاجرین شوروی که به داخل کشور نفوذ کرده اند همگی از اعضای حزب توده و ماجراجویان و اوباش تشکیل می شوند».

از این گزارش چنین بر می آید که مقامات تهران بعد از آزاد شدن زنجان در حال اضطراب بسر می بردند. اما سفیر آمریکا این مبارزین را مهاجرین شوروی قلمداد می کند و همگی آنها را اعضای حزب توده حتی اوباش معرفی می کند.

«ژنرال ارفع رئیس ستاد کل ارتش و مسئول تمام نیروهای مسلح ایران اعم از پلیس و ژاندارمری است و طرح هایی برای دفاع از شهر تهیه کرده ... دستور داد که راه تهران - قم باید به هر قیمتی باز و آزاد نگاه داشته شود. زیرا ممکن است تقویت قوا از منطقه جنوب صورت بگیرد. و در صورت لزوم پایتخت تحلیه و به اصفهان منتقل گردد...».

بنابه ادعای سفیر آمریکا ژنرال ارفع طرح هائی برای دفاع از تهران تهیه کرده است. بنابر این موضوع برای سفیر آمریکا از این نظر اهمیت دارد که در جنگ گذشته شوروی ها از راه کرج به قم رفتند و بجای اینکه از طرف غرب به تهران بیایند راه جنوب را برای رسیدن به پایتخت انتخاب کردند. بدین طریق دولت نیروهای ذخیره را در مناطق حسن آباد، علی آباد به فاصله 20 کیلومتری تهران تجمع کرده اند. «دو خط اصلی پیشروی مشخص شده که یکی از آستارا ... به بندر پهلوی و دیگری از زنجان به سوی قزوین و تهران. ارتش ایران مصمم است در صورتی که آشوبگران بوسیله راه آهن حرکت کنند مسیر راه آهن را منفجر کنند. بدون تردید وضع وخیم است. آشفته گی و هراس در مقامات بالای ارتش ایران حکمفرما است ... در این لحظه شهر آرام است...».

(از کنسولگری آمریکا در تبریز به وزارت خارجه. 19 فوریه 1946)

تجزیه حزب کمونیست توده در آذربایجان را در تاریخ سپتامبر 1945 گزارش دادم. در گزارش کنونی کنسولگری آمریکا ساختار حزب جدید دمکرات آذربایجان را بطور مفصل توضیح می‌دهم: «هسته مرکزی جنبش و رهبران و سازمان دهندگان و اعضای آن تقریباً همگی قسمت اعظم زندگی خود را در اتحاد شوروی گذرانیده‌اند. بطور کلی این اشخاص فاقد تعلیم و تربیت و تجربه و حس مسئولیت بوده و عموماً از طبقات پائین اجتماع بوده‌اند که تعلیمات ابتدائی مارکسیستی دیده‌اند. فقط منافع شخصی و تحصیل و رسیدن به قدرت را در نظر دارند. ... عده این هسته مرکزی حداکثر دو هزار نفر است که در تمام نقاط پراکنده هستند و تنها عناصر اصلی حزب را تشکیل می‌دهند، بیشتر نیست... قسمت اعظم اعضای حزب را کشاورزان بی سواد و اوباش شهر تشکیل داده‌اند که هدف آنها جز چپاول و غارت و یا تصاحب قطعه زمین چیزی نیست».

دیپلمات آمریکائی اینجا نیز همه اصول دیپلماتیک را زیر پا می‌گذارد و می‌کوشد «ثابت» کند که اعضای حزب دهقانان بی سواد و اوباشان شهر هستند و تنها برای چپاول و گرفتن قطعه‌ای زمین به نهضت پیوسته‌اند. اتهام واهی با خصلت دیپلماتهای آمریکا عجین شده است.

کنسولگری آمریکا از تبریز گزارش می‌دهد: «تعداد سربازان «ارتش ملی آذربایجان» تقریباً پنج هزار نفر است با این احتساب تعداد مشمولین انتظار می‌رود از 25 هزار نفر تجاوز نکند. در حقیقت تمام اسلحه افراد جز تفنگ از ارتش و ژاندارمری ایران در خلال اغتشاش اخیر جمع آوری شده است». کنسولگری آمریکا در باره ارتش آذربایجان رقم 25 هزار نفری را ارائه می‌دهد. توع سلاح های ارتش را نیز در گزارش خود می‌گنجاند. و می‌نویسد: «طبق گزارش واصله دمکراتها سلاح هائی بقرار زیر به تصرف خویش در آورده‌اند: این سلاحها عبارتند از چهار قبضه مسلسل سنگین (نوع آلمان)، شش عرابه تانک که سه عدد آنها کوچک و سه عدد دیگر بزرگ است (دو عرابه تانک در تبریز و بقیه در رضائیه هستند)، چهار عرابه توپ هفتاد میلیمتری کوهستانی (دو عرابه در تبریز و بقیه در رضائیه)، دو یست قبضه مسلسل سبک (نوع آلمان) و چهار هزار قبضه تفنگ برنو. همان مطلع (جاسوس) تخمین می‌زند که نیروهای دمکرات در خلال شورش و قبل از تصرف تجهیزات فوق الذکر تقریباً 15 هزار تفنگ برنو داشتند». (رابرت رسو جی-ار، معاون کنسول آمریکا- 20 فوریه 1945)

شاه حکیمی و قوام السلطنه نمی‌توانستند نهضت دمکراتیک آذربایجان را سرکوب کنند. افرادی هم چون حسن تقی زاده و حسین علاء سفارش آمریکا را در سازمان ملل اجرا می‌کردند. حسین علاء هنگام تقدیم اعتبارنامه از

«ترومن» تقاضا کرد، نگذارد «استقلال» و حق حاکمیت ایران پایمال شود. شورای امنیت اولین بار بود که به شکایت یک عضو سازمان ملل بر علیه عضو دیگر رسیدگی می کرد. در جریان این رسیدگی آشکار شد که به استثناء شوروی و لهستان همه اعضای شورای امنیت از سیاست آمریکا پیروی می کردند. آنها می دانستند ترومن هیروشیما و ناکازاکی را در اوت 1945 به جهنم تبدیل کرد. آنها می دانستند برای آمریکا «استقلال» برابر است با منافع آمریکا. در مورد ایران نیز چنین بود و چنین هم شد. شوروی از ایران بیرون رفت. نهضت دموکراتیک ملی در آذربایجان سرکوب شد. آمریکا در ایران ماند و دست نشانندگان خود را در قدرت کذائی نگهداشت. بدین طریق حکمرانی بلامنازع خود را به مدت 37 سال در ایران حفظ و حراست نمود.

مردم ایران در راه آزادی و دموکراسی مبارزه می کردند. آذربایجان در این راه اولین گام را برداشت اما نتوانست به آزادی دست یابد. با مراجعه به اسناد و مدارک می بینیم که آمریکا برای تسلط کامل در ایران چه اقداماتی را انجام داد. نمایندگی سیاسی و گنسولی آمریکا حوادث آذربایجان را لحظه به لحظه دنبال کردند و آن را موافق میل دموکراسی آمریکا به واشنگتن مخابره نمودند. بدین ترتیب دولت آمریکا برای سرکوب نهضت مردم آذربایجان دست به عملیات ضدبشری زد.

### کمیسیون سه جانبه

دولت ابراهیم حکیمی در برابر حوادث آذربایجان یادداشت اعتراض آمیزی علیه اقدام ارتش سرخ در باره جلوگیری از حرکت نیروهای به اصطلاح امدادی به آذربایجان به مسکو فرستاد و این یادداشت در کفرانس وزیران امور خارجه سه دولت متفق که از 25 آذر تا 6 دی ماه 1321 (16 تا 27 دسامبر 1945) در مسکو تشکیل یافته بود، مطرح شد. جیمز ف. بیرنس J.E.Byrens وزیر امور خارجه آمریکا اعتراض دولت ایران را وارد دانست و کوشش خود را برای جلب موافقت مولوتف وزیر امور خارجه شوروی در مورد رسیدگی به شکایت ایران بکار برد، اما کوشش وی به نتیجه نرسید. سرانجام بوین وزیر امور خارجه بریتانیا پیشنهاد کرد یک کمیسیون سه نفری از نمایندگان شوروی و انگلیس و آمریکا مامور رسیدگی به وضع عمومی ایران بشود و اوضاع آذربایجان را خصوصا مورد بررسی قرار دهد. این پیشنهاد مورد موافقت قرار گردید و متن آن به قرار زیر به دولت ایران پیشنهاد گردید.

**پیشنهاد 11 ماده ای بوین**

دول بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا با تشکیل کمیسیون سه گانه برای رسیدگی به مسائل ایران موافقت حاصل کرده و این موافقت را به دولت ایران جهت موافقت نظر آن دولت ابلاغ می دارد:

1- کمیسیون نامبرده برای شروع به امر باید این موضوع را مد نظر قرار دهد که طی اقامت قشون متفقین در ایران تشکیلات اداری دولتی دچار اختلال گردیده و اشکالاتی فیما بین دولت مرکزی و اهالی بعضی از ایالات رخ داده است. سه دولت نامبرده تصدیق می نمایند که ممکن است مسئولیت این وضعیت تا حدی متوجه آنان باشد و بنابر این باید سعی نمایند که با دولت ایران در تجدید استقرار اوضاع عادی به نحوی که مورد رضایت کلیه عناصر مختلف اهالی مملکت باشد و نیز در حفظ روابط دوستانه یا سایر ممالک مساعدت کنند.

2- از لحاظ رفع بیم و نگرانی دولت ایران و موجبات اصطکاک بین المللی، کمیسیون باید نسبت به این موضوع که در تخلیه قوای متفقین حتی الامکان تسریع شود، رسیدگی نماید و توصیه های مقتضیه به سه دولت بنمایند.

3- کمیسیون باید مراتب ذیل را در مد نظر قرار دهد:

(الف) - تعهدی را که بریتانیای کبیر و روسیه سویت ضمن پیمان مورخه ژانویه 1943 دائر بر رعایت استقلال سیاسی و حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران نموده اند و (ب) اعلامیه صادره طی کنفرانس صلح تهران راجع به ایران از طرف روزولت رئیس جمهوری و ژنرال یسیم استالین و چرچیل.

4- از لحاظ حل و فصل اشکالات موجود، بین دولت مرکزی ایران و بعضی از ایالات کشور کمیسیون در تاسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی طبق مقررات قانون مشروطیت ایران به آن دولت مشورت داده کمک خواهد نمود.

5- توصیه های کمیسیون (که قبل از پیشنهاد به دولت ایران باید مورد تصویب سه دولت واقع شود) باید شامل کلیه کشور ایران به انضمام آذربایجان بوده باشد.

6- قوانین موجود، که مقررات مربوط به مشروطیت را (در باب انجمنهای ایالتی و ولایتی) تشریح و تفسیر می نمایند باید مابدا قرار گیرد. لکن کمیسیون اصلاحاتی را که مخصوصا در قسمت انتخابات انجمنهای محلی و اختیارات و وظایف انجمنهای مزبور و طریقه مربوط به تدارک وجوه جهت آن انجمنها به نظر لازم می رسد توصیه خواهد نمود.

7- کمیسیون نیز توصیه هایی در باب استعمال زبانهای اقلیت از قبیل عربی و ترکی و کردی بطور آزاد جهت تعلیم و منظورهای دیگر خواهد نمود.

- 8- کمیسیون با دولت ایران و نمایندگان کلیه عناصر مختلفه مهم اهالی در طریقه تنظیم توصیه‌های خود با تماس نزدیک مشاوره خواهد نمود.
- 9- سه دولت نامبرده مساعی کار خود را بکار خواهند برد که دولت ایران را متقاعد سازند که توصیه‌هایی را که از طرف کمیسیون به عمل می‌آید بصورت قانونی درآورده آنها را بمورد اجرا گذارند.
- 10- کمیسیون هیچ توصیه‌ای نخواهد نمود که باعث تضعیف وحدت اساسی دولت ایران گردد.
- 11- اولین انتخابات ایالتی و ولایتی باید تحت نظر کمیسیون انجام گیرد.

وزارت امور خارجه ایران پیشنهاد کمیسیون سه گانه را برای اظهار نظر به لندن و واشنگتن اعلام داشت و از سفیران خود خواست تا با مطالعه متن پیشنهادی نظریات خود را اعلام دارند. سید حسن تقی زاده سفیر ایران در لندن در این خصوص چنین اظهار نظر کرد:

اینک خلاصه‌ای از نامه تقی زاده:

طرح پیشنهاد انگلیس و آمریکا را برای اعزام کمیسیون از وزارت خارجه گرفته و خواندم. آنچه در نتیجه مطالعه اجمالی به خاطر می‌رسد این است که در تدقیق موضوع باید مضرات قطعی و احتمالی این طرح را با اشکالات فعلی و مفاصد احتمالی که در صورت رد آن پیش تواند آمد درست سنجیده.... انجمنهای ایالتی فی حد ذاته با اختیارات محدود و تبعیت مطلق از دولت مرکزی بر طبق قانون موجود و تفسیر صحیح آن عیبی ندارد لیکن نسبت به مسئله اختیارات آنها که در ماده ششم طرح منظور شده باید خیلی محتاط بوده و بطور کلی حق داده است به خارجی‌ها به داخل شدن بین دولت و اهالی ولایات و شرط کردن رضای عناصر مختلفه ملت اگر مداخله میان دولت و ملت است لیکن در آن صفحات مملکت که مردم آزادترند و به حقیقت آراء و آمال خود را بیان می‌کنند شاید قابل تحمل باشد.... ماده یازدهم در اوضاع فعلی قابل قبول به نظر می‌آید. سه نکته اساسی به عقیده این جانب باید در نظر گرفته شود. نخست آنکه تعهد مطلق قبلی نسبت به قبول هر توصیه و پیشنهاد کمیسیون سه گانه خطرناک تواند شد.

دوم آنکه با کمال استقامت و استواری و پافشاری باید در حفظ نفوذ و حاکمیت و اختیارات دولت مرکزی در ولایات و جلوگیری از سستی این حاکمیت و پاشیدگی مملکت و تجزیه اصرار ورزند.

سوم قرار است که از لحاظ سیاسی مهمتر از هر چیز دیگر امتیاز آنکه باید نسبت به هر عملی که باعث تقسیم مملکت به مناطق سر بسته خارجیان ولو تحت لفافه و پرده و به صورت خوش ظاهر باشد مقاومت شود.... البته مطابقت

یا ملاحظه تمام اطراف و سنجش مضرات قبول و رد هر ماده تصمیم نهائی که البته ناچار متضمن گذشت‌هایی خواهد بود اتخاذ خواهند فرمود و نیز البته در اصلاح مواد آزاد هستند و باید با مذاکرات اختیاری حل شود. ضمناً باید از بابت موافقت خودتان با عدم طرح موضوع در مجمع عمومی منتی به حضرات گذاشت و به حساب آورده و مساعدت ما شمرد. تقی زاده سفیر کبیر. 24/10/16 حسین اعلاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن نیز ضمن نامه مفصلی نظر خود را در باره پیشنهاد 11 مده ای وزرای خارجه سه دولت بدولت حکیمی فرستاده است. خلاصه ای از این نامه نیز در اینجا می آید:

«پس از آنکه وزیر امور خارجه (آمریکا) به واشنگتن مراجعت کرد با وجود اینکه مصادف با تعطیل اول سال بود .... وقت ملاقات از او خواسته و روز یازدهم دی ملاقات و کیفیت مذاکرات مسکو را از او استفسار کردم.

وزیر امور خارجه اظهار نمود همانطور که قبل از حرکت وعده کردم حتماً قضیه ایران را در برنامه خود قرار دهم چندین بار راجع به ایران مذاکره و در یکی از جلسات شب موضوع ایران را مجدداً به میان آوردم و با توضیحات لازمه اصرار زیاد در حل و تصفیه کار ایران نمودم و در همان جلسه نزدیک بود موافقت حاصل شود. کمیسیون سه نفری متشکل از نمایندگان سه دولت با موافقت دولت ایران تشکیل و کمیسیون مزبور به ایران رفته مطالعاتی کرده و پیشنهاداتی برای حل و تصفیه اختلافات بنمایند ولی در جلسه صبح بعد روسها وضع خود را بکلی تغییر داده بعنوان اینکه این قیام بکلی طبیعی و ناشی از تعدیات و مظالمی است که به ملت ایران وارد آمده و عدم رضایت عمومی در آن حکمفرماست و به این علت یک موضوع داخلی ایران به شمار می رود و به عذر اینکه با دولت فعلی ایران هر گونه مذاکره مثمر ثمری نخواهد داشت از قبول پیشنهاد مزبور خودداری کردند و هر گونه مداخله شوروی را در جریانات ایران تکذیب نمودند. وزیر امور خارجه (آمریکا) اظهار داشت دولت آمریکا هنوز امیدوار است قضیه ایران را بوسیله مذاکرات سیاسی با روسیه حل نموده و با موافقت دولت ایران مذاکرات مزبور را ادامه داده راه حلی برای آن پیدا کنند. وزیر امور خارجه آمریکا ضمناً دارای این عقیده بود که صلاح دولت ایران این است که قبل از هر چیز یک سلسله اصلاحات اساسی را در کشور شروع نموده به مردم ایالات و ولایات آزادیهای مطابق قانون اساسی و قوانین موجوده انجمن های ایالتی و ولایتی بدهد و بدین وسیله جلوی توسعه این جنبش را در سایر ایالات گرفته و زبان مفسدین و محرکین آنها را ببندد .... به نظر علا تا فرصت از دست نرفته بایستی یکی از این دو کار بشود یا اینکه همانطور که در تلگراف شماره 494 اظهار نظر کرده ام اقدامی بفرمائید که انگلیسها از تشکیل کمیسیون به وضع حاضر منصرف شده اگر میانجی گری به نفع ما می

خواهند بکنند سفرای کبار انگلیس و آمریکا و روس را که از همه بهتر به این اوضاع آشنا می باشند، مامور نمایند با دولت ایران مشورت‌هایی کرده و در حدود توانائی و مصلحت کشور و اجازه قانون اساسی ایران اصلاحات لازم را در نظر گرفته و موافقت هر چهار طرف را جلب و دولت ایران پیشنهادات مزبور را مبتکرا اجرا و رفع غائله را بنماید والا اگر واقعا انگلیسها از کمیسیون مزبور نمی توانند صرف نظر کنند و معتقدند که روسها را نمی توان به غیر آن راضی کرد لااقل اقدامی کنند که این کمیسیون از طرف شورای امنیت، جلسه عمومی سازمان بین المللی تعیین شود و مانند سایر اقدامات صلح آمیزی که شورای امنیت یا جلسه عمومی برای رفع اختلافات بین دول می تواند نماید این کمیسیون را هم تعیین نمایند که وضعیت ما را از حالت اقدام انفرادی و دخالت سه دولت مستقیما در کار ایران خارج نموده بدست یک سازمان بزرگ بین المللی بدهند بلکه روسها بیشتر ملاحظه کرده و کار از مجرای طبیعی خود خارج نشده باشد....

بایستی دولت تکلیف این موضوع را قبل از ختم دوره اول اجلاسیه معین کرده اگر کار با مذاکرات سیاسی تمام نشود موضوع را در سازمان ملل متحده طرح فرمایند زیرا به طوری که تذکر داده ام راه تعقیب روسها همان سازمان است و دولتین آمریکا و انگلیس برای حفظ آبروی آن سازمان ناگزیر از مساعدت با ما بوده و کلیه دول دنیا به استثنای چند دولتی که مستقیما تحت نفوذ روسیه می باشند این موضوع را استقبال خواهند کرد. سفیر کبیر حسین علاء»  
24/10/17

حکیمی پیشنهاد یازده ماده ای را پذیرفت.

دولت ایران با در نظر گرفتن نظریات و توصیه های سفیران خود در لندن و واشنگتن پیشنهاد دولتهای متفق را با حذف ماده 7 و کم و بیش کردن برخی کلمات اعلام داشت که به منظور رفع مشکلات و محظورات فعلی کشور و رعایت روابط دوستانه با متفقین بزرگ خود و اثبات حسن نیتی که در مناسبات خود با همسایگان همواره داشته و برای اینکه خللی هم به محیط آرام نخستین دوره اجلاسیه مجمع ملل متفق وارد نیاید موافقت دارد که به فوریت کمیسیونی مرکب از نمایندگان سه دولت بزرگ و متحد ایران به این کشور اعزام گردد تا به اتفاق دو نماینده که از طرف دولت ایران انتخاب و معرفی خواهند شد سریعا به اوضاعی که در نتیجه توافق نیروهای خارجی در این کشور پیش آمده و مشکلاتی که روی داده است رسیدگی دقیق نماید و وسایل تخلیه فوری این کشور از نیروی خارجی فراهم کنند. حداکثر مدت ماموریت این کمیسیون ششماه یعنی تا 15 ژوئیه 1946 خواهد بود. وظایف و حدود اختیارات کمیسیون مزبور به شرح ذیل است:

- 1- کمیسیون نامبرده برای شروع باید این موضوع را مد نظر قرار دهد که طی مدت اقامت قشون متفقین در ایران تشکیلات اقتصادی ایران و تشکیلات اداری و دولتی دچار اختلال گردیده و اشکالاتی برای دولت ایران در اداره امور بعضی از ایالات رخ داده است.
- 2- از لحاظ رفع نگرانی دولت ایران و احتراز اصطکاک بین المللی، کمیسیون باید نسبت به این موضوع که در خروج قوای متفقین از ایران قبل از 2 مارس 1946 تسریع شود، رسیدگی نماید و توصیه های مقتضیه به سه دولت بنمایند.
- 3- کمیسیون باید مراتب ذیل را در مد نظر قرار دهد:
  - (الف) - تعهدی را که بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ضمن پیمان مورخه ژانویه 1942 دائر بر احترام استقلال سیاسی و حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران نموده اند.
  - (ب) - اعلامیه صادره طی کنفرانس صلح تهران راجع به ایران از طرف روزولت رئیس جمهوری و استالین ژنرال یسیم و چرچیل.
- 4- در تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی که اعلان از طرف دولت ایران داده شده است کمیسیون به دولت مساعدت خواهد نمود که حسن جریان انتخابات مزبور بر طبق قوانین مشروطیت ایران انجام پذیرد.
- 5- توصیه هائی که کمیسیون در حین انجام وظایف خود در حدود قانون اساسی ایران به دولت ایران خواهد نمود شامل عموم ایالات و ولایات ایران یکسان و بلااستثناء خواهد بود.
- 6- قوانین موجود، در باب انجمنهای ایالتی و ولایتی که طبق قانون اساسی و قوانین مشروطیت است باید مآخذ و مبدا تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی قرار گیرد. لکن اصلاحاتی در باره مقررات انجمنهای ایالتی و ولایتی که مخالف قانون اساسی نباشد و به نظر کمیسیون لازم برسد توصیه خواهد نمود.
- 7- کمیسیون به اتفاق نمایندگان که از طرف دولت ایران معین خواهند شد وظایف محوله را انجام و هر نوع اطلاعی که لازم داشته باشد از مراجع مربوطه بدست خواهد آورد.
- 8- هر یک از پیشنهادهای کمیسیون که مورد قبول دولت ایران قرار گیرد پس از تصویب مجلس شورای ملی به موقع اجرا گذارده خواهد شد.
- 9- کمیسیون هیچ گونه پیشنهادی نخواهد کرد که به وحدت ملی ایران خلل وارد آورد و یا خلاف قانون اساسی ایران باشد.
- 10- اولین انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی با مراقبت کمیسیون و در حدود مدتی که در این اعلامیه ذکر شده انجام خواهد گرفت.



**لجن پراکنی نمایندگان مجلس**

ماه نوامبر و دسامبر 1945 هم برای آذربایجان و هم برای تهران و واشنگتن ماه سرنوشت ساز بود. نوامبر و دسامبر وضع انقلابی در آذربایجان به اوج خود رسیده بود. واشنگتن و تهران خود را آماده می کردند با قطعیت کامل در مقابل مردم انقلابی آذربایجان واکنش نشان دهند. در این مرحله دو راه برای طرفین موجود بود. آذربایجان نیروهای خود را برای دفاع از خود آماده می کرد و واشنگتن نیز از پشت پرده تهران را آماده می ساخت در مقابل آذربایجان واکنش شدید نشان دهد. این واکنش دارای جنبه دوگانه بود.

1- اعزام نیرو از تهران و سرکوب نهضت انقلابی مردم آذربایجان.

2- فشار غرب (شورای امنیت سازمان ملل متحد) به شورویها برای خروج نیروهای خود سه ماه قبل از موعد مقرر.

به همین علت بود که دولت حکیمی توسط سید حسن تقی زاده شکایت ایران را در ژانویه 1946 تسلیم شورای امنیت کرد. کاری که شوروی در این میان انجام داد نیروهای اعزامی تهران را در شریف آباد قزوین متوقف ساخت. شوروی زمانی دست به این عمل زد که فدائیان سرتاسر آذربایجان را زیر نظارت خود در آورده بودند. شوروی ها با جلوگیری از اعزام نیرو به آذربایجان توانست از خونریزی بیشتر جلوگیری بعمل آورد و مردم آذربایجان با دادن کمترین تلفات به حق قانونی خود در چارچوب ایران نایل شود.

تردید وجود نداشت که نیروی اعزامی در آذربایجان با مقاومت مردم و فدائیان روبرو می شدند. مضافاً بر اینکه در داخل نیروی اعزامی افسران آزادیخواه کم نبودند و آنها می توانستند در خنثی ساختن عملیات سرکوبگر نقش موثری ایفا نمایند.

اما جنگ تبلیغاتی در چنین شرایط هم در داخل ایران و هم در خارج آن بشدت ادامه داشت. در این زمان است که شاه حسین علاء وزیر دربار را بعنوان سفیر خود به واشنگتن اعزام نمود. علاء نامه شخصی شاه را به پرزیدنت ترومن رساند. در عین حال حکیمی با استفاده از حوادث قزوین یادداشت اعتراض آمیز به سفارت شوروی در تهران تسلیم نمود. در این میان مجلس شورای ملی نیز در جنگ تبلیغاتی بشکل فعال شرکت نمود.

در این تبلیغات عده ای از آذربایجانیهای مقیم تهران را به مجلس بردند و توسط آنان خیمه شب بازی به راه انداختند و نمایندگان مجلس های - های گریه کردند که آذربایجان عزیز را گویا از ایران جدا کرده اند.

دکتر عبده نماینده مجلس در این گیر و دار «نطق مفصلی» (13 آذر 1324) ایراد نمود. با نگاه کوتاه به متن این نطق جز لجن پراکنی علیه مردم آذربایجان چیز دیگری در آن وجود ندارد. او میگوید:

### عبده

این حزب در ظرف دو سه ماهه باندازه ای قدرت پیدا کرده در برابر دولت مرکزی مقاومت می کند همین وضعیت خلق الساعه بودن این دسته قدری ما را مشکوک می کند. چطور ممکن است در یک مملکتی در مدتی به این کوتاهی ... یکشنبه ره صد ساله می رود. بنابه ادعای دکتر عبده منتهی ره صد ساله برخلاف مصالح کشور است. دکتر عبده از خود می پرسد: «چه جور این حزب تشکیل شد؟» خود ایشان جواب می دهد روایات مختلف است. یکدسته می گویند همه اشخاصی هستند ناشناس و مجهول الهویه. یک دسته می گویند عده ای آذربایجانی هم در میانشان هست. به نظر بنده (عبده) اکثریت قریب باتفاق کسانی که در آن دسته وارد هستند مسلماً آذربایجانی نیستند، چرا؟ برای اینکه سرحدات ما متأسفانه از سوم شهریور به بعد سرحدات بازی بوده و نمی توانستیم آن حقی که راجع به کنترل مرز خودمان داشتیم اعمال بکنیم. وقتی مرز ما کنترل نشد و راه ورود و خروج کاملاً باز بود ممکن است این احتمال باشد که یک دسته اشخاص مجهول الهویه وارد کشور شوند دست به عملیاتی بزنند بر خلاف مصالح کشور. البته عده معدودی هم آذربایجانی در اینجا شرکت دارند ولی این دسته به نظر من خیلی معدودند و یک اقلیت بسیار ضعیف که شاید از هزار نفر تجاوز نکنند تشکیل می دهند. جناب عبده برای سرپوش گذاشتن به دروغهای بزرگ گوبلزوار خود میگوید: «حالا بنده نمی خواهم احصائیه بردارم. بنده می خواهم روی جنبه تقریبی صحبت کنم». یدین ترتیب ایشان برآستی عوام فریبی می کنند. ارتشبد فردوست در خاطرات خود نوشته بود «از فرودگاه تبریز تا شهر بیش از دو هزار جسد در کنار خیابان افتاده بودند. این قربانیان ارتش شاهنشاهی تحت سرپرستی ژنرال شوارتسکیف هزاران نفر را کشته و هزاران نفر را به تبعیدگاه جنوب ایران گسیل داشتند. آیا همه آنها غیر آذربایجانی بودند، چرا کارشناسان آمریکا این افراد غیر آذربایجانی را کشف و به جهانیان معرفی نکردند؟ چرا آنها در باره غیر آذربایجانی بودن اعضای فرقه و فدائی و قیزیلباش را در شورای امنیت به میان نکشیدند. تا هویت بیگانگان برای جهانیان آشکار گردد».

جناب عبده در جای دیگر نطق خود می پرسد: ما آزادی را برای چه می خواهیم؟ خود جواب می دهد: ما آزادی را برای ایران می خواهیم .... او به سخنان خود ادامه می دهد: بنده خیال می کنم که احساس هر فرد ایرانی اینست

که تحمل سرنیزه خودی برای او قابل تحمل تر است تا حمایت اجانب (البته برای عبده ها سرنیزه آمریکائی نیز سرنیزه خودی است ال.) ... برای اینکه در محافل بین المللی اینطور وانمود کنند که یک دسته ای هستند اینها آزادی می خواهند خوشبختانه این راهی را که آقایان انتخاب کرده اند تأثیر نکرد ... اول صحبت بود اینها خواهان تجزیه هستند. بعداً آمدند اعلامیه صادر کردند و در آن اعلامیه متذکر شدند که ما خواهان تجزیه نیستیم ولی هر ذی شعوری که یک مرتبه این اعلامیه را نگاه کند باین حقیقت بر میخورد که این آقایان مسلماً خواهان تجزیه ایران هستند. چرا؟ در ایران همه یک ملت واحدند ... در قبال ملت ایران ما ملت آذربایجان نداریم... اگر چند نفر ماجراجو پیدا شدند و عنوان کردند که در داخل ایران ملت دیگری هم هست بنام ملت آذربایجان که بقول خودشان دارای ملیت، زبان، آداب و رسوم و خصوصیات مخصوص به خودش است.

راستی معلومات «علمی» جناب عبده امکان می داد تا معنی ملت را توضیح بدهد؟ بر عکس او یا معنی ملت را نمی فهمید و یا جاهل می کرد. چطور می شود عرب، ترک، فارس، کرد، بلوچ، ترکمن، گیلگ را با هم مخلوط کرده و ار معجون آنها ملتی آفرید بنام ملت ایران؟ و آذربایجانی به قول ایشان ملت نیست پس چه چیز است؟

هر قوای که بخواهد ادعای تجزیه کند ممکن است همین حرف را بزند. ما یک ملت داریم و آن ملت ایران است... جناب عبده باز هم از خود می پرسد: در طول سه هزار ساله ایران چه وقت آذربایجان تشکیل یک دولت مستقل داده و چه وقت آذربایجانی تشکیل یک ملت مستقلی را داده است... بنابر این ادعای ملت که آقایان صرفاً برای اغفال یک دسته میهن پرست آذربایجانی و برای اجتناب از معضلات بین المللی خواسته اند این عنوان را بکنند...

در جلسه دیگر مجلس شورای ملی (13 آذر ماه 1324) که مشغول بررسی پیشنهاد کنفرانس وزرای خارجه بریتانیا، آمریکا و شوروی برای حل مسئله آذربایجان مطرح بود نماینده دیگری بنام ثقة الاسلامی ضمن سخنرانی گفت:

### ثقة الاسلامی

«... در قسمت سیاست خارجی چند روز است شنیده می شود دولت مشغول مطالعه است که یک کنیسین سه جانبه امریکا و شوروی و انگلیس تشکیل شود و اوضاع ایران را بررسی نماید. بنده برای اینکه حقایق اوضاع آذربایجان ... که برای همه دنیا معلوم است نه با یک کنیسین بلکه با صد کمیسین، هزار کمیسین که برای کشف حقایق اوضاع آذربایجان و دیدن وضع رقت بار و اسف انگیز برادران آذربایجانی من ... موافقت دارم. زیرا هر کس

در آذربایجان با اندک توجهی وضع مردم آنجا و حالات اجتماعی آنجا را مشاهده کند فوراً تشخیص خواهد داد که جریان فعلی آذربایجان یک جریان مصنوعی است و ساختگی است و اما متأسفانه می شنویم بعضیها متذکر می شوند که این کمیسیون سه جانبه به مسائل دیگری هم می خواهد توجه کند. قبلاً به قضیه زبانهائی که در ایران به آن تکلم می کنند سر دسته این زبانها را می گویند ترکی است که آن لهجه ای است عارضی که بر اثر هجوم چندین صد سال قبل به آذربایجان عارض شده و آذربایجانی فکرش فارسی است، نوشتنش فارسی است، خواندش فارسی است ... یک روزنامه آذربایجان که امروز در تبریز چاپ می شود بگذارید جلویشان تصور نمی کنیم که همه آنها بتوانند این روزنامه را بخوانند اگر هم بخوانند خیلی با دشواری ... تمام مدارس همه فارسی زبان بوده فارسی حرف می زنند و می نویسند، فارسی زبان ایران است و تمام ایران هم فارسی حرف می زنند ... هیچ مقام داخلی و یا خارجی حق ندارد در ایران فرض بودن چند زبان را بکند ...». جناب ثقه الاسلامی دروغ می گوید دروغی شاخدار به خورد مردم می دهد. زیرا در آن زمان 80% ساکنین ایران سواد خواندن را هم نداشتند. در چنین شرایطی چطور می شود گفت که همه مردم ایران فارسی زبان هستند و فارسی حرف می زنند.

### رضازاده شفق:

دکتر شفق بعنوان عضو هیأت نمایندگی ایران تحت سرپرستی قوام السلطنه برای مذاکره در مورد مسئله آذربایجان به مسکو رفته بود در مصاحبه با سالنامه دنیا 1325 (صفحات 42 تا 47) به مطالبی اشاره کرده است که انتقال آن به خواننده بی مورد نیست. ایشان در مهمانی شام که از جانب استالین بافتخار قوام السلطنه و اعضای هیأت نمایندگی در کاخ کرملین برگزار شده بود شرکت داشته و صحبتی که با ویشنسکی معاون وزیر خارجه شوروی انجام داده در اختیار خوانندگان قرار می گیرد تا نسل کنونی قضاوت کند که هیأت حاکمه ایران اعم از فارس و ترک در باره آذربایجان چه نظریات غلط و دور از واقعیت دارد.

رضازاده شفق در ضمن می نویسد: بعد از صرف شام و نطقهای سر سفره آقای مولوتف و جناب آقای قوام پا شدیم و به تالار مجاور رفتیم و دور میزهای گرد که نهاده شده بود نشستیم. آقای قوام و استالین و آقای عامری و آقای سیاح و مولوتف بر سر یک میز و من با ویشنسکی و چند تن دیگر بر سر میز مجاور آن نشستیم و این دفعه سر صحبت با ویشنسکی باز شد ... سخن از آذربایجان بمیان آمد گفت شما آذربایجانی هستید. الحق جای خوش آب و هوا و حاصلخیزی است و آن ایالت در تاریخ انقلاب ایران سهمی بزرگ دارد. گفتم

افسوس یک قسمت انقلاب خونین و فجایع بزرگ آذربایجان در نتیجه مداخله نظامی روسیه تزاری در آن زمان به عمل آمد و عده ای زیاد از آزادیخواهان و میهن پرستان بزرگ ایران مانند ثقة الاسلام قربانی سرنیزه نیروی روسیه شد. زیرا روسیه با نصیحت مشروطیت ایران مخالف بود و من هر وقت یاد اوایل جوانی خود را می کنم آن نمایش خون آلود زادگاهم در آفاق خیالم مجسم می شود.

گفت بلی همین فجایع سبب شد که روسیه انقلاب اکتبر راه انداخت و رژیم تزاری را واژگون ساخت و آنگاه تابلوی نقاشی را که عکس آن در این مقاله چاپ شده و در تالار پذیرائی قصر کرملین بر دیوار نصب بود به من نشان داده برای تأیید جواب خود توضیح داد لنین و استالین بزرگ برای واژگون نمودن بساط تزار در مخفی گاهها آنقدر تلاش کردند تا موفق شدند. گفتم اگر اجازه بدهید با شما از ادانه صحبت کنم. انقلاب روسیه برای خود روسها چه نتیجه داشت من نمی دانم ولی برای ما مثل اینکه بدتر شد. گفت چرا؟ گفتم اگر آنوقت بیم نبود استبداد بود امروز بیم تجزیه آذربایجان در میان است و تکیه و استناد تجزیه طلبان به نیروی نظامی روسیه شورویست که در ایران مانده است. با یک خنده مصنوعی گفت: شما که از آذربایجان هستید چرا از این نهضت بدتان می آید. آذربایجانیها خودمختاری می خواهند مگر خودمختاری عیبی دارد؟

گفتم عیب کار در این است که از مفهوم خودمختاری سوء استفاده می شود. اگر منظور این است که آذربایجان در امور داخلی خود نظیر امور شهرداری و راهسازی و فرهنگ و بهداشت و غیره انجمنهای محلی داشته باشد این ترتیب شاید برای تمام ایالات لازم است و اختصاص به آذربایجان ندارد و برای چنین مقصود قیام بر ضد دولت و انتخاب مجلس شورای محلی و تشکیل حکومت و عزل و نصب مامورین و نظایر آن که برخلاف قانون اساسی ایران است چه محلی دارد؟

ویشینسکی باز یک خنده مصنوعی کرد و شروع نمود به ماست مالی و گفت شاید در بعضی کارها عقلانه رفتار نکرده باشند اینها اهمیت ندارد و عمده این است که ملت آذربایجان به آمال ملی برسد. گفتم مثل این می فرمائید که گویا یک ملت آذربایجان غیر از ملت ایران هست. گفت چطور مگر زبان و اخلاق و تاریخ آذربایجان، غیر از ایران نیست؟ گفتم: اخلاق و عادات و دین و تاریخ آذربایجان از بدو تاریخ تاکنون اخلاق و عادات و دین و تاریخ ایران بوده است و ظرف سه هزار سال تاریخ ایران با اینکه صدها ساله آمده حکومت کرده و رفته اند. یک دوره پیدا نمی کنید که آذربایجان فرق خاصی از سایر ایالات ایران داشته و بیرق ملیت خاص غیر ایرانی بلند کرده باشد. عقاید و عادات و اخلاق و داستانها و ادبیات و دین ما هم در تمام این مدت ایرانی بوده عید ما نوروز،

داستان ملی ما شاهنامه، دین ما در قدیم زرتشتی و حالا اسلام، شعرای ما فردوسی و خیام و سعدی و حافظ و خاقانی و نظامی و نظایر آن بوده اند. گفت: آذربایجان غیر از ایالات دیگر است بلکه مانند قفقاز یک زبان غیر ایرانی مستقل دارد. در جواب نخواستم یعنی نتوانستم بگویم قفقاز هم از آن ایرانی و ایرانی بود و فقط حدود صد و سی سال آن ایالت را از چنگ ما در آوردید ولی گفتم درست است زبان آذربایجانی ترکی است ولی زبان و ملیت یکی نیست ما زبانمان در آذربایجان هیچوقت زبان یک دولت و ملت جداگانه و مستقل غیر ایرانی نبوده به علاوه در تمام طول سه هزار سال تاریخ ایران یک دوره حتی یکسال پیدا نتوان کرد که در آن زبان رسمی و علمی و ادبی و دینی در آذربایجان ترکی باشد. کلیه تالیفات و مراسلات و تدریسات و تعلیمات در تمام این مدت متمادی به فارسی و گاهی هم به عربی بوده و ادبیات و اشعار گویندگان آذربایجان هم مانند خاقانی و نظامی و قطران و شبستری و صدها دیگر به فارسی بوده ...

صحبت به طول انجامید. ویشنسکی با اینکه خوب گوش می کرد جوابهایش طفره ای بود. گفت: هموطنان آذربایجانی شما که این نهضت را برپا داشته اند مثل شما فکر نمی کنند. گفتم: آن را هم خدا می داند. اگر از من بپرسید یکنفر در آذربایجان پیدا نمی شود که بخواهد از ایران جدا شود و آنانکه این سر و صدا را بلند کرده اند یا نمی دانند چه می خواهند یا از خارج آمده اند و مقاصد سیاسی دارند و من که یک آذربایجانی هستم از صمیم قلب به شما می گویم ما آذربایجانیها ایرانی هستیم و ما ایرانی ها با نهایت خلوص نیت می خواهیم بین ایران و دولت جماهیر شوروی روابط خالصانه فرهنگی و اقتصادی و صنعتی برقرار باشد به شرطی که تحریکات سیاسی و فشار جای خود را به روح همکاری و همجواری بدهد آن وقت خواهید دید که دوستان شما در ایران منحصر به افراد یک حزب نمی ماند بلکه قاطبه ملت ایران دوست و خیرخواه شما خواهد شود.

ویشنسکی در شنیدن این قسمتهای اخیر تبسمی رضایت بخش نمود و برای خاتمه دادن به صحبت یا شاید به عزم ماست مالی، مانند میکویان دست به جام شراب برد و او نیز «به یاد دوستی ایران و شوروی» سر کشید. چندی نگذشت معلوم شد می رویم به سالن دیگری برای دیدن یک فیلم. جای من به تصادف صندلی پشت سر آقای قوام و استالین واقع شد فضا را یکباره تاریک کردند و فیلمی که باید تماشا کنیم نمایش تخریب و تصرف و بمباران و آتش سوزان شهر زیبای برلن از طرف سپاهیان شوروی و شاید چنین شبی را که برای من به عجایب و فجایع زیادی درین عمر کوتاه بی وفا دیده ام طالع تهیه کرده بود تا

پشت سر استالین بنشینم و تا ویران شدن و سوختن شهری را که چند سال از بهترین سالهای عمر جوانی من در دانشگاه آنجا گذشته بود به چشم ببینم. رضازاده شفق سالها است این دنیای فانی را وداع گفته است. او در حین مسافرت به مسکو حتماً از آسمان استالینگراد پرواز کرده بود شهری که ارتش هیتلر مانند دهها شهر دیگر شوروی بدتر از برلین با خاک یکسان کرده بود. ویرانی شهر برلین برای رضازاده شفق دردناک بود. آیا ویرانی استالینگراد نیز برای او دردناک بود؟ در این باره در خاطرات شفق چیزی گفته نشده است.

فردای چنان شب هولناکی (هولناک برای رضازاده شفقها نه برای مردم آذربایجان. ال.) بود که به سوی ایران میهن عزیزمان رخت بر بستیم و از فرودگاه مسکو رو به جنوب به پرواز در آمدیم.

در پایان باید این پرسش را مطرح کرد که در تاریخ 2500 ساله ایران امپراطوری ها در این منطقه با چه نامی نامیده میشدند؟ البته نام سرسلسله: سلسله هخامنشی ها، سلوکیدها، اشکانیان و ساسانیان، امویان و عباسیان، طاهریان و صفاریان، غزنویان و سلجوقیان، اتابکان آذربایجان، صفویان و قاجاریان و ... در دوران حکومت این سلسله ها نامی از ایران و توران بچشم نمی خورد باستانهای اتابکان آذربایجان. بنابر این، افرادی مانند عبده ها عمداً تاریخ را جعل می کنند و حاضر نیستند اعتراف کنند که ترکها بیش از هزار سال در این منطقه حکومت کرده اند و قاجاریان آخرین آنها بوده اند.

صفویان از آذربایجان برخاستند. تبریز و سلطانیه خمه صد سال مقرر حکومت آنها بود. مگر با نفی و انکار این واقعیت تاریخی میتوان موجودیت ترکان ایران از جمله آذربایجانیان را نادیده گرفت و با عارضی قلمداد کردن زبان ترکی و با چرخاندن قلم هویت ملی آذربایجانی را از بین برد و برای آن هویت تصنعی درست کرد؟

عبده ها، ثقه الاسلامی ها، رضازاده شفق ها و بدل های کنونی آنها هرگز نتوانسته اند و بعد از این نیز نخواهند توانست «زبان عارضی» ترکی را از بین ببرند و زبان فارسی و هر زبان دیگری را جایگزین آن سازند. بر خلاف کوشش بیهوده آنان زمان به نفع ملت‌های ستمدیده از جمله ترکهای ایران برای دستیابی به حقوق ملی خود می چرخد.

آذربایجان 60 سال قبل به پا خاست و حکومت خودمختار ملی خود را تشکیل داد و بدین ترتیب هویت ملی خود را به جهانیان نشان داد و امروز نیز در همین راستا در حال پیشروی است.

**قوام به مسکو می رود**

قوام بعد از انتخاب به نخست وزیری در راس هیأتی مرکب از کارشناسان و روزنامه نگاران عازم مسکو شده و در سی ام بهمن 1324 وارد مسکو شد و مورد استقبال مولوتف و دیگر بلند پایگان دولت شوروی و سفرای مقیم مسکو قرار گرفت و با مولوتف و استالین وارد مذاکره شد. در این مذاکرات قوام از مذاکره در باره نفت شانه خالی نمود و حل مسئله نفت را به مجلس پانزدهم موکول کرد. تخلیه ایران از نیروهای شوروی و مسئله آذربایجان عمده ترین موضوع مذاکره میان قوام و استالین در دوم اسفند 1324 واقع گردید. قوام این روباه پیر در نخستین ملاقات زبان از تجلیل استالین گشود و گفت: «البته دیدن شخصی که مظهر رفورمهای کشور همسایه بزرگ و فرمانده عالی سپاهیان دلاور شوروی بود که جنگ خطیر بزرگ عالمگیر را با پیروزی شگفت آوری به پایان رسانیدند، برای من مغتنم بود. استالین با کمال مهربانی از این جانب راجع به جریان مسافرت هیأت اعزامی و خودم پرسش کردند بلافاصله مذاکره آغاز شد و چنین گفتم: " ... 1- من با یک نیت صادقانه و دوستانه که از شما خواهش کنم مقدمه و شرط اصلی شروع روابط دوستی و حل مشکلات بین ایران و شوروی را که تخلیه فوری ایران از نیروهای شوروی است با یک اراده فراهم کنید. 2- در باب مسئله اصلاح آذربایجان .... کمکهای معنوی به ما ابراز دارید .... ما در حل قضیه آذربایجان سیاست مخاصمه آمیزی نداریم و مردم آذربایجان را برادران خود می پنداریم .... حاضریم ارفاق هائی از قبیل اینکه در تعیین برخی از رؤسا ادارات نظیر شهربانی و شهرداری حتی خود استاندار با پیشنهاد انجمن ایالتی مورد توجه دولت مرکزی واقع گردد بنمائیم و اصلاحات اساسی برای ترفیه حال مردم در آنجا و سایر ایالات کشور به جای آوریم" ژنرال یسیم استالین در جواب اظهار داشت: " آنچه موضوع تخلیه است عجالتاً نمی توانیم تخلیه نمائیم " و پشت سر آن ماده ششم معاهده 1921 را پیش کشید. بعد از این بیانات ژنرال یسیم از مسئله نفت پرسش کرد. در جواب اظهار داشتم من در این باب به حکم قانون اساسی و قانونی که اخیراً از مجلس شورای ملی گذشته است نمی توانم وارد مذاکره شوم».

مذاکرات به همین شکل جریان یافت ولی نتیجه ای گرفته نشد.

قوام در سوم و چهارم اسفند با مولوتف ملاقات کرد. در این ملاقاتها به خواستهای خود نائل نشد به ارسال تذکاریه های کتبی مبادرت ورزید. متن کامل اولین تذکاریه از نظر خوانندگان میگذرد ولی در باره برخی مواد توضیحات لازم ضروری است.



1- در این تذکاریه بشکل تهدیدآمیز روی مسئله انتخابات دوره 15 مجلس شورای ملی و جریان حوادث آذربایجان ایران تکیه میشود و اظهار می شود که حل این مسئله در گروی تخلیه ایران از نیروهای شوروی است.

2- در این تذکاریه کوشش میشود ثابت شود که آذربایجان از 25 قرن به این طرف جزء لاینفک ایران است و کلیه عادات و رسوم ملی طی این مدت کاملاً ایرانی است». قوام با بیان این موضوع سفسطه می کند. زیرا هیچ کسی از جمله پیشه وری ادعا نمی کرد که آذربایجان جزئی از ایران نیست. ---- 500 سال قبل از میلاد هخامنشیان در خاورمیانه بزرگ و شاخ آفریقا حکمرانی می کردند. 300 سال قبل از میلاد اسکندر مقدونی حکمرانی اراضی امپراطوری پارسیان را گرفت. در جریان حوادث تاریخی امپراطوری این منطقه در دست اعراب و ترکان قرار گرفت. ایران قرن 19-20 تحت تسلط اروپائیان واقع شد. بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا جای اروپائیان را گرفت. آمریکا 37 سال فرمانروای بلامنازع ایران و دیگر مناطق نفت خیز بود. حکیمی و قوام نیز با چوب تعلیمی آمریکا می کوشیدند آذربایجان خودمختار را به خاک و خون بکشاند. بنابر این مسئله نفت نه برای شوروی و نه برای ایران اهمیت خاصی نداشت. شوروی می دانست که آمریکا نخواهد گذاشت نفت شمال در دست شوروی قرار گیرد. ایران هم می کوشید پای شوروی کمونیستی برای همیشه از ایران کوتاه شود.

ارتش شوروی هر چند بشکل موقت مانعی در مقابل اجرای سیاست تسلط جویانه آمریکا در ایران است. قوام می دانست با اخراج ارتش شوروی از ایران این موانع با سرعت از میان برداشته خواهد شد. شوروی برای حفظ حیثیت سیاسی خود به ساتچیکف سفیر جدید شوروی دستور داد قرارداد 3 ماده ای بین تهران و مسکو را امضاء کند و بدین وسیله خود را از مخصه بیرون بکشد و کشید. آمریکائیان نیز سالها در ویتنام با چین سناریوی روبرو شدند. هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا با ویتکونک و دولت ویتنام شمالی در پاریس مذاکره نمود. قراردادی میان هانوی و واشنگتن در پاریس امضاء شد. بر مبنای همین قرارداد ارتش آمریکا از ویتنام جنوبی خارج شد.

اینک متن اولین تذکاریه قوام به دولت شوروی:

### اولین تذکاریه

در این تذکاریه گفته می شود: چنانچه در موقع مذاکرات روز 23 فوریه خاطر نشان نمودم حل مشکلاتی که قبلاً در ایران پیش آمد نمود و مهمترین آنها مربوط به انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و جریان حوادث آذربایجان ایران است ارتباط کامل با موضوع تخلیه ایران از قوای شوروی و سایر متفقین

دارد. زیرا برای انجام هرگونه اصلاحات در زمینه روابط سیاسی و اقتصادی فیما بین دو کشور باید طرح های مربوطه تنظیم و به تصویب مجلس شورای ملی برسد و تا زمانی که قوای متفقین خاک ایران را تخلیه ننمایند به موجب قانون منع انتخابات که در مجلس چهارده گذشته انتخابات دوره پانزدهم مجلس صورت نخواهد گرفت.

بنابر این اگر دولت اتحاد جماهیر شوروی واقعا متمایل باشد که با دولت فعلی از طریق دوستانه همکاری نماید و در راه رفع محظورات و مشکلات موجوده کمک نماید و اصلاح روابط ایران و شوروی را با رعایت قانون اساسی کشور ایران عملی سازد ناگزیر باید با دولت من در حل مشکلات معاضدت نماید و با تخلیه خاک ایران موجبات انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی فراهم و در انجام مقاصدی که در نظر است تسهیلات لازمه مهیا گردد و این جانب یقین دارم که با این اقدام دوستانه دولت شوروی، مقدمه یک دوره نوین و درخشانی در روابط فیما بین فراهم خواهد گردید که قطعاً به صلاح و سود هر دو کشور خواهد بود.

2. موضوع آذربایجان: آذربایجان از بدو تاریخ یعنی حداقل از 25 قرن به این طرف جزء لاینفک ایران و از لحاظ تنوگرافی ایدئولوژی [نژادی و مکاتیب سیاسی] و کلیه عادات و رسوم ملی طی این مدت کاملاً ایرانی بوده ... آذربایجان به حکم سوابق تاریخی و قانون اساسی جزء لاینفک ایران است و هیچگونه مجوز تاریخی یا قانونی برای نهضت خودمختاری و اقدامات خلاف قانونی که در آنجا بعمل آمده و موجب وارد شدن لطمه به تمامیت ارضی ایران گردیده وجود ندارد. عملیاتی که از چندی به این طرف بدون مقدمه و سابقه در آذربایجان به عمل آمده از قبیل اعلان حکومت خودمختار و تشکیل دولت محلی برخلاف نص صریح قانون اساسی و خلع سلاح و اخراج قوای دولتی تأمینیه از قبیل ژاندارمری و پلیس، ادعای ملیت و زبان مخصوص ملی برای آذربایجان، تصرف ادارات دولتی و بانک ملی و عملیات تجاوزکارانه دیگر، تغییر و اخراج یا توقیف کارمندان مسئول و امثال این قبیل عملیات کاملاً برخلاف قانون اساسی و کلیه مقررات کشور ایران بوده است و اگر همین روش ادامه یابد عملاً منجر به تجزیه خواهد گردید. بدیهی است همچو نهضتی از هیچ راهی قابل تالیف اصول استقلال و تمامیت ارضی و قانون اساسی ایران نیست.

3. در یک همچو موقعی که مشکلات عظیم از هر سو به کشور ایران رو آور گردیده است میهن پرستان ایران که دوستی صمیمانه با دولت شوروی را شرط اول حل مشکلات سیاسی ایران می دانستند تمایل کردند به اینکه این جانب زمام امور کشور را بدست گیرم و دولتی برای انجام مرام این دوستی تشکیل دهم و آنچه شخصاً از تماس با مامورین محترم شوروی و آثار و قوانین استنباط

نمودم این بود که می توان راه حل دوستانه ای برای مسائل مذکور در بالا پیدا کرد.

از این رو با امیدی وافر به پایتخت کشور بزرگ شما آمدم و اکنون یک بار دیگر به صراحت می گویم که مرام من تامین دوستی پایدار و تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور است. ولی شرط اساسی برای حصول موفقیت کامل در این منظور که منتها آرزوی ملت ایران است اینست که قوای شوروی خاک ایران را تخلیه نمایند و مسئله آذربایجان نیز بطوریکه کوچکترین لطمه ای به حاکمیت و استقلال و تمامیت ارضی ایران وارد نگردد، حل شود. آنچه به نظر اینجانب می رسد موضوع آذربایجان با رعایت شرط اصلی مربوط به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران با اجرای یک رشته اصلاحات به شرح زیر قابل حل است:

1- اعلان عفو عمومی برای کلیه اشخاصی که در نهضت خودمختاری آنجا شرکت داشته اند.

2- انتخاب فوری انجمن ایالتی با داشتن اختیارات زیر:

الف- حق نظارت در تنظیم بودجه مجلس در خرج و دخل مالیاتی.  
ب- وضع مالیات محلی برای مصارف محلی از قبیل: راه سازی و امور فرهنگی و بهداری و غیره.

ت- حق نظارت در فروش و تغییر و نقل و انتقال املاک عمومی دولتی در استان آذربایجان با رعایت قوانین و مقررات موجوده در این باب.

ث- اظهار نظر در تعیین رؤسای پاره ای از ادارات دولتی از قبیل شهرداری و رئیس فرهنگ و رئیس شهربانی و رئیس بهداری و حتی استاندار بطور کلی دولت من خواهد کوشید احتیاجات محلی و تقاضاهای قانونی انجمن ایالتی را برای هرگونه اصلاحات مورد توجه قرار دهد و فوراً به آن ترتیب اثر دهد.

اولین تذکاریه قوام با این جملات آشتی جویانه به پایان می رسد: «در هر صورت آنچه فکر می کنم برای عملی کردن یک رشته اصلاحات اساسی در کشور و تهیه مقدمات برای دوستی واقعی بین دولت و توسعه و انجام مسائل اقتصادی تخلیه ضرورت فوری خواهد داشت و ملت ایران با چنین سیاستی موافق و همراه خواهد بود».

دولت شوروی تذکاریه اول قوام را بدون جواب نگذاشت. جواب شوروی در ششم فروردین ماه بشرح زیر است: در قسمت اول این جوابیه راه حل مسالمت آمیز مشکل آذربایجان در شش ماده ارائه میشود. در قسمت دوم جوابیه به مسئله نفت و در قسمت سوم مسئله تخلیه ارتش شوروی از ایران مطرح میشود.

توضیح بیشتر در این مورد ضرورت ندارد و بنابر این عین سند در اختیار خواننده قرار می گیرد..

### جواب دولت شوروی به تذکاریه اول ایران

فردای آنروز یعنی در تاریخ ششم فروردین تذکاریه زیر از طرف مولوتف به قوام تسلیم شد:

اول - راجع به اوضاع آذربایجان ایران: نظر به وضعیت مشکلی که برای دولت ایران پیش آمده است راجع به موضوع آذربایجان پیشنهاد زیر را بطور تفاهم و ارتفاق می نماید:

1- در استان آذربایجان حکومت خودمختار برقرار می گردد. این حکومت در استان عبارت خواهد بود از انجمن ایالتی آذربایجان، دولت ایالتی آذربایجان که از طرف انجمن انتخاب خواهد گردید و در ولایات انجمنهای ولایتی و کمیته های اجرایی آنها انتخابات انجمن ها بر طبق مقرراتی به عمل خواهد آمد که فعلاً در آذربایجان وضع شده است.

دولت ایالتی آذربایجان تشکیل می شود از نخست وزیر و وزارت خانه های کشاورزی، پیشه و هنر، بازرگانی، کشور (با یک عده معینی قوای ملی که برای حفظ امنیت عمومی ضرورت داشته باشد)، دارائی، کار، فرهنگ، بهداشتی و همچنین ادارات حمل و نقل و شهربانی و دواپیر دادگستری و دادستانی.

2- اهالی آذربایجان حق خواهند داشت در امور اداری محلی و تدریس در مدارس و محاکمات و غیره از زبان محلی خود استفاده نمایند.

3- نخست وزیر دولت ایالتی آذربایجان در عین حال سمت استانداری استان آذربایجان را خواهد داشت که با تصویب دولت ایران خواهد بود.

فرمانده پادگان نظامی دولت آذربایجان از طرف دولت ایران با موافقت دولت ایالتی آذربایجان تعیین می گردد. در قسمت نفقات واحدهای نظامی اصول دستجات ملی محلی معمول خواهد گردید.

ارتباط دولت ایالتی آذربایجان با مرکز به زبان فارسی خواهد بود.

4- در مورد تعیین قواعد مالیاتی و درآمدهای بودجه آذربایجان ایران 70 درصد عواید آذربایجان تخصیص داده خواهد شد.

5- دولت ایران آزادی عمل تشکیلات دموکراسی را از قبیل حزب دمکرات آذربایجان ایران و اتحادیه پیشه وران و غیره را در آذربایجان ایران تایید می نماید.

6- در موقع انتخاب مجلس شورای ملی به تعداد نمایندگان آذربایجان به نسبت جمعیت واقعی استان مزبور افزوده خواهد شد.

دوم - راجع به امتیاز نفت: دولت شوروی برای حسن استقبال از تمایل دولت ایران حاضر است از پیشنهاد و اگذاری امتیاز نفت در نواحی شمال ایران صرفنظر نماید و در عوض پیشنهاد می کند شرکت مختلط ایران و شوروی برای اکتشافات و استخراج و مشتقات نفت شمال ایران تشکیل شود و به این ترتیب که 51 درصد سهام متعلق بطرف شوروی و 49 درصد متعلق بطرف ایران خواهد بود.

سوم - راجع به توقف قوای نظامی شوروی در ایران: دولت شوروی در نظر دارد از تاریخ دوم مارس سال جاری به خروج قوای خود از بعضی نواحی ایران شروع نماید و اما راجع به بقیه قوای شوروی، این قوا موقتاً طبق عهدنامه ایران و شوروی مورخ 29 فوریه 1921 در ایران خواهد ماند. قوای شوروی موقعی خاک ایران را بکلی تخلیه خواهند نمود که دولت ایران کلیه اقدامات خصمانه و تبعیض (دیسکرمیناسیون Discrimination) را نسبت به دولت شوروی از بین ببرد و در شمال ایران آرامش برقرار نماید و سیاست دوستانه نسبت به دولت شوروی ایجاد بنماید.

چانه زنی بین ایران و شوروی با تبادل یادداشت پایان نمی یابد. قوام تذکاریه دوم خود را به مقامات شوروی تقدیم می کند قوام در مقدمه این تذکاریه می نویسد «... برخلاف بعضی شایعات زمینه دوستی ایران و شوروی در تمام ایران کاملاً فراهم است و آن زمینه را با اندک تدبیر و از بین برداشتن علل سوء تفاهم های بی لزوم می شود فوراً در تمام ایران بسط داد و برعکس متدهای دیگر مانند ادامه توقف قوای شوروی با ایجاد خودمختاری در داخله ایران بطور قطع دوستی و محبت را که باید در قلوب مردم ایران جایگیر شود و ریشه دوانده، افسرده و خاموش و طرفداران آن را نگران و مایوس خواهد نمود»

قوام در این تذکاریه در باره آذربایجان می نویسد: «اعلان خودمختاری و تشکیل دولت آذربایجان که از قدیم الایام جزء لاینفک ایران بوده علاوه بر آنکه چنانکه سابقاً گفته شده مخالف صریح قانون اساسی است» قوام بعد از صغری کبری چیدن موافقت می نماید که رؤسای بعضی ادارات و حتی استاندار با موافقت انجمن ایالتی تعیین شود.

قوام در پایان این یادداشت عودت به تهران را مطرح می کند تا مذاکرات در تهران توسط سفیر کبیر شوروی ادامه یابد و به نتیجه قطعی برسد.

پیش بینی قوام درست بود و ادامه مذاکرات به آسانی در تهران پایان یافت و قرارداد سه ماده ای - خروج نیرو، حل مسئله نفت و مذاکرات با پیشه وری بامضاء رسید. بعد از امضاء قرارداد سه ماده ای قوام تصویب نامه 7 ماده ای دولت راجع به حل مسأله آذربایجان را منتشر کرد و از پیشه وری دعوت بعمل آورد با هیأتی به تهران عزیمت نماید و مسئله آذربایجان بر مبنای

تصویب نامه 7 ماده ای حل و فصل شود. متن دومین تذکاریه را در همین جا می خوانید.

### تذکاریه دوم ایران به شوروی در مسکو

قوام پاسخ تذکاریه شوروی را در تاریخ 7 اسفند (26 فوریه) بشرح ذیل به مولوتف تقدیم نمود:

مقدمتاً باید با کمال وضوح و صداقت و از روی عقیده بگویم که برخلاف بعضی شایعات زمینه دوستی ایران و شوروی در تمام ایران کاملاً فراهم است و آن زمینه را با اندک تدبیر و از بین برداشتن علل سوء تفاهم های بی لزوم می شود فوراً در تمام ایران بسط داد و برعکس متدهای دیگر مانند ادامه توقف قوای شوروی با ایجاد خودمختاری در داخله ایران بطور قطع دوستی و محبت را که باید در قلوب مردم ایران جایگیر شود و ریشه دوانده، افسرده و خاموش و طرفداران آن را نگران و مایوس خواهد نمود.

شک نیست که اکثریت ملت ایران به محض حصول اعتماد کامل نسبت به اینکه هیچگونه تهدید از ناحیه اتحاد جماهیر شوروی متوجه تمامیت و استقلال ایران نیست بدون تامل خواهان دوستی و همکاری صمیمی ملت شوروی خواهد گردید و این مقصود را دولت من با بودن شرایط مساعد می تواند کاملاً اطمینان بدهد و عملی کند.

در موضوع آذربایجان بار دیگر توجه مخصوص آن جناب را به این نکته جلب می نماید که اعلان خودمختاری و تشکیل دولت آذربایجان که از قدیم الایام جزء لاینفک ایران بوده علاوه بر آنکه چنانکه سابقاً گفته شده مخالف صریح قانون اساسی است مشکلات فراوانی بوجود خواهد آورد که هیچ دولتی در ایران نمی تواند بر آن مشکلات فائق آید.

قانون اساسی ایران در نتیجه انقلابات و فداکاریهای ملت ایران به وجود آمده و تنها سند ملی دوره مشروطه جوان ملت ایران است و اگر خلاف آن در یک قسمت از کشور ظاهر شود هیچ ضامنی نخواهد بود که در ایالات دیگر تحریکاتی برای گرفتن نتایج مشابه به وجود نیاید.

باید در نظر داشت هرگونه تغییری در قانون اساسی به حکم قانون مزبور باید با دعوت و تاسیس مجلس مؤسسان و مراجعه به افکار عمومی ایرانیان به عمل آید.

بنابر این چون تشکیل دولت محلی و تعیین وزراء مخالف صریح قانون اساسی ایران است دولت مرکزی می تواند موافقت نماید فقط رؤسای بعضی ادارات و حتی استنادار با موافقت انجمن ایالتی تعیین شوند.

اما در باب نسبت به مالیات و امور فرهنگی و غیره البته پس از تشکیل انجمن ایالتی با اختیاراتی که انجمن دارد ترتیب مقتضی با موافقت انجمن داده خواهد شد.

و اما راجع به تخلیه ایران اینکه هنوز مقامات محترم شوروی با خروج کامل قوای خود از ایران تا دوم مارس موافقت ندارند، مورد نهایت تأسف است. این جانب در بدو مذاکرات با ژنرال یسم استالین مخصوصاً خاطر نشان ساختم که قصد من حل دوستانه مسائل و جلب توافق دولت بزرگ شوروی نسبت به منافع حیاتی ایران است و گمان کردم احتیاجی به استناد بر مواد مقررات و معاهدات نیست. ولی چون با این حال در یادداشت اخیر اشاره به عهدنامه 26 فوریه 1921 فرموده اید لازم می‌دانم اظهار دارم که ماده مزبور فقط در موقعی به دولت شوروی حق می‌دهد قوای خود را به خاک ایران اعزام نماید که دولت ثالثی عملاً بخواهد ایران را وسیله تجاوز به ممالک اتحاد جماهیر شوروی قرار دهد و اقدام عملی برای این مقصود بنماید و دولت ایران هم از عهده جلوگیری از آن نیاید. با اینکه مفهوم این ماده آشکار بود باز دولت شوروی در تهران به موجب مراسله رسمی خود از تاریخ 13 دسامبر 1321 شماره 1600 که جزء لاینفک عهدنامه 21 فوریه 1921 محسوب می‌شود این موضوع را یکبار دیگر تأکید نموده است.

با این سابقه هرگز به نظر نمی‌رسد ماده مزبور بتواند مستند ادامه توقف قوای شوروی در ایران قرار گیرد. در خاتمه ناگزیر باید اظهار بدارم که برای من موجب نهایت تأسف است که چنین به نظر می‌رسد که مواعید و صلاح اندیشی‌ها و مطالب این جانب که حقاً نماینده کلیه وطن پرستان و آزادیخواهان و تمام طبقات بی‌طرف ملت ایران هستم کمتر جلب اعتماد شوروی را می‌کند تا دعوی عده معدودی که برخلاف قانون مدعی حکومت تازه آذربایجان می‌باشند. و اما در موضوع نفت و تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی امیدوارم با حل مسئله آذربایجان و تخلیه ایران از قوای شوروی بلافاصله این قضیه به ترتیبی که مورد توافق نظر طرفین باشد انجام یابد.

در خاتمه پیشنهاد می‌کنم با «سونیس» خاصی که از صفات سیاستمداران دوراندیش شوروی است موافقت خودشان را در باب آذربایجان و تخلیه کامل ایران از قوای شوروی اظهار دارند تا اصول همکاری در باره روابط اقتصادی و موضوع نفت تعیین شود.

تردیدی نیست که اگر بر فرض احساسات غیردوستانه در میان دستجاتی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته باشد کاملاً بر طرف خواهد شد و جای و داد و اعتماد را پر خواهد نمود.

بعد از وصول موافقت شما در این باب اینجانب به تهران عودت می نمایم و بعد از تبادل نظر با دولت مذاکرات توسط سفیر کبیر شوروی در تهران ادامه داده خواهد شد و اطمینان کامل دارم که به نتیجه قطعی نائل گردم.

قوام در این تذکاریه از شیوه های خاص شرقی ها استفاده می کند که شوروی قانع شود تا قشون خود را هر چه زودتر از ایران خارج کند. هیات حاکمه و اربابان آمریکائی آنها به هدف پلید خود نائل آیند. قوام در رابطه با آذربایجان به مانور سیاسی دست می زند و می نویسد: «از این رو با امید وافر به پایتخت کشور بزرگ شما آمدم و اکنون یک بار دیگر به صراحت می گویم که مرام من تامین دوستی پایدار و تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور است». به نظر قوام شرط اساسی برای وصول موفقیت کامل ... اینست که قوای شوروی ایران را تخلیه نمایند و مسئله آذربایجان نیز ... حل شود. قوام راه حل مسئله آذربایجان را در قالب طرح 2 ماده و 4 بندی بعنوان برنامه کار در آذربایجان به مقامات شوروی ارائه می دهد.

حوادث 9 ماه بعد از نوشتن این تذکاریه نشان داد این روباه پیر بجای اجرای وعده و وعید خود آذربایجان را به خاک و خون کشید.

قوام 14 اسفند با مولوتف ملاقات کرد و از مولوتف برای حل مشکلات تقاضای کمک نمود.

ولی مولوتف بنابه گفته قوام بدبختانه با کمال حسن نیت و مهربانی که داشت در عمل موافقت خاصی که به نتیجه برسد ابراز نکرد»

روز 14 اسفند همه اعضای هیأت اعزامی در مهمانی در کاخ کرملین شرکت کردند. بعد از صرف شام در تالار دیگر صحبت های دوستانه بین اعضای هیأت و مقامات شوروی به عمل آمد و چنانکه قوام میگوید از آنجمله «خود استالین بیانات بسیار دقیق و حکیمانه که نمونه وسعت نظر و علو افکار سیاسی ایشان بود در باب لزوم اصلاحات و رفرمها در ایران نمود.

قوام در پاسخ گفت «... دولت شوروی با حسن نیت و با یک اقدام دیگر می تواند مشکلات را از پیش راه ما بردارد و در این صورت البته اصلاحات اساسی در داخله ایران وقوع خواهد یافت و سیاست خارجه ایران روی اصل موازنه و دوستی صادقانه با دولت شوروی خواهد بود»

در اعلامیه مشترک پایان مذاکرات مسکو از جمله گفته می شود: نخست وزیر ایران آقای قوام السلطنه در مدت توقف خود در مسکو از تاریخ 29 فوریه تا مارس سال جاری (1946) چندین مرتبه با استالین ... و مولوتف ملاقات و مذاکره نمودند. در طی این مذاکرات که در محیط دوستی و حسن تفاهم جریان داشت مسائلی که مورد علاقه طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. این مذاکرات بین دولت ایران و سفیر کبیر شوروی در تهران ادامه خواهد داشت.



ارسال یادداشت سوم قوام به دولت شوروی

آقای کمیسر ملی

در تعقیب مراسله مورخه 5 مارس راجع به وقایع اخیر در حدود گیلان ایران .... با کمال احترام به استحضار عالی می‌رساند:

یک عده مسلح با هفده کامیون با اسلحه خودکار و بمب و نارنجک دستی از طریق دنباجال وارد سفارود شده فرماندار طوالش را دستگیر کردند. عده دیگر از راه آباد به اسالم در حرکتند. عده دیگر به دوازده کیلومتری ماسوله رسیده آنجا را تهدید می‌کنند و یک گروه پانصد نفری از طارم چند کیلومتری منجیل رسیده‌اند و قصد اشغال آنجا را دارند....

بموجب گزارش دیگر مهاجمین به 24 کیلومتری بندر پهلوی رسیده‌اند. علاوه بر همه اینها در این موقع که انتظار تخلیه فوری ایران از قوای شوروی می‌رود طبق اطلاع واصله یک کشتی حامل قوا از سواحل بادکوبه رو به ایران به بندر شاه رهسپار شده است.

جواب شوروی به تذکاریه دوم ایران

بعد از این یادداشت که انتظار بهبود در جریان مذاکرات و نزدیک شدن به حل اشکالات می‌رفت با کمال تاسف در تاریخ 9 اسفند (28 فوریه) یادداشت سخت تری از جانب مولوتف به مضمون زیر رسید:

امتیاز نفت - در سال 1944 دولت اتحاد جماهیر شوروی به دولت ایران پیشنهاد نمود که امتیاز نفت نواحی شمال ایران را به دولت شوروی واگذار نماید. حق اتحاد شوروی در مورد تحصیل این امتیاز به هیچ وجه قابل بحث نیست، خاصه اگر در نظر گرفته شود که در جنوب ایران از مدت‌ها پیش امتیاز نفت به انگلیسها داده شده است. با وصف این طرف شوروی را رد نمود.

دولت شوروی برای حسن استقبال از طرف ایران و به زیان منافع خود در تاریخ 25 فوریه سال جاری ممکن دانست پیشنهاد «امتیاز نفت» را به پیشنهاد «تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی» تبدیل نماید. به این ترتیب که 51 درصد سهام متعلق به شوروی و 49 درصد آن متعلق به طرف ایرانی باشد. ولی طرف در تذکاریه 26 فوریه با این پیشنهاد «سازش Compromise» موافقت ننمود.

نظر به اینکه طرف ایرانی چنانکه حالا معلوم می‌شود میل ندارد منافع شوروی را در این باب مورد توجه قرار دهد و برای حصول موافقت با اتحاد شوروی کوشش نمی‌نماید و با این ترتیب علناً در مورد شوروی قائل به تبعیض شده است. کمیسر خارجه اتحاد جماهیر شوروی بدین وسیله اعلام می‌دارد که

پس از گزارش امر به آقای نخست وزیر استالین تصمیم گرفته شده است. پیشنهاد «سازش» شوروی مسترد گردد و همان پیشنهاد رسمی سال 1944 دائر به واگذاری امتیاز نفت در شمال ایران طبق امتیاز نفت انگلیس در جنوب را تجدید نماید.

مسئله آذربایجان: طرف شوروی مسئله آذربایجان را یک موضوع داخلی ایران دانسته و می داند. با این حال نظر به مذاکره نخست وزیر ایران دائر بر اینکه طرف شوروی در تنظیم شرایط موافقت بین دولت ایران و آذربایجان ایران قبول وساطت نماید طرف شوروی با تقاضای طرف ایرانی موافقت نمود و شرایط مربوط را پیشنهاد نمود.

بطوریکه از تذکریه طرف ایرانی مورخ 26 فوریه معلوم می شود طرف ایرانی شرایط پیشنهادی را رد می کند. در عین حال طبق اطلاعات واصله نمایندگان آذربایجان ایران نیز شرایط پیشنهادی را رد کرده آن را رضایت بخش ندانسته اند.

قوای شوروی در ایران: نظر شوروی این است که در بین محافل حاکمه ایران رجال نسبتاً برجسته دولتی وجود دارند که پایه سیاست خود را بر روی مجاهدت در تولید مشکلات بین جماهیر شوروی و دول معظم دیگر قرار داده اند. برای اینکه از اختلافات ممکنه بین آنها استفاده نموده آذربایجان شوروی و بادکوبه و ترکمنستان شوروی را تصرف نمایند.

چنانکه در سال 1919 در کنفرانس پاریس یادداشتی از طرف دولت ایران به زمامداری صمصام السلطنه به امضای مشاور الملک وزیر امور خارجه وقت تسلیم گردید و تقاضا شده بود که آذربایجان شوروی با شهرهای بادکوبه و ترکمنستان شوروی با شهرهای عشق آباد و مرو و ایروان و غیره به ایران واگذار گردد.

با وجود این سیاست غاصبانه دولت ایران، دولت شوروی از بدو تشکیل خود همواره رفتار دوستانه خود را نسبت به ایران خاطر نشان می نمود و در ماه فوریه 1921 عهدنامه ای منعقد نمود که طبق آن برای ابراز مودت، راه آهن متعلق به روسیه و راههای شوسه و بنادر و اسکله ها و کشتیها و کرجیها و باراندازها و بانکها و خطوط تلگرافی و تلفونی و جزایر متعلق به روسیه را با طیب خاطر و بلاعوض به ایران تسلیم نمود.

دولت شوروی انتظار داشت که محافل حاکمه ایران به اهمیت این رفتار دوستانه اتحاد جماهیر شوروی که در تاریخ روابط بین دو دولت نظیر نداشته است پی برده و ارزش آن را خواهد فهمید.

ولی چند ماه پس از عقد این عهدنامه دولت ایران در همان سال امتیاز نفت شمال ایران را در نزدیکترین نقاط مرز شوروی به شرکت خارجی موسوم به استاندار اوایل واگذار نمود تا به این وسیله لطمه ای به منافع شوروی وارد سازد. راست است که این قرارداد در سال بعد به واسطه اعتراض اتحاد شوروی لغو گردید.

در سال 1937 مجدداً دولت ایران امتیاز نفت نواحی واقع در مرز اتحاد شوروی در قسمت خاوری بحر خزر را به شرکت نفت آمریکائی واگذار نمود. باز به خیال اینکه به این وسیله لطمه ای به منافع شوروی وارد آورد، موجبات تصادم بین اتحاد شوروی و دول متحده آمریکا را فراهم سازد. این قرارداد نیز در سال بعد به واسطه اعتراض اتحاد شوروی ملغی گردید.

تمام این سوابق دولت ایران در سال 1939 مجدداً امتیاز نفت نواحی واقع در جنوب بادکوبه را به شرکت نفت انگلیس و زلاند واگذار نمود. باز به خیال اینکه لطمه به منافع اتحاد شوروی وارد آورده باعث تصادم اتحاد شوروی و انگلستان گردد. این امتیاز فقط پس از مدت پنج سال به واسطه اعتراض اتحاد شوروی لغو گردید.

ضمناً باید این نکته را تذکر دهد که دولت ایران که امتیازات مشروحه بالا را به دول دیگر واگذار می نموده همواره از دادن حق امتیاز به اتحاد شوروی در شمال ایران امتناع ورزیده و می ورزد.

تمام این قضایا دلالت بر این می نماید که محافل حاکمه ایران نسبت به اتحاد شوروی سوء قصد دارند و منتظر فرصت هستند که نسبت به منافع شوروی لطمه وارد آورند و نواحی نفت خیز آذربایجان شوروی و ترکمنستان را مورد تهدید قرار دهد.

این قضیه را نمی توان بر حسب تصادف و اتفاق دانست که همین اواخر نیز در سال 1945 محافل حاکمه ایرانی آقای حکیمی را که احساسات خصمانه وی نسبت به اتحاد شوروی معروف است به سمت نخست وزیری ایران انتخاب نمودند و آقای حکیمی همان شخصی است که در کابینه صمصام السلطنه نامبرده که یادداشت غاصبانه ای راجع به دعاوی ایران نسبت به بادکوبه و آذربایجان شوروی و ترکمنستان شوروی به کنفرانس پاریس تقدیم نموده بود یکی از وزرای برجسته بشمار می رفت. بطوریکه همه می دانند دولت حکیمی تا ماه فوریه 1946 بر روی کار باقی ماند و با عملیات خود محیط روابط ایران و شوروی را مسموم ساخت.

بنابر این ملاحظات اتحاد شوروی مجبور است نسبت به محافل حاکمه ایران احتیاط را از دست ندهد و به همین جهت ناگزیر است خروج قوای خود را از شمال ایران به عهده تاخیر اندازد.

### جلسه محرمانه در تهران

فرمان آماده باش برای حمله به آذربایجان

علا از واشنگتن خطاب به قوام 25/3/5

روسها در آذربایجان مقاماتی روی کار آورده اند یک دولت دست نشانده را فراهم و در صدد آن هستند بنیان آن را محکم و با تجزیه ایران متدرجاً سراسر کشور را تحت نفوذ خود در آورند بر تهران مسلط و به خلیج فارس دست یابند. هم اکنون پیشه وری خود را رئیس الوزرا خوانده از اعزام هیأت به تهران و پذیرفتن نمایندگان تهران دم می زند .... و به خود حق می دهد به خیال خود مرکز ایران را از عناصر نامطلوب پاک کند. در این جا بر کسی پوشیده نیست که امروز اکثر رؤسا و متخصصین دوائر آذربایجان از بادکوبه و قفقاز آمده اند (دروغ هر چه بزرگتر باشد پذیرفتن آن آسانتر می شود. جباب علا!) علا به نخست وزیر توصیه می کند راه نجات آذربایجان راه دیگری جز طلب کمک از شورای امنیت و دوستان خودمان (آمریکا) نداریم.

احمد قوام به این توصیه ها ... گوش نداد هیأتی را زیر سرپرستی مظفر فیروز با همراهی سرلشکر هدایت، سرتیپ علوی مقدم، موسوی زاده، مهندس خسرو هدایت و دو منشی برای مذاکره با سران حکومت خودمختار آذربایجان با هواپیما به تبریز فرستاد (21 خرداد 1325)

در چنین اوضاع و احوالی بود که دربار ایران با اصرار واشنگتن حمله به آذربایجان را تدارک می دید بدین سبب بود که جلسه محرمانه با حضور محمدرضا شاه تشکیل شد. هدف این جلسه تشدید فشار به دولت قوام و بعضی همکاران وی (مخصوصاً به مظفر فیروز که باصطلاح با متجاسرین آذربایجان راه مسالمت آمیزی در پیش گرفته بودند و تا حدی در مقابل امپال و آرزوهای آنان تسلیم شده بودند. ا.ل.) برای آماده ساختن ارتش جهت حمله به آذربایجان دلایلی ارائه شد که هیچ گونه پایه و اساسی نداشت. از جمله ایجاد وحشت و اضطراب در میان طبقات و اقشار. بدین صورت فرقه دمکرات آذربایجان بزودی سایر نقاط ایران را زیر نفوذ خود در خواهد آورد. بر بستر چنین جوی دولت را متهم می کردند که از خود ضعف نشان میدهد. از تهران به آذربایجان هیأتی اعزام می کند و از آذربایجان نمایندگانی به تهران دعوت می کند. نهضت

- آذربایجان را به رسمیت می شناسد. همه اینها روی هم رفته بر وحشت و هراس مردم می افزاید، اغلب افراد را بیمناک و مایوس می نماید.
- سناد ارتش گزارشی که در این جلسه محرمانه ارائه نمود صد در صد دروغ و تحریک آمیز بود. در این گزارش از جمله گفته می شود: «این سازمان (فرقه دمکرات آذربایجان) در حدود ده هزار نفر افراد در اختیار دارد ... علائم و آثار بسیاری در دست است که بعد از مدتی ممکن است وضع بهتری پیدا کند و خطرات عظیمی را به شرح زیر برای کشور ایجاد کند.
- 1- ورود مهاجرین که روز به روز رو به افزایش می گذارد قطعاً با این روش در آینده همه امور بدست آنها خواهد افتاد و کلیه ستون حیاتی و سیاسی این منطقه را در دست خواهند گرفت.
  - 2- تهیه کادر افسران و درجه داران به سرعت ادامه دارد و تا کنون در نظر است 600 نفر نیز برای تحصیل در رشته نظامی خاصه هوایمائی به خارج فرستاده شود.
  - 3- حمل سلاح و لوازم مختلف به آذربایجان رو به فزونی است و طبق گزارش های واصله 5 هزار مسلسل و سلاح های خودکار و صد هزار تفنگ و مهمات بسیار به آن منطقه وارد شده است.»

### دروغگو حافظه ندارد سرتیپ درخشانی واقعبت را چنین بیان می کند

- سرگرد تارور آتشی نظامی آمریکا در تهران و همکار وی جوران کیپر از تهران به تبریز می آیند و با سرتیپ درخشانی دیدار می کنند و از او می پرسند:
- سؤال: فدائیان اسلحه را از کجا می آورند، راست است که روسها آنها را مسلح می کنند؟
- جواب: چنین شایعه ای وجود دارد اما سندی برای اثبات آن موجود نیست.
- سؤال: کمیته مرکزی حزب دمکرات به چه شکلی با فدائیان ارتباط دارد؟
- جواب: بنابه نوشته روزنامه آذربایجان حزب دمکرات با حسن نیت به فدائیان می نگرند. اما سندی در این مورد در دست نیست.
- سؤال: آیا این نیز حقیقت دارد که ده هزار شهروند شوروی با تغییر لباس از ارتش شوروی به صفوف فدائیان پیوسته اند؟
- جواب: من چنین اطلاعی در دست ندارم، رکن دوم لشکر 3 نیز در باره این شایعه اطلاعاتی در دست ندارد.

### در گزارش سناد ارتش مضافاً گفته می شود:

با توجه به مقتضیات مذکور قطعی است که اگر افراد مدبر و فعالتری در این منطقه گرد آیند و کادر قابل اعتمادی ایجاد نمایند و وسایل و سلاحهای مذکور

را بکار اندازند مشکلات بزرگ و مخاطرات عظیمی بوجود خواهد آمد. چه صراحتاً باید گفت منظور از اقدامات «متجاسرین» تنها تحصیل خودمختاری آذربایجان نیست بلکه مراد آنان اشغال کلیه ایران و رسوخ در سراسر کشور می باشد و مسلماً این نهضت ساختگی در حال کنونی خود متوقف نمی ماند و به محض آنکه موفق به تهیه سازمان کامل و پیش بردن نقشه خود شود شروع به تهدید ایران خواهد کرد.

در این گزارش پیشنهاد می شود: «امروز از بین بردن این سازمان آسان است و به سرعت میتوان در این باب اقدام کرد ولی در سال آینده این عمل غیرمقدور و با هزاران اشکال مصادف خواهد بود. لذا ستاد ارتش وظیفه خود می داند به عرض برساند که موقع اقدام فرا رسیده است و هر لحظه قصور و سستی و یا عدم توجه و سهل انگاری لطمه شدید به کشور و استقلال میهن وارد خواهد ساخت و بزرگترین مسئولیت را برای زمامداران عالی مقام کشور در تاریخ ایجاد خواهد کرد».

باز هم یک دروغ دیگر بزرگتر از دروغ فوق الذکر:

### رژیم سلطنتی به جمهوری تبدیل میشود

در جلسه محرمانه مسئله دیگری نیز مطرح شد مبنی بر اینکه پس از مراجعت قوام از مسکو چون در بعضی مسائل جاری کشور توافق نظر حاصل نشده بود هم چنین اوضاع در ایران متشنج بود دموکرتها تصمیم می گیرند از موقعیت استفاده نموده تهران را تصرف و رژیم سلطنتی را به جمهوری تبدیل و جعفر پیشه وری رئیس جمهوری کل ممالک محروسه ایران شود...

برای همین منظور قرار شد شب آخر سال 1324 پنج هزار (5 هزار) نفر فدائی و مهاجر مسلح با مسلسل و تفنگ و خمپاره انداز بوسیله راه آهن و راه شوسه از خرم دره به فرماندهی غلام یحیی حرکت و صبح قبل از طلوع آفتاب افسران و سربازان پادگان مرکزی را قتل عام و کلیه لشکرهای تهران و نقاط سوق الجیشی را متصرف و بقیه امور را بدست توده ای ها بدهند.

بر اثر این گزارش به فرمان شاه کمیسیونی در کاخ سلطنتی از نخست وزیر، وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش با حضور شاه تشکیل شد و رئیس ستاد مراتب را به عرض رسانید. پس از اتمام گزارش شاه اظهار داشت:

«بنابر آنچه بر من مسلم است دسته ای از ماجراجویان با ایجاد وحشت و اضطراب می خواهند یکی از نواحی حاصلخیز و غنی ایران را تصاحب کنند و با تهدید و فشار بر حکومت مرکزی تمام متصدیان امور را به قبول درخواستهای خود وادار نمایند و اگر این روش ادامه یابد و از آن جلوگیری نشود قطعاً مسبب

آثار سوئی در سراسر کشور خواهد گشت و رشته نظم را از هم خواهد کسخت و استقلال کشور را متزلزل خواهد ساخت».

شاه گزارش ستاد را تصویب و تصدیق نمود و دستور داد بلافاصله اقدامات اساسی و فوری برای نجات آذربایجان و سایر مناطق شمالی شروع شود. این جلسه که به فرمان شاه برای تهیه مقدمات حمله به آذربایجان تشکیل یافته بود بدین سبب جلسه ای بود کاملاً سری.

خواننده عزیز توجه کنید: دستگاه تبلیغاتی تهران و واشنگتن مرکز ثقل «عملیات» خود را روی تجزیه ایران یعنی جدائی آذربایجان از ایران متمرکز نمودند اما در خفا، در پشت پرده ترس و هراس خود را پنهان نمی کنند. بدین معنی که آذربایجان می خواهد تمام ایران را زیر نفوذ خود در آورد. تهران را از عناصر نامطلوب پاک کنند. با کمک «مهاجرین قفقاز» رژیم سلطنتی را بر چینند و در ایران رژیم جمهوری برقرار کنند و جعفر پیشه وری رئیس جمهور ممالک محروسه ایران شود.

بعبارت دقیقتر طبقات حاکمه و در راس آن شاه از جدائی آذربایجان آن قدر هم ناراحت نبودند. قفقاز در دوران سلطنت فتحعلی شاه به آسانی از ایران جدا شد و به روسیه ضمیمه شد. اما سلطنت در دست سلسه ترک قاجار با ضمانت روسیه باقی ماند. محمدرضا شاه نیز با فتحعلی شاه قابل مقایسه است اما بشکل دیگری. این بار محمدرضا شاه تحت الحمایه واشنگتن بود نه مسکو. واشنگتن نمی خواست و جیبی از اراضی ایران در خارج از نظارت تهران (واشنگتن) قرار گیرد. واشنگتن میکوشید ایران مانند دوران سلطنت رضا شاه همچنان به مثابه پایگاه ضد شوروی باقی بماند، ایران در منطقه خاور میانه نقش آلمان غربی را بازی کنند روند حوادث این نظر را باثبات رساند مبنی بر اینکه ایران به عضویت پیمان بغداد (بعداً سنتو) در آمد و یکی از اعضای فعال آن شد و به قدرت قابل ملاحظه در منطقه تبدیل گردد، هم در مقابل شوروی عرض اندام کند و هم نهضت رهایی بخش در منطقه (ظفار) را سرکوب نماید.

مسئله خنده آور دیگر دستگاه تبلیغاتی تهران و واشنگتن عبارت از این بود که میکوشیدند که مردم آذربایجان را در حاشیه قرار دهند و همه عملیات نظامی (انقلابی) را به گردن مهاجرین قفقاز بیاندازند که گویا دسته - دسته و فوج - فوج از مرز می گذشتند و به آذربایجان می آمدند و قدرت را در دست می گرفتند و این مهاجرین مسلح بودند که قصد داشتند به تهران حمله کنند تهران و تمام ایران را زیر سلطه خود در آورند حزب توده را به حکومت برسانند جعفر پیشه وری را در راس آن قرار دهند.

بدین ترتیب ترس و وا همه طبقات حاکمه را به لرزه انداخته بود. چرا که ثروت و قدرت آنان به خطر افتاده بود. در این نبرد مرگ و زندگی نه قفقازی ها

شرکت کرده بودند و نه توپ و تفنگ از آن سوی مرز به آذربایجان رزمندگی سرازیر می شد. مردم غیور آذربایجان، فرزندان ستارخان، باقرخان و شیخ محمد خیابانی تنها با تفنگ برنو و مسلسل سبک در جبهه زنجان و خلخال و در جبهه های غرب آذربایجان با ارتش شاهنشاهی و باصطلاح چریکهای خانهای منطقه می جنگیدند. ولی آنها زمانی اسلحه را بزمین گذاشتند که از پشتیبانی «دوستان» محروم شدند. برخلاف ادعای حاکمان ایران قفقازی ها و رهبران آنها نه تنها آمادگی نداشتند بلکه حاضر نبودند در جنگ تبریز و تهران شرکت کنند و با تاسف شرکت نکردند.

### پیشنهاد

#### کار در آذربایجان بعد از خروج ارتش شوروی از ایران

در رابطه با تغییر وضع در آذربایجان پس از خروج ارتش شوروی از ایران، پیشنهاداتی با موافقت پیشه وری، شبستری و بادگان تنظیم شد که اینک ارائه میشود. در این پیشنهادت وضعیتی در نظر گرفته شده است که ممکن است پیش بیاید.

1- اگر مذاکره در چارچوب نامه قوام السلطنه در مورد مسائل آذربایجان با برخی گذشتههای قوام میان حکومت ملی آذربایجان و حکومت تهران توافق حاصل شود.

2- اگر قوام نخواهد با حکومت ملی آذربایجان مذاکره کند و بخواهد بعد از خروج ارتش شوروی با توسل بزور حکومت ملی آذربایجان و سازمان دمکراتیک آذربایجان را از میان بردارد و وضع پیش از نهضت آزادیبخش را به آذربایجان برگرداند.

در حالت اول فرقه دمکرات آذربایجان باید موجودیت خود را حفظ کند و فعالیت علنی خود را ادامه دهد. در چنین وضعی فرقه دمکرات آذربایجان باید به مسائل زیر توجه نماید.

تحکیم صفوف فرقه و حفظ و حراست آن با نام فرقه دمکرات آذربایجان.  
با برقراری رابطه با حزب توده ایران و سازمانهای دمکراتیک دیگر  
برای تشکیل مجلس مؤسسان در جهت تجدید نظر در قانون اساسی ایران در  
راستای دمکراتیزه کردن آن، تبلیغات وسیع در سراسر ایران را سازماندهی کند.  
در مورد این مسئله، میان رهبری فرقه دمکرات آذربایجان و نمایندگان حزب  
توده ایران توافق حاصل شده است.



تحکیم سازمانهای اصناف و جلب کارگران و کسبه به صفوف آنها، این سازمانها برای مبارزه اقتصادی و سیاسی بسیج شوند.

از آنجائیکه تضمینات حقیقی وجود ندارد که دولت قوام نسبت به رهبران نهضت دمکراتیک در آذربایجان تضییقی به عمل نخواهد آورد. به نظر می‌رسد که تشکیل گروه مخفی ضرورت می‌یابد، این گروه باید کمیته مرکزی سازمان علنی را اداره و رهبری کند. علاوه بر این، کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و سازمانهای ایالتی آن، گروه مسلحانه مخفی تشکیل شود. در عین حال اگر یک نفر کادر رهبری در آذربایجان باشد، بهتر خواهد بود.

3- به شکل غیر علنی فرقه دمکرات آذربایجان را مورد پشتیبانی همه جانبه قرار دهد و رهبری فرقه دمکرات آذربایجان کمک مشخص را احساس کند و به فعالیت خود اعتماد داشته باشد.

بخاطر پنهانکاری همه جانبه میتوان کادری را به آذربایجان فرستاد که هیچکس جز 2-3 نفر از رهبری کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان آنرا نشناسد. برای پوشش آن میتوان از خط (VOX) استفاده کرد.

در مذاکره این مسائل پیشه‌وری، شبستری و پادگان از این پیشنهادات حمایت کردند و اعلام نمودند که بعد از گذشتهای جدی در مقابل دولت قوام، آنها نمیتوانند در رهبری فرقه باقی بمانند. به همین جهت توضیح دادند که تحت رهبری آنها حاکمیت در آذربایجان بشکل قهرآمیز تصرف شد. برخی اقداماتی علیه قوانین ایران، از جمله تقسیم اراضی دولتی و اراضی شماری از مالکین، تیرباران و اعدام برخی مالکین و عناصر ارتجاعی دیگر، هزینه وسائط و دارائی دولت برای نیازهای آذربایجان بدون اجازه دولت ایران. به همین جهت حکومت تهران آنها را مجازات خواهد کرد.

علاوه بر این، آنها در سخنرانیهای خود و دیگر اسناد مردم آذربایجان را برای دستیابی به خودمختاری مطمئن ساختند، اما نتوانستند به وعده خود عمل کنند. به همین دلیل پیشه‌وری، شبستری و پادگان پیشنهاد می‌کنند پس از پایان مذاکره جلسه کمیته مرکزی را برگزار نمایند و به رهبری جدیدی اشخاصی را انتخاب کنند که در اجرای این اقدامات شرکت کمتر داشتند. در عین حال آنها مسئله ای را مطرح کردند که در صورت پیش آمدن وضع دشوار قسمتی از فعالین نهضت دمکراتیک آذربایجان (200 نفر با خانواده) که در مبارزه با عناصر مرتجع شرکت فعال داشته‌اند، به اتحاد شوروی فرستاده شوند. برخی از شرکت کنندگان نهضت دمکراتیک که بویژه اتباع ایران از آذربایجان شوروی به ایران فرستاده شده بودند، به واسطه سازمانهای دیپلماتیک ما به تابعیت شوروی پذیرفته شوند.

**درباره اسلحه ارتش و فدائیان**

برای اینکه نمایندگان خارجی نتوانند ثابت کنند که ما به نهضت دمکراتیک از لحاظ اسلحه کمک کرده ایم، بهتر است که سلاحهای سنگین، توپخانه و مسلسلهای سنگین به شوروی منتقل شود.

سلاحهای دستی، تفنگها، سلاح اوتوماتیک، طپانچه ها و دیگر مهمات جنگی را در اختیار کسانی که در مبارزه عیله عناصر ارتجاعی امتحان خود را داده اند بماند. در عین حال آنهائیکه اراده محکم ندارند، اسلحه در دست آنها نماند.

کوشش شود ارتش و پلیسی که از جانب حکومت ملی تشکیل شده است، در مذاکره با حکومت تهران به مثابه نیروی ملی با تبعیت از ستاد کل حفظ شود. اگر دولت ایران این خواست را قبول نکند، آنوقت لازم است این نیروها را منحل کرده و سلاحهای آنها جمع آوری شود. تعداد سلاحهایی که هنگام خلع سلاح ارتش ایران بدست آمده، به دولت ایران تحویل داده و بقیه بایستی به اتحاد شوروی منتقل شود.

فدائیانی که بطور متشکل در پادگان ها بسر می برند منحل گردد و آنها با سلاحهای خود به خانه هایشان برگردند و به مثابه نیروی مسلح غیر علنی برای پیش آمدهای ضروری حفظ شوند.

در صورتیکه قوام از مذاکره سر باز زند، پیشه وری، شبستری و بادگان پیشنهاد می کنند که بعد از خروج ارتش شوروی از ایران دست به عملیات نظامی بزنند تا قوام مجبور به مذاکره شود. برای همین منظور با کردها صحبت کنند که در عملیات مسلحانه با آذربایجان همکاری نمایند.

**درباره سازمانهای شوروی در ایران**

با در نظر گرفتن ضرورت ادامه کار در آذربایجان و آغاز عملیات اکتشاف نفت در شمال ایران همه کنسولگریها و ادارات بازرگانی در آذربایجان حفظ شود. همچنین لازم است بیمارستان شوروی در شهرهای تبریز و رشت باقی بمانند. خانه فرهنگی موجود در جنب VOX در تبریز و تهران فعالیت خود را ادامه دهند. چاپخانه روزنامه ارتش سرخ «وطن یولوندا» در اختیار خانه فرهنگی VOX قرار گیرد، روزنامه و جزوات چاپ و منتشر نماید.

مجله آذربایجان بعنوان نشریه اجتماعی-سیاسی و ادبی بشکل نشریه رسمی VOX در آذربایجان پخش شود. چنانکه انگلیسها مجله خود را در ایران پخش می کنند.

ترن ایستگاه رادیو که در اواخر به تبریز فرستاده شده، لازم است به اتحاد شوروی برگردانده شود. دستگاه پخش رادیو از جانب ارتش سرخ به اهالی

تبریز هدیه گردد، این هدیه در روزنامه چاپ شود. کارخانه نساجی شوروی در تبریز را با امضای سند داد و ستد بنام گروه بارزگانی دمکرات در اختیار کمیته مرکزی فرقه دمکرات قرار داده شود. در فعالیت آتی این کار کمک بزرگی است به کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان.

حفظ موجودیت دبیرستان شوروی که در سال 1944 فعالیت خود را در تبریز آغاز نموده، ضروری است. در صورت عدم موافقت دولت ایران، این دبیرستان فعالیت خود را مانند مدارس « میسیونر » انگلیسها و آمریکائیهها ادامه دهند. تدریس در این مدرسه تا کلاس 5 بزبان آذربایجانی باشد. بعد از کلاس پنجم همراه زبان آذربایجانی زبان فارسی نیز بعنوان موضوع تدریس گردد. از این طریق میتوان کادرهائی را آموزش داد که در آینده در دانشگاههای شوروی مشغول تحصیل شوند.

پیشه وری، شبستری و پادگان علاقه مند هستند که در صورتی قوام برای مذاکره آمادگی نشان دهد. این مذاکرات در اراضی آذربایجان، قبل از خروج ارتش شوروی از ایران انجام گیرد  
آوریل 1946

### جلسه محرمانه در تبریز (03 آوریل 1946)

#### آغاز عقب نشینی

قوام بعد از توقف طولانی در مسکو به تهران بازگشت. سادچیکف سفیر جدید شوروی نیز وارد تهران شد. قرارداد سه ماده ای میان تهران و مسکو امضاء شد. مسئله آذربایجان بشکل حادی در دستور روز باقی ماند. قوام به بهانه های گوناگون از مذاکره با پیشه وری طفره می رفت. او منتظر بود ارتش سرخ از ایران خارج شود تا مذاکرات به دلخواه تهران انجام گیرد.

در عین حال پیشه وری نیز حاضر نبود مذاکرات را با شرایطی که قوام می خواست به تبریز تحمیل کند انجام دهد. از این جهت بود که از مذاکره با قوام امتناع می ورزید. در این میان نقش واسطه گری را شوروی بعهده گرفت.

#### میانجیگری شوروی

قوام در مسکو از رهبران دولت شوروی خواسته بود که برای حل مسئله آذربایجان از کمک معنوی دریغ نوزند. سادچیکف در تهران و نمایندگان شوروی در تبریز برای آغاز مذاکرات بین تهران و تبریز فعالیت میانجیگری خود را افزایش دادند.

پیشه وری با چهار تن از مقامات بلند پایه آذربایجان شوروی در 03 آوریل 1946 ملاقات نمود. در این ملاقات یکی از نمایندگان فوق الذکر سندی را قرائت کرد که در آن سیاست حکومت ملی آذربایجان در رابطه با وضع موجود ارزیابی می شد. پیشه وری بعد از مرور این سند واکنش تند از خود نشان داد و گفت: "رفقا! وقتی که این سند را دیدم در جلوی چشم من وقایع سال 1920 در گیلان مجسم شد. آنوقت نیز رفقای انقلابی ما را فریب دادند. آن زمان نیز مرتجعین گام به گام همه آنها را تحت تعقیب قرار دادند، نابودشان کردند. بالاخره انقلابیون برای رهایی از تعقیب به کشورهای دیگر رفتند. حالا هم همان وضع تکرار می شود. پیشه وری می گوید دولت قوام شما را فریب می دهد. افراد نزدیک به قوام دور و بر سفارت شما را در تهران گرفته اند و با گذشتهای صوری در طول زمان می خواهند پس از خروج ارتش سرخ نفوذ شما و سیاست شما را از ذهن مردم ایران بویژه مردم آذربایجان بزدایند. بعد از رفتن شما قوام قبل از همه ایرانیانی که از شوروی آمده اند و مهاجر نامیده می شوند را (تعداد آنها صدها هزار است) سرکوب خواهند نمود و یا به تبعیدگاه خواهند فرستاد. بعد از آنها دمکراتها و رهبران آنها را نیز با بی رحمی سرکوب خواهند نمود. در این سرکوبی ها مالکین و خانهایی که از آذربایجان فرار کرده بودند شرکت خواهند کرد. آنها در سرکوبی دمکراتها چنان معجزه ای خواهند آفرید که تاریخ هرگز این خونریزی ها را فراموش نخواهد کرد. ما در سالهای 1941-1942 دیدیم که ارتجاع علیرغم حضور ارتش سرخ کودکان را می کشتند به دختران دمکراتها تجاوز می کردند. در روز روشن و در ملاء عام دماغ، و گوش و لب آنها را می بریدند. بعد از خروج ارتش سرخ ژاندارمها و پلیس و دولت قوام سرکوبی را به حایمی خواهند رساند که همه دمکراتها نابود شوند و رژیم ارتجاعی گذشته احیاء شود. اگر ما در مقابل دولت قوام عقب نشینی کنیم این بمعنی دست کشیدن از هدف خود، دست کشیدن از اعتقادات خود و بالاخره دست کشیدن از کارهای مهم در ایران است. با این عمل خود حکومت شاه را علیه خود ترغیب می کنیم، چرا که نمی توانم بروم و در جلوی آنها زانو بزنم. این عمل برای من تاسف آور است. من نمی توانم این را بپذیرم. من آماده ام به خاطر منافع مردم در صحنه جنگ کشته شوم اما تسلیم نشوم".

پیشه وری می گوید: "از محتوای این اسناد چنین بر می آید که نهضت آذربایجان گویا مردم آذربایجان را به جهانیان شناساند. او حق تحصیل به زبان مادری در مدارس را برای کودکان آذربایجان بدست آورد و در مجموع دمکراتها هر چه می خواستند 50 درصد آن را گرفتند".

پیشه وری در این مورد می گوید: "من باید آنطور که فکر می کنم با صراحت بیان کنم و آن این است که بعد از مدتی تنها نام خشک مردم آذربایجان

در تاریخ باقی خواهد ماند. هنوز وسط کار بود یعنی در اوج نهضت. من نسبت به رفقا دچار تردید شدم. این تردید بدین معنی بود که آیا شما تا آخر به ما کمک خواهید کرد یا نه؟ بطور قطعی می گویم من به شما باور ندارم، تکرار می کنم من به شما اعتماد ندارم. من با رضایت شما دست به اصلاحات ارضی زدم. عده زیادی صاحب زمین شدند. اراضی مالکین فراری نیز میان دهقانان تقسیم شد. دیروز در مراغه بودم. به رفقای خود دستور دادم هر چه زودتر اصلاحات ارضی را به پایان برسانند. حالا من به چه شکلی به آنها بگویم زمینی را که گرفته اید پس بدهید. در این صورت برای دمکراتها و حکومت ملی در مقابل روستائیان و تجار آبروریزی خواهد بود."

پیشه وری خطاب به حاضرین گفت: "باور کنید من نمی خواهم خودم را از مخمصه نجات دهم. من از منافع مردم آذربایجان دفاع می کنم. شماها حکومت شاه را بخوبی نمی شناسید. حکومت شاه امروز در برابر حکومت شوروی کم و بیش عقب می نشیند، فردا از آن امتناع می ورزد. مردم آذربایجان را بویژه کسانی که در نهضت دمکراتیک شرکت کرده اند سرکوب می کند. در چنین وضعی این افراد دست زن و بچه اش را میگیرند می آیند به سرحدات آذربایجان شوروی تا خود را نجات دهند. من می دانم که مرزبانان شما جلوی آنها را خواهند گرفت و آنها را مجبور خواهند نمود عقب برگردند. آنها در این حالت میان آتش دو جانبه قرار خواهند گرفت. در این صورت حوادثی رخ خواهد داد که تا کنون در تاریخ دیده نشده است. من عمیقاً درک می کنم بهتر از حاضرین در اینجا سیاست جهانی حکومت شوروی را می فهمم. حکومت شوروی بطور علنی به حکومت ملی و مردم آذربایجان در این وقایع دشوار نمی تواند کمک کند و شخصاً خوستار کمک نیستم. بعد از خروج ارتش سرخ حکومت شاه ما را نه تنها روزها، ماهها بلکه سالها بشکل حیلانه گرانه تعقیب خواهد نمود. ما می خواهیم شرافتمندانه کشته شویم تا جهانیان ببینند که آذربایجانی از جمله فرقه دمکرات و حکومت ملی آذربایجان نه از ترس تن به ناپودی داد بلکه در نبرد سنگین برای آزادی خود جان باختند. بدین سبب برای ما لازم است بعد از خروج ارتش سرخ شما به امور داخلی ایران مداخله نکنید. ما اهالی روستاها و شهرهای آزاد شده را بوسیله فدائیان و نیروهای مسلح بسیج می کنیم. برای دفاع آذربایجان از تهاجم حکومت ارتجاعی شاه بیا می خیزیم. ما می توانیم همه نیروهای خود را جمع کنیم و با تمام نیروهای دمکراتیک ایران متحد شویم به تهران حمله نموده حکومت شاه را سرنگون کنیم و در ایران حکومت دمکراتیک سر کار آوریم آنوقت راه آزادی برای آذربایجان باز خواهد شد."

پس از پایان سخنان پیشه وری یکی از حاضرین از پیشه وری پرسید اگر قوام خود برای مذاکره به شما مراجعه کند شما آنرا رد خواهید کرد؟ آیا امتناع از مذاکرات معنی دارد؟

پیشه وری: "من از مذاکرات امتناع نمی کنم. من باید با تصمیم مجلس این مسئولیت را بعهده بگیرم. مجلس باید کمیسیونی تشکیل دهد و آنها را برای مذاکرات بفرستد. محل مذاکره بهتر است که تبریز و یا شهر میانه انتخاب شود. محل مذاکره برای قوام تاثیرگذار خواهد بود. در این مذاکرات شبستری رئیس مجلس، جاوید وزیر کشور، پادگان رهبر فرقه دمکرات آذربایجان شرکت نمایند. اگر مذاکرات نتیجه مثبت نداشته باشد و حکومت تهران بخواهد مسئله آذربایجان را از طریق اعمال فشار حل کند از یکطرف، نظر شما مبنی بر حل صلح آمیز مسئله از طریق گذشت در برابر حکومت ایران از طرف دیگر، در این صورت برای من و رهبران دیگر فرقه دمکرات آذربایجان و حکومت ملی اجرای آن مشکلتر خواهد بود. در چنین حالتی ما می توانیم نمایندگان دیگری از میان حکومت ملی و فرقه دمکرات برای مذاکره انتخاب کنیم تا در مذاکرات با قوام شرکت نمایند و ما رهبران سرشناس اگر شوروی نباشد بجای دیگری و شاید به بلغارستان منتقل شویم. در عین حال اجازه دهید 200 خانواده فعالان نهضت دمکراتیک به اتحاد شوروی بروند و در آنجا با کار و زندگی مشغول شوند و خود را برای آینده آماده نمایند."

پیشه وری به حاضرین مراجعه نمود و گفت: "من می دانم و عمیقاً اعتقاد دارم رهبران آذربایجان شوروی قلباً خواهان حمایت مسلحانه از حکومت ملی آذربایجان هستند و نمی خواهند به اعتبار خود صدمه وارد شود. اما وضع کنونی به اتحاد شوروی دیکته می کند در مقابل قوام السلطنه برخی گذشتها را بپذیرد. من چطور می توانم در برابر قوام سکوت کنم و صدها هزار آذربایجانی را قربانی کنم. این برای من مشکل است و خیلی سنگین است. من بار دیگر اعلام می کنم که نمی توانم اینکار را بکنم. بگذار هرکس به هر جا که می خواهد برود. من اینجا خواهم ماند از منافع و سرنوشت آذربایجان دفاع خواهم کرد و در صحنه نبرد خواهم مرد."

سؤال دوم یکی از حاضرین مبنی بر اینکه اگر مذاکرات برای حل مسالمت آمیز انجام گیرد گذشتهای شما از چه قبیل خواهد بود، آیا گذشتها حد و حدودی دارد؟

پیشه وری پیشنهادات خود در این مورد را به شرح زیر مطرح نمود.  
1. پذیرفتن خودمختاری بشکل انجمن،

2. داشتن ارتش خود و فرماندهان آن با تبعیت از ستاد ارتش ایران در شرایط خاص ارتش آذربایجان در دفاع از تجاوز دشمنان خارجی شرکت کند اما از درگیریهای داخلی کنار بماند.
3. آذربایجان نظم داخلی را بوسیله پلیس خود برقرار می کند. برای اینکار ژاندارم و یا نیروی مسلح دیگر از تهران فرستاده نشود.
4. کارهای اداری به زبان آذربایجانی باشد و مکاتبات با مرکز به زبان فارسی خواهد بود.
5. تا کلاس 3 تدریس بزبان آذربایجانی و از کلاس سه به بالا فارسی نیز تدریس می شود.
6. اراضی دولتی تقسیم شده در دست روستائیان می ماند. اراضی تقسیم شده مالکین نیز در دست روستائیان می ماند اما دولت پول آنرا به به مالک می پردازد و این پول را با قسط از روستائیان دریافت می کند.
7. تهران همه تدابیری را که حکومت ملی تاکنون انجام داده است بعنوان اقدامات قانونی قبول می کند و دمکراتها را مورد تعقیب قرار نمی دهد.
8. تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی بر مبنای تعداد اهالی افزایش می یابد.
9. اشخاصی که از آذربایجان بیرون رانده شده اند مجدداً به آذربایجان باز گردانده نشوند. 03 آوریل 1946

### دیدار دوم (04 آوریل 1946)

در این دیدار علاوه بر مقامات آذربایجان شوروی، پیشه وری، شبستری، جاوید و پادگان نیز حضور داشتند.

در آغاز یکی از حاضرین (مقام شوروی) به حضار گفت: "وضع سیاسی در جهان و ایران بغرنج است. موازی با تحکیم حکومت ملی شما باید در مورد آینده نیز فکر کنید. باید حوادثی را که در آینده رخ خواهد داد دید و خود را برای آن آماده کرد. اگر لازم باشد در سیاست خود تا اندازه ای تغییراتی بعمل آورد. دولت قوام ممکن است بعد از خروج ارتش سرخ شما را برای مذاکره دعوت کند. شما می توانید بخاطر جلوگیری از خونریزی و بنفع منافع عمومی ما در مقابل حکومت قوام در سیاست خود تخفیفی بعمل بیاورید. اکنون در این مورد در میان شوروی و حکومت تهران مذاکرات در جریان است ما می خواهیم نظر شما را در این مورد بدانیم". شبستری حرف سخنران را قطع کرد و گفت: "آقایان ما می دانیم در ایران چه می گذرد. بویژه حکومت کنونی تهران و رهبران آنرا خوب می شناسیم و به شما بمثابه برادران خونی خود تذکر می دهیم که وعده های قوام در مورد نفت دروغ است. دلیل ما اینست که در جریان هفت

ماه می‌تواند حوادثی پیش آید و یا حکومت جدیدی سر کار آید. بدین جهت خاطر نشان می‌سازیم که نباید به قوام اعتماد کرد و ما نیز از موضع خود عقب نشینی نمی‌کنیم. ما تنها به شما اعتماد داریم و از شما خواهش می‌کنم تا آخر از ما پشتیبانی کنید ما سلاح را بزمین نخواهیم گذاشت. کوشش خواهیم کرد خون مردم آذربایجان ریخته نشود. در عین حال اگر به ما حمله کنند تا آخر از خود دفاع خواهیم کرد".

پادگان - رفقا! ما به چه علت باید وارد مذاکره با حکومت تهران شویم. این مذاکرات از چه ضرورتی ناشی میشود. ما حکومت خود، حزب خود و بالاخره مردم قهرمان خود را داریم. ما در خانه خود هستیم. آقای شبستری بدرستی گفت که اگر حکومت تهران به ما حمله کند ما تا آخرین نفر با آن دست به یقه خواهیم شد. در عین حال ما هیچ وقت سیاست شوروی را رد نمی‌کنیم. اگر ما حس بکنیم که عمل ما با اهداف سیاست شوروی در تضاد است ما از درخواستهای خود امتناع می‌ورزیم. اما ارتجاع منتظر است که آخرین سرباز شوروی از ایران خارج شود آنوقت دیوانه وار علیه ما حمله کند. عملیات تدافعی ما به هیچ شکلی ارتباطی با سیاست شوروی در رابطه با حکومت قوام ندارد.

دکتر جاوید - رفقا، اگر سخن بر سر آنست که از خونریزی جلوگیری شود، مسئله از طریق مسالمت آمیز حل شود به شما اطمینان می‌دهیم که در نهایت خون ریخته خواهد شد، ده بار بیشتر از آن که ما فرض می‌کنیم. چرا؟ برای اینکه نمی‌توانیم دروغ‌های قوام را قبول کنیم. او آماده است همه مسائل را با ما از طریق صلح حل نمایند. اما بعد از خروج ارتش سرخ به هر طریقی که باشد حکومت ملی ما را از بین خواهد برد. من آماده هستم با فدائیان دلاور خودمان دست به عملیات پارتیزانی بزنم بنابر این من به خود اجازه نمی‌دهم از حکومت ارتجاعی تبعیت کنم. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم از موضع خود عقب بنشینیم. این عمل در میان اعضای فرقه دمکرات و نیروهای مسلح ما تزلزل بوجود خواهد آورد. ما باید تا آخر مبارزه کنیم. شما بهتر می‌دانید که اگر حکومت انگلیس به حکومت قوام کمک نکند ما می‌توانیم به تهران حمله کنیم و حکومت را سرنگون کنیم، حکومت دمکراتیک سر کار آوریم. آنوقت مردم آذربایجان از خطر رهایی خواهد یافت.

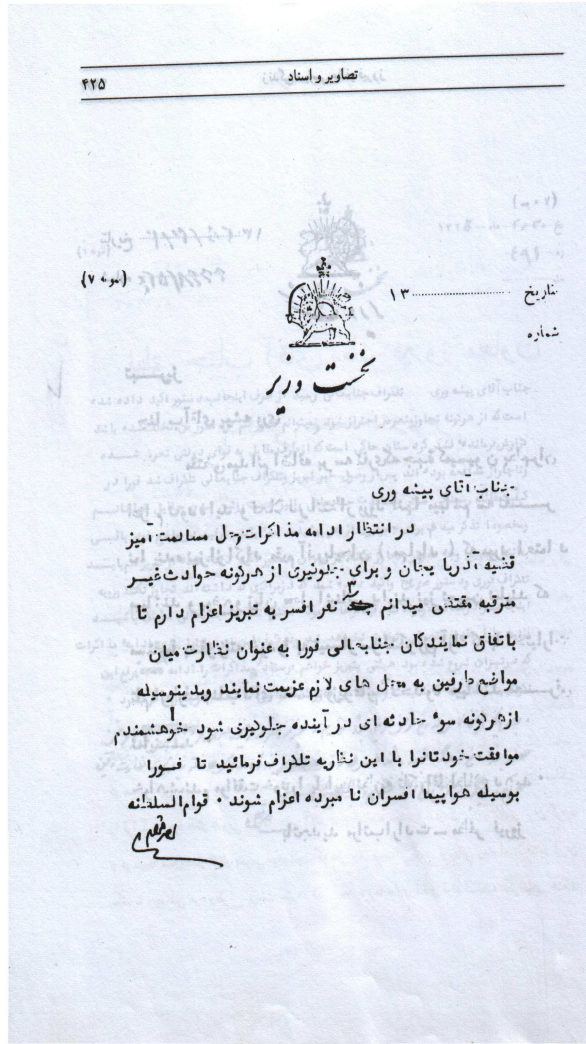
پیشه وری سخنان همه را از جمله مقام شوروی را استماع نمود و با ظرافت کامل کوشید تمام سخنان را متقاعد نماید مبنی بر اینکه وضع کنونی ما را وادار می‌کند در سیاست حکومت ملی در قبال حکومت ایران تا اندازه‌ای تغییراتی بعمل آوریم. برای همین منظور ما باید خود را آماده کنیم تا غفلتاً در برابر پیشامد غیرمترقبه قرار نگیریم. پیشه وری مضافاً گفت:



« من شخصاً از مذاکره با حکومت قوام امتناع نمی‌کنم. اما باید بگویم که حکومت تهران عده‌ای از مالکین و خانهای بزرگ را برای حمله به حکومت ملی آذربایجان آماده می‌سازد. بدین سبب ما به هیچ وجه نمی‌توانیم نیروهای مسلح خود را لغو کنیم و آنرا در اختیار تهران بگذاریم تا ما را استهزا و تحقیر نمایند، برعکس باید ارتش را حفظ نمود و برای مبارزه با ارتجاع آماده ساخت. اشتباه خواهد بود اگر ما با عجله با قوام وارد مذاکره شویم و با سرعت عقب نشینی کنیم. در چنین حالتی مردم آذربایجان خواهند گفت ما با سرعت حکومت ملی و نیروهای مسلح را تشکیل دادیم و در یکروز آنرا از بین بردیم آنوقت ما در مقابل مردم بی‌اعتبار خواهیم شد و کسی حاضر نخواهد شد با ما همراه باشد.»

پیشه‌وری از مقامات شوروی می‌پرسد: «برای ما روشن کنید باید در چه موردی گذشت کرد. در جواب گفته شد: ما نمی‌توانیم بگوئیم در مورد کدام مسئله باید گذشت کرد. بطور کلی حداکثر گذشت بِنفع منافع کلی ما خواهد بود. بعبارت دیگر گذشت حداکثر موفقیت فردای ما را تضمین خواهد نمود» (این بسی ساده لوحی و کوتاه بینی و عدم درک وضع موجود است. ا.ل.)

پیشه‌وری در پایان این دیدار می‌گوید: «علیرغم عدم پیشنهاد مشخص من در موقع مذاکره با حکومت تهران اصرار خواهم کرد که آذربایجان برای برقراری نظم باید نیروهای مسلح خود، فدائی خود و شهربانی خود را داشته باشد» 05 آوریل 1946



نامه قوام السلطنه به س.ج. پیشه وری



### پیشه وری به تهران می رود آغاز مذاکرات در تهران

روز شانزدهم فروردین ساعت چهار صبح در عمارت وزارت امور خارجه ابلاغیه زیر در باره مذاکرات شوروی و ایران امضاء و انتشار یافت. «مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیای دولت اتحاد جماهیر شوروی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت در تاریخ 15 فروردین 1325 (4 آوریل 1946) به نتیجه ذیل رسیده و در کلیه مسائل موافقت حاصل گردید

اول، قسمتهای ارتش سرخ از تاریخ 24 مارس 1946 یعنی یکشنبه چهارم فروردین 1325 در ظرف یکماه تمام خاک ایران را تخلیه می نمایند. دوم، قرارداد ایجاد شرکت مختلط ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ 24 مارس تا انقضاء هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

سوم، راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت آمیز برای اجرای اصلاحات طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخست وزیر دولت شاهنشاهی ایران  
شوروی سوسیالیستی مقیم تهران  
احمد قوام

سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر  
سادیچکف 16 فروردین

قوام بعد از امضای موافقتنامه فوق تصویب نامه هفت ماده ای دولت را بعنوان مبنای مذاکره منتشر نمود و پیشه وری را برای مذاکره به تهران دعوت نمود.

برای ابلاغ تصمیمات دولت به حکومت ملی آذربایجان فتحعلی ایبکچیان نماینده سابق مجلس چهاردهم و نماینده مجلس ملی آذربایجان که خود یکی از آزادیخواهان بوده و با پیشه وری دوستی نزدیکی داشت عازم تبریز گردید. حکومت ملی آذربایجان دعوت دولت قوام را پذیرفت و هیأت نمایندگی آذربایجان به سرپرستی پیشه وری روز هشتم اردیبهشت ماه به تهران رفت.

پیشه وری هنگام عزیمت به تهران در فرودگاه تبریز گفت: " ... من ایمان دارم که آزادی کسب شده به نیروی فدائیان مسلح را هیچکس نخواهد توانست از ما بگیرد، ما همان وقت هم می توانستیم به تهران رفته حکومت ارتجاعی تهران

را از میان برداریم تا تمام ایران آزاد شود، اما شرایط بین المللی ایجاب می کرد که آذربایجان گذشت کند. ما می گوئیم همچنان که در یک حوض نمی تواند دو نوع آب وجود داشته باشد، در یک کشور نیز وجود سیاستهای مختلف ممکن نیست. حکومت باید حکومت خلق باشد و خلق این حکومت را خود بوجود آورد. ما یا تا آخرین نفر خواهیم مرد و یا تمام خلقهای مظلوم ایران را آزاد خواهیم کرد...".

ورود هیأت نمایندگی آذربایجان به تهران با استقبال پر شور مردم روبرو گردید. بطوریکه ژاندارمری به سرپرستی شور اتسکف مستشار امریکائی، در مقام جلوگیری از حرکت کارگران به فرودگاه برآمد و عده ای از کارگران را بخون کشید. روزنامه ایران ما در این باره نوشت:

"از صبح دیروز دسته های مختلفی از روزنامه نگاران خارجی و داخلی و آزادیخواهان و علاقمندان، با وسایل مختلف به فرودگاه مهرآباد میرفتند، عده ای از روزنامه فروشان با دوچرخه آمده بودند و بسیاری از کارگران پیاده حرکت کرده بودند. عده ای از کارگران دخانیات نیز که میخواستند بفرودگاه بروند، مورد هجوم عده ای ژاندارم و یک افسر تهی مغز ژاندارمری ستوان امین الحق واقع شدند. در اثر این حمله یک نفر از کارگران کشته و شش نفر مجروح شدند"

و روزنامه کیهان نوشت: "... گروه انبوهی از کارگران میخواستند به استقبال ایشان (پیشه وری) بروند، ژاندارمها جلوگیری کردند، کار به زد و خورد کشید، ژاندارمها دست باسلحه آتشین بردند، دو نفر از کارگران کشته و هشت نفر زخمی شدند. طبقات دیگر مردم نیز خوب از او استقبال کردند ..."

استقبال کنندگان پلاکاردهائی در دست داشتند که مطالبی مبنی بر تهنیت بنمایندگان آذربایجان و دفاع از آزادی بر آنها نوشته شده بود. یکی از پیر معناترین شعارهائی که بر پلاکاردها دیده میشد چنین بود: "هشیار باشید، اشتباه نکنید! آزادی ما به حرکت صحیح شما بستگی دارد"

نمایندگان دولت بلافاصله مذاکرات خود را بر اساس "تصمیم هیأت وزیران در باره آذربایجان" با هیأت نمایندگی آذربایجان آغاز نمودند.

### اعلامیه مذاکرات نمایندگان آذربایجان با حکومت تهران

با جریان مذاکرات و علت عدم توافق بین تهران و تبریز آشنا شوید!

بنابه دعوت آقای قوام السلطنه نخست وزیر ایران، در رابطه با حل مسالمت آمیز مسئله آذربایجان و جلوگیری از خونریزی و برادرکشی هیأتی از سوی حکومت ملی آذربایجان به ریاست آقای پیشه وری نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان در تاریخ هشتم اردیبهشت ماه سال 1325 وارد تهران شدند. این هیأت نمایندگی با مقامات ذیصلاح حکومت تهران و نمایندگان آنها به مذاکره پرداخته و موفق به عقد توافقنامه ای گردیدند. این توافقنامه که به هیأت نمایندگی آذربایجان تسلیم شده بود. پس از تصویب آن از سوی مجلس ملی حکومت ملی آذربایجان و هیأت دولت آقای قوام السلطنه رسمیت پیدا می کرد.

در ساعت پنج روز دوشنبه نهم اردیبهشت سال 1325 هیأت نمایندگی آذربایجان با آقایان مستشار الدوله، فرمانفرمائی، لنگرانی، ابیکچیان نمایندگان حکومت تهران به گفتگو پرداختند. در اولین جلسه اساساً مسائل عمومی طرح و مورد بررسی قرار گرفت. فردای آنروز در جلسه دوم نمایندگان هیأت حاکمه تهران ابلاغیه دوم فروردین ماه سال 1325 آقای قوام السلطنه را به روئیت نمایندگان آذربایجان رسانده و بشرح آن پرداختند که متن آن بشرح زیر بود.

ابلاغیه منتشره از سوی دولت در رابطه با آذربایجان نشان می دهد که این دولت از بدو تشکیل خود توجه ویژه ای به مسائل آذربایجان داشته و با مطالعه نیات این هموطنان عزیز بوده که هیأت وزیران تصمیم گرفته براساس موازین قانون اساسی و سایر قوانین وضع شده و تا جایی که قوه مجریه امکان آن را می دهد آرزوهای اهالی این ایالات تامین شود. از آنها برای وحدت برادرانه دعوت بعمل آید. به همین خاطر است که مصوبه هیأت دولت جهت اطلاع عموم منتشر میشود. در قانون اساسی و متممهای آن که در ربیع الثانی سال 1325 مورد تصویب قرار گرفته اصل 29، 90، 91، 92 و 93 به انجمنهای ایالتی و ولایتی اختیاراتی داده که در مورد آذربایجان مورد تصریح و تأیید قرار میگیرد:

- 1- روسای کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل محلی و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوایر دادرسی و دادستانی و ناظر دارائی بوسیله انجمنهای ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.
- 2- تعیین استاندار با جلب نظر انجمنهای ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت بعمل خواهد آمد.

- 3- زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی میباشد و کارهای دفاتری در اداره های محلی و کارهای دوائر دادگستری بزبان های فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت میگیرد. اما تحصیل در مدارس ابتدائی و تا کلاس پنجم بزبان آذربایجانی صورت میگیرد.
- 4- هنگام تعیین درآمد مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت در باره آذربایجان بصورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح امور فرهنگی، بهداشتی و غیره را در مد نظر خواهد داشت.
- 5- فعالیت سازمانهای دمکراتیک در آذربایجان و اتحادیه ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.
- 6- نسبت باهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت آنها در نهضت دمکراتیک در گذشته تضییقات بعمل خواهد آمد.
- 7- با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.
- هیأت نمایندگی آذربایجان نیز نظریات خود را که شامل 33 ماده بود به هیأت نمایندگی حکومت تهران تقدیم کرده و خواستار آن شد که این نظریات به اطلاع حکومت برسد.
- هیأت نمایندگی آذربایجان براساس مواد 33 گانه، خواهان تثبیت اوضاع موجود در آذربایجان و گسترش و تعمیق آن در سرتاسر ایران و براساس اصول دمکراتیک شده بود.
- برای حل مسالمت آمیز و صلح جویانه مسئله آذربایجان و رفع اختلافات موجود و گسترش دموکراسی در سرتاسر ایران در نهم اردیبهشت ماه سال 1325 مذاکرات بین نمایندگان ذیصلاح حکومت مرکزی آقایان صادق (مستشارالدوله) فرمانفرمائی، ایپکچیان، لنکرانی، سپهر (مورخ الدوله) مظفر فیروز و نمایندگان مختار آذربایجان آقایان پیشه وری، صادق پادگان، دکتر جهانشاهلو، فریدون ابراهیمی، صادق دیلمقانی آقای محمدحسین خان سیف قاضی نماینده کردستان آذربایجان صورت گرفت. شرکت کنندگان در مذاکره پس از ایراد نظریات کامل خود در موارد مشروحه زیر به توافق رسیدند:
- 1- نهضتهای مترقی و دمکراتیکی که در 12 شهریور سال 1324 و در نتیجه فشار مامورین کشوری و لشکری و دشمنان آزادی و دموکراسی حکومتهای مستبد بوجود آمده اند بمثابه نهضتهای مترقی و دمکراتیک و بمثابه ضامن استقلال واقعی و تمامیت ایران شناخته شود.

- 2- اراضی آذربایجان که در گذشته شامل استانهای 3 و 4 و ولایت خمسه می‌شد بصورت یک سرزمین مشخص واحد حکومت خودمختار و جزئی از مملکت ایران بحساب آمده که مرکز آن شهر تبریز باشد (تبصره- مرکز کردستان آذربایجان نیز شهر مهاباد است)
- 3- پرچم، پول رایج در آذربایجان همان پرچم و پول رایج ایران است. قوانین جاری مملکتی به شرط اینکه با آزادی و اختیارات خلق آذربایجان مغایرت نداشته باشد در آذربایجان نیز جاری خواهد بود.
- 4- بدون در نظر گرفتن دو ماده آخرین برای اداره امور داخلی و نظارت و تصویب بودجه، هیأتی تحت نام «هیأت ملی» و براساس اصول دمکراتیک و طبق نظامنامه ویژه انتخاب خواهد شد.
- 5- انتخاب همه سران لشکری و کشوری و رئیس دوائر بعهدہ هیأت ملی خواهد بود. مامورین منتخب از سوی هیأت ملی به حکومت مرکزی معرفی و در اجرای قوانین عمده حکومت مرکزی به هیأت ملی تابع خواهند بود.
- 6- هیأت ملی آذربایجان در عزل و نصب و تغییر و تحول کلیه مامورین لشکری و کشوری مختار است. این تغییر و تحولات به اطلاع حکومت مرکزی خواهد رسید.
- 7- هیأت ملی در آذربایجان برای گزینش مسئولین محلی و انجمن ولایتی براساس اصول دمکراتیک عمل خواهد کرد. این انجمنها در حیطة عمل خود در ولایات و محلها و بخشها برای پیش برد بهتر کارها نظارت خواهند کرد.
- 8- ارتش ملی و فدائیان بصورت کنونی باقی مانده و وظایف خود در راستای دفاع از آزادی و دموکراسی و حراست از مرزها را ادامه داده و تابع هیأت ملی خواهد بود.
- 9- درجات لشکری و کشوری که تاکنون از سوی حکومت ملی آذربایجان داده شده به رسمیت شناخته می‌شود و ترفیع و دادن درجات به افسران دون پایه مستقیماً از سوی فرماندهان ارتش ملی داده خواهد شد. ولی ارتقای درجه افسران بلندپایه و ژنرالها با پیشنهاد فرماندهان ارتش ملی و تصویب هیأت ملی صورت می‌گیرد.
- 10- مکاتبات در ادارات دولتی و هیأت ملی به زبان آذربایجانی و در کردستان بزبان کردی خواهد بود. لاکن بعلت اینکه زبان فارسی زبان دولت ایران است مکاتبات بین دولت مرکزی و ادارات آذربایجان و کردستان آذربایجان و هیأت ملی بزبان فارسی خالی از اشکال است.



- 11- تحصیل در مدارس ابتدائی به زبان آذربایجانی و در کردستان آذربایجان بزبان کردی و در رده متوسطه و عالی به هر دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی و فارسی و کردی صورت خواهد گرفت.
- 12- قوانینی که تاکنون در مجلس ملی آذربایجان به تصویب رسیده و از سوی حکومت ملی آذربایجان به اجرا در آمده تا زمانی که از سوی هیئت ملی ملغی نشده معتبر خواهد بود (این ماده بویژه در کردستان آذربایجان صدق می کند).
- 13- املاک و دارائیهای مربوط به دشمنان آزادی و مشروطیت در آذربایجان و کردستان که بین روستائیان تقسیم شده به رسمیت شناخته شده و هیچوقت برگشت پذیر نخواهد شد.
- 14- قوانین مصوبه مربوط به تریاک، الکل، اختلاس، رشوه، فحشا و سایر فساد اخلاقی بقوت خود باقی خواهد ماند.
- 15- بدون تصویب هیأت ملی ورود کالاهای لوکس و تجملی و همینطور کالاهائی که تولید آنها در داخل آذربایجان مقدور است ممنوع خواهد بود.
- 16- مالیات بر درآمد و عوارض دریافتی براساس مصوبه ای که از سوی هیأت ملی صورت می گیرد بطور اصولی و به روش سیستماتیک دریافت خواهد شد و قوانین مصوبه حکومت ملی برای بالا بردن درآمد دولت معتبر خواهد بود.
- 17- این حق به آذربایجان و کردستان داده می شود که براساس نسبت جمعیتی خود که تقریباً یک سوم جمعیت ایران است نماینده برای مجلس شورای ملی برگزیند. اعتبارنامه افراد منتخب پس از تایید نظارت مردمی و هیأت ملی نمی تواند از سوی مجلس شورای ملی رد گردد.
- 18- برای اینکه انتخابات یکنواخت در سرتاسر کشور عملی گردد دولت متعهد می شود که برای انتخابات دوره 15 مجلس شورای ملی، حقوقی را که حکومت ملی آذربایجان به زنان، جوانان و افراد نظامی داده محترم شمرده شده و در همه کشور عملی و اجرا گردد.
- 19- انتخابات مجلس شورای ملی باید حداکثر 10 روز پس از اعلام نخستین انتخابات آغاز و حداکثر در طول یک هفته پایان برسد.
- 20- 25% مالیاتهای دریافتی در آذربایجان و کردستان به مرکز داده خواهد شد. ولی از آنجائیکه امسال مردم آذربایجان برای نیل به آزادی و دموکراسی در آذربایجان و کردستان متحمل مخارج زیادی گردیده اند از دادن این مبلغ معاف خواهند بود.
- 21- دولت مرکزی متعهد می گردد که در اسرع وقت خط آهن تهران به تبریز که قبل از این تا میانه کشیده شده بود را به پایان برساند.

- 22- دولت مرکزی به هیچ وجه حق عزل و یا نصب و همچنین تعویض مامورین لشکری و کشوری در آذربایجان را نداشته و در این امور حق دخالت ندارد.
- 23- هیأت ملی آذربایجان و کردستان باید اصلاحات مربوط به آموزش و پرورش، کشاورزی، بهداشت را آزادانه انجام دهد.
- 24- ثروتهای طبیعی، معادن آذربایجان و کردستان تنها برای رفع نیازهای آذربایجان و کردستان در نظر گرفته میشود و اداره کارخانجات این مناطق به عهده خود آنها واگذار می شود.
- 25- در موارد ضروری اداره کارخانجات خصوصی و شخصی تحت نظارت حکومت ملی آذربایجان و کردستان و هیأت ملی آن خواهد بود.
- 26- نشر و چاپ هر گونه مطبوعات در آذربایجان و کردستان با تصویب هیأتهای ملی آنها ممکن است. تئاتر، سینما، رادیو به زبان آذربایجانی و کردی خواهد بود. این مسئله در مورد دیگر زبانها نیز مجاز و قابل صدق است.
- 27- اداره کلیه مراکز صنعتی، کشاورزی، بانکهای دولتی در آذربایجان و کردستان به عهده هیأت های ملی خواهد بود.
- 28- کلیه مالیاتهای دریافتی و عوارض وصول شده در آذربایجان و کردستان در خزانه محلی ذخیره و مستقیماً به مصرف می رسد.
- 29- دولت مرکزی متعهد می شود که آن مناطقی از استانهای 3 و 4 و ولایت خمسه را که اینک در دست دشمنان آزادی است مانند تکاب، سقز، بیجار و سردشت را از این نیروها تخلیه و به مقامات ذیصلاح آذربایجان و کردستان تحویل دهد.
- 30- دولت مرکزی متعهد می شود که مطالبات خلق آذربایجان بفوریت از طریق بانک ملی پرداخت گردد و سرمایه های انتقال داده شده مجدداً برگردانده شود.
- 31- دولت مرکزی متعهد می گردد که تشکیلات ژاندارمری را که در طی سالیان دراز به حقوق ملت تجاوز و موجب فاجعه های خونین گردیده منحل و بجای آن از افسران (نظمیه) شهربانی در کلیه قصبات و محلات و بخشها استفاده نماید.
- 32- دولت مرکزی متعهد می شود که انجمنهای ایالتی و ولایتی و بخشها همانگونه که در آذربایجان تشکیل گردیده در سرتاسر ایران براساس اصول دمکراتیک ایجاد گردد.
- 33- تشکیلات بلدی (شوراها) در سراسر ایران بدون دخالت دولتمردان و براساس اصول دمکراتیک تشکیل گردند.

در ساعت 8 روز سه شنبه دهم اردیبهشت سال 1325 آقایان مورخ الدوله سپهر وزیر پیشه، هنر و تجارت و معاون سیاسی آقای قوام السلطنه آقای مظفر فیروز بمثابه نمایندگان صلاحیتدار دولت معرفی و بیانیه 33 ماده ای را دریافت نمودند. فردای آنروز بین آقایان قوام السلطنه و پیشه‌وری دو دیدار صورت گرفت و مذاکرات خصوصی بود. در این مذاکرات ابلاغیه زیر از سوی هیأت آذربایجانی تهیه و تسلیم دولت آقای قوام السلطنه گردید.

متن ابلاغیه بشرح زیر بود:

با توجه به حسن نیت آقای قوام السلطنه و بیانیه صادره از سوی او و تبادل نظر صورت گرفته و مطالعات عمیق هیأت نمایندگی و دولت مرکزی به این نتیجه رسیدیم که نهضت دموکراتیک آذربایجان نه با هدف تجزیه ایران که بلکه جهت تقویت مشروطیت و دموکراسی در ایران عمل کرده است. لذا برای جلوگیری از خونریزی و برادرکشی و رفع هر گونه عدم تفاهم به توافق نظر رسیدیم که بین دولت مرکزی و خلق آذربایجان اختلاف اساسی وجود ندارد. و برای حل مسائل فرعی هیأتی از سوی نمایندگان آذربایجان در تهران خواهد بود تا به اتفاق نمایندگان دولت مرکزی و با در نظر داشتن اصول دموکراتیک و مشروطیت و بدون اینکه به آزادی خلق آذربایجان خللی وارد آید به حل و فصل این مسائل بپردازند!

حل کلیه مسائل و ایجاد روابط با دولت مرکزی به تصویب توافقنامه از جانب دولت آقای قوام السلطنه و مجلس ملی آذربایجان (بجای انجمن ایالتی است) بستگی دارد.

متن اعلامیه بشرح زیر بود:

- 1- بجای مجلس ملی- شورای ایالتی آذربایجان
- 2- بجای هیأت وزیران- هیأت مدیره آذربایجان
- 3- بجای وزرای محلی- رئیس دوایر آذربایجان
- 1- عین ماده، دولت مورد قبول است. ولی رئیس مالیه از مامورین محلی نبوده و وزیرمالیه از سوی دولت تعیین میشود.

2- والی (استاندار) آذربایجان به پیشنهاد شورای ایالتی برگزیده و حکم از سوی دولت صادر میشود. برای حفظ امنیت در راهها و کمک به ارگانهای نظمیه و اجرائیه نیروی مسلحی بنام نیروی نگهبان تشکیل میشود. فرمانده این نیرو از سوی شورای ایالتی تعیین و جهت صدور حکم به وزارت کشور پیشنهاد میشود. ارتش تنها دربرگیرنده افراد محلی حاضر در خدمت نظام و وظیفه را تشکیل میدهد. حفظ سرحدات بعهد این نیرو خواهد بود و در مراکزی که ایجاب کند می توانند مقرر داشته باشند. فرماندهان این نیرو باید دارای تحصیلات لازم و از سوی هیأت مدیره افسران محلی تعیین خواهد شد. احکام

آنها از سوی مرکز صادر میشود. کلیه گزارشات لازم از سوی فرماندهان به مرکز داده میشود.

- 3- ماده 3 عیناً مورد قبول است.
  - 4- براساس قوانین مملکتی 75% مالیاتها و عوارض دریافتی زیر نظر شواری نظارتی مصرف کارکنان و دوایر و نیروی نگهبان خواهد شد. شورای ایالتی می تواند جهت مصارف عام المنفعه بشرطی که بیش از 10% مالیات عمومی نباشد را بمصرف برساند.
  - 5- ماده 5 عیناً مورد تائید دولت است.
- هیأت نمایندگان آذربایجان این پیشنهادی را که اصلاحاتی را در مواد 10، 8 و 6 و 1 کرده بود پذیرفته و به دولت برگرداندند.
- متن پیشنهادی بشرح زیر بود:

برای حل مسالمت آمیز مسئله آذربایجان و جهت تحکیم اصول دموکراسی در ایران در تاریخ هشتم اردیبهشت 1325 ملاقاتی بین نمایندگان رسمی دولت ایران و نمایندگان آذربایجان صورت گرفته و در حین مذاکرات و تبادل نظر و همچنین بعد از مطالعه عمیق نتایج بدست آمده بیانگر این بود که نهضت آذربایجان نه تنها برای تجزیه ایران که بلکه برای محکم شدن دموکراسی در موارد زیر به اتفاق نظر رسیدند.

- 1- ایالت آذربایجان شامل استانهای 3 و 4 و ولایت خمسه را در بر میگیرد.
  - 2- منبعد برای اصطلاح مجلس ملی، شورای ایالتی و بجای هیأت وزیران هیأت مدیره و بجای وزرای محلی رئیس ادارات محلی بکار برده خواهد شد.
  - 3- والی ایالت آذربایجان به پیشنهاد شورای ایالتی تعیین و حکم وی از سوی دولت صادر خواهد شد.
  - 4- روسای دوایر دولتی، بانکها، محاکم قضائی، مدعی العمومها، مدیران حمل و نقل از سوی شورای ایالتی برگزیده و احکام رسمی آنها از سوی دولت صادر می گردد.
  - 5- برای حفظ امنیت راهها و کمک به سازمانهای انتظامی و مامورین اجرائی، نیروی مسلحی تحت نام نیروی نگهبان تشکیل می شود. فرماندهان این نیروها از سوی شورای ایالتی برگزیده و جهت صدور احکام به وزارت کشور پیشنهاد میشود.
- ارتش شامل افراد محلی است که مشغول انجام خدمت نظام وظیفه هستند. حفظ مرزها بر عهده این نیروهاست. این نیروها می توانند در مراکزی که لازم بدانند برای خود پایگاه داشته باشند. فرماندهان این نیروها از افراد تحصیلکرده

گزینش شده و انتخاب آنها از سوی هیأت مدیره افسران محلی انجام می‌شود. احکام نیز از سوی مرکز صادر خواهد شد. کلیه گزارشات لازم از طریق فرماندهان به مرکز گزارش می‌گردد.

6- تحصیل در مدارس ابتدائی به زبان آذربایجانی و در مدارس متوسطه به دو زبان آذربایجانی و فارسی خواهد بود. مکاتبات اداری دفاتر محلی، عدلیه و دیگر مکاتبات بزبانهای فارسی و آذربایجانی صورت خواهد گرفت.

7- براساس قوانین مملکتی 75% مالیات بدست آمده صرف حقوق ماهیانه کارکنان و سازمانهای نگهبان می‌گردد. سایر مصارف زیر نظر شورای ایالت مصرف خواهد شد. شورای ایالت بشرط اینکه خرجش بیش از 10% مالیات بدست آمده نباشد می‌تواند آن را به مصرف برساند.

8- اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، مالی و تقسیم اراضی را که از سوی نهضت دمکراتیک آذربایجان صورت گرفته به رسمیت شناخته می‌شود.

9- آذربایجان براساس تناسب حقیقی جمعیت خود می‌تواند شمار نمایندگان خود را افزایش دهد. پس از تشکیل مجلس پانزدهم پیشنهاد لازم در این رابطه تقدیم مجلس شده و افراد برگزیده شده برای همان دوره انتخاب میشوند.

10- دولت متعهد می‌شود در قانون انتخابات مجلس شورای ملی تجدیدنظر کند و با در نظرداشت شرایط کنونی قانون مترقی و متکی بر اصول دموکراسی را (انتخابات عمومی، مستقیم، با رای مخفی، حقوق مساوی و متناسب) تنظیم نموده و جهت تصویب در مجلس شورا تقدیم مجلس نماید.

11- این توافقنامه پس از تصویب دولت ایران و مجلس ملی آذربایجان رسمیت خواهد یافت.

12- مواد این توافقنامه شامل کردستان نیز خواهد شد.

این پیشنهاد مبنای مناسبی برای مذاکرات جدید شد و چهارمین ملاقات آقایان پیشه‌وری و قوام السلطنه صورت گرفت و در رابطه با کلیات توافق نظر حاصل گردید و قرار بر این شد که با حضور و مشارکت معاون سیاسی آقای قوام السلطنه آقای مظفر فیروز یک لایحه جدید تنظیم گردد.

ساعت 23 روز 19 اردیبهشت سال 1325 معاون نخست وزیر آقای مظفر فیروز لایحه زیر را آماده و تسلیم هیأت نمایندگی آذربایجان نمود.

متن لایحه:

هدف نهضت دمکراتیکی که در این اواخر در آذربایجان بوجود آمده تحکیم پایه‌های اصول دمکراتیک و آزادی بوده است، گفتگوهای آغاز شده بین نمایندگان دولت و آذربایجان موجب گردیده که نمایندگان ابلاغیه 7 ماده ای دولت

را پذیرفته و در سایه تبادل نظر به توافق دست پیدا کردند. و لایحه 7 ماده ای بمتابیه مواد تکمیلی تهیه و مورد قبول قرار گرفته که بشرح زیر است.

1- در ماده یک ابلاغیه کلمه وزیر مالیه با کلمه رئیس مالیه تعویض و با افزایش رئیس اقتصاد و تجارت و کار عیناً مورد قبول قرار می گیرد.

2- والی آذربایجان براساس پیشنهاد انجمن ایالتی آذربایجان و با تصویب دولت تعیین خواهد شد.

3- مجلس ملی آذربایجان که این اواخر در نتیجه تغییرات وضعیت موجود در آذربایجان انتخاب و تشکیل شده بمتابیه انجمن ایالتی آذربایجان شناخته خواهد شد و تا تشکیل 15 مین دوره مجلس از سوی دولت قوانین پیشنهادی جهت تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی تهیه و پس از تصویب آن در مجلس براساس همان قوانین بزودی انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی در آذربایجان عملی خواهد شد.

4- برای اجرای تصمیمات و مصوبات انجمن ایالتی و برای پیش برد بهتر امور و خرج 75% مالیات بدست آمده شواربی مرکب از والی، دوایر و انجمن ایالتی تشکیل و به اجرای تصمیمات خواهند پرداخت.

5- بعد از تشکیل نهضت آذربایجان و در نتیجه فراخوان واجدین شرایط به خدمت نظام توافق شده برای روشن شدن تکلیف نیروهای محلی از سوی دولت آقای قوام السلطنه و نماینده انجمن ایالتی آذربایجان کمیسیونی در محل تشکیل و راههای حل این مسائل را یافته و جهت تصویب آنها لایحه تهیه شده را به دولت مرکزی و انجمن ولایتی آذربایجان تسلیم کنند.

6- در رابطه با وضعیت مالی آذربایجان توافق صورت گرفت که 75% از درآمد آذربایجان صرف مخارج محلی و 25% آن نیز جهت تامین مخارج عمومی ایران به مرکز ارسال گردد.

تبصره: درآمدهای ناشی از پست، تلگراف - راه آهن و کشتی رانی دریاچه ارومیه در انحصار دولت بوده، لکن مخارج مخابرات و تلگرافهای انجمن ایالتی و انجمنهای ولایتی رایگان خواهد بود.

7- دولت پذیرفته است که در سال جاری خط آهن میانه به تبریز را وصل کند. این کار در مدت زمانی کوتاه عملی خواهد شد. در انجام این پروژه کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت.

8- احداث جاده های اصلی و تعمیر آنها بعهده دولت و احداث جاده های فرعی بعهده انجمن ایالتی خواهد بود.

- 9- بغیر از انجام خدمت سربازی، تشکیلات فدایی که اعضای آن افراد دواطلب هستند به نیروی انتظامی روستایی مبدل شده و رئیس آنها از سوی انجمن ایالتی برگزیده و از سوی دولت مورد تصویب قرار خواهد گرفت.
- 10- تقسیمات اراضی انجام گرفته بوسیله نهضت دمکراتیک آذربایجان آن بخش که شامل خالصه های دولتی بوده مورد رضایت دولت است و لایحه مربوط به آن در اولین فرصت به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد و به تبعیت از آذربایجان تقسیم خالصه های دولتی در بین روستائیان در سایر نقاط کشور پیش بینی میشود. اما آن بخش از اراضی که از آن مالکین است باید با ارضای مالکین صورت بگیرد و لایحه تعویض آن اراضی به مجلس شورای ملی پیشنهاد میشود.
- 11- به موجب ماده 3 ابلاغیه دولت قرار شد تا زبان رسمی دولتی در آذربایجان زبان فارسی بوده اما مکاتبات و کارهای دفتری و محاکم به زبانهای آذربایجانی و فارسی صورت می گیرد.
- 12- دولت متعهد میشود که با افتتاح مجلس 15 لایحه انتخابات براساس آزادی و دموکراسی یعنی انتخاباتی متکی بر رای مخفی، مستقیم، متناسب و متساوی که شامل زنان نیز میشود تقدیم مجلس گردد و تصویب آن فوریت درخواست شود.
- 13- دولت موظف است که قانون انتخابات شوراها (بلدیه ها) را بر اساس اصول دمکراتیک (عمومی، مخفی، متناسب و مساوی) تهیه و استقلال شوراها را تامین کند. این لایحه فوریت تقدیم مجلس شده و با تصویب آن انجمنهای شهری به رسمیت شناخته میشود.
- 14- اقلیتهای ساکن در آذربایجان، ارمنی ها، آسوری ها نیز براساس ماده 11 این موافقتنامه تا کلاس پنجم به زبان مادری خود تحصیل خواهند کرد.
- 15- ایالت آذربایجان شامل استانهای 3 و 4 و ولایت خمسه خواهد بود.
- 16- اجرای مواد این توافقنامه پس از تصویب آن از سوی هیأت دولت آقای قوام السلطنه و مجلس ملی آذربایجان (که براساس بند دوم این موافقتنامه انجمن ایالتی نامیده میشود) رسمیت پیدا می کند.
- مقرر گردیده ساعت 10 روز جمعه هیأت دولت جلسه فوق العاده خود را تشکیل داده و هیأت نمایندگی آذربایجان نیز در این جلسه حضور داشته باشند. در این جلسه فوق العاده هیأت نمایندگی آذربایجان از ساعت 11 تا 3/5 مذاکره و مباحثه را ادامه داده در نتیجه طرح پیشنهادی هیأت نمایندگی آذربایجان که حاکی از گذشتهای فراوان بود از سوی اعضای مخالف کابینه آقای قوام السلطنه و دسیسه های افراد غیرمتجانس توسط اکثریت رد شد. این تصمیم دولت ابتدا

توسط آقایان فرمانفرمائیان و ایچکیان و سپس آقای مظفر فیروز به هیأت نمایندگی آذربایجان ابلاغ شد و روشن شد که هیأت دولت بر این تصمیم است که بدون هرگونه تفسیری از چهارچوب ابلاغیه یک ماده ای مورخه اول اردیبهشت 1325 خارج نشوند.

بدین ترتیب هیأت نمایندگی آذربایجان بدون اینکه از مذاکرات خود با مقامات رسمی حکومت تهران نتیجه ای بدست آورد در تاریخ 23 اردیبهشت سال 1325 به تبریز برگشتند و مذاکرات متوقف ماند.

مقامات رسمی و موثق حکومت تهران اظهار نظر کردند که یکی از علل توقف مذاکرات نفوذ بیش از حد مقامات غیرمسئول و دخالت‌های گوناگون آنها در داخل و خارج هیأت دولت بود. روشن است که هدف اصلی این گروه جلوگیری از توسعه نهضت دمکراتیک و آزادی واقعی در سراسر ایران بود.

«ما حسن نیت نخست وزیر ایران آقای قوام السلطنه و برخی همکاران وی را در نظر گرفته و بر این باوریم که هنوز دیر نشده است و هنوز امید وجود دارد که مسئله آذربایجان از طریق صلح آمیز حل شده و جلوی خونریزی و برادرکشی گرفته شود. مذاکرات ما با تهران که در اثر دسیسه های برخی از عناصر مرتجع متوقف ماند باید از سر گرفته شود. چرا که ما نهضت آذربایجان را ضامن سعادت و آزادی همه ایران میدانیم. نهضت آذربایجان امید آزادیخواهان ایران است و نهایتاً موفق خواهد شد تا اصول آزادی و دموکراسی را در سراسر ایران برقرار سازد. اما مشاهده میشود که متاسفانه هیأت حاکمه مرتجع تهران ستونهای رزمی و ژاندارمها را در اطراف مرزهای ما مستقر کرده و برخی از نقشه های شوم را در سر می پروراند که به هیچ وجه به صلاح ایران نیست.

ما خواهان آن هستیم که اختلافات ما با تهران باید از طریق صلح حل گردد. ما این نظر را بیان داشته و روشن می سازیم که اگر ژاندارمها و نیروهای انتظامی به کشور ما تجاوز کند با همه توانمان بدفاع از خود خواهیم پرداخت. ملت آذربایجان برای دفاع از آزادی خود تا نفر آخر فداکاری خواهد کرد ما بر این اعتقاد هستیم که برای رسیدن به این هدف مقدس و استقرار دموکراسی و آزادی حقیقی در ایران همه آزادیخواهان ایران در این مبارزه در کنار ما هستند. تصور ما اینست که حسن نیت آقای قوام السلطنه مانع از رسیدن کارها به آنجا خواهد شد»

آذربایجان ملی حکومتی نین باش وزیر سید جعفر پیشه‌وری

تبریز، 23 اردیبهشت سال 1325



### مظفر فیروز به تبریز می رود

احمد قوام نخست وزیر بجای اینکه به نصایح و توصیه های سفیر ایران در واشنگتن و یا به ندای رجال و سیاستمدارانی که به نظر او «خیانتکار و فرومایه بودند» توجهی کند در صدد برآمد دنباله مذاکرات خود را با سران حکومت خودمختار آذربایجان ادامه دهد و برای انجام این مقصود هیأتی را زیر سرپرستی مظفر فیروز که عهده دار وزارت کار و تبلیغات بود و در ضمن نیز سمت معاونت سیاسی نخست وزیر را داشت با همراهی سرلشکر هدایت معاون وزارت جنگ، سرتیپ محمدعلی علوی مقدم، موسوی زاده، مهندس خسرو هدایت، نماینده اداره تبلیغات و دو نفر منشی با هواپیما به تبریز فرستاد. این هیأت در ساعت 8 صبح روز 21 خرداد 1325 به سمت تبریز پرواز کردند.

### مظفر فیروز و پیشه وری

در فرودگاه تبریز از هیأت مزبور استقبال شایانی به عمل آمد و مراسم احترامات نظامی معمول گردید و به وسیله دکتر سلام اله جاوید استاندار (؟) آذربایجان خیر مقدم گفته شد و با اتوبوسهایی که قبلاً حاضر کرده بودند به شهر عزیمت کردند. مذاکرات میان هیأت و سران حزب دمکرات شروع شد. مذاکرات غالباً تا نیمه شب ادامه می یافت تا آنکه سرانجام در ساعت 22 روز 23 خرداد 1345 موافقتنامه زیر به عنوان توضیح و تکمیل مواد هفتگانه ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ماه 1345 بین طرفین امضاء و مبادله گردید.

شنبه 25 خرداد 1325

### موافقتنامه هیأت اعزامی مرکز و نمایندگان آذربایجان

در نتیجه مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه به مواد هفتگانه ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت 1325 دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شده که مواد زیر به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده به موقع اجرا گذارده شود.

ماده 1- نسبت به مفاد ماده اول ابلاغیه صادره دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر به ان اضافه گردد: (رئیس دارائی نیز بنابر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین شود.)

ماده 2- چون در ماده 2 ابلاغیه دولت مقرر گردیده که تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی یا دولت خواهد بود به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی تعیین خواهد نمود برای تصویب به دولت پیشنهاد نماید.

ماده 3- نظر به تحولات اخیر در آذربایجان دولت سازمان فعلی را که بعنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب قانون جدید انجمن ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد انتخاب انجمن ایالتی آذربایجان طبق قانون مصوبه شروع خواهد شد.

ماده 4- برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهان آن که در نتیجه تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار گردیده اند و با امضای این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب می شوند، موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آن را هر چه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده 5- نسبت به وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید 75 درصد از عوائد آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و 25 درصد جهت مخارج عمومی کلیه کشور ایران به مرکز فرستاده شود.

تبصره 1- مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف و گمرک و راه آهن و کشتی رانی دریاچه ارومیه مستثنی بوده و مخارج و عواید آن کاملاً بر عهده و منحصر به دولت خواهد بود. توضیح آنکه تلگرافات انجمن های ایالتی و ولایتی و دوائر دولتی آذربایجان مجاناً مخابره خواهد شد.

تبصره 2- ساختمان و تعمیر راه های شوسه اساسی بر عهده دولت و احداث و تعمیر راه های فرعی و محلی بر عهده انجمن ایالتی آذربایجان است.

تبصره 3- دولت برای قدردانی از خدمات برجسته آذربایجان به مشروطیت ایران و به منظور حق شناسی از فداکاریهائی که مردم غیور آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی نموده اند قبول نمود که 25 درصد از عوائد گمرکی آذربایجان را جهت تامین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

ماده 6- دولت قبول می کند که امتداد راه آهن میانه تا تبریز را هر چه زودتر شروع و در اسرع اوقات انجام دهد. بدیهی است که جهت انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجان حق تقدم خواهند داشت.

ماده 7- قوای داوطلبی که غیر از نظام وظیفه بنام فدائی در آذربایجان تشکیل شده به ژاندارمری تبدیل می گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هر چه زودتر راه حل آن را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

تبصره - نظر به اینکه در سنوات اخیر بر اثر بعضی اعمال نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصاً آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی نموده است و نظر به اینکه رئیس دولت شخصا فرماندهی این سازمان را اخیراً عهده دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می رود، موافقت شد که احساسات عمومی و مخصوصاً اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری باستحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب جهت سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرمایند.

ماده 8- نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان و زارعین تقسیم گردیده آنچه مربوط به خالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولاً موافق است اجرای آن را بلامانع دانسته و لایحه مربوطه آن را در اولین فرصت برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود و آنچه از اراضی غیر در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارت مالکین یا تعویض املاک آنها کمیسیونی از نمایندگان دولت

جناب آقای قوام السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده 9- دولت موافقت می کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تامین رای عمومی مخفی و مستقیم متناسب و متساوی که شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آن را به قید فوریت خواستار شود. دولت همچنین قبول می نماید به منظور از دیاد نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف به مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی را پیشنهاد و به قید دو فوریت تقاضای آن را بنماید تا پس از تصویب به وسیله انتخابات کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و به مجلس اعزام گردند.

ماده 10- ایالت آذربایجان عبارت از استانهای 3 و 4 خواهد بود.

ماده 11- دولت موافقت دارد که جهت تامین حسن جریان امور آذربایجان شورای اداری از استاندار و رؤسای ادارات و هیأت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و انجام وظیفه نماید.

ماده 12- به ماده 3 ابلاغیه مورخه 2 اردیبهشت 1325 که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالییه دارای ابهام می باشد جمله زیر اضافه می گردد: در مدارس متوسطه و عالییه تدریس به دو زبان فارسی و آذربایجانی طبق برنامه وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن شرایط زبان و مکان، اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول مترقی جدید تنظیم گردیده تدریس خواهد شد. ماده 13- دولت موافقت دارد که اگراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقتنامه برخوردار بوده و طبق ماده 3 ابلاغیه دولت تا کلاس پنجم ابتدائی به زبان خودشان تدریس نمایند.

اقلیت های مقیم آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی حق خواهند داشت تا کلاس پنجم ابتدائی را به زبان خودشان تدریس نمایند.

ماده 14- چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید شهرداری ها را جهت تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رای عمومی و مخفی و مستقیم و متساوی به مجلس پانزدهم پیشنهاد نماید به مجرد تصویب قانون مزبور انتخابات و انتخاب جدید انجمن شهرداری ها در آذربایجان و تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخاب جدید انجمنهای شهرداری فعلی آذربایجان وظایف خود را انجام خواهند داد.

ماده 15- این موافقتنامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردید و پس از تصویب هیأت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

تبریز به تاریخ 22 خرداد 1325

## مظفر فیروز      پیشه وری

مفاد قرارداد در همان شب انعقاد از رادیو تبریز به وسیله مظفر فیروز پخش گردید. مظفر فیروز ضمن بیانات خود اظهار داشت که «جا دارد کلیه ملت ایران به پاس این موفقیت جشن بزرگی برپا سازد.» مظفر فیروز پس از امضاء موافقتنامه به تهران مراجعت کرد و قرار شد نمایندگان نظامی به مذاکرات خود ادامه دهند. اما نمایندگان ارتش در تبریز با پیشنهادات فرقه موافقت نکردند و به تهران مراجعت نمودند و مقرر شد مجدداً هیأتی از فرقه دمکرات به تهران آمده و پیشنهادهای خود را در هیأت دولت مطرح نمایند. به این منظور هیأتی مرکب از اشخاص زیر: شبستری، صادق پادگان، دکتر سلام اله جاوید، ژنرال پناهیان و سرهنگ مرتضوی در تاریخ 30 مرداد ماه 1325 به تهران وارد شده در جوادیه که برای اقامت آنان معین گردیده بود سکونت کردند.

بلافاصله پس از ورود هیأت به تهران، نخست وزیر کمیسیونی با حضور آنها تشکیل داد و شروع به رسیدگی به تقاضاهای این هیأت نمود. وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت جنگ نیز در کمیسیونهای مربوط به امور نظامی شرکت نمودند.

برای آنکه نوع این مذاکرات کاملاً روشن شود یادآور می شود که هیأت اعزامی به آذربایجان که به ریاست مظفر فیروز و عضویت معاون وزارت جنگ و سرتیپ علوی مقدم بود در تبریز مذاکراتی در باب امور نظامی آذربایجان نموده بودند که خلاصه آن به شرح زیر است:

1- به رسمیت شناختن افسران ارتش آذربایجان به شرح زیر:

160 تن از افسران سابق ارتش مرکزی هر یک با دو درجه بالاتر از درجه ای که در ارتش ایران داشتند.

350 تن از افسران ارتش ملی آذربایجان که 4 نفر از آنها دارای رتبه سرتیپی بودند، از جمله غلام یحی و کبیری و سیف قاضی.

300 تن از گروهپانان که آموزشگاه و یا دانشکده تبریز را در مدت چند ماه طی کرده ستوان 2 شناخته شده بودند و من حیث المجموع 810 تن افسران فرقه از طرف ارتش به رسمیت شناخته شوند.

2- حکومت تهران بودجه کامل لشکر آذربایجان را طبق نظر حکومت آذربایجان بپذیرد و در سال 15 میلیون ریال اعتبار کامل آن قوا را بپردازد.

- 3- فرمانده لشکر و تیپ باید با نظر انجمن ایالتی آذربایجان تعیین شوند.
- 4- افراد وظیفه آذربایجان باید فقط در آذربایجان به خدمت گمارده شوند و به جای دیگر اعزام نگردند.
- 5- در صورتیکه عملیاتی در ایران پیش آمد نماید در صورت تصویب انجمن ایالتی ممکن است قوای آذربایجان در آن شرکت نمایند.
- 6- افسران آذربایجان به هیچ جا منتقل نشوند و احدی از افسران ارتش هم بدون نظر انجمن ایالتی به آذربایجان منتقل نگردند.
- اولین جلسه مذاکرات با حضور قوام السلطنه نخست وزیر و در منزل ایشان تشکیل شد. کلیه پیشنهاد قرائت شد. رئیس ستاد ارتش سرلشکر رزم آرا با وارد کردن اتهامات به افسران ارتش حکومت ملی آذربایجان همه پیشنهادهای هیأت آذربایجانی را رد کرد.

اتهاماتی که رزم آرا پیش کشید برای هیأت اعزامی بسیار سنگین بود و در پاسخ گفتند که این افسران نهضت واقعی را به وجود آورده اند و در صورتیکه نهضت از طرف نخست وزیر وقت به رسمیت شناخته شده است پس آنها هم عموماً حائز رسمیت می باشند. مظفر فیروز در این جلسات طرفداری بسیار مناسبی از نمایندگان آذربایجان کرد و هر روز فشار شدیدی برای قبول این پیشنهادها وارد می نمود و برای اینکه نظریات تکمیل شود بیش از ده جلسه در منزل نخست وزیر و در وزارت کار تشکیل گردید ولی مقامات ارتش جداً و با تمام قوا پیشنهادها را رد و اظهار نمودند که این تقاضاها به هیچ وجه عملی نیست. حتی در یکی دو جلسه این مذاکرات به مباحثه سخت و شدید خاتمه یافت.

«پس از آنکه با ایستادگی مقامات نظامی از مجموع این مذاکرات نتیجه ای اخذ نشد مظفر فیروز پیشنهاد کرد که تصویب نامه از هیأت دولت بگذرد و به درجات این افسران رسمیت داده شود و اگر چه غالب اعضای هیأت اعزامی با این پیشنهاد موافق بودند ولی پناهیان چون می دانست این تصویب نامه ها ارزشی ندارد برای گذراندن تصویب نامه مذکور از شاه پافشاری کرد و به همین جهت روزی مظفر فیروز با نمایندگان آذربایجان به ملاقات شاه رفته و پس از معرفی افراد مذکور رسماً تصویب درجات منظور را از وی تقاضا نمود. در مقابل این تقاضا شاه گفت: «به هیچ وجه من با دادن چنین اجازه ای که برخلاف مقررات ارتش می باشد نمی توانم موافقت نمایم». توقف این هیأت مدت چند ماه در تهران به طول انجامید. مظفر فیروز آنچه در قدرت داشت برای عملی کردن این تقاضاها سعی و جدیت نمود. معاون نخست وزیر اجازه خواست به مسئولیت خود این کار را انجام دهد ولی شاه مخالفت نمود.

در چنین شرایطی نمایندگان آذربایجان بدون گرفتن هیچگونه نتیجه ای به تبریز مراجعت کردند. از این تاریخ به بعد دیگر مذاکره و یا اقدام سیاسی برای حل اختلاف فیما بین به عمل نیامد.

### روز شماری برای حمله به آذربایجان

در این اواخر حکومت ایران با جد و جهد برای حمله آشکار علیه نهضت دمکراتیک آذربایجان و شمال کردستان خود را آماده می سازد.

در مناطق سقز، بوکان و سردشت نیروهای مسلح ایران مجهز به تانک و توپهای خودرو متمرکز میشود. تیپ کرمانشاه از تهران دستور گرفته است در این منطقه سربازگیری را آغاز کند. هواپیماهای ارتش بطور منظم در آسمان بوکان و میاندوآب پرواز میکنند.

15 فوریه 1946- هواپیماهای ایران شبانه در آسمان شهر زنجان ظاهر شدند و موشکهای منور بسمت راه آهن شلیک نمودند. در منطقه زنجان باند بزرگ مالک ذوالفقاری فعالیت خود را تشدید می کند. باند ذوالفقاری از حکومت بشکل منظم نیروهای انسانی، تفنگ و مسلسل دریافت می کند. فدائیان تا کنون نتوانسته اند این باند را نابود سازند.

17 فوریه 1946- در برخورد نظامی باند ذوالفقاری با کشته شدن 12 نفر فدائی و زخمی شدن 16 نفر از جمله 2 افسر پایان یافت.

با در نظر گرفتن اینکه پشت جبهه باند در خارج از آذربایجان است امکان دارد نیروهای نظامی نیز در حملات با آنها همراهی کنند. قرار بر این است که امکان داده نشود آنها به عمق جبهه نفوذ کنند. حکومت ایران علاوه بر باند ذوالفقاری در منطقه شریف آباد میان قزوین و زنجان گروه دیگری را مسلح می کند. در راس این باند مالک بزرگ مهدی خان نامی قرار دارد. از تهران 150 تفنگ به این باند فرستاده شده است. برای باند محمدحسن خان (مالک) نیز 150 قبضه تفنگ فرستاده اند تا در حومه زنجان دست به عملیات نظامی بزنند.

ژاندارمری گیلان دستور گرفته است 100 قبضه تفنگ برای مبارزه با دمکراتها در اختیار ملاکین تالش بگذارد. در منطقه سقز حکومت ایران به یک مالک محلی 100 قبضه اسلحه داده است. بعد از عقب نشینی فدائیان از منطقه تالش و پهلوی مرتجعین بهمراهی ژاندارمری و پلیس فعالین نهضت دمکراتیک را دستگیر و مورد آزار و اذیت قرار میدهند.

17 فوریه 1946- عملیات بزرگ نظامی از منطقه تکاب به شاهین دژ و از سقز به بوکان آغاز شد. چهار روز است ارتش ایران با استفاده از توپ خمپاره انداز و مسلسل‌های سنگین علیه فدائیان می جنگد. فدائیان علیرغم تحمل

تلفات سنگین با شدت به مقاومت ادامه می دهند. بدین سبب ارتش ایران نمی تواند به اراضی آذربایجان وارد شود.

قوام با این حمله می خواهد از چگونگی سیستم دفاعی حکومت ملی اطلاعاتی بدست بیاورد و در عین حال نیروهای ارتجاعی را تشویق کند تا ثبات در داخل آذربایجان را بهم بزنند.

11 مارس 1946- با دستور انصاری استاندار گیلان در قریه خوشتری 6 نفر از جمله دو نفر از مسئولین سازمانهای محلی حزب توده ایران به نامهای علیشاه و رهنما را دستگیر و به تهران فرستادند.

در منطقه رحیم آباد رشت باند 300 نفری مسلح به تفنگ برنو پیدا شده است. افراد این باند دوره سربازی دیده اند و در میان این باند دو نفر با لباس افسری وجود دارد این باند از مازندران وارد رشت شده است. این باند برای سرکوبی نیروهای نهضت دمکراتیک به مرتجعین محلی کمک می کنند.

نیروهای حکومتی ایران در منطقه سلیمان آباد، بیجار، همدان و سقز متمرکز میشود. این مناطق در مرزهای جنوبی و جنوب شرقی آذربایجان ایران قرار دارد.

نیروی 300 نفری در سقز برای حمله به آذربایجان خود را آماده میکند. افسران ارتش ایران با تغییر لباس برای بدست آوردن اطلاعات در باره کشف محل تمرکز نیروهای حکومت ملی به منطقه زنجان فرستاده می شود.

28 مارس 1946- ژنرال مقدم برای بازرسی وضع رزمی نیروهای مقیم سقز وارد این شهر شدند.

29 مارس 1946- 2000 سواره نظام ارتش ایران روستای آلتون را اشغال کردند. این روستا در 10-9 کیلومتری سقز در جاده بوکان قرار دارد. همچنین نیروهای ایران روستاهای نزدیک به شاهین دژ را در دست گرفته اند. در حین عقب نشینی کردها از سردشت هواپیماهای ایران آنها را به آتش گرفتند. بعد از عقب نشینی کردها تبلیغات میان اهالی محل را افزایش دادند تا کردها بترسند و در اولین حمله تسلیم شوند. اطلاعاتی که توسط قاضی محمد به تبریز رسیده حاکی از آنست که ژنرال جهانبانی اوراقی را در میان اهالی پخش می کند مبنی بر اینکه کردها اسلحه خود را تحویل دهند و تسلیم شوند. جهانبانی با پخش اوراق به کردها هشدار میدهد که در صورت عدم تبعیت از دستوروی نیروی بیشماری از ارتش آنها را مورد حمله قرار خواهند داد.

سرگرد کشاورز فرمانده پادگان سردشت اعلام نمود که کردها از منطقه دور شوند. احتمال دارد که در بمباران سردشت کودکان و سالمندان کشته شوند.



مرکز کردها در مهاباد در رابطه با این تهدید خواهان کمک هستند. در عین حال قاضی محمد در رابطه با این تهدید گفت ما همیشه با دولت مرکزی جنگیده ایم. همچنین کردها در قیام آرات نیز خوب جنگیدند. او گفت مرگ مردانه بهتر از لکه رسوائی بر پیشانی است.

شیخ عادل رئیس قبیله کردهای ماکو نامه ای به قاضی محمد نوشته و به وی اطلاع داده است که عبدل باقی رئیس قبیله کردهای ترکیه آماده است به محمد قاضی کمک نماید. اما قاضی محمد به این نامه جواب نداد.

قاضی محمد با درک موقعیت حساس میکوشد از حمله تحریک آمیز علیه نیروهای ایران خودداری کند.

محمد قاضی به رضائیه، اشنو، خوی، ماکو و شاپور سفر کرد و به کردهای مقیم این مناطق توصیه نمود که از ایجاد اختلاف میان آذربایجانیها و کردها خودداری نمایند و پس از خروج ارتش سرخ به دام عملیات تحریک آمیز نیافتند.

رشت - 09 آوریل 1946 - 200 نفر ژاندارم به رشت وارد شد. پلیس به دستور انصاری استاندار رشت مردم شهر را برای استقبال از ژاندارمها به خیابانها ریخت. استاندار رشت بافتخار ژاندارمها در شهرداری میهمانی بزرگی تشکیل داد.

13 آوریل 1946- در کردستان کردهای شمال کردستان از سقز به تکاب عقب نشینی کردند و نیروهای خود را در مهاباد مستقر نمودند. در مناطق فوق نیروهای ایران استقرار یافته و برای حمله به بوکان، شاهین دژ و مهاباد خود را آماده می کنند.

اطلاعاتی که بدست آمده حاکی است که 3000 سواره نظام و پیاده نظام در سقز متمرکز شده است. 5 تانک، 6 هواپیما و 6 واحد توپخانه در اختیار آنهاست. ژنرال همایون، ژنرال جهانبانی، ژنرال هوشمند و سرهنگ مختاری در راس این نیروها در سقز قرار دارند.

13 آوریل 1946- قوام از یک طرف می کوشد مذاکرات با حکومت ملی آذربایجان شروع نشود و از طرف دیگر تمرکز قوا در قزوین، تکاب، سقز و سردشت را ادامه می دهد.

20 آوریل 1946- پیشه وری از قوام می خواهد دست از عملیات نظامی بر دارد و به مذاکرات در باره حل مسئله آذربایجان رسمیت بخشد.

27 آوریل 1946- نیروهای نظامی ایران مستقر در سردشت پستهای دمکراتهای کرد در روستای رباط در 12 کیلومتری سردشت را با توپ گلوله باران کردند. یک گردان پیاده روستای رباط را تصرف کرد و آن را به آتش کشید و فدائیان کرد مجبور به عقب نشینی شدند.

29 آوریل 1946 - سحرگاه از منطقه سقز 600 نفر پیاده نظام ارتش ایران با شروع حملات چند منطقه مسکونی آنها را به تصرف در آوردند. با همراهی ارتش ایران علی آقا امیراسعدی از نیروهای ارتجاعی کرد با تعداد 300 نفر کرد مسلح در این حمله شرکت کرد.

اطلاعاتی که از منابع متعدد بدست می آید گو اینکه برای قیام در رضائیه و شاپور تدارک دیده میشود. این قیام بعد از خروج ارتش سرخ از این منطقه در کردستان آذربایجان صورت خواهد گرفت.

باید اطمینان داشت که این قیام نظامی با رضایت شاه و تحت رهبری انگلیس و آمریکا انجام خواهد گرفت. شاید قوام از این عمل بی خبر است.

15 اوت 1946 - در کردستان شمالی وضع دارد متشنج می شود. انگلیس ها به شکل گسترده میان قبایل کرد فعالیت می کنند. مناقشات مسلحانه را بین این قبایل راه می اندازند. از این طریق آنها میخواهند کردها از هم دیگر جدا شوند و به حملات مسلحانه علیه آذربایجان دست بزنند. در اواخر ژوئیه جاسوس مشهور انگلیس همه رشیدخان بعد از ملاقات در شهر بانه با جاسوس انگلیس سرهنگ کورنیل 8 روستای کرد را غارت نمود.

نوری بیگ رئیس قبیله دیگه کرد در منطقه رضائیه با دروغ پردازی عده از روستائیان آذربایجان را به طرف خود جلب کرد. در نتیجه در 20 ژوئیه میان کردها و آذربایجانیها تصادم ملی رخ داد.

در منطقه رضائیه نوری بیگ و رشیدبیگ با هم دیگر به زد و خورد پرداختند و در عین حال در منطقه اشنویه در مرز ایران و عراق گروههای مسلح کرد برای حمله به کردستان شمالی متمرکز شده اند. هدف از حمله بهم زدن ثبات و براه انداختن هرج و مرج در منطقه است.

قوام نیز بیکار ننشسته میخواهد کردها و آذربایجانیها را از هم جدا کند. قوام در موقع حضور محمدقاضی در تهران مسئله جدا شدن کردستان از آذربایجان را بمیان کشید. این مسئله در ستاد ارتش ایران تحت بررسی است. انگلیسها در عین حال با استفاده از وضع نامساعد کردهای بارزانی میکوشد آنها را به کردستان شمالی ایران بفرستد.

در حقیقت وضع کردهای قبلیه بارزانی بد است. آنها به کمکهای مالی احتیاج مبرم دارند. مسئله سکونت دادن آنها در کردستان شمالی نیز حل نشده است. به غیر از تعداد کمی اسلحه و مهمات هیچ کمکی به آنها داده نشده است. آذربایجانیها امکان کمک به آنها را ندارند. کردها به آسانی تحت تاثیر عملیات تحریک آمیز قرار می گیرند. بنابر این برخورد مسلحانه میان کردها و آذربایجانیها مستثنا نیست. آذربایجان با در نظر گرفتن وضع موجود مقداری قند و گندم و کالاهای دیگر در اختیار کردها قرار دادند.

با همه اینها باید به کردهای عراق از لحاظ خوار و بار کمک نمود و 100 هزار تومان پول نقد در اختیار آنها گذاشت.

در روزهای اخیر گروه بندی هایی از مالکین مرتجع، ژاندارمها و جنایتکاران حرفه ای در مرز شوروی متمرکز می شوند. اکثر آنها عتاصری هستند که از آذربایجان فرار کرده و به این منطقه آمده اند. آنها در منطقه اردبیل گروههای مسلحی را تشکیل داده اند که تعداد آنان 160 نفر است. هدف آنها حمله به روستای مرزی شوروی است. همه این کارها را انگلیسها انجام می دهند.

13 سپتامبر 1946- هواپیمای نظامی انگلیس بدون دریافت اجازه در فرودگاه پهلوی بزمین نشست و سه نفر مرد و سه نفر زن از هواپیما بیرون آمدند. سرگرد هوایی انگلیس پرسید: مامورین فرودگاه ایرانی است یا دمکرات. وقتی آنها فهمیدند اینها روس هستند سرگرد انگلیس گفت هنوز هم روسها اینجا آقائی می کنند، آنها چنین حقی را ندارند. بعد از پرواز هواپیمای انگلیس فرماندار پهلوی گفت صاحب زمین فرودگاه از او خواست زمین میدان فرودگاه را پس بدهیم و فرودگاه را ببندیم.

قوام و دست راست وی فیروز از این حادثه حتماً باخبرند.

22 سپتامبر 1946- در روستای کومری میان باندهای تشکیل یافته از جانب حکومت ایران و دمکراتهای آذربایجان برخورد سنگین مسلحانه رخ داد. در نتیجه 40 نفر از باند مسلح کشته شد و در جیب کشته شدگان کارت عضویت حزب دمکرات قوام پیدا شد.

23 سپتامبر 1946- زخمی های باند را با ماشین بردند و در بیمارستان رشت بستری کردند.

به نظر می رسد حوادث جنوب دست پخته انگلیسی ها است با رضایت خود قوام. با این اقدام قوام می خواهد انتخابات مجلس 15 را به عقب بیاندازد و در عین حال به آذربایجان فشار وارد نماید.

در رابطه با این حوادث فاکتی موجود است که دارای خصوصیت ویژه است. دکتر جاوید استاندار آذربایجان که در ترکیب هیات نمایندگی در تهران بسر می برد به قوام مراجعه نمود و از او خواست با وی ملاقات نماید.

در 22 سپتامبر دکتر جاوید با قوام ملاقات کرد. بجای پاسخ دادن به دکتر جاوید با بی اعتنائی جاوید را مورد مزمت قرار داد و گفت: حوادثی که رخ می دهد از روی تقصیر شماست. و اضافه نمود: شوروی ها غله زنجان را با خود می برند. سربازان شوروی با تغییر لباس در آذربایجان مانده اند. جاوید این اتهام تحریک آمیز را رد کرد و از دفتر قوام خارج شد بدون اینکه پاسخی بر سرشهای خود را بشنود.

27 سپتامبر 1946- ستاد ارتش همزمان با تمرکز نیرو در سرحدات آذربایجان و کردستان مرتجعین گیلان را مسلح می سازد و با این شیوه می خواهد قیام «مردمی» را روی صحنه بیاورند. البته این اقدامی است متوجه دمکراتهای آذربایجان. باندهای چند صد نفری به مناطق مسکونی آذربایجان شبیخون خواهند زد.

20 اکتبر 1946- پیشه وری در نامه ای به مقامات شوروی می نویسد: حکومت تهران در سرحدات آذربایجان نیروهای نظامی، ژاندارم و باندهای مسلح را متمرکز می نماید و از جمله:

1. در قزوین 5 هزار نفر،
2. در کردستان 4 لشکر را تجدید سازمان دادند و یک نیروی 12500 نفری را تشکیل داده اند.
3. در گیلان، مناطق رشت و پهلوی هنگ مختلط 2000 نفری استقرار یافته است.

4. در منطقه قزوین ژاندارم 3000 نفری تمرکز یافته است.
5. علاوه بر اینها باندهای مالکین مرتجع تبهکاران و ژاندارمهای فراری در مناطق کردستان، زنجان، گیلان 5000 نفر.

نیروهای مسلح نظامی و ژاندارمها با داشتن سلاحهای شخصی دارای 1200 مسلسل سبک و سنگین، 70 عدد خمپاره انداز، 104 عدد توپ کالیبر مختلف، 35 عدد تانک کوچک و متوسط، 20 دستگاه زره پوش، 50 فرود هواپیما هستند.

آذربایجان یک لشکر و کردستان یک هنگ دارند و تعداد نفرات آنها جمعاً 12500 نفر است. آذربایجانی ها و کردها 10000 نفر فدایی دارند که جمعاً می شود 22500 نفر. از این 22500 نفر 10000 نفرشان اسلحه شخصی هم ندارند. آذربایجان برای اینکه بتواند از خود دفاع کند باید سلاحهایی به شرح زیر در اختیار داشته باشد:

- 1- تفنگ 15000 قبضه،
- 2- سلاح خودکار 500 قبضه،
- 3- مسلسل سبک 100 قبضه،
- 4- مسلسل سنگین 50 قبضه،
- 5- مسلسل ضد هوایی با کالیبر بزرگ 20 قبضه،
- 6- توپ 75-76 م م 12 عدد،
- 7- خمپاره انداز 81 م م 30 قبضه،
- 8- اسلحه ضدتانک و مین ضدتانک 4000 عدد،
- 9- نارنجک دستی 20000 عدد،

- 10- دستگاه تلفن صحرائی 30 عدد،  
 11- کامیون 100 دستگاه،  
 12- ماشین ویلیس 30 دستگاه. "

### نامه به مقامات شوروی

در تاریخ 28 نوامبر 1946 نامه ای به مقامات آذربایجان شوروی نوشته شد. در این نامه گفته می شد: ما برای حل مسأله گذشت‌های بزرگی را در برابر حکومت ایران تحمل کردیم. مجلس را به انجمن ایالتی تبدیل کردیم، حکومت ملی را منحل نمودیم و استانداری را پذیرفتیم.

فدائیان را تجدید سازمان دادیم. 4000 نفر از آنها بعنوان ژاندارم پذیرفته شد بقیه خلع سلاح شدند و به خانه های خود رفتند. برای قاطی شدن ارتش ملی در ارتش ایران رضایت دادیم. زنجان و خمسه را به حکومت ایران تحویل دادیم. علیرغم همه اینها قوام با وقت گزرانی ده ماهه سازش منعده را نقض کرده حالا قصد دارد حقوق ناچیز ما را نیز با توسل به سرنیزه از دست ما بگیرد. او حتی یک نفر از طرفداران ما را به مجلس راه نخواهد داد. اگر ما همه آنها را بپذیریم او شرایط سختتری را پیش خواهد کشید و اعدام همه شرکت کنندگان نهضت دمکراتیک را خواهد خواست. ما تردید نداریم همه وحشیگری هایی را که علیه دمکراتها در زنجان انجام داد در نقاط دیگر آذربایجان نیز تکرار خواهد نمود. قوام بزرگترین نیروها را در سرحدات آذربایجان (زنجان، رشت، کردستان) متمرکز نموده است. در کردستان 15000 سرباز، در قزوین و زنجان 12000 سرباز آماده حمله به آذربایجان است. آنها تا دندان مسلح هستند. آنها توپ، زره پوش، هواپیما و سلاحهای دیگر در اختیار دارند. قوام علاوه از اینها گروههای مسلح دیگری، مرکب از مالکین فراری را سازماندهی می کند و آنها را برای خرابکاری به آذربایجان می فرستد. حالا ما در برابر مرگ و زندگی قرار گرفته ایم. می خواهند ما را نابود کنند. در چنین وضعی ما ترجیح می دهیم کشته شویم تسلیم نشویم. گرچه نیروی ما و سلاح ما نیز کمتر است، از خود دفاع خواهیم کرد. اگر مجبور شدیم به جنگ پارتیزانی دست خواهیم زد. مردم ما روحیه مبارزه جویانه خود را از دست نداده اند. فدائیان و ارتش ملی دارای روحیه قوی

هستند. دست ما در برابر ارتجاع مسلح تا دندان تقریباً خالی است. دهقانان و زحمتکشان و روشنفکران از ما طلب می کنند رهسپار جبهه شوند، حتی تفنگ نداریم در اختیار آنها قرار دهیم. در آذربایجان و کردستان 4 توپ داریم. آنها نیز گلوله ندارند. دو دستگاه خمپاره انداز با نداشتن گلوله به آهن یاره مبدل شده است.

میدانیم برادران ما در آذربایجان شمالی نسبت به ما دلسوز هستند و در شرایط دشوار به کمک ما خواهند شتافت. با دریافت اسلحه ما می توانیم در مقابل حملات ارتجاع از خود دفاع کنیم. ما با داشتن اسلحه می توانیم حکومت ارتجاعي را سرنگون کنیم و ارتش ایران را تا تهران عقب برانیم. روحیه ارتش خوب نیست. اگر بتوانیم در یک و یا در دو جا به آنها ضربه وارد کنیم همه آنها رو به فرار خواهند گذاشت و یا دسته دسته تسلیم خواهند شد.

پیشه وری، شبستری، پادگان، دکتر جاوید

### تشدید حمله در جبهه میانه و سردرگمی در جبهه

28 نوامبر ۱۹۴۶: قرار بر این شد که از طریق استاندار (جاوید) به قوام مراجعه شود که با اعزام نیرو به آذربایجان اعتراض شود و گفته شود که این عمل با سازش تهران - تبریز در تضاد است.

به قوام گوشزد شود که آذربایجان نیروی کافی در اختیار دارد و می تواند جلوی تهاجم را بگیرد. برای نظارت بر انتخابات کمیونی تشکیل شود و در این کمیون نمایندگان مطبوعات نیز شرکت نمایند. رادیو و روزنامه ها بر علیه این اقدام قوام تبلیغات خود را افزایش دهند.

4 دسامبر 1946: از حمله به ارتش ایران احتراز شود. زیرا در این امر حکومت تهران و مرتجعین جهانی ذینفع هستند. بنابراین نباید بهانه بدست دشمن داد.

4 دسامبر 1946: ارتش ایران از منطقه زنجان به سمت میانه حرکت کرد. میان ستونهای طرفین درگیری رخ داد و چند ساعت به طول انجامید. نیروهای ایران در این درگیری تانکها، توپهای صحرائی، خمپاره انداز را بکار گرفتند. در نتیجه زد و خورد گشتهای فدائیان به موضع تدافعی عقب نشستند. فدائیان در این عقب نشینی روستا و ایستگاه راه آهن ..... را تخلیه کردند.

دانشیان فرمانده فدائیان میانه به پیشه وری تلگراف فرستاد و از او کمک خواست. از جمله ارسال مسلسل سنگین و افسر کارشناس را خواهش نمود.

دانشیان در تلگراف دیگری نوشت: ارتش ایران در مناطق روستائی متمرکز می شود تا راه .... حمله به خلخال و اردبیل باز شود. پیشه وری در رادیو باطلاع اهالی تبریز رساند که ارتش ایران حمله به آذربایجان را آغاز نموده است. همان روز در تبریز حکومت نظامی برقرار گردید.

از همه نقاط آذربایجان دهقانان به کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان مراجعه کردند و خواستند در اختیار آنها اسلحه گذاشته شود تا بتوانند تهاجم ارتش ایران را متوقف کنند. رهبری فرقه دمکرات آذربایجان اسلحه در اختیار نداشت و نتوانست خواسته های دهقانان را بر آورده کند. فرقه اگر 16 توپ، 5 هزار تفنگ و 200 اسلحه ضد تانک در اختیار می داشت، موضع تدافعی خود را استحکام می بخشید. فقدان اسلحه و مهمات فدائیان را وادار ساخت در مقابل تهاجم ارتش ایران که با آتشبار توپخانه، تانک و هواپیما پشتیبانی می شد با دادن تلفات سنگین جبهه مراغه، میان دو آب و میانه را تخلیه کرده و به سمت تبریز عقب نشینی نمایند. ارتش ایران در جبهه آستارا و اردبیل نیز حمله را آغاز کرد.

### پایان عقب نشینی

11 دسامبر ساعت 4 صبح - 12 دسامبر 1946

قوام به عنوان نخست وزیر حق دارد به هر نقطه کشور از جمله آذربایجان نیرو بفرستد. بدین دلیل مقاومت مسلحانه لازم و مقرون به صرفه نیست. با همین مضمون از جانب جاوید استاندار آذربایجان و شبستری رئیس انجمن ایالتی آذربایجان به قوام و شاه تلگراف فرستاده شد. جاوید، شبستری و بی ریا تصمیم گرفتند از کشور خارج نشوند. در عین حال ماندن پیشه وری، کاویان، صادق بادگان، میرحیم و لائی، کلیری، جهانشاهلو، رامتین، محمدی وند و آرام زادکیان غیر ممکن است، زیرا جان آنها در خطر است. بدین جهت آنها تقاضا دارند نصف شب 11 دسامبر از مرز شوروی بگذرند.

اعلام خبر فرستادن تلگراف به شاه و قوام از رادیو فرقه دمکرات آذربایجان مردم را وحشت زده کرد.

علیرغم توضیحات و اقدامات استاندار، شرکت کنندگان در نهضت دمکراتیک و فعالین فرقه دمکرات آذربایجان با ترس و واهمه از تکرار حوادث سرکوبگرانه در زنجان گروه- گروه از مرد و زن با عجله به سمت مرز شوروی حرکت کردند. در مرز جلفا چند صد نفر جمع شدند. در میان آنها زن و بچه نیز وجود داشت. در آستارا و بیله سوار نیز مردم پشت دروازه های مرز جمع شدند.

13 دسامبر 1946: بعد از آنکه دمکراتهای آذربایجان دست از مقاومت برداشتند، ارتش ایران برای ورود به شهرهای بزرگ آذربایجان عجله نمیکردند. باندهای بزرگ مالکین مرتجع، جنایتکاران حرفه ای و لمپن ها در صف اول ارتش به سمت آذربایجان در حرکت بودند. روزنامه ها و رادیو تهران آنها را میهن پرستان ایرانی می نامیدند. در راس این باندها افسران ارتش تغییر لباس داده قرار داشتند. آنها با سلاحهای، مانند ارتش مسلح شده بودند. اینها وظیفه داشتند قبل از ورود ارتش اراضی آذربایجان را از دمکراتها پاک کنند تا از ارتش "ظفرمند" شاهنشاهی بشکل باشکوه استقبال شود. گرچه چهار روز بود دمکراتها دست از مقاومت برداشته بودند.

ارتش از جای خود حرکت نمی کرد. دو روز بود که در 30-40 کیلومتری تبریز متوقف شده بود. لاکن در تبریز غارت، کشت - کشتار، تجاوز به زنان، ویران کردن کمیته های فرقه دمکرات، مرکز فرهنگی شوروی حد و حدودی نداشت. بیمارستان صلیب سرخ شوروی، گاراژ ایران سووترانس نیز مورد حمله قرار گرفت.

دکتر جاوید استاندار آذربایجان 13 دسامبر صبح به بستان آباد (63 کیلو متری تبریز) مقر ستاد ارتش اعزامی رفت تا شاید حرکت ارتش به تبریز تسریع شود، اما جواب منفی دریافت نمود.

همه این وحشیگریها جلوی چشم کنسول آمریکا و انگلیس صورت می گرفت. آنها در شهر در حرکت بودند و از جانب "میهن پرستان" و باندهای غارتگر مورد استقبال قرار می گرفتند. آنها بدنبال رهبران مخفی نهضت دمکراتیک آذربایجان می گشتند. 13 دسامبر کنسول آمریکا دو بار به بیمارستان شوروی مراجعه نمود تا بی ریا و ولائی را زیر «چتر حمایت» خود قرار دهند. توضیح ما: آنچه در این جلسه مطرح شد نشان داد که رهبران شوروی در مسائل بین المللی چقدر کوتاه بین بودند. پیشه وری و رهبران دیگر فرقه دمکرات آذربایجان از شوروی می خواستند به امور داخلی ایران مداخله نکنند و بگذارند مردم آذربایجان خود در برابر تجاوز ارتجاع تهران مقاومت کند و نگذارد دستاوردهای حکومت ملی آذربایجان از بین برود. چیزی که پیشه وری از شوروی می خواست این بود که مقداری سلاح در اختیار حکومت ملی بگذارند و فدائیان بتوانند از خود دفاع کنند و در مقابل توپ و تانک و هواپیمای ارتش شاه بایستند. این خواستها قبول نشد و مردم آذربایجان چنانچه پیشه وری پیش بینی می کرد به وحشیانه ترین شکل سرکوب شدند.



## فصل پنجم



### تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و واکنش کمیته مرکزی حزب توده ایران:

حضور ارتش متفقین در ایران دیکتاری رضاخانی را از میان برد و آزادی های نسبی در کشور برقرار گردید. ۵ سال طول کشید تا مردم بتوانند درباره آینده کشور تصمیم بگیرند. اما روند حوادث ۵ ساله نشان داد که بعد از پایان جنگ جهانی و خروج نیروهای متفقین از ایران وضع بدوران رضاخانی برخواهد گشت. زیرا اداره کنندگان مملکت اشخاصی بودند که دور و بر رضاخان را گرفته بودند. آنها بعد از پدر پشت سر پسر ایستادند و از منافع طبقاتی هیأت حاکمه پاسداری نمودند. صدرالاشراف زمانی نخست وزیر شد که نیروهای میهن پرست کم و بیش از آزادی نسبی سیاسی برخوردار بودند و پایه های اجتماعی آنان در میان زحمتکشان، بویژه کارگران- دهقانان استحکام می یافت. اما نیروهای میهن پرست قدرت و امکان تغییر اساسی در ساختار سیاسی ایران را نداشتند. بدین جهت یک نیروی جدیدی لازم بود که پا به عرصه وجود بگذارد و برای جلوگیری از بازگشت به دوران رضاخانی دست به اقدام انقلابی بزند و بتواند با استفاده از عوامل عینی و ذهنی به هدف دست یابد.

تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در چنین شرایط مساعد را باید بمعنی تشخیص لحظه ارزیابی نمود. ولی واکنش سریع کمیته مرکزی حزب توده ایران نشان می داد که آنها قادر نبودند لحظه را تشخیص بدهند و بجای مخالفت با یک سازمان انقلابی، با آن همکاری نمایند. فریدون کشاورز یکی از رهبران حزب نارضایتی خود را در جزوه ای "من متهم میکنیم" چنین بیان می کند: « صدر سازمانهای حزبی و تمام سازمانهای دمکراتیک را وحشیانه سرکوب میکرد تا راه را برای دیکتاری شاه و تحکیم کمپانی های انگلیسی نفت جنوب را هموار کند» او میگوید: در چنین روزهای خفقان بود که کمیته مرکزی در منزل من جلسه داشت، زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم. کلوب حزب در اشغال سربازان بود. در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود. ساعت ۶ عصر به من خبر دادند. صادق بادگان با شما کار فوری دارد. من از اتاق بیرون رفتم و بادگان دبیر حزب در تبریز را به اتاق دعوت کردم. او به اعضای کمیته مرکزی اطلاع داد. سازمان حزب توده ایران در تبریز به فرقه دمکرات آذربایجان که فردا موجودیت خود را اعلام خواهد کرد، خواهد پیوست.

کشاورز این خبر را چنین تشریح می کند: « شما می‌توانید نزد خود مجسم کنید چه ضربه ای به همه وارد شد و چه حالی به ما دست داد. در این باره بحث طولانی شد و بالاخره تصمیم گرفتیم نامه ای به حزب کمونیست شوروی بنوسیم و به آنها بفهمانیم که کاری را که میکنند هم به حزب توده ایران و هم به اتحاد شوروی زیان می‌رسانند. از ۱۵ نفر عضو کمیته مرکزی حتی یک نفر اظهار موافقت با کاری که انجام می‌گرفت نه کرد.

... به هر حال نامه به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به عنوان اعتراض نوشته شد. ولی خوب یاد دارم که ایرج اسکندری مأمور نوشتن این نامه شد و پس از قرائت و تصویب به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی ارسال شد. ولی هیچ وقت جواب این نامه نرسید.»

ایرج اسکندری درباره تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در خاطرات خود می‌گوید: « من در اواخر ماه اوت ۱۹۴۵ همان موقعی که تازه مقدمات تشکیل فرقه فراهم شده بود به فرانسه حرکت کردم. چون کمیته مرکزی با این جریان مخالف بود. نامه نوشته شد و آن را به من داده و گفتند. بعد از جنگ چون از راه مسکو به فرانسه می‌روی این نامه را به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی بده و خودت هم آنرا بعنوان دبیر حزب امضا کن. من این نامه را که ماشین شده بود گرفتم و همراه خود بردم. وقتی به مسکو رسیدیم اطلاع دادم از کمیته مرکزی آمدند. همانجا امضا کرده به آنها دادم. بعد آمده به من گفتند که این نامه را از طرف خودتان امضا کردید یا از طرف حزب است، جواب دادم. نه آقا از طرف کمیته مرکزی است.»

اسکندری درباره محتوای نامه می‌گوید: " نظر حزب توده ایران این است که برای آذربایجان حزب خاصی لزوم نداشته و حزب توده می‌تواند وظایف همان حزب را انجام دهد. بنا بر این از اینکه چنین حزبی تشکیل شده و اکثریت آن از اعضای حزب ماست، ما تعجب کردیم. این که رفقا چنین موضوعی را تأیید کرده و برای آذربایجان حزب خاصی را صلاح دانسته اند، مورد موافقت ما نمی‌باشد. لذا خواستیم نظر خودمان را به اطلاع رفقا برسانیم."

اسکندری می‌گوید: « این موضع‌گیری با اکثریت آراء تصویب شد. من به خوبی یاد دارم آن را تقریباً جزء دو سه نفر ما بقی قبول داشتند.»

این دو شخصیت رهبری حزب توده ایران آنچه در داخل کمیته مرکزی حزب توده ایران می‌گذشت در مهاجرت به شکل روشن بیان داشتند. فریدون کشاورز بعد از طرد از حزب و خروج از شوروی زمانیکه به یک عنصر ضد شوروی مبدل شده بود مخالفت خود را بشکل مکتوب در تاریخ به ثبت می‌رساند. اسکندری که من آنرا از نزدیک میشناختم و با خصوصیت اخلاقی و

سیاسی آن کم و بیش آشنائی داشتم، بدام بابک امیر خسروی و فریدون آذرنور می افتد و روی نظریات ضد شوروی آن دونفر صحنه می گذارد. حالا باید این پرسش را مطرح نمود که چرا و به چه دلیل اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران از شیندن تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان پریشان حال شدند و فوراً تصمیم گرفتند نامه اعتراض آمیزی به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بنوسند. آنها این واقیت را نتوانستند درک کنند که هر شهروند کشور حق دارد در عالم سیاست شرکت کند و در سازمان سیاسی و اجتماعی فعالیت نماید و یا به اتفاق همکاران و همفکران خود برای تشکیل حزب سیاسی اقدام نمایند.

پیشه وری شخصیت سیاسی پرسابقه در ایران بود. او به ایدیولوژی مارکسیزم- لنینیسم کمتر از کشاورز و اسکندری آشنا نبود. برعکس پیشه وری در شرایط خاص لحظه را درک کرد و خود را در چارچوب دگم مبارزه طبقاتی در شرایط نظام فئودالی ایران محصور ننمود و با درک اینکه آذربایجان با سنن انقلابی می تواند با طرح مسئله ملی (خود مختاری) حلقه ضعیف زنجیر استبدادی را پاره کند. و در راس حزبی قرار گیرد و بعنوان پیشاهنگ در صف مقدم مبارزه ملی و دمکراتیک قرار گیرد.

اما کمیته مرکزی حزب توده ایران در نامه خود به حزب کمونیست اتحاد شوروی ادعا می کنند که حزب توده ایران میتواند وظایفی که فرقه دمکرات می خواهد در آذربایجان به عهده بگیرد همان وظایف را خود اجرا کند. اما توضیح نمی دهند که آنها این وظایف را (وظایف مربوط به مسئله ملی) به چه شکل میخواستند و یا می توانستند انجام دهند. در این باره در آینده بحث خواهد شد.

### تلاش برای وحدت در مهاجرت

بعد از آنکه کمیته مرکزی حزب توده ایران تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را نه پذیرفت و اعتراض خود را در این مورد به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی رساند، مسئله مسکوت ماند. اما بعد از پیروزی نهضت دمکراتیک در آذربایجان همکاری وسیع با فرقه دمکرات آذربایجان آغاز گردید. عده زیادی از افسران توده به آذربایجان اعزام شدند و در ارتش حکومت ملی خدمت نمودند.

با شکست نهضت دمکراتیک در آذربایجان و مهاجرت قسمتی از رهبران و اعضای فرقه دمکرات به آذربایجان شوروی (بیش از شش هزار نفر مهاجر)، از جمله مهاجرت عده ای از این افسران توده ای ورق برگشت. ماندن و یا

نماندن فرقه دمکرات در صحنه سیاسی به عمده ترین موضوع در برابر کمیته مرکزی حزب توده ایران قرار گرفت.

عده ای از رهبران حزب توده ایران بعنوان مهاجر در مسکو اقامت نمودند. آنها انحلال فرقه دمکرات آذربایجان را بمیان کشیدند و نامه به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشتند و برای انحلال فرقه دمکرات آذربایجان از شوروی ها کمک خواستند. احسان طبری در خاطرات خود (کژراهه) در این مورد می نویسد:

« در آغاز که کار جمعی را در مسکو شروع کردیم. مسئله وحدت حزب و فرقه بر ایمان مطرح شد. من ضمن مطالعه آثار لنین در آموزشگاه عالی حزبی به این موضوع برخورد کردم مبنی بر اینکه در کشور کثیرالملله پیش آهنگ طبقه کارگر را نمیتوان به هیچ بهانه ای تقسیم کرد و وجود چند حزب ملی طبقه کارگر بکلی غلط است.»

طبری ادامه میدهد: « من این نقل قول لنین را برای اعضا جمع ما (رادمنش، کشاورز، اردشیر و من) نقل کردم و پیشنهاد نمودم که خوب است که ما نامه به حزب کمونیست شوروی بنوسیم و بگوییم که ادامه حیات جداگانه فرقه دمکرات آذربایجان دیگر توجیهی ندارد. پس به این رهنمود لنین رفتار کنیم و حزب طبقه کارگر ایران را از حالت تفرقه بیرون آوریم.»

بنا به نوشته طبری پس از آمدن اسکندری از اتریش، کامبخش از باکو، قاسمی، فروتن و بقراطی از ایران، چنین نامه ای خطاب به استالین نوشتیم و پیشنهاد وحدت را مطرح کردیم. اما جوابی به این نامه داده نشد.

ما باطلاح خوانندگان می رسانیم که، متن کامل جوابیه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به نامه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران در اختیار ماست اینک متن اختصار شده این نامه مورد توجه خوانندگان قرار میگیرند.

در تاریخ ۲۱ مارس ۱۶۵۳ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی طی نامه ای از کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان خواست که دو نامه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران را که در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۵۲ بنام دبیر اول فرستاده شده بود برگرداند.

اینک بخشی از جواب این نامه:

از محتوای این نامه (نامه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران) چنین بر می آید که حزب توده ایران از اوایل ۱۹۵۱ یعنی پس از فعالتر شدن نیروهای دمکراتیک در آذربایجان کار می کند. اما در این کار با مشکلاتی روبرو میشود. این مشکلات به نظر آنان از آنجا ناشی میشود که سازمان مخفی فرقه دمکرات آذربایجان از باکو دستور میگیرد.

در جواب این ادعا گفته میشود:

« برخلاف این ادعا ما بعد از سرکوب دمکرات ها ( دسامبر ۱۹۴۶ ) همچگونه ارتباطی با دمکرات های زیر زمینی در آذربایجان برقرار نکرده ایم. هم چنین کمیته دمکرات های آذربایجان در باکو نیز به استثنای رادیوی مخفی با کار دیگری در آذربایجان ایران مشغول نیست.»

« بدین طریق ما اصلا در مقابل فعالیت حزب توده در آذربایجان مانعی ایجاد نکرده ایم. برعکس ایستگاه رادیوی دمکراتها بارها از نیروهای مترقی و از هواداران خود دعوت کرده است در اطراف حزب توده ایران متحد شوند.»

« به نظر ما در این نامه ها اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران میخواهند از ما مجوز بگیرند. آنها دستاویز قرار دهند، رهبری نهضت دمکراتیک آذربایجان را بدست بگیرند.»

« در عین حال اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران در این نامه ها می کوشند مسئله ای را روشن کنند که محافل ارتجاعی ایران را ناراحت می کند. در این مورد به نقل قول از نامه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران مبادرت می ورزیم.»

در نامه اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران گفته میشود:

« ما بهتر می دانیم که وضع ویژه و اقتضای شرایط به خاطر تسریع آزاد سازی مردم ایران و یا مردم آذربایجان سیستم دو حزبی را در محدوده ایران ضروری می سازد. در چنین شرایط ما هم مثل گذشته با صداقت و وفاداری این راه را در پیش خواهیم گرفت» پایان نقل قول. در جواب هم چنین گفته می شود. چطور میتوان به صداقت نویسندگان نامه باور کرد در حالیکه آنان با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در سال ۱۹۴۵ با شدت مخالفت کردند.

طبری در کژراهه خود میکوشد نظر لنین را که در اوایل قرن ۲۰ علیه گروه یهودی اوکرائین (بوندیست ها) نوشته شده بود، در پایان نیمه دوم قرن ۲۰ در ایران به کار ببندد و فرقه دمکرات آذربایجان را با یهودیهای اوکرائین هم طراز قلمدار کنند و از این نهضت دمکراتیک آذربایجان مولودی غیر قانونی و یا بقول مرتجعین ایران خلق الساعه بسازد.

طبری در عین حال این حرف را زمانی به زبان می آورد که از مارکسیزم-لنینیزم به مثابه ایدیولوژی ارتدادی بریده، در ایران به مسائل حاد سیاسی از موضع اسلام ناب برخوردار می کند. راستی ایران عقب مانده قرون وسطائی آن زمان را می توان با روسیه اوایل قرن ۲۰ مقایسه کرد؟ و فرقه دمکرات آذربایجان را نماینده طبقه کارگر آذربایجان دانست؟ هرگز. در سال ۱۳۲۴ / ۸۰٪ اهالی ۵ میلیونی آذربایجان در مناطق روستائی سکونت داشت و

۹۹٪ آن سواد خواندن و نوشتن را نداشت و ساکنین شهرهای آذربایجان نیز با کشاورزی، دام داری مشغول بودند. بقیه آنها شغل پیشه وری و کاسبکاری را داشتند و به اصطلاح مارکسیستی خرده بورژازی نامیده میشدند.

عضو دیگر کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز در این مورد مانند طبری فکر می کرد. از جمله ایرج اسکندی تحصیل کرده اروپا که ایدئولوژی مارکسیستی را نیز در اروپا پذیرا شد بود با تلقین امیر خسروی و آذر نور در مورد مسائل تئوریک نظر طبری را تکرار می کند.

### سومین نامه

اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو سومین نامه خود را به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشتند.

اسکندری در خاطرات خود می گوید: « وقتی وارد مسکو شدم قرار شد علیرغم میل خودم در شوروی بمانم... اولین مسئله ای که مطرح کردیم مسئله آذربایجان بود. اسکندری بدون مقدمه میگوید: « آقا این فرقه دمکرات آذربایجان چه صیغه ای است که الان وجود دارد؟ البته این شاه زاده محترم بعد از بکار بردن « کلام » رکیک درباره فرقه دمکرات آذربایجان، فرقه ای که صدها و هزاران قربانی داده تا از حقوق ملت آذربایجان دفاع کند. وارد اصل موضوع میشود او میگوید: « به من مأموریت دادند که نامه ای به عنوان حزب کمونیست اتحاد شوروی تهیه کنم. این نامه مفصل را در ۱۵ - ۱۶ صفحه تهیه و تدوین کرده و ضمن آن استدلال نمودم که مطابق اصول لنینی نمی شود در یک کشور کثیر الملله چند حزب طبقه کارگر وجود داشته باشد لذا وجود فرقه دمکرات با این صورت تشکیلاتی اش با این اصول لنینی منطبق نمی باشد. علیهذا عقیده ما این است که حزب کمونیست اتحاد شوروی بایستی کمک کند که حزب توده ایران بعنوان یک حزب تلقی و برقرار شود. و دیگران هم که عضو کمونیست هستند وارد این حزب شده و به آن به پیوندند و سیستم دو حزبی برای طبقه کارگر یکی به اسم فرقه دمکرات و دیگری بنام حزب توده ایران موقوف گردد.»

لحن آمرانه این نامه و بکار بردن اصطلاحات زنده از قبیل " این فرقه چه صیغه ای است. " "سیستم دو حزبی... موقوف گردد." " وجود فرقه دمکرات با اصول لنینی منطبق نیست" و باز هم بشکل آمرانه از حزب کمونیست اتحاد شوروی خواسته میشود... "حزب توده ایران بعنوان یک حزب تلقی و برقرار شود." "و دیگران هم وارد این حزب شده و به آن به پیوندند.»

بدین ترتیب (طبری و اسکندری اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران) تنها به قاضی میروند و در غیاب "متهم" از بالا حکم صادر می کنند. البته تحت پوشش ایدئولوژیک برخورد به مسائل سیاسی و سازمانی بدون در نظر گرفتن



واقعیت مشخص در شرایط مشخص تحت هر عنوانی باشد خالی از محتوا و دور از برخورد خلاق به مسائل تئوریک است. هم طبری و هم اسکندری دیدند که بعد از کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی، نهضت جهانی کمونیستی به خروشچیزم و مائوئیزم تقسیم شد و در تعاقب این جدائی در بسیاری از کشورها حزب طبقه کارگر وحدت سازمانی را کنار گذاشته و سیستم دو حزبی بوجود آمد. از جمله در هندوستان، حزب کمونیست هندوستان طرفدار شوروی و حزب کمونیست (مارکسیست) هندوستان طرفدار چین این دو حزب هنوز هم فعالیت جداگانه خود را ادامه میدهند. هر دو حزب با نفوذترین سازمان کمونیستی هستند که در پارلمان نماینده دارند و حتی به صدارت پارلمان انتخاب شده اند. البته این عمل از لحاظ تئوریک با اصول لنینی جور در نمی آید. اما کمونیست های هندوستان و احزاب دیگر کشورها نیز با این عمل مارکس و لنین را انکار نمی کنند و از تئوری مارکسیستی و لنینی دور نشده اند. بعبارت دقیقتر شوروی اکنون وجود خارجی ندارد و چین راه دیگری در پیش گرفته و مسئله تئوری وحدت طبقه کارگر را کنار گذاشته، از دیکتاتوری پرولتری امتناع ورزیده و به حزب همه خلق از جمله بورژوازی در آمده است. اما اعضای سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران اصرار داشتند که مرغ یک پا دارد.

ما کم و بیش با نظریات طبری (در زندان) و اسکندری در مهاجرت نسبت به فرقه دمکرات آذربایجان آشنا شدیم، حالا بسراغ فروتن می رویم. اکنون هرچه درباره وی گفته شود، مستند است و از خاطرات وی برگرفته میشود. مقدمات باید بگویم که در مدت اقامت در لایبزیک وی را با لبخند تصنعی و با تعارفات عادی ایرانی می شناختم. تغییر موضع، بریدن از شوروی و پیوستن به چین ما ثنویست خصوصیات شخصی و عقیدتی او را روش می ساخت. اما وقتی که خاطرات او را خواندم. متأسفانه این خاطرات بعد از مرگ او بدست من رسید. در جلوی چشم فروتن دیگری مجسم شد و بعد از آن دریافتم فروتنی که در لایبزیک می شناختم نبوده، فروتن خاطره نویس شخصی دیگری است. آن زمان ما هر دو در دفتر حزب همدیگر را می دیدیم، با چهره خندان او روبرو میشدم. حالا خاطرات او را باز کرده ام. فصل دوم آنرا تحت نام "معضلات فرقه دمکرات آذربایجان" را مرور میکنم حیرت زده می شوم. او این فصل را با این جملات آغاز می کند: نقل قول:

« در ۱۲ شهریور ما ۱۳۲۴ در خطه آذربایجان سازمانی به نام فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری میر جعفر پیشه وری از کمونیست های قدیمی تولد یافت. تولد شوم و نکبت بار که آثار زیان بخش آن هنوز در عرصه ایران محسوس است. تولد شوم و نکبت بار نه تنها برای سراسر حیات حزب توده

ایران بلکه، برای اعتبار و محبوبیت اتحاد شوروی که در آن زمان در سراسر جهان به اوج خود رسیده بود.» (دایه مهابانتر از مادر) پایان نقل قول.

فروتن بعد از کبری، صغری کردنبه علل تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان می پردازد. نقش پیشه‌وری را در تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان زیر سؤال می برد و می نویسد..... «پیشه‌وری با آن که سابقه کمونیستی داشت... آن چنان نفوذ و تأثیری در جامعه ایران نداشت که بتواند تمام سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان را به سهولت و یک شبه و بدون برخورد با مقاومت به کام سازمان خلق الساعه بنام فرقه دمکرات فروبرد»

فروتن در دنبال این بی حرمتی به مردم آذربایجان می نویسد:

« رهبری حزب توده ایران خود را در برابر عمل انجام شده یا فت و آنرا پس از بحث پذیرفت و جز این هم نمی توانست باشد» بنا بر این " پذیرفتن تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و پیوستن سازمان ایالتی حزب به آن از اعتقاد به کمونیسم و اعتقاد و احترام به اتحاد جماهیر شوروی یگانه کشور سوسیالیستی بر می خاست.» پایان نقل قول.

بنا به ادعای فروتن رهبری حزب توده ایران با تشکیل فرقه دمکرات در برابر عمل انجام شده قرار گرفت. موجودیت آنرا بنا به اعتقاد کمونیستی و به احترام یگانه کشور سوسیالیستی پذیرفت. اگر فروتن و دیگر اعضای کمیته مرکزی به یگانه کشور سوسیالیستی احترام قائل بودند، چرا تولد فرقه دمکرات آذربایجان را تولدی شوم و نکیت بار خواندند؟ بدین ترتیب فروتن با تناقض گوئیش خود را انکار می کند. زیرا این تولد شوم و نکیت بار نیز با اتحاد شوروی، با یگانه کشور سوسیالیستی در ارتباط بود. فروتن ها خوب می دانستند که تولد احزاب کمونیست در سراسر جهان با پیروزی انقلاب اکتبر سوسیالیستی در روسیه ارتباط ناگسستنی داشت. هم چنین فرقه دمکرات آذربایجان گرچه سازمان ملی بود نه کمونیستی، باز هم با اتحاد شوروی رابطه داشت. شوروی نیز با درک لحظه تشخیص داد که در آذربایجان نهضت دمکراتیک در حال اوج گرفتن است و باید از آن پشتیبانی به عمل آورد. پیشه‌وری بر خلاف ادعای فروتن شخصیت سرشناس بود و با معیت شخصیت های ذی نفوذ تبریز فرقه دمکرات را در آذربایجان در چنین شرایطی پی ریزی کردند و سازمان حزب توده در آذربایجان در یک جلسه سرتا سری آذربایجان بدون هیچ موانعی به فرقه جدیدالتاسیس ملحق شد.

نویسنده این سطور خود در جلسه الحاق شرکت داشت. به جز سه چهار نفر، ۱۵۰ نفر نماینده به الحاق رای مثبت داد. همه این نمایندگان بچشم خود می دیدند آذربایجان در حال غلیان است و سازمانی باید بوحود آید که بتواند

در پیشاپیش مردم رهبری نهضت را در دست بگیرد. آنچه مرتبط به تعداد اعضای حزب توده ایران در آذربایجان ارقام گوناگون ذکر میشود این ارقام بین ۴۰ تا ۶۰ هزار نفر در نوسان است. در صورتیکه کامبخش در کتاب خود تحت عنوان "نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران" تعداد اعضای حزب توده در سراسر ایران را در آستانه کنگره اول (مرداد ۱۳۲۳) ۲۵ هزار نفر اعلام می کند. اسکندری هم این رقم را در خاطرات خود تایید می نماید.

ناگفته نماند که دکتر عبده ها، دکتر رضا زاده شفق ها، ثقت الاسلام ها در ارزیابی فرقه دمکرات آذربایجان با انصاف تر و با فرهنگ تر از فروتن ها و هم قطاران کمونیست آنها فرقه دمکرات آذربایجان را گرچه سازمان خلق الساعه قلمداد کردند. اما اصطلاح زنده تولد شوم و نکبت بار را هرگز به زبان نیاوردند.

### بعد از فروتن باز هم اسکندری

بعد از نقل هذیان گوئی فروتن برمیگردیم به نظریات تئوریک اسکندری.

عنوان این موضوع "مذاکره با دانشیان" است.

اسکندری میگوید: «... ما هنوز در مسکو بودیم... رادمنش و من (اسکندری) با غلام ملاقات کردیم. غلام گفت من نماینده آذربایجان، شما نماینده ایران هستید. به اوگفتم رفیق غلام ما در اینجا بعنوان کمونیست داریم صحبت میکنیم، نه به عنوان نماینده ایران و آذربایجان. اینجا بحث و صحبت از کمونیست هاست. اگر شما خودتان را کمونیست میدانید با ما که خودمان را کمونیست می شناسیم به عنوان دو کمونیست مذاکره و صحبت بکنید. لذا مسئله خلق و این چیزها مطرح نیست. ما میگوییم دو کمونیست باهم صحبت می کنند و میگویند. آقا! ما یک حزب کمونیست داریم. حالا میخواهد خلق ارمنی باشد، خلق ترک باشد، مغول باشد نمی دانم، هر چه باشد باید وارد حزب واحد بشوند. اگر شما این مطلب را قبول دارید. اگر شما این اصل لنینی را قبول دارید. خوب در این صورت دیگر بحثی باقی نمی ماند.»

ما دنباله این بحث را در جای دیگر مطرح خواهیم کرد.

رادمنش نیز در مورد مسئله ملی با اسکندری هم فکر است سؤال و جواب

غلام یحیی مؤید این واقیت است:

رفیق دانشیان: من میخواهم سئوالی را مطرح کنم گرچه این سئوال

بلاواسطه با مسئله ارتباط ندارد. ولی من میخواهم بدانم بر خورد رقبا نسبت به آذربایجان چیست؟ آیا آذربایجان یک ملت است.

رفیق رادمنش: من با یک آذربایجانی روبرو نیستم، بلکه با یک کمونیست، و با حزب طبقه کارگر و با نمایندگان آن روبرو هستم. به نظر من در کنار یک میز نمایندگان فارس و آذربایجانی مشغول مذاکره نیستند، بلکه نمایندگان طبقه کارگر، کمونیستها با هم مذاکره می کنند.

برگرفته از صورت جلسه نمایندگان کمیته های مرکزی حزب توده ایران فرقه دمکرات آذربایجان در باره تدارک تأمین وحدت که بتاريخ ۱۰ ماه مه ۱۹۶۰ برگزار شده بود.

در اینجا با نقل گفته های اسکندری و رادمنش میخواهیم مسئله کمونیزم و حق تعیین سرنوشت ملت ها روشن شود. در این میان از آرتاشس آوانسیان و رضا روستا گرفته تا بابک امیر خسروی یک جانبه سنگ لنین را به سینه میزنند و با تشکیل فرقه دمکرات مخالفت می نمایند و انحلال آنرا می طلبند و برای رسیدن به این هدف از حزب کمونیست اتحاد شوروی یاری می جویند تا وحدت طبقه کارگر ایران را در قالب حزب واحد طبقه کارگر احیا کنند. حتی اسمی به عنوان مسما هم از فرقه دمکرات آذربایجان باقی نماند. پیشه وری در مباحثه با مقامات شوروی میگفت بعد از حمله ارتش شاه به آذربایجان و سرکوب فرقه دمکرات اثری از نهضت دمکراتیک آذربایجان باقی نخواهند ماند. ما پیشبینی درست پیشه وری را نه تنها در اردوی مرتجعین ایران، بلکه در جبهه چپ ایران نیز مشاهده کردیم و اکنون مشاهده میکنیم.

به ببینیم بابک امیر خسروی مبتکر مصاحبه با اسکندری بنام خاطرات درباره نام و نشان فرقه دمکرات آذربایجان چه میگوید:

« من (بابک) به این اسم (فرقه) حساسیت داشتم و می گفتم: آخر چرا این اسم، می گفتم که این استخوان لای زخم است... بعد توضیحاتی که رفقای هیأت اجرائیه می دادند این بود: " که " ما این مسئله را پیش رفقای شوروی بردیم و از آنها استمداد کردیم... بدون کمک آنها ما نمی توانستیم این را هم بدست بیاریم.»

در این نقل قول ها دو موضوع اهمیت ویژه ای کسب می کند:

۱- اسکندری و رادمنش کمونیزم را به عنوان تئوری علمی مافوق ملت ها مطرح می کنند. اما توضیح نمی دهند آیا طبقه کارگر زیر چتر یک حزب واحد جمع می شود. تا به عنوان پیشاهنگ نهضت انقلابی در کشور کثیرالملله استثمار انسان از انسان را از بین ببرد. بعبارت دیگر کمونیست ها در این مبارزه تنها به خود تکیه می کنند و به نیروهائی فرض کنیم. ملل ستمدیده از قبیل ارمنی، ترک و مغول نیز نیاز ندارد تا در انقلاب، بویژه انقلاب در کشورهای عقب مانده از لحاظ اقتصادی از پشتیبانی ملل واقوام تحت ستم نیز بر خوردار

شوند؟ اما اسکندری در صحبت خود با غلام درباره این مسائل سخن بمیان نمی آورد. و با بی احترامی به غلام بنا به تعبیر اسکندری که " در این موضوعها چندان سوادى نداشت." اصرار داشتند فرقه دمکرات منحل شود، " اعضا و رهبران بی سواد" آن مطیع رهبران دانشمند" شوند و دستورات آنان را مو به مو اجرا کنند.

آنچه به بابک امیر خسروی مربوط میشود. او به اسم فرقه حساس است، فرقه استخوان لای زخم است. بعبارت دیگر فرقه دمکرات شفاقلوس است باید آنرا برید و بدور انداخت. چنانکه « بزرگان» قبل از امیر خسروی ها این اصطلاح را در دوران رضاخان درباره آذربایجان بکار می بردند. پان ایرانیزم چیزی دیگری غیر از این نیست.

#### «با دست خالی و قلب آکنده از غم»

این نیم سرلوحه از کتاب ۹۰۰ صفحه ای بابک امیر خسروی ( ۸۸-۸۷) گرفته شده کسی که در این کتاب قوام السلطنه را به مثابه قهرمان ملی مورد ستایش قرار می دهد. او (امیر خسروی) نام بابک قهرمان را بعنوان نام مستعار در مهاجرت بر خود نهاد تا خود را قهرمان نشان دهد و بیش از ۳۰ سال با این نام در سازمان جهانی دانشجویان " تحت الحمایه شوروی " فعالیت نماید. در مدرسه عالی حزبی مسکو تحصیل کند و با یاد گرفتن مارکسیزم- لنینیسم و ماتریالیسم تاریخی " دانش " سیاسی خود را غنی تر سازد. در رهبری حزب طراز نوین طبقه گارگر ایران مقام بالائی را احراز نماید. زمانی که نتوانست به این هدف دست یابد، ۱۸۰ درجه عقب گرد نمود و بابک دیروزی را نفی نمود. در جلد بابک ضد کمونیست، ضد شوروی ضد گذشته خود ظاهر شد و در موضع پان ایرانیزم قرار گرفت. حق تعیین سرنوشت ملل غیر فارس در ایران ( بقول خود او اقوام ایرانی) را نفی مطلق نمود و قوام السلطنه قاتل کلنل محمد تقی خان پسیان را در مقام شخصیت ملی قرار داد. کسی که بقول او ( بابک) سر استالین کلاه گذاشت و بدین وسیله امکان قتل سی هزار نفر آذربایجانی و تبعید هزاران آذربایجانی آزادیخواه را بدست آورد. حالا توجه کنید که بابک امیر خسروی قوام السلطنه قاتل را چه جور وصف می کند.

قوام السلطنه پس از ۲۲ روز اقامت در مسکو، مذاکرات و ملاقات مکرر با استالین و مولوتف با دست خالی و قلب آکنده از غم به کشور باز گشت. " بابک به نوشته خود ادامه می دهد و از قول شاهدان عینی ( شاید از رضازاده شفق) نقل می کند:

« هنگامی که هوایم حامل احمد قوام و هیأت نمایندگی ایران بالهای خود را بر روی شهر کسزرد و تهران نمایان شد احمد قوام که از پنجره به شهر

می نگرسیت یکباره منقلب شده و اشک در چشمانش پر شد آنگاه پس از پاک کردن اشک های خود این شعر زیبای حافظ را زمزمه نمود:»

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست  
که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم.

بابک به این شیرین زبانی درباره قوام السلطنه بسنده نمی کند و در تعریف و تمجید این فئودال خونخوار می نویسد:

« درست است که قوام به ظاهر با دست خالی به ایران برگشت. اما با مهارت زایدالوصفی موفق شد مخاطبان خود را به حسن نیت خویش (بدروغ های خویش) ... قانع سازد ... " تصادفی نیست که بابک بعد از ۶۰ سال فاجعه آذربایجان که مسبب اصلی آن قوام بود. در مصاحبه خود با ایرج اسکندری حساسیت خود را نسبت به نام " فرقه " پنهان نمی کند و فرقه را استخوان لای زخم قلمداد می کند. در واقع خود را در رده پان ایرانیست ها، از قوم پارس نیز پان ایرانیست تر نشان می دهد.»

اما آنچه به قضیه نفت مربوط میشود بابک نیز مانند نیروهای چپ و راست موضع خصمانه میگیرد و به اتحاد شوروی، یگانه کشور سوسیالیستی می تازد و پیشنهاد اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران را توسعه طلبی شوروی قلمداد نموده و تشکیل فزقه دمکرات آذربایجان را "عامل فشار" بدولت ایران تلقی می کند و حتی سخنان درست طبری دایر بر تأیید امتیاز نفت شمال به شوروی را رد می کند. فارغ از اینکه مسئله نفت ربطی به تشکّل فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران نداشت.

شوروی حق داشت در استخراج نفت شرکت کند و با این عمل هم به رشد اقتصاد ایران و هم به رشد اقتصاد سوسیالیستی در شوروی کمک شود. استخراج نفت از جانب شوروی در عین حال موازنه قدرت خارجی در ایران را بهم می زد و بدین وسیله استقلال سیاسی و اقتصادی ایران استحکام می یافت و روابط دوستانه میان دو کشور ایران و شوروی برقرار می شد. این امر که الفبای سیاست است بابک ها آنرا خوب می دانند. ولی به علت دشمنی با سوسیالیسم (نه با روسیه زیرا امروز دولت اسلامی ایران با روسیه سرمایه داری روابط دوستانه برقرار کرده و با این کشور در تاسیس نیروگاه اتمی و در امور نظامی و اقتصادی همکاری مینماید) از شوروی دیو شاخدار ترسیم می کند تا مبادا پای این دیو به ایران باز شود و ایده سوسیالیزم نیز به ایران راه یابد.

فئودال های ایران همچون قوام دوری جستن از " غول " سوسیالیزم محق بودند. زیرا آنان نمی خواستند رعیت آزاد شود و صاحب زمین گردد. اما کمونیست ها چرا؟

آنچه به تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان مربوط می شود. باید با قاطعیت گفت که بدون حضور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در ایران نه حزب توده ایران و نه فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل میشدند و نه نهضت دمکراتیک در آذربایجان پا میگرفت.

شوروی بعنوان عامل تعیین کنند در سیاست جهانی به رشد و توسعه نهضت آزادی بخش تکان داد. کشورهای اروپای شرقی در راه ساختمان سوسیالیزم گام برداشتند. مصر، سوریه، لیبی، یمن، الجزایر و دهها کشور در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از یوغ استعمار رهایی یافتند و به استقلال ملی نائل آمدند.

ایران در اوایل جنگ جهانی دوم تحت اشغال سه دولت متفق در آمد و هر یک از این سه کشور کوشیدند ایدئولوژی سیستم اجتماعی خود را در ایران اشاعه دهند. انگلیس و آمریکا از لحاظ طبقاتی با فئودال ها و سران قبایل روابط تنگاتنگی برقرار نمودند. شوروی نیز با طبقات و اقشار رفیقا و زحمتکش ارتباط برقرار نمود. از این طریق به نهضت دمکراتیک ایران یاری رساند. تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و پیروزی نهضت دمکراتیک در آذربایجان مدیون کمکهای انترناسیولیستی شوروی است. عقب نشینی فرقه دمکرات آذربایجان نیز در چارچوب انترناسیونالیزم به وقوع پیوست. زیرا پیروزی و شکست در یک جبهه، پیروزی و شکست در جبهه دیگری بود. قانون انقلابها را در مورد نهضت دمکراتیک آذربایجان نیابد نادیده گرفت. در چارچوب این قانونمندی است که گوش ما با هذیان گوئی های عناصر ضد سوسیالیزم پر شده، از تکرار آن هراسی به خود راه نمی دهیم.

### کارزار تبلیغاتی و فعالیت عملی برای انحلال فرقه دمکرات آذربایجان

عده ای از کادرهای حزب توده ایران بویژه افسران توده ای در مهاجرت ملهم از تحریکات عده ای از مقامات بالا مسئله انحلال فرقه دمکرات آذربایجان را در حوزه های فرقه در باکو و در حوزه های حزبی در مسکو مطرح کردند. بابک امیر خسروی و فریدون آذرنور در مصاحبه با اسکندری ( هر دو آذربایجانی و اهل تبریز هستند) به آن " نزاع " فرقه وی نام گذاری کردند. ما در آغاز این فصل کوشیدیم به اصطلاح این " طغیان " و " نزاع " را ریشه یابی کنیم. اکنون به اشکال و محتوای آن می پردازیم. طبری و اسکندری

در خاطرات خود کامبخش را مشوق این طغیان معرفی کردند. به نظر آنها این کامبخش بود. عصیانگران را از باکو به مسکو منتقل نمود و در کشورهای دیگر جابه جا کرد. اما نمی توان قبول کرد که در این " طغیان" و " نزاع" تنها کامبخش دست داشت و افراد دیگر از کمیته مرکزی دست روی دست گذاشته و نظاره گر این حوادث شدند.

نوشتن نامه به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از جانب اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو و یاری خواستن از شوروی برای انحلال فرقه دمکرات آذربایجان و گسترش سازمان حزب توده در آذربایجان تحت عنوان احیای حزب واحد طبقه کارگر همزمان با اعمال فشار از پائین صورت می گرفت.

مادر این بررسی خواهیم کوشید که هدف طغیانگران را صرفنظر از شکل بیان آن به خواننده نشان بدهیم.

" انحلال گران چه کسانی بودند و چه میخواستند و چرا به لجن پراکنی مشغول بودند." خلاصه ای از نامه ها به رهبری حزب توده ایران:

رضا روستا رئیس شورای مرکزی اتحادیه کارگران ایران در پلاتفرم خود به پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران فرقه دمکرات آذربایجان را یکی از عوامل تضعیف، شکست و ناکامیهای حزب توده معرفی می کند و می نویسد: " انشعاب نهضت کارگری توسط فرقه دمکرات آذربایجان که باقروف با اتکاء به پرستش استالین بر خلاف خواستههای خلقهای ایران از جمله خلق آذربایجان، مصنوعاً در ایران ایجاد نمودند.

بنا به ادعای رضا روستا (تحصیل کرده دانشگاه کمونیستی مسکو) " ضربه وارده از جانب دسته باقروف و بریا ..... موجبات تسهیل استقرار سلطه امپریالیستها و پیروزی فنودال و کمپرادورها در ایران گردید. و از برکت این .... عامل ترور فاشیستی در ایران حکم فرما گردید."

رضا روستا عامل دیگر شکست حزب توده ایران را در دسته بندیهای خلیل ملکی و بیریم می بیند که بقول وی تا کنون ( تا پلنوم چهارم) ادامه دارد. البته خواننده تشخیص خواهد داد که عامل خلیل ملکی و اسم بردن از دسته بندیها در داخل حزب توده ایران به خاطر آن است که روستا خود را بیطرف و به اصطلاح واقع بین نشان بدهد. اما واقعیت چیز دیگری است. زیرا لجن پراکنی در درون و برون حزب برای روستاها به حرفه ای مبدل شده بود. اینان همدیگر را میکوبند و اما در حمله به فرقه دمکرات آذربایجان متحداً عمل میکردند. فرقه را به سازمان تجزیه طلب و عامل باقروف ها معرفی می نمودند. این است خصلت کمونیستهای دروغین.



### « نام فرقه دمکرات آذربایجان »

پلنوم هفتم مسئله بقای موقت نام فرقه دمکرات آذربایجان تا کنگره سوم حزب را به تفصیل مورد بحث قرار داد و به این نتیجه رسید که بقای نام فرقه دمکرات آذربایجان در داخل سازمان واحد پدیده صحیحی نیست. همینطوریکه در پلنوم ششم نیز تصریح شده، به هیأت اجرائیه مؤکداً توصیه می کند برای حل مسئله توحید نام در انتظار کنگره سوم نماند و بکوشد تا بدین منظور زمینه های لازم فکری، روحی و سازمانی توحید نام هرچه زودتر پدید آید.

اردشیر آوانسیان حکومت ملی آذربایجان را دارای خصوصیت دموکراسی توده ای ارزیابی میکند که در مرحله نخستین رشد خود بود. نامبرده هدفهای حکومت ملی را دمکراتیک، ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و مخالف حکومت ارتجاعی مرکزی معرفی میکند. حکومتی که به نظر وی بر پایه اتحاد طبقه ای کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر بوجود آمد. اردشیر همکاری برخی از قشرهای بورژوازی ملی در تأسیس حکومت ملی را نیز از نظر دور نداشته است.

اردشیر درباره اهمیت نهضت ملی آذربایجان مینویسد:

۱- ایجاد حکومت دمکراتیک در آذربایجان، نهضت دمکراتیک در ایران را تقویت نمود. در همه جای ایران نهضت توده ای بسط و توسعه یافت.

۲- رفرم ارضی آذربایجان با اینکه محدود بود. قدم مهم انقلابی برای ایران محسوب میشد.

۳- آذربایجان می توانست برای سایر استاهای ایران سرمشق قرار گیرد.

۴- برای نخستین بار در تاریخ ایران کارگر و دهقان حکومت را بدست گرفت. این خود عمل انقلابی برجسته ای بود.

۵- تأثیر نفوذ نهضت در سراسر خاورمیانه و نزدیک نیز زیاد بود. هم در امر مبارزه با حکومت ارتجاعی، مالکین، کمپرادورها و هم در امر مبارزه علیه امپریالیزم.

اردشیر از این موضعگیری در برابر نهضت دمکراتیک آذربایجان ۱۸۰ درجه تغییر موضع میکند و در همین نوشته بدنبال جستجوی نواقص نهضت می رود.

نواقص در قاموس اردشیر نفی واقعیت که در واقع نفی واقع بینی خود اوست.

اردشیر این بار حکومت دمکراسی توده ای را متهم می کند که گویا این حکومت برای اکثریت "ملت" ایران و مخصوصاً برای بورژوازی ملی، روشنفکران، خرده بورژوازی شهرها ( یعنی برای کسبه و بقال و بازار... ) قابل درک نبود!

اردشیر بایستی می دانست که بورژوازی و روشنفکر در ایران در مقایسه با کارگر و دهقان اقلیت ناچیزی را تشکیل می دادند. در صورتی که اکثریت "ملت" ایران از حمتکشان شهر و روستا بودند. برخلاف ادعای اردشیر حکومت ملی برای همه زحمتکشان ایران، از جمله برای خرده بورژوازی قابل درک بود.

اردشیر با پیدا کردن نواقص به " اصل مطلب" می پردازد و می نویسد: " با اینکه حزب توده در اصل معتقد است که هر ملتی دارای حق تعیین سرنوشت خود را دارد. اما چه آن روز و چه امروز شعار اساسی نیروهای مترقی ایران در درجه اول علیه امپریالیزم، علیه نیروهای ارنجاع داخلی برای پیروزی انقلاب دمکراتیک بود. انقلاب بر پایه وحدت طبقه ای کارگر - دهقان - روشنفکر، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی استوار باشد.

اردشیر با صدور این حکم به نیروهای چپ و راست که طرح مسئله ملی را مانعی در مقابل وحدت همه نیروهائیکه نام آنها را پشت سر هم قطار نموده است می پیوندد. اما از خود نمی پرسد که چه کسی، یا چه نیروئی و یا کدام حزبی می بایست وحدت این نیروها را تأمین کند.

جنگ جهانی به پایان رسیده بود. مهمانان "ناخوانده" ( متفقین ) مجبور بودند به خانه های خود برگردند. حکومت فنودالها دست نخورده باقی می ماند. سازمانهائی بنام فرقه دمکراتیک آذربایجان و کردستان نیز بوجود نمی آمد. آنوقت تنها نیروئی که در صحنه سیاسی ایران وجود داشت، چکاری میتوانست برای آغاز و به ثمر رساندن انقلاب دمکراتیک انجام دهد. در حالیکه کلوب حزب توده ایران را سربازان شاه اشغال کرده بودند. بورژوازی ملی و روشنفکران برای تغییرات انقلابی در ایران چه برنامه ای داشتند؟ حزب توده ایران به مثابه حزب طبقه کارگر ایران در جلب نیروهای ملی چه اقدام عملی می توانست انجام بدهد. تا پس از خروج متفقین محیط دمکراتیک در ایران برقرار گردد. تا کنون هیچکس به این پرسش پاسخ نداده است. کوبیدن فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت برای اردشیرها کار مشکلی نبود. آنها فراموش کرده بودند، بقول مارکس " یک گام عملی بهتر از یک دوجین برنامه است." فرقه دمکرات آذربایجان چنین گام عملی را برداشت. اما نتوانست آنرا حفظ کند و شکست خورد. کمون پاریس نیز شکست خورد، اما به مثابه نخستینحکومت پرولتادیا در تاریخ ثبت گردید.

اردشیر و هم مسلکان وی نیک می دانستند که تنها حکومت ملی آذربایجان نبود که شکست خورد، بلکه این شکست اردوگاه شرق و پیروزی اردوگاه غرب بود. در این مورد مفصل بحث خواهیم کرد.

اردشیر مسئله زبان و خود مختاری را مطرح می کند و می نویسد: "...در آذربایجان مسائل ملی مطرح شد. یعنی حل مسئله زبان، خود مختاری در درجه اول و مبارزه دمکراتیک عمومی - در درجه دوم قرار گرفت. و این امر در آن شرایط غلط بود. دشمن اساسی خلقهای آذربایجان و تمام خلقهای ایران امپریالیزم و ارتجاع بود. این مبارزه بدون وحدت و یگانگی خلقها منتج به نتیجه نمیشد." این جملات و کلمات استنادار تیزه شده ای است که به بحثهای آکادمیک شباهت دارد که در اتاقهای گرم و برای پیروزیهای انقلاب دمکراتیک برنامه ریزی می کنند.

عده ای از کادرهای حزب توده ایران با تاسی از اردشیرها نامه هائی را امضا کردند به کمیته مرکزی حزب توده ایران فرستادند.

در این نامه ها گفته میشود: "فرقه دمکرات آذربایجان نماینده مردم زحمتکش آذربایجان نیست و برای اجرای مقاصد معین تشکیل شده بود. امضاء کنندگان نامه خواستهای خود را به شکل زیر فورموله کردند.

۱- از هر گونه مذاکره با رهبران "فرقه دمکرات آذربایجان ... خوداری شود."

۲- هنگام احیای تشکیلات حزب توده ایران، این حزب باید به عنوان حزب واحد کارگری سراسر ایران، شامل آذربایجان و کردستان هم شود.

منصور همای، امیر یاوری، عنایت رضا، جهانگیر فهمی افسران توده مقیم شوروی در مهاجرت، نائله فهمی زوجه جهانگیر فهمی، صفا زوجه حسام لنکرانی مقتول  
۱۲ نوامبر ۱۹۵۶

رفیق شاد (طبری)! "مقصود از این تذکرات اینست که در آینده نزدیک ممکن است بدین اسم ننگین و وجود منحوس دمکرات آذربایجان که مخالف منافع شوروی و دست و پا گیر آزادی ایران است خاتمه داده شود..."  
برادر تو افشار (جهانشاهلو. ژوئن ۱۹۵۹)

(آیا معاون پیشه وری صدر فرقه دمکرات آذربایجان از بیان اصطلاح "ننگین" و "منحوس" خجالت نمی کشید" - ا.ل)

«سیاست ناسیونالیستی رهبران فرقه که در زمان گذشته از طرف باقروف دیکته میشد و در حال حاضر مورد پشتیبانی جدی بعضی از رهبران

حزب کمونیست آذربایجان شوروی قرار می گیرد. «  
علی جودی افسر توده ۲۴ / ۱۰ / ۱۹۵۶

«... فرقه دمکرات سازمانی نبوده که بنا بر میل و اراده مردم آذربایجان بوجود آمده باشد. بلکه این سازمان با تحمیل اراده عناصر معین که بدستور با قروف و بریا تشکیل شده بود بوجود آمده است.»  
۱۹۵۶ / ۱۰ / ۲۸ فاطمی افسر توده ای

«... تشکیلات موجود در آذربایجان شوروی که بنام فرقه دمکرات آذربایجان فعالیت میکند تمثیل کننده خواستهای زحمتکشان آذربایجان نبوده و برای اجرای مقاصد دیگر تشکیل شده است.  
از این به بعد از هرگونه مذاکره با رهبران فرقه دمکرات آذربایجان بعنوان نماینده خلق آذربایجان خود داری شود.»

۱۶ نوامبر ۱۹۵۶ با امضای رضا عنایت و ۶ نفر دیگر از افسران توده

ارتش اشغالگر ایران با حمایت امپریالیستها به آذربایجان حمله کرد. حسین کوپال نیز مانند رفقای دیگر ما تیرباران شد. مردم آذربایجان شاهد مرگ قهرمانانه او است و هیچ وقت قهرمانی های او را در راه فرقه دمکرات آذربایجان فراموش نخواهند کرد.  
روش مساله حکومت ملی آذربایجان و تاکتیک آن حکومت در آن دوره در عمل جدائی از ایران بود.  
بدیع تبریزی ۱۹ / ۰۱ / ۱۹۵۶ -  
افسر توده ای دو چهره

فرقه یک سازمان سیاسی نیست که زائیده احتیاجات مبارزه و جنبش در آذربایجان ایران باشد... تشکیل فرقه اقدامات اشتباهی بوده است... با فعالیت مستقیم برخی از زمامداران و مامورین آذربایجان شوروی صورت گرفته است.

۲۷ ماه مه ۱۹۵۷ دانش افسر توده ای

امروز منزل آذر (ژنرال آذر) بودم. او باز هم می گفت ایران کشور کثیرالمله نیست، زبان واحدی دارد و الخ... او می گفت وحدت بخاطر آن نبود که سازمانها یکی باشند، بلکه بخاطر به رسمیت شناختن ملت جداگانه آذربایجان و سازمان فرقه بود.

صحبت‌های او بیشتر جنبه ضد شوروی بی داشت. میگفت باید مناسبات خودمان را با تاواریشها (منظور رفقای شوروی) روشن کنیم و ببینیم آنها از ما چه می خواهند و ما از آنها چه می خواهیم و سپس بر اساس آن کارها را روشن کنیم. اکنون رفقا تمام چیزهای ما را از آذربایجان می پرسند و با آنها مصلحت می کنند و بدون موافقت آنها کاری انجام نمی دهند. از آنها پنبه و نفت می خواهند. وعده داده اند که آذربایجان را هم به آنها بدهند.

از سفر نامه حسن نظری 15 دسامبر 1962

#### سنتو و فرقه

حزب توده ایران باید برای انحلال عملی این سازمان (فرقه) کوشش نماید. هرگونه مذاکره با سران این سازمان صحیح نیست و به منزله به رسمیت شناختن آن و عملا و حتی " وجود و نحوه فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان یکی از بهانه های توجیه کننده دولت ایران در ورود به پیمان نظامی بغداد بوده و می باشد ( جل الخالق کمونیست قلبی چه میگوید).

در بهترین صورت « ایجاد وحدت» به منزله پذیرش و داخل کردن قسمتی از اشتباهات و انحرافات شونیزم، ناسیونالیزم آن سازمان از ایدیولوژی و سازمانی بدرون حزب ما است.

حزب ما باید مصرانه نظر قطعی خود را در مورد عدم رسمیت فرقه به حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام و تقاضای تعیین تکلیف قطعی سازمان آن را که در مهاجرت است به نماید.

۲ / ۱۱ / ۱۹۵۶ با امضا مهدی رستمی، علی مهان ( مظفری)

و یوسف حمزلو افسران توده ای

" شایع است که حزب توده ایران ممکن است چند نفر از مسئولین فعلی کمیته مهاجرت فرقه را به کمیته مرکزی حزب کوپته کند... کوپته کردن این افراد از کمیته مهاجرت فرقه جز جلب نفرت اکثریت افراد سابقه دار نسبت به خود... نتیجه دیگری بدست غزا نخواهد آمد."

دانش افسر توده ای ۲۷ / ۰۷ / ۱۹۵۷

" بعقیده من شرکت محمدزاده، شاهین، پناهیان و همان طور شرکت شما ( رادمش و جودت نماینده کمیته مرکزی حزب توده ایران) ۱۹۵۴ در کنفرانس اول فرقه دمکرات آذربایجان و نطقی که از طرف کمیته مرکزی ( رادمش)

حزب توده در کنفرانس نمودید اشتباهی بیش نبود. پذیرفتن دعوت مجدد شرکت در کنفرانس فرقه ... اشتباه عمیق تر و مضر تر خواهد بود."  
۱۹۵۷/۰۱/۰۵ فهمی افسر توده ای

" شرکت رفقا ( نماینده حزب توده ایران ) در کنفرانس فرقه به معنی تأیید سران فرقه خواهد بود."  
رضا عنایت افسر توده ای ۱۹۵۷/۰۱/۰۵

" فرقه یک سازمان تجربه طلبی است... فرقه به مثابه یک سازمان تجربه طلب ایدیولوژی آن نیز تجربه طلبی است. اصطلاح فرقه از تفرقه و جدائی می آید... این عده که اسمشان را فرقه گذاشته اند با اداره یا با چه ... مفهومی ملیت و حق تعیین سرنوشت ملتها را با تجربه طلبی تعویض گردانند... بدین وسیله آن ها به ایران واحد و مستقل خیانت کردند."  
سیف پورهمایون افسر توده ای

### حوزه های حزب توده ایران در لایبیزیک

مسئله وحدت در حوزه شماره یک لایبیزیک مطرح شد:  
رحیم نامور مدیر روزنامه شهباز در ضمن بحث در باره وحدت فرقه دمکرات و حزب توده اظهار نمود:  
" مسئله ملی در ایران بشکل کلاسیک وجود ندارد. ایران را در این باره نباید با روسیه تزاری مقایسه کرد. شونیزم در ایران وجود ندارد. اگر هم باشد، من آثار ناسیونالیزم ملی را بیشتر از شونیزم عظمت طلبانه دیده ام... من بدین جهت برای وحدت سازمانی رأی مشروط دادم."  
۴ ژوئیه ۱۹۶۲

مریم فیروز: " علت عدم موفقیت کورس وحدت همانا وجود دسته بندیهای گذشته در حزب است."  
ناصر صارمی: " گروه بندی در حزب وجود دارد. این گروه بندی از ایران شروع شده است."  
۱۹۶۲/۶/۶

حسن خاشع: " فرقه برای من دیگر وجود ندارد. در همه جا حزب توده ایران است. دو نفر از آنجا آمده اند اینجا، پس چرا دو نفر از اینجا نگذاشتند به آنجا بروند.

زمان می رسد آنوقت جمهوری ترک زبانان تشکیل خواهد شد. از ارس تا آبادان وطن من است." ۱۹۶۲ / ۶ / ۳

خواننده عزیز، بویژه خواننده جوان آذربایجانی توجه کنید و به بینید "دوستان چپ و راست خلق" چه ارزشی برای خون مبارزین آذربایجان قائل هستند. اکثریت این "منتقدین" یا مرده اند و یا در جبهه دشمن جا گرفته اند.

### حزب توده ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی

چنانکه در نوشته های قبلی متذکر شدیم، کمیته مرکزی حزب توده ایران از همه امکانات استفاده میکرد تا فرقه دمکرات آذربایجان از صحنه سیاسی ایران رانده شود. نه تنها رانده شود، بلکه بعنوان سازمان وابسته به باقر و ف محکوم گردد.

انتقاد خرشچف از استالین و به اصطلاح عذر خواهی وی از شاه ایران مبنی بر اینکه تشکیل فرقه بدوران استالین مربوط است، ما (خرشچف) آنرا مردود می شماریم. این بیانات به مهاجرین بلند پایه و متوسط ضد فرقه پر و بال داد و راه را برای وارد کردن فشار به فرقه دمکرات آذربایجان باز نمود. آنها برای همین منظور راههای متعددی انتخاب کردند.

راه اول- دست به حزب کمونیست اتحاد شوروی دراز کردند. تا در این راه به اصطلاح حساب خود را با فرقه دمکرات آذربایجان پاک کنند.

راه دوم- فشار از پائین- افسران مهاجر توده ای در اعمال فشار پیشقدم شدند. در عین حال مخالفین غلام یحیی فعالتر شدند. در جلسات حوزه های فرقه اتهامات عدیده ای علیه صدر فرقه ( غلام یحیی) مطرح نمودند. حوزه شماره ۷ آکادمی علوم آذربایجان در این کار فعالتر عمل کرده و نامه های بی شماری به مرکز حزب در لایبزیک فرستاد.

در جریان این فعل انفعالات رادمنش با مقامات حزب کمونیست اتحاد شوروی در سطح نسبتاً بالا تماس بر قرار کرد و موفق شد که کمسیون تشکیل دهد و گزارش رئیس هیأت نمایندگی حزب توده ایران در این کمسیون قرائت گردد.

### گزارش هیأت اجراییه به تاریخ دوم ژوئن ۱۹۵۹:

در این گزارش تاریخ تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان از موضع یک جانبه بررسی میشود. ضرورت تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان مورد سؤال قرار میگیرد تا از این طریق لزوم انحلال فرقه توجیه شود. به همین جهت در گزارش هیأت اجراییه حزب توده گفته میشود:

۱- فرقه دمکرات آذربایجان در سپتامبر ۱۹۴۵ تشکیل گردید، بدون اینکه با حزب توده ایران مشورت شود. در این گزارش تصریح میشود که حزب توده ایران بلافاصله نظریات خود را به اطلاع کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی رساند. اما جوابی دریافت نکرد و رفقای شوروی در تهران بدون هیچگونه توضیح از آنها خواستند که تشکیل فرقه را تأیید و حمایت کنند. در این گزارش جریان الحاق سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان به فرقه دمکرات، اعزام کادرهای حزب به آذربایجان و حمایت تبلیغاتی حزب از نهضت دمکراتیک آذربایجان سخن بمیان آمد.

در این گزارش یاد آوری میشود که کمیته مرکزی حزب توده ایران در آستانه پلنوم چهارم جریان تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را به طریق زیر ارزیابی کرد.

"در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۶ خواه از جهت تناسب قوا در صحنه بین المللی و خواه از جهت اوضاع داخلی کشور ایران شرایط عینی وجود داشت که در نواحی اقامت ارتش شوروی از

جمله در آذربایجان برای ایجاد یک مقاومت مسلحانه علیه حکومت ارتجاعی مرکزی و مطالبه آزادی سراسر کشور از قید امپریالیزم اقدام شود. اما به نظر ما در جریان استفاده از امکانات عینی بخصوص به آن جهت که مسئله ملی مقدم بر مسئله مبارزه علیه امپریالیزم قرار داده شد و در فعالیت خود عملاً رنگ سیاراتیزم بخود گرفت، اشتباهات فاحشی رخ داد. لازم به ذکر است که تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان که بدون هرگونه مشورت و اطلاعی با حزب توده که حزب طبقه کارگر ایران است انجام گرفت. روشن است که نمی توان خطای اصولی آنرا تصریح نکرد." پایان نقل قول

گزارش هیأت اجرائیه نگهداشتن نام فرقه دمکرات آذربایجان را به دو علت مربوط میسازد.

۱- حضور فرقه دمکرات در آذربایجان شوروی.

۲- وجود رادیو و تبلیغات روزانه آن بنام فرقه دمکرات آذربایجان.

در سال ۱۹۵۱ بعد از جمع شدن عده ای از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران در مسکو توسط رادمنش با کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تماس برقرار میشود.

( منظور از تماس احیای سازمان حزبی در آذربایجان از طریق جلب موافقت رفقای شوروی و همچنین جلوگیری از بعضی جهات تبلیغات رادیوی فرقه. ا.ل.)



مسئله رادیو بلافاصله پس از مرگ استالین حل شد. یعنی فعالیت رادیو متوقف گردید. مسئولیت تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را به گردن استالین انداختند. بدین وسیله شاه ایران را از خود راضی نمودند. این رضایت طولی نکشید، شاه از امضاء قرارداد همکاری میان ایران و شوروی امتناع ورزید و در عوض چنین قراردادی را در سال ۱۹۵۹ با آمریکا امضاء نمود. خورشچف از این عمل شاه به خشم آمد. این بار بجای رادیوی فرقه دمکرات آذربایجان رادیوی مخفی صدای ملی ایران را به راه انداخت. البته نام " صدای ملی" رفقای اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو را خشنود نمود و اداره این رادیو به کادرهای حزب توده ایران محول شد.

در این گزارش ادعا میشود که دو بار یکی در سال ۱۹۵۲ و دیگری در سال ۱۹۵۳ نامه ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشته شد. در پیرو این نامه از رفقای شوروی خواسته شد تا بر اساس اصل لنینی لزوم وحدت سازمانی حزب طبقه کارگر در کشور کثیرالمله تامین گردد. در نامه دوم نیز خواست همیشگی تکرار شد. در این نامه روی ضرورت تأمین جبهه واحد و سیعتر نیروهای ملی برای مبارزه علیه امپریالیزم تأکید شد.

در گزارش هیأت اجراییه گفته میشود. در تعقیب این نامه رفیق سوسلوف نظریه پرداز حزب کمونیست اتحاد شوروی را به نمایندگان کمیته مرکزی حزب توده ایران ابلاغ نمود. رفیق سوسلوف در این ابلاغیه موافقت اصولی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی با وحدت احزاب دمکراتیک ایران تحت رهبری واحد با برنامه و اساسنامه واحد را اعلام داشت و در عین حال پیشنهاد نمود که سازمان حزب در آذربایجان به نام فرقه دمکرات آذربایجان نامیده شود. رفیق سوسلوف بعنوان مثال سازمان حزبی اسلوواکی در چک اسلوواکی و سازمانهای حزبی در جمهوریهای شوروی نام برد. (البته پیشنهاد رفیق سوسلوف درباره نام فرقه دمکرات آذربایجان یک پیشنهاد خوشایندی برای رفقا نبود. اما رفقا جزء به سر کشیدن جام زهر چاره ای نداشتند. ا. ل)

### مذاکره با فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت

در گزارش هیأت اجراییه حزب تصریح میشود: " با وجودی که توصیه رفقای شوروی دایر به حفظ نام فرقه دمکرات آذربایجان در داخل حزب واحد طبقه کارگر ایران تمام و کمال به خواستهای ما درباره تأمین کامل وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران پاسخ نمیداد، اما این توصیه را پذیرفتیم و بر اساس آن پیشنهادهایی به کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان تقدیم داشتیم و از آنها دعوت برای تشکیل کنفرانس بنام کنفرانس وحدت نمودیم."

در گزارش پیشنهاد رفقای کمیته مرکزی در چند ماده به شکل زیر منعکس است و عین پیشنهادات ضمن نامه مورخه ۱۳ آوریل ۱۹۵۴ به اطلاع کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی رسانده شده است، این مواد بشرح زیر می باشد:

الف- " به کمیته مرکزی حزب توده ایران دو نفر از فرقه دمکرات آذربایجان و یک نفر از حزب دمکرات کردستان گمارده شود."

ب- " کمیته فعلی فرقه دمکرات آذربایجان در تبریز از فعالیت کنونی فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل میشود از این پس فرقه دمکرات آذربایجان نامیده میشود. رفیق جودت به سمت مسئول و رابط این کمیته با کمیته مرکزی حزب توده ایران منصوب میگردد."

(بدین ترتیب رفقا بعد از گرفتن کارت بلانژ نحوه فعالیت خود را مشخص کردند و مسئول سازمان فرقه را نیز قبلاً معین نمودند. ا.ل)

ج- " احزاب توده ایران، دمکرات آذربایجان و دمکرات کردستان دارای برنامه و اساسنامه واحد بوده و تحت رهبری کمیته مرکزی حزب توده ایران قرار خواهند داشت."

د- " از این پس اداره امور مهاجرین ایرانی وابسته به احزاب توده ایران، دمکرات آذربایجان و کردستان که در اتحاد شوروی بسر میبرند. بوری خارج از حزب توده ایران در مسکو که در آن رفیق غلام یحیی صدر فرقه دمکرات نیز شرکت خواهد کرد محول میشود."

بدین ترتیب اعضای کمیته مرکزی در مهاجرت از حذف نام فرقه دمکرات آذربایجان صرف نظر کردند. ( البته بطور موقت) تا وحدت حزب توده ایران در سراسر ایران تأمین شود، بویژه مرکز اداره مهاجرین در شوروی به مسکو منتقل بشود. و بعبارت دیگر اداره امور مهاجرین در اختیار سازمان مهاجرت در مسکو متمرکز شود. همه این تلاشها برای آن بود که دست فرقه دمکرات آذربایجان از امور مهاجرین در آذربایجان شوروی نیز، یعنی از بزرگترین مرکز مهاجرت کوتاه شود.

علیرغم کوشش کمیته مرکزی حزب توده ایران جلسه مشترک میان حزب و فرقه برگزار نشد. در تاریخ ماه مارس سال ۱۹۵۵ فرقه دمکرات آذربایجان در پاسخ پیشنهاد حزب توده نامه ای نوشت. در این نامه کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان پیشنهاد متقابل ارائه نمود، مبنی بر اینکه بجای تأمین وحدت، اتحاد عمل میان احزاب دمکراتیک بوجود آید...

اینک توجه خواننده را به پیشنهاد فرقه دمکرات آذربایجان جلب می کنیم. در این پیشنهاد گفته می شو :

- ۱- به منظور اجرای عملی احزاب دمکراتیک ارگانی بنام " کمیته وحدت عمل" ایجاد میشود.
  - ۲- کمیته وحدت عمل از نمایندگان تعیین شده از طرف کمیته های مرکزی احزابی که تصمیم بر وحدت عمل گرفته اند، تشکیل میگردد. تعداد اعضای کمیته وحدت عمل بستگی به شرایط و امکانات احزاب و با موافقت کمیته های مرکزی تعیین میشود.
  - ۳- کمیته وحدت عمل پرنسپهای اساسی و تدابیر تشکیلاتی وحدت عمل احزاب دمکراتیک را راهنمای عمل خود قرار میدهد و درباره خط مشی سازمانهای حزبی پیشنهادات خود را حاضر میکند.
  - ۴- پیشنهاداتی را که کمیته وحدت عمل درباره مسائل تاکتیکی حاضر نموده است، کمیته های مرکزی احزابی که تصمیم بر وحدت عمل گرفته اند بوسیله سازمانهای مربوطه خود به موقع اجرا می گذارند.
- در صورتیکه کمیته مرکزی یکی از احزاب نظریات مخصوص درباره مسائل داشته باشد، باید نظریات خود را قبلاً به اطلاع کمیته وحدت عمل برساند.

کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از دریافت پاسخ فرقه دمکرات آذربایجان مجدداً به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مراجعه نموده و برای حل مسئله وحدت از آن کمک خواست.

در تعقیب این اقدامات در ۲۰ اوت سال ۱۹۵۷ جلسه ای با حضور پاسپلوف و پاناماریف تشکیل گردید. در جلسه مزبور جریان اختلاف مطرح گردید. اقدامات جدید کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی باعث شد که جلسه مشورتی میان حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان از ۱۰ تا ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۷ تشکیل گردد.

ملاقات دیگری در فوریه سال ۱۹۵۹ با نماینده حزب کمونیست اتحاد شوروی انجام گرفت. در این ملاقات رفقای شوروی اعلام داشتند که نظر شوروی درباره حل مسئله وحدت تغییر نکرده است.

رفقای شوروی درباره طرح پیشنهادی برنامه حزب توده ایران تذکراتی دادند و یاد آور شدند که عدم ذکر فرمول کامل لنینی درباره حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش تا مرحله جدائی یکی از نواقص این برنامه را تشکیل میدهد... آنها معتقد بودند که در برنامه حزب فرمول کامل لنینی ذکر شود.

رفقای شوروی در این ملاقات درباره ضرورت جلب بیشتر افراد از کادرهای فرقه دمکرات آذربایجان و شرکت دادن بیشتر آنها در فعالیتهای حزب توده ایران یاد آوری هائی نمودند. در این ملاقات رفقای شوروی خاطر نشان ساختند که قبل از تأمین وحدت در رهبری خود هیچ وحدتی با احزاب دیگر

امکان پذیر نیست و بر این اساس گفتند که چگونه شما می‌خواهید وحدت طبقه کارگر را در ایران تأمین نمائید، حال آنکه در دستگاه رهبری خود هنوز تفرقه حکمفرماست.

بعد از شرح همه این مسائل، هیأت اجرائیه حزب توده ایران پذیرفتن یکی از این دو راه را پیشنهاد میکند. یا قطع مذاکرات و یا ادامه مذاکرات.

### تصمیم گرفته میشود بشرط زیر مذاکرات ادامه یابد:

۱- اصرار برای قبولاندن پیشنهادات خود که در آخرین جلسه مشاوره سپتامبر سال ۱۹۵۷ به فرقه دمکرات آذربایجان ارائه شد و در صورت لزوم بعضی تغییرات جزئی در این پیشنهادات، در کادر این پیشنهادات اعلام قبول تغییر نام حزب توده ایران و تبدیل آن به حزب کمونیست ایران (توده) و دعوت از احزاب دمکرات آذربایجان و کردستان ورود به حزب کمونیست ایران (رفقا، از توصیه رفقای شوروی مبنی بر حفظ نام فرقه دمکرات آذربایجان طفره رفتند. (ا.ل)

رفیق کامبخش نظر دیگری داشت. او معتقد بود که علاوه بر پیشنهادات مذکور در بند ۱ و ۲ در بالا میشود بر اساس ایجاد رهبری مشترک از دستگاه رهبری و شرکت عده ای نسبت به جمعیت آذربایجان، از رهبری فرقه دمکرات آذربایجان در رهبری حزب توده ایران و حفظ نام فرقه دمکرات آذربایجان نیز موافقت نمود...

### مسئله ملی از دیدگاه چپ افراطی

سندی که در ذیل می‌خوانید\* فرقه دمکرات آذربایجان را دست پخته باقروف و سازمان تجزیه طلب معرفی می‌کند، در حالیکه عده ای از کادرهای بالای حزب توده ایران از جمله کامبخش و ژنرال عبدالرضا آذر و دیگران باقروف را رهبر و پدر آذربایجان واحد می‌نامیدند و این شعارها در آرشیو روزنامه آذربایجان موجود است. به هر تقدیر "سند" در اختیار افکار عامه قرار می‌گیرد تا خود خواننده قضاوت کند و دریابد که در برخورد نسبت به فرقه دمکرات آذربایجان اتحاد چپ و راست علیه فرقه دمکرات آذربایجان و در عمل علیه نهضت دمکراتیک آذربایجان تعجب انگیز و تاسف آور نیست، زیرا شوونیزم عظمت طلبانه بیماری مزمنی است که هم به جناح چپ و هم به جناح راست سرایت کرده است.

\* این سند که با خط احسان طبری نوشته شده است اصل آن در پرونده بایگانی است و در آرشیو حزب توده ایران موجود است.

### اظهارات رئیس هیأت نمایندگی حزب توده ایران در کمیسیون منتخبه از طرف هیأت رئیسه حزب کمونیست اتحاد شوروی

رفقای بسیار محترم:

(۱) در اظهاراتی که اینجانب در جلسه مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۶ از جانب کمیته مرکزی حزب توده ایران نموده ام تاریخچه مختصری از کیفیت تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ذکر کرده ام. این فرقه در شرایطی معین، تحت نظارت محافلی که باقروف بر راس آن قرار داشت بطور عملی برای اجراء مقاصد معین سیاسی تشکیل شد و تشکیل آن نیز در آن هنگام بدون کوچکترین مشورت با حزب توده ایران انجام گرفت. حوادث بعدی نیز به ثبوت رساند بویژه آن بخش از سیاست این فرقه که رنگ سیار اتیزم بخود گرفته بود به نهضت نجات بخش سودی نرساند و برای سیاست اتحاد شوروی نیز از لحاظ قضاوت قشرهای مختلف جامعه ایران سودمند نبود. بیان حقیقتی است اگر گفته شود نه اتحاد شوروی، نه حزب توده ایران و نه جنبش نجات بخش خلق ما از سیاست خاص ناسیونالیستی فرقه سودی نبردند. در اخبار تاس از قول خبرگزاری فرانس پرس خوانده ایم که رفقا خروشچف و بولگانین در برخورد با شاه ایران حوادث آذربایجان را در سال ۱۹۴۵ اشتباه تاسف انگیز خواندند. اگر این نقل قول درست باشد باید گفت ارزیابی عادلانه ایست. اتحاد شوروی از هر گونه سیاست الحاق طلبی مبراست و ما متأسفانه سیاست رهبران فرقه در آذربایجان ایران که در آن هنگام از کسانی مانند باقروف و آتاکشیف و همکارانشان الهام می گرفته چنین تاثیری باقی گذاشت که گویا اتحاد شوروی مقاصدی در آذربایجان ایران تعقیب می کند. حفظ مصرانه سازمان فرقه در مهاجرت، دادن امکانات وسیع تبلیغاتی مانند رادیو روزنامه و تشکیلات و غیره بدان (یعنی مزایایی که به مهاجرین حزب توده ایران در اتحاد شوروی حتی بشکل محدود و با وجود تقاضای مکرر داده نشده است) این اندیشه را در اذهان باقی نگاه داشته است که سیاستی که فرقه دمکرات آذربایجان بر اساس آن ایجاد شده است طرفداران با نفوذی دارد. برخی جملات دکلاراتیو مندرجه در اساسنامه فرقه که حاکی از حصول خودمختاری برای آذربایجان در کادر ایران است نمی تواند تاثیر این سیاست سپاراتیستی را محو کند.

تاکنون ارتجاع ایران و امپریالیستهای آمریکا و انگلیس از این فاکت بحد اعلی علیه شوروی و حزب ما استفاده موثر کرده اند. این یکی از حربه های

تبلیغاتی اساسی در دست ارتجاع ایران برای رماندن قشرهای وسیع بورژوازی و خرده بورژوازی و روشنفکر و غیره از نهضت ما است.

۲) ما هم چنین در جلسه پیشین اقدامات کمیته مرکزی حزب توده ایران را در مورد فرقه دمکرات آذربایجان بیان داشته ایم. ما با نهایت صمیمیت و با تمام قوا پس از آنکه در سال 1945 در پاسخ انتقادات ما از طرز تشکیل فرقه، و رهبری آن و سیاست آن از طرف رفقای شوروی نظریه لزوم حمایت از فرقه و سیاست او بدون هیچگونه توضیح اقتاعی اعلام شد باین فرقه کمک همه جانبه بسیار وسیع و بسیار موثری کردیم. وقتی خود زندگی و واقعیت سیاستی را که بر اساس آن فرقه دمکرات با خط مشی خاص ناسیونالیستی خود تشکیل شده بود با عدم موفقیت روبرو گردید یعنی قشرهای وسیع جامعه این خط مشی را هضم نکردند و پشتیبانی نمودند ما وظیفه خود دانستیم که برای احیاء وضع نورمال در سازمان طبقه کارگر ایران یعنی ایجاد حزب واحد طبقه کارگر (که به علامات ملی تقسیم شده و بصورت سه حزب مستقل در آمده بود) اقدام کنیم.

ما این اقدامات را از سال ۱۹۵۱ در دوران اقامت برخی از اعضاء حزب توده ایران در مهاجرت آغاز کردیم و چون در جلسه ۲۰ اوت من موارد این اقدامات را شرح داده ام و ترجمه این اظهارات نیز در دسترس رفقا قرار داده شده است از تکرار خودداری می کنم.

واقعیت موجود تردیدی باقی نمی گذارد که تقسیم حزب طبقه کارگر ایران به سه حزب که نقض صریح دستور لنین است عواقب بد خود را ببار آورد و اکنون آنچه روابط تیره ای در مهاجرت بین حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان پدید شده است که کمک و وساطت رفقای حزب کمونیست اتحاد شوروی را لازم کرده است..... نباید فراموش کرد که آذربایجان ایران طی تاریخ طولانی ایران از بقیه اقوام این سرزمین جدا نزیسته و پیوندهای تاریخی، فرهنگی و روحی متعددی او را با بقیه اقوام ایران متصل میسازد. از همه اینها گذشته آذربایجان ایران اکنون در داخل حدود و ثغور کشور واحد ایران واقع است و چشم را نمی توان باین واقعیت سیاسی بست. نباید تمام این کیفیتها را که در اندیشه قشرهای وسیع مردم ایران رخنه و تاثیر عمیقی دارد نادیده گرفت.  
نمیتوان به احساسات ناسیونالیستهای ایران که نیروی فوق العاده با نفوذی در جامعه ایران هستند و بدون اتحاد با آنان نبرد پیروز مندانه با امپریالیزم محال است بی اعتنا بود.

رفیق چشم آذر در مذاکرات شفاهی خود با من در تاریخ 22 اوت 1956 گفت آذربایجان غیر از ایرانست، لذا آذربایجان باید دارای حزب جداگانه خود باشد.

این دعوی مخالف واقعیت موجود است.....

۳) ما در اظهارات گذشته خود به مختصات ستم ملی در آذربایجان اشاره کردیم زیرا ذکر این مختصات را از جهت درک عمیق ویژگی‌های این امر در ایران ضروری می‌شمردیم و آنرا در شیوه برخورد باین مسئله موثر می‌دانیم. در کشور ایران علاوه بر آذربایجانیها، فارسها، کردها، عرب‌ها، ترکمنها و غیره زندگی می‌کنند.

ستم ملی در مورد این خلق‌ها بصورت محرومیت آنها از اداره امور خود و استفاده از زبان مادری خود بروز می‌کند ولی در عین حال باید در نظر داشت که آذربایجانی‌ها برخلاف برخی دعاوی بکلی نادرست بهیچوجه در آن شرایطی نیستند که مسئله ازبکها در روسیه تزاری زندگی می‌کردند وضع آنها را مثلاً با اوکراینها در روسیه تزاری مقایسه کرد و حتی این مقایسه نیز کافی نیست. آذربایجانی‌ها در کلیه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی و غیره و غیره از فارسها عقب‌تر نیستند. ما گفتیم که در عرض هزار سال اخیر بارها ایران طی قرون متمادی بوسیله سلسله‌ها که بهیچوجه فارس نبوده اند ریشه ترک و مغول و یا آذربایجانی داشته‌اند، اداره میشد. ما گفتیم که زبان آذربایجانی زبان دربار قاجاریه و تبریز ولیعهد نشین آنان شمرده می‌شد. عده متناهی از نخست‌وزیران، سناتورها، وکلاء مجلس، ژنرال‌ها، بازرگانان، صاحبان صنایع، روحانیون درجه اول و مالکین بزرگ ایران آذربایجانی هستند. جالب توجه است که حتی عده‌ای از تئوریسین‌های پان‌ایرانیستی همانا از آذربایجان برخاسته‌اند. احساسات ناسیونالیسم ایران در آذربایجان و بورژوازی و خورده بورژوازی آن بسیار قوی است.

تقسیم حزب طبقه کارگر در کشور کثیرالمله به احزاب مختلف بر حسب علامات ملی موجب بسط تفرقه ملی در میان مردم ایران و از آنجمله طبقه کارگر میشود. بخش متناهی از کارگران ایران، بویژه در تهران، مازندران و خراسان و راه آهن ایران آذربایجانی هستند. بخش متناهی از خورده بورژوازی شهرهای ایران آذربایجانی هستند. ایجاد نفاق ملی نظیر آنچه که در باکو بین فارسها و آذربایجانی‌ها بین آذربایجانی‌های

ایران و آذربایجانی‌ها که از آذربایجان شوروی به ایران مهاجرت کرده بودند پدید شده در یک چنین مقیاس وسیعی در ایران وارد کردن ضربتی سنگین به صف ضدامپریالیستی ایران است، عملی است مضر، ضد انقلابی و ما بهیچوجه مسئولیت یک چنین وضعی را نمی‌توانیم بپذیریم و آنرا تصویب نمی‌کنیم.

۴) در سالهای ۱۹۴۵ فرقه دمکرات کردستان نیز بموازات فرقه دمکرات آذربایجان پدید شد. از سال ۱۹۴۶ که سازمان فرقه دمکرات آذربایجان به مهاجرت آمد چند تن از اعضای فرقه دمکرات کردستان نیز به مهاجرت آمدند و

فرقه دمکرات کردستان عملاً در فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت مستحیل شد، بدین معنی که یک نفر کرد در بوروی فرقه دمکرات آذربایجان عضویت دارد و صفحه ای از روزنامه "آذربایجان" که در باکو منتشر می شود ارگان "فرقه دمکرات کردستان" است.

این دیگر وضعی است عجیب تر و غیرعادی تر از وجود فرقه دمکرات آذربایجان! چرا باید جنبش کارگری کردستان تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان باشد؟ آخر کردها که از جهت ملی با فارسها و بقیه اقوام ایرانی خویشاوندی نژادی و زبانی دارند. چرا در مورد کردها و آذربایجانی ها وحدت سازمانی لازم است و در مورد بقیه اقوام و خلق های ایران لازم نیست؟

پاسخ این سؤال را در اصول مارکسیسم - لنینیسم نمیتوان جست. آنرا فقط در مقاصد باقروف که در آذربایجان و کردستان ایران سیاست خاصی را دنبال میکرد می توان یافت. با این هرج و مرج غیر اصولی (otniyud) نمیتوان سازگار شد. برای اجرای این مقاصد باقروف در موقع خود و بعملیات تضییق علیه عده ای از کردها که در راس آن رفیق مصطفی بارزانی - از قهرمانان بنام خلق کرد که در میان کردهای ایران و تمام خلق ایران شهرتی بسزا دارد و در فرقه دمکرات کردستان نقش مهمی داشت، دست زد. ما نظر رفقا را به مطالعه این جریانات نادرست که از روح شوروی و سوسیالیستی بکلی عاری است جلب می کنیم و تصور می کنیم که اصلاح خطاهایی که از سیاست باقروف ناشی شد، هنوز فعلیت دارد.

جمله معترضه: ( تاریخ بیش از ۶۰ ساله احزاب چپ در ایران نشان داد که حزب دمکرات کردستان بعنوان سازمان ملی راه مستقل در پیش گرفت. حزب توده ایران بعد از انقلاب مدت کوتاهی توسط علی گلاویژ در مهاباد فعالیت خود را از سر گرفت بعد از یورش به حزب و دستگیری گلاویژ و مهاجرت گروه غنی بلوریان به خارج از کشور فعالیت سازمانی حزب توده ایران در کردستان متوقف شد. ا.ل)

۵) رفقا پاسیف و پاناماریف در جلسه ۲۰ اوت ۱۹۵۶ بدرستی اهمیت مسئله ملی را خاطر نشان کردند. این رفقا قول لنین را که میگوید مسئله ملی اهمیت خود را حتی سالها پس از پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا در مقیاس جهانی حفظ می کند تصریح نمودند و متذکر شدند که در کنگره XX رفیق خرشچف بر اهمیت بسط اختیارات جمهوریهای شوروی و احزاب کمونیست جمهوری تکیه کرده است. رفقا کاملاً بدرستی خاطر نشان کردند که باید به مسئله ملی با نرمش کامل نزدیک شد و فرمولهای جامد را بکار نبرد، روش مکانیکی نداشت. رفقا ما را از مطالبه انحلال فرقه دمکرات آذربایجان بر حذر داشتند. ما از این توصیه ها که دارای جنبه اصولی است متشکریم و عدالت این بیانات را تصدیق می کنیم.



ما کاملاً به اهمیت فوق العاده مسئله ملی واقفیم و جدا عقیده داریم که باید در این امر با نرمش و خلاقیت نزدیک شد روش اقتناع داشت، به تمایلات حقه ملی احترام گذاشت، امر وحدت را بشکل مکانیکی تسریع نکرد.....

ما در اجرای عملی وحدت با هر گونه نرمشی که مصلحت باشد موافق هستیم. آنچه که ما مطرح می‌کنیم «انحلال» و یا «نابودی» فرقه نیست بلکه مسئله تامین وحدت ارگانیک حزب طبقه کارگر است که عجالتاً وجود فرقه آنرا در یک بخشی از ایران کنونی منحل کرده است. ما خواستار از میان بردن یک وضع غیر عادی هستیم: وضعی که اینهمه عواقب نامطلوب در عمل ایجاد کرده است و در آینده نیز ایجاد خواهد کرد. مخالفت با این وضع غلط نباید بمثابه عدم احترام ما به خواسته‌های مردم آذربایجان تلقی شود. .... در عین حال رفقا مطمئن باشند تمایلاتی که از طرف رهبری فرقه بعنوان تمایل قشرهای وسیع مردم آذربایجان بیان میشود با تمایلات واقعی این قشرها که به حزب توده ایران و سنن آن احترام عمیق می‌گذارند تفاوت دارد. تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان از سال 1951 باین طرف بوسیله حزب توده ایران در تبریز ایجاد و اداره شده و ارتباط با سازمان مهاجر باکو نداشته است. ما از روحیات کارگران و دهقانان در ایران خبر داریم. این روحیات حاکی از تائید امر وحدت و یکپارچگی سازمانهای طبقه کارگر کشور ایران است. اطمینان داریم اگر شرایط اظهار نظر آزادانه ای برای افراد فرقه در مهاجرت تامین میشد معلوم میگردید که خط مشی وحدت حزب طبقه کارگر در میان کادرها و افراد ساده فرقه طرفداران فراوان دارد. ....

۶) ..... شایان ذکر و تصریح است که حزب ما نه فقط از جهت جهان بینی خود، بلکه از جهت ترکیب خود نیز معرف روش انترناسیونالیستی است. در حزب ما آذربایجانی ها خواه در رهبری و خواه در صفوف آن نقش عمده دارند. از ۱۹ تن اعضای کمیته مرکزی حزب منتخب کنگره ۲ شش تن آذربایجانی و سه تن دارای منشاء آذربایجانی هستند. در سازمان حزب ما در تهران ترکیب آذربایجانی حزب به ۴۰-۳۰٪ بالغ بود. لذا نمی‌توان و نباید حزب توده را حزب فارسها شمرد. متأسفانه برخی از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان با ایجاد نفاق بین فارسها و آذربایجانیها با ایجاد سوء ظن ملی علیه حزب توده ایران می‌کوشند خط مشی انترناسیونالیستی این حزب را بمثابه خط مشی شوونیسم فارس جلوه گر کنند و احساسات منفی را بین افراد فرقه علیه حزب دامن بزنند. حزب ما نمی‌تواند با این روش آشکارا مضر سازگار باشد و بهمین جهت کوشش در راه رفع این وضع مبارزه انترناسیونالیسم پرولتری علیه ناسیونالیسم محلی می‌شمرد و باین ماهیت مبارزه خود باور عمیق دارد.

لذا خواهش و توقع اساسی از رفقای محترم حزب کمونیست اتحاد شوروی آنست که قضاوت خود را در باره این طرح اصولی مسئله بیان دارند. (۷) ... این استدلال که حال که فرقه دمکرات آذربایجان با تمام زیانهایی که به وحدت کارگر ایران میرساند وجود دارد باید به سنت آن احترام گذاشت و آنرا ادامه داد در حکم جاوید کردن خطا است. حزب کمونیست اتحاد شوروی علی رغم آنکه کیش استالین بصورت سنت عمیق و وسیع درآمده بود بمناسبت ماهیت خطای آن آنرا عادلانه و جسورانه بدور انداخت. ما فقط با انتقاد صریح از روش نادرست گذشته و اصلاح عمیق آن قادر خواهیم بود حیثیت نهضت نجات بخش خود را در جامعه بالا ببریم. ما باین امر احتیاج مبرم داریم و بدون این نمی توانیم اعتبار لازم برای نهضت خود و استقبال وسیع جامعه ایران کسب کنیم.

(۸) ما یکبار دیگر تصریح می کنیم که بنوبه خود با هر گونه نرمش در عمل آماده ایم ولی بار دیگر لازم میدانیم و تاکید می نمائیم که روابط غیر دوستانه ای که بین فرقه دمکرات آذربایجان و حزب ما پدید شده دارای ریشه های عمیقی است و بنظر ما فقط معلول وضع غیر عادی است و بحث در باره معلول و جوانب و اطراف آن بدون رفع علت نمی تواند فایده لازم را در بر داشته باشد. با این حال ما برای هر گونه مذاکره ای در باره این نوع مسائل فرعی مربوط به روابط این دو حزب نیز آماده ایم. ما بنوبه خود همیشه کوشیده ایم روابط دوستانه ای را با فرقه حفظ کنیم و به مقررات و نظامات آن با نظر مراعات بنگریم ولی روش فرقه بویژه در سالهای اخیر از زمانی که حزب ما مسئله وحدت سازمانهای کارگری را مطرح کرده است نسبت به حزب ما دوستانه نبوده است. سیاست حزب ما در اینجا نمی تواند یک سیاست تفرقه آمیز و سکتاریستی باشد. ما هر گونه ایجاد محیط تفاهم و صمیمی تهنیت می گوئیم. ولی این مطلب را بهیچوجه حل اساسی مسئله نمی دانیم و در حل اساسی مسئله اصرار داریم. در این امر رهبری حزب ما و تمام افراد حزب ما با نظر متحد و هماهنگ دارند. تجارب طولانی و تاریخ گذشته بما آموخته است که تنها اشغال مواضع اصلی میتواند کل تاریخ سیاست صحیح و سودمندی برای خلق ما باشد و کمیته مرکزی ما تصمیم دارد تا به اصولیت مواضع خود معتقد است از آن با تمام قوا دفاع نماید. ما اطمینان داریم که رهبری حزب کمونیست شوروی در صورتیکه کاملاً به دلایل ما و قوف یابد از این مواضع حمایت خواهد کرد. زیرا چنین عملی نه فقط بسود نهضت ایران بلکه هم چنین بسود سیاست لنینی اتحاد شوروی در مورد همزیستی و دوستی خلقها و حداکثر اقدام بر منافع خلقها و ملتها است که لنین کبیر آنرا مؤکداً توصیه کرده است. ما در اخبار تاس از قول خبرگزاری فرانس پرس خوانده ایم که رفقا خرشچف و بولگانین در برخورد با

پادشاه ایران حوادث آذربایجان را در سال 1945 اشتباه تاسف انگیز خواندند. اگر این چنین نقل قولی صحیح باشد باید افزود که تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان نیز در اذهان رجال دولتی ایران و طبقات مختلف کشور از حوادث سال ۱۹۴۵ جدا نیست.

تا کنون ارتجاع ایران از امپریالیستهای آمریکا و انگلیس از حوادث آذربایجان و از مسئله فرقه دمکرات آذربایجان علیه شوروی و حزب ما استفاده تبلیغاتی موثری کرده اند و می کنند. این یکی از حربه های تبلیغاتی مهم در دست دشمنان ما برای راندن قشرهای وسیع بورژوازی و خورده بورژوازی و روشنفکران از نهضت نجات بخش ماست.

باید به این نکات نیز که برای نهضت ما اهمیت حیاتی دارد توجه کافی مبذول داشت.

برای اطلاع عمیق تر رفقا از موضع ما دو سند زیرین را در اختیار رفقا می گذاریم.

۱- اظهارات جلسه ۳ اوت ۱۹۵۶

۲- اظهارات کنونی

خواهش مخصوص داریم که نسخه ای از این اسناد ما برای مطالعه در دسترس نیکیتا سرگیویچ خروشچف قرار داده شود. ما قضاوت ایشان و قضاوت دیگر رفقای پرزیدیوم را در این امر مهم برای ملت ما متوقعیم.

واریانت دیگر برای شروع این اظهارات

در تاریخ یکشنبه ۲ سپتامبر ۱۹۵۹ با حضور رفقا کامبخش، کشاورز، کیانوری، قاسمی، بقراطی، فروتن و طبری عین رفقائیکه هنگام تصویب این نامه حضور داشتند ---- جلسه ای تشکیل شد و پس از بحث موافقت شد که سرآغاز این نامه به نحو زیرین رداکسیون شود تا در باره مسئله اشتباه بودن تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در آغاز امر که مورد تنازع است مسکوت ماند. بجای پاراگراف ۱ و ۲

در اظهاراتیکه اینجانب در جلسه ۲۰ اوت ۱۹۵۶ از جانب کمیته مرکزی حزب توده ایران نموده ام تاریخچه مختصری از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ذکر کردم. در سالهای ۴۵-۱۹۴۶ نهضت نجات بخش ملی در سراسر ایران بویژه در نواحی شمالی آن یعنی نقاطی که علاوه بر شرایط مساعد دیگر بعلت وجود ارتش شوروی نیروهای ارتجاعی امکان عمل محدودتری داشته بسط یافت و بویژه قشرهای وسیع کارگران و دهقانان را در بر گرفت. در این شرایط بنظر ما امکانات گوناگونی برای پشتیبانی از این نهضت که ارتجاع ایران و امپریالیست های آمریکا و انگلیس علیه آن توطئه بزرگ را تهیه می دیدند تا بخصوص از خروج قوای شوروی از کشور عملی سازند از جانب اتحاد

شوروی وجود داشت و البته این امکان می توانست به اشکال متنوعی عملی شود. اجرای چنین پشتیبانی از این نهضت وسیع موجب بسط دموکراسی در ایران و تضعیف ارتجاع میشد و این چه بسا از سیر نامطلوب حوادث در کشور ما جلوگیری می کرد. همانا در چنین شرایطی است که فرقه دمکرات آذربایجان بوجود می آید. تشکیل این فرقه بدون کوچکترین مشورتی با حزب توده ایران بعمل آمد. وقتی ما طی نامه ای برفقای شوروی انتقادات خود را به طرز تشکیل این فرقه بیان داشتیم نظر خود را راجع به برخی رهبران آن اظهار کردیم. بدون اینکه بما جواب قانع کننده ای داده شود رفقای شوروی ما را به پشتیبانی از این فرقه دعوت کردند. ما نیز این توصیه رفقا را با صمیمیت فراوان که آنرا واقعیات تاریخ بصراحت تام نشان میدهد بکار بسته و درپاره تسلیم این فرقه نیز با ما کوچکترین مشورتی نشد. با آنکه فرقه نهضتی را در آذربایجان رهبری کرد که جنبه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی داشت، دارای ماهیت مترقی و دمکراتیک است ولی از همان آغاز شیوه و تاکتیکهای غلط و اشیاع از جنبه ناسیونالیستی در سیاست آن آشکار بود. همانا این تاکتیکهای ناسیونالیستی است که بعدها بسط یافت و ماهیت اساسی فرقه را در مهاجرت تشکیل داد. برای ما این مسئله قابل بحث است که آیا تشکیل فرقه با این نقاط و با این شکل ویژه ملی خود برای اجرا وظیفه مهم پشتیبانی از نهضت نجات بخش ملی ایران بهترین شکل مساعد بود یا نه؟ رفیق میکویان به هیأت نمایندگی ما در کنگره VIII حزب کمونیست چین در پکن گفت که ما بهنگام مذاکره با شاه ایران به او گفتیم که در باره آذربایجان دولت ایران میتواند ادعائی داشته باشد. ما در اخبار تاس از قول خبرگزاری فرانس پرس خوانده ایم که رفقا خرشچف و بولگانین در برخورد با مسئله ایران گویا حوادث آذربایجان را در سال 1945 اشتباه تاسف انگیز خوانده اند. اگر این نقل قول درست باشد باید گفت مؤید این ارزیابی است که در تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان که از همان آغاز هسته های تفرقه نهضت واحد کارگر ایران و اجراء سیاست های ناسیونالیستی را در بر داشت و از ضرورت های رشد نهضت دمکراتیک ایران ناشی نشده بود اشتباه رخ داده است. ما در این مسئله قضاوت آن رفقای محترم را که از اوضاع بین المللی آن ایام و کیفیت آن و تصمیم در مورد تشکیل فرقه اطلاعات دقیق و وسیع دارند بسیار ..... میشمرم و عجالتا در این بحث اشتباه بودن و یا نبودن تشکیل فرقه در آغاز وارد نمی شویم و نظر خود را به وضع فعلی که قضاوت صریح درباره آن میسر است توجه می کنیم.

### نقدی بر اظهارات رئیس هیات نمایندگی حزب توده ایران در کمیسیون منتخبه ...

1- در بند اول اظهارات ... 1- فرقه دمکرات آذربایجان برای اجرای مقاصد سیاسی از جانب محافلی تشکیل شد که باقروف در رأس آن قرار داشت  
2- در تشکیل فرقه دمکرات با حزب توده ایران کوچکترین مشورتی انجام نگرفت. 3- سیاست فرقه رنگ سپارائیزم بخود گرفت. 4- تشکیل فرقه به نهضت نجات بخش سودی نرساند. 5- برای سیاست شوروی نیز ... سودمند نبود. 6- نه اتحاد شوروی و نه حزب توده ایران و نه جنبش نجات بخش خلق از سیاست خاص ناسیونالیستی فرقه سودی نبردند. 7- خرشچف در ملاقات با شاه تشکیل فرقه را اشتباه استالین نامید. 8- اظهارات خرشچف ارزیابی عادلانه است. 9- حفظ مصرانه این فرقه دمکرات در مهاجرت .... این اندیشه را در اذهان نگاه داشته است که سیاستی که فرقه دمکرات آذربایجان بر اساس آن ایجاد شده است طرفداران بانفوذی دارد. 10- .... خودمختاری برای آذربایجان ... نمیتواند تاثیر این سیاست سپارائیزی را محو کند.  
قبل از هر چیز باید گفت این قبیل ادعاها پایه منطقی ندارد و بر اسناد و مدارک معتبر متکی نیست.

1- باقروف در اتحاد شوروی مامور عادی بود که تصمیمات مرکز را اجرا می کرد. اصطلاح «محافل تحت رهبری باقروف» پرده استتاری است که ناشیانه بکار گرفته شده است. نویسندگان گزارش مکرراً تاکید کرده اند که «اتحاد شوروی از هر گونه سیاست جدائی طلبی مبراست» در چنین شرایطی باقروف چطور جرات میکرد سازمانی عریض و طویل تشکیل دهد و بواسطه این تشکیلات حکومتی را در آذربایجان ایران بوجود بیاورد.

مسئله عدم مشورت: هیچ یک از مؤسسين فرقه دمکرات آذربایجان موظف نبودند قبل از تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان نظر کمیته مرکزی حزب توده ایران را (خلیل ملکی ها، فریدون کشاورزها، اسکندریها و ...) جویا شود اولاً، ثانیاً اگر منظور از این مشورت مقامات شوروی باشد آنها (شوروی ها) در طول تاریخ در مورد این مسئله سکوت اختیار کردند. ثالثاً- فرقه دمکرات آذربایجان یک سازمان مارکسیستی نبود بلکه سازمانی بود ملی و هدفش بدست آوردن خودمختاری برای آذربایجان بود. مسئله مارکسیست شدن فرقه دمکرات به مهاجرت بر می گردد. زندگی در شوروی وضعی را بوجود آورده بود که هر کتاب خوان میکوشید خود را کمونیست ارتودوکس جا بزند.

**سیاراتیزم اتهامی است بی پایه:**

ساتراب نشینی در ایران باستان، ممالک محروسه دوران قاجار بجز خودمختاری چیز دیگری نبود. در دوران رضاشاه اصطلاح ممالک محروسه هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ محتوی از میان برداشته شد و اقوام و ملل غیرفارس در ایران در محاق نفی مطلق قرار گرفت. اسامی ایالات ملی غیرفارس تکه تکه شدند و آذربایجان استان سه و استان چهار نامیده شد. در جنگ جهانی دوم نابودی نازیسم تنها هدف متفقین نبود بلکه آزادی ملت‌های محروم از حق حاکمیت نیز جزء اهدافی بود که آنها در پیش گرفته بودند. منشور آتلانتیک نیز برای همین منظور تنظیم و منتشر گردید. در ماده 3 این منشور گفته می‌شود:

ماده 3- هر دو کشور (بریتانیا و ممالک متحده آمریکا) حق هر ملتی را در انتخاب حکومتی که مایل است محترم می‌شمارند و امیدوارند که حق حاکمیت و استقلال هر ملتی که حقوق مزبور از آنها گرفته شده است داده شود. (بر گرفته از خواندنیها 51/6/28) بنابر این متهم کردن رهبران نهضت دمکراتیک در آذربایجان نه تنها اتهامی نادرست بلکه به معنی نفی حقوق ملتی است که زبان، فرهنگ خاص خود را دارد و دارای اراضی واحدی است که از قدیم الایام در آن سکونت دارد. این اراضی زادگاه اوست و حق دارد صاحب سرنوشت خود شود.

4- چه سودی از نهضت خواسته می‌شود، صحبت از کدام نهضت رهایی بخش می‌رود.

ایران زمانی می‌توانست استقلال سیاسی خود را باز یابد و در نخستین مرحله حق آزادی برای همه ساکنین این مملکت قائل شود و در چهارچوب این حق حقوق ملل و اقوام غیر فارس را نیز بپذیرد. نهضت دمکراتیک آذربایجان گامی بود در این راستا.

این گام از دو لحاظ سودمند بود:

1- فرقه دمکرات آذربایجان در عمل نشان داد که مردم می‌تواند با استفاده از فرصت مناسب به حقوق حقه خود دست یابد. اگر در این راه شکست بخورد باز هم پیروز است

2- در چنین مرحله حساس است که پرده بالا می‌رود ماهیت دوست و دشمن بر همه معلوم می‌گردد.

5- سودمند بودن و یا نبودن نهضت برای شوروی را می‌توان به این شکل تفسیر نمود. شوروی اروپا را از اپیدمی نازیسم نجات داد. دشمنان آزادی ملت‌ها را از صحنه سیاسی جهان خارج نمود. اما در جبهه ایران و یونان نتوانست از نهضت آزادیبخش این دو کشور بشکل مؤثر حمایت کند. مداخله غیر مستقیم

آمریکا در ایران، مداخله مستقیم انگلیس در یونان موجب شکست نیروهای مردمی در این کشورها شد. نبرد کی بر کی به نفع غرب پایان یافت.

7- فرقه دمکرات علیرغم گزارش نویسان سازمانی ناسیونالیستی نبود. مگر خواست حقوق ملی را می‌توان ناسیونالیسم خواند و آنرا محکوم نمود؟ وانگهی اتحاد شوروی، حزب توده ایران و جنبش نجات بخش خلق در ایران دنبال چه سودی بودند که ناسیونالیسم فرقه در مقابل آن دیوار چین بوجود آورد؟ برعکس این ادعاها نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان تحت رهبری «فرقه ناسیونالیست» جزء لاینفک نهضت دمکراتیک در ایران بود و شکست آن نیز شکست جنبش سراسری محسوب میشد. بنابراین این کسی نباید دنبال جستجوی سود و زیان باشد.

نهضت‌های انقلابی در سراسر جهان از به پا خاستن و بزمین افتادن، آغاز میگردد. این افت و خیز تا زمانی ادامه می‌یابد که به پیروزی نهایی دست یابد. این خود بخود سودی است برای مردم انقلابی.

7- خرشچف تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را اشتباه استالین می‌نامد و بدین طریق در برابر شاه جنایتکار سر تسلیم فرو می‌آورد. اما بیانات خرشچف چرا رفقا را به وجد می‌آورد و آنرا بعنوان اظهارات عادلانه مورد تایید قرار می‌دهند؟

شاه هزاران آذربایجانی را کشت خرشچف روی این کشت و کشتار مهر تایید زد. رفقای ما آنرا بعنوان ارزیابی عادلانه پذیرا شدند.

8- علیرغم ادعای نویسندگان گزارش فرقه دمکرات ریشه در جامعه داشت. بنابر این فرقه به طرفدار بانفوذ و بی نفوذ نیازمند نبوده و نیست. زیرا سازمانی که هزاران قربانی داد و توانست موجودیت خود را حفظ کند به چه علت نباید برای بدست آوردن حقوق ملی مردم آذربایجان به پیکار عادلانه خود ادامه دهد.

9- خودمختاری یک چیز و سپاراتیسم چیز دیگری است. قاطی کردن این دو مقوله بمعنی تحریک اعصاب و تشدید تضاد میان ملت‌ها و اقوام در ایران است. وانگهی سپاراتیسم بعنوان ابزاری برای سرکوبی هواداران تعیین سرنوشت خلقها بکار گرفته میشود. ناسیونال کمونیستها میتوانند چنین اتهامی را علیه نهضت دمکراتیک آذربایجان اقامه کنند.

2- در این بند گفته میشود ... فرقه دمکرات آذربایجان براساس خط مشی ناسیونالیستی تشکیل شد. بدین سبب مردم آنرا هضم نکرد و از آن پشتیبانی ننمود.

این ادعایی کاملاً نادرست و بی اساس است و جزء تحریف حقایق چیز دیگری نیست.

بعد از سقوط رضاشاه از ادیهای سیاسی برقرار گردید. مردم در سراسر ایران به پا خواستند و حقوق شهروندی خود را مطالبه کردند. دهها سازمان سیاسی و صدها نشریه متکی بر خط مشی متعدد در صحنه سیاسی حضور پیدا کردند و کوشش بعمل آوردند تا آزادیهای بدست آمده را حفظ و حراست نمایند.

آنها می دانستند بعد از خروج نیروهای متفقین وضع گذشته احیاء خواهد شد. این خواست در قسمتی از کشور از قالب شعار بیرون نیامد. اما در آذربایجان و قسمتی از مناطق دیگر ضرورت اقدامات عملی درک شد و خواستههای مردم بدست خود مردم آذربایجان عملی گردید: خود ما شاهد زنده آنروزها بودیم و دیدیم که آذربایجانی بویژه دهقان آذربایجانی برای گرفتن اسلحه به نوبه می ایستد آمادگی خود را برای اقدام عملی نشان میداد. البته گزارش نویسان این صحنه‌ها را از نزدیک ندیده بودند. شکست فرقه دمکرات در نبرد نابرابر مسلحانه را عدم پشتیبانی مردم قلمداد می کنند. این قبیل ادعاها بمعنی بی اعتنائی نسبت به هواداران نهضت دمکراتیک در آذربایجان است.

آذربایجانی ایران دوست و وطنپرور است. نباید آنها را به خاطر خواست حقوق ملی خود ناسیونالیست نامید و این اصطلاح سیاسی را بمثابه اتهام بر پیشانی آن چسباند. گذشت زمان و خود زندگی نشان داد که آذربایجانی لحظه را بدرستی شناخت، به پا خاست. زیرا این امر نه تنها برای او قابل هضم بود بلکه نسلهای بعدی برای زنده نگاه داشتن ارث انقلابی پدران خود زیر پرچم نهضت دمکراتیک سالهای 25-1324 گرد هم می آیند و برای دست یابی به حقوق شهروندی خود مبارزه می کنند.

اما آنچه با «نقض دستور صریح لنین» در ارتباط با «تقسیم حزب طبقه کارگر ایران» به سه حزب گویا عواقب بد بیار آورد باز هم جعل واقعیت آن روز است. تشکیل فرقه دمکرات در آذربایجان و کردستان هیچگونه ارتباطی با طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر نداشت.

محمدقاضی نه کمونیست بود و نه در کردستان طبقه کارگر وجود داشت. در آذربایجان طبقه ای بنام کارگر بجز در چند کارگاه نساجی در تبریز وجود خارجی نداشت. بنابر این در آذربایجان و کردستان احزاب دمکرات بعنوان سازمان ملی تشکیل شد.

اعضاء حزب توده ایران در آذربایجان بشکل دمکراتیک به فرقه دمکرات پیوستند وظایف انقلاب بورژوا دمکراتیک را بمرحله اجرا در آوردند. نویسندگان گزارش بعد از اینکه نارضایتی خود را مبنی بر تقسیم حزب طبقه کارگر ابراز نمودند و از حزب کمونیست اتحاد شوروی برای برطرف کردن روابط تیره میان حزب توده و فرقه دمکرات یاری خواستند و در عین حال یادآوری کردند که آذربایجان ایران طی تاریخ طولانی از بقیه اقوام این سرزمین



جدا نزیسته اند ... و اکنون در داخل حدود و ثغور کشور واحد ایران واقع است مضافاً نمی توان به احساسات ناسیونالیستهای ایران که نیروی قوی و بانفوذی ... هستند و بدون اتحاد با آنان نبرد پیروزمندانه با امپریالیزم محال است بی اعتنا بود. بدین ترتیب گزارش نویسان در موضع سیاسی خود سنگ تمام گذاشتند و با قاطعیت کامل روی خواست حقوق ملی و خودگردانی خط بطلان کشیدند معنی و مفهوم این نظر نادرست عبارت از این است که مردم آذربایجان بدون قیوم نمی تواند زندگی کنند.

اتهام دیگری که آنرا نفاق ملی می نامند ایجاد نفاق بین فارسها و آذربایجانی های ایران و آذربایجانی های مهاجر عملی است مضر و ضدانقلابی. اما کوشش نمی شود مسبب این عمل ضدانقلابی افشاء و مجازات گردد. و اختلاف نظر در سطح رهبری هر دو سازمان مذاکره شود و راه حل عدلانه پیدا شود. آنانکه اصطلاح زننده مانند ناسیونالیزم را در مورد مهاجرین آذربایجانی و سپارانیزم بکار بردند خود مسبب این نفاقند. دوری جستن از ناسیونالیزم باین معنی است که مردم آذربایجان می بایست دست روی دست می گذاشت و خود را تسلیم حوادث می نمود. آنوقت نه حکومتی در آذربایجان سر کار می آمد، نه ارتش شاه به آذربایجان هجوم می برد، نه کشت و کشتار و تبعید و زندان و مهاجرت پیش می آمد. آرامش کامل و ثبات سیاسی محکم برقرار می شد سازمانهای سیاسی چپ و راست به فعالیت خود ادامه می داد. روزنامه های رنگارنگ مطالب دلخواه خود را بدون ترس و هراس چاپ و منتشر می کردند و حکومت مشروطه سلطنتی مشغول اداره کردن جامعه دمکراتیک می شد.

4- در این بند از تشکیل فرقه دمکرات کردستان و از مهاجرت چند نفر از اعضای فرقه دمکرات کردستان و مستحیل شدن فرقه دمکرات کردستان در فرقه دمکرات آذربایجان و اختصاص یک صفحه از روزنامه آذربایجان بمتنابه ارگان فرقه دمکرات کردستان سخن بمیان کشیده می شود.

گزارش نویسان با طرح مسئله باین شکل نتیجه گیری می کنند:

« این دیگر وضعی است عجیب تر و غیرعادی تر از وجود خود فرقه دمکرات آذربایجان. چرا باید جنبش کارگری کردستان تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان باشد؟ آخر کردها از جهت ملی با فارسها و بقیه اقوام ایرانی نزدیکی نژادی و زبانی دارد. چرا در مورد کردها و آذربایجانی ها وحدت سازمانی لازم است و در مورد بقیه اقوام و خلقهای ایران لازم نیست؟ »

گزارش نویسان پاسخ این سؤال را نه در اصول مارکسیزم لنینیسم بلکه در مقاصد باقرووف که در آذربایجان و کردستان « سیاست خاصی » را دنبال می کرد جستجو می کنند.

اولا باید گفت 2 نفر کرد (رحیم قاضی و علی گلاویژ) به آذربایجان شوروی مهاجرت نکرده بودند. این دو نفر با عده ای از کردها برای تحصیل در مدرسه نظامی اعزام شده بودند. پس از سقوط حکومت در آذربایجان و کردستان عده ای از کردها و آذربایجانی ها تقاضای بازگشت به ایران را در برابر مقامات شوروی مطرح کردند. این تقاضا برای کردها که در میان آنها غنی بلوریان نیز بود مورد پذیرش قرار گرفت. آنها به ایران رفتند و بلافاصله دستگیر شدند و تقاضای آن قسمت از آذربایجانی های متقاضی بازگشت مورد قبول واقع نشد. آنها به قزاقستان تبعید شدند. بعدها عده ای از آنها به ایران بازگشتند و در آنجا نیز در باغ مهران زندانی شدند و تنها رحیم قاضی و علی گلاویژ در باکو ماندند و بعنوان اعضای حزب دمکرات کردستان مقالاتی در باره کردستان نوشتند و در صفحه مخصوص کردی در روزنامه آذربایجان چاپ نمودند. همین صفحه کردی بعد از وحدت به پراگ منتقل شد و بوسیله عبدالرحمن قاسملو تحت سرپرستی اردشیر آوانسیان منتشر شد بعدها قاسملو با مرکز حزب توده ایران قطع رابطه نمود و به عراق رفت از آنجا با کردستان ایران رابطه برقرار نمود و حزب دمکرات کردستان را از نو سازماندهی کرد تا ترورش در وین رهبری آنرا در دست داشت. حزب دمکرات کردستان از آن تاریخ بعنوان حزب مستقل ملی به فعالیت سیاسی خود ادامه می دهد.

در عین حال باید گفت طرح مسئله خویشاوندی نژادی و زبانی میان کردها و بقیه اقوام خلهای ایران نیز درست نیست. زیرا کردها باستانیای ترکهای آذربایجان، ترکمنهای استرآباد و عربهای اهواز تنها با فارسها و بلوچها می تواند خویشاوندی نژادی داشته باشند. اگر چه ریشه زبان این اقوام یکی است و آنها در محاوره یکدیگر را نمی فهمند. با اینهمه کردها برای دستیابی به خودمختاری سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بیشتر از آذربایجانی ها و ترکمنها اصرار دارند و به محض پیدایش فرصت مناسب به مبارزه مسلحانه متوسل می شوند.

در بند 5 گزارش گفته می شود: «رفقا پاسپلف و پاناماریف یادآوری کردند که مسئله ملی بعد از پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا نیز سالها اهمیت خود را حفظ خواهد نمود. در جلسه 20 اوت 1956 توصیه نمودند که باید به مسئله ملی با نگرش کامل نزدیک شد و فرمولهای جامد را بکار نبرد و روش مکانیکی نداشت و از انحلال فرقه دمکرات آذربایجان احتراز نمود»

اما روند حوادث و جریان مذاکره در باب تامین وحدت طبقه کارگر ایران بعبارت دیگر مستحیل کردن فرقه دمکرات بدون در نظر گرفتن توصیه رفقای شوروی در داخل حزب توده ایران با پی گیری عملی شد و تنها نام فرقه دمکرات آذربایجان برای کمیته ایالتی حزب توده ایران بمثابه اسم مسمی تا کنگره سوم حزب توده ایران باقی ماند. در بند 7 گزارش گفته می شود: «احترام

گذاشتن به سنت فرقه دمکرات آذربایجان در حکم جاوید کردن خطا است در حزب کمونیست اتحاد شوروی گوشزد می شود که کیش استالین بصورت سنت عمیق و وسیع در آمده بود به مناسبت ماهیت خطای آن آنرا عادلانه و جسورانه بدور انداخت.»

رفقا با طرح مسئله به این شکل نهضت دمکراتیک آذربایجان (21 آذر) را در ردیف کیش استالین قرار می دهند با بدور انداختن سنت نهضت آذربایجان می خواهند حیثیت جنبش نجات بخش را (نجات از کجا) بالا ببرند و از این طریق استقبال وسیع جامعه ایران را کسب کنند.

در پایان گزارش با استناد به میکویان ادعا می شود که تاکتیکهای ناسیونالیستی فرقه بعدها بسط یافت و ماهیت اساسی فرقه را در مهاجرت تشکیل داد.

اتهام ناسیونالیستی و سپراتیستی 47 سال قبل علیه فرقه دمکرات آذربایجان اقامه شد و هیچ یک از نویسندگان آن در میان ما نیست و رهبری وقت اتحاد شوروی زندگی را وداع نموده اند. بالاتر از هر چیز خود حزب کمونیست شوروی و خود شوروی اکنون وجود خارجی ندارد. مردم آذربایجان و حقوق ملی آن زنده و موجود است. مسئله حق تعیین سرنوشت نسبت به 60 سال قبل بشکل حاد مطرح است. مبارزه برای حل آن با پیگیری ادامه دارد. مبارزه آذربایجانی ها تا رسیدن به حقوق انسانی خود ادامه خواهد یافت.

در پایان این فصل برای تأیید گفته های خود به نقطه نظرات مارکسیستها در رابطه با مسئله ملی به مقاله زیر تحت عنوان "مسئله ملی از دیدگاه مارکسیستها" نوشته مایکل لوی استناد می شود. ضمناً به خوانندگان توصیه می شود جهت اطلاع بیشتر می توانند متن کامل این مقاله را که در سال 1976 در نشریه «نیو لفت ریویو» شماره 96 (مارس و آوریل) صفحات 80-100 ترجمه خشایار دیهیمی رجوع کنند.

### مسئله ملی از دیدگاه مارکسیستها

مارکس در رابطه با ایرلند می نویسد: «بورژوازی نه تنها میل دارد به تضادهای ملی دامن بزند، بلکه آنها را عملاً تشدید هم می کند چون:

1- مبارزه برای سلطه بر بازارها تضادها را میان قدرتهای سرمایه دار بوجود می آورد.

2- استثمار ملتی بدست ملت دیگر خصومت ملی را ایجاد می کند.

3- شونیزم یکی از ابزارهای ایدئولوژیکی است که بورژوازی را قادر به حفظ سلطه اش بر پرولتاریا میکند ... با پیدایش بازار جهانی همه ملتها

به هم دیگر وابستگی متقابل پیدا می کنند و بنیاد ملی صنعت از میان می رود... یکنواخت شدن تولید صنعتی ... به از بین رفتن موانع و تضاد ملی کمک میکند» مارکس بعدها به این نتیجه رسید که آزادی ایرلند شرط آزادی پرولتاریای انگلیس است ... فقط با آزادی ملی ملت‌های تحت ستم است که می توان بر تفرقه و تضاد ملی فائق آمد و طبقه کارگر هر دو ملت می توانند علیه دشمن مشترکشان (سرمایه داری) متحد شوند.

هر ملتی که ملت دیگر را سرکوب میکند خود را به زنجیر می کشد. رهایی ملت‌های تحت ستم بنیان ... طبقه حاکمه را ... تضعیف می کند و این امر به مبارزه انقلابی طبقه کارگر کمک می کند.

#### «ملت‌های غیرتاریخی»

این نظر بر می گردد به هگل. او استدلال می کند که ملت‌هایی که نتوانسته اند یک دولت بوجود آورند و دولتشان مدتها پیش از بین رفته است ملت‌های «غیرتاریخی» و محکوم به فنا هستند. هگل بعنوان مثال از اسلاوهای جنوبی، بلغارها، صربها، ... نام می برد.

#### چپ رادیکال علیه جدائی طلبی ملی

جریان چپ رادیکال که علم دارانش روزا لوکزامبورگ، یانکوک، تروتسکی و اشتراسر بودند بدرجات مختلف و آگاه به اشکال مختلف بدین صفت متمایز بود که با جدائی طلبی ملی بر اساس اصل انترناسیونالیسم پرولتاریایی مخالفت می ورزید.

روزا لوکزامبورگ با شعار استقلال لهستان سخت مخالف بود، بر عکس بر پیوند نزدیک پرولتاریای روس و لهستان و سرنوشت مشترکشان تاکید می ورزید. آنها می گفتند «مملکت سلطنتی لهستان باید در جهت رسیدن به خودمختاری اقلیمی در چهارچوب یک جمهوری دموکراتیک بسوی آتی حرکت کند و نه در جهت استقلال»

او می گفت آزادی لهستان همان قدر خیال پردازانه است که آزادی چک اسلوواکی، ایرلند، یا الزاس لورن. مبارزه سیاسی وحدت بخش پرولتاریا نباید با «یک سلسله مبارزات ملی عقیم» جایگزین شود. بنظر وی اقتصاد لهستان عملاً در روسیه ادغام شده است. رشد صنعتی لهستان با تکیه بر بازارهای روسیه حاصل شده است و در نتیجه اقتصاد لهستان دیگر نمی تواند جدایی از اقتصاد روسیه حیات داشته باشد. استقلال لهستان آرزوی اشراف فئودال لهستان است. اکنون توسعه صنعتی لهستان بنیان این آرزو را سست کرده است. نه بورژوازی لهستان که آینده اقتصادی اش وابسته به اقتصاد روسیه است - و نه پرولتاریای لهستان - که منافع و علائق تاریخی اش در اتحاد انقلابی با

پرولتاریای روسیه است - ملی گرا نیستند. فقط خرده بورژواها و لایه های ماقبل سرمایه داری هنوز در رویای لهستان متحد و مستقل به سر می برند. مجادله انگیزترین بحث های روزا لوکزامبورگ در مورد مسئله ملی است. او در این مورد می نویسد:

" دفاع از حق جدائی هر ملتی به معنی دفاع از ناسیونالیسم بورژوازی است. ملت بعنوان واحد یکپارچه و یکدست وجود خارجی ندارد. هر طبقه ای از هر ملتی منافع و حقوق متضادی با دیگر طبقات دارد، استقلال ملتهای کوچک عموماً و لهستان به طور اخص - از نظرگاه اقتصادی خیال پردازانه و خلاف قوانین تاریخ است ". در نظر روزا لوکزامبورگ فقط یک استثناء بر این قاعده وجود داشت و آن ملتهای بالکان تحت سلطه امپراطوری عثمانی (یونانی ها، صربها، بلغارها) بود. این ملتها نسبت به امپراطوری عثمانی به درجه ای عالی تر از توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رسیده بودند ... امپراطوری رو به زوال این ملتها را به انقیاد می کشید. ... و تجزیه آن به دولت ملت ها برای پیشرفت تاریخی ضروری است. لوکزامبورگ در تقویت این دیدگاهها که ملتهای کوچک آینده ندارند به مقاله های انگلس در مورد ملتهای غیر تاریخی استناد میکرد ...

لوکزامبورگ در 1915 در زندان جزوه مشهور خود (یونیوس) را نوشت. او در این جزوه اصل حق تعیین سرنوشت را پذیرفت:

« سوسیالیسم بهر ملتی حق استقلال و آزادی حاکمیت مستقل بر سرنوشت خویش را اعطاء می کند ». معهذا از نظر او این حق تعیین سرنوشت قابل اجرا در کشورهای سرمایه داری موجود - خصوصاً دولتهای استعمارگر نیست. چگونه میتوان از انتخابات آزاد در دولتهای امپریالیستی سخن بمیان آورد.

### اوتوباور

باوئر بر این باور بود که اطریش با دولت چند ملیتی راه حل مسئله ملی در چهارچوب اصلاح طلبی است. بنابر این در فرایند تکامل طولانی و با مبارزات سخت اطریش قدم به قدم به خودمختاری ملی دست خواهد یافت.

### لنین و تعیین سرنوشت ملتها

« حق تعیین سرنوشت بدین معنی است که مسئله نه از جانب پارلمان مرکزی، بلکه از جانب پارلمان اقلیت جدا شده از طریق رفراندوم حل میشود. نروژ در سال 1905 جدا شدن از سوئد را خود حل نمود. در حالیکه نروژ دوبار از سوئد کوچکتر بود. »

حق تعیین سر نوشت چنان سازمان دولتی دمکراتیک است که این دولت باید نه تنها دمکراتیک باشد، همچنین مسئله جدائی از طریق غیر دمکراتیک حل نشود.

پرولتاریا آنچنان دموکراسی را طلب می کند که راه ندهد هر یک از ملت‌ها را با توسل بزور در داخل دولت نگهدارد.

بدین سبب است که برای جلوگیری نکردن از حق تعیین سر نوشت ما چنانچه جناب سیمکوفسکی فرض می کند، به جای تأیید جدائی، بلکه ما رای بدهیم تا همین مسئله را ولایت جدا شده خود حل کند.

لنین در جای دیگر می نویسد: «جناب سیمکوفسکی می پرسد. اگر مرتجعین در رای گیری اکثریت را از آن خود بسازد آنوقت چه باید کرد؟ لنین در پاسخ این سؤال می نویسد پرسش سیمکوفسکی ربطی به مطلب ندارد. اما به نظر لنین مثلی هست میگویند: « هفت احمق سئوالی پیش می کشند که هفتاد عاقل نیز نمی تواند به آن پاسخ بدهد. لنین به سخنان خود ادامه میدهد و می نویسد:

« اگر در رای گیری دمکراتیک مرتجعین اکثریت را تشکیل دهند، بطور کلی یکی از این دو نتیجه پیش خواهد آمد یا تصمیم مرتجعین اجرا میشود که در آن صورت نتایج زیان بخش آن توده ها را کم و بیش علیه ارتجاع به جانب دموکراسی سوق میدهند و یا اینکه حل مسئله از طریق برخورد و جنگ داخلی و یا اینکه با جنگ دیگری حل میشود. چنین جنگی ( شاید سیمکوفسکی از آن بی خبر نیست) در شرایط موجود است که دموکراسی امکان پذیر است.»

لنین خطاب به سیمکوفسکی می نویسد: « بدون تردید نفی حق جدائی بمعنی کمک به باند غدار سیاه ناسیونالیزم ولیکوروس است.»

لنین با استناد به پلخانف می نویسد: « 43% اهالی روسیه ولیکوروس است. لیکن ناسیونالیست ها با سرکوب کردن 47% اهالی بر آنها حکمرانی میکنند.»

آثار لنین نشر 4 جلد 19 صفحه 580-572

### مسئله زبان

لنین درباره زبان روس از روزنامه « روسکویه اسلاوا نمره 198 مطلبی را نقل می کند.

« دشمنی نسبت به زبان روسی بدان علت است که آنرا بشکل تصنعی ( باید گفت از راه اعمال زور) تحمیل می کنند.....»

« روزنامه می نویسد: حتی هیچکس از مخالفین تحمیل زبان روسی اعتراض نخواهد کرد. در روسیه به ابن بزرگی به یک زبان عموم دولتی نیازمند است. چنین زبان میتواند زبان روسی باشد».

لنین در این مورد می نویسد: « منطق در هوامعلق شده است در سوئیس کوچک زبان واحد دولتی وجود ندارد. در آنجا 3 زبان دولتی آلمان، فرانسه و ایتالیا موجود است که با این عمل سوئیس چیزی از دست نمی دهد. بلکه چیزی را بدست می آورد. در سوئیس 70% اهالی آلمانی زبان (در روسیه 43% و لیکوروس) 22% فرانسه زبان (در روسیه 17% اوکرائین ها) 7% ایتالیا زبان (در روسیه 6% لهستانی ها 4.5% بلاروسها) هستند.

اگر در سوئیس ایتالیائی ها در پارلمان مرکزی اکثر اوقات به زبان فرانسه حرف میزنند، آن ها تحت فشار پلیس وحشی اینکار را نمی کنند (در سوئیس چنین قانونی موجود نیست) بلکه شهروندان متمدن به زبان اکثریت اولویت قائل میشوند. زبان ایتالیا مورد تنفر آنان نمی شود. برای اینکه این زبان زبان ملت آزاد است، با اقدامات تنفرزای پلیس پذیرفته نمی شود.

پس به چه علت در روسیه عقب مانده که ساکنین آن را ملت های مختلف تشکیل می دهند با قائل شدن به حفظ امتیاز نسبت به یک زبان رشد و ترقی خود را به تاخیر می اندازد. لنین به لیبرالها خطاباً می نویسد: «جناب لیبرال ها مسئله باید در جهت عکس بررسی شود. زیرا اگر روسیه می خواهد به اروپا نزدیک شود آیا نباید در حد امکان و با سرعت هر نوع امتیاز را بشکل مکمل و با قاطعیت از میان بردارد؟»

لنین درباره امتیاز ها می نویسد:

« اگر همه امتیاز ها از میان بر داشته شود، اگر تحمیل یکی از زبان ها از بین برود همه اسلاوها به آسانی و زودتر زبان همدیگر را یاد میگیرند و در پارلمان مرکزی از حرف زدن به زبان مختلف هر اسی به خود راه نمی دهند.

لنین در جای دیگر در این مورد می نویسد:

« لیبرالها مانند مسائل سیاسی با مسئله زبان ها نیز مثل خرده فروشان ریاکار برخورد می کنند. یک دستش را بشکل آشکار به طرف دموکراسی، دست دیگر را بشکل مخفیانه به طرف پلیس دراز می کنند. با هیاهو خود را هوادار ضد امتیاز ها معرفی می کنند و بطور مخفیانه از صاحبان قدرت گاه یک امتیاز گاه امتیاز دیگر می گیرند.

لنین در جای دیگر نقش دموکراسی کارگری را با این شکل توضیح میدهد: « به هیچ ملت و به هیچ زبان نباید امتیاز داد. تعیین سر نوشت ملتها، یعنی مسئله جدائی و تشکیل دولت برای آن ها باید از طریق آزاد و دمکراتیک حل شود.

### ناسیونالیستهای هوادار آسیمیلیاسیون

آسیمیلیاسیون- یعنی از دست دادن خصوصیات ملی و تبدیل شدن به ملت دیگر نتیجه تردیدهای بوندیست ها و همفکران ناسیونالیست آنها است. جناب لیپمن دلایل عادی بوندیست ها را (پرنسپ های آنها را) تکرار می کند و میگوید: « وحدت کارگران همه ملتهای یک دولت را، به عبارت دقیق طلب وحدت کارگران در یک سازمان را آسیمیلیاسیون کهنه شده قلمداد می کند. او در مقاله خود در پر او دای شمال این سؤال را مطرح می کند که: « شما به کدام ملت منسوب هستید؟ به نظر او کارگران باید بگویند. « من سوسیال دمکرات هستم.»

نظرات رفقا اسکندری و رادمنش در مورد مسئله ملی با نقطه نظر لیپمن سوسیال دمکرات بوندیست عنیت تشکیل می دهد. جالب توجه اینجاست که لیپمن در اوایل قرن ۲۰ و رفقا اسکندری و رادمنش در اواسط این قرن زندگی می کردند. این دو رفیق گرچه در مورد مسئله ملی در ایران با اصرار به لنین و لنینیزم استناد می کردند، اما در عمل تئوری لیپمن را در باره مسئله ملی بکار می بستند.

( رجوع شود. به صفحات 167 و 197 )

### آذربایجان واحد و افسانه باقراف

خاورمیانه و آسیای مرکزی تا اواسط قرن 15 میلادی تحت سلطه امپراطوری واحد قرار داشت این مناطق وسیع اولین بار در اواسط قرن 15 و اوایل قرن 16 بین عثمانی ها و صفوی ها تقسیم شد. ایران کنونی، آسیای مرکزی و قفقاز تحت حکمرانی صفوی ها و نادر شاه افشار در آمد. آسیای صغیر، مناطق عرب نشین و بالکان تحت تسلط عثمانی ها قرار گرفت. امپراطوری نوظهور روسیه در قرن 19 قفقاز و آسیای مرکزی را به تصرف خود در آورد. ایران به دو منطقه، نفوذ روسیه و بریتانیا تقسیم شد. عثمانی ها در جنگ جهانی اول شکست خوردند، همه مستعرات خود را از دست دادند و با مقاومت شدید در مقابل تهاجم استعمارگران اروپائی توانستند در آسیای صغیر دولتی بنام ترکیه بوجود بیاورند. بعد از تکه پاره شدن امپراطوری روسیه ( اتحاد شوروی) در قفقاز 3 دولت مستقل، در آسیای مرکزی و قزاقستان 5 دولت مستقل تشکیل شد.



در چنین جوی است که ملل و اقوام ساکن ایران، ترکیه، عراق و افغانستان مبارزه خود را برای دست یابی به مطالبات ملی شدت بخشیدند. و مسئله حق تعیین سر نوشت جنبه حادثری به خود گرفت. دولتهای «غیر تاریخی» در صحنه سیاست حضور یافتند.

این مسئله در دو سوی رودخانه ارس از جانب گروههای رادیکال به اشکالی مختلف تظاهر می کنند. وحدت دو آذربایجان و تشکیل دولت واحد آذربایجان افراطی ترین خواستی است که برای عملی ساختن آن در مرحله کنونی کمترین امکامی وجود ندارد. با این همه مسئله آذربایجان واحد بشکل آرمانی هم که باشد. ذهن عناصر ملی را مشغول می کند.

در تاریخ شصت ساله مهاجرت، ما شاهد طرح مسئله آذربایجان واحد

بودیم.

سقوط حکومت ملی در آذربایجان و مهاجرت رهبران فرقه دمکرات آذربایجان به جمهوری آذربایجان شوروی همزمان باحیای فعالیت سیاسی فرقه، مسئله آذربایجان واحد نیز به میان کشیده شد. در مراسم بزرگداشت سالروز 21 آذر شعار زنده باد میر جعفر باقراف پدر و رهبر آذربایجان واحد به صدا در آمد.

عدم واکنش باقراف نسبت به این شعار تصویری در اذهان بوجود می آورد که شاید او ( باقراف) خود مبتکر طرح این مسئله است. اما با نگاه گذرا به سیر حوادث در سالهای 45 - 1946 در آذربایجان ایران نشان میدهد که باقراف با جد جهد کوشید وضع موجود ( خود مختاری) در آذربایجان حفظ شود و او هر چه از دستش بر میآمد انجام داد. اما نتوانست جلوی فاجعه را بگیرد که حکومت خود مختار ملی ساقط نشود. اما مخالفین خود مختاری در داخل و خارج از ایران برای بی اعتبار کردن نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان (21 آذر) می کوشیدند به جهانیان به قبولانند که فرقه دمکرات آذربایجان را باقراف تشکیل داد تا بوسیله آن، آذربایجان را از ایران جدا سازد و به آذربایجان شوروی ملحق نماید و رهبری آذربایجان واحد را در دست بگیرد.

آنچه مربوط به خود باقراف است توضیحات مختصری ضروری به نظر

میرسد.

خانواده باقراف ما نند هزاران خانواده در منطقه مسلمان نشین قفقاز به قشر متوسط تعلق داشت. اجداد باقراف از زیدی های یمن است که هزار سال پیش از یمن کوچ کرده در کرانه دریای خزر حکومت زیدیها را ( شهردر بند) تشکیل دادند. بعد از مدتی به یمن باز گشتند. عده ای نیز در همینجا ماندند. از آنها عده ای به شهر قوبا نقل مکان کردند. خانواده باقراف نیز جزئی از آنها بود.

باقراف اول در قوبا، بعد در هشترخان تحصیل کرده، در یکی از روستای های قوبا به آموزش کودکان مشغول شد.

باقراف در جریان حمله ارمنی ها به قوبا باعلی بگ نامی ( مالک محل همکاری نمود و در مبارزه مسلحانه علیه ارمنی ها شرکت کرد. مدتی با حکومت مساوات همکاری کرد. بعد به هشترخان رفت با نریمان نریمانف تماس بر قرار نمود. بدین وسیله سر نوشت باقراف با بلشویک ها گره خورد. چند سال در سازمان امنیت حکومت شوروی در باکو فعالیت نمود. تا مرگ استالین ( 1953) رهبری حزب کمونیست آذربایجان شوروی را در دست داشت.

باقراف قدرتمند ترین شخصیت سیاسی در قفقاز بود. برای تأمین تمامیت ارضی آذربایجان شوروی هر چه در توان داشت بکار برد و از توسعه طلبی ارمنستان در قره باغ علیا جلوگیری بعمل آورد. نگذاشت رهبران ارمنستان توسط مالینکوف استالین را اغفال کنند و قره باغ علیا را به ارمنستان ضمیمه نمایند.

سر کوبی مخالفین در اتحاد شوروی از جمله در آذربایجان شوروی فاجعه تاریخی بود که بشریت در مراحل مختلف تاریخ با آن روبرو شده و تا تضاد میان فقر و ثروت موجود است، روبرو خواهد شد.

همه انقلابها در تاریخ عصیانی است علیه بی عدالتی ها. انقلابهای خونین در فرانسه و روسیه سر آغاز زندگی نوین در تاریخ بود. شکست انقلاب، باز گشت به گذشته، پیروزی انقلاب گام بزرگ به آینده است.

انقلاب روسیه (1917) از آن جهت از انقلابهای دیگر متمایز است که در آن پینه دستان قدرت سیاسی را در دست گرفتند. ابزار وسایل زندگی را به صاحبان اصلی آن برگرداند. با توسل به اعمال قهر آنرا برای مدت نسبتاً طولانی حفظ نمودند.

تعاونی کردن کشاورزی مبارزه طبقاتی را تشدید نمود. دهقانان مرفه در این مبارزه شکست خوردند. تقسیم عادلانه ثروت در روستاها تأمین گردید. سالیان درازی است که دشمنان سوسیالیزم ( مخالفین تقسیم عادلانه ثروت) بدون آنکه نامی از سوسیالیزم بمیان بیاورند و درباره ماهیت سوسیالیزم اظهار نظر نکنند. شب و روز مشغول "افشاء جنایات" استالین هستند تا نسل جوان از ایده سوسیالیزم بیزار شود و بشکل « داوطلبانه » تن به استثمار انسان از انسان بدهند.

تصادفی نیست که مخالفین حق تعیین سر نوشت ملتها در ایران فرقه دمکرات آذربایجان و نهضت دمکراتیک ( 21 آذر) آذربایجان را به باقراف

نسبت میدهند و ادعا میکنند که فرقه دمکرات آذربایجان برای اجرای سیاست خاصی تشکیل شد تا " دو " آذربایجان یکی شود. صاحبان این « نظر » آگاهانه تاریخ را تحریف میکنند تا بتوانند آذربایجان را از حقوق ملی خود محروم کنند. بدین طریق آذربایجان به مثابه « ملت غیر تاریخی » 2500 سال دیگر مهرسکوت بر لب بزند و بشکل « داوطلبانه » از حقوق ملی خود امتناع ورزد. روزالوکزامبورک، اتوبوئر، کائوتسکی و دیگران در آغاز قرن 20 تئوری « ملتهای غیر تاریخی » را نسبت به لهستان، رمانی، صربستان، بلغارستان چک و اسلواکی بکار بستند. تنها لنین بود که در برابر این « تئوریهایی » ایستایی نمود. با جنگ جهانی اول سقوط امپراطوری اطریش- مجار، امپراطوری عثمانی و امپراطوری روسیه تزاری « ملل غیر تاریخی » در مرکز تاریخ قرار گرفتند. از ستم ملی رهائی یافتند و به استقلال ملی نائل آمدند.

## سه نامه

## از محمد قاضی به میرجعفر باقراف

## نامه اول

در بلانک رسمی دولتی خطاب به جناب میرجعفر باقراف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان نوشته شده است. در این نامه گفته میشود:

« با کمال احترام عرض میشود. در مناطق سردشت، سقز و بانه دشمن تانک دارد. هم چنین مرکز لشکر سنجح طیاره دارد. بدین سبب از شما خواهش میکنیم به ما 3 تانک و دو توب ضد طیاره بدهند.

« محمد قاضی 24/12/29.

## نامه دوم

« جناب میرجعفر باقراف پدر و معلم بزرگ خلق محترم آذربایجان »

اولاً شخصاً من و از طرف خلق کرد به شما و ملت آذربایجان سلام می فرستم. در عین حال برای خلق آزاد و حوشبخت آذربایجان زندگی سالیان دراز آرزو می کنم.

مقصود من از نوشتن این نامه عبارت از این است که مطمئن باشید که زحمات شما و ارتش سرخ به هدر نخواهد رفت. ارتش روس از ذهن و قلب ما بیرون نخواهد شد. من نمی توانم باور کنم که ارتش روس با رفتن از ایران خلق

های مظلوم را فراموش خواهد کرد. من اعتقاد دارم که روس ها پس از 4 و 5 سال اقامت به میهن خود باز می گردند. مسائل حیاتی ما را در مرکز دقت قرار خواهند داد.

ملت کرد باهم با ملت آذربایجان در راه آزادی ملت خود، میهن خود بدون وقفه مبارزه خواهند کرد. ما ملت کرد با کمک شما میتوانیم به وحدت ملی نائل شویم. خوب میدانیم ملت باید برای آزادی مبارزه کند. آزادی بدون مبارزه و بدون ریخته شدن خون غیر ممکن است.

ما ملت کرد هیچوقت در برابر تهران سر فرود نمی آوریم. اما خواهشی از شما داریم:

1- به ملت کرد توجه کنید و آنرا فراموش نکنید و در سراغ آن باشید.  
2- خواهش دیگری دارم و آن اینست که رفیق عیسی زاده را هرچه زودتر به فرستید پهلوی ما. برای من تعجب آور است که او با وجدان کار کرد، زحمت کشید، ارتش تدافعی خلق را بوجود آورد، مرزهای ما را مستحکم کرد، در میان خلق احترام کسب نمود. زمانی که خلق کرد در مبارزه با دشمن امتحان خود را پس میداد به فکر آوردن زنش افتاده ما را ترک نمود. مثل اینکه این بهانه بود (دئیة سن بو بهانه ایدی).

به نظر من حق ما نسبت به صلاح الدین کمتر از شما نیست. چونکه او اولاً فرزند شوروی است، ثانياً کرد است. بدین جهت از شما خواهش میکنم لا اقل تا به پایان رساندن کار، رفیق عیسی زاده را برگردانید، بیاید نزد ما، سلامت و خوشیخت باشید. هرگز شما را فراموش نخواهم کرد.  
دوست شما . محمد قاضی

### نامه سوم

حضور رهبر معظم آذربایجان بزرگ و معلم عالیقدر ما میرجعفر باقراوف

اکنون که کاروان تمدن کوچک ما ایام مرخصی را به پایان رسانده، از نو برای کسب علم و کمال جهت روشنائی بخشیدن به مملکت خود باز میگردند (به محل تحصیل). موقع را مغتنم می شمارم سلامهای صمیمانه خود را تقدیم نمایم و تقاضا دارم دستور مؤاکد صادر فرمائید. مراحم و بزرگ منشی نسبت به کرامات کاملاً عملی شود، خیر خواهی و لطف شما به شکل جدی تعقیب شود.

محمد قاضی

نامه های محمد قاضی به میر جعفر باقراف از آن جهت جالب توجه است که محمد قاضی باقراف را « پدر و معلم بزرگ خلق آذربایجان و رهبر معظم آذربایجان بزرگ » و معلم عالیقدر ما می نامد.

اینک نظرات ژنرال آذر، عبدالصمد کامبخش و ژنرال محمود پناهیان در مورد میرجعفر باقراف در برابر قضاوت خوانندگان قرار می گیرد.

### ژنرال عبدالرضا آذر

" در برابر اعضای فرقه دمکرات آذربایجان که به آذربایجان شمالی پناه آورده اند مسئولیت سنگین تری قرار دارد. اعضای کمیته مرکزی و همه افراد فرقه دمکرات آذربایجان باید به حد امکان سجایای اخلاقی و فرهنگی شهروندان شوروی را سرمشق قرار دهند. سطح اخلاق فرقه وی را بالا به بریم. صفوف فرقه ای مان را محکمتر کنیم، برای این منظور خوب کار کنیم. در این راه با استفاده از کمکهای بی شائبه حزب کمونیست ( بلشویک) آذربایجان، بویژه رهبر آذربایجان واحد و پدر مهربان ما رفیق میر جعفر باقروف نظریه مارکسیزم و لنینیزم را یاد بگیریم.

زنده باد فرقه دمکرات آذربایجان ممثل اراده 5 میلیونی!

زنده باد جبهه واحد آزادی، صلح برای خلقهای آذربایجان و، کرد و

فارس!

زنده باد رهبر و پدر مهربان آذربایجان واحد میر جعفر باقروف!"  
از گزارش سرهنگ ارتش ایران و ژنرال ارتش فرقه دمکرات آذربایجان عبدالرضا آذر به مناسبت پنجمین سالگرد 21 آذر ( روزنامه آذربایجان 25 آذر

1329

### عبدالصمد کامبخش

1- 97 نفر فارغ التحصیل مدرسه حزبی داریم که همه اینها با کار مناسب تأمین شده اند و 17 نفر آنها در حال گذراندن دوره دکترا هستند.

2- 150 نفر دانشگاهها و هنرستاها را به پایان رسانده اند، اکنون در رشته های تخصصی خود کار می کنند.

3- 310 نفر در مدارس و هنرستانها، 100 نفر در مدرسه حزبی مشغول تحصیل هستند.

اینها همه گنجینه طلائی ما هستند. آنها در سایه برادران آذربایجان حرب بلشویک، بویژه رهبر مردم آذربایجان واحد میر جعفر باقر اف صاحب تخصص شده اند.

در پایان جلسه کامبخش این شعارها را داد.  
زنده باد رهبر مبارزه قهرمانانه ضد امپریالیستی مردم ایران متحد با وفای حزب توده ایران ما!

زنده باد پدر و رهبر عزیز آذربایجان واحد رفیق میر جعفر باقر اف!

اما کامبخش از دادن شعار سوم یعنی « زنده باد فرقه دمکرات آذربایجان » طفره می رود.

( برگرفته از سخنرانی مفصل کامبخش به مناسبت ششمین سالگرد 21 آذر. این سخنرانی در شماره شنبه 23 آذر ماه سال 1330 روزنامه آذربایجان درج شده است. این تکه از زبان آذربایجانی ترجمه شده است.)

### ژنرال پناهیان

#### **کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان**

رفقا! بنا به اطلاعی که دارم، کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان تصمیم گرفته برای تجدید کارت عضویت به وضع مهاجرین سیاسی آذربایجان جنوبی رسیدگی نماید.

خادمین صمیمی و وفادار فرقه مدتهاست که با یک دنیا هوس و بی صبری انتظار آنرا دارند. این کار برای تحکیم کارهای سازمانی مؤثر خواهد بود. بدین منظور آنکت هایی برای مهاجرین سیاسی پر خواهند کرد.

در نتیجه حوادث غیر مترقبه بنفع فرقه گوشه نشینی اختیار کرده ام. ولی حقیقت امر این است که حتی یک دقیقه نیز آرزوی مبارزه تحت رهبری ارجمندانه فرقه دمکرات آذربایجان ( به ریاست رهبر مهربان خلق آذربایجان واحد باقر اف) از خاطر من نخواهد شد.

بدرستی غیر از آرزوی تأمین وحدت آذربایجان، آزادی و سعادت خلق آذربایجان هیچ فکر و آرزویی برایم جالب نیست.

با تقدیم آنکت صدور و یا عدم صدور کارت فرقه را به تصمیم کمیته مرکزی واگذار و خواهشمندم این عریضه در پرونده من بایگانی شود.  
عضو جسور و انعطاف ناپذیر شماره 84 فرقه دمکرات آذربایجان ..

محمود پناهیان

۱۹۵۱ / ۱/۳

با مرور گذرا به اسناد و مدارک روشن می شود که مخالفین فرقه دمکرات آذربایجان سیناریوئی را روی صحنه می آورند که بیشتر به افسانه شباهت دارد.

### مسئله ملی از دیدگاه راست افراطی

سقوط امپراطوری تزار در روسیه بدولت انگلیس امکان داد خاندان قاجار را از قدرت برکنار کند و شرایطی بوجود آورد که ایران در مقابل روسیه شوروی به سنگر محکم بدل شود. برای رسیدن به این هدف دو راه در پیش گرفته شد.

۱- با بکار انداختن کودتا دیکتاتوری نظامی در ایران برقرار گردد.

۲- برای تحکیم پایه های دیکتاتوری از ایدیولوژی ایران بزرگ

( ناسیونالزم ایرانی) استفاده شود. برای دستیابی به این هدف کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) را راه انداخت. رضاخان قزاق را در رأس قدرت قرار داد. رضاخان برای همین منظور سران عشایر را خلع سلاح نمود و عده ای از سرشناس ترین آنها در پشت میله های زندان قرار گرفتند و یا تیرباران شدند. همچنین نهضت دمکراتیک سرکوب گردید. شیخ محمد خیابانی کشته شد. میرزا کوچک خان وکلنل محمد تقی خان را سر بردیدند. عتب نشیی نیروی دریائی شوروی از رشت تسلط رضاخان بر ایران را تسریع نمود.

۵ سال طول کشید تا در ایران « ثبات سیاسی» استقرار یابد و تخت طاوس و تاج کیان به مالکیت رضاخان در آید. در سرتاسر ایران سکوت قبرستان حکمروائی کند.

رضاخان با توصیه بریتانیای کبیر روشنفکران مداح را دور خود جمع کرد و بواسطه آنان ایدیولوژی ایران بزرگ را تدوین و به سیاست روز تبدیل نمود.

این سیاست توسط فرزند "خلف" رضاشاه ادامه یافت.

ما نمونه هائی از آن را نقل می کنیم:

### جنبش ملی ایران

« در سرزمین پهناور ایران بزرگ از دره رود سند تا جلگه بین النهرین مردمی هوشیار و پشتکار و با استعداد زندگی میکنند.

این سرزمین با منابع بزرگ زیرزمین و روی زمین خود میتواند چند برابر جمعیت کنونی را خوراک و پوشاک بدهد. در زیر خاکهای ایران کنونی ما که کمتر از یک صدم جهان جمعیت دارد نزدیک به پانزده در صد ذخائر نفت جهانی نهفته است ... بهترین راه حفظ سرزمینهای مهین ما آنست که هم میهنان پاتان، افغان و کرد ما نیز بما ببینند تا میهن چهل میلیونی ما با نیرو و توان بیشتری آماده بر خورد با پیش آمدها کرد و .... نباید گمان کرد که در جهان امروز پیوستگیهای ملی یا نژادی کارنا پسند و یا بزبان یگانگی جهانیان است.

پیوستگی های ملی و نژادی بزبان یگانگی مردم جهان نیز نمی باشند. زیرا این کاربخشی از جهانیان را از پراکندگی رهانیده و به پیوستگی گراشی میدهد و از اینرو خود گامی در راه پیوستگی جهان است.

اگر هم میهنان، در سرتاسر سرزمینهای ایرانی نشین یارای آن را نمایند که سازمانهای کهنه و فرسوده خود را واژگون ساخته و کشوری یکتا پیشرو بنمایند. بیگمان میهن ما نیز بشتاب همه نیروهای خود را بکار خواهد انداخت و جمعیت خود را نیز به هشتاد و شاید صد میلیون افزایش خواهد داد.

چنین کشوری با منابع سرشار و صنایع پیشرفته میتواند، همچون وزنه ای در جهان باشد و با بمب هسته ای و موشکهای دور پرواز همچون دیگران خود را در برابر حمله هوایی نگاه دارد... (حاشیه: محمود احمدی نژاد پس از 48 سال آرزوی ملیون متعصب ایران را برآورده می کند. - ا.ل)

..... اما ایران تنها سرزمینی که در مرزهای کنونی ایران قرار دارد نیست و ایرانی تنها همین ۱۹ میلیون تنی که در کشور ما جا دارند نیست. ما همچنان که در اندیشه هم میهنان درون مرز ایران کنونی هستیم همچنان باید با اندیشه ایرانیان بیرون مرز ایران کنونی باشیم و هر چه برای خود میخواهیم برای آنان نیز بخواهیم.

ماده ۱۰ برنامه جنبش ملی ایران: پیوند سرزمینهای ایران نشین.

کتاب جنبش ملی ایران سال ۱۳۳۸ صفحات ۱۰۷ / ۱۱۱ / ۱۱۹

..... شاید بگویند که غیر از ترکی زبانها و لهجه های دیگری نیز در ایران مرسوم است از قبیل عربی، ترکی، کردی، بلوچی، لری، گیلگی، مازندرانی و جز اینها پس همه اینها را چگونه میتوان از بین برد. نخست آنکه هیچ یک از اینها جز چهارتای اول زبان یا لهجه نیست که میان ایران و همسایگان مشترک باشد تا بنحوی احتمال خطر خارجی برود و غیر از دو تایی نخست که اولی زبان سامی و دومی



تورانی است، کلیه زبان دیگر مرسوم در ایران لهجه های ایرانیست. حتی کردی و هیچ کدام مانند زبان ترکی خطرناک نمی باشند. به این واسطه اکنون در درجه اول باید تمام توجه بطرف آذربایجان معطوف شود... با جدیت هر چه تمامتر فرهنگ عمومی فارسی را بزبان فارسی در تمام شهرها، دهات و ایلات آنجا دنبال کنند... با زبان ترکی... نمیتوان به مدارا رفتار نمود... خلاصه باید از حیث اسامی، زبان و دیگر جهات رفع اختلاف نمود و ملت را یکنواخت کرد و ایرانیان را به تمام معنی «ایرانی ساخت»... آمریکائیاها بواسطه پیروی از یک "سیستم" بسیار مدبرانه و عاقلانه به توصیه ملت خود موفق شده اند که تقلید است، ما هم باید ایرانی ساختن، ایرانیان مانند آمریکا نیز اسبون پیشه کنیم...

بعقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما تحریکات بیگانگان و بعضی جاه طلبی ها و استفاده جوئیهای راضی به بنیان وحدت ملی تمامیت ارضی ایران خدشه برسد.

..... اما وقتی زبان فارسی را بطور اجباری در عموم کشور بمردم نیاموزند. ضرر آن این است که چند میلیون ایرانی زبان ملی عمومی کشور خود را ندانند، عواقب وخیم سیاسی دارد.

..... من همیشه با استقلال فرهنگ در استانهای کشور مخالف بوده و هستم، چه ممکن است اگر چنین استقلال داده شود، بلوچها بخواهند بلوچی، کردها کردی، آذربایجانیاها ترکی را زبان دبستانی خود نمایند، معلوم است که با این پراکنگی تازه دیگر یگانگی برای ایران باقی نمی ماند...

اگر زبان فارسی میبایست موجب عقب ماندن آنها از قافله باشد. چرا واپس نمانده اند؟ در ایران نخست وزیر، وزیر آذربایجانی بیش از فارسی یا خراسانی یا کرمانی یا گیلانی یا اصفهانی یا مازندرانی یا یزدی و غیره داشته ایم. کسانی که این عنوانها را بکنند، تنها میخواهند با بهانه های عوام پسند مقاصد بیگانگان را از پیش ببرند...

نگارنده با آموختن پنج دقیقه زبان ترکی هم در مدرسه یا دانشگاه آذربایجان مخالفم..... آذربایجان مهمترین بخش ایران است و خود ایرانست، از روزگاران پیش همیشه این سر ایران بوده است... ولی باید بگویم در پایتخت مشاهده کرده ام. در میان بعضی از جوانهای آذربایجانی آثاری از آن افکار شوم را باقی می بینم که آنها از سوء سیاست و رفتار بد مأموران دولت در آذربایجان احتمال خطر مییابند. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند... به تمام معنی ایرانی نمائیم، آینده تاریکی در جلو ما است. پس همه باید یک دل صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند بتدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد....

نه تنها باید رفع این دو و یا چند گانگی زبان که مهترین دشمن یگانگی است بشود، بلکه باید دو گانگی ها و جدائی های دیگر هم از میان برود و مخصوصا اختلاف تازه ایجاد نشود... باید متوجه بود هر چیز که بوی استقلال داخلی از آن بر آید، برای وحدت ملی و استقلال و تمامیت ایران خطر دارد.

حزب پان ایرانیست از جوانهای احساساتی و متعصب تشکیل یافته و عقیده دارد که باید هفده شهر قفقاز و قسمتی از هندوستان (!) و غیره به ایران ملحق شود...»

مجله آینده شماره ۲-۴ بهمن و اسفند ۱۳۳۸ فوریه و مارس ۱۹۶۰

### شاه و وحدت ملی

"آنچه شرط بلاغ است باید گفت خواه موافقان از سخن آدم پند گیرند، خواه مخالفان ملال"

در این روز ملت ایران باید وحدت ملی و هماهنگی کامل خود را در مسائل و موضوعات مربوط به مملکت و سرنوشت مردم نشان بدهد.....

وحدت ملی خود را نشان بدهد، یعنی بدنیا ثابت کند که ایرانی هنگامیکه پای منافع و مصالح ملی و میهنی در میان باشد، گردا گرد سمبل وحدت ملی خویش که پادشاه مملکت است جمع میشود و بندای وی پاسخ مثبت می دهد ولو بزبان منافع خود و طبقه خودش باشد.

خواندنی ها ۶ بهمن ماه ۱۳۳۴

### استراتژی سیاسی خاورمیانه همسایگان ایران

«مرد کوچه ایران میخواهد که تحولات روزانه این همسایه، یعنی افغانستان مورد مراقبت دقیق ایران قرار گرفته و مثل خانه خود از تمام جریانات آن واقف و آگاه باشد. باید سیاست ایران از هر حیث در افغانستان تقویت شده نفوذ ایران و ایرانیت به تدریج در این سرزمین از تمام راه های مختلف توسعه یابد.....

مرد کوچه ایران عتبات مقدسه را تقریبا خاک خود میداد.... علاوه بر اینکه بیشتر جمعیت آن شیعه و ایرانی می باشد، قریب یک ربع جمعیت آن کرد هستند که خود کشورها نیز در درجه اول ایرانی خالص می باشد. مضافا به اینکه شط العرب نیز شاهراه آبی ایران می باشد.

شیخ نشینهای خلیج فارس نیز همیشه در گذشته از حمایت ایران بر خوردار بوده و منافع ایران ایجاب میکند که نفوذهای مضر و مخل در این سرزمین ها ریشه نندواند.

ترکبه ..... بخصوص همکاری با دولت ترکیه در انشاء یک سیاست مدبرانه و در عین حال واقع بینانه از لحاظ مسئله کرد بسیار ضرورت دارد و این مسئله را نمیشود به سادگی و به آرامی از آن گذشت.

....هیچ کدام از ممالک خاورمیانه بجز ایران نمیتواند نه از لحاظ سابقه ونه از لحاظ موقعیت پیشقدم شده و خواستار واقع بینی از دنیای عرب در خاورمیانه نشوید. زیرا هر یک از این مالک از لحاظ رشد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مشکلاتی که دارند و با آن مواجه هستند، نمیتواند چنین مسئولیتی را قبول نماید.

ایرانیت که باید حقا و حکماً سرگم شده کلاف خاورمیانه را به سر پنجه تدبیر خود بدست گیرد. تمام رمز این معضل در چگونگی اجرای آن تدبیر است.

ایران می تواند چنین استراتژی را طرح نماید زیرا.

۱- قدمت تاریخی ایران بمتابیه یک ملتی که همیشه در بدترین ادوار تاریخ به فرهنگ دنیا چیزی افزوده.

- وحدت فکری مردم ایران که بر روی سه اصل زیر قرار گرفته است.

الف- سلطنت ایران، مذهب شیعه، سنت های تاریخی که هر سه باهم پایه ملیت ایران را بوجود آورده اند.

ب موقعیت جغرافیائی ایران

ج - رشد سیاسی و اجتماعی ایران

ر- شاه جهان دیده و ورزیده و مصمم و وطنپرست ایران که از هر حیث بخصوص از لحاظ قدمت مملکتش بساخت احراز قیادت این منطقه را با شخصیت خود پیدا کرده است.

خواندنیها ۲۲- ۲۹ مرداد ماه ۱۳۴۲

« ایرانی از خانواده بزرگ آریائی و از کشور گل و بلبل نژاد میگیرد ولی از نظر اینکه زبان هم میهنان خود را نمی فهمد، نمی تواند تفاهم کند.

عوامل اتحاد و یگانی ملل بشرح زیر بیان شده است:

۱- مرز و حدود سیاسی کشور

۲- سوابق باستانی و گذشته های پر افتخار.

۳- رسوم، آداب، عقاید دینی و مذهبی

۴- زبان و فرهنگ مخصوص.

بعقیده نویسنده زبان که موجب تفاهم بیان افراد میگردد، نخستین و مهمترین

عامل در وحدت افراد و بزرگترین عامل استقلال کشوری بشمار میرود...

زبان رایج نواحی جنوب، آذربایجان، کردستان و لرستان و غیره عربی، ترکی و لری و غیره است. بندرت افرادی یافت میشوند که فارسی، یعنی زبان شیرین گل و بلبل را حرف بزنند....

..... بدین ترتیب و حتی به نقشه جزافیانی ایران نظر می افکنیم می بینیم، هر گوشه ای را مردمی گرفته اند که دارای نژاد، آداب و رسوم زبان ویژه ای است و اینها عواملی است که موجب تفرقه، چند دستگی افراد ایرانی گشته است. علاقه بگذشته ای پرافتخار و با سابقه امیراطوری و شاهنشاهی به تمدن و فرهنگ ایرانی و بالاخره مهر شاه و میهن برای ایرانیان بسیار ارزنده و مهم است.

ولی بطوریکه میدانیم و علم روانشناسی بما ثابت کرده، همه آن مهر و محبت ها و احساسها جنبه ای عاطفی دارد. در شرایط گوناگون گاهی طغیان میکند و حتی زایل میشود، امکان آن هست که کینه و نفرت جایگزین آنها گردد. علاج منحصر بفرد این است که زبان فارسی را در سراسر کشور گسترش بدهیم تا آنجا در راه گسترش آن یکوشم که منطقه آذربایجان شرتی و غربی، منطقه، کردستان و منطقه آبادان ترکی، کردی و عربی را فراموش کنند. آنها هم مانند سایر استانها فارسی بگویند، فارسی بنویسند و فارسی بخوانند...

متأسفانه سهل انگاری شده و این کار اساسی که پایه استقلال کشور را استوار می سازد انجام نگردیده.

زبان فارسی باید همچون نژاد و خون میان تمام افراد این کشور جریان یابد باشد که، دیگر هیچگونه عواملی بیگانگی یافت نشود...

ایرانی باید همان طوریکه از گذشته ای پرافتخار خود نشاد میگردد. خون گلگرن آریائی در عروقتش جریان دارد و با زبان شیرین فارسی سخنی بگوید و با سایر هم میهنان خویش از این نظر هم یکسان بگردد.

پان ایرانیسم و یا شونیسم در مطبوعات جبهه ملی و ناسیونالیست ها در اروپا

### ناسیونالیسم دمکراتیک

« ما ۵ گروه انسان را که در چهارچوب مرزهای فعلی ایران و انسانهایی که در اطراف این مرزها زندگی می کنند و بزور و نیرنگ از آغوش خانواده بزرگ ریوده شده است، ایرانی، ملت ایران و یا ناسیون ایران می نامیم. تقدس به این ناسیون علیرغم خواست ما صورت پذیرفته و اختیاری در آن نداشته ایم. »

« سوگند» مهر ماه ۱۳۴۲ مونیخ آلمان

عقیده تقی زاده

..... زبان و خط فارسی .... با وحدت ملی و در نتیجه با تمامیت ارضی و عظمت ملت و مملکت ما بسته است.

اگر افراد ملتی زبان یکدیگر را نفهمند، نمیتوانند آنگونه که باید و شاید باهم یگانه و همفکر باشند... روزگار همیشه آبستن است. ممکن است بار دیگر مانند آنچه در زمان پیشه وری پیش آمد روی دهد.

زبان فارسی - یعنی زبان خود آذربایجان است که چندی است که فراموش شده، زبان خارجی نیست که کسی بخواهد به آن تحمیل کند.

آذربایجانیان باید خودشان پیشقدم شده و زبان ملی خود را رواج دهند تا کم کم ترکی که خارجی است برود.

همان گنجه و شیروان که نظامی، خاقانی از آن بر خواسته اند دو بیست سال پیش نسبت بمادر وطن همان فرزند را داشتند که اکنون آستارا و مرند دارند.

### وقت ملاقات بیگانه ایم زبانهای محلی ایرانی باید موقوف شود بقلم دکتر خراسانی

ضمناً جمله معروف " وقت ملاقات بیگانه ایم.... " را شنیده اید؟ نام فیلمی بود که در تهران نمایش دادند. شاید شما هم آنرا دیده باشید مشکلی نیست که ما همه ایرانی هستیم. امکان دارد بیشتر ما بنقاط مختلف کشور مسافرت نکرده باشیم. کسانیکه مسافرت کرده اند و با مردم شمال و جنوب، غرب و شرق تماس گرفته اند. درست به این حقیقت ایمان آورده که وقت ملاقات بیگانه اند. آری بهنگام روبرو شدن با هم میهان گرامی خود. بیگانه ایم، چه یک تهرانی با زبان ترکی، کردی، لری، مازندرانی، گیلکی، سخنان و زبانهای مخلوطی را که در میان عشایر دهاتی، شهرستانی وجود دارد نمی فهمد. ایرانی، از خانواده بزرگ آریایی و از کشور گل و بلبل نژاد میگیرد. ولی از نظر اینکه زبان هم میهن خود را نمی فهمد، نمیتواند تفاهم کند، انس بگیرد و گل بگوید و گل بشنود؟! این است که هر دو خود را نسبت بیکدیگر بیگانه می پندارند. چه بسا که از هم احساس غربت بکنند؟!

### چه عوامل اتحاد و یگانگی است

چه عواملی بیست میلیون ایرانی را با هم متحد و یگانه میسازد؟! پاسخ های زیادی به این پرسش داده شده و عوامل گوناگونی را برای اتحاد و یگانگی ملل بر شمرده اند از قبیل:

- ۱- مرز و حدود سیاسی کشور
- ۲- سوابق باستانی و گذشته های پر افتخار
- ۳- رسوم، آداب، عقاید دینی و مذهبی
- ۴- و بالاخره زبان و فرهنگ بخصوص

بعقیده نویسنده، زبان که موجب تفاهم میان افراد میگردد، نخستین و مهمترین عامل در وحدت افراد و بزرگترین عامل استقلال کشور بشما می‌رود، البته زبان مشترکی که همه بتوانند باهم سخن بگویند و تبادل افکار بنمایند. چه بسا در کشوری چون سوئیس سه زبان رواج دارد. آلمانی، فرانسه و ایتالیا (یا رمانی) که هر یک خاص منطقه ایست. ولی همه زبان دومی را آموخته اند، چون فرانسه یا آلمانی که زبان مشترک تمام ملت سوئیس بشما می‌رود.

در ایران متأسفانه بیشتر مردم سواد لازم را ندارند و از دانستن زبان اول بطوریکه بخواند و بنویسد، عاجزند تا چه رسد بزبان دوم. نیم قرن از نهضت ما میگذرد. بالغ نیم قرن است که از مشروطه و نهضت ملی ما میگذرد..... پس مشکل ما حل شده است

با نهایت تأسف باید گفت نه هنوز اگر بنواحی جنوب، آذربایجان، کردستان، لرستان و .... برویم، وقت ملاقات بیگانه ایم. چه زبان رایج این منطقه ها عربی و ترکی، کردی، لری و غیره است. بندرت افرادی یافت میشوند که فارسی، یعنی زبان شیرین گل و بلبل را حرف بزنند. اگر هم باشند، شماری از فرهنگیان هستند که بمرکز آمده سالیان چند در دانشگاه و سازمانهای علمی کشور سرگرم تحصیل بوده اند.

### آثار شوم بیگانگی

آثار شوم این بیگانگی بمرکز، یعنی تهران کشیده شده یقیناً بارها برای شما خواننده عزیز اتفاق افتاده که در محفلی شرکت کرده بخوشی و آرامش روحی بگذارید.

ناگهان در مجلس دو نفر عرب، ترک و کرد یا لر پیدا میشوند و میان جمعیت شروع میکنند مثلاً بترکی سخن گفتن تا آنجا گفتگوی آنها گل میکند و گرم صحبت میشوند که موجب تنفر و انزجار حاضران میگردند، همه خود را

نسبت بگفتگوهای خود که اغلب عادی و معمولی است، بیگانه شمرده اند و این بدترین عادت است که در میان قوم ایرانی من دیده ام.  
 بدین ترتیب وقتی به نقشه جغرافیائی ایران نظر می افکنیم می بینیم هر گوشه ای را مردمی گرفته اند که دارای نژاد، آداب- رسوم و زبان ویژه ای است و اینها عواملی است که موجب تفرقه و چند دستگی افراد ایرانی گشته است. یقیناً در پارلمان این دوره چهره هائی از این وضع جلوه گری میکند؟؟

### سابقه شاهنشاهی

علاقه بگذشته پر افتخار، بسابقه امپراطوری شاهنشاهی متمدن و فرهنگ ایرانی و بالاخره مهر شاه و میهن برای ایرانیان بسیار ارزنده و مهم است.

ولی بطور یکه میدانیم و علم روانشناسی بما ثابت کرده، همه آن مهر و محبتها و احساسها جنبه عاطفی دارد. در شرایط گوناگون گاهی طغیان میکند و وقتی زایل میشود و امکان آن هست که کینه و نفرت جایگزین آنها گردد.

### راه علاج

تنها یگراه دارد. راهی عملی و آسانی.  
 آری علاج این مشکل، که امکان دارد در آینده دور برای کشور داریوش و داد خطری در برداشته باشد، راه دارد و آسان است. فقط باید کار کرد، تلاش و فعالیت نمود و نتیجه گرفت.  
 علاج منحصر بفرد اینست که زبان فارسی را در سراسر کشور گسترش بدهیم. تا آنجا در راه گسترش آن بکوشیم که دیگر منطقه آذربایجان شرقی و غربی، منطقه کردستان و منطقه آبدان، ترکی، کردی و عربی را فراموش کنند، آنها هم مانند سایر استانهای فارسی سخن بگویند، فارسی بنویسند و فارسی بخوانند و....

### باید بفعالیت پرداخت

عواملی برانگیزیم که به امر آموختن زبان فارسی تشویق شوند و همه جا، در خانه، در گردش، در مسجد، در محافل دینی و مذهبی و در گفتگوهای گوناگون فارسی صحبت کنند.  
 این کاری است که می بایستی از آغاز نهضت تا کنون انجام شده باشد و امروز پس از نیم قرن از تأسیس فرهنگ و کلاسهای جدید می گذرد. همه

ایرانیان به یک زبان سخن بگویند و همه از لحاظ خون و نژاد و زبان یکسان باشند.

ولی متأسفانه سهل‌انگاری شده و این کار اساسی که پایه استقلال کشور را استوار می‌سازد، انجام نگردیده.

### آخرین سخن

آخرین سخن اینست که زبان فارسی، باید همچون نژاد و خون میان تمام افراد این کشور جریان یابد، باشد که دیگر هیچ‌گونه عوامل بیگانگی یافت نشود. و بیست میلیون ایرانی را نسبت بهم در وقت ملاقات بیگانه نسازد. ایرانی باید همان طوریکه از گذشته‌ای پر افتخار خود نژاد میگیرد، خون گلگون آریائی در عروقتش جریان دارد، زبان شیرین فارسی هم سخن بگوید و با سایر هم‌میهنان خویش از این نظر هم یکسان گردد...

"تهران مصور" شماره ۱۰۶۱، ۱۳ دی ماه ۱۳۴۲

"باید فارسی حرف بزنند: وزارت فرهنگ به هیات دولت پیشنهاد کرده است که طی دستوری بهمه ادارات دولتی در شهرستانهای مختلف دستور دهد که در موقع کار اداری و مذاکره با ارباب رجوع حتماً فارسی صحبت بکنند و هیچ مأمور دولت در محل خدمت حق ندارد که با ارباب رجوع بزبان محلی گفتگو نماید. این تصمیم برای بسط و توسعه زبان ملی در شهرستانها اتخاذ شده است..."

مجله «امید ایران» ۱۱ بهمن ۱۳۴۲

### «در راه حقوق خلقهای ایران»

اطلاعات در یکی از شماره‌های خود ۲۴ آبان ماه ۱۳۴۲ در پیرامون کوچ دسته جمعی مردم آذربایجان به سایر نقاط ایران و خاصه پایتخت چنین می‌نویسد: من نمیگویم که برای تبریز و آذربایجانی‌ها به سبب افتخارات گذشته سرودهای میهن بسرانید و در جامعه ملی ایران جاه و مقام و امتیاز خاصی برای آنان قائل شوید، خیر. ولی میگویم بیائید پس از سالها سیاست تبعیض را ترک کنید و سرزمین آذربایجان را که از فیض برکت آن می‌توانید همه جای ایران را برخوردار سازید. در توجه و صرف پول و سرمایه بهره مند کنید.

«یادم می‌آید در یکی از ادوار که یک نفر غیر محلی را از صندوق بلوچستان در آورند. چند نفر از پلوچها که در تهران کار داشتند. به دفتر اتحاد ملی آمدند و میگفتند تمام دانشجویی ما از این بود که تا به حال هر وقت به تهران



می آمدیم لا اقل وکیلان زبان ما را می فهمید. حالا این وکیل تازه نه تنها ما را به خود راه نمی دهد، بلکه یا پراکسیون دارد. (بلو چها مخرج ف ندارند، به فراکسیرن پراکسیون نمیگویند) و یا اگر پراکسیون نداشته باشد اصلا زبان ما را نمی فهمد!!

روزنامه « اتحاد ملی»

شماره ۷۶۹ سه شنبه ۱۰ مهر ماه ۱۳۴۳

### پیشگفتار

#### وارثین پان ایرانیستهای دوران سلسله پهلوی

پرویز ورجاوند یکی از نمایندگان برتری طلبان قومی و ملی در ایران کنونی است. این طیف از ناسیونالیستهای " ایران بزرگ" زره ای حق و حقوق برای اقوام و ملل غیر فارس در ایران قائل نیستند.

پرویز ورجاوند در تاریخ 16 بهمن سال 1379 طی نامه ای به رئیس جمهور وقت، آقای محمد خاتمی می نویسد: " جناب آقای رئیس جمهور در شرایط موجود پان ترکیستها یک حرکت گسترده فرهنگی را سازماندهی کرده اند. نیاز بدان است که با یک عزم ملی در چارچوب یک برنامه ریزی حساب شده و سریع با پان ترکیستها به مقابله پرداخت...

پان ترکیستها از مردم آذربایجان بعنوان یک ملت یاد می کنند... آنها بر اساس کدام پژوهش باستان شناسی، قوم شناسی، تاریخی و به چه اعتبار آذربایجانی را ترک می نامند. یا اینکه بر اساس کدام پژوهش و تحلیل علمی کسی حق دارد تبلیغ کند که زبان ترکی در آذربایجان ریشه 7500 ساله دارد. و زبان فارسی به آنها تحمیل شده است...

آنها به منظور بهره برداری سیاسی در جهت لطمه زدن به وحدت ملی کشور هستند. در شرایط حساس و بحرانی امروز چطور میتوان نسبت به آن بی تفاوت ماند..."

بدین ترتیب پان ایرانیستهای امروزی در ایران چند گام بیشتر از اسلاف خود فراتر نهاده و در جلوی چشم میلیونها اصل و تبار ترک ساکن ایران آنها را نفع می کنند.

این تیپ "روشنفکران" در روز روشن چراغ بدست در پی " نژاد آریائی" می گردند و عجیب است که در ایران 70 میلیونی کنونی حتی یک نفر ایرانی غیر آریائی ( فارس) را برای نمونه پیدا نمی کنند.

ما عین نامه جناب ورجاوند را با ضمیمه مطلبی از سایت ایران زمین در زیر درج می کنیم که خواننده خود در این باره قضاوت کند.

### **نامه دکتر پرویز ورجاوند به رئیس جمهور دور جدید تهاجم به آذربایجان آغاز شد**

آقای رئیس جمهوری، از سالها پیش فعالیتهای جهت داری ... مناسب برای رودرروئی با پدیده وحدت ملی و زیر پرسش بردن آن به بهانه وجود قومیت ها و کوبش های مختلف در ایران جریان داشته و با وجود سیطره بی چون و چرای ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی بر همه اصول هیچگاه با آن برخوردی صورت نگرفته است این در حالی است که نیروهای ملی و گستره صاحبان اندیشه و قلم وابسته به آنها که دغدغه اصلی شان حفظ یکپارچگی مهین و وحدت ملی بوده است زیر فشار قرار داشته اند. نگاهی به انتشار کتابها و نشریات پر شماری که اساس کارشان بر در هم شکستن وحدت ملی و نفی زبان فارسی به عنوان محور همبستگی فرهنگی جامعه قرار دارد به روشنی بیانگر میدان دادن به این جریان خزنده است.

جناب آقای خاتمی می دانید که تاکنون سه کنگره به نام « آذربایجانیان جهان»؟! در آمریکا، آلمان، اسکانداوی و با حمایت ملی ترکیه و مشارکت علنی جمهوری آذربایجان و زیر پرچم آن کشور تشکیل و در آنها درباره پیوستن آذربایجان به جمهوری آذربایجان و رسمیت یافتن زبان ترکی در ایران سخن گفته شده است. شماری از ایرانی اهل آذربایجان که در ترکیه مشغول تحصیل هستند بدون ثبت در پاسپورت و با هزینه ترکیه به این کنگره ها برده شده و در آنها شرکت یافته اند. نمی دانم از سوی دستگاه وزارت خارجه چه گزارشاتی در این باره در یافت داشته اید و چه موضعی اتخاذ شده است.

جناب رئیس جمهوری نمی دانم تا کنون دستگاه ریاست جمهوری و ارگانهای فرهنگی کشور گزارشی درباره نوشته های مجله ها و روزنامه های: وارلیق، چپچک، نوید آذربایجان، امید زنجان، مبین، شمس تبریز و ... دیگر نشریه های دو زبانه به حضورتان تقدیم داشته اند یا نه. دور به نظر می رسد که چنین گزارشی را دریافت کرده باشید و در برابر موضعی که در آنها گرفته شده بی تفاوت مانده باشید.

نمی دانم ملت های کشور از نوک هرم تا به پائین، که طی سه سال اخیر نسبت به ساده ترین جمله های نشریات اصلاح طلب به شدت برآشفته می شوند و تا مرز توقیف و زندانی کردن، پیش می روند و مقامهای نظامی تا حد زبان بیرون کشیدن به تهدید می پردازند، در برابر نوشته هایی که از هموطنان عزیز آذربایجانی به عنوان ملت آذربایجان، یاد می کنند و از حقوق ملت آذربایجان،

سخن می گویند چه واکنشی نشان داده اند. بی تفاوتی در برابر این جریان خزنده تا به آنجا ادامه می یابد که امسال با یک سازماندهی همه جانبه از سوی ترکیه و جمهوری آذربایجان و عوامل اجیر شده ایرانی آنها یکی از درخشانترین چهره های تاریخ استقلال طلبی ایران در برابر تجاوزگران عرب، یعنی بابک خرمدین، به عنوان سمبل استقلال طلبی و جداطلبی ترکان!؟ به بدترین شیوه ممکن مورد بهره برداری قرار می گیرد و در روز دهم تیرماه جمعیتی نزدیک به دویست هزار نفر به قلعه بابک به کلیبر کشانده می شوند و گروهی کوچک از آنها آنجا سرود « یاشا یاشا آذربایجان» مربوط به فرقه دمکرات را سر می دهند. جناب رئیس جمهور، باید یزدان پاک را سپاس گفت که به دلیل عظمت تاریخ ایران، حتی دشمنان وحدت ملی و استقلال کشور نیز چاره ای ندارند تا برای جلب نظر مردم به قهرمانان و سطوره های ملی تمسک بجویند. این در حالی است که دولتمردان این سرزمین حتی آنهایی که با تاریخ و فرهنگ ایران آشنائی دارند به دلیل نحوه برخورد گروهی انحصار طلب، هنوز به خود اجازه نمی دهند که برای حفظ هویت ملی و فرهنگی این سرزمین و آشنائی گسترده نسل جوان با آن، بر پیشینه تاریخی و فرهنگی کشور و ارزشهای آن تکیه کنند و دست کم چهره های ماندگاری چون ابومسلم خراسانی، یعقوب لیث، بابک خرم دین و دهها چهره بلند آوازه دیگر را با برپائی بزرگداشتها و ساختن پیکرها نشان مطرح بسازند. دریغ و صد دریغ.

جناب آقای رئیس جمهوری، روزنامه ها و هفته نامه های وابسته به جریان پان ترکسیم بر اساس رهنمودهای سامان دهی شده به وسیله ترکیه از مدتها پیش با انتشار تقاضاهای فراوان می کوشند تا با قلب واقعیت های مسلم تاریخی، هویت ایرانی ترک زبانان ایران را با صراحت انکار و آنها را از نظر نژادی و فرهنگی نه تنها فرعی متفاوتند که ملتی متفاوت با بقیه ایرانیان قلمداد کنند و سابقه آنان را به سومریها!؟ و 7500 سال پیش برسانند و بگویند: « آذربایجانیها و ترک های ایران زمین قوم نیستند بلکه ملتند.» و با اینکه در کشور سیاست پنهانی استحاله فرهنگی و اضمحلال زبانی و اجتماعی ملت آذربایجان پیش برده شده است و: « ما ترک هستیم، آریائی و آذری نیستیم» در این تبلیغات گسترده شمار ترک زبانان ایران را 30 میلیون ذکر می کنند و در جریان انتخابات در مورد شمار ترک زبانان شهر تهران چنین می نویسند: « شنیده می شود که برخی از کاندیداهای ترک زبان حتی در تهران نیز خواهند کوشید تا با چاپ پلاکاردها و تراکتهایی به زبان ترکی آرای 5 میلیون شهروند ترک پایتخت را به دست آورند.»

آقای رئیس جمهوری، بر اساس این زمینه سازیهاست که سرانجام گروه پان ترکسیمت ها بابتی پروائی بخود اجازه می دهند تا نامه ای را با امضای

شماری از نمایندگان شناخته شده فعال پان ترکیست درباره تحصیل و تدریس زبان ترکی در تمامی سطوح از ابتدایی تا عالی ترین سطح دانشگاهی، ایجاد فرهنگستان زبان ترکی، اختصاص یک شبکه مستقل تلویزیونی به زبان ترکی و... را به حضور جنابعالی بفرستند و بخواهند که به خواسته‌ها ایشان پاسخ مثبت داده شود.

جناب آقای رئیس جمهوری، دور به نظر می‌رسد که سازمانهای اطلاعاتی درباره تلاشهای ترکیه و هزینه‌ها و اقداماتی که از سوی آنها با پشتیبانی آمریکا در راستای تقویت پان ترکیسم صورت می‌پذیرد اطلاعات جامعی در اختیار نداشته باشند. ایلچی بیک و حزب او در جمهوری آذربایجان مسئولیت سامان دهی و ارتباط با پان ترکیست های ایران را بر عهده داشت. آگاهی دارید که جمهوری آذربایجان خط خود را از «سیریل» به لاتین ترکیه تغییر داده و بر آنست که آنرا با تمهیدات خاص در آذربایجان گسترش دهد. با توجه به آنچه که جسته گریخته به گوش می‌رسد، پان ترکیست ها در دستگاه دولت و سازمانهای چون صدا و سیما صاحب نفوذ می‌باشند. برنامه های زبان ترکی افزایش یافته و در مصاحبه‌ها بیشتر به زبان ترکی با مردم گفت و گو می‌شود و به این ترتیب پیام می‌دهند که مردم فارسی نمی‌دانند و اگر هم بدانند نمی‌خواهند صحبت کنند. بنابراین دور به نظر نمی‌رسد که جماعتی در چهار چوب توجیه توسعه سیاسی و احترام به خواست مردم، بکوشند تا زمینه را برای گونه ای پاسخگویی موافق به خواسته های طرح شده فراهم سازند و در دولت جنابعالی کشور را با یک فاجعه ملی مواجه بسازند.

جناب آقای رئیس جمهور، به عنوان سابقه به آگاهی می‌رسانم که در ماه نخست شروع کار دولت موقت که اینجانب مسئولیت وزارت فرهنگ و هنر را بر عهده داشتم، یک هیأت حدود بیست نفره به سرپرستی شادروان مفتی زاده، از کردستان به تهران آمدند تا درباره مسائل مختلفی از جمله همین مسئله آموزش به زبان کردی آن هم نه به این گستردگی تقاضای آقایان، با دولت مذاکره کنند. مسئولیت این کار بر عهده شادروان فروهر و من گذارده شد و در جلسه بیش از چهار ساعت با وجود شرایط خاص آن زمان، به آقایان توضیح دادم که شما با این پیشنهاد به دلایل بسیار ( که یک بیک برشمردم) نه تنها به همه ملت ایران که به مردم کرد این سرزمین نیز لطمه ای شدید خواهید زد و از جمله یاد آور شدم که شما فرزندان خود را از دستیابی به گنجینه عظیم کتابها و مقاله های فارسی در تمامی زمینه ها محروم می‌سازید. در حالی که هیچ منبعی برای جایگزین کردن به زبان کردی وجود ندارد. مذاکرات آن شب نتیجه بخش بود و به دلیل آنکه هیأت از تحصیل کردگان تشکیل یافته بود متوجه ژرفای موضوع شدند و از پی جستن آن صرفنظر کردند.

جناب آقای رئیس جمهور، جنابعالی بهتر می‌دانید که طرح این خواسته‌ها همه و همه جنبه سیاسی دارد و در راستای فشار سیاسی مطرح گردیده تا بر قدرت مانور ترکیه در قفقاز و آسیای مرکزی بیافزاید و از توان ایران بکاهد و اجازه ندهند تا ما به تقویت حوزه فرهنگ ایرانی در منطقه بپردازیم. بنابراین می‌پذیرد که ایجاب می‌کند تا از موضع اقتدار با این توطئه برخورد بشود و اجازه ندهیم تا فاجعه افغانستان به گونه‌ای دیگر تکرار بگردد.

جناب آقای رئیس جمهور، اگر به فریادهای جمعی از نیروهای ملی در این سالها توجه شده بود و شرایط لازم برای طرح مسائل مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران در درون کشور و منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در بیرون فراهم گشته بود امروز ما در موقعیت دیگری قرار داشتیم. طی این بیست سال هیچ کوششی در زمینه بازشناسی ارزش‌های والای فرهنگ ایرانی به عمل نیامد و اجازه داده نشد تا هویت این ملت چنانکه باید به فرزندان آن شناسانده شود. در پیش از انقلاب کوشش شد تا چهار واحد درس تاریخ و فرهنگ ایران، برای تمامی رشته‌های دانشگاهی به عنوان درسهای اصلی منظور بگردد. این درس بعد از انقلاب حذف و جایش را چیزهای دیگر گرفت. دستگاه رادیو و تلویزیون کشور طی این بیست سال نه تنها در این زمینه کاری نکرده است که با اجرا برنامه‌های خشک و بی‌محصول همه، بویژه نسل جوان را گریزان ساخته و امروز در عمده استانهای ترک زبان این رادیو و تلویزیون ترکیه و باکو و نوارهای ویدیویی و کاست آنهاست که حرف اول را می‌زنند. جوانی که نه از رادیو و تلویزیون، نه در مدرسه و نه در دانشگاه درباره پیشینه میهن، تاریخ کشور فرهنگ سرزمین آموزش نبیند، طبیعی است که گفته‌های بی‌پایه و غیر علمی جمعی پان‌ترکیست که از ترکیه تفضیه می‌شوند می‌تواند ذهن او را بخود مشغول بدارد برای او هویتی دروغین بسازد.

جناب آقای رئیس جمهوری، حدود سه سال از طرح موضوع گفتگوی تمدنها، می‌گذرد دستور فرمائید چند فرد صاحب‌نظر به ارزیابی برنامه‌های اجرا شده با بودجه کلان از سوی مرکز وابسته به ریاست جمهوری بپردازند و حضورتان گزارش دهند که چه نتایجی در بر داشته است؟ ما می‌توانستیم دست کم در چارچوب این مرکز براساس برنامه‌های سنجیده شده، همایش‌ها، سمینارها مراسم برپا بداریم که به طور غیر مستقیم جوانان این سرزمین، بویژه مناطقی را که زیر تبلیغات ضد ملی قرار دارند به شناخت مطلوب برسانیم و براساس مبانی، علمی نشان دهیم که ما در ایران، ترک زبان داریم، نه «ترک» و بکوشیم تا هویت واقعی هموطنان آذربایجان و ترک زبان خود را به آنها بشناسانیم و از سوی دیگر شمار فراوانی از جوانان حوزه فرهنگ ایرانی در

بیرون مرزها را با پیشینه فرهنگی و تاریخی مشترکمان آشنا کنیم. ولی در این راه هیچ گامی برنداشتیم، شاید هنوز بار هم فرصت باشد و اگر همت کنیم بتوانیم کاری در خود انجام دهیم.

جناب آقای رئیس جمهور، در شرایط موجود پان ترکیست ها یک حرکت گسترده فرهنگی را سامان دهی کرده اند و نیاز بدان است که با یک عزم ملی، به مدد صاحب نظران، در چارچوب یک برنامه ریزی حساب شده ولی خیلی سریع با همان حربه به مقابله پرداخت و یا یک برنامه درست در خنثی کردن توطئه ها توفیق یابد از سوی دیگر ایجاب می کند تا در زمینه سیاسی نیز دست به اقداماتی زده شود تا گروه فعال پان ترکیست ها نتوانند با بی پروایی به تبلیغ گفته های ناصحیح خود بپردازند و ذهن ها را آشفته کنند چگونه است که دستگاه مطبوعات وزارت فرهنگ در برابر توطئه های عجیب و غیر منظره حدود 20 نشریه ترکی، فارسی هیچگونه موضعی نمی گیرد و باز خواستی نمی کند. مگر می شود از مردم آذربایجان به عنوان یک ملت یاد کرد؟ مگر کسی حق دارد سرزمین «اران» یا جمهوری آذربایجان را به شیوه آنها «آذربایجان جنوبی» یاد کند؟ براساس کدام پژوهش باستان شناسی قوم شناسی و تاریخی به اعتبار آذربایجانی را می توان «ترک» دانست. یا اینکه براساس کدام پژوهش و تحلیل علمی کسی حق دارد تبلیغ کند که زبان ترکی در آذربایجان ریشه 7500 ساله دارد و زبان فارسی به آنها تحمیل شده است؟! مشکل به نظر می رسد که به طرح مباحث غیر علمی و غیرواقع به منظور بهره برداری سیاسی در جهت لطمه زدن به وحدت ملی کشور در شرایط حساس و بحرانی امروز بتوان عنوان اظهار نظر داد و نسبت به آن بی تفاوت ماند.

جناب رئیس جمهور، ایجاب می کند در قبال این حرکت خطرناک سیاسی که از بیرون مرزها به شدت حمایت می شود با قدرت و درایت بر خورد بگردد و از گسترش آن جلوگیری شود. راهکارهای بسیاری در این باره وجود دارد که باید در یک ستاد مرکب از کارشناسان و صاحب نظران در باره آن تصمیم گیری شود. باید سیاست بهره جستن از آموزگاران، دبیران و استادان بومی در برخی استانها مورد تجدید نظر جدی قرار بگیرد و با اتخاذ شیوه های سنجیده شده شرایطی پدید آید تا محور بودن زبان فارسی، به عنوان زبان اصلی آموزش مورد تأکید قرار گرفته و با تنظیم برنامه های پر جاذبه جانی، کوشش کرده تا جایگاه آن به گونه دلخواه تشبیه شود نباید اجازه داد تا تحصیل کردگان کم سواد ترکیه در مراکز آموزش عالی به کار گرفته شوند و کاهش نیز سطح علمی دانشگاهها، در راستای تقویت پان ترکیست ها عمل کنند. باید به شرایط اقتصادی و نیازهای نسل جوان در استانهایی که با زبان و گویش های متفاوت سخن می گویند توجه بیشتری بشود و زمینه های نارضایتی و بیکاری

کاهش بیابد. باید دولت تکلیف خود را با صدا و سیما روشن بسازد و شرایطی فراهم آورد تا این رسانه عظیم با بودجه سرسام آورش در خدمت وحدت ملی در آید و با تغییر کلی در محتوای برنامه ها و ایجاد جاذبه در آنها، از قدرت پیامرسانی بالائی در زمینه شناساندن فرهنگ ملی و گسترش زبان فارسی و ادبیات آن در داخل و خارج کشور برخوردار بگردد.

جناب آقای رئیس جمهور، امیدوارم که توانسته باشیم در این نوشته نگرانی همه نیروهای ملی و آزاداندیش ایران را که نگران لطمه خوردن به وحدت ملی، یکپارچگی کشور و استقلال آن هستند به جنابعالی منتقل کرده باشم و آرزو کنم که موضوع به واقع جدی گرفته شود و هرچه سریعتر اقداماتی در خورد صورت پذیرد.

با آرزوی سرفرازی و نیکبختی ملت بزرگ ایران دکتر پرویز ورجاوند.

بر گرفته از نشریه « شمس تبریز » شماره 92 چهارشنبه 16 بهمن سال

1379

### بازهم دکتر پرویز ورجاوند

" جریان نهضت پان ایرانیسم، حرکتی بود که با وجود گذشت شش دهه از حضور آن، هنوز چنان که باید کوششی برای شناساندن اهمیت و ارزش های نقشی که در بحرانی ترین شرایط کشور بر عهده داشت، صورت نگرفته است. نهضت پان ایرانیسم در شرایطی از بطن جامعه ایران جوشید و پا به عرصه وجود گذاشت که مرحله جدیدی برای تجزیه بخش های دیگری از ایران به وسیله دو استعمارگر کهنه کار روس و انگلیس طرح ریزی شده بود. بر خلاف دیگر سازمان ها و حزب ها و جریان های سیاسی، این تنها سازمانی است که هسته مرکزی و هیات مؤسس آن را چهره های سیاسی شناخته شده و صاحب اعتبار جامعه در زمینه های مختلف تشکیل نمی داد، بلکه آنان جوانان گمنامی بودند که به طور عمده سال های آخر دبیرستان را می گذراندند و هیچ گروه و جریان مطرحی از آن ها حمایت نمی کرد و جز پول تو جیبی خودشان هیچ منبعی در آمد دیگری نداشتند.

نقش مؤثر پان ایرانیست ها در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و قدرت نمایی آنان در برابر مانورهای حزب توده برای مرعوب ساختن ملت ایران نیز، پدیده ای نیست که نسل ما بتواند آن را از یاد ببرد. حزب توده بر آن بود تا با ایجاد جو وحشت در همه جا، دولت ملی دکتر مصدق را ناتوان جلوه

دهد و در صورت بر خورد با آشوب گران، بر آن مارک فاشیست و سرکوب گر زند. حضور نیروهای پان ایرانیست در دانشگاه ها، دبیرستان ها و کارخانه ها سبب شد تا یکه تازی های حزب توده و توطئه های در پس پرده انگلستان ( به گفته دکتر مصدق، توده - نفتی ها) فلج شود و سرانجام نهضت ملی شدن صنعت نفت به نتیجه برسد. در این راه نیز حضور بی باکانه زنده یاد فروهر عاملی مؤثر به شمار می آمد."

### پسگفتار

#### افراطی ترین پان ایرانیست

خیزش دمکراتیک ترکهای ایران برای دستیابی به حقوق ملی و انسانی خود دکتر ورجاوند را سخت عصبانی کرده است. وی با نوشتن نامه به محمد خاتمی رئیس جمهور وقت می خواست " آرامش" روحی خود را باز یابد و رئیس جمهور اصلاح طلب را با خویشتن همراه سازد. او چه میگوید و از خاتمی چه می خواهد؟

1- ورجاوند انتشار کتابها و نشریات پر شماری را به زبان ترکی به اصطلاح درهم شکستن "وحدت ملی" و نفی زبان فارسی و میدان دادن به این جریان " خزنده" را محکوم میکند و رئیس جمهور آزادیخواه را که برای تمدنهای مختلف خواه در سطح جهان و خواه در سطح کشور احترام قائل است " تحریک" میکند تا او به دوران پهلویها باز گردد. به خاطر تأمین " وحدت ملی" و بخاطر تحمیل زبان دولتی به اقوام و ملل غیر فارس زبان آنها را ممنوع اعلام نماید و نگذارد به زبان مادری چیزی نوشته شود و یا صدا و سیما از پخش برنامه به زبان مادری امتناع ورزد. بعبارت دیگر رئیس جمهور کشور در موضع پان ایرانیست ها قرار بگیرد.

2- پرویز ورجاوند با عصبانیت به رئیس جمهور وقت گوشزد می کند که چرا از نوک هرم تا پایین .... نشریات اصلاح طلب به خاطر نوشتن ساده ترین جمله تا مرز توقیف و زندانی کردن پیش می روند..... اما در برابر نوشته هایی که از هموطنان عزیز آذربایجانی ( چرب زبانی در برابر آذربایجانیها) عنوان ملت آذربایجان یاد می کنند و از حقوق ملت آذربایجان سخن می گویند و اکثشی نشان نمی دهد. به نظر ورجاوند بی تفاوتی در برابر جریان "خزنده" تا به آنجا ادامه می یابد.... به عوامل اجیر شده ترکیه و جمهوری آذربایجان در



ایران بابک خرم دین را بعنوان سمبل استقلال طلبی و تجزیه طلبی ترکان مورد بهره برداری قرار میدهند."

آری بابک خرم دین مردی بود استقلال طلب و 20 سال در برابر اعراب مقاومت نمود و جان خود را در راه عقاید خود از دست داد.

وقتی پان ایرانیستها همچون ورجاوند ملیت و قومیت آذربایجانیان را نفی میکنند، طبیعی است که آذربایجان زیر پرچم قهرمانان تاریخی خود فخر میکند و زیر پرچم آن به عنوان سمبل ملی در راه حقوق ملی خود مبارزه میکند.

دستیابی به حقوق ملی بر خلاف ادعای ورجاوند تجزیه طلبی نیست، بلکه مساوات طلبی است. تحصیل به زبان مادری برخلاف این ادعاها وحدت ملی را نه تنها تضعیف نمی کند، بلکه به آن استحکام نیز می بخشد.

3- ورجاوند در نامه خود پا را فراتر میگذارد و هر چه در آذربایجان

میگذرد به پای ترکیه می نویسد و با بهره برداری از این ادعای پوچ و واهی ملیت و فرهنگ آذربایجانی را نفی می کند. باید از این پان ایرانیست افراطی پرسید که اگر سابقه ترکها به سومرها هم نرسد و یا آنها 7500 سال تاریخ نداشته باشند، اما ترک بودن آنها را نمی توان انکار نمود. زیرا حکومت ترکها از سلسله غزنویها شروع شده تا انقراض سلسله ترکان قاجار ادامه می یابد. در آغاز سلطنت رضاخان مازندرانی 99% ترکان ایران "زمین" بی سواد بودند و با زبان فارسی آشنائی نداشتند. اگر بقول ورجاوندها نژاد آنها به آریائی میرسید، اما بیش از هزار سال آنها به ترکی حرف می زنند. اگر با زور زبان ترکی را به آنها تحمیل کرده بودند، پس چرا آنها تا کنون به ترک بودن خود افتخار کرده و می کنند.

ورجاوند ترکیه و جمهوری آذربایجان را در تقویت هواداران پان ترکیستها مقصر می داند و می ترسد که تغییر خط به لاتین ممکن است در آذربایجان ایران نیز گسترش یابد. آنچه جسته و گریخته به گوش ورجاوند رسیده پان ترکیستها در دستگاههای دولتی و در صدا و سیما نفوذ کرده اند و با زبان ترکی با مردم سخن می گویند. ورجاوند رئیس جمهور را متهم می کند که همه این فعل و انفعالات در چارچوب توجیه توسعه سیاسی و احترام به خواست مردم انجام میگیرد. گو اینکه مدارا نمودن رئیس جمهور با این جریان، کشور را با فاجعه ملی مواجه خواهد ساخت.

4- هدف اصلی ورجاوند "بیرون راندن" ترکیه از قفقاز و آسیای

مرکزی است و جایگزین کردن ایران در این مناطق است. ورجاوند بدین طریق از رئیس جمهور میخواهد که از موضع قدرت در این مورد برخورد کند تا از "تکرار" فاجعه ----- جلوگیری شود. بعبارت دقیقتر ورجاوند از موضع پان

ایرانیزم رئیس جمهوری ایران را تحت فشار قرار می دهد که در شرایط کنونی این کار جزء ماجراجوئی چیز دیگری نیست.

ورجاوند ادعا میکند که در ایران ترک زبان داریم، نه ترک. از رئیس جمهور میخواهد که همایش ها، سمینارها تشکیل شود و این موضوع را بررسی کند و جوانان را به وسیله مرکز وابسته به ریاست جمهوری از تأثیر تبلیغات چند ملیتی... نجات دهد.

ورجاوند با تعجب از خود می پرسد، " مگر میشود مردم آذربایجان را بعنوان یک ملت یاد کرد؟ " " مگر کسی حق دارد سرزمین " اران " ( جمهوری آذربایجان ) را به شیوه آنها " آذربایجان جنوبی " یاد کند. " " بر اساس کدام پژوهش باستان شناسی، قوم شناسی و تاریخی اعتبار آذربایجانی را می توان " ترک " دانست. "

آفرین بر پشتکاری این پان ایرانیست متعصب و افراطی. همه میدانند. مردم عادی فارس زبانان نیز نیک می دانند ترکهای آذربایجان فرهنگ و خصوصیات روحی و اخلاقی خاص خود را دارند که فارسها دارای چنین خصوصیتی نیستند.

ورجاوند در پایان نامه بار دیگر از صدا و سیما گله می کند و از رئیس جمهور میخواهد تکلیف این رسانه گروهی را معین کند. به عبارت دیگر اجازه ندهد که صدا و سیما به زبان ترکی مخلوط به فارسی نیز برنامه پخش نکند. در پایان بایستی به ورجاوندها تذکر داد که این تلاش دست بردارند. زمان تغییر پیدا کرده، دوران، دوران رضاشاه و پرورش افکار او نیست.

«یارب ز باد فتنه نگهدار خاک پارس چنانکه خاک را بود بقاء و باد را فنا»

سعدی

### «پاینده ایران»

«ما نمی دانیم آذربایجان شمالی کجا است که شما از آذربایجان جنوبی نام برده اید. به امید آن روزی که به همت ملت دلاور و آزادیخواه ایران تمام بخشهایی که در این دو بیست سال از پیکر مام وطن ما به ناحق جدا شده است به سرزمین مادری خود، یعنی ایران زمین به پیوندد. به آرزوی آن روز باشکوه»

نقل از سایت ایران زمین

نگاهی گذرا به تاریخ

تاریخ خلقهای مشرق زمین به هزاران سال قبل از میلاد بر می گردد. در این قسمت از جهان خلقهایی زندگی کرده اند که از لحاظ زبان، نژاد، سنن و اعتقادات مذهبی از یکدیگر متفاوت بوده اند و اکنون نیز چنین است. آنچه برای ما مهم است روشن شدن اصطلاح ایران زمین می باشد. در نیم قرن اخیر این اصطلاح به حربه ای «برنده» در دست هواداران دو آتشه ایران بزرگ مبدل شده است.

ایران بزرگ و یا امپراطوری «آریایی» شش صد سال قبل از میلاد روی خرابه های امپراطوریهای کهنسال استقرار یافت. اکباتان بعنوان پایتخت این امپراطوری برگزیده شد. طولی نکشید امپراطوریهای «پارسیان» و اکباتان را منقرض نمود و پرسپولیس را پایتخت تابستانی و شوش را پایتخت زمستانی خود کردند. اما بیش از دو قرن نگذشته بود که سردار جوانی بنام اسکندر مقدونی از سرزمین «هلن» برخاست و با لوژیون سی هزار نفری سپاه «پرقدرت» امپراطوری پارسیان را تار و مار کرد. کاخ پر عظمت پرسپولیس را به آتش کشید و بر روی ویرانه های امپراطوری پارسیان امپراطوری هلن ها (یونانیان) را برپا نمود.

در طول تاریخ صد ساله امپراطوری هلنها فلسفه، زبان و تمدن یونان بر تمدن پارسیان چیره شد و بیش از دو هزار سال است که آثار فلسفی افلاطون، سقراط و ارسطو نه تنها در مدارس و دانشگاههای «ایران زمین» تدریس می شود، بلکه نام این فیلسوفان پر آوازه ورد زبان روشنفکران ایران گردیده است. باید روی این حادثه تکیه کرد که سرنوشت امپراطوری «ایران زمین» برای همیشه در جنگ قادسیه رقم خورد و نام و نشان آن دیگر جز در ویرانه های پرسپولیس (تخت جمشید) و تیسفون (مدائن) و چند کتیبه میخی در کوه بی ستون باقی نمانده است.

اما وارثین «معنوی» ایران بزرگ با آرزوی بازگرداندن «اراضی امپراطوری پارسیان» زندگی می کنند. چنانکه قلم بدستان این تفکر دلشان را با «امید» و «آرزو» خوش می کنند که روزی روزگاری خواهد رسید و «به همت مردم دلاور ایران تمام بخشهایی که در طول این دو بیست سال از پیکر مام وطن جدا شده است به سرزمین مادری خود یعنی ایران زمین» خواهد پیوست.

برای دلخوشی این افراد با این بیت از حافظ که می گوید «یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور، کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور»

جواب قلم بدستان سایت ایران زمین را روی کف دست آنها می گذاریم. واقعاً این آقایان در قرن سلاحهای کشتار جمعی، در روز روشن، چراغ در دست بدنبال نادرقلی خان افشار می کردند تا یکسره از هرات به داغستان یورش برد و قیام و شورش مردم قفقاز شمالی را سرکوب نماید. زنان ملت مقهور را شش روز در اختیار شمشیر زنان خود قرار دهد. و یا آغا محمدخان قاجار از گور سر بلند کند، با سپاه جرار به گرجستان یورش برده و قلعه تفلیس را به تصرف در آورد، شهر را به آتش بکشد، اهل بیت «هراکلیوس» فرمانروای گرجستان را اسیر کند، دار و ندار گرجیان بدبخت را غارت نماید.

مگر این فتحعلی خان، وارث تاج و تخت آغامحمدخان نبود که به عباس میرزا ولیعهد خود دستور داد در برابر «پاسکایویچ» ژنرال روس زانو زند و قرارداد ترکمنچای را امضاء نماید. آنگاه تاج مزین به الماس دریای نور نادری را بر سر بگذارد، روی تخت کیانی نزول اجلال فرماید و شمشیر را از غلاف زمردین بیرون بکشد و با مراجعه به رجال «سرشناس» دربار فریاد بکشد و بگوید که آماده است با این شمشیر سر امپراطور روس را ببرد، و درباریان مطلق ملتجعانه و گریه کنان بگویند «بدا به حال روس». اما این خواب و خیالی بیش نیست. اما نه دوران نادر است و نه دوران آغا محمدخان. تاریخ آن زمان پایان رسیده است. دوران شمشیر زنی نیز پایان یافته است. بنابراین امید برای دستیابی به «ایران بزرگ» بوسیله الحاق سرزمینهای از دست رفته به «مام میهن» نیز رویای شیرینی بیش نیست. خوب گفته اند پدران آرزو بر جوانان عیب نیست.

با همه این تفصیلات همه می گویند و ما هم می گویم «پاینده باد ایران»، اما کدام ایران؟

البته ایرانی آزاد، ایرانی آباد، ایرانی دمکراتیک. ایرانی که شهروندان آن صرفنظر از عقاید سیاسی از حقوق انسانی استفاده کنند، تسلط یک زبان بر زبانهای دیگر برچیده شود، ادبا و شعرای نامدار بعد از این از خواب و خیال «ایران بزرگ» بیدار شوند و بگویند:

«یارب ز باد فتنه نگهدار خاک پارس، ترک، کرد و عرب چنانکه خاک را بود بقاء و باد را فنا»

## فصل ششم

متن مذاکره جلسه مشاوره هیأت نمایندگی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان که ذیلا آورده می شود، سندی است که وحدت دو سازمان فوق الذکر را پایه ریزی کرده و کمیسیونی انتخاب نمود. برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر ایران، آئین نامه کنفرانس وحدت، لایحه قطعنامه و اعلامیه کنفرانس وحدت را تهیه کرد. برای تصویب در جلسه مشاوره ماه مه ۱۹۶۰ هیأت نمایندگی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان بشکل گزارش تقدیم نماید.

### مشاوره هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان و هیأت نمایندگی حزب توده ایران

۳ شهریور ۱۳۳۸ (۲۶- اوت ۱۹۵۹)

اعضای هیأت نمایندگی حزب توده ایران  
اعضای هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان  
اعضای هیأت

- |   |   |
|---|---|
| <p>۱- رادمش رضا<br/>۲- اسکندری ایرج<br/>۳- طبری احسان<br/>۴- قاسمی احمد<br/>۵- کامبخش</p> | <p>۱- دانشیان غلام<br/>۲- قاضی رحیم<br/>۳- آذراوغلو بالاش<br/>۴- امینزاده احمد<br/>۵- اصائلو غلام</p>         |
| عبدالصمد  |   |
| <p>۶- کیانوری محرم<br/>۷- جودت حسین<br/>۸- امیرخیزی علی<br/>۹- فروتن کریم</p>             | <p>۶- ابراهیمی انوشیروان<br/>۷- لاهرودی امیرعلی<br/>۸- زنوزی عباسعلی<br/>۹- شاهین تقی<br/>۱۰- مرادی محمود</p> |

در این مشاوره مسئله تدارک برای تشکیل کنفرانس وحدت مذاکره شد. اما مسئله نام فرقه دمکرات آذربایجان به بحث داع مبدل گردید. بعد از افتتاح جلسه مشاوره و قرائت گزارش حزب و فرقه، ایرج اسکندری راجع به حفظ نام فرقه گفت:

" چند نام برای حزب طبقه کارگر مانعی در مقابل تامین وحدت کامل ایجاد می کند. " دلیل دیگر اسکندری علیه نام فرقه عبارت از این بود که حفظ نام فرقه دمکرات آذربایجان در جلب نیروهای دمکراتیک در مقیاس ایران مشکلاتی بوجود می آورد. دانشجویان موضع فرقه دمکرات را در مورد وحدت حزب طبقه کارگر توضیح داد و اظهار نمود که ما هوادار جدی تشکیل حزب واحد هستیم. ولی مردم آذربایجان زیر پرچم فرقه دمکرات قربانیهای زیادی داده است، بنا براین نام فرقه باید حفظ گردد.

طبری اظهار داشت: " ما عقیده داریم که برای سراسر ایران نام واحد ضروری است. اما سازمان حزب سراسری در آذربایجان می تواند کمیته مرکزی حزب توده ایران در آذربایجان نامیده شود. "

کیانوری گفت: " گرچه نام حزب توده در مبارزه با دشمن مناسب ترین نام است. ولی برای جلوگیری از موجودیت چند نام پیشنهاد میشود نام ثالثی برای حزب واحد انتخاب گردد.

اسکندری در جریان مذاکره گزارش فرقه دمکرات آذربایجان سئوالی به این شکل مطرح نمود. " به نظر شما (ه. ن. فرقه) منافع بورژوازی ملی با حفظ نام فرقه دمکرات در داخل حزب واحد ارتباطی دارد یا خیر؟ اگر منافع آنها ایجاب کند آنها با ما همراهی خواهند کرد یا نه؟ " به نظر اسکندری نام برای بورژوازی ملی اهمیت دارد، زیرا حذف نام فرقه دمکرات جلب بورژوازی ملی به حزب توده ایران را تامین می کند.

اسکندری تصریح خود مختاری در چارچوب سرحدات ایران را قابل تحسین دانست. اسکندری در مورد بکار بردن اصطلاح جنوب- شمال به دو آذربایجان ( ایران و شوروی ) نادرست خواند. به نظر اسکندری دشمن از این موضوع سوء استفاده می کند. بنا برای بکار بردن این قبیل اصطلاحات لزومی ندارد.

طبری در جریان این بحث مسئله حذف نام حزب توده را مطرح کرد و نام کمونیست را بعنوان نام ثالث در میان گذاشت و اضافه نمود ما نظر خود را در این باره به اطلاع رفقای شوروی نیز رسانده ایم.

دانشیان این سئوال را مطرح کرد که بر گزیدن نام حزب کمونیست در ایران چه انعکاسی می تواند داشته باشد.

کیانوری در جواب گفت: " نام حزب توده برای ما عزیز است. اما پذیرفتن سه نام برای حزب واحد ممکن است در ایالتهای دیگر مثلاً خوزستان، بلوچستان و در ناحیه ترکمنها نیز برای برگزیدن نام خواص اقدام شود. " قاسمی: " حفظ نام فرقه ممکن است بمعنی جدائی فرقه درک شود. "

با این همه قاسمی نگهداشتن نام فرقه در داخل حزب واحد را ممکن می‌شمارد. اما بنظر او ممکن است افراد ساده ماندن نام فرقه را به معنی جدائی بفهند. در عین حال نام وسیله ای خواهد بود، برای تبلیغات دشمن و مرتجعین علیه حزب. به نظر قاسمی به خاطر مبارزه ضد امپریالیستی نام واحد ضروری است. در صورت عدم موافقت درباره نام، باید نام حزب کمونیست را برای حزب واحد پذیرفت.

دانشیان در جواب کیانوری و قاسمی اظهار می‌دارد که آذربایجان را نباید با خوزستان، بلوچستان و ناحیه ترکمن نشین مقایسه کرد. زیرا در این نقاط چین سازمانی وجود ندارد. در عین حال در ناحیه ترکمن ۲۰۰ هزار نفر زندگی می‌کند.

در آذربایجان ۵ میلیونی سازمان سیاسی بنام فرقه دمکرات موجود است. ما امروز بخاطر وضع موجود در جهان و ایران ایجاد حزب واحد را ضروری می‌شماریم.

دانشیان در مورد صحبت رادمنش می‌گوید: " ما با در نظر گرفتن مشکلات روی حفظ نام فرقه اصرار می‌کنیم به هیچوقت مشکلات ما با نام فرقه ارتباط ندارد. ما به خاطر منافع خلقهای ایران نگهداشتن نام فرقه را ضروری می‌شماریم. فرقه دمکرات آذربایجان می‌تواند مبارزه مردم آذربایجان را بهتر سازماندهی کند. ولی آنچه به بورژوازی ملی مربوط است، همکاری بورژوازی در مبارزه با امپریالیزم بستگی به فعالیت عملی ما دارد."

دانشیان اصرار می‌کند که در کنفرانس وحدت نام فرقه باید در داخل حزب واحد بماند و از مرکز حزب واحد تبعیت کند. حزب واحد مارکسیستی برای سراسر ایران دارای نام واحدی است. ما نباید در مورد نام بحث بکنیم، بلکه بحث باید برسر مسائل اصولی انجام گیرد. اول احیاء حزب واحد بنام حزب توده ایران، بعد فراهم کردن شرایط برای حذف نام فرقه دمکرات آذربایجان.

دانشیان در مورد نام کمونیست برای حزب واحد را در شرایط کنونی نامناسب می‌داند و به نظر وی نام کمونیست نیروهای دمکراتیک و بورژوازی ملی را ممکن است از ما دور کند و بهانه ای بدست نیروهای ارتجاعی برای تبلیغات علیه ما بدهد.

رادمنش موضع هیأت نمایندگی حزب توده ایران را مطرح نمود و پیشنهاد کرد که مسئله نام واحد برای حزب واحد تا کنگره سوم حزب واحد مسکوت به ماند. بگذار کنگره در باره نام تصمیم بگیرد و نام واحدی برای حزب واحد را برگزیند.



کامبخش نیز در تأیید پیشنهاد رادمنش صحبت کرد و مسکوت گذاشتن مسئله نام برای حزب واحد را در شرایط فعلی پیشنهاد درستی خواند. در پایان جلسه مشترک دانشجویان غلام، قاضی رحیم، آذراو غلو بالاش، رادمنش رضا، اسکندری و طبری، به عضویت کمیسیون انتخاب شدند. این کمیسیون طرح قطعنامه اعلامیه و را تهیه نموده و در جلسه مشاوره مورد تصویب قرار داد. در پایان مشاوره نامه از جانب هیأت نمایندگی حزب توده و فرقه دمکرات به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشته شد و از کمکها حزب برادر تشکر و قدردانی به عمل آمد. مشاوره با تصریب قطعنامه و انتشار اعلامیه در تاریخ ۲۹- اوت ۱۹۵۹ به کار خود پایان داد.

#### در قطعنامه از جلسه گفته میشود.

- ۱- با در نظر گرفتن ضرورت موجودیت حزب واحد در ایران و با درک اهمیت رهبری نهضت انقلابی هر دو هیأت نمایندگی تصمیم گرفتند حزب واحد طبقه کارگر ایران احیاء شود.
- ۲- هر دو هیأت نمایندگی موافقت کردند با احیا حزب واحد طبقه کارگر تحت نام حزب توده ایران و کمیته مرکزی این رهبری سازمانهای سراسری این حزب را به عهده بگیرد.
- ۳- سازمان حزب توده ایران در آذربایجان فرقه دمکرات آذربایجان نامیده میشود. فرقه دمکرات آذربایجان دارای کمیته مرکزی با حقوق کمیته ایالتی خواهد بود.
- با در نظر گرفتن شرایط موجود هر دو هیأت نمایندگی به این نتیجه رسیدند که مسئله نام واحد برای حزب طبقه کارگر ایران در کنگر سوم حزب توده ایران مورد مذاکره قرار گیرد.
- ۴- برای اجرای تصمیمات مشاوره حاضر و تصویب برنامه و اساسنامه حزب واحد در دسامبر ۱۹۵۹ کنفرانسی با شرکت نمایندگان هر دو حزب تشکیل شود. وظایف و حقوق، همچنین ترکیب کنفرانس را کمیسیون تدارک معین خواهد نمود.
- ۵- تعداد اعضای کمیسیون تدارک شش نفر خواهد بود. در این کمیسیون شش نفری، سه نفر از حزب توده و سه نفر از فرقه دمکرات خواهد بود.
- ۶- وظایف کمیسیون عبارت خواهد بود از:
  - الف- آماده کردن برنامه و اساسنامه
  - ب- تشکیل کنفرانس، معین نمودن ترکیب ( شرکت کنندگان) کنفرانس و مشخص نمودن وظایف و حقوق کنفرانس.

... ۷، ۸، ۹

**گزارش کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت**

به کمیسیون های مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران طبق بند چهارم موافقتنامه حاصله بین هیأت نمایندگیهای فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران در 6 ماه شهریور سال 1338 که از سوی هر دو کمیسیون مرکزی مورد تایید قرار گرفته است کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت مرکب از 6 نفر / از طرف کمیسیون مرکزی حزب توده ایران رفقا ایرج اسکندری، علی امیرخیزی، حسین جودت و از طرف کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان رفقا احمد امین زاده، فرج دست گشاده و حمید محمدزاده/ در روز جمعه 28 ماه آبان سال 1338 / برابر با 20 ماه نومابر سال 1959 / آغاز به کار کرد.

کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت در روند کلیه جلسات خود لوائح مرانامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر ایران / حزب توده ایران/ که از سوی دو کمیسیون مرکزی فوق پیشنهاد شده است و نیز لایحه دستور کار کنفرانس وحدت را مورد مذاکره قرار داده و تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

1- لایحه مرانامه حزب واحد / حزب توده ایران/ بر اساس دو لایحه پیشنهادی شامل بر یک مقدمه، سه فصل و 50 ماده تنظیم و به گزارش جاری پیوست می شود. بغیر از یک مسئله از مقدمه لایحه مرانامه /حل قطعی آن به جلسه مشاوره در نظر گرفته شده در آخر ماده 5 موافقتنامه حاصله در 6 شهریور سال 1338 موکول شد/ کل مضمون و محتوی آن باتفاق آراء در کمیسیون تدارک مورد تایید قرار گرفت.

مسائلی که در جلسه مذاکره کمیسیون تدارک مورد موافقت قرار نگرفت بطور خلاصه شامل موارد ذیل می باشد:

پیشنهاد هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان در قسمت تاریخی مقدمه، مربوط به ذکر نقش هیأت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان و نیز نقش حکومتهای ملی بنیان گذاری شده در سالهای 25-1324 در آذربایجان و کردستان بود.

هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان بر این عقیده است که اضافه نمودن عبارت ذیل در مقدمه ضروری می باشد:

"تشکیل حزب توده ایران در سال 1320 نقطه عطفی در تاریخ مبارزه برای آزادی و استقلال خلقهای ایران شد. حزب توده ایران در متشکل نمودن و

هدایت صحیح مبارزه خلقهای ایران بر علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی و سمت دهی آن به سوی پیروزی نقشی تاریخی و بزرگ داشته است.

جنبش ملی آزادی و دمکراتیک خلقهای ایران در جریان جنگ جهانی دوم و نیز پس از آن قدرتی هر چه بیشتر کسب نمود و گسترش یافت و پس از جنگ جهانی دوم جنبش آزادی ملی خلق آذربایجان تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان و تشکیل و فعالیت حکومت ملی در سالهای 25-1324 یکی از صفحات درخشان تاریخ مبارزه انقلابی خلقهای ایران می باشد.

همچنین تشکیل و فعالیت حکومت ملی کردستان تحت رهبری فرقه دمکرات کردستان در آن دوره نیز یکی از حوادث برجسته در تاریخ مبارزه خلقهای ایران برای آزادی بوده است".

هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی حزب توده ایران عقیده بر این دارد که نوشتن مسائل تاریخی در مقدمه مرانامه ضرورتی ندارد و در کل می توان از آن گذشت. ولی در صورتی که ذکر تاریخ جنبش انقلابی خلقهای ایران در مقدمه مرانامه لزومی داشته باشد چون تا بحال از سوی هر دو کمیسیون مرکزی نقش تاریخی فرقه های نامبرده ارزیابی نشده است و این مسئله مورد مطالعه و تحلیل رسمی قرار نگرفته و موضع رسمی اعلام نشده است بنابر این مسئله مزبور خارج از صلاحیت کمیسیون تدارک می باشد. لذا بهتر است در مقدمه مرانامه فقط اهمیت و نقش انقلابی خلقهای ایران در جنبشهای گوناگونی که در کشورمان در طول نیم سده اخیر بوقوع پیوسته است مختصراً ذکر شود و نقش فرقه های فوق /خواه حزب توده ایران و خواه فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان/ و نیز مسئله ارزیابی نقش حکومتهای ملی مزبور در روند نهضت ذکر نشود. در صورت لزوم تصریح این موضوع در اعلامیه کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت امکان پذیر می باشد.

هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان متذکر می شود که فرقه دمکرات آذربایجان مبارزه خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و دموکراسی در آذربایجان را رهبری نموده و اعتماد توده ملت آذربایجان را کسب نموده است. به همین علت فرقه دمکرات آذربایجان در میان خلق آذربایجان نفوذ و احترام عمیق داشته و در تاریخ مبارزه این خلق نقش و خدمتی بزرگ داشته است. چنانچه احتیاجی به ارزیابی باشد بدیهی است که کنگره اول و کنفرانسهای فرقه دمکرات آذربایجان این موضوع را بحد کافی ارزیابی نموده اند. علاوه بر این با در نظر گرفتن ذکر عوامل ایجاد فرقه واحد در برنامه، نوشتن مطالب فوق الذکر در مقدمه مرانامه ضروری دیده می شود.

2- لایحه اساسنامه حزب واحد /حزب توده ایران/ بر اساس دو لایحه پیشنهادی در یک مقدمه و 40 ماده تنظیم و به گزارش جاری پیوست می شود.

بغیر از یک مسئله از مقدمه لایحه اساسنامه / حل قطعی آن به جلسه مشاوره ای که نام آن در بخش اول این گزارش ذکر شده است موکول شد/ کل مواد اساسنامه باتفاق آراء در کمیسیون تدارک مورد تایید قرار گرفت.

مسئله ای که در لایحه اساسنامه مورد موافقت قرار نگرفت مربوط به بخشی از ماده 27 لایحه اساسنامه پیشنهادی از سوی کمیسیون مرکزی حزب توده ایران می باشد. در ماده مزبور گفته می شود: "... اگر بنابه علل مشخص کرسی یک و یا چند نفر از اعضای کمیسیون مرکزی خالی بماند کمیسیون مرکزی می تواند دستکم با رای دو سوم اعضای کمیسیون مرکزی ترکیب خود را از نامزدهای عضویت و یا از سایر اعضای حزب، تکمیل نماید".

هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان عقیده بر این دارد که جهت کویته شدن رفقای جدید به کمیسیون مرکزی اکثریت آراء کافی می باشد. احتیاجی به ذکر دو سوم آراء بعنوان یک شرط استثنائی وجود ندارد و کمیسیون مرکزی ترکیب خود را فقط از نامزدهای عضویت می تواند تکمیل نماید. به همین خاطر هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان نوشتن جمله زیر بجای ماده 27 را پیشنهاد نمود:

"اگر بنابه علل مشخص کرسی یک و یا چند نفر از اعضای کمیسیون مرکزی خالی بماند کمیسیون مرکزی می تواند ترکیب خود را از نامزدهای عضویت تکمیل نماید".

هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی حزب توده ایران بر این عقیده است که با در نظر گرفتن شرایط ویژه موجود در یک چنین دوره مهاجرتی و نیز با در نظر گرفتن تحکیم وحدت و همگنی موجود در حزب و رهبریت آن کویته شدن اعضای جدید به کمیسیون مرکزی بصورت اکثریت قاطع مصلحت دیده می شود.

به همین علت ضمن موافقت با جمله پیشنهادی ذکر شده در بالا پیشنهاد می شود عبارت " با اکثریت دو سوم آراء" به جمله مزبور اضافه شود.

بنابر این مسئله مورد اختلاف در این مورد فقط به جملات "اکثریت عادی" آراء و یا دو سوم آراء محدود می شود.

۳- کنفرانس وحدت و لایحه دستور کار آن براساس دو لایحه پیشنهادی از سوی هر دو کمیسیون های مرکزی تنظیم و ضمیمه گزارش جاری می شود. این لایحه که شامل بر 10 ماده است باتفاق آراء در کمیسیون تدارک مورد تایید قرار گرفت.

۴- چنانکه در بالا ذکر شد کمیسیون تدارک پس از اتمام کارهای خویش، طبق اختیاری که از سوی کمیسیون های مرکزی به این کمیسیون تفویض شده است، شروع به مذاکره تعداد اعضایی که از فرقه دمکرات آذربایجان با معرفی

از طرف کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان به کمیسیون مرکزی حزب واحد / حزب توده ایران / و به نامزدی کمیسیون مرکزی کوپته خواهند شد، نمود. کمیسیون تدارک پس از بحث و گفتگو در مورد پیشنهاداتی که از سوی هر دو طرف مطرح شد به صورت ذیل رای صادر نمود:

الف- جمعاً 9 نفر از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان با معرفی از طرف کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان به ترکیب کمیسیون مرکزی حزب توده ایران / در حال حاضر دارای 14 نفر عضو اصلی بوده و نامزدهای عضویت در کمیسیون مرکزی آن تا 16 نفر تکمیل خواهد شد / کوپته شوند. ب- کمیسیون مرکزی حزب واحد بر اساس اساسنامه ای که کنفرانس وحدت بعداً تصدیق کرد تعداد اعضای خود را تا حد 23 نفر عضو تکمیل خواهد نمود.

تبصره: کمیسیون تدارک پیشنهاد می نماید: تکمیل نمودن اعضای کمیسیون مرکزی از رفقایی که در داخل ایران فعالیت دارند انجام شود.

ت- در مورد اینکه چه تعدادی از 9 نفری که از سوی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان معرفی خواهند شد به عضویت و چه تعدادی از آنها به نامزدی کوپته شوند هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان بر این عقیده است که 5 نفر از آن 9 نفر به عضویت و 4 نفرشان به نامزدی کوپته شوند.

ث- ولی هیأت نمایندگی کمیسیون مرکزی حزب توده ایران بر این نظر است 9 نفری که از سوی کمیسیون مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان معرفی خواهند شد 4 نفر از آن 9 نفر به عضویت کمیسیون مرکزی و 5 نفرشان به نامزدی کوپته شوند.

بعلت اینکه در این مورد توافق قطعی حاصل نشد بنابراین این تصمیم گرفته شد که اختلافی که در مورد 1 نفر بین آن دو هیأت نمایندگی وجود دارد محول به موافقت هر دو هیأت نمایندگی شود.

ه- کمیسیون تدارک در روز سه شنبه 26 دی ماه سال 1338 / برابر با 19 ماه ژانویه سال 1960/ پس اتمام وظایفی که بعهده گرفته است به جلسات خود خاتمه داده و اسنادی را که به تصدیق رسیده است و نیز پس از امضای صورتجلساتی که به دو زبان، یعنی به زبانهای تورکی آذربایجانی و فارسی تنظیم شده است، در دو نسخه و به دو زبان مبادله نمودند.

### اعضای کمیسیون تدارک:

از طرف حزب توده ایران / از طرف فرقه دمکرات آذربایجان  
ایرج اسکندری / احمد امین زاده

حسین جودت  
علی امیرخیزی

حمید محمدزاده  
فرج دستگشاده

### آئین نامه کنفرانس وحدت

- ۱- کنفرانس وحدت بمنظور اجراء قرار جلسه مشاوره مشترک ششم شهریور ماه ۱۳۳۸ هیأت‌های نمایندگی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان دائر به تامین وحدت رهبری و سازمانی حزب واحد طبقه کارگر در تمام ایران تشکیل میشود.
- ۲- کنفرانس بنا به دعوت هیأت‌های اجرائیه حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان از اعضا پلنومها هر دو کمیته مرکزی و از نمایندگانی که از طرف کمیته های مرکزی دعوت شوند در تاریخی که هیأت اجرائیه معین خواهد کرد بر اساس پارینه تشکیل مییابد.
- ۳- کنفرانس وحدت تصمیماتی را که درباره تامین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران ( حزب توده ایران) از طرف رهبری دو حزب متوافقاً اتخاذ گردیده است، تنفیذ نموده رسمیت و اجرای آنرا اعلام میدارد.
- ۴- دستور کنفرانس بشرح زیر است:
  - الف- گزارش راجع بضرورت احیا حزب واحد طبقه کارگر در سرتاسر ایران و جریان امر وحدت این گزارش بوسیله کمیسیونی که از طرف دو کمیته مرکزی انتخاب شود، بهردو زبان تهیه و از طرف دبیر اول حزب توده ایران و صدر فرقه دمکرات آذربایجان قرائت میشود.
  - ب- تصویب طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر ایران.
  - ج- تصویب اعضا کمیته مرکزی و مشاورین کمیته مرکزی حزب توده ایران.
  - د- تصویب قطعنامه ها و اعلامیه کنفرانس وحدت.
  - ۵- جریان و مقررات کار کنفرانس:
    - الف - مسن ترین نماینده کنفرانس وحدت جلسه را افتتاح میکند و مسن ترین عضو از هیأت نمایندگی دوم کنفرانس را تبریک میگوید.
    - ب- کنفرانس دارای هیأت رئیسه ای مرکب از سه دبیر حزب توده ایران و صدر و معاونین فرقه دمکرات آذربایجان خواهد بود. جلسات کنفرانس را بنوبت دبیر اول حزب توده ایران و صدر فرقه دمکرات آذربایجان اداره خواهند نمود.
    - ج- منشی های کنفرانس ( چهار نفر) و کمیسیون قطعنامه و اعلامیه ( شش نفر) و سایر کمیسیونهای مورد لزوم از طرف دو هیأت نمایندگی با تعداد برابر و حقوق متساوی تعیین میشوند.

- د- نمایندگان کنفرانس در مسائل مربوطه نظریات خود را بر طبق رگلمان تصویب شده اظهار میدارند.
- ۶- پس از آنکه لیست اعضا و مشاورین کمیته مرکزی حزب واحد به تصویب کنفرانس رسید جلسه کنفرانس بعنوان تنفس قطع میشود. در این فاصله نخستین پلنوم کمیته مرکزی حزب واحد طبقه کارگر ایران ( حزب توده ایران) تشکیل میگردد. این پلنوم هیأت اجرائیه کمیته مرکزی و دبیران کمیته مرکزی را انتخاب مینماید.
- ۷- ترکیب هیأت اجرائیه و دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران بلا فاصله به استحضار کنفرانس وحدت خواهد رسید.
- ۸- نطق اختتامیه بوسیله دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران ایراد خواهد شد.
- ۹- مذاکرات، صورت جلسات، اسناد، قطعنامه ها و تصمیمات کنفرانس به دو زبان فارسی و آذربایجانی خواهد بود.

### سند مشترک

سندی که توجه خواننده به آن معطوف میشود. بررسی طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر ایران را در بر می گیرد. برای همین منظور جلسه مشاوره تشکیل شد.

در این سند هیأت نمایندگی کمیته مرکزی حزب توده ایران پیشنهاد می کرد و روی این پیشنهاد اصرار می ورزید که مارکسیزم- لنینیسم بعنوان جهان بینی حزب واحد طبقه کارگر ایران در مقدمه مرامنامه نوشته شود.

هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان عقیده داشت در مرامنامه بجای مارکسیزم- لنینیسم سوسیالیسم علمی نوشته شود.

هیأت نمایندگی حزب توده ایران با نوشتن سوسیالیسم علمی موافقت نمی کرد و استدلال میکرد که ذکر سوسیالیسم علمی حزب توده ایران را به احزاب سوسیال دمکرات شبیه می کند. آنها هم می نویسند سوسیالیسم علمی و تحت این نام بکلی از مارکسیزم دور میشوند. در این مورد بحث مفصل را در متن سند ملاحظه خواهید کرد. موضوع دیگر، مسئله مربوط به لزوم ذکر رهبری طبقه کارگر بود.

آنها استدلال میکردند بدون هژمونی طبقه کارگر پیروزی انقلاب ممکن نیست. هم چنین مسئله انقلابی بودن حزب توده ایران نیز جری از مسائل مورد بحث بود.

این سه موضوع عمده ترین مسئله ای بود که هئیت نمایندگی حزب روی آن اصرار میکرد. این مسائل از جانب اسکندری مطرح شد. کامبخش نیز در این میان مسائل سه گانه ای را مطرح نمود.

پیشنهاد کامبخش جنبه نسبتاً تحریک آمیز داشت.

۱- کامبخش می گفت بیائید برای خود محرز کنیم... این وحدت متکی به اصل لنین حزب واحد طبقه کارگر در کشور واحد است و یا در مرحله کنونی چنین وحدتی ضروری است.

۲- جهت اصلی برنامه ما چه باید باشد... مثلاً مسئله حزب واحد مارکستی و جنبه طبقاتی آن برجسته تر شود یا جنبه مسئله ملی...

۳- برنامه ای که تهیه می کنیم برنامه استراتژیک است یا برنامه تاکتیکی. در جلسه دوم - دانشجویان به سئوالات جواب داد و گفت ما نه طبق مقتضیات زمان، بلکه بر اساس پرنسیپ لنین این وحدت را ایجاد می کنیم. و می خواهیم این پرنسیپ را با ایران تطبیق دهیم... احیا حزب واحد ضروری ترین وظیفه تاخیر ناپذیر ما است.

دانشیان در جواب سؤال دوم گفت که جهت اساسی برنامه را باید مبارزه طبقاتی تعیین نماید. در عین حال چون ایران کشور کثیر المله است... مسئله ملی نیز باید در مرانامه جای مناسب خود را احراز کند.

در جواب سؤال سوم دانشجویان که مرانامه ما اکنون مرانامه مینیموم است. یعنی قطع نفوذ امپریالزم و سرگونی حکومت شاه و برقراری یک حکومت دمکراتیک است.

در این بحث مفصل اسکندری و کامبخش مسئله تاکتیکی و استراتژیکی بودن اساس برنامه را مورد بحث قرار دادند، دانشجویان بر عکس گفت: برنامه باید مینیموم و ما کسیوم باشد نه تاکتیکی و استراتژیکی در بحث نظر دانشجویان مورد پذیرش هر طرف قرار گرفت.

موضوع دیگری که مورد بحث بود مسئله ارزیابی نهضت دمکراتیک آذربایجان بود. هیأت نمایندگی حزب توده ایران فرمولی را درباره تشکیل حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ و تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در سالهای ۱۳۲۵- ۳۲۴ را ارائه دادند. آنها از ارزیابی فرقه و نهضت خود داری میکردند و تا آخر جلسه هم خودداری نمودند شرح آن را در متن اصلی سند خواهید خواند.

موضوع انجمن ایالتی و ولایتی در عین حال در ایالات ملی تشکیل انجمن ملی از جانب هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان مطرح شد. هیأت نمایندگی حزب توده ایران در این مورد عکس العمل نشان داد. اسکندری گفت: " این پیشنهاد که با کلمه «باید» تاکید شده، نادرست است زیرا در هیچ جا کسی را



نمیتوان مجبور کرد که حتما بزبان معین چیز بنویسد، یا به زبان دیگری نه نویسد و یا حرف نزنند."

آذر اوغلو - از هر ملتی به پرسید قطعا خواهد گفت که من میخواهم کارهای خود را به زبان مادری خود انجام دهم.

دانشیان: "... در آذربایجان اشخاصی را محاکمه می کنند و حبس هم می کنند. در صورتیکه اینها به جز زبان مادری زبان دیگری را نمی دادند.

اسکندری در هر حال ما موافق آن نیستیم که در هر سطر برنامه موضوع ملی و زبان ذکر شود. با اشاره کوتاه به مهمترین موضوع مورد تنازع از خوانندگان دعوت میکنیم اصل متن سند جلسه ۹ - ۱۶ ماه مه ۱۹۶۰ را با دقت به خوانند و خود قضاوت کنند...

### صورت جلسات جلسه مشاوره دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران و صدر و معاونین کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان

جلسه اول ۹ مه ۱۹۶۰ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۹)  
رفیق رادمنش: جلسه مشاوره را گشودند و متذکر شدند که ما طرح برنامه و اساسنامه را بررسی کردیم و به برخی نقائص برخورد نمودیم. چون این برنامه حزب واحدی است که به وجود میاید، این است که تنها برنامه شما و یا برنامه ما نیست لذا نیاید با تعصب بمطالب برخورد کرد و باید تمام سعی خود را متوجه بهبود برنامه نمود. هر دو ما باید کوشش کنیم که بینیم چه مطلبی درست تر و دقیقتر است و یا اصول مارکسیزم- لنینیزم وفق میدهد آنرا قبول کنیم. برنامه هم برای نهضت ما باید یک دیرکتیو باشد و هم اینکه در مقابل سایر احزاب برادر قابل معرفی باشد.

۱- بعضی اصلاحات است که جنبه اصولی دارد.

۲- اصلاحاتی هست که جنبه رداکسیونی دارد.

من معتقدم که ما اصلاحات اصولی را بررسی کنیم، برای حل اصلاحات دیگر یکی دو نفر از رفقا را میتوان مأمور این کار کرد. اکنون اگر رفقا اجازه میدهند شروع بکار کنیم.

رفیق دانشیان: همین طور است. ما هم پس از آنکه کمیسیون تدارک طرح مرامنامه را حاضر کرد. آنرا مورد بررسی قرار دادیم و در تمام سازمانهای فرقه لایحه را مذاکره کردیم و بطوریکه دیروز صورت آنرا بشما تقدیم کردیم. یک سلسله اصلاحات مفیدی بنظر ما رسیده است که لازم است در برنامه در نظر گرفته شود. تمام سازمانهای فرقه و سومین کنفرانس ما به این نتیجه رسیدند که هر قدر حزب واحد طبقه کارگر ایران زودتر احیا شود همان اندازه برای کار ما مفید تر است. بهمین دلیل نیز نامه هائی که ما نوشتیم همه برای این بود که برای کمک بمبارزه ای که در ایران جریان دارد هر چه زودتر حزب واحد برپا شود. البته این یک آکسیومی است که ما افکار اشخاص منفرد را نباید اساس کار قرار داده، بلکه باید منافع خلق را در نظر بگیریم. بهمین دلیل هم اصل مقصد در این نیست که مسائل و مطالب را کی- ما و یا شما- گفته است و یا پیشنهاد کرده است، بلکه مسئله اساسی در این است که چه مطالبی درست است و

منظور ما هم اینست که از این ببعده این موضوع ما و شما نیز از بین برود. ما هم اینطور فکر میکنیم همین طور که رفیق رادمنش گفته اند مسائل اساسی را در اینجا مذاکره کنیم و مطالبی که احتیاج باصلاحات رداکسیونی دارد به یکی دو نفر از رفقا محول کنیم تا آنها را حل کرده به اتمام رسانند.

رفیق آگاهی: پیشنهاد فرقه دمکرات آذربایجان را درباره دستور جلسه مشاوره کنونی تقدیم میکنم. (تقدیم شد و ضمیمه صورت جلسه گردید).

رفیق اسکندری: ما با این پیشنهاد کاملاً موافقیم که اولاً مسائل مربوط بمرامنامه، ثانیاً مسائل مربوط به نظامنامه، ثالثاً مسائل مربوط به کنفرانس وحدت و بالاخره مسائل مربوط به کوئوتاسیون از فرقه بحزب مورد مطالعه قرار گیرد.

رفیق کامبخش: سؤال من اینست که این پیشنهادی که شما داده اید پس از بررسی، پیشنهادت ما است یا خیر.

رفیق دانشیان: ما اعتراض نداریم.

رفیق رادمنش: پس میتوانیم وارد دستور شویم اکنون رفیق اسکندری مسائل اساسی مربوط به برنامه را توضیح میدهند.

رفیق اسکندری: ۱- درباره مقدمه برنامه.

اولاً موضوع جهان بینی حزب است (هم در برنامه و هم در اساسنامه) فکر شما اینست که در برنامه ذکر نشود و در اساسنامه هم سوسیالیزم علمی نوشته شود. نظر ما که در کمیسیون تدارک هم ذکر کردیم اینست که ذکر سوسیالیزم علمی حزب ما را باحزاب سوسیال دمکرات شبیه میکند چون آنها هم مینویسند سوسیالیزم علمی و تحت این عنوان بکلی از مارکسیزم هم دور میشوند. ثانیاً موضوع لزوم ذکر رهبری طبقه کارگر است. نظر ما اینست که اصل مارکسیستی که بدون هژمونی طبقه کارگر پیروزی انقلاب ممکن نیست در برنامه ذکر شود با همان فورمول مختصری که در طرح پیشنهادی ما ذکر شده است.

ثالثاً در قسمت تاریخی مقدمه که شما این موضوع را بطور جداگانه در دستور روز این مشاوره گذاشته اید و من فعلاً درباره آن صحبتی نمیکنم.

رابعاً در همین مقدمه مطلب دیگری هست و آن اینست که ذکر شود که حزب توده حزب انقلابی است. در کمیسیون تدارک رفقا میگفتند که این قسمت را حذف کنیم اما رفقای ما معتقدند که خصلت انقلابی حزب باید ذکر شود.

خامساً در بند «د» از ماده ۸ ما گفته بودیم که ذکر شود- «حزب توده ایران طرفدار استقرار روابط دوستی صمیمانه با اتحاد شوروی و چین...» رفقای ما جداً معتقدند که در قسمت سیاست خارجی ذکر این مطلب ضروری

است. اصلاحات اساسی مربوط به برنامه طبق نظر ما همین ها است. سایر مسائل جنبه رداکسیونی دارد و احتیاجی فعلا بطرح آن نیست. رفیق کامبخش: خوب است که ما بنظر من روی این مسائل کلی که اساس استدلال ما را تشکیل میدهد نیز قدری صحبت کنیم. بنظر من این مسائل کلی ۳ موضوع است.

۱- برای خودمان محرز کنیم که این وحدتی که میخواهیم ایجاد کنیم متکی به اصل لنینی حزب واحد طبقه کارگر در کشور واحد میباشد. یا از نظر اینکه فقط در مرحله کنونی چنین وحدتی ضروری است.

۲- جهت اصلی برنامه ما چه باید باشد آیا منعکس کننده ایدئولوژی حزب طبقه کارگر و دارای جنبه طبقاتی باید باشد. یا دارای جنبه های دیگر، یعنی جنبه های دیگر باید برجسته تر در برنامه ذکر شود. منظور اینست که مثلا مسئله حزب واحد مارکسیستی و جنبه طبقاتی آن برجسته تر شود یا جنبه مسائل ملی و غیره.

۳- برنامه ای که تهیه میکنیم برنامه استراتژیک ماست یا برنامه تاکتیکی. این سه مسئله در هیأت اجرائیه ما نیز هنگام بررسی برنامه و آئین نامه مطرح مذاکره واقع شده است. اگر برنامه استراتژیک است. مسائل مربوط به ایدئولوژی طبقه کارگر را نمی توان ذکر نکرد. در صورتیکه در برنامه تاکتیکی مسائل طور دیگری و طبق مصلحت روز مطرح میشود. اگر روی این مسائل قدری و فکر صحبت کنیم واضح و آشکار خواهد شد. تغییرات و اصلاحات لازم در طرح برنامه و اساسنامه طبق چه منطق و بر اساس چه دلائلی باید صورت گیرد.

رفیق دانشیان: مسائل را تا اندازه ای واضح شد. من فکر میکنم که نباید مسائل مختلف را با هم مخلوط کرد و بهتر است هر مسئله بطور جداگانه مطرح و حل نمود.

رفیق دانشیان: بدین ترتیب در حقیقت مقدمه کار ما تمام شده و میتوانیم از فردا شروع بکار کنیم.

رفیق اسکندری: اگر رفقا لازم بدانند بحث کلی که رفیق کامبخش گفته اند در بند «۱» دستور روز این مشاوره بررسی میکنیم.

رفیق دانشیان: ما اعتراض نداریم.

رفیق رادمنش: این البته بهتر است. مسائل اساسی روشن میشود. جلسه تعطیل میشود تا فردا ساعت؟ صبح.

جلسه ۲- (۱۰ مه ۱۹۴۰)

رفیق دانشیان: اکنون بسئوالهایی که دیروز مطرح شد جواب بدهیم و آنها را مورد مذاکره قرار دهیم. سؤال اول این بود که ما این وحدت را روی چه

اساس ایجاد میکنیم. در جواب این سؤال باید گفت که ما کاملاً این مطلب را درک میکنیم و طبق مقتضیات زمان نه، بلکه بر اساس پرنسیپ لنینی این وحدت را ایجاد میکنیم. البته باید متذکر شد که این یک دگم نیست. ما همیشه بمارکسیزم-لنینیزم از نظر خلاق بر خورد میکنیم و این پرنسیپ را میخواهیم که با اوضاع ایران نیز تطبیق بدهیم. با در نظر گرفتن شرایط کنونی ایران ما می بینیم که احیا حزب واحد ضروری ترین وظیفه تاخیر ناپذیر ماست.

رفیق اسکندری: معلوم میشود برای همه ما موضوع وحدت جنبه تاکتیکی ندارد و باید محرز کرد که این عمل عمل اصولی است.  
رفیق دانشیان: ما باید بیکدیگر اعتماد داشته باشیم و بر اساس اعتماد متقابل کارها را پیش ببریم. این اعتماد هم برای حال و هم برای آینده مفید و ضروری است.

سؤال دوم این بود که جهت و جنبه اساسی برنامه چیست. در جواب این سؤال ما باید بگوئیم که جهت اساسی مرانامه را باید مبارزه طبقاتی تعیین نماید. در عین حال چون ایران کشوری است کثیرالمله برای اینکه مبارزه طبقاتی را بر اساس مارکسیزم-لنینیزم درست تر و با ثمرتر پیش برد. باید مسئله ملی نیز در مرانامه مقام لایق خود را احراز کند.

اما درباره سؤال سوم که آیا مرانامه ماکسیموم و یا مینموم است در جواب این سؤال باید گفت که این مرانامه فعلی ما بنا بنظر ما باید مرانامه مینموم باشد چونکه وظیفه اساسی که اکنون در برابر حزب واحد طبقه کارگر ایران قرار دارد قطع نفوذ امپریالیزم از کشور سرنگون کردن رژیم شاهی و بجای آن بر قراری یک جامعه دمکراتیک است. برای این منظور نیز باید کارگران دهقانان بورژوازی ملی و تمام طبقات و قشرها و نیروهای مترقی و وطن پرست را متحد ساخت. برای این منظور باید مرانامه آرزو و آمال این قشرها و طبقات وسیع جامعه را در خود منعکس سازد. ما مخالف این نیستیم که حزب واحد برنامه ماکسیمومی هم برای خود تنظیم نماید. بنظر ما ممکن است تنظیم برنامه ماکسیموم را بکمینه مرکزی حزب واحد محول کرد. زیرا چنانکه خواهیم در شرایط کنونی بتنظیم برنامه ماکسیموم پردازیم ممکن است امر وحدت بتاخیر به افتد. در صورتیکه کمیته مرکزی حزب واحد بهتر و زودتر میتواند این مسئله را حل کند.

رفیق اسکندری: قسمت آخری که رفیق دانشیان گفتند بنظر ما هم ما پروگرام حداقل مینویسیم و در این مسئله اختلاف نیست. بنظر میرسد رفیق دانشیان متوجه سؤال ما نشدند. سؤال این بود که پروگرام تاکتیکی است یا استراتژیکی در مورد پروگرام تاکتیکی مثلاً ممکن است برای سقوط حکیمت کودتا یک پروگرامی تنظیم کرد. اما این هنوز برنامه حداقل نیست این یک

برنامه تاکتیکی میشود. ما این سؤال را دادیم که آیا پروگرام کنونی فقط برای سقوط حکومت کودتاست یا بعد از آنرا نیز در بر میگیرد.

رفیق کامبخش: در اصطلاحات اشتباه شده است سؤال ما درباره پروگرام تاکتیکی و استراتژیکی بود نه مینوم و ماکسیموم.

رفیق اسکندری: ممکن است ما شعارهایی مثلا برای سقوط حکومت کودتا بدهیم. این یک نقشه یا برنامه تاکتیکی میشود نه پروگرام مینوم.

رفیق آذراو غلو: بنظر من برنامه ای که ما مینویسیم برنامه مینوم است از مذاکراتی که رفقا میکنند اینطور معلوم میشود که برای اجرای برنامه مینوم پروگرامهای تاکتیکی نیز لازم است. بنظر من ممکن است که پس از تصدیق این مرانامه مینوم پروگرامهای تاکتیکی نیز از طرف کمیته مرکزی تنظیم شود.

رفیق آگاهی: ما وقتی صحبت از مرانامه میکنیم برای یک حزب واحد از این اصطلاح مرانامه مینوم یا ماکسیموم استنباط میشود. در صورتیکه پروگرامهای تاکتیکی را ما بنام مرانامه نمی نامیم. بهمین دلیل نیز سؤال رفیق کامبخش را ما اینطور مطرح کردیم که برای حزب واحد مرانامه ای که فعلا تنظیم کرده ایم حداقل است.

رفیق رادمنش: بنظر من مرانامه همه ما مارکسیسم -لنینیسم است و همه ما از این جهان بینی پیروی میکنیم. چیزی که اینجا مینویسیم پروگرام ما برنامه ماست، برنامه برای یک دوره تاریخی است.

یعنی از یک انقلاب تا انقلاب دیگر، مثلا از دورانی که فئودالیزم روابط مسلط است تا دورانی که روابط مسلط، روابط سرمایه داری است برای این دوره برنامه ما برنامه ماکسیموم است. یعنی میخواهیم حاکمیت طبقاتی را براندازیم و حاکمیت طبقات دیگری را مستقر نماییم. در حال کنونی ریشه کن کردن فئودالیزم و ریشه کن کردن امپریالیسم ما مسئله روز است.

رفیق کامبخش: من فکر میکنم بحث را بمسائل کلی نظری که روشن است نبریم. منظور این است که در این برنامه ما نظر ما بطور صادقانه و صریح برای همه روشن شود. در حقیقت اینطور باشد که قشرها و طبقات دیگر بما اعتماد پیدا کنند و صادقانه تکلیف خود را با ما بفهمند. اگر ما ذکر کنیم که جهان بینی ما مارکسیسم است ولی اکنون پی آن نمیرویم و در پی آن میرویم که در دوران کنونی مثلا فلان وضع ایجاد شود آنوقت احزاب و سازمانها و طبقات دیگر هم از روی صداقت و با در نظر گرفتن منافع خود بما نزدیک میشوند. ما این سؤال را از این نظر مطرح کردیم که آیا در برنامه لازم است جهان بینی ما صریحا مطرح شود یا نه.

رفیق دانشیان: من اینطور میفهمم و مقصد ما اینست که در مرانامه نه چپ روی بشود و نه تمایل راست پیدا شود. در این باره من هنگامیکه در اطراف

ذکر صریح جهان بینی حزب در مرامنامه بحث خواهم کرد، صحبت خواهم کرد. در اینجا باید بگویم که من تا بحال پروگرام تاکتیکی نشنیدم و ما اینطور میفهمیم که برای اجرای مرامنامه مینوم حزب فقط حرکت خود را تعیین میکند و قرارها و تصمیماتی اتخاذ مینماید. اکنون بنظر من باید در اطراف اینکه وضع فعلی در ایران چگونه است صحبت کرد، نه درباره اصطلاحات و مسائل کلی، بهمین دلیل نیز وقتیکه ما وضع کنونی ایران را در نظر میگیریم. من بینیم که باید مرامنامه ما مرامنامه مینوم باشد زیرا مردم نیز بدان اعتماد پیدا میکنند و با ما همکاری خواهند کرد.

رفیق آگاهی: سؤال من اینست که رفقا به این مسئله چطور نگاه میکنند.  
رفیق اسکندری: ما به این برنامه مثل یک برنامه مینوم نگاه میکنیم.  
 رفیق دانشیان درست میگویند که اصطلاح برنامه تاکتیکی در آثار کلاسیکها نیست. منظور ما از سؤالی که رفیق کامبخش کردند این بود که برنامه فعلی یک نقشه تاکتیکی میباشد؟ بنظر من این موضوع طی این مذاکرات روشن شد.  
رفیق رادمنش: علت اینکه برای همه ما این تردید پیدا شده که رفقا بمسئله وحدت بعنوان یک مسئله گذرا نگاه میکنند اینستکه.....  
رفیق دانشیان: اجازه بدهید یک مسئله را تمام کنیم، بعد در مسئله دیگر صحبت کنیم.

رفیق رادمنش: من میخواستم راجع بسؤال اول صحبت کنم. جوابیکه رفیق دانشیان دادند در اینجا درست و صحیح بود. متذکر شدند که وحدت بر اساس و پایه لنینیزم است و البته توضیحاتی که راجع به دوگماتیک نبودن دادند آن هم بجای خود درست است. این اظهار نظر رفیق دانشیان ای کاش از تمام صحبتها و توضیحاتی که فرقه میدهد همیشه اینطور باشد. متاسفانه ما اینطور استنباط میکنیم که رفقا در توضیحات خودشان بیشتر به جنبه گذرا بودن این وحدت توجه میکنند، تا جنبه اصولی آن و علت سؤال رفیق کامبخش هم همین بود. من قسمتی از قطعنامه کنفرانس شما را میخوانم (قسمت مربوطه را از روزنامه آذربایجان شماره ۲۳ مارس ۱۹۴۰ از قطعنامه کنفرانس سوم فرقه دمکرات آذربایجان قرائت کردند). در این بیان بضرورت اصولی اینکه در کشور کنیرالمله باید طبقه کارگر حزب واحدی داشته باشد تکیه نمیشود و دلیلی که آورده شده است اوضاع و احوال حاضر است که مربوط بدوران بین کنفرانسهای دوم و سوم فرقه است. از این قطعنامه اینطور استنباط میشود که انتقال از اصل وحدت عمل به اصل حزب واحد بنا بمقتضیات روز صورت گرفته است. اینطور توضیحات گمراه کننده است و توده های حزبی اینطور میفهمند که چون اوضاع و احوال ممکن است عوض شود وضع حزب واحد هم بتبعیت از آن عوض خواهد شد.

من اکنون خیلی خوشوقتیم که این توضیح را رفیق دانشجویان دادند و آرزوی من اینست که این توضیحات در تمام فعالیت فرقه منعکس شود.  
رفیق دانشجویان: من میخواهم از رفقا یک سؤال بکنم گرچه این سؤال بلاواسطه بموضوع مربوط نیست اما من میخواستم بدانم که رفقا آذربایجان را چگونه در نظر میگیرند. آیا آذربایجان یک ملت است یا نه؟  
 و این دو آذربایجان یک وقت یک آذربایجان بوده است یا نه؟  
 رفیق رادمنش: من با یک کمونیست و با یک حزب طبقه کارگر و نماینده های آن طرف هستم نه با یک آذربایجان به نظر من در سر این میز نمایندگان دو ملت فارس و آذربایجان باهم مذاکره نمیکند بلکه نمایندگان طبقه کارگر، کمونیستها باهم صحبت میکنند.

رفیق آذراو غلو: در قرار کنفرانس سوم ما ذکر شده است که وضعیت در فاصله بین دو کنفرانس احیا حزب واحد طبقه کارگر ایران را ضروری کرده است قبل از کنفرانس دوم چون در ایران دو حزب وجود داشت چنین فکری در میان بود که وحدت عمل این دو حزب را باید ایجاد کرد. اما بعد از کنفرانس دوم وضع ایران نشان داد که دیگر وحدت عمل کافی نیست و باید وحدت احزاب را عملی کرد. از قطعنامه کنفرانس و از صحیتهای ما نباید نتیجه دیگری گرفت. در عین حال به چنین نتیجه ای نیز نباید رسید که تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در گذشته اشتباه بوده است.

رفیق اسکندری: من هم در آذربایجان از نطقها و اظهارات رفقا این استنباط را کردم که وحدت برای رفقای رهبری فرقه جنبه تاکتیکی دارد نه اصولی، از قرار کنفرانس شما اینطور معلوم میشود که هم آن سیاستی را که چشم آذر پیش میبرد درست بود و هم این سیاستی را که اکنون رفیق دانشجویان دارد درست است. بنظر من این درست نیست.

رفیق دانشجویان: البته هر قدر صریحتر صحبت کنیم بهتر است. رفقا یک نکته را فراموش میکنند که فرقه دمکرات آذربایجان ۱۰ سال است وجود دارد. بمسئله دیگر نیز عمیقا توجه نمیکنند و آن اینست که آذربایجان چون بیشتر مورد ستم ملی قرار گرفته است میخواهد خود را از این مظالم آزاد کنند و بهمین دلیل نیز مقصود خود را در وجود فرقه می بیند. ستم ملی هم نسبت بکارگران و هم نسبت بدهقانان صورت میگیرد. در فاصله بین دو کنفرانس کمیته مرکزی ما چنین فکر میکرد که وحدت عمل ممکن است و کافی است. اما اکنون ما می بینیم که حزب واحد ضروری است. با این مسئله باید از دو جهت برخورد کرد. وظیفه ما اینست که مردم را متوجه کنیم که ایجاد حزب واحد ضروری است و مسئله ای است اساسی. اما شما هم در نظر بگیرید که تنها با گفتن اینکه ما کمونیست هستیم و با گفتن طبقه کارگر و غیره کار تمام نمیشود بلکه ما با



انسانهای زنده سر و کار داریم. اگر همه ما تمام فکر و توجه خود را متوجه این مسئله کنیم این موضوع بتدریج درست خواهد شد. بین ما نیز بعضی اشخاصیکه با روحیه ناسیونالیزم محلی زندگی میکنند وجود دارد که سعی در تعویق انداختن ایجاد حزب واحد میکنند. در عین حال در میان شما اشخاصی هستند که حتی از بردن نام آذربایجان در دنیا خودداری میکنند و با روحیه شونیستی زندگی میکنند. البته این هر دو تمایل نادرست است. بنظر من ما یکدیگر را درست درک میکنیم و تمام مساعی خود را در این راه بکار خواهیم برد.

رفیق کامبخش: نظر ما اینست که وحدت عملی شود و بیشتر باید به این کار کمک کرد نه اینکه کاری که تا به اینجا رسیده است قطع شود و صورت عمل بخود نگیرد. بهمین دلیل نیز وقتی صحبت میکنیم اگر ایرادهائی داریم و انتقاداتی میکنیم باید بدین مقصود باشد و متوجه این امر باشد که امر وحدت صورت بگیرد و جریان این کار قطع نشود و برای این منظور باید حسن تفاهم که در بالا هست در پائین بین توده ها هم ایجاد شود. برای این کار باید همیشه و بطور سیستماتیک توضیحات لازم و صحیح داده شود. ایرادی که من نیز باین قطعهنامه کنفرانس سوم فرقه دارم اینست که رفیق دانشیان خودشان هم گفتند باید طوری رفتار کرد که به آن اشخاصی هم که دارای افکار دیگری هستند رفته-رفته فهماند که مسئله وحدت یک مسئله ای است اصولی، فرقه دارای ترکیب بسیار خوبیست. هم رفقای کارگر هم دهقانان با ایمان بکار و ایده کمونیزم و اتحاد شوروی اعضا فرقه هستند. اینست که گفتن این موضوع و حالی کردن آنها چندان مشکل هم نیست و زود قبول میکنند. بهمین دلیل نیز باید توضیحات لازم و صحیح داده شود.

رفیق اسکندری: من این مطلب را خاتمه یافته تلقی میکنم. میخواستم بگویم که این نوع روحیات در آذربایجان هست و این آنقدر هم مهم نیست. نکته مهم آنست که رهبری فرقه دارای این فکر نباشد تا بتدریج اگر افکار نادرستی هم در بعضی ها وجود دارد آنرا مرتفع کنند.

رفیق دانشیان: من هم این مطلب را خاتمه یافته میدانم فقط میخواهم تکرار کنم که باید بهر دو جانب مسئله توجه کرد. تنها کافی نیست که ما در آذربایجان به این موضوع توجه داشته باشیم، بلکه لازم است شما هم توجه کافی به این مسئله بکنید. شما هم به

انترناسیونالیزم توجه بیشتری داشته باشید تا بنا به مثل مشهور آذربایجانی اینطور نشود که آن کاسه ای را که خانم میشکند صدا نکند. اما آن نیمچه ای که کنیز میشکند صدا داشته باشد.

پس از تنفس جلسه مجددا در ساعت ۱۱ صبح تشکیل گردید.

رفیق دانشیان: بعقیده من بهتر است اکنون از مسائلی شروع کنیم که حل آنها ببحث فوق العاده محتاج نیست.

رفیق رادمنش ما موافقیم بفرمائید.

رفیق دانشیان: در باره طرح مسئله ملی در برنامه نظر ما اینست که ما با فورمولی که

رفیق رادمنش: در سپتامبر ۱۹۵۹ در این باره داده اند کاملاً موافقیم. ما میگوئیم که مسئله ملی را مطابق تعریفی که لنین داده است « تا حد جدا شدن بصورت دولت مستقل» در برنامه ذکر کنیم. این موضوع در قطعنامه های هر دو حزب و همچنین در قطعنامه کنفرانس وحدت ذکر شود. لاکن در صورتیکه انتشار این مسئله ضروری و مناسب نیست ما اعتراضی نداریم. میتوان این فورمول را در مرانامه ذکر نکرد.

رفیق اسکندری: این اصل مسلم است که حزب و کمیته مرکزی ما صد درصد باین اصل لنینی در مسئله ملی معتقد است. چنان که در سندی هم که نزد شما هست رفیق رادمنش صریحاً «تأحد جدا شدن» را ذکر کرده اند. اما اینکه در برنامه این نکته چطور ذکر شود این مطلب دیگری است. برنامه یک سند سیاسی است و همه مردم غیر از اعضای حزب و فرقه و حتی دشمنان ما هم آنرا میخوانند. در ایران وضع و روحیه طوری است که مسئله برای همه فاش و آشکار نیست و چون آذربایجان هم مرز با اتحاد شوروی است چنین تصور غلطی در اذهان بوجود آمده که گویا وقتی صحبت از حق ملتها در تعیین سر نوشت خود تا حد جدا شدن بمیان میاید یعنی مقصود الحاق آذربایجان ایران به اتحاد شوروی است. چیزی که مسلماً دولت اتحاد شوروی در نظر ندارد. بنا بر این، این امر نه اینکه به نهضت ما صدمه میزند، بلکه به پرستیژ دولت شوروی هم صدمه خواهد زد. با وجود این ما در برنامه سعی کردیم که موضوع طوری دقیق نوشته شود که جای سوء تعبیر باقی نماند و فورمول لنینی را دادیم و کلمه کامل را هم بر آن اضافه کردیم. در جای دیگر در برنامه که ذکر شده است دولت دمکراتیک ملتها را از طریق داوطلبانه متحد میکنند در اینجا هم باز همان مضمون وجود دارد.

رفیق کامبخش: من هم در کنفرانس فرقه چنان که قاعده اینطور است میتوانستم روی نظریات کلی حزب تکیه کنم و ایستادگی نمایم، نه روی نظریات شخص خود و این کار را هم کردم. من در آنجا رسماً گفتم و خواهش کردم که بعنوان تذکر نماینده حزب رسماً در صورت جلسه هم ذکر شود. فکر میکنم که در این صورت جلسه فعلی ما هم موضوع رسماً ذکر شود و امضاء گردد.

رفیق دانشیان: من نمیگویم که در مرانامه بیش از آنکه نوشته شده است بنویسیم. اما میگویم که در اسناد و قرارهای فرقه و حزب این مسئله ذکر شود. ما

باید طوری رفتار کنیم که اگر موضوع جدا شدن پیشنهاد هم بشود مردم بر عکس اظهار کنند که ما طرفدار جدا شدن نیستیم.

رفیق آذراو غلو: فکر ما اینست که همچنان که در طرح مرانامه در نظر گرفته شده است کلمه جدا شدن نوشته نشود. اما در اسناد دیگر ما ذکر شود. رفیق کامبخش: من البته موافقم، صحبت‌های ما در اینجا سند است. این موضوع در همه مدارک ما منعکس میشود و باید بشود و از آن ترسی نداریم، چون این یک اصل لنینی است و ما هم آنرا قبول داریم. ما بهیچوجه از این موضوع که یک خلقی اگر میل داشته باشد بخواد جدا شود باکی نداریم.

رفیق اسکندری: اتفاقا در همان کمیسیون تدارک رفقا خواستند که به برنامه احزاب دیگر مراجعه کنند. برنامه حزب کمونیست هندوستان را آوردند و اتفاقا در آنجا عینا همین فورمول ما ذکر شده است. در حالیکه در هندوستان مسئله ملی از ایران بمراتب حادثتر است. اما اینکه ما کلمه جدا شدن را ذکر نمیکنیم خود این امر هم مطابق دستور لنینی است که میگوید حزب طبقه کارگر نباید روی موضوع جدا شدن تکیه کند.

اما در باره آن اصلاحاتی که ما پیشنهاد کرده ایم. من میخوامم از رفقا سئوالی بکنم مگر رفقا قبول ندارند که این ملتها در ایجاد فرهنگ غنی و مشترک کمک کرده اند.

رفیق دانشیان: آخر در عین حال ستم ملی هم وجود داشته است. من در هر حال ذکر این موضوع را نیز آنقدرها مفید نمی بینم.

رفیق اسکندری: من میخوامم بگویم که ما مقصد خاصی نداریم که حتما چیزی به برنامه اضافه کنیم.

رفیق آذراو غلو: از این فورمولی که رفقا میدهند اینطور استنباط میشود که فرهنگ تمام مردمی که در ایران زندگی میکنند در یک سطح ترقی است. در صورتیکه اینطور نیست. در هر صورت این جمله را با اصلاح میتوان قبول کرد.

رفیق رادمنش: بسیار خوب

رفیق اسکندری: در مورد پیشنهاد اصلاحی رفقا راجع باینکه بعضی «جامعه کنونی» نوشته شود. «ایران» باید گفت که این اصلاح مسئله را مطلق میکند و جنبه همیشگی بدان میدهد که مثلا فردا هم که حکومت دمکراتیک تشکیل گردید. همینطور خواهد بود و این درست نیست.

رفیق کامبخش: بنظر من بهتر است که هر دو عبارت را حذف کرد.

رفیق دانشیان: بنظر من هم ممکن است و اعتراض نداریم.

جلسه بعد از تنفس در ساعت ۴ بعد از ظهر مجدداً تشکیل گردید. رفیق‌دانشیان: راجع به مسئله ملی ما فکر میکنیم که اصلاح اول با فورمول ذیل «در ایجاد فرهنگ غنی و برآزنده ایران» انجام پذیرد. دومین اصلاح کاملاً مورد قبول ما است. اصلاح سوم همانطور که رفیق کامبخش گفتند نه کلمه ایران و نه کلمه جامعه کنونی هیچ کدام لازم نیست. اما راجع بمسئله دوم یعنی مسئله جهان بینی حزب توده ایران و ذکر آن در مرامنامه ما همیشه اینطور فکر میکردیم که حزب توده ایران حزبی است دارای جهان بینی مارکسیزم-لنینیسم. اما باید دید که ذکر این موضوع در مرامنامه کنونی ما چقدر فایده خواهد داد. ما از یک طرف میگوئیم که توده‌های وسیع خلق را در اطراف حزب متحد ساخت. از طرف دیگر میخواهیم که جهان بینی حزب را صریحاً در مرامنامه ذکر کنیم. بنظر ما ذکر این مسئله متحد ساختن توده‌های وسیع مردم را در اطراف حزب دشوار میکند. ما فکر میکنیم که این موضوع صریحاً در اسناد حزب و کنفرانس وحدت ذکر شود. لکن در مرامنامه آشکارا نوشته نشود و مراعات احتیاط شود.

رفیق کامبخش: ما در اطراف این موضوع صحبت نمیکنیم که این جهان بینی را کسی قبول میکند یا نمیکند. صحبت همیشه در این باره بوده است که بعضی از رفقا صلاح میدانند در وضع امروری جهان بینی صریحاً نوشته شود. و بعضی هم میگویند صلاح نیست نوشته شود. در عین حال تردیدی نیست که همه رفقا دارای این جهان بینی هستند بنظر من اگر در مرامنامه خود جهان بینی خودمان را و مقصد دور استراتژیکی خود را ننویسیم بیک سلسله اشکالات بر خورد خواهیم کرد. ما از این امر نمیتوانیم احتراز کنیم. در همین روزنامه خود شما بتکرار جهان بینی مارکسیزم-لنینیسم تشریح و توضیح شده است و به آن استناد میگردد. اشخاص که با ما کار میکنند ممکن است بگویند که شما ما را گول میزنید در یک سند نمی نویسید و در اسناد دیگر مینویسید. بنظر ما بهتر است در مسائل اساسی طبق متد لنینی از کسی چیزی را پنهان نکنیم و بنویسیم که مقصد ما چیست و در عین حال ذکر کنیم که در مرحله کنونی ما چه منظوری داریم. زیرا کسان دیگری هم که با ما همکاری خواهند کرد آنها نیز تکلیف خود را دانسته و چون منافع آنها ایجاد میکند با ما همکاری خواهند کرد. از طرف دیگر ما بزودی ارگان تئوریک حزب را منتشر میکنیم اگر در مرامنامه جهان بینی ذکر نشود در ارگان تئوریک نمیدانیم چه باید کرد و چه باید نوشت. این بهچوجه چپ روی نیست و برای بهبود کار است. ما خود همیشه متوجه هستیم که در کار چپ روی نشود اینست که رفقا باید متوجه باشند و دقت کنند که از ذکر این مطلب نمیشود گریخت.

رفیق اسکندری: علاوه بر این مطالب صحیح که رفیق کامبخش گفتند میخواستیم بگوییم که هم از لحاظ بین المللی و هم در داخل حزب و هم در خارج آن حزب توده یک سلسله تعهداتی دارد. آنچه که مربوط بخارج است نمیتوان مستور داشت. از طرف دیگر در حال حاضر حتی شاه ایران هم دم از سوسیالیزم میزند. اینست که باید دانست کسی امروز از سوسیالیزم هراسی ندارد.

اما راجع بتعهدات بین المللی حزب ما. ما در مشاوره احزاب برادر شرکت کردیم و میکنیم. در این نوع مشاورات اسناد مدارکی تنظیم میشود که ما باید زیر آنرا امضاء کنیم. در این اسناد همیشه از مارکسیزم صحبت میکردیم. و در چنین مدارکی نمیشود از این مسئله گریخت. اینست که در این مسئله نمیتوان قائم موشک بازی کرد. در سابق هم که ما از مارکسیزم در برنامه صریحا اسمی نبرده بودیم. همه ما را کمونیست شناخته و نامیده اند. ما نباید مردم را فریب دهیم. موضوع سوم که مربوط بداخل حزب است. اینست که مثلا یک رفیق حزبی مطلبی مینویسد و درج آنرا فرضاً در مطبوعات حزبی در خواست میکنند در حالی که محتوی مقاله او موافق با اصول مارکسیزم - لنینیزم نیست و متضمن اشتباهاتی است. آن رفیق ما مرانامه را هم قبول کرده است که عضو حزب شده اما چون در مرانامه بصراحت از جهان بینی مارکسیستی صحبت نشده است نمیشود در رفع اشتباهات او را قانع ساخت. ما در سابق هم در همه اسناد رسمی و غیره رسمی خود جهان بینی خود را مارکسیزم - لنینیزم معرفی کرده ایم.

رفیق رادمنش: ما قبلا این مسئله را اعلام کرده ایم. در کنگره ۹ حزب کمونیست اتحاد شوروی من رسماً خودم این مطلب را صراحتاً از تریبون کنگره گفتم. حتی در مجلس ایران دکتر شایگان این موضوع را مورد بحث قرارداد و متذکر شد که حزب توده ایران صریحا خود را یک حزب مارکسیستی معرفی کرده است.

ولی فرضی کنیم از حالا تصمیم بگیریم که این مسئله را صریحا منتشر نکنیم. صرف نظر از فریب دادن مردم دو اشکال دیگر هم پیدا میشود. اشکال اول آنست که عناصری پیدا خواهند شد مثل گروه یوسف افتخاری و امامی و غیره و خواهند گفت حزب توده حزب مارکسیستی نیست و بنابر این حزب بورژوازی است و میایند در مقابل حزب یک بساطی برپا میکنند که اسباب مزاحمت حزب خواهد بود. اما اشکال دوم - در موقعی که حزب ما در ایران شکست خورد گروههایی پیدا شدند دارای جنبه انحلال طلبانه و ادعا کردند که حزب توده باصطلاح نقش تاریخی خود را ایفا کرده و پایان رسانده است. و لذا باید اکنون حزب کمونیست تشکیل داد. عدم ذکر صریح جهان بینی در برنامه

ما را از لحاظ منطقی بدون اسلحه میگذارد. و در مقابل این نوع حوادث خلع صلاح میکند. عیب دیگر هم که رفیق ایرج گفتند اینست که ما افراد خود را نمیتوانیم در کنترل بگیریم و انحرافها و اشتباهاتشان را اصلاح کنیم و آنها میتوانند هر گونه اعتراض را قانونی بشمرند و ذکر در صورت جلسه ای که در بین افراد منتشر نمیشود نمیتوانند از این نقصان جلوگیری کنند. چنان که در بدو تاسیس حزب چنین بود. اولین مرتبه که ما مجبور شدیم جهان بینی حزب را صریحا ذکر کنیم هنگام ایجاد انشعاب بود و در مقابل انشعابیون خلیل ملکی ما چاره ای جزء استناد آشکار به جهان بینی مارکسیستی خود نداشتیم. در حزب ما اکنون هم اشخاص هستند که یک آوانگاردیزم برای خودشان قائلند و تنها خود را کمونیست میدانند. اما در مورد اینکه چه باید نوشت و آیا این کافی است که جهان بینی حزب را سوسیالیزم علمی معرفی کرد یا نه، بنظر من سوسیالیزم علمی متعلق بدوران مارکس است. یعنی بدوران قبل از امپریالیزم. در دوران معاصر جهان بینی احزاب مارکسیستی همانا لنینیزم است. و اگر سوسیالیزم علمی بنویسیم یک نوع نفی لنینیزم و دوری از آن میشود. بنا بر این صحبت اگر بر سر مصلحت روز است این نکته را نیز باید در نظر داشته باشیم.

رفیق آذراو غلو: ما هم وقتیکه راجع به این موضوع فکر میکردیم حقیقتا متوجه این نکته شدیم که عدم ذکر صریح جهان بینی حزب در مرامنامه یک سلسله اشکالاتی را بیار خواهد آورد که شما به آن اشاره کردید. اما اگر جهان بینی حزب را صریحا در مرامنامه بنویسیم باید فکر کرد که آیا این موضوع بجلب توده های وسیع در

اطراف حزب کمک خواهد کرد یا خیر. اگر ما جهان بینی مارکسیستی خودمان را در مرامنامه صریحا بنویسیم در آن صورت فقط کمونیستها و طرفداران مارکسیزم را میتوانیم جلب کنیم. مسئله در این است که آیا بهتر نیست ما عملا بر طبق مارکسیزم رفتار کنیم ولی در مرامنامه از ذکر آشکار آن خودداری نمائیم. چون واضح است که تنها با حزب و با اعضای حزب نمیتوان انقلاب کرد و خوب فقط برای رهبری و هدایت توده ها در انقلاب میباشد. نکته ای که باعث احتیاط ما در این موضع است اینست که عدم ذکر صریح جهان بینی در مرامنامه بجلب طبقات و اقشار بیشتری از مردم بدور حزب کمک میکند.

رفیق کامبخش: اینجا مثل اینست که یک اشتباه و سوء تفاهمی موجود است. یکی اینست که چه اشخاصی داخل حزب میشوند و دیگر اینکه چه اشخاصی دور حزب جمع میشوند. اتفاقا ما معتقدیم که دیگر نباید راه باز کنیم که حزب از لحاظ کیفیت پائین بیاید و از لحاظ کمیت بالا برود. اما اشخاصی که دور ما جمع میشوند در مورد آنها نیز باید گفت که آنها نیز آگاهانه جمع میشوند،

ما را میشناسند که کمونیست هستیم. در عین حال نفع خود را در این می بینند که دور ما جمع شوند. در همان وقت که ما جبهه متولفه را در ایران تشکیل دادیم. آنها با کمال آگاهی دور ما جمع شدند و میدانستند که ما کمونیست هستیم ولی نفع خود را در این می دیدند که دور ما جمع شوند و شدند.

رفیق دانشیان: ما چه بگوئیم و چه نگوئیم در ایران ما را کمونیست میشناسند. ولی بنظر ما سوسیالیزم علمی همان جهان بینی مارکسیزم - لنینیزم است و آنرا نشان میدهد. ما نمیخواهیم که در حزب بروی همه کس باز شود. اما میخواهیم که توده های وسیع خلق بدنبال حزب بیایند. اگر ما جهان بینی حزب را صریحا قید نکنیم و پوشیده بگذاریم، عده بیشتری در اطراف حزب جمع خواهند شد.

اما آنچه که راجع بمقالات و مطبوعات رفقا متذکر شدند باید گفت که مقالات و مطبوعات و نشریات کمافی السابق طبق ایدئولوژی مارکسیزم و بر اساس این جهان بینی خواهد بود. ما جدا معتقدیم که این برنامه و اساسنامه ای که تنظیم کرده ایم فقط یک حزب طراز نوین یعنی حزب مارکسیستی - لنینیستی از عهده اجرای آن برمیآید. من میخواهم بگویم اگر ما در اطراف این موضوع بحث میکنیم فقط بخاطر اینست که کار بهتر پیش رود. اگر حزب توده ایران حزب مارکسیستی نبود ما هیچوقت عضو آن نمیشدیم. و یا وحدت ایجاد نمیگردیم.

ما نباید اظهارات چند نفر هوچی را در نظر بگیریم، بلکه صلاح حزب و نهضت را باید مرجع بشماریم. شما اظهارات ما را شنیدید و ما نیز با نظریه شما آشنا شدیم. فردا در اول جلسه بحل این مسئله خواهیم کوشید.

رفیق اسکندری: منظور رفقا در اصل مطلب نیست و بحث آنها در سر اینست که آیا ذکر صریح جهان بینی در برنامه مصلحت است یا نه. من میخواهم بگویم که دوران کنونی نسبت بدوران تاسیس حزب توده فرق زیادی کرده است. اکنون باید این مطلب را در نظر گرفت که در ایران مردم از سوسیالیزم کمونیزم و یا مارکسیزم رم نمیکند. و حتی سابقا بخاطر دارند عناصر مختلفه طبقات حاکمه بما میگفتند شما باید «کمونیست ملی» باشید. در آن «صورت همه ما با شما موافقیم. آنچه این قبیل عناصر را میترساند بیشتر جبهه انترناسیونالیستی است.

رفیق آگاهی: اصلاحی که در موضوع مربوط بذکر رهبری طبقه کارگر پیشنهاد شده است طبق متن فارسی بنظر رفقای ما رسیده است. ما فکر میکنیم که بهتر است موضوع رهبری طبقه کارگر در همان فورمولی که در طرح تنظیمی کمیسیون تدارک موجود است اصلاح شود و احتیاجی به دو جمله جداگانه نیست. رفیق اسکندری: ما اتفاقا این دو جمله را از هم جدا کردیم تا موجب سوء تفاهمی برای شرکت کنندگان در جبهه واحد احتمالا پیش نیاید و تصور نکنند که

گویا غرض از ذکر این دو اصول تحمیل ریاست حزب بر آنهاست. بهمین جهت بنظر ما دو جمله جداگانه چنانکه پیشنهاد شده است بهتر است.

رفیق رادمنش: در این دو جمله ما دو مطلب را می‌خواهیم بگوئیم مطلب اول رهبری نهضت است که باید با طبقه کارگر باشد و مطلب دوم این مسئله است که انقلاب وقتی بسر انجام میرسد که طبقه کارگر آنرا رهبری کند. رفیق دانشیان: تمام این پیشنهادها و صحبت‌های شما نشان میدهد که همان پیشنهادی را که در مشاوره سابق مطرح کردید دنبال میکنید و می‌خواهیم اسم حزب را کمونیست بگذارید. بیائید در این صورت همان پیشنهاد را قبول کنیم و نام خودمان را حزب کمونیست بگذاریم.

رفیق رادمنش: بسیار خوب پس بیائید در قطعنامه خود این را ذکر کنیم. رفیق کامبخش: بهتر است از موضوع دور نشویم و همان بحث خود را ادامه دهیم.

رفیق اسکندری: ما مخصوصا در بحث مربوط بحاکمیت و سازمان دولتی از موضوع رهبری طبقه کارگر صحبتی بمیان نیاوردیم. برای اینکه سوء تفاهمی ایجاد نشود که گویا مقصود تشکیل حکومت کمونیستی است و بهمین منظور این موضوع را در دو جمله و در قسمت مقدمه برنامه آن هم بعنوان نظریه حزب بیان کردیم و این خیلی عادی است. مقصود هر حزبی اینست که زمام امور نهضت را خود بدست گیرد.

رفیق دانشیان: در این صورت پردازیم بمذاکره مسئله بعد. ما نباید با جملات و عبارات چپ به مبارزه ایکه در ایران در حال حاضر جریان دارد ضرر بزنیم.

رفیق اسکندری: اینکه ضروری نیست که در برنامه حزب رهبری طبقه کارگر را ذکر کنیم.

رفیق آذراو غلو: بنظر ما فورمولی که کمیسیون تدارک تهیه کرده است یعنی «تغییرات اساسی و نه سطحی» خود نشان میدهد که حزب یک حزب انقلابی است و بهمین دلیل نیز ما فکر میکنیم که ذکر این نکته که حزب توده «حزب انقلابی است» ضروری بنظر نمیرسد.

رفیق رادمنش: اگر بدین ترتیب که شما می‌گوئید در برنامه ننویسیم که حزب دارای جهان بینی مارکسیزم-لنینیزم است و ننویسیم که معتقد بضرورت رهبری طبقه کارگر هست و ننویسیم که حزب انقلابی بالنتیجه ما تمام جنبه های طبقاتی حزب را نفی میکنیم.

رفیق آذراو غلو: از یک طرف می‌گوئیم که حزب توده حزب کارگری است از طرف دیگر ما گفتیم که موضوع ذکر جهان بینی را حل خواهیم کرد.



راجع بر هبری طبقه کارگر نیز گفتیم که در همان جمله موجود در طرح تصویبی کمیسیون اضافه شود.

رفیق آگاهی: اینطور هم نیست که ما تماما جنبه طبقاتی حزب را نفی میکنیم. چون در مرامنامه در جای دیگر از مقصد حزب که ساختن جامعه سوسیالیستی در ایران است صریحا صحبت شده است و همچنین با در نظر گرفتن مضمون مرامنامه و نظامنامه و ذکر اینکه حزب طرفدار اصلاحات عمیق و اساسی است نه سطحی و سایر مطالبی که در مرامنامه موجود است خواهیم دید که مرامنامه جنبه طبقاتی خود را بکلی از دست نداده است.

رفیق رادمنش: رفقا میگویند که اینطور مطالب را میتوان در مقالات نوشت نه در برنامه. در حالیکه بنظر من کاملا بر عکس است زیرا برنامه یک سند اساسی است یکدفعه نوشته میشود ولی مقالات هر روز نوشته و نقشه میگردد.

رفیق دانشیان: من گمان میکنم که این صحبتهای زیادی است. چون این نوع فعالیت یعنی فعالیت مطبوعاتی را هیچکس از دست حزب نمیگیرد. ما هیچ وقت نمیگوئیم که حزب مارکسیستی نیست. صحبت بر سر اینست که آیا ذکر صریح جهان بینی مصلحت است یا نه.

رفیق اسکندری: من پیشنهاد میکنم که راجع بهر سه مسئله که استدلال رفقا در اطراف مصلحت نبودن دور میزند بگذاریم تا رفقا فکر کنند و موضوع را روشن کنند. و حالا بمسئله بعدی بپردازیم.

رفیق دانشیان: مسئله بعدی موضوع حزب دمکرات کردستان است. فکر ما اینست که چون حزب دمکرات کردستان در مهاجرت وجود ندارد و نماینده او با ما در مشاوره شرکت نمیکند اینست که بهتر است جای او را باز بگذاریم که اگر آنها بخواهند اشتراک کنند. چونکه کردستان در هر حال از ایران کنار نیست ما باید طوری کنیم که رفقای کرد ما به آغوش بورژوازی کرد افکنده نشوند.

رفیق اسکندری: در اینجا دو مطلب هست، یکی اینکه جای این موضوع در نظامنامه نیست و این مطلب در کمیسیون تدارک هم صحبت شد و به این نتیجه رسیدیم که این مسئله در قطعنامه کنفرانس وحدت ذکر شود. مطلب دیگر راجع بدعوت است من نمیدانم چه کسی را باید دعوت کرد. چون حزب دمکرات کردستان در مهاجرت وجود ندارد و در ایران هم بطوری که ما اطلاع داریم بدو دسته تقسیم شده است.

رفیق دانشیان: فکر ما اینست که در قطعنامه کنفرانس وحدت باید جای آنها باز گذارده شود.

رفیق رادمنش: ما موافقیم.

رفیق کامبخش: مسائل عمده ما حل شده غیر از یک مسئله که آنرا صبح مطرح میکنیم. اما بعضی مسائل رداکسیونی هست که اگر رفقا محول کنند از هر طرف یک نفر تعیین شود که این کار رداکسیونی را انجام دهند و ما جلسه امروز را پایان دهیم. ما رفیق اسکندری را برای این کار معرفی میکنیم. رفیق دانشیان: ما هم از جانب خود یک نفر را ..... رفیق آگاهی را معرفی میکنیم.

### جلسه سوم (۱۱ مه ۱۹۶۰)

رفیق دانشیان: دیروز تصمیم گرفتیم دو نفر از رفقا اصلاحات رداکسیونی را انجام دهند بد نیست که گذارش آن رفقا را بشنویم.

رفیق اسکندری: ما دیروز برنامه را مطالعه کردیم و اصلاحات پیشنهادی فرقه و حزب را بررسی نمودیم و در یک سلسله مسائل موافقت‌هایی بدست آمد. درباره بعضی مسائل نیز بین خودمان صحبت کردیم ولی حل نشد. ما محتاج بمشورت شدیم اکثر اصلاحات را بررسی کردیم و درست کردیم. غیر از مطالب اصلی اساسی که احتیاج به بحث و حل در این جلسه دارد. چند مسئله کوچک دیگری که باقی ماند عبارتست از ذکر انجمنهای ملی (ماده ۴) و مسئله زبان مادری (ماده ۳۷) در مسئله انجمنهای ملی عبارت طرح کمیسیون طوری است که از آن چنین استنباط میشود که در تمام ایران چند نوع انجمن موجود است از آن جمله علاوه بر انجمن ایالتی و ولایتی و غیره یک انجمن ملی هم هست. بدین ترتیب هر ولایت یا ایالتی ممکن است بگوید که ما هم انجمن ملی و هم انجمن ایالتی و ولایتی باید داشته باشیم. این بود که این ماده را ما اصلاح کردیم. و رفیق آگاهی گفتند باید در این باره با رفقا مذاکره و مشورت کنیم. البته درباره فورمول پیشنهادی ما میتوان بحث کرد و آنرا دقیقتر کرد. ولی اصل مطالب اینست که چنین سوء تفاهمی را امکان ندهد که ما برای هر قسمت ایران یک انجمن ملی قائل میشویم.

رفیق دانشیان: بنظر من ما از اصل مقصد دور شدیم. منظور ما از جمع شدن در اینجا این بود که طرح مصوب کمیسیون تدارک را بررسی کنیم و اساس کار قرار دهیم و مسائل را که کمیسیون نتوانست حل کند و مورد اختلاف است حل کنیم. اما پیشنهادهایی که شما میکنید بکلی برنامه را تغییر میدهد. ما الان چنین امکانی را نداریم که تمام جملات مرانامه را اصلاح کنیم. بهمین دلیل نیز فکر میکنم که دو مسئله اساسی دیگری که باقی مانده حل کنیم. بعد مسائلی را که جنبه رداکسیونی دارد میتوان حل کرد.

رفیق اسکندری: بعد یعنی چه وقت.

رفیق دانشیان: فردا

رفیق رادمنش: مانعی ندارد باید تصریح کرد چون هم شما و هم ما کار زیادی داریم.

رفیق دانشیان ما هم کارهای زیادی داریم.

ما آخرین پیشنهاد خود را درباره ضرورت فرقه بشما تقدیم میکنیم هنگامی که لایحه مرامنامه را در سازما نهایی فرقه مذاکره میکردیم، تمام اعضای فرقه باتفاق آراه حتی ذکر این موضوع را بتفصیل خواستار شده اند. خواهش ما اینست که رفقا این مسئله را در نظر بگیرند.

رفیق رادمنش: پس شما مسائل دیروز را بررسی کنید و ما هم پیشنهادات شما را.

رفیق رادمنش: مورد اختلاف یکی راجع به ارزیابی تشکیل حزب توده و فرقه دمکرات است. دیگری مسئله ملی که حل شده است و سوم مسئله کئوپتاسیون.

در مسئله اول ما فورمول دیگری تهیه کردیم که بنظر ما میتواند کاملا رفقا را راضی کند. قسمت اعظم آن از متنی است که رفقا تهیه کرده اند.

« در سالهای جنگ جهانی دوم و پس از آن جنبش ملی و دمکراتیک خلقهای ایران نیرو و دامنه عظیمی یافت. حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ تشکیل گردید و بر راس جنبش وسیع مردم ایران قرار گرفت. مبارزه خلقهای کشور ما بر علیه دسائس امپریالیزم و ارتجاع در نقاط مختلفه شدت بی سابقه پذیرفت. در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ در آذربایجان و کردستان جنبش ملی و دمکراتیک بسط یافت. حزب دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان برخود آمدند و تحت رهبری آنها حکومتهای ملی در این مناطق تشکیل گردید.»

رفیق دانشیان: چرا فورمولی را که ما داده ایم رفقا قبول نمیکنند.

رفیق آذراو غلو: از فورمولی که شما داده اید اینطور استنتاج میشود که ما فقط خبر میدهیم که فلان احزاب در فلان تاریخ تشکیل شدند. اما این احزاب چه کاری انجام داده اند معلوم نمیشود.

رفیق رادمنش: ما در نوبت اول فاکت را ذکر میکنیم- در نوبت دوم که از جنبش صحبت میشود ارزیابی میکنیم و میگوئیم که جنبش ملی است و دمکراتیک است. ذکر میکنیم که در دنبال وسعت نهضت احزاب تشکیل شدند و سپس میگوئیم که این احزاب رهبری کرده اند و بالاخره ما در فورمول خود تشکیل حکومت ملی را تحت رهبری احزاب ذکر کرده ایم. تنها چیزی که ما نگفته ایم اینست که تشکیل حزب یا فرقه از صفحات درخشان تاریخ است. این مسئله احتیاج به ارزیابی دقیق علمی دارد و باید در این صورت هم نواقص و هم محسنات و غیره را ذکر کرد. اما در فورمول ما هم ارزیابی وجود دارد ولی نه

به این وضع که شما پیشنهاد میکنید. زیرا ما هم جنبش را دمکراتیک و ملی ارزیابی کرده ایم.

رفیق آذراوغلو: ما اکنون یک حزب واحد تشکیل میدهیم. ما برای خودمان روشن کرده ایم که با کی وحدت تشکیل میدهیم و میدانیم که با حزب توده ایران متحد میشویم. چه عیبی داشت اگر حزب توده ایران و کمیته مرکزی آن نیز فرقه و فعالیت او را ارزیابی میکردند و سپس وحدت را عملی میساختند. رفیق رادمنش میگویند که ما حزب و فعالیت آنرا کاملاً آنالیز نکرده ایم و جهات مثبت و منفی محسنات و نقائص آنرا تحلیل ننموده ایم. بسیار خوب ما اکنون حزب واحدی تشکیل میدهیم در این صورت هر یک از اعضای حزب میتواند فردا چنین مسئله ای را مطرح کند و در اطراف آن صحبت ادامه پیدا کند. اینست که نمیشود از روی این مسئله گذشت و آنرا نادیده گرفت. فرقه در داخل کشور تشکیل شده است و شما نیز شاهد تشکیل و فعالیت آن بوده اید و میتوانید به آن ارزش دهید. چنانکه رهبران حزب توده در گذشته نیز بفعالیت فرقه ارزش مثبت داده اند.

رفیق رادمنش: من در واقع نمیفهمم که چه چیزی را میخواهند رفقا در اینجا گفته شود. ارزش را که ما بفعالیت فرقه داده ایم ارزش مثبتی است. چه ارزش مثبتی بالاتر از اینکه حزب حکومت را بدست بگیرد و نهضتی را که ملی و دمکراتیک است رهبری کرده باشد. من پیشنهاد میکنم که بیائید برای ذکر «صفحه درخشان در تاریخ» یک سیمینار علمی تشکیل داده و مسئله را بررسی و حل کنیم. والا «صفحه درخشان در تاریخ» یک ارزیابی دقیق و درستی نیست. از کجا معلوم است که صفحه درخشان است یا حادثه برجسته است. یا خود پیروز شده است یا شکست خورده است و یا غیره - و غیره ما در کمیته مرکزی خودمان آنالیز کردیم و فورمولی قبول کردیم که در گزارش قبلی من بود و مواجه یا اعتراض شما رفقا شد. اینست که ما آن تحلیل را نمیآوریم واقعا هم لازم است که یک آنالیز صحیح علمی بشود و جنبه های مثبت و منفی آن معلوم شود. زیرا این امر لزوم قطعی دارد. مطلب دیگر اینست که این اشکالات را که شما میگوئید در باره بحث و گفتگو در حوزه ها هم داریم. اینست که ما باید فورمولی را پیدا کنیم که افراد را قانع کند. و برای آنها موضوع روشن شود و این مسئله بتدریج تبلیغ شود و تشریح گردد.

رفیق دانشیان: ما میخواهیم از رفقا تشکر کنیم که نسبت بسابق تا اندازه ای پیشرفت کرده جلو آمده اند. اما تعجب در اینست که چرا رفقا این ارزیابی را از اول نمیکنند من میگویم که ارزیابی را که رفیق رادمنش اسکندری و سایر رفقا در دوره حکومت ملی کرده اند، اگر اکنون نصف آنرا هم نیز ذکر کنند ما قبول میکنیم. اگر هنگامیکه حکومت تشکیل شده بود و حاکمیت در دست ما بود

این ارزیابی را می‌کردند و پس از آن که حکومت مغلوب شده است ما را اینطور میشناسید و ارزش نه می‌دهید این درست نیست. اظهارات ما باید محکم و متین باشد و مثل کاه سبک نباشد که هر روز دست خوش تغییر قرار گیرد. تنها شما نبودید که ارزش مثبتی بنهضت ما و فعالیت فرقه داده اید. رجال حزب کمونیست فرانسه فدراسیون سندیکائی جهانی و سایر سازمانهای مترقی کسانی نظیر لوئی سایان، العریس و غیره همه نهضت ۲۱ آذر را ارزیابی کرده و قیمت مثبت و درخشانی به آن داده اند. علاوه بر این حتی دشمن مجبور به اعتراف گردید و جنبه های مترقی نهضت ما را تصدیق کرد. اما اگر اصطلاح «صفحه درخشان» خوشتان نمیاید اصطلاح دیگر بنویسید اما ارزیابی نکردن درست نیست. بنظر ما بخاطر همین وحدت لازم و ضروری است که بنهضت و فعالیت فرقه ارزش صحیح داده شود. چون بعد از این ما یک حزب واحد تشکیل خواهیم داد و فرقه جداگانه وجود نخواهد داشت بنا بر این فکر میکنم که این ارزیابی باید بشود. ضمناً من میخوام بنظر رفقا برسانم که پلنوم کمیته مرکزی ما این ارزیابی را قبول کرده است و ما پیشنهادی دیگری غیر از آن نمیتوانیم بکنیم.

رفیق اسکندری: من تصور میکردم با فورمول اخیر پیشنهادی ما رفقا موافقت خواهند کرد. چون هنگام بحث در کمیسیون تدارک هم رفقای فرقه روی ذکر نقش رهبری فرقه در تشکیل حکومت تکیه میکردند فکر ما در سابق این بود که اساساً مسائل تاریخی برنامه ذکر نشود. ولی رفقا روی آن تکیه کردند ما گفتیم که بسیار خوب راجع بنهضت صحبت شود و نه راجع به احزاب لیکن باز هم رفقا راضی نشده و گفتند باید راجع بهر سه حزب نوشته شود. و استقلال اساسی رفقا این بود که از نهضت صحبت میشود. طبیعی است که نهضت رهبری دارد و از رهبر آن هم باید صحبت کرد. بهمین دلیل هم این بحث باقی ماند تا ما آمدیم به هئیت اجرائیه ما و هئیت اجرائیه ما آن فورمول را پیشنهاد کردند که ما بنظر شما رساندیم اکنون ما در مشاوره میبینیم که رفقا میخواهند مسئله رهبری فرقه در حکومت هم ذکر شود. لذا ما هم باهم مشورت کردیم و با مسئولیت خودمان این فورمول تازه را پیشنهاد نمودیم. ولی رفقا باز اینرا رد میکنند. در مذاکرات و جلسات در باکو و از جمله در جلسه آکتیو در برآمد ها و نطقهای مختلف از جمله در نطق رفیق آذری و سایرین دیده میشد که منظور رفقا اینست که ارزیابی کاملی از فرقه و فعالیت آن در برنامه شود. من وارد این بحث نمیخواهم بشوم که چرا رهبری فرقه امکان داد که قبل از حل قطعی این مسئله در هر حوزه و هر جا بطور وسیع در اطراف اینموضوع و به آن وضع صحبت شود..... (رفیق دانشیان:- این صحبتها پس از نطق رفیق امیر خیزی پیش آمد.) رفیق امیر خیزی هم آن طور صحبت نکرد که رفقا میگویند. من از رفیق جودت سوال کردم و ایشان هم گفتند که رفیق امیر خیزی بعضی مطالب زائدی

را اظهار داشتند ولی ایشان مسئله را آنطور که رفقا میگویند مطرح نکردند. در هر حال من وارد اینموضوع نمیشوم. اصل مطلب در این است که ما این مسئله را آنالیز نکرده ایم و لذا ذکر آن در مقدمه کار درستی نیست. رفیق دانشیان در باره مذاکرات و اظهارات سابق ما در دوره حکومت ملی صحبت میکنند. این صحیح است ما پشتیبانی جدی و کامل از فرقه و حکومت کرده ایم. ما هیچوقت در این تقویت که از فرقه و نهضت آذربایجان کرده ایم پشتیبان نیستیم. اما مطلب در این است که وقتی در مقابل دشمن عده ای قیام کنند اگر جریان کاملاً بی نقصان و تماماً صحیح هم نباشد. ما نمیتوانیم که از خلق پشتیبانی نکنیم و از دشمن و ارتجاع پشتیبانی کنیم.

هم اکنون هم اگر اعتصاب بزرگی در ایران بشود و بفرض آنکه آنرا ما درست و بموقع ندانیم باز هم نمیشود از آن پشتیبانی نکرد و گذاشت ارتجاع علیه آن هر چه میخواهد بکند. بنا بر این پشتیبانی حزب توده و نطقها و اظهارات رهبری آن دلیل بر این نیامورید که ما هر کاری را که شما کرده اید قبول داریم. هزار جور کارها شده است که بعضی از آنها را شاید خودتان هم قبول ندارید. اینست که ما نمیتوانیم در بست بگوئیم همه آن کارها را قبول داریم و به آنها ارزش مثبت میدهیم. صحبت اکنون بر سر مطلب دیگری است رفقا میگوئید که ما سندی بدهیم که هر چه انجام شده است در بست درست بوده است. البته چنین سندی را قبل از بررسی و آنالیز کافی نمیتوان داد. ما حق نداریم نه از طرف کمیته مرکزی و نه از طرف هیأت اجرائیه قبل از آنکه کمیته مرکزی ما و حتی کمیته مرکزی خود شما چنین آنالیزی را نکرده است چنین سندی را بدهیم. این اصلاح اخیری را که کرده ایم با مسئولیت خودمان بود و ممکن است موضوع بحث زیاد شود. ولی ما در هر حال فکر کردیم که این کار را میشود کرد و این عقیده ماست. و اگر احیانا سایر رفقای دیگر هیأت اجرائیه ما قبول نکردند هر تصمیمی لازم است در باره آن خواهند گرفت. اما این منافی آن نیست که اگر فردا در کمیته مرکزی واحد نشستیم و با هم مذاکره و آنالیز کردیم کاملاً ممکن است که افکار ما با هم توافق پیدا کند و یکی بشود. و در عین حال باز هم عدم ارزیابی فعالیت فرقه در برنامه به این معنی نیست که در تبلیغات خود از فرقه و فعالیت آن صحبت نشود و پشتیبانی نگردد. توقع ما این بود که رفقای رهبری فرقه بطور عینی به این مسئله برخورد کنند و ببینند که تا چه اندازه ما پیش آمده ایم. در حالیکه در گزارش کمیسیون تدارت عقیده ما این بود که فقط از نهضت صحبت بشود. اکنون در عهده مسئله وحدت است و باید انجام شود. برای اضافه کردن یا کش نمودن چند کلمه نباید تمام موضوع وحدت را زیر علامت سؤال گذاشت.

رفیق آذراوغلو: من میخوام بگویم که ما و فرقه ما نمیخواهد شما را مجبور کند که چنین حقی را بما بدهید. هنگامیکه لایحه مرانامه در حوزه ها و سازمانهای فرقه مذاکره میشد پیشنهادهای زیادی از طرف اعضای فرقه داده شد و همه میگفتند که در باره تشکیل حزب توده ایران در مرانامه صحبت شده است. در صورتیکه در باره تشکیل فرقه صحبتی نیست و رفیق رادمنش میگویند که ارزیابی را که کمیته مرکزی حزب توده ایران کرده بود ما در گزارش قبل خود ذکر کرده ایم و مورد اعتراض رفقای فرقه شد. من باید بگویم که حقیقتا هم اگر شما در باره نهضت ما همان طور فکر میکنید و روی همان ارزیابی ایستاده اید. در آنصورت چنین وحدتی بی ثمر میشود همانطور که رفیق دانشیان متذکر شدند ما اکنون یک حزب واحد تشکیل میدهیم و فرقه در واقع سازمان ایالتی حزب توده ایران میشود. بهمین دلیل هم لازم است که فعالیت گذشته فرقه ارزیابی شود. خصوصا از آن نظر که ما اکنون تحت نام حزب توده متحد میشویم یعنی حزب توده با نام خود و سابقه خویش باقی میماند. در صورتیکه نام فرقه از بین میروند. شک نیست که اگر شما نیز بجای ما بودید. چنین تقاضائی را میکردید که فعالیت ۱۵ ساله فرقه ارزیابی و جمع بندی شود. ما نیز بخاطر وحدت بهر امری تن در داده ایم. لاکن این یک مسئله اینست که در باره آن نمیشود گذشت کرد. چون اعضای حزب و توده ها در این مورد گذشت نمیکنند. در عین حال باید متذکر شد که البته در فعالیت گذشته فرقه نقائص موجود بوده است همچنان که در فعالیت حزب توده ایران نیز اشتباهاتی رخ داده است. اما در حال حاضر که ما وحدت را عملی میسازیم چرا باید فقط بنقائص و اشتباهات کار توجه داشت و روی آن تکیه کرد. پس از عملی شدن وحدت البته میتوان نواقص کار و اشتباهات را نیز آنالیز کرد.

رفیق اسکندری: آیا رفقا این ارزیابی را که برای فعالیت فرقه میخواهند باید اکنون و فوری انجام شود. یا اگر بعدا ارزیابی شود و وارد برنامه شود اعتراضی ندارم. بنظر من میشود سایر مسائل را فعلا حل کرد. و بطور قطع تمام نمود و جای اینموضوع را باز گذارد و فعلا از نشر برنامه خودداری کرد تا این مسئله حل شود.

رفیق دانشیان: ما هنگام مذاکره مرانامه و نظامنامه در حوزه ها در باره مسائل مورد اختلاف صحبتی که علیه حزب توده باشد نکرده ایم. شخصا من هیچ جا علیه حزب توده صحبتی نکرده ام و هر صحبتی که در باره حزب توده بشود بنظر من مثل اینست در باره فرقه باشد. اما مطالبی که رفیق امیر خیزی در جلسه آکتیو در باره تشکیل فرقه گفته اند که تشکیل فرقه درست نبوده است، مطالب درستی نیست و بوحدت ضرر میزند. بطور کلی خوب است که وقتی رفقا بطور رسمی برای کاری میانند مطالبی را هم که

اظهار میکنند مطالبی باشد که جنبه رسمی داشته باشد، نه اینکه افکار شخصی خویشان را بیان کنند. رفیق رادمنش و اسکندری متذکر میشوند که در باره فعالیت فرقه ارزیابی نشده است و نواقص و اشتباهات کار معلوم نیست ما هم میگوئیم که البته اشتباهاتی داشته ایم. اما در هر حال باید ذکر کرد که فرقه تشکیل شده است. و جنبش را رهبری کرده است و نهضت آذربایجان تأثیر مثبتی در جنبش آزادی ملی در ایران داشته است. اگر شما این فورمول را قبول نمیکنید ما هم از آن نمیتوانیم صرف نظر کنیم. در اینصورت مجبوریم که برویم و بکمپته مرکزی خودمان در این باره گزارش بدهیم. خواهش ما از شما اینست که شما بار دیگر فورمول خودتان را مطالعه کنید و فکر قطعی خودتان را در این باره بما بگوئید که ما هم نتیجه را بدانیم.

رفیق کامبخش: الان ما باین مرحله رسیدیم و با نهایت صمیمیت بر فقا میگوئیم که مقصد اساسی حل مسئله است و ما خیلی مفصل صحبت کردیم. البته ممکن است رفقا اعتراض کنند و بار دیگر هم ما میتوانیم این فورمول را بررسی کنیم. اما وقتی ما باین جلسه رسیدیم که در این فورمول توافق حاصل نشد. سایر مسائل را حل کنیم و این یک مسئله باقی بماند.

رفیق رادمنش: ما فورمول خود را کامل حساب میکنیم. ولی معلوم نیست چرا رفقا این فورمول را قبول نمیکنند. در صورتیکه این فورمول از فورمولهایی که شما داده اید کاملتر است ما در اینجا نه فعالین فرقه و نه فعالیت حزب توده را ارزیابی نمیکنیم. ما نباید درباره خودمان تعریف کنیم، بگذار سایرین از ما تعریف کنند. ما شکست خورده ایم این شکست هم شکست ما و هم شکست شما است. در چنین موقعی تعریف کردن از خود درست نیست. رفقا میگویند که کمپته مرکزی ما بیش از این به ما حق نداده است. در اینصورت چرا ما مذاکره میکنیم. اگر به این فورمول نمیتوان دست زد و آنرا اصلاح کرد، در اینصورت هیچکاری از پیش نخواهد رفت. ما همه به لزوم وحدت معتقدیم لیکن رفقا نمیخواهند فورمول خود را اصلاح کنند. در این صورت بیائید هر دو فورمول را بحکمیت بدهیم. رفقای شوروی هر طور مصلحت دیدند ما قبول میکنیم. اگر با این پیشنهاد موافقید ما مذاکره این مسئله را خاتمه دهیم و بمسائل دیگر بپردازیم.

رفیق دانشیان: حقیقتاً هم لازم نیست انسان خودش از خودش تعریف کند. اما وقتی که دوستان انسان بکاری که او کرده است، ارزش نمیدهند آن وقت انسان مجبور میشود که کارهای خوبی که کرده است بخاطر بیاورد. بهمین دلیل نیز ما کارهایی را که کرده ایم اگر در نیم جمله هم باشد ذکر آنرا ضروری میدانیم. اگر رفقا با انصاف به مسئله نگاه کنند در آن صورت می بینند که ما از اوت سال گذشته تا بحال هر چه از دستمان بر میآید درباره پیشرفت کار وحدت انجام داده



ایم. ما میدانیم که مسائل کوچک و جزئی قابل حل است و از بین میرود اما کار وحدت اگر بتاخیر افتد در آنصورت در مقابل تاریخ رو سیاه خواهیم شد. اگر در فورمولی که ما داده ایم کلمه «صفحه درخشان» بنظرتان درست نمیرسد ممکن است نوشت «مقام با ارزش خاص خود را در تاریخ مبارزه خلقهای ایران دارد» از عبارت مقام با ارزش خاص خود معلوم میشود که ارزش نهضت مخصوص خود است. اگر رفقا این فورمول ما را قبول میکنند ما راضی هستیم که بقضاوت رفقای شوروی بدهیم. در آن صورت بیائید مسائل قبلی را نیز یعنی مسئله جهانبینی حزب و سایر مسائل مورد اختلاف را نیز بقضاوت رفقا بدهیم.

رفیق رادمنش: من میخواستم یک تذکر بدهم. ما مسئله ملی را که رفقا در آن خیلی ذینفع هستند حل کرده ایم. رفقا میدانند که در نهضت ما مسئله ملی مسئله اساسی نیست، اما ما آنرا حل کرده ایم. مسائلی که برای مذاکره تقدیم کردیم، یعنی همان سه مسئله جهانبینی حزب و موضوع رهبری طبقه کارگر و خصلت انقلابی حزب که مسائل اساسی است همه را رفقا کنار میگذارند. و تنها مسئله ملی و ارزیابی فرقه را بمیان میاورند و اکنون رفیق دانشیان تمام مسائل را بمشورت رفقای شوروی احاله میکند. در صورتیکه همه اینها مسائل اساسی نهضت نیست، یعنی آن مسائلی را که رفقا روی آن پافشاری زیاد دارند ( مسئله ملی و ارزیابی فرقه) جنبه اساسی ندارد.

رفیق دانشیان: ما این موضوع را قبول کرده ایم که جهانبینی حزب مارکسیزم لنینیزم است، یعنی ما به این معتقد هستیم اگر اینطور نبود ما بحزب وارد نمیشدیم. ولی مسئله درباره این موضوع است که آیا باید آنرا در مرامنامه ذکر کرد یا نه، در این باره ما فکر میکنیم مسئله دوم یعنی درباره ذکر انقلابی بودن حزب مرامنامه بنظر ما اینطور میرسد که تکرار این مسئله در مرامنامه مثل اینست که ما بخودمان شبیه داریم در عین حال نیز این مسئله در مرامنامه ذکر شده است. موضوع مربوط بذکر رهبری طبقه کارگر در مرامنامه را نیز ما قبول می نمائیم.

رفیق دانشیان: اکنون خوبست بحل مسئله ترکیب کمیته مرکزی و تکمیل کردن آن بوسیله اعضای مشاور بپردازیم.

رفیق رادمنش: ابتدا خوب است مسائل را که حل کردیم تمام کنیم، سپس بمسائل تازه بپردازیم.

رفیق دانشیان: ما درباره مسئله جهانبینی حزب گفتیم که حزب توده ایران را حزبی می شناسیم که جهانبینی آن مارکسیزم - لنینیزم است. در عین حال متذکر میشویم که ذکر این مسئله در مرامنامه باید دید که مصلحت است یا نه. ما فکر میکنیم که مرامنامه برای مردم ایران نوشته میشود و ذکر سوسیالیزم علمی منظور ما را میرساند و کافی است. اگر ما مرامنامه را برای نشان دادن به

احزاب برادر مینویسیم در آن صورت ما اعتراضی نداریم و مارکسیزم - لنینیزم را میتوان بصراحت در مرانامه قید کرد.

رفیق اسکندری: ما این برنامه را برای مردم ایران و اعضا حزب خودمان مینویسیم و مردم و اعضای حزب باید بدانند و روشن شوند که ما چه فکری و چه جهانبینی داریم. ما در کار خودمان یک سلسله نقائص و اشکالات بر خوردیم که همه ناشی از عدم تصریح این جهانبینی حزب است تا قبل و حتی بعد از کودتا یک سلسله اختلاف نظرها و اختلاف تعبیرهای پیدا شده بود و این مسئله را حتی بمباحثه می گذاشتند که آیا حزب توده ایران دارای چه ماهیتی است.

اکنون که ما می خواهیم برنامه بنویسیم باید به این مباحثات خاتمه داد و مطالب را روشن کرد. نه تنها بین رفقای ما، بلکه بین رفقای فرقه نیز اینطور مباحثات درباره اینکه ماهیات حزب چیست و آیا حزب طبقه کارگر و مارکسیستی است، پیش آمده است. باید به اینگونه مسائل پایان داد.

رفیق دانشیان: بیک سلسله مسائل شخصی اشاره کردند و جمله توهین آمیزی نسبت بمن گفتند. لاکن چون من ممتقد نیستم در موقع مذاکره راجع بمسائل اصولی درباره این نوع مسائل شخصی گفتگو شود اینست که در آن باره صحبت نمیکنم.

رفیق دانشیان: من بهیچکس تهمت نزنم و نمیخواهم چنین کاری بکنم. لاکن رفیق اسکندری در عرض دوماهی که در باکو بودند اشخاص را دور خودشان جمع میکردند.

رفیق اسکندری: این درست نیست جداً تکذیب میکنم.

رفیق دانشیان: شما همیشه در منزل شفائی و پیرزاده بودید.

رفیق اسکندری: مگر منزل اشخاص رفتن جرم است. من رفته ام از اشخاص دیدن کرده ام.

رفیق دانشیان: حل مسئله فرقه در منزل اشخاص کار صحیحی نیست.

رفیق اسکندری: چه وقت و در کجا در منزل اشخاص مسئله فرقه را ما حل کردیم.

رفیق رادمنش: بهتر است در مسئله مورد بحث صحبت شود.

رفیق دانشیان: ما ذکر موضوع هژمونی طبقه کارگر را در برنامه قبول میکنیم راجع به انقلابی بودن حزب توده نیز در مرانامه این موضوع وجود دارد.

رفیق اسکندری: رفیق آگاهی گفتند که ما با ذکر روابط دوستانه با اتحاد شوروی و جمهوری چین... موافق هستیم. من میخواستم از رفقا بپرسم که به چه نتیجه قطعی در این باره رسیده اند.

رفیق دانشیان: ما اعتراض نداریم و در برنامه ذکر شود. اجازه دهید مسئله دیگر را مطرح کنیم. موضوع ترکیب کمیته مرکزی و تکمیل آن در صورت لزوم و مسئله اعضا مشاور (موضوع ماده « ۳۰ » طرح اساسنامه مورد اختلاف).

رفیق کامبخش: باید دید که فقط از اعضا مشاور میتوان بکمیته مرکزی آورد با از سایر اعضا حزب هم میشود برگماری کرد. خوبست اول این مسئله را حل کنیم بعد برویم بسر اکثریت یا دو سوم آراه.

رفیق دانشیان: در هیچ حزبی چنین قاعده ای وجود ندارد که در حالیکه نامزد برای کمیته مرکزی هست، از اعضا دیگر حزب بکمیته بیاورند. این موضوع در هیچ حزبی وجود ندارد. در غیر اینصورت چنین سئوالی پیش میاید که پس نامزد برای چیست.

رفیق رادمنش: اشخاص را که در حزب فعالیت برجسته ای نشان دهند میتوان بکمیته مرکزی برد. ما مثلا راجع برفیق روزبه چنین کاری را کرده ایم و یا در حزب کمونیست شوروی بطوریکه من اطلاع دارم رفیق چسناکف را بدین طریق برگماری کردند. اگر واقعا هیچ حزبی چنین کار نمیکند ما هم حاضریم اینطور قبول کنیم. ولی واقعیت اینطور نیست.

رفیق کامبخش: در پراتیک و کار عملی ما اینطور عمل شده است. در ایران دو عضو حزب که هیچکدام نامزد کمیته مرکزی هم نبودند در شرائط مخفی عملا کار رهبری را انجام داده اند و ما آنها را برگماری کردیم.

رفیق دانشیان: شما یک اساسنامه حزبی را نشان بدهید که چنین چیزی در آن ذکر شده باشد.

رفیق رادمنش: من برای شما از تجربه حزب کمونیست نمونه آوردم.

رفیق دانشیان: اگر در یک نظامنامه هم چنین چیزی موجود باشد ما اعتراض نداریم. اکنون ببینیم که عده کمیته مرکزی چند نفر خواهد بود.

رفیق اسکندری: علت اینکه ما اصرار داریم، دو ثلث آراء برای همین است که آوردن اشخاص با اکثریت آراء بکمیته مرکزی این امکان را میدهد که مثلا چند نفر با هم تبانی میکنند و یک نفر را روی نظریات خصوصی میاورند. اما دو ثلث آراء مشکل است زیرا نمیتوانند بین خود تبانی کنند.

رفیق دانشیان: بهتر است دو مسئله را با هم مخلوط نکنیم، یکی مسئله آوردن نامزد بعضویت کمیته مرکزی و دیگری مسئله ای که در اساسنامه مورد اختلاف است.

رفیق اسکندری: درست است که این مسئله جزء مسائل مورد اختلافی که کمیسیون تدارک تعیین نموده است نیست، ولی ما آنرا بشکل یک پیشنهاد تازه آورده ایم. و جزء اصلاحاتی است که پیشنهاد میکنیم.

رفیق دانشیان: ما باید روی طرحی که کمیسیون قبول کرده صحبت کنیم. ما هم مسائل زیاد و اصلاحات زیادی در این مورد داشتیم. اما آن مسائلی که مورد اختلاف بودند و در کمیسیون مطرح نشد با اینجا نمیآوریم.

رفیق اسکندری: این مطلبی که میگوئید اگر بصورت ظاهر نگاه کنیم اینطور است که میگوئید. ولی ما در باکو چون با کمیته مرکزی خودمان رابطه نزدیک نداشتیم در بعضی مسائل موافقت کردیم. لکن کمیته مرکزی ما لازم دانست این مسائل را برای مذاکره به این مشاوره بیاورند.

رفیق کامبخش: ما پیشنهادهای دیگری هم درباره اصلاح نظامنامه داشتیم. چون ما بطور کلی نظامنامه را برای یک حزبی که در شرایط مخفی کار میکند در نظر گرفتیم.

رفیق دانشیان: ما اصلاحات پیشنهادی دیگر شما را بررسی کردیم و عده ای از آنها را قبول نمودیم. لکن در عین حال باید متذکر شد که حزب ما تنها یک حزب مخفی نیست.

رفیق اسکندری: این مسائل پیشنهادی ما در مورد اساسنامه مسائلی نیست که زیاد قابل بحث باشد. ما بیشتر شرایط کار مخفی را در نظر گرفتیم و بنظر من این مسائل نمیتواند چندان مورد اختلاف باشد. و ذکر آن برای اینست که دست و بال کمیته مرکزی بسته نشود. اصل مطلب مورد اختلاف همان است که ذکر شد. بیعتی در مورد برگماری بکمیته مرکزی.

رفیق دانشیان: ما هم هنگام بررسی پیشنهادات شما خیلی از آنها را توانستیم قبول کنیم.

رفیق رادمنش: در یک نکته رفیق دانشیان اشتباه میکنند و آن اینست که ورود به کمیته مرکزی را نباید آسان کرد. اگر بخواهیم کمیته مرکزی یک وزن ثبات کافی داشته باشد باید به این موضوع توجه کرد. خصوصاً در شرایط ما که زود میتوان تبانیهای کرد و با هم کنار آمد و مثلاً به آسانی نه رای درست کرد و کسی را بکمیته مرکزی آورد.

رفیق آنراو غلو: حقیقتاً هم این مسائل آنقدر اساسی نیست. اما موضوع در این است که کسی که لیاقت نامزد شدن بکمیته مرکزی را دارد لایق است که عضو کمیته مرکزی انتخاب شود و برای انتخاب او اکثریت ساده کافی است. من هم موافقم که نظامنامه های مختلف را مطالعه کنیم ما میتوانیم چنین شرطی بگذاریم که برگزیدن بعضویت کمیته مرکزی عموماً و و مطمئناً از نامزدها صورت گیرد. اما در حالت فوق العاده سایر اعضا حزب را نیز میتوان بعضویت کمیته مرکزی برگماری کرد.

رفیق دانشیان: من پیشنهاد میکنم که مواقع فوق العاده را در قطعنامه خودمان تصریح کنیم و بنویسیم که منظور کسانی است که در شرایط مخفی در ایران فعالیت میکنند.

رفیق اسکندری: من هم موافقم که به اساسنامه احزاب دیگر مراجعه شود. اما در مورد دو ثلث اگر هم در اساسنامه احزاب دیگر هم موجود باشد با وجود وضع مخصوصی حزب ما این موضوع برای حزب ما لازم است. چون در غیر اینصورت باعث میشود که وحدت صفوف حزب سست گردد. اینست که من جداً طرفدار این هستم که دو ثلث آراء نوشته شود. چون در وضع فعلی دسته بندی و فراکسیون بازی و سایر اوضاع ممکن است صورت گیرد.

رفیق رادمنش: من فکر میکنم دو فکر رفیق آذراو غلو و اسکندری را با هم توأم کنیم.

رفیق دانشیان: راجع بموضوع دو سوم آراء من تعجب میکنم که بطور ممکن است در یک کمیته مرکزی دسته بندی و سایر اینطور مسائل وجود داشته باشد. بنظر من برگزیدن نامزدها بعصویت کمیته مرکزی با اکثریت آراء ساده کافی است. لکن در مورد اخراج از کمیته مرکزی دو ثلث آراء باشد. راجع بکسانی که از ایران آورده میشوند هر طور که شما بگوئید من راضیم. و هیچ اعتراضی ندارم. خوبست رفقا بگویند که ترکیب کمیته مرکزی چند نفر خواهد بود و بفرقه چند جا داده خواهد شد.

رفیق اسکندری: در مذاکره آئین نامه مربوط بکنفرانس وحدت این موضوع حل میشود. (گزارش کمیسیون تدارک خواهنده شد).

رفیق دانشیان بیائید ما فعلا اعضا کمیته مرکزی را معین کنیم و کمی هم جا برای آنهایی که از ایران می آیند خالی بگذاریم.

رفیق اسکندری: من هیچ تعصب خاصی ندارم. ولی معتقدم تا وحدت داخلی حزب محکم نشده است این دو سوم آراء لازم است تا از تمایلات شخصی (رادمنش- و سیاست کمیته مرکزی) جلوگیری کند. بهمین دلیل هم صلاح نمیدانم اکثریت ساده ذکر شود.

رفیق دانشیان: حالا ترکیب کمیته مرکزی را تمام کنیم.

رفیق اسکندری: اگر اجازه بدهید یکی دو مسئله مربوط به آئین نامه کنفرانس وحدت هست آنها را هم مطرح کنیم و تمام کنیم. در بند «د» ماده چهار کلمه «قرارها» زائد است - در بند «ب» ماده ۵ «کنفرانس داری هیأت رئیسه ای ....» ما پیشنهاد میکنیم بصورت ذیل اصلاح شود. «جلسات کنفرانس را بنوبت دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران و صدر فرقه دمکرات آذربایجان اداره میکند»- در ماه ۶ پیشنهاد میکنیم عبارت. «طبق توافق قبلی کمیته های مرکزی دو حزب» حذف شود.

رفیق دانشیان: آیا ۱۶ نفر عده مشاورین کمیته مرکزی زیاد نیست؟  
رفیق اسکندری: ما اینرا طبق تصمیم کنگره ۲ تعیین کرده ایم و از این ۱۶ نفر فقط چهار نفر باقی است. این بوده که تصمیم گرفتیم علاوه را تا ۱۶ نفر تکمیل - کنیم. سؤال ما از رفقا اینست که اشخاصی که از فرقه کوئوئیه میشوند برحب مقام آنها خواهد بود یا برحسب شخصی؟  
رفیق دانشیان: من فکر میکنم که چنان اشخاص را معرفی خواهیم کرد که همیشه انتخاب شوند. این اظهار تمایل یک امر قانونی است. اما راجع به اشخاص که کمیته مرکزی ما در آستانه پلنوم وسیع معین خواهد کرد هنوز ما راجع به آن صحبتی نکرده ایم و هیأت اجرائیه ما هنوز این مسئله را حل نکرده است. تا آنجا که ما اطلاع داریم دو نفر از مشاورین ما در مهاجرت هستند و دو نفر از آنها در ایران خوب مانده اند. یکی در زندان است و دیگری با اطلاعی که ما داریم ایمان خود را حفظ نموده است، از بقیه اطلاعی نداریم. بعضی از آنها مثل قریشی و متقیم خیانت کرده و اخراج شدند. فرض کنیم پلنوم محدود ما از آن مشاورین بیاورد و یا ملاک دیگری در نظر گیرد که مثلاً از ایران باشند یا شرائط دیگری را مورد توجه قرار دهند. بنا بر این رفقا توجه کنید که ما هم اشکالاتی داریم و باید آنها را در نظر گرفت. من میخوام بگویم که رفیق ایرج همین مطالب را گفت و بنا بر این چیزی نبود که موجب سوء تفاهم شود.  
رفیق دانشیان: ما نه اینکه شرکت رفیق اسکندری در این جلسه اعتراض نداریم بلکه خرسند هم هستیم که رفیق اسکندری مطالب آشکار میگوید."

### ساعت ۱۶ جلسه مجدداً تشکیل شد.

رفیق دانشیان: ما امیدواریم که یکدیگر را درست بفهمیم و دوستی ما صمیمانه باشد؟ هما نظور که گفتید سوء تفاهم شده باشد. در عین حال از رفیق رادمش تشکر میکنم که توضیحات کافی دادند و ما متوجه شدیم که برای رفقا هم واقعاً اشکالاتی وجود دارد.

نکته ایرادی که من میخوام بنظر رفقا برسانم اینست که اگر رفقای ناراضی هستند علاج این نیست که عده ای را بکمیته مرکزی آورد. طبیعی است برای حزبی که مدتی در مهاجرت باشد و از توده اصلی دور افتاده باشد عدم رضایتی هائی پیدا میشود بنظر ما بهتر است از ظرف این چند سال رفقای را در کمیته مرکزی خوب کار نکرده اند و باعث این گفتگوها شده اند از کمیته مرکزی کنار گذاشت و کمیته را اصلاح کرد. چون راه دیگر یعنی اضافه کردن اعضای کمیته مرکزی کار را اصلاح نمیکند و این امر همیشه ادامه خواهد داشت. این ۱۹ نفری را که کنگره دوم معین کرده است و از آن فعلاً ۱۴ نفر

باقی مانده است میشود نگاه داشت. بنظر من بهتر است با همان ترکیب کمیته مرکزی باقی میماندیم و اگر از ایران میشد رفقائی را تعیین کرد، بهتر میبود. رفیق اسکندری: من مجبورم بار دیگر توضیح دهم تا جای هیچگونه سوء تفاهمی باقی نماند و از صحبتهای ما اینطور استنباط نشود که گویا در کمیته مرکزی ما کسانی هستند که اکنون دسته بندی میکنند یا بر خلاف اصول رفتار مینمایند. آنچه ما خواستیم بگوئیم اینست که برای تحکیم وحدت صفوف حزب بنا بر تصمیم پلنوم ششم ما عده ای باید بکمیته مرکزی برگماری شوند. بنابر این جای این قبیل صحبتها بنظر من بهیچوجه در این جلسه نیست.

رفیق دانشیان: بسیار خوب در اینصورت حرفی نیست چه بهتر. رفیق رادمنش: من در اظهاراتم چنین مطالبی را نگفتم و فقط متذکر شدم که دلایلی برای وضع داخلی حزب ما هست که ایجاد میکند عده ای وارد رهبری شوند. یعنی توضیح دادم که علت تصمیم پلنوم ششم ما چیست؟ بنا بر این از مطالبی که من گفتم چنین استنباطی را که رفیق دانشیان کردند درست نیست. بهر حال هر رهبری باید در جریان زندگی خودش از لحاظ کمی و کیفی رو به بهبود برود. اما راجع به اینکه رفیق دانشیان گفتند ما قرار داده ایم ۱۹ نفر باشند و حالا برخلاف تصمیم کنگره دوم ۳۳ نفر میشوند- ما چنین قرار ندادیم. اساسنامه ما عده اعضای کمیته مرکزی را محدود نکرده است. ما حق داریم افرادی را به کمیته مرکزی اضافه کنیم و یا در صورت لزوم اخراج نمائیم. این اظهارات را من از آن لحاظ کردم که رفقا متوجه شوند ما اشکالاتی داریم. ولی چه اشخاصی باید وارد شوند - این امر بسته به تصمیم پلنوم کمیته مرکزی ما است. اکنون خوبست مسائلی را که باقی مانده است تمام کنیم.

رفیق آذراو غلو: در مورد ماده «۵» طرح برنامه مورد تصویب کمیسیون، ما عقیده داریم که در آن قسمت که صحبت از انجمنها است، برای نقاطی که خاصیت ملی دارد نام انجمن ملی حفظ شود. وظیفه آن همان وظیفه انجمن ایالتی و ولایتی است.

رفیق اسکندری: ما اصل منظور رفقا را در پیشنهاد خود ضمن ماده چهار طرح جدید داده ایم. ولی اسم انجمن ملی را ما صلاح نمیدانیم زیرا انجمنهای ایالتی و ولایتی از انقلاب مشروطیت اصطلاح شده مردم ایران برای آن مبارزه کرده اند. در قانون اساسی ما هم تصریح شده است. از طرف دیگر فورمول کمیسیون تدارک نادرست است. زیرا آن اینطور استنباط میشود که برای تمام کشور باید علاوه بر انجمنهای ایالتی و ولایتی و غیره انجمنهای ملی نیز تشکیل داد.

رفیق دانشیان: آنچه که در کمیسیون رفقا کار کرده اند همه را از نو مورد تجدید نظر قرار ندهیم. چون کار کمیسیون مورد احترام همه رفقا است و با نتیجه کار کمیسیون موافقت کرده ایم.

رفیق رادمنش: اختیارات کمیسیون و تصمیمات آن جنبه قطعی ندارد. بنابر این اگر سه نفر تشستند و با مطالبی موافقت کردند دلیل نمیشود که هیأت اجرایی و کمیته مرکزی نیز حتما با آن موافقت داشته باشند. عملا رفقا دیدند که نمایندگان ما در کمیسیون تدارک فقط یک مرتبه توانستند با ما بوسیله تلفن ارتباط بگیرند. بنابر این واضح است که مطالبی را که قبول کرده اند نمیتواند در بست مورد تصدیق هیأت اجراییه ما قرار گیرد. این عبارت را هر کس بخواند میفهمد که صحیح نیست زیرا برای همه نقاط علاوه بر انجمنهای ایالتی و ولایتی انجمن ملی پیش بینی کرده است. منظور رفقا را هم پیشنهاد ما تامین میکند. اگر منظور محتوای اختیارات است که تامین شده، کمیسیون متوجه نبوده است.

رفیق دانشیان: رفیق رادمنش شروع کردند به بحث درباره الفبای امور تشکیلاتی که برای همه آشکار است. من میدانم که کار کمیسیون قطعی نیست، ولی اگر قرار باشد پس از دو ماه کار کمیسیون موضوع ملت و ملی مورد تجدید نظر قرار گیرد، صحیح نیست. من نمیخواهم از نو یکنوع مباحثاتی را شروع ولی طرز صحبت رفقا مرا مجبور میکند. مثلا در بحث راجع به سوسیالیسم علمی میگوئید مارکسیزم - لنینیسم ذکر شود، در صورتیکه مضمون یکی است. ولی اینجا میگوئید مضمون مهم است و اسم اهمیت ندارد. من میدانم چرا وقتی صحبت از مسئله ملی پیش میاید رفقا میترسند. مسئله ملی بخودی خود از بین نمیرود. باید آنرا در عمل حل کرد و از بین برد.

رفیق رادمنش: موضوع مارکسیزم - لنینیسم ما با این مطلب فرق دارد. سوسیالیسم علمی قبل از لنینیسم هم وجود داشت و اگر فرقی نداشت لازم نبود اسم آنرا مارکسیزم - لنینیسم بگذارند. اما راجع بمسئله ملی ما ترسی نداریم ما میگوئیم که اینجا این یک کلمه زائد است. هر خواننده تصور میکند در هر مرکز یک انجمن ملی خواهد بود و یک انجمن ایالتی. اما راجع بترس، حزب ما اولین حزب سیاسی است در کشور که مسئله ملی را با آن صراحت مطرح میکند و حتی فرقه دمکرات آذربایجان در دوران حکومت مسئله ملی را اینطور مطرح نکرد (رفیق دانشیان - در مرانامه ما هست).

رفیق آراوغلو: رفقا میگویند کلمه «ملی» در این جمله باعث میشود که به تمام ایران قابل تطبیق گردد. ما هم اینرا قبول داریم و لذا پیشنهاد میکنیم که ماده بطریق ذیل اصلاح شود.

انجمنهای ایالتی و ولایتی و محلی نوشته شود و اضافه گردد «در نقاطی که جنبه ملی دارد این انجمنها نام انجمن ملی خواهند داشت».



رفیق رادمنش: بسیار خوب با اینکه بنظر من این پیشنهاد اشکالات زیادی دارد. ما آنرا مورد مطالعه قرار خواهیم داد و نظر خود را خواهیم داد. رفیق آذراو غلو: در دنبال همین ماده قسمتی هست که ما گفته ایم - در هر واحد امور اداری و داد گستری بزبان مادری همان خلق صورت گیرد. رفیق اسکندری: این پیشنهاد که بخصوص با کلمه «باید» تاکید شده است نادرست است. زیرا در هیچ جا کسی را نمیتوان مجبور کرد که حتما بزبان معین چیز بنویسد و بزبان دیگری ننویسد و یا حرف نزند. در اتحاد شوروی هم که مسئله ملی تمام کمال حل شده است چنین «باید» وجود ندارد چه رسد بما. رفیق آذراو غلو: از هر ملتی که بپرسید قطعاً خواهد گفت که من میخواهم کارهای خود را بزبان مادری خودم انجام دهم.

رفیق دانشیان: طرح مسئله ملی در برنامه ما ضروری است و در هیچ جای دنیا مسئله ملی مثل ایران وجود ندارد. در آذربایجان اشخاص را محاکمه میکنند و حبس هم برای آنها معین میکنند. در صورتیکه اینها بجز زبان مادری خود زبان دیگری نمیدانند... در چنین فصلی آیا نباید تصریح کرد که کارهای محاکماتی بزبان مادری انجام شود؟

رفیق ایرج که خود در امور محاکماتی کار کرده اند در این مورد شاهد موضوع هستند. بهمین دلیل هم درست نیست که رفیق اسکندری تعبیر کنند که ما همه مسائل را گذاشته ایم و مسئله ملی را چسبیده ایم. بعقیده ما مسئله ملی باید تابع مبارزه طبقاتی باشد، ولی برای اینکه مبارزه طبقاتی را درست بتوان پیش برد باید مسئله ملی را درست مطرح کرد. بهمین علت نیز باید اینطور بنظر آید که ما مانند اشخاص ناسیونالیست صحبت میکنیم. این برای اینست که مسئله ملی بدرستی مطرح شود. ما باید وضع ملی ایران را درست در مرانامه منعکس کنیم، برای اینکه مردم را گرد مرانامه خود جمع کنیم.

رفیق رادمنش: ما اولین حزبی نیستیم که مسئله ملی را در برنامه خود مطرح کنیم در هندوستان ۶۰ ملت هست و حتی پیش از صد زبان مختلف وجود دارد. آنها مدرسه بزبان مادری ندارند و حتی محاکماتشان بزبان هندی هم نیست، بزبان انگلیس است. ولی وقتی برنامه مینویسند فقط در یک فصل مسئله ملی را حل میکنند، نه اینکه در تمام طول برنامه مسئله ملی مطرح شود. این برنامه قرار داد ملت آذربایجان با ملت فارسی نیست. مثلاً در اینجا ما ذکر نمیکنیم که چقدر از مالیات باید صرف آذربایجان شود یا چند وکیل باید به مجلس فرستاده شود. ما همه مطالب را که نمیتوانیم در برنامه ذکر کنیم. نمیتوان تظاهرات مختلفیه مسئله ملی را در تمام طول برنامه نشان داد. آنوقت عیب برنامه این خواهد شد که مسئله ملی از همه چیز بیشتر به چشم خواهد خورد و بالنتیجه برنامه رنگ ملی بخود میگیرد. ولی وقتی شما با قید «باید» میخواهید زبان در

امور دولتی اجرا شود، این صحیح نیست. در ابتدای مشاوره با فرقه، شما تنها میخواستید بدانید که آیا ما فورمول لنینی را درباره مسئله ملی قبول داریم یا نه، ما هم بشما جواب مثبت دادیم. ولی دیگر غرض از فورمول لنینی این نیست که تمام تظاهر موضوع در برنامه حزب ذکر شود.

رفیق دانشیان: من میدانم چرا ما همدیگر را درست نمیفهمیم. برای حل مسئله ملی رفقا نباید از روی احساسات صحبت کنند. بلکه خود را باید بجای ملت‌هایی بگذارند که در اقلیت هستند و دچار محرومیت‌ها میباشند. لنین مسئله را اینطور حل میکند که محاکمه و مسائل اداری بزبان آن خلق انجام شود. رفقا میگوئید اگر ما بنویسیم «باید زبان ملی اجرا شود» چند نفر فارس نمیتوانند آنرا اجرا کنند، زیرا ممکن است آنها زبان آذربایجانی ندانند. در صورتیکه ۵ میلیون آذربایجانی را در نظر نمیگیرید.

رفیق اسکندری: ما در هر حال موافق با این نیستیم که در هر خط برنامه موضوع ملی و زبانی ذکر شود. در مورد ماده ۳۹ طرح تصویبی کمیسیون قرار شد با توجه به مواد ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ موضوع «تأمین تحصیل بزبان مادری در تمام مراحل تحصیل» فرموله شود. جلسه این تصمیم و قرار را قبول کرد.

رفیق رادمنش: در قسمت تاریخی مقدمه برنامه ما پیشنهاد جدید رفقا را مطالعه کردیم. این در حقیقت همان موضوع است. با فرمولاسیون دیگر دعوا بر سر کلمات نیست بحث بر سر اصل موضوع است. آن پیشنهادی که ما کردیم بنظر ما حداکثر پیشنهادیست که ما میتوانیم قبول کنیم. رفقا استدلال‌ات ما توجه لازم نمیکنند.

رفیق آذراو غلو: با تمام دقت و توجه دلائل رفقا را مطالعه کردیم، این فرمولی که ما در آخر داده ایم با توجه به استدلال‌ات رفقا است. ما نوشته ایم حرکات در تاریخ وجود داشته و بنابر این ارزش خاص خود را داشته است. ما نمیگوئیم حرکات و نهضت حزب و بدون نقص بوده است. ولی میگوئیم تمام مخصوص بخود را داشته است که این اصطلاح هم محسنات و هم نقائص را در بر میگیرد. ما از رفقا این تقاضا را نمیکنیم که ارزش مثبت بدهند یا آنرا «درخشان» و یا «نقطه تحول» بدانند. ما از رفقا توقع داریم بگوئید چنین حرکاتی بوده و ارزش مخصوص بخود داشته است.

رفیق رادمنش: آنچه رفقا نوشته اند بمعنای ارزیابی از فرقه و حکومت ملی است و ارزیابی هم کاملاً مثبت ذکر شده است. تنها بجای «درخشان» گفته شده است «تمام خاص» فاکت تاریخی را اگر میخواهید ذکر کنید هما‌طور است که ما نوشته ایم و از فرمولی که ما نوشته و پیشنهاد کرده ایم جنبه مثبت هم ذکر شده است. زیرا اگر مثبت نبوده اشاره به فاکت نمیشد. ولی رفقا میخواهند فعالیت

فرقه و حکومت ملی را ما صریحا ارزیابی کنیم - کاریکه از امکان خارج است و با آن نمیتوانیم موافقت کنیم.

رفیق دانشیان: ما خیلی متأسفیم که پس از اینهمه صحبت رفقا نمی خواهند مطالب ما را درک کنند. همانطور که رفیق رادمنش میگویند که ما فارسی را خوب میفهمیم - ما هم میگوئیم آذربایجانی را خوب میفهمیم. ما هم پیشنهاد شما را نمیتوانیم قبول کنیم. من نمیدانم چرا حزب توده از ارزشی که به حرکات ما داده است اکنون دست بر میدارد. مثلا در نوبت اول تیربکی که کمیته مرکزی حزب توده راجع به تشکیل حکومت به ما گفت. ثانيا - نطق ها و برآمدهای کلیه رفقای رهبری حزب توده و ارزش که بالاخره کنگره دوم حزب به نهضت ما داده است. همانطور که رفیق فقید ما خسرو روزبه نیز در مدافعات خود نهضت ما را ارزیابی کرده است.

حالا چرا باید روی این نهضت خط کشید و ارزش آنرا انکار کرد. این مسئله را ما باید آشکار بر نظر رفقا برسانیم که شما چه قبول کنید چه نکنید نقشی را که نهضت آذربایجان در جنبش ایران ایفا کرد نه تنها دوستان، بلکه دشمن هم تصدیق کرده است و میکند. بهمین دلیل اگر رفقا میخواهند یک مسئله اصولی حل شود و وحدت انجام گیرد از این بهانه ها دست بردارند و با آخرین فرمولی که ما تقدیم کرده ایم موافقت کنند. زیرا باید بگوئیم اگر این را رفقا قبول نمیکند ما نمیتوانیم به امر وحدت تن در دهیم.

رفیق رادمنش: ما هر روز در مقابل یک اولتیماتوم رفیق دانشیان قرار میگیریم. اگر فلان مسئله و کسانی باشند با ایمان و با اتوریته.

رفیق اسکندری: پس باید معلوم کرد اگر روی اشخاص است و یا طبق مقام است در همین جلسه معلوم شود.

رفیق دانشیان: این موضوع را به اختیار ما بگذارید.

رفیق رادمنش: البته این مسئله در اختیار خود شماست. ولی بهتر است اشخاصی باشند که هم ما و هم شما موافق باشید در اینصورت البته بهتر می توان این اشخاص را به یک کلکتیوی قبولاند.

رفیق دانشیان: در اینجا اینطور نتیجه گرفته می شود که برابری حقوق از بین رفته است. بین ما هم کسانی هستند که از بعضی از اعضای کمیته مرکزی شما خوششان نمی آید و به آنها ایراداتی دارند.

رفیق رادمنش: بهمین دلیل هم من می گویم که این عیب احتمالی را دو برابر نکنیم و اشخاصی را بیاوریم که چنین نقصی توسعه پیدا نکند. اگر اشخاصی در فرقه هستند (و ما می دانیم که چنین اشخاصی در فرقه زیاد هستند) که هم شما از فعالیت آنها راضی هستید و هم ما در آن صورت بهتر نیست که چنین اشخاصی را معرفی کنید؟

رفیق دانشیان: به نظر من این تذکر شما مسئله را مشکل می کند. فرض کنیم که ما مثلا آذراو غلو را بشما معرفی کردیم. در هر حال اشخاصی پیدا می شوند که از او خوششان نمی آید و چنین امکانی همیشه هست. به همین دلیل هم بهتر است که ما این اصل را در نظر بگیریم که اشخاص با ایمان و فعال معرفی شوند.

رفیق رادمنش: ما هم همین فکر را داریم و همین را می خواهیم. رفیق اسکندری: کئوپتاسیون عملی است که ارگانی که برگماری می کند باید آنرا قبول کند و طوری نباشد که ایجاد اشکال کند.

رفیق دانشیان: من این کئوپتاسیون را بطوریکه رفیق اسکندری می گویند در نظر نمی گیرم چونکه فرقه هنوز منحل نشده است. بدین ترتیب اگر قرار باشد که اشخاصی را که ما معرفی می کنیم تک - تک برای مذاکره بگذارند این درست نیست. بهمین دلیل نیز تا کنگره سه باید جزء ترکیب کمیته مرکزی که نوزده نفر می باشد مثلا ۵ نفر هم از کمیته مرکزی فرقه شرکت کنند.

رفیق رادمنش: من هم موافقم و اختلافی در این نداریم.

رفیق کامبخش: دو پیشنهاد است.

رفیق اسکندری: ما گفتیم که نه نفر، چهار نفر عضو اصلی و پنج نفر مشاور باشند. این پیشنهاد ماست. اما رفقا میگویند از نه نفر پنج نفر عضو اصلی و چهار نفر مشاور باشد.

رفیق دانشیان: اکنون ما نباید روی این مسئله صحبت کنیم که ترکیب کمیته مرکزی را چطور و از چند نفر در نظر گرفته ایم.

رفیق اسکندری: بیست و سه نفر.

رفیق دانشیان: انصافا از بیست و سه نفر ۵ نفر برای فرقه خیلی کم است. کسانی که از ایران آورده شوند یقین از نقاط مختلفه ایران خواهند بود. درباره آنها ما هیچ حرفی نداریم و حاضریم که حتی آنها را بحساب ما هم که شده است به کمیته مرکزی بیاوریم. در هر حال فکر ما اینست که پنج نفر عضو اصلی و چهار نفر مشاور باشد.

### جلسه چهارم ۱۲ مه ۱۹۶۰

رفیق رادمنش: مذاکره جلسه در باره پیشنهادهای اصلاحی مربوط به اساسنامه است.

رفیق دانشیان: ما نظامنامه را از نظر گذرانیدیم و اکنون نظر خود را در آن باره میگوئیم.

در بند الف از ماده پنج عقیده ما ایسنت که فرمول مورد قبول کمیسیون تدارک بنحوی اصلاح شود که موضوع "آزادانه" که ممکن است موجب سوء

تعبیر شود اصلاح گردد. در بند "ب" از ماده ۱۲ بنظر ما تفریق بین هر دو پیشنهاد شما و فرمول کمیسیون تدارک بهتر است. در عین حال ما موظفیم که طبق نظر شما این تبصره بصورت ماده مستدلی در آید و بند "ج" از همین ماده طبق پیشنهاد شما اصلاح شود. و در مورد بیست و بیست و یک و دو و بیست و سه ذکر عده اعضاء کمیته ها و هیأتها حذف شود.

ماده ۲۹ درباره شرط عضویت کمیته مرکزی و ذکر یکسال سابقه فعالیت در ایران نظر ما اینست که این ماده طبق فرمولی که کمیسیون تدارک قبول کرده است نوشته شود. اما پیشنهاد رفقا در عمل مورد نظر قرار گیرد.

در ماده ۲۲ بنظر ما اسم شعبه ها بماند. با پیشنهاد شما راجع به حذف ماده ۲۹ ما موافقیم. در مورد ماده ... نظر ما اینست که فرمول این ماده اصلاح شود و از نو نوشته شود.

بدین ترتیب این مسائل حل شده و باقی مانده چهار مسئله که عبارتند از موضوع ذکر جهانیابی حزب موضوع برگماری بعضویت کمیته مرکزی در باره ذکر تشکیل فرقه و ارزیابی فعالیت آن و بالاخره موضوع اینکه چند نفر از رفقای فرقه به کمیته مرکزی حزب واحد وارد خواهند شد. ما فکر می کنیم که عده اعضاء کمیته مرکزی در مهاجرت همان ۱۹ نفر باشند و بقیه آنرا تا ۲۳ نفر در نظر گرفته شود که از ایران تکمیل کرد.

اگر رفقا بخواهید عده کمیته مرکزی را از رفقای که در مهاجرت هستند تکمیل کنید ما با این امر موافقت نداریم.

رفیق اسکندری: به بند "ب" از ماده چهار گزارش کمیسیون تدارک وحدت هیأت اجرائیه ما اعتراض کرد و با آن موافق نیست. ما تکمیل ترکیب کمیته مرکزی از ۱۹ نفر به ۲۳ نفر را در نظر داریم قبل از کنفرانس وحدت عملی شود و همچنین در باره تکمیل عده مشاورین کمیته مرکزی.

رفیق رادمنش: برای برگماری به کمیته مرکزی حزب واحد از اعضاء فرقه چون ما ترکیب کمیته مرکزی حزب واحد را چهارده نفر در نظر گرفته بودیم این بود که پنج نفر را از فرقه پیشنهاد کردیم. ما نمی توانیم از حالا جای تمام این بیست و سه نفر را پر کنیم. شما خودتان می گوئید که باید اشخاص را از فعالین ایران به کمیته مرکزی آورد. در عین حال برای حزب دمکرات کردستان باید جای گذاشت که در صورت تمایل با ما متحد شود. از این رو دیده می شود که باید در ترکیب کمیته مرکزی چند جا خالی گذاشت. در عین حال ما حق داریم که در سرنوشت حزب واحد مداخله کنیم و در باره ترکیب کمیته مرکزی حزب واحد و برگماری عده ای از فرقه کمیسیون تدارک تصمیمی گرفته است و ما حاضریم بهمان نسبتی که کمیسیون تدارک در نظر گرفته رضایت دهیم.

رفیق اسکندری: هنگامی که در مشاوره سابق در باره ترکیب کمیته مرکزی صحبت می کردیم. رفیق دانشیان عقیده داشتند که باید نسبت معینی در نظر گرفته شود. اما ما با فکر ایشان موافقت نکردیم و متذکر شدیم که با قبول نسبت معینی موافقت نداریم چون در حزب و کمیته مرکزی آن تعداد اعضاء را نمی توان بر حسب نسبت بین خلقها و ملتها تعیین کرد. در اینجا اینطور بنظر می رسد که شما می خواهید یک دسته ای را به کمیته مرکزی وارد کنید ولی فکر ما این نیست که عده ای از رفقای فرقه به کمیته مرکزی برگمارده شوند.

و اما آنچه رفیق دانشیان در باره تکمیل کمیته مرکزی می گویند که این تکمیل فقط باید از رفقای که در ایران هستند صورت گیرد به نظر ما درست نیست. چونکه خود شما نیز می گوئید و می خواهید از رفقای که در مهاجرت هستند به کمیته مرکزی بیایند. ما البته این موضوع را در نظر داریم که حداقل مقدور از رفقای که در ایران فعالیت می کنند به کمیته مرکزی آورده شوند. اما ما باید آنها را پیدا کنیم و در عین حال ما کارهایی در مهاجرت داریم که برای انجام آن باید رفقای را به کمیته مرکزی آورد ولی شما می گوئید ترکیب کمیته مرکزی ۱۹ نفر بماند و بنظر ما این درست نیست.

رفیق دانشیان: مطالبی که رفیق ایرج صحبت کرد ما را به نکته ای متوجه می کند. مثل اینکه ما در کمیته مرکزی حزب واحد بصورت دسته ای وارد می شویم. این فکر ما را از حالا ناراحت کرده است. چونکه اصل مقصد ما در احیای حزب واحد طبقه کارگر این نیست که دسته ای تشکیل دهیم بلکه نظر ما اینست که به نهضت آزادی مردم کمک کنیم. بدون ما هم اکنون نزد شما چند دسته وجود دارد. ما به هیچوجه به هیچ کدام از آن دسته ها ملحق نمی شویم و خودمان هم دسته شخصی تشکیل نمی دهیم. زیرا معتقدیم که حزب خود دسته ای است. اگر رفقا در قلب خودشان اینطور فکر می کنند ما ممکن است تشکیل حزب واحد را انجام دهیم بدون اینکه ما در کمیته مرکزی شرکت نمائیم. اگر این پیشنهاد من رفقا را قانع می کند خوبست صراحتا بگویند. چون با این وضع ورود ما به کمیته مرکزی دلخواه نیست زیرا هر وقت ما با مطالبی موافق نبودیم ممکن است بگوئید اینها دسته ای هستند. خوبست مسئله را در مقابل وجدان خودمان مطرح کنیم که آیا ما طرفدار وحدت حقیقی هستیم یا نه. اگر نیستیم بهتر است مردم را گول نزنیم. اما آنچه که مربوط به نسبت اعضاء کمیته مرکزی است این موضوع را در کمیسیون تدارک صحبت کرده اند. خودشان یک نسبتی معین کرده اند در طرح آئین نامه کنفرانس وحدت (ماده ۴ بند ج) چنین قید شده است که در نسبت توافق می شود (گفته شد چنین چیزی نیست طرح امضاء شده قرائت شد و چنین چیزی در آن نبود) ما نه عده اهالی آذربایجان را در نظر می گیریم نه نسبت فرقه را ولی بهر حال باید یک نسبتی در نظر گرفت. پس شما چه

چیز را مقیاس عمل قرار داده اید که میگویند مثلاً پنج نفر به شما جا داده می شود.

بنابر این بهتر است در هر مسئله ای که صحبت می کنیم بطور مشخص آنرا حل کنیم و وارد مسائل دیگر نشویم. میخوایم تذکر بدیم که ما هنوز شعبه حزب توده ایران نیستیم. بنابر این خواهش می کنم در جایی که نشسته ایم مثل دو تشکیلات مساوی صحبت کنیم. اگر میخواهید قبلاً بدانید چه اشخاصی را ما معرفی می کنیم ما هم می خواهیم قبلاً بدانیم شما چه اشخاصی را تعیین می کنید. اگر نه دو حزب متساوی الحقوق در کجا دیده می شود. بهمین دلیل صراحتاً می گوئیم که ما موافقیم عده اعضای کمیته مرکزی ۲۳ نفر باشد ولی بشرط آنکه جای خالی برای اعضای حزب در ایران باقی بماند و در غیر اینصورت خالی بماند. این قابل تعجب است که رفیق اسکندری میگویند که کمیته مرکزی ما کار زیاد دارد و در مهاجرت عده آن باید زیاد شود. مگر در صورتی که یک عضو فعال حزب کاری انجام می دهد باید او را عضو کمیته مرکزی کرد. برای استحکام وحدت هم هیچوقت زیاد بودن اعضای کمیته مرکزی به وحدت کمک نمی کند. ممکن است ظاهراً اینطور باشد که برای تحکیم وحدت چند نفر ناراضی را عضو کمیته بکنند. اما این موقتی است. بهمین دلیل باید سعی کرد با ایران و رفقای حزبی آنجا رابطه پیدا کرد و دید از آنجا چه کسانی را میتوان به کمیته مرکزی جلب نمود. یکی از بزرگترین نواقص کار ما اینست که ما از جریان کار در ایران (آذربایجان را هم جزئی از ایران حساب می کنیم) خبر نداریم. اصلاحات ما ضعیف و ناقص است. باید سعی کرد این نقصان را رفع کرد. اگر آدم اینطور فکر کند که فقط کار رفقای در مهاجرت را در نظر بگیریم و با آن مشغول شویم وحدت اصلاً ضرورتی ندارد. خواهش ما اینست که ما اینکار را نکنیم که در مسائل شخصی بحث زیاد کنیم و مسائل اصولی را کنار گذاریم. موضوع اینکه کاری را حسن میکند یا حسین مطرح نیست.

رفیق اسکندری: من مطالبی را که رفیق دانشیان از قول من گفته اند تکذیب می کنیم و چنانکه ملاحظه می نمائید در صورت جلسه هم چنین مطالبی ذکر نشده است.

رفیق آذراوغلو: من راجع به صحبت های رفیق اسکندری می خواستم این موضوع را متذکر شوم که ما هیچوقت نسبت اهالی را در نظر نگرفته ایم. ما فقط این موضوع را در نظر می گیریم که دو حزب می خواهند متحد شوند. از یک حزب چند نفر و از حزب دیگر چند نفر در کمیته مرکزی شرکت می کند چون که این دو حزب هنوز مستقل هستند. هر کدام از آنها حق دارند بدانند با چه وضعی به وحدت می روند و بدانند چند نفر از آنها می آیند.

مسئله دوم اینست که هر دو حزب بدانند چه کاندیداهایی را رفقا پیشنهاد می‌کنند. هم رفقای کمیته مرکزی حزب توده ایران نامزدهای خود را برای اعضاء و مشاورین بگویند و هم ما کاندیداهای خود را معرفی کنیم. من از مطالبی که رفیق اسکندری گفت اینطور فهمیدم که حزب توده ایران می‌خواهد قبل از تشکیل کنفرانس وحدت اشخاصی را وارد کمیته مرکزی کند. اگر پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده می‌خواهد این مسئله را بررسی کند که چه اشخاصی را از حزب توده ایران برای کمیته مرکزی واحد پیشنهاد خواهد کرد که این کار درست است. اگر پلنوم وسیع بخواند ترکیب کمیته مرکزی آتیه را تماماً بررسی نماید این هم کار بدی نیست. در آن صورت ما هم باید این کار را بکنیم. مقصد اصلی من از ذکر این مطالب اینست که مسئله طوری بمیان نیاید که تشکیل کمیته مرکزی واحد را فقط کمیته مرکزی حزب توده ایران بطور قطع حل می‌نماید. هر دو پلنوم کمیته مرکزی‌های موجود این تصمیم را خواهند گرفت.

رفیق رادمنش: رفیق ایرج اینجا بدرستی توضیح داد که ما در این تصمیمات پلنوم ششم دو مطلب را در نظر داشتیم - یکی تامین وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان و دیگری تقویت وحدت در صفوف حزب خودمان - رفیق ایرج توضیح داد که وقتی ما ایرادات رفقای حزب خودمان را مطالعه کردیم حلقه اساسی موضوع رهبری است. ما فکر کردیم در رهبری یک تغییری بدهیم تا اندازه‌ای به استقبال تمایلات صحیح اعضاء حزب رفته باشیم و بنابه نظر پلنوم ششم ما یکی از طرق تحکیم وحدت در صفوف حزب این بود که اعضاء جدیدی را در رهبری وارد کنند.

پس اینجا مسئله بر سر این نیست که گویا می‌خواستیم وزنه‌ای در مقابل فرقه دمکرات ایجاد کنیم. تحول رهبری در حزب ما با تحول رهبری که در فرقه انجام شده اساساً فرق دارد. در رهبری شما تغییرات عمده‌ای شده است. حالا این تغییرات از راه منطقی انجام شده یا نه من وارد این بحث نمی‌شود. ولی در هر حال تغییراتی کرده است و این رهبری کنونی مال 14 سال پیش نیست. بنابر این نمی‌شود بطور کلی تحولات رهبری دو حزب را با هم مقایسه کرد. بدین طریق توجه می‌کنید که تصمیم ما دایر به ورود عده جدید مبتنی بر مقتضیات و وضع کار داخلی حزب خود ما بوده است و ارتباطی با موضوع وحدت با فرقه ندارد. حالا در مورد اینکه در باره بقیه اعضاء کمیته مرکزی تا ۲۳ نفر چگونه می‌توان این عمل را انجام داد ما گفتیم در آستانه جلسه پلنوم وسیع یک پلنوم محدود تشکیل خواهیم داد و سعی خواهیم کرد که توافق جمعی بکنیم و این کاندیداتور دو برابر را می‌بریم جلسه پلنوم وسیع و بطور مشورتی نظر آنها را میگیریم. ما راجع به آن عده‌ای که از طرف فرقه دمکرات آذربایجان وارد می‌شوند تذکر دادیم کوشش کنید که اشخاص شایسته‌ای باشند.



با فلان موضوع نباشد وحدت انجام نمیشود. اگر وحدت قرار است بدین شکل انجام شود چه بهتر است نشود.

رفیق دانشیان: بلکه رفقا از اینکه وحدت سر نگیرد خوششان میاید و میخواهند از آن جلوگیری کنند.

رفیق رادمنش: حالا میخواهید تقصیر را هم بگردن ما بیاندازید. آنچه ما در این برنامه راجع به مسئله ملی نوشته ایم در هیچ برنامه حزبی وجود ندارد. شما میخواهید تمام تاریخ نهضت و ارزیابی آن را در برنامه ذکر شود. تاریخ جنبش نجات بخش ایران لااقل صد سال عمر دارد. آیا ضرورت دارد تمام این موفقیتها و شکستها و نیرو بالاها را در مقدمه برنامه ذکر کنیم.

رفقا قدم بقدم ما را بجائی میکشانند که کم کم از صورت عادی خارج میشود. اول گفتند که نام فرقه را ذکر کنید سپس نام حکومت را و موضوع ضرورت تاریخی حالا هم میگویند ارزیابی کنید و در برنامه ذکر کنید. این اساسا موضوع قابل بحث است ما نمیتوانیم چنین ارزیابی بکنیم. ما استدلال کردیم و گفتیم که خود شما هنوز یک ارزیابی علمی را از این قیام نکرده اید، حالا میخواهید با یک جمله تمام جریان را ارزیابی کنیم. در هر حال من پیشنهاد اول خود گفتم که بهتر است در اینصورت این موضوع را به حکمیت رفقا بدهیم. شما یک متن پیشنهاد میکنید و ما متن دیگر خوبست از رفقای شوروی تقاضا کنیم این مسئله را مطالعه کنند و حکمیت نمایند. ما از اول معتقد بودیم که مقدمه برنامه قسمت تاریخی لازم ندارد ولی چون شما رفقا اصرار کردید ما این فرمول را پیشنهاد کردیم.

رفیق دانشیان: من میخواهم یکی دو کلمه دیگر در این باره صحبت کنم و مطلب را تمام کنیم. البته ما تاریخ نمیخواهیم بنویسیم ولی وقتی برنامه مینویسید و با یک حزبی اتحاد میکنید باید در مقدمه که اسم حزب را می آورید بگوئید که این چه حزبی است که با آن اتحاد میکنید یا نه؟

اگر شما میخواهید که ما بگوئیم در فلان تاریخ در فلان باغ نشستیم و حزب جدید مارکسیستی را تشکیل دادیم - بفرمائید ما حاضریم. اما اینطور نیست، هم حزب توده ایران و هم فرقه دمکرات آذربایجان سابقه تاریخی داشته اند. ما به حزب توده مانند ادامه دهنده کار حزب کمونیست ایران نگاه میکنیم. خلاصه بنظر ما در یک جمله هم شده باید این اتفاقات را نام برد. فایده این امر این است که همه میدانند که این حزب چیزی نیست که یکروز از آسمان افتاده باشد. بنظر من رفقا بی انصافی میکنند که نمیخواهند بگویند نهضت آذربایجان در تاریخ جنبش آزادی ایران مقام خاص دارد. (رفیق رادمنش بکلی مسئله طوری دیگری است) پس اگر قبول دارید بنویسید که جنبش ملی آذربایجان در تاریخ آزادی خلقهای ایران مقام مخصوصی بخود دارد اگر در آنموقع که

آذربایجان قیام کرد تهران هم قیام میکرد امروز کسی تردید از مثبت بودن قیام آذربایجان نمیکرد. رفقا میگویند که این نهضت مترقی بود - پس چرا از ذکر این مطلب در مقدمه خودداری میکنید.

از این پیشنهاد آخری که ما داده ایم حتی از اختیاری که پلنوم ما بما داده است قدمی هم فراتر گذاشته ایم اگر قبول ندارید - ما هم راضی هستیم که بدهیم بر فقای شوروی نظر بدهند.

رفیق رادمنش: ما نظر خود را گفته ایم. ما خصلت دمکراتیک نهضت را در فرمول پیشنهادی خود ذکر کرده ایم. هم فرقه و حکومت ملی را هم ذکر کرده ایم، رهبری فرقه را هم که اضافه کرده و در فرمول خود ذکر نموده ایم. رفیق دانشیان: شما در پیشنهاد خود فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان را یکجا و در یک جبهه نوشته اید. خواهش میکنم جدا - جدا بنویسید. بعلاوه در مقدمه یک قسمت دیگری راجع به انقلاب مشروطیت هست عقیده شما درباره آن چیست؟

رفیق رادمنش: نظر ما همان است که گفتیم. ما عقیده نداریم مسائل تاریخی را در مقدمه برنامه ذکر کنیم. این گونه تفصیلات ضرورتی ندارد و الا باید کلیه نهضت ایران در ظرف ۵۰ سال اخیر را ذکر کرد.

جلسه روز ۱۳ مه ۱۹۶۰ تشکیل گردید.

رفیق دانشیان: چند مسئله است که تمام نشده خوبست بدوا این مسائل را بررسی کنیم راجع آن دو مسئله یعنی ذکر تشکیل فرقه و رهبری در مقدمه برنامه و راجع به جهان بینی حزب اگر اعتراض ندارید همانطور که رفیق رادمنش هم گفتند بمشورت دوستان شوروی بگذاریم و هر مصلحتی را دادند عملی کنیم.

رفیق رادمنش: بطور کلی من معتقدم در مقابل حزب کمونیست اتحاد شوروی مسئله را وسیع تر از این مطرح کنیم. چون آنقدر که من فکر میکنم اگر شخص بی نظیری به این برنامه که تهیه شده است نگاه کند می بیند که این برنامه بطور کلی از محتوای برنامه حزب طبقه کارگر خارج شده و شکل دیگری بخود گرفته است. این برنامه با این تغییراتی که پی در پی میشود بقانون اساسی دولت آینده ایران که باید پس از انقلاب تشکیل گردد. و حال آنکه ما میخواهیم برنامه حزب طبقه کارگر را طبق جهان بینی مارکسیزم - لنینیسم تنظیم کنیم. اگر رفقا میل داشته باشند نظریات ما را درباره حکومتی که در آینده تشکیل خواهد شد و حل مسئله ملی بوسیله آن حکومت بدانند میتوان اسناد دیگری تنظیم کرد. این برنامه ما اکنون دارای دو عیب اساسی است. یکی اینکه در این برنامه کوشش شده است جنبه طبقاتی و مارکسیستی آن ضعیف شود و از طرف دیگر سعی شده است جنبه ملی آن تقویب گردد. بدون شک هر دوی این انحراف

در برنامه ما مضر است. بنا بر این من معتقدم و خود نیز اینطور عمل خواهم کرد که برای رفقای شوروی مطلب را از این دو جنبه و از این دو نظر مطرح کرده و بطور کنکرت و مشخص این دو مسئله عمده روشن شود. همچنین موضوع انقلابی بودن حزب توده ایران و لزوم ذکر آن در مقدمه برنامه.

رفیق آذراوغلو: اولاً فکر من اینست که دو مسئله را بطور کنکرت در مقابل رفقای شوروی مطرح کنیم. اگر رفقا خیال میکنند مسائل دیگر از قبیل مسئله ملی را مطرح کنیم خوبست بطور کنکرت بگویند. از طرف دیگر اگر بخواهیم همه مرانامه را بر رفقای شوروی بدهیم درست نیست. این فکر رفیق رادمنش درست نیست که برنامه جنبه ملی بخود گرفته است. این یک اتهامی است که شما بما میزنید اگر میخواهید راجع بمسئله ملی صحبت نکرد و یا هر چه شما میگوئید ما قبول کنیم این مطلب دیگری است. ولی اینکه بگوئید ما برنامه را از حال طبقاتی بیرون آوردیم صحیح نیست.

رفیق دانشیان: ما چهار روز است اینجا نشسته ایم و صحبت کرده ایم و یک سلسله مسائل را تمام کرده ایم و راجع به این مسائل به قرار و تصمیم مشترکی رسیده ایم. حالا اگر رفقا فکر خودشان را راجع بمسائلی که تا اکنون حل شده است تغییر میدهند آن امر دیگری است. ولی بنظر من این کار صحیح نیست. مطلب دوم اینست که ما همیشه ایمان داشته ایم و با کمال اطمینان و میل مصلحتی را که حزب کمونیست اتحاد شوروی داده است و میدهد قبول کرده ایم و سازمان فرقه ما نشان داده است که چگونه این مصلحت را قبول کرده و به آن عمل نموده است.

در جریان این مذاکرات بنظر ما دو مسئله اساسی مورد اختلاف باقیمانده است و یکی - دو مسئله هم حلش بطور قطع تمام نشده است. آن دو مسئله عمده یکی موضوع ذکر ایجاد فرقه و رهبری آن نهضت در برنامه است و دیگری ذکر جهانی بینی مارکسیزم - لنینیزم در این مسئله دوم راجع به جهان بینی اختلاف نظر ما اصولی نیست و تاکتیکی است. ما میگوئیم که ذکر صریح این موضوع در برنامه فعلاً مصلحت نیست. ولی با حل آن کاملاً موافقیم یعنی میدانیم که نظریه حزب واحد جهان بینی مارکسیزم - لنینیزم است. با این وصف هر طور رفقای شوروی مصلحت بدانند هما نظور رفتار خواهیم کرد.

اگر رفقا مایل هستید تمام مسائل را یعنی تمام برنامه را بنظر رفقای شوروی برسانید. ولی اگر در فکر این هستید که مسئله وحدت را پایان دهیم بنظر من بهتر است آن چند مسئله را که باقی مانده است حل کنیم و بطور قطعی تمام کنیم و راجع به آن دو مسئله اساسی مطابق مصلحت رفقای شوروی رفتار کنیم.

رفیق اسکندری: بعقیده من نظر رفیق دانشیان درست است اگر مسائلی هست که باقی مانده و بطور قطع حل نشده و نه میتوان در این جلسه مشاوره حل کرد در حل آن بکوشیم و این چه بهتر اگر احیاناً تا حل قطعی آنها نائل شویم البته تکلیف معلوم است و میتوان به حکمیت رجوع کرد.

رفیق رادمنش: من در طرح این مسائل مخالفتی ندارم.

رفیق دانشیان: بنظر من خوبست که الان دستور روز کنفرانس وحدت را بررسی کنیم و به بینیم که کنفرانس از چه اشخاص و چطور تشکیل خواهد شد و چه دستور روزی دارد. چونکه درباره آن دو مسئله مورد اختلاف در هر حال کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نظر مشورتی خود را خواهد داد و این مسئله ای نیست که بتواند احیا حزب واحد را متوقف سازد. پس خوبست ما این دو مسئله را کنار بگذاریم و بدون توجه به آنها مسائل دیگر مربوط بکنفرانس وحدت را طرح کنیم.

رفیق اسکندری: ما پریروز دستور روز کنفرانس وحدت را از نظر گذرانیم اگر بنظر شما مسائل مورد اختلافی در آن وجود ندارد موافقت نمائید که قبول کنیم.

رفیق دانشیان: من میخوام سئوالی بکنم. آیا رفقا در نظر دارند که از رفقای فرقه دمکرات آذربایجان به هیأت اجرائیه حزب واحد بیاورند یا نه؟  
رفیق رادمنش: این بستگی دارد به ترتیباتی که برای ترکیب کمیته مرکزی قبول خواهیم کرد. درباره ترکیب کمیته مرکزی و آن عده ای که از افراد فرقه باید به کمیته مرکزی برگماری شوند. ما این مسئله را در هیأت اجرائیه خود دوباره مورد بررسی قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که یا افرادی که از طرف فرقه بعنوان عضویت پیشنهاد میشوند یکنوع مصلحت اندیشی با ما بشود. درباره آنها - در صورتیکه معرفی و پیشنهاد بر حسب مقام نباشد و یا اینکه ورود اشخاص به کمیته مرکزی حزب واحد بر حسب مقام باشد. در اینصورت همانطور که شما پیشنهاد میکنید ما میتوانیم ۵ نفر بعنوان عضو اصلی چهار نفر بعنوان مشاور بپذیریم البته به حساب ۲۳ نفر اعضا کمیته مرکزی و ۱۶ نفر اعضای مشاور. ولی راجع به برگماری ۴ نفر برای تشکیمیل ترکیب فصلی کمیته مرکزی ما در این جلسه تصمیم گرفتیم که توضیح رفقا و نظریات شما را به پلنوم کمیته مرکزی خودمان تقدیم بکنیم و هر جور که پلنوم ما تصمیم گرفت هما نظر عمل خواهد شد. اما راجع به شرکت فرد یا افرادی از رفقا در هیأت اجرائیه البته این امر بسته به تصمیم کمیته مرکزی حزب واحد است ولی بنظر من حتماً از رفقا در هیأت اجرائیه وارد میشوند.

رفیق دانشیان: ما خیلی خوشوقتیم که رفقا موافقت دارند پنج نفر عضویت کمیته مرکزی و چهار نفر مشاور از فرقه انتخاب شوند. ولی اینکه رفقا میخواهند مصلحت اندیشی درباره آن اشخاص بشود و با شما صحبت - البته خواهد شد. ولی خوب نیست که این موضوع را روی کاغذ آورد یا در دستور روز کنفرانس نوشت. رفیق رادمنش باید در نظر بگیرند که در این فکر و پیشنهاد ما (که نوشته شده این موضوع) کم هم باشد منطق وجود دارد. علاوه بر این ما دو خواهش از رفقا داریم. اول اینکه برای حزب دمکرات کردستان جایی نگه داشته شود. وقتی ما درباره این موضوع صحبت میکنیم. حتی یک نفر هم از رفقای کردی که در مهاجرت هستند در نظر نداریم و منظور ما رفقای کردی است که در ایران فعالیت میکنند. دومین خواهش ما اینست که در مسئله تکمیل کردن ترکیب کمیته مرکزی تا ۲۳ نفر توجه اساسی را متوجه ایران کرده و سعی کنید از رفقائی که در ایران کار میکنند بیاورید. ما پیشنهاد می کنیم هئیت دبیران این مطلب را مطالعه و در هئیت اجرائیه و پلنوم کمیته مرکزی حزب توده مطرح بکنند. در خاتمه باز هم میخواستم نظر رفقا را به این موضوع جلب کنم که بهبود وضع حزب و کمیته مرکزی با ازدیاد عده اعضای کمیته مرکزی عملی نمیشود.

تصمیم جلسه - بنا بر مراتب فوق موافقت حاصل شد که:

- ۱- پنج نفر بعنوان عضو اصلی و چهار نفر بعنوان مشاور از اعضا فرقه دمکرات آذربایجان به کمیته مرکزی حزب توده ایران برگماری شوند از مجموع ۲۳ نفر عضو و ۱۶ نفر مشاور.
- ۲- درباره افرادی که از طرف فرقه معرفی میشوند با رهبری حزب توده مصلحت اندیشی خواهد شد.
- ۳- پیشنهاد رفقای فرقه دمکرات راجع به اینکه تکمیل ترکیب کمیته مرکزی تا ۲۳ نفر حتی المقدور از رفقای ایران برگماری شوند (یعنی از رفقائی که در ایران فعالیت میکنند). در پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران مطرح خواهد شد و هر طور که پلنوم تصمیم گرفت، همانطور هم عمل خواهد شد. درباره پیشنهاد و اصلاحی مربوط به اساسنامه قرار شد ماده مربوطه به برگماری اعضا کمیته مرکزی (یعنی آوردن عضو جدیدی به کمیته مرکزی) اصلاح شود و بجای آن «اکثریت آراء» ذکر شود با «دوثلت آراء» با ذکر جهان بینی مارکسیزم- لنینیزم موافقت شد.

جلسه ۱۶ ماه مه ۱۹۶۰ خاتمه پذیرفت.

کمیته مرکزی صدر و معاونین فرقه

غلام یحیی  
بالاش آذر او غلو  
عبدالحسین

دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران

دکتر رادمنش  
ایرج اسکندری  
عبدالصکد کامبخش  
آگاهی

## فصل هفتم

## کنفرانس وحدت

ژوئیه- اوت 1960

حکومت تهران با حمایت آمریکا نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان را سرکوب نمود. هزاران مبارز آذربایجانی کشته، ده ها هزار خانواده به منطقه جنوب ایران تبعید شدند. عده ای از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان، افسران، فدائیان و سربازان حکومت ملی آذربایجان به اتحاد شوروی مهاجرت کرده و در جمهوری آذربایجان شوروی اسکان گزیدند. یکسال بعد در مهاجرت فرقه دمکرات آذربایجان از نو فعالیت سازمانی خود را آغاز نمود. روزنامه آذربایجان ارگان مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان انتشار خود را از سر گرفت. 8 سال بعد از شکست نهضت دمکراتیک آذربایجان، حکومت ملی دکتر محمد مصدق سرنگون شد (سال 1332). نیروهای ملی، بویژه حزب توده ایران سرکوب گردید. صدها میهن پرست ایرانی کشته و یا زندانی شدند. عده ای از رهبران و کادرهای حزب مجور به مهاجرت شدند. فعالیت سیاسی و سازمانی حزب به خارج از کشور انتقال یافت. رهبری و کادرهای حزب در اتحاد شوروی و اروپای شرقی سکونت کردند.

زندگی در مهاجرت و خالی ماندن صحنه مبارزه در داخل کشور مسئله وحدت سازمانی حزب طبقه کارگر ایران را در اولویت قرار داد.

رضا رادمنش دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران و حسین جودت عضو رهبری حزب در سال 1954 در اولین کنفرانس فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت شرکت کردند. مسئله وحدت حزب و فرقه بلافاصله بعد از پایان کنفرانس از جانب نمایندگان حزب توده ایران مطرح گردید. از این به بعد جلسات متعددی مرکب از نمایندگان حزب و فرقه تشکیل شد. مسئله وحدت و اشکال عملی آن مورد بحث و جدل قرار گرفت.

شهریور سال 1338 توافق اصولی برای تأمین وحدت و احیای حزب واحد طبقه کارگر ایران بدست آمد. کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت مرکب از



نمایندگان حزب و فرقه تشکیل گردید. این کمیسیون پیش نویس برنامه و اساسنامه حزب واحد را تهیه نمود. این پیش نویس در مشاوره اردیبهشت ماه سال 1339 مطرح شد. کمیسیون تدارک در عین حال آئین نامه کنفرانس وحدت را نیز آماده کرد و از تصویب مشاوره نمایندگان دو سازمان گذراند.

بدین ترتیب زمینه برای تشکیل کنفرانس وحدت فراهم شد. این کنفرانس در اواخر مرداد ماه سال 1339 تشکیل شد. کنفرانس از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل گردید. گزارش کمیته مرکزی حزب توده ایران دایر بر ضرورت وحدت حزب واحد طبقه کارگر ایران به کنفرانس ارائه گردید.

کنفرانس اعضای کمیته مرکزی حزب واحد (حزب توده ایران) را انتخاب نمود. از حزب توده ایران 17 نفر عضو اصلی، 7 نفر عضو مشاور - از فرقه دمکرات آذربایجان 5 نفر عضو اصلی و 4 نفر عضو مشاور به عضویت حزب واحد طبقه کارگر ایران در آمدند.

موضوع عضویت یک نفر از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان در هیأت اجرائیه حزب واحد موجب بحث گردید. آخرین روز کنفرانس به این مسئله اختصاص یافت. این جر و بحث از آنجا ناشی شد که غلام یحیی دانشجویان از عضویت در هیأت اجرائیه امتناع ورزید و لاهرودی را برای عضویت در هیأت اجرائیه پیشنهاد نمود. بلاخره توافق حاصل شد، مبنی بر اینکه غلام یحیی به عضویت اصلی و لاهرودی به عضویت مشاور هیأت اجرائیه انتخاب شوند و شدند.

بعد از حصول توافق، کنفرانس با تصویب قطعنامه و اعلامیه به کار خود خاتمه داد.

اسامی اعضای کمیته مرکزی حزب واحد طبقه کارگر ایران : (حزب توده ایران)

<u>از طرف حزب توده ایران</u>	<u>از طرف فرقه دمکرات آذربایجان</u>
اعضای اصلی	اعضای اصلی

- |                     |                        |
|---------------------|------------------------|
| 1- رضا رادمنش       | 1- غلام یحیی دانشجویان |
| 2- ایرج اسکندری     | 2- بالاش آذر اوغلو     |
| 3- عبد الصمد کامبخش | 3- اسماعیل پیشنمازی    |
| 4- غلامحسین فروتن   | 4- میر آقا آذری        |
| 5- احسان طبری       | 5- امیرعلی لاهرودی     |

اعضای مشاور از فرقه دمکرات

- 1- حمید صفری
- 2- غفار کندلی
- 3- عبد الحسین آگاهی
- 4- عباسعلی ذنوزی

## 6- داود نوروزی

آذربایجان

- 7- حسین جودت
- 8- نورالدین کیانوری
- 9- محمدرضا قدوه
- 10- رضا روستا
- 11- اردشیر آوانسیان
- 12- احمد قاسمی
- 13- محمود بقراطی
- 14- غلامحسین نوشین
- 15- علی امیرخیزی
- 16- حکیمی
- 17- بابازاده

اعضای مشاور از حزب توده ایران

- 1- فریدون آذر نور
- 2- بزرگ علوی
- 3- فرج الله میزانی ( جوانشیر)
- 4- اکبر شاندرمنی
- 5- احمدعلی رصدی
- 6- سغانی
- 7- بابک امیر خسروی

1- گزارش زیر محتوای کامل نظر رهبری حزب توده ایران در مورد وحدت سازمانی را در بر میگیرد و عملاً به گزارشی شباهت دارد که در کنفرانس وحدت از جانب دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران خوانده شد از این لحاظ آنرا در یاد مانده ها و ملاحظه ها آورديم (متأسفانه متن گزارش به کنفرانس وحدت در دست ما نیست. لذا متن گزارش به پلنوم ششم را منتشر میکنیم)

2- در عین حال نامه هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در پایان گزارش حاضر آورده میشود. این نام نامه چه جـوابی است به بخش نخست گزارش به پلنوم ششم در رابطه با رادیو پیک ایران.

**اینک متن کامل گزارش :**

**گزارش به پلنوم ششم کمیته مرکزی درباره تامین وحدت**

## رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران

رفقای عزیز

پلنوم پنجم کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از رسیدگی بگزارش هیأت اجرائیه کمیته مرکزی درباره جلسه مشاوره شهریور ۱۳۳۶ هیأت‌های نمایندگی کمیته مرکزی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان طی قطعنامه سازمانی خود اقدامات هیأت نمایندگی کمیته مرکزی حزب توده ایران را تأیید نمود و با حفظ روابط برادرانه ادامه مذاکره با رهبری فرقه را بمنظور تأمین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر طبق اصول لنینی توصیه کرد.

از پلنوم پنجم به بعد بر پایه اصولی که مورد موافقت این پلنوم قرار گرفته است، یک سلسله مکاتبات و بر خوردهائی با رهبری فرقه دمکرات آذربایجان داشته ایم که در اکثر موارد به نتایج سودمندی رسیده و اینک جریان امر برحسب سیر زمانی آن گزارش میشود.

### ۱- مذاکره درباره گفتارهای آذربایجانی از رادیو پیک ایران

هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در جلسه دوم مه ۱۹۵۸ خود تصمیم گرفت در برنامه رادئویی پیک ایران بخشی بزبان های آذربایجانی و کردی ایجاد نماید و تصریح گردید که گفتارهای آذربایجانی و کردی مانند گفتارهای فارسی بر پایه اصول تبلیغاتی حزب ما و شعارهایی که در پلنوم پنجم کمیته مرکزی بتصویب رسیده است خواهد بود.

بلافاصله پس از این تصمیم هیأت اجرائیه کمیته مرکزی، رهبری فرقه دمکرات آذربایجان را از چگونگی تصمیم مزبور مطلع ساخت و در عین حال به اطلاع رهبری فرقه دمکرات آذربایجان رسانید که با توجه بمراتب مزبور هیأت اجرائیه موافقت خود را در مورد برخورد با نماینده ای از فرقه دمکرات آذربایجان برای مذاکره در پیرامون ایجاد گفتارهایی بزبان آذربایجانی اعلام داشت.

در تعقیب این اطلاع در نمیه اول ژوئن ۱۹۵۸ هیأتی مرکب از رفقا چشم آذر ولائی و دانشیان برای برخورد با نمایندگانی از هیأت اجرائیه بنزد ما آمدند. پیشنهاد هیأت نمایندگی حزب توده ایران درباره گفتار آذربایجانی رادیوی پیک ایران بترتیب زیر به اطلاع هیأت اعزامی فرقه دمکرات آذربایجان رسانیده شد.

" ۱- ما از رفقای فرقه خواهشمندیم - برای گفتارهای آذربایجانی بما از جهت ارسال مقالات و ماتریالهای دیگر کمک کنند. پیشنهادها و خواستههای خود را زمینه گفتارهای ما مطرح نمایند، گفتارهای ما را استماع کرده نظریات و انتقادات خود را بیان دارند.

حزب ما خواهد کوشید که از مطالب ارسالی رفقا و تذکراتی که داده میشود در کار و در خط مشی خود استفاده نماید.

۲- ما احتیاجات خود را از جهت کادر برای گفتارهای آذربایجانی مانند مترجم و گوینده غیره در صورت لزوم با کمک رفقای فرقه رفع خواهیم کرد. اگر فرد یا افرادی بدین عنوان دعوت شدند، از هر حیث مانند کارمندان رادیویی حزب توده ایران تابع مقررات کار در رداکسیون پیک ایران خواهند بود.

۳- عجالتا گفتارهای آذربایجانی در هفته یک الی دوبار و هر بار نیم ساعت پخش میشود. ولی این البته مانع از آن نیست که در صورت وجود امکانات بیشتر حزب ما در آینده مسئله افزایش زمان این گفتارها را مورد مطالعه قرار دهد."

متأسفانه هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان در جلسات برخورد با هیأت نمایندگی ما با نظریات و پیشنهادات مذکور در بالا موافقت ننمود. رفقای فرقه برای اداره برنامه های رادیوی پیک ایران رداکسیونی مرکب از نمایندگان دو حزب را لازم می شمردند و معتقد بودند که خط مشی سیاسی تبلیغات رادیویی ما را هیئتهای اجراییه دو حزب باید مشترکاً تعیین کرده و به هیئت تحریریه مشترک بدهند.

رفقای فرقه معتقد بودند در حالی که مسائل مربوط بمبارزه در راه استقلال علیه امپریالیسم و مسائل عمومی مربوط به ایران و جهان باید از طرف هیأت تحریریه مشترک تهیه شود. تدارک مسائل مخصوص آذربایجان ( تاریخ انقلاب آذربایجان امور فرهنگی و اقتصادی آذربایجان و غیره) باید بر پایه فکر و ملاحظات نمایندگان فرقه در هیأت تحریریه مشترک انجام گردد.

به این ترتیب پیشنهادهای ما با پیشنهادهای هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان ماهیتاً متفاوت بود. در واقع رفقای هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان به این پیشنهادها میخواستند پیشنهادهای جلسه مشاوره شهرور ۱۳۳۶ خود را که در جهت عدم قبول وحدت سازمانی و رهبری سازمانهای طبقه کارگر و جانشین ساختن آن با شعار « وحدت عمل» ائتلاف این سازمانهاست، مجدداً از طریق همکاری رادیویی مطرح نمایند و حال آنکه پیشنهادهای هیئت نمایندگی ما تنها مبتنی بر اصل وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران بود.

اختلاف نظر اصولی مزبور باعث گردید که مذاکرات ما موقتا بدون نتیجه بماند.

با وجود بی نتیجه ماندن مذاکرات مزبور، هیأت اجرائیه بر اساس پیشنهادات خود در تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۵۸ از فرقه دمکرات آذربایجان دعوت نمود که یکی از کادرهای آزموده خود را برای کار در رداکسیون پیک ایران معرفی نمایند. در این نامه تصریح گردید که «آن رفیق در عین انجام وظیفه رداکتوری در صورت لزوم ترجمه و نوشتن مطالبی را نیز بعهده خواهد داشت. درباره مطالب مربوط به آذربایجان با آن رفیق مشورت خواهد شد. تعیین مسئولیت پخش مطالب آخرین رای و نظر طبق خط مشی معین با مسئول پخش و تنظیم اخبار رادیو خواهد بود.»

فرقه دمکرات آذربایجان در پاسخ مورخه ۱۶ / ۱۱ / ۱۹۵۸ خود موافقت کلی خود را همراه با برخی یاد آوریها اعلام داشت. این امر گامی در راه تامین همکاری بیشتر ما بین حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان بشمار میاید.

## ۲- شرکت یکی از اعضاء فرقه دمکرات آذربایجان در هیأت

نماینده‌گی حزب توده ایران در کنگره ۲۱ حزب کمونیست اتحاد شوروی

در آستانه تشکیل بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی از فرقه دمکرات آذربایجان پیشنهادی رسیده که از طرف حزب توده ایران موافقت شود که یکی از اعضاء فرقه دمکرات آذربایجان در زمره هیأت نمایندگی حزب توده ایران در کنگره مزبور شرکت نماید.

هیأت اجرائیه در جلسات ۱۰ و ۱۲ ژانویه خود پیشنهاد مزبور را همه جانبه مورد مطالعه قرارداد و پس از بررسی کامل موافقت خود را با پیشنهاد مزبور در صورتی که در انتشارات کنگره فقط بذکر نام حزب توده ایران قناعت شود و فرد شرکت کننده از فرقه دمکرات آذربایجان در هیأت نمایندگی تابع انضباط درونی هیأت نمایندگی ما باشد اعلام داشت.

با این موافقت گام دیگری در جهت همکاری و هم آمیختگی دو حزب برداشته شد. رفیق چشم آذر از طرف رهبری فرقه دمکرات آذربایجان در ترکیب هیأت نمایندگی حزب ما در کنگره طبق مقررات پیشنهادی ما شرکت نمود.

## ۳- اقدامات اخیر هیأت اجرائیه کمیته مرکزی در راه تامین

وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران

پس از اتمام کنگره ۲۱ در ملاقاتی که رفیق چشم آذر با هیأت دبیران کمیته مرکزی در نیمه اول فوریه سال جاری نمود، وعده کرد که پس از مراجعت خود نظریات تازه ای را که اخیراً در رهبری فرقه دمکرات آذربایجان درباره مسئله وحدت بین دو حزب پیدا شده است برای ما بنویسد تا شاید زمینه مناسبتری برای مذاکره و حل مسئله بوجود آمد.

ولی بعداً متأسفانه از اجرای این وعده اثری ظاهر نشد. رهبری فرقه دمکرات آذربایجان در نامه مورخ ۲۷ مارس ۱۹۵۹ خود که در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۵۹ بما رسید بدون اینکه به مسئله اصلی، یعنی مسئله وحدت توجه کند. پیشنهاد نمود که اعلامیه مشترکی علیه قرارداد تجاوزکارانه نظامی ایران و آمریکا از جانب حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان منتشر گردد. این پیشنهاد نیز مبتنی بر همان شعار « وحدت عمل » بود که رفیق چشم آذر آنرا جانشین شعار وحدت سازمانی و رهبری میساخت.

هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۹ عدم موافقت خود را با صدور چنین اعلامیه مشترکی اعلام داشت. در نامه مزبور، بویژه استدلال شده است مادام که یک سلسله اختلاف نظرهای اساسی در زمینه مسائل اصولی تشکیلاتی بین دو سازمان وجود دارد که در مذاکرات ما کلاً به آن اشاره شده است نمیتوان به چنین اقدامی دست زد. در این نامه گفته شده است: " بنظر ما تا هنگامیکه این مسائل حل نشده و اشکالات و موانع مرتفع نگردیده است میادرت به هرگونه اقدام رسمی مشترک در امور سیاسی و از جمله انتشار اعلامیه ای با امضاء دو کمیته مرکزی به مصلحت نهضت نخواهد بود."

در این نامه یاد آوری شده است که کمیته مرکزی حزب ما بر آنست که باید هرچه زودتر اشکالاتی را که در سر راه وحدت دو سازمان ما قرار دارد با ابراز حسن تفاهم متقابل و با توجه به مصالح عمیق نهضت خلقهای ایران از میان برداشت.

پس از ارسال نامه مزبور هیأت اجرائیه کمیته مرکزی مجدداً مسئله تامین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران را مورد بررسی دقیق قرارداد و با تأیید مواضع اختیار شده در جلسه مشاوره شهریور ۱۳۳۶ و در کادر آن مواضع پیشنهادهای جدیدی تنظیم نمود تا بر اساس آنها مذاکره درباره تامین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران مجدداً با رهبری فرقه دمکرات آذربایجان آغاز شود و بتواند قبل از پلنوم ششم کمیته مرکزی و ظایف محوله از جانب پلنومهای چهارم و پنجم کمیته مرکزی را تا آنجائیکه مقدور است انجام دهد.

مطالعات هیأت اجرائیه به نتایجی رسید که میتوانست در کادر توصیه های پلنم پنجم مضمون پیشنهادهای جدیدی برای مذاکره با رفقای رهبری فرقه

دمکرات آذربایجان قرار گیرد. پیشنهادهای مزبور در ضمیمه نامه شماره ۲۵۸ مورخ ۱۵/۰۷/۱۹۵۹ بوسیله رفیق رادمنش در باکو در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۹ به اطلاع رهبری فرقه دمکرات آذربایجان رسانیده شد. در این نامه گفته است:

" از نظر اینکه در شرایط امروزی سیاسی ایران و اوج نهضت که از هم اکنون علائم آن آشکار است، مسئله وحدت سازمانی و رهبری حزب طبقه کارگر در کشور باز هم در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد و حل آن می‌تواند تأثیر بسزائی در چگونگی پیشرفت کار و نهضت داشته باشد. هیأت اجرائیه ما یکبار دیگر این موضوع را مورد مطالعه دقیق و همه جانبه قرار داد و به این نتیجه رسید که گام دیگری برای تحقق بخشیدن به وحدت بردارد و رفقا را دعوت کند که با توجه بوضع مسئولیت دار کنونی پیشنهادهای جدیدی را که هیأت اجرائیه ما برای حل مسئله بمیان می‌گذارد، مورد مطالعه قرار داده و اگر اصولاً معتقدند که در زمینه آن میتوان بتوافقی رسید، ترتیب بر خوردی برای حل عملی مسائل داده شود.

#### اینک پیشنهادات ما برای حل موضوع:

۱- رهبری فرقه دمکرات آذربایجان موافقت خود را با اصل ضرورت وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در کشور ایران لزوم اتخاذ تدابیر مبرم سازمانی برای اجرای آن طی اعلامیه خطاب به افراد دو حزب و مردم ایران اعلام میدارد.

۲- کمیسیون با نام " کمیسیون تدارک " وحدت بنحوی که در جلسه مشاوره سپتامبر ۱۹۵۷ از طرف هیأت نمایندگی حزب توده ایران پیشنهاد شده بود، با وظایف زیرین تشکیل خواهد یافت.

الف) تطبیق نظریات دو کمیته مرکزی در مسئله مربوط به برنامه و اساسنامه مشترک و تطبیق نظریات دو کمیته مرکزی در مسئله مربوط بتدارک کنگره متحد.

ب) تهیه زمینه ایدئولوژیک وحدت سازمانی و رهبری هر دو، حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان

ج) حل و فصل مسائل مربوط به روابط دو حزب در مهاجرت.

د) کمک به تحکیم و توسعه روابط دوستی و همکاری بین حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان.

۳- برای همکاری بیشتر عملی بین حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان کمیسیونی در جنب هیأت اجرائیه حزب توده ایران مرکب از دو نفر از اعضاء فرقه دمکرات آذربایجان و دو نفر اعضاء حزب توده ایران و یکی از دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران تشکیل خواهد شد و این کمیسیون تحت

رهبری هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران امور سازمانی آذربایجان را تا انجام مسئله وحدت بین دو حزب، با حفظ وضع موجود اداره خواهد نمود. بدیهی است موافقت رهبری حزب توده ایران با تشکیل کمیسیون آذربایجان ب نحوی که در فوق تشریح شد، مشروط بر آنست که رهبری فرقه دمکرات آذربایجان با سایر پیشنهادهای مندرج در این نامه موافقت داشته باشد." این بود محتوی پیشنهادهای جدید هیأت اجرائیه به فرقه دمکرات آذربایجان. اما از آنجائی که مسئله نام واحد پیوسته یکی از مهمترین مشکلات حل مسئله بوده است، هیأت اجرائیه در جلسه دوم ژوئن ۱۹۵۹ خود تصمیم گرفت:

" در صورتی که روشن بود که مسئله وحدت با تغییر نام حزب توده ایران قابل اجرا است. هیأت اجرائیه عنوان «حزب کمونیست ایران» را برای حزب واحد طبقه کارگر به عناوین دیگری مرجح می شمرد و موافقت دارد که این مسئله را بمثابه نظر خود در پلنوم ششم کمیته مرکزی برای تصویب مطرح نماید."

ولی تصمیم مزبور در جزو پیشنهادهای اولیه به فرقه دمکرات آذربایجان مطرح نگردید و قرار شد فقط به مثابه آخرین کوشش برای تامین نام واحد از آن استفاده گردد.

در باکو بر پایه پیشنهادهای جدید هیأت اجرائیه رهبری فرقه دمکرات آذربایجان و رفیق رادمنش بنمابندگی از جانب هیأت اجرائیه حزب توده ایران مذاکرات همه جانبه ای صورت گرفت.

پس از مذاکرات مزبور رهبری فرقه دمکرات آذربایجان اصول موافقت خود را درباره پیشنهادهای جدید ما ضمن نامه شماره ۲۰۸ مورخه ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۹ تشریح نمود. اصول موافقتهای اولیه فرقه دمکرات آذربایجان بقرار زیرین بوده است:

«۱- بمنظور مذاکره راجع به ایجاد حزب واحد مارکسیستی طبقه کارگر بشرط اساس و رهبر قرار دادن مصلحتی که داده شده است. بزودی جلسه مشاوره نمایندگان کمیته مرکزی دو حزب دعوت شود.

۲- این جلسه مشاوره کارهای زیرین را انجام دهد:

الف- برای انجام امور تدارک مربوط به ایجاد حزب واحد مارکسیستی طبقه کارگر در ایران کمیسیونی مرکب از نمایندگان کمیته های مرکزی با حقوق متساوی تشکیل یابد.

ب- بمنظور رهبری نزدیک امور انقلابی در آذربایجان کمیسیونی مرکب از نمایندگان کمیته های فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران (سه نماینده



از هر یک) تشکیل یابد ( دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران که جز سه نماینده خواهد بود ریاست این کمیسیون را بعهده گیرد).

پ.....خطابیه ای مبنی بر ایجاد حزب واحد طبقه کارگر خطاب به اعضای حزب و مردم کشور تدوین و منتشر گردد.

ت- « برای رسمیت دادن به ایجاد حزب واحد مارکسیستی طبقه کارگر در ایران دعوت کننده یا کنفرانس متحد احزاب مورد مذاکره قرار گیرد.»

نامه جوابیه فرقه دمکرات آذربایجان همراه با گزارش تفصیلی مذاکراتی که در باکو صورت گرفت در جلسه پنجم اوت ۱۹۵۹ هیأت اجرائیه مطرح گردید. در این جلسه هیأت اجرائیه با تشکیل جلسه مشاوره جدیدی با رفقای رهبری فرقه دمکرات آذربایجان برای مذاکره در پیرامون تامین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر موافقت نمود و درباره نکات دیگر نامه جوابیه رهبری فرقه دمکرات تصمیماتی اتخاذ کرد تا بر اساس تصمیمات مزبور در جلسه مشاوره جدید مذاکرات صورت گیرد. هیأت اجرائیه با معرفی ترکیب هیأت نمایندگی خود در جلسه مشاوره و پیشنهاد وقت این جلسه آمادگی خود را برای شرکت در جلسه مشاوره جدید اعلام داشت.

جلسه مشاوره مزبور در سوم شهریور مطابق ۲۶ اوت ۱۹۵۹ تشکیل گردید و در آخر روز ششم شهریور مطابق ۲۸ اوت پایان یافت.

هیأت نمایندگی ما در جلسه مشاوره از هفت نفر اعضای هیأت اجرائیه و دو نفر رفقا دکتر جودت و امیر خیزی اعضای هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان عبارت بودند از رفقا دانشیان، رحیم قاضی، آذراوغلی، لاهرودی، اصانلو، زنوزی شاهین، مرادی و انوشیروان ابراهیمی.

جلسه مشاوره پس از استماع گزارش رفیق رادمنش به نمایندگی از طرف هیأت نمایندگی حزب توده ایران و استماع گزارش رفیق دانشیان نمایندگی از طرف هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان به ایجاد و طرح برخی سئوالات و ادای بعضی توضیحات مباحثه خود را در پیرامون طریق تامین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر آغاز نمود.

پس از انجام بحث در پیرامون گزارشها، کمیسیونی مرکب از سه نفر از هر یک از هیأت‌های نمایندگی برای تنظیم قطعنامه و تهیه اعلامیه ای خطاب به مردم ایران تعیین گردید. کمیسیون مزبور با موفقیت وظایف خود را انجام داد. دو هیأت نمایندگی با متن کامل قطعنامه جلسه مشاوره و متن کامل اعلامیه خطاب به مردم ایران درباره نتایج حاصله از جلسه مشاوره موافقت نمودند.

از لحاظ اهمیت عین قطعنامه نهائی جلسه مشاوره که مورد موافقت دو هیأت نمایندگی قرار گرفت، ذیلا نقل میگردد:

« بمنظور تأمین راه حل مشترک درباره احیای حزب واحد طبقه کارگر در ایران نمایندگان کمیته مرکزی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان از تاریخ سوم تا ۶ شهریور ماه ۱۳۳۸ (۲۶ اوت تا ۲۹ اوت ۱۹۵۹) جلسه مشترکی تشکیل داده کلیه پیشنهادهای و نظریاتی را که از طرف هیأت نمایندگی درباره چگونگی تأمین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران طرح شده بود مورد بررسی قرار دادند و درباره مسائل زیرین توافق نمودند:

۱- هر دو هیأت نمایندگی با توجه به ضرورت اصولی و عملی وجود حزب واحد طبقه کارگر و با در نظر گرفتن وظایف سنگین و مسئولیت خطیری که در مورد رهبری نهضت انقلابی خلقهای ایران بعهدده حزب طبقه کارگر است، تصمیم خود را درباره احیای هر چه زودتر حزب واحد طبقه کارگر سراسر ایران اعلام میدارند.

۲- هر دو هیأت نمایندگی موافقت کردند که حزب واحد طبقه کارگر در سراسر ایران بنام حزب توده ایران احیاء کرد. دو کمیته مرکزی این حزب مرکز واحد رهبری کلیه سازمانهای حزب طبقه کارگر در ایران باشد.

۳- سازمان واحد طبقه کارگر در آذربایجان با حفظ نام فرقه دمکرات آذربایجان دارای کمیته مرکزی خود با حقوق کمیته ایالتی خواهد بود.

تبصیره- در مورد نام سازمان حزب طبقه کارگر در آذربایجان هیأت نمایندگی حزب توده ایران بر آن بود که سازمان حزب در آذربایجان عنوان عمومی حزب توده ایران را بپذیرد منتها از لحاظ سنن پراعتبار انقلابی خلق آذربایجان، این سازمان دارای کمیته مرکزی مخصوص بخود با حقوق کمیته ایالتی باشد و نیز متذکر شد در صورتی که هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان قبول نام حزب توده ایران را برای سازمان حزب در آذربایجان میسرنشمرد، در آنصورت هیأت نمایندگی حزب توده ایران با وجود اهمیت بزرگ و بسیج کننده ای که برای عنوان حزب توده ایران در سراسر ایران قائل است و انصراف از آنرا متضمن زیانهای میداند. نام ثالثی را برای حزب واحد طبقه کارگر در سراسر ایران پیشنهاد میکند زیرا این حالت را از بقاء تفرقه در نامها بهتر میشمرد.

مناسبترین عنوانی که هیأت نمایندگی حزب توده ایران میتواند برای حزب واحد طبقه کارگر سراسر ایران بجای نامهای کنونی پیشنهاد کند همانا عنوان « حزب کمونیست ایران»، زیرا این عنوان مدت طولانی نام سازمان سیاسی طبقه کارگر در ایران بوده و عنوان عده کثیری از احزاب برادر در کشورهای مختلف جهان است.

هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان هم پیشنهاد نمود که حزب واحد طبقه کارگر در ایران بنام حزب توده ایران احیاء شود، زیرا حزب توده ایران

در جنبش آزادی خلقهای ایران نقش بسیار بزرگ با اهمیتی داشته است. این حزب علاقه توده‌های زحمتکش را جلب نموده و بمتابیه نماینده طبقه کارگر ایران در جنبش بین‌المللی کارگری شناخته شده است. فرقه دمکرات آذربایجان نیز مبارزه آزادی ملی دموکراسی خلق آذربایجان را رهبری کرده و اعتماد توده‌های زحمتکش را بدست آورده است و بهمن جهت در بین خلق آذربایجان نفوذ و احترام بسیاری بدست آورده و در تاریخ مبارزه آزادی خلق نقش بزرگ و با اهمیتی ایفا نموده است. با در نظر گرفتن ملاحظات فوق، هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان عقیده دارد که سازمان حزب واحد طبقه کارگر ایران در آذربایجان با تابع بودن بکمیته مرکزی حزب واحد و با داشتن کمیته مرکزی خود با حقوق کمیته ایالتی بنام فرقه دمکرات آذربایجان نامیده شود.

هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان معتقد است که در شرایط کنونی تغییر نام احزاب که سالهای دراز مبارزه خلقهای ایران را رهبری کرده و در تاریخ مبارزه آنها خدمات گرانبهائی انجام داده اند صلاح نیست و بهمن جهت حفظ این نامها به مصلحت کار عمومی است. هر دو هیأت نمایندگی با در نظر گرفتن کلیه شرایط موجود موافقت نمودند که حل قطعی مسئله نام و از آن جمله مسئله اختیار نام حزب کمونیست ایران برای حزب واحد طبقه کارگر سرتاسر ایران به کنگره آینده حزب واحد طبقه کارگر (کنگره سوم حزب توده ایران) احاله گردد.

۴- بمنظور اجراء عملی تصمیمات جلسه مشاوره حاضر در مورد تامین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در سراسر ایران و تصویب برنامه و اساسنامه حزب واحد کنفرانس مرکب از نمایندگان هر دو حزب بنام کنفرانس وحدت در موقع مقرر تشکیل خواهد شد.

وظایف و حدود اختیارات و ترکیب کنفرانس وحدت را کمیسیون خاصی بنام کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت (کمیسیون تدارک) معین خواهد نمود.

۵- کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت (کمیسیون تدارک) مرکب از شش عضو خواهد بود که به نسبت سه نفر از نمایندگان هر دو حزب تشکیل خواهد شد.

وظایف کمیسیون تدارک بقرار زیرین است:

الف - تهیه طرح برنامه و اساسنامه واحد.

ب- تعیین مقررات دعوت کنفرانس وظایف و حدود اختیار آن.

هیأت‌های نمایندگی هر دو حزب کمیسیون تدارک تابع رهبری حزب خود خواهند بود و در صورت عدم توافق راجع به مسائل مطروحه در داخل این کمیسیون قبل از تشکیل کنفرانس وحدت جلسه مشاوره ای بمنظور توحید تصمیمات دو حزب تشکیل خواهد شد.

۶- بمنظور تشکیل مساعی فوری در امور تشکیلاتی آذربایجان کمیسیون مرکب از چهار نفر به نسبت مساوی از هر دو حزب بنام کمیسیون آذربایجان در جنب هیأت اجرائیه حزب توده ایران تشکیل می گردد. این کمیسیون تحت رهبری هیأت اجرائیه حزب توده ایران امور سازمان حزبی را در آذربایجان با حفظ وضع موجود تا تشکیل کنفرانس وحدت اداره خواهد نمود.

۷- برای اینکه خلقهای ایران و اعضای هر دو حزب از تصمیمات جلسه مشاوره حاضر مستحضر شوند اعلامیه مشترکی بر اساس این قطعنامه خطاب بخلقهای ایران و اعضاء دو حزب از طرف کمیته های مرکزی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان صادر خواهد شد.

۸- کمیته های مرکزی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان بمنظور تدارک ایدئولوژیک در داخل سازمانهای تحت رهبری خود قبل از کنفرانس وحدت کلیه اقدامات تبلیغی و تشکیلاتی را که ضروری شمردند برای تامین جریان موفقیت آمیز کنفرانس وحدت به عمل خواهند آورده.»

هیأت اجرائیه پیشنهاد می نماید که قطعنامه مزبور و اعلامیه خطاب بملت ایران که بضمیمه این گزارش تقدیم میگردد مورد تصویب کمیته مرکزی قرار گیرد.

پلنوم حاضر با تصویب اسناد مزبور گام بزرگ و تاریخی در طریق اجرای امر وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران بر میدارد و با این طریق مقدمات عملی پایان بخشیدن تفرقه ای که در طول ۱۴ سال در سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران پیدا شده بود فراهم میگردد.

پس از ختم موفقیت آمیز جلسه مشاوره هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان در تماسهای خود با هیأت دبیران مایل بود از نظر حزب ما درباره حدود قبول افرادی از رهبری فرقه در ترکیب کمیته مرکزی حزب توده ایران مطلع شود. هیأت نمایندگی فرقه دمکرات آذربایجان در ابتداء پیشنهاد میکرد که هشت تن وارد کمیته مرکزی شوند. هیأت اجرائیه با این پیشنهاد موافقت نکرد. در آخرین مرحله رفقای فرقه پیشنهاد کردند که ۵ تن وارد کمیته مرکزی شوند و دو تن بعنوان اعضاء مشاور کمیته مرکزی پذیرفته شوند. رفقا مایل بودند که دو تن از ۵ تن اعضاء آینده کمیته مرکزی از فرقه دمکرات آذربایجان وارد ترکیب هیأت اجرائیه شوند. هیأت اجرائیه با این پیشنهاد نیز موافقت نکرد و با تصریح اینکه اتخاذ تصمیم قطعی در این زمینه با پلنوم کمیته مرکزی است و پیشنهادهای پلنوم در کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت حل خواهد شد، اظهار نظر نمود که هیأت اجرائیه در نظر دارد اعضاء کمیته مرکزی را تا ۲۳ نفر بالا برد و از آنجمله چهارتن از فرقه دمکرات بترکیب کمیته مرکزی بر گماری گردند و از

چهار نفر مزبور یکنفر به هیأت اجرائیه انتخاب شود و بعلاوه دو یا سه تن بعنوان مشاور کمیته مرکزی از فرقه دمکرات آذربایجان برگماری شوند. هیأت اجرائیه اظهار نظر نمود که فقط چنین حدودی را میتواند بعنوان پیشنهاد در پلنوم کمیته مرکزی مطرح نماید.

ضمناً هیأت اجرائیه وقت و ترکیب کنفرانس وحدت را مورد مطالعه قرار داد و معتقد است که کنفرانس وحدت میتواند مرکب از دو پلنوم کمیته مرکزی برای تصویب نکات مورد توافق دو حزب و ایجاد رهبری واحد در موقع مقرر تشکیل گردد.

کنفرانس وحدت رهبری سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران را که از مدتها پیش شعار دائمی حزب توده ایران بوده است جامه عمل میپوشاند. بدون تردید این امر خود یکی از مهمترین و ضروریتترین شرط پیروزی آینده جنبش نجات بخش خلقهای میهن ماست.

فرقه دمکرات آذربایجان در پاسخ مورخه 16 / 11 / 1958 خود موافقت کلی خود را همراه با برخی یاد آوریها اعلام داشت. این امر گامی در راه تامین همکاری بیشتر ما بین حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان بشمار میآید.

### نامه فرقه دمکرات آذربایجان

به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی

۲۸ ژوئن ۱۹۵۸

رفقای عزیز!

ما نمایندگان کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان در وهله اول تشکر خود را نسبت به شرایطی که برای سفر به جمهوری دمکراتیک آلمان جهت مشاوره با نمایندگان کمیته مرکزی حزب توده ایران در آن کشور فراهم آوردید ابراز می داریم.

لازم می دانیم از روند و نتیجه نهائی مشاورات انجام شده آن حزب را در جریان بگذاریم.

در تاریخ 12 ماه ژوئن سال 1958 در جمهوری دمکراتیک آلمان مشاوره نمایندگان کمیته های مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران آغاز شد.

در این مشاوره افراد ذیل شرکت داشتند:

نمایندگان کمیته مرکزی حزب توده ایران: رفقا رادمنش، اسکندری و

طبری.

نمایندگان کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان: رفقا چشم آذر، ولایی و

دانشیان.

در جلسه مشاوره مسائل ذیل در دستور روز قرار گرفت.  
 (ا) همکاری در زمینه برنامه های رادیویی.  
 (ب) روابط میان دو حزب.  
 پس از انجام مذاکرات در حول مسئله اول نمایندگان کمیته مرکزی حزب توده ایران پیشنهادات زیر را مطرح نمودند.  
 ا- جهت پخش رادیو پیک ایران به زبان آذربایجانی از لحاظ ارائه مقالات یاری نمایید.

ب- پیشنهادات و خواسته هایتان را در مورد برنامه ها بنویسید.  
 ت- چنانچه لازم باشد نیازمان به کادر را در مورد برنامه هایی که به زبان آذربایجانی می باشد به کمک رفقای فرقه ای رفع خواهیم نمود.  
 ما نمایندگان کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان همه پیشنهادات فوق را که از طرف آنان مطرح شد پذیرفتیم و در عین حال پیشنهادات ذیل را ارائه نمودیم.  
 ا- برنامه های رادیویی مطابق با خط سیاسی تدوین شده از سوی هیأت اجرائی کمیته های مرکزی هر دو حزب مورد نظارت قرار گیرد.  
 ب- هیأت تحریریه واحدی مرکب از نمایندگان کمیته های مرکزی هر دو حزب ایجاد شود.  
 ت- برنامه های رادیویی تحت عنوان کلی پخش شود.  
 ث- مسائل مورد اختلاف فیما بین دو حزب به برنامه های رادیویی راه نیابد

و غیره.

آنان پس از استماع پیشنهادات مطروحه از طرف ما بدون اینکه حل مسئله اول دستور کار جلسه مشاوره خاتمه یابد، پیشنهاد نمودند مسئله دوم مورد مذاکره قرار گیرد. این پیشنهاد به علت اینکه از لحاظ روند کار صحیح نبود ما آنرا نپذیرفتیم.

جهت دریافت پاسخ آنان به پیشنهادات مطرح شده از سوی ما جلسه مشاوره مقرر نمود کار خود را به مدت دو روز به تاخیر اندازد. علیرغم اینکه اکثریت اعضای هیأت اجرایی کمیته مرکزی آنان در مشاوره شرکت داشتند ولی هیأت نمایندگی در مشاوره حضور نیافت. فقط یک نفر رفیق رادمنش در جلسه مشاوره حضور یافت. وی پاسخ کتبی هیأت اجرائیه حزب خود را به پیشنهادات ما ارائه نمود. در جوابیه کتبی هیأت اجرائیه حزب توده ایران هیچ یک از مواد پیشنهاد هیأت فرقه پذیرفته نشده بود.

در پاسخ پیشنهادات ما، آنان عدم پذیرش هیچ یک از مواد پیشنهادات ما را اعلام نمودند.

علیرغم اینکه هیأت نمایندگی آنان در مشاوره حضور نیافت و پیشنهادات ما را رد نمودند ولی ما باز هم به خاطر ایجاد همکاری فی‌مابین دو حزب و بخاطر اهداف مشترک پیشنهاد دوم خود را ارائه نمودیم. در این پیشنهاد جدید از نظارت مشترک بر برنامه‌های رادیویی و ایجاد هیأت تحریریه مشترک مرکب از نمایندگان کمیته‌های مرکزی دو حزب صرف نظر نمودیم.

ما باز هم نظارت انحصاری کمیته مرکزی حزب توده ایران بر برنامه‌های رادیویی و نیز پیشنهادی را که آنان شامل بر چهار بند ارائه نموده بودند بار دیگر پذیرفتیم. ما به غیر از این موارد چنانکه در پیشنهاد اول مان مطرح نموده ایم باز هم پیشنهاد کردیم که در برنامه‌های رادیویی که به زبان آذربایجانی می‌باشد و در نوشتن مقالات و برنامه‌های رادیویی مربوط به خصوصیات انقلابی و فرهنگی و اقتصادی آذربایجان نقطه نظرات رفقای فرقه دمکرات آذربایجان در رادیو پیک ایران اساس قرار داده شود. در پیشنهادمان همچنین ذکر نمودیم که این پیشنهاد در جهت خدمت به منافع جنبش دمکراتیک خلق‌های ایران خواهد بود. با تکمیل نمودن این پیشنهاد رسماً به رفیق رادمنش اعلام نمودیم، ما قبول داریم که دبیر رادیو پیک ایران در برنامه‌هایی که بزبان آذربایجانی می‌باشد نیز صلاحیتی تعیین کننده دارد و حرف آخر از آن او می‌باشد.

پس از پیشنهاد دوم و توضیحات تکمیلی ما، علیرغم اینکه اکثریت اعضای هیأت اجرائیه آنها در آنجا حضور داشتند ولی پیشنهادات ما را بدون پاسخ گذاشتند.

چنانکه مستحضر هستید هنگامی که رادیو مخفی فرقه دمکرات آذربایجان از سال 1947 الی ماه آگوست سال 1953 مشغول بکار بود اعلامیه‌ها، اطلاعیه و مقالات کمیته مرکزی حزب توده ایران و سخنرانی‌های اعضای کمیته مرکزی آن حزب را همیشه عیناً به فارسی و ترجمه آنها را بزبان آذربایجانی به اطلاع تمامی خلق‌های ایران می‌رساند و این دین برادری حزبی بودن ما بود. ولی اکنون، حدوداً پنج الی شش ماه است که رادیویی بنام پیک ایران تحت رهبری حزب توده ایران مشغول بکار است.

ما بمنظور همکاری در تهیه برنامه‌های رادیویی تمامی پیشنهادات آنها را پذیرفتیم و در نظارت انحصاری آنان بر برنامه‌های رادیویی از طرف آنها نیز رضایت دادیم.

ولی آنان جهت ایجاد همکاری و مشارکت هیچ گامی به پیش نگذاشتند و هیچ سعی در جهت حل مسائلی که در دستور کار مشاوره قرار داشت، ننمودند و هیچ یک از مواد پیشنهاداتی را که ما ارائه نمودیم نپذیرفتند، مشاوره را از رسمیت انداختند و بدون نتیجه گذاشتند. ما از این عمل آنان نهایت تاسف خود را ابراز می‌داریم.

نمایندگان کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان:  
چشم آذر میرقاسم (ریاست فرقه دمکرات آذربایجان). امضاء.  
ولائی میررحیم (معاون ریاست فرقه دمکرات آذربایجان). امضاء.  
دانشیان غلام یحیی (عضو هیأت اجرائی کمیته مرکزی فرقه دمکرات  
آذربایجان). امضاء.

### قطعه نامه کنفرانس وحدت

کنفرانس وحدت مرکب از پلنومهای کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان طبق تصمیم جلسه مشاوره شهریور 1338 و تائید کمیته های مرکزی دو حزب تشکیل گردید. کنفرانس گزارش کمیته های مرکزی دو حزب را درباره ضرورت وحدت سازمانی و رهبری حزب طبقه کارگر در ایران استماع کرد و پس از بحث و اظهار نظر اعضا کنفرانس بنتایج زیرین رسید:

- 1- کنفرانس با خرسندی کامل خاطر نشان میکند که مساعی کمیته های مرکزی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان در راه تأمین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر و تدارک اسناد این وحدت (برنامه و اساسنامه واحد) بموفقیت انجامید. کنفرانس مطمئن است که این واقعه تاریخی تأثیری بزرگ در تحکیم وحدت و یکپارچگی حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران و رشد نهضت رهائی بخش خلقهای ایران خواهد داشت.
- 2- کنفرانس موافقت دارد که حزب واحد طبقه کارگر در سراسر ایران بنام حزب توده ایران احیاء گردد و کمیته مرکزی این حزب مرکز واحد رهبری کلیه سازمانهای حزب طبقه کارگر در ایران باشد.
- 3- کنفرانس موافقت کرد که سازمان واحد طبقه کارگر در آذربایجان با حفظ نام «فرقه دمکرات آذربایجان» دارای کمیته مرکزی خود با حقوق کمیته ایالتی باشد.

تیصره کنفرانس موافقت کرد همانطور که هیأتهای نمایندگی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان در جلسه مشورتی شهریور 1338 با یکدیگر توافق کردند و پلنومهای دو حزب تائید نمودند با در نظر گرفتن کلیه شرایط موجود حل قطعی مسئله نام و از آن جمله مسئله اختیار نام حزب کمونیست ایران برای حزب واحد طبقه کارگر سرتاسر ایران بکنگره آینده حزب واحد طبقه کارگر (کنگره سوم حزب توده ایران) احاله گردد.



- 4- کنفرانس بر آنست کمیته مرکزی حزب توده ایران وظیفه دارد مسائل مشخص تشکیلاتی و عملی ناشی از وحدت دو سازمان را مورد بررسی قرار داده و آنها را با مراعات کامل اصول و موازین تشکیلاتی حل کند.
- 5- کنفرانس بر آنست که وظیفه کمیته مرکزی آینده کوشش درباره تحکیم وحدت صفوف حزب توده ایران، اجراء صحیح اصل مرکزیت دمکراتیک، تأمین انضباط آگاهانه در صفوف حزب و مراعات اکید اصل سریت و پنهانکاری است.
- 6- کنفرانس بر آنست که مهمترین و مرکزی ترین وظیفه کمیته مرکزی واحد احیاء مجدد و تقویت سازمانهای حزب ما در سراسر ایران است. کمیته مرکزی وظیفه دارد خود را برای مواجهه با اعتلاء نوین نهضت بدرستی آماده سازد، بکار در سازمانهای توده ای و بویژه بکار سندیکائی توجه کافی مبذول کند و بدینسان ارتباط خود را با توده ها از هر جهت بسط دهد، در راه تشکیل جبهه واحد کلیه عناصر ضد استعمار بکوشد و در مبارزه خلقهای ایران برای سرنگونی رژیم ضد ملی کودتا و بر چیدن بساط سلطنت شاه و طرد امپریالیسم از ایران نقش براننده تاریخی خود را ایفاء کند.
- 7- کنفرانس اهمیت و حساسیت مسئله ملی را در ایران متذکر میشود و تصریح میکند که کمیته مرکزی آینده باید با هر گونه انحراف از مشی اصولی در مسئله ملی خواه در جهت ناسیونالیسم محلی و خواه در جهت شوونیسم عظمت طلبانه مبارزه کند و وحدت و دوستی عمیق خلقهای ایران و اتحاد متقابل آنها را بیکدیگر با اتخاذ سیاست مدبرانه تحکیم نماید. کمیته مرکزی باید در این زمینه بکوشد تا حقایق عام مارکسیسم لنینیسم را بر شرایط مشخص ایران بنحوی خلاق انطباق دهد و مبارزان حزبی را بحل صحیح مسئله مجهز و آنها را با روح انترناسیونالیسم پرولتری پرورش دهد.
- 8- کنفرانس ضمناً متذکر میشود که برای تکمیل وحدت سازمانی و رهبری حزب طبقه کارگر در ایران لازم است مساعی قبلی کمیته مرکزی حزب توده ایران در زمینه مذاکره با رفقای حزب دمکرات کردستان با جدیت بیشتری ادامه باید و سعی شود تا این مذاکرات بنتایج لازم منتهی گردد و حزب واحد طبقه کارگر بتمام معنی در سراسر میهن ما احیاء شود.

### قطعنامه کنفرانس وحدت درباره

برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر ایران - حزب توده ایران

- 1- کنفرانس وحدت متن طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر در ایران - حزب توده ایران را که بتصویت پلنومهای کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان رسیده است تأیید میکند.
- 2- کنفرانس بر آنست که کمیته مرکزی بکلیه پیشنهاد های اعضاء حزب در مورد اصلاح یا تکمیل برنامه و اساسنامه رسیدگی کند و اگر اصلاح یا تکمیلی ضروری باشد بعمل آورد.
- 3- کنفرانس بکمیته مرکزی حزب توده ایران ماموریت میدهد متن برنامه و اساسنامه را چاپ کرده و در دسترن توده های مردم قرار دهد.

### اعلامیه کنفرانس وحدت

پدیده برجسته زمان کنونی عبارتست از تحکیم روز افزون نیروهای صلح و سوسیالیسم و ضعف روز افزون نیروهای جنگ و امپریالیسم در اثر رشد پر توان و همه جانبه سیستم جهانی سوسیالیستی، بسط بی سابقه مبارزه خلقها علیه خطر جنگ، اعتلا نیرومند و کامیابیهای متعدد جنبش رهائی بخش ملی، تقویت بیش از پیش جنبش کارگری و انقلابی در کشور های سرمایه داری تناسب قوا در صحنه بین المللی بسود نیروهای صلح و سوسیالیسم و دموکراسی، علیه نیروهای جنگ و امپریالیسم و ارتجاع دگرگون شده و بدینسان امکانات واقعی جلوگیری از وقوع جنگ و حفظ صلح پدید آمده است.

اردوگاه سوسیالیستی که اتحاد جماهیر شوروی بر راس آن قرار دارد اکنون از همیشه مقتدرتر است. کشورهای سوسیالیستی همه جا ساختمان نظام نوین را با سرعت به پیش میبرند و در زمینه صنعت و کشاورزی و علم و فن بکامیابیهای درخشانی نائل آمده اند. اردوگاه سوسیالیستی و بر راس آن اتحاد جماهیر شوروی بنحوی پیگیر در راه تامین صلح و همزیستی مسالمت آمیز و در راه دفاع از حقوق حقه ملتها گام بر میدارد. ولی هر روز که میگذرد بنای فرسوده امپریالیسم متزلزل تر میگردد و چهره جنایتکارش در برابر خلقهای جهان بیش از پیش برملا میشود. امپریالیستها و بر راس آنها امپریالیستهای ایالت متحده آمریکا با تمام قوا در مقابل سیاست همزیستی مسالمت آمیز که اتحاد شوروی پرچمدار آنست مقاومت میکنند، برای تقویت بلوکهای تجاوزکارانه « ناتو » و « سنتو » و « سیتو » از هیچ اقدامی فروگذار نمی نمایند و آنچه در قوه دارند برای جلوگیری از خلع سلاح و حل و فصل مسائل مربوط به تسلیحات انجام میدهند. امپریالیستها و بر راس آنها ایالت متحده آمریکا برای احیاء قدرت

تجاوزکار آلمان و ژاپن از هر گونه کمکی به آدنائر و کیشی دریغ نمیورزند و از مداخله در امور کشورها برای سرکوب نهضت انقلابی احتراز نمیجویند. ولی مساعی امپریالیسم نمیتواند سیر ظفرمند نهضت خلقها را متوقف سازد. در سالهای پس از جنگ سیستم مستعمراتی دچار تلاشی شدیدی شد. در افریقا نهضت توده ای وسیع مردم با سرعت در کار اوج گرفتن است. نبرد ضد استعمار در سراسر قاره افریقا شعله ور شده و یک سلسله از کشورهای این قاره استقلال خود را اعلام کرده اند و بدرجه معینی از استقلال دست یافته اند. در امریکای لاتین مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا شدت می یابد. پیروزی انقلاب خلقی در کوبا از حوادث مهم زمان ماست. مردم کوبا با استواری تمام در قبال انواع تحریکات مداخله جویانه آمریکا ایستاده اند و نتایج انقلاب خود را بسط میدهند و تحکیم میکنند. در آسیا جنبش ملی دمکراتیک روز بروز عمق و بسط بیشتری می یابد. مردم ژاپن، کره جنوبی و ترکیه در مبارزه علیه حکومتهای دست نشانده کیشی، سینگمان ری و مندرس بموفقیتهایی نائل آمدند و این حکومتها را ساقط کرده اند در جریان سالهای اخیر جنبش رهائی بخش ملی بویژه در کشور های عربی بموفقیت های جدی نائل آمد. از آنجمله کامیابی انقلاب عراق که بر پایه وحدت نیروهای ملی و در اثر وحدت عمل مردم و ارتش حاصل شد ضربتی به امپریالیسم وارد ساخت. امپریالیستها با تمام قوا میکوشند تا نیروهای خود را متحد کنند، عناصر ارتجاعی را گرد آورند و بسط آتی جنبش رهائی بخش را در کشور هائی که در آنجا قوای ملی و دمکراتیک پیروز شده مانع گردند. کشور های آزاد شده با این تحریکات با توحید مساعی خود پاسخ میدهند. تردیدی نیست که در آینده خلقها به پیروزیهای نوینی علیه امپریالیسم نائل خواهند آمد و سیاست اسارت آور امپریالیستی با شکستهای فاحش تازه تری روبرو خواهد شد. مبارزه مجدانه در راه صلح و همزیستی مسالمت آمیز، تقویت بیش از پیش نبرد علیه امپریالیسم و عمال آن، پشتیبانی از مبارزه خلقها بر ضد امپریالیسم، حفظ کامل هشیاری در این مبارزه، تحکیم روابط هسبستگی با کلیه قوای مترقی جهان و در درجه اول با دسته های پیشاهنگ طبقه کارگر در سراسر جهان، یعنی احزاب کارگری و کمونیستی از وظایف درجه اول حزب طبقه کارگر در ایران- حزب توده ایران است.

- 2 -

در میهن ما ایران رژیم کودتا یعنی دیکتاتوری مرتجع ترین عناصر طبقات حاکمه ایران - ملاکین بزرگ و سرمایه داران وابسته با امپریالیسم برقرار است. این رژیم که با دخالت مستقیم امپریالیستهای آمریکا و انگلیس و

بر اثر کودتای ضد ملی مرداد ماه 1332 روی کار آمده رژیم است تحمیلی، استبدادی، دست نشانده مستقیم امپریالیستها، متکی به ترور شاه و دربارش پایگاه اصلی رژیم مطلقه شاه طی هشت سال تسلط جابرانه خود لطمات بزرگی با استقلال و آزادی و مصالح اقتصادی و اجتماعی مردم کشور ما وارد آورده است. رژیم شاه در سیاست خارجی خود آلت دست ماجراجوترین محافل جنگ طلب امپریالیستی است و با شرکت در پیمان تجاوزکارانه سنتو و انعقاد قرارداد دو جانبه ضد ملی نظامی با ایالت متحده آمریکا ایران را به پایگاه تحریک و توطئه امپریالیستی تبدیل کرده و مناسبات ایران را با همسایگان و در درجه اول با همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد جماهیر شوروی بشدت تیره ساخته است. آزادیهای دمکراتیک بوسیله حکومت استبدادی شاه علنا و بنحو وحشیانه ای پامال میگردد و هر چند یکبار خون پاک بهترین فرزندان مبارز خلق بجرم اینکه نخواستند زیر بار ستم بروند جاری میشود. رژیم کودتا از اولین روز تسلط خود بحق مورد نفرت عمیق وسیع ترین قشرهای جامعه ما قرار گرفته است. ناخرسندی و نفرت کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران و سرمایه داران ملی از این رژیم روز بروز شدید تر و عمیقتر میگردد. حتی عناصری از طبقات و قشرهایی که تکیه گاه اجتماعی رژیم کودتا هستند از سیاست این رژیم ابراز عدم رضایت میکنند. بدینسان رژیم کودتا روز بروز تنگتر و شاه و دار و دسته او منفورتر میشوند. تغییر تناسب نیروها در صحنه جهانی به نفع قوای صالح و سوسیالیسم و بسط روز افزون جنبش رهانی بخش مردم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پایه های رژیم کودتا را که متکی بماجراجوترین عناصر جنگ طلب امپریالیستی است متزلزلتر میکند.

تحلیل اوضاع کنونی ایران نشان میدهد که دوران فروکش نهضت رهائی بخش کشور ما پایان مییابد و دوران جدیدی از اعتلا جنبش نزدیک میشود و بتدریج طلیعه آن نمودار میگردد. عمق و شدت عدم رضایت مردم نوعی حالت انفجاری در میهن ما بوجود آورده است. منافع مردم ایران از کارگران و دهقانان گرفته تا بورژوازی ملی و همه عناصر میهن پرست و آزادیخواه در برانداختن رژیم جابر و ضد ملی شاه بهم می پیوندند. بنابراین ایجاد جبهه واحد و وسیع از کلیه عناصر میهن پرست و آزادیخواه جامعه ایران برای برانداختن رژیم کودتا یک ضرورت تاریخی است و از واقعیت عینی جامعه کنونی میهن ما سرچشمه میگیرد و کوشش متحد در راه تجمع و اتحاد نیروهای وسیع استقلال طلب و آزادیخواه کشور ما و مجاهدت همه جانبه در راه تشکیل جبهه واحدی از این نیروها باید مبنای فعالیت سیاسی حزب توده ایران در دوران کنونی باشد. در شرایط کنونی تنها با بسیج توده ها و عمل قاطع انقلابی مردم میتوان رژیم منفور شاه را سرنگون ساخت. در این لحظه حساس نیروهای ملی و دمکراتیک کشور

ما وظیفه سنگینی بردوش دارند. کنفرانس وحدت از همه سازمانها و عناصر ملی دعوت میکند که در راه تشکیل جبهه واحد ملی بکوشند. کمیته مرکزی حزب توده ایران موظف است در راه تشکیل این جبهه کلیه مساعی ممکنه را بکار برد تا تأمین آزادیهای دموکراتیک، اتخاذ سیاست بیطرفی مثبت، احیاء قانون ملی کردن صنایع نفت، اجرا اصلاحات ارضی، اقدام برای بهبود شرایط زندگی کارگران، هفانان، پیشه‌وران، روشنفکران زحمتکش و دیگر قشرهای خلق، حمایت از صنایع ملی و اقدام بر رشد اقتصاد ملی و دفاع از بازار داخلی- چنین است آن شعارهای اصلی که تحت آن کلیه قوای مترقی جامعه ما میتوانند متحد شده و مبارزه کنند.

تاریخ میهن ما اکنون وظیفه خطیر رهبری جنبش رهایی بخش مردم ایران را بعهده طبقه کارگر و حزب آن - حزب توده ایران محول کرده است. موفقیت حزب در احراز چنین مقامی بستگی تام با وحدت صفوف و یکپارچگی درونی حزب وصحت خط مشی وی دارد. هر قدر وحدت صفوف حزب و یکپارچگی ایدئولوژیک و سازمانی آن محکمتر، قدرت تشخیص سیاسی و نرزش انقلابی و فعالیت حزب در میان توده‌ها بیشتر، امکان حصول این نتیجه بیشتر خواهد بود. به منظور اجرای اصل وحدت طبقه کارگر در سراسر کشور از مدتها پیش برای تأمین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران بین حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان مذاکراتی بعمل آمد. این مذاکرات در جلسه مشاوره دو حزب ( شهریور 1338 ) با موفقیت پایان یافت. در قطعنامه صادره از طرف این جلسه تصریح شد که هیأت‌های نمایندگی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان با توجه بضرورت اصولی و عملی وجود حزب واحد طبقه کارگر در ایران و با در نظر گرفتن وظایف سنگین و مسئولیت خطیری که در مورد رهبری نهضت انقلابی خلقهای ایران بر عهده چنین حزبی است تصمیم خود را درباره احیاء هر چه زودتر حزب واحد طبقه کارگر سراسر ایران اعلام نمودند و موافقت کردند که حزب واحد طبقه کارگر در سراسر ایران بنام حزب توده ایران احیاء گردد و کمیته مرکزی این حزب مرکز واحد رهبری کلیه سازمانهای حزب طبقه کارگر در ایران باشد و سازمان واحد طبقه کارگر در آذربایجان با حفظ نام فرقه دمکرات آذربایجان دارای کمیته مرکزی خود با حقوق کمیته ایالتی شود و حل قطعی مسئله نام واحد برای حزب واحد بکنگره سوم احاله گردد. هیأت‌های نمایندگی موافقت کردند که بمنظور تهیه مقدمات تشکیل کنفرانس وحدت کمیسیونی بنام « کمیسیون تدارک کنفرانس وحدت » تشکیل گردد و طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد را تهیه کند و مقررات دعوت کنفرانس و وظایف و حدود اختیارات آنرا معین سازد. کمیسیون تدارک وحدت تشکیل شد و برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر در ایران و آئین

نامه کنفرانس وحدت را تهیه نمود. پلنومهای دو کمیته مرکزی این اسناد را تصویب کردند و بدینسان کنفرانس وحدت از دو باره تدارک دیده شد. کنفرانس وحدت با شرکت اعضاء دو پلنوم کمیته مرکزی تشکیل گردید، برنامه و نظامنامه حزب واحد را در تاریخ 10-11 مرداد 1339 تصویب کرد کمیته مرکزی را انتخاب نمود و طی قطعنامه ای وظایف اصلی تشکیلاتی و سیاسی حزب واحد طبقه کارگر - حزب توده ایران را تعیین کرد.

در قطعنامه کنفرانس وحدت خاطر نشان شده است که این کنفرانس با خرسندی کامل خاطر نشان میکند که مساعی کمیته های مرکزی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان در راه تأمین وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر و تدارک اسناد این وحدت بموفقیت انجامید. این واقعه تاریخی تأثیری بزرگ در تحکیم وحدت و یکپارچگی حزب طراز نوین طبقه کارگر در ایران و رشد نهضت رهائی بخش خلقهای ایران خواهد داشت. وظیفه کمیته مرکزی حزب واحد - کمیته مرکزی حزب توده ایران است که در راه تحکیم وحدت صفوف حزب و اجرا صحیح اصل مرکزیت دمکراتیک و تأمین انضباط آگاهانه در صفوف حزب و مراعات اکید اصل سریت و پنهانکاری بکوشد. مهمترین مرکزی ترین وظیفه کمیته مرکزی واحد احیای مجدد و تقویت سازمانهای حزب ما در سراسر ایران است کمیته مرکزی وظیفه دارد خود را برای مواجهه با اعتلاء نوین نهضت بدرستی آماده سازد، بکار در سازمانهای توده ای و بویژه بکار سندیکائی توجه کافی مبذول کند و بدینسان ارتباط خود را با توده ها از هر جهت بسط دهد و در راه تشکیل جبهه واحد کلیه عناصر ضد استعمار و ارتجاع بکوشد و در مبارزه خلقهای ایران برای سرنگونی رژیم ضد ملی کودتا و برچیدن بسط سلطنت و طرد.

امپریالیسم از ایران نقش براننده تاریخی خود را ایفا کند. کنفرانس وحدت اهمیت و حساسیت مسئله ملی را در ایران متذکر شد و تصریح کرد که کمیته مرکزی حزب توده ایران باید با هر گونه انحراف از مشی اصولی در مسئله ملی مبارزه کند و وحدت دوستی عمیق خلقهای ایران و اعتماد متقابل آنها را بیکدیگر با اتخاذ سیاست مدبرانه مستحکم نماید و مبارزان حزبی را با روح انترناسیونالیسم پرولتری پرورش دهد. ضمناً کنفرانس متذکر شد که برای تکمیل وحدت سازمانی و رهبری حزب طبقه کارگر در ایران لازم است مساعی قبلی کمیته مرکزی حزب توده ایران در زمینه مذاکره با رفقای حزب دمکرات کردستان با جدیت بیشتری ادامه باید و سعی شود تا این مذاکرات بنتائج لازم منتهی گردد.

بدینسان کنفرانس وحدت وظایفی را که در برابر خود داشت با توفیق کامل انجام داد و وحدتی که مورد علاقه کامل زحمتکشان ایران و افراد دو سازمان

بود حاصل شد. این وضع امکانات نوینی برای بسط فعالیت انقلابی ایجاد میکند. وقت آنست که حزب طبقه کارگر ایران- حزب توده ایران باجدیتی بیش از پیش وارد صحنه عمل و مبارزه شود.

وظیفه کلیه افراد حزب توده ایران و کلیه کسانی که در جنبش رهائی بخش ایران شرکت دارند و از آن پشتیبانی میکنند آنست که وحدت حاصله را با تمام قوای همه جانبه تحکیم نمایند.

### تشدید نزاع در داخل حزب واحد

چنانکه قبلاً توضیح دادیم، کمیته مرکزی حزب توده ایران نخست با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان مخالفت کرد. اما این مخالفت در عرض یکسال فعالیت حکومت ملی آذربایجان متوقف شد. ولی بعد از سرکوبی نهضت دمکراتیک در آذربایجان و مهاجرت عده ای از رهبران نهضت به آذربایجان شوروی و تجدید فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت نارضایتی عده ای از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران در مهاجرت را بر انگیخت. آنها نامه ای به استالین (۱۹۵۱) نوشتند و خواستار انحلال فرقه دمکرات آذربایجان شدند.

بعد از مرگ استالین مخالفت با موجودیت فرقه دمکرات آذربایجان شکل علنی به خود گرفت. با جلب نظر موافق رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی مسئله انحلال فرقه دمکرات آذربایجان زیر پوشش احیاء سازمان حزب توده در آذربایجان به موضوع عمده تبدیل گردید. در این مورد در فصول قبلی توضیحات مفصل داده شده است.

در این فصل نشان داده خواهد شد که مخالفت با وحدت برای مخالفین فرقه دمکرات جنبه اولویت داشت. اینبار آنها وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان و جلب کادرهای فرقه دمکرات آذربایجان را به عضویت در رهبری حزب واحد غیر قابل تحمل تلقی کردند. از رهبری حزب توده ایران خواستند نام فرقه دمکرات آذربایجان را در داخل حزب واحد نیز حذف کنند.

### حوزه دانشگاه در مسکو

اعضای این حوزه در تاریخ ۱۲ مارس سال ۱۹۶۲ نامه ای به هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران نوشتند. ۷ صفحه از این نامه ده صفحه ای منحصر به "تحلیل" وضعیت فرقه دمکرات آذربایجان اختصاص دارد. در این نامه کوشش به عمل آمده تا نشان داده شود، در فرقه دمکرات آذربایجان کیش شخصیت حاکم است و باید با آن مبارزه کرد.

بعد از این مقدمه به "اصل" مطلب پرداخته می‌شود و اعلام می‌گردد که وحدت با فرقه بشکل صوری انجام گرفته است. تاکنون گام مؤثر برای عملی ساختن وحدت برداشته نشده است. بنا به ادعای نویسندگان نامه سازمان فرقه اتونومی خود را حفظ کرده است. نویسندگان نامه اخطار می‌کنند که ممکن است "روشهای" غیر حزبی در دستگاه رهبری فرقه که از عواقب کیش شخصیت و نقض موازین لنینی ناشی می‌گردد، به تمام حزب سرایت کند. نویسندگان نامه برای ارائه شواهد عینی به مقاله آذراوغلو در روزنامه آذربایجان و مقدمه غفار کندلی بر دفاعیه ارانی اشاره کرده و میکوشند تئورسین اصلی این "انحراف" را باقرواف معرفی نمایند.

نویسندگان نامه دوره فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان را به سه بخش تقسیم

میکنند:

۱- تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در ایران

۲- تشکیل مجدد فرقه در مهاجرت قبل از وحدت

۳- فرقه دمکرات بعد از وحدت

نویسندگان نامه مدعی هستند که فرقه مسئله ملی را بر مبارزه علیه امپریالیزم مقدم شمرد. اما توضیح نمیدهند که آیا مبارزه علیه امپریالیزم در پایان جنگ جهانی دوم در دستور روز قرار داشت یا نه؟ واقعیت امر این است که آمریکا و انگلیس با اتحاد شوروی در یک جبهه قرار گرفتند و با امپریالیزم آلمان در جنگ مرگ و زندگی شرکت نمودند.

فرقه دمکرات آذربایجان با استفاده از موقع مناسب در آذربایجان و با اتکا به منشور آتلانتیک دست به اقدام قانونی و متکی به حقوق بین المللی زده و حکومت خود مختار ملی بوجود آورد. کاری که ۲۰۰ سال قبل در خود آمریکا انجام گرفت و حکومت فدرال بنام ممالک متحده آمریکا بوجود آمد.

در آن زمان راه دیگری به جز راهی که فرقه دمکرات آذربایجان انتخاب کرده بود وجود نداشت. فرقه دمکرات آذربایجان نه می‌توانست علیه آمریکا و انگلیس در ایران شعار دهد. زیرا آمریکا، انگلیس و شوروی متفقین ایران بودند. فرقه دمکرات در آذربایجان تشکیل شد و شعار ملی را به شکل خودگردانی مطرح نمود.

ارتشهای متفقین خودشان را برای خروج از ایران آماده می‌ساختند. از دست دادن این فرصت بمعنی آن بود که نیروهای مترقی و انقلابی یکروز از خواب بیدار گشته و می‌دیدند که همه چیز از دست رفته و حکومت ایران به همان دوران حکومت رضاخانی برگشته است.

اما مسئله مبارزه علیه فئودالیزم را چرا باید فرقه دمکرات آذربایجان مطرح میکرد. در حالیکه حزب توده ایران در اولین و دومین برنامه خود



مسئله مبارزه علیه فتوالبیزم را مطرح نکرد و تنها مسئله ای که در اولین برنامه حزب به چشم می خورد. خرید زمین از مالکین و تقسیم آن در میان دهقانان بود. نتیجه منطقی این بحث این است که مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فتووالی نه میتوانست شعار روز باشد، بلکه تغییر در سیاست حکومت ارتجاعی و سر کار آوردن حکومت دمکراتیک متکی به رای مردم می توانست شعار روز باشد. حزب توده ایران شعار تغییر و بر چیدن بساط سلطنت و استقرار جمهوری را مطرح نمی کرد. شعار نان برای همه، کار برای همه، تحصیل و بهداشت برای همه را پیش کشید.

فرقه دمکرات آذربایجان حکومت خود مختار ملی را بر مبنای قانون اساسی مشروطه سلطنتی بوجود آورد. لیکن تغییرات دمکراتیک در آذربایجان نمیتوانست در آن زمان در سایر ایالات ایران عملی شود. زیرا شرایط سیاسی و نظامی و تسلط حکومت مرکزی در همه ایالات به استثنای آذربایجان امکان نمیداد که حزب توده ایران دست به اقدامات عملی بزند. زیرا حکومت مرکزی چنان به اوضاع مسلط بود که حکومت نظامی کلوب حزب را اشغال میکرد روزنامه های مترقی را توقیف می نمود. امکان فعالیت سازمانی را از آن سلب می کرد.

2- نویسندگان نامه ادعا می کردند که فرقه دمکرات آذربایجان مجدداً در مهاجرت تشکیل شد و با دستور باقروف 11 نفر تعیین و با اختیار کمیته مرکزی شروع به کار کرد. این یازده نفر عبارت بودند از: صادق بادگان، ژنرال محسن میلانیان، ژنرال محمود پناهیان، ژنرال غلام یحیی دانشیان، ژنرال جعفر کاویان، زین العابدین قیامی، غلامرضا الهامی، محمد بیریا، محمد جلیلی، نصرت الله جهانشاهلو افشار، ژنرال عبدالرضا آنر بعدها رحیم قاضی، علی گلاویژ و عبدالصمد کامبخش به عضویت کمیته مرکزی برگمارده شدند.

نویسندگان این نامه از این ادعاء نتیجه گیری می کنند که هر ارگان انتصابی به توده مردم متکی نباشد بزودی فاسد میگردد. مدعیان این تئوری بعد از سلب مسئولیت از باقروف، او را در این ماجرا در ارتکاب بر گناهان نابخشودنی متهم می کنند و از عملکرد وی افسانه ای می سازند.

همه جانداران از جمله انسان برای زنده ماندن خود را با گرمی و سردی محیط زیست وفق می دهند. در عالم سیاست این تغییر و تحول شرایطی بوجود می آورد که سیاست بازان خود را به قدرتمندان نزدیک می کنند و با تعریف و تمجید مورد اعتماد آنها قرار میگیرند. زمانیکه یک قدرتمدار جدید پا به صحنه سیاست میگذارد، همان سیاست بازان چهره عوض کرده ولی نعمت سابق را مورد سرزنش قرار میدهند تا دوباره موقعیتشان در کنار قدرتمدار جدید حفظ شود. داستان باقروف نیز از این افسانه ها است که نویسندگان نامه برای لجن

مال کردن همزمان خود از چنین شیوه نادرست استفاده کردند و سازمانی که این " رفقا " زیر پرچم آن یکسال علیه حکومت تهران مبارزه میکردند، سازمان دست نشانده " دار و دسته باقروف " قلمداد کردند. اینها کسانی بودند که در دوران قدرتمداری باقروف، وی را پدر آذربایجان واحد می نامیدند. بعد از برکناری باقروف از اریکه قدرت این فرصت طلبان از موفقیت جدید استفاده کردند باقرف ناسزا گفتند تا به هدف نهائی خود ( انحلال فرقه ) دست یابند.

اما سازماندهی مجدد نیروی شکست خورده در ورای مرزها را نمیتوان با تشکیل سازمان سیاسی در محیط دمکراتیک با داخل کشور مقایسه نمود. تاسیس فرقه دمکرات آذربایجان در شرایط کاملاً آزاد و دمکراتیک ایران صورت گرفته بود و رهبری فرقه به توده ها تکیه میکرد. حوزه ها، کمیته ها ( محلی، ولایتی و مرکزی ) از جانب اعضای فرقه انتخاب میشدند. اما سازماندهی دمکراتیک را نمیتوان در میان مهاجرینی که هنوز محل سکونت ثابتی نداشتند به مرحله اجرا در آورد.

بعد از جابجا شدن مهاجرین ۶ هزار نفری سازمانها از پایین به بالا تشکیل شدند. بعد از ۶ سال انتخابات سراسری در مهاجرت انجام گرفت. رهبری انتصابی جای خود را به رهبری انتخابی داد. اما " قهرمانان " ضد فرقه این انتخابات را نیز قلابی خواندند. در صورتیکه سازمان مهاجرت در مسکو، در تاجکستان و در کشورهای اروپای شرقی حتی پلنومهای کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. این وضع بعد از انقلاب بهمین به همین منوال ادامه داشت.

۳- نویسندگان نامه فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان را بعد از وحدت هم زیر ذربین میگذارند و به شمردن گناهان " نابخشودنی " آن می پردازند. باز هم از باقروف مدد می جویند و ادامه شیوه باقروف در داخل فرقه را " محکوم " میکنند و دستور اکید صادر میکنند مبنی بر اینکه:

۱- افرادی مانند دانشجویان در ایران بد نام شده اند. گرچه وجود آنها در صفوف حزب مشکلی ایجاد نمی نماید. اما در مقامات حساس حزبی ممکن است مانع بزرگی در راه اتحاد نیروهای مترقی کشور ایجاد بکند. در این صورت صرفنظر از اتهامات وارده کنار بروند. زیرا مصالح حزب (مورد دلخواه اعضای حوزه دانشگاه) و نهضت هر آن باید مافوق منافع خصوصی و شخصی ( چه سخنان " زیباست " افراد باشد).

حوزه سازمان حزب توده ایران در دانشگاه مسکو با صدور قطعنامه از رهبری می طلبد:

قطعنامه نویسان برای خوش آیند دیپلماتیک در برابر حزب کمونیست اتحاد شوروی " فاکتور باقروف را پیش میکشند " و گناه به اصطلاح نقض

موازی نینی در داخل فرقه را بگردن " باقروف و دار و دسته آن " می اندازند و ادعا میکنند افشاء دخالت باقروف در امور فرقه دمکرات آذربایجان علیه جبهه واحد سوسیالیزم و حزب ما برای همیشه حربه نیرومندی در دست ارتجاع بین المللی و ایران میگردد و دست حزب را در اقدامات بعدی، بخصوص تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی باز میگذارد.

تاریخ چهل ساله اخیر پوچی این هذیانهای بیمارگونه را به وضوح آشکار ساخت، نه تنها دست حزب در مبارزه علیه ارتجاع باز نشد، بلکه خود حزب قربانی توطئه های ارتجاع گردید

در این نامه مسئله نقض نرمهای نینی در مهاجرت شدیداً محکوم و مسئولین آنها که هم اکنون در دستگاه رهبری فرقه و حزب مقامات حساسی را اشغال کرده اند . به نسبت میزان و درجه گناهان خود مجازات و از حزب و از نقاط حساس حزب برکنار شوند، اینها که هواداران سر سخت اجرای نرمهای نینی در حزب بودند با حمله خصمانه علیه فرقه دمکرات و رهبران آن روی خودکامگان را سفید کردند.

در پایان نامه در جلسه مورخه ۱۲ مارس ۱۹۶۲ حوزه دانشگاه شهر مسکو با اکثریت ۱۵ نفر از ۱۷ نفر حاضر تصویب و به هیأت اجرائیه ارسال گردید.

موافقین- قطعننامه: رفقا وثوق، ساسانپور، ناصرانی، وثوق آمری، رضا عنایت، فخری زاده، مظفری، اخگر، ژاله، حکمت، سلیمی، صدقدار، پرویز پور، دو نفر دیگر از رفقا طباطبائی و خانم رضا بعداً موافقت خود را اعلام کردند.

مخالفین - علی ابلوچ، سهراب زمانی، رفیق کیهان که در هنگام رای گیری در جلسه نبود، مخالفت خود را با نامه ای اعلام داشت.

در رابطه با فعالیت ضد وحدت عده ای از اعضای حزب توده ایران در مسکو محمود بقراطی مسئول و قمت سازمان حزب توده ایران در مسکو گزارش نسبتاً مفصلی به هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران فرستاده است ، ما عین این گزارش را در زیر نقل می کنیم.

### از گزارش رفیق بقراطی به کمیته مرکزی حزب توده ایران

1962/09/27

از مدتی قبل از پلنوم نهم جلسات جمعی با شرکت رفقا فروغیان، بدیع و اکتشافی تشکیل شده و میشود در همین جلسه است که زمینه امضاء نامه بنام افسران را فراهم نموده و رفیق بدیع از شرکت کنندگان همین جلسه است که بعنوان ماموریت علمی به آذربایجان میروند و در آنجا در همین زمینه در بین

افسران مقیم آنجا تبلیغات می‌نمایند و بطوریکه گفته میشود خواسته است در آنجا نیز امضاهایی در تایید نامه افسران جمع آوری نماید که مورد قبول آنها قرار نگرفت. در نتیجه مخالفین رفیق دانشجویان در پلنوم نهم با ارسال نامه ای بنام افسران به پلنوم و جریان دیگری که در پلنوم بود که آنرا از ناحیه رفیق دانشجویان تصور کرده اند کوشش میشود نظر منفی افراد حزبی را در آذربایجان و وحدت حزب ما با فرقه دمکرات آذربایجان خصوصاً به رفیق دانشجویان جلب گردد. مخالفت رفیق دانشجویان با تشیئات رفیق بدیع در آذربایجان برای جلب افسران مقیم آنجا به نظریات دسته نامبرده بالا و گزارش دادن دانشجویان به هیأت اجراییه و سئوالات از رفیق بدیع در مورد فوق و گفتگوی رفقا بدیع و دانشجویان در جلسه تحقیقاتی کوشش دسته نامبرده بالا را بر علیه فرقه دمکرات آذربایجان و وحدت ما با آن و علیه دانشجویان را به مرحله جدیدتری وارد مینماید همه اینها سبب میشود که بلافاصله در کنگره 22 موقعیکه هنوز نمایندگان حزب ما در کنگره نامبرده در مسکو بودند با انتقاد از تصمیمات این کنگره جداً وارد عمل شوند. اتفاقاً اولین جلسه رفقای ما پس از کنگره جلسه گروه دانشگاه که رفیق بدیع نیز عضو این گروه است بود.

در این کنگره موضوع آئین فرد پرستی و تاثیر آن در حزب ما مطرح شد و در این جلسه فرقه دمکرات آذربایجان و رهبران آن مورد حمله قرار می‌گیرند. پس از بحث و مذاکره تصمیم گرفته میشود از رفقا پناهیان و دکتور جهانشاهلو خواسته شود که به جلسه بیایند و اطلاعات خود را در مورد جریانات فرقه در مهاجرت را شرح دهند ولی رفقای نامبرده که عضو گروههای دیگر بودند از قبول چنین درخواستی امتناع کردند ..... این بحث هنوز هم در جلسه گروه نامبرده ادامه دارد. طرف تیز حمله فرقه و رفیق دانشجویان می‌باشد. این بحث به گروههای دیگر ما در اینجا نیز سرایت کرده واضح تر بگویم سرایت داده شد و به فرمهای مختلف وارد بحث گردید.

طبق تصمیم گروه مرکزی رفیق اکتشافی برای تهیه گزارش در مورد وحدت سازمان طبقه کارگر در ایران و رفیق رصدی نیز در مورد کیش فرپرستی ماموریت یافتند سخنرانی کنند. رفیق اکتشافی در مورد وحدت سازمانی طبقه کارگر در ایران در جلسه سوم ژانویه صحبت کرده که مطالبی که مورد اختلاف در گروه قرار گرفت چنین است.

تشکیل فرقه از اول تا آخر غلط بوده است. حکومت ملی آذربایجان جنبه دمکراتیک نداشته است. نه قیام مسلحانه، نه تقسیم اراضی و نه اقدامات دیگران دلیل بر دمکراتیک بودن آن نیست و اساساً هم تشکیل فرقه و هم حکومت ملی بخاطر الحاق دو آذربایجان بوده است وحدت سازمانی در حزب ما وجود ندارد.

کمیته آذربایجان مانند کمیته یاغی بر علیه مرکزیت حزب طغیان می کند و دانشیان هم مانند یک فنودال بر آن رهبری مینماید. پس از جلسه فوق العاده دهم ژانویه پیشنهادهای بطریق زیرین داد.

1- وسائط مالی از فرقه گرفته شود. 2- در کنفرانسهای حوزه های فرقه کاندیدها بطور آزاد داده شود و تعداد کاندیدها چند نفر بیش از تعداد انتخاب شوندگان باشد تا از بین آنها نمایندگان انتخاب شوند. 3- بر اساس تصمیمات کنگره 22 در هر انتخابی یک سوم اعضاء سابق رهبری انتخاب نشوند. 4- در داخل فرقه فعالیت حزب توده اجازه داده شود. پس از گزارش دهنده رفقا در خصوص گزارش به بحث پرداخته قبلاً رفیق رستمی صحبت کرد. گفته های رفیق رستمی از طرف رفقای آذربایجان مورد ایراد قرار گرفت و مطالبی از قول او می گفتند که رفیق رستمی آنها را تحریف شده می دانست و وقتی که او خودش در مورد گفته های جلسات قبلی توضیح می داد بعضی از گفته های دیگران در باره او تایید می شد و معلوم می شد چنین مطالبی از طرف او گفته شده است. بطور کلی رفیق رستمی مطالبی گفته که با تصمیمات ارگانهای صلاحیتدار حزبی ما و با امر وحدت سازمانی طبقه کارگر در ایران تطبیق نمی کند و در هر حال همه آنچه رستمی گفته است فهرست وار می نویسم.

1- چون رهبران فرقه قبلاً عضو حزب توده ایران نبودند لذا تشکیل فرقه غلط از آب درآمد.

2- مردم آذربایجان ملت محسوب نمی شوند.

3- مسئله ملی از نقطه نظر حقوقی در شوروی حل شده است و اما بطور اساسی و عمیق حل نشده است. افراد بعضی از ملتها با یکدیگر موافق نیستند.

4- ابقاء نام فرقه صحیح نیست.

5- روزنامه آذربایجان نباید منتشر شود.

رفیق رستمی حداقل بعضی از مطالب بالا را بطوریکه هست قبول ندارد، مثلاً ماده 3 را. می گوید صحیح نیست و اینطور نگفته است و یا اینکه در مورد ماده 5 می گوید او گفته است که روزنامه مردم به آذربایجانی ترجمه شود و در بین رفقای آذربایجانی منتشر گردد و غیره.

رفیق زرینه می گوید که وحدت حزب با فرقه ناصحیح بود و چون در جریان مذاکرات مقدماتی این وحدت پولهایی خرج شده بود رفقای ما در رو در بایستی گیر کرده عقب نشینی نموده و با آن موافقت کرده اند و این وحدت جنبه ای رفورمیستی و اپورتونیستی دارد.

.... اختلافات در حزب ما ناشی از تضاد ترکیب طبقاتی رهبری با بدنه حزب است و کوپته کردن بخاطر بیمه کردن دستگاه رهبری بوده است.

1- باید نام فرقه هر چه زودتر از بین برداشته شود.

2- دانشجویان باید به لایپزیک احضار شود و رفیق دکتر جودت بجای ایشان مشغول کارهای فرقه گردد.

3- اعضاء کمیته مرکزی حزب که قبلاً کار حزبی ندارند برای فعالیت به آذربایجان روانه گردند.

رفیق رصدی معتقد بود که در سازمان حزب و فرقه وحدت وجود ندارد. در بین حزب توده و فرقه در مورد وحدت اختلاف وجود دارد. حزب معتقد است که کنفرانس وحدت مقدمه وحدت شروع شده است در صورتیکه فرقه معتقد است که با کنفرانس وحدت انجام گرفته است. در بین فرقه و حزب در باره تشکیل فرقه اختلاف نظر وجود دارد. فرقه معتقد است که تشکیل بر اساس ضرورت اجتماعی بوده است حزب به چنین ضرورتی معتقد نیست.

در فرقه مرکزیت حاکم است در حزب مرکزیت وجود ندارد. اسم فرقه برای آن نگهداشته می شود که باز در آتیه برای جدا شدن بهانه ای باشد. ماندن نام فرقه مساوی با سپار اتیزم است. و اگر موضوع- نام فرقه در مهاجرت عوض نشود و الا در خود ایران قابل حل نیست زیرا از احساسات ملی آذربایجان سوء استفاده خواهد شد - فرقه به گذشته خود مروری نکرده است. حزب به گذشته خود مرور کرده است، ولی از آن نتیجه نگرفته است. چنین است رؤس مطالبی که رفیق رصدی میگوید.

حمزه پور می گویند فرقه در موقعی بوجود آمد که شمال ایران اشغال گردیده بود و در این موقع حکومتی در شمال ایران درست کردند و آذربایجان را برای این انتخاب کردند که مردم آن ترک زبان بودند و چون در این طرف نیز ترک زبان هستند خواستند آنها را به خودشان ملحق کنند و در سایر نقاط شمالی نتوانستند چنین حکومتی را تشکیل دهند زیرا چنین وضعی نداشتند. سپس به پیشه وری اشاره می کند و میگوید او را برای این کشتند که به این الحاق راضی نبوده است.

بالانشینان نشستند و دکان باز کردند رهبران ما میبایستی کاروان را به کاروانسرای سالمی میبردند. در خود حزب وحدت نیست و این خود واقعیت است و لازم است برای فعالیت به ایران رفت.

رفیق پورهرمزگان میگوید در جلسه حوزه لازم است فعالیت حزب را در سرتاسر ایران و علت تشکیل و فعالیت فرقه در ایران و دوران بعد از مهاجرت فرقه و در باره وحدت حزب و فرقه مذاکره شود.

بحث در حوزه ای که امیرخیزی و بقراطی شرکت دارند. اولین کسی که اجازه صحبت خواست رفیق سیفی همایون بود. رفیق همایون در باره تشکیل فرقه دمکرات و حکومت ملی آذربایجان و دخالت دیگران در این امر و ناصحیح بودن وحدت حزب ما با فرقه شرح مبسوطی بیان کرد و مطلب را به آنجا کشاند

که حزب توده ایران به قیمت گرفتن چند خانه در لایبزیک آذربایجان را فروخته است.

رفیق فروغیان با تایید نظریات رفیق همایون گفت که موقعی که فرقه دمکرات آذربایجان عقب نشینی کرد هنوز نیروی دولتی به تبریز نرسیده بود و با یک تانک به تبریز آمده و می خواست به رفقای خود برسد صد نفر از بازوبند سفیدها را کشته است. فروغیان با "اصلاحاتی" که در گفته خود بعمل آورد گفت که اینکار حین جنگ بودند و کادر حزب کسانی بودند رفقای را که عضو حزب هم بودند و در جنگ هم نبوده اند کشته اند.

.... اگر مسئله تشکیل فراکسیون اخیر در داخل حزب را که یکی از موسسین آن فروغیان است و هم چنین گفتار او را در تایید همایون که هیأت اجراییه آذربایجان را به چهار خانه فروخته است و غیره به عمل فوق اضافه کنیم دیگر تکلیف یک حزبی که خود را حزب کارگر می داند با امثال فروغیان روشن است و به عقیده من یک دقیقه هم تحمل چنین شخصی را نخواهد نمود در آنکه آن شخص به تنهایی مؤسس آن حزب کارگری باشد مخصوصاً که این فراکسیون کار را به تیرگی روابط دو حزب برادر و بالنتیجه به تیرگی روابط انترناسیونالیستی حزب ما خواسته است نکشاند.

.... اما رفیق آذر که امروز منکر برنامه و اساسنامه حزب است و به کثیر المله بودن ایران عقیده ندارد زبان آذربایجانی را زبان خاص نمی شناسد و بطور کلی منکر وجود آذربایجان است و دیروز فریاد می زد (یاشاسین واحد آذربایجان خلقین رهبری و مهربان آتاسی میر جعفر باقروف، شماره 2245 روزنامه آذربایجان)

روشش در جلسه چه بود. ایشان که اصولاً مخالف وحدت است و صحبت رفیق همایون بمذاقشان سازگار آمد و هر جا به کمک همایون و فروغیان میاید و ظاهراً رل کمک داشته است مثلاً یکی از موارد کمکش این بود وقتیکه می خواستم در باره صحبت های همایون و فروغیان صحبت کنم از من جواب چنین سئوالی را خواست.

رفیق آذراوغلو در مقالات مسلسل خود در روزنامه آذربایجان بنام "مکتوب از آلمان" مطالبی نوشته است که صراحتاً مفهوم الحاق دو آذربایجان را در بر دارد و در ضمن اظهار اطلاع کرد که اولین نسخه هر شماره روزنامه آذربایجان قبل از چاپ به دوستان داده میشود که نگاه کنند و در صورت اجازه چاپ نمایند.

فردای آن روز از چند نفر که در آن صحبت اطلاعاتی داشته شروع کردم معلوم شد مسئله سانسور بکلی ساختگی و بی اساس است و چنین سانسوری از طرف دوستان وجود ندارد....

.... همانطوریکه در اول نامه نوشتم از دیدگاهی فروغیان، بدیع و اکتشافی بطور ثابت جلسات مخفی دارند و از حوادث بنفع نظریات گروهی خود استفاده می کنند.

.... افرادی که در جلسات سری گروهی شرکت داشته اند:

1- فروغیان، 2- بدیع، 3- اکتشافی، 4- گرامی، 5- همایون 6- پورهرمان، 7- جودی، 8- حمزه لو، 9- رنامی، 10- رضا عنایت، 11- ناصرانی، 12- همایون

وقتی که با جودی صحبت می کنم و او حس میکند که من از جریان این جلسات مخفی اطلاع دارم میگوید که این جلسات برای مشورت است. می پرسم پس حوزه برای چیست؟ چون جوابی ندارد ساکت می ماند و یا موقعیکه ناصرانی برای کاری تلفن می کند و من می گویم می دانید که شب جلسه دارم و نمی توانم باینکار برسم برای پوشش کار گروهی خود بطور شکایت می گوید آخر تا کی باید این جلسات ادامه یابد. وقتی می گویم که رفیق این شما هستید که با تصمیم قبلی خود سبب ادامه این جلسات به این طریق میشوید دست پاچه می شود و میگوید مرا دعوت کردند کمک کنم رفتم وقتی می گویم رفیق شما می گویند سالها است عضو حزب هستید آخر چرا نرسیدید که این جلسه چیست و وقتی نشستید و فهمیدید مطلب از چه قرار است چرا بلند نشدید و چرا به جلسه دیگر رفتید ساکت می ماند. این جلسات در منازل فروغیان و گرامی و اکتشافی تشکیل می شود.

.... باز هم نتیجه کار چنین فراکسیونی است که افکار ضد شوروی در جلسات ما پیش کشیده شده است و باز هم نتیجه فعالیت چنین فراکسیونی است که مسئله ماهیت فرقه و شعار اپورتونیستی و رفورمیستی وحدت را در جلسات ما داده اند و باز هم نتیجه فعالیت این فراکسیونی است که بر علیه نظر حزب که ایران کشورپرست که کثیرالملمه در جلسه برخاسته است و بالتجیه منکر خلق بودن مردم آذربایجانند. ... بالاخره می بینید که فراکسیون از یک نظر مخرب پسندیده از خوبی افراد حزبی چه سوء استفاده ای میکند و چطور آنرا تغییر ماهیت می دهد و بر علیه حزب خرابکاری مینماید. کار فراکسیون باین خرابکاری تمام نمی شود و بکار خود ادامه میدهد زیرا هنوز نتوانسته است آن منظور آخری خود را عملی کند و آنرا بمیان بکشد و بقول قماربازها برگ آخر را بزمین میزند.

### معارضین در آذربایجان

در حدود 80 نفر از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان بویژه اعضای حوزه آکادمی علوم آذربایجان شوروی ملهم از تصمیمات ضد استالینی خرشچف در



کنگره 22 حزب کمونیست اتحاد شوروی دست به تهاجم تبلیغاتی علیه غلام دانشیان صدر فرقه دمکرات آذربایجان زدند و او را متهم به کیش فردپرستی نمودند و با فرستادن دهها تلگراف و نامه به خرسچف و رادمنش خواستار برکناری و مجازات او (غلام یحیی) و احیاء نرمهای لنینی در فرقه دمکرات آذربایجان - سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان شدند. این اعتراضات برخلاف اعتراضات افسران مقیم مسکو که فرقه دمکرات آذربایجان را هدف قرار داده بودند اینها صدر فرقه دمکرات آذربایجان (غلام یحیی دانشیان) را نشانه گرفته او را برگزیده باقروف می نامیدند و از رهبری حزب توده ایران و مقامات حزب کمونیست اتحاد شوروی میخواستند تا کمیسیونی به آذربایجان فرستاده شود و شکایات آنان در محل مورد رسیدگی قرار گیرد.

شکایات به شرح زیر است:

#### حزب توده ایران

رونوشت به حزب کمونیست شوروی  
 عملیات ضد سازمانی غلام دانشیان در فرقه بشدت ادامه دارد. از اعضای حوزه کارمندان بهداری ما ۳ نفر را برخلاف نظامنامه حزبی به حوزه دیگری منتقل (تبعید) می کند ...  
 تقاضا داریم برای احیاء موازین لنینی در سازمان فرقه تا دیر نشده اقدام فوری بعمل آورید.

دکتر تقدیسی، دکتر ایرانی، دکتر پناهیان

26/3/1962

#### کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

مدتی است غلام دانشیان بمنظور ممانعت از طرح و مذاکره اسناد کنگره 22 و تطبیق آن در حیات داخلی حزب ما دست به عملیات ضد سازمانی تحریک آمیزی زده است. چنانکه در صدد انتقال غیرقانونی و بدون سبب 4 نفر از اعضای حوزه کارکنان طب را بحوزه دیگر بر آمده است.  
 به سبب اعتراض اکثریت افراد حوزه به این کار و عدم موافقت ما با انتقال 4 نفر فوق الذکر از طرفداران غلام جلسه حزبی حوزه بر هم زده شد و در نتیجه از تشکیل جلسه ممانعت غیر قانونی بعمل آمد. اعمال ضد سازمانی و تحریک آمیز دانشیان و همدستانش موجب نفاق در سازمانهای حزبی گردیده است. برای خاتمه دادن به اعمال فتنه کارانه طرفداران کیش فردپرستی و احیاء موازین

لنینی در حزب مساعدت فوری خود شما را تقاضا و جلب میکنیم.  
شکیبا، احدی، کوده شاهی

24/3/62

تلگراف بعنوان رادمنش بر اثر تقاضای مذاکره اسناد کنگره 22 و تطبیق قسمتهای مربوطه آن در داخل فرقه دمکرات آذربایجان از طرف غلام یحیی و طرفداران او که تعیین شده باقروف میباشند تحت تعقیب قرار گرفته ام... بر خلاف اصول لنینی نظامنامه را خودسرانه زیر پا انداخته و بهر کار غیر تشکیلاتی دست میزند. نظر به مسئولیت حزبی که دارید وظیفه حزبی خود می دانم که توجه شما را باین کارهای غلام یحیی جلب و تقاضا کنم که کمیسیونی برای رسیدگی باین خودسریها اعزام گردد.

نامزد علوم پزشکی و دانشیار دانشکده پزشکی باکو مطلب ایرانی  
تلگراف بعنوان رادمنش دانشیان که گروه طرفداران در مقابل تقاضای توده حزبی مبنی بر طرح و تطبیق قرارهای کنگره 22 در باره مبارزه با عواقب کیش فردپرستی اصلاح مناسبات درون حزبی برقراری موازین لنینی مقاومت نموده و با تمام وسایل تقاضا کنندگان را مورد اتهام و تعقیب قرار می دهد. با متوجه ساختن شما بمسئولیت خطیری که در برابر حزب و نهضت ما دارید... مسافرت شما را به آذربایجان مصرانه خواستاریم.  
-----، فاطمی، مینائی، ----، امین مؤید، یعقوبیان، هل عطائی، عزت ملکی، نوروژ ---.

از تلگراف دکتر مهتاش، شاهین، محمدزاده، آگاهی، پورعباسی، آذرلو، طریق پیما و داداش زاده.

صدر فرقه بر علیه مذاکرات اسناد و مدارک کنگره 22 و تطبیق موازین لنینی در حزب دست بیک رشته اقدامات غیرسازمانی زده است... خواهشمندیم بمنظور رسیدگی و جلوگیری از توطئه بازی و انتریک مشارالیه برای مدت کوتاهی هم باشد باینجا تشریف بیاورید.

تلگراف زیر از طرف شاهین، محمدزاده، پورعباس، آذرلو و طریق پیما بعنوان دبیر اول حزب کمونیست شوروی مخابره شده و اینک رونوشت آن به دبیر اول حزب توده فرستاده میشود. از دکانبر 1946 با مد اخله مستقیم و علنی باقروف و همدستان او نظیر آتکیشی یف و غیره ارگان رهبری کنگره اول فرقه دمکرات آذربایجان را منحل و یک کمیته تعیینی برقرار گردید. تمام کوششهایی که پس از کنگره 20 از طرف رفقای حزبی بعمل آمد در اثر اقدامات ضد سازمانی غلام دانشیان و همدستانش بی نتیجه ماند. اکنون پس از تشکیل کنگره 22 بمنظور احیاء موازین لنینی پرینسیپ های حزبی اسناد و مدارک کنگره

مزبور در حوزه نمره 7 مطرح روش کیش فردپرستی مورد انتقاد قرار گرفت. غلام دانشیان بعوض اینکه از درسهای کنگره 22 نتیجه گرفته و بعملیات غیرسازمانی خود خاتمه دهد با هم به اتکا متد کهنه دوران فردپرستی دست به یک رشته اقدامات غیرسازمانی زده و بر علیه یکعده از اعضاء طرفداران احیای موازین لنینی در حزب جداً مشغول توطئه ---- میباشد. با در نظر گرفتن وضع مخصوص سازمانی ما ... تقاضا داریم بعنوان یک حزب برادر ارشد و مجرب در تحکیم موازین لنینی در سازمان ما بذل مساعدت نموده برای رسیدگی از نزدیک کمیسیونی به اینجا اعزام فرمائید.

تلگراف بعنوان حزب توده ایران رونوشت به حزب کمونیست اتحاد

شوروی

... ما جزو فارغ التحصیل های مدرسه عالی حزب در باکو هستیم ولی نتیجه طرفداری از اسناد کنگره 22 و تطبیق آنها برای زندگی درون فرقه مورد کینه رفیق دانشیان واقع شده ایم و البته جای بسی تاسف و تعجب است که در چنین موقعی در خاک شوروی بمناسبت انتقاد از کیش فردپرستی و طرفداری از موازین لنینی تحت تعقیب قرار گرفت!؟

1- نهری یعقوب، 2- ملکی عبدالله، 3- فتوحی میرعلی، 4- اکبر فرجود

عباسی، 5- پرویز اوف اژدر، 6- کریم اوف سرهاد، 7- ملکی فرج

### رونوشت به رفیق خرشچف

غلام یحیی دانشیان که در راس فرقه دمکرات آذربایجان قرار گرفته است. در دوران فردپرستی با استفاده از شرایط خودسرانه ... گذشته اعضاء فعال حزب را گرفتار ناگواریهای مشکل کرده بود و اکنون نیز خط مشی ضد لنینی سابق خود را عملی ساخته و از مذاکره اسناد کنگره 22 آموزش تاریخی آن و تطبیق در زندگی حزبی جلوگیری می کند. او طرفداران مذاکره اسناد کنگره 22 را تعقیب و مورد حمله و بهتان قرار می دهد. ما که مهاجرین سیاسی و پناهنده به خاک شوروی هستیم از شما که رهبر حزب کمونیست می باشید جداً تقاضا داریم که در حل این مسائل بسیار مهم بذل توجه لازم فرمائید.

اعضاء حزب: بیگدلی، نادری، مینائی، امین زاده، داداش زاده، حسینی

تلگراف به عنوان دبیر اول حزب کمونیست اتحاد شوروی بمناسبت طرفداری از انتقاد کیش فردپرستی و طرح اسناد کنگره 22 از طرف غلام یحیی دانشیان و طرفداران متد کهنه و ضد لنینی مورد تعقیب قرار گرفته ام. فشارهای غیرتشکیلاتی نسبت به من هر روز زیادتر می شود ( و لذا ) تقاضای رسیدگی فوری به این بی سامانیها می کنیم.

**مصطفی پناهیان**

تلگراف بعنوان رادمنش ... دانشجویان که گروه طرفداران در مقابل تقاضای توده حزبی مبنی بر طرح و تطبیق قرارهای کنگره 22 در باره مبارزه با عواقب کیش فردپرستی اصلاح مناسبات درون حزبی برقراری موازین لیبینی مقاومت نموده و با تمام وسایل تقاضا کنندگان را مورد اتهام قرار میدهد. با متوجه ساختن شما بمسئولیت خطیری که در برابر حزب و نهضت ما دارید ... مسافرت شما را به آذربایجان مصرانه خواستاریم.

فاطمی، مینائی، امین مؤید، یعقوبیان هل عطائی عزت ملکی، نوروز

**رسیدگی به شکایات**

از گزارش مورخه 14 ماه مه سال 1962 رادمنش و اسکندری نمایندگان بورو موقت کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره رسیدگی به شکایات اعضاء فرقه دمکرات آذربایجان در تاریخ 14 ماه مه 1962.

رادمنش و اسکندری از جانب بوروی موقت مأموریت داشتند به آذربایجان بروند، در محل با رهبری فرقه دمکرات آذربایجان ملاقات کنند. با وضع سازمان حزب توده ایران در آذربایجان، یعنی با فرقه دمکرات آذربایجان از نزدیک آشنا شوند. کارهای انجام شده برای تعمیق وحدت سازمانی و سیاسی را مورد بررسی قرار دهند و در ضمن به شکایات عده ای فرقه دمکرات آذربایجان را رسیدگی کنند.

مأموریت نمایندگان بوروی موقت با رسیدگی به شکایات آغاز گردید. ملاقات با شاکیان انجام گرفت. نمایندگان بوروی موقت در عین حال به شهر گنجه و شاماخی رفتند، با وضع سازمان محلی فرقه دمکرات آذربایجان آشنائی پیدا کردند و با اعضای حزب دیداری به عمل آوردند، بعد از پایان مأموریت گزارش مفصلی درباره کارهای انجام شده به رهبری حزب توده ایران نوشتند.

**در قسمتی از گزارش گفته میشود:**

« پرونده شکایات نشان می دهد که قریب به یکصد نفر از اعضاء فرقه دمکرات آذربایجان چه بوسیله نامه و چه مستقیماً به هیأت اعزامی مراجعه نموده و توضیحاتی درباره شکایات خود داده اند. نمایندگانی بورو ( رادمنش و اسکندری) تنها به استماع اظهارات شاکیان اکتفا نکردند. در مورد مسائل مطروحه تحقیقات لازمه را نیز به عمل آوردند...»

هیأت اعزامی به اتفاق کلیه اعضای بوروی فرقه دمکرات آذربایجان در حوزه شماره 7 باکو (حوزه آکادمی) حاضر شدند. شکایات اعضای حوزه در چهار جلسه مورد استماع قرار گرفت.

رهبری فرقه دمکرات آذربایجان نیز درباره مسائل مطروحه در جلسه اظهار نظر کردند.

هیأت اعزامی با استناد به قطعنامه تشکیلاتی پلنوم دهم موضوع اتهاماتی که به شخص دانشجویان از طرف برخی از اعضای وارد شده بود مورد توجه قرار نداد. و رسماً اعلام نمود که این شکایات را پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران وارد ندانسته است، به شاکیان اخطار کردند که از این پس در این مورد دیگر مطالبی را عنوان نکنند.

ضمن بحث در حوزه شماره 7 معلوم شد که برخی از اعضای حوزه در گفتار خود نه تنها حملات شدیدی متوجه رهبری فرقه دمکرات آذربایجان و بویژه علیه دانشجویان صدر کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان نموده اند، بلکه دست به یک سلسله اتهامات و اهانت ها نسبت به مشارالیه و برخی دیگر از افراد رهبری حزب توده اند.

نمایندگان بوروی موقت با شرکت متوالی در جلسات حوزه شماره 7 به این نتیجه رسید:

۱- میرزا پورعباس ضمن بیانات خود در حوزه شماره 7 کلمات رکیک و اهانت آمیز نسبت به دانشجویان صدر فرقه دمکرات آذربایجان و کامبخش عضو بوروی موقت کمیته مرکزی حزب توده ایران ادا نموده است. نظر به اینکه ادای اینگونه کلامات از طرف یکنفر عضو حزب شایسته نیست و مغایر موازین تشکیلاتی و اخلاقی است و از طرف دیگر با وجود اینکه مکرراً از طرف نمایندگان بوروی موقت بوی توصیه شده است که رسماً از ادای این قبیل کلمات معذرت بخواهد و از خود انتقاد نماید وی از قبول این توصیه سرباز زده است. به نظر نمایندگان بوروی عمل او مستحق توبیخ شدید است.

۲- اسمعیل طریق پیما رسماً در جلسه شماره 7 باکو که با حضور نمایندگان بوروی موقت و هیأت اجرائیه فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل گردید، وی از کرده خود اظهار پشیمانی نموده و از خود انتقاد کرد... نمایندگان بوروی به این دلیل او را مستحق مجازات نمیداند. به وی تذکر داد و از او خواست که بعداً نسبت به این قبیل اظهارات از خود انتقاد کند و یکوشد در آینده بیش از این اعصاب خود را تحت کنترل داشته باشد.

۳- غلامحسین بیگدلی ضمن نامه های متعددی به کمیته مرکزی حزب توده ایران نوشته و یک سلسله اتهامات شدید به دانشجویان صدر فرقه دمکرات آذربایجان وارد نموده و با کلمات و اشارات اهانت آمیزی از وی شکایت کرده

است و نیز ضمن اظهارات خود در حوزه شماره 7 با بیانات زنده همین مطالب را عنوان کرده است.

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران ضمن قطعنامه تشکیلاتی خود صریحاً اتهامات وارده به دانشجویان را غیر جدی تشخیص داده و بوری موقت را مأمور ساخته است.

به رفقائی که این قبیل شکایات را مطرح نموده اند تذکر داده شود که با توجه به قطعنامه پلنوم، دیگر حق مطرح ساختن این مطالب را ندارند.

نمایندگان بوری موقت در ضمن رسیدگی به شکایات رسماً به بیگدلی اخطار کرده اند که این قبیل اسناد را تکرار ننمایند.

نمایندگان بوری موقت در عین حال متذکر شدند. در صورتیکه بیگدلی نخواهد در آینده روش خود را اصلاح نماید و در روش نادرست خود تجدید نظر به عمل آورد ناچار اسحاق مجازاتهای شدیدتری خواهد شد. نمایندگان بوری موقت در حین رسیدگی به شکایات دکتر مطلب ایرانی، دکتر مصطفی پناهیان و دکتر تقدیسی از انتقال به حوزه دیگر امتناع نموده اند و بدین ترتیب از جانب کمیته شهر باکو اخراج شده اند.

نامبردگان به علت عدم تبعیت از تصمیم ارگان مافوق کتباً از خود انتقاد کردند. حاضر در حوزه جدید شدند. کمیته باکو در قرار خود نسبت به اخراج نامبردگان تجدید نظر نمود و آنها را در عضویت حزب ابقاء نمود.

## فصل هشتم

### یادداشت‌های لایپزیک گوشه ای از تاریخ ( حزب توده ایران )

زیر این عنوان خواننده با اسناد و مدارک هیأت اجرائیه، فعالیت در عراق، نوشته های لاهرودی در سالهای 1963 و 1964 در لایپزیک، مناسبات کارکنان دبیرخانه با من (لاهرودی) و نامه های شخصی در رابطه با وضع خود در دبیرخانه آشنا خواهند شد.

#### حزب توده ایران در عراق

کودتای 28 مرداد 1332 - (1953) دولت ملی مصدق را سرنگون کرد، ملیون را از حاکمیت کنار زد. متعاقب آن حزب توده ایران یگانه سازمان چپ در ایران را سرکوب نمود.

تعداد بیشتری از کادرهای سیاسی و نظامی حزب تیرباران شدند. فعالیت سازمانی آن متوقف گردید. عده ای از کادر رهبری دستگیر شدند و عده دیگری از رهبری راهی مهاجرت شدند.

خفقان به مثابه کابوس مرگ سراسر ایران را فرا گرفت خسرو روزبه آخرین کادر نظامی مرد و مردانه در مقابل جوخه اعدام قرار گرفت و جان باخت. بقایای رهبران حزب مرکز فعالیت حزب را به جمهوری آلمان دمکراتیک منتقل نمودند. 5 سال بعد ( 1958 ) در کشور همسایه، عراق کودتای نظامی حکومت ملک فیصل را سرنگون کرد، پایگاه غرب در عراق متزلزل شد. عراق سیاست نزدیکی به شرق را در پیش گرفت. ملا مصطفی بارزانی بعد از یازده سال از مهاجرت شوروی به عراق بازگشت.

رهبری حزب توده ایران کوشید از فرصت مناسب استفاده نماید و مرکز فعالیت خود را به عراق منتقل کند. اسناد و مدارک آن زمان نشان می دهد که انتقال به عراق و مستقر شدن در همسایگی ایران کار ساده ای برای رهبری نبود. نحوه انتقال به عراق، تعداد اعزام شدگان از رهبری موضوع مذاکرات داغ در هیأت اجرائیه شده بود. بعضی از اعضای هیأت اجرائیه عقیده داشتند رهبری حزب در عراق مستقر شوند. برخی دیگری اعزام اعضای هیأت اجرائیه را به عراق صلاح نمیدانستند و پیشنهاد می کردند چند نفر از کادرهای حزب به عراق اعزام گردند. بعنوان رابط میان رهبری در اروپا و ایران فعالیت کنند.

و نهایتاً رضا رادمنش دبیر اول حزب به عراق رفت و با رهبری حزب کمونیست عراق ملاقات نمود. رهبری حزب کمونیست عراق به رادمنش توصیه کرد که دو نفر از رهبری حزب توده ایران به عراق بروند و مخفیانه در عراق



اقامت کند. فعالیت سازمانی حزب در ایران را رهبری کند. در نتیجه فعالیت در عراق به رادمنش سپرده شد، چند نفر از کادرهای حزب به عراق اعزام شدند. افراد اعزامی تا کودتای ارتجاعی (1963) در عراق ماندند. برخی از آنها به ایران رفتند و با پیشنهادات مشخص به عراق باز گشتند. در طول این مدت فردی با نام مستعار دانش (قدرت نادری) با رادمنش ارتباط مکاتباتی برقرار نمود که بعداً معلوم شد.

دانش عامل ساواک است، بدین وسیله رهبری حزب فریب خورد. فرصت طلایی در عراق از دست رفت. دومین بازی ساواک بوسیله عباس شهریاری روی صفحه آمد. در این بازی عده ای از کادرهای اعزامی سر به نیست شدند، عده دستگیر گردیدند و عده دیگری توانستند بشکلی خود را از گزند مأمورین ساواک مخفی کنند.

برقراری تماس با رهبری حزب 3 سال

قبل از انقلاب بهس ممکن شد. افرادی که در سال 1354 شمسی با رهبری حزب در خارج تماس برقرار نمودند بعداً گروه «نوید» نامیده شدند. اسناد و مدارکی که میخوانید شما را با فعالیت حزب در عراق آشنا میسازد.

1- پس از سرنگونی رژیم سلطنتی و اعلام جمهوری در عراق رهبری حزب تصمیم گرفت فعالیت سازمانی خود را به عراق منتقل کند. برای فعالیت سازمانی بوروئی در بغداد تشکیل دهد و عده ای از رهبری و کادرهای حزب به عراق اعزام شوند، پس از مشورت با رهبری حزب کمونیست عراق و با در نظر گرفتن وضع خاص عراق قرار بر این شد که 2 نفر از رهبری حزب بطور مخفی به عراق اعزام گردد.

2- رهبری حزب در عین حال اظهار تمایل کرد که با عبدالکریم قاسم ملاقات نماید. اما رفقای حزب کمونیست عراق این ملاقات را در شرایط آن زمان صلاح ندانستند. بعداً این مسئله با رفیق زایسف در میان گذاشته شد. او نیز نظر رفقای عراق را تأیید کرد. ملاقات با زایسف را ملا مصطفی به رهبری حزب توصیه کرده بود.

3- آغاز مبارزه مسلحانه از کردستان نیز با ملا مصطفی در میان گذاشته شد. بنابه اصرار ملا مسئله باز هم با زایسف مطرح شد. ایشان جواب قطعی در این باره به نماینده حزب نداد.

4- تماس مکاتباتی با دانش برقرار گردید. از وی خواسته شد سعی کند حتی المقدور به عراق سفری کند. دانش بمناسبت عدم صدور ویزا و اشکالات دیگر نتوانست این سفر را عملی سازد.

اعلامیه هائی که در ضمیمه نامه دانش به بغداد رسید، پس از اعدام اولین دسته افسران منتشر شده است و مربوط به گروه دانش، جعفری، متقی و کمیته انتشارات حزب و دیگران است.

دانش با رفقای کرد از حزب دمکرات کردستان ارتباط دارد و در یکی از نامه های خود نوشته است، کمکی را که برای ما میخواهید بفرستید، بوسیله اکراد ارسال دارید.

به این ترتیب با توجه به محتوای بیانیه ای که از طرف گروه منتصب به کمیته ایالتی منتشر میشود. با توجه به تماس آنها با گروه مربوط به کمیته انتشارات که با به احتمال قوی دسته سالمی هستند.

و توجه به ارتباط با اکراد و مطابق اطلاعی که رفقای کرد ما اظهار داشته که با گروهی که با آنها مربوط هستند مورد اطمینان می باشند. درجه اطمینان بنظر من نسبت به دانش زیاد تر میگردد، باید به تقاضای نامبرده توجه بیشتری مبذول داشت.... باید مورد تقویت و حمایت ما قرار گیرد. ص 22

#### از گزارش شماره 6 رادمش از عراق

از طرف دانش آدرس رفیق حزبی مسئول سازمان حزبی در تبریز برای اینجانب ارسال گردید. بقرار اطلاعی که رفقای کرد ما داده اند، در مراغه و هم رضائیه سازمان حزبی وجود دارد و در جستجوی ایجاد ارتباط با ما هستند. نامه به رفیق تبریزی نوشته شد. اکنون مرتباً برای وی یک شماره روزنامه و اعلامیه ها ارسال میگردد. هنوز جواب مستقیمی از وی دریافت نشده است و با طی خبری که از دانش رسیده تبریزی از برقراری ارتباط مستقیم با ما اظهار خوشوقتی کرده است.

از رفقای کرد نیز خواهش شده است که ارتباط گروههای حزبی مراغه و رضائیه را با ما برقرار سازند. ص 28، 29  
همچنین ارتباط با خوزستان و با اصفهان برقرار بود.

#### از گزارش شماره 8 رادمش بتاريخ 16 آوریل 1959

1-- رفیق رادمش در گزارش خود می نویسد که وی به حوزه عراق توصیه کرده است که تا تعیین تکلیف رفیق نجفی از طرف حزب کمونیست عراق وی در حوزه ما در عراق شرکت کند. ولی از قرار اطلاع رفقای ما در عراق رفیق نجفی را کنار گذاشته اند. ص 7

2- هیأت دبیران به این نتیجه رسیده است که به رفقای عراق نوشته شود که ایشان رفیق نجفی را بدون اطلاع و تصویب ه. ا. کنار گذاشته اند. در

صورتیکه این کار از صلاحیت آنها خارج بود. ه. ا. تا تعیین تکلیف نجفی با وی ارتباط فردی برقرار خواهد کرد. ص 8

3- با رفتن خانم گوهریان که دوبار مطرح شد، مخالفت گردید و در دفعه آخر در مقابل اصرار مکرر ایشان گفته شد که با این امر موافقت نشده. و این امر خانوادگی کار خود آنان است.

### از گزارش شماره 8 رادمنش

1- درباره عزیمت خانم گوهریان به ایران ه. ا. عقیده دارد که ... عمل گوهریان جداً مورد انتقاد است. بخصوص درباره این موضوع... گزارش نداده و موضوع را مکتوم گذارده است. با اینکه افراد دیگری خارج از ه. ا. از آن اطلاع یافته اند - در جلسه 2 آوریل ه. ا. تصویب شد.

2- ه. د. عزیمت ناصر صارمی به ایران را چنانکه در نامه رفیق هرمن هم یادآوری شده عمل غیر حزبی و مضر می‌داند و نظر به اینکه تکرار چنین عمل در آینده هم از طرف وی احتمال قوی دارد تکرار شود. لذا مشارالیه از عراق برای گزارش دادند. به آلمان خواسته شود و دوباره بعراق باز نگردد.

3- رفقای ما در عراق علیرغم مأموریت های انفرادی که نمی‌بایست بهم دیگر بازگو کنند. تمام مسائل در حوزه مطرح شد و تصمیمات دیگری اتخاذ نموده اند که از حدود صلاحیت ایشان خارج است. ه. د. عقیده دارد که به ایشان بطور دسته جمعی و انفرادی تذکر داده شود، حدود وظایف ایشان یکبار دیگر تشریح شود.

درباره نامه های آفاق و طبری به رفقای عراق ه. د. عمل نامه نویسی را بخودی خود منتفی نمیداند وی از لحاظ پنهانکاری و بخصوص در این مکاتبات بعضی مسائل حزبی و نقل و انتقالات قبل از اطلاع دستگاه رهبری مطرح شده است. صحیح نبود معتقد است که یکبار دیگر در این باره به ناصر صارمی و گوهریان تذکر جدی داده شود که از هرگونه ارتباط غیر تشکیلاتی احتراز جویند. همچنین به رفیق آفاق تذکر جدی داده شود و رفیق طبری و کامبخش هم توضیحات لازم را به ه. ا. خواهند داد.

ص 12-13

ه. ا. عقیده دارد که باید در ترکیب هسته حزبی در عراق تجدید نظر بعمل آید و قبلاً بحث در این باره و تعیین ترکیب جدید رفقای این هسته و تعیین یک نفر از دستگاه رهبری را برای اعزام به عراق به بعد از بحث درباره وضع دستگاه رهبری موکول نماید.

**از گزارش شماره یک 24 اکتبر 1959**

ماده - 2

بند ج- رفقا نامور و حسن نظری یک نفر دیگر بعداً برای امور فنی و نقل و انتقالات برفقای هسته عراق ملحق شود.  
 باید متذکر شد که گوهریان در 8 سپتامبر از آلمان غربی به حبیب نامه نوشته و احتمالاً که پس از آن به ایران رفته است.  
 ماده 4- ارتباط هسته عراق با .... رفقا رزم آور، کشاورز، نجفی با نجمی رزم آور - تماس با این افراد مانعی ندارد.  
 این رفقا هیچگونه مداخله در امور محوله به هسته عراق نخواهند داشت، مگر اینکه بطور جداگانه به آنها مأموریتی محول گردد.  
 5- اتهامیکه به رفیق رزم آور وارد شده است.  
 بندهای الف- رابطه با سازمان امنیت عراق بر علیه گوهریان و رضا

قاضی

ب- تهیه گزارش برای کشاورز بدون اطلاع ه. ا.  
 ج- مانع تراشی برای ارسال ویزا جهت رادمنش و فروتن  
 د- فعالیت در حزب دمکرات کردستان  
 ه- رفیق رادمنش در محل به این اتهامات رسیدگی نماید.  
 ماده 10 - پیشنهاد میشود که به شعبه امور مهاجرین مأموریت داده شود صورتی از اسامی کسانی که میتوانند بطور قانونی به ایران و یا کشورهای سرمایه داری مسافرت کنند، تهیه نماید. تدریجاً بتوان این رفقا را به ایران اعزام نمود.

در عین حال لازم می بینم همینجا متذکر شوم که به نظر من باید یکی از مأموریت های قطعی که به ایشان (رادمنش) داده میشود مطالبه و فراهم نمودن زمینه انتقال کلیه هیأت اجرائیه به کشور عراق باشد. از مجموع قرائن در نوشته رفقای---- که بالاخره نمیتوان به تمام نوشته های آنها با نظر عدم اعتماد نگرست/ پیداست که زمینه برای این انتقال در آنجا آماده است.  
 از نامه 27 / ه / 1995 کامبخش.

**از نامه 10 مارس 1959 حسن نظری**

1- مشاجرات بین ما از همان بدو فعالیتیمان در اینجا نه تنها فاقد همبستگی و دوستی است، بلکه پایه های آن روی دسته بندی و فراقسیونیسیم پشت هم اندازی و دشمنی استوار گردیده دیر یا زود زیانهای تازه ای برای حزب ما خواهد آورد.

- 4- ناصر از بام تا شام بر علیه عده ای از رهبران فحش می داد و عده دیگری از ایشان را تمجید میکرد.
- 5- ناصر که در تهران بوده پیام آورده که باید اول رهبری حزب عوض شود و بعد فعالیت را در ایران شروع کرد.
- 6- با رفتن خانم حکیمی پور به ایران، سازمان امنیت از وضع سازمانی ما مطلع شده است. لذا باید در اینجا تجدید سازمان شود.

### نامه- 3

از نامه 26 ژوئیه 1959 دایر بر وضع مزاجی و روحی مهندس در زندان و همچنین مهندس انصاری و عباسی هم صحبت می کرد. دوستی از ده ما آمده است که این وضع را نقل می کند.

### از نامه 21 ژوئیه 1959 حسن نظری ( نامه 2)

اطلاعاتی که یکی از خویشان ما از ده خودمان بزیارت آمده به اطلاع شما می رسانم. ناصر خان که به تهران رفته بود، جریان پلنومها، مباحثات کامل در پلنومها، دسته بندی های داخلی در آن و زندگی اشرافی هر یک از رؤسای بنگاه را تشریح کرده و سپس نقشه خود را بیان نموده. برای اینکه رؤسای فاسد شده بنگاه حاضر نیستند کار کنند، باید عوض شوند و این را هم ----- از طریق کنگره باید عملی نمود. شما باید از بنگاه کل دعوت کنید که فوری اقدام کند و در صورت عدم قبول خودتان با کمک "کمیتة بغداد" کنگره را تشکیل دهید و رؤسای تازه برای بنگاه انتخاب کنید.

2- سعید معینی هم زندان مهندس علوی با حسین نامی و چند نفر رفیق کرد که از ایران آمده اند چنین بازگو می کنند که ناصر در تهران افراد معینی را دعوت به تشکیل کنگره در رم نموده و اظهار داشت اگر ه.ا. به این امر موافقت نماید. آنوقت "کمیتة بغداد" که در رأس ایشان قرار دارند در تشکیل کنگره همه نوع کمک را خواهد کرد. و با کنار زدن رهبری قبلی کار ایران را بدست افراد فعال و پاک خواهند سپرد. آیا منظور کنار زدن رهبری تمام رهبری است یا قسمتی از آن؟ جمشید نائینی تمام اطلاعات خود را به سازمان امنیت عراق نوشته است.

و از این مقدمه نتیجه میگیرد که این صجتها کار شخصی ناصر نیست، بلکه به او تلقین شده ناقل فکر رهبران " بزرگ" می باشد... آیا می توانید نامی از رهبران بپیرید؟

از نامه 3 اکتبر 1959 حسن نظری

نامه 4

1- گوهریان نقشه برای رفتن به ایران را از چکسلواکی در سر پرورنده بود. فرستادن خانمش از بغداد گام آزمایش دیگری برای اینکار بود.

### از نامه 28 نوامبر 1959 رضا قاضی

1- شرکت ما ( شیخ، ناصر، محمد نظری و قاضی) در مجالس علنی من جمله در کنگره هواداران صلح عراق غیر رسمی بود و نام هیچیک از ما در هیچ جا قید نشده و عکسی برداشته نشده، فقط نام فاطمی قید گردیده است.  
2- خبر عکس خود در روزنامه " اتحاد الشعب" و یا دیگر روزنامه ها را تکذیب می کند و او را جز اتهامی بیش نمی داند.

3- راجع به رزم آور می نویسد که او شایعاتی درباره حسن نظری در بغداد پخش می کند که گویا حسن نظری قبل از مسافرت به عراق به باکو قصد و هدف سفرش را نوشته است و راجع به من هم گویا من از لحاظ سیاسی مورد اطمینان نیستم. درباره محمد گفته است که وی دالاندار خانه کیانوری و مریم است ...

4- رزم آور شروع به مبارزه با ما کرده و به یکی از اعضای ک. م حزب کمونیست عراق گفته است که من این بچه بازیها را از اینجا جمع خواهم کرد.  
5- سازمان امنیت عراق ناصر و قاضی را تعقیب می کند، به اتهام اینکه اینها به ایران رفت و آمد می کنند و از آنجا افراد قاچاق می آورند و یا سازمان امنیت عراق اطلاع داده اند که حکیمی پور مهندس نارنجک ساز حزب توده بوده است. از وضع نارنجک سازی حزب که در پلنوم چهارم مطرح شده بود فقط نجفی و رزم آور مطلع بودند چون این افراد در پلنوم شرکت داشتند.

### از نامه 20 صفحه ای بدون تاریخ رضا قاضی

چون ناصر مأمور اعزام افراد به ایران بود و لذا من چنان فکر کردم که مسافرت وی به ایران هم جزو مأموریت وی می باشد، بدانجهت در جلسه واحد عراق به اعزام ناصر صارمی رای دادم. ( هر چهار نفر)

در این جلسه به رفیق صارمی گفته شد که اگر شما در این مسافرت توانستید با رفقاییکه سالم مانده اند تماس حاصل کنید. درباره اینکه اگر وقتی امکان تشکیل کنگره در خارج حاصل شد، چه احتیاجاتی برای فرستادن نمایندگان خود دارند سؤال کند. این نیز برای این بود تا حدودی که ما در عراق

امکان داشتیم موانع را بر طرف کنیم، رضا قاضی برای اینکه مسافرت ناصر به ایران رأی داده اشتباه بودنش پی برده و از آن پوزش می خواهد.

درباره پیشنهاد اعزام یکی از اعضای ه. ا. بعراق که نام رفیق کامبخش ذکر شده، آن را هم اشتباه می داند. شرکت رفقا در کنگره و سپردن ریاست به جمشید فاطمی و هم چنین اعزام نامور و فاطمی به استکهلم از طرف واحد عراقی انجام شده است. رفیق قاضی در نامه 59 / 1 / 20 خود اتمام حجت می کند که خانواده وی در مسکو و یا در آلمان باشد. با اعزام ایشان به استالین آباد و یا باکو جداً مخالف است. در صورت عدم پذیرش نظر وی او از راه ایران اقدام خواهد کرد که خانواده اش را به ایران منتقل کند.

#### از تصمیمات ه. ا. در جلسات رسمی ه. ا. درباره عراق

1- تصمیم گرفته شد که رفیق رادمنش برای آشنائی با وضع عراق و بررسی طرق استفاده از عراق برای کار در ایران بعراق اعزام شود....(جلسه اول اوت 1958)

2- از جلسه 8 سپتامبر 1958 - ! قرار شد اشخاصی که به ایران اعزام خواهند شد رسماً تاکید شود که در موقع اقامت خود در ایران، آنها فقط وظیفه نمایندگی از طرف ه. ا. را دارا هستند و وظیفه آنها عبارت تقویت و بالا بردن حیثیت رهبری حزب در مجموع خود است و در صورتی که در این مورد تخلفی مشهود شود، از کار معاف خواهند گردید. ثانیاً حق ندارند، بهچوجه جز از ارتباطات رسمی حزبی ارتباط دیگری داشته باشند.

3- در جلسات 30 اکتبر و 25 نوامبر 1958 عزیمت فوری رادمنش به عراق تاکید شده و به وی ابلاغ گردیده است. علت برگشت طرح مسائلی است که حضور ایشان را ضروری می سازد.

4- از جلسه 3 ژانویه 1959 ه. ا. - ه. ا. معتقد است که برای رهبری امور حزبی ما در ایران و استفاده از امکانات مشخص کنونی در عراق هدف ما باید انتقال ه. ا. به نواحی مجاور ایران (عراق) باشد و نیز بر آنست که در شرایط کنونی در راه نیل به این هدف باید از تقسیم ه. ا. بمتابیه ارگان بوروئی در عراق و بوروئی در خارجه خودداری گردد. با توجه به این دو نظر و با توجه به امکانات مشخص ما در عراق که در گزارش دوم ژانویه رفیق رادمنش منعکس است مقرر میدارد. اعزام تناوب یکنفر از اعضای ه. ا. به بغداد برای آنکه طبق رهنمود ه. ا. وظایف زیرین را عملی نماید.

از تصمیمات جلسات ه. ا. راجع به کار ما در عراق و اعزام افراد بعراق از جلسه 18 ژوئیه 1958 ه. ا. راجع به اعزام یک نفر از ه. ا. به عراق از رفقا قاسمی فروتن استمزاج ایشان مخالفت کردند و اظهار داشته اند که بجای اعزام عضو ه. ا. رفقای دیگری از آنجمله شاندرمنی و امیر خیزی اعزام شوند.

### از جلسه اول اوت 1958

رفیق قاسمی در استدلال خود راجع به عدم ضرورت اعزام یک فرد ه. ا. تکیه بر این کرده اند که در اثر غیبت طولانی یک عضو کار ه. ا. لنگ می شود. رفیق فروتن استدلال کردند که چون در عراق کودتائی بوقوع پیوسته و حزب کمونیست عراق در این کودتا نقش نداشته و حالا هم ندارد. لذا تماس با آنها توسط فرد اعزامی از ه. ا. بی ثمر است. فروتن میگوید که حالا کامبخش در اینجا نیست، تصمیمات لنگ شده و کار ما تعطیل می شود.

### تصمیمات زیرین اتخاذ گردید:

- 1- رادمنش به عراق اعزام شود و با رفقای حزب عراق تماس گیرد.
- 2- ایجاد بوروی ارتباط مخفی در عراق.
- 3- و غیره....

### از جلسه ه. ا. 4 ستامبر 1958

کامبخش - پس از حادثه عراق شوری رفقا را گرفته ما کار را معلق میگذاریم، گوهریان امروز و هر روز تلفن میکند که مرا بفرستید- چهار صباح که بگذرد نمی رود، این ایراد وارد است. درباره صارمی ناصر: 1- اعزام ناصر برای تدارک چاپخانه و انتشار روزنامه به ایران موافقین فروتن و کیانوری.

2- ناصر مرکز چاپخانه را در ایران ایجاد کند. موافقین کامبخش، طبری، کیانوری.

ناصر مطبوعه مخفی را در ایران دایر و به دو نفر رفیق مطمئن به سپارد و مراجعه کند. موافقین کامبخش، طبری کیانوری.

4- پیشنهاد ه. د. دائر به اعزام ناصر به کشورهای هم جوار همه موافقین.

5- گوهریان و پولاد دژ به عراق اعزام شود.

راجع به صورت جلسه 17 آوریل 1959 از رفتن رادمنش توضیاتی خواسته شود؟



در جلسه اول مارس 1960

- 1- به نجفی و رزم آور اخطار شود که از مداخله در امور حزبی کمیته عراق خودداری ورزند.
- 2- از طرف ه. د. به وضع تشکیلاتی این دو رفیق رسیدگی شود.
- 3- رفقا ایکه به عراق میروند وضع این دو نفر را مطالعه نمایند و نظر بدهند که چه استفاده باید از این رفقا بعمل آید.

## از نامه های ناصر صارمی

- 1- رفیق ناصر صارمی قبل از مسافرت خانم گوهریان به ایران مسافرت کرده اند یا بعد؟
- 2- گوهریان پس از برگشت از عراق بکدام کشور آمده و از کدام کشور اروپائی به ایران رفته است. قبل از رفتنش با کسی از اعضای رهبری ملاقات کرده است یا نه؟

## از نامه ناصر صارمی؟ چنین استنباط می شود که:

- 1- غیر از عده قلیلی برای کار کردن در ایران و انتقال افراد رهبری به ایران حاضر نیستند. وقتی به رفقای ایران قول داده است که از طرف خود و رفقای خود که حاضر به مبارزه هستند، به ایشان هر نوع کمک را دریغ ندارند ولو رفتن به ایران و ماندن در ایران.
  - 2- لذا برای تغییر در رهبری، ضرورت تشکیل کنگره در خارج با شرکت رفقای ایران هم در ایران و هم در خارج تلاش می شود. رهبری کنونی مورد اعتماد رفقای ایران نیستند.
  - 3- انتقال رادیو به عراق تأثیر روزانه در ایران و تشکیل سازمان یدکی برای ادامه کار در صورت بروز خطر.
  - 4- تشکیل یک سازمان عملی که تابع مرکزیت حزبی نباشد ضروری است. وظیفه این سازمان عبارت از تهیه نقشه برای وارد آوردن یک ضربت ناگهانی و برق آسیا به دشمن می باشد. با نیروی موجود امکان این نقشه میسر است، بشرطی که اصول رازداری، همکاری صمیمانه و آمادگی رفقا برای اجرای اینکار رعایت شود.
- لذا انتقال تمام رفقا بعراق و یا تشکل بوروئی مختار در آنجا ضروری است. در صورت موافقت رفقا پیشنهادات شخصی دیگری حاضرم در اختیار این سازمان بگذارم.

در نامه 59 / 5 / 19 خود رفیق ناصر صارمی یکی از دلایل نوشتن نامه دسته جمعی به ک.م.ا.ج.ش را عدم اعتماد رفقا به رهبری کنونی و قبول نظریات ایشان بصورت کور- کورانه حاضر نیستند و آنرا آماده کار نمی دانند.

- از نامه مورخ 16.5.59 ناصر صارمی:

- علت راه ندادن حسن نظری در حوزه عراق آنست که او برای اعزام به ایران بعراق آمده نه برای ماندن در عراق:
- 1- وی از نظر رازداری قابل اعتماد نیست،
- 2- بقول رزم آور حتی 15 روز قبل از حرکت خود خبر رفتن خود را به مأموریت حزبی پخش کرده بود. و خانم فاضلی که به ایران رفته از این سفر مطلع بوده است.
- 3- او در تمام خط مسیر خود نامه پراکنی کرده است.
- 4- در پراک رفتن خود را به عراق به فریدون نظری فاش می سازد و بوسیله وی آدرس یکی از خویشانش را در سوئیس از وی میگیرد که این شخص زن سابق پرویز است. و به علت خیانتش از زندان آزاد شده و فعلاً در سوئیس مشغول تحصیل می باشد.

از نامه 22 ماه مه 1957 ناصر صارمی

پیشنهاد کنکرت رفیق صارمی منبی بر اینکه برای احیای سازمانهای متلاشی شده حزب ضرورت ایجاد یک روزنامه مخفی ارگان حزبی در ایران است. بنابر این من به تجربه ای که در طی سالهای مخفی در ایجاد چاپخانه و طبع روزنامه دارم داوطلب چنین مسئولیتی در ایران می باشم - برای این منظور رفیقی که از لحاظ کار مخفی در ایران سابقه داشته باشد، مسئول اینکار معین شود، اختیار تام داشته باشد تا از نظر تکنیکی نظریات خود را با ایشان در میان گذارم و راه حل عملی برای این کار پیدا کنیم.

سئوالات زیرین از ناصر صارمی بعمل بیاید

- 1- شما در نامه مورخه 15 مه 1959 خودتان می نویسید که غیر از عده قلبی برای کار کردن در ایران و انتقال رهبری به ایران حاضر نیستند. وقتی به رفقای ایران از طرف خود و رفقای خود که حاضر به مبارزه هستند، به ایشان هر نوع کمک را دریغ نخواهید کرد.
- اولاً توضیح دهید که این عده قلیل کی ها هستند که حاضر هستند در ایران کار کنند و قول کمک بررفقای ایران از طرف کدام رفقای خود داده اید؟

2- در نامه فوق الذکر خود اظهار می دارید که رفقای ایران به رهبری کنونی اعتماد ندارند. تغییر رهبری را ضروری می شمرند و برای آنهم در خارج و هم در ایران تلاش می شود که کنگره حزب در خارج تشکیل گردد. آیا مسافرت شما به ایران به همان منظور نبوده است.

3- رفقای ایران واحد عراق را که از نوکران کمیته مرکزی می دانند و برای مثال نام روستا را که از رادیو بغداد شنیده بودند اعتراض کردند. چنین بر می آید که این واحد نوکر روستا بود است، نه کمیته مرکزی. اگر چنین نیست نام دیگر از رهبران را که در این جریان ( خود را ) شریک می دانند.

4- شما در همان نامه یاد آوری میکنید که اصول رازداری در حزب رعایت نمیشود. در صورتیکه خود شما اسرار حزبی را با افرادی که صلاحیت آنرا ندارند با نامه پراکنی در میان گذاشته اید. (منظور از ارتباط مکاتباتی از عراق با لایبزیک است.)

5- یک سلسله اتهاماتی بر علیه حسن نظری اقامه کرده اید که مبدأ و منبع آنرا مربوط به افرادی میکنید که در دسترس ما نیستند که از ایشان توضیحاتی در این باره خواسته شود. درباره اثبات نظر خود اگر دلایل دیگری دارید توضیح دهید.

چه امکانی درباره ایجاد روزنامه مخفی در اختیار داشتید؟ و رفیقی که سابقه کار مخفی در ایران داشته باشد، نباید مسئول اینکار باشد. بطور کنکرت می توانید چنین فرد را پیشنهاد کنید.

از نامه گوهریان مورخ 16 اوت 1958  
گوهریان بنابه امکانات خصوصی که در عراق پس از انقلاب بوجود آمده و برای فعالیت وی در عراق شرایط موجود است. پیشنهاد می کند برای فعالیت به عراق برود.

در مورد وضع خانواده اش می گوید که شاید آنها در عراق بمانند و یا اینکه به ایران مراجعت کنند و مراجعت آنها اشکالات را برای گوهریان بوجود نخواهد آورد.

از نامه 21 سپتامبر 1958 از چک اسلواکی

.... تقاضا می کنم که بر حزب برادر چک اسلواکی اطلاع دهید تا وسایل حرکت من زن و بچه ایم را فراهم نماید، تا بتوانم اقلا حداقل وظیفه ای که در مقابل مردم ستمدیده میهنم و رفقای بسیار عزیزی را که از دست داده ام و همچنین هدف مقدس خود دارم ادا نمایم ....

از نامه 20 فوریه 1959 : از مراجعت آقای شاطر به بغداد از سفر ایران به ه.م. اطلاع میدهند - 19 مارس 1959 - از اعزام نیّر و شهرزاد به ایران و دستگیری و بازداشت ایشان در قزل قلعه ه.ا. مستحضر می سازد. و اصرار دارد که چون در اروپا چه خبری پخش میشود به ایران می رسد و این جریان مخفی بماند. این نامه بوسیله رفیق شنهاز فرستاده شده است. نامه 8 سپتامبر 1959 از آلمان غربی به بغداد برای چیست؟ ... حتی اعتراض داشتند که چرا تو در آنجا مشغول بکار شده ای که مبادا از موقعیت خود علیه آنها در میان مردم استفاده نمائی. این چند کلمه صحبتش است که ناصر با من کرد که واقعاً باید گفت گلی بجمال این پیشرف ما باشد.

از نامه دسته جمعی چهار نفر از عراق به تک-تک اعضای ه.ا. 1- تشکیل یک بورو برای حرکت دادن چرخ نهضت از افراد نسبتاً لایق و کاردان و ضمناً با ابتکار و با شهامت و با اختیارات کافی ضروری است. 2- مسئله دوم راجع به حسن نظری است که توسط وی دو تا نامه که برای گوهریان و ناصر نوشته بود به ه.ا. فرستاده شده اعلام میدارند که تا تعیین تکلیف و محاکمه ایشان با گرفتن تماس با وی خودداری خواهند کرد.

#### از نامه دسته جمعی بی تاریخ جوابیه به نامه ه.ا.

1- مسئله هیچکدام از این رفقا از طرف ما طرح نمی شود که اختلافی بر سر آن بروز نماید، چون کار واحد حزبی عراق برای کمک به نهضت در ایران از طرف فقط چهار نفر رفقای حزبی که هیچگونه اختلافی با یکدیگر ندارند اداره میشود. لذا یا هیچ چیزی وجود ندارد که بکار نهضت کوچکترین صدمه ای وارد سازد. بر عکس تا آنجائیکه در حدود صلاحیت و مسئولیت ما و امکانات موجود در عراق است، اینکار به نحو امن و با توافق نظر کامل انجام می شود. 2- رفیق نجفی با لحن زننده و موهن علیه رفیق شاد و خانواده ایشان با داد و بیداد صحبت میکنند. رفیق حسن نظری اتهامی را بر رفیق کیانوری وارد می نماید. رفیق رزم آور شایعاتی علیه رفیق کامبخش، کیانوری و قاسمی منتشر می سازد. رفقا این مسائل را اغلب با افراد غیر حزبی و غیر ایرانی بمیان میگذارند.

- راجع به رفتن دختر عمو به ایران رفیق ابری برای اینکه کانون خانوادگی محمد از هم پاشیده نشود مخالف بود. ولی در اواخر اقامت خود موافق شدند. سپس از آمدن دختر عمو و هم از مسافرت خانم مزبور از چک اسلواکی به ایران قبلاً خبر داشته است.

.... اطلاعات دختر عمو و امثالهم که عضو حزب هم نبوده اند، به یک هزارم اطلاعات افرادی امثال آزمونها که مدتها است در اختیار پلیس قرار داده اند نمی باشد.

..... این مسئله بخصوص از طرف افرادی از ه. ا. که آنرا وسیله کوبیدن افراد تا بحال قرار داده اند، پوسیده شده و نتیجه ای جز ضرر برای خود آنها نیست.

..... ه. ا. حق دخالت در مکاتبات شخصی افراد حزبی را ندارند.  
.... تا موقعی که فردی از افراد ه. ا. به اینجا نیامده، ما درباره کارهای غیر فوتی از رفقا کسب اجازه خواهیم کرد و در موارد کارهای فوتی بنابه مسئولیت خود و نفع نهضت و با صلاحدید دیگران عمل می کنیم و بعداً نتیجه آنرا به اطلاع میرسانیم.

#### از نامه رفیق قیامی

رفیق قیامی در نامه 7 فوریه 1960 خود دائر به مسافرت خود به عراق مینویسد که وی برحسب دعوت رفیق مصطفی بارزائی و با کسب اجازه و موافقت هیأت اجراییه مصمم مسافرت بعراق شده است. و در آنجا از طرف ملا مصطفی بذیرائی از وی بعمل آمده و از طرف مقامات دولتی عراق نیز همه گونه مساعدت و کمک را داده اند. رفیق قیامی در نامه خود دائر به وضع کشاورز، نجفی و رزم آور که بر علیه ه. ا. روش خصمانه اتخاذ کرده اند و نزد بعضی از مقامات دولتی عراق بر علیه حزب توده فعالیت می کند و همچنین پس از مسئله کرکوک میانه ملا مصطفی و کمونیست ها بد بوده. بدانجت من مجبور شدم که در آخر عمر خود مرتد نشوم و چون سر دو راهی قرار گرفته بودم و این راه را پیش گرفتم که کشور عراق را ترک گفته به نزد شما آمده و جریان را برای شما گزارش دهم.

#### مطبوعات شوروی درباره حوادث اخیر عراق

روزنامه پراودا 26 فوریه 1992 مینویسد: جنبش کنونی کردها اصلاً دارای جنبه دمکراتیک میباید شد. هدف اساسی این جنبش تأمین آزادی و برابری برای خلق کرد است....

خواست عادلانه کردها درباره خودمختاری در داخل عراق از طرف قاسم به مثابه عمل تجزیه طلبانه تلقی و رهبران قهرمان این نهضت عاملین امپریالیسم اعلان گردیدند. این امر برای سرکوبی نهضت کردها بدست قاسم بهانه بیش نبود.

روزنامه پراودا 6 ماه مه 1992:

دشمنان وحدت عرب ها و کردها، کردها را در تجزیه طلبی متهم میسازند. در صورتیکه جنبش رهائی بخش کردها تحت رهبری با رزانی چنین هدفی را در پیش نگرفته است.

..... کردها سعی دارند حق تشکیل دولت خود مختار و مجلس را بدست بیاورند که این دولت و مجلس تمثیل کننده آمال خلق کرد باشد و فعالیت آن در چارچوب کشور عراق محدود گردد.

کردها میخواهند در حکومت مرکزی عراق شرکت داشته باشند. زبان کردی در مدارس بمشابه زبان اصلی پذیرفته شود و در مکاتبات رسمی نیز جنبه رسمی به خود بگیرد. آنها میخواهند برای رشد اقتصاد شمال عراق از لحاظ صنایع و کشاورزی و نقلیات قسمتی از در آمد نفت که در کردستان استخراج میشود. در اختیار حکومت خود مختار گذاشته شود. خلاصه مطلب اینست که کردها میخواهند در چارچوب کشور عراق خانه خود را راساً اداره کنند.

تجربه تاریخی نشان میدهد که سیاست سرکوبی کردها نه تنها نیروهای ملی را متحد نمیکند بلکه آنها را از هم دیگر منشعب میسازد، و در مقابل تحریکات امپریالیست ها آنها را تضعیف میباید.

روزنامه پراودا 20 ایون 1992

طی سالهای متمادی خلق کرد در راه بدست آوردن حقوق ملی خود مبارزه میکنند.

خواستهای اول کردها عبارت از بدست آوردن خود مختاری ملی در چارچوب جمهوری عراق و در چارچوب فئدراسیون آتی عربی مصر و سوریه و عراق. کردها میخواهند در تمام حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور حقوق برابر داشته باشند و خواستار قسمتی از در آمد نفت برای رفع احتیاجات داخلی هستند.

خواستهای کردها خواست عادلانه است. هر ملتی دارای حق سرنوشت احترام به منافع و آمال ملی خود می باشد.

نهضت ملی کردها قسمتی از مبارزه عمومی است برای برقراری رژیم واقعاً دمکراتیک در عراق است.

اعلامیه تاس - پراودا 16 ایون 1963 درباره عراق.

کردها برای چه مبارزه می‌کنند؟  
 خواستهای ملی آنها از چه چیز عبارت است؟  
 کردها از دوران قدیم در شمال کشور زندگی می‌کنند. و اکثریت آنها این ناحیه را تشکیل می‌دهند. خواست خود مختاری آنها خواست عادلانه در چارچوب جمهوری عراق است.

آنها خواستار حقوق برابری، تشکیل شوراهای اجرائی و قانون‌گذاری، شرکت در ارگانهای مرکزی برابری حقوق برسمیت شناختن زبان کردی و تدریس زبان مادری به اطفال و هم‌چنین تقسیم عادلانه در آمد نفت برای رشد اقتصادی کردستان هستند.

برای همه آشکار است که قبول کردن و تأمین این خواستهای عادلانه خلق کرد فقط و فقط به تحکیم استقلال دولت عراق و تشبیت وضع سیاسی داخلی کشور کمک خواهد کرد.

روزنامه پراودا 7 سپتامبر 1992

دیروز در دانشگاه مسکو میتنگ پرجمعیتی همراهی با خلق کرد در راه آزادی و استقلال خود مبارزه میکنند تشکیل گردید. شرکت کنندگان میتنگ که از دانشجویان آسیائی و افریقائی و آمریکای لاتین عبارت بودند اعمال مقامات عراقی را که استقلال ملی کردها را مورد سوؤقصد قرار داده شدید اند اعتراض کردند.

در میتنگ، خانم تهمنه همسر دبیر اول فقید حزب کمونیست عراق سلام عادل صحبت کرد.

شرکت کنندگان میتنگ ضمن قطعنامه از رئیس جمهوری عراق خواستند که به جنگ ضمه کرد خانمه داده و استقلال کامل کردستان را بشناسد.

مجله بین‌المللی چاپ مسکو شماره 8 سال 1992

زحمتکشان کردستان عراق تحت فشار و ستم دوگانه قرار گرفته اند آنها نه تنها از طرف فئودالها و سرمایه داران خود کردستان بلکه از طرف انحصارهای خارجی و سرمایه داران عرب نیز استثمار میشوند.

کردها علیه بردگی و در راه خواستهای قانونی ملی خود مبارزه میکنند این مبارزه در اواخر قرن 19 آغاز و مخصوصاً پس از انقلاب کبیر اکتبر در روسیه تشدید یافته است.

بدون بر آوردن خواستهای ملی کردهای عراق وحدت در عراق صوری و فورمال، یعنی متکی به زور خواهد بود کردها دائماً سعی خواهند کرد که از زیر بارچنین وحدت‌شانه‌خانی‌کنند. از قطعنامه پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق.

مجله « صلح و سوسیالیزم» شماره 2 سال 1992



اولین اجلاس هیأت اجراییه  
بعد از وحدت  
۱۲ مهر ۱۳۳۹ (۱۵ اکتبر ۱۹۶۰)  
دستور روز: تقسیم کار

آغاز مذاکرات-

دانشیان: چون شعبه تشکیلات در حزب یکی است و باید تمام سازمانهای حزبی را رهبری و اداره کند (چه در ایران و چه در مهاجرت) لذا پیشنهاد می کند که: شعبه تشکیلات و مهاجرین یکی باشد. از آذربایجان در شعبه تشکیلات شرکت کند.

فروتن - نوع کلمه مهاجرین با کار تشکیلات (ایران) بهیچوجه یک نوع کار نیست و نمی توان این دو نوع کار را مخلوط کرد. جدا کردن شعبه مهاجرت از شعبه تشکیلات کار درست است. اما درباره گزارش بنظر من چنین می آید که تمام مسئولیت کار حزب در دست ه. د. متمرکز می شود گفته می شود اگر اختلاف بین دونفر رفا داخل شورا پدیدار شد، ارگان حل کننده ه. د. است. من تا حال ه. د. را مرکز اجرای کار عملی میدانستم نه مسئولیت همه کارها با ه. د. است. اینطور میشد که کنگره مسئولیت را به ک. م. داد. ک. م. به ه. ا. و ه. ا. به ه. د. من در عمل با این وضع مخالف نیستم. ولی آنرا روی سند رسمی آوردن با رأی دادن موافق نیستم.

کیانوری: من بطور کلی با تقسیم کار موافقم. باید ایرادها را که رفا گرفته اند رفع کرد. آنکه در ماده ۲/ و ۷(ص) گزارش هست مسئولیت افراد ه. ا. را بکلی از بین میبرد. باید گفته شود اگر اکثریت کولکتیو با نظر ه. د. موافق نباشد مسئله به ه. ا. رجوع شود. البته در عمل این اشکالات پیش نمی آید ولی برای آنکه در اسناد ما اشکالی نباشد.

اسکندری به بینم اختلاف در کجا است. در اساسنامه گفته شد. ه. د. مقابل ه. ا. مسئول اجرائیات است. در این صورت صحبت از مسئولیت فردی هر یک از اعضای ه. ا. کردن چه معنی دارد، نمی شود که ه. د. مسئول همه باشد ولی مختار نباشد. در اموری که در حیطه مسئولیت اوست، می گویند ه. د. مسئول کاری باشد. که خودش نکرده است و با آن مخالف است یا ه. د. مسئولیت دارد. باید جدی باشد. یا یک چیزی است که بنام ه. د. بدون مسئولیت بهتر است حذف شود. لذا صحبت رفیق فروتن را دایر بر اینکه گویا انتقال مسئولیت شده است. من قبول ندارم. در فاصله دوره اجلاس ارگان مسئول است و آنهم ه. د. است و افراد ه. ا. مسئولیتی ندارند. لذا ناچار اگر در کولکتیو شعبه دبیرمسئول مخالف

تصمیم کولکنیو بوده، باید به ه. د. که ارگان مسئولی است مراجعه شود. ما نمی توانیم تعداد افراد ه. ا. شعبه داشته باشیم. فردا دوشعبه محدود ما باید افرادی از اعضای دو شعبه باشند که بالاخره یک نفر در آنجا مسئول است. این قضیه را هر جور به چرخا نید طوری دیگر نمی شود. لذا ایرادات رفقا وارد نیست. از جهت عملی طور دیگر ممکن نیست و بیش از سه شعبه که دارای کار باشد نمی توانیم داشته باشیم.....

درباره بیانات ر.دانشیان: در شعبه تشکیلات می توان تقسیمات کرد و در کار آذربایجان می توان از رفقا استفاده کرد.

فروتن: ..... اگر جمع مسئولیت باید نظر اکثریت جمع ملاک باشد، اگر نیست پس جمع می توانست جنبه مشاوره دارد. مسئول یک نفر است دبیر، بقیه مشاورین او هستند. لذا این در واقع عبارت از آنکه ه. ا. مسئولیت را از خود برمیدارد. (ایرج شما مسئولیت ه. ا. را با مسئولیت افراد اشتباه میکنید).

من ه. ا. را مسئول کار اجرائی میدانم..... بهر جهت نظر من درست نیست که ه. ا. مسئولیت خود را به ه. د. احاله کند. بین دو اجلاسیه ه. د. مسئول کار عملی است. دانشیان گفتند که رفقای فرقه بایستی در کار ایران شرکت کنند. من تصور می کنم بهتر است مسئله را اینطور مطرح نکنیم. ما یک جمع واحد هستیم. حالا اگر یک کرد، یک ترکمن اینجا نشسته بود هر کس می خواست که در هر شعبه ای شرکت کند، عبارت از آن بود که ما بر اساس ایالتی وارد امور باشیم.... که یک جمع واحد هستیم باید پایه را "ما" و "شما" نگرفت.

قاسمی: "من از لحاظ پراتیک و حسن نیت مسئله را مطرح نمی کنم. صحبت بر سر قاعده است که می گذاریم. میخواهیم موضوع ملمع مطرح شود. نظر ایرج انست که افراد ه. ا. در جلسات ه. ا. مسئولند. جلسه که تمام شد دیگر مسئولیت با ه. د. است. لذا با طرح رفقا موافق نیستم. در ورقه های ضمیمه "اطلاعات" و ..... دو شعبه عمده رفته است. به ه. د. من حق اظهار نظری که شعبه "اطلاعات" و ..... مسئولش کیست، ندارم. می گویند ه. د. تصویب کرده است و من فقط باید راجع به .....

اظهار نظر کنم. امتحان کنید ولی این طرز کار صحیح نیست. می گویند پس مسئولیت ه. د. چیست؟ نظارت بر اموری که ه. ا. نظر داده است.

ه. ا. ه. ا. است نه فقط هیأت دبیران و غیره ما در پلنوم استناد کردیم که کار در ه. ا. زیاد شده این افراد باید اعضای ه. ا. باشند نه اعضای شعبه. برای این کار که میتوان از افراد ک. م. و اعضای ساده حزب هم استفاده کرد ... لذا صرف نظر از افراد با این طرح موافق نیستم.

دانشیان: درباره اختیارات ه. د. و ه. ا. هر چه بیشتر صحبت کنیم بحث را طولانی تر می کنیم ....

در باره شعبه مهاجرین و تشکیلات گفتند که در شعبه ایران سکتور آذربایجان باشد و از ما استفاده کنند. این درست نیست آشکارا بگویم، اتحاد نیست، چه سر نگهداری. آنگاه آشکارا بگویم و الا ما کادرهای سالم، با عرضه و با شخصیت داریم می توانیم به ایران بفرستیم. غلام نباشد آذراو غلو باشد و یا هر که باشد. بیاید در این زمینه با رفقای تشکیلات کار کند. ما در عمل صداقت خود را به امر وحدت نشان داده و نشان خواهیم داد. ولی مقایسه ما با ترکمن و غیره صحیح نیست. از هر جهت، از جهت کمی، از جهت خدمات و از جهت سوابق و غیره مقایسه با ترکمن توهین است. در من اگر خاصیت خوبی باشد آنست که من ملت پرست نیستم.

من میترسم که مرا ناسیونالیست و ملت پرست معرفی کنید. باید مصالح کار را در نظر گرفت. باید کاری کرد که رفقای دبیران کسانی را نبینند که در اطرافشان هستند، بلکه رفقای دور تر را هم ببینند در آنصورت مسئله حل میشود و مرامنامه خوب اجرا می شود، و الا اگر اطراف خود را نبینیم کار بهتر نمیشود.

من سؤال دارم. آیا سازمان مهاجرت را سازمان حزبی میدانیم. یا نه؟ اگر سازمان حزبی است، در آنصورت نباید به دو بخش تقسیم کرد... میتوان در شعبه ایران سکتور مهاجرین ایجاد کرد. آن سکتور به امور معیشتی رسیده و آموزش و پرورش کادر تبلیغاتی بپردازد. اگر رفقا قدری فکر سازمان در مهاجرت را از سازمان در ایران جدا خواهند کرد.

ممکن است شما تصمیم بگیرید و من در اقلیت بمانم. البته تابع هستم و من پیشگویی میکنم که پس از یکسال خواهید دید که این اشتباه است.

کامبخش: ..... غلام میگوید که من گفتم ایشان در سکتور آذربایجان شرکت کنند. در طرح مصوبه گفتیم ایران را به منطقه هائی تقسیم می کنیم و در هر منطقه مسئول باشد تا دقیق روی آن منطقه کار شود.....

من با نظر فروتن موافق نیستم. در اینکه میگویم از رفقای آذربایجانی از جهت آنکه قسمت اعظم کادرهای اعزامی ما در آینده از آذربایجان خواهد بود. لذا باید از آنها استفاده کرد، نه برای آنکه دانشجویان عضو فرقه است.

کیانوری: اگر برای دانشجویان سوء تفاهم است که تقسیم کار ایران و مهاجرت در اثر عدم اعتماد به رفقای آذربایجان است. بیار نادرست است. تقسیم شعب به ایران و مهاجرت مال یکسال است... مهم ترین ارتباط بین مهاجرت و ایران عبارت است از ارتباط در مورد انتخاب کادر و در احزاب دیگر هم شعبه کادر و دبیران یکی نیست..

یا هرگاه اعضای شورای شعبه تصمیمی را غلط دانستند به ه. ا. رجوع کنیم و یا ه. د. مسدول کلیه کارها است و برای من هر دو حالت صحیح است

است و در حالت دوم هم نقضی نمی بینم. فقط باید این سند حزبی را دقیق تهیه کرد.

اسکندری: در بحث وظائف ه. د. برای اثبات نظرات خود اصرار میکنید و برای رد کردن نظریات قاسمی، فروتن و کیانوری میگویند، در گذشته از این شعبه تشکیلات ه. د. اطلاعی نداشت، آنرا برفیق رادمنش گفتم. فروتن در جوابش گفتند گزارش بدهیم حالا به ببخشید که من شعبه تشکیلات را مثال آوردم.

کیانوری: خوب کردید به ما پوست کلفتها بر نمی خورد. این وضع کوسه ریش پهن است. باید اختیار ه. د. را معین کرد. خلاصه من از لحاظ نظارت که مفهوم است چیزی نمی فهمم. من موافق نیستم که چندین نفر در مقابل ه. ا. مسئول باشد، این طرز کار غلط است و البته خود ه. ا. خطائی کرد، مسئولیت دارد.

جوت: من با طرح ه. د. موافقم ... در سابق ه. د. عنوان افتخاری بود. در اساسنامه کنونی این وظائف مشخص است.

فروتین: من دیگر هیچ نمی فهمم، اگر این طرز تصویب شود دیگر مسئولیتی برای خود نمی بینم و من دیگر فرد عضو یک شعبه در مقابل رفیق مسئول شعبه هم بود، در احزاب دیگر اینطور نیست. پرزیدیوم ما پولیت بورو افرادش مسئولیت خود را احاله نمی کنند.

هر فرد پولیت بورو در مقابل پولیت بورو مسئول است ...

در پاسخ دانشجویان ترکمن یا آذربایجانی هر دو ملت هستند و از جهت ملت متساوی الحقوق، لذا اگر ملت ترکمن را در قبال آذربایجان قرار دهیم توهین به آذربایجانی نیست. / دانشجویان: منم موافق نیستم حقوق آذربایجانی ها از آنها گرفته شود. / من دانشجویان را به عنوان عضو ه. ا. می شناسم نه آذربایجانی، والا جودت هم آذربایجانی است. این استدلال که در آذربایجان کادر زیاد است و باید از آن استفاده کرد، آنرا هم درست نمیدانم.

### اعلام رأی

۱- رأی گرفته شد! دبیرخانه ک. م. مرکب از سه شعبه باشد قاسمی ممتنع، بقیه موافق.

۲- رأی گرفته شود که سه شعبه عبارت باشد.

۱- شعبه تشکیلات

۲- مهاجرین و روابط بین المللی

- ۳- تبلیغات، تعلیمات و پرورش  
ممتنع قاسمی، مخالفین دانشیان، لاهرودی / دلایل مخالفت  
۱- تشکیلات (ایران و مهاجرت)  
۲- روابط بین‌المللی  
۳- تبلیغات

## بقیه موافق

- ۳- رأی گرفته شود که شوراهای شعب در مقابل ۱۰۵ مسئولند  
موافقین: قاسمی، فروتن، کیانوری، رادمنش و دانشیان.  
قاسمی: این طرز کار در حکم آنست که مسئول امور معین نباشد و در هر  
امری سه نفر مسئول باشند... تنها دبیر مسئول، مسئول باشد. من موافق با طرز  
کار سابق هستم و این طرز کار را سودمند میدانم.  
۴- رأی گرفته شد که شوراهای شعب در مقابل ه. د مسئولند.  
موافقین طبری جودت، اسکندری، رادمنش، کیانوری بقیه مخالف  
۵- رأی گرفته شد به پیشنهاد قاسمی که مسئول شعب در مقابل ه. ا.  
مسئول است و هر چند شعبه تحت نظارت یک دبیر هست (مانند طرز کار سابق  
ما) موافق قاسمی، ممتنع فروتن، بقیه موافق نیستند. چون اکثریت حاصل نشد،  
قرار شد ه. د. در این باره دقت کند و نظر بدهد. ه. د. نظر آورد که مسئله متجاذج  
بررسی بیشتری است و لذا بهتر است جلسه تنفس داده شود.

پنجشنبه شب ۱۶ اکتبر - ۱۴ مهر ماه ۱۳۲۹

- ۱- نحوه عمل در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره  
۲- در راه رسیدن به هدف  
۳- مسئله خوصیات ساختمان سوسیالیسم در چین  
پیشنهاد ه. د. درباره تقسیم کار بطور کتبی تقدیم شد و در اطراف آن مجددا  
بحث شروع شد.  
رای گرفته شد: هر یک از شعب سه گانه تحت مسئولیت از دبیران اداره  
خواهد شد و نسبت امور مرجوعه در مقابل ه. د. مسئولیت دارد.  
قاسمی و فروتن مخالف بقیه موافق.  
رای گرفته شد: هر شعبه دارای شورای مرکب از دبیر مسئول شعبه و  
اعضای ه. ا. که در آن شعبه انجام وظیفه می‌کند، خواهد بود.  
مخالفین کیانوری فروتن و قاسمی بقیه موافق.

..... تصمیمان شورای شعبه با اکثریت است. شورا برای هر یک از دواير مسئولیتی تعیین نماید. مسئولین مزبور طبق رهنمودهای شورا و تحت نظر دبیر مسئول انجام وظیفه نمایند.  
مخالفین قاسمی و کیانوری و فروتن .

قاسمی: این ماده رای یکایک افراد را قطعی میداند. با مسئولیت دبیر تضاد دارد و لذا با آن مخالفم.

جلسات ه.ا. بشکل دوره اجلاسیه حداکثر یکماه خواهد بود. موافقین: کیانوری، طبری، رادمنش جودت، اسکندری، دانشیان  
مخالف کامبخش ( برای یکماه و نیم) قاسمی ( موافق؛ ۱۵ روز یکبار) فروتن با این سیستم مخالفم.

افراد شعبه ه.ا. در کدام شعب کار می کنند؟  
رفیق کامبخش پیشنهاد می کند دانشیان در شعبه ۱، لاهرودی در شبه ۳، فروتن: مرا به شعبه ۲ بفرستید.  
کیانوری: فروتن بر من پیش دستی کرد. این پیشنهاد من درباره خودم است. رادمنش: این پیشنهاد رفقا برای من غیر منتظره است. محیط کار ما بسیار صمیمی است. / ( فروتن صحیح است) من شخصا از همکاری رفقا خوشحالم، خوب داریم کار می کنیم. قبلا رفقا چنین صمیمیتی با من نکرده بودند.  
قاسمی: من نظر رفیق فروتن را غیر وارد میدانم. رفقای ه.ا. تصمیم میگیرند باید اجرا شود.

کیانوری محیط کار ما بسیار صمیمانه است. من ایرادی به همکاری با رفیق رادمنش ندارم. کاری که به من واگذار شد عده ای را ناراضی کرده و شیوه هائی دست می زنند که برای من تحملش ممکن نیست. زیرا جوانی سابق نیست، بویژه که در ترکیب کار آینده سر و کار ما با کسانی خواهد بود که این شیوه ها را دارند و ه.ا. این قدرت را نمی تواند داشته باشد که جلوی این جریانان را بگیرد. لذا رفقا به رای نگذارند و حل کنند.  
کامبخش: برای رفیق دانشیان این خیال پیدا شود که اظهار نظر این رفقای من از شرکت ایشان است.

کیانوری: اگر اینطور خیال شود من پس بگیرم.  
دانشیان: اگر خیال من باعث پس گرفتن شما باشد، پس من خیال می کنم.  
اسکندری: موافق کار جمعی تشکیلات هستم، خود شما هم صمیمانه کار می کنید. چطور است که از ارگان دو نفر میروند. بقیه بماند. این در مقابل پیشرفت کار کوچک است.

فروتن: من بهیچوجه از کار رفقا رادمش و کیانوری عدم رضایت ندارم. بودن کیانوری را در آن شعبه مضر میدانم. من رفتن کیانوری را تصویب نمی کنم.

کامبخش: آن مطاب که رفیق کیانوری می گوید درباره من هم در شعبه مهاجرین هست. من از رفقا خواهش دارم مرا به ایران بفرستند می توانم هم کار کنم، من ..... رأی ندادم که کیانوری عضو شبه ۱ باشد ولی اکنون رأی میدهم و جانشینی برای او ندارم. لذا کار ه.ا. را برای حرفها و نسبتهای دیگران نمی توان لنگ گذاشت. ( لاهرودی از کیانوری پرسید چه می گویند، پاسخ داد نمی خواهم محیط را به این بحث ها بکشانم.)

رأی: رادمش کیانوری و فروتن/ اتفاق آرا/

دانشیان: همه رأی دادند، به جز قاسم

قاسمی: دبیر اول: چون کار شعبه ۱- کار عملی است و دانشیان دوراز لاپرنیک است. لذا او نمی تواند در کار شعبه چون کار جاری است نقشی داشته باشد. دلیل دوم چون دانشیان اعتراض کرد که باید یک نفر از آذربایجان در شعبه ۱ باشد، رفقا آنرا پذیرفتند من با این سبک کار موافق نیستم. در کنفرانس وحدت هم کردند و حالا هم می کنند و اعتراضاتشان پیش می رود. پابه ناصحیحی برای طرز کار ماست.

شعبه ۲ همه موافق، قاسمی ممتنع

شعبه ۳ کامبخش، جودت و لاهرودی با اتفاق آراء/ ولی با تصمیم ها دایر به بودن دو نفر اعضا ه.ا. در تناقض است ( پایان بحث در باره تقسیم کار)

(۲) فعالیت در کشور

دانشیان: پلنوم هفتم فعالیت ه.ا. را در داخل کشور غیر کافی دانست، این ارزیابی درست است. اگر حوادث کشور را تا ۱۹۵۷ از نظر بگذرانیم..... ما که پیوسته شکست خوردیم.

..... ما هنوز کار سازمانی خود را در مهاجرت مرتب نکردیم. در آذربایجان هم یک سلسله معایب داریم..... ما باید دلانل و معایب خود را در مهاجرت و کشور بدانیم. پیشنهاد می کنم: کمیسیونی معین کنیم تا مسائل ما را در مهاجرت و ایران مطالعه کند و در مقابل ه.ا. بگذارد حل کنیم. راز ناکامی خود را نمی فهمیم. باز هم شکست و نه کافی در کار خواهد بود الان ضروری ترین کار تقویت تشکیلات است..... سه نفر رفقای بی غرض را معین کرد تا تمام کار را از آذربایجان استالین آباد، چک، برلین، ایران و عراق را مطالعه کند و نتایج کار ما را ببینند. این است پیشنهاد من

سؤال اسکندری: این کار از آن شعبه تشکیلات است. آیا پیشنهاد شعبه جداگانه داری؟

دانشیان: کمیسیون سه نفری همه کارها را مورد بررسی قرار دهد. طبری: من فکر می‌کنم که علت پیشنهاد دانشیان آنست که از سوابق کار ما خبر ندارند. ما از پلنوم ۴ به بعد در اسناد کلیه مسائل که در برابر ما بوده است، بررسی و در حدود خود حل کرده ایم. بررسی های جاری را هم شعب تشکیل میدهند. در مورد عراق، یعنی بحثها بود که پلنوم برای رسیدگی بدان کمیسیون معین کرده است. بدینسان..... من تصور می‌کنم ایشان باید با اسناد، در این باره آشنا شود.

کامبخش: کمیسیون عراق معین شد. د. و دونفر از اعضای، ک. م. در این کمیسیون هستند. در کار ایران نا کامیها در نتیجه خرابکاری نیست. ما در این جریان بطور عمدی دخالتی نداشته ایم.

طبری: درباره کار در ایران می‌خواستم دو نکته را متذکر شوم.

۱- باید برای اعزام افراد و از آن جمله افراد رهبری از مهاجرت به ایران پیشنهادی که غالباً داده ایم - بالاخره باید اقدام عملی کرد. باید به انقطاع طولانی تماس زنده رهبری با جامعه و نهضت ایران که از ۲ تا ۶ سال طول کشیده با مراعات فرم منطقی خاتمه داد. چطور می‌شود که با بریدگی کامل از جامعه ایران بدرستی امور را در ایران رهبری کرد. تماس افراد رهبری با ایران و رفتن آنها به آنجا نه فقط دارای اهمیت سازمانی، بلکه دارای اهمیت عظیم معنوی است. این کار را میتوان هم بر اساس داوطلبانه و با تمایل سودمندی شخصی که باید اعزام شود، حل کرد.

۲- بدون شک رفقا حق دارند که در راه اجرای فرمول قطعنامه سیاسی دایر به تجهیز عملی انقلابی گامی بردارند.

رادمنش: ما در شعبه تشکیلات طرق انقلابی را مطرح کردیم. قرار شد همه جانبه بررسی کنیم، بزودی ه.ا. در این باره گزارش خواهیم داد.

لاهرودی: ..... کار مخفی ما نقائص زیادی دارد. ارتباط مستقیم تشکیلاتی نداریم. پخش مطبوعات نیز رضایت بخش نیست بیشتر بدست مرتجعین میرسد تا کارگران. لذا لازم است که ما کار بکنیم که رفقای را به کشور بفرستیم. سازمانهای پاشیده را احیای کنیم ..... اگر ما کسی را بفرستیم و ندانیم که او را لو می‌دهند یا نه؟ اعزام افراد سودی ندارد. ضرر دارد. در مهاجرت باید تشکیلات را قوی منتظم ساخت ..... افراد قابل اعتماد فرستاده شوند. کمیسیون رسیدگی به کار عراق فقط رسیدگی به کار عراق نباشد، بلکه بهمه کار رسیدگی کند.



اسکندری: درباره پیشنهاد ر. دانشیان: این پیشنهاد برای من روشن نیست. اگر در مورد خاصی پیشنهاد رسیدگی دارند، در شعبه که خود ایشان عضوند مطرح کنند. در شعبه مهاجرت هم لاهرودی در آنجا هستند. اگر غرض دانشیان رسیدگی به کلیات گذشته حزب است پلنوم ۴ رسیدگی کرد، اگر تحلیل را کافی نمی دانند نظر خود را بگویند. آیا افراد در آذربایجان می خواهند که راه به ایران برایشان باز شود.... ما باید این مطلب را بشکل منطقی مطالعه کنیم و استفاده معین را بکنیم.

کامبخش درباره پیشنهاد دانشیان و لاهرودی: اگر رسیدگی لازم باشد در وهله اول باید به روش آن اشخاص رسیدگی کنیم که این مطالب را انتشار می دهند. با برخی از رفقای این هیأت تناقضات شدید داشتیم و اکنون هم برخی اختلاف هست. ولی بهمین ه.ا. وقت رفتن خود بکشور و نقطه سرحدی و ملاقات در تهران و غیره را می گویم و بدانها اطمینان کامل دارم و در ضمن کار این اطمینان حاصل شد. برای دیگران نیز هست و یا برخی می خواهند از این شیوه دست بردارند..... کمیسیون برای رسیدگی بکار عمومی مرکب از سه نفر از هیچ لحاظ صحیح نیست رفیق دانشیان و لاهرودی با کارهای شعب خود آشنا شوند و سپس کنکرت نظر دهند.

.....مسئله عدم اعتماد نباید در ه.ا. رخنه کد

کیانوری: ایده تشکیلاتی کمیسیون را رد کرده پیشنهاد می کند که رفقا اسناد و مدارک رسیدگی شده را رفقا به خوانند و مسائلی که ایشان را قانع نکند در سیسون آینده مطرح کند و یا در پلنوم مطرح نمایند ( زمانی بود عده ای از رفقا به رفتای دیگر به چشم جاسوس نگاه می کردند).

دانشیان: اگر در بالا اعتماد نباشد در پایین نمی توان کار کرد.

اگر بین ما صمیمیت نباشد و کار گذشته را ( اواخر) مورد توجه قرار ندهیم. نمی توانیم درباره آینده تصمیم اتخاذ کنیم. مثلاً دو نفر را از حزب بمناسبت خیانت اخراج کردیم. چه شد که گویا.....رفت و از پیش هم معلوم بود، می رود این جریان، شخص را نا امید می کند چه تصمیمی درباره نقائص گرفتید..

البته بهتان زنی زیاد است.... ما بیشتر از شما رنج این بهتان ها را کشیدیم. هی گفتند که پیشه روی را من کشتم. زنجان را من فروختم، از شوروی به ایران گریختم. من بنام غلام یحیی از شوروی رفتم و بهمین نام هم برگشتم. کمیسیونی معین کنیم رسیدگی کند و جلوی بهتان زن را بگیرد.

رادمنش:..... این عدم اعتمادها در بین ما نیست. همین الان کیانوری به خاطر چنین بگومگوها گفت: " نمی خواهم در این شعبه کار کنم."

فروتن: بنظر من رادمنش مطلب کنکرتی می خواهد بگوید و در لفافه عمومی میپوشاند. من از اینشان خواهش می کنم روشن بگویند. طبری: روشن آنست که رفقا به گمانم اعزام افراد و غیره به ایران مطمئن نیستند و بگو مگو زیاد شنیده اند، می خواهند با یک کمیسیون رسیدگی شود که عیب در کجا است و حال آنکه برای ما این جریان حل شده است. دانشجویان: باید شیوه کار را در ایران روشن کنیم، اصول کار ما را تا کنون سازمان امنیت ایران میداند. باید متد تازه یافت. این کارها را کمیسیون بکند..... دانشجویان: پیشنهاد می کنم کمیسینی مرکب از سه نفر تشکیل شود تا مسائل زیرین را مورد بررسی قرار دهد:

- ۱- رسیدگی به اختلافات در واحدهای مهاجرت
  - ۲- حل مسئله عراق
  - ۳- تعیین اصلوب کار در بین دانشجویان در غرب
  - ۴- چرا در این دوره اعتلای جنبش، ما از جهت تشکیلات نمیتوانیم کاری کنیم و عدم موفقیت های ما.
  - ۵- اصلوب کار مخفی اکنون را سازمان امنیت می داند.
- رادمنش: پیشنهاد دانشجویان را میتوان چنین عملی کرد.
- ۱- برای رسیدگی به اختلافات در واحدهای مهاجرت به کمیسیون مهاجرت رجوع شود
  - ۲- حل مسئله عراق باید کمیسیون معین شده از طرف پلنوم هفتم انجام گیرد.
  - ۳- نکات ۳/۴/۵ را کمیسیون تشکیلات رسیدگی کند.
- دانشیان: من با این طرز موافقم.  
کیانوری: من با تشکیل هر نوع کمیسیون رسیدگی در هر مورد موافقم

### کار در مهاجرت:

دانشیان: سازمانهای موجود جواب به خواستهای فعلی نمی دهند، علت آنست که راه بر خورد نرم تعلیماتی و اقناعی است و برخورد انضباطی را از نظر دور گرفتیم. یک سلسله کارهای نا صحیحی میشود، ولی ما احدی را مجازات نکردیم، جزء در مورد فریدون کشاورز و حال آنکه اگر افرادی خلاف قاعده عملی می کنند، به حوزه نمی آیند، لا اقل توبیخ نکردیم. منظور من آن نیست که دیگران خفه شوند و لی باید انضباط را از نظر دور نداشت. باید به آنارسی خاتمه داد.

- ۲- چند قاعده در یک حزب نیست. همه باید حق عضویت بدهند.

۳- وضع اشخاصی که در ایران عضو حزب نبودند، اینجا خود را عضو حزب می‌شمرند.

۴- مسئول سازمانها: در بسیاری نقاط مسئول نیست. مثلا در استالین آباد اگر در آنجا یک عضو کمیته مرکزی مسئول میشد خوب بود ....

۵- اعضای کمیته مرکزی را در این دموکراسی توده ای تقسیم کنیم. اگر یک عضو نمی‌تواند ده نفر را اداره کند. این چه عضو کمیته مرکزی است.

کامبخش: من با قسمت اعظم سخنان غلام موافقم، بار توجه زیاد به وضع تشکیلاتی مهاجرت بکنیم. خجالت دارد که بارها بدو ستان گفتیم یک نفر را به استالین آباد به فرستیم، ولی نکردیم. هیچکس بیش از سه ماه، شش ماه حاضر نیست. بسیاری از این مطلب گفته شد.

کیانوری: متدار زیادی از صحبت های غلام صحیح است، مثلا اینکه ما دو تا تشکیلات داریم.... باید دو گانگی ما از میان برود... مجموع حزب واحد باید دموکراسی و مرکزیت یکسان شود. هر جا که دموکراسی هست، باید تقویت شود. هر جا که مرکزیت هست باید اجرا کند.

رادمنش: تذکرات رفا در اینجا بسیار تذکرات بمورد و بجائی است. وقت آنست که به سازمان ما در مهاجرت سر و صورت داده شود..... رسیدگی صلاحیت عضویت را باید شعبه مهاجرت انجام دهد. پس از تعیین وضع افراد باید کارت عضویت داد. باید حد اکثر در عرض شش ماه به این وضع صورت داد. طرز تعلیمات حوزه های ما بسیار ضعیف است.

اسکندری: ..... ر. دانشیان درست گفتند، باید اول معلوم شود مهاجر سیاسی کیست. سوابق افراد مورد مطالعه قرار گیرد. معلوم شود کادر حزبی کیست، هر مهاجر کادر حزبی نیست - در وضع معیشتی و تحصیل و تبعیضات وجود دارد.

اصلاح برنامه و اساسنامه: رأی گرفته شد، به پیشنهاد انتشار برنامه بمتابیه طرح با مقدمه که تصمیمات پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت را درباره این طرح توضیح دهد: همه موافق بجز کیانوری و فروتن.  
اسکندری پیشنهاد میکند که این طرح عجالتا فقط برای افراد حزب فرستاده شود. این پیشنهاد قبول شد.

### رادیو

کیانوری پیشنهاد میکند: یک ساعت را برای تکرار مدارک حزبی از پلنوم به بعد اختصاص دهیم- هنوز در باره پلنوم چهارم بحث هست. خوبست آنرا

بارها تکرار می‌کردیم. نتیجه مثبت خواهد بود و این برنامه را شعبه تشکیلات معین می‌کند.

قاسمی با این کمیسیون مخالف است: اگر فقط چیزی که باشد که ما بر آن انترسه هستیم نمی‌تواند عده زیادی را جلب کند. مثلاً این ۱۲ هزار دانشجوی چقدر حاضرند که قطعنامه کار سازمانهای توده را قبول کنند.

وحدت با کردستان: باید بخش سالم و دمکرات کردستان را بطرف خود جلب کنیم و پیشنهاد می‌کند که در جنب ه.ا. یا شعبه تشکیلات کمیسیون کردستان باشد تا اسناد برنامه و اساسنامه را بگردی ترجمه کند.... در میان جوانان کرد که در غرب اروپا هستند فعالیت شود. برنامه گردی رادیو پخش شود، برنامه گردی چاپ و پخش شود.

رادمنش: از روزنامه و برنامه گردی رادیو طرفداری کرده و لزوم کمیسیون را لازم ندانست.

### مسئله امضاء

قاسمی: از لحاظ سرعت کار بار امضاء را بدوش یکنفر گذاشتن صحیح نیست بار گرانی است. بجای دو امضاء یکی باشد. ولی هریک از رفقای دبیر میتواند امور مربوطه را امضاء کند.

### بحث در اطراف گزارش آذربایجان

کیانوری: من پیشنهاد میکنم که این قست از گزارش که تاریخ حزب است مورد بحث قرار نگیرد و بگذاریم به اختیار شعبه ۳ که مطالعه کند....

حزب واحد باید حزب واحد باشد. دیگر کنفدراسیون تشکیلاتی نیست که در هر یک نرم خاصی است. در حزب باید نرم واحد مراعات شود. هم سازمان و هم بر خورد به مسائل باید یکی باشد، اگر در حزب و فرقه معایب هست تصحیح شود و برای اینکه کارهای گذشته را باید مطالعه کنیم و روی میز بگذاریم. لذا پیشنهاد میکنم شعبه ۳ بر اساس این گزارش بررسی دقیق شود. این بررسی برای پلنوم ۹ آماده شود تا کلیه شئون حزب واحد مطالعه شود. این کار برای یکی کردن حزب سودمند است. باید جلسه ه.ا. را به این مسئله اختصاص داد تا عمیقاً روی این مسائل بحث شود. برای در آمیختن کامل حزب، من ایجاد یک مجله مخصوص فرقه درست نمیدانم. موافقم که مجله دنیا.... مقالت لازمه را تهیه کند و عین آنرا به آذربایجانی ترجمه کنیم، روزنامه محلی هست ولی مجله علمی سیاسی دو تا بودند صحیح نیست. اگر مجله خاصی باشد غیر از مجله حزب، آنوقت ریخت کنفدراسیون خواهد گرفت.

کامبخش: جریانات گذشته - ( مالادایا گواردیا و آنتی پارتی و لیکویداتور) روش ناصحیحی از جهت تشکیلاتی بوده و با شدت عمل هم بوده در ه. ا. ما هم نسبت به گذشته توافق نظر نیست ..... میتوان آنرا بحث کرد و به نظر عمومی حزب مبدل ساخت.

در گذشته هر دو سازمان نواقص داشت: مال ما دموکراسی وسیع و مال فرقه آنست که سانترالیسم در آن زیاد بود. دموکراسی فردی باید داده شود که افراد فرقه نظریات خود را بگویند.

کیانوری: من با یک مجله ادبی در آذربایجان مخالف نیستم. مجله دنیا ترجمه شود.

طبری: من معتقدم که فقط مطالب مجله دنیا منتشر نشود. باید مقالات منتخب از مردم، مسائل حزب، دنیا ترجمه و منتشر شود بهتر است.

کیانوری: هم مسایل حزبی دنیا ترجمه شود و مقالات مهم مردم در روزنامه آذربایجان چاپ شود.

اسکندری: .... کاملاً با نظریات کیانوری موافقم که نباید فدرا لیسم تشکیلاتی باشد.

..... من نظریات کیانوری را راجع به مجله تأیید میکنم. مسائل تئوری و سیاسی یکی است ..... باید بلافاصله برای کنترل روزنامه آذربایجان تدابیری اتخاذ کرد.

رادمنش: تأکید داشت تا طرز تفکرها یکسان شود. برخورد عقاید میشود. ولی باید راه درست را پیدا کرد. و خصوصیات محلی مردم آذربایجان را نباید از نظر دور داشت. باید در نظر بگیریم که با مردم و ملت دیگری روبرو هستیم. غلام یحیی: راجع به جریانات در فرقه ( مالادایا گواردیا - آنتی پارتی - لیکویداتور) - دموکراسی در فرقه اعزام نماینده به فرقه مسئله کلی، کنترل روزنامه آذربایجان و و مجله و سایر جواب گفتند....

اسکندری: ..... من گفتم که باید کنترل روزنامه در جهت انکاس خط مشی واحد انجام گیرد. تا حال ما نمیدانیم در این روزنامه چه می نویسید. برای ما هم کنترل لازم است. اگر قرار، شد کسی برود مأمور سیاسی باشد. پس ر. دانشجویان هم مأمور سیاسی فرقه در داخل حزب است.

قاسمی: ..... دانشجویان مطلبی را می گویند که جنبه اصولی دارد. ایرج پیشنهاد کرد که کسی به آذربایجان برود. دانشجویان که مأمور و مسئول آنجا هستند و برخورد ایشان درست نیست. می گویند بعنوان مهمان و سرکش مانعی ندارد. ولی اگر ه. ا. کسی را برای کمک آنجا بفرستد، گویا این کار، با مسئولیت کمیته ایالتی آذربایجان منافات دارد این نیست. اکنون دانشجویان فقط صدر ک. آذربایجان نیست، نماینده ما نیز هست. مثلاً کنفرانس رفیق دانشجویان را انتخاب نکند ولی ه. ا.

اگر لازم بداند، دانشیان را بعنوان نماینده عالی خود آنجا میگذارد و این در احزاب دیگری هم سابقه دارد، منافاتی با مسئولیت کمیته های ایالتی آنجا ندارد. در سالهای ۲۵ / ۲۶ / ۲۷ ما بارها افرادی را به کمیته ها فرستادیم. رفیق کیانوری در سالهای مخفی بالا سر کمیته ایالتی تهران کار میکرد. ه.ا. میتواند نماینده خو را بفرستد. یک نفر، دو نفر، ده نفر، چون مسئله اصولی است ذکر کردم.

### درباره مجله

- می گویند با ترجمه مجله دنیا موافقیم و با یک مجله سیاسی و ادبی هم داشته باشیم. این از لحاظ پراتیک تجمل است. ولی ما که سعی در راه بهتر کردن کلیه امور داریم. بگذارید مجله ارگان رسمی سراسری حزب داشته باشیم. رفیق لاهرودی: مگویند که می خواهید به آذربایجانی بنویسید، بنویسید تا ترجمه اش را را در دنیا بگذاریم. این مجله ارگان سراسری حزب است و از آنجمله سازمان ما در آذربایجان....

لاهرودی: در حزب افراد باید انتخابی باشند. نمیتوان همه مأمور مافوق از مرکز حزب فرستاد.

قاسمی: هیچ منافات ندارد که کسی از مرکز برود، وقی سازمان محلی منحل گردد این حرف رفقا خلاف تشکیلاتی است.

قاسمی: رفقا خودشان پیشنهاد کردند که امکان نشر مجله داریم، گفتیم بسیار خوب. ولی شما که وسیله دارید دنیا را منتشر کنید، حال می گویند برای اینکار امکان نداریم. اگر امکان محدود است فقط دنیا را منتشر کنید. زیرا تقدم ما ارگان مرکزی است.

کیانوری: درباره مجله من معتقدم نباید اینطور شود که دو حزب باشد، دو روزنامه ارگان ( و مجله ارگان ) به این ترتیب وحدت تشریفات است.

رادمنش: ... در مورد رسیدگی، من با نظریاتی که در اینجا گفته شده است موافقم. ولی حالا وقت آن است که اولین کار ما این باشد! این به موقع نیست، مصلحت نیست که اولین اقدام باشد.

طبری: در اینجا گفته شده است شعبه مهاجرین بررسی را تدارک ببیند، آنهم با مشورت و همکاری رهبری فرقه. لذا به هیچوجه این یک اقدام فوری نیست. اگر رسیدگی جدی است باید افرادی را به آنجا فرستاد و رسیدگی جدی کرد، و الا سطحی است.

در این شرایط اپوزسیون که در مقابل رفقا هست از این جریان سوء استفاده خواهد کرد.

تا موقعی که امکان چاپ ممکن نیست مقالات خود را بفرستید در دنیا چاپ شود و دنیا را به آذربایجانی ترجمه کنید. اینکه حالا بیانیم دنیا و مسائل حزبی نشر یابد و یک مجله دیگر دایر گردد، صحیح نیست.

قاسمی: پیشنهاد می‌کنم برای کمک به اجرای تصمیمات کنفرانس وحدت یک نفر دیگر از رفقای ه.ا. به کمک دانشجویان به باکو برود و در آنجا کار کند. الان دو نفر از فرقه سابق در ه.ا. است ولی هیچ فردی از ه.ا. بعنوان کادر نباید در آنجا بنشینند؟ باید وحدت را به آن تجسم داد. تجسم آنست که ر. دانشجویان در ه.ا. کار می‌کنند. یکی از افراد ه.ا. در رهبری فرقه کار کند...

آخرین نکته آنست که لفظ «رهبری» را فقط برای کمیته مرکزی حزب واحد بکار بریم و لفظ رهبری فرقه حذف شود و گفته شود «سازمان ایالتی آذربایجان» رای گرفته شد. / موافقین قاسمی، فروتن و کیانوری

#### دانشیان... جواب می‌گویند.

پیشنهاد دانشجویان: کمیون سه نفری مرکب از رفقا قاسمی، جودت و غفار کندلی با شد. / موافقین: دانشجویان، جودت، طبری، کیانوری، رادمنش و لاهرودی. / ممتنع فروتن، قاسمی / مخالف کامبخش.

جلسه ۳۱ ژانویه ۱۹۶۱ / ۲ بهن ۱۳۳۹

ایرج: در مسئله ارتباط با ایران رفقا گفته اند که هسته آذربایجان، کویت، عراق و خوزستان از میان رفته، حالا ارتباط محدود به دانش در تهران است. رفیق طبری اکنون با شش تن افراد تازه ارتباط برقرار است چنانکه در گزارش است.

کیانوری: ما دو ارتباط مشکوک با تهران و اصفهان داشتیم. الان در زندان افراد بسیار کمی ماندند. اغلب مرتدند. اکثر این افراد یاسیف شدند و رفتند دنبال زندگی و حاضر به کاری نیست.

جودت: آیا جریان از میان رفتن سازمانهای آذربایجان، خوزستان، کویت و غیره آنالیزه شده، آیا تجارب حاصله جمع‌بندی شده است. کیانوری: جریان از میان رفتن کویت و آذربایجان پیش از تشکیل شعبه ما است.

## جلسه ۳/۲ / ۱۹۶۱- / ۱۴ بهمن ۱۳۳۹

عجالتاً نشریه ای به ضمیمه مسائل حزبی، یعنی مسائل تشکیلاتی ویژه سازمان در آذربایجان هرچندی که یک بار به زبان آذربایجانی تهیه شود. الغای کمیسیون: دائر به الغای کمیسیون که قرار بود که بکار سابق حزب و فرقه رسیدگی کند، از جهت مصلحت نبودن عمل اینکار در شرایط مخفی رای گرفته شد به اتفاق آراء تصویب شد.

## جلسه ۲۹ مارس ۱۹۶۱- ۹ فروردین ۱۳۴۰

دانشیان در کلیات ظاهر نظر کرد و گفت که گزارش خوب است و وضع ما را منعکس می کند. ولی نقض گزارش آنست که ما به تبلیغات توجه داریم، نه به تشکیلات. به دانشجو توجه داریم نه به بقیه قشرها ... چنین نباشد که کار ما یک جهته باشد. باید نظریات طبقات زحمتکش را در نظر گرفت، حزب انتخابات نیستیم، بلکه یک حزب اجتماعی هستیم و به طبقات زحمتکش متکی هستیم. باید از وقت استفاده کرد. برای اعزام افراد رهبری عمل کرد. بدون فداکاری و به آسانی آزادی بدست نمی آید.....

اگر افراد را برای ایران تربیت نمی کنیم، در آنصورت وضع کنونی ماهیت ندارد.

..... در غیر این صورت وضعی که داریم آناشیشستی است، بدرد کار نمی خورد. ما باید حوزه ها را به انجمنها بدل نکنیم ..... من طرفدار کیش شخصیت نیستم، ولی حرمت و اتوریته باید باشد.....

چهار نفر، رادمنش، ایرج، طبری و من نتوانستیم حوزه های مسکو را رو به راه کنیم. رفیق جودت در پراک و ایرج در بلغارستان بحزب ما گوش نمی دهند..... در حزبی که انضباط نباشد آن حزب پیش نمی رود. برای تحکیم تشکیلات در ایران تحکیم تشکیلات در مهاجرت ضروری است.

نوشین در حوزه سخنرانی میکند و بر علیه رفتن حکیمه خانم به سمینار زنان اعتراض میکند. اینها موجب جدائی و نفاق میشود.....

در مجله حزبی مطلبی هست که مسئله نام فرقه را قبل از کنگره سوم محو می سازد....

ما کمیسیون برای رسیدگی به گذشته حزب و فرقه تشکیل دادیم، آنرا لغو کردند. و از طرف دیگر می خواهیم گذشته فرقه را رسیدگی کنیم. آمدن به آذربایجان لازم است. ولی از راه غیر تشکیلاتی را ما قبول نداریم..... دوستان دخالتی ندارند که کی عضو حزب است، کی نیست. آنها انترسه هستند کی مهاجر سیاسی است، کی مهاجر عادی است. در این صورت رسیدگی به این پرونده و



به آن پرونده چه معنی دارد. اگر قرار باشد کسی بیاید بدون نظر ک. م. فرقه عمل کند، بیاید گزارش دهد در آن صورت ما برای چه لازم هستیم. بسیار خوب ما را از سمت خود بردارید و خودتان عمل کنید.

راجع به نشریه ضمیمه مسائل حزبی ..... چرا سازمان آذربایجان را از بقیه سازمانها جدا کنیم ..... در آنجا هرکسی از حق خود سخت دهاع می‌کند و حق خود را به احدی نمی‌دهد.

قرار شد تقسیم کار سابق با اصلاحاتی که در جلسه ممتد سابق شد. عجالتا باقی بماند ( همه با حفظ نظر خود با این پیشنهاد موافقت)

و قرار شد این مسئله در پلنوم آینده بعلت عدم وجود اتفاق نظر مطرح گردد.

قاسمی پیشنهاد کرد که لیست افراد در ه.ا. مطرح و تصویب شود.....  
دانشیان این شیوه کار را غلط دانست و گفت که مسئله رادیو و داریوش و غیره که همه از آن خیر دارند.

من به نوبه خود حاضر نیستم که افرادی را که از سازمان آذربایجان در اختیار رفقا قرار دهم تا زمانی که به شیوه های غلط کار مخفی گذشته ما رسیدگی نشود.

قاسمی: ر. دانشیان میگویند که رفیق رادمنش دستور داد لیست بدهم، ولی ندادم. زیرا وجدانم اجازه نمیدهد. این طرز کار صحیح نیست. ر. دانشیان راههای کنکرت سربیت را نشان دهند.

دانشیان: انضباط امر مهمی است و نمی‌توان آنرا با زور تحمیل کرد....  
سرّ را حفظ نمی‌کنیم، مطالب را در خانه‌ها حل می‌کنیم. باید به بهتانها رسیدگی کرد، تا معلوم شود کی درست می‌گوید و کی نادرست. اگر نکنیم وحدت رهبری حفظ نخواهد شد.

ما به یک نفر باور کنیم و کار او را به او بدهیم. ما لازم نیست از افراد خیردار باشیم. بیش از ۵ نفر داوطلب بوده، من گنتم تشکر می‌کنم. حالا وقت نیست، بعضی از افراد را تشویق می‌کردند، خواستم و گفتم..... بفرستیم، بهانه آورد. ما به او گفتیم پس جنجال نکن.... اعزام افراد رهبری به این شکل خودکشی است.... باید قرار بپذیریم که قابل اجراء باشد.

طبری: کسانی که لزوم رفتن افراد رهبری را مطرح می‌کنند.... اول خودشان را در نظر دارند... من در اینجا میگویم که کاملاً داوطلبم.... و هیچگونه قید و شرط برای این کار ندارم.

کیانوری: ما در جلسه قبلی تصمیم گرفتیم اعزام افراد به آذربایجان را دانشیان و رادمنش حل کنند. لاهرودی میگوید که چون نظری به کار عراق و کیانوری اعتماد ندارد، لذا کار لنگ است. و من میگویم راه بهانه را باید بست.

در کشور آدم حسابی فراوان داریم و احتیاجی به افراد مهاجرت نداریم، کافی است.

۵-۶ نفر برای ارتباط گرفتن بفرستیم. من پیشنهاد میکنم. به ر. دانشجویان مأموریت میدهم هر فردی را که مایلند بفرستند و هرگونه کمکی هم حزب حاضر است در اختیارشان بگذارد.

پیشنهاد غیر عملی نکنید. در مهاجرت دیسیپلین برقرار کنید! در این شرایط استقرار آنچنان انضباط غیر ممکن است.

پیشنهاد ۱- کار شعبه بزرگ شده من از عهده آن بر نمی آید باید از رفقای ه.ا. به این شعبه افرادی اضافه شود.

۲- رفقا در شعبه تشکیلات باشند که نسبت به آنها بهانه ای نباشد و حد اکثر اعتماد به آنها باشد.

۳- در مسئله اعزام مسئولیت به رفقا رادمنش و دانشجویان داده شود. و این رفقا بدون مشورت با ه.ا. افراد را انتخاب کنند و اعزام دارند.

دانشیان: من موافق نیستم که نمی توان در مهاجرت انضباط برقرار کرد... ما اگر یکی دو نفر را کنار بگذاریم درست میشود. ه.ا. باید یک طبیب و یک جراح قابل باشد.

من فرق تشکیلات مخفی و علنی را در شرایط کنونی سازمان مهاجرت نمی بینم. این وضع تشکیلاتی نیست. این وضع آناارشی است. اگر ما به ایران خدمت بکنیم این تشکیلات مهاجرت یک پیشیزی ارزش ندارد.

### ضمیمه مسائل حزبی.

شماره ۱۲ مسائل حزبی راجع به قرار پلنوم ۷.  
مقدمه برنامه و اساسنامه

۳۱ مارس ۱۹۶۱

قاسمی: - درباره ضرورت فرقه در ارزیابی دوستان قهرمانی فرقه ذکرش است. کیست که از خدمات بزرگ خلق آذربایجان صحبت نکند. / لاهرودی این هیأت حاکمه هم با جملات پرطمطراق می گوید. / دوستان هنوز نگفته اند که جدا کردن حزب واحد یک ضرورت تاریخی بوده، در جلسه رهبری حزب ما اتفاق نظر در این مورد نیست. رفیق امیرخیزی گویا گفت ضرورت این امر معلوم نیست.

ایرج: .... درباره ضرورت و یا غیر ضرورت تشکیل فرقه تصمیم نگرفته ایم تا بتوان آنرا فکر پوسیده دانست. منم میتوانم بگویم آنهایکه برای فرقه ضرورت قائل هستند دارای فکر پوسیده هستند.

طبری: درباره ضرورت تشکیل فرقه در سال ۱۹۴۵ مسئله باز است، هیچ ارگانی آنرا حل نکرده است تا بتوان در رد یا قبول آن اظهار نظر کرد. برای خود من مسئله روشن نیست. درباره مسئله ای که رهبری هنوز اظهار نظر نکرده چه معنی دارد که ما آنرا محکوم کنیم. آیا این طرز قضاوت به وحدت و تفاهم ما کمک می کند؟.....

لاهرودی: رفقائیکه نمی خواهند ذکری از حکومت آذربایجان بشود تا سنجایی را بخود جلب کنیم توهین بملت آذربایجان است. شاه هم میگوید. آذربایجان سر ایران است، ولی آذربایجان را میکوبد. ما در مقابل تبلیغات شاه در مورد فرقه ساکت می نشینم و به تشکیل حکومت آذربایجان اشاره نمی کنیم.....

اما درباره ترجمه مطبوعات بزبانهای محلی، نشان دهید کجا این کار می شود. در مقابل انتشار مجله ادبی چنان مقاومت شد که من خیال کردم که ما را دارای رشد لازم نمیدانند.

قاسمی:..... ما نگفتیم مجله ادبی نباشد. ما گفتیم مطبوعات حزبی در محل بزبان محلی ترجمه شود. / لاهرودی: شما می خواهید زبان ملی نباشد. / این عوامفریبی و توهین است. هنوز هم روزنامه با اسم حزب نیست. در این عمد هست که نام حزب بالای روزنامه نوشته نشود.

مسئله مهاجرت و راجع به تغییر شکل سازمان فرقه دمکرات آذربایجان گویا از طرف دوستان مطرح شده است.

پذیرش عضو در مهاجرت: دانشجویان معتقد است که در مهاجرت عضو پذیرفته شود و گفت شما در غرب می پذیرید. چون دانشجو است و اما در شوروی نمی پذیرید. چون فرزند کارگر و دهقان است. کیانوری گفت پسر پیشه وری بغرب گریخته است. لاهرودی گفت دکتر یزدی و منقی روشنفکر بودند و در رأس حزب، آنها خیانت کردند. دانشجویان گفت قریشی هم همینطور. کیانوری گفت رئیس خائنین سلام الله جاوید است و این طرز صحبت نیست و الان نمی توان در جلسه شرکت کرد. لاهرودی توضیح داد که منظور از صحبت سوء تفاهم شد. رادمنش قاسمی طرفدار استاژ در مهاجرت هستند.

### گزارش فرقه

ایرج: وحدت سازمانی را از چه راه باید تأمین کرد. حالا فقط اسم است.....

رفیق دانشجویان گاه از استقلال سازمان آذربایجان صحبت می کند. .... اگر مستقل است چه گزارشی دارد بدهد. پلنوم کمیته را تشکیلات میدهند.

ما خبر نداریم و تصادفی می فهمیم. ما نسبت به آگاهی سمپاتی خاصی نداریم. ولی ایشان عضو مشاور ک. م. و معاون فرقه بود. ناگهان نمیدانیم تغییر کرد. او چه کرد. اگر وحدت رسمی است که نیست.

الان شما از ما خبر دارید و ما از شما خبر نداریم. اگر رفیقی هم نخواهیم بفرستیم ایشان می گویند کمیسر نمی خواهیم.

قاسمی: من مایل بودم نظر لاهرودی را درباره این بی خبر ماندن ما از وضع آذربایجان بدانم. ر. دانشجویان از همه گزارش ما اطلاع دارند، با اینهمه وسائل ارتباط، هنوز فهمیدیم که ک. م. پلنوم داشت و تغییر ارگان داشت. ارگان مرکزی باید. ارگان منتخب را تأیید کند. تا تأیید نشود رسمی نیست. باید گزارش پلنوم را بشنویم و نظر بدهیم والا این انتخابات رسمیت ندارد.

آگاهی سخنگوی بین حزب و فرقه بود. من نظرم به این شخص معلوم است. ما به پیشنهاد ر. دانشجویان او را عضو مشاور انتخاب کردیم. اگر دموکراسی در سازمان هست نباید با سرنوشت عضو مشاور بازی کرد.

طبری: ..... این گزارش بقدری شماتیک ناقص است و با عجله تهیه شده که جای برخی مطالب خالیست و فاقد هر گونه اطلاعاتی است ..... این اصل که فرقه دارای حقوق کمیته ایالتی است متذکر شدم. مثل اینکه ر. دانشجویان بنوعی استقلال تشکیلاتی برای فرقه قائل است ..... با این حال دانشجویان گفته که گزارش را تکمیل خواهند کرد.

دانشیان: من در مسکو به رادمنش، ایرج و طبری گفتم که پلنوم خواهد بود. یکی از رفقا شرکت کند.

من صاف میگویم در مسائل دیگر هر یک اختلاف دارید و در مسئله آذربایجان فکر همه یکی است. من پیشنهاد می کنم بدون شرکت ما اختیارات ما را معین کنید.

### اول آوریل ۱۹۶۱

تصمیم - برای اجرای ماده ۴ قطعنامه کنفرانس وحدت در مورد حل مسائل مشخص تشکیلاتی و عملی ناشی از وحدت ه. د. طرح آئین نامه ای را تهیه کرده برای مشورت و اظهار نظر به رهبری فرقه. دمکرات آذربایجان ارسال دارد. پس از آن مشاوره ه. ا. مطرح گردد و طرح نهائی آئین نامه ای که روابط سازمانی فرقه را با رهبری و حقوق و اختیارات این سازمان را معین کند، تنظیم نماید. همه موافق بجز کیانوری.

جشنهای فرقه؛ قاسمی: چون حکومت رنگ جدائی بخود گرفت از تهران جدا شدن و بیرون کردن مشاوران فارس مطرح بود. لذا سودمند نیست اگر تکیه

شده بود روی تمام ایران، در آنصورت حالا هم میشد بنام آن چنان حکومت تبلیغ کرد.

طبری: .... باید دانست که مراعات ما در این مسائل مراعات دکتر سنجابی ها و صالح ها آنطور که دانشیان گفت نیست، بلکه مراعات ایدیولوژی بسیار با نفوذ و قوی ناسیونالیسم بورژائی ایران است. پس از مذهب قوی ترین نیروی فکری درباره ماست. ناسیونالیسم بورژائی در ایران به تمامیت ارضی ایران اهمیت میدهد و ما باید از آنچه که به این ناسیونالیسم برخورد خشن داشته باشد ما را از متحدین ما ( بورژوازی، خرده بورژوازی قشرهای روشنفکر) دور کند جدا بیرهیزیم. ما نباید اشتباهات گذشته را تکرار کنیم و الا دچار ناکامیهای تازه خواهیم شد. ما فقط مواظب رویه دکتر سنجابی ها هستیم.

لاهرودی: اینکه پس از چهار ماه وحدت این مسئله مطرح می شود خود ضرر میزند و مردم را ناراضی میکند.

طبری: مردم فقط رفقای ما در باکو نیست.

لاهرودی: من ایران را در نظر دارم

طبری: آنوقت آن مردم را باید مطالعه کرد که نظر ما را بیشتر می پسندند

یا آنچه را که شما می گوئید.

کیانوری: بدون وحدت با نیروهای معین اجتماع نمی توان به پیروزی رسید. ر. لاهرودی این قسمت را مسخره میگیرد. و وحدت با بورژوازی ملی مسئله اساسی است. ممکن است من در انطباق کنکرت اشتباه کنم. ولی عدم درک آن عدم درک استراتژی حزب است.

لاهرودی: تحریف است. شما دائما حرفهای ما را عوضی می فهمید. شما پیش من که اینجا نشسته ام به ۲۱ آذر نمیتوان ناسیونالیست گفت.

طبری: مسئله صف بندی در میان ما: ..... این امر وجود دارد و علت آنهم روشن است. مدت ۱۵ سال دو سازمان ما از هم جدا بودند..... در واقع طرز تفکر و منطق رفقا مانند ایرج، رادمنش، جودت، کیانوری، قاسمی و من بهم نزدیک است تا با طرز تفکر رفقا دانشیان و لاهرودی در یک رشته مسائل و همینطور بر عکس این تعجبی ندارد. وقتی وحدت کردیم این اعلام یک عمل طولانی و آغاز یک پروسه بود....

قطنامه درباره جشنها به اتفاق آراء تصویب شد

۶۱/۴/۶

کیانوری پیشنهاد کرد که مرا از شعبه تشکیلات معاف کنید. من نمی توانم عضو شعبه باشم و مورد اعتماد قرار نگیرم، واگذار کردن این کار به شعبه یک، یعنی عملی نکردن این کار. من پیشنهاد میکنم شعبه یک رادمنش، کامبخش و دانشیان باشند، من حاضرم هر کاری از دستم بر می آید بکنم. ایرج از دانشیان پرسید - آیا شما نظری به افراد دارید...  
دانشیان: برای من شخص مطرح نیست می گویم در کادر تنگ باشد.  
طبری: پیشنهاد میکنم رادمنش و کیانوری مشغول باشند.  
دانشیان: من موافقم.  
کیانوری مرا از کار شعبه یک معاف کنید.  
دانشیان گفت به پلنوم مرا جعه کنیم.  
کیانوری: تا پلنوم کار اعزام را به رادمنش مراجعه کنیم. در پلنوم بطور قطع حل کنیم. (به اتفاق آراء تصویب شد)  
درباره کنترل لیست افراد بوسیله اعضای ه.ا.  
موافقین ایرج، طبری و کیانوری، مخالفین دانشیان و لاهرودی ممتنع رادمنش و جودت  
کنترل لیست بوسیله دبیران همه موافقتند

**جلسه ممتد ۴**

۲۷ مه ۱۹۶۱ کیانوری: به قسمت اول ایراد جدی دارم. بسیاری بزرگ رفقای ما در دوست تراشی و اعانه دادن از جیب حزب برای مطالبی که هدف حزبی ندارد، این است ایراد اصلی این دعوت داریوش برای چیست؟ دوست تراشی و تحکیم وضع شخصی خود.  
هیأت دبیران هیچ اقدامی درباره بازگشت داریوش نکرده است.  
۲۱ ژوئن ۱۹۶۱

کیانوری نظریات موجود در شعبه تشکیلات را مطرح کرد.  
ضمناً پیشنهاد خود را در این باره و نامه ای را درباره عدم شرکت در شعبه: تشکیلات (۶۱/۶/۶) قرانت کرد که ضمیمه صورت جلسه است.  
تشکیل بوروی رهبری در کشور تصمیم جلسه ممتد ۳ بود.

۲۲ ژوئن ۱۹۶۱

دانشیان پیشنهاد می کند که مصاحبه اعضای ه.ا. در رادیو انجام گیرد. در درجه اول ه. دبیران این مصاحبه را انجام دهند. فروتن این پیشنهاد دانشیان را یک نوع امتیاز دادن و اختلاف بین اعضای ه.ا. می داند و میگوید که من با اعضای ه. د. موافقم ولی این را عملی نادرست میدانم و تکرار محیط و اشتباهات گذشته است و نتیجه بدش را دیده ایم. دانشیان به فروتن جواب داد و گفت ولی مرا اغتشاشی میدانند و این سخن دروغ است. کیانوری گفت محیط غیر سالمی پدید آمده است. ممکن است عواقب آن بد باشد/ قرار شد تصمیم گذشته عملی شود./ از آنجا که طرز عمل و حرکت ناپسندیده قاسمی نسبت به رفیق ایرج درباره مصاحبه اعضای ه.ا. و ه.د. زننده بود. رفیق ایرج استعفا نامه نوشته و تقدیم ه.ا. نمود که او را از دبیری معاف نمایند و اگر ه.ا. نمی تواند این کار را انجام دهد استعفا نامه او را در کمیته مرکزی مطرح کنند.

گزارش شعبه ۳/ ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱  
درباره قبول عضویت به حزب در آستانه پلنوم هفتم رای گرفته شد.  
۱- رفقا اینکه معتقدند قبول عضویت به حزب توده ایران در آستانه پلنوم هفتم جمعی انجام گرفته است:  
دانشیان، رادمنش، جودت، لاهرودی

۲- رفقائی که معتقدند قبول عضویت به حزب توده در آستانه پلنوم هفتم انفرادی انجام گرفته است:

اسکندری، قاسمی، فروتن

نظر کیانوری با اینکه در تکنیک پذیرش نفائسی وجود دارد. ولی اطلاق قبول جمعی نیست / فروتن، قاسمی و اسکندری نیز با این نظر موافقت. طبری نسبت به آرای فوق ممتنع بوده، و نظر جدا گانه دارد. نظر طبری بر آنست که این طرز قبول عضویت مطابق اختیارات پلنوم ششم بود که به ه.ا. داده بود. رادمنش با این نظر موافق است. پیشنهاد جودت: در رسیدگی به صلاحیت سیاسی و اخلاقی افراد بویژه نسبت به افرادی که طبق آئین نامه اخیر ه.ا. پذیرفته شدند توجه خاصی مبذول گردد.

موافقین، قاسمی، جودت، ایرج، کیانوری، ممتنع دانشیان، طبری

رادمنش پیشنهاد خود را کتبا میدهد. / لاهرودی: با پیشنهاد رادمنش موافق است.

مخالف؛ فروتن

ایرج پیشنهاد می کند برای اجرای رسیدگی عملی به واحدها بخشنامه ارسال گردد که اگر اعتراضی به صلاحیت اخلاقی و سیاسی افراد دارند در واحدها مطرح نمایند..

فروتن: طرح این مسئله شفاهی باشد.

موافق- فروتن، قاسمی .

نسبت به پیشنهاد ایرج/ موافقین ایرج، قاسمی، طبری، کیانوری / مخالفین جودت، دانشیان، لاهرودی / ممتنع رادمنش.

قرار شد.....در مورد استالین آباد رسیدگی به صلاحیت انجام گیرد. ممتنع کیانوری.

### قبول عضویت در مهاجرت.

قاسمی معتقد است بهتر است که فقط عضو آزمایشی پذیرفته شود. به پیشنهاد قاسمی رای گرفته شد. / موافقین قاسمی، کیانوری و فروتن بقیه رفقا معتقد که پذیرش عضو قطعی در مهاجرت ممکن است.

### درباره گزارش شعبه ۳ و سازمان آذربایجان

رفیق دانشیان با شدت به بخشی از گزارش شعبه ۳ که در آن اظهارات ر. بقراطی راجع به سازمان آذربایجان و نظر دوستان ذکر شد، اعتراضی کرد و گفت سست کردن سازمان آذربایجان کمک به شاه ایران است. باید این مطالب چرکین از میان برود و احدی غیر از ه.د. حق ندارد درباره فرقه با دوستان صیت کند. چطور شد که دوستان در تماسهای مکرر با ما این مطلب را در میان نگذاشتند و این دروغ است که دوستان این مطلب را راسا گفته اند. دانشیان و لاهرودی گفتند که چون از طریق وحدت حذف نام فرقه ممکن نشد. حالا برخی از رفقا ک.م. رفتند به دوستان گفتند چرا فرقه سازمان دارد و ما نداریم و دوستان هم گفتند برای آنها هم لازم نیست. لاهرودی می گفت یک عضو ک.م. می گفت که بزودی دکان فرقه را می بندند.

قاسمی: آیا ممکن است لاهرودی نام آن رفیق را بگویند.

لاهرودی من احتیاجی نمی بینم جواب گویم.

دانشیان گنت که من عصبانی نیستم. ولی پس از بازگشت به رفقای فرقه بگویم که تشکیلات فرقه در خطر است. آنوقت هرچه بشود رفقا از رهبری واحد خواهند دید.. در آستانه آمدن رفیق زرینه زاد..... گفت که شفائی و حاتمی



به او گفته اند که تشکیلات فرقه بزودی بسته و منحل میشود..... این مطالب در ه.ا. نمی ماند من چرا گریبان خود را بدست مردم بدهم.

۲۷ ژوئن ۱۹۶۱

رفیق دانشیان گفت من ... اگر در اینجا چیزی به ضرر ما بوده رفقا قشقرق راه می انداختند که بخوانند. من هم در چنین محیطی راضی نیستم. این گزارش خوانده شود. / قاسمی گفت: این نکته را بنویسید. / رفیق دانشیان متذکر شدند که از شما تأمینات خوب در می آید، ولی رهبر در نمی آید. / لاهرودی گفت که در اینجا گزارش رفیق جودت خوانده شد، ولی گزارش فرقه را نمی خواهند بخوانند.

قاسمی گفت: اگر امکان چاپ مجله دنیا را چنانکه گفته اید نداشتید، چرا چاپ مجله آذربایجان انجام می گیرد و در مورد مسائل حزبی نیز چرا اقدام نشده است؟

### بضرورت نشر دفاعیه رفیق روزبه

موافقین- کیانوری، رادمنش، جودت، لاهرودی، اسکندری، قاسمی، دانشیان و طبری.

مخالف- فروتن

برای رفع سوء تفاهم هم طبری پیشنهاد می کند که گزارش فرقه خواند شود.

همه موافق // فروتن مخالف.

### مقدرات روابط رهبری واحد با فرقه مطرح شد

دانشیان: ذکر کلمه مهاجرت در ماده اول در مورد رهبری فرقه ضروری نیست. زیرا رهبری فرقه باید سازمان فرقه را در آذربایجان رهبری کند. رفقا کیانوری، رادمنش، اسکندری و قاسمی توضیح دادند که اجرای رهبری دوگانه امور ایران صحیح نیست. باید یک رهبری باشد. در آنصورت فرقه نیز باید جداگانه ارگان داشته باشد و این صحیح نیست.

۲۸ / سپتامبر / ۶۱

رای گرفته شد کامبخش راههای مبارزه را مطالعه کند.

موافقین: طبری، دانشیان، رادمنش ایرج، جودت، لاهرودی / مخالفین-

کیانوری، قاسمی

قاسمی: رأی گرفته شود که دانشیان هم در جریان این امر بررسی، شرکت کند... بررسی امکان ما در آذربایجان! موافقین طبری، قاسمی، اسکندری، جودت رادمنش، کیانوری/ مخالف لاهرودی.

### رأی گرفته شد حذف اسم یزدی از دفاعیه روزبه

قاسمی پیشنهاد کرد که رادمنش اطلاعات خود را درباره یزدی بدهد. رادمنش: من این اطلاعات را به ه.ا. داده ام. اگر ه.ا. رأی بدهد من اینجا مطرح می کنم. به پیشنهاد قاسمی درباره طرح مسئله رابطه یزدی رأی گرفته شد. / موافقین کیانوری، طبری، قاسمی / ایرج ممتنع وبقیه مخالف رأی گرفته شد حذف نام یزدی / موافق- رادمنش، دانشیان. ممتنع جودت - بقیه مخالف. رأی گرفته شده به حذف صفاتی که در مقابل اسامی است. موافق طبری- بقیه مخالف، رد شد.

### وضع داخلی ه.ا.

طبری پیشنهاد کرد که تقسیم کار مطرح گردد. مسئولیت گزارش دهی مستقیم مسئول شعبه در مقابل ه.ا. احیا شود تا نقصهای حاصله بر طرف و اعتماد بیشتر احیا شود.

کیانوری: مسئله تقسیم کار فرعی است و بهتر است بررسی عمومی در کار ه.ا. انجام گیرد. پس از وحدت علل مختل کننده وحدت را نتوانیسم از میان ببریم. پس از مدتی همان معایب شروع کرد به رشد. تناقضات جدیدی پدید شد. عدم اعتماد رهبران سابق حزب توده نضج گرفت و روش ها هست که رهبران فرقه در پیش گرفته اند و نسبت به افراد معینی نظریات خاصی دارند که مطرح نمی کنند، ولی در اقدامات آنها بروز می کند. این دو رشته تناقض دائما در حال تشدید است، ما آنرا طرح و حل نکردیم.

اگر نکنیم دو مرتبه نتایج سهمگین برای نهضت خواهد بود.

من شخصا مدتهات نامه نوشته ام، تصمیم گرفته ام خودم را بعنوان یکی از موانع کنار بکشم. اول از مسئولیت دشواری که بر عهده دارم آگاه از کار ه.ا. و در پلنوم آتی

لاهرودی: مطالب رفیق کیانوری .... فاکت نیست.

کیانوری: مسئله روشن است و محتاج به فاکت نیست....

قاسمی: .... ما بر اساس وحدت سخن می گوئیم. لذا اساس فاکت نیست باید اعتماد کرد. ... من می خواهم طوری مطلب مطرح کنم که دفاع کنند ه باشد نه مسکیت.

در اینکه کار ه.ا. خوب نیست در آن تردیدی نیست. از امکانات استفاده نمی شود. طول جلسات حاضر و کمی نتیجه آن ناشی از چیست؟  
 وضع غیر نرمال است. تقسیم کار در داخل ه.ا. یکی از علل فرعی است. عدم اعتماد به کاری جمعی بین کلیه افراد ه.ا. از سابق بوده پس از کنفرانس وحدت تشدید شده پس از وحدت با فرقه تضادهای که وجود داشت رو گرفت و تشدید شد. تقسیم کار از همینجا سرچشمه میگیرد. در سابق ه.ا. تضادهای درونی خود را از راه اقناع و توافق حل میکرد. پس از آمدن دو عضو جدید جودت و دانشیان (تناسب قوا عوض شد) شیوه اقناع فراموش شد.....  
 با وضع خاص حزب تاکتیک ه.ا. عبارت بود از تکیه بر روی توافق و اقناع، نه اینکه بر روی اکثریت. از همان روزهای اول پلنوم کار تشکیلات بر رفیق رادمنش واگذار شد. رادمنش پس از زحمات زیاد حاضر شد کمسیون تشکیلاتی تشکیل شود ولی این افراد در واقع رای مشورتی دارند.  
 به من اعتماد نبود. رفیق کیانوری و فروتن بسختی وارد کمسیون تشکیلات شدند. رفیق جودت با کسانی رفت ولی با دشواری بیرون میشود. / من به این عدم تساوی معترضم.... اگر قرار است به شعبه تشکیلات کمک شود چرا تنها به ر. جودت اعتماد شود. من منکر سمپاتی و آنتی پاتی نیستم. ولی مخالف دخالت دادن در کار ما هستم. یزدی یکی از پایه های اختلاف در ه.ا. بود. حالا معلوم شد که این رفیق با ه.ا. تماس دارد. با رأی دانشیان مسئله یزدی در اینجا مطرح نشد. یگانه مأمور اعزام رادمنش است.  
 رفیق لاهرودی و دانشیان در این شکاف قرار می گیرند. همیشه ر. رادمنش را پیشنهاد می کنند. برای اینکه به او اعتماد دارند. اگر چنین بود، من راضی ام- بلکه برای تعمیق شکاف است.  
 این اختلاف که رفیق ایرج در استعفای خود که در اثر بر خورد با من نوشت می نویسد که چون قاسمی با دبیری من مخالف است.... ولی چون اختلاف دارد در ه.ا. بالا میگیرد. رفیق ایرج هم دست بالا را می گیرد که گویا قاسمی با دبیری من مخالف است و این خود آبسورت است.  
 من که گفتم تقسیم کادر را در پلنوم مطرح کنیم، برای ایجاد جنجال در پلنوم نیست، بلکه برای آنست که یک کار خلاف اصول را کم. رد کند.  
 .....قاسمی پیشنهاد می کند که او را با رفیق دیگر تعویض کند که بتواند با رفقا همکاری کند.

اسکندری: فاکت آنست که طرز کار ه.ا. رضایت بخش نیست.  
دلایل/ ۱- زیادی حجم کار. ۲- فقدان آن اعتماد سیاسی که باید در حزب طبقه کارگر باشد. بقایای عدم اعتماد سابق باقی مانده بروز می کند. این عدم اعتماد در کار خود خواهانها نه شدید است که در اعضای ه.ا. است. از خود خواهی

که کاراکتر مردم ایران است در حزب ما اتوریته بوجود نیامده است. اگر بخواهیم کاریکاتور آنرا بکشیم حزب نردبانی است که هر یله زیری دارد قبای یله بالائی را می کشد.

کیانوری: آن بالائی با لگد پائینی را می خواهد سرنگون کند. / این پدیده در همه حزب قوی است. یک حزب سیاسی طبقه کارگر بدون اوتوریته ها را قبول ندارم. این پدیده ناسالم است. این بیماری است. حزب ما شرکت بی نام و نشانی است. در اوایل آمدن به آلمان قرار شد رادمنش با اولبریشتم ملاقات کند، ولی ما گفتیم که باید همه ما را قبول کند این قبول تا کنون انجام نگرفته است.

### برای دبیر اول باید اوتوریته قائل شد

در تاریخ حزب با سراسر دعوا بر سر تقسیم کار است. کی این دعوا تمام

میشود.

آیا این علامت چیست؟ زیرا از روز اول همه ما می خواهیم رئیس باشیم..... ۷۰ رئیس ممکن نیست..... این دعوای ریاست هنوز هم ادامه دارد. لذا مرتب باید متد تقسیم کار را عوض کرد.....

درباره تقسیم کار من معتقدم تصمیم ما درباره ه.د. درست است.

.....حالا اگر رفیقی که موافق نیست در طرز کار دائما نشان دهد که این موضوع غلط است. در هر حرفی اشاره یا کنایه ای باشد. دائما متلک روی سر آدم هست. طبعی است که اینهم دلمردگی در کار ایجاد میشود.... / قاسمی در هر بحثی این مطلب را پیش می آورد. یا بصورت اشاره و کنایه یا شوخی یا جدی و این محیط ناراحتی ایجاد می کند. اگر دائم سیخ بزنی عده ای ناراحت میشوند. یا میگویند که این مطلب در صورت جلسه بنویس. او می خواهد با این ادعا ثابت کند که حرف او درست است.... می گوید شما دستور دهید، من اجرا کنم.... در داخل جلسه تکیه کردن به نقاط افتراق روش ما نیست.

### مسئله تناسب قوا در داخل ه.ا.

اشاده شد و در خارج از بعضی رفقا از آنجمله رفیق فروتن شنیدم و آنرا ناصحیح میدانم و ناشی از همان طرز تفکر نادرست گذشته است. اگر مسئله تناب قوا است پس مسئله اعتماد و توافق کجا است. کیانوری:..... من موافق تقسیم کار هستم. من گروه خاص و مشخص نمیدانم.

من روش اسکندری و رادمنش یکی میدانم....

من سالهای ۲۸ - ۳۲.... مقایسه می کنم در داخل ه.ا. پدیده های همان بیماری ها پدید میشود. همان شیوه کار تکرار می شود.....

در مسائل تشکیلاتی باید قضاوت ما سالم و صرف نظر از سمپاتی و آنتی پاتی باشد. دخالت غرض شخصی در امور در گذشته بود و حالا دارد عود می کند. من بروش رفیق قاسمی نسبت به رفتن دانشیان و نسبت به روش دانشیان در مورد رفقا قاسمی و فروتن معترضم. برداشت رفقا ناراحت کننده است.

### اکنون در ه.ا. دو تا نوآس وجود دارد.

۱- از طرف رادمش و ه.ا. این حسن را ایجاد میکند که در مسائل عادی رفقا دیگر مورد اعتماد نیستند. دانشیان گفت که در مسئله اعزام رفقای تشکیلات اعتماد ندارم و پیشنهاد کرد که رادمش و کیانوری باشد و فروتن را حذف کرد. رادمش موافقت کرد.

۲- قاسمی: در اینجا روش نادرست هست و در مسئله فرقه هیچوقت بشکلی که طرفدار قانع کننده مطرح نکرده و اغلب بشکلی بود که قابل دفاع نبود. یکی از عوامل تشدید وضع روشن ر. قاسمی است.

دانشیان در مسائل مربوط بفرقه با سوء ظن شدید نگاه میکند..... دانشیان گاه سمپاتی و آنتی پاتی مشخص خود را سخت دخالت میدهد. دانشیان نماینده یک جریان وسیع حزبی است. این شیوه های نادرست را باید کنار گذاشت.

کسانی که فکر می کنند از تضادهای داخلی ه.ا. میتواند استفاده کنند نیز فعالیت خود را بیشتر کرده اند.

طبری: کیانوری درست گفت که دو نوع تضاد در حزب موجود است، یکی تناقضات داخلی رهبری، دیگری تناقضات ما با فرقه، ولی بنظر من با بزرگ کردن رفقا این تضاد.... برای رفع تضاد اصلاح مسئله تقسیم کار ضروری است.

تضاد با فرقه: اختلاف برخورد و سبک زیاد است و مدتها طول می کشد. ر. جودت: غیر عادی بودن وضع کار ه.ا. تردیدی نیست.

روش رفقا در برخوردها گوناگون است. روش قاسمی ناخوشایند و نادرست است و از این جهت رفیق قاسمی وضع برجسته دارد. ولی بعضی از رفقا نیز مسائل را خیلی درست مطرح نمی کنند در اینجا رفیق قاسمی مسئله تناسب قوا را مطرح می کند که گویا ر. دانشیان و جودت وارد ه.ا. شده اند..... لذا تناسب قوا را یک توهین تلقی میکنم..... امروز اگر احساس می کنیم رفیقی مرا قوه ای می داند در ایجا نمی مانم.

.... این اظهارات که جودت خیلی به آسانی وارد شعبه تشکیلات شد و خیلی بسختی از آن بیرون می آید.....

من با تبدیل ه.ا. به یک آلت معلطه مخالفم. ولی رفقا قاسمی و فروتن با این شکل موافق نیستند، ولی رفقای دیگر این شکل را کاملاً تأیید کردند. رادمنش:..... پس پلنوم هفتم تقسیم کار مطرح شد. بعضی از رفقا می خواهند. آنرا مظهر تناسب قوا بدانند. چنین تناسبی نیست..... نتیجه افزایش حجم کار و تمرکز بیشتر آن بود. مسئله تشکیلات اصلاً به این مربوط نیست. درست است من مدتی مخالف بودم که شعبه ای بوجود بیاوریم که در آن تناقضات ه.ا. که بین من و رفیق کیانوری بود در آن منعکس شود. زیرا ما در سبک کار تفاوت داریم. اینکه من همه اش مقاومت کردم درست نیست. من پیشنهاد کمسیون تشکیلات کردم.

اگر بصورت جلسات شعبه تشکیلات رجوع کنم بین من و کیانوری اختلاف نظر نبود. بین رفیق کیانوری و فروتن بمراتب بیشتر بود..... در اینجا گاه ما سه نفر رفقا جودت کیانوری و رادمنش در مقابل فروتن قرار گرفتیم.... بعد از آمدن فروتن گفتیم تکلیف جودت را معین کنید. فروتن گفت من هنوز بیمارم. حضور و غیاب هم معلوم نیست، به رفیق جودت دست نزنید.

از تقسیم کار دو نفر فروتن و قاسمی ناراضی بودند و جدا مقاومت میکردند..... و در حقیقت حاضر نشدند تن بدهند. به این تقسیم کار و آنرا راه دور کردن خود از کارها تلقی کردند.

رفیق قاسمی غیر از مسائل حزبی کار دیگری نپذیرفت..... من بدو تناقض قدیم و جدید معتقد نیستیم.

من زد و بندی با دانشجویان و لاهرودی ندارم.

من دو بار به آذربایجان رفتم. هر دو بار به من در ه.ا. ایراد گرفتند که بدون اجازه رفتم. مسئله اوتور تیه، مقاله در پراودا / مقاله در دنیا که قاسمی از چاپش خودداری کرده و راجع به داریوش پیشه وی غیره.

قاسمی: من درباره تقسیم کار گفتم این قضیه مربوط به عدم اعتماد و همکاری است. اول باید آن عدم اعتماد و همکاری را حل کرد.

ر. رادمنش میگوید باید برقا دانشجویان و لاهرودی احترام گذاشت. و انگولک نکرد. آیا من انگولک می کنم. / رادمنش بلی شما انگولک می کنید.

کیانوری: اگر عدم اعتماد متقابل در کار نیست بهتر است تغییر دهیم.

در شعبه تشکیلات، مسئله اعتماد متقابل تأثیر فراوان دارد.

فروتن در نتیجه عدم اعتمادی که نسبت به او ابراز شد و رفقا آنرا تأیید کردند موجب نا ناراضی شدید او شد.

ر. رادمنش: امروز صبح گفتند که مطابی درباره یزدی میدانند که نمی

گویند. مطالبی که حسین یردی می داند من حاضرم به عنوان کار سه نفر

تشکیلات کار میکنم. ولی معتقدم که شعبه تشکیلات از رفقا رادمنش و جودت و لاهرودی تشکیل شود، زیرا همه از قیافه‌ها خوششان می‌آید این عدم اعتماد بارها بشکل زننده بروز کرده و رفقا اعتراضی نکردند. بنظر من آن چیزی که در داخل ما را می‌جود همین مسئله است. ساختن بنایی روی این منجلاب خراب خواهد شد..... در ه.ا. که یک رفیق به هیچ بدل شود من در آن ه.ا. کار نمی‌کنم. رفیق دانشجویان پایه عدم اعتماد به فروتن را گذاشته.

دانشیان:..... من به قاسمی گفتم تأمینات خوب میشود. زیرا هر جمله میگوید بنویس این شیوه را در خور رهبری حزب نیست جزء پرونده سازی چیز دیگری نیست.....

مسئله داریوش کاریست که نمی‌بایست بشود و شده. من در صدد آن نیستم که آنرا پیراهن عثمان کنیم.

در باره مسئله دکتر یزدی میگویند که به ما اعتماد نکردند و غیره. این طرز صحیح نیست، اگر این مطلب را مطرح کنیم باید ۵ ساعت حرف بزنیم سودش چیست؟ اکنون ۱۵ روز است که جلسه است..... این خود نتیجه نادرست بودن مسیر کار است. معلوم میشود که همه من هستند کسی نیم من نیست. با این ترتیب نمی‌شود مسائل را حل کرد.

اگر ه.ا. وحدت ندارد تشکیلات را بچه دلتلی دعوت می‌کنیم. این آن نکته است که بقول فروتن اعضای ه.ا. در حوزه شرکت نمی‌کنند زیرا میترسند آنجا اختلاف شود. وقتاً در حوزه نمی‌توان شرکت کرد. برادر پس چطور میتوان انقلاب را رهبری کرد.....

تقسیم کار را اکثریت قبول دارند. رفقای که اقلیت هستند. چوب لای چرخ می‌گذارند تا بایستند یا بشکنند این کار صحیح نیست.... من نمی‌خواهم توهین کنم. رفقای قاسمی و فروتن که از تمرکز امور در ه.د. رضایت ندارند غالباً لحن متلک نسبت به ه.د. می‌گیرند. هی میگویند اینکار برود به ه.د، آنکار برود به ه.د... رفیق رادمنش تقصیر دارد که در اثر خیالت و یا احتراز از سر و صدا کاری را می‌پذیرد.

و سپس کار می‌ماند و همه اش بگردن او می‌ماند.

دبیر که نمی‌تواند هم منشی باشد و هم دبیر.....

باید حرمت رفقا را با لا یرد. در حزب اوتورپته بوجود آورد.

امروز ر. ایرج درباره ملاقات با اولبریشیت گفت اینکه ما را قبول نکرد خوب شد. به دبیر اول باید حرمت گذاشت. حالا بعضی رفقا شراب به جامه سفید می‌پاشند، میگویند غلام اغتشاش راه می‌اندازد. همانطور که رفیق فروتن گفت..... من گفته ام و حالا هم میگویم اصلوب کار مخفی ما در خور تنقید است، می‌گویند ستاد بیاورم، بخوانیم از روی آن انتخاب کنیم. من گفتم دو نفر بیشتر

نباشد. من اسم خاص در نظر نداشتم، من کی به ر. فروتن عدم اعتماد ابراز کردم. من گفتم در محیط تنگ باشد. شما از کجا میدانید که من به ر. فروتن رأی نمیدهم.

در دوره سوم جلسه ممتد کیانوری گفت: اعزام مشکل است. دو نفر خانم بفرستیم نشد. در این جلسه می گوید همه گونه امکان داریم چون اعتماد نیست نمی شود از آذربایجان نفرستاد، می پرسیم مگر جز در آذربایجان آدم نیست که بفرستید. چرا گناه را بگردن من می اندازید. می گویند دانشجویان آدم نداد و کار ما سوخت. چرا اینطور گفته می شود نمی فهمم. آئین موقع امکان نبود، حالا همه گونه امکان هست. منم معتقدم که امکان هست. یک نفر را از حزب خارج کردید بعد به.... فرستادید. اگر خوب بود چرا اخراج کردید. اگر بد بود، چرا مأموریت خاص بفرستید... متد کار کیانوری طوری است که کارها را در دست خود متمرکز می کند و اگر خدای نکرده روزی ناخوش شود آنکارها می خواهد. تقسیم کار را تا پلنوم کنونی حفظ کنیم.

کیانوری: دو سال قبل از وحدت من گفتم بهترین آدم برای اعزام در فرقه است. در مهاجرت ما نیست. زیرا رفقای غیر فرقه ۱۵ نفرند که همه شناخته شده و محکوم شده اند.

ر. دانشجویان می گوید که من نمی خواهم آدم ها را به کشتن بفرستم. حزب توده سازمان ما را سه بار لو داده است، آیا این اتهام کوچک است. شما در جلسه قبل نظری دادید که محتوای آن عدم اعتماد است. اسم نبردید این مهم نیست. چرا از جریان اعزام از سه نفر تشکیلات دو نفر باید مطلع شوند. / دانشجویان من گفتم محیط تنگ باشد.

ر. دانشجویان می گوید بشیوه کار ما اعتماد ندارد آیا رفیق از شیوه ما اطلاع دارد. شما به ما میگوئید دبیر اول حزب را ما بفرستیم، ولی رفیق حسن را از آذربایجان نداریم بفرستیم

لاهرودی: ر. قاسمی عدم اعتماد را به بعد از کنفرانس وحدت مربوط کردند. این عدم اعتماد دوران طولانی دارد. رفیق قاسمی گفتند که سابق امر بر سر توافق بود، حالا آن برسر اکثریت است. / ر. طبری آنقدر هم در سابق محیط شاعرانه نبود! / من نبودم که شاعرانه بود یا نه بود از گفته رفیق استنباط می کنم. رفیق کیانوری هم تقریباً همینطور میگوید. رفیق فروتن هم گفتند غلام یحیی اغتشاش می اندازد. لذا رفقای میگویند تشت بعد از وحدت است آیا واقعاً چنین است. صف آرائی یک طرف علیه طرف دیگر نیست. / منم ده بار گفتم نیست. / قاسمی از اکثریت واقعیت که صحبت کردید. ریشه این اختلاف از قدیم بود.

رادمنش: همه رفقا تصدیق کردند که وضع غیر عادی است. / طبری: من تصدیق نکردم. / بدو دلیل جلسه حاضر خوب آماده نشده است. یکی هم عدم



اعتماد. من اصلا فکر هم نکردم که پیشنهاد ر. دانشیان برفیق فروتن بر بخورد. چه دلیلی است که به فروتن اعتماد نکند. من که هم نوع عدم اعتماد به رفیق کیانوری ابراز نکردم. اعتماد از این بالا تر که به مملکت سرمایه داری میروم و همه جزئیات سفر را کیانوری میدانست.

پیشنهاد رفیق دانشیان رأی گرفته شد. تا پلنوم این تقسیم کار باقی بماند. به پیشنهاد رفیق دانشیان قرار شد مسئله تغییر وظائف رفقا بماند تا بحث درباره تقسیم کار (ر. کیانوری مخالف) بقیه موافق.

کیانوری گنت: چون وضع کار شعبه یک دبیران آن طوری است که این تعویق بضرر کار است. لذا مسئولیت مراتب این تصمیم را متوجه رفقا می دانم. رفیق جودت متذکر شدند که چون ر. فروتن در شعبه یک کماکان شرکت می جویند..... لذا از این تاریخ شرکت نخواهم جست.

من با همان سهولت که رفته بودم بهمان سهولت خارج میشوم. ر. ایرج: چون شعبه یک اختیار دارد از رفقا استفاده کند. اگر شعبه لزوم میداند از ر. جودت استفاده کند.

## ۲ ژوئیه ۱۹۶۱

دانشیان گفت: از دستگاه رهبری سه نفر اعزام شود در اختیار ه.د. برای رهبری امور سازمانی و غیره.

پیشنهاد طبری: در نزدیک ترین فرصت ممکنه حداقل سه تن از اعضای مناسب رهبری بطور مرجح از ه.ا. بکشور اعزام گردد تا این سه تن با شرکت برخی از رفقای کشور که ه.ا. مناسب تشخیص دهد مرکز موقت حزبی را دارای اختیارات در حدود اختیارات ه.د. در کشور پدید آورند- (یعنی اداره امور سیاسی تشکیلاتی طبق رهنمودهای ه.ا.) موافقین- دانشیان، رادمنش، جودت، ایرج، قاسمی با حذف محتوای داخل پارانتیز کیانوری پیشنهاد بخودی خود مخالفتی ندارد. ولی تشکیل بوروی مرکزی نباید موقوف به اعزام افرادی از مهاجرت گردد هر چه زودتر باید از امکانات موجود استفاده کرد.

سه ماه آینده یک یا دو نفر از رهبری اعزام گردد. کیانوری: بجای سه ماه نوشته شود حداقل فرصت و با استفاده از امکانات کیانوری- بمناسبت همین که در اطراف ارزبایی انتقاد کار تشکیلاتی شد. کار شعبه یک رضایت بخش نیست و از امکانات استفاده نمی شود و من نیز نمیتوانم بنوبه خود تعهد اجرای چنین وظایف را در شرایط خاص کار شعبه ما بپذیرم.

در جواب سؤال دانشیان و فروتن کیانوری گفت که علت عدم پیشرفت کار آنست که ترکیب کنونی نمی تواند کار کند.

رادمنش گفت: علت را آشکار باید گفت منم موافقم که شعبه یک هماهنگتر شود. بنده را از دبیر اولی و از مسئول شعبه یک معاف کنید. پیشنهاد: ه.ا. با ایجاد یک ه. موقت سازمان تهران مرکب از رفقای قابل اطمینان قدیمی در ایران موافق است. ه.ا. احیای سازمان های تهران بشکل بسیار محدود و یک رشته وظائف دیگر (ایجاد روزنامه علتی و کار در سازمانهای توده ای بطور جمعی یا فردی.... همه موافق / لاهرودی دانشجویان ممتنع

رادمنش: کسی که دائم استعفاء میدهد کیانوری است. ایشان گاه گرم می شوند. کار می کنند. کم کم وارد پرونده میشود که گویا در شعبه تشکیلات میشد معجزه کرد و در نتیجه عدم هماهنگی یا بی لیاقتی اینجانب، اینطور نشد. اگر شش ماه پیش میشد آدم فرستاده نشد. باید چنین آدمی را توبیخ کرد. فروتن میگوید در شعبه یک هرج و مرج است، درست است و عامل قسمت اعظم آن کیانوری است که نظمی ندارد و به همه کار بدون استثناء دخالت میکند. با نظر کسی حاضر نشد کار کند نه کیانوری نه فروتن یک موقع معلوم شد که کار از دست او خارج است. (کیانوری این اتهام نادرست است، من گزارش دادم و شما قبول کردید.) کیانوری میگوید کار ه.ا. پیش نمی رود. می پرسم کدام پیشنهاد را مطرح کردید که تصویب نکردیم که کار در نتیجه عقب افتاد. آخر همینطور حرف زدن ذهن ه.ا. مشوش کردن است. در بحث راجع به ه.ا. کیانوری مسئله عدم اعتماد را مطرح کرد و حال آنکه کیانوری جز بدو سه نفر بکسی اعتماد ندارد. این که نمی شود در هر جلسه استعفاء داد.

دانشیان: باید فاش کرد که در ه.ا. سخن مخفی نمی ماند. بهمین جهت گفتم اعزام باید در چار چوب تنگ انجام شود. لذا صحبت من به هیچوجه عدم اعتماد یکی نبود، رفیق کیانوری از این سخن این نتیجه را گرفت که من به فروتن باور ندارم. من آشکار گفتم چنین چیزی نیست، ترکیب شعبه را منم ناهماهنگ و ناجور می دانم. رفقا کیانوری و فروتن سازمانهای موجود در مهاجرت باوری ندارند و لذا نمی خواهند از آن استفاده کنند، لذا پیشنهاد می کنم ه.ا. با دقت در این باره بیاندیشد.

وضع کنونی شعبه باقی بماند و بحث به جلسه آینده سپتامبر موکول شود.

موافقین - فروتن جودت، اسکندی، قاسمی، طبری.

ممتنع - رادمنش، دانشیان، لاهرودی، کیانوری.

جودت: وضع شعبه یک رضایت بخش نیست، ولی از لحاظ ادامه کاری

موافقم.

لاهرودی: رأی گرفته شود که کار شعبه یک و ه.ا. غیر نرمال است.

ه.ا. به شورای عملی و عینی کار اعزام و اینجا سازمانهای حزبی در ایران واقف است، ولی با اینحال بر آنست که از جهت حساسیت بزرگ این و طالیف ه.ا. شعبه یک باید نقائص موجود در اینجا کارها را هرچه زودتر مرتفع نمود و جریان اعزام و ایجاد سازمانها را هرچه بیشتر تسریع کند. به بی نظمی و بطور موجود در این زمینه خاتمه دهد.

موافقین: فروتن، طبری، اسکندری قاسمی، کیانوری.  
ممتنع: دانشیان، رادمنش لاهرودی.  
مخالف رجودت.  
قاسمی: درباره قطعنامه وضع ه.ا.

من با متد تعمیق تضاد موافق نیستم. ایجاد تشنج در این شرایط بصلاح حزب نیست. من به هر گونه گذشت شخصی در این مورد حاضرم. من باکی از طرح مسئله در پلنوم ندارم، ولی آنرا بصلاح حزب نمی دانم. این امر موجب دو دستگی در پلنوم خواهد شد.

روش خلاف به حزب زیان خواهد زد. یک بار در پلنوم ۴ اینکار شد، همه تعهد کردیم.

دانشیان: من معتقدم که این امر را مستقیماً به پلنوم رجوع کنیم. حفظ این وضع مضر است:

به ه. د. مأموریت داده شد که گزارش جامعی در این باره تهیه و به جلسه ممتد آینده ه.ا. بیاورد.

موافقین- فروتن کیانوری، رادمنش، اسکندری، قاسمی، طبری، لاهرودی.  
مخالفین- دانشیان، جودت

۱۹۶۱/۹/۲ - ۱۱ شهریور ۱۳۴۰

### بحث در باره احیای سازمانهای حزبی در ایران

دانشیان: ما تشکیلات مهاجرین نیستیم. باید حزب را در ایران احیا کنیم. اینکه تا از دور نامه بنویسیم و جواب در یافت داریم. این احیای سازمان نیست. افراد بما اعتماد ندارند و علت آن هم اینست که در گذشته یک متدار اشتباهات کرده ایم و دسته بندی ها ئی بوده و حالا هم بقایای آن دسته بندی موجود را بررسی کنیم. می توانیم در شهرها استخوان بندی تشکیلات را بوجود آوریم. ما می توانیم در ده تشکیلات را پی ریزی کنیم ولی شرط آن اینست که در میان ما وحدت باشد.

دسته بندی نباشد، لذا راه اینکار تنقید ه.ا. است. باید آنهایی را که مزاحم کار هستند کنار گذاشت. ناراضی هستند مانعی ندارد. نباید حزب را معطل گذاشت. اگر حرمتی هم در ایران بما می گذارند برای خود ما نیست، برای آنکه ما در مهاجرت هستیم و فکر می کنند سخن ما سخن دوستان است. بهر جهت من نظر خود را به بحث راجع به وضع رهبری خواهم گفتم.

اسکندری سؤال کرد صرف نظر از تنقید آیا بنظر ر. دانشیان راهی که باید برای احیا شده معین است یا نه.

دانشیان: این راه کنونی ما در چنگ سازمان امنیت است، باید راه دیگری یافت.

۱۹۶۱ / ۹ / ۴

**دانشیان: وضع غیر نرمال است:**

قاسمی: از تناسب قوا صحبت می کند، فروتن از صدمه شرکت ه.ا. در حوزه سخن می گوید. اولبریشتم رادمش را دعوت می کند ما مانع میشویم. ما امکان های ۴۶ / ۱۹۴۵-۵۳ / ۱۹۳۵ را از دست دادیم و حالا همه امکان سوم را هم از دست خواهیم داد.

من قبول ندارم که راه احیای سازمان در ایران همان راه ماست که رفقا گفته اند. هزار راه است. راه کنونی ما را سازمان امنیت می داند، باید راه دیگری در پیش گرفت. سازمان امنیت ما را گیج کرده، او در دنبال ما است و حال آنکه ما باید از او قابل تر باشیم. ما اگر وحدت داشته باشیم از او قابل تریم، ما به ترتیب کار مخفی فکر نمی کنیم. من بارها گفته ام که کورس ترتیب کادرهای مخفی ایجاد کنیم. ما تبلیغاتچی داریم. و تشکیلاتچی نداریم. متد کار ما درست نیست. ما به کسی که از حزب خارج کرده ایم کار مخفی می سپاریم. این از اصول حزبی غلط است. کسی که خودسرانه به ایران رفته بمدرسه گذاشته ایم. او تابع ما نیست. ما او را تقویت میکنیم. بقایای دسته بندی همیشه باقی است. عیب حزب آنست که با دسته ائتلاف کرده و آنرا قطع نکرده است. در مسکو، استالین آباد، راستف، بلغارستان، رمانی، آلمان و غیره همه جا ائتلاف و دسته بندی هست. هیچ جا وحدت نیست، اساس این ائتلافات از بالا است.

۱- باید بقایای دسته بندی را از میان برد. و دستگاه رهبری یکپارچه ایجاد کرد.

۲- برای از بین بردن عدم اعتماد در ایران باید یک هیأت با اختیارات ه.د. فرسناد.

۳- برای ترتیب کار مخفی همت گماشت.

۴- اگر ه.ا. نتواند مشکل را حل کند، در آنصورت برای حل، آن را به دوستان مراجعه کرد.

قاسمی وضع کنونی را در ه.ا. غیر نرمال نمی داند، بلکه وضع را وضع نامطلوب میداند که باید با کوشش جمعی در رفع آن اقدام کرد. اسکندری: غرض من از وضع غیر عادی تشنجی است در ه.ا. چه در جلسات چه در خارج و موجب کندی پیشرفت کار است. طبری: بنظر من هماهنگی و اعتماد متقابل تشکیلاتی به حد مطلوب در هیأت اجراییه نیست. بقایای دسته بندی گذشته علت عمده پیدایش وضع کنونی است.

موافقین- دانشیان، لاهرودی

یکرشته عوامل ناشی از روشهای نادرست کار و شیوه های غلط بر خورد به مسائل و بقایای حب و بغض گذشته موجب بروز وضع غیر عادی (یا وضع غیر مطلوب) کنونی است.

موافقین- فروتن، کیانوری رادمنش، جودت. ایرج، قاسمی، طبری، دانشیان و لاهرودی به علت سابق ممتنع اند.

بروز برخی اختلاف نظرها در مورد چگونگی اجرای بند ۴ قطعنامه کنفرانس وحدت از علل وضع کنونی ه.ا. است.

موافقین- فروتن کیانوری رادمنش، اسکندری قاسمی، طبری. مخالفین- دانشیان- لاهرودی.

پیدایش برخی نارضایتی ها در مورد ترتیب تقسیم کار در ه.ا. موافق- کیانوری، رادمنش، جودت، اسکندی، طبری مخالفین- فروتن، قاسمی. ممتنع- دانشیان و لاهرودی

برای حل این وضع ایجاد تغییراتی در ترکیب کنونی ه.ا. و بوجود آوردن جمعی که متجانس و وضع غیر عادی در میان آنها حکمفروا نباشد، ضروری است.

موافقین: لاهرودی، دانشیان.

ممتنع: اسکندری، ( علت امتناع این است که در شرایط کنونی دورنمای ایجاد یک جمع متجانس بدان معنی که در بحث گفته شده نمی بینیم) جودت: هنوز ه.ا. مشخص نکرده مسئولین کی ها هستند. لذا روشن نیست. فروتن رادمنش، طبری، قاسمی.

پیشنهاد طبری: برای بیرون آمدن از وضع کنونی تشکیلاتی مشخص کار ه.ا. مطرح شود و درباره آن نظر اتخاذ شود، ما اگر نتوانیم حل کنیم به پلنوم مراجعه کنیم.

موافقین- طبری، کیانوری، رادمنش، اسکندری، جودت، فروتن قاسمی. مخالف- دانشیان ( در سابق ۲۰ روز سعی کردیم، نتوانستیم حل کنیم. حل کردن فایده ندارد.)

ممتنع- لاهرودی مواد مصوبه این جلسه که توصیف کننده وضع ه.ا. به پلنوم اطلاع داده شود.

موافقین- دانشیان: مخالفین- جودت: اگر حل مسائل را پیدا نکردیم بدوستان مراجعه کنیم، نه به پلنوم.

کیانوری: موافقم، طرح این مسئله در پلنوم ضربه سختی به وحدت است. لاهرودی من هم با این نظر موافقم. مخالف: اسکندری، فروتن.

قاسمی و طبری بعد از رسیدگی به مسائل مورد اختلاف در این باره نظر میدهیم..

برای اجرا بند ۴ قطعنامه کنفرانس وحدت. ۱- در کنفرانس آتی فرقه تعداد معین از اعضای ه.ا. ک. م. رهبری واحد به عضویت پلنوم فرقه انتخاب شود.

۲- شورای ارتباط رهبری واحد که ه.ا. تصویب کرده تصویب به پلنوم داده شود. به اتفاق آرا تصویب شد.

### درباره تقسیم کار

رأی گرفته شد که نظامنامه موجود درباره تقسیم کار کماکان باقی بماند. طبن قطعنامه مصوبه تعیین دوره اجلاسیه .

موافقین: کیانوری، رادمنش، جودت، اسکندری، دانشیان، طبری، لاهرودی، مخالفین: فروتن، قاسمی.

۶ سپتامبر ۱۹۶۱

- ۱- چرا به فلان کس که از حزب خارج شد، مأموریت کار در ایران رجوع شد
  - ۲- چرا درباره لو رفتن سازمانهای تهران رسیدگی نمی شود..
  - ۳- کار پرونده عراق چه شد.
- بمناسبت همه این ایرادات بحث طولانی در گرفت و قرار شد مأموریت مرجوعه به فلان کس تنفیذ شود.  
همه موافق / بجز دانشجویان.

#### درباره مسئله لو رفتن سازمانهای مخفی در ایران

شعبه یک تحقیقاتی را که در این زمینه شروع کرد است. ادامه داده گزارش به ه. ا. بیاورد.  
موافقین: همه - دانشجویان گفت با توجه به روحیه رفقا از اظهار نظر خودداری می کنم.  
درباره پرونده عراق هم گفته که این امر به ه. ا. مربوط نیست.  
رفقا طبری و لاهرودی موافق فوری با طرح حقوق و اختیارات دبیر اول هستند و بقیه رفقا با طرح آن بعد از پلنوم.

#### درباره بهبود کار ه. د. دبیر

پیشنهاد شد گزارش مسئله پس از پلنوم مورد رسیدگی قرار گیرد.  
درباره احیای سازمانهای حزبی  
به فرمول زیرین رأی گرفته شد.  
اما در زیر مسئله احیای سازمانهای حزبی در ایران مقررات مصوبه ه. ا.  
در جهت اصول عمومی و از جهت شیوه های فنی کار در ایران روی هم رفته  
صحیح است. ناچیز بودن نتایج حاصله بطور عملی ناشی از مشکلات عینی  
است. با اینحال کار ما دارای نقائص جدی قابل رفع است که به مشکلات داخلی  
ه. ا. و شعبه یک مربوط است.  
موافقین: فروتن، کیانوری، رادمنش، جودت، اسکندری  
لاهرودی: به عقیده من نقائص کار باید تصریح و کنکرتیزه شود. من با  
این فورمول مخالف نیستم.  
دانشیان/ ممتنع

۱۹۶۱/۹/۷

کیانوری: در گزارش نوشته شود خط مشی ه.ا. بطور کلی صحیح بوده و نتایج رضارت بخش است.  
 رادمنش: من با نظریات رفقا جودت و طبری موافق هستم نتایج کار کنفرانس وحدت رضایت بخش میدانم.

#### نتیجه:

.....عمل و اقدامات ه.ا. در مورد اجرای بند ۴ قطعنامه کنفرانس وحدت علیرغم برخی نقائص و ناپیگیری بطور کلی صحیح بوده و نتایج حاصله رضایت بخش است.  
 موافقین: فروتن، کیانوری، رادمنش، جودت، اسکندری طبری، دانشیان لاهرودی.  
 مخالف: قاسمی

چون ر. دانشیان تصریح کرد که وی نظریات خود را راجع به ترکیب ه.ا. در پلنوم مطرح خواهد کرد، غالب رفقا متذکر شدند که این عمل زیان به کار حزب میزند و جلسه ۱۴ شهریور نیز اکثریت طرح این مسائل را در جلسه پلنوم درست ندانسته است.

#### 21 سپتامبر 1961

کیانوری: از قطعنامه - اطلاعیه پلنوم کلمه "یک هفته فعالیت ثمربخش" حذف شود.

موافقین حذف: فروتن و کیانوری - بقیه مخالف  
 کیانوری گفت: چون می دانم چه جریانی در حزب در حال تکوین است از لحاظ وحدت و سلامت حزب شرکت خود را در کار تشکیلات سودمند نمی دانم.

#### 5 شنبه 28 سپتامبر 1961

اعزام نماینده به کنگره 22

اسکندری بر علیه تقاضای نفر سوم برای شراکت در کنگره اعتراض کرد.

لاهرودی گفت که اگر ضرورت خاصی نباشد چه لزومی دارد که نفر سوم تقاضا شود اگر ضرورت هست رفیق دانشیان شرکت کند در آنصورت یکی از آن دو نفر که دعوت شده اند میتواند رفیق دانشیان باشد.  
 رفیق رادمنش از پیشنهاد ه.ا. دفاع کرد و گفت اگر ترکیب دو نفری را یکی از فرقه بگیریم خود موجب برانگیختن اعتراضاتی است من با نظر رفیق اسکندری کاملاً موافقم که شرکت دادن یک رفیق آذربایجانی حتماً قانونی نیست.



1961/11/9- مسئله وضع دکتر کشاورز در جلسه آتی هیأت اجراییه مطرح گردد.

21 نوامبر 1961: مسئله راجع به حادثه اخیر (یزدی) مطرح است: کیانوری: من برای این هیأت اجراییه صلاحیت رسیدگی باینکار نمی بینم چون خود هیأت اجراییه در این جا مطرح است. لذا باید از همین روز تدارک پلنوم را دید.

لاهرودی:

سؤال

- 1- رفقائیکه از ایشان در کار مخفی استفاده شده مانند گ...، یزدی، خ... و دیگران موافق تصمیم ارگان رسمی است؟
  - 2- در مورد استفاده از این افراد آیا رسیدگی همه جانبه نسبت به وضع این افراد میشود یا نه؟
  - 3- آیا در مورد استفاده از این افراد کسی و یا کسانی از اعضاء هیأت اجراییه ک.م. و سایرین در باره وضع اخلاقی و سیاسی و حرکات ایشان تذکراتی داده اند یا نه؟
  - 4- نظر هیأت اجراییه تنها رسیدگی به حادثه اخیر است و یا بطور کلی رسیدگی به تمام کارهای گذشته از قبیل جریان آذربایجان، کردستان و خوزستان و شیراز و اصفهان و غیره.
  - 5- پیشنهاد می کنم چون اطلاعی از وضع شعبه 1 نداریم پرونده های مربوط در اختیار این جانب گذارده شود برای آشنائی همه جانبه مسائل. کیانوری: در مورد رفیق گ... تصمیم شعبه 1 وجود دارد. در باره افراد دیگری استفاده برای کار شعبه 1 از آنها شده لذا تصمیم در باره آنها نیست. من وقتی که پاسپورت بدون عکس را تهیه می کردم به رفیق رادمنش توصیه کردم که به حسین یزدی ندهد (رادمنش تکذیب کرد) رفیق نوروزی من شاهد هستم که بمن مراجعه کرده که دوباره حسین یزدی گفت من باو گفتم برو به این رادمنش بگو. رفیق رادمنش حرف درگوشی بمن گفت. مستقیماً خودتان مراجعه کنید. نوروزی گفت حسین آدم سبکسر و عیاشی است نمی توان باو اعتماد کرد.
- طبری: شما بایستی دوشنبه را مطرح میکردید.
- کیانوری: این یک دعوای تازه بود.
- از خ... در کارهای کوچک آنها در این اواخر در باره حوزه برلین ... رادمنش: بهتر بود که رفیق کیانوری در شعبه 1 مطرح میکردند.
- گزارش هیأت دبیران را هم لاهرودی و هم کیانوری خیلی محدود و غیر لازم دانست.

کیانوری: باید علت پیدایش این پدیده را کشف کرد. باید دید ریشه این پدیده کجاست. لذا در این جا باید مسائل آذربایجان و خوزستان را مطالعه کرد.

رای

1- هیأت اجرائیه خود و در جریان اخیر دستبرد پلیس از جهت بروز عدم هشیاری و دل فراحی در کار قابل انتقاد می شمرد.

موافقین: طبری، اسکندری، جودت، رادمنش، لاهرودی، مخالف: فروتن  
ممتنع: کیانوری - موکول به رسیدگی همه جانبه.

2- نظیر این انتقاد به هیأت اجرائیه نیز وارد است.

فروتن و کیانوری ممتنع بقیه موافق.

3- نظیر این انتقاد به شعبه تشکیلات نیز وارد است.

ممتنع: فروتن و کیانوری بقیه موافق.

کیانوری: بدون رسیدگی به حدود مشخص مسئولیت این ارگانها این نوع رای گرفتن ها لوٹ کردن مسئولیت است.

4- برای آنکه درجه مسئولیت این ارگانها دقیقاً معلوم گردد لازم است در باره عمل ارگانها در مورد افراد باند جاسوسان سلزمان امنیت رسیدگی مشخص بعمل آید. موافقین همه.

5- این رسیدگی باید مشمول آن افراد واحدهای دیگر حزبی شود که نظر بمسئولیت‌های مختلف حزبی داشته اند نسبت به افراد باند مزبور ماموریت‌هایی واگذار داشته اند.

همه موافق ممتنع کیانوری / چون حدود این عمل معلوم نیست/

اسکندری پیشنهاد می کند که برای رسیدگی کمیسیونی مرکب از سه نفر تشکیل شود. کمیسیون مرکب از رفقا جودت، کیانوری و اسکندری انتخاب شد.

کیانوری: جریان را باید از زاویه عدم اعتماد رادمنش به کلکتیو و اصول کار حزبی برداشت کرد. فاکنتهایی را مطرح میکنم که اخیراً شنیده ام و با هم در سینه رفقا رادمنش و جودت فاکنتهایی هست (مانند ملاقات با دکتر رضوی)

رادمنش مسائل را از هیأت اجرائیه و حتی ه.د. مخفی نگاه داشت ولی به حسین یزدی اعتماد کرده است. 1) تذکره دومین افراد اعزامی 2) ملاقات با

رضوی و حتی رفیق ایرج خبر نداشت 3) رابطه دکتر یزدی بوسیله حسین یزدی فرستادن پول و پیغام 4) اطلاع از رابطه روستا بوسیله حسین با دکتر کشاورز

5) فرستادن پول به یزدی برای بالا بردن اوتوریت یزدی بین زندانیان 6) دزدی خانه روستا اطلاع ندادن رادمنش به جلسه.

رفیق رادمنش از صلاحیت سیاسی کیانوری خبر دارد و با آنکه برای او

پرونده جاسوسی درست کرده بود.

همه میدانند که فروتن از لحاظ کار مخفی تیپ محکمی است. ولی به او کاری مراجعه نمی کند. رادمنش فقط به چاکران خود کار رجوع می کند. اگر او هم تا بهترین فرد باشد چاکر نباشد آنوقت مورد اعتماد نیست و از همین لحاظ است که بمن در کار مسافرت اعتماد نشد. لذا به حسین یزدی اعتماد بیش از هیأت اجراییه بود. این جزئی است که حالا فهمیدم آنهم غیر مستقیم.

رفقا بخاطر دارند که من در آستانه پلنوم در کمیسیون تشکیلات به سبب تحریکاتی که بر علیه فروتن و من بود کار میکردم پس از پلنوم همان روحیه علیه من و فروتن موجود است. من بمناسبت تجدید نامه ای به شعبه 1 نوشتم که متن آنرا هم اکنون می خوانم این نظر عیناً در جلسه قرائت شد و در صورت جلسه ثبت شد.

بشرف حزبی و جان عزیزترین کسم که در تز اول استعفانامه نوشتم که رادمنش با مثال شهناز و علوی و حسین یزدی بیشتر از کیانوری و فروتن اعتماد دارد این مطالب را من بر ققای شعبه 1 گفتم.

لذا وضع ما اینست که پسری که ظاهراً خوب بود جاسوس شد. این نشانه خرابی کار است. دکتر یزدی آلازم داد که نظام از مکاتبه با رادمنش لو رفته و هنوز نمی دانم که این مکاتبه با نظام از چه راهی انجام گرفته است.

لاهرودی: کشف آدرس محل کار ما کی بود.

کیانوری: در دوران انتشار اخبار ایران.

لاهرودی: باید قضاوت عادلانه کرد تا به پیشرفت کارها کمک کند. از عوامل این وضع در حزب ما: عدم اعتماد بقایای فراکسیون (در بالا و پایین محیط خارج) - اختلاف در رهبری در پایین حزبی و محیط ناسالم همه شرطی است که همه وجود دارد.

1- عدم اعتماد در رهبری 2- عدم اعتماد اکثر افراد رهبری 3- محیط ما

نیز ناسالم است.

اگر ما در شوروی بودیم این خطر رخنه دشمن کمتر بود. حسین یزدی و امثال جاسوس مادرزاد نیستند وضع خانوادگی آنها هم این را اقتضا نمی کرد که اینها جاسوس شوند.

حسین یزدی که تنها نیست. خیرخواه و زاهدی هم جاسوس شده اند /مستوفی، فاطمی، آزمون، مانی/ خیرخواه که همکار نوشین و خاشع بود چطور شد /امیرخیزی تا تابستان این سال 1961 با خیرخواه ارتباط مکاتباتی داشت/ که بدام آیرملو افتاد. (خ...)مورد تردید ماست /او اصلاً بر علیه سازمان حزبی - کمیته - در مهاجرت است/ ایرج اتهام را به (خ...) و خیرخواه زده است/ در آلمان دشمن میتواند از ما استفاده کند و برای این شرایط موجود است.

راه دشمن تهدید و تطمیع است. در این جا از راه تطمیع استفاده می کند. آیا گارانتی هست که دشمن حسین یزدی دیگر را پیدا نخواهد کرد. در آنسوی برلین. 80 مرکز جاسوسی هست. با وجود دانستن وضع تدابیری اتخاذ نکردیم. دایره ضدجاسوسی تشکیل دادیم ولی مسئولش یکسال است مریض است. در اخبار ایران عکسهای منازل رفقا چاپ شد ما آنرا بررسی نکردیم لذا هیأت اجراییه مسئول اساس وضع است. سازمان امنیت از شیوه کار ما مطلع است. چه نتیجه گرفتیم آنست که تصدیق کردیم شیوه احیاء سازمان ما بطور کلی شیوه ناصحیح است. و پلنوم هم آنرا تصدیق کرده است. ما خودمان خوابیده ایم که دشمن هر چه می خواهد بکند. من در جای خود پیشنهاد خواهم کرد که چه باید کرد که وضع را بکلی عوض کنیم. اما به رفیق رادمنش در موارد کنکرت ایراداتی وارد است. هیأت اجراییه با اکثریت آراء رفیق رادمنش را مامور کرد که کار اعزام را بدست بگیرد. رفیق رادمنش به جای اینکه راجع به اعزام به اعضاء هیأت اجراییه مراجعه کند و قرار هیأت اجراییه را اجرا کند ولی از آنجائیکه در این باره به حسین یزدی مراجعه کرده قرار هیأت اجراییه را نقض کرده است. رفیق جودت: عدم اعتماد در محیط کار ما بود هنوز هم هست. همه بهم گفته اند اعتماد سیاسی هست. رفیق دانشیان گفت که اعزام در کادر محدود باشد. محیط کار و شیوه زندگی ما طوری است که دشمن می تواند از این و یا آن طریق بما ضربت بزند. در همه منزل صحبت حزبی است. اگر کسانی مواظب باشند می توانند همه جریان را کشف کنند در حقیقت حسین یزدی حداقل استفاده را کرده است. باید شیوه کار را عوض کرد. من با اینکه گویا کیش شخص پرستی و عدم اعتماد به مقررات حزبی در نزد رفیق رادمنش موجب این جریانات شده است موافق نیستم بی بند و باری تکروی و اهمیت ندادن به ارگانها و عدم مراعات موازین حزبی در نزد همه رفقا و از جمله رادمنش موجود است. ما در این جا اعتماد به هیأت اجراییه و شعبه 1 کردیم تا چند ماه پیش رفقا گفتند ما کارها را با مشورت انجام می دادیم. رفیق قاسمی غالباً می گفت سه نفر که عضو شورای تشکیلات و سه نفر که دبیر از همه چیز خبر دارند فقط رفیق طبری و من از مسائل بی خبرم. مطلب اینطور بود. لذا معایب طرز کار تشکیلاتی فقط نزد رادمنش نیست. در مورد اعتماد زائد رادمنش به حسین از طرف رادمنش اعتمادی زائد بر آنچه که دیگران کرده اند، نکرده است. و اینکه امکان داده است. از روابط قرابت استفاده کند چنانکه گوئی رفیق رادمنش در این کار تعمدی داشته و این درست نیست.

رفیق رادمنش: کیانوری می گوید که گویا من کولت شخصیت دارم. اعتقاد بموازن حزبی ندارم. اعتماد به ه.د. ندارم و در ضمن گفته که شما این حزب را بهم زدید مسئول بدبختی حزب هستید. از جلسه خواهش دارم که اگر مطالبی دارند که این اتهامات را تایید نماید بگویند. سالها است که ما می خواستیم به زندانیان کمک کنیم. به هیچ وجه راهی پیدا نمی کردیم. جزء در موارد جداگانه که بوسیله یزدی انجام یافت. دکتر یزدی پیغامی داد نه بواسطه حسین یزدی بلکه توسط مادر مهین وقتی که باینجا آمد.

ایرج در باره اصل کمک بوسیله یزدی مطرح شد ولی جریان کمک از طریق مادر مهین رادمنش چند روز پیش به ه.د. گزارش داد. خلاصه نامه بزبان آلمانی که توسط حسین رسیده بود به اطلاع ه.د. رساندم و قرار شد ادامه دهیم.

موقعی که کتاب روزبه مطرح بود قاسمی مطرح کرد که رابطه با یزدی را توضیح دهم ولی هیأت اجرائیه رای نداد که مطرح شود.

راجع به اعزام حسین بخارج من از ایرج پرسیدم گفت برای پول بود و اما راجع به کشاورز باید گفت که من خود گزارش دهنده اخراج او بودم. در روش هیأت اجرائیه بی عدالتی هایی میدیدم و نظریاتی داشتم ولی رفقا بمن گفتند بگوئید من نگفتم.

راجع به دکتر رضوی من به کامبخش قبلاً و فردای آنروز هم به ایرج اطلاع داده ام.

راجع به زردی از خانه روستا: روستا بمن گفت و خواهش کرد که به احدی نگویم و گفت که به پلیس مراجعه کرده است من گفتم که عقیده ندارم که حسین زردی بکند. جالب اینجاست که کیانوری باور نمی کند که حسین زرد باشد. من تصور می کنم که مخصوصاً به کیانوری و خانواده ایشان زیادی اعتماد کرده ام دلایل این امر را در موقع خود عرض خواهم کرد.

رفقا دشمن مرا هدف قرار داده: ایرملو و علوی کیا /کیانوری – دشمن از شما دفاع می کند. روزنامه اطلاعات نطق شما را تقریباً تماماً گذاشته است. این حادثه کاملاً موفق میشد خودم و خانواده ام از میان می رفتیم. آیا انصاف است در چنین موقعی شخصی این حادثه را شل بگیرد و حساب خورده تصفیه کند.

کیانوری: متاسفانه هیچ حادثه برای رادمنش درس عبرت نیست. تابع آنست که منافع خصوصی دبیر اولی خود را حفظ کند. نزدیک شدن یک نفر پلیس از کجا سرچشمه میگیرد. بنظر اعلام اعتماد به کولکتیو و یافتن همکاران مطیع – نه فقط به کیانوری عقیده ندارد بلکه به ایرج هم عقیده ندارد و عقیده ندارد که باید به هیأت اجرائیه و هیأت دبیران گزارش دهد. جلب اعتماد رفیق رادمنش خیلی آسانست. سه هفته با رادمنش خوشگویی میکنید سمپاتی پیدا می

شود. اعتقاد می کند انتقاد می کنید اعتماد سلب می شود. این همان عیب اساسی است.

رادمش مطالب را برخلاف واقعیت مطرح می کند.

1- محمد یزدی باینجا آمده و با عده ای از افراد حزبی تماس گرفته اما ما از آن خبر نداریم.

از ایران نامه ای از رفقا هرمز و مالک آمده که محمد یزدی با دو نفر از هیأت اجراییه ملاقات کرده و باو مشورت داده اند که بر علیه مطالبی را بنویسند.

2- نامه اخیر یزدی بعقیده من موجب برکناری قاسمی از هیأت اجراییه شده است.

یزدی در نامه خود برکناری عده معینی را مطرح کرده است. در اینجا برای برکناری قاسمی و فروتن تدارک می شود.

لاهرودی: چرا باید نامه یزدی در اخراج کسی تاثیر کند.

ایرج: رفقا هرمز و مالک نوشته اند که کسانی به آنها گفته اند رفقا به نفع یزدی امضاء جمع کنند و به هیأت اجراییه بفرستند نه علیه کیانوری.

جودت: به چه مناسبت در این مسائل کیانوری اسم مرا توام با رادمش مطرح می کند. طبق چه فاکتی من در این مورد با رادمش مشترکا واردم.

کیانوری من در دو مورد گفتم:

1- در مورد رفقا قاسمی و فروتن که من میدانم رفیق جودت در این مسئله نظر خاص داشت.

2- مورد دوم: ملاقات با دکتر رضوی نظایر آنست. شاید رادمش چیزهایی دیگر به شما گفته باشد.

رادمش: رفیق کیانوری میگوید که سازمان امنیت می خواهد مرا بزرگ کند / روزنامه اطلاعات از شما دفاع کرده/ و بر عکس سعی در کوچک کردن رفیق کیانوری کرده /لاهرودی: ستاره تهران اعلامیه حزب را عیناً کلیشه کرده/ نقشه سازمان امنیت آشکار است که مرا به این روز سیاه نشانند. شاید هم بدتر میکرده. اگر سازمان امنیت از اختلافات ما خبر داشت باید اینرا هم می فهمید که این بلا که بسر رادمش می آورد مورد استفادۀ چه جناحی از حزب خواهد بود.

من به فروتن و کیانوری رای دادم ولی به قاسمی رای ندادم و خودم هم گفته بودم که من باو رای نخواهم داد. مسئله قاسمی اصلاً ربطی به نامه یزدی ندارد.

اما نامه یزدی که شما میگوئید با اطلاع سازمان امنیت است. این حسین یزدی بی شرف است که حتی رحمی به پدرش هم نکرده است.

راجع به نظام سوادپور من جلوی رسیدگی را نگرفته ام. من با او رابطه مکاتباتی داشتم.

فروتن: دو عامل: عامل شخصی و عامل جمعی

من با مقداری از نظریات رفیق کیانوری راجع به رفیق رادمنش کاملاً موافقم ... من در رفیق رادمنش خصوصیات می بینم که بکار ما صدمه می زند. این خصوصیات آنهایی است که رفیق کیانوری گفت - عدم اعتقاد بکار جمعی - در بسیاری کارها مشورت می کند ولی در مجموع این اعتقاد نیست. مشکلات خود را بمشورت میگذارد.

1- ملاقات با دکتر رضوی 2- ارسال پول برای دکتر یزدی - عدم مشورت اینجا هم دیده می شود - آیا مادر مهین خانم این صلاحیت را داشت و خود یزدی هم صلاحیت داشت - 3- ملاقات با محمد یزدی - آیا هیأت دبیران تصمیم گرفته بود / ایرج: رسماً مطرح نشده بود. / رابطه محمد یزدی با ارتجاع روشن است. او آدم مشکوکی است. 4- رادمنش در باره داریوش پیشه وری جداً مخالف با تحقیق هیأت اجرائیه نسبت به کار او بود. من در این جریان خیلی عصبانی شدم که یکفرد خود را در مقیاس کولکتیو می گذارد. اینها نشانه عدم اعتماد به جمع است.

2- رادمنش: این خاصیت را دارد که نسبت به عده ای سمپاتی دارد - و من هم جزء آنها هستم و به عده ای هم آنتی پاتی دارد - دلیل ندارد - افرادی که از بسیاری جهات آدم خوبی نیستند رفیق رادمنش علاقه عجیبی به آنها دارد. هر کس از رادمنش تعریف می کند رادمنش با او صمیمی میشود. افرادی که به رفیق رادمنش انتقاد کند مورد آنتی پاتی رفیق میشود.

کارهایی را به افراد نالایق و نامناسب مراجعه می کند. مطالبی را به آنها می گوید که به آنها سمپاتی دارد. رفیق رادمنش گاهگاه آن اصول حزبی را که همه باید بدان عمل کنند اگر در جهت نظرش نباشد ترتیب اثر نمی دهد.

مواردی هست که ک.م. تصمیم می گیرد وقتی رادمنش مخالف باشد بیک عنوانی از زیر این وظیفه میرود.

بیش از اندازه بخود اعتقاد دارد فکر می کند که بهتر از همه میدانند و بهتر از عمل همه می کند.

رادمنش در کارهای خود نظم و ترتیب ندارد.

بعنوان مسئول تشکیلات آشنایی لازم بکار تشکیلات مخفی ندارد.

رادمنش باید حزب ما را در خارج معرفی کند و دستگاه کار ما را بگرداند

و از دست برد به گاوصندوق هیأت دبیران اطلاع داشت؟

در مورد رفیق کیانوری من نظریاتی دارم که بعداً خواهم گفت.

وضع در تمام کارها غیرعادی است. اگر اساس کار را اصلاح نکنیم. رادمنش را هم اگر ساکت کنیم کار اصلاح نمی شود. کار تشکیلاتی ما جمعی نیست تصمیمات در خارج از ارگان گرفته میشود. یک ایراد اساسی مسئله ارجاع کارها است به هیأت دبیران این مسئله ای که مورد بحث طولانی بود. این تصمیم هیأت اجرائیه از لحاظ پراتیک بکلی مضر بود.

همه کارها را به یک هیأت سه نفری دادید که از تاریخ تصمیم تا امروز شاید فقط طی یکماه هیأت دبیران در ترکیب کامل خود تشکیل شده باشد. کار دیگر دادن اعزام به رادمنش. آیا این صحیح است که دو نفر از یک هیأت سه نفری از اعزام اطلاع داشته باشند و نفر سومی نه تازه آن دو نفر هم فقط یک حق اطلاع از همه جریان داشت.

فروتن: مثال کنکرت از اعزام یکنفر صحبت کرده و نتیجه میگیرد که بر اثر تصمیم فردی انتخاب اشخاص دقت نشده است.

از پلنوم 4 به بعد جریان وضع بهتر می شد. کارها هم پیشرفت می کرد. ولی از روزی که وحدت با فرقه انجام گرفت نقطه تحول در کار اعتماد در داخل هیأت اجرائیه بوجود آمد.

روزی قاسمی در اینجا گفت در نتیجه وحدت با فرقه تناسب قوا در داخل هیأت اجرائیه بهم خورد. این تز ایشان را من آنوقت قبول داشتم و حالا هم قبول دارم. پلنوم اخیر این مسئله را نشان داد. حتی از رفقا شروع کردند با بند و بست در داخل ک.م. تا عده ای را بیرون بگذارند و عده ای را بیاورند. چرا فشار دفعه اول آمد روی رفقا قاسمی و فروتن. من عقیده ندارم که نتیجه مذاکره با محمد یزدی بوده (کیانوری منم عقیده ندارم.) من فشار به قاسمی را از جانب ف.د.ا می دانم/صحیح است/رفقای فرقه سیستم کاری دارند که جنبه مثبت دارد و منفی دارد. آنها عادت نکردند که کسی مخالف نظرشان داشته باشد.

من این سیستم کار را قبول ندارم. از روز اول و مدت برخورد بین رفقای فرقه و من و رفیق قاسمی پیدا شد. از موقع کوپته کردن عضو هیأت اجرائیه و تحمیل عضو مشاور /امیدوارم رفیق لاهرودی برنخورد/ من و رفیق قاسمی در این جهت بودیم که باید وحدت را عمیق کرد. رفیق دانشجویان سعی کرد مخالفین خود را بکوبد و موافقین خود را تقویت کند. و افراد حرف شنوی را بیاورد. تمام فشار روی دو نفر آمد. رفیق دانشجویان در تمام مدت بمن اطمینان نداشت و همیشه مایل بود که مرا از کمیون تشکیلات خارج کند. رفیق دانشجویان می خواهد برای توسعه قدرت خود در هیأت اجرائیه استفاده کند و کسانی را که در هیأت اجرائیه می خواهند با خودشان بمانند و یا کسانی را بیرون بیاندازند موجب بروز این عدم اعتماد شد. به جریان پلنوم 9 توجه کنید. رفیق دانشجویان در مورد رفیق



قاسمی موفق شد در پلنوم آینده نوبت من است. بالاخره نوبت رفیق کیانوری هم خواهد رسید.

دستگاه رهبری ضربه خورده که باین زودی ها نمی توان قد راست کند ولی اگر این نواقص رفع شود شاید بتوان کاری را انجام داد. رفیق ایرج و جودت از بی احتیاطی، بی نظمی و بی مبالاتی رفیق رادمنش صحبت کردند و نسبت کولت شخص پرستی را که از طرف کیانوری باو داده شده رد کردند.

### قرار

1- رفیق رادمنش حسین یزدی را بیش از اندازه مورد اعتماد قرار داده و گاه ماموریتهایی بوی احاله کرده بود که متناسب با کار تشکیلاتی حسین یزدی نبوده است. در اثر ابراز اعتماد کامل رفیق رادمنش حسین یزدی امکان یافت با استفاده از قرابت خانوادگی به منظورهایی مخرب و ضد حزبی خویش دست یابد.

همه موافق ممتنع رادمنش - کیانوری با این مطالب موافق است ولی آنها را فرعی می شمارد.

2- رفیق رادمنش در حفظ اسناد و مدارک و پول مرتب مرتکب بی احتیاطی شده است. همه موافق ممتنع رادمنش - کیانوری بآن نظر نسبت بماده گذشته.

3- بردن صندوق بی احتیاطی است؟

### فروتن و کیانوری ممتنع- ایرج و طبری رادمنش بیطرف . جودت و لاهرودی

در مورد حفظ کلیدها نهایت بی احتیاطی بخرج داده شده است. همه موافق قرار شد 5 موردی که کیانوری در صحبت خود گفته در کمیسیون مورد رسیدگی قرار گیرد.

همه موافق - رادمنش مخالف.

6- رفیق رادمنش از جهت دل فراخی و بی مبالاتی بی احتیاطی و عدم هشیاری رفیق اعتماد زائد و غیر موجه موجب مجازات انضباطی است. همه موافق رادمنش با فرمول خود در نامه اش موافق است.

7- تغییر مسئول شعبه 1 و آزاد ساختن رادمنش از امور تشکیلاتی و تعیین نفر دیگری بجای وی.

طبری، اسکندری، کیانوری و فروتن موافق

رادمش موافق است برای اینکه با این کلکتیو نمی تواند کار کند. مخالفین جودت - لاهرودی پیشنهاد لاهرودی: پرونده هایی که مربوط به احیاء سازمان است و در مورد سازمانهای لو رفته و راجع به اروپای باختری در آن حدود که به یک عضو مشاور هیأت اجراییه ارائه داد در اختیار من قرار گیرد.

### 7 دسامبر 1961

لاهرودی: من طرفدار تغییر و تقلیل رهبری هستم. آنطور که دوستان توصیه کرده اند 5 نفر باشد. در صورت عدم موافقت و امکان تقلیل یابد. اعضاء شعبه 1 به بوداپست بروند و در آنجا اقامت داشته باشند. ارتباط آنها با عالم خارج یعنی مناسبات و مکاتبات خصوصی مستقیم انجام نگیرد.... اعضاء شعبه 2 به محل رادیو بروند و در آنجا اقامت گزینند. در موقع جلسات که حتماً دوره ای خواهد بود در جلسه مشترک شرکت کنند.... اسکندری: یک سلسله معایب وجود دارد که این فقدان تجانس و عدم اعتماد تشکیلاتی را به وجود آورده من پس از پلنوم 4 بر این عقیده بودم که باید کورس همکاری را ادامه داد. متأسفانه این کورس متوقف ماند همکاری بین قوای غیرمتجانس است. در حزب باید وحدت و همفکری باشد. یک قسمت در نتیجه وحدت ما با فرقه دمکرات آذربایجان که فکر جدیدی در داخل هیأت اجراییه بروز کرد. کوشش از طرف فرقه دمکرات آذربایجان می شود برای نگاهداری وضع موجود در داخل فرقه و به این دلیل یک سری اقداماتی می شود. این سیاست وارد کار هیأت اجراییه باشد و با این سیاست باید مبارزه کرد. آنچه که الان هست فدرالیسم تشکیلاتی است. استقلال کامل فرقه دمکرات آذربایجان به تمام معنی و عدم کنترول با تمام معنی الان وقایعی به رای العین دارد در داخل فرقه دمکرات آذربایجان می گذرد. رفیق دانشیان خود را ملزم نمی شمرد که هیأت اجراییه را خیردار کند. در روزنامه آذربایجان هر چه می خواهند می نویسند. این وحدت بدرد نمی خورد. در نتیجه این وضع چند روش مختلف پیدا شده است. یک روش تحمل این وضع است. یک روش شدت در مقابل این وضع است. یک روش منطقی که نه تحمل را قبول دارد نه شدت را ولی طرفدار اقدامی برای تعمیق وحدت است. من خیال می کنم که رفقای فرقه دمکرات آذربایجان بی نقشه هم نیستند. این یکی از فاکتورهای اختلاف داخل ماست.

همه ما در مسئله تعمیق وحدت یک پولتیک نداریم سیاستهای متفاوت و معانی متفاوت. از طرف دیگر در داخل خود هیأت اجراییه ... باز هم کشمکشها در مسائل مختلف بروز کرده. اختلافات در سبک کار و سوابق ذهنی گذاشته ...

تصمیمات ما در باره طرز کار بهانه بروز اختلاف نظر شد. فاکت آنست که عجلتاً یک محیط صمیمیت و اعتماد در داخل هیأت اجراییه وجود ندارد. نظر ما در مسائل یکی نیست. در انواع مسائل اختلاف نظر عمیق است. یک چنین هیأت اجراییه قهراً نمی تواند کار موثری انجام دهد.

از پلنوم چهارم صمیمانه معتقد بودم که میشود اصلاح کرد ولی دیگر من مایوس شدم .... باید فرمی ایجاد کنیم که موجودیت حزب ما را بهم نزنند. ما باید وضع مهاجرت را اصلاح کنیم و در اطراف خود انطباط برقرار کنیم. ... من طرفدار یک جمع متجانس هستم ولی این ک.م. قدرت آنرا ندارد رجوع کنیم به دوستان. اگر لازم باشد افرادی را عضو ک.م. می باشند بالا بکشند ... سن بالا رفته. عده دیگری را برای جانشین باید آورد. اگر تغییر رادیکال در حزب لازم است باید به آبسترکسیون کنونی ک.م. توجه نکرد. افراد تازه بیاوریم و کار را راه بیاندازیم. اگر مرد میدان هستیم عمل کنیم. فروتن ... متجانس بدو معنی است: فقدان هر گونه اختلاف در مسائل مختلف حزبی /کیانوری: یعنی ایجاد جمع احباب/ این مرگ حزب است. من با آن مخالف هستم. معنی دیگر هماهنگی در کار رفقای هیأت اجراییه و وجود استیل (سلیقه) واحد در کار هیأت اجراییه ولو آنکه اختلاف نظر در مسائل باشد. حالا اگر یکی هم ... تند شد مانعی ندارد. آنوقت آن درست است. کولکتیو یعنی جمعی که دارای نظریات مختلف هستند و آنرا صادقانه بیان می کند. ما اختلافهای بسیار مختلف داریم هر کدام یک ساز میزنیم. آیا می توانیم افرادی را بیاوریم که همه دارای خصوصیات واحد داشته باشند. برخورد بین آنها نباشد. بجای این 9 نفر اگر 9 نفر دیگر بیاوریم اختلافات رفع می شد؟

ایجاد جمع متجانس به آن معنی اتوپیا است.

... شما می خواهید سلیقه یکی باشد ولی آنرا بوجود آورد. مسئله سریت خوب نیست ولی ما به دادن قطعنامه کفایت می کنیم. لاهرودی می گوید جایی بروم که ایرانی نباشد. مگر ما در ایران کار نخواهیم کرد. شما از رفقا بپرسید آیا کسی از من توانست مطلبی بیرون بکشد /لاهرودی: همه همین دعوی را می کنیم/.

من با تقسیم کار خیلی مخالف بودم. نتیجه آن را بد می دیدم و بد هم در آمد ولی با آن تقسیم کار میشود کار کرد /اگر چه آنرا غلط می دانم/ ولی در شرایط ما نمی شود. در یک هیأت اجراییه درست و ه.د. درست بی آن تقسیم کار هم میتوان کار کرد. در جمع ما کسانی هستند که نظریات شخصی را دخالت می دهند. عیب ما عدم تجانس نیست. درد آنست که جمع از اختیارات خود استفاده نمی کند و الا این جمع می تواند از هر جمع دیگر بهتر عمل کند.

جودت: تقلیل افراد رهبری که یک جمع باشد با اعتماد و یافت متقابل و با دائره محدود ایده قابل مطالعه است. ممکن است 5 نفری با اعتماد متقابل و سلیقه یکسان و روش جمعی میتوان یافت اگر بتوان پیدا کرد من 100% با آن موافقم. در داخل هیأت اجرائیه متاسفانه یک چنین 5 نفری وجود ندارد. ما به هیأت دبیران اعتماد کردیم. و به آنها این اختیار را دادیم جدی به مسائل برسند و به جزئیات برسند متاسفانه آنها نتوانستند بر اساس شیوه صحیح حزبی عمل کنند.

ما در شرایط آنورمال (غیر عادی) مهاجرت هستیم که حدش معلوم نیست چقدر طول بشکد. وظیفه داریم کسانی را برای جانشینی درست کنیم. اگر جانشین درست نکرديم خیانت کردیم.

استیل واحد کار را باید معین کرد. راجع به تغییر شیوه زندگی با نظر لاهرودی موافقم.

در مهاجرت اصلا بکار کونسپراسیون توجه نداریم. زندگی کسانی را که باید کار مخفی کنند تغییر دهیم. این معایب کار ماست. بهیچوجه مربوط به اختلاف نیست. ما اختلافات را گذاشتیم به کنگره سوم. اما اختلافاتی که در کار ما هست الان مربوط به همین استیل کار است و هسته اساسی آن اینها است. باید علل و فنون رخنه پلیس را بررسی کرد نه چیز دیگر. باید توجه کرد که سر کلایف را پیدا کرد.

فروتن ... این کولکتیو جمع خوبی است بشرطی که کار خود را اصلاح کند و می تواند هم اصلاح کند.

کیانوری ... ما شیپور را از سر گشادش میزنیم. صاعقه آمده ضربه شدیدی به پرستیژ حزب ما خورده است. وقتی حادثه با شاخ و برگ پخش شود ذره ای اعتماد به دستگاه رهبری نخواهد ماند.

5 سال است در کشور بحث است. گروه کوچکی می گوید رهبری حزب قابل اعتماد سیاسی است ولی تشکیلاتی نیست. بقیه می گویند هیچگونه اعتماد به جهت سیاسی و تشکیلاتی رهبری نیست ... کارهای سابق این بود. بهبود کار وحدت افراد سرشناس رهبری. این کورس بود تا این حادثه. این حادثه جریان جدید بوجود آورد. ولی پس از آن حادثه دیگر آن کورس جواب نمی دهد. جمع ما به نظر واحد برسد در باره فکر اساسی و یکی را که باید قربانی کرد باید قربانی کرد. ما در محاصره پلیس طی نه سال دچار چنین بلایه ای نشده بودیم. باید دید در شرایط عینی این وضع را چه چیز بوجود آورده است. اگر کسی بگوید وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان آن را بوجود آورده است obsoured است. ولی اگر گفته شود پس از وحدت ... شیوه جدیدی بوجود آمده است مربوط است بررقای جدیدی که به هیأت اجرائیه آمده از تشکیلاتی تا قبل از پلنوم 8

وضع ما بهتر شد. از این تاریخ اعتماد شروع می‌کند به متزلزل شدن. در شرایط پس از پلنوم 8 محیط مساعدی برای تقویت جهات منفی رهبری پدید شده و دشمن همه جا نفوذ می‌کند... نقطه ضعف آنجا است که عوامل منفی در رهبری است. یزدی و بچه‌های او در اطراف رهبری عمده‌ترین نقطه ضعف بود. بهبود ریشه این کار مخفی و شیوه فعالیت و بهبود استیل کار رهبری ضروریست. ولی باید دید کجا بیمار است. مسئله تقسیم کار عامل عمده نیست آن عامل بسیار کوچکی است. حالا باید یک عمل جراحی نسبی بطور کولکتیو میتوان این وضع را حفظ کرد. و اگر نکنیم آنوقت باید عمل قطعی را کرد که رفیق ایرج گفت.

آنوقت باید هیأت اجرائیه موقت را ایجاد کرد. اگر ما بتوانیم با مشورت صحیح با رفقا راه حل با حداقل درد را پیدا کنیم بهترین موفقیت است. اگر نکنیم و کار بمبارزه بکشد آنوقت من شخصاً حتی از مسئله حفظ اسم حزب توده ایران نیز تردید دارم. آنوقت باید حزب دیگری تشکیل شود و این ترکیب نمی‌تواند اعتماد کشور را جلب کند.

لذا، برای ایجاد حداقل اعتماد یعنی احیاء اعتماد باید عمل کرد. بهبود استیل کار بطور ریشه‌ای بهمان شیوه‌ای که رفقای چینی کرده اند. کادر را نمی‌توان مرتب عوض کرد بلکه کار کادر را عوض کرد.

لاهرودی: اختلاف نظر در حزب ناگزیر است: اما اگر اختلاف نظر براساس اغراض باشد آیا از جهت کاپریز باشد یا خلاف اصول حزبی باشد این اختلاف نظر قابل حل نیست. باید دید اختلاف نظر از چه نوعی است: در گذشته اختلافاتی بوده که از آن مسموعاتی دارم. آیا این اختلافات امروزی بر اساس همان اختلافات گذشته است. وقتی از تناسب قوا صحبت می‌شود در داخل حزب اختلافات عمیق را نشان می‌دهد. اختلاف اخلاقی چه ربطی دارد با تناسب قوا و یا استعفاها که پی در پی داده میشود. این نشان می‌دهد که این اختلافات ریشه عمیق دارد. اگر میشود بدون جراحی وضع را اصلاح کرد. اختلاف تقسیم کار از اختلاف داخلی ما است. آیا این شیوه اخلاقی قاسمی و فروتن بود که این شیوه تقسیم کار را نمی‌پسندیدند یا اختلافات بعد از ورود فرقه به حزب البته احتیاجی نیست در روزنامه نوشته شود "آذربایجان جنوبی" فوراً باید ریشه کن کرد. ولی نباید با حمله و شمشیربازی این کار را کرد. نباید گفت این ناسیونالیسم است. اگر گفته می‌شود که غلام، جودت و لاهرودی آمدند در داخل هیأت اجرائیه تشنجاتی بوجود آوردند اگر واقعاً این افراد نقشه خصوصی دارند باید افشاء کرد. روح لیبرالیسم به هیأت اجرائیه امکان نداده است که کار قطعیت داشته باشد. اگر این کولکتیو نمی‌تواند کار کند باید برود و کولکتیو دیگر بیاید کار کند والا با یکی دو نفر قربان کردن نمیتوان کادر را بهتر کرد.

اگر قربانی کردن لازم است بهتر است همه قربانی شویم و عده ای بیایند که کسی از آنها نتواند ایرادی بگیرد.

اسکندری: طرح من از فرقه دمکرات آذربایجان این نیست که گویا آمدن غلام و لاهرودی موجب اختلال شده. من گفتم چه سیاست مختلف در حل مسئله تعمیق وحدت وجود دارد. بنظر من میرسد که غلام می خواهد وضع موجود کار بین فرقه و حزب را بدون تغییر نگاه دارد. این اختلاف است نه اینکه ایشان اختلاف انداخته باشد. من معتقدم که باید وحدت با فرقه را تعمیق کرد و جلو رفت، صحبت شخصی نیست. واگذاری مسئولیت شعبه تبلیغات به طبری مطرح شد.

لاهرودی و جودت هر گونه تغییری را با تقسیم کار سابق نادرست می دانند با این پیشنهاد مخالفت کردند.

نامه 1961/12/7 کیانوری مطرح شد.

1- برای رسیدگی به گفتگوهای گوناگون در باره جریانات ناسالم در ارگانهای حزبی در دوران مهاجرت و پرونده سازی علیه افراد بی گناه رسماً از دوستان اطلاعات دقیق خواسته شود.

2- گویا رفیق جوادزاده قربانی توطئه هایی گردیده و عوامل باقروف در از بین بردن او دست داشته اند و در کنگره 22 مطالبی در باره حادثه قتل کیروف اظهار گردید. اظهارات آذرنور در من شبیه و تردید ایجاد کرده. دوستان در این باره هم برای روشن شدن تاریخ حزب ما را مستحضر سازند.

8 دسامبر 1961 - 17 آذر ماه 1340

1961/12/12 راجع به نامه 1961/12/7 کیانوری:

1- قرار شد این نامه پس از آمدن غلام و کامبخش مطرح شود. لاهرودی گفت باید نسبت به کلیه شایعاتی که وجود دارد رسیدگی شود.

رادمنش: پلنوم 4-8 یک سلسله تصمیمات گرفته اند بحران را بطور نسبی حل کردند ولی هر وقت مسئله مهمی مطرح می شود باز هم رهبری دچار تناقضات و بحرانهای تازه می شود. پس از کشف شبکه جاسوسی و دستگیری رفقا در آلمان غربی با کشف سازمان در اصفهان یکبار دیگر وضع بحرانی خاص در رهبری بوجود آورده تجدیدنظر کامل در وضع ما در فعالیت ما چه در خارج و چه در داخل بویژه تجدیدنظر در رهبری در برابر ما قرار گرفته است...

بعقیده طبری با وجود مشکلات زیاد ترکیب موجود بهترین ترکیب ممکن است و تغییر قاسمی هم کار ناصواب بود و تغییر دبیر اول هم مصلحت نیست.

کیانوری گفت که صاعقه به ما زده شده و باید کاری کنیم که از این وضع تجات یابیم و به عقیده ایشان باید قربانی داد. این شکست شده است. نقطه ضعف در این شکست رادمنش است. بهتر است که خود رادمنش استعفاء بدهد و الا این کار با مبارزه و وضع شدیدی مواجه خواهد شد. رفیق کیانوری پس از آنکه توصیه دوستان را در باره ترکیب 5 نفری شنید، دیروز گفت من خیلی فکر کردم ننوانسته ام 5 نفر پیدا کنم. خودم را هم جدا کردم ولی چنین 5 نفری را نیافتم. نمی دانم آیا 5 نفر در کمیته مرکزی نیافتند و یا آنکه در سراسر حزب 5 نفر برای هسته حزب پیدا نکردند.

چطور می شود که حزبی که 20 سال از عمرش می گذرد و در جریان کمونیستی 40 سال سابقه دارد نشود 5 نفر را برای رهبری حزب پیدا نکرد. این تضاد اندیویدوالیسم و اگونیسم است ... رفیقی که از 1946 دبیر اول حزب است و در نزد احزاب و اعضای حزبی احترام و وجهه دارد می شود کنار گذاشت. آیا میشود او را با به سبب دلفراخی، بی مبالاتی و اشتباه احمقانه کنار گذاشت نه خیر. بعقیده من یک دبیر اول را به علت انحراف سیاسی عدم اطاعت از کولکتیو نقض نرمهای سازمانی و داشتن کیش شخصیت، معایب اخلاقی و از این قبیل بتوان کنار گذاشت. کیانوری بدین مسئله توجه دارد. بهمین سبب کیانوری تنها بمسئله کشف شبکه جاسوسی و دستبرد حسین یزدی در خانه من قناعت نکرده به دنبال یافتن و اثبات عیوب دیگری علیه من هستند. از این نظر از لحاظ خودشان بدرستی عمل می کند. غیر از ایشان در هیأت اجرائیه کسی بمن اتهاماتی نظیر اتهامات بالا وارد نکرده است.

رفیق کیانوری برای اثبات نظریات خود استدلال تازه ای پیدا کرده اند و آن اظهاری است که پری روز در باره انتشار نطق من در اطلاعات هوایی کرده و گفت: دستگاه امنیت می داند که یکنفر در خانواده شما دارد و از این جهت مطمئن است و لذا می کوشد شما را بزرگ کند از شما تعریف کند و همچنین از اختلافات رهبری اطلاع دارد. اسم مرا در مورد نامه کشف شده بجای نامه شما ذکر می کند. اولاً روزنامه اطلاعات پس از یکماه دستگیری حسین یزدی است ... بعد نامه رفقای اصفهانی را در باره تردید آنها بر سر ارقام تذکر داد و گفت که اگر با قربانی من از این بحران نجات خواهد یافت من با کمال میل این دعوت را قبول دارم ولی تصمیم این موضوع یا هیأت اجرائیه یا کمیته مرکزی و توصیه دوستان است ... تعجب من این است که در همان موقع که دشمن به من حمله کرد و می خواهد مرا بکوبد برخی از همکاران من می خواسته از این حمله دشمن استفاده کرده می خواهند مرا بکوبند و از آن برای اجرای نظریات خود استفاده کنند.

من در نزد خود تصمیم داشتم که از کار کنار بروم ولی پس از فکر کردن زیاد باین نتیجه رسیدم: اولاً در واقع خالی کردن سنگردر مقابل دشمن است ثانیاً این تصمیم من بدون اطلاع دوستان برای آنها غیرمنتظره خواهد بود. ثالثاً گذاشتن حزب به سر نوشت خود در موقع بحرانی بمثابة فرار از وظیفه است.

رابعاً معلوم نیست آن هسته رهبری که بوجود می آید بدون شرکت من بهتر از هسته ای باشد که با شرکت من بوجود می آید.

خامساً روش غیر دوستانه کیانوری که از روز اول مراجعتم آنرا بخوبی احساس کردم، ولی دو حادثه مرا بیش از پیش متعجب کرد.

1- مسئله ماخ است: من پس از ملاقات با دوستان آلمان گزارش دادم که آنها می گویند ماخ دو هفته است فرار کرده است.

کیانوری پس از ملاقات با نویمان گزارش کتبی داد که گویا نویمان بایشان گفته اند که ماخ اینجاست و بهیچ جا نرفته است. کیانوری با این وضع می خواهد بر علیه من پرونده درست کند که گویا من گزارش دروغی به هیأت اجراییه داده ام.

2- اظهارات 2 نفر مامور اینست که آنها گفتند که کیانوری بوسیله نویمان خواهش کرده است که با آنها ملاقات کند ...

پس از این مقدمه این سؤال پیش می آید چه باید کرد؟  
چطور باید از بحران خارج شد. دوستان در ملاقات اخیر روی چند نکته تکیه کردند.

(1) یک هیأت 5 نفری تشکیل شود.

(2) تقویت اکید رازداری.

(3) خاتمه دادن به بحث بی پایان در مهاجرت.

دائماً گفتند اقدام جدی کنید، نه اقدام نیمه کاره ...

... تجربه نشان داد که این هیأت اجراییه با ترکیب کنونی خود بعلل تضادهای داخلی و عدم اعتماد متقابل ... قادر به کار در رهبری نیست. کیانوری در نخستین جلسه ممتد بعد از پلنوم 9 در ضمن یکی از برآمدهای خود در جلسه گفت من تاکتیکم بد است ولی از لحاظ استراتژی اشتباه نمی کنم البته مقصود رفیق کیانوری تاکتیک و استراتژی در جلسه انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی ما در ایران نیست. مقصودشان تاکتیک و استراتژی فردی در درون حزب ما است. آیا یک فرد از افراد رهبری در دستگاه رهبری حزب ... طبقه کارگر حق دارد که دارای تاکتیک و استراتژی خصوصی باشد. بنظر من این نظر یک نظر انحرافی است. مسکوت گذاشتن این نظر و عدم توجه هیأت



اجرائیه به این اظهار نظر یکی از مظاهر لیبرالیسم در دستگاه رهبری است که بمرض مزمن در این دستگاه تبدیل شده است.

قاسمی در یکی از جلسات ممتد گفت که تناسب قوا در هیأت اجرائیه پس از آمدن جودت و دانشجویان بهم خورده است. پس از آنکه از قاسمی سوال شد بعقیده شما آیا قبلاً تناسب قوا وجود داشت و حالا بهم خورده باشد. تعیین هیأت اجرائیه تا قبل از آمدن جودت و دانشجویان از گروه‌هایی تشکیل می‌شد و آمدن این دو رفیق به نفع یک گروه و به ضرر گروه دیگر تمام شده است.

و بدین سان قاسمی بطور غیرمستقیم عضویت خود را در یک گروه دیگر تصدیق می‌کند. پس از این تذکر قاسمی با سفسطه مخصوص بخود سعی کرد ثابت کند که او منظورش آنطور نبود که رفقا تعبیر می‌کنند.

تعجب آنست که دیروز رفیق فروتن این نظر قاسمی را تایید کردند. اگر اینطور است باید گفت رفیق کیانوری و فروتن و قاسمی گروه خاصی در رهبری هستند که تاکتیک و استراتژی آنرا رفیق کیانوری رهبری می‌کند و قاسمی و فروتن تناسب قوای آنرا محاسبه می‌نماید.

حالا خودشان نظریات خود را گسیخته و گریخته اعلام می‌کند... این رفقا برای دبیر اول نظریات مخصوص داشته اند پیوسته او را نالایق و بی سواد معرفی کرده اند...

در مسئله آذربایجان روش خاص و زننده دارند. هدف اینها تصرف کامل رهبری است و افراد دیگر رهبری را موانعی برای خود می‌بینند و وجود آنها را موقتی می‌دانند. این آن تاکتیک و استراتژی است که کیانوری از آن صحبت می‌کند. رفیق دانشجویان نماینده تمایلات خاص در هیأت اجرائیه است رفیق دانشجویان همان طور که دیروز ایرج گفت در راه تعمیق رهبری کوشش ندارد. وحدت را در داخل به یک جریان فدراتیو درک می‌کند. دانشجویان وحدت را با ائتلاف اشتباه می‌کند. دامنه اختیارات کمیته ایالتی یعنی کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان را تا استقلال کامل در برابر کمیته مرکزی بسط می‌دهد.

دانشیان نسبت به بعضی از رفقا اعتماد ندارد و این عدم اعتماد او بنظر من بکلی بی پایه است. گاهی دامنه بی اعتمادی خود را نسبت به رفقا بسیار بسط می‌دهد.

در هیأت اجرائیه ما بقایایی از اختلافات سابق بالا رفته است که در موقع بحران تظاهر می‌کند. این تضادهای داخل هیأت اجرائیه ماست. پایه فکری گروه اول تصرف قدرت در حزب پایه فکری رفیق دانشجویان بنظر من بقایای ناسیونالیسم محلی است.

با این ترتیب در هیأت اجرائیه ما یک ترکیب وجود دارد همراه با افکار اندیویدوالیستی و اگویستی که همه ما را فرا گرفته است. تجربه نشان داده است

که با این ترتیب نمی توان چنین ترکیبی را حفظ نمود. زیرا تناقضات عمیق است دارای پایه فکری است. در مواقع سخت و بحرانی شدید می گردد. باید یک ترکیب پنج نفری متجانس بوجود آورد. من معتقد نیستم افرادی از خارج دعوت شود.

1- رادمش در این دو واریانت دارد که ترتیب 5 نفری پیشنهاد می کند.  
2- راجع به رازداری که دوستان توصیه کرده اند گفت که این مسئله در بین ما خیلی ضعیف است و مثال آورد از سفر خود به فرانسه که از ملاقات اول ایشان در پاریس شاهرخ فیروز پسر نصرت الدوله مطلع بود /از این سفر حسین مطلع نبود پاسپورت را کیانوری حاضر کرده بود/

3- جمع و جور کردن وضع مهاجرت و خاتمه دادن به بحثهای بی پایان من با نظر ایرج در این باره موافقم. دیروز گفت علت عدم موفقیت ما در کار ایران عدم رعایت اصول رازداری است. ولی دلایل اصلی عدم موفقیت آنست که افرادی که از زندان آزاد می شوند در شرایط ترور کنونی نمی خواهند کار موثری بکنند. علت دیگر عدم اعتماد به افراد از رهبری است که گاه شنیده می شود. علت سوم دوری رهبری از کشور است.

کیانوری: رفیق رادمش در نطق امروز خود کار اکثریستی که از دانشجویان داد را صد در صد تایید می کنم. ولی رادمش قبلاً دانشجویان را به اصولیت حمایتی دو نفر می کرد که این رفیق بی اعتماد نسبت به بقیه رفقا نیست ولی حالا عکس آنرا می گوید.

لاهرودی به نظریات رادمش و ایرج و فروتن نسبت به وضع فرقه جواب داد و رئیس مطالبی و مسائلی که در جلسات ممتد از طرف فرقه یا دانشجویان و یا لاهرودی مطرح شد و در اطراف آنها بحثهای طولانی انجام گرفته بوده تذکر داد و اتهامات وارده را رد نمود.

1) آیا ترکیب کنونی هیأت اجراییه باید تغییر کند یا نه.

موافقین تغییر ترکیب: کیانوری، اسکندری، جودت، رادمش، لاهرودی.

ممتنع: فروتن. مخالف: طبری.

2) رفقاییکه معتقد بر تقلیل هستند.

موافقین: رادمش، جودت، ایرج، لاهرودی.

ممتنع: فروتن، کیانوری، طبری.

ایرج: بنظر من تقلیل باید در جهتی باشد که بتواند سیاست تشکیلاتی قاطعی را دنبال کند.

لاهرودی: تغییر باید در جهتی باشد که افراد متجانس اگر از خارج هم باشد به رهبری جلب شوند.

جودت: تقلیل در جهت ایجاد هماهنگی و تحکیم پنهانکاری باشد.

کیا: هر گونه تقلیل را موکول به نتیجه مشاوره با دوستان می کنم.  
 (3) این تغییر می تواند با جلب افرادی خارج از کمیته مرکزی نیز باشد.  
 موافقین: اسکندری، جودت، کیا، لاهرودی.  
 ممتنع: فروتن، طبری  
 مخالف: رادمنش.

(4) دبیر اول حزب تغییر کند.  
 موافقین: کیانوری، اسکندری – اسکندری با تغییر اساسی با این تغییر موافق است.  
 ممتنع: فروتن  
 مخالف: جودت، طبری، رادمنش، لاهرودی.  
 جودت: علت مخالفت نه آنست که مسئله دبیر اول موقعی مطرح باشد که راجع به تغییرات دیگر تصمیم گرفته شود.  
 لاهرودی: چون موقعیت سیاسی دبیر اول مورد تردید من نیست لذا من مصلحت نمی دانم چنین تغییری اتخاذ شود ولی مصلحت دوستان برای من قاطع است.  
 هیأت اجراییه آینده با یک جمعی بماند که میتواند سیاست تشکیلاتی قاطع تری را دنبال کند و بر اساس اعتماد متقابل عمل کند.  
 موافقین: کیانوری، رادمنش، جودت، اسکندری، لاهرودی، فروتن.  
 ممتنع: طبری.

نتیجه بحث درباره رهبری: هیأت اجراییه ادامه کورس سابق را در مورد ترکیب خود در شرایط کنونی ممکن نمی شمرد و اعمال تغییراتی را در هیأت اجراییه ضروری می داند. این تغییر باید در جهت ایجاد جمعی باشد که بتواند سیاست تشکیلاتی قاطع تری را دنبال کند و بر اساس اعتماد متقابل عمل نماید ولی از آنجا که هیأت اجراییه به نتایج مشخص راجع به نحوه تغییر نرسیده است. لذا آنرا به مشاوره با دوستان و قبول توجیه آنان موکول نماید در این زمینه اعضاء هیأت اجرایی می توانند هر گونه تصمیمی را که ضرور شمرد در اختیار دوستان قرار دهند.

9 دسامبر 1961 طرح طبری راجع به تغییر اساسی در رهبری دوستان بنابه صلاح دید خود یکی از اعضاء کنونی رهبری را بعنوان دبیر اول حزب در نظر گرفتند. دبیر اول از طرف کمیته مرکزی مامور شد بابتکار خود همکاران آتی خویش را از میان اعضاء رهبری موجود یا دور از آن در نظر گیرد و به پلنوم کمیته مرکزی معرفی کند. پلنوم این ترکیب را تأیید نماید. هیأت باید بنام هیأت موقت رهبری حزب با اختیارات کامل مشغول کار شود و هر اقدامی را که صلاح شمرد روی پیشرفت مبارزه حزب و تحکیم سازمانی آن بعمل آورد....

این هیئت باید حداقل مرکب از 15 نفر افرادی باشد که بر حسب نیازمندی‌های کار و ترکیب سازمانی ما در مهاجرت در نظر گرفته شوند و بر سر این هیأت بوروئی مرکب از 5 نفر قرار گیرد که مرکز فعال رهبری را بوجود آورند. جلسه کامل هیأت موقت می‌تواند شش ماه و یا یکسال تشکیل شوند. بدون شک این یک عمل خاص است که با موازین و مقررات عادی سازمانی ما تطبیق ندارد و پیش بردن آن نیز با توجه به روحیات موجود بسیار دشوار است و فقط در صورت تصویب و تایید دوستان و پشتیبانی بانفوذترین رفقای رهبری قابل اجراست.

رفقا ایرج و جودت با این پیشنهاد موافق است. رفیق دکتر جودت نحوه اجرای این طرح را با طریق قانونی انجام شود مفید می‌داند.

لاهرودی: در اصل با پیدایش چنین هیأتی در مهاجرت موافقم لکن صلاح اینست که یک نفر از بعنوان دبیر اول / با مشورت دوستان / تعیین و با شرکت یک هیأت ریش سفید بقیه بصورت 14 نفر حاضر کند و بعداً به جمعی که صلاحیت قانونی دارد به کنفرانس و یا پلنوم وسیع توصیه نماید و از طرف همان ارگان هیأت 15 نفری انتخاب شوند. پس از انتخاب این هیأت کمیته مرکزی کنونی انحلال خود را اعلام دارد.

کیانوری بطور کلی با این پیشنهاد موافق است. او معتقد است که تغییرات با نام حزب کمونیست بوجود آید. باید خود را از عادت‌ها و ترادسیون‌ها خلاص کنیم. تغییر باید در دو جهت باشد: جلب اعتماد توده‌ها ایجاد یک رهبری فعال و با ابتکار. 1325 آنرا مثال می‌آورد و می‌گوید که در آنموقع هیأت اجراییه موقت بوجود آوردیم و کسانیکه مقاومت کردند رفتند.

ایرج موافق است که اسم آن 15 نفر را میتوان شورای عالی حزب نامید و یک هیأت رئیسه مرکب از 5 نفر شورای جدید ارگان قانونی است و میتواند اگر دبیری از بین رفت دبیر دیگری بیاورد.

(1) شعبه 1 کلیه شیوه‌های سازمانی و تصادفات تشکیلاتی را مورد بررسی دقیق و نقادانه قرار داده طرح جدید برای تصویب بیاورد.  
(2) در شعبه 1 دائره مراقبت و در شعبه مهاجرت دائره بازرسی و داوری ایجاد گردد.

(3) راجع به اختفاء اکید کار شعبه 1 مطالعاتی انجام گیرد.  
(4) کلیه اسناد و آرشیوی که مربوط به امور جاری نیست تحویل دوستان شود.

(5) کلیه اسناد و مدارکی که .... نه ارسال و نه چاپ شود.

(6) وضع سیاسی و ارتباط افرادی که در دبیرخانه کار می کنند و جلب خواهند شد مورد بررسی قرار گیرد.  
قسمت دوم:

- گزارش هیأت نمایندگی در کنگره 22 از طرف رییس نمایندگی.  
1- متن گزارش هیأت نمایندگی  
2- قطعنامه احزاب برادر خاور میانه - بررسی مسئله کرد. (باید)  
3- یادداشت‌هایی که در باره روابط اتحاد شوروی و آلبانی.

1961/12/28

- (1) کیانوری: کلیه افرادی که به مجامع بین المللی یا استراحت اعزام شده اند صورتی به هیأت اجرائیه داده شود از طرف شعبه 3  
(2) لاهرودی: عجالتا در شعبه 3 دوائر بین المللی و کادر عملاً کار نمی کند تکلیف آنها روشن شود. در هیأت دبیران بررسی شود.  
(3) کیانوری سؤال کرد که روستا با اجازه کدام ارگان به باکو رفته است.  
(4) در مورد خلعت بری و گرمان و بهزادی در شعبه 1 کار کنند. همه موافق لاهرودی: به خلعت بری مخالف به گرمان ممتنع  
(5) مجموع کارهای حزب در شرایط کنونی هم از جهت امنیت کار مخفی هم از جهت وضع رهبری دارای خصوصیتی نیست که به اقدامی جدی در جهت اعزام افراد به ایران و به مجاورت ایران و ایجاد هسته در (...). دست زده شود. لذا باید تا تعیین تکلیف قطعی حزب در همه این رشته ها از نظیر این اقدامات خودداری شود.  
موافقین: کیانوری، جودت، ایرج، لاهرودی، رادمنش، طبری و فروتن مخالف.  
قرار شد پس از آمدن رفقای دیگر هیأت اجرائیه این مسئله مجدداً مطرح گردد.  
(6) نامه به افسران در باره پلاتفرم 21 نفره نوشته شود و توسط کامبخش، بقراطی به آنها ابلاغ گردد.  
(7) پرونده منازعه رفقا سقائی و حسن نظری مطرح شد و پیشنهادت هیأت اجرائیه در این باره تصویب شد.  
(8) در باره کار نوشین در رادیو بحث شد. رفقا اظهار نظر کردند. لاهرودی معتقد بود که فقط یک نفر ثابت باشد و بقیه نوبتی و موقتی و از جمله نوشین موافق نیست.

- قرار شد نوشین با یک نفر عضو هیأت اجرائیه در رادیو کار کند (همه موافق لاهرودی مخالف)
- (9) در باره کار رفقای ما در مجله صلح و سوسیالیسم.
- (10) قاسمی از صورت جلسات هیأت اجرائیه در دوره ای که خود عضو هیأت اجرائیه بود می تواند استفاده کند.

نامه 1961/12/28 کیانوری

- 1- اطلاع حسین یزدی از منزل بدیع و برادرش در برلین.
- 2- فاش شدن خصوصیات پاسپورت اختر کامبخش و اعظم قاسمی
- از طرف ...

### تشدید اختلاف و اخراج قاسمی و فروتن

اختلافات داخلی حزب توده ایران خواه در رهبری و خواه در صفوف آن به حدی رسیده است که نه تنها وحدت فکری در حزب تقریباً از بین رفته بلکه وحدت سازمانی آن نیز مورد خطر قرار گرفته است. در نتیجه همین اختلاف جریانات و تمایلات مختلفی در رهبری و بدنه حزب بوجود آمده و در حال توسعه می باشد که در اینجا به دو نوع ظاهراً متمایز آن بطور اجمال اشاره می شود.

1- تبلیغ و ترویج نظریات رهبری حزب کمونیست چین

2- سیاست «بی طرفی» و یا دوری از شوروی

اولی با تعبیت آشکار و علنی از نظریات اشتباه آمیز رهبری حزب کمونیست چین لبه تیز مبارزه را مستقیماً علیه شوروی متوجه ساخته او را (شوروی را) در عدم حمایت از نهضت‌های آزادیبخش ملل در سرتاسر جهان منجمله در ایران متهم ساخته و حتی دولت شوروی را حامی و پشتیبان شاه ایران و رژیم وی قلمداد می کنند.

هواداران این جریان به خط مشی نهضت جهانی کمونیستی و سیاست همزیستی مسالمت آمیز که از طرف جلسات مشاوره سالهای 1957 و 1960 مسکو تصویب و مورد تائید همه احزاب کارگری و کمونیستی قرار گرفته بعنوان عامل ترمز کننده نهضت آزادیبخش رد می نماید و برای استدلال نظریات خود حوادث کوبا، کنگو، ویتنام و یک سلسله مسائل دیگر را پیش کشیده و موضع اتحاد شوروی را در باره همین حوادث و همچنین برقراری روابط حسن همجواری بین شوروی و ایران، سفر برژنف به ایران حتی هدیه ایشان به پسر شاه و دعوت از شاه ایران به شوروی و کمکهای فنی و اقتصادی اتحاد شوروی به ایران را شدیداً محکوم می نمایند. این نظریات که تقریباً جنبه ضد شوروی بخود گرفته است در محافل دانشجویان ایرانی و همچنین در میان ایرانیان مقیم اروپای غربی و آمریکای شمالی به مقیاس وسیع تبلیغ می شود.

عین این عمل در میان مهاجرین ایرانی مقیم اروپای شرقی (کشورهای سوسیالیستی) بخصوص مهاجرین ایرانی مقیم جمهوری آلمان دمکراتیکف چک و اسلوواکی، لهستان و آن اندازه که من اطلاع دارم در تاجیکستان شوروی (طبق گزارش مسئول سازمان حزبی دوشنبه) مدتها به شکل احتیاط آمیز ولی مصرانه و پیگیرانه تکرار می شود.

جریان پلنوم یازدهم و اخراج دو نفر (احمد قاسمی و غلامحسین فروتن) از مخالفین استراتژی و تاکتیک نهضت جهانی کمونیستی نیز بهانه ای بدسن آنها

داده است که سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی را در مورد احزاب برادر و کمک‌های برادرانه وی به احزاب کمونیستی و کارگری از جمله حزب توده ایران مورد تاخت و تاز ناجوانمردانه قرار دهند.

اینها به این هم اکتفا نکرده جریان پلنوم یازدهم را با اضافه کردن یک سلسله اتهامات بی اساس و ناروا نسبت به حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنین قطعنامه سازمان چک و اسلوواکی را که حاوی نظریات نادرست و ضدحزبی می باشد، تکثیر کرده در اروپای غربی پخش کرده اند.

جالب است که رهبری حزب (بوروی کمیته مرکزی حزب توده ایران) در مقابل این جریان سکوت کرده از هرگونه عکس العمل تبری می جوید و بدین ترتیب امکان آزادی عمل کامل را برای آنان فراهم می آورد. در نتیجه همین رویه رهبری است که آنها تا حدی توانسته اند برخی از حوزه های حزبی در آلمان را (حوزه های شماره 1 و 2 لایپزیک و سرتاسر سازمان حزبی چک و اسلوواکی و لهستان) را به تریبون تبلیغاتی خود مبدل سازند.

پیداست که اسامی چند نفر از اینها که علناً به فعالیت ضدحزبی دست زده اند و همچنین قسمتی از افرادی که می خواهند در این وسط مانور نمایند در اینجا ذکر شود.

مخالفین علنی خط مشی نهضت جهانی کمونیستی که در راس آنها کماکان قاسمی و فروتن قرار دارند، عبارتند از عباس سنائی، صفا حاتمی، عظیم صادقی و ...

**چک و اسلوواکی:** رفیق اردشیر جریان پلنوم یازدهم را با جزئیات آن چنانکه شایع است در منزل شخصی خود در پراگ به اطلاع ایرانیان مقیم چک و اسلوواکی رساند که این عمل خود به خود در تهییج افکار تا اندازه ای موثر واقع شده است.

چنانکه از قطعنامه سازمان حزبی چک و اسلوواکی مستفاد می شود از 22 نفر حاضرین در جلسه 12 نفر با موضع بین المللی حزب موافقت کرده و بقیه 10 نفر یا مخالف و یا ممتنع بوده اند. و اما در مورد اخراج رفقا قاسمی و فروتن از عضویت کمیته مرکزی حزب توده ایران همه آنها (22 نفر) مخالفت نموده اند.

### سیاست بی طرفی و دوری از شوروی

هواداران این جریان احیاء سازمانهای حزبی در ایران و جلب نظر روشنفکران و بورژوازی ملی ایران را به جانب خود در اتخاذ به اصطلاح سیاست «مستقل» و «ملی» و یا بعبارت دیگر دوری از شوروی می بینند. بنابه اظهارات این افراد دولت شوروی در ایران نفوذ ندارد و بخصوص پس از بهبود روابط ایران و شوروی اعتبار خود را در میان قشرهای انقلابی از دست داده



است و در حال حاضر بمثابه حامی رژیم شاه شهرت یافته است. لذا تکیه به اتحاد شوروی و حمایت از سیاست وی گویا حزب را از نیروهای ملی - روشنفکران و بورژوازی ملی بیش از پیش دور خواهد کرد. ولی صاحبان این نظر تاکنون بطور آشکار دست به اقدامات جدی نزده و نظریات خود را نیز در مراجع صلاحیندار مطرح نکرده اند. اولین اقدامی که اینها در نظر دارند انجام دهند (اگر فرصتی پیدا کنند) به هم زدن وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان که بنابه اظهارات آنان سازمانی است که با دست شوروی ها بوجود آمده و دارای هدف تجزیه طلبی است و مانعی در برابر وحدت حزب توده ایران با نیروهای ملی ایجاد می نماید و همچنین برکناری افرادی که واقعاً از سیاست نزدیکی با اتحاد شوروی و پشتیبانی از آن هواداری می کنند، می باشد. این افراد با اینکه ظاهراً از استراتژی و تاکتیک نهضت جهانی کمونیستی هواداری می کنند و سعی می نمایند که خود را از سیاست رهبری حزب کمونیست چین نیز جدا سازند، ولی در عمل همان سیاست رهبری حزب کمونیست چین را در زندگی حزبی و مبارزه یومیه آن بکار می بندند.

آنطور که بنظر می رسد در راس این جریان اسکندری قرار دارد. اردشیر آوانسیان، طبری و بابک امیرخسروی و عده دیگری در اطراف آن متمرکز شده اند. ناگفته نماند که از هشت نفر (لاهرودی، جودت، نوروزی، دانشیان و چهار نفر دیگر) (غیر از دانشیان که مسئول سازمان فرقه دمکرات آذربایجان است) که در پلنوم یازدهم در مورد اخراج قاسمی و فروتن اصرار می ورزیدند، تقریباً از کارهای حساس حزب برکنار شده اند و تنها فردی (رفیق داود نوروزی) که یک مسئولیت مشخص، مسئولیت شعبه امور بین المللی کمیته مرکزی حزب توده ایران را داشت بدون اطلاع خود او بلافاصله پس از پلنوم یازدهم از همان مسئولیت عزل و جای او را اسکندری اشغال نمود.

**اروپای غربی:** شعبه امور اروپای غربی و آمریکا پس از پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران بطور دربست در دست رفقا کیانوری - کامبخش متمرکز شده تمام مسائل مربوط به امور حزبی از طرف ایشان اداره می شود. در این دوران است که نظریات و عقاید نادرست رهبری حزب کمونیست چین از طرق گوناگون به محیط دانشجویی در غرب رخنه کرده و سازمانهای حزبی ما را نیز فرا گرفته است. در مقابل آن جریان نه تنها عکس العمل جدی و اساسی انجام نگرفته و حالا هم نمی گیرد، بلکه برای توسعه و تعمیق نظریات رهبری حزب کمونیست از طرف مسئولین امر بخصوص کیانوری زمینه سازی شده و می شود.

اروپای غربی و آمریکا در حیطة فعالیت حزب توده ایران جای مهمی را احراز می نماید. در این نقاط که در حدود 30 هزار محصل ایرانی مشغول تحصیل هستند، حزب می تواند و باید به فعالیت دامنه داری دست بزند و با ایجاد هسته های کاملاً سری و مخفی حزبی و تربیت افراد مومن و شایسته بکار احیاء سازمانهای حزبی در ایران از این طریق کمک موثری نماید. ولی چنانکه بر هیچکس پنهان نیست که رهبری کنونی و گذشته حزب بخصوص بوروی فعلی کمیته مرکزی حزب توده ایران با اینکه نتوانسته و یا به احتمال قوی نخواست است این امکانات وسیع را مورد استفاده قرار دهد، بلکه همین امکانات را بکلی از دست داده است.

برعکس هواداران نظریات حزب کمونیست چین با استفاده از امکانات موجود مدتها است در داخل و خارج حزب توده ایران به فعالیت وسیع و دامنه داری دست زده و با دادن شعارهای ماوراء انقلابی جوانان ایرانی را از راه درست مبارزه منحرف نموده و برای ماجراجویی سوق می دهند که در نتیجه به سرکوبی نیروهای انقلابی و چیرگی دشمن منتج می گردد.

**نتیجه:** هم طرفداران عملی نظریات نادرست رهبری حزب کمونیست چین و هم هواداران جدائی از شوروی دارای منشاء ناسیونالیستی می باشند. هر دو گروه با پربها دادن به نیروهای روشنفکری و بورژوازی ملی و برخی از افراد نسبت به قشرهای فوقانی از جمله اخوندها عملاً مسائل مملکتی و راه مبارزه بر علیه رژیم کنونی و همچنین مسائل جهانی را از پشت عینک همان طبقات و قشرها مورد بررسی قرار می دهند و بدین ترتیب نیز آزادی ایران را نه در تشکل کارگران و دهقانان در درجه اول بلکه در تشکل روشنفکران و بورژوازی ملی و روحانیون می بینند و به این دلیل است که بخاطر ارضای این طبقات و قشرهای جامعه انترناسیونالیسم پرولتری را زیر پا می گذارند و به منجلا ب ناسیونالیسم بورژوازی می غلطند. اینها پس از تقریباً 8 سال راهی که خلیل ملکی (سردسته انشعابیون در سال 1326 شمسی و 1947 میلادی) ان عنصر ذاتاً ضد شوروی پیموده است، دارند می پیمایند.

تذکر: طبق اطلاع واصله بوروی کمیته مرکزی حزب توده ایران در این اواخر (دو نفر از آنها سغانی و فروتن بدون جلب موافقت مقامات محلی - مهمانداران ما - جمهوری دمکراتیک آلمان را در 2 سپتامبر بطور مخفیانه ترک و به آلمان غربی فرار کرده اند) احمد قاسمی و غلامحسین فروتن را از عضویت حزب توده ایران اخراج و عباس سنائی را نیز معلق نموده است.

این کار زمانی انجام گرفته است که در رهبری کنونی حزب توده ایران نه تنها مورد قبول افراد سه گانه فوق الذکر و اطرافیان آنها واقع شده بلکه آنها خود را عضو این حزب، حزبی که رهبری آن در دست بوروی حاضر قرار دارد،

نمی شناسند و خود را برای احیاء سازمانهای به اصطلاح انقلابی حزب توده ایران آماده می سازند و بدین منظور نیز نامه سرگشاده ای خطاب به همه افراد حزب در اروپای غربی و آمریکا منتشر ساخته و اعضای حزب را برای تشکیل هسته های حزبی در این نقاط دعوت نموده اند و نیز برای «شرکت ...» در ایجاد سازمانهای حزبی در غرب تقاضای خروج از جمهوری دمکراتیک آلمان را بدون اطلاع بوروی کمیته مرکزی حزب توده ایران از مقامات جمهوری دمکراتیک آلمان نموده اند. در چنین اوضاع و احوالی است که بوروی کمیته مرکزی می خواهد اخراج قاسمی و فروتن را از حزب توده ایران و معلق ساختن عضویت عباس سنائی تا پلنوم آینده یک گام «مهم» و «انقلابی» جلوه دهد.

### کمیته مرکزی حزب توده ایران

(23 - 02 - 1963)

رفقای عزیز

از تشکیل پلنوم دهم حزب توده ایران ده ماه می گذرد. ظرف این مدت بوروی موقت در باره احیاء سازمانهای حزبی در ایران، بهبود کار حزبی در واحدهای مهاجرت و یک سلسله مسائل حیاتی حزبی دیگر چه کارهایی کرده و چه اقداماتی انجام داده، اطلاعی ندارم و و با آنکه قرائن نشان می دهد که وضع چندان رضایت بخش نیست، معذالک اظهار نظر در باره مسائل مذکور را به موقع خود یعنی به بعد از دریافت و مطالعه اسناد مربوط موکول می نمایم و در اینجا فقط در باره برخی از مسائل اظهار نظر خواهم کرد که بطور عمده مربوط به مسائل ایدئولوژیک در حزب توده ایران است.

در گزارش هیأت دبیران به پلنوم دهم گفته می شود: «... در واحدهای دو نطقه مهم و حساس مهاجرت ما یعنی شهرهای مسکو و باکو بحث هایی در گرفت که هم تناقض کار سازمانی و هم ایدئولوژیک ما را در مهاجرت به نحو بارز نشان داد. ... ضمن این مباحثات از جانب برخی از رفقا پاره ای نظریات ناسالم و افکار مخالف با خط مشی و برنامه حزب توده ایران نیز مطرح گردید». این نمونه ای از واقعیتی بود که هیأت دبیران در گزارش خود به پلنوم با احتیاط به آن اشاره کرد. حالا ببینیم بوروی موقت در باره رفع این نقائص و برای بهبود کار چه اقدامی انجام داده است.

از مطبوعات حزبی شروع می کنیم.

پس از پلنوم دهم سلسه مقالاتی در مطبوعات حزبی چاپ و منتشر شده است که دارای همان نقائصی است که بوروی موقت با آن آشنائی کامل دارد و برای یادآوری ذیلاً به آنها اشاره می شود.

- 1- «دنیا - شماره 4 - سال دوم» حزب توده ایران و جبهه ملی
- 2- «دنیا - شماره 1 - سال سوم» در باره دو راه رشد
- 3- «دنیا - شماره 2 - سال سوم» ملاحظاتی در باره سوسیالیسم آفریقائی
- 4- «دنیا - شماره 3 - سال سوم» انقلاب اکتبر و جنبش رهائی بخش میهن ما
- 5- «مردم - شماره 50، دوره پنجم 1341» تکیه بر خلق

1- مقاله اولی «حزب توده ایران و جبهه ملی» مسائل را طوری مطرح کرده است که به حق مورد انتقاد رفقای حزبی واقع گردید. در عین حال بهانه ای بدست مخالفین ما در جبهه ملی داد که با استفاده از آن حزب ما را مورد حمله قرار دادند. علاوه بر این در مقاله مزبور به امکان اختلاف نظر بین حزب ما و حزب کمونیست اتحاد شوروی اشاره شده است که واقعاً نه چنین امکانی وجود دارد و نه احتیاجی به قلم فرسائی در باره آن.

2- در مقاله «ملی کیست» برای کلمه ملت دو تعریف داده شده است. 1- تعریف عام 2- تعریف خاص. به عقیده نویسنده «در کشورهای کم رشد که امروزه برای بدست آوردن استقلال ملی با امپریالیسم به مبارزه برخاسته اند ملتها به معنای مارکسیستی کلمه، شکل نگرفته و مرزبندی نشده اند. ... بنابر این در کشورهای کم رشد کثیر المله که از سلطه استعمار و امپریالیسم رنج می برند، عموماً کلمه ملی به همین معنای عام بکار می رود». نویسنده مقاله این معنای کلمه ملت را در مورد ایران نیز که کشور کثیر المله است و از سلطه امپریالیسم رنج می برد، بکار می برد، و حتی می توان چنین استنباط کرد که به عقیده وی در ایران ملتها به معنای مارکسیستی کلمه شکل نگرفته و مرزبندی نشده اند یعنی در این مملکت ملتهای مختلف وجود ندارد. روح تعریف تحریف مارکسیسم - لنینیسم در مسئله ملی است زیرا؛

الف - اگر ملتی در حال تکوین است و هنوز به خود شکل ملی نگرفته است، چرا باید از آن بنام ملت اسم ببریم. خواه به معنی «عام» خواه به معنی «خاص» کلمه.

ب - مسئله مورد بحث مربوط به ایران است. ایران را نباید با گینه مقایسه کرد، بلکه باید با عراق، سوریه، الجزایر، هند، تورکیه و پاکستان و افغانستان و بسیاری از کشورهای دیگر مقایسه کرد. در این کشورها نیز مانند ایران ملتها به

مفهوم واقعی خود شکل گرفته اند. این حقیقت را هم مارکسیستها و هم مخالفین مارکسیسم بخوبی درک کرده اند. ولی فرق بین مارکسیستها و مخالفین مارکسیسم در این است که مارکسیستها ایران را کثیرالمله می شناسند و مخالفین بر عکس کثیر الملّه بودن ایران را انکار می کنند و بدین سبب تئوری ملت واحد ایران را مدتها است بمیان کشیده و در باره آن تبلیغ می کنند. این تبلیغات مخصوصاً در دوران دیکتاتوری رضاخان تشدید شد. حالا به این مفهوم به اصطلاح عام ملت هر شکلی که داده شود، معذالک باید در نظر گرفت که این تعریف محصول کارگاه طبقه حاکمه ایران است که بدست شوونیستها به خورد مردم ایران داده می شود.

خیلی بجا است بعنوان نمونه قسمتی از تراوش مغزی این قبیل افراد در اینجا ذکر گردد تا معلوم شود که وضع از چه قرار است. دکتر افشار استاد دانشکده حقوق در شماره اول و دوم مهر - آبان 1338 دوره چهارم - صفحه 131 و 133 مجله آینده چنین می نویسد: «... باید از حیث لباس، زبان و دیگر جهات رفع اختلاف نمود. ملت را یکنواخت کرد و ایرانیان را بتمام معنی «ایرانی» ساخت. ... می توان آیلات فارس زبان را به نواحی بیگانه زبان فرستاد و در آنجا ده نشین کرد و در عوض ایلات بیگانه زبان آن نقاط را بجای آنها به نواحی فارس زبان کوچ داد. اسامی جغرافیایی را که به زبانهای خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور است، باید بنام فارس برگردانید. باید مملکت را از لحاظ اداری مناسب با مقصود تقسیمات جدید نمود و اسامی خراسان، بلوچستان، آذربایجان و کردستان و غیره را ترک گفت...».

دیگر احتیاجی به تفسیر نیست که منظور این آقایان از کلمه ملت واحد ایران چیست. در در چنین اوضاع و احوالی ارگان تئوریک حزب طبقه کارگر ایران نباید خود را در موضع تبرئه این قبیل نظریات شوونیستی قرار دهد. مارکسیستها در تمام مسائل اجتماعی از جمله در مسئله ملی نباید از دایره تعالیم مارکسیسم - لنینیسم خارج شوند و بدان جهت به ملت نیز نمی توانند تعاریف مختلفه قائل شوند.

3- راجع به مقاله «در باره دو راه رشد». در این مقاله تصمیمات مشاوره 1960 مسکو احزاب برادر در باره راه رشد غیر سرمایه داری و نیز در باره برخی مسائل دیگر در نظر گرفته نشده است.

الف - در اعلامیه مشاوره مسکو در اسناد و مدارک احزاب در این خصوص گفته نشده است که بخش دولتی اقتصاد ملی در کشورهای نواستقلال یافته سرمایه داری دولتی است و سرمایه داری دولتی در این کشورها نیز یک نوع مالکیت خاص بورژوازی بر وسائل تولید است. برعکس در اعلامیه 1960 تصریح شده است که این روابط بخش دولتی اقتصاد ملی بر مبنای دمکراتیک

مخصوصاً صنایع دارای اهمیت فراوانی است. آجو قهوش دبیرکل فقید حزب کمونیست هند ضمن مقاله ای در مجله مسائل صلح و سوسیالیسم مورخه فوریه 1962 تحت عنوان «برخی خصوصیات اوضاع هند» انتشار داده بطور عمیق وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را مورد بررسی قرار داده و هر جا سخنی از صنایع دولتی به میان آورده آن را بخش دولتی نامیده نه سرمایه داری دولتی. علاوه از این کمکهای کشورهای سوسیالیستی برای رشد اقتصاد ممالک کم رشد از قبیل هند، مصر، غنا، کینه و مالی و غیره بطور عمده در قسمت ایجاد بخش دولتی صنایع صرف می شود. اگر طبق نظر نویسنده مقاله بخش دولتی اقتصاد ملی این ممالک یک نوع مالکیت سرمایه داری بر مسائل تولید باشد، پس در این صورت آیا کمک دولتهای سوسیالیستی به این کشورها برای احداث موسسات صنعتی باید به مثابه کمک به رشد سرمایه داری در این کشورها تلقی شود و یا نه؟

در برخی از کشورهای آفریقائی نواستقلال یافته سرمایه داری به معنای واقعی کلمه یا وجود ندارد و یا خیلی ضعیف است. در این کشورها اقتصاد در دست دولت است و سرمایه گذاری در ایجاد صنایع از طرف دولت انجام می گیرد. این سؤال مطرح می شود که آیا در این کشورها مالکیت دولت بر وسائل تولید باز هم یک نوع مالکیت خاص سرمایه داری است یا نه؟

ب - در مقاله مزبور سوسیالیسم بجز مفهوم مارکسیستی آن شدیداً مورد حمله قرار گرفته و بطور دربست رد گردیده است تا نشان داده شود که هر گونه راه رشد غیر از راه رشد سوسیالیستی راهی است که به سرمایه داری منتهی می شود. در صورتی که واقعیت این طور نیست. در اعلامیه سال 1960 احزاب با صراحت گفته شده است که: در اوضاع و احوال تاریخی کنونی در بسیاری از کشورها شرایط بین المللی و داخلی مساعدی برای ایجاد دولت دموکراسی ملی وجود دارد. دولتی که با پیگیری از استقلال سیاسی و اقتصادی خود دفاع کند، بر ضد امپریالیسم و بلوکهای نظامی آن، بر ضد پایگاه های نظامی در سرزمین خود مبارزه کند، دولتی که بر ضد اشکال تازه استعمار و رسوخ سرمایه امپریالیستی مبارزه کند، دولتی که شیوه دیکتاتوری و استبدادی حکومت را رد کند، دولتی که در آن حقوق و آزادی دموکراتیک وسیع (آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، تاسیس احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی) و همچنین امکان تحقق و کوشش برای اصلاحات ارضی و تحقق بخشیدن به سایر مطالبات در زمینه اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی و شرکت در تنظیم سیاست کشور برای خلق تضمین شده باشد.

هنگامی که دولتها بشکل دولتهای دموکراسی ملی تشکیل و تحکیم یافتند امکان حاصل می کنند که با سرعت در زمینه اجتماعی پیشرفت کنند، در مبارزه

خلق بخاطر صلح و بر ضد سیاست تجاوز اردوی امپریالیستی و بخاطر انهدام کامل یوغ استعمار نقش فعالی بازی نمایند. احزاب کمونیست برای اتمام پیگیر انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و دمکراتیک، برای ایجاد دولت دموکراسی ملی و برای ازتقاء موثر سطح زندگی توده‌های مردم فعالانه مبارزه می‌کنند.

این دولتها که از جبهه متحد نیروهای انقلابی بوجود می‌آیند و کشور را به شاهراه توسعه و ترقی می‌برند، دولتهای سوسیالیستی نیستند، ولی راهی که این کشورها می‌پیمایند راهی است که تکامل مملکت را به سمت سوسیالیسم هدایت می‌کنند نه سرمایه‌داری. در آسیا و آفریقا چنین کشورهایی که می‌توانند دولت‌های دموکراسی ملی تشکیل دهند و راه رشد غیرسرمایه‌داری را اتخاذ نمایند کم نیست. در این کشورها بورژوازی ضعیف و پرولتاریا قوی است. این نیز یک شرط مساعدی است برای رشد غیرسرمایه‌داری اقتصاد ملی.

سوسیالیسم بمثابه هدف نهائی در این کشورها وارد زبانها است. نه بعنوان آرزویی که در دوران سلطه کامل استعمار وجود داشت، بلکه بعنوان ضرورت تاریخی که به جریان و تکامل حوادث سال‌های اخیر بستگی دارد. طرح مسئله ساختمان سوسیالیسم با هر شرایطی مشروط باشد و حتی اصطلاح «سوسیالیسم» خودبخود دارای اهمیت خاصی است. نباید فراموش کرد که طرح مسئله ساختمان سوسیالیسم در کشورهای نو استقلال یافته با شرایط کاملاً بغزنجی مواجه است. این کشورها فعلاً در چنگال مونوپلهای اروپائی و آمریکایی است و عاملین آنها در راس اداره امور دولتی نشانده شده‌اند. آنها با تمام قوا سعی می‌کنند. ایده سوسیالیسم را بی اعتبار سازند. ضمناً باید در نظر گرفت که طرز تفکر طرفداران سوسیالیسم در این کشورها نمی‌تواند با طرز فکر افرادی که در کشورهای رشد کرده ترتیب یافته‌اند، متفاوت نباشد. واقعیت را نمی‌شود نادیده گرفت. بی‌اعتنائی به آن ممکن است برای ایده سوسیالیسم در این ممالک نتیجه بدی ببار بیاورد.

ایران کشوری است عقب مانده که فقر، گرسنگی، مرض، جهل و خرافات مذهبی گریبانگیر اکثریت مطلق مردم آن است. در چنین شرایطی است که حزب باید در این مسائل دقت کامل را مبذول بدارد و برای رد «سوسیالیسم مصری» به این شکل حمله نکند که چون ناصر گفته است «سوسیالیسم غرب برخلاف مارکسیسم بر پایه مذهبی استوار است» دیگر ماهیت «سوسیالیسم» مصری است و نیازی به توضیح بیشتری در باره آن نیست. صفحه 99

4- مقاله ای از ایوان پتخین چاپ شده است (دنیا شماره 2 - سال 3). از قرائن معلوم است که این مقاله مربوط به اوایل سال 1960 است یعنی قبل از تشکیل جلسه مشاوره احزاب برادر مسکو نوشته شده است هیچگونه فرقی

مابین این مقاله با مقاله مورد بحث فوق وجود ندارد. مفاهیم و مضامین هر دو تقریباً یکی است. فرقی که آنها را ظاهراً می تواند از همدیگر جدا سازد این است که در این مقاله ساختمان سوسیالیسم در یوگسلاوی مورد تردید قرار گرفته است و بنظر اینجانب آنچه هیات تحریریه را برای ترجمه و چاپ آن تشویق کرده است. بطور عمده همین مسئله است. مدتها است که رهبران حزب کار آلبانی و رفقای چینی تحت لوای مبارزه با «ریویزیونیسم یوگسلاوی» اکثریت مطلق احزاب کمونیستی و کارگری و مخصوصاً حزب کمونیست اتحاد شوروی را مورد حمله قرار داده اند و کشور یوگسلاوی را کشور غیرسوسیالیستی و رهبران آن را «عامل» امپریالیسم معرفی می کنند. از درج این مقاله می توان این طور فهمید که چون ما نیز خواستیم در این «نبرد» مبارزه با «ریویزیونیسم معاصر» شرکت کنیم و جرات نکردیم خود مستقیماً اظهار نظر کنیم رفتیم بنام ایوان پاتخین این کار انجام دادیم.

5- مقاله پنجم مربوط است به 45 سال انقلاب اکتبر که در شماره 3 سال جاری دنیا به طبع رسیده است. ایرادی که بر این مقاله وارد است در یک مورد است و آن راجع به بحران دریای کارائیب در اکتبر سال گذشته است. در این مقاله نوشته شده است: «در چنین شرایطی است که خلق قهرمان کوبا می تواند در قبال امپریالیست های تجاوزکار آمریکایی آزادی خود را بدست آورد، علیرغم تمام فشارهای سیاسی و اقتصادی مجموعه اردوگاه امپریالیستی آن را تثبیت کند، به اتکاء حمایت اردوگاه سوسیالیسم از تجاوز مستقیم نظامی امپریالیستها مصون بماند...». بر همه معلوم است که اتحاد شوروی با تکیه به نیروی عظیم نظامی خود با اتخاذ سیاست عاقلانه و ماهرانه توانسته است از تجاوز مستقیم امپریالیستهای آمریکا علیه کوبا جلوگیری بعمل آورد و صلح جهانی را حفظ نماید. این پیروزی عظیم اتحاد شوروی نه تنها از طرف اکثریت مطلق احزاب کمونیستی و کارگری بلکه از طرف تمام نیروهای مترقی و صلح دوست جهان مورد تحسین و تجلیل قرار گرفت. ولی نویسنده مقاله لازم ندانسته است که از اتحاد شوروی و نقش موثر آن در این حادثه یاد کند. در صورتی که در اوضاع و احوال موجود مهمترین مسئله مورد توجه احزاب برادر و همه جهانیان و قسمتی از مباحث مورد اختلاف را همین مسئله تشکیل می دهد.

6- مقاله ششم در شماره 50 روزنامه «مردم» به چاپ رسیده است، «اهمیت» این مقاله را باید از اینجا درک کرد که بلافاصله پس از انتشار از رادیو پیک ایران نیز پخش گردید. (30 دسامبر 1962)

در این مقاله گفته شده است: «تنها با تکیه بر خلق می توان بر دشمنان خلق پیروز شد». تجربه تاریخی سالهای اخیر، تجربه ویتنام، الجزایر، کوبا و یمن نشان می دهد که هرگاه خلق کشوری آگاه و متحد با دشمنان آزادی و



استقلال و ترقی به پیکار برخیزد آن کشور هر اندازه کوچک هم باشد، می تواند با اتکاء به نیروی خود در پیکار مقدس پیروز شود و امپریالیسم و ارتجاع را هر اندازه نیرومند هم که باشد به شکست و عقب نشینی وادار سازد». حالا ببینیم که این گفته با واقعیت تطبیق می کند یا نه؟ واقعاً اگر کمکهای برادرانه کشورهای سوسیالیستی مخصوصاً اتحاد شوروی و دیگر کشورهای صلح دوست جهان نبود، آیا مردم الجزایر، کوبا و یمن می توانستند پیروز شوند؟ نه.

خلق ممکن است قیام کند و در مقابل دشمن قوی مقاومت نماید. در راه ایده آل خود نابود شود و از بین برود، ولی پیروزی بستگی به عوامل مختلفی دارد که یکی از آنها ایستادگی و اراده محکم و استوار خلق است. جهت دیگر پیروزی شرایط مساعد داخلی و خارجی و از جمله حمایت و کمک نیروهای مترقی و مخصوصاً اردوگاه سوسیالیسم به رهبری اتحاد شوروی است. در پیروزی خلقهای مبارز، بخصوص خلق کوبا، کمکهای مادی و معنوی اتحاد شوروی مقام برجسته ای احراز کرده است که هیچگاه نمی توان آن را از یاد برد.

خلق یمن از هر گونه کمکهای کشورهای سوسیالیستی برخوردار شده است. علاوه از آن مصر مستقیماً در نیروی مسلح به یمن کمک می کند. مگر مردم الجزایر با چماق به ارتش 800 هزار نفری مجهز فرانسه که مدرنترین سلاحهای ناتو را در اختیار داشته پیروز نشد؟ و در این پیروزی هیچ نوع عوامل دیگری دخالت نداشت؟

ویتنام لائوس را نیز باید در ردیف این کشورها قرار داد. این است یکی از موثرترین عوامل خارجی پیروزی خلقها. بخصوص در شرایط کنونی آن را نمی توان از نظر دور داشت. بنابر این نباید چنین ادعا کرد که عامل پیروزی خلق به امپریالیسم و ارتجاع سبع، تنها با اتکاء به نیروی خود خلق امکان پذیر است. پس اگر ما از عوامل فوق صرف نظر بکنیم و یا آن را نادیده بگیریم از یک طرف در موضع آوانتوریستی قرار خواهیم گرفت و از طرف دیگر اصول انترناسیونالیسم را زیر پا گذاشته و به منجلا ب ناسیونالیستی خواهیم افتاد. حالا ببینیم مقاله فوق را با نظر راست ترین جناح جبهه ملی با نظر خسرو قشقائی مقایسه کنیم و ببینیم چه فرقی بین این و آن موجود است.

خسرو قشقائی در سرمقاله باختر امروز شماره 37 یکشنبه 15 مهر ماه 1341 در این باره چنین می نویسد: «فقط ملت ایران باید به این نکته بیشتر ایمان بیاورد که هیچ تفاوتی بین استالین و خروشچف، آیزنهاور و کندی و چرچیل و مک میلان نیست. ... آنها که مدعی بودند و هستند آمریکا یا روس و یا انگلیس عوامل نجات ما از دست تبهکاران و غارتگران داخلی باشند، باید بیدار شده و بدانند که هیچ کس جز خود ما به فکر ما نیست و این من و شما و ما و شما هستیم که باید دست به دست یکدیگر بدهیم و به اتفاق علیه دشمن بجنگیم و

وطن و ملت را نجات بدهیم». چنانکه دیده می‌شود فرقی که هست فقط در طرز بیان است و گرنه روح هر دو بیان یکی است.

گذشته از این در مقاله تکیه بر خلق گفته می‌شود: «کسانی که بدون توجه به توده‌های مردم و یا با ادعای تکیه بر آنها تصور می‌کنند که با بند و بستهای پشت پرده با دشمنان خلق می‌توان خواست‌های مردم میهن ما را برآورده ساخت، سخت در اشتباهند».

الف- اگر هدف نویسنده از «بند و بستهای پشت پرده با دشمنان خلق» جبهه ملی است آن وقت این تکرار همان اشتباهی است که در دوران نخست وزیری دکتر مصدق حزب دچار شده بود و نتایج نامطلوب آن تاکنون از بین نرفته است و این نظر به معنای راندن بورژوازی ملی و هواداران آن از همکاری با حزب ما است.

ب - اگر منظور سیاست بین‌المللی در دوران حاضر است این همان نظر انور خوجه و حامیان چینی آنها است که باید از اشاعه آن در حزب توده ایران جداً جلوگیری بعمل آید. این بود خلاصه نظر اینجانب راجع به مسائلی که در مطبوعات ما تاکنون انتشار یافته است.

این بود نمونه‌ای از دامنه انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک در حزب ما که در پلنوم دهم نیز به آن اشاره شده بود و می‌بایست در رفع آن از طرف بوروی موقت اقدام جدی بعمل آید، ولی متأسفانه نه تنها اقدامات جدی صورت نگرفته، بلکه گام‌مقدماتی نیز در این باره برداشته نشده است.

باید دید که چرا در مبارزات احمال می‌شود؟ بنظر من علت بطور عمده همان است که در قطعنامه‌های هیات اجرائیه گذشته و پلنوم دهم گفته شده یعنی رسوخ لیبرالیسم در حزب ما است. رهبری حزب پرولتری بیش از 20 سال است در دست افراد غیر پرولتری متمرکز شده، خصلت طبقاتی این افراد و عدم ارتباط آنان با توده‌های مردم بخصوص کارگران و دهقانان و زحمتکشان مخصوصاً در رسوخ محافظه‌کاری و آنارشی‌گری ایندیویدوالیسم، جاه‌طلبی و مقام‌پرستی و خودخواهی به حزب بی‌تاثیر نمانده است. چنانکه می‌بینیم این پدیده خطرناک به تمام شئون حزبی از جمله هیات سیاسی، ایدئولوژیک و سازمان ریشه دوانده است. باید تصریح کرد که لیبرالیسم در حزب ما یک نوع محافظه‌کاری ساده و بی‌هدف نیست، بلکه تمایل به سازش اپورتونیستی است. در چنین شرایطی است که غالباً اصول‌گرایی جای خود را به سازش‌های غیر اصولی می‌دهد. زمینه کافی در شرایط مساعدی برای نمو و توسعه افکار مخالف با خط مشی و برنامه حزبی متدوال می‌شود و حتی در بسیاری موارد از دارندگان این قبیل افکار تحت لوای حفظ وحدت در صفوف حزب حمایت می‌شود.

در چنین اوضاع و احوالی است که حزب می‌تواند بتدریج ماهیت انقلابی خود را از دست داده و به محیط آنارشیستی مبدل گردد و شکل سوسیال دموکراسی بخود بگیرد که این وضع در حقیقت با مرگ حزب برابر است. هیات دبیران در ضمن گزارش به پلنوم دهم ضرورت مبارزه با افکار مخالف با خط مشی حزبی و نظریات ناسالم و از بین بردن هرج و مرج فکری و عقیده و یکسان کردن قضاوت‌های افراد در مسائل مهم سیاسی و سازمانی را اعلام داشت و وعده داده بود که برای این کار با اتخاذ تصمیمات انضباطی است که به کامپانی ایدئولوژیک وسیع دست خواهد زد.

حالا از اعلام این شعار با تفاوت یکی دو روز ده ماه می‌گذرد. در ظرف این مدت حوادث بسیار با اهمیتی رخ داده و کار ایدئولوژیک حزب ما نه تنها رو به بهبود نرفته حتی شکل بدتری از دوران گذشته بخود گرفته است. همان آنارشی فکری کمافی السابق در جریان است. نظریات مخالف با خط مشی مرانامه حزب توده و حتی با خط مشی و سیاست اتحاد شوروی در حال توسعه می‌باشد و از بسیاری از طرفداران این افکار بنحوی از انحاء و بشکلی از اشکال حمایت شده است. در باره تشکیل کامپانی ایدئولوژیک و مبارزه با انحراف فکری باید گفت که تا کنون هیچگونه اقدام موثری انجام نشده است. اگر واقعاً در حزب نظریات اصولی برقرار شود و نظریات غیر اصولی بدون ترس و واهمه رد گردد و جایی برای تثبیت افکار باقی نخواهد ماند.

در ضمن بحث فوق به وجود لیبرالیسم در مسائل بین المللی اشاره شد. برای توضیح بیشتر ذکر برخی شواهد دیگر بی‌مورد نخواهد بود. رهبری حزب از اوایل پیدایش اختلاف نظر بین احزاب برادر سیاست سازش را در پیش گرفته و تا اندازه ای در موضع سانترا لیسم قرار گرفته بود و این روش مدت طولانی ادامه داشت که بالاخره پیش آمدهای اخیر و تشکیل کنگره های برخی از احزاب برادر بوروی موقت را وادار ساخت تا موضع گیری کند و این موضع گیری یک قدم جلو است. ولی این به آن معنا نیست که همه اعضای رهبری با این پوزیسیون موافق هستند. زیرا بوروی موقت به این امر واقف است که نه تنها بعضی از افراد رهبری بلکه برخی از کادرها و اعضای حزب با پوزیسیون مذکور موافقت ندارند و در حوزه ها و در بعضی از سازمانهای توده ای بین المللی عکس العمل هایی از خود نشان می‌دهند. ولی چرا بوروی موقت نمی‌خواهد آن را روشن تر سازند، معلوم نیست.

در صحبت غیررسمی با رفیق اسکندری عضو بوروی موقت پیشنهاد شد که چون بوروی موقت در باره برخی از مسائل با اعضای کمیته مرکزی مقیم اینجا تبادل نظر می‌کنند خوب بود که در خصوص اوضاع بین المللی بر اختلاف نظر بین احزاب نیز نظر رفقا را بخواند. رفیق اسکندری گفته که

بوروی موقت در این باره اعلامیه صادر خواهد کرد. بهتر است که این اعلامیه در حضور کارکنان دبیرخانه خوانده شود و از نظر آنها نیز در این باب اطلاع حاصل شود. با اینکه این روش تاکنون سابقه نداشت مع‌هذا این خود نیز عمل مثبتی بود. متأسفانه این نظر جامعه عمل نپوشید و به مرحله اجرا درنیامد.

موضع رفیق قاسمی در گذشته و حال اظهر من الشمس است. این رفیق نه تنها از نظر اشتباه آمیز خود دست برنداشته حتی یک قدم نیز جلوتر رفته رفیقی را که موضع حزب را در باره انحرافات رهبران آلبانی و حامیان چینی آنها در کلاس تعلیماتی برای جوانان توضیح می‌دهد مورد حمله قرار داده و اعلام می‌دارد که چرا افکار جوانان را با «تبلیغ نظریات غلط» مشوش می‌سازند. اگر بوروی موقت از این عمل ناشایست این رفیق بی اطلاع باشد بسیاری از رفقای ما به جزئیات آن واقف هستند.

اینجانب ضمن نامه مورخ 01-07-1962 راجع به موضع رفیق قاسمی در پلنوم دهم نسبت به رهبران حزب کار آلبانی نظر خود را کتباً به اطلاع بوروی موقت رسانده و متذکر شده‌ام که رفیقی که از موضع نادرست دفاع می‌کند و در مسائل ایدئولوژیک موضع انحرافی دارد نمی‌تواند در کار ایدئولوژیک حزب مقام حساس را اشغال کند. متأسفانه وضع بهمان منوال است که بود.

### چند کلمه در باره خود بوروی موقت

پلنوم دهم بر اثر تشدید بحران داخلی در حزب در آدرس گذشته تشکیل گردید. پلنوم وظیفه داشت به اوضاع حزب دقیقاً رسیدگی نماید و با پایان دادن به بحران بکار حزب سر و سامان بدهد. ولی لیبرالیسم و سازشکاری که مدت‌ها است شکل سنتی بخود گرفته است، مانع از اتخاذ تصمیمات جدی گیرد. اکثریت اعضای کمیته مرکزی علیرغم موازین حزبی و با نقض علنی مفاد اساسنامه ارگانی بوجود آورد که به شهادت تجربه ده ماهه در شرایط بغرنج کنونی قادر به اجرای وظایف مختلف امکانی برای حل و فصل مسائل بطور جمعی نمی‌تواند داشته باشد. کار مهم و بغرنج ایران در دست یک نفر، کار اروپای غربی در دست نفر دیگری که به نوبه خود کم اهمیت تر از کار ایران نیست و کار مهاجرت 13 هزار نفری و کار دشوار و دقیق ایدئولوژیک در دست شخص ثالثی متمرکز شده و اعضای کمیته مرکزی حزب که مسئولیت بزرگی بعهده آنها است، بعنوان ناظر در گوشه و کنار و به انتظار روزی نشسته‌اند که پلنومی دعوت خواهد شد و احتمالاً برای اظهار نظر به آنها نیز 15 - 30 دقیقه وقت داده خواهد شد. امکان فعالیت ثمربخش به روی آنان بیشتر از هر وقت دیگر مسدود شده است.

دیگر وقت آن رسیده است که به رهبری حزب سر و سامان داده شود .  
فراهم آوردن شرایط مقدماتی این کار بعهده بوروی موقت گذارده شده است . به  
نظر اینجانب حالا با بوروی موقت است که در اجرای این وظیفه تسریع بعمل  
آورد.

با درود حزبی-  
لایبزیگ 1963  
امیرعلی لاهرودی

### رهبری حزب توده ایران و نهضت جهانی کمونیستی

در شرایطی که اکثریت احزاب کمونیستی و کارگری با دفاع قاطع از خط مشی اصولی نهضت جهانی کمونیستی، خط مشی و یا پلاتفرم ویژه رهبران حزب کمونیست چین را که مخالف تصمیمات مشاوره‌های احزاب برادر می‌باشد، رد می‌نمایند، رهبری حزب توده ایران بجای دفاع قاطع و حمایت صادقانه از این خط مشی، خط مشی که به اتفاق آراء در جلسات مشاوره احزاب برادر (1957-1960) به تصویب رسید و رهبری حزب توده ایران زیر همین اعلامیه‌ها را امضاء کرده است و همچنین بجای بکار بستن آن در کار عملی خود به موضع‌گیری دکلاراتیو و خالی از محتوا اکتفا نموده و بدین وسیله بار دیگر خصلت سازشکاری خود را به ثبوت رسانده است.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن له علل اصلی این وضع مراجعه به تاریخ مناسبات رهبری حزب توده ایران و رهبری حزب کمونیست چین ضرورت بیشتری کسب می‌نماید.

رهبری حزب توده ایران از سال 1954 به بعد تمایل بیشتری برای نزدیک شدن به رهبری حزب کمونیست چین از خود نشان می‌دهد و در این زمینه از هر گونه بذل مساعی خودداری نمی‌نمود.

از همین دوران است که رهبری حزب ما اقدامات وسیعی برای ترجمه و انتشار آثار رهبران حزب کمونیست چین انجام می‌دهد، مقالات و جزواتی در این مورد که حاوی تحلیل از مقام «شامخ» رهبران حزب کمونیست چین می‌باشد، منتشر می‌نماید و در ضمن این نوشتجات بارها به افراد حزب توصیه می‌کند که تجربیات حزب کمونیست چین را یاد بگیرند و آن را در عمل بکار بندند. اقدامات رهبری در مورد تاسیس رادیوی فارسی و تورکی و دائر نمودن چاپخانه فارسی در پکن نیز برای همین منظور انجام گرفته بود. رهبری حزب ما افراد معین و مورد نظری برای کار در رادیو و تدریس در دانشگاه پکن اعزام داشت که عده‌ای از این افراد با سرسختی شدید از برگشت مجدد به اتحاد شوروی همچنان امتناع می‌ورزند. مسافرت‌های متعدد رهبران و اعزام اکیپ‌های به اصطلاح آموزشی به چین تا یکی دو سال اخیر در جریان است. این قبیل فعالیتها ... بخاطر انتقال «تجربه» و انطباق الگوی چین در مبارزه انقلابی مردم ایران انجام می‌گرفت. برای اینکه نظر ما جنبه دعوی نداشته باشد، اسناد و مدارک مربوطه را از نظر می‌گذرانیم.

در یکی از نشریات حزب توده ایران (آبان ماه 1337) در این مورد اینطور نوشته شده است: «نهضت ملی ایران و حزب طبقه کارگر - حزب توده ایران- در قبال هجوم متحد استعمار خارجی و ارتجاع داخلی شکست خورده

اکنون هنوز اعتلاء مجدد نهضت درنرسیده است و جنبش ادامه ندارد، ما فرصت آن را داریم که تجارب گذشته خود را جمع بندی کنیم و به انطباق احکام عام مارکسیستی و لنینیستی به مختصات پروسه های اجتماعی ایران راه آینده را روشن سازیم.

احکام عام مارکسیستی و لنینیستی نتیجه تعمیم تجارب نهضت انقلابی جهانی است و در میان این تجارب بویژه تجارب انقلاب چین برای ما دارای اهمیت شایانی است. اهمیت الگوی چین از آن جهت است که چین نیز در دوران پیش از انقلاب مانند ما کشور وابسته نیمه فئودال، کشوری فلاحتی، کشوری خرده بورژوازی بود. از این جهت تجارب انقلاب چین که در شرایطی بسیار شبیه به شرایط اجتماعی کشور ما و در جامعه ای با ترکیب طبقاتی همانند جامعه ما حاصل شده است، برای ما می تواند فوق العاده آموزنده باشد».

در مقدمه کتاب «درسهایی از تاریخ حزب کمونیست چین» (صفحه 164) تجارب حزب کمونیست چین به این شکل برای خوانندگان توصیف می شود: «تجارب حزب کمونیست چین برای نهضت جهانی کارگری و بخصوص احزاب کارگری کشورهای مستعمره و وابسته حائز اهمیت خاص است».

ملاحظه می فرمائید که رهبری حزب ما در جهان جوشان و خروشان و در دوران انقلابات سوسیالیستی و دمکراتیک و ملی پر از تجربیات گرانها فقط از اهمیت خاص تجارب و الگوی چین صحبت به میان می آورد و انطباق تنها این الگو را به شرایط مبارزه انقلابی ایران «مفیدتر»، «ضروری تر» و «حتمی تر» می شمرد. این عین همین نظریاتی است که رهبران حزب کمونیست چین با استفاده از تمام وسایل و شیوه های ناروا تبلیغ می کنند و سعی دارند آن را به احزاب برادر و نهضت نجات بخش ملی تحمیل نمایند. در صورتی که حزب جدی و واقع بین پرولتاریا وظیفه دارد نه تنها تجربیات یک کشور، یک حزب بخصوص، بلکه تحولات انقلابی، وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ملل و کشورها را مورد بررسی دقیق و همه جانبه قرار دهد و تجربیات آنها را جمع بندی نماید و بطور خلاق در کار و فعالیت انقلابی خود بکار نبندد.

ولی با ابراز تاسف می توان تصریح کرد که رهبری حزب ما مخصوصاً در ده سال اخیر علیرغم وعده ای که در بالا به آن اشاره شده، در این مورد (البته غیر از چین) نه تنها گامی برداشته حتی در بررسی تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشورهای همجوار و تحولاتی که ایران در خاور میانه انجام می گیرد نیز تعلل ورزیده است. مضافاً باید گفت که قبل از انقلاب را با ایران کنونی نمی توان مقایسه کرد و از آن جهت نیز تجربیات انقلاب چین ان طور که رهبری حزب ما در باره آن تبلیغ می کنند، نمی تواند الگوی دقیقی برای انقلاب ایران باشد.

رهبری حزب ما، تاریخ مبارزه انقلابی ملل و تجربه انقلابی آنها در روسیه تزاری و مخصوصاً مبارزه مردم آسیانشین روسیه تزاری تجربه انقلابی آنها را به بوته فراموشی می‌سپارد. در حالی که وضع اجتماعی و ترکیب طبقاتی مردم آسیانشین روسیه تزاری نیز مانند چین با وضع اجتماعی کشور ما وجه تشابه داشت، به اضافه همانندی گذشته تاریخی، زبان، فرهنگ، آداب و رسومی که ما را به این ملل نزدیکتر می‌سازد و راهی که آنها پیموده‌اند، می‌تواند برای ما نیز نمونه و الگو باشد.

این حقیقت را کسی نمیتواند انکار نماید که روح انقلابی، ایده کمونیستی نه از سرحدات جنوب و یا غرب و نه از چین و ما چین، بلکه از شمال وارد کشور ما گردیده، انقلاب و انقلابیون ایران همیشه از طرف شمال مورد حمایت قرار گرفته‌اند.

تقلید مکانیکی دستگاه رهبری از حزب کمونیست چین به اینجا خاتمه پیدا نمی‌کند، او تلاش می‌نماید که حتی سبک کار حزب کمونیست چین را نیز بمتابه احکام تعمیم یافته مارکسیستی و لنینیستی به حزب توده ایران منتقل نمایند. گوش کنید و ببینید رهبران حزب ما در این مورد چه می‌گویند: «یکی از مهمترین بخشهای تجارب انقلابی چین که بوسیله پیشوای این انقلاب رفیق مائوتسه دونگ و سایر رهبران برجسته آن، لیو چاوشی و دیگران تعمیم یافته است، عبارت است از مسئله مبارزه با سبک ذهنی در اندیشه و عمل».

«... مطالعه این بخش مهم و بدیع و سودمند از تجارب انقلاب چین و آموزش رفیق مائوتسه دونگ و همزمانش برای ما ... متضمن فوائد غیر قابل انکاری است».

این جملات و کلمات ستایش مابانه تصادفا زمانی که بت و بت پرستی یک بار برای همیشه شکسته و به زباله دان تاریخ انداخته شده به رشته تحریر در آمده است.

بدین ترتیب می‌بینیم که رفقای ما سعی داشته‌اند حتی کار خود را براساس کار در حزب کمونیست چین سازمان داده و آن را به آموزش «پیشوایان» چین تطابق دهند. البته این خود یک امر تصادفی نیست. رهبران حزب ما نیز مانند رهبران حزب کمونیست چین در مجموع خود به طبقات غیرپرولتری، بورژوازی و خرده بورژوازی منسوب هستند. با این تفاوت که اگر آنها مدتی با توده های دهقانی در تماس بودند. اینها اصلاض و ابداً با توده های مردم مخصوصاً با کارگر و دهقانان تماس نداشته و ندارند و احتمال نمی‌رود که در آینده نیز چنین تماسی برقرار نمایند و بدان جهت نیز با زندگی و طرز تفکر و ایدئولوژی خرده بورژوازی در حزب نشو نما کند و در برخورد با مسائل حزب را به چپ و راست و به افراط و تفریط بکشاند.



بدین ترتیب رهبری نه تنها در حل مسائل بغرنج سیاسی و اجتماعی کشور ما به تاریخ مبارزه انقلابی حزب کمونیست شوروی و احزاب برادر رجوع نمی‌نماید و تجربیات انقلابی این احزاب را برای انطباق خلاق آن در شرایط مشخص ایران مورد استفاده قرار نمی‌دهد، بلکه تجربیات حزب کمونیست اتحاد شوروی و انقلاب اکتبر را بمتابیه به اصطلاح «دگم» رد کرده و دور انداخته است.

در کتاب قطوری که تحت عنوان «درس‌هایی از تاریخ مختصر حزب کمونیست چین» از طرف رهبری حزب توده ایران تنظیم و به طبع رسیده است. در آستانه مشاوره احزاب در سال 1960 پخش گردیده استفاده از تجربیات انقلاب اکتبر و حمایت از اتحاد شوروی بعنوان «دگم» شش بار مورد نکوهش قرار گرفته است. در صورتی که در همین کتاب و در جزوات دیگر تجربیات حزب کمونیست چین بعنوان مارکسیم تعمیم یافته مورد تمجید و ستایش قرار داده شده است. حتی کار بجائی رسیده است که روزنامه «مردم» ارگان حزب توده ایران در شماره اول آذر ماه سال 1343 خود شوروی را جزء اجانبی بشمار آورده است که ایران را اشغال کرده و ارتش او را از پا در آورده است.

رهبری حزب ما نه تنها شیوه کار در حزب کمونیست چین را به حزب توده ایران منتقل نموده، حتی در صدد برآمده است که از «آموزش» مائوتسه دونگ در مورد فلسفه ماتریالیستی نیز بشکل مکانیکی تقلید کند و تضادهای جامعه ایران را با رهنمودهای مائوتسه دونگ مورد بررسی قرار دهد و به شیوه حزب کمونیست چین به حل این تضادها بپردازد. در این مورد کوششهای زیادی انجام گرفته و می‌توان گفت که در واحد مهاجرت ما مسئله تضاد درون جامعه ایران و همچنین تضاد در داخل حزب برخورد با این تضادها و نشان دادن راه حل آنها به ان شکلی که مائوتسه دونگ مطرح کرده (وحدت، مبارزه، وحدت، باز هم وحدت، مبارزه حتی انشعاب؛ وحدت و بلا انتها مبارزه، وحدت) معمول شده است.

بعنوان نمونه یکی از جزوه‌هایی که در باره همین مسئله از طرف شعبه انتشارات حزب منتشر شده رجوع می‌شود تا یک مورد دیگر از موارد بسیار در باره تقلید از الگوی چین برای ما آشکار گردد. با تقلید از آموزش مائوتسه دونگ تضاد جامعه ایران به انواع تضادها تقسیم می‌شوند؛ بجای این که ارتباط ارگانیک این تضادها در نظر گرفته شود و به روی همین ارتباط و وحدت ارگانیک تکیه شود، روی تجربه و انتزاع این تضادها و ایجاد سد چین در بین آنها تکیه می‌گردد و به انواع بهانه‌ها تلاش می‌شود که قسمت مهمی از این تضادها مطرح نشود و از دستور روز خارج گردد.

این تضادها که تضادهای درون خلق نامیده شده، عبارت از تضادهای بین کار و سرمایه، تضاد بین حکومت ملت بزرگ و ملل ستمکش (تضادهای طبقاتی و ملی) و یک سلسله تضادهای دیگر می‌باشند. بنظر رهبری در میان این تضادها تضاد بین کار و سرمایه دارای ماهیت آنتاگونیستی است و بقیه تضادها از جمله تضاد ملی دارای ماهیت آنتاگونیستی نیستند و تضاد اولی نیز که جنبه آنتاگونیستی دارد بنابه تجربه انقلاب چین حل آن با اکثریت مطلق بورژوازی ملی براساس حفظ وحدت ملی در مرحله تحول سوسیالیستی اعلام گردیده است. بمتابزه تضاد غیر آنتاگونیستی جلوگیری بعمل می‌آید.

بدین ترتیب تضاد بین کار و سرمایه در جامعه ایران جای خود را به آشتی بین کار و سرمایه می‌دهد. بعبارت دیگر هارمونی و همکاری طبقاتی جای مبارزه طبقاتی را می‌گیرد. از طرح تضاد ملی نیز علیرغم حکم صریح بیانیه مشاوریه احزاب در سال 1960 که بعنوان تضاد آشتی ناپذیر تقلید مکانیکی از نظریات مائو تسه دونگ در مورد تضادها، رهبری حزب ما را وادار کرده است که برای سرمایه داران ملی (اعم از بازرگان و صاحبان صنایع) جز نقش مهمی در انقلاب دمکراتیک و شرکت آنها در حکومت انقلابی و دیکتاتوری پرولتاری قائل شود.

چنانکه می‌دانیم رهبران حزب کمونیست چین در سالهای چهل اعلام داشتند که انقلاب دمکراتیک نوین در چین دیکتاتوری جنبه متحد طبقات انقلابی را - کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر و بورژوازی ملی را بوجود می‌آورد. (انقلاب چین و حزب کمونیست چین- از نشریات حزب توده ایران - چاپ فارسی بند 5- صفحه 19 و 20)

پس از پیروزی انقلاب این ایده را بشکل دیگری، بشکل «دیکتاتوری دمکراتیک خلق» فرموله کرده و آن را پایه ساختمان دولتی خود قرار دادند. با تاسی و تبعیت از این نظریه غیر مارکسیستی که در واقع ریویزه (تفتیش) کردن مارکسیسم لنینیسم در مورد دولت می‌باشد، رهبری حزب ما نیز توانسته است شکل ساختمان دولت انقلابی و خصلت طبقاتی آن را به این شرح در برنامه حزب بگنجاند: «وظیفه اساسی انقلاب در مرحله کنونی عبارت است از انتقال قدرت حاکمه از دست مالکان بزرگ و سرمایه داران بزرگ و وابسته به امپریالیسم بدست نیروهای متحد استقلال طلب ...، میهن پرست و آزادیخواه، یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی (پیشه ور و کسبه)، روشنفکران، کارمندان و سرمایه داران ملی (اعم از بازرگانان و صاحبان صنایع)».

بدین ترتیب در ایران نیز تاجر و کارفرما، روشنفکر و مامور دولت، خرده بورژوازی و بورژوازی در اعمال دیکتاتوری شرکت فعاله دارند. علت وحدت فکری رهبری هر دو حزب در این مورد و در موارد دیگر و یا تقلید بی

چون چرای رهبری حزب ما از افکار و نظریات نادرست رهبران حزب کمونیست چین، همانا عدم اعتماد آنها نسبت به پرولتاریا است و این امر موجب شده است که آنها در باره اساسی‌ترین مسئله مارکسیسم لنینیسم در باره دیکتاتوری پرولتاریا تجدید نظر نمایند و به این وسیله به شرکت بورژوازی ملی در اعمال دیکتاتوری «قانونیت» دهند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که هیات نمایندگی حزب ما از تریبون جلسه مشاوره 1960 احزاب به تجلیل و تقدیس رهبران حزب کمونیست چین پرداخته و هیات اجراییه سابق نیز از مذاکره و جمع بندی اعلامیه و پیام این جلسه و انطباق آن به شرایط ایران خودداری بعمل آورده و با انتشار قطعنامه چند سطری و اعلام تائید به اصطلاح «کامل» خود از این اسناد به وظیفه تاریخی خود «عمل» کرد.

در چنین شرایطی است که نمایندگان ما در مجامع بین‌المللی و سازمانهای دمکراتیک غالباً موضع عجیب و غریبی اتخاذ می‌کنند. در باره اهم مسائل به مقام مخالفت بر می‌آیند و یا از رای دادن امتناع می‌ورزند. عمده‌ترین علت موضع‌گیری دکلاراتیو و خالی از محتوا رهبری حزب ما در مورد مسائل بین‌المللی نیز با وضعی که در باره آن مفصلاً صحبت شد، ارتباط ارگانیک دارد. در شرایط مشخص امروزی هواداری از سیاست رهبران حزب کمونیست چین در داخل رهبری حزب توده ایران به اشکال گوناگون تظاهر می‌کند: 1- طرفداری علنی 2- بی‌طرفی که به اصطلاح سیاست سکوت را به اظهار عقاید و نظریات ترجیح می‌دهند 3- آنهایی که رسماً و اسماً سیاست رهبران حزب کمونیست چین را رد می‌کنند ولی در عمل برای اشاعه این سیاست و همچنین به فعالیت هواداران آن شرایط مساعد و امکان وسیع فراهم می‌آورند.

واگذاری مسئولیت ارگانهای تبلیغاتی حزب، غلیبرغم تذکرات و توصیه‌های افراد و سازمانهای حزبی بر عهده هواداران علنی سیاست رهبران حزب کمونیست چین و سپردن سازمانهای حزبی و دانشجویی در غرب به این قبیل افراد از یک طرف ادامه سیاست چپ روانه در داخل حزب از طرف دیگر حزب ما را عملاً در مدار سیاست رهبران حزب کمونیست چین قرار داده است. رهبری حزب ما با اینکه ضمن صدور اعلامیه‌ها و نشر مقالات، سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم تناقض این سیاست را با نهضت‌های ملی و مبارزه طبقاتی (البته در کلیات) مورد تایید قرار می‌دهد، ولی در عمل در کار و فعالیت روزانه نه تنها برغم گفته‌ها و نوشتجات خود رفتار می‌کند، حتی سعی می‌نماید که عمل مخالفین این سیاست را نیز توجیه نماید.

مجله دنیا ارگان تئوریک حزب در یکی از شماره‌های خود به قلم یکی از اعضای سرشناس رهبری امکان بروز اختلاف نظر بین حزب توده ایران و

حزب کمونیست اتحاد شوروی را صراحتاً اعلام داشت و تصریح نمود که این قبیل اختلاف نظرها در قبال بهبود روابط ایران و شوروی حتمی و ضروری است. (دنیا شماره 4 - سال دوم - صفحه 19)

قدری پس از انتشار این نظر رهبری حزب ضمن اعلامیه ای که در باره موضع بین المللی حزب منشتر ساخت ضرورت بروز اختلاف بین احزاب مارکسیستی و لنینیستی را چنین تشریح نمود: «با اینکه وقوع اختلاف نظر در باره پاره ای از مسائل بین احزاب برادر امری غیر عادی نیست. زیرا این احزاب در شرایط مختلف اجتماعی و اقتصادی و در مراحل مختلف تکامل نهضت عمل می کنند، ولی دامنه این اختلاف بویژه شیوه هایی که از جانب رهبران حزب کار آلبانی و رفقای چین بکار می رود، می تواند موجب نگرانی حزب ما نسبت به سرنوشت وحدت و همبستگی بین المللی نهضت جهانی کارگری نشود». (روزنامه مردم - شماره 54 - اول اسفند 1342)

پیدایش اختلاف بین احزاب مارکسیستی از نقطه نظر رهبری حزب ما امری است عادی و طبیعی بنابر این موضع گیری در مقابل اختلافات بطور اعم و اختلاف بین حزب کمونیست چین و اکثریت مطلق احزاب بطور اخص دارای «هیچ گونه» ضرورت خاصی نمی باشد و آنچه آن را (رهبری ما را) وادار کرده است که «نظریات» خود را ضمن اعلامیه بیان دارد، همانا به اصطلاح شیوه ناروایی بود که رهبران حزب کمونیست چین و سران حزب کار آلبانی در این مورد بکار می بردند.

نهضت کمونیستی و کارگری در طول یک قرن مبارزه بارها سقم این قبیل ادعاها را به اثبات رسانده و نشان داده است که بروز اختلاف در نهضت بشکلی از اشکال جنبه انحراف، انحراف از ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم انحراف از اصول انترناسیونالیسم پرولتری داشته است.

ولی تدوین کنندگان سیاست حزب توده ایران، بخصوص مولفین و مصوبین اعلامیه اول اسفند 1342 نه تنها اصل وحدت ایدئولوژیک نهضت کمونیستی را در مقیاس جهانی و همچنین در مقیاس ملی قبول ندارند حتی با صراحت کامل حکم اعلامیه 1960 جلسه احزاب را مبنی بر اینکه «بر خلاف قوانین رژیم سرمایه داری که خصوصیت آن وجود تضادهای آشتی ناپذیر بین طبقات و ملتها و دولتها است ... رژیم سوسیالیستی متضمن هیچ گونه مبنای عینی برای تضادها و تصادمات بین خلقها و ملت‌هایی که عضو آن هستند، نیست». (اعلامیه جلسه مشاوره احزاب در سال 1960 - چاپ فارسی - صفحه 8)، رد کرده و در نقطه مقابل این حکم قرار گرفته و تلاش می نماید که پایه عینی برای بروز تضادها و تصادمات بین احزاب بتراشند.

فرمول وحدت، مبارزه، وحدت و باز هم مبارزه بخصوص تکیه بر مبارزه در داخل نهضت جهانی کمونیستی و کارگری و همچنین در داخل احزاب جداگانه نیز بر پایه چنین فلسفه ضد مارکسیستی به میدان آمده و با این اصل لنینی - ایدئولوژی واحد، مارکسیسم انیسیسم و اصول انترناسیونالیسم پرولتاری پایه وحدت، تشکل و یکپارچگی احزاب کمونیستی را تشکیل می دهد - کاملاً در تضاد می باشد.

1- بدین ترتیب تقلید مکانیکی از نظریات نادرست رهبران حزب کمونیست چین تحت عنوان به اصطلاح انطباق تجربیات حزب کمونیست چین رهبری حزب ما را وادار کرده است که نه تنها از موضع گیری اصولی و صادقانه در مورد مسائل بین المللی و نهضت جهانی کمونیستی شانه خالی نماید، بلکه اختلاف بین احزاب را بطور اعم و اختلاف بین حزب کمونیست چین و اکثریت احزاب کمونیستی و کارگری را بطور اخص امر عادی و ضروری قلمداد نماید؛

2- به همزیستی جریانات مختلف اپورتونیستی در داخل حزب «قانونیت» داده و بدین وسیله نشو نمای فراکسیونیم در حزب شرایط مساعدی ایجاد کند.

بخاطر پایان دادن به این وضع در درجه اول باید روش نادرست و اپورتونیستی مسئولین امر محکوم شود و خط مشی درست مارکسیستی لنینیستی مبنی بر اعلامیه های جلسات احزاب (1957 - 1960) اتخاذ و اجرای آن بعهدہ آنچنان افرادی گذارده شود که در واقع شایستگی آن را دارند.

1- ما شاهد اعتراضیه های متعدد رهبران حزب توده ایران در باره ارزیابی مطبوعات شوروی در مورد تبدلات اخیر در ایران هستیم. بنظر رهبری و قسمتی از افراد حزبی که تحت تاثیر این نظریات قرار گرفته اند و یا برعکس بنظر برخی از افراد و کادرهای حزبی که رهبری از آن تبعیت می کند و یا تحت تاثیر آن واقع شده است مطبوعات شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی باید مسائل مربوط به ایران را از زاویه سیاست دستگاه رهبری حزب توده ایران، سیاستی که اکثر اوقات درست از آب در نمی آید، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و یا بعبارت دیگر ناقل نظریات ما در این موارد باشند. در غیر اینصورت به مقام حمایت از دستگاه رهبری ایران بر آمده اند.

2- در خرداد ماه سال 1342 حادثه خونینی در کشور ما اتفاق افتاد که نه تنها قلب هر ایرانی وطن پرست را جریحه دار کرد در عین حال کین و نفرت مردم ایران را نسبت به رژیم ضد ملی شاه صد چندان نمود. این واقعیتی است که نمی توان از روی آن گذشت و یا بنحوی از انحا آن را تخطئه کرد.

ولی باید دانست که این جریان در چه شرایطی و در چه مرحله ای از مبارزه مردم ایران انجام گرفته و کدام طبقه از جامعه ما قصد داشته است که از این جریان بنفع خود بهره برداری نماید؟ آیا این جریان واقعاً یک جریان خودبخودی بوده و یا بودند افرادی که در ارگانیزه کردن آن دست داشته اند؟ دولت ایران تحت تاثیر عوامل خارجی و داخلی، تلاشی سیستم استعماری تأمین استقلال سیاسی اکثریت قابل ملاحظه ملل آسیا و آفریقا و گامهای رادیکال قسمت اعظم این کشورها در راه تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و همچنین تشدید تضادهای آنتاگونیستی در داخل مملکت واقع گردیده، به ماهیت انقلابی آنان پی خواهیم برد.

چندی بعد از حوادث خونین 15 خرداد 1342 شورای مرکزی روحانیت در تهران نخستین اعلامیه خود را در این باره منتشر نمود. در این اعلامیه گفته می شود: «مردم ستمدیده این سرزمین در اثر فشار، دزدی، قانون شکنی و دیکتاتوری با پیشوائی مراجع و رهبران دینی قیام کرد که با شعار کوتاه و مختصر «مرگ بر دیکتاتوری» خواسته های خود را منعکس سازد...». در جای دیگر این اعلامیه باز هم گفته می شود: «... کدام احمق قبول می کند که مردم برای نجات اسلام و مسلمین سینه خود را هدف سرنیزه و گلوله قرار دهد، آن وقت تجاوز به اموال برادر مسلمان بنماید».

حالا که روحانیون اعتراف می کنند که مردم تحت رهبری آنان علیه دیکتاتوری و قانون شکنی و زور و دزدی قیام کرد و سینه خود را برای نجات اسلام و مسلمین آماج سرنیزه و گلوله قرار داده اند، وحدت مبارزه مردم برای حل این تضادها دولت را مجبور کرد که دست به اقدامات رفرمیستی بزند تا شاید بدین وسیله مانعی در برابر مبارزه انقلابی مردم ایران ایجاد نماید. این عمل رفرمیستی با مخالفت دو نیروی اجتماعی روبرو شد که مخالفین دست راست و مخالفین دست چپ.

مخالفین دست راست که ارتجاعی ترین جناح مالکین و روحانیت می باشند، از این جهت اقدامات رفرمیستی دولت موافقت ندارند که این عمل مستقیماً با منافع آنها در تضاد است. اینها با هر نوع تغییر در وضع حاضر مخالفت می کنند. چنانکه سخنگوی این قشر از مالکین بزرگ آقای امینی نخست وزیر وقت بارها تکرار کرد که اینها حتی حاضر نیستند از یک تومان سه قران بدهند تا بلکه هفت قران برای خود باقی بماند.

جناح قدری ملایم تر مالکین درک کرده اند نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ اقتصادی وضع موجود قابل دوام نیست. لذا بنظر آنها تغییر در اوضاع کنونی ضرورت دارد منتهی نه به آن شکلی که فعلاً در جریان است بلکه بشکل

دیگری، بشکلی که مالکین حاضر باشند و بتوانند متدرجاً مزارع «خود را» مکانیزه کنند، سیستم آبیاری ایجاد نمایند و در آبادی ده و افزایش تولید فرآورده های کشاورزی سرمایه گذاری نمایند.

بعبارت دیگر هواداران این نظر همان راه طولانی و پر مشقت رشد سرمایه داری در ده را که لنین آن را راه پروس (آلمان) نامیده است، پیشنهاد می کنند. البته غیر واقعی بودن این نظر در شرایط کنونی در ممالک وابسته مانند ایران امری است بدیهی، ولی چون توضیح کافی در این زمینه از حوصله بحث حاضر خارج است، لذا روی آن تکیه نمی شود.

قشر بالائی روحانیت که منافع آنها با منافع مالکین بزرگ ممزوج شده و نمی تواند در بقای سیستم ارباب و رعیتی علاقه خاصی از خود نشان دهد. روحانیت در طول تاریخ نه تنها از لحاظ فکری به دوام و قوام مالکیت کمک کرد، حتی بسیاری از آنها از زمره مالکین بزرگ ارضی هم بوده و هستند. احتیاجی نیست که تاریخ گذشته را ورق بزنیم. تنها رجوع به تاریخ سلطنت محمدرضا شاه که پایه هایش بر روی مالکیت استوار بوده و فعلاً هم مورد نفرت و غضب روحانیون ملاکین است، می توان چنین سئوالی را در مقابل آنها مطرح کرد که آیا این دیکتاتوری و قانون شکنی از کی در مملکت اسلام و المسلمین برقرار شده است؟

برای دادن پاسخ به این سئوال نظری بتاريخ 22 ساله اخیر ایران بیافکنیم و آن وقت خواهیم دید که این آقایان روحانیون هر روز و هر ساعت و هر دقیقه شاهد زور گوئی و قانون شکنی و دزدی بوده و هستند. همان محمدرضا شاه دزد و قانون شکن بود که در سال 1325 ارتش شاهنشاهی ایران را به آذربایجان و کردستان گسیل داشت و به ماموران خود دستور داد که اموال مردم ستمدیده را به یغما برند و مسلمانان را قتل عام کنند و ناموس آنان را مورد تجاوز قرار دهند.

ولی آقایان انقلابیون این حادثه را نادیده گرفته، حتی با صلوات و سلام قشون جانی و متجاوز را وارد این نواحی کردند. جالب است یکی از روحانیون محترم آیت الله طالقانی در زنجان این قشون یزید را که برای کشت و کشتار به آذربایجان میرفتند از زیر قرآن گذراند. همان محمدرضا شاه زورگو و قانون شکن بود که بنابه اراده سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا و اینتلجنت سرویس بریتانیا دولت قانونی دکتر مصدق را سرنگون کرد، دیکتاتوری مطلقه خود را برقرار نمود دهها نفر از مردم وطن پرست و فداکار کشور ما را به چوبه دار بست و صدها نفر را به زندانها افکند و با آنان مانند اسرای جنگی در بازداشتگاههای هیتلری رفتار نمود و بالاخره ثروت عظیم ملی ما را (نفثت را) در اختیار اربابان خود گذاشت، ولی همین آقایان انقلابیون بودند که نه تنها در

برابر زور گوئی و دیکتاتوری مقاومت نکردند، حتی علیه دولت دکتر مصدق، علیه مردم با زورگوئی و دیکتاتوری سفاک در یک صف قرار گرفته و بدین ترتیب در برقراری دیکتاتوری و قانون شکنی «دین» خود را ادا نمودند. صدور حکم جهاد برای نجات اسلام از زورگوئی، زمانی صورت گرفت که یک قسمت کوچک و ناچیزی از منافع آنان با خطر مواجه شد. با این عمل در تقلیل این «خطر» نیز توفیقی بدست آوردند. دولت مجبور شد با خرید و فروش 9 هزار و خورده ای ده شش دانگ و کمتر از شش دانگ به اصلاحات ارضی پایان دهد و از اجاره دادن املاک موقوفه نیز صرف نظر نماید. ولی رهبری حزب توده ایران بجای اینکه به جنبش مردم سمت دهد و بکوشد ارتجاع از احساسات پاک و بی آلایش مردم برای اجرای مقاصد پلید خود سوء استفاده کند، این بار نیز مانند همیشه در حاشیه حادثه قرار گرفته و با قضاوت در باره چگونگی قضیه قضاوتی که هرگز نمی تواند مورد موافقت قرار گیرد وظیفه انقلابی خود را انجام شده تلقی کرد.

با اشاره به دو نکته دیگر می توان به بحث خاتمه داد. اشاره به آن نکات از آن جهت اهمیت کسب می کند که ما را کم و بیش با گوشه ای از نظریات افرادی که نماینده طرز تفکر خاصی در حزب ما می باشند، آشنا می سازد. این نظریات تکرار عین همین نظریاتی است که رفقای چینی در اکتبر 1962 در جریان بحران دریای کارائیب روی آن تکیه می کردند و روز به روز آن را دامن می زدند.

بدیهی است که بحران حوزه کارائیب بشریت را با خطری مواجه ساخته بود که جبران آن امکان پذیر نبود. در چنین شرایط و خیم سیاست مدبرانه و ماهرانه ای لازم بود که بشریت را از خطر جنگ اتمی نجات دهد و با تامین استقلال کوبا ثمره انقلاب مردم کوبا را نیز از گزند دشمنان مصون دارد. در چنین اوضاع و احوالی بود که دولت شوروی با اتخاذ سیاست درست و بجا توانست به بحران حوزه کارائیب خاتمه دهد و در عین حال استقلال کوبا را نیز تامین نماید.

این سیاست از طرف تمام نیروهای مترقی جهان مورد تأیید قرار گرفت و با شادی استقبال شد. ولی رهبران حزب کمونیست چین نه تنها از این سیاست حمایت نکردند، حتی آن را بعنوان سیاست «تسلیم طلبانه» مورد حمله شدید و خصمانه ای قرار دادند.

کمی پس از این جریان شماره سوم سال سوم مجله دنیا منتشر شد. در این شماره مقالات و نظریاتی درج شده بود که اکثر آنها جنبه آکتوالیته نداشت.



معدالک مقاله ای در این شماره به چاپ رسیده بود که در باره انقلاب اکتبر و تاثیر آن در مبارزه مردم ایران بحث می کرد.

مؤلف این مقاله که در باره عوامل خارجی پیروزی نهضت‌های نجات بخش ملی قلم فرسایی می کند و بعنوان نمونه به پیروزی خلق قهرمان کوبا تثبیت این پیروزی علیرغم فشار سیاسی و اقتصادی مجموعه اردوگاه امپریالیستی و مصون ماندن از تجاوز مستقیم نظامی امپریالیستها با تکاء و حمایت اردوگاه سوسیالیسم اشاره می نماید، ولی از تکرار یک واقعیت مسلم خودداری می کند. ایشان ینک می دانستند که اردوگاه سوسیالیستی در باره بحران حوزه کارائیب یکپارچه نبود. رهبران حزب کمونیست چپ و سران حزب کار آلبانی از سیاست کشورهای دیگر عضو این اردوگاه نه انیکه حمایت نمی کردند، حتی این کشورها را مورد حمله خصمانه نیز قرار می دادند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که مجله تئوریک حزب و هیات تحریریه آن بجای اینکه علت اصلی پیروزی مردم کوبا و تثبیت این پیروزی را صریحاً بیان کند، بعبارت دیگر نقش دولت شوروی را در مورد جلوگیری از تجاوز مستقیم امپریالیسم ... به کوبا نادیده گرفته و از روی آن با سکوت می گذرد و بدین ترتیب نمی خواهد که خوانندگان خود را در باره حادثه ای به این اهمیت که افکار عامه را بخود جلب کرده بود، در جریان بگذارد.

موضع دیگری که «تصادفا» روزنامه مردم (شماره 50) باز هم در همین دوران بحرانی دریای کارائیب مطرح کرد و رادیو پیک ایران نیز آن را با آب و تاب پخش نمود، به مسائلی مربوط بود که مقامات رسمی چین نیز «تصادفاً» همین روزها روی آن تکیه می کردند. این مسئله مربوط است به نقش توده ها در تاریخ. جن-ای وزیر امور خارجه چین در 28 نوامبر سال 1962 گفت که مردم کوبا با اتکاء به نیروی خود بر امپریالیسم آمریکا پیروز شد.

روزنامه مردم نیز (22 دسامبر 1962) توده مردم را بمتابله نیروی لایزال و بعنوان سازنده تاریخ و موجد هر گونه تحول عمیق در جامعه بشری ستود و اعلام داشت که تنها با تکیه بر خلق می توان بر دشمنان خلق پیروز شد و برای «اثبات» این نظر ویتنام، الجزیره، کوبا و یمن را بعنوان نمونه ذکر کرد و تجربه پیروزی این کشورها را به این شکل توصیف نمود که تجربه این کشورها نشان می دهد که هرگاه خلق کشوری آگاه و متحد با دشمنان آزادی و استقلال و ترقی به پیکار برخیزد، آن کشور هر قدر هم که کوچک باشد، می تواند با اتکاء به نیروی خود در پیکار مقدس پیروز شود و امپریالیسم و ارتجاع را هر اندازه که نیرومند هم باشد به شکست و عقب نشینی وادارد.

فکر نمی کنم کسی اندکی با مارکسیسم آشنائی داشته باشد و در باره نیروی خلق تردیدی بخود راه دهد و خلق را بعنوان سازنده تاریخ و ایجادکننده تحولات

عمیق اجتماعی قبول نداشته باشد و در مبارزه با دشمنان آزادی و استقلال به نقش توده ها اهمیت ثانوی و به نقش عوامل دیگر اهمیت اساسی قائل شود. این انجنان واقعیتی است که در باره آن احتیاجی به بحث نیست. بحث ما سر این مسئله است که خلق کی و در چه شرایطی می تواند تنها به نیروی خود اتکاء نماید و با دشمن قوی وارد کارزار شود و در این کارزار پیروزی بدست آورد و این پیروزی را نیز تثبیت نماید.

جهان کنونی که به دو نیروی متضاد، نیروی صلح و دموکراسی و سوسیالیسم و به نیروی سیاه ضد بشری تقسیم شده هیچ یک از خلق کشوری که علیه ارتجاع و امپریالیسم مبارزه می کند، بدون کمک کشورهای سوسیالیستی، مخصوصاً کشور اتحاد شوروی که با قدرت نظامی و اقتصادی خود سدی در مقابل تجاوز امپریالیسم ایجاد نموده، نمی تواند در مبارزه با دشمن قوی و مسلح به سلاحهای مدرن پیروز شود.

هیات تحریریه مردم با این واقعیت مسلم و آشکار آشنائی کامل دارد و از اظهارات رهبران کشورهای الجزیره، کوبا، یمن و ویتنام نیز در این مورد بی اطلاع نیست، ولی هیات تحریریه با علم به این واقعیت تحت تاثیر عواملی قرار گرفته است که در پخش این قبیل نظریات (نظریات ناسیونالیستی) اصرار دارد و تلاش می کند از آن به نفع مقاصد خاص خود بهره برداری نماید.

لایبزیک

1963

### مبارزه انقلابی و رهبری حزب توده ایران

تاریخ بیست ساله اخیر، حساسترین و در عین حال بغرنجترین دوران مبارزه مردم ایران بشمار می رود. این دوران بخصوص از آن جهت دارای اهمیت خاصی است که طبقه کارگر بعنوان نیروی مستقل انقلابی توانسته است در صف اول مبارزه قرار گیرد و در تجمع وتشکل نیروهای انقلابی گام مهمی دارد. ولی به عللی که ذیلاً از نظر می گذرد مبارزه مردم ایران در این دوران نیز مانند سابق نه تنها با شکست مواجه گردید، حتی در نهایت امر از رهبری بطور اعم و از رهبری طبقه کارگر بطور اخص محروم ماند.

چرا نهضت ملی و دمکراتیک مردم ایران با شکست روبرو شد؟ چرا طبقه کارگر ایران بمتابیه پیگیرترین طبقه انقلابی نتوانست رهبری این نهضت را به نحو شایسته ای انجام دهد و آن را به پیروزی برساند؟

برای اینکه به این سئوالات پاسخ درست داده شود باید تاریخ حزب توده ایران را بطور اجمال از نظر گذرانند. برای تسهیل بررسی تاریخ حزب را می توان به سه قسمت تقسیم کرد: دوران فعالیت علنی، دوران فعالیت مخفی و دوران شکست و فعالیت در مهاجرت.

1- رهبری حزب توده ایران در دوران فعالیت علنی خود نه اینکه برای مقابله با هرگونه پیش آمدی آمادگی نداشت، حتی در حساسترین دوران نهضت انقلابی حاضر شد با دولت ارتجاعی که تنها هدفش اغفال و سرکوبی نهضت بود، همکاری نماید. (البته این سیاست به ذهنیاتی متکی بود که نباید همه گناه آنرا بگردن رهبری حزب انداخت. ا.ل) این سیاست نادرست در شرایطی اتخاذ و به مرحله عمل درآمد که نیروهای انقلابی قسمت اعظم مملکت را کنترل می کردند و قسمت دیگر مملکت مانند نواحی شمالی، مرکزی، مناطق کارگری اصفهان و خوزستان نیز در حال غلبان بود. حادثه 15 بهمن 1327 به دوران علنی حزب پایان داد. از این پس دوران مخفی طویل المدات آغاز گردید.

2- مشخصه اصلی این دوران پیروزی ایدئولوژی خرده بورژوازی بر ایدئولوژی پرولتاریا است. در این دوران است که انقلابی گری خرده بورژوازی، چپ روی، سکتاریسم به تمام شئون حزبی رخنه می کند، فاصله با توده ها زیادتر می گردد، کار فردی جایگزین کار دسته جمعی می شود، ترور فکری به شیوه عادی در حزب مبدل می شود، همکاری با تمام نیروهای ضدامپریالیستی و حمایت از هر گونه جریان ضدارتجاعی جای خود را به انتزاع و کوبیدن این نیروها می دهد.

ولی وضع بدین منوال ادامه پیدا نمی کند. دیری نمی گذرد که انقلابی گری به دنباله روی، به تبعیت از بورژوازی مبدل می شود. انقلابیون دو آتشه

دیروزی با 180 درجه عقب‌گرد در چنان موضع نادرست قرار می‌گیرند که عملاً راه برای پیروزی ارتجاع هموار می‌شود.

دنباله روی در مورد بورژوازی ملی هم اکنون ادامه دارد و به اشکال مختلف تظاهر می‌کند. همین سیاست دنباله روی که حزب را در اختیار قضا و قدر گذاشت سرآغاز دوران تراژیک نهضت و حزب ما بشمار می‌رود. در همین دوران بود که حزب از هم متلاشی شد، عده ای از رهبران آن وضعی از خود نشان داده و یا مرتکب خیانت‌هایی شدند. اکثریت مطلق کادرها و به دنبال آنها اعضای حزب با اظهار تنفر از حزب کنار رفته و قسمتی از آنها حاضر شدند حتی با پلیس همکاری نمایند و آن قسمت از کادرها و افراد حزبی که تا آخر به حزب و نهضت وفادار مانده بودند، به دست دژخیمان محمدرضا شاه از بین رفتند و بقیه به خارج از مملکت مهاجرت کردند و بدین ترتیب دوران مهاجرت طولانی آغاز گردید.

دوران مهاجرت سخت‌ترین دوران در تاریخ حزب توده ایران است. در این دوران حدت و شدت کشمکش‌ها بجائی رسیده است که حتی سازشهای «دائمی»، «موقت» و «اصولی» و غیر اصولی نیز نتوانسته و حدتی در رهبری و صفوف حزب برقرار نماید، در همین دوران است که روح انحلال طلبی، یاس و رخوت و طغیان و هرج و مرج فکری و سازمانی در تمام شئون حزبی تقویت می‌شود و شدت می‌یابد. در همین مدت مهاجرت که دوران ده ساله تاریخ حزب را در بر می‌گیرد، پلنومهای وسیع و محدودی تشکیل می‌شود. قطعنامه‌های عریض و طویل بر از الفاظ و عبارات پرطمطراق و خالی از محتوا صادر می‌گردد و در همین قطعنامه‌ها بشکلی از اشکال انحرافات، اشتباهات دسته‌بندی‌ها مورد «نکوهش» قرار می‌گیرد و مرتباً در باره احیاء سازمانهای حزبی و پایان دادن به هرج و مرج فکری و سازمانی وعده و وعید پر سر و صدائی داده می‌شود و چنان که می‌بینیم تا بحال هیچ یکاز این وعده و وعیدها به مرحله اجرا در نیامده، هرج و مرج فکری و سازمانی با شدیدترین وجهی همچنان ادامه دارد.

کمیته مرکزی حزب توده ایران در سال 1957 علت شکست و تلاشی حزب را مورد بررسی قرار داده و یک سلسله تصمیماتی در این مورد و همچنین در مورد فعالیت آینده حزب اتخاذ نموده و اجرای این تصمیمات را به هیات اجرائیه جدیدی که در همان سال تعیین شده واگذار نمود.

اگر این قبیل بررسی‌ها از روی صداقت حزبی و بحاطر درس گرفتن از شکستها و ناکامیها انجام می‌گرفت. حزب بدون تردید می‌توانست به مشکلات فائق آید، بکار خود سر و سامان دهد، سازمانهای متلاشی شده خود را احیاء کند،

به تشتت فکری پایان دهد و با یک کلمه، وحدت و اراده عمل بوجود بیاورد و به آنچنان نیروئی مبدل شود که قادر باشد که نهضت مردم را رهبری نماید. متأسفانه این بررسی ها بخاطر اصلاح اشتباهات و خطاها نبوده، بلکه چنانکه از اسناد و مدارک حزبی مستفاد می شود برای تلفیق و آشتی افکار کاملاً متضاد انجام گرفته است. بدین معنی، نیروهائی که در مقابل اصلاح حزب، احیاء سازمانها و تبدیل حزب به نیروی واقعی بطور مداوم ایستادگی کرده و مانعی در این راه ایجاد می نمایند، بعبارت دیگر نیروهائی که همدیگر را فلج می کنند، یک وحدت صوری و اکلکتیک بوجود آوردند. این «وحدت» که در تاریخ حزب ما بنام «کورس وحدت» شهرت یافته جز یک وحدت غیر اصولی و اپورتونیستی چیز دیگری نبوده و نمی توانست هم باشد. برای اینکه ماهیت اپورتونیستی این «کورس» بهتر آشکار شود بجا است نظر ابداع کنندگان آن در باره جناح های کاملاً متضاد که هسته اصلی این وحدت را تشکیل می دهند در همین جا تکرار شود.

اکثریت غالباً از عناصر سازشکار، وزارت مآب تشکیل شده و ذاتاً به طرف اپورتونیزم گرائیده است و در عین حال بین چپ و راست نوسان کرده است. اقلیت غالباً از عناصر ماجراجو، چپ رو و حادثه جو تشکیل می شود. بلانکسیم و توطئه گری را در کار حزب ابرام داده است. اکثریت از لحاظ تیپ رهبری عناصری هستند سازشکار، ترسو، بی لیاقت، بدون گذشت انقلابی. آنها هرگز با پراکتیک بغرنج مبارزه نخواستند و روبرو شوند و ترجیح دادند برای آن کسانی که کار می کنند پرونده سازی کنند. فرار از پیکار، استراجت در مهاجرت از صفات آنها است. برگرفته از پلاتفرم طبری به پلنوم چهارم

ابداع کنندگان «تئوری کورس وحدت» و هواداران این «تئوری» میخواستند وحدت کدام نیروها را در رهبری حزب «طراز نوین کارگر» تامین نمایند و بواسطه کدام افراد به احراز رهبری در نهضت دمکراتیک موفق شوند و تحت رهبری کدام حزب که رهبری آن در دست اپورتونیست های راست و چپ قرار گرفته، مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فنودالی را به پیروزی برسانند؟ این رفقا اگر واقعا به گفته ها و نوشتجات خود عقیده وایمان داشتند، چطور حاضر شدند رهبری حزب را به این قبیل افراد بسپارند. عملی که این رفقا علیرغم نظریات خود انجام داده اند از دو جنبه خالی نیست.

1- اگر حزب ما که رهبری آن را اپورتونیستها قبضه کرده اند، حزب طبقه کارگر نیست، در این صورت جریانها و دسته های مختلف، افکار و عقاید گوناگون در چنین حزبی امری است عادی. چون که احزاب غیرپرولتری

قاعدتاً از افرادی که دارای عقاید مغایر و متضادی باشند، تشکیل می‌شوند. در این قبیل احزاب مسئله اتحاد داوطلبانه همفکران مطرح نیست و بدان جهت نیز تلاش در باره تامین وحدت اراده و عمل تلاشی است بی‌مورد.

2- اگر حزب ما حزب طراز نوین طبقه کارگر است، پس چنین حزبی هرگز نمی‌تواند جای اپورتونیستهای چپ و راست، جای حادثه جویان، بلانکیست‌ها و توطئه‌گران، سازشکاران و استراحت طلبان باشد. بهر حال اکلکتیسم با رسوخ و شیوع در تمام شئون حزبی به یک جریان مسلطی در حزب مبدل شده و در تعیین سیاست حزب نقش تعیین کننده بازی می‌کند. پیروزی «کورس وحدت» که نتیجه مستقیم تسلط جریان اکلکتیک در حزب می‌باشد، در اخذ تصمی» و اجرای آن نیز بلا تاثیر نمانده است.

کمیته مرکزی در سال 1957 یک سلسله تصمیمات درباره راه خروج از بحران اتخاذ کرده بود که مهمترین آنها بدین قرار است، بخاطر پایان دادن به بحران باید هرگونه فراکسیون‌پرایی را یکبار برای همیشه محکوم کرد و از تمام افراد رهبری و بخصوص از اعضای کمیته مرکزی خواست که از ادامه جدل و مناقشه درباره پرونده های گذشته خودداری نمایند و هیات اجرائیه موظف است که ناقضین این اصول را شدیداً ... تنبیه نماید. هیات اجرائیه موظف است که تا دو سال دیگر کنگره حزب را تشکیل دهد و بطور سیستماتیک در تربیت کادرها و بویژه کادرهای کارگری اقدام جدی مبذول دارد، در اعزام رهبران و کادرهای حزبی به مملکت جدید نماید. این تصمیمات روی کاغذ ماند و هرگز اجرا نشد. فراکسیون بازی، مناقشه و مجادله کمافی السابق ادامه دارد، از تشکیل کنگره نه تنها خبری نیست، بلکه برای حفظ و حراست رهبری به اصطلاح سنتی به نوعی پیشنهاد در مورد نحوه تشکیل چنین ارگانی با مقاومت شدیدی مواجه میگردد. تیریت کادر بخصوص کادر کارگری و اعزام افراد رهبری به مملکت «ضرورت» خود را از دست نداده است. انحلال طلبی و آنارشی گری، جدا ساختن مهاجرت از ایران همچنین پایان دادن به پنهان کاری در مهاجرت نیز به این وضع اضافه گردیده است.

فراکسیون بازی کمافی السابق ادامه دارد. یکی از نمونه های بارز فراکسیون‌پرایی در حزب، نامه معروف عده ای از افسران توده (21 نفر) می باشد که خطاب به پلنوم نهم کمیته مرکزی نوشته شده بود. این افراد ضمن همین» نامه، پلاتفورم ویژه خود را در مقابل حزب قرار داده و اجرای آن را بشکل تهدید آمیزی خواستار بودند. ولی پلنوم مزبور بنابه خصلت سازشکارانه خود در مقابل این تهدید از در تسلیم درآمده، تنها با اکتفا به «اظهار تاسف» از این عمل به هیات اجرائیه وقت دستور داد که درباره مطالب مندرج در نامه مزبور رسیدگی بعمل آورد. ولی هیات اجرائیه نه تنها از اجرای این «دستور»

خودداری کرد، حتی از پخش این نامه تحریک آمیز در واحدهای حزبی جلوگیری ننمود.

دومین نمونه فراکسیون‌نویسم جریانی است که در آستانه پلنوم دهم در مسکو و باکو انجام گرفت. این جریان، جریان خودبخودی نبوده، بلکه براساس توافق قبلی با نقشه دقیق و برنامه منظم صورت گرفته است. پرونده امر و تحقیقاتی که در این مورد بعمل آمده نشان می‌دهد که این جریان نیز ادامه همان جریان فراکسیون‌نویستی است که در حزب ریشه عمیقی دارد و در موقع مناسب بروز می‌نماید.

سومین نمونه فراکسیون‌نویسم شیوع و بسط نظریات ضدلنینی رفقای چینی در حزب ما است. بوروی موقت با اینکه ظاهراً در موضع مخالفت با افکار و نظریات ضدلنینی رفقای چینی قرار گرفته، پستهای حساس حزبی از اقبیل روزنامه و مجله ارگان حزبی و همچنین کار در میان دانشجویان ایرانی در غرب را در اختیار افرادی قرار داده است که از نظریات رهبران حزب کمونیست چین حمایت می‌کنند که هر چه بیشتر طرفدارانی برای خود جلب نمایند. بدین ترتیب چون بوروی موقت با فراهم آوردن امکانات وسیع و همه جانبه برای پخش نظریات رفقای چینی در حزب و با دادن آزادی کامل به طرفداران این نظریات عملاً در مقابل نظریات ضدلنینی به مقام تسلیم درآمده و نمی‌تواند در ایجاد و توسعه فراکسیون‌نویسم در حزب سهیم نباشد.

روح انحلال طلبی و آنارسی گری به حدی رسیده است که وجود مهاجرت در مجموع خود بمثابة عامل «ترمز» کننده در قبال نهضت تلقی می‌گردد. افرادی که دارای چنین نظریه ای هستند و ای «قبیل افراد نیروی قابل ملاحظه ای را در رهبری تشکیل می‌دهند. هدف جدا ساختن مهاجرت از ایران را در پیش گرفته اند. برعکس این ادعاها مهاجرت خواه از لحاظ سازمانی و خواه از لحاظ افراد حزبی برای حزب طبقه کارگر و نهضت دمکراتیک و ملی در ایران نیروی لایزالی است که با استفاده مثمر ثمر از وجود آن می‌توان حزب را اصلاح کرد و آن را بشکل سازمان یکپارچه و هماهنگ درآورد و بوسیله آن سازمانهای حزبی را در ایران احیاء کرد و از هر حیث به این سازمان ها کمک نمود.

اغلب رفقای حزبی در مهاجرت افرادی هستند لایق، برجسته و با ایمان. این افراد در مهاجرت با شوق و شغف مشغول کسب علم شده تئوری مارکسیسم – لنینیسم را به حدی فرا گرفته اند و با تجربیات انقلابی احزاب برادر از نزدیک آشنائی پیدا کرده اند و شایستگی آن را دارند که بتوانند این تجربیات را در شرایط خاص وطن خود بطور خلاق بکار ببندند و نسل جدیدی را که وارد میدان نبرد شده اند و در نتیجه شرایط عینی و ذهنی از دانش مارکسیسم – لنینیسم بی

بهره مانده و دارای تجربه کافی انقلابی نیستند در این مبارزه هدایت نمایند. ولی هواداران تجرید مهاجرت با نادیده گرفتن این واقعیت مسلم عملاً به مخالفین حزب و نهضت خدمت می کنند. بنظر می رسد که بی اعتنایی به سازمان های مهاجرت، فراهم کردن شرایط مساعد برای بسط و توسعه فراکسیونیسیم و همچنین یک سلسله علل دیگر موجب شده است که پنهانکاری نیز شکل اسف انگیزی بخود بگیرد. در مهاجرت دو مرکز مهم حزبی، اقامتگاه دستگاه رهبری و محل دستگاه سخن پراکنی وجود دارد. مقر دستگاه رهبری و همچنین بنگاه سخن پراکنی آن نه تنها برای سازمان «امنیت» ایران، حتی برای هر فرد عادی مهاجر و کسانی که از ایران می آیند و بر می گردند که عده آنها نیز کم نیست، جنبه پنهانی خود را از دست داده است.

روزنامه های ایران خوانندگان خود را با محل سخن پراکنی و اقامتگاه رهبری و همچنین از وضع شخصی افراد رهبری و جنگ و جدل در داخل این دستگاه بطور مداوم در جریان می گذارند. ملاقات خویشان، دوستان و آشنایان نیز در این محل بطور مداوم انجام می گیرد. عده ترین علت این وضع را باید در نقض اصول لنینی مرکزیت دمکراتیک جستجو کرد.

چنان که می دانیم مبنای مارکسیستی و لنینیستی مرکزیت دمکراتیک است. نکات اساسی مرکزیت دمکراتیک نیز عبارت است از:

انتخابی بودن همه ارگانهای حزب از پایین به بالا، گزارش دهی منظم از طرف ارگانهای رهبری در برابر سازمانهای مربوطه، رعایت انضباط حزبی، اجرای دستورات و تصمیمات حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت، حتمی الاجرا بودن تصمیمات ارگانهای بالاتر برای ارگانهای پایین تر.

آیا رهبری حزب ما این اصل را تاکنون رعایت کرده و آن را مورد اجرا قرار داده است؟ تاریخ بیست ساله اخیر حزب بشکل وضوح به این سؤال جواب منفی می دهد. در این دوران نه تنها دموکراسی در حزب به زیر پا گذاشته شده، بلکه مرکزیت نیز بشکلی از اشکال در خدمت خودکامگی عده ای معدود قرار گرفته است.

فاصله پلنوم های سوم و چهارم، 9 سال بطول انجامید. در این دوران 9 ساله افراد نه تنها از ابتدائی ترین حقوق حزبی محروم شدند، بلکه به مجری بلا اراده نیز تبدیل گردیدند. با یک کلمه، حزب در عرض این مدت به سربازخانه مبدل شده بود که سیستم فرماندهی و فرمانبری در آن با کمال شدت حکمرانی می کرد. درست است در مهاجرت پلنوم هایی تشکیل می شود، گزارشهایی در این پلنوم ها قرائت می گردد، ولی این امر نمی تواند از برقراری معیارهای لنینی در حزب حکایت کند، زیرا:



- 1- تشکیل این پلنوم ها بر مبنای اصل مرکزیت دمکراتیک انجام نمی گیرد.
- 2- این پلنوم ها نه تنها نخواستند افراد در تعیین سرنوشت حزب موثر واقع شوند، بلکه خود بخود به مانعی در این راه مبدل گردیده اند.
- 3- این پلنومها نه این که هیچ نوع تغییری در وضع حزب انجام نداده اند، حتی به انتصاب مجدد همان افراد به مقام رهبری (افرادی که فرمانروایان مطلق العنان حزب بودند) به روح پرفتوح دموکراسی فاتحه خوانده است.
- رهبری حزب در عمل برای توجیه اعمال غیرحزبی، ولی در ظاهر بخاطر تامین باصطلاح وحدت اراده و عمل و تامین «یکپارچگی و پیوستگی ارگانیک» و به منظور تبدیل حزب به یک سازمان «بیکارگو و دارای قدرت فعاله» بخاطر «حفظ اتوریته ارگانها و افراد رهبری کننده» در حول مرکزیت و تکیه بر آن دست به اقدامات وسیع تبلیغاتی زده و در این مورد حتی قطعنامه نیز از پلنوم ششم خود گذرانیده است. (مجله مسائل حزبی - شماره 9 - صفحه 11-17)
- وقایع سالهای اخیر بوضوح کامل نشان داد که باز با تمرکز قدرت در دست عده معدودی در حزب نه اینکه وحدت اراده و عمل، یکپارچگی و پیوستگی ارگانیک تامین نشده و حزب به حالت یک سازمان بیکارگو در نیامده و افراد رهبری نیز دارای هیچگونه اتوریته نشدند، حتی ارگان رهبری آن در آستانه سقوط نیز قرار گرفت.
- حال قریب سه سال از پلنوم دهم می گذرد. در این دوران نیز قدرت در دست تنها سه نفر متمرکز شده و این «سه نفر نیز بنابه «میل و اراده» خود حزب را به اداره مبدل ساخته و آن را در بین خود تقسیم کرده و با افرادی که مورد اعتماد شخص ایشان هستند، چرخ این اداره را می گردانند. برای اینها ملاک، اعتماد شخصی و خویشاوندی است نه سابقه حزبی، اعتماد سیاسی و شایستگی افراد.
- در دوران مهاجرت مخصوصاً سالهای اخیر نه تنها افراد، بلکه اکثریت مطلق اعضای کمیته مرکزی از دخالت در امور حزبی محروم گردیده اند. در نتیجه چنین اوضاع و احوالی است که دستگاه رهبری از کنترل افراد حزبی خارج گردیده و به ارگان مطلق العنان مبدل شده است که شیوه های جدیدی در آن حکمفرماست. نقض اصل مرکزیت دمکراتیک تنها بخاطر حفظ و حراست به اصطلاح رهبری سنتی، سنتی در فراکسیون بازی، سنتی در ایجاد دشمنی در داخل حزب، سنتی در جلوگیری از اصلاح حزب و برقراری موازین لنینی در حزب انجام گرفته و می گیرد.

با یکی از برجسته‌ترین نمونه‌نقش دموکراسی در حزب و زیر پا گذاشتن حقوق افراد حزبی ایجاد ممانعت و تلاشی در تشکیل کنگره حزب، حزبی که از تشکیل آخرین کنگره آن 16 سال می‌گذرد، می‌باشد.

### **جبهه واحد یا دنباله روی!**

در قسمت اول بحث به دنباله روی رهبری و تبعیت در بست آن از سیاست بورژوازی ملی در آستانه کودتای 28 مرداد 1332 اشاره شد و گفته شد که همین سیاست دنباله روی بود که راه را برای پیروزی ارتجاع هموار نمود. با این همه سیاست دنباله روی هم اکنون ادامه دارد و به اشکل مختلف تظاهر می‌کند. روی همین اصل تبعیت از بورژوازی و پربها دادن به نیروی آن است که تبلیغات ما با تمام قوا و بطور مداوم به آن تکیه می‌کند که وحدت نیروهای ملی (قسمت اعظم این نیروها را بنابه تعیری که پلنوم چهارم از بورژوازی ملی و روشنفکران مترقی تشکیل می‌دهد)، کلید نجات میهن ما است و بدون چنین وحدتی سقوط رژیم کنونی امکان پذیر نیست. از این حکم چنین بر می‌آید که چون نجات میهن ما به وحدت نیروهای ملی بستگی دارد و در این وحدت نیز بورژوازی ملی و روشنفکران مترقی هستند که دارای نقش عمده و موثری می‌باشند، لذا باید با تمام وسائل حتی با تبعیت بی چون و چرا از سیاست بورژوازی ملی موافقت آن را در امر وحدت جلب نمود.

بر مبنای همین نظر است که رهبری، یکی از عمده‌ترین علل شکست نهضت در کودتای 28 مرداد را در عدم شناخت و درک نکردن ماهیت بورژوازی ملی و در فقدان وحدت با آن دانسته است. این چنین ارزیابی نادرست و پربها دادن به نقش بورژوازی ملی است که رهبری حزب را وادار کرده با عقب نشینی 180 درجه کفاره گناهان ناشی از چپ روی و سکتاریستی گذشته خود را نسبت به بورژوازی ملی ادا نماید و در بسیاری از مسائل شعارهای خود را با شعارهای آن یکی کند. این طور بوده در رفراندوم، در انتخابات مجلسین 20 و 21 و در حادثه 15 خرداد ماه این طور است. در مورد بهبود روابط ایران و شوروی (بدون در نظر گرفتن «موضع» رسمی) در باره مسائل بین‌المللی، سکوت در مقابل تبلیغات و حملات ضد شوروی و ضد کمونیستی نمایندگان بورژوازی ملی و محافل دانشجویی وابسته به آن در غرب دنباله روی و گذشت زیاد از حد خاتمه پیدا نمی‌کند، بلکه مسائل مربوط به روابط طبقات و ملل ساکن ایران نیز بشکل بارز به چشم می‌خورد.

رهبری حزب ما بخاطر «وحدت» با بورژوازی ملی از مبارزه طبقاتی در داخل کشور بعنوان تضاد به اصطلاح فرعی صرف نظر کرده و بدین وسیله در واقع در موضع حمایت از هارمونی طبقاتی قرار گرفته است. رهبری، مسئله

ملی را نیز بخاطر همین منظور از دستور روز خارج کرده و طرح و حل آن را به دوران پس از انقلاب موکول نموده است.

در حالی که بدون انحراف از اصول می توان در راه تامین اتحاد تمام نیروها منجمله اتحاد با جناح چپ و رادیکال بورژوازی ملی اقدامات مفید و موثری انجام داد و تشکیل جبهه واحد را بعنوان یکی از شعارهای اساسی روز نیز مطرح ساخت. ازن کار در شرایطی امکان پذیر خواهد بود که حزب پرولتاریا قبل از هر چیز در داخل خود وحدت اراده و عمل بوجود آورد، و در صفوف نیروهایی که متحدین بالقوه و تکیه گاه اصلی پرولتاریا هسته اتحاد واقعی را برقرار نماید و به آنچنان نیروی سیاسی مبدل شود که با اتکا به این نیرو پرولتاریا و دهقانان- اتحاد با نیروهای فرعی که عبارتند از بورژوازی ملی و روشنفکران مترقی عملی سازد. طرح مسئله وحدت با بورژوازی ملی بشکل مجرد و تبلیغ در اطراف آن بمثابة کلید نجات، تنظیم و تکریم در مقابل فرد مشخص (مصدق) بعنوان نکته الحاق و اتحاد (روزنامه مردم) و جلوه گر ساختن آن بعنوان نیروی مافوق طبقات که عملاً به تبعیت بدون قید و شرط از بورژوازی ملی منجر می شود، نمی تواند ایلوژیونی در افکار و اذهان مردم نسبت به بورژوازی ملی و به «قدرت» آن بوجود نیاورد.

اقدامات مداوم و چند ساله رهبری حزب در ایجاد چنین « ایلوژیونی در اذهان مردم مخصوصاً در اذهان طبقات متوسط شهری در حقیقت موثر واقع شده است. این امر نتیجه آن است که رهبری ما وحدت را با دنباله روی مخلوط کرده و در فعالیت روزانه خود در مورد بسیاری از مسائل در دنباله بورژوازی قرار گرفته است و دارد باز هم حزب را به این سمت می کشاند.

### دنباله روی از حوادث

دنباله روی نه تنها در مورد روابط ما با بورژوازی ملی بکار برده می شود، بلکه در موارد دیگری نیز این سیاست دنبال می گردد. کافی است تاریخ ده ساله اخیر ایران را از نظر بگذرانیم آن وقت خواهیم دید که سیاست دنباله روی در حزب ما تا چه اندازه ریشه دوانده است.

رهبری بجای تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مملکت و تعیین خط مشی و تاکتیک درست بر مبنای این تحلیل تنها به ارزیابی حوادث و وقایع - آنها غالباً ارزیابی نادرست- و قضاوت در اطراف این حوادث می پردازد. حتی اغلب اوقات مواد برنامه حزب را که اجرایش بر عهده رهبری است به بوته فراموشی می سپارد. یکی از این قبیل مواد مسئله دهقانی است. این مسئله مدتها است در مقابل احزاب نه تنها ممالک اروپائی حتی احزاب کمونیستی ممالک مستعمره و نیمه مستعمره بمثابة حادثترین و آکتوال ترین مسئله روز قرار

گرفته و تصمیماتی که کنگره دوم کمینترن در این مورد اتخاذ کرده بود نیز هنوز از خاطره ها سترده نشده است.

علت این امر واضح است زیرا دهقانان ممالک مستعمره و وابسته نیروی عظیم جامعه انقلابی را تشکیل می دهند. بر پرولتاریای انقلابی و حزب مارکسیستی و لنینیستی آن است که این نیرو را متشکل نماید و آن را رهبری کند و آنطور که در اسناد جلسه مشاوره احزاب 1960 مسکو گفته شده با ایجاد اتحاد ارگانیک کارگر و دهقانان این اتحاد را به استخوان بندی جبهه واحد نیروهای انقلابی تبدیل نماید. ولی برخورد رهبری حزب ما با این مسئله جنبه ثانوی و فرعی بخود گرفته، حتی برنامه ارضی حزب نیز تقریباً از دستور روز خارج و به فراموشی سپرده شده بود.

اگر دولت ایران در سالهای اخیر جار و جنجالی در اطراف مسئله دهقانی و یا به اصطلاح رفرم ارضی را راه نمی انداخت، رهبری حزب ما تاکنون سخنی در این باره به میان نکشیده بود.

برای اینکه نظر ما جنبه دعوی نداشته باشد اسناد حزبی را در این مورد از نظر بگذرانیم. اولین مقاله در مورد مسئله ارضی به دنبال مصاحبه شاه در باره فروش املاک سلطنتی در شماره بهمن ماه 1337 روزنامه «صبح امید» انتشار یافت.

دومین مقاله ارضی نیز زمانی منتشر می گردد که مجلس شورای ملی لایحه خرید املاک وراثت قشقائی و فروش آن را به دهقانان مورد شور و بررسی قرار می دهد. اواخر سال 1338 مجلس لایحه تحدید مالکیت ارضی را مورد بررسی قرار می دهد. لایحه مزبور با اینکه با در نظر گرفتن منافع مالکین بزرگ تنظیم شده بود، معهداً مجلس علیه آن طغیان می کند و تلاش می نماید که با تمام وسائل ممکنه از تصویب آن جلوگیری بعمل آورد.

درست در همین موقع رهبری حزب ما با انتشار سلسله مقالاتی که در شماره های 39، 42، 44، 46، 48 و 50 روزنامه «صبح امید» درج شده، دست می زند که این مقالات صرفاً جنبه تفسیری داشته و فقط به انتقاد از لایحه مزبور اکتفا نموده و هیچگونه راه مشخصی و شعار معینی غیر از عبارات و جملات کلی و گاهی مهیج در مقابل دهقانان مطرح نمی کند. عصاره نظریات نویسندگان این مقالات به این شرح بیان شده است: «دهقان نیروی شکست ناپذیری است. کافی است که این پهلوان خفته از خواب قرون برخیزد و زنجیرهای اسارت خود را بردارد».

این وضع اسفناک با اینکه هر فرد حزبی را ناراحت می کند، ولی «ماهیت» و «لیاقت» آن «مغزهای متفکر» و از خود راضی را که در عرض 18 سال رهبری نتوانسته اند این «پهلوان» را که از خواب قرون بیدار کند،

آشکار می سازد. در نتیجه سیر حوادث و تکامل جریانات، نظریات رهبری حزب ما نیز از لحاظ برخورد به مسائل ارضی «تکامل» پیدا می کند. دولت امینی سر کار می آید و مسئله ارضی جدی تر از آن که ما فکر می کردیم مطرح می شود. نظریات مختلفی در این مورد بمیان می آید. افراد حزبی و اعضای رهبری با شعارهای گوناگون و متضاد وارد میدان می شوند.

پس از یک دوره سرگنجی بوروی موقت دست به انتشار تزه های 12 ماده ای معروف خود می زند و سعی می نماید که نظریات رنگارنگ افراد مختلف را در آن بگنجانند. این تزه ها که به اصطلاح حاوی علل علمی از اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران است، بشکل شماتیک و بدون واقع بینی هدف اصلی اصلاحات ارضی را آن طور که دولت درباره آن تبلیغ می کند، منتها در زیر عینک «مارکسیستی» مورد بررسی قرار داده و نشان می دهد که در نتیجه این اصلاحات سرمایه داری جایگزین فئودالیسم در ده خواهد شد. در صورتی که جریان امر و حوادث اخیر خصوصاً انتشار آئین نامه اصلاحات ارضی در باره اجرای قانون اصلاحات ارضی در مرحله دوم نشان داد که دولت فئودالها و کمپرادورها که با هزاران رشته وابسته سرمایه های انحصاری امپریالیستی هستند و منافع مونوپول ها ایجاب نمی کند که در کشورهای وابسته ای مانند ایران بساط فئودالی تمام و کمال برچیده شده و بجای آن سیستم اقتصاد سرمایه داری برقرار شود، نمی تواند کاری انجام دهد که با منافع اربابان خود در تضاد باشد. حال معلوم شد که با فروش 9 هزار و خورده ای ده شش دانگ و کتر از شش دانگ به دهقانان نسبتاً مرفه به معنی زوال فئودالیسم و از بین رفتن مناسبات ارباب و رعیتی نیست.

بدین ترتیب ما می بینیم که تحلیل به اصطلاح علمی و نتیجه گیری آن در باره اوضاع اجتماعی مملکت تحلیلی است غیرواقعی و بدون پایه علمی تحت تاثیر تبلیغات دستگاه دولتی و محافل وابسته به آن باعث سردرگمی گردیده بود، انجام گرفته است. در نتیجه همین سردرگمی بود که رهبری حزب توده ایران بدون مطالعه دقیق و بررسی همه جانبه که مبادا از دیگران عقب بماند با کمال شتاب زدگی دهقان ایرانی را به قیام دعوت کرده که آن (دهقان) از دادن بهره مالکانه و از پرداخت اقساط خودداری کنند و مالک و ژاندارم را از ده بیرون کرده و اراضی مالکین را بین خود تقسیم نماید.

حال سه سال از اعلام این شعارها می گذرد، ولی دهقان ایرانی نتوانست در این مدت از دادن بهره مالکانه و پرداخت اقساط خودداری نماید و همچنین امکان بدست نیآورد که ژاندارم و مالک را از ده بیرون رانده و اراضی مالکین را در بین خود تقسیم نماید و این شعارها نیز بدین ترتیب مانند شعارهای دیگر

ماوراء انقلابی تاکنون بلا اجرا مانده است. لذا این عمل دستگاه رهبری نمی‌تواند از لحاظ عینی لطمه‌ای بر پرستیژ حزب توده ایران وارد نیابد. علت این امر واضح است زیرا نه تنها دهقان ایرانی بلکه کارگر و سایر نیروهای انقلابی نیز متشکل نیستند و بدان جهت نیز چنانکه بارها دیده شده هیچ‌گونه شعار انقلابی و اولترا انقلابی بدون تشکل قوا و رهبری صحیح نمی‌تواند جامعه عمل پوشیده و بمرحله اجرا درآید، ولی دستگاه رهبری این واقعیت را نمی‌تواند درک نماید.

### راه رشد غیرسرمایه‌داری و حزب توده ایران

در پرتو ترقیات علم و تکنیک و رشد سریع اقتصاد و فرهنگ در کشورهای سوسیالیستی بویژه در اتحاد شوروی از یک طرف فرا گرفتن انحطاط سیستم جهانی سرمایه‌داری از طرف دیگر بسیاری از مردم جهان و مخصوصاً خلقهائی که بتازگی از سلطه استعمار نجات یافته‌اند، راه رشد سرمایه‌داری را بمتابیه راه پر مشقت رد کرده و راهی که در واقع قادر است به عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی در کوتاه‌ترین دوران تاریخی پایان دهد و برای اعتلاء و ترقی همه جانبه جامعه شرایط مساعدی ایجاد نماید انتخاب می‌کنند.

در اوضاع و احوال خاص کنونی چنین راهی، راه رشد غیرسرمایه‌داری است که با ادامه پیگیرانه آن راه می‌توان کشور را به مست سوسیالیسم هدایت کرد و جامعه سوسیالیستی را جایگزین سرمایه‌داری نمود. تجربیات قسمتی از ممالک آسیایی، آفریقائی و آمریکای لاتین صحت این نظر را که در اسناد مشاوره 1960 احزاب برادر نیز تصریح گردیده به اثبات می‌رساند و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که کشورهای عقب مانده و نو استقلال که غالباً مناسبات دوران ماقبل سرمایه‌داری را طی می‌کنند، در نتیجه مبارزه توده‌های وسیع مردم، حمایت پرولتاریایی انقلابی از این مبارزه و کمک بی‌دریغ و همه جانبه اتحاد شوروی و ممالک دیگر سوسیالیستی بدون طی مرحله سرمایه‌داری به ساختمان سوسیالیسم قدم خواهند نهاد.

لنین به این مسئله توجه خاصی مبذول داشت و بخصوص در دومین کنگره کمینترن روی آن تکیه کرده و می‌گوید: «اگر پرولتاریایی انقلابی در میان خلقهای عقب مانده بطور مداوم مشغول تبلیغات شود و دولت شوروی با تمام وسائلی که در اختیار دارد به کمک آنها بشتابد، آن وقت این قبیل فرضیات که مرحله تکامل سرمایه‌داری برای خلقهای عقب مانده ضرورت دارد، نادرست خواهد بود.» (لنین جلد 31 صفحه 219)

چنانکه می بینیم مسئله راه رشد غیر سرمایه داری حتی در آوایل استقرار حکومت شوروی از نظر کمونیستها دور نمانده بود. این مسئله پس از جنگ عالم گیر دوم مخصوصاً در ده سال اخیر به اکتوال ترین مسئله روز مبدل شده و بدین ترتیب توانسته است افکار عامه و مخصوصاً محافل دمکراتیک را به طرف خود جلب کند.

ولی متأسفانه رهبری حزب ما نه تنها مسئله به این مهمی را که مشاوره احزاب برادر روی آن تکیه کرده و حزب ما نیز یکی از امضاء کنندگان اسناد همین مشاوره می باشد، مورد توجه فرار نداده، بلکه گاهی اوقات در صف مخالفین آن نیز قرار گرفته است. (مجله دنیا، ارگان تئوریک حزب توده ایران، دوره دوم - شماره 2 - صفحه 87 و 89)

آیا عدم توجه به این مسئله و یا مخالفت با آن علل عینی داشته و بخاطر مصالح عالییه نهضت صورت گرفته است؟ آیا طرح این مسئله در شرایط کنونی نمی توانست نقش تجهیز داشته باشد؟ مگر نیروهای ملی - بورژوازی ملی - آمادگی نداشتند به ماهیت آن پی ببرند؟ پاسخ همه این سئوالات منفی است.

واقعیت امر این طور است که راه رشد غیر سرمایه داری در کشورهای عقب مانده و نو استقلال مدتها است که بعنوان شعار روز مطرح است و قسمتی از این کشورها همین راه را در پیش گرفته و با موفقیت آن را دنبال می نمایند. ولی چون بورژوازی ملی ایران در این مورد در حال سکوت بود، همچنین عده ای از افراد رهبری با این نظر موافقت نداشته، لذا رهبری حزب ما نیز بنابه سنت دنباله روی از بورژوازی ملی و همچنین به مناسبت به اصطلاح گریز از جدال در داخل حزب از موضع گیری روشن در این مورد خودداری کرده بود.

حال که دولت ایران «میل» دارد در مملکت وابسته و عقب مانده ایران سیستم سرمایه داری را به شکل کلاسیک (مردم، شماره 81 - تاریخ 15 اردیبهشت 1343) آن جایگزین رژیم ارباب رعیتی نماید و به اصطلاح به ابتکار شخصی و سرمایه خصوصی میدان دهد، حاضر شده حتی انحصارات دولتی را لغو کند و کارخانجات دولتی را نیز در اختیار سرمایه داران بگذارد.

ماهیت ارتجاعی این امر به اندازه ای روشن و آشکار است که حتی به اصطلاح جناح چپ هیات حاکمه نیز به مقام دفاع از آن برنیامده و راه دیگری برای رشد اقتصادی ایران، راه رشد «سوسیالیسم» به اصطلاح دمکراتیک را مطرح می کند.

در چنین اوضاع و احوالی، طبیعی است که مطبوعات حزبی ما نیز نمی توانست کورس سابق خود را در این مورد همچنان ادامه دهد. برای مدت کوتاهی بر مبنای همین ملاحظات است که دستگاه تبلیغاتی ما در این اواخر سکوت را شکسته و دست به انتشار مقالاتی زد که حاوی دفاع از راه

رشد غیر سرمایه داری و تقویت و توسعه بخش دولتی صنایع بود. حتی کار بجایی رسید که مبادا از دیگران عقب بماند، بطور قطعی به مقام انکار سرمایه گذاری خصوصی نیز برآمد. (مردم-شماره 81-تاریخ 15 اردیبهشت 1343)

### راه رشد انقلاب ایران

مرحله کنونی انقلاب ایران آن طور که در برنامه حزب قید شده عبارت از برانداختن نفوذ امپریالیسم و عمال آن، تامین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و ریشه کن کردن رژیم ارباب و رعیتی است که با سرنگون شدن حکومت ارتجاعی کنونی که شاه مظهر آن است و تمرکز کلیه قوای دولتی در دست مردم و استقرار حاکمیت خلق بصورت ایجاد جمهوری دموکراتیک ایران تحقق خواهد یافت.

هدف استراتژیک یا برنامه حداقل حزب ما به این شکل معین گردیده ولی راه رسیدن به هدف استراتژیک و یا وسیله اجرای برنامه حداقل در مرامنامه حزب منظور نشده و امروز یکی از مشکلات مهم کار ما را نیز همین مسئله تشکیل می دهد و بدون معین کردن این راه بطور مشخص اختلافات فکری در حزب به آسانی پایان نخواهد پذیرفت.

بنابر این معین کردن راه و یا شکل (مسلحانه و یا مسالمت آمیز) انقلاب ایران در دستور روز قرار گرفته و نمی توان در این مورد بیش از این سکوت اختیار کرد. در شرایط کنونی ایران راه رسیدن به هدف استراتژیک و یا وسیله اجرای برنامه حداقل جز توسل به قهر چیز دیگری نمی تواند باشد. این راه نیز دارای گزینه های مختلفی است که ذیلاً به دو قسمت آن اشاره می شود.

1- همزمان با احیاء سازمانهای حزبی، تجهیزات قوا، تراکم و تمرکز آن عملی ساختن اتحاد نیروهای انقلابی، تامین حداقل هژمونی پرولتاریا در این اتحاد، تهیه مدارک قیام مسلحانه می تواند موفقیت عمل انقلابی را به بهترین وجهی تامین نماید.

2- بدون اینکه سازمانهای حزبی احیاء شود، نیروها تمرکز یابند، اتحاد بین نیروهای انقلابی عملی گردد و پرولتاریا در این اتحاد هژمونی خود را بشکلی از اشکال تأمین» نماید و به نیروی موثری در این اتحاد بدل شود. اعلام قیام مسلحانه و آغاز جنگ پارتیزانی

راه اولی راهی است مقرون به واقعیت، راه دومی راهی است آونتوریستی و بلانکیستی.

مارکسیسم – لنینیسم به ما می آموزد که حزب پرولتاریا برای اینکه بتواند در مبارزه مسلحانه موفقیتی بدست آورد، باید به قیام مسلحانه بمثابه هنر برخورد



نماید. لنین در سپتامبر 1947 در این مورد می نوشت: «قیام مسلحانه برای اینکه بتواند موفق شود، نباید به توطئه گری و حتی به حزب تکیه کند، بلکه باید به طبقه پیشرو متکی شود. قیام مسلحانه باید به هیجان انقلابی خلق تکیه کند، به آنچنان نقطه تحول تاریخ و اعتلاء انقلاب تکیه کند که آکتیویزاسیون (فعالتر عمل مردن) در صفوف مردم بیشتر باشد. تردید در صفوف دشمنان و همچنین تردید در صفوف دوستان نیمه راه و غیرقاطع انقلاب قوت یابد». این سه شرطی است که مارکسیسم را در باره قیام مسلحانه از بلانکیسم جدا می سازد.

لنین برای اینکه نظر خود را به اثبات برساند سپتامبر 1917 را با ژوئیه سال 1917 مقایسه می کند و نشان می دهد که در 3-4 ژوئیه شرایط عینی برای انقلاب موجود نبود، زیرا در آن روزها طبقه پیشرو انقلابی با ما نبود، ما در میان کارگران و سربازان اکثریت نداشتیم، در آن روزها روحیه انقلابی در میان مردم بالا نرفته و شکل عمومی بخود نگرفته بود. در آن روزها تردید بشکل جدی و در مقیاس سیاسی بطور کامل در میان دشمنان و خرده بورژوازی نیمه راه وجود نداشت. ولی این شرایط حالا در سپتامبر، یعنی درست پس از دو ماه بوجود آمده است. (لنین-جلد 26 - صفحه 5 و 4)

نبوغ رهبریت همین جا است که بتواند بدرستی تشخیص دهد که در ژوئیه شرایط عینی برای عمل انقلابی موجود نیست، در صورتی که تمام روسیه و مخصوصاً پترگراد در آن روزها در حال غلیان بود، ولی در سپتامبر چنین شرایطی بوجود آمده است.

### آیا در ایران چنین وضعی موجود است؟

محافل خرده بورژوازی از جمله محافل دانشجویی در غرب و همچنین افرادی که در حزب ما اسیر و پایبند ایدئولوژی اولترا انقلابی خرده بورژوازی هستند، عقیده دارند که در ایران چنین شرایطی وجود دارد. به عقیده آنها چون شرایط انقلابی فراهم است، هر چه زودتر باید عملیات پارتیزانی آغاز گردد. به نظر این افراد در جریان عملیات پارتیزانی می توان سازمانها حزبی را بوجود آورد، نیروهای انقلابی را متشکل نمود و اتحاد بین نیروهای انقلابی را نیز در همین دوران عملی ساخت.

اعلام شعار قیام مسلحانه از طرف این محافل نیز با اتکاء به این نظر انجام گرفته است. تجزیه و تحلیل دقیق مبتنی بر واقعیت نه اینکه صحت، بلکه سقم این نظر را به ثبوت می رساند. اعلام شعار قیام مسلحانه بمثابة شعار روز در شرایطی امکان پذیر است که اوضاع مملکت در واقع حالت انفجاری داشته باشد. در چنین شرایطی است که با پیدایش بحران در سیاست دولت، حالت

انفجاری به سرعت و وضع انقلابی مبدل می شود و دستگاه حاکمه را در آستانه سقوط قرار می دهد.

جریان انتخابات دوره بیستم و بیست و یکم مجلس شورای ملی، اعتصاب معلمان و سقوط دولت امامی و بالاخره 15 خرداد از بحرانی ترین دوران طبقه حاکمه بشمار می رود. ولی هیچ یک از این بحرانها، آن حالت انفجاری را که رهبری حزب توده ایران در سال 1339 پیش بینی کرده بود، نه به تندی و نه کندی به وضع انقلابی مبدل نکرد و طبقه حاکمه را نیز در آستانه سقوط قرار نداد.

حال که شعار قیام مسلحانه دانشجویان در غرب که مورد استقبال محافل حزبی ما قرار گرفته و این محافل حاضر شده با جان و دل در مقابل «شور انقلابی» محافل خرده بورژوازی و آنتی کمونیستی سر تکریم فرود آورند، بمائیه همین پیش بینی است 5 سال پیش از طرف رهبری حزب توده ایران انجام گرفته بود و در بالا به آن اشاره شد.

ارزیابی دوران، اعلان شعار در محافل انقلابی ایران، این محافل خواه دارای جهان بینی مارکسیستی باشند یا نه، تاکنون اکثراً پایه علمی نداشته و بلکه براساس عوامل ذهنی انجام گرفته است و از آن جهت نیز هیچ یک از این شعارها بمورد اجرا در نیامده و بعنوان شعار واهی غیرواقعی در هوا مانده است. راه صحیح و عاقلانه عبارت از آن است که شعارهای ماوراء انقلابی و بدون پایه که در این اواخر مخصوصاً از برکت تبلیغات ماوراء انقلابی رفقای چینی مد شده است، بعنوان شعارهای آونتوریستی و بلانکیستی از طرف حزب رد شود و بجای آن شعارهای روز که در واقع جنبه تجهیزی داشته باشد، مطرح گردد.

انقلاب اجتماعی همان طور که لنین گفته است: «یک نبرد معینی نیست بلکه نبردهائی است که طی دوران تاریخی در راه اصلاح اقتصادی و دمکراتیک انجام می گیرد و با مصادره بورژوازی پایان می یابد. ما باید بخاطر همین هدف نهائی در باره هر یک از خواستههای دمکراتیک فرمول انقلابی داشته باشیم».

مبارزه در راه دموکراسی و اصلاحات اقتصادی جزء لاینفک مبارزه ضد امپریالیستی است و بدون چنین مبارزه ای نمی توان توده های مردم را بسیج نمود و مجهز ساخت و یا بعبارت دیگر در مبارزه انقلابی بدون آمادگی همه جانبه و تدارک دقیق امکان پذیر نیست.

بنابر این حزب توده ایران باید در درجه اول نیروی خود را در راه تجهیز توده ها تهیه و تدارک انقلاب که در این مرحله جز اعمال قهرآمیز چیز دیگری نمی تواند باشد، صرف نماید.

«هیچ طبقه ای در تاریخ بدون پیش کشیدن آنچنان رهبران سیاسی خود و نمایندگان پیشرو خود که دارای لیاقت ارگانیزه کردن نهضت و رهبری آن نباشد، به قدرت نرسیده است.» لنین.

طبقه کارگر بمثابة پیشروترین و پیگیرترین طبقه انقلابی در جامعه برای اینکه رسالت تاریخی خود را به بهترین وجهی انجام دهد، در تسریع سیر تاریخ موثر واقع شود، باید متشکل شود، سازمان سیاسی خود را ایجاد نماید و بدین وسیله امکان آزاد داشته باشد که با تمرکز نیروهای انقلابی جامعه در اطراف خود در صف اول مبارزه قرار گیرد. علت این امر واضح است زیرا هیچ طبقه دیگری جز پرولتاریا در ریشه کن کردن اشکال مختلف ستم، پایان دادن به استثمار انسان از طرف انسان و ایجاد جامعه بدون طبقه ذینفع و ذیعلاقه نیست.

ولی با کمال تاسف باید اذعان نمود که حزب توده ایران در عمل نه در ظاهر امر آنچنان سازمانی که واقعاً به پرولتاریا متکی شود، نیست. با مرور گذرا به تاریخ گذشته معاصر آن، همچنین ترکیب طبقاتی و اجتماعی کادرهای رهبری و فعالیت آن در تمام ارگانهای حزبی، صحت نظریات ما را به اثبات می رساند.

شاید در شرایط عقب ماندگی ایران و قلت کمی طبقه کارگر در آغاز چنین بنظر می آمد که یک عده روشنفکر مترقی منتسب به طبقه متمکن و مرفه در یافته اند که تحول و تطور انقلابی جامعه بدون تشکیل پرولتاریا امکان پذیر نیست. بدان سبب آمدند چنین حزبی را تشکیل دادند و بعداً به نهضت کارگری ملحق شدند و ایدئولوژی پرولتاریا را در حزب به ایدئولوژی حاکم مبدل ساخته و بدین وسیله توانستند سازمان حزبی را به نیروئی مبدل سازند که قادر باشد مبارزه زحمتکشان را رهبری نماید. ولی جریان امر عکس این فرضیه را با صراحت کامل نشان داد.

حالا چنین سئوالی پیش می آید که چرا و به چه دلیل حزب توده ایران نتوانسته است به پرولتاریای ایران اتکاء نماید و از لحاظ سازمانی و ایدئولوژی بشکل حزب طراز نوین درآید؟ برای روشن شدن این سئوال باید به مسائل زیر توجه کرد.

1- اهرمهای حزب و مواضع حساس آن در دست افرادی قرار گرفته است که فرسنگها از طبقه کارگر و توده های زحمتکش فاصله داشته و این فاصله روز به روز وسیع تر می گردد.

2- این افراد در عمل از نفوذ پرولتاریا در حزب و از تربیت و پیش کشیدن کادر حرفه ای انقلابی پرولتری جلوگیری می کنند، ولی برای ظاهر امر از پرولتاریا تجلیل می کنند و حتی تصمیماتی در باره تعلیم و تربیت کادر پرولتری اتخاذ می کنند.

در این مورد بهتر است به تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی مراجعه کنیم. آن وقت اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت و پیش کشیدن پرولتاریا و اتکاء به آن برای ما روشنتر خواهد شد.

لنین 62 سال قبل در کتاب معروف خود «چه باید کرد» در باره اهمیت و ضرورت تربیت کادر کارگری و جلو کشیدن آنها چنین می نویسد: «... کارگر انقلابی برای اینکه در کار خود آمادگی کامل داشته باشد، باید انقلابی پروسونال باشد. ... کارگری که کم و بیش استعداد دارد نباید 11 ساعت در کارخانه مشغول کار باشد. ما باید سعی کنیم او به حساب حزب زندگی کند تا بتواند در شرایط مقتضی مخفی شود و فعالیت خود را تغییر دهد. در غیر این صورت نمی تواند تجربه اندوزی کند، نمی تواند دایره دید خود را وسیع تر سازد، نمی تواند در مبارزه با ژاندارم خود را محافظه نماید. وقتی که ما چنین افراد تعلیم یافته (افرادی که پخته و آبدیده مکتب طولانی انقلاب کارگری) در اختیار داشته باشیم، آن وقت هیچ نوع پلیس سیاسی در جهان نخواهد توانست از عهده آنها بر آید. چون که اینها افراد فداکار و صادق انقلابی هستند که بدون تردید نمی توانند از اعتماد توده های وسیع کارگری نیز برخوردار نشوند».

احتیاج به تفسیر نیست. تجربه بیست ساله حزب توده ایران بار دیگر صحت نظر لنین را در مورد حزب پرولتاریا و کادر پرولتری به بهترین وجهی نشان داد. عمده ترین و اساسی ترین علت شکست نهضت و تلاشی حزب توده ایران، در عدم اتکاء رهبری آن به پرولتاریا و تمرکز رهبری در دست افراد غیرپرولتری بوده است.

اگر ما نظری اجمالی به نهضت کمونیستی جهانی بیافکنیم، کمترین حزبی را پیدا خواهیم کرد که در نبرد طبقاتی بشکلی از اشکال با شکست روبرو نشود (شکست انقلاب 1905 – 1907 در روسیه، شکست انقلاب در اسپانیا و یونان و عراق و ...) ولی غالباً این شکستها در نتیجه وجود رهبری مجرب و آبدیده و انقلابی واقعی به تلاشی حزب منجر نشده و این احزاب با عقب نشینی منظم توانسته اند پس از اندک زمانی قوای خود را جابجا کرده و مجدداً وارد کارزار شوند.

ولی رهبری حزب ما نه تنها نتوانسته بشکل منظم عقب نشینی کند و نیروهای خود را از زیر ضربات دشمن خارج نماید، حتی 10 سال پس از شکست و تلاشی کوچک ترین اقدامی نیز در باره احیای مجدد سازمانهای متلاشی شده انجام نداده است.

بدین ترتیب مبارزه انقلابی در کشور ما به حزب واقعاً پرولتری حزبی که با پرولتاریا و همچنین با توده‌های زحمتکش ارتباط ناگسستنی برقرار نماید، به آنها اعتماد کند و از اعتماد کامل آنها برخوردار شود، حزبی که رهبران او از اعماق توده‌ها برخاسته و در مکتب طولانی انقلاب پخته و آبدیده شوند، احتیاج مبرمی دارد. برای اینکه حزب توده ایران به این چنین حزبی مبدل شود، عبارت دیگر نه در گفتار بلکه در کردار، در عمل حزب طبقه کارگر ایران باشد و بتواند رسالت تاریخی خود را بنحو احسن انجام دهد.

اجرای تدابیر زیر بیش از هر وقت دیگر اهمیت و ضرورت بیشتری کسب می‌کند.

- 1- اشتباهات و خطاهای گذشته و کنونی مورد بررسی دقیق و همه جانبه قرار گیرد.
- 2- مقصرین شکست نهضت و تلاشی حزب در محکمه حزبی محاکمه و طبق مقررات حزبی مورد مواخذه قرار گیرند.
- 3- اصل لنینی مرکزیت دمکراتیک در حزب احیاء شود و ناقضین این اصل مورد بازخواست قرار گیرند.
- 4- انحلال طلبی، فراکسیون بازی و همچنین عدم رعایت اصل پنهانکاری یک بار برای همیشه محکوم گردد.
- 5- بخاطر تامین وحدت فکری و سازمانی با ایدئولوژی خرده بورژوازی که حاصل انحرافات چپ انقلابگر و همچنین با ایدئولوژی ریویزیونیستی که ناقل انحرافات راست در حزب بشمار می‌رود، مبارزه قاطع و بی‌امان انجام گیرد.
- 6- به سیاست دنباله روی - دنباله روی از خرده بورژوازی و بورژوازی ملی خاتمه داده شود. این سیاست بعنوان سیاست اپورتونیستی محکوم گردد.
- 7- به تبلیغات خشک و خالی و شماتیک و عاری از استدلال منطقی، تبلیغاتی که غالباً جنبه مماشات بخود می‌گیرند، پایان داده شود. تبلیغات حزبی بر مبنای واقعیت منطقی و استدلال استوار گردد. باید شعارهایی که جنبه فعلیت دارد اساس تبلیغات ما را تشکیل دهد.
- 8- علیه هر گونه گرایش کم بها دادن به خواسته‌های دمکراتیک مردم جداً مبارزه شود.
- 9- خط مشی روشن و صریح انقلابی که با روح خط مشی نهضت جهانی کمونیستی مغایرت نداشته باشد، اتخاذ و بمورد اجرا گذارده شود.

- 10- به ترکیب طبقاتی حزب و مخصوصاً به ترکیب طبقاتی رهبری دقت شود.
- 11- برای ترتیب کادرهای کارگری و جلب آنها به دستگاه رهبری اقدام جدی مبذول گردد.
- 12- اجرای همه این تدابیر بدون اصلاح رهبری امکان پذیر نیست، لذا باید این امر که در دستور روز قرار گرفته هر چه زودتر انجام یابد.
- 13- راه مشخص اجرای این وظایف تشکیل عالیترین ارگان حزبی، یعنی کنگره و یا کنفرانس حزبی می باشد.
- در صورت عدم موافقت پلنوم حاضر با تشکیل کنگره و یا کنفرانس افراد حزبی حق دارند برای پایان دادن به این وضع راساً به اقدامات لازمه دست بزنند.

لایبزیک 1964

## مسئله ملی و رهبری حزب توده ایران

کسی که برابری ملت ها و زبان ها را مورد حمایت قرار ندهد و با هر نوع ستم ملی و یا غیر برابری مبارزه نکند، نه تنها مارکسیست نیست، بلکه دمکرات هم نیست. منافع آتی پرولتاریا، منافع ... طبقاتی آنها، پذیرفتن حق جدائی ملتها را ضروری می شمارد. (لنین)

ما در کشوری زندگی می کنیم که در آن ملل و اقوام گوناگونی با داشتن زبان، سنن، آداب و رسوم جداگانه و مخصوص به خود سکونت دارند. طبقه حاکمه ایران زبان و فرهنگ ملل و اقلیتهای ملی را در این کشور به مثابه زبان و فرهنگ «بیگانه» ممنوع کرده، زبان فارسی و فرهنگ فارسی را بعنوان زبان و فرهنگ «ملی» بطور اجباری به آنها تحمیل نموده است.

طبقه حاکمه ایران از یک طرف تاریخ، آداب و رسوم ملل و اقوام غیرفارس را نفی می کند و از طرف دیگر در باره تاریخ واحد، نژاد واحد، آداب و رسوم واحد، ملت و زبان واحد تبلیغ می کند و باصطلاح علیه زبانهای بیگانه که گویا در شرایط خاص تاریخی در خوزستان و آذربایجان و سایر نقاط ایران شیوع پیدا کرده «جهاد ملی» اعلام می نماید و بدین وسیله تلاش می کند که با گسترش زبان فارسی در سرتاسر ایران به «بیگانگی» و «جدائی» ملی پایان دهد. (تهران مصور - شماره 961 - 13 بهمن 1343)

عمل دولت در این مورد صرفاً جنبه سیاسی دارد و مطبوعات وابسته به دولت بطور مداوم در این باره تبلیغ می نمایند. مجله «آینده» چاپ تهران که یکی از معروفترین مبلغین پان ایرانیسم و شوونیسم عظمت طلبانه در ایران است در شماره 2 سال 1338 خود در این باره چنین می نویسد: «... زبان و خط فارسی .... با وحدت ملی و در نتیجه به تمامیت ارضی و عظمت ملت و مملکت بستگی دارد. زبان فارسی زبان خود آذربایجانی است که چندی فراموش شده و زبان خارجی نیست که کسی بخواهد به آن تحمیل کند».

در نتیجه چنین سیاست ارتجاعی و شوونیستی است که ملل و اقوام غیرفارس نه تنها از حق حاکمیت در مورد اداره امور داخلی خود محروم گردیده اند بلکه تحت شدیدترین فشار غیر انسانی نیز واقع شده اند.

تقسیم آذربایجان و کردستان به چندین استان و تبدیل این استانها به اردوگاه نظامی، جلوگیری از هرگونه فعالیتهای سیاسی و ممانعت از رشد اقتصاد و عملیات عمرانی در این مناطق نمونه ای است از مظاهر اعمال فشار دولت در باره مردم این سامان.

تعداد وکلای آذربایجان در مجلس شورای ملی نیز نسبت به تعداد اهالی آن دو بار کمتر از سایر نقاط مشابه در ایران است. تازه عده ای از افراد غیر آذربایجانی هستند که بنام نماینده مردم آذربایجان به کرسی مجلس تکیه می زنند. طبقه حاکمه عملاً و عمداً از رشد نیروهای مولده در آذربایجان و کردستان جلوگیری می نماید ایجاد مؤسسات صنعتی، و احداث مؤسسات عام المنفعه ممانعت بعمل می آورند.

نه تنها از سرمایه گذاری دولتی در این استانها خبری نیست، حتی از سرمایه گذاری سرمایه داران محلی نیز به نحوی از انحا جلوگیری می شود. بدین ترتیب سرمایه داران محلی نیز مجبور می شوند سرمایه خود را نه در سرزمین اصلی خود بلکه در سایر نقاط کشور بکار ببندازند.

بالاخر از این سه راه بزرگ تجارتي در این استانها که از قدیم الايام تا کنون مناسبترین مسیر حرکت کاروانهای اقتصادی بود که در کوتاهترین مدت کالاهای تجارتي را به مقصد می رساند بسته شده و تجار محلی مجبور شده اند مالاتجاره های خود را بجای سه هفته، در مدت شش ماه از راه جنوب به اروپا برسانند. (خواندنی ها 25 دی ماه 1341 - اطلاعات هوایی 12 خرداد 1343).

تنها سرمایه داران محلی نیستند که در نتیجه رکود فعالیتهای مسقط الراس خود را ترک می کنند و به نقاط دیگر ایران منتقل می شوند، بلکه قسمت مهمی از سایر طبقات و قشرها در شهر و ده نیز مجبور می شوند موطن اصلی خود را ترک گفته و به تهران و شهرستانهای دیگر ایران و حتی به خارج از مملکت مهاجرت کنند و در دیار غربت به اردوی بیکاران ملحق و یا در تونلهای راههای تهران-شمال زیر آوارها زنده بگور شوند. (کیهان هوایی 13 دی ماه 1341)

بنابه اعتراف آقای دهقان استاندار وقت در نتیجه رکود فعالیت ها تنها از تبریز 250 هزار نفر به تهران مهاجرت کرده اند. (کیهان هوایی 19 آبان 1341)

تصادفی نیست که اصناف تبریز خطاب به دکتر امینی نخست وزیر وقت گفتند که «همیشه می گویند آذربایجان سر ایران است ولی متأسفانه هرگز به این «سر» توجهی نشده. خواهش می کنیم اینجا را «ته» ایران بنامید ولی حداقل توجه را به آن بکنید». (کیهان هوایی 8 مهر ماه 1340)

طبق آمار فوق در مناطق فارس نشین ایران با ده میلیون جمعیت، استانهای تهران، کرمان، فارس، خراسان، اصفهان و شهرستان مستقل یزد، تعداد 75 کارخانه نساجی (ریسندگی و بافندگی و پنبه و پشم و الیاف مصنوعی) با قدرت اسمی 128624 ----- مشغول بکار هستند و در این کارخانه ها تعداد 46 هزار و 302 نفر کارگر اشتغال دارند. در آذربایجان با بیشتر از 5 میلیون



نفر جمعیت یعنی نصف جمعیت ایالات فوق تنها دو کارخانه نساجی (ریسندگی و بافندگی و ینبه) با قدرت اسمی 1705 ----- مشغول بکار است.

از مجموع 45 کارخانه صابون سازی 63 کارخانه در مناطق فارس نشین و دو کارخانه در آذربایجان و از 21 کارخانه کبریت سازی 19 کارخانه در مناطق فارس نشین و دو کارخانه در آذربایجان در حال فعالیت هستند. تمام کارخانه های سیمان و روغن کشتی که مجموعاً تعداد آنها به 35 می رسد، منحصراً در ایالات فارس نشین ایران دائر گردیده است.

طبق خبری که در روزنامه اطلاعات هوایی درج شده (24 مرداد 1343) دولت نصمیم گرفته منبع از صدور پروانه تاسیس کارخانه های روغن کشتی در تهران خودداری نماید. این امر چنانکه آقای شیرزاد سخنگوی وزارت اقتصاد وقت اظهار داشته، به مناسبت تشویق سرمایه گذاری و احداث این قبیل کارخانه ها در نواحی جنوب مملکت انجام می گیرد.

جالب است که درکردستان نه از کارخانه نساجی و کارخانه صابون سازی و کبریت سازی و نه از کارخانه های سیمان و روغن کشتی اثری نیست. در استانهای فارس نشین و آذربایجان و کردستان 350 معدن مکشوفه (طبقه 2) در حال فعالیت می باشد. از مجموع همین معادن 324 معدن در مناطق فارس نشین، 17 معدن در آذربایجان و 9 معدن در کردستان در حال بهره برداری است.

از مجموع 4 میلیارد و 450 میلیون و 523 هزار و 200 ریال وام بزرگ صنعتی تا پایان سال 1339، 104 میلیون ریال و یا 1/74 درصد برای صنعتی و معدنی در آذربایجان، 7 میلیون ریال و یا 11 صدم درصد برای فعالیت های صنعتی و معدنی در کردستان و بقیه 4 میلیارد و 337 میلیون و 523 هزار و 200 ریال برای فعالیتهای صنعتی و معدنی در تهران، کرمان، فارس، خراسان و اصفهان و شهرستانهای مستقل یزد اختصاص داده شده است. تنها برای شهرستان مستقل یزد 8 بار بیشتر از کردستان (7 میلیون برای کردستان و 59/5 میلیون ریال برای یزد) وام اعطائی منظور گردیده است.

فارس ها تقریباً نصف، آذربایجانی ها ربع و کردها یک هشتم جمعیت ایران را تشکیل می دهند. در حالی که کارخانه های صنعتی در آذربایجان تقریباً دو درصد تمام کارخانه های مناطق فارس نشین را دربر میگیرد و کردستان نیز فاقد موسسات صنعتی در رشته های فوق الذکر است.

ارقام فوق زبان گویایی است برای افشای سیاست تبعیض طبقات حاکمه نسبت به ملل و اقوام غیرفارس در مملکت شاهنشاهی در ایران.

سیاست داخلی مبتنی بر عظمت طلبی طبقات حاکمه نمی تواند در سیاست خارجی وی بلا تأثیر باشد. طبقات حاکمه از یک طرف لزوم «وحدت ملی» و

«هماهنگی کامل» مردم را به میان می کشد و از طرف دیگر در باره ضرورت «احراز مقام رهبری ایران در خاور میانه و نزدیک» تبلیغ می نماید و برای توجیه سیاست توسعه طلبی خود افغانستان و عراق را جزو ایران قلمداد می کند و دخالت در امور داخلی این کشورها یا بعبارت دیگر توسعه به اصطلاح نفوذ ایرانیت در این ممالک را وظیفه اساسی خود می شمارد.

شیخ نشینهای خلیج فارس و عربستان سعودی را کشورهای عقب مانده و فاقد رشد سیاسی و اجتماعی و سوریه را کشور تسلیحات معرفی و مصر را نیز در ماجراجویی و تمایل به کمونیسم متهم ساخته و اعلام می دارد که تنها ایران است که باید حقا و حتماً سرگم شده کلاف خاور میانه را به سرینجه تدبیر خود بدست بگیرد. (محلّه خواندنی ها 13 مرداد 1343)

بدین ترتیب طبقه حاکمه در عالم رویا امپراطوری خشایارشاهی را از رود سند تا سرزمین فراعنه احیاء می کند و «عظمت» از دست رفته ایران باستان را باز می ستاند. این قبیل «افکار» تنها به محافل ارتجاعی ایران محدود نمی شود، بلکه دامنه آن گسترش یافته، قسمتی از قشرهای متوسط را بخصوص بورژوازی و ایدئولوگهای آنها را نیز در بر می گیرد. بعنوان نمونه دو نظر از دو نشریه در این مورد نقل می گردد.

نشریه «سوگند» ارگان جوانان سوسیالیست ملی نهضت ملی ایران در اروپا در شماره مهرماه 1343 خود در این مورد چنین می نویسد: «گروه انسانهایی را که در چهارچوب مرزهای فعلی ایران و آن بشریتی که در اطراف این مرزها زندگی می کنند و به زور و نیرنگ از آغوش خانواده بزرگ خود ربوده شده اند ایرانی، ملت ایران و یا ناسیون ایران می نامیم».

کتاب جنبش ملی ایران از نشریه روزنامه «باختر امروز» ارگان سابق شورای جبهه ملی ایران در اروپا پا را فراتر گذاشته احیاء ایران بزرگ را بشرح زیر توجیه می کند: «در سرزمین پهناور و بزرگ از دره سند تا جلگه بین النهرین مردمی هوشیار، کنجکاو و با پشتکار و با استعداد زندگی می کنند. این سرزمین با منابع بزرگ زیرزمینی و روی زمینی خود می تواند چند برابر جمعیت کنونی را خوراک و پوشاک دهد. ... بهترین راه حفظ سرزمینهای پهن ما آن است که هم میهنان، پاتان، افغان و کرد ما نیز بما بپیوندند تا میهن چهل میلیونی ما با نیرو و قوای بیشتری آماده برخورد با پیش آمدها گردد. ... اگر هم میهنان ما در سرتاسر سرزمین های ایرانی نشین یارای آن را نمایند که سازمانهای کهنه و فرسوده خود را واژگون ساخته و کشورهای یکتا و پیشرو بنا نمایند، بیگمان میهن ما نیز به شتاب همه نیروهای خود را بکار خواهد انداخت و جمعیت خود را نیز به هشتاد و شاید صد میلیون افزایش خواهد داد. چنین کشوری با منابع سرشار و صنایع پیشرفته می تواند همچون وزنه ای در جهان

باشد و با بمب هسته ای و موشک های دور پرواز همچون دیگران خود را در برابر حمله نگهدارد. ...» (کتاب جنبش ملی ایران 1332 - صفحه 107، 111، 113)

ملاحظه می شود که محافل ارتجاعی ایران خیال واهی رهبری خاور میانه را چطور در سر می پروراندند، افغانستان و عراق را مانند خانه خود و کشور خود تلقی کرده و حق دخالت در امور داخلی آنها را برای خود جایز و قانونی می شمردند و حتی این کشورها را کشور ایران معرفی کرده و تاریخ آنها را تاریخ خود قلمداد میکند و شیخ نشین های خلیج فارس را نیز از زمره ممالک محروسه ایران محسوب می دارند. علاوه بر آن مصر را در ماجراجویی و تمایل به کمونیسم متهم ساخته و سوریه را کشور اغتشاش ها و عربستان را عقب مانده معرفی می نمایند تا بدین وسیله ادعای خود را مبنی بر این که ایران این چنین شایستگی را دارد که مقام رهبری ممالک خاور میانه و نزدیک را بدست بیاورد و به ثبات برسانند.

ولی ناسوینالیستهای ایران بشکل دیگری وارد میدان می شوند. آنها برای تجدید «مجد» و «عظمت ایران بزرگ» مسئله وحدت نژادی را پیش می کشند. به نظر آنها گویا ایرانیانی که در ماورای مرزهای کنونی ایران سکونت دارند و با زور نیرنگ از آغوش خانواده بزرگ خود ربوده شده اند، باید در داخل سرزمین بزرگ و پهناور مابین دره سند و جلگه بین النهرین از پاتان و افغانی و کرد و دیگر ملت‌های ایرانی نژاد به هم بپیوندند و به حالت کشور واحدی درآیند که چنین کشوری با استفاده از منابع سرشار و ایجاد صنایع پیشرفته به وزنه ای جهانی مبدل شوند و با بمب هسته ای و موشک های دور پرواز خود با کشورهای بزرگ هم سری نمایند.

تبلیغ در مورد وحدت نژاد ای بشل پان ایرانیسم و یا بعبارت دیگر در سر پروراندن احیاء امپراطوری ایران قدیم خواه از طرف ارتجاع و خواه از طرف به اصطلاح ملیون هدفی جز گمراه کردن مردم و منحرف نمودن آنها از مبارزه در راه تامین آزادی و استقلال کامل نمی تواند داشته باشد.

مبارزه علیه این قبیل «افکار» و تمایلات ارتجاعی یکی از وظایف اساسی و مهم پرولتاریا می باشد. پاسخ این سؤال که آیا رهبری حزب توده ایران توانسته است از عهده این وظیفه خطیر برآید یا نه به بعد موکول می شود.

### پرولتاریا و مسئله ملی

پرولتاریا در مقابل هر گونه ناسیونالیسم بخصوص ناسیونالیسم عظمت طلبانه شعار انترناسیونالیسم و در مقابل توسعه طلبی و نفی حقوق ملت‌ها شعار حق تعیین مقدرات و حق آزادی و جدائی ملت‌ها را مطرح می نماید و در راه

تحقق آن به مبارزه می‌پردازد. او همیشه در صف اول این مبارزه قرار می‌گیرد.

مارکس برخلاف نظریات پرودونیست‌ها که مسئله ملی را «به خاطر انقلابات اجتماعی» نفی می‌کردند، به خاطر مبارزه طبقاتی پرولتاریا؛ بخاطر رعایت اصل انترناسیونالیسم پرولتری مطرح می‌کرد.  
مارکس تنها از نقطه نظر منافع انقلابی نهضت کارگری آلمان در سال 1848 آزادی تمام خلقهایی که از طرف آلمان به قید اسارت در آمده بودند، ضروری می‌شمرد.

مارکس بخاطر منافع مبارزه انقلابی کارگران انگلستان در سال 1869 جدائی ایرلند را از انگلستان مطالبه می‌کرد. فقط با این عمل خود مارکس می‌توانست کارگران انگلیس را با روح انترناسیونالیسم تربیت کند، فقط با این عمل خود مارکس می‌توانست اپورتونیستها و رفورمیستها را افشاء نماید.

پس از مارکس لنین ضرورت طرح و حل مسئله ملی را با تمام قوا مورد حمایت قرار داد و علیرغم مقاومت سوسیال رفومیستها آن را در پروگرام حزب بلشویک‌ها در سال 1903 گنجانید و در تمام دوران زندگی پر افتخار خود علیه ناسیونال شوونیسم در صحنه بین‌المللی و همچنین ناسیونالیسم شوونیسم و لیکوروس شدیداً مبارزه کرد.

لنین پرولتاریا را به مبارزه بر علیه هر گونه اعمال زور برای حفظ و نگهداری ملل مظلوم در داخل سرحدات معین دولت دعوت می‌کرد و این امر را شرط اساسی رعایت اصل انترناسیونالیسم پرولتری و جلب اعتماد ملل مظلوم و همچنین عامل مهم برای افشاء سوسیال رفورمیستها که مدافعین دروغین و ظاهری تعیین مقدرات ملت‌ها هستند می‌دانست.

لنین در باره جنبشهای تجزیه طلبانه (سپاراتیستی) خونسردی و موضع گیری بی طرفانه را برای کمونیستها توصیه نمود و نشان داد که جدائی ملت‌ها دارای هیچ گونه جهات منفی نیست و کسی که آن را نفی کند، شوونیست است.

(مجله مسائل صلح و سوسیالیسم - شماره 9 سال 1964 صفحه 20)

مسئله ملی در شرایط امروزی نیز از دستور خارج نشده است و احزاب مارکسیستی و لیننیستی طرح آن را به مثابه یکی از خواستهای دمکراتیک در سرلوحه مرام خود قرار داده‌اند و راه حل دقیق آنرا نیز معین کرده‌اند. حزب کمونیست کانادا و حزب کمونیست بلژیک راه حل مسئله ملی را در برنامه خود بشکل کنفدراسیون، احزاب کمونیست اسپانیا، برمانی و عراق بشکل خودمختاری معین نموده‌اند. حتی در ایتالیا که کشوری است دارای ملت واحد، حزب کمونیست ایتالیا مسئله خودمختاری منطقه ای را یکی از اصول سه گانه رفورمهای ریشه دار مطرح کرده است. حزب کمونیست اسپانیا خواستار جدی

احیاء مجدد حکومت خودمختار کاتالونی و کشورهای باسک می باشد. (روزنامه پراودا - 27 ماه مه 1964)

دولت مرکزی برمانی موافقت کرده است که یکی از اقلیتهای ملی بنام «کارن» دولت خودمختار خود را با نام جدید «کاووتالای» بوجود بیاورد. (روزنامه پراودا - 20 مارس 1964)

ناگفته نماند که قانون اساسی جدید افغانستان، رسمیت دو زبان را در این کشور اعلام داشته است (روزنامه ایزوستیا 20 نوامبر سال 1964)

طرح مسئله ملی در ایران نیز تازگی ندارد. جنبش ملی در شرق اروپا بخصوص در روسیه تزاری مردم عقب مانده و ستمکش آسیا منجمله ایران را نیز به حرکت درآورد.

انقلاب مشروطه در اوایل قرن بیستم و تشکیل انجمنهای ایالتی برای رهبری انقلاب و اداره امور محلی که خود شکل ساده خودمختاری است (اولین انجمن ایالتی در تاریخ ایران در سپتامبر سال 1906 در تبریز تشکیل گردید). همچنین قیام خیابانی و جریان لاهوتی در آذربایجان، قیام جنگلی ها در گیلان و قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و مبارزه مسلحانه کردها علیه دولت مرکزی، همه این ها حد و اندازه رشد و آگاهی مردم ایران مخصوصاً اقلیتهای ملی در ایران را در اوایل قرن حاضر نشان می دهد.

مبارزه رهائی بخش ملی در ایران که در عین حال جنبه کاملاً دمکراتیک داشت، بویژه در دوران جنگ عالمگیر اخیر و پس از آن اوج گرفت و به عالیترین مرحله خود رسید. این مبارزه پایگاه امپریالیسم را اولین بار در شرق میانه و نزدیک بلرزه در آورد.

با اینکه این جنبشها با شکست مواجه شدند، ولی مبارزه مردم همچنان ادامه دارد. یورش مخفی پلیس ایران در سالهای اخیر به آذربایجان، کردستان و خوزستان و دستگیری و اعدام عده ای از میهن پرستان (زمستان سال 1342 و بهار سال 1343) شاهد گویای ادامه مبارزه در راه تحصیل حقوق انسانی مردم این مناطق می باشد.

تحت تاثیر همین مبارزات است که حتی روزنامه های دولتی نیز نمی توانند در مورد سیستم کهنه و پوسیده اداره مملکت بیش از این سکوت نمایند.

تقریباً اکثریت روزنامه های ایران از شدت تمرکز امور در مرکز در حال شکوه و نارضائی هستند. مضار و معایب این سیستم اداری را به شکل مشخص مورد انتقاد و نکوهش قرار می دهند. حتی برخی از این روزنامه ها از اصول اداری سوئیس، هندوستان و کشورهای نظیر صبحت می کنند و سیستم اداری این کشورها را برای ایران بعنوان نمونه و الگو توصیه می نمایند. (روزنامه اتحاد ملی)

بهتر است نظر آقای ارسجانی را نیز در این خصوص مورد مطالعه قرار دهیم. ایشان سیاست اقتصادی دولت را مبنی بر فروش کارخانه‌های دولتی که تحت شعارهای عوام‌فریبانه سپردن کار مردم بر مردم انجام می‌گیرد، مورد انتقاد شدید قرار داده می‌نویسد: «کسانی که طرفدار سپردن کار مردم بر مردم در ایران هستند، عقیده ندارند سازمانهای اداری و یا مسئولان منطقه تسوط مردم انتخاب شوند، یعنی اهالی یک ده، کخدای خود را انتخاب کنند و اهالی دهات یک بخش، بخشدار خویش را برگزینند و نمایندگان بخشهای یک شهرستان، فرماندار خود را انتخاب کنند و نمایندگان شهرستانها، استاندار خویش را انتخاب نمایند. ... صورت منطقی سپردن کار مردم بر مردم نیز همین است که شوراهای ایالتی در منطقه زیر نظر خود مردم باشد و حتی پلیس شهرها را شورای شهر تشکیل دهد و شهردار منتخب مردم آن قدر حق قانونی داشته باشد که در بسیاری از ممالک دارند». (بامشاد هفتگی، شماره 20 - دوم شهریور ماه سال 1343)

ولی رهبری حزب توده ایران از بدو تاسیس نه تنها مسئله ملی را مورد توجه قرار نداد، حتی در عمل از مطرح کردن آن جلوگیری بعمل آورد و فعلاً نیز همان روش سابق را ادامه می‌دهد. با اینکه پس از منازعات و مناقشات شدید تنها در سال 1960 فرمول حق تعیین مقدرات ملتها در برنامه حزب گنجانده شد، ولی ماده اول همین برنامه که از شکل سازمانی دولتی بحث می‌کند، حق تعیین سرنوشت ملتها را عملاً نفی می‌نماید.

ماده اول برنامه حزب شکل سازمانی دولتی را به این شرح بیان می‌کند:  
«جمهوری دموکراتیک به کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه، یعنی کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران مترقی و سرمایه‌داران ملی تکیه دارد. ... این حکومت بر اساس تساوی حقوق و موافقت داوطلبانه خلقهای ایران ایجاد می‌گردد».

بدین ترتیب جمهوری دموکراتیک در ایران نه به شکل دولت متحده (فدراتیو)، بلکه به شکل دولت متمرکز (اونیتر) ایجاد می‌گردد. در چنین سیستم اداری به میان کشیدن تساوی حقوق ملل غیر از عوام‌فریبی چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

عدم توجه رهبری حزب به مسئله ملی از پر بها دادن به جنبه ملی مبارزه و کم بها دادن به جنبه دموکراتیک آن سرچشمه می‌گیرد. عبارت دیگر رهبری حزب ما مبارزه در راه دموکراسی را از مبارزه در راه تامین استقلال واقعی جدا می‌سازد، یعنی بخاطر دومی، اولی را به بوته فراموشی می‌سپارد. حال باید دید که در واقع مسئله ملی را بعنوان یکی از خواستههای دموکراتیک در ایران میتوان مطرح کرد یا نه؟ آیا طرح این مسئله در مرحله

کنونی انقلاب می‌تواند در تجمع قوا موثر واقع شود؟ جواب رهبری حزب ما چنانکه اسناد و مدارک نشان می‌دهد، در باره این سوئالات منفی است. (نشریه ای که اخیراً (شهریور ماه سال 1343) تحت عنوان درس‌هایی از آموزش مارکسیسم منتشر شده، برای خواننده خود جای تردیدی باقی نگذارده است که رهبری حزب توده ایران با تمام قوا تلاش می‌کند که نه تنها عدم ضرورت طرح مسئله ملی را به «اثبات» برساند، حتی وجود این چنین مسئله ای را در کشورهای کثیر المله نفی می‌نماید. صفحه 25)

به نظر رهبری حزب توده ایران مسئله ملی در مرحله کنونی مبارزه مردم ایران تضاد اصلی را تشکیل نمی‌دهد و جنبه فرعی دارد و طرح آن گویای مانعی در مقابل تجمع قوا ایجاد می‌نماید (گزارش بن بوری موقت در باره سازمان آذربایجان تحت عنوان «ملاحظات عمومی» صفحه 7- سال 1961). اگر ما قبول داریم که ستم ملی در ایران وجود دارد (در برنامه حزب این اصل تصریح شده است)، در این صورت طبیعی است که تضاد بین ستمگر و ستمدیده نمی‌تواند جنبه فرعی داشته باشد.

جزو فرعیات قرار دادن تضاد آنتاگونیستی در جامعه طبقاتی به معنی نفی تضاد بین طبقات متخاصم و برقراری هماهنگی و همکاری میان آنها می‌باشد. جامعه ما بعنوان جامعه طبقاتی اشباع تضادهای آشتی ناپذیر است که بدون تراکم تدریجی این تضادها تغییرات کیفی غیر قابل امکان است. عبارت دیگر جلوگیری از طرح تضادهای آنتاگونیستی جز ایجاد موانع در تسهیل و تسریع حل تضادها چیز دیگری نمی‌تواند باشد. ولی رهبری حزب ما، علیرغم سنت نهضت کمونیستی ایران که همیشه در مورد مسئله ملی بعنوان تضاد آشتی ناپذیر موضع روشنی داشته، نسبت به نهضت‌های ملی و دمکراتیک در ایران در موضع مخالف قرار گرفته و گاهی در این مورد با ارتجاع هم صدا شده و آنچه از مغز ارتجاع تراوش می‌کند انرا، حتی بعضی اوقات با لحنی شدیدتر تکرار کرده است.

در قرن حاضر مردم آذربایجان سه بار علیه ارتجاع و اربابهای خارجی آنها قیام کرده و در تمام اطن موارد انقلابیون آذربایجان با حربه تکفیر و با اتهام تجزیه طلبی مواجه شده اند.

نهضت مشروطه خواهی در نتیجه تاثیر مستقیم انقلاب 1905 در روسیه قیام خیابانی و همچنین نهضت‌های گیلان و خراسان تحت تاثیر انقلاب اکتبر و نهضت دمکراتیک سالهای 1945-1946 نیز با الهام گرفتن از پیروزی ارتش شوروی بر المان فاشیست و میلیتاریسم ژاپن انجام گرفته است.

قلع و قمع نیروهای «ضربتی» سرمایه انحصاری آلمان و ژاپن زیر ضربات خردکننده ارتش آزادیبخش شوروی در جنگ دوم جهانی نه تنها بشریت

را از بردگی نجات داد، بلکه برای قسمت اعظم مردم جهان امکان برچیدن رژیم پوسیده سرمایه‌داری و استقرار نظام سوسیالیستی را فراهم آورد و همچنین راه آزادی ملل مظلوم را از قید اسارت و سلطه استعمار نیز هموار ساخته و امر مبارزه را در این راه برای آنها تسهیل نمود.

در چنین اوضاع و احوالی است که مردم ایران نیز امکان بیشتری برای تحصیل آزادی و استقلال واقعی بدست آوردند.

تبدیل این امکان به واقعیت تنها به وجود عامل ذهنی یعنی به حزب کمونیستی - لنینیستی بستگی داشت، ولی آنطور که برای ما معلوم است با وجود چنین حزبی در ایران امکانات موجود مورد استفاده قرار نگرفت و حوادث بعدی نشان داد که رهبران این حزب نه تنها خود را برای عمل انقلابی آماده نکرده اند، حتی رسالتی نیز در این مورد برای خود قائل نبودند.

آیا در چنین شرایطی با وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب، مردم ایران و مخصوصاً مردم آن قسمت از نواحی مملکت که در تاریخ ایران دارای سنن انقلابی هستند می‌توانستند دست روی دست بگذارند و خود را تسلیم حوادث نمایند؟ هرگز!

مردم آذربایجان و همچنین مردم کردستان نمی‌توانستند تسلیم قضا و قدر شوند و در تکامل تاریخ از عامل موثر به عامل انفعالی تبدیل شده و در انتظار روزی باشند که جبر زمان خودبخود تحولاتی در جامعه ما ایجاد کند، بلکه ضرورت تاریخی بود که ایجاد تحولات انقلابی را در دستور روز قرار داد و این تحولات نیز در آن شرایط جز توسل به قهر شکل دیگری نمی‌توانست به خود بگیرد. انسجام موفقیت آمیز، چنین تحول ضروری را بشکل نیروها و رهبری صحیح احتیاج داشت. این رهبری نیز از طرف فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان اعمال شد. یعنی پس از آنکه نهضت دمکراتیک و ملی در این نقاط دامنه وسیعی به خود گرفت فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان تشکیل شدند و به مبارزه مردم رهبری کردند.

پس بنابر این ضرورت تاریخی تحولات انقلابی نتیجه شدید تضادهای داخلی جامعه می‌باشد و هیچ نیروئی قدرت جلوگیری از این جریان تاریخی را ندارد و تشکل و آگاهی توده‌های مردم و بعبارت دیگر وجود حزب سائسی و رهبری صحیح آن می‌تواند این جریان را تسریع نماید و با موفقیت آن را به آخر برساند. طرح مسئله به این شکل که آیا تشکیل این و یا آن حزب در این و یا آن مراحل تاریخی مبارزه نتیجه ضرورت تاریخی بوده یا نه جز خلط مبحث و سفسطه چیز دیگری نمی‌تواند باشد. هدف اصلی طراحان این قبیل «نظریات» اثبات و یا انکار ضرورت تاریخی این و یا آن حزب نیست، بلکه بخاطر انکار



ضرورت تاریخی نهضت‌های دمکراتیک دست به چنین سفسطه بازی‌هایی می‌زنند.

این قبیل افکار و نظریات را می‌توان از لابلای گفته‌ها و نوشته‌های رهبری و برخی از افراد حزبی به آسانی پیدا کرد. ما در اینجا قسمتی از این نظریات را عیناً نقل و آن را با گفته‌های دشمنان آزادی و استقلال مملکت ما مقایسه می‌کنیم تا معلوم گردد که رهبری حزب ما در افترا زنی و لجن پراکنی تا چه اندازه در کنار ارتجاع قرار گرفته است.

شاه در کتاب خود بنام «خدمت به وطنم» در باره نهضت آذربایجان اینطور می‌نویسد: «حزب توده ایران مجدداً تشکل یافته، بخود نام قلابی حزب دمکرات داد و در آبان ماه تمام خطه آذربایجان را تحت اختیار خود در آورد و برای خود مجلس مقننه ای ترتیب داد و در روز 21 آذر، جمهوری خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. بدین ترتیب آذربایجان عملاً از ایران جدا شد.» (اطلاعات هوایی، 19 آذر 1341)

رهبری حزب توده ایران نیز در اسناد رسمی خود مورخ 20 اوت 1956 و 2 ژوئن سال 1959 جریان تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را به طریق زیر بیان می‌نماید: «در سالهای 1945-1946 خواه از جهت تناسب قوا در صحنه بین المللی و خواه از جهت اوضاع داخلی کشور ایران شرایط عینی وجود داشت که در نواحی اقامت ارتش شوروی از آن جمله آذربایجان برای ایجاد یک مقاومت مسلح علیه حکومت ارتجاعی مرکزی و مطالبه آزادی سراسر کشور از قید امپریالیسم اقدام شود، ولی به نظر ما در جریان استفاده از این امکانات عینی بخصوص به آن جهت که مسئله ملی مقدم بر مسئله مبارزه علیه امپریالیسم قرار داده شد و در فعالیت خود عملاً رنگ سپاراتیسم بخود گرفت اشتباهات فاحشی رخ داد. لازم به ذکر است که تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان بدون هرگونه مشورت و اطلاعی با حزب توده ایران که حزب طبقه کارگر ایران است، انجام یافت. روشن است که نمی‌توان خطای اصولی آن را تصریح نکرد.»

در جای دیگر این اسناد گفته می‌شود: «فرقه دمکرات آذربایجان برای مقاصد معین سیاسی تشکیل و رنگ سپاراتیستی آن نه تنها به نهضت نجات بخش ما سودی نرساند، حتی برای شوروی نیز سودمند نبود. ... برخی جملات دمکراتیک در اساسنامه فرقه دائر بر خودمختاری تاثیر سیاست سپاراتیستی آن را نمی‌تواند محو کند، فرقه دمکرات آذربایجان با خط مشی ناسیونالیستی تشکیل شد. بنابر این قشرهای وسیع جامعه این خط مشی را هضم نکردند و پشتیبانی نمودند. ادامه این وضع سد بزرگی در برابر رشد نهضت نجات بخش ایران است. با چنین روشی ما نمی‌توانیم بورژوازی ملی ایران، خرده بورژوازی ایران، روشنفکران پیشرو ایران و در درجه اول بورژوازی ملی و

خرده بورژوازی و روشنفکران آذربایجان را جلب کنیم. ما فقط با انتقاد صریح از روش نادرست گذشته (از روش فرقه) و اصلاح عمیق آن قادر خواهیم بود حیثیت نجات بخش خود و استقبال قشرهای وسیع جامعه ایران را کسب کنیم».

حالا بیایید و قضاوت کنید. رهبری حزب ما در مناسبات خود به نهضت انقلابی، نهضت قسمتی از خلقهای ایران را که همیشه در تاریخ ایران پرچمدار آزادی بوده و بدان جهت نیز دائماً از طرف دشمنان آن با پست ترین شیوه اتهام زنی مورد حمله قرار گرفته، چه روش مغرضانه و پر از روح شوونیستی و ناسیونالیستی در پیش گرفته است و در لجن مال کردن نهضت مردم آذربایجان از دشمنان آن نیز جلوتر رفته است.

این دستگاه، فرقه دمکرات آذربایجان را خطای عظیم و نهضت مردم آذربایجان را نهضت «ناسیونالیستی و سپاراتیستی» اعلام می دارد و سعی می کند ثابت نماید که این نهضت نه تنها جنبه دمکراتیک نداشته، بلکه دارای جنبه ضدامپریالیستی نیز نبوده است. و با اعلام این که شرایط مساعدی برای مقاومت مسلحانه تنها در نواحی اقامت ارتش شوروی وجود داشت، منظور خود را راجع به «سپاراتیسم» این نهضت بطور آشکار بیان می نماید. فاکتهای تاریخی، بی اساس بودن این قبیل ادعاها و اتهامات را به نحو بارزی روشن ساخته و نشان داده که نه تنها نهضت مردم آذربایجان و همچنین کردستان یک نهضت دمکراتیک بوده و برای نهضت سرتاسر ایران نیز سود داشت، بلکه با آزد کردن قسمت مهم ایران با یک سوم اهالی آن از چنگال امپریالیسم و عمال آن، پایگاه امپریالیسم را در ایران و حتی در شرق میانه متزلزل ساخت.

اگر این نهضت از حمایت عملی نه از حمایت دکلاراتیو رهبری حزب توده ایران برخوردار می بود، بدون تردید نهضت نه این که در آذربایجان و کردستان با شکست مواجه نمی شد، حتی در تمام ایران نیز گسترش می یافت. زیرا علیرغم ادعای رهبری حزب که گویا شرایط عینی انقلابی تنها در نواحی اقامت ارتش شوروی وجود داشت، نهضت دمکراتیک در آذربایجان و کردستان در شرایطی انجام گرفت که مردم ایران از هر لحاظ برای این امر آمادگی داشتند. این آمادگی بشکل حمایت کارگران و دهقانان سایر نقاط ایران از این نهضت، این آمادگی بشکل حمایت قشرهای متوسط و حتی بورژوازی ملی ایران از این نهضت تجلی می کرد.

با مراجعه به فاکتهای تاریخی خواهیم دید که خط مشی فرقه دمکرات آذربایجان را قشرهای وسیع جامعه هضم کردند و از آن نیز با کمال صداقت پشتیبانی نمودند.

**فاکتهای تاریخی تبلیس و تدلیس را افشاء می نماید!**

روشنفکران مترقی و نمایندگان بورژوازی ملی ایران که رهبری حزب ما در راه اتحاد با آنها سینه چاک می کند و شاید «بخاطر» همین اتحاد از ایراد و نارواترین بهتان و افترا را نسبت به همفکران و همسنگران خود دریغ نمی دارد، نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان را به این شکل ارزیابی می کنند.

«از آن روزی که پرده از دسایس ایلات فارس برداشته شد، هر روز مردم ایران از خمود می پرسیدند بین قضایای فارس و نهضت آذربایجان از نقطه نظر ماهیت چه فرقی موجود است و چه رابطه ای بین پیدایش این دو واقعه برقرار می باشد. هر فرد ایرانی این سؤال را می کند، هر کس مطابق اطلاعات، عقاید و شاید مناقع خود جوابی می دهد، حزب ایران نیز لازم می داند برای روشن نمودن ایرانیان طرز تفکر و در نتیجه عکس العمل خود را بطور صریح بیان نماید. هر فرد ایرانی دوست که این موضوع را در مقابل همدیگر می گذارد، نمی تواند اختلاف فاحشی که بین آنها است منکر شود، نهضت آذربایجان آزادیخواه، اصلاح طلب و مترقی است. رهبران نهضت آذربایجان از آزادیخواهان مبارز قدیمی هستند. ... گرچه طرز عمل علمداران فارس معلوم نیست و ما سندی در دست نداریم که اگر موفق شدند چه خواهند کرد، ولی نگاهی به گذشته نشان می دهد که بطور محقق اینان مردان آزادیخواه و اصلاح طلب نیستند». (روزنامه جبهه آزادی، مهر ماه 1325)

آقای مهدی زیرک زاده ادعای یاهو گویان را در باره تجزیه طلبی فرقه دمکرات آذربایجان را رد کرده، می گوید: «ما نهضت دمورکایک آذربایجان را برای سعادت ایران لازم دیدیم و در جهان موقعی که دشمنان ایران حزب دمکرات آذربایجان را تجزیه طلب معرفی می کردند، ما راه خود را گرفتیم و هرگز فریب این نغمه ها را نخوردیم و نهضت دمکراتیک آذربایجان را اسلحه آزادیخواهان ایران شناختیم». (روزنامه جبهه آزادی، شهریور ماه 1325)

روزنامه «داد» که یکی از روزنامه های بورژوازی است و سردبیرش نیز در آزادیخواهی آنقدر هم سوابق درخشانی ندارد، با این همه آقای عمیدی نوری پس از بازگشت از آذربایجان در خرداد ماه 1325 و درست سه ماه پس از خروج ارتش شوروی از ایران در مورد نهضت آذربایجان چنین نوشت: «من در اولین برخورد خود در شهر تبریز بخوبی فهمیدم آذربایجانی ها چقدر به ایران و تاریخ باستان ایران، اسقلال و عظمت کشور عزیز خودشان علاقه دارند. زیرا وقتی در هیچ یک از شهرهای ایران، در پایتخت شاه عباس و نادر شاه و پایتخت ایران یعنی شهر تهران از مجسمه قهرمانان تاریخی اثری نیست، این فقط در شهر تبریز بود که یادگار قهرمانان ملی و معروف عظمت ایران در دل خود جای داده، هر روز به آذربایجان احترام ایران و کشور عزیز خود را

یادآوری می سازد. من وقتی این میهن دوستی آذربایجانی ها را به رای العین دیدم یک مرتبه یاد آنهایی افتادم که تخم نفاق را از قدیم بین آذربایجان و ایران پاشیده، بر روی خیانت به وحدت ملی ایران آذربایجانیان را عضو شقاقلوس ایران معرفی می کردند (رفقای ما ادعا دارند که در باکو بین آذربایجانی و فارس نفاق انداخته اند و در ایران گویا چنین نفاقی اصلاً و ابداً وجود نداشت (مؤلف)). من در همان برخورد اول با شهر تبریز از مشاهده عدم مراقبت دولت مرکزی به آذربایجان، از دیدن احساسات ملی مردم تبریز نسبت به ایران، از تذکر رفتار خشونت آمیز بعضی از مامورین مرکز در ادوار گذشته، از جریحه دار بودن قلوب آنها اعتراف نمودم که آذربایجان حق دارد بر علیه مظالم مرکز طغیان نماید».

روزنامه «داد» به سخنان خود ادامه داده، در باره ارتش آذربایجان این طور می نویسد: «... ما در لباس نظامی های آذربایجان دقت کردیم، تقریباً همان است که ارتش شاهنشاهی اختیار نموده است. مغزی سیاه، پاگون برای ستاد ارتش، مغزی قرمز رنگ برای شهربانی و مغزی با رنگ نارنجی برای پیاده انتخاب شده است. فقط دو علامت اختصاصی برای نظامیان آذربایجان دیده شد. یکی نشانه ای است که از انقلاب روی فلزی بشکل دایره که وسطش شعله آتش نشان داده شده، دورش هم چند پرده است که آن را جلوی کلاه بالای پیشانی گذارده اند و دیگری یک علامت فلزی روی پاگون که نشانه ای است از یک بمب دستی که در حال انفجار است».

آنچه روزنامه «داد» در باره نهضت آذربایجان و ارتش آذربایجان نوشته، جز بازگوئی واقعیت چیز دیگری نیست. آقای دکتر مصدق که برخی از افراد رهبری حزب توده ایران فعلاً با جلوگیری ساختن ایشان بمثابة سمبل وحدت نیروهای انقلابی ایران، سعی دارند به افتخار پذیرش رهبری ایشان نائل آیند در باره نهضت مردم آذربایجان در چهاردهمین دوره مجلس شورای ملی در جلسه 19 دی ماه 1324 ضمن نطقی خطاب به حکیم الملک نخست وزیر وقت چنین گفت: «نظریات من این بود که بین دولت راجع به طرز اداره نمودن قسمتی از مملکت با اهالی آنجا اختلاف حاصل شده است، باید با اهالی محل داخل مذاکره شود شاید اختلاف را بتوان با خود آنها حل کرد. ... من برای صلاح و صواب ملت ایران از آقای حکیمی خواهش می کنم بیش از این وقت مملکت را ضایع نکند و فوراً از کار کناره جویی کند».

برخورد نمایندگان بورژوازی ملی و روشنفکران مترقی نسبت به نهضت مردم آذربایجان در تمام دوران حکومت ملی آذربایجان برخورد واقع بینانه و صادقانه بوده و در حالی که برخورد رهبری حزب توده ایران چنانکه در بالا ملاحظه شد بعداً نیز بطور مفصل از نظر خواهد گذشت نه این که برخورد

صادقانه نبود، بلکه جنبه مغرضانه نیز بخود گرفته است. کمیته مرکزی حزب توده ایران ضمن اسنادی که در اوت سال 1956 و ژوئن سال 1959 تنظیم و تصویب نموده، انگیزه حمایت معنوی خود را از فرقه دمکرات آذربایجان و نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان بشرح زیر بیان کرده است: «1- فرقه دمکرات آذربایجان در سپتامبر سال 1945 بدون مشورت قبلی با حزب توده ایران تشکیل گردید. ... کمیته مرکزی حزب توده ایران بلافاصله پس از تشکیل فرقه ضمن نامه ای نظریات خود را در باره تشکیل چنین حزبی در آذربایجان و رهبری آن به اطلاع دوستان رسانید. 2- ما در این موقع از دوستان پاسخی دریافت نداشتیم، ولی رفقا در تهران ما را بدون توضیحاتی دعوت به تأیید تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و حمایت از آن نمودند و ما این دستور را اطاعت کردیم و بطور همه جانبه برای اجرای این دستور فعالیت کردیم».

وقتی که نمایندگان بورژوازی ملی و روشنفکران مترقی ایران، حزب دمکرات آذربایجان، نهضت دمورکاتیک آذربایجان و رهبران آن را آزادیخواه، اصلاح طلب و مترقی معرفی کرده و با رد اتهامات دشمنان در مورد تجزیه طلبی فرقه دمکرات آذربایجان از نهضت آذربایجان بمثابة اسلحه آزادیخواهان ایران حمایت می کنند و حتی روزنامه ای مانند «داد» میهن پرستی آذربایجانی ها را مورد تحسین قرار داده و آنهایی که از قدیم الایام تخم نفاق بین آذربایجان و ایران پاشیده و آذربایجانی را عضو شقاقولوس ایران معرفی می کردند، به باد لعن و طعن می گیرد و این حق را برای آذربایجان قائل می شود که علیه مظالم مرکز طغیان نماید و یا آقای دکتر مصدق خواستهای مردم آذربایجان را خواست قانونی دانسته و از نخست وزیر وقت می خواهد که بیش از این وقت مملکت را ضایع نکند و از کار کنار رود تا اینکه مردم بتوانند اختلاف موجود را بین خود حل و فصل نمایند، رهبری حزب ما رسماً اعلام می دارد که فرقه و نهضت آذربایجان تنها یک هدف داشت، آن هم «جدائی» آذربایجان از ایران. بعبارت دیگر «خیانت» به تمامیت ارضی ایران و اصرار می نماید که برای «اعاده» حیثیت و کسب «اعتبار» در نهضت ملی ایران باید فرقه و نهضت آذربایجان محکوم شود.

در شرایطی که همان قشرهای وسیع جامعه بدون اینکه از کسی دستور بگیرند بدون پروا در روزنامه های خود می نوشتند «زنده باد نهضت شمال» و «مرگ بر نهضت جنوب» رهبری حزب ما برای توجیه عمل خود اعلام میدارد که از اول مخالف این نهضت بود، ولی حمایت معنوی وی نیز به مصداق ضرب المثل معروف «المأمور معذور» انجام گرفته است.

چنانکه در فوق ملاحظه شد علل عدم موفقیت حزب ما در امر اتحاد نیروهای انقلابی نه در وجود فرقه دمکرات آذربایجان، بلکه در نهاد اشتباهات و

خطاهای جبران‌ناپذیر و حتی خیانت برخی از رهبران حزب توده ایران که رد ادوار مختلف مبارزه ضد امپریالیستی رخ داده نهفته است. این خیانتها، اشتباهات و خطاها است که به حیثیت نهضت و به حیثیت حزب ما لطمه بزرگی وارد آورده است. اعاده حیثیت و کسب اعتماد نهضت با افشاء عاملین اصلی و مجازات آنها امکان‌پذیر است نه محکوم کردن نهضت مردم آذربایجان.

### رهبری حزب توده ایران و علل شکست نهضت در سال 1946

در این مورد اختلاف نظرهایی در داخل حزب وجود دارد. عده‌ای عقیده دارند که علت اصلی و علل شکست نهضت دمکراتیک در آذربایجان و در کردستان در سال 1946 تنها به وضع بین‌المللی آن دوران بستگی دارد. بعبارت دیگر عامل خارجی در شکست این نهضت نقش اساسی داشته و عوامل داخلی در این مورد اهمیت ثانوی دارد. زیرا در تمام دوران استقرار حاکمیت ملی در کردستان و آذربایجان امپریالیسم آمریکا و انگلیس و عاملین ایرانی آنها برای حمله بر علیه نیروهای انقلابی در این نقاط تدارکمی دیدند و نیروهای خود را از هر لحاظ، از لحاظ مادی و از لحاظ «معنوی» بسیج می‌نمودند. برای همین منظور دولت انگلستان در ژوئن سال 1946 ناوگان جنگی خود را به خلیج فارس اعزام داشت. در اوت همین سال چندین لشکر انگلیس در بصره پیاده شدند و در نوار مرزی ایران موضع گرفتند. در داخل ایران نیز قبل از آنکه دست به عملیات مستقیم نظامی بزنند، شیوه‌مانور و عوامفریبی در پیش گرفتند. آنها از یک طرف عشایر جنوب را مسلح کردند و از طرف دیگر قوام السلطنه را سرکار آوردند و این روباه پیر نیز نتوانست نقش خود را به «بهترین» وجهی ایفا نماید. اگر در این مورد در میان ما توافقی حاصل شود دیگر محلی برای بحث و جدل و مناقشه باقی نمی‌ماند. ولی با اظهار تعجب و با ابراز تاسف می‌توان گفت که رفقای ما این حقایق مسلم را با این که در ظاهر قبول دارند، ولی در عمل آن را رد کرده و علت شکست را در جای دیگر جستجو می‌کنند.

بنظر آنها مقدم داشتن «شعار ملی» بر شعار «ضد امپریالیستی» علت شکست نهضت دمکراتیک آذربایجان و کردستان را در سال 1946 تشکیل می‌دهد. رفقا این مسئله حتی به مجامع بین‌المللی کشانده و با تنها رفتن به قاضی می‌خواهند نظریات نادرست خود را در کشورهای دیگر و در احزاب دیگر نیز گسترش دهند و بدین ترتیب بلکه هواداران بیشتری برای خود در این مورد پیدا کنند.

در چنین اوضاع و احوالی است که ما مجبوریم عامل خارجی را در مورد شکست نهضت دمکراتیک در سال 1946 کنار بگذاریم و به تجزیه و تحلیل عوامل داخلی بپردازیم.

اینها ادعا دارند که اگر فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان شعار ملی را پیش نمی‌کشید و با شعار عمومی وارد عمل می‌شد همه قشرهای وسیع جامعه از آن حمایت می‌کردند و بدین ترتیب نهضت با شکست مواجه نمی‌شد. رفقا این نظر را تعمیم داده و استنتاج می‌کنند که هر نهضتی که با شعار ملی آغاز گردد حتماً با شکست روبرو خواهد شد.

این نظر کاملاً نادرست و از ریشه مخالف لنینیسم به معنی نفی مبارزه ملی در کشورهای کثیر المله می‌باشد و بدان جهت نیز نمی‌تواند شعار عملی حزب پرولتاریا باشد. لنین در این مورد می‌گوید: «هر سوسیالیست ملت حاکم در شرایط صلح و در شرایط جنگ جدائی از ادانه ملت محکوم را تبلیغ نکند، سوسیالیست نیست، انترناسیونالیست نیست، بلکه شوونیست است. هر سوسیالیست ملت حاکم علیرغم مخالفت دولت، یعنی در شرایط مخفی در مطبوعات مخفی این تبلیغات را ادامه دهد، طرفدار دروغین برابری ملتها است.» (لنین - انقلاب پرولتاریا و حق تعیین سرنوشت ملتها)

پس ما اگر لنینیست‌های واقعی هستیم باید از گفتار آن پیشوای بزرگ تبعیت کنیم و آن را در عمل بکار بندیم. ولی هستند افرادی که در حرف لنینیسم را در مورد شعار ملی قبول دارند ولی در عمل خلاف آن رفتار می‌کنند. شکست و یا پیروزی نهضت‌های انقلابی را بر پایه ملاحظات خصوصی خود از زاویه سوسیال شوونیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند که بلا تردید نتیجه چنین ارزیابی نمی‌تواند با لنینیسم مطابقت داشته باشد.

شعار ملی و مبارزه در راه تحصیل حقوق سیاسی نمی‌تواند موجب شکست نهضت باشد و قشرهای وسیع در جامعه را از این قبیل نهضتها دور سازد. اولاً باید در نظر گرفت که نهضت‌های آذربایجان و کردستان تقریباً از طرف همه دهقانان و کارگران و اکثریت خرده بورژوازی شهر در آذربایجان و کردستان حمایت می‌شد و همچنین این نهضتها مورد حمایت کراگران و دهقانان اقصی نقاط ایران واقع گردیده بود. دهقانان و کارگران ایران تقریباً نود درصد اهالی ایران را تشکیل می‌دهند و اینها نیروی محرکه اصلی در انقلاب در تمام ادوار انقلاب ایران بوده و هستند. کم بها دادن به این نیروها و نادیده گرفتن آنها و پر بها دادن به نیروی بورژوازی و روشنفکری و برجسته کردن آنها بعنوان نیروی قاطع در انقلاب در عمل خیانت به مارکسیسم - لنینیسم و خیانت به انقلاب است. این عمل بمثابه تسلیم شدن به بورژوازی و زانو زدن در مقابل اوست. ثانیاً ما در بالا بر اساس اسناد و مدارک تاریخی نشان دادیم که قشرهای بورژوازی و روشنفکران با کمال صداقت از این نهضت‌ها حمایت کردند و آنرا بمثابه اسلحه آزادی ایران شناختند و از آن جهت نیز نمی‌توان گناه شکست را به گردن شعار به اصطلاح ملی انداخت، بلکه علت شکست را باید در جای دیگر

جستجو کرد. بلکه راهی که می‌توانست از شکست نهضت سال 1946 جلوگیری کند عبارت بود از گسترش این نهضت به سایر نقاط ایران، برای این کار نیز شرایط عینی و ذهنی موجود بود و استفاده از این شرایط وظیفه حزبی بود که خود را پیشرو جامعه و وارث انقلاب ایران معرفی می‌کرد.

ولی رهبری این حزب در چنین اوضاع و احوالی بدون اینکه دست به اقدام انقلابی بزند و یا برای مقابله با هر گونه حوادث غیرمترقبه خود را مهیا سازد، به کابینه دولتی که به خواستهای قانونی کارگران شرکت نهضت انگلیس در آبادان در 14 ژوئیه سال 1946 با گلوله جواب داد و در نتیجه این عمل وحشیانه همین دولت 47 نفر کارگر کشته و 73 نفر زخمی شده و عده زیادی نیز توقیف گردیدند. در اول اوت یعنی 16 روز پس از این عمل جنایتکارانه قوام وارد دولت او شد. در دائره المعارف بزرگ شوروی در این مورد چنین می‌خوانیم: «بخاطر منحرف کردن محافل دمکراتیک و بدست آوردن فرصت و بند کردن دست و پای حزب توده ایران، قوام مدت کوتاهی در اول اوت 1946 تا اواسط اکتبر سال 1946 سه نفر از اعضای حزب توده ایران را به کابینه خود وارد کرد و پس از تحکیم موضع خود به مقام حمله برآمد».

ارزیابی دائره المعارف شوروی ارزیابی کاملاً صحیح و بجا است. حزبی که شعارش مبارزه بر علیه ارتجاع و استعمار باشد و کارگران و دهقانان و روشنفکران و پیشه‌وران را به مبارزه علیه ارتجاع و استعمار دعوت نماید، چطور می‌تواند در دولتی که هدفش تقویت استعمار در کشور است، شرکت کند و با این عمل این چنین دولتی را از حمایت توده‌های زحمتکش برخوردار سازد. و از طرف دیگر کسانی که اسلحه در دست گرفته و با استعمار و ارتجاع مبارزه میکنند آنها را مانند ارتجاع و استعمار در سپاراتیسم و ناسیونالیسم متهم سازد. مگر این قبیل اعمال با لنینیسم در مورد مسئله ملی مطابقت دارد؟ هرگز نه!

بدین ترتیب علت عمده شکست نهضت را در سال 1946 بدون در نظر گرفتن عوامل خارجی باید در عدم حمایت مسلحانه حزب توده ایران از این نهضت جستجو کرد نه به اصطلاح در طرح شعار ملی. البته عدم مقاومت خود نیروهای انقلابی در مقابل یورش ارتش شاهنشاهی ایران نیز بی‌تأثیر نبود.

### حزب توده ایران و ستم ملی

بخاطر نفی ستم ملی و غیربرابری ملی در ایران رهبری حزب توده ایران ادعا دارد که آذربایجانی‌ها به هیچ وجه من‌الوجه در آن شرایطی نیستند که اوزبکها و اکرائینی‌ها در روسیه تزاری دارا بودند. گویا آذربایجانی‌ها در کلیه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و مذهبی از فارسها عقبتر



نیستند و در عرض هزار سال اخیر تمام سلاطین ایران بجزء زندی‌ها که چهل یا پنجاه سال حکومت کرده‌اند، همه از ریشه تورک، مغول و آذربایجانی و زبان رسمی خانواده‌های آنها و در بازارها زبان آذربایجانی و تبریز نیز ولیعهدنشین سلسله قاجار بوده است.

قسمت اعظم رجال سیاسی ایران آذربایجانی است، عده متناهیی از نخست وزیران، سناتورها، وکلای مجلس، ژاندارمها، بازرگانان، صاحبان صنایع، روحانیون درجه اول، مالکان بزرگ ایران آذربایجانی هستند، افسران ارشد آذربایجانی زبان، افسر ارشد فارسی زبان، وزیر و یا نخست وزیر فارسی زبان، وزیر و یا نخست وزیر آذربایجانی فرقی بین خود حس نمی‌کنند. بخش متناهیی از کارگران ایران بویژه در تهران، مازندران، خراسان و در همه ایران آذربایجانی هستند. (از اسناد و مدارک کمیته مرکزی حزب توده ایران - مصوبه سالهای 1956 و 1959)

در این که سرمایه‌داران آذربایجان خواه تاجر و خواه صاحبان صنایع در تهران و سایر شهرستانهای ایران مشغول فعالیت‌های اقتصادی هستند تردیدی نمی‌توان کرد و این که بسیاری از کارگران تهران، مازندران، خراسان، اصفهان، خوزستان و حتی شیخ نشینهای خلیج فارس آذربایجانی هستند مورد اعتراف همه ما است. ولی چه عواملی باعث شده است که سرمایه‌داران آذربایجانی سرزمین اصلی خود، بنابه اعتراف مکرر مقامات رسمی ایران، سرزمین زرخیز خود را ترک گفته سرمایه خود را در مناطق فقیرتر از آذربایجان بکار بندند و همچنین کارگران آذربایجان چرا نتوانسته‌اند نیروی کار خود را در موطن خود در شهر تبریز و سایر شهرستانها و قصبات آذربایجان به معرض فروش بگذارند، حاضر شده برای فروش این کالا در جستجوی بازارهای دیگر باشد که از هر لحاظ برای آن نمی‌تواند مفید و جالب باشد؟

دستگاه رهبری حزب توده ایران با نادیده گرفتن واقعیت و یا اگر واضحتر گفته شود با جعل حقایق تلاش کرده است که به اصطلاح برابری ملی در ایران را به اثبات برساند. ما در اول بحث پوچ و واهی بودن این قبیل ادعاها با زبان زنده ارقام نشان دادیم و برای اینکه روح شوونیستی آن را بطور کامل آشکار سازیم بار دیگر برای ما مراجعه به مندرجات مطبوعات ایران ضرورت بیشتری کسب می‌کند.

مجله خواندنی‌ها ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان را دریابید» در این باره چنین می‌نویسد: «طبقه متمول آذربایجان یا کوچ کرده‌اند و یا بار و بنه مهاجرت را بسته‌اند، طبقه بی‌چیزی و کاری تا رنگ تهران و امکانات بی‌بند و باری‌های آن را دیده اتراق می‌کند و فکر و خیالش را از آذربایجان می‌برد.

آنچه بنام آذربایجان در این ناحیه زندگی می کند یا در صدد فراهم ساختن وسائل مسافرت هستند و یا کسانی هستند که «نیروی فعال خود را باخته اند».

«... بازار تبریز و رضائیه را فقط یک چیز می چرخاند و آن نزول و یا ربا و گردش تصاعدی وجوہات و در نتیجه افلاس و ورشکستگی عمومی است. کار محاضر و دفترخانه های رسمی صدی 98 تنظیم اسناد شرطی و معاملات استقرض است. در آذربایجان از بزرگترین بیمارستان خاور میانه و از مدرنترین دانشگاه آسیا و عظیم ترین سدهای با صرفه و بی صرفه خبری نیست» (خواندی ها 25 دی ماه 1341 - 15 ژانویه 1963)

این طرز بررسی روزنامه بورژوازی و آن طرز بررسی حزب مارکسیستی است. کدام یک از این بررسی ها با واقعیت تطبیق می کند؟ البته خواندنیها.

و اما راجع به این که اکثر مالکین بزرگ ایرانی آذربایجانی هستند، دروغ محض است. اصلاً و ابداً با واقعیت تطبیق نمی کند. باز هم مجله خواندنی ها در این باره می نویسد: «مالکین آذربایجان اکثراً آذربایجانی نیستند و برخی از آنها حتی اسامی دهات خود را نمی دانند» (خواندنی ها 21 بهمن 1340 - 10 فوریه 1962)

این که تورکان و مغولان در طول هزار سال به ایران حکومت کرده اند، واقعیت تاریخی است. کسی نمی تواند آن را انکار کند.

ایران نه تنها مورد حمله وحشیانه تورک و مغول قرار گرفته و تحت اسارت و قیادت آنان درآمده بلکه قبل از تورک و مغول در طول 5 قرن تحت حکمرانی و سلطه اعراب نیز واقع شده است. در این دوران نه اینکه تنها مردم ایران از دستبرد استیلاگران در امان نبود، حتی قسمت مهم آسیا و اروپا نیز تحت سلطه آنها قرار داشت. امپراطوری مغول و تورک از هندوستان و چین گرفته تا دروازه های وین امتداد داشت. خلقهایی که تحت اسارت آنها قرار گرفته بودند با وحشیگری های آنان مواجه بودند.

مغول ها در سرکوبی عرب و عجم، اروپائی و آسیایی، آذربایجانی و فارس فرق نمی گذاشتند، همه را می کشتند، همه جا را می سوزاندند و از هیچگونه وحشیگری خودداری نمی نمودند، ولی نسبت دادن آذربایجان و آذربایجانی ها به حکمرانان مغول و تورک و انطباق ستم مغولان و تورکان به شرائط امروزی ایران آنطور که لنین گفته است جز شارلاتانی سیاسی چیز دیگری نمی تواند باشد. لنین در مقاله ای تحت عنوان احصائیه و سوسیولوژی در این باره می نویسد: «اگر نویسنده ای برای اثبات نظریات خود در باره برخی حوادث در قرن بیستم در اروپا ستم مغول را بعنوان نمونه بکار برد، بدون تردید می توان آن را شارلاتان سیاسی نامید».

موضوع مربوط به سلسله صفویه و قاجاریه که تاریخ چهار صد ساله ایران را در بر می گیرد، باز هم با شرایط امروزی ایران به هیچوجه من الوجوه ارتباطی ندارد. زیرا ستم ملی با پیدایش ملت ارتباط دارد و پیدایش ملت نیز در ایران به قرن حاضر مربوط است. بدان جهت نیز حکمرانی صفویان و قاجارها نمی تواند محتوی ملی بخود بگیرد و یا بمنظور سیادت و تفوق ملی انجام یابد. تبدیل شهر تبریز به ولیعهدنشین قاجاریان نیز بخاطر سرکوبی هرگونه جنبش در این نقاط انجام گرفته بود نه بخاطر احترام به مردم آذربایجان. شرکت قشر ممتاز آذربایجان در حکومت مرکزی نیز فعلاً بخاطر همین منظور انجام می گیرد.

تقی زاده ها، دکتر شفق ها، ساعد مراغه ای ها، علاء ها (علاء که از کودکی در لندن تربیت یافته و بزرگ شده و زبان انگلیسی تقریباً زبان مادری اوست نه تنها آذربایجانی حتی ایرانی هم نمی تواند باشد)، سپهبد شاه بختی ها و سرتیپ هاشمی و غیره نه تنها نماینده مردم آذربایجان نیستند، بلکه دشمنان این خلق هستند. ولی مضحک و خنده آور است که «مارکسیستهای طراز اول» بخاطر نفی ستم و غیر برابری ملی در ایران و همچنین نفی اهمیت جهانی لنینیسم در باره مسئله ملی و برای کوبیدن هم سنگران خود، همفکران خود و هم سملکان خود از تحریف تاریخ نیز دریغ ندارند.

### ستم ملی در ایران و مقایسه آن با روسیه تزاری

رهبری حزب توده ایران رسماً اعلام داشته است که آذربایجانی ها در آن شرایطی نیستند که اوزبکها و اکرائینی ها در روسیه تزاری بودند. بدین ترتیب ستم ملی در ایران نیز به آن شکلی نیست که در روسیه تزاری بود. لذا بررسی علمی متکی به واقعیت تاریخی برای حل و روشن شدن مسئله حائز اهمیت خاص است و در عین حال جوابی است برای افرادی که می خواهند از این راه اهمیت بین المللی لنینیسم را در باره مسئله ملی انکار کنند و آن را یک امر محلی و روسی قلمداد کرده و در چهارچوب روسیه محدود سازند. چون رفقا مسئله آذربایجان را مطرح ساخته اند، بهتر است که وضع آذربایجان «متساوی الحقوق» امروز ایران را با آذربایجان ماورای آراز (ارس) دوران تزاری مورد مقایسه قرار دهیم و با روشن شدن مسئله در این قسمت از مستعمره تزار وضع در ازبکستان و اکرائین نیز بخودی خود روشن خواهد شد.

در بالا گفته شد که دولت ایران به مثابه نماینده طبقات استثمارگر زبان و فرهنگ غیرفارسی را بعنوان زبان و فرهنگ «بیگانه» از بین می برد و بطور عمدی از رشد نیروهای مولده در نقاط مسکونی اقلیتهای ملی مخصوصاً در آذربایجان و کردستان جلوگیری بعمل می آورد و در برابر مطالبات سیاسی این خلقها با شدیدترین وجهی عکس العمل نشان می دهد. حال ببینیم وضع در قفقازیه تزاری چه شکل و حالتی بخود گرفته بود.

از اوایل قرن نوزده الحاق قفقاز به روسیه تزاری آغاز گردید و این جریان در سال 1828 پایان پذیرفت و معاهده تورکمنچای آخرین بار برای همیشه به این الحاق از لحاظ حقوقی شکل قانونی داد و بدین ترتیب سرنوشت مردم قفقازیه منجمله مردم آذربایجان ماورای آراز با مردم روسیه ارتباط یافت. با اینکه این الحاق از لحاظ عینی جنبه مترقی داشت ولی دولت تزاری نسبت به اهالی قفقازیه سیاست استعماری بکار برد و با تمام وسائل جهد می نمود که رشد فرهنگ و اقتصاد در این نواحی جلوگیری کند. لیکن رشد سرمایه داری در روسیه، بسط و توسعه افکار مترقی و انقلابی در این کشور در رشد و آگاهی مردم قفقازیه نیز تاثیر عمیقی داشت.

در نیمه دوم قرن 19 اجرای قانون اصلاحات ارضی، پیدایش نفت و احداث راه آهن در این نواحی رژیم فئودالیته را تضعیف نمود و تکامل سرمایه داری را بسط داد و بدین ترتیب پروسه تبدیل مردم قفقازیه منجمله خلق آذربایجان را به ملت تسریع نمود. آگاهی ملی به رشد زبان و فرهنگ ملی نیز در این نقاط تکان داد. در این دوران است که زبان محلی - آذربایجانی - در برنامه تدریس در مدارس گنجانده می شود (1870) شعبه ای در دانشسرای گرجستان برای تربیت معلمین آذربایجانی افتتاح می گردد (1879). دولت تزاری رسماً اجازه می دهد که در سالهای اول مدارس روس و آذربایجانی، زبان روسی و آذربایجانی تدریس شود (1881).

اولین روزنامه به زبان آذربایجانی (اکینچی) در 22 ژوئیه سال 1875 منتشر می شود. در سال 1873 تئاتر ملی با همت خود فرهنگیان آذربایجان افتتاح می شود. در اوایل قرن بیستم جنبش فرهنگی و مطبوعاتی شکل وسیعتری بخود می گیرد. محافل ادبی و فرهنگی وسعت می یابد و تعداد آثار ادبی و هنری و علمی به زبان آذربایجانی رو به ازدیاد می گذارد.

افکار انقلابی گسترش می یابد و مبارزه ملی و دمکراتیک شکل جدی بخود می گیرد. مطبوعات دمکراتیک انقلابی به زبان مادری (از جمله ملانصرالدین) دو چندان می شود که احتیاجی به شمارش آنان در اینجا نیست. این است فرق ستم ملی در آذربایجان ایران و در مستعمرات روسیه تزاری. فرق ازبکها و اکرائینی ها با آذربایجان ایران در اینجا است که صد سال

پیش مردم این مستعمرات امکان داشته آثار ادبی و هنری به زبان مادری خود بوجود بیاورند، مطبوعات و کتب علمی به زبان مادری خود داشته باشند و در مدارس حق تدریس زبان مادری صد در صد از آنها سلب نشود.

ولی در عصر کیهان نوردی، در دوران کشف اسرار کواکب، ملل «متساوی الحقوق» ایران از ساده ترین و بدیهی ترین حقوق انسانی منجمله حق نوشتن و خواندن حتی صحبت کردن در ادارات و موسسات دولتی به زبان مادری خود محروم گردیده اند.

بجاست با نقل خبری تحت عنوان «باید فارسی حرف بزنند» در شماره 11 بهمن سال 1343 روزنامه «امید ایران» چاپ گردیده به بحث خود در این باره پایان دهیم: «وزارت فرهنگ در هیات دولت پیشنهاد کرده است که طی بخشنامه ای به همه ادارات دولتی در شهرستانهای مختلف دستور دهد که در موقع کار اداری و مذاکره با ارباب رجوع حتماً فارسی صحبت بکنند و هیچ مامور دولتی در محل خدمت حق ندارد که با ارباب رجوع به زبان محلی گفتگو نماید. این تصمیم برای بسط و توسعه زبان ملی در شهرستانها اتخاذ شده است».

### ناسیونال شوونیسم، ناسیونال انترناسیونالیسم و رهبری حزب توده ایران

رهبری حزب توده ایران به مسئله شوونیسم عظمت طلبانه خواه در درون حزب خواه در بیرون آن جنبه انتزاعی و تجربیدی قائل شده و به نحوی از انحا از طرح آن بشکل دقیق خودداری بعمل می آورد و برعکس در طرح مسئله ناسیونالیسم به اصطلاح محلی انرژی عجیب و فوق العاده ای بکار می برد که تا نمونه های «فراوانی» در این مورد عرضه دارد.

قسمتی از این نمونه ها که به دوران اخیر مربوط است و در اسناد رسمی بوروی موقت تصریح شده در اینجا نقل می شود.

در بند «ج» یکی از این اسناد تحت عنوان «ملاحظات عمومی» در باره به اصطلاح ناسیونالیسم محلی گفته می شود که طرز تفکر ناسیونالیستی در داخل سازمان آذربایجان ریشه عمیقی یافته و به اشکال مختلف تجلی می کند. یعنی آذربایجان وطن خوانده می شود، وحدت آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران مطرح می گردد، اصطلاحات آذربایجان واحد و آذربایجان جنوبی در مطبوعات فرقه بکار برده می شود.

اینها به نظر بوروی موقت نمونه هائی هستند از «تظاهر ناسیونالیسم» در سازمان آذربایجان. مسئله وحدت آذربایجان در دوران همین مهاجرت مورد بحث قرار گرفته و آنقدر که ما اطلاع داریم این مسئله از حدود مهاجرت خارج نشده و محافل رسمی و غیررسمی ایران تاکنون در حملات خود نسبت به نهضت مردم آذربایجان از این مسئله اتخاذ سند ننموده اند.

رهبری فرقه نیز رسماً در این مورد از خود انتقاد کرده ولی رهبری حزب توده ایران بخاطر نیل به هدف خاص خود - انکار ضرورت نهضت دمکراتیک آذربایجان - دائماً روی این مسئله تکیه می کند و آن را یکی از مظاهر ناسیونالیسم محلی در سازمان آذربایجان تلقی می نماید. ممکن است از رفقای گرامی سؤال کرد که مفهوم حق تعیین سرنوشت ملت‌ها غیر از این چیز دیگری است؟

قبول کردن این ادعا که شعار وحدت یک خلق که در شرایط خاص تاریخی از هم جدا شده اند، جنبه ناسیونالیستی دارد، پس آن وقت چطور خود شعار حق تعیین سرنوشت ملت‌ها که مفهوم و مضمون اصلی آن حق آزادی، جدائی و تشکیل دولت مستقل می باشد نمی تواند دارای جنبه «ناسیونالیستی» نباشد؟

اگر ما در عمل نه در حرف، هوادار حق جدائی ملت‌ها هستیم، آن وقت نباید علیه کسانی که می خواهند از این حق مسلم بشکل دقیق استفاده نمایند، قیام نموده و آن را به ناسیونالیسم، کوفت و زهر مار متهم سازیم و وقاحت را بجایی نرسانیم که کسی جرأت نکند که به زادگاه اصلی خود کلمه وطن را اطلاق نماید...

برعکس حزبی که زبان رسمی آن، زبان ملت حاکم است باید اول در داخل حزب پدیده ارتجاعی شوونیسم عظمت طلبانه را ریشه کن کند و بعداً از ملت‌ها و گروه‌های ملی دیگر طلب کند که علیه ناسیونالیسم محلی مبارزه نمایند. ولی جای بسی تاسف است که رهبری حزب توده ایران اصلاً به این مسئله یا توجه نداشته و یا اینکه آنچنان تحت تاثیر روحیه شوونیستی قرار گرفته است که برای خود جز مبارزه بر علیه شبه ناسیونالیسم محلی رسالت دیگری قائل نشده است. بسیار بجا است که توصیه لنین را در این مورد از نظر بگذرانیم تا مسئله شوونیسم و ناسیونالیسم و شیوه مبارزه با آن برای ما کاملاً روشن گردد.

لنین ضمن نامه ای (30 دسامبر 1922) تحت عنوان «مسئله ملی و یا خودمختاری» خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین می نویسد: «طرح مسئله بشکل مجرد در باره ناسیونالیسم بطور کلی کاری است غلط و نادرست. باید حدود و ثغوری بین ناسیونالیسم ملت حاکم و ناسیونالیسم ملت ستمکش، ناسیونالیسم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک قائل شد. فاکت‌های تاریخی نشان داده است که ما ناسیونالیست‌های ملت‌های بزرگ در اعمال زور بی حد و حصر و ایراد توهمین نسبت به ناسیونالیسم ملت کوچک مقصر هستیم. بنابراین این انترناسیونالیسم از طرف ملت ستمگر یا به اصطلاح ملت بزرگ اگر چه بزرگ است، فقط از لحاظ زورگویی خود بزرگ است. همانطوری که یک قلدن می تواند بزرگ باشد نه تنها باید در مراعات برابری

فورمال و صوری ملتها باشد، بلکه باید عبارت از آن نابرابری باشد که از طرف ملت ستمگر، ملت بزرگ عدم مساواتی را که عملاً در زندگی برقرار می شود جبران نماید. کسانی که این مسئله را نتوانسته اند درک کنند در واقع مناسبات پرولتری را در باره مسئله ملی درک نکرده اند. این قبیل افراد در ماهیت امر در موضع خرده بورژوائی باقی مانده و از آن حیث نیز نمی تواند هر دقیقه به موضع بورژوازی نه غلطد...».

منظور اصلی لنین در اینجا که مبارزه بر علیه شوونیسم و کوبیدن آن است برای کمونیستهای ایران نیز حائز اهمیت خاص است. چون که هم داخل حزب ما و هم در جامعه ما روح عظمت طلبی سوابق طولانی دارد و مبارزه بر علیه این پدیده کاملاً ارتجاعی بمنظور تربیت افراد با روح انترناسیونالیستی یکی از وظایف اصلی حزب پرولتاریا می باشد. آنچه برای پرولتاریا اهمیت خاص کسب می کند، عبارت از جلب حداکثر اعتماد ملت‌های دیگر در مبارزه طبقاتی است برای جلب چنین اعتمادی نیز تنها برابری ظاهری کافی نیست. پرولتاریا باید در رفتار خود در کردار خود نسبت به ملت‌های دیگر آن بی اعتمادی و سوء ظن و رنجش را که در طول تاریخ از طرف حکومت ملت «بزرگ» در باره او اعمال شده جبران نماید.

ولی بجای اینکه رهبری حزب ما در مورد جلب اعتماد ملت‌های بزرگ گامی بردارد برعکس روی شوونیسم ملت بزرگ پرده می کشد، اعمال زور ملت‌های بزرگ را بر ملت‌های کوچک انکار می نماید و بجای مبارزه با آن از وجود برابری ملی در ایران دم میزنند و برابری در بالا را به حساب برابری در پائین می گذارد و گاهی گستاخی را بجائی می رساند که گویا ملت بزرگ است که همیشه تحت سلطه ملت‌های کوچک قرار گرفته است و احتراز رهبری از برخورد دقیق به مسئله شوونیسم عظمت طلبانه نیز از همین جا سرچشمه می گیرد.

در بالا گفته شد که در ایران تبلیغات شوونیستی به شکل پان ایرانیسم در جریان است و نیروهای مختلف و کاملاً متضاد (ارتجاع و ملیون) با در سر پروراندن «آرزوی» ایران بزرگ بر پایه نژاد آریایی و احیاء امپراطوری ایران باستان از این ایدئولوژی ارتجاعی بشکل «پیگیر» حمایت می کند.

برای قسمت اعظم رهبری حزب ما این مسئله (مسئله ناسیونال شوونیسم) بشکل دیگری مطرح بوده و چنانکه خواهیم دید از سالهای 1323 و 1324 به اشکال مختلف تظاهر می کند. اظهارات یکی از «برجسته» ترین رهبران اسبق حزب توده ایران که در شماره شهریور سال 1340 مجله فردوسی چاپ شد. بهترین نمونه ای است که در اینجا نقل می شود. این شخص خلیل ملکی است. او در این شماره مجله فردوسی می نویسد که از طرف کمیته مرکزی حزب

ماموریت پیدا کرده تا به آذربایجان برود و دستگاه فاسد حزب توده را در آنجا تصفیه کند و این کار بنابه اعتراف خود ملکی با قاطعیت تام انجام گرفته و در عین حال از تمایلات «تجزیه طلبان» و احساسات «ضد زبان فارسی» نیز بشدت جلوگیری بعمل آمده است.

در جای دیگر همین شماره مجله فردوسی، خلیل ملکی عضو اسبق رهبری در مورد الحاق سازمان حزب توده در آذربایجان به فرقه دمکرات آذربایجان این طور می نویسد: «وقتی که کمیته ایالتی تبریز به فرقه خلق الساعه دمکرات آذربایجان ملحق شد من کمیته مرکزی را دعوت به تشکیل جلسه نمودم و موافقت اکثریت را در این جلسه جلب کردم که کمیته مرکزی حزب توده ایران ضمن اعلامیه ای عمل کمیته ایالتی را در تبریز تقبیح نماید و از اعضای حزب بخواهد که از پیوستن به فرقه دمکرات آذربایجان خودداری نمایند. استدلال من این بود که اگر ما انحلال کمیته ایالتی را قبول کنیم در حقیقت تجزیه شدن ایران را از لحاظ حزبی پذیرفته ایم و تمام اعضای کمیته مرکزی منتهای یک نفر با اعلامیه ای که من برای انتشار آماده کرده بودم موافقت کردند و قرار شد که این اعلامیه همان شب در مطبعه حزب چاپ شود».

همان یک نفر آن اعلامیه و جریان را به ... رساند و چاپ آن و مفاهیم و محتوی آن با وجود تصویب شدنش از طرف کمیته مرکزی برای همیشه محکوم گردید و از طرف شوروی ها اعلام شد که اگر این اعلامیه چاپ شده بود، یک خطا و انحراف غیرقابل جبران تلقی می گردید. آنچه ملکی در اینجا نوشته است با روش و نوشته های رهبری در مهاجرت مطابقت کامل دارد.

کمیته مرکزی حزب حتی قبل از آنکه فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل شود با تمایلات «تجزیه طلبانه» و احساسات «ضد زبان فارسی» مبارزه کرده و پس از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان رسماً علیه آن قیام کرده است و حمایت معنوی آن از نهضت مردم آذربایجان نیز تنها بخاطر اجرای دستورات بوده است و بس.

این را هم خود رهبری مومن کنونی و همچنین عضو «برجسته» و «مومن» دیروزی و مرتد امروزی همین دستگاه علناً اعتراف می کنند.

بدین ترتیب معلوم می شود که مسئله شوونیسیم در حزب نه تنها به مهاجرت مربوط نیست، بلکه حتی با خود رفقا هم ارتباط نداشته و قبل از تشکیل آن بشکلی از اشکال تظاهر می کرد. منتها پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان و نهضت در آذربایجان در شدت و حدت آن موثر واقع شده است.

علاوه از اینها رهبری حزب ما مناسبات افراد و سازمان حزبی را تیز با مسئله مزادی مخلوط کرده و بدین ترتیب ابتلای خود را به مرض نژادپرستی آشکار ساخته است.



در سندی که ژوئن سال 1959 به تصویب کمیته مرکزی حزب رسیده در این مورد اینطور نوشته شده است: «از سال 1946 سازمان فرقه دمکرات آذربایجان به مهاجرت آمد و چند تن از اعضای حزب دمکرات کردستان نیز به مهاجرت آمدند و فرقه دمکرات کردستان عملاً در فرقه دمکرات آذربایجان مستحیل شد. بدین معنی که یک نفر کرد در بوروی فرقه دمکرات آذربایجان عضویت دارد و صفحه ای از روزنامه «آذربایجان» که در باکو منتشر می شود، ارگان فرقه دمکرات کردستان است. این دیگر وضعی است عجیب و غیرعادی تر از وجود فرقه دمکرات آذربایجان چرا که باید جنبش کارگری کردستان تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان باشد؟ آخر که کردها از جهت ملی با فارسها و بقیه اقوام ایرانی خویشاوندی نژادی و زبانی دارند؟ پاسخ این سؤال را باید در مقاصد باقراف که در آذربایجان و کردستان ایران سیاست خاصی را دنبال می کرد می توان یافت». (تکیه از نگارنده)

ملاحظه می فرمائید که دستگاه رهبری تا چه اندازه به منجلاب شوونیسیم غوطه ور شده است.

فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت امکان داشت سازمان خود را مجدداً تشکیل دهد. ارگان مطبوعاتی خود را منتشر نماید و از لحاظ رعایت اصول انترناسیونالیسم پرولتری یک صفحه این روزنامه را در اختیار رفقای کرد بگذارد تا در باره اوضاع کردستان و سایر قسمتهای ایران خوانندگان کرد زبان را کم و بیش در جریان بگذارد. علاوه از آن این امر به هیچوجه به معنی غصب کردن رهبری پرولتاریای کردستان از طرف فرقه دمکرات آذربایجان نبوده و نمی توانست هم باشد. ولی متأسفانه مسئله در اینجا است که رهبری حزب سرتاسری از این مسئله آن قدر عصبانی شده است که حتی قادر نبوده اعصاب خود را کنترل نماید تا بلکه به منجلاب شوونیسیم نه غلط.

ناگفته نماند که رهبری حزب توده ایران با تعطیل صفحه کردی بالاخره به آرزوی دیرین خود رسید و بدین وسیله نهضت کارگری کردستان را به آغوش «صاحبان اصلی» خود برگرداند و یا به عبارت آخری توانست رهبری این نهضت را به دست «توانای» خود بگیرد.

و اما راجع به «مقاصد خاص» باقراف در آذربایجان و کردستان که رهبری حزب بدون تامل و تعمیق بارها روی آن تکیه کرده و می کند، چیز دیگری جز حمله به اتحاد شوروی و سیاست خارجی آن نمی توان تلقی کرد. زیرا باقراف تدوین کننده و تنظیم کننده سیاست خارجی دولت شوروی نبوده و هرگز نمی توانست هم باشد و رهبری حزب نیز برای تأیید ادعای خود هیچ گونه سند و مدرکی در دست ندارد. ولی رهبری با این عمل خود که آن را جز اباطیل چیزی دیگر نمی تواند باشد، می خواهد وانمود کند که نهضت در کردستان و

آذربایجان جنبه ملی نداشته و با تحریک از خارج برای اجرای «مقاصد خاص» بوجود آمده بود.

این عین همین حربه کهنه مرتجعین ایران است که از طرف مردم کردستان و آذربایجان بارها رد و دور انداخته شده است. این وضع نشان می دهد که رهبری حزب در دست افرادی متمرکز شده است که نه تنها به انترناسیونالیسم پرولتری ایمان کامل ندارند و بدان جهت نیز در مناسبات خود با احزاب برادر دچار احساسات ناسیونالیستی می شوند. حتی در برخی موارد روحیه نژادپرستی را نیز به زندگی سیاسی و حزبی وارد می نمایند.

علاوه از آن این وضع نشان دهنده یک واقعیت دیگری نیز هست که روح عظمت طلبی در دستگاه رهبری چه اندازه سوابق طولانی دارد و به رغم ادعای باز هم همین رهبری این ایدئولوژی زهرآگین ارتجاعی به محصول مهاجرت و نه زائیده ناسیونالیسم بوده است، بلکه همه انحرافات محصول و زائیده آن است.

#### وحدت سازمانی و عوامل تعیین کننده در تحکیم آن

ما در بالا بطور مشروح نظر خود را در مورد تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان و رهبری این احزاب و نهضت انقلابی و مردم آن سامان را همچنین نظریات و عقاید طبقات و قشرهای مختلف جامعه در باره این احزاب و همچنین موضع رهبری حزب توده ایران در این خصوص را بیان کردیم و نشان دادیم که در کشوری مانند ایران که روح عظمت طلبی و پتن ایرانیستی در محافل قشرهای فوقانی و حتی متوسط رسوخ و شیوع پیدا کرده و دارای ریشه عمیقی می باشد. لذا مبارزه با این ایدئولوژی ضد لنینیستی در بیرون حزب و همچنین در درون آن بصورت یک الزام فوری در آمده و این مبارزه می تواند در راه تربیت افراد با روح انترناسیونالیستی پرولتری نقش بزرگی ایفا نماید.

به عبارت دیگر مبارزه بر علیه هر گونه انحراف از اصلی مارکسیسم - لنینیسم به حزب نیرو می بخشد و صفوف آن را فشرده تر می نماید.

حزب باید بخاطر همین اصل نیز در این مورد به وظیفه انترناسیونالیستی خود عمل نماید. بدون اجرای این وظیفه خطیر وحدت سازمانی و رهبری بطور واقعی امکان پذیر نیست. زیرا وحدت سازمانی و رهبری اگر براساس وحدت ایدئولوژیک انجام نگیرد چنین وحدتی جز وحدت «آفورم کونقلومرات» چیز دیگری نخواهد بود. سازمانی که بر چنین وحدتی (وحدت کونقلومرات) متکی شود هیچوقت قادر نخواهد بود از عهده رسالت تاریخی خود برآید.

با نقل جملات ذیل از مقاله لنین تحت عنوان «انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملتها» به بحث خود پایان می دهیم.

لنین در این مقاله می‌نویسد: «سوسیالیسم نه تنها به پراکندگی بشریت در دولتهای کوچک پایان خواهد بخشید و هر نوع انتزاع و تجرید ملت‌ها را بین خواهد برد و همچنین نه تنها شرایط مساعدی برای نزدیکی آنها فراهم خواهد آورد بلکه عمل در آمیختگی ملت‌ها را تسریع خواهد نمود. از این لحاظ است که برای نیل به این هدف ما باید آزادی ملل محروم را نه در عبارات مبهم و کلی و نه در دکلاماسیون‌های بی‌مفهوم و نه بشکل «راکد گذاشتن» مسئله تا پیروزی سوسیالیسم بلکه با در نظر گرفتن دورویی و بزدلی سوسیالیستهای ملت بزرگ بشکل صریح و دقیق بخواهیم. همانطوریکه بشریت فقط بوسیله دوران انتقالی دیکتاتوری طبقات ستمکش به از بین بردن طبقات موفق می‌شود همانطور هم به در آمیختگی اجتناب‌ناپذیر ملت‌ها، فقط بوسیله دوران انتقالی آزادی کامل، یعنی آزادی جدائی تمام خلقهای ستمکش توفیق خواهد یافت».

لایبزیگ 1964

## فصل نهم

### پلنومهای کمیته مرکزی بعد از وحدت

#### پلنوم نهم

پلنوم نهم نخستین پلنومی بود که بعد از وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل شد. در این پلنوم اعضای جدید کمیته مرکزی از سازمان ایالتی حزب توده ایران شرکت کردند.

موضع گیریهای متعدد در پلنوم نشان داد که اختلافات شدید در داخل کمیته مرکزی وجود دارد. وحدت سازمانی نه تنها برای برطرف شدن این اختلاف نتوانست کمکی بکند، بلکه مخالفین سنتی از عامل وحدت برای تشدید درگیری استفاده کردند. اختلافات مخصوصاً در رابطه با وحدت ابعاد وسیع تری به خود گرفت و سرتاسر بدنه حزب را در مهاجرت فرا گرفت.

عده ای از افسران توده مهاجر نامه اعتراض آمیزی علیه وحدت به پلنوم نهم نوشتند. حمله شدید فروتن و قاسمی علیه رهبری فرقه دمکرات آذربایجان تعمیق وحدت را با مشکلاتی روبرو ساخت.

1- فروتن مدعی شد که نکات منفی فرقه دمکرات به حزب رسوخ می کند.

2- فرقه از ما ( از رهبری حزب توده) امتیاز گرفت. درباره کوپته شدن از فرقه با ما مشورت نکرد. ( از این ادعا چنین بر می آید که فرقه می بایست نخست با فروتن ها مشورت میکرد و بعد آنها را برای رأی گیری به کنفرانس وحدت معرفی می نمود، اینست دمکراسی خواهی فروتن ها. اول با ما مشورت کن بعد در جلسه عمومی آنرا مطرح کن! ا. ل )

3- فروتن اعتراض می کند که فرقه بجای یکنفر دو نفر به ه.ا آورد. عضو مشاور تحمیلی است. در رهبری.

4- بنا به اصرار رفقا دانشجویان عضو شعبه یک شد.

5- کوبیدن تک- تک اعضای ه.ا متد فرقه است. غلام بین ما نفاق می اندازد. ( اردشیر: عقل شما- کجاست) ( فروتن ما عقل نداریم)

6- اگر ه.ا. در حوزه شرکت کند، اختلاف نظر بین اعضای ه.ا. سبب تنزل اوتوریت می باشد.

بعد از هذیان گوئیهای فروتن " رشته سخن " اعتراض آمیز را قاسمی بدست میگیرد و میگوید:

1- در گزارش ه.ا. در آوریل 1961 گفته میشود که گام جدی برای تحکیم وحدت برداشته شده است. این چه جور وحدتی است که علی توده شعری گفته

است و در روزنامه چاپ شده است. در این شعر حدود آذربایجان تا زنجان معین شده است.

3- این چه وحدتی است که در آیین نامه فرقه گفته میشود که رهبری نهضت در آذربایجان به عهده فرقه است.

4- اعزام افراد به ایران : دانشیان میگوید " من به شما اعتماد ندارم، بدین سبب نام افراد را به شما نمیدهم.

5- غلام یحیی میگوید اعزام کمیسار به آذربایجان لازم نیست. ( لاهرودی: اگر آدم دارید به استالین آباد بفرستید.)

6- ترجمه مسائل حزبی چهار ماه است در راه است. ( رهبری حزب توده ایران اصرار داشت روزنامه آذربایجان ترجمه مقالات " مردم" را چاپ کند. " دنیا" و " مسائل" حزبی به زبان آذربایجانی ترجمه شود و در آذربایجان منتشر گردد. قاسمی در پلنوم اعتراض می کند که در ترجمه مسائل حزبی تأخیر بعمل آمده است.

7- غفار کندلی مقدمه ای به نشر آذربایجانی دفاعیه ارانی نوشته است. این مقدمه به نظر قاسمی تظاهر ناسیونالیستی است.

در پلنوم مسئله رازداری مطرح و مورد مذاکره قرار گرفت. و عوامل پخش اسرار در قطعنامه بشکل زیر منعکس شد.

1- عدم اعتماد متقابل و دسته بندی در میان رهبری و در میان رهبری و توده حزبی.

2- وجود چنین محیط ( مربوط به زندگی علنی رهبران و ارتباط وسیع آنها هم در مهاجرت شوروی بطور اعم و در مهاجرت آلمان بطور اخص ارتباط ایران و آمریکا و غیره)

3- عدم همکاری اعضای حزب برای مبارزه با افرادی که اصول رازداری را رعایت نمیکنند. ارسال نامه و مطبوعات بوسیله پست نیز در پخش راز تأثیر گذار است.

قطعنامه پلنوم نهم درباره وظایف تشکیلاتی و تبلیغاتی ما

1- پلنوم بر آنست که فعالیت ه.ا. ( هیأت اجرائیه) از جهت کار سازمانی در ایران و مجاورت ایران و اروپای باختری ... نسبت به گذشته بهبود یافته، ولی هنوز نتایج حاصله در مورد احیای سازمانهای حزبی در ایران ناچیز است. پلنوم به ه.ا. توصیه می کند. فعالیت خود را با تمام قوا در مورد احیای سازمانهای حزبی در این زمینه ... فعال نموده و بسط دهد.

2- نظر ه.ا. را در مورد اعزام افراد رهبری به ایران در صورت وجود شرایط لازم مصونیت تأیید می کند.

8- مطالعه همه جانبه امکانات استفاده از شیوه‌های غیر مسالمت آمیز را برای برانداختن رژیم کودتا و استقرار حکومت ملی اهمیت خاصی قائل می‌شود ... در صورت وجود شرایط مساعد استفاده از این طریق ضروری است. پلنوم بر آنست که وضع مراعات سریت در حزب ما رضایت بخش نبوده و قابل انتقاد است. پلنوم ه.ا. را موظف می‌کند که راه‌های نشر اخبار را مورد تحقیق قرار دهد و برای جلوگیری از آن اقدامات لازم را بعمل آورد. پلنوم تعمیق وحدت در فاصله بین دو پلنوم را روی هم رفته رضایت بخش می‌شمرد ... در پایان پلنوم اعضای هیأت اجرائیه با رأی مخفی از نو انتخاب شدند. قاسمی رأی کافی نیاورد و انتخاب نشد.

### پلنوم دهم

پلنوم دهم 6 ماه پس از پلنوم نهم در شرایط کاملاً بغرنج و غیر مترقبه در فروردین 1341 تشکیل شد. عمده ترین علت تشکیل پلنوم قبل از موعد مقرر کشف شبکه جاسوسی در سطح بالای رهبری حزب بود. فرزندان دکتر یزدی با استفاده از قرابت خانوادگی اطلاعاتی درباره محل کار و زندگی رهبران حزب در ایران و غرب به سواک منتقل می‌کردند. در قطعنامه پلنوم گفته می‌شود: " پلنوم پس از استماع گزارش هیأت دبیران درباره وضع تشکیلاتی، وحدت سازمانی و رهبری حزب طبقه کارگر ایران و بحران رهبری به نتایج زیر رسید: مکشوف شدن سازمان حزبی اصفهان و فعالیت جاسوسی حسین یزدی و هم‌دستانش معایب عمق کار ما را در زمینه پنهان کاری روشن ساخت. بدون داشتن یک سازمان حزبی منظم که اصول پنهان کاری را بدرستی مراعات کند، فن پیکار با پلیس را بداند و بتواند زیر آتش وی مقاومت مردم ایران را بسیج نماید، حزب نمی‌تواند نقش شایسته خود را ایفا نماید. پلنوم بر آنست که باید در این جهت کاری انجام گیرد تا اساس نقائص کار حزب و رهبری بر طرف شود. کشف شبکه جاسوسی تشنج در پلنوم را تشدید نمود. در عین حال مستمسکی شد برای تسویه حساب‌هایی درون رهبری. وضع بحرانی در پلنوم امکان نداد هیأت اجرائیه جدید انتخاب شود. برای اینکه حزب بدون سرپرست نماند. بوری موقت مرکب از رادمنش صدر، کامبخش و اسکندری دبیر انتخاب شدند. فعالیت بورو تا پلنوم دوازدهم ( 1347 ) ادامه یافت.

**قطعهنامه پلنوم دهم ( سوم ) کمیته مرکزی حزب توده ایران**  
 پلنوم دهم ( سوم ) کمیته مرکزی حزب توده ایران گزارش هیأت دبیران را درباره وضع تشکیلاتی استماع نمود و خطوط کلی این گزارش را مورد تأیید قرار داده و پس از بحث همه جانبه به نتایج زیرین رسید:

### **الف- نقائص عمده کار سازمانی**

حوادث اخیر مکشوف شدن سازمان حزبی اصفهان و خیانت حسین یزدی و همدستانش معایب عمیق کار ما را در زمینه پنهان کاری روشن ساخت. این معایب بطور عمده ناشی از اصولب غلط کار سازمانی رهبری حزب ما و وضع غیر عادی و ضعف عمومی آنست. بدون داشتن یک سازمان حزبی منظم که اصل پنهانکاری را بدرستی مراعات کند و فن پیکار با پلیس را بداند و بتواند در زیر آتش وی مقاومت مردم ایران را بسیج نماید، حزب نمی تواند نقش شایسته خود را ایفا نماید. پلنوم بر آنست که باید در این جهت اساسی نقائص کار حزب و رهبری بر طرف شود.

2- با آنکه در دورانهای اخیر هیأت اجراییه بکار ایران توجه کرده است، ولی عملاً نتایج کار بسیار ناچیز است. وظیفه عمده رهبری، یعنی احیای سازمان در ایران کماکان اجرا نشده مانده است. رهبری نهضت ایران از دور محال است. بدون ایجاد یک مرکز رهبری در ایران نمیتوان نه طرف مطمئن و قابل اعتماد کار سازمانی را یافت و نه خط مشی صحیح تشکیلاتی و سیاسی را بدقت تعیین کرد و نه یکی از عوامل مؤثر عدم اعتماد افراد حزب و مردم را به رهبری داخل نمود. پلنوم بوروی موقت را موظف میکند که در راه ایجاد یک مرکزی با تمام قوا بکوشد و این وظیفه را عملی سازد.

3- وضع سریت در حزب تأسف آور است. اسرار حزب در خیابانهاست. وضع بد سریت در حزب ناشی از معایب عمومی کار سازمانی و معایب کار رهبری است. لازم است به این وضع خاتمه داده شود. شرط اساسی اصلاح وضع سریت، رفع نقائص عمیق سازمانی است. هر عضو رهبری که اسرار حزبی را فاش کند باید پس از رسیدگی طبق موازین تشکیلاتی از رهبری اخراج شود. اگر فردی از افراد حزب از مطالبی که باید محرمانه بماند مطلع گردد و نخواهد منبع اطلاع خود را فاش کند، باید مورد مجازات شدید تشکیلاتی قرار گیرد.



4- نقض عمده کار اصولب سازمانی هیأت اجراییه لیبرالیسم بوده لیبرالیسم در نزد ما بصورت احتراز از اتخاذ تدابیر و قاطع تشکیلاتی در برابر نقض مقررات تشکیلاتی و موازین زندگی حزبی، اغماض، گذشت و اکتفا بر واکنشهای خفیف و حداقل و بیم از رنجاندن بروز کرده است. نتیجه مستقیم لیبرالیسم آنست که حزب بیش از پیش رو به آشفتگی می‌رود. باید این اصولب بطور قطع بدور افکنده شود.

5- وضع در بخشی از سازمان مهاجرت ما از جهت مراعات اکید مرکزیت و اتوریته ارگانها از جهت انضباط تشکیلاتی اسف انگیز است. برخی از حوزه های مهاجرت به کرسی آزاد بحثهای بی سرانجام بدل شده است. افکار و نظریات خطا در زمینه های مختلف در برخی از حوره ها مطرح میگردد. شیوه های نا سالم گروهی و غیر تشکیلاتی در سازمان مهاجرت متداول است. بهتان زنی و ایراد اسنادات بی پایه و بدون مسئولیت در سازمان مهاجرت رایج است. روش لیبرال منشانه رهبری و معایب دیگر سازمانی ما در بروز این آشفتگی مؤثر است. هیأت اجراییه علیرغم تصریح پلنوم نهم بکار نویسندگان نامه 21 نفر اخیر رسیدگی نکرد و از این جهت قابل انتقاد است. هیأت اجراییه تبعیضهای فاحش سازمانی که در گذشته شده است بموقع خود و بشکل قاطع رسیدگی نکرده است. پلنوم رهبری آینده را موظف می‌سازد همانطور که گزارش سازمانی هیأت دبیران به پلنوم تصریح شده، برای استقرار نظم و انضباط و تحکیم سانترالیسم در سازمان مهاجرت اقدام مجدانه کند.

تبصره- از آنجا که اخیرا در حوزه های مسکو مباحثی انجام گرفته و درباره آن گزارش هایی به هیأت اجراییه سابق رسیده بود که حاکی از نا سالم بودن برخی از این مباحثات است. پلنوم رسیدگی کامل به این گزارش ها و تعیین مسئولیت های ناشی از این وضع را به بوروی موقت احاله میکند.

6- شیوه بهتان زنی و افترا که شیوه افراد فاقد وجدان کمونیستی است، ضربات سنگینی به وحدت و همبستگی و اعتماد متقابل رفقای حزبی وارد می‌سازد. پلنوم با تقبیح شدید شیوه بهتان زنی، بوروی موقت را موظف می‌سازد در برابر این شیوه ناپسند و زشت واکنش تشکیلاتی سریع و شدید کند.

#### **ب- تعمیق وحدت سازمانی و رهبری طبقه کارگر در ایران**

7- وحدت سازمانی و رهبری حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان که در کنفرانس وحدت انجام گرفت و حادثه بسیار مثبت در تاریخ نهضت کارگری ایران و از موفقیت‌های حزبی ماست. پلنومهای کمیته مرکزی بکرات تأکید کردند که این وحدت برای آنکه کاملا تحکیم شود و به وحدت ارگانیک

مبدل شود. باید در جهت تعمیق آن کوشش بعمل آید. با آنکه در زمینه تعمیق وحدت اقداماتی شده، ولی هنوز این پروسه در مراحل اولیه است.

8- ضرورت تعمیق وحدت تأمین در آمیختگی کامل سازمانی حزب ما ناشی از دوری 15 ساله دو سازمان حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان است. در برخی زمینه‌ها مانند شیوه اجرای موازین تشکیلاتی، ارزیابی برخی حوادث زندگی حزب و فرقه شیوه برخورد به اصل‌لینی مسئله ملی در ایران بین رفقای سازمانهای متحد شده برخی اختلاف بروز میکند. این امر نشانه آنست که علیرغم وجود وحدت کامل جهان بینی و ایدئولوژیک، وحدت برنامه و اساسنامه هنوز وحدت کامل اندیشه و عمل در بین دو سازمان بطور کافی پذیرفته نشده است.

9- برای تأمین چنین وحدت اندیشه و عمل در سراسر حزب باید موارد اختلاف نظر، بویژه باید علیه دو انحراف شونیسم عظمت طلبانه و ناسیونالیسم محلی توجه شود. باید موارد مشخص بروز این انحرافات را در حزب روشن کرد و علیه آنها به مبارزه ایدئولوژیک و سازمانی جدی دست زد. در رفع اختلافات بین دو سازمان متحد شده در بین رفقای عضو این سازمانها باید اصولب سالم و صحیح حزبی بکار برد تا مانع از بروز سوء تفاهم و تشنج و اختلافات تازه شود.

10- رهبری سازمان ایالتی ما در آذربایجان (فرقه دمکرات آذربایجان) باید سبک عمل خود را مورد بررسی نقادانه قرار دهد. شیوه‌های کار خود را با محک مرکزیت دمکراتیک و اصل رهبری جمعی به‌سنگد و از آن نتایج عملی برای بهبود وضع بگیرد. به انتقادات و ابتکارات افراد و اتخاذ روش اقناع منطقی بیش از پیش توجه نماید.

11- پلنوم بمنظور اقدامات فوری در جهت تحکیم و تعمیق وحدت مقرر میدارد:

الف) تصمیم پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب توده ایران دایر به نامزد کردن عده‌ای از اعضای رهبری حزب توده ایران در کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان هر چه زودتر عملی شود.

ب) برای یکسان کردن شیوه‌ها و مضامین تبلیغاتی ما جلسه مشاوره‌ای تشکیل گردد و یا ارزیابی گذشته تصمیمات لازم اتخاذ شود.

ج) اصل گزارش دهی منظم و کنترل دقیق نسبت به اجرای تصمیمات رهبری و کلیه حوادثی که در سازمان آذربایجان بروز می‌کند و از طرف رهبری فرقه جداً مراعات گردد.

د) دستور مذاکرات و اقداماتی که تدارک کنفرانس‌های ایالتی، پلنومها و سایر مجامع مهم حزبی بعمل آید و همچنین گزارش تفصیلی از جریان این مجامع مرتباً به بوروی حزب داده شود.

ه) اعمال هرگونه مجازات و یا سلب مسئولیت از اعضاء و مشاورین کمیته

مرکزی حزب توده ایران که در ارگانهای مختلف فرقه دمکرات فعالیت می‌کند با تصویب رهبری واحد قابل اجرا است.

12- علاوه بر این اقدامات، پلنوم بوروی حزب را موظف می‌سازد که با رهبری فرقه دمکرات آذربایجان تماس گرفته، تدابیر مشخص ضروری را که برای تعمیق همه جانبه وحدت لازم است، اتخاذ کرده به معرض اجرا گذارد.

13- پلنوم از مضمون نامه‌هایی که از طرف جمعی از رفقای فرقه نوشته شده بود آگاه شد. پلنوم درباره یک سلسله اسنادات که در برخی از این نامه‌ها به رفیق دانشیان نسبت داده می‌شود تحقیق لازم به عمل آورد و به شرحی که در صورت جلسات منعکس است به این نتیجه رسید که اسناد مذکور بی پایه است. پلنوم بوروی موقت را موظف می‌کند که رفقای مربوطه را از این نتیجه‌گیری آگاه ساخته و به آنها متذکر شود که از تکرار چنین اسنادات اکیداً خودداری ورزد.

### چ- بحران در رهبری و راه خروج و وظایف مبهم رهبری

14- پلنوم با تحلیل مندرجه در گزارش هیأت دبیران درباره بحران رهبری و علل آن بطور کلی واقف است. این بحران از طرفی نتیجه آنست که هیأت اجرائیه سابق نتوانست به علت تناقضات داخلی خود و سطح غیر کافی قاطعیت انقلابی از عهده اجراء و وظایف عمده خود (کار در ایران، تعمیق وحدت سازمانی و رهبری، استقرار نظم و انضباط در سازمان مهاجرت) بر آید و از طرف دیگر اختلافات گذشته رهبری در آن جان گرفته و اختلافات تازه در آن پدید شده است.

نیروها در هیأت اجرائیه سابق یکدیگر را فلج میکردند. تغییر کورس گذشته رهبری بدین شکل ناگزیر گردید. ولی این بدان معنی نیست که اتخاذ این تغییر کورس در شرایط خود نادرست بوده و هیأت اجرائیه سابق هیچگونه عمل مثبتی انجام نداده است. بدیهی است که مسئولیت عمومی ایجاد چنین وضعی با رهبری حزب، بویژه با رفقائی است که نتوانستند اهمیت و ضرورت وحدت را در رهبری و حزب بخوبی درک کنند.

15- نتیجه مهمی که باید رهبری از ناکامیهای هیأت اجرائیه سابق گرفت عبارت است از ضرورت ایجاد یک رهبری که در آن هماهنگی اصولی برای

کار وجود داشته و نیروها یکدیگر را فلج نکنند، از عهده اجرای وظایف اساسی خود بر آید، یعنی در سطح کاردانی لازم قرار داشته باشد و شیوه‌های نا سالم و منافی کار جمعی در آن رخنه نداشته باشد. برای حل این مسئله بوروی موقت باید بررسی لازم را بکند و تدابیر و ابتکارات ضروری را برای ایجاد یک تحول در رهبری حزب توده ایران و جلب نیروهای فعال و کاردان بعمل آورده و نقشه‌کار را به پلنوم نوبتی آینده کمیته مرکزی بیاورد.

16- از آنجا که پلنوم موفق به حل قطعی مسئله رهبری نشد، عجالتاً یک بوروی موقت مرکب از دبیران سابق حزب تعیین میکند. این بورو از میان اعضای خود یک نفر را بعنوان صدر تعیین نماید. پلنوم برای جانشینی اعضای بورو یک نفر از اعضای کمیته مرکزی را در نظر می‌گیرد.

17- بورو موظف است تصمیمات پلنوم را به معرض اجرا گذاشته، امور جاری را اداره کرده و حداکثر طی یکسال پلنوم آینده را برای حل مسئله رهبری دعوت کند. بوروی موقت موظف است طوری کارها را بین خود تقسیم کند که اساس کار در کشور باشد. همه اعضا به همه امور اشتغال نداشته باشند و هر یک بکار مشخصی بپردازند. هر کدام از بخشهای فعالیت بوروی موقت رفقائی را که برای آن نوع فعالیت تشخیص داده شده اند اعم از اعضای کمیته مرکزی، مشاورین و یا افراد دیگر حزبی در اطراف خود جمع بکند و طبق نقشه‌ایکه بوروی موقت طرح می‌نماید، تحت نظر و مسئولیت یکی از اعضای بورو فعالیت خواهد نمود. بوروی موقت باید بکوشد که عده هر چه بیشتری را از جوانان بکار و فعالیت حزبی جلب نماید.

### پلنوم یازدهم

پلنوم یازدهم در دی ماه سال 1343 تشکیل شد. سه موضوع در دستور کار قرار گرفت. الف- موضع‌گیری حزب توده ایران مسائل مورد اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری.

ب- وضع سیاسی ایران و فعالیت بوروی موقت کمیته مرکزی در اجرای تصمیمات پلنوم دهم در مورد مسائل تشکیلاتی.

ج- درباره مسئله رهبری.

قطعنامه پلنوم در مورد مسئله اول تصریح نمود که: " حزب ما در زمینه مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و مسائل مورد اختلاف در داخل این جنبش پیوسته موضع‌گیری مشخصی داشته است... نمایندگان حزب ما در مجامع مختلف بین‌المللی و در مراحل گوناگون اختلاف در جنبش جهانی، موضع حزب را به روشنی بیان داشته‌اند.

در جریان مذاکره این بند از دستور کار بحث داغی درگرفت. قاسمی، فروتن و سغائی از موضع حزب کمونیست چین در اختلافات جنبش جهانی کمونیستی و کارگری دفاع نمودند. و با موضع اکثریت اعضای پلنوم موافقت نکردند و از دادن رأی به قطعنامه مربوط به اختلاف در جنبش خودداری کردند. درباره پیشنهاد مبنی بر اخراج قاسمی، فروتن و سغائی از عضویت در کمیته مرکزی رأی گیری شد. اکثریت به این پیشنهاد رأی منفی، و اقلیت ( 8 نفر) رأی مثبت دادند. اقلیت به عنوان اعتراض جلسه را ترک کردند. اکثریت خواست بدون شرکت اقلیت کار پلنوم را ادامه دهند. جلسه تعطیل شد و مشورتها آغاز گردید. و توافق ضمنی بدست آمد. روز دیگر جلسه تشکیل شد و رأی گیری دوباره انجام گرفت. این بار اکثریت به اخراج قاسمی و فروتن و به تعلیق سغائی رأی دادند. بدین ترتیب زمینه انشعاب در رهبری حزب توده ایران فراهم شد.

بعد از پلنوم قاسمی و فروتن در کار مطبوعاتی ابقاء شدند. اما طولی نکشید که آنها آلمان شرقی را ( دو نفر بشکل مخفی ) یکنفر بشکل علنی ترک کردند و به جریان مائوئیستی در غرب پیوستند. اول با "سازمان انقلابی حزب توده ایران" در آلمان غربی همکاری نمودند. سلیقه "کمونیستهای جوان" با کمونیستهای سالمند جور در نیامد. سغائی زودتر از کرده خود پشیمان شد و از برلن غربی با ایرج اسکندری تماس گرفت و اظهار تمایل نمود که با وی ملاقات کند و اطلاعات مهم در اختیار او قرار دهد. اما این ملاقات به علت درگذشت سغائی ممکن نشد.

قاسمی و فروتن از سازمان انقلابی بریدند و به سازمانی بنام " طوفان " پیوستند. و با حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی تماس برقرار نمودند. بعد از مدتی رابطه میان فروتن و قاسمی تیره تر شد. قاسمی در شهر مونیخ درگذشت. فروتن هم خاطرات خود را در برلین نوشت و بر علیه مخالفین، بویژه فرقه دمکرات آذربایجان و رهبران آن لجن پراکنی نمود..

### پلنوم دوازدهم

پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران در خرداد 1347 ( ژوئن 1968 ) تشکیل شد.

پلنوم قطعنامه ویژه ای درباره رهبری تصویب نمود. در این قطعنامه تأکید میشد که مسئله رهبری زمانی حل خواهد شد که سازمان حزب در ایران تقویت شود.

بتدریج مرکز با اوتوریتته ای در داخل کشور ایجاد گردد تا دورانی که چنین نتیجه حاصل نشده است. سازمان حزب در مهاجرت موظف است به تجدید

سازمکن حزب در کشور و رهبری آن کمک کند. بعبارت دیگر سازمان حزب در مهاجرت از صفر شروع شود. بتدریج مرکزی در ایران بوجود بیاورد. پلنوم با این امید و با توافق قبلی بعد از 7 سال فطرت هیأت اجراییه جدید مرکب از اعضای مادام العمر ( با تزریق خون جدید ) چند نفر از اعضای کمیته مرکزی به عضویت اصلی و مشاور هیأت اجراییه انتخاب شد. در میان انتخاب شدگان بالاش آذرا و غلو به عضویت اصلی و پیشنهادی به عضویت مشاور در آمدند. دو نفر اخیر سر سخت ترین مخالفین غلام یحیی محسوب می شدند.

یکی از عمده ترین وظیفه تدارک تشکیل کنگره و یا کنفرانس کشوری به هیأت اجراییه جدید واگذار گردید. ارگانی که هرگز تشکیل نشد، حتی بعد از انتقال رهبری به ایران نیز ( 1358 ) تشکیل نگردید.

پلنوم وظایفی را در برابر هیأت اجراییه قرار میدهد که طرحی درباره جلب کادرهای شایسته به مقامات مسئولیت دار آماده کند و در پلنوم آینده آنرا مطرح کند. این توصیه در پلنوم پانزدهم به مرحله اجرا در آمد.

### پلنوم سیزدهم

پلنوم سیزدهم در آذر ماه 1348 تشکیل شد. پلنوم اسناد کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری، همچنین تدارک برگزاری صدمین سالگرد تولد لنین را بررسی و مورد تصویب قرار داد.

عمده ترین مسئله ای که در پلنوم مورد مذاکره قرار گرفت. رخنه ساواک توسط عباس شهریاری بود. شهریاری با دستور ساواک تشکیلات تهران را به وجود آورد. ضمیمه نامه مردم را در تهران چاپ و منتشر نمود. در یکی از شماره های ضمیمه مردم چاپ تهران فروش اسلحه از جانب شوروی به ایران ( کامیونهای نظامی و توپخانه ضد هوایی ) محکوم شد. در این نوشته گفته میشود دولت ایران حالا دارد با گلوله شوروی سینه مبارزین را سوراخ می نماید. رادمنش یک شماره ضمیمه مردم را در کلوب فرقه دمکرات به اعضای فرقه نشان داد. عباس شهریاری علاوه بر ضمیمه مردم نشریه بنام " شعله جنوب " در خوزستان و " اودلار یوردو " را در تبریز منتشر می نمود و در عراق با تیمور بختیار بنام حزب توده ایران تماس برقرار نمود. و در عین حال از رادمنش در عراق پذیرائی به عمل آورد.

پس از بحث در این مورد ( البته بشکل کوتاه ) کمیسیونی تشکیل شد، مرکب از ( کیانوری و غلام یحیی ). این کمیسیون مأموریت یافت مسئله را مورد واریسی قرار دهد و نتیجه آنرا به پلنوم 14 بیاورد.

### پلنوم چهاردهم

پلنوم چهاردهم در دی ماه 1349 تشکیل شد. پلنوم بر اساس سند تحلیلی سازمانی و گزارش واریسی منتخب پلنوم سیزدهم و گزارش هیأت اجراییه در این مورد به این نتیجه رسید که قرائن و شواهد نشان می دهد از مدت‌ها پیش عمال ساواک در بخشی از سازمانهای ما در ایران رخنه نموده است. این نتیجه گیری بعد از اعترافات روح الله ملایری نماینده عباس شهریاری معلوم شد که عباس شهریاری بعنوان مأمور ساواک مسئولین حزب در نوبه اول رادمش دبیر اول حزب را فریب داده و از این طریق عده ای از کادرهای اعزامی از خارج و عده ای از کادرهای داخل را به دام ساواک انداخت. ساواک از این طریق از احیای سازمانهای حزب در ایران جلوگیری نمود. پلنوم با در نظر گرفتن وضع اسف بار در حزب رادمش را از دبیر اولی برکنار کرده، ایرج اسکندری را به دبیر اولی انتخاب نمود.

#### پلنوم پانزدهم

پلنوم پانزدهم (تیر ماه ۱۳۵۴) را میتوان پلنوم تفاهم و پلنوم همکاری نامید. طرح برنامه و اساسنامه حزب اولین بار بود که بشکل علمی و متکی بر واقعیت جامعه ایران تنظیم شد. و از جانب اعضاء و کارشناسان حزبی مورد مذاکره و ارزیابی قرار گرفت. طرح آن با توافق صاحب نظران در پلنوم مورد تصویب قرار گرفت.

پلنوم طرح مسائل مربوط به وضع جهان و کشور را که از جانب هیأت اجراییه مطرح گردید، مورد مذاکره همه جانبه قرار داد و آن را تصویب نمود. پلنوم همچنین عده ای از کادرهای مسئول حزب توده ایران و از کادرهای سازمان ایالتی حزب در آذربایجان فرقه دمکرات آذربایجان را به عضویت اصلی و مشاور کمیته مرکزی کویته نمود.

سال ۱۳۵۴ مرحله ای از مبارزه مردم ایران بود که حزب خود را برای مبارزه جدی آماده میکرد. انسجام رهبری در آستانه آغاز موج مبارزه علیه حکومت شاه عملی بود درست و انقلابی. طولی نکشید مبارزه ضد رژیم از دانشگاهها آغاز گردید و در کوتاهترین مدت زمان توده های مردم بشکل گسترده در صحنه مبارزه حاضر شدند. حزب توده ایران نمی توانست در این مبارزه شرکت فعال نداشته باشد. کیانوری یکی از رهبران این حزب بود که می توانست در رأس رهبری حزب قرار گیرد. او بعد از انشعاب قاسمی و فروتن و برکناری رادمش از رهبری فردی بود سرشناس در ایران. فردی بود بعد از کودتای 28 مرداد 1332 پس از همه رهبران به خارج رفت و در رهبری مهاجرت جای برجسته احراز نمود.

اسکندری دبیر اول حزب یگانه فرد سرشناسی بود که در مقابل کیانوری قرار داشت. اما اسکندری به عللی نمیتوانست در ایران بعد از انقلاب از عهده رهبری حزب بر آید. اولا اسکندری 10 سال قبل از کیانوری از کشور خارج شده، مدتی هم در اروپا بسر برده بود. اسکندری در عین حال مانند کیانوری پر تحرک نبود. عمده ترین فعالیت اسکندری در امور سیاسی و ایدئولوژیک متمرکز بود.

با در نظر گرفتن وضع موجود در حزب کیانوری خود را برای بدست گرفتن رهبری حزب آماده می ساخت. او آخرین بار در دیماه (ژانویه) به آذربایجان آمد. با دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی ملاقات کرد. در این ملاقات غلام یحیی دانشیان و لاهرودی نیز حضور داشتند. بعد از بحث طولانی توافق ضمنی حاصل شد و روز بعد کیانوری، غلام یحیی و لاهرودی عازم آلمان شدند. اسکندری با نماینده روابط بین المللی حزب واحد سوسیالیست آلمان در فرودگاه از ما استقبال نمود.

روز بعد اجلاس هیات اجرائیه در محل دبیرخانه (23 دیماه 1357) تشکیل گردید. در این اجلاس سرنوشت اسکندری رقم خورد. با پیشنهاد غلام یحیی اسکندری از مسئولیت دبیر اولی معزول شد و کیانوری به دبیر اولی حزب منسوب گردید. با توافق قبلی صفری به دبیر دومی، فرج الله میزانی، منوچهر بهزادی و انوشیروان ابراهیمی دبیران حزب و لاهرودی به عضویت هیأت اجرائیه انتخاب شدند. هیچوقت فراموش نمی کنم که در آن دقایق حساس بی اختیار از چشمان اسکندری اشک جاری شد که برای هر بیننده ای این صحنه بی تأثیری نبود. بدین ترتیب کیانوری بعد از سالها انتظار آنچه دلش میخواست به آن دست یافت.

انقلاب بهمن پیروز شد. رهبری حزب خود را برای انتقال به ایران آماده می ساخت.

پلنوم شانزدهم آخرین پلنوم در مهاجرت در اسفند ماه 1356 تشکیل شد. پلنوم گزار کیانوری دبیر اول کمیته مرکزی را شنید و با پیشنهاد غلام یحیی انتخاب کیانوری را به دبیر اولی مورد تأیید قرار داد. چند روز بعد از پلنوم میزانی و مریم فیروز به ایران رفتند. در تهران به علی خاوری و افسران توده ای پیوستند. نامه مردم قبل از انتقال کامل رهبری به ایران انتشار خود را از سر گرفت.



### اعضای هیأت اجرائیه

- 1- دکتر رضا رادمنش 2- ایرج اسکندری 3- عبدالصمد کامبخش 4-
- احسان طبری 5- احمد قاسمی 6- غلامحسین فروتن 7- نورالدین کیانوری 8-
- حسین جودت 9- غلام یحیی دانشیان

خصوصیات اخلاقی و مواضع سیاسی آنها را میتوان بشکل زیر بیان نمود.

#### رضا رادمنش

او یک دمکرات واقعی بود. در بر خورد به نظریات دیگران جانب اعتدال را در پیش می‌گرفت. از افراط و تفریط دوری می‌جست. در بحث‌های درون هیأت اجرائیه حساسیت بیشتر از خود نشان نمی‌داد. او از نادر شخصیت‌هایی در رهبری حزب بود که به سوسیالیسم اعتقاد عمیق داشت و تا آخر عمر به اتحاد شوروی صادق و وفادار ماند.

#### ایرج اسکندری

او شاهزاده‌ای بود دمکرات منش. در زندگی خصوصی آدمی بود خوش مشرب و در مسائل سیاسی گذشت پذیر. در مسائل نظری جزم‌گرا نبود. اشرافیت ایران را خوب می‌شناخت و تحصیلات حقوقی داشت. در تمام نوشته‌هایش اصطلاحات حقوقی محسوس بود. همه گزارش‌های هیأت اجرائیه برای پلنوم‌های حزب را او می‌نوشت. هر روز نهار را در سالن غذا خوری هتل نزدیک به دفتر حزب صرف می‌کردیم. بعلت وضع ناجور خانوادگی تا دیر وقت در دفتر حزب می‌ماند. خود را با نوشتن و خواندن سرگرم می‌کرد. شبها را در منزل دوستان مهاجر می‌گذراند.

اسکندری در رابطه با حزب کمونیست اتحاد شوروی گاهی نظریاتی را مطرح می‌کرد که مورد پذیرش همگان نبود. و با فرقه دمکرات‌اندربایجان سر آشتی نداشت. با غلام یحیی صدر فرقه روابط خوبی نداشت، بدون اطلاع هیأت اجرائیه حکم عزل غلام یحیی را از صدارت فرقه صادر نمود و بالاش آذر او غلو را بجای او گماشت. وقتی من برای شرکت در پلنوم فرقه عازم باکو شدم. با من به تنهایی صحبت کرد و کوشید با وعد و وعید مرا قانع کند که به نفع بالاش آذر او غلو رأی دهم. در پلنوم غلام یحیی کتباً استعفا داد. اما پلنوم فرقه به اتفاق آرا این استعفا را رد کرد.

اسکندری موضع ضد فرقه‌ای خود را در خاطراتش با بیان اصطلاحات تند و غیر متعارف آشکار ساخت. اسکندری در عین حال مانند قاسمی و فروتن

آدم کینه توز نبود. با اینکه نسبت به من نظر خوبی نداشت، دو بار با پیشنهاد او در ترکیب هیأت نمایندگی حزب به بلغارستان (برای شرکت در کنگره حزب کمونیست بلغارستان) و به کره شمالی رفتم. در کره شمالی با کیم ایر-سونگ ملاقات داشتیم. کیم ایر-سونگ درباره وضع کشور خود و همچنین در مورد دیدار خود با خروشچف در مسکو صحبت کرد. در این صحبت خروشچف به کیم ایر-سونگ توصیه کرده بود که، برای تشکیل کلخوز در دهات عجله نکند. کیم ایر-سونگ این توصیه را رد کرده بود و اظهار داشته بود که اگر بلافاصله بعد از جنگ روستاها تعاونی نشوند، بعداً انجام آن مشکل خواهد بود. در این مسافرت هیأت نمایندگی کره شمالی طرح اعلامیه پایانی ملاقات را تهیه کرده بودند. من با قسمتی از این اعلامیه موافقت نکردم. اسکندری و پورهرمان میل داشتند اعلامیه را بدون تغییر بپذیرند. اما او از موضع من دفاع کرد. وقتی مذاکره به بن بست کشید، من از موضع خود عدول کردم. اسکندری بلافاصله اعلامیه را امضاء نمود.

اسکندری در عین حال به مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت. بدین جهت به مبارزه برای دست یابی به آزادی های دمکراتیک اولویت می داد. در آستانه انقلاب (1357) روی این نظر اصرار می ورزید. برای اسکندری در اولویت قرار دادن مبارزه علیه امپریالیزم شعاری بود انتزاعی و خالی از محتوی. او استدلال میکرد که ایران مستعمره نیست. بنابر این مردم ایران با سربازان و مامورین خارجی روبرو نیستند. ایران را ایرانی اداره می کند. آنها لباس ایرانی می پوشند و با زبان ایرانی سخن میگویند، چیزی که کیانوری از ریشه با این نظر مخالف بود.

### احسان طبری

بعد از انقلاب بعنوان نظریه پرداز حزب توده به ایران برگشت. او در عرض 30 سال در مهاجرت یکی از اعضای هیأت اجراییه بود که صورت جلسات هیأت اجراییه را در دفتر صد ورقی تند نویسی میکرد. طرح قطعنامه ها اعلامیه ها را تهیه می نمود و با کمی اصلاح تصویب می شد. طبری با فلسفه آشنائی و در رشته ادبیات دست تبحری داشت. در سخن وری بی همتا بود. سخنرانی او در کنگره اول در مورد سیاست خارجی حزب هنوز هم در خاطره ام زنده است. طبری بعد از آرداشس در همین موضوع سخن گفت. سخنرانی وی در مقایسه با سخنرانی آرداشس از زمین تا آسمان فرق داشت و در سالهای اقامت خود در لایپزیگ توانستم مانند دیگر رهبران حزب او را نیز از نزدیک بشناسم و با خصوصیات اخلاقی و موقعیت سیاسی وی آشنائی

پیدا کنم. او برای تهیه مقالات به همکاران خود کمک میکرد. بارها مطالب کوتاهی را به من می داد تا از روسی به فارسی ترجمه کنم. مقاله از مجله "عصر جدید" ترجمه کردم. ترجمه را خواند با خوشحالی به رفقا گفت، به بینید رفیق لاهرودی چه خوب ترجمه کرده است. همان مقاله با اصلاح اخگر در "دنیا" درج شد. طبری به معنی واقعی رشنفکر دمکرات بود. به افکار و نظریات دیگران احترام قائل بود. اما در مورد فرقه دمکرات آذربایجان مانند دیگر همکاران خود در رهبری موضع خصمانه داشت. فرقه دمکرات آذربایجان را ساخته و پرداخته باقر اف قلمداد می نمود. از جمله کسانی بود که خواستار انحلال فرقه دمکرات آذربایجان بود.

طبری علیرغم شرکت فعال و طولانی در نهضت کمونیستی به جز قلم زدن کار دیگری از دستش بر نمی آمد. به یک سخن مرد مبارز نبود. بدین سبب بعد از دستگیری تسلیم شد و 180 درجه تغییر جهت داد. مارکسیزم را دور انداخت و به یک مذهبی « متعصب » تبدیل شد. با آشنائی با خصوصیات روحی وی نمی توان در گرویدن وی به مذهب نیز صداقتی در کار باشد. طبری واقعاً شخصیت دوگانه داشت. او خاطرات خود را در اسفند 1360 در تهران تحت عنوان یاد نامه زندگی نوشت، اما فرصت پیدا نکرد چاپ کند. دیباچه آنرا در اینجا درج می کنیم. در این دیباچه این دوگانگی بوضوح به چشم می خورد.

### دیباچه

هنگامیکه آدمیزاد از مرز 65 گذشت، دیگر دیار کودکی، جوانی و سالمندی توانمند را پشت سر نهاده است. در پیشاپیش او دشتهای سپید پیری گسترده است که جائی در تاریخی مرگ گم میشود. گرما و روشنی « بودن » برای او به مفاهیم تجربیدی بدل می گردد و او دیگر باشنده ای از دیار یادهاست. زندگی هر انسانی یگانه و تکرار ناپذیر است و اگر شخص روایتگری تیزبین و شیرین سخن باشد، چه بسیار قصه های عبرت انگیز که می تواند حکایت کند. طبیعی است که یادنامه انسانها تاریخ نیست، وثوق سندی ندارد. ذهنیست قصه گو در ساخت و پرداخت چهره ها و روندها بسی تأثیر می گذارد، دنیائی موازی دنیای واقعی می گذارند، زیرا عواطف و خیالها در اینجا نقشی بزرگ دارند و لذا توقع تاریخ از آن داشتن، سزا نیست.

دوستان بسیاری بمن نصیحت می کنند که از یادهای خود چیزهائی بر صفحه کاغذ بیاورم. ولی من از اینکار بچند دلیل هراسناکم: میترسم از عهده آن برنیایم، میترسم حوادث و انسان ها را با دید لوح خود مسخ کنم، میترسم به پرده

دری یا پرده پوشی ناروا دست بزنم، میترسم یادها به قصه های ابلهانه و بی نمک بدل شوند و یا خود خواهانه و لاف زنانه بنظر آیند. اصلا خود این ادعای یادنامه نویسی را ادعائی زائد میدانم - ولی اینک بیش از دهسال است که کسانی بمن میگویند که از انکار تن نزنم.

آنها هم استدلالی دارند: می گویند که گویا زندگی امثال من مسیری را طی کرده است که آنرا جالب و شنیدنی و پند آموز میسازد و ما در این جاده پر حوادث، کسانی او رویدادهائی دیده ایم و جان گذشتها و سرگذشتهائی داشته ایم که چندان معتاد و پیش پا افتاده نیست. می گویند که گویا ما آن مایه ای از درک تاریخی و اجتماعی را گرد آورده ایم که بتوانیم اینکار ظریف و پرمسئولیت را به انجام ندهیم. باری دم به دم وسوسه می کنند. و می بینید که من بنوبه خود به این وسوسه تسلیم شده ام و به یاد نگاری پرداخته ام. اکنون این هنوز آغاز کار است و ادامه و پایانش در دست من نیست.

این کتاب را چگونه باید پرداخت؟ اگر قرار باشد که آنرا تابع برنامه ریزی خاص کنم، گویا خود را دچار درد سر زائد خواهم ساخت، لذا بهتر است که کتاب را بدست فراخوانی چهره ها و حوادث بسپارم شاید کافی است که ملال « زمان » را مراعات کنم: مثلا از کوی جوانی عزیزت نمایم و به ویرانه پیری برسم و یادها را بمنزلگاههای این جاده زندگی نام بدل کنم.

مسئله کتاب را به « من نامه » بدل نخواهم کرد، زیرا در واقع من کسی بیش از یکی از مسافران و سالکان بسیار راه دراز عدالت و حقیقت، در این طوفانی نبوده ام و ابا حق ندارم دعوی رهنمائی یا قهرمانی یا سخنگویی داشته باشم. ابا، و این فروتنی کاذب نیست.

لذا خود را در این نوشته تماشاگری از کنار می بینم و نه بازیگری در میان یاد نگاری هائی که بنیادش بر اصالت « من » است برایم بیزارى انگیز است، ولی دریاد نگاریها ناچار سخن از « من » بمیان می آید، زیرا بهر جهت این خاطرات فرد معینی است که از خود سخن می گوید و از « من » نمیتوان گریخت.

بخشی از عمر من در ایران پیش و پس از انقلاب بهمن گذشت و قریب نیمی در مهاجرتی طولانی که علیرغم مهربانی و شفقت مهمانداران، تصادم خاموش نشدنی هموطنان ما، آنرا رنجبار و ملال آمیز میکرد. اما عمری که در ایران گذشت، با دشواریهای معیشتی خانواده و زندان و تبعید و فراز و نشیب پیکار اجتماعی و تاخت و تاز دشمنان ارتجاعی همراه است و پس از انقلاب، با وجود درخشش این خورشید، سایه های بسیاری هنوز کلبه این پیر عزلت گزین را تاریک می کند. زمانی که در گورستان لایپزیگ که آنرا به باغ بدل کرده اند

می گشتم و به گذشته می نگریستم، ابیاتی سرودم که اینک این دو بیت را از آن بخاطر می آورم:

عمری سپری شد که خدایست گوازش  
این رده خون بین که همی مانده براهش  
ای و اعجابا! زیر چنین بار ستادیم  
نه پشت و کمر خورد و بزانو نفتادیم!

پس عمر از خاطرات تابناک تهی یانسته تهی است، تنها دو تسلاهی بزرگ روان مرا نوازش می کند: یکی آنکه از عمله ظلم و چاکران دروغ نبودم و بخاطر عدالت اجتماعی و حقیقت عملی تلاشهایی ورزیدم، دیگر آنکه از زندگی همسری خانوادگی صمیمی و پاکیزه ای برخوردار شدم: نعمت هائی که گرانبهاست و بخاطر آنها از سرنوشت سپاسگزارم، ولی اندکی نیز از مشقت هستی در این دنیا چه بیاورم.

آن کس که خود را برابر تاریخ و مردم متعهد می کند، تن به سرنوشتی میدهد که بلیه خیز است. از جهت اخلاقی، انسانی، سیاسی، رفتاری، او دیگر از آن خود نیست. دائما نماینده یک جریان است و در هر گرهی از روحش، باید ستاره ای از شخصیت او بدرخشد.

اگر چنین کسی بخواهد خود را به غرایز و اگذار، انضباط سازمانی و اجتماعی را نپذیرد، به ذهنیات و عواطف خود میدان بدهد، خود را تا حد یک تبهکار تنزل بخشیده است. پس باید به او گفت: «اگر طاقت بردن بار را نداشتی، چرا داوطلب آن شدی؟ کسی که ترا مجبور نکرده بود! اینک که این سنگ گران را به پشت نهادی، اگر گردنت و مهره ات نیز بشکند، دم بر نیاور!»

این دلبستگی به عهد «ای چه بسا مرا در قفس جادویی خود مختنق کرد. در جاده مبارزه بسیارند که تعهد را جدی نمی گیرند. اصول اخلاق اجتماعی و موازین تفکر انقلابی را بخاطر فلان کین یا هوس یا حرص مقام یا حسد و دیگر ذهنیات زیر پا می گذارند و تو اگر بخواهی تا این حد، تنزل نیابی، باید دندان بر جگر بگذاری و از معامله بمثل و مقابله همانند پرهیز کنی و در چارچوب اصولیت خود محبوس بمانی، سخت است، آری، بسیار سخت است.

لحظاتی است که از درون نعره بر می خیزد و می باید خاموش بود. لحظاتی است که شعله خشم شمارا می سوزاند ولی باید خونسرد ماند. لحظاتی است که بی عدالتی فاحش است و بایستی جز چند دشنام گزنده ندارد، ولی باید منطقی سخن گفت. باید دائما انسان بود و انسان بودن به سخن گورکی، وظیفه ایست بزرگ.

بارها در درون بر خود گریستم. میدیدم که اگر وفای به عهد نبود، اگر عشق انسان ماندن و انسانی رفتار کردن نبود و اندیشه و گفتار و کردار را همطراز ساختن نبود، من در میان این آدمیان خود پسند چه کاری داشتم؟

گاه در ایام شکست، زندان، مهاجرت، از یک جمع واقعی سیاسی، هیچ چیز، جزمستی زباله باقی نمی ماند. کلام پرطنین حزب، به سخن تشریفاتی مبدل میشد، نه نبردی، نه هدفی، نه دستاوردی، در افق های قیرگونه کمترین شعاعی نمی سوخت. راه دائما بسوی سرازیر میرفت. به نقطه صفر می رسیدیم، ولی از صفر نیز باز فروتر می رفتیم. اما ندای تاریخ پیوسته در گوش ما می غریذ: «اگر رزمنده صدیقی، تحمل کن! بشکیب و باز هم بشکیب!»

صدها و صدها هفته و ماه من در عزلت روحی گذشت. امید، تنها یک تجرید صرف بود. همراهان «واقع پرست» که محکوم غرایز جانورانه میشدند، بدنبال طعمه های اندک و عادی میرفتند. «حقیقت» مضحک بنظر میرسید. رویای «عدالت» به جنون میمانست. و در آن لحظات می بایست در باور خود دوام آورد. تازه ایکاش این دوام آوردن در محیطی پذیرا و دلپذیر بود. گاه زهر شکست و حرمان همه را بد خلق و بد جنس و عقده ای میکرد. مثالی است که «زمین چون سخت شود گاوی به گاو دیگر با خشم می نگرند» زیرا گاو نمی داند که زمین تاریخ است که سخت است. او خیال می کند گاو بیچاره هم یوغش مقصر است و در راندن یاری نمی کند. و این داستان ها چهل سال تمام بطول انجامید.

جاده مبارزه و همه جا مشتهای گره کرده دهها هزار، و یا سلطه گل باران پیروزیها نیست. جاده مبارزه دهلیزهای تار و پس کوچه های نمور و دلگیر فراوان دارد. در اینجا شجاعتی خاص ضرور است. خویشتنداری ویژه ای بایستی، آه ای خدای تاریخ! چه روزگاری بر ما گذشت که تنها دیدگان تو نظاره گر آن بود. باری، شکوه را بپایان آورم و به سر سخن اصلی باز گردم.

در این کتاب باید بگویم که تا آنچه را که توصیف می کنم در چارچوب واقعیت و اصالت باشد، ولی از هم اکنون با شما طی کنم که با سطل رنگ و قلم موی خیال و فکر به سراغ گذشته خواهیم رفت تا الوان واقعی را نمایان تر سازم و این کار هم از دیدگاه باز آفرینی نویسنده نه تنها مجاز، بل ضرور است.

از آنجا که حتی زمانی که خواسته ام، قادر به دراز گوئی نبودم، دیبا چه کتاب را در همین جا ختم می کنم. گویا گفتنی ها، گفته شده است و درود بر شنوندگان نیک!

### عبدالصمد کامبخش

از لحاظ موفقیت اجتماعی به اشرافیت قاجار منصوبیت داشت. دوران تحصیلات خود را در روسیه گذرانده بود، بزبان روسی مسلط بود. و یکی از مؤسسين سازمان مخفی در ارتش بود. بعلت ضعف در زندان میان روشنفکران کمونیست اعتبار چندانی نداشت.

زندگی و فعالیت وی در ایران پس از رضا شاه کوتاه مدت بود. او بعد از آزادی از زندان به باکو رفت، در شعبه فارسی رادیو باکو کار کرد. بعد به ایران آمد و با مشکلات وارد حزب توده ایران شد و در رهبری حزب جا گرفت. سازمان افسری را با کمک سرهنگ سیامک بوجود آورد. عده ای از افسران عضو حزب را به آذربایجان فرستاد. در عین حال او رابط میان فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران بود. مقامات شوروی با احتیاط با وی برخورد میکردند.

کامبخش پس از سقوط حکومت ملی در آذربایجان از ایران خارج شد و به مسکو رفت. در مسکو با اسکندری ملاقات کرد. اسکندری بنا به تقاضای شخص خود به پاریس رفت. او به باکو اعزام شد، در باکو مدتی در خفا (در خانه غلام محمدلو نویسنده) زندگی کرد. از سال 1950 با رهبری فرقه دمکرات آذربایجان همکاری نمود.

در سال 1954 در رهبری فرقه دمکرات آذربایجان تغییراتی به عمل آمد. بادگان، کاویان، قیامی و دیگران کنار گذاشته شدند. رهبری جدید 15 نفری از طریق انتصاب سر کار آمد. در جریان این تغییر و تبدل غلام یحیی صدر فرقه، کامبخش معاون تعیین شدند. مطرودین به اعتراض گسترده دست زدند. برای برقرار شدن آرامش غلام یحیی، جهانشاهلو، ژنرال میلانیان برای تحصیل در مدرسه عالی حزبی و کامبخش برای تحصیل در آکادمی علوم اجتماعی به مسکو اعزام شدند. چشم آذر، ولایی و رحیم قاضی در رأس فرقه دمکرات آذربایجان قرار گرفتند.

در سال 1957 کامبخش با رهبران حزب توده ایران به لایپزیک رفت. تا آخر عمر بعنوان دبیر با نفوذ کمیته مرکزی حزب توده ایران فعالیت خود را ادامه داد

### قاسمی و فروتن

آنها افرادی بودند افراط گرا و گذشت ناپذیر در مورد مسائل تئوریک به جزم گرایی ارجحیت قائل بودند و در مقابل رادمنش، اسکندری جودت و غلام یحیی موضع آستی ناپذیری داشتند. به بینیم دیگران درباره این دو نفر چه می گفتند:

کیانوری: « در دوران تسلط یزدی و قاسمی در ایران من در هیأت اجرائیه در اقلیت بودم و از نظریات خود با پی گیری دفاع می کردم... کسی به من گوش نمیداد. انجماد فکری آنها را فرا گرفته بود. یزدی و بهرامی مغز سیاسی نداشتند. قاسمی هم بر آنها سوار شده بود. به تمام معنی یک دیکتاتور مطلق بود. او از نظر شخصی تمیز و شریفی بود... ولی از لحاظ سیاسی و خصلتی یک آدم متحجر و دیکتاتور بود. بعدها هم با رادمنش و اسکندری همین وضع بود. خاطرات صفحه 399

لاشائی در جواب سؤال « آنها از نظر شخصیتی چه فرقی باهم داشتند؟ » میگوید: « قاسمی آدم غد، توطنه گر و سردمدارشان بود. فروتن آرام تر بود و سغائی هم ساده و رو راست ترین آنها بود. بیشتر اختلافات ما بعد از آمدن قاسمی از آلمان شرقی شکل گرفت. او خیلی خودخواه و جاه طلب بود، زبان تندى داشت، هرکسی مخالفش می شد فتوای الحاد می داد. آنها سواد تئوریک چندانی نداشتند. اول گمان میکردیم خیلی بیشتر از ما میدانند. اما بزودی معلوم شد چنین نیست.

از خاطرات کوروش لاشائی نگاهی (از درون به جنبش چپ ایران ص

( 97

خان بابا تهرانی: « ... قاسمی آدم حساب پس کش، تند خو و در سخنوری یکی از بی پرواترین کادرهای حزب توده و به سادگی زیر نظرات اصولی دیگران نمی رفت. این باعث شد که با آمدن قاسمی به غرب اختلافات و کشمکشها میان رهبری سازمان انقلابی با قاسمی، فروتن و سغائی که بعد به سه تن شهرت یافتند، بالا میگیرد.

مهدی خان بابا تهرانی « نگاهی از درون چپ ایران » ص 136

### دکتر جودت

او از لحاظ فکری به رادمنش نزدیک بود. بعد از وحدت با غلام یحیی نیز رابطه بهتری برقرار نمود.

رابطه دکتر جودت با کیانوری و قاسمی از ایران خوب نبود. آنها در مهاجرت نیز در مقابل هم قرار گرفتند. شاید این تقابل جودت را به غلام یحیی نزدیک کرد.

جودت رادمنش، اسکندری، فروتن، کیانوری، تحصیل کرده اروپا، کامبخش تحصیل کرده روسیه، طبری و قاسمی تحصیل کرده ایران بودند. همه اینها به استثناء قاسمی جزئی از طبقات فوقانی جامعه محسوب میشدند.



**غلام یحیی**

او منشاء روستائی داشت. گرچه تحصیلات منظم نداشت، اما در مسائل سیاسی کم مایه نبود. در محیط کار نسبت به همکاران خود سختگیر بود. از اتحاد شوروی سرسختانه دفاع می کرد. در جلسات هیأت اجراییه حزب با روشنفکران « سرشناس» و از خود راضی در تقابل قرار میگرفت. در مذاکرات مربوط به فرقه دمکرات و مسئله ملی بیش از حد حساس بود. با مواضع قاسمی و فروتن در مورد بر خورد به فرقه دمکرات آذربایجان موقعیت آشتی ناپذیر داشت. از کامبخش دوری می جست. با رادمنش کم و بیش زبان مشترک پیدا می کرد. با اسکندری در مورد مسائل ملی تند بر خورد میکرد. اسکندری نیز در مورد فرقه نظریات نادرست داشت. تقابل آنها از همینجا ناشی میشد. از نظم انتظام سرسختانه هواداری میکرد. حتی برای برقراری نظم گاهی به افراط گری راه میداد. کشمکش ها در درون فرقه گاهی بر سر مقام و مسئولیت رخ می داد. و عده ای از تحصیل کرده های عضو فرقه نمی خواستند او را به عنوان صدر فرقه به پذیرند و از وی تبعیت کنند.

اما بر خلاف ادعای مخالفین، غلام یحیی نسبت به مخالفین خود در رهبری فرقه موضع گذشت پذیر داشت. چنانچه با پیشنهاد وی بالاش آذر او غلو، پیشنمازی و آذری کندلی و آگاهی ( سر سخت ترین مخالفین غلام یحیی) در کنفرانس وحدت به عضویت اصلی و مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران در آمدند.

**نور الدین کیانوری**

او استاد دانشگاه، تحصیل کرده آلمان، نوه آیت الله فضل الله نوری و از زمره روشنفکرانی بود که به عضویت حزب توده ایران در آمد و در سطح بالای رهبری قرار گرفت. در مهاجرت از معدود رهبرانی بود که وزنه سنگین در هیأت اجراییه داشت.

ولی از لحاظ اخلاقی بقول خود او ( کیانوری) « رفتار خشن و بی گذشت داشت. حتی دوستانش و هوادارانش را از خود می رنجانید» فردی بود عجول تکرو، دیکتاتورمنش و نسبت به همفکران خود، بویژه به زیردستان خود بر خورد اداری داشت. بدین سبب کارکنان دبیرخانه پشت سرش او را کارفرما می نامیدند. بعد از به عهده گرفتن مسئولیت تشکیلات کل به چاپ آثار لنین به قطع کوچک در کاغذ نازک پرداخت. "مردم" را 15 روز یکبار « دنیا را» در ماه یکبار منتشر نمود. با دستور وی در آذربایجان آثار لنین را بزبان آذربایجانی در کاغذ نازک با قطع کوچک چاپ میکردیم.

کیانوری مانند دیگر اعضای هیأت اجرائیه موضع ضد فرقه ای داشت. ما با خواندن خاطرات وی با این موضع بیشتر آشنا می شویم. کیانوری "گناه" گرویدن فروتن به نظریات قاسمی را به گردن دانشجویان و شوروی می اندازد و میگوید:

« به نظر من و به احتمال زیاد- علت گرایش فروتن به این نظریات ( نظریات قاسمی) موضع گیری های خصمانه و علنی دانشجویان علیه او و سکوت دیگران در برابر این حملات و حمایت حزب کمونیست اتحاد شوروی از دانشجویان بود. / ص 430 » (عقل سلیم نمی تواند به این استدلال نادرست باور کند و حتی خود کیانوری ا.ل.)

کیانوری اضافه می کند: « با روشن شدن نتیجه آراء ( درباره اخراج قاسمی، فروتن و سغائی) اعضای کمیته مرکزی دانشجویان و دار و دسته اش، از جمله جودت که چنانچه گفته ام، پس از پلنوم هفتم به حلقه چاکران غلام در آمد به شدت پلنوم را ترک کردند... / ص 321 (کیانوری در گفته های خود منطق ندارد. بدین جهت به فحاشی می پردازد و تلاش می کند در ترک پلنوم از جانب عده ای از اعضای کمیته مرکزی دانشجویان و جودت را متهم نماید، عفت کلام را زیر پا بگذارد و مخالفین خود را دار و دسته و چاکر قلمداد بکند. ا.ل.)

« گرداننده اصلی بقایای حزب در خارج حمید صفری و امیر علی لاهرودی و دار و دسته دانشجویان بوده اند. » (ص 451)

کیانوری در جواب سئوالی مبنی بر اینکه دانشجویان در پلنوم سیزدهم از کیانوری حمایت کرد می گوید: دانشجویان بهچوجه از من حمایت نمی کرد و از اینکه حزب کمونیست اتحاد شوروی حل این مشکل را به من واگذار کرده بود ناراضی بود.

(- کیانوری در جواب سئوال تحریک آمیز مأمور اطلاعات خود را بالاتر از دانشجویان و پایین تر از حزب کمونیست شوروی می داند و ترجیح میدهد خود را زیر چتر حمایت شوروی فرار بدهد. ا.ل.)

فرج الله میزانی پیشنهاد کرده بود که خوب است کیانوری را به هیأت اجرائیه دعوت کنیم دشمنی کین توزانه غلام با من آنقدر شدید بود که به عصانیت گفته بود. انقلاب ایران بدون کیانوری هم پیروز خواهد شد. / ص 461

پلنوم چهاردهم رادمتش را از دبیر اولی بر کنار نمود. اسکندری را به دبیر اولی و کامبخش را به دبیر دومی منصوب نمود. عده ای خواستار آن بودند، کیانوری بعنوان دبیر سوم برگزیده شود. ولی (بقول خود کیانوری) که "ناراحتی" اسکندری، دانشجویان و هواداران نشان را حس کرد. پیشنهاد را نپذیرفت.

مسئولیت سازمان ایران و غرب را تحت نام تشکیلات کل پذیرفت، محل فعالیت آنرا به برلین منتقل نمود. / ص 471

کیانوری خود را یگانه شخصی میدانند که مورد اعتماد کامل رفقای شوروی و رفقای آلمان بود. (این ادعا در مورد شورویها درست است، اما در مورد آلمانیها درست نیست. به این معنی که تنها شورویها بودند که به کیانوری اعتماد داشتند. بقیه اعضای هیأت اجرائیه و کارکنان دبیرخانه سیاهی لشکرند و بس. این قبیل خودستائی کیانوری مایه تأسف است. ا.ل.)

« توصیه رفقای شوروی و آلمان به من این بود که از افرادی که در دبیرخانه حزب در لایپزیک کار می کنند غیر از منوچهر بهزادی هیچ کدام را برای همکاری انتصاب نکنم. / ص 473 »

« نقش تاریخی کامبخش- کامبخش سرپرستی تشکیلات و مهاجرت را بر عهده داشت. »

« من علیرغم همه دشمنی هائی که دار و دسته اسکندری از یک سو، دانشجویان و دارو دسته اش از سوی دیگر از آغاز فعالیت حزب توده ایران راه انداختند و این جریان هنوز هم در خاطرات این دار و دسته دنبال میشود. کامبخش را یک کمونیست معتقد، شجاع و بدون ترلز شناخته ام و برای او احترام بسیار قائل بوده و هستم، او فردی بود بسیار نرم، خوشرو و خوش رفتار که هر فرد بیغرضی را جلب می کرد. / ص 474 »

(کیانوری از یک سو کامبخش را مورد ستایش قرار می دهد. از سوی دیگر دار و دسته اسکندری و دانشجویان و دارو دسته اش را از آغاز تشکیل حزب توده ایران در مقابل کامبخش قرار می دهد. باز هم کمونیستهای هم‌رزم برای کیانوری دار و دسته هستند. یعنی آنها گرگی در جلد گوسفند ظاهر می شوند. باید یاد آوری کرد که، در پذیرفتن کامبخش به حزب، دانشجویان مسئول ساده کمیته محلی میانه بود و کامبخش و اسکندری را نمی شناخت. بخاطر اینکه پیشنهادی با غلام مخالفت میکرد. ا.ل.)

« اسکندری .... یک چهره علمی محسوب نمی شد. آثار لنین را خیلی کم خوانده بود. در زمینه فلسفه و مسائل تئوریک زیاد وارد نبود. / ص 481 »  
(کیانوری به منفی بافی خود ادامه می دهد. اسکندری را از لحاظ سواد تئوریک " غیر وارد " می داند. ا.ل.)

« نماینده فرقه در رهبری حزب حمید صفری بود. در این جلسات خود دانشجویان شرکت نداشت. در فرقه همه مخالف نظریه من بودند و اسکندری را تأیید میکردند. / ص 490 »

(بقول کیانوری، صفری نماینده فرقه است. فرقه وی ها گویا مخالف نظریات وی و پشتیبان نظریات اسکندری هستند. کیانوری تنها به قاضی رفته است. ا.ل)

« (مهدی) کیهان از افسرانی بود که در جریان گروه اسکندانی شرکت داشت. به آذربایجان شوروی رفت و در باکو جزء دار و دسته دانشجویان شد. او در باکو دانشکده اقتصاد را تمام کرد. بعد به مسکو رفت و در بخش فارسی رادیو مسکو به کار پرداخت. دانشجویان او را به عنوان نماینده خود به اسکندری توصیه کرد و اسکندری همانطور که در خاطراتش نوشته است، او را به لایپزیک منتقل کرد. کیهان در تمام مدتی که در مرکز حزب کار می کرد.

جزء دسته اسکندری بود. در این دوران او دشمن خونی من بود. و حتی یک بار در جریان اختلاف ما با اسکندری بر سر انقلاب، در حضور جمع گفت در پلنوم بعدی خدمت خائنین خواهیم رسید. اما پلنوم تشکیل شد. او هر دشمنی که با من داشت (کنار گذاشته) و خود به یکی از ارادتمندان من تبدیل شد. ص  
« 527-529 »

نظریات کیانوری درباره عده ای از اعضای کمیته مرکزی همین است، او می گوید: « آنها که با من نیستند دشمن من هستند. از جمله اسکندری، کیهان و صفری و... »

« از میان فرقه وی هائی که در پلنوم هشتم و کنفرانس وحدت وارد ترکیب کمیته مرکزی حزب شدند دو نفر در حیات بعدی حزب نقش مهمی ایفا کردند. حمید صفری و امیر علی لاهرودی. حمید صفری در زمانی که شما دبیر اول شدید. دبیر دوم شد پس از دستگیری شما با همین عنوان رهبری عملا بقایای حزب در خارج را بدست گرفت درباره او توضیح دهید؟ »

کیانوری: « حمید صفری مردی به تمام معنی آدم ..... بود. او قاب دانشجویان را دزیده بود و مورد اعتماد مطلق او شده بود. دانشجویان می خواست یک فرد مطمئن، یک عامل در مرکز حزب داشته باشد. تمام جزئیات را برایش گزارش کند. لذا لاهرودی، پیشنهادی (بر خلاف ادعای کیانوری پیشنهادی را کامبخش وارد دستگاه رهبری کرد. بخاطر اینکه پیشنهادی با غلام مخالفت می کرد. ا.ل) و صفری را وارد دستگاه رهبری کرد. لاهرودی نماند و به باکو برگشت. صفری هم به عنوان نماینده دانشجویان وارد ترکیب هیأت اجرائیه شد. »

(کیانوری نسبت به صفری نمی تواند خشم خود را کتمان کند و با نثار فحش های رکیک علیه صفری، او را عامل و گزارشگر دانشجویان در مرکز حزب قلمداد می نماید. ا.ل)

کیانوری: " لاهرودی نسبت به امثال صفری آدم تمیزی است. یعنی اهل لغت و لیس نبود. و با همان حقوقی که می گرفت زندگی میکرد. دانشجویان پس از

کنفرانس وحدت او را به عنوان عضو هیأت اجرائیه به لایبزیک فرستاد. او حدود یک سال در لایبزیک بود. ولی هیچ کاری نمی کرد. نه مقاله نویس بود و نه با کارهای دیگر آشنائی داشت. به او گفتیم که اقلاً زبان آلمانی را یاد بگیرد، او در تمام این مدت نشسته بود و کتاب و مجله می خواند. همین! ولی یک کلمه هم آلمانی یاد نگرفت و خودش حوصله اش سر رفت به باکو برگشت و در دستگاه فرقه شروع به کار کرد. /ص 389-390»

(کیانوری به لاهرودی لطف دارد. به نظر وی، لاهرودی آدم تمیزی است، او مقاله نویس نبود، جل الخالق کمونیست ناب یکی را به شارلاتانی و دیگری را به بی سوادی متهم می کند. ا.ل.)

### نگاهی از بالا

( هر که با ما نیست دشمن ما است )

من امیرعلی لاهرودی: قسمتی از سالهای جوانی خود را ( 23 سال ) در روستا به سر بردم. در این روستای 5 هزار نفری با وجود چند آخوند روضه خوان سه نفر از جمله لاهرودی سواد در حدود خواندن و نوشتن داشتند. در تیر ماه 1322 با حضور نماینده ای از اردبیل، اولین سازمان حزب توده ایران در قریه لاهرود تشکیل شد. از 5 نفر عضو هیأت عامله 4 نفر آنها بی سواد بودند.

منجنیق فلک بعد از 17 سال عضویت در حزب توده ایران مرا ( لاهرودی را ) در « کسوت » عضو مشاور "تحمیلی" هیأت اجرائیه به لایبزیک مرکز دانشمندان تحصیل کرده اروپا، نخبگان منتصب به قشر فوقانی جامعه ایران پرتاب کرد. حال این رعیت و رعیت زاده باید به مثابه عنصر نامتناجس برای خود جای پائی پیدا کند. اما چنین نشد. در طول هشت سال اقامت در لایبزیک تحت فشار روحی و منعی قرار گرفتم. 18 ماه اول ( مهر 1338 تا فروردین ( 1341 ) در جلسات هیأت اجرائیه شرکت می کردم. احمد قاسمی در جلسات هیأت اجرائیه مرتب به من ( لاهرودی ) متک می گفت. رادمنش بارها به قاسمی تذکر می داد، اما قاسمی ول کن معامله نبود که نبود.

وقتی من ( لاهرودی ) در جلسات حرف می زدم فروتن استاد دانشگاه تهران و دکترای دانشگاه " گرونوبل " فرانسه با تبسم مسخره آمیز به من نگاه می کرد.... همین برخوردها بود که مرا به یاد سالهای نوجوانی ام انداخت.

روزی از روزها پدرم سه تومان و دو قران پول به من داد تا بعنوان مالیات سالانه ببرم به ارباب بدهم. من لباس نو از پارچه کازرون پوشیده بودم. به مقر ارباب حسنعلی خان امیری رفتم. به اطاق بزرگ ارباب وارد شدم. وقتی که ارباب مرا در کت و شلوار دبیرستانی دید، خیال کرد که من هم ارباب زاده هستم که برای استراحت به قریه لاهرود آمده ام. با احترام از من استقبال نمود. زمانی که ارباب فهمید من برای پرداخت مالیات آمده ام قیافه اش تغییر کرد و رنگ صورتش سرخ شد. با عصبانیت گفت مالیات را ببر به ضرغام بده. فوراً از اطاق ارباب خارج شدم مالیات را به ضرغام مباشر دادم و از محوطه کاخ ارباب بیرون رفتم. از آن تاریخ شلاق تبعیض و توهین را روی پوست بدنم لمس کردم. گرچه بعد از آمدن متفقین به ایران از خودسری های ارباب ها کمی کاسته شد، ما عضو حزب توده شدیم تا از این تبعیضات نجات پیدا کنیم. اما وقتی که در لایپزیک با افراد ارباب منش روبرو شدم برای من یقین حاصل شد که تبعیض در جوامع طبقاتی از بین نمی رود، بلکه شکل عوض می کند. کمونیست های بر خاسته از طبقات ممتاز شاید از لحاظ شکل تغییر بکنند. اما از لحاظ ماهوی تغییر پذیر نیستند. فخر فروشی در میان آنها جای شلاق را میگیرد. من با چنین افراد روبرو بودم.

حمید صفری بعنوان مترجم از باکو به لایپزیک اعزام گردید او مقالات برنامه فارسی پیک ایران را به زبان آذربایجانی ترجمه میکرد و با صدای خود صفری پخش میشد. قرار بر این شد پیک ایران از لایپزیک به صوفیه انتقال یابد نویسندگان و گویندگان را از میان مهاجرین ایرانی مقیم رومانی و بلغارستان و چین توده انتخاب کردند. اما هیچیک از رهبری حزب حاضر نشد برای اقامت دایم و سرپرستی رادیو به صوفیه منتقل شود. به صفری گفته شد او نیز به صوفیه برود، در صورت عدم تمایل به باکو بر گردد.

محمد زمان پهلوان نماینده حزب در مجله "صلح و سوسیالیزم" به ایران بازگشت و جای نمایندگی خالی شد.

من (لاهرودی) خواهش صفری را مبنی بر انتقال وی بعنوان نماینده حزب در مجله «صلح و سوسیالیزم» به اطلاع کامبخش رساندم. کامبخش با این پیشنهاد موافقت نکرد. به این «دلیل» که صفری زبان انگلیسی را نمی دانست. اما همان کامبخش با رفتن آرداشس آوانسیان به مجله صلح سوسیالیزم مخالفت نکرد در حالیکه آرداشس نه تنها با زبان انگلیسی آشنائی نداشت، بلکه زبان روسی را نیز خوب نمی دانست. علت چنین برخورد با «خودی» بودن و غیر خودی بودن ارتباط داشت. چرا باید چنین طرز تفکر میان مارکسیستها

رواج پیدا کند. هر دوی آنها عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بودند. یکی برادر ناتنی و دیگری برادرتنی بود.

«اشکال» زبان برای من (لاهرودی) نیز بی تأثیر نماند. به این شکل، از کامبخش خواستم، اجازه بدهد با ایشان در شعبه غرب کار کنم. او به من گفت تو زبان آلمانی را بلد نیستی. جواب رک و راست، به این معنی بود که دست از ما بردار، ما بتو اعتماد نداریم. واقعاً مسئله اعتماد مطرح بود، والا خود کامبخش نیز زبان آلمانی را خوب نمی دانست ملاقات با جوانان ایرانی مقیم آلمان غربی احتیاجی به زبان آلمانی نداشت. صفری به باکو برگشت. بعنوان مسئول فنی رادیو پیک ایران به صفویه رفت و در مدت کوتاهی مسئول تام الاختیار رادیو شد. بعد از ده سال با ابتکار خود... به پراک رفت. با مسئولین مجله «صلح و سوسیالیسم» کار کرد و خوب هم کار کرد. خصومت میان فرج الله میزانی (جوانشیر) و صفری نیز از همینجا شروع شد. فرج الله میزانی علاقه داشت. در مجله «صلح و سوسیالیسم» کار کند. او به این خواست دست نیافت. سرپرستی رادیو پیک ایران را به وی واگذار کردند.

### یاوه گونیه‌های فروتن مائوئیست

فروتن یکی دیگر از این افراد بود. او از بی شرمی دست بر نمی داشت. تلاش کرد که در خاطرات خود چنین وانمود کند که غلام یحیی به خاطر حفظ "پایگاه" خود در باکو لاهرودی را برای جاسوسی به لایپزیک فرستاد. تا در جلسات هیأت اجراییه شرکت نماید و اطلاعات درون هیأت اجراییه را گزارش کند. فروتن: این مائوئیست از اینجا رانده و از آنجا مانده کاسه، و کوزه را سر لاهرودی میشکند از غلام یحیی چهره مطلق العنانی ترسیم می کند. اعضای هیأت اجراییه حزب را به جز خود و قاسمی ضعیف الاراده و وابسته به غلام یحیی قلمداد مینماید تا از این طریق بیماری روانی ضد فرقه ای خود را التیام بخشد. فروتن یاوه گونیه‌های بیمارگونه خود را دنبال میکند و می گوید.

«با حضور لاهرودی فاتحه بحث آزاد در هیأت اجراییه خوانده شد. اعضای هیأت اجراییه سالهای دراز با یکدیگر خو گرفته بودند. هر کس می توانست در مسئله مطروحه نظر خود را بدون بیم از درز کردن آن به خارج بیان نماید».

«حالا باید حساب کار را کرد. لاهرودی پیوسته صفحه کاغذی برابر خود می گذاشت و گفته های بدرد بخور را به خصوص صحبت‌های قاسمی و فروتن را یادداشت می کرد.

رادمنش حتی تمام صورت جلسات هیأت اجراییه را از آغاز سال 1958 به بعد در اختیار او گذاشت تا هر چه میخواید از آنها استنتاج کند و گزارش دهد

( یاد آوری میشود که با قرار هیأت اجرائیه صورت جلسات در اختیار همه اعضای هیأت اجرائیه قرار گرفت و لاهرودی نیز با استفاده از این قرار حق داشت مطالعه نماید و استنتاج کند. همین استنتاجات است که اینک بعد از چهل سال در اختیار خوانندگان قرار می گیرد. ا. ل. ). همه این اتهامات دروغ محض است. حضور لاهرودی به هیچوجه جلوی بحث "آزاد" را نگرفت و نمی توانست هم بگیرد. زیرا در جلسات هیأت اجرائیه مسائل مربوط به سازمانهای مخفی در ایران و کار در میان دانشجویان ایرانی در غرب مطرح نمیشد. رادمنش مسئول کار در ایران، کامبخش و کیانوری مسئول کار در غرب بودند. نه تنها هیأت اجرائیه حتی اسکندری بعنوان دبیر حزب نیز از امور شعب ایران و غرب اطلاع نداشت. در جلسه هیأت اجرائیه بعد از وحدت تقسیم کار مطرح شد. و چند جلسه به این موضوع اختصاص یافت، بحث های طولانی بر سر تقسیم مسئولیت در گرفت. جریان این بحث ها در صورت جلسات هیأت اجرائیه با دست خط طبری ثبت شده است. لزومی نداشت که لاهرودی در این مورد به غلام یحیی گزارش دهد. نتایج بحث های مربوط به تقسیم کار برای همه کادرها و اعضای حزب مکتوم نبود. همه میدانستند رادمنش مسئول شعبه ایران و کامبخش و کیانوری مسئول شعبه غرب است. بقیه بحث ها در حول و حوش مسائل سیاسی صورت می گرفت. بشکل مقالات و اعلامیه های حزب در نامه مردم و دیگر نشریات حزب چاپ و منتشر میشد.

آنچه مربوط به خو گرفتن اعضای هیأت اجرائیه و بیان نظریات آنان بدون بیم از درز آن به خارج نیز دروغی است شاخ دار. زیرا اعضای هفتگانه هیأت اجرائیه در آلمان دور هم جمع می شدند. اما خصومت در میان آنها آنقدر شدید بود که در جریان بحث در جلسه باهم دیگر درگیر میشدند، حتی پیراهن یکدیگر را پاره می کردند. این قبیل « اخبار » بشکل برق آسان در همه جا پخش میشد. لزومی نداشت لاهرودی گفته های " بدرد بخور " را بادداشت کند و در اختیار کسی، از جمله غلام یحیی قرار دهد. بنابه اعتراف خود فروتن اخبار پلنوم یازدهم درباره اخراج آنان از کمیته مرکزی قبل از آمدن آنها به لایپزیک پخش شده بود. اعتراف فروتن تأیید این واقیت است که اسرار حزب در کوچه و خیابانها بود. این اسرار را نه لاهرودی، بلکه خود آنها پخش میکردند.

پخش اسرار از طرف فروتن و قاسمی در جزوه کوچک 8 صفحه تحت عنوان درباره انشعاب در حزب توده ایران برای مطالعه رفقای حزبی آمده است. « انشعابیون طبق رهنمود مقامات چینی در داخل حزب می ماندند تا نیرو کسب کنند. حتی پس از انشعاب نیز ماندند. اوراق ضد تشکیلاتی در اروپای غربی منتشر ساختند و اسرار حزب را در همه جا به میان کشیدند. بعد از گرفتن



رهنمود از حزب کمونیست چین دست به انشعاب زدند.... و با وضع ناپسندی محل اقامت خود را ترک نمودند.»

بند سوم- بخش اول قطعنامه پلنوم دهم گویای این حقیقت است.  
«وضع سریت در حزب: تأسف آور است. اسرار حزب در خیابانها است.... لازم است.»

به این وضع خاتمه داده شود. شرط اساسی اصلاح وضع سریت رفع نقض عمیق سازمانی است» در این بند قطعنامه اخطار می شود: هر کس اسرار را فاش کند باید پس از رسیدگی .... از رهبری اخراج شود. اخطاریکه هرگز به مرحله اجرا در نیامد.

در بند چهارم قطعنامه گفته میشود: نقض عمده کار و اسلوب سازمانی هیأت اجراییه لیبرالیسم بوده، لیبرالیسم در نزد ما بصورت احتراز از اتخاذ تدبیر قاطع تشکیلاتی در برابر نقض مقررات تشکیلاتی و موازین زندگی حزبی، اغماض، گذشت و اکتفا بر واکنشهای خفیف و حداقل و بیم از رنجاندن بروز کرده است. نتیجه مستقیم لیبرالیسم آنست که حزب بیش از پیش رو به آشفتگی می رود....)

تردیدی نیست فروتن و قاسمی هم به همین قطعنامه رأی داده بودند. اگر اینها به رأی خود احترام قابل بودند، در اجرای قطعنامه و مواد فوق آن پیشگام میشدند. همه از جمله فروتن می دانستند که قطعنامه های حزب، از جمله این قطعنامه مربوط به حفظ اسرار روی کاغذ می ماند و هرگز اجرا نمیشود. اما فروتنها با استناد به این ضرب المثل که "هرکه با ما نیست دشمن ماست" عزم خود را جزم کرده، با فرقه دمکرات آذربایجان به مانند دشمن رفتار کرده، غلام یحیی صدر فرقه، لاهرودی عضو هیأت اجراییه فرقه را نشانه گرفتند. با استفاده از کثیف ترین شیوه مبارزه به افشای "دشمنان" خود پرداختند.

فروتن خاطرات خود را زمانی نوشت که همه این حوادث به تاریخ پیوسته بود و دست خالی برای ترک جهان مادی روز شماری میکرد. او در حال احتضار نیز به واقعیات تلخ پی نبرد و قلبی آکنده از خصومت علیه "همرزمان" خود دارفانی را ترک نمود.

### چرا به آذربایجان برگشتم؟

درباره علت بازگشت به باکو در این قسمت از یاد داشتهای «یاد مانده ها» توضیحاتی کافی داده شده امیدوارم خواننده با مرور به نامه های زیر بیشتر به کنه قضیه پی خواهند برد.

بوروی کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای عزیز مدت سه سال است که من عضو کمیته مرکزی باصطلاح کارمند دبیرخانه کمیته مرکزی هستم. در نتیجه اهمال کاری و یا تبعیض در عرض این مدت عملاً از فعالیت حزب نه تنها کنار مانده ام، بلکه دائماً مورد تحقیر و توهین نیز قرار گرفته ام. کار بجائی رسیده است که حتی از دادن نسبت های ناروا و دائماً مورد تحقیر و توهین نیز قرار گرفته ام. و اتهامات غیر انسانی از قبیل « نماینده ... »، گزارش دهنده...»، و غیره نیز درباره من خودداری نشده است. آیا ادامه این وضع به نظر رفقا قابل تحمل است؟ یکبار دیگر نظر رفقا را به این وضع جلب و برای خاتمه دادن به آن تقاضای اقدام جدی را دارم.

با سلامهای حزبی

امیر علی لاهرودی

06/11/1963

#### بوری موقت کمیته مرکزی حزب توده ایران

شش سال است که وحدت دو حزب، حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان انجام گرفته است. شش سال است که من نیز بعنوان کارمند تقریباً بیکار هر روز در دبیرخانه حزب توده ایران حاضر میشوم. در اوایل این مدت بعنوان عضو مشاور هیات اجراییه در جلسات هیات اجراییه شرکت می کردم. بدون اینکه کوچکترین کاری به من واگذار شود. پس از انحلال هیات اجراییه و سرکار آمدن بوری موقت سه نفری امور پخش مطبوعات حزبی در میان ایرانیان مقیم کشورهای سوسیالیستی که برای انجام آن تنها دو روز در ماه وقت لازم بود و هست به من محول گردید و بالاخره شغل ثابتی و ضابطی شعبه امور مهاجرین ( تحت عنوان مسئول دفتر دبیرخانه) و تحویلداری دبیرخانه یا بعبارت دیگر جمع آوری حق عضویت 6 نفر از کارکنان دبیرخانه نیز در سال گذشته به این « شغل» اضافه شد.

اینست تاریخچه مختصر « کار و فعالیت» من در عرض شش سال در دبیرخانه حزب توده ایران، اینست نمونه ای از رفتار مسئولین امر نسبت به فرد حزبی که گویا پس از وحدت برای کار در دبیرخانه حزب توده ایران دعوت شده است.

بی اعتنائی به این شکل نسبت به فرد حزبی. کادر حزبی و یا بعبارت دیگر اجرای سیاست تبعیض درباره من نمی تواند کاسه صبر مرا لب ریز نکند و باعث اعتراض من نشود.

رفقا باید این واقعیت را یک بار برای همیشه در نظر بگیرند که حزب خانه شخص و ملک موروثی این و آن نیست و در خانواده حزبی برادر تنی و ناتنی وجود ندارد. اصل عضو متساوی الحقوق حزب هست و اعضاء حق دارند در ارگانهای حزبی فعالیت مفیدی انجام دهند و کسی، صرف نظر از شغل و مقام، حق ندارد از فعالیت مثر افراد حزبی، منجمله اعضای کمیته مرکزی بر اساس ملاحظات شخصی و اغراض خصوصی جلوگیری بعمل آورد و آنرا مورد اهانت قرار دهد. من با محکوم کردن این سیاست و پایان دادن به وضع کنونی خود بطور مشخص پیشنهاد می کنم:

1- رفقا در یکی از شعبات ایران و یا غرب شرایط فعالیت مرا فراهم نمایند.

2- در صورت عدم پذیرش این پیشنهاد علت آنرا بمن ابلاغ نمایند تا درباره وضع کار و زندگی خود راساً تصمیم بگیرم.

امیر علی لاهرودی

12/7/1966

توسط هیات دبیران

#### به هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

فشار ها و تبعیضات دائمی بمنظور طرد من از دبیرخانه ( بارها در مورد این تبعیضات و نحوه اعمال آن بطور کتبی و شفاهی به بوروی کمیته مرکزی نوشته شده و این نوشته جات شاید در پرونده امر موجود باشد) بالاخره مرا بر آن واداشت که درباره انتقال از آلمان و اشتغال بکار دیگری اقدام نمایم. رفقا که تقاضای مکرر مرا درباره ارجاع کار مناسب در دبیرخانه مورد توجه قرار نمیدادند با عجله برای انتقال من بدون اینکه با من تماس بگیرند و مذاکره نمایند اقدام نمودند.

رفقا دنبال فرصتی می گشتند تا مرا از دبیرخانه بیرون برانند و بهمین جهت نه تنها به تقاضای من مبنی بر انصراف از انتقال وقعی نگذاشتند، حتی بدون مراجعه بمن با عجله درباره روز حرکت من نیز تصمیم گرفتند. جالب است که رفقای دبیران موافقت رفقای مسئول حزب سوسیالیست متحده آلمان را اشکالی برای ابقاء من عنوان کردند. مخالفت رفقای آلمانی نمیتواند صحت داشته باشد و دلیل آنرا نیز در جلسه هیأت دبیران گفتم مجبور شدند در اظهارات سابق خود تغییراتی بعمل آورند.

اینک مراتب را جهت اطلاع به هیأت اجرائیه گزارش و تقاضا می کنم در جلسه نوبتی هیأت اجرائیه ( نه در جلسه هیات دبیران) به عرایض اینجانب با حضور خود من رسیدگی شود.

با درود حزبی لاهرودی  
24 / 9/1968

### بازگشت به آذربایجان

در سپتامبر 1968 از آلمان دمکراتیک با توافق قبلی شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی به آذربایجان بازگشتم. غلام یحیی از بازگشت من بوسیله رفقای شوروی با خبر شده بود. در اولین دیدار با غلام یحیی که به اتفاق مختار دیده کنعان در خانه وی صورت گرفت، دیدم که او از آمدن من به باکو خوشنود نیست. بدون سروصدا مجدداً به آلمان رفتم با رادمنش ملاقات کردم. او به من گفت خانه ای که تو در آن زندگی میکردی یک نفر عضو حزب از برلین غربی مسکون شده و حقوقی که تو می گرفتی به آن شخص داده میشود. من دوباره به باکو آمدم و در خانه مادر زخم با همسرم و با یک بچه پناه گرفتیم. (یکسال بعد خانه ای در حومه شهر باکو در اختیارم قرار دادند. ما با دو تختخواب مسافری، یک کاناپه، یک میز نهار خوری و چهار صندلی دست دوم به این خانه اسباب کشی کردیم.) به غلام یحیی هم گفتم که دیگر نمی خواهم با کار حزبی مشغول شوم. میخواهم در جای دیگری کار کنم. حدود یک ماه نیز به دفتر فرقه مراجعه نکردم و منتظر آن شدم که در جای دیگر کاری برایم فراهم شود. از اینکه در لایبزیگ به من مارک " آدم " غلام یحیی در باکو مارک " فارسلاشمیش امیر علی " ( امیر علی فارس شده ) را می زدند. دوری از طعنه ها برای من میسر نشد. یک ماه بعد مرا صدا کردند. پیش غلام یحیی رفتم. او پیشنهاد کرد در دفتر فرقه کار کنم. دیدم که چانه زدن فایده ای ندارد. پیشنهاد را پذیرفتم. هر روز در دفتر حاضر میشدم. بدون اینکه کار مشخصی به من واگذار شود سناریوی لایبزیگ در اینجا نیز تکرار شد. یک سال بعد کنفرانس شعبه ای جمعیت ایرانیان مقیم شوروی در باکو تشکیل شد. خیامی استاد دانشگاه پولی تکنیک به صدارت شورای جمعیت انتخاب شد. غلام یحیی پیشنهاد کرد که من بعنوان معاون صدر جمعیت مشغول بکار شوم. من این مسئولیت را قبول نکردم به این دلیل که این کار را همه میتوانند انجام دهند.

غلام یحیی از اینکه من این مسئولیت را قبول نکردم ناراحت شد. قرار شد با ذبیح الله شریفی مطالبی برای خواندن در حوزه های حزب تهیه کنیم. روزی از روزها به دستور هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران با رصدی به دوشنبه رفتیم. به وضع مهاجرین و سازمانهای حزبی رسیدگی

کردیم و مشکلات مهاجرین را بامسئولین کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان در میان گذاشتیم. تا حدی به حل مشکلات نایل شدیم.

رصدی از دوشنبه عازم چیمکند شد و من به آما آتا رفتم. آما آتا پایتخت قزاقستان شهری زیبا و مدرن بود. ساختمانهای نو در کنار خانه های قدیمی خودنمایی می کرد. ما مهمان هلال احمر قزاقستان بودیم و با ایرانیان مقیم آما آتا دیدار کردیم. به خانه های آنها رفتیم و با وضع زندگی و خانواده های آنها آشنا شدیم. همه آنها خانه داشتند، دوره دانشگاهی را گذرانده بودند. در میان آنها مهندس و پزشک کم نبود. اینها جوانانی بودند که از جانب حکومت ملی آذربایجان برای یاد گرفتن فنون نظامی به آذربایجان شوروی اعزام شده بودند. بعد از سقوط حکومت ملی آذربایجان که تعدادشان به 250 نفر میرسید، در دانشگاههای آذربایجان شوروی مشغول تحصیل شدند. عده ای از آنها مصراً خواهان بازگشت به ایران شدند. مقامات شوروی کوشیدند آنها را قانع کنند که از بازگشت به ایران منصرف شوند، اما آنها از خواسته های خود دست برنداشتند. با شیوه آن زمان آنها را سوار قطار نموده به قزاقستان فرستادند.

در سال 1956 برخی از آنها به ایران رفتند و عده ای دیگر داوطلبانه سرنوشت خود را با مردم قزاقستان گره زدند. خانواده تشکیل دادند. فرزندان آنها هنوز هم در قزاقستان (چیمکند و آما آتا) زندگی می کنند.

بعد از پلنوم 15 کار مطبوعاتی و نشر کتاب حزب فعالتر شد. اینبار کیانوری بعنوان دبیر دوم حزب ترجمه فارسی آثار لنین را به شکل وسیع روی کاغذ نازک، مینیاتور مانند و با تیراژ بیشتر چاپ و بشکل مخفی به ایران می فرستاد. سازمان حزب در آذربایجان - فرقه دمکرات آذربایجان ترجمه آذربایجانی آثار لنین را تایپ می کرد و در لایبزیک بشکل مینیاتور چاپ و به آذربایجان ایران از طریق کانال حزب فرستاده می شد.

ما علاوه از آثار بزرگ لنین (چه باید کرد، امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری، دولت و انقلاب، بیوگرافی لنین، یک گام به پیش - دو گام به عقب، مسئله ملی و انترناسونالیزم بین المللی را با الفبای عربی و با اصطلاحات مرسوم در آذربایجان ایران با تیراژ زیاد در باکو چاپ می کردیم و بعد از انقلاب بشکل علنی از طریق راه آهن جلفا تبریز به سازمان حزب در آذربایجان می فرستادیم. بعداً مأمورین گمرک در جلفای ایران این آثار را ضبط کردند. از آن زمان به بعد فرستادن این کتابها متوقف شد.

در همان سالها روزنامه آذربایجان انتشار خود را ادامه داد و دو هفته یکبار شماره مخصوص روزنامه آذربایجان برای ایران و غرب منتشر می شد. علاوه بر روزنامه آذربایجان، مجله آذربایجان و یک نشریه ادبی نیز انتشار می

یافت. و همچنین قوانین مصوبه مجلس ملی آذربایجان (46-1345) گرد آوری و به شکل کتاب منتشر شد.

### انتقال رهبری حزب توده به ایران

پیروزی انقلاب در ایران امکان بازگشت مهاجرین سیاسی به کشور را فراهم نمود. رهبری حزب توده ایران با استفاده از این شرایط بعد از 25 سال مهاجرت به ایران گشت. حزب بدین ترتیب با عبور از پیچ و خمهای سیاسی، انشعابها و گروه بندیهای درون سازمانی طی طریق نمود. تحت رهبری بلامنازع کیانوری دبیر اول، یک رهبری متجانس مرکب از کادرهای مهاجر و غیر مهاجر فعالیت خود را در ایران از سر گرفت. در میان بازگشتگان 15 نفری، 3 نفر در اداره امور حزبی موقعیت ممتاز و نقش تعیین کننده داشتند. اینها عبارت بودند از کیانوری دبیر اول، فرج الله میزانی دبیر دوم و مسئول تشکیلات کل، منوچهر بهزادی دبیر سیاسی و مسئول نامه مردم.

کادرهای مسئول در داخل نیز عبارت بودند از عمویی، شلتوکی، ذوالقدر، کی منش، باقر زاده، ( افسران توده ای) علی خاوری، مهدی پرتوی، و رحمان هاتفی. این افراد بعد از پلنوم 016 دز جلسه هیأت اجراییه منتخب پلنوم به عضویت اصلی و مشاور هیأت اجراییه برگزیده شدند.

در هرم رهبری دبیر اول در رأس حزب قرار گرفت. هم هیأت دبیران و هم هیأت سیاسی عملاً در برابر دبیر اول پاسخگو بودند.

کیانوری به علل تاکتیکی مجبور شد 4 نفر از مخالفین خود ( اسکندری، صفری، جودت و کیهان) را در رهبری تحمل کند. به محض ورود به کشور خود را از این "عناصر نامطلوب" جدا نمود و در برخورد با آنها رفتار نامتعارف از خود نشان داد.

1- اسکندری بعد از مصاحبه با مجله " تهران مصور " مورد انتقاد شدید قرار گرفت و مجبور شد به لایپزیک برگردد و با ادامه ترجمه کاپیتال مارکس خود را مشغول نماید.

2- حمید صفری که در حرف عنوان دبیر دومی داشت، نه اینکه عملاً به کار گرفته نشد. حتی تحقیر هم شد. او فضا را برای تنفس دشوار دید، به آلمان شرقی رفت. بعداً از حزب اخراج گردید. در نتیجه فرج الله میزانی (جوانشیر) جای او را گرفت.

( سیاست و سازمان حزب توده ایران... ) همانجا ص 234 )

حسین جودت بعنوان یکی از چهره های مشهور و قدیمی رهبری حزب توده ایران و عضو هیأت سیاسی تنها مانند یک کادر درجه دو حزبی در جلسات شعبه مرکزی کارگری به مسئولیت مهدی کیهان فعالیت محدود داشت. همانجا ص 227

سازمان حزب توده ایران در آذربایجان فرقه دمکرات آذربایجان فعالیت خود را در آذربایجان ایران از سر گرفت. انوشیروان ابراهیمی دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران بعنوان مسئول سازمان آذربایجان به تیریز اعزام گردید. اولین گروهی که برای کادر سازمان آذربایجان اعزام شدند، عبارت بودند از محمد علی مجیری، دبیر فرقه دمکرات آذربایجان، سیدآقا عون اللهی کارمند علمی، میر و هاب افخم کارمند روزنامه آذربایجان در مهاجرت، حمزه فتح خشکنابی روزنامه نگار و نویسنده، ایران خانم ابراهیمی کارمند علمی، فریدون کاظمی کارگر چاپخانه/

خشکنابی، عون اللهی و افخم مسئولیت انتشار روزنامه آذربایجان را بعهده گرفتند.

گروه دوم که قرار بود برای کار در سازمان حزبی به ایران اعزام گردند، عبارت بودند از دکنر ابوالحسن رحمانی کارمند علمی و مسئول جمعیت مهاجرین سیاسی دکتر علی شمیله کارمند علمی، جعفر مجیری مسئول شعبه تبلیغات فرقه دمکرات آذربایجان، ایوب نمینی کارمند سازمان حزب در آذربایجان. در آستانه حرکت آنها ( ماه ژوئن 1979 ) از تهران اطلاع داده شد که از اعزام آنها به کشور خودداری شود.

### حزب توده ایران و خط امام

حزب توده ایران در پلنوم 16 خط امام خمینی را بعنوان خط ضد امپریالیستی پذیرفت. بعد از انتقال رهبری به کشور با تمام نیرو به تبلیغ این خط پرداخت. حزب در رفراندوم قانون اساسی شرکت نمود و با مشروط کردن نهاد ولایت فقیه به سالهای زندگی آیت الله خمینی به آن رأی مثبت داد.

تأیید خط امام خمینی از جانب رهبری حزب، بویژه از جانب کیانوری سیاستی بود درست، زیرا برای حزب آلترناتیو دیگری وجود نداشت. در تحلیلهای حزب، بویژه در تحلیل پلنوم 17 نیروهای انقلابی به نحله های چندی تقسیم میشود که عمده ترین آنها را خط امام خمینی تشکیل میداد. اعتقاد کیانوری به خط امام تا حدی بود که او در مسافرت خود به مسکو ( به همراهی عموی )

که من نیز در آنجا بودم حاضر نشد در سیاست رسمی حزب کوچکترین تجدید نظری بعمل آورد.

آیت الله خمینی بعنوان رهبر انقلاب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بر مبنای سیاست موازنه منفی در قالب «نه شرقی- نه غربی» تدوین نمود و آنرا به مرحله اجرا در آورد.

در این سیاست وزنه ضد غربی، بویژه ضد آمریکائی بر سیاست ضد شرقی سنگینی میکرد. این سیاست از لحاظ عینی با منافع اتحاد شوروی در تضاد نبود. اتحاد شوروی در رابطه با ایران منافع ویژه ای نداشت. این سیاست با بیرون راندن آمریکا از ایران، یعنی از منطقه استراتژیک خاورمیانه با منافع شوروی در این منطقه همسو بود. بعبارت دیگر عدم حضور آمریکا در ایران در شرایط رویارویی دو اردوگاه در مقیاس جهانی بمعنی پیروزی اردوگاه شرق بر اردوگاه غرب بود.

در اولویت قرار دادن مبارزه ضد امپریالیستی برای حزب توده ایران در آن شرایط خاص اهمیت ویژه ای داشت و گامی بود عملی برای تقویت جبهه جهانی ضد امپریالیستی. این سیاست درست از جانب اقشار مختلف مورد ارزیابی گوناگون قرار میگرفت و در جامعه سردرگمی ایجاد مینمود.

### کیانوری و فرقه دمکرات آذربایجان

خواننده در فصول قبلی با موضع تک-تک اعضای هیأت اجراییه و عده ای از کادرهای حزب آشنائی پیدا کردند و دیگر نیازی به تکرار آن نیست. بعد از انتقال رهبری حزب به ایران انوشیروان ابراهیمی دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران به عنوان متصدی فرقه دمکرات آذربایجان- سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان به تبریز اعزام شد. دفتر کمیته ایالتی حزب در تبریز دایر گردید. فعالیت حزب توده ایران ( نه فرقه دمکرات آذربایجان ) در آذربایجان آغاز گردید. کادرها و اعضای حزب در سراسر آذربایجان خود را توده ای می نامیدند و در سازمانهای شهری و محلی نیز خود را وابسته به حزب توده ایران معرفی می نمودند. برای تأیید این نظر دلایل کافی موجود است. به برخی از این موارد اشاره میشود:

1- در اجلاسیه دیماه 1357 هیأت اجراییه کیانوری بعنوان دبیر اول، حمید صفری دبیر دوم، میزانی، بهزادی و ابراهیمی بعنوان دبیران، غلام یحیی، اسکندری، طبری، جودت و لاهرودی بعنوان اعضای هیأت اجراییه برگزیده شدند. این انتصاب در پلنوم 16 ( اسفند ماه 1357 ) تنفیذ گردید. هنگام اعلام دبیر دومی صفری بهزادی خواست نارضایتی خود را بیان دارد، اما کیانوری او را از اظهار نظر در این مورد منصرف نمود، تا جلسه به آرامی



کار خود را پیش به برد. ولی طولی نکشید طرد کامل صفری نه تنها از عضویت در دستگاہ رهبری، بلکه از عضویت در حزب نیز عملی شد.

2- کیانوری در مهاجرت از موقعیت فرقه دمکرات آذربایجان و شخص غلام یحیی دانشیان، از جمله از امکانات مالی ( 300 هزار روبل معادل 350 هزار دلار آمریکا) فرقه دمکرات آذربایجان حداکثر استفاده را کرد و شاید بدین سبب همچنین به علت تعهد در برابر حزب کمونیست اتحاد شوروی از حذف نام فرقه دمکرات آذربایجان خود داری نمود. یعنی جنبه حقوقی موضوع را رعایت نمود. ولی در عمل و بدون سر و صدا حساب خود را از فرقه دمکرات آذربایجان و مهاجرت کثیرالعدده مهاجرین فرقه جدا نمود و رسماً اعلام نمود که حزب توده ایران در خارج از ایران مهاجر و مهاجرت سیاسی ندارد. در پلنوم 17 ( فروردین 1360) حتی یکنفر هم از نام مهاجرین فرقه دمکرات آذربایجان داخل لیست 78 نفری اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران به چشم نمی خورد. در حالیکه امیر خسروی بابک مقیم پاریس، رادمنش، اسکندری، داود نوروزی، کاظم ندیم، آشوت شهبازیان مقیم آلمان شرقی، آرداسش آوانسیان 80 ساله مقیم ارمنستان به عضویت اصلی کمیته مرکزی حزب توده ایران برگزیده شدند. به استثنای دو نفر از آنها بقیه به شکلی از اشکال با شخص کیانوری و سیاست وی موافق نبودند. در اینجا میان اعضای فرقه دمکرات آذربایجان و اعضای حزب توده ایران آشکارا تبعیض قائل شدند.

3- مخالفت با فرقه دمکرات آذربایجان به اینجا ختم نمیشود.

کیانوری در خاطرات خود ( ص 118) میگوید: " دکتر جاوید انجمن آذربایجانیهای مقیم تهران را درست کرده بود و در رأس آن خودش بود. زمانی به دیدن ما آمد. آنها خیلی علاقه داشتند که به نام فرقه دمکرات آذربایجان شروع به فعالیت کنند. ما به آنها پاسخ دادیم که به دو علت مخالفیم. اول ما فقط بنام حزب کار میکنیم، دوم با توجه به سوابق شما، این مسئله بحث انگیز خواهد شد. لذا بهتر است که شما فعالیت خود را به مسائل فرهنگی و زبان آذری و غیره محدود کنید و در سیاست دخالت نکنید. به همین شکل هم بود. نشریه داشتند، در زمینه زبان و فرهنگ و تاریخ آذربایجان مطالبی می نوشتند."

آری وزیر کشور حکومت ملی آذربایجان (25-1324) توصیه کیانوری را پذیرفت و از ایده فعالیت بنام فرقه دمکرات آذربایجان برای همیشه منصرف شد.

## دیدار با کادرهای رهبری

اولین ملاقات با کیانوری و عموی در مسکو انجام گرفت. کیانوری در هتل حزب می ماند. از وی پذیرائی رسمی بعمل می آمد. مسئولین شعبه امور بین المللی حزب کمونیست مهماندار ایشان بودند. منم برای دیدار با کیانوری به مسکو دعوت شده بودم. کیانوری با رفقای حزب کمونیست شوروی ملاقات هائی داشت. من در این ملاقات ها شرکت نداشتم. صحبت میان من، کیانوری و عموی روی مسائل عمومی ( حزب و مهاجرت) دور می زد. من میخواستم به باکو برگردم. نماینده حزب کمونیست اتحاد شوروی به من خبر داد که حیدر علی اف به مسکو می آید. او گفته است تا آمدن ایشان در مسکو بمانم. حیدر علی اف به مسکو آمد و چند ساعت با کیانوری مذاکره نمود. بعد در فویه طبقه دوم هتل با من صحبت نمود. معلوم شد که مذاکره با کیانوری در پیرامون خط مشی حزب توده ایران دور میزد. در این مذاکرات کیانوری روی سیاست خود نسبت به جمهوری اسلامی ایران پا فشاری کرد. بعد از پایان دیدار از مسکو به برلین شرقی رفت. پس از دیدار با رفقای حزب سوسیالیست متحده آلمان به تهران بازگشت.

دیدار دوم من با حمید صفری در مسکو انجام گرفت. صفری از تهران می آمد و برای دیدار از خانواده خود به آلمان شرقی می رفت. در این دیدار صفری درباره وضع حزب، اوضاع ایران و نظریات خود نسبت به کیانوری صحبت کرد. در سر میز نهار نماینده حزب کمونیست اتحاد شوروی خطاب به صفری گفت: رفیق لاهرودی در ایران میتواند مفید باشد. من و صفری با سکوت از روی این نظر گذشتیم.

دیدار سوم با کی منش در مسکو بود. من از طریق مسکو برای دیدار با انوشیروان ابراهیمی به برلین می رفتم.

در هتل حزبی با چند نفر از کادرهای حزب ملاقات کردم. این رفقا برای استراحت به شوروی آمده بودند. کی منش در این دیدار شناسنامه مرا که از تهران با خود آورده بود به من داد. همان روز به برلین رفتم، با انوشیروان ابراهیمی، منوچر بهزادی ( این دو برای ملاقات با خانواده شان به برلین شرقی آمده بودند) دکتر جودت و حمید صفری ملاقات کردم. دکتر جودت و صفری در بیمارستان دولتی بستری بودند. روی بدن آنها عملیات جراحی انجام گرفته بود. صفری در حضور داود نوروژی از کیانوری انتقاد می کرد و می گفت بزودی حزب را خواهند زد و همه را دستگیر خواهند نمود.

ابراهیمی، بهزادی و جودت به ایران بازگشتند صفری از بازگشت امتناع ورزید و این

بهانه ای شد برای اخراج وی از حزب توده ایران.

مدتی بعد در مینسک یکی از مهاجرین ضمن انتقاد از من اظهار داشت. برای لاهرودی از ایران پاسپورت فرستاده شد، اما او از رفتن به کشور خودداری نمود. رفیق خاوری نیز در این جلسه حضور داشت. من از پاسخ دادن به این حرف نادرست خود داری کردم. یاد آور میشوم که تقی موسوی دوبار به شکل مخفیانه برای دیدن زن بیمارش به باکو آمد. در یکی از این مسافرت مشخصات خود را با چند عکس از طریق موسوی به ایران فرستادم. سندی که کی منش به من داد شناسنامه بود، نه پاسپورت.

دومین مسافرت تقی موسوی به باکو زمانی صورت گرفت که خانم او فوت کرد. خود ایشان در خانه همسایه خود را مخفی کرد تا در تشییع جنازه کسی او را نبیند.

محمد آزادگرو و صفرخان قهرمانیان نیز به باکو آمدند آزادگر یک اقامت کوتاه مدتی در باکو داشت. رفقای محلی از وی به خوبی و با مهربانی پذیرائی به عمل آوردند.

با مسئول شعبه ای بین المللی حزب کمونیست آذربایجان به شکی رفتیم مهماندار دبیر کمیته منطقه شکی در دامنه کوه سرسبز از وی با گرمی پذیرائی نمود.

دومین مهمان ما در باکو صفر قهرمانی بود. او از طریق مسکو به باکو آمد و یکماه در باکو ماند. از این قهرمان ملی نیز پذیرائی شایسته ای به عمل آمد. با غلام یحیی در منزل وی ملاقات کرد. در روز اول ماه مه در میدان بزرگ کنار دریا در جایگاه مهمانان قرار گرفت و به رژه سربازان و تظاهرات ساکنین باکو تماشا نمود.

در عرض یکماه با ایشان صحبت‌های مفصل داشتیم. او می گفت، بعد از انقلاب چند ماه در تبریز بودم هر روز در دفتر حزب حاضر میشدم. او یکبار در صحبت‌های خود گفت: در اوایل انقلاب با 200 نفر فدائی مسلح می توانستم شهر تبریز را تسخیر کنم.....

صفر قهرمانی فدائی فرقه دمکرات آذربایجان هم در حکومت ملی آذربایجان و هم در سالهای بعد از شکست حکومت ملی نمادی بود از قهرمانی ها، از جان گذشتگیها، و 32 سال مقاومت در زندان. فدائیان پیشه وری مانند صفر قهرمانی انسانهای مقاوم و با ایمانی بودند که هرگز در مقابل دشمن سر تسلیم فرود نیاوردند.

انوشیروان ابراهیمی چند ماه قبل از درگیری هواداران آیت الله شریعتمداری با هواداران آیت الله خمینی به باکو آمد. آخرین بار از زن و فرزندش دیدار بعمل آورد. یک هفته در هتل حزب ماند. باهم با حیدر علی اف ملاقات کردیم.

**یورش به حزب توده ایران و آغاز موج دستگیرها و مهاجرت از کشور**  
 بهمن 1361 رهبری حزب دستگیر شد. اردیبهشت 1362 با شبیخون گسترده سپاه پاسداران بقیه اعضای رهبری، کادرها و اعضای ساده حزب بازداشت شدند. در آستانه روز جهانی ماه مه شوی تلوزیونی مردم ایران را حیرت زده کرد. ابتدا دبیر اول به اتفاق به آذین و بعد از چند روز اعضای هیأت سیاسی حزب در صفحه تلویزیون ظاهر شدند، از "اعمال و کردار خود اظهار ندامت" نمودند. عبارت دیگر میهن پرستان و کسانیکه زندگی خود را برای سعادت و نیک بختی مردم، حصر کرده بودند، خود را خائن و بیگانه پرست معرفی کردند. روی عقاید و ایمان خود خط بطلان کشیدند، چیزی که نه خود آنها و نه شهروندان عادی کشور به آن باور داشتند.  
 در جوامع استبداد زده ارزشهای انسانی زیر پا گذاشته میشود. آزادی عقاید و اعتقادات ممنوع میگردد. شخصیت انسانهای آزادی طلب را می شکنند و در نهایت امر سر آنها را زیر گیوتین می گذارند.  
 آزاد اندیشان ایران در طول تاریخ معاصر ایران متمادیا دچار این سرنوشت شده اند و میشوند.

### موج سوم مهاجرت

در این نوشته کوشش میکنم به سال قبل برگردم و با آرامی و دور از حب و بغض به ماهیت امر به پردازم و درباره آنچه در عرض هفت سال (1983-1990) در مهاجرت شوروی رخ داده اظهار نظر بی طرفانه نمایم.  
 باری مهاجرت اول در دسامبر 1946 با حمله ارتش شاه به آذربایجان آغار گردید. درباره این مهاجرت رقم دقیق موجود است. بیش 6 هزار نفر (بزرگ و کوچک) از سرحدات جلفا تا آستارا از مناطق مختلف آذربایجان به اتحاد شوروی (به آذربایجان شوروی) مهاجرت کردند و در بخش ها و شهرهای آذربایجان مسکون شدند.  
 در کوتاهترین مدت فرقه دمکرات آذربایجان تجدید سازمان یافت در عرض 62 سال نسلا عوض شدند هنوز هم فرقه دمکرات آذربایجان در مهاجرت فعالیت سازمانی، بویژه فعالیت مطبوعاتی خود را آغاز کرد و تا به امروز ادامه میدهد.

مهاجرت دوم - بعد از کودتای 28 مرداد 1332 (1953) کادرهای سیاسی و نظامی حزب توده ایران به اتحاد شوروی مهاجرت کردند. در تاجیکستان، اوزبکستان، ترکمنستان و مسکو مسکون شدند.

در هر دو مهاجرت (اول و دوم) علیرغم بروز اختلافات شدید درون حزبی موجودیت فرقه و و حزب حفظ شد و رهبری حزب توده ایران بعد از 25 سال مهاجرت در اوایل 1979 (1358) به ایران بازگشت و فعالیت حزب توده در ایران از سر گرفته شد. اما عهد شکنان در رهبری جمهوری اسلامی به حزب یوروش بردند رهبران و کادرهای برجسته ای حزب را به اتهام محارب با خدا و مفسد فی الارضی از دم تیغ گذارند بقابای کادرها و عده ای از اعضای حزب از مرزهای اتحاد شوروی گذشتند و در آذربایجان و ترکمنستان شوروی پناهنده شدند.

فدائیان خلق (اکثریت) قبل از اینکه در معروض تهاجم سپاه پاسداران محسن رضائی قرار گیرند به آذربایجان شوروی آمدند و بعد از مدتی به تاشکند اعزام شدند.

هنگام مهاجرت توده ای ها علی خاوری یگانه عضو هئیت سیاسی و نماینده حزب توده ایران در مجله مسائل صلح و سوسیالزم و مسئول بوری خلرجی حزب در اروپا با مقامات شوروی تماس بر قرار کرد و رهبری پذیرش مهاجرین توده ای را به عهده گرفت و در جا به جایی آنان در اتحاد شوروی مستقیماً شرکت نمود و اولین دسته ای مهاجرین در سناتوریم های با کو و سومقاییت اسکان داده شدند.

یکماه بعد بدون اینکه از مهاجرت توده ای ها اطلاعی داشته باشم. مقامات محلی با من بعنوان صدر فرقه دمکرات آذربایجان تماس گرفتند (احتمالاً با توافق خاوری) با هم به زاقولبا سناتوریم مسئولین جمهوری آذربایجان رفتیم با عده زیادی از مهاجرین توده ای نخستین بار آشنا شدم. ایران خانم ابراهیمی یگانه مهاجری بود که او را می شفاختم ایران خانم اولین بار در دسامبر 1946 به آذربایجان شوروی با خانواده لبراهیمی ها مهاجرت کرده بود. این بار دومی بود که محبور شده بود مهاجرت کند.

روز دیگر به سومقاییت رفتیم در سناتوریم کار کنان اداره برق شهر با دیگر مهاجرین توده ای آشنا شدم.

از این تاریخ سرنوشت من (لاهرودی) با سرنوشت مهاجرین توده در اتحاد شوروی گره خورد.

سر گذشت این مهاجرین هم جالب بود و هم فاجعه بار سیل مهاجرت متوقف نمیشد، توده ای ها و فدائیان از مرزهای جلفا، مغان و آستارا به آذربایجان شوروی و از مرز سرخسن به ترکمنستان شوروی سرازیر میشدند.

برای کنترل و نظارت به مهاجرین، لاهرودی (من) از جانب حزب توده ایران، علی توسلی (حسن) او از جانب فدائیان اکثریت مرتب به مرز میرفتیم و با مهاجرین تازه وارد دیدار می کردیم. وضع سیاسی آنها را بررسی می نمودیم و به ویژه به کسانی که با خانواده خود از مرز گذشته بودند توصیه میکردم داوطلبانه به کشور باز گردند و کم نبودند از توده ای ها این توصیه را می پذیرفتند و برمی گشتند. در بازگشت این قبیل افراد اردوگاه موقت نقش کمی نداشت. در اولین وهله درک میکردند که زندگی در مهاجرت آنقدر نیز آسان نیست و ترجیح می دادند توصیه ما را بپذیرا شوند و برگردند و بر می گشتند.

بر میگردیم به باکو. باکو امکان فوق العاده برای پذیرفتن مهاجرت نداشت قرار شد عده ای از این مهاجرین به جمهوریهای دیگر فرستاده شوند. یاد آوری می کنم که خاوری بعنوان عضو هیأت سیاسی در جریان بود و بارها به باکو می آمد، به لنکران و جلیل آباد مسافرت میکرد با مهاجرین ملاقات می نمود و توصیه هائی به آنها میکرد و با مقامات محلی در باکو و در لنکران و جلیل آباد دیدار می نمود.

قرار شد 200 نفر از مهاجرین مقیم باکو و سومقاییت به شهر مینسک منتقل شوند. همه آنها با هواپیمای در بستی به شهر مینسک فرستاده شدند و در ساختمان نو ساز چند طبقه ( خانه 4) اسکان داده شدند. انتقال به مینسک شهر نوساز پایتخت جمهوری روسیه سفید سر آغاز زندگی جدید برای مهاجرین توده ای گردید.

در جریان انتقال مهاجرین من با احمد اف رئیس هلال احمر آذربایجان شوروی با آنان به مینسک رفتیم. خانواده ها و مجردین جداگانه در خانه های مستقل منزل گرفتند. این منازل با تمام اسباب و وسایل زندگی مجهز شده بود. روز آخر که قرار بود به باکو گردیم.

کمیسیون سه نفری مرکب از اکبر شاندرمنی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، زرکش مسئول کمیته ایالی حزب در شیراز نادر ریش سفید و مترجم زبان روسی برای اداره امور معیشتی مهاجرین منتصب شدند. انتصاب این سه نفر موجب اعتراض شد و از آنجمله اعتراض تنی چند از رفقائی از تبریزی شد. از این تاریخ فعل و انفعالات و تغییر و تحولات در سازمان حزبی در مینسک آغاز گردید.

چند ماه بعد تقی موسوی برای سرپرستی سازمان حزب به شهر مینسک اعزام شد تا تشکیل کنفرانس ملی مسئولیت این سازمان را بعهده داشت. طولی نکشید شهر باکو مجدداً پراز مهاجرین شد. سناتور یوم باکو و سومقاییت هر روز مهمانان جدیدی را می پذیرفتند. محلی برای اعزام آنها در جمهوریهای دیگر موجود نبود. قرار شد باکو هزینه مهاجرت را از محل بودجه

جمهوری تأمین کند و آنها را در شهر باکو اسکان دهد. مردم آذربایجان و بطور کلی مردم شوروی این بار سنکین را بخاطر کمک به حزب برادر به عهده میگرفت. در شرایطی که 124 هزار خانواده در شهر باکو سالها برای گرفتن خانه در نوبه بودند.

مردم آذربایجان از قدیم الایام به ایران و ایرانیان علاقه داشتند. بدین سبب بود که در روز دشوار از برادران خود با میل و رغبت پذیرائی میکردند. و خانه هایی که برای اسکان آنان ساخته شده بود در اختیار ایرانیان قرار میدادند. خانه ها بر مبنای تعداد افراد خانواده میان مهاجرین تقسیم میشد. برای هر یک از مهاجر یک دست لباس و 150 ربل هزینه زندگی در هر ماه به مدت شش ماه در اختیار آنان قرار داده شد. مهاجرین از سناتور یوم ها به شهر باکو در منطقه احمدلی و گونشلی منتقل شدند.

کادرهای حرفه ای فرقه دمکرات آذربایجان در جا به جا شدن مهمانان توده ای تمام روز بدون استراحت به خانه های آنان سر می زدند. حتی چکه آب شیر خانه ها را تعمیر کردند. اداره خانه ها با اولین تلفن در این خانه ها حاضر میشدند و کمک های لازم انجام می دادند، اسلام انجمن نور معاون صدر جمعیت مهاجرین، شعبان یعقوب زادگان پیر مرد توده ای هر روز چند بار از پله های این خانه ها بالا رفته و پایین می آمدند و مشکلات معیشتی آنان را حل می نمودند.

مشکل «لاینحل» زمانی آغاز گردید که مسئولین کارخانه ها و کارگاهها در کلوب فرقه دمکرات آذربایجان حاضر میشدند با مهاجرین صحبت می نمودند و چند نفر را نام نویسی می کردند. آنان را با خود به محل کار می بردند. فقط دو نفر از مهاجرین که با کامپوتر آشنای داشتند. مطابق تخصص خود به کار گمارده شدند، بقیه به عنوان کارگر در کارخاناهای شهر باکو مشغول به کار شدند.

### مهاجرین در ترکمنستان شوروی

کادرهای ترکمن حزب اکثریت از طریق سرخس وارد جمهوری ترکمنستان می شدند. طبق معمول مأمورین سرحد وضع مهاجرین را بررسی می کردند و با اجازه مقامات جمهوری به سناتور یوم دولتی در حومه چارگو منتقل می نمودند. مدتی در آنجا اقامت می کردند و پس از دیدار با نماینده حزب توده ایران آنها را به شهرهای چارگو و ماری ( نزدیک خرابه های شهر قدیمی مرو ) می آوردند و در خانه های نوساز اسکان می دادند.

همه وسایل زندگی را در اختیار آنها قرار می دادند. من بطور مرتب به عشق آباد، چارگو و ماری می رفتم و از نزدیک با وضع زندگی آنها آشنا می

شدم. جلسات عمومی تشکیل می شد. بحث داغ در باره وضع ایران و سیاست حزب در قبال جمهوری اسلامی ایران در می گرفت.

قرار شد حوزه حزب در چارچو و ماری تشکیل شود. مهاجرین توده ای نظریات خود را در چارچوب حوزه حزبی مطرح کنند. هیأتی انتخاب شد. و مسئولیت آن به یک نفر رفیق ترکمن واگذار گردید. محسن حیدریان مسئولیت شعبه تبلیغات را به عهده گرفت. به وسیله این شعبه روزنامه دیواری منتشر می شد. محسن حیدریان در میان مهاجرین برای خود منزلتی قائل میشد. او می خواست رهبری سازمان حزبی چارچو را از آن خود سازد. برای همین منظور بحث های طولانی در حوزه راه می انداخت. رفیق ترکمن را که مسئول سازمان حزبی و روابط مهاجرین با مقامات محلی بود، عملاً قبول نه می کرد. بارها به ایشان (حیدریان) یاد آوری کردیم که اکثر مهاجرین ترکمن هستند. رفیق رابط با مسئولین محلی به زبان ترکمنی صحبت می کند. لذا کنار گذاشتن وی از مسئولیت صلاح نیست. وانگهی مسئول غیر ترکمن بدون مترجم نه می تواند با محلیها صحبت کند و باید مترجم ترکمن سخنان مسئول غیر ترکمن را ترجمه کند و به مسئولین محلی برساند. در عین حال مسئولیت در مهاجرت آن قدر هم آس دهن سوز نیست. حیدریان با درک این واقعیت باید بدون سر و صدا با مسئول ترکمن همکاری میکرد. درست یادم نیست، شاید نام رفیق ترکمن احمد بود.

در حوزه یحیی نامی در برابر حیدریان و او می ایستاد و در گیری لفظی شدت می یافت. خود حیدریان کار شبانه داشت شبها در محل کار می خوابید بدین سبب امکان داشت کار تبلیغاتی را به خوبی انجام دهد و با عمل خود موجب کشمکش ها نشود.

شهر ماری در چند کیلومتری مرو پایتخت باستانی خراسان واقع بود. ما را برای دیدن این شهر بردند. در محلی جزئی بزرگ خاک چیز دیگری ندیدیم. ترکمنستان بویژه حوالی شهر مرو زیر آفتاب سوزان بیابانی بود لم یزرع. هزاران سال فارس زبانان و ترک زبانان آسیای مرکزی بهترین و با ارزش ترین تمدن بشری را بوجود آوردند. اکنون ویرانه های این شهر ایوان مدائن را در خاطره ها تداعی می کند.

مهاجرین ساکن شهر ماری نه مسئله معیشتی داشتند و نه مسئله سیاسی و سازمانی من بارها برای دیدن رفقای حزب به این دو شهر می رفتم چند روز کنار هم جمع می شدم مسائل مربوط حزب و سیاست بحث و تبادل نظر می کردیم. آنها تا آخر پرسترویکا همانجا ماندند و از آنجا نیز راهی اروپا شدند. من فقط دو نفر از آنها را (بچه های ترکمن) در شهر کنل آلمان (1989) در حوزه حزبی دیدم و خوشحال شدیم که بار دیگر همدیگر را دیدیم و از وضع زندگی خود اطلاع پیدا کردیم.



در جریان مسافرت به عشق آباد در تابستان داغ به سرخس رفتم. در سرخس گرمای هوا به 40 درجه میرسید. در پادگان نظامی با یک نفر از رفقای حزبی ملاقات کردم او بعد از بازگشت به ایران مجدداً به ترکمنستان برگشته و بعد از این ملاقات رهسپار اروپا شد.

### پلنوم هجدهم

(1363)

تقریباً یکی دو سالی وقت لازم بود که مهاجرین توده ای در اتحاد شوروی جابه جا شوند. برای تشکیل پلنوم جهت احیای سازمان حزب در خارج از کشور اقدام گردد.

تشکیل پلنوم به دو علت ضرورت داشت.

1- رهبران سرشناس انقلابی در اسارت بسر می بردند. آنها در برابر شکنجه های غیر قابل تصور قدرت مقاومت را از دست دادند و نتوانستند از عقاید سیاسی خود دفاع کنند.

2- جمهوری اسلامی فعالیت حزب را غیر قانونی اعلام کرد و رهبران اسیر حزب را وادار نمود که انحلال حزب را تأیید نمایند.

در چنین وضع بغرنج که جو ترس و وا همه سازمانهای چپ ایران را فرا گرفته بود، عده ای از اعضا و کادرهای حزبی مانند سربازان ارتش شکست خورده از کشور خارج شدند در کشور دوست و هم‌رزم اتحاد شوروی پناه گرفتند و مورد مهر و محبت مردم شوروی واقع شدند.

1- در این زمان 19 نفر عضو اصلی و مشاور کمیته مرکزی در خارج بسر می بردند. از آن حمله 1- اکبر شاندار منی عضو اصلی، 2- ژیلای سیاسی 3- فرهاد فرجاد 4- محمد اسمنی اعضا مشاور کمیته مرکزی بعد از یورش به حزب هم‌زمان با دیگر مهاجرین از ایران خارج شدند. شاندار منی به شوروی آمد، 3 نفر عضو مشاور فوق الذکر از راه دیگری به اروپا رفتند 5- حبیب الله فروغیان در معیت تقی موسوی و دختر میزانی یک سال قبل از دستگیری رهبری حزب مخفیانه از ایران خارج شدند و به شوروی آمدند. 6- خسرو امیر خسروی بعد از پلنوم 16- با پاسپورت ایرانی به شکل قافونی به ایران رفت بعد از یک سال فعالیت حزبی به فرانسه باز گشت. 7- فریدون آذر نور مشاور بنی صدر اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران مدتی دیرتر از ایران خارج شد و در ترکیه دستگیر کردید. «میگویند» او با داشتن اشیای قیمتی با خود «علت» دستگیری وی شده بود. (گناهِش به گردن راوی) اما خانمش از پاریس به ترکیه آمد و موفق شد همسرش را آزاد کند و به پاریس برود.

8 - علی خاوری عضو هیأت سیاسی حزب توده ایران و نماینده حزب در مجله مسائل صلح و سوسیالزم و مسئول بوروی خارجی حزب در اروپا در پراگ اقامت داشت.

9 - اردشیر آوانسیان در ارمنستان شوروی 10- رضا رادمنش، 11- ایرج اسکندری 12 - آشوت شهبازیان در لاپیزیک 13 - داود نوروزی 14- کاظم ندیم (عباس) در برلین شرقی، 15 - امیر علی لاهرودی 16 لطفعلی اردبیلیان، 17 عظیم عزیززاده، 18- مارتیک گریگوریان در باکو، 19 فرهاد عاصمی عضو مشاور در آلمان غربی، 20 محمد کاظمی عضو مشاور در برلین غربی اقامت داشتند.

همه این رفقا در پلنوم 17 به عضویت اصلی و مشاور انتخاب شده بودند. اردبیلی، عزیززاده و مارتیک گریگوریان منتخب پلنوم 15 بودند. برای تشکیل پلنوم 19 نفر عضو اصلی و مشاور حزب در شرایط اضطراری کافی بود. به اضافه عده ای از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران از فرقه دمکرات منتخب پلنوم 15 نیز حق داشتند در پلنوم شرکت کنند و شرکت کردند.

بنابه اطلاع دقیق از منابع موثق لاهرودی بدون آنکه نامش در لیست اعضای کمیته مرکزی منظور شود در پلنوم 17 به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شده بود.

متأسفانه شمار دقیق و نام اعضای کمیته مرکزی حزب از فرقه به جز لاهرودی و اردبیلی و عزیززاده در دست نیست. در چنین شرایطی پلنوم هیجدهم در یکی از شهرهای چک و اسلواکی تشکیل شد.

گزارش برای ارائه به پلنوم و متن اسناد و مدارک را خاوری و صفری تهیه کردند.

عده ای از کادرهای حزب که بعد از یورش از کشور خارج شده بودند در پلنوم شرکت کردند.

در عین حال هیأت نمایندگی فدائیان خلق (اکثریت) تحت سرپرستی فرخ نگهدار بعنوان مهمان در پلنوم شرکت نمود.

در جلسه اول مسئله احیای عضویت حمید صفری مطرح شد خود صفری به جلسه دعوت شد و بارای گیری عضویت صفری در کمیته مرکزی تأیید گردید.

بعد از خوانده شدن گزارش بحث ها آغاز گردید - اکثر اعضا کمیته مرکزی در بحث شرکت کردند، رادمنش بعد از سخنرانی جلسه را ترک کرد و به لاپیزیک باز گشت رادمنش در سخنرانی خود اتحاد شوروی و سوسیالزم را

مورد تجلیل قرار داد و درباره کیانوری حرفی به زبان نیاورد. اما اسکندری به پلنوم آمده بود که کیانوری را « اقسا» کند. او مطلبی از مقدمه دکترای کیانوری که حاوی تمجید از رضا شاه بود با خود آورده بود تا ثابت کند کیانوری با چنین بیوگرافی شایسته نبود مسئولیت رهبری حزب را به عهده بیگردد.

موضوع دیگر مسئله وحدت حزب با فدائیان خلق ( اکثریت) بود.

1- هیأت نمایندگی فدائیان خلق ( اکثریت) با استفاده از وضع مساعد میگوشتید در همین پلنوم مسئله وحدت عملی شود: برای همین منظور با تک تک کادرهای حزب وارد مذاکره و مباحثه میشدند.

2- بحث های طولانی درباره خصلت انقلاب بهمن و ماهیت طبقاتی هیأت حاکمه جمهوری اسلامی انجام گرفت و سیاست دوران دبیر اولی کیانوری نسبت به جمهوری اسلامی تغییر کرد و طرد ولایت فقیه بعنوان شعار پذیرفته شد.

3- در پایان کنفرانس گزارش تأیید گردید هم چنین قطنامه پلنوم، پیام پلنوم به مردم ایران پیام درباره زندانیان سیاسی، اعلامیه درباره سیاست ماجرا جویانه رونالد ریگان، قطنامه پیرامون تدوین برنامه حزب قطنامه درباره ضرورت وحدت حزب توده ایران با سازمان فدائیان خلق ( اکثریت) تصویب شد.

پلنوم با انتخاب هیأت اجراییه بکار خود پایان داد: بدین طریق حزب توده ایران موجودیت خود را حفظ نمود. اما موانع و مشکلاتی در سر راه موجود بود که حل آن در آینده با دشواریهای عدیده ای مواجه شد، رفیقان نیمه راه رفتند، آبدیده ها ماندند و مبارزه برای آزادی و دموکراسی را ادامه دادند. در پایان این نوشته قسمتی از قطنامه مصوب پلنوم را برای چشم انداز به دور نمای سیاست حزب می آوریم.

### وظایف سازمانی

1- مهم ترین، عاجل ترین و مرکزی ترین وظیفه ای که در حال حاضر در برابر حزب ما قرار دارد احیای سازمان های خود در کشور است. بدین منظور مراتب زیر باید در نظر گرفته شود:

- مراعات اصول چهار گانه عدم تمرکز، ترجیح کیفیت بر کمیت، تلفیق کار علنی و مخفی و حفظ اسرار حزبی:

- اجتناب از پیوستن شاخه ها و هسته ها به یک دیگر و حفظ استقلال هسته های کوچک:

- مراعات بدون قید و شرط انضباط حزبی:

- مسدود ساختن طرق اشاعه هر گونه اطلاعات حزبی و موظف ساختن تک تک افراد حزب به حفظ سریت:
- مسدود کردن راههای رخنه دشمن به درون حزب، اتخاذ تدابیر عاجل از جانب هیأت سیاسی در این زمینه.
- 2- ارگان‌های رهبری حزب باید با در نظر گرفتن شرایط مخفی، اصل کار جمعی با مسئولیت فردی را مبنای کار خود قرار دهند و از به کار بردن شیوه‌های فرماندهی و اداری احتراز جویند.
- 3- سازمانهای حزبی باید عرصه کار و فعالیت طبقه کارگر را به میدان اشاعه نظرات حزب مبدل کنند. برنامه حزب را در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به میان توده‌های زحمتکش، جوانان، دانشجویان، دانش‌آموزان، زنان و روشنفکران ببرند. از لحاظ اهمیت خاص مبارزه دهقانان علیه بزرگ مالکان و با در نظر گرفتن امتناع رژیم از اصلاحات ارضی رادیکال باید به کارمیان دهقانان توجه خاص مبذول گردد.
- 4- تجدید سازمان حزب در کشور مهم‌ترین، حادثترین و مرکزی‌ترین مسئله ما در حال حاضر است. بدون حل این مسئله مهم و حیاتی، حل دیگر مسائل ممکن نیست. احیاء و تحکیم سازمانهای حزبی کاراً و منضبط و منسجم در کشور کاریست دشوار، که تنها در صورت احتراز از کار عجولانه، در صورت انتخاب صحیح افراد متناسب از نظر صداقت به جهان بینی حزب و مقاومت در برابر دشمنان و مراعات کامل حرکت سنجیده ممکن است. کار حزبی باید به نحوی که ثمرش بیشتر و ضربه پذیری آن کمتر باشد و با به کار بردن حداکثر هوشیاری انقلابی برای جلوگیری از نفوذ دشمن در حزب، سازمان داده شود.

### وظایف تبلیغی و ترویجی

- 5- پلنوم متذکر می‌شود که باید دقت زیادی به فعالیت تبلیغاتی و ایدئولوژیک حزب مبذول گردد. فعالیت تبلیغی و ترویجی حزب باید متوجه توضیح استراتژی و تاکتیک حزب، استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، تجهیز ایده‌ای مردم ایران با روح علاقه به صلح، دموکراسی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم، دوستی با کشورهای سوسیالیستی و نهضت‌های آزادی بخش و روح پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع باشد.
- 6- در مرحله کنونی فعالیت تبلیغی و ترویجی باید نکات زیرین مورد توجه قرار گیرد:
- تجدید سازمان فعالیت مطبوعات حزبی بر اساس خط مشی مصوب پلنوم به قصد جلوگیری از نوسانات در عرصه نظرات حزب:

- توجه خاص به نقش سازماندهی ارگانهای تبلیغاتی:
- انعکاس خواست های مترقی و مطالبات عاجل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی توده های زحمتکش در مطبوعات و نشریات و دیگر ارگان های تبلیغاتی حزب:
- حمایت از کلیه مجاهدات و مساعی سازمانها و گروه های مترقی و انقلابی و ضد امپریالیستی اپوزیسیون که در خیر و صلاح عمومی و در جهت اتحاد این نیروها است در فعالیت تبلیغی و ترویجی حزب:
- تعرض ایدئولوژیک وسیع به منظور عقیم ساختن تبلیغات سوء گروههای ضد توده ای و ضد کمونیستی اشاعه سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز در میان توده ها و تبیین پیوند ناگسستنی این سیاست با مبارزه انقلابی و بویژه مبارزه ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق های میهن ما:
- محکوم کردن هر گونه بازداشت و محاکمات غیر قانونی، هر نوع شکنجه، بدون در نظر گرفتن وابستگی سازمانی:
- افشاء سیاست ماجراجویانه و تجاوز کارانه امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و توضیح سیاست صلح طلبانه جامعه کشورهای سوسیالیستی و پیشاپیش آن اتحاد شوروی:
- افشاء همه جانبه امپریالیسم، صهیونیسم، نژادپرستی و آپارتاید:
- پشتیبانی همه جانبه از جنبش های آزادی بخش ملی در سراسر جهان.

### انفصالیون

انفصالیون گام نخست را در جهت گریز از مرکز برداشتند. این گروه خود را زیر پوشش مارکسیزو و لنینیزم پنهان میکردند و میکوشیدند خود را بلشویک تر از بلشویک ها جا بزنند. آنها در صفحه دوم جزوه «ما و حزب توده ایران» سال 1366 نوشته بودند: «گسست ما از حزب توده ایران بمثابة یک سیستم نظری تشکیلاتی "منسجم" با سابقه پراتیک و سنتهای خاص خود، گسست از کلیه وجوه انحرافات درهم تنیده و چند وجهی است.»

در جریان انفصال بابک امیر خسروی، اکبر شاندرمنی و حبیب الله فروغیان نقش اساسی داشتند. رابط حبیب الله فروغیان در باکو، بیژن احمد زاده بود. اکبر شاندرمنی از طریق کاظم و امیر جواهریان و بابک امیر خسروی دیگران را بر علیه حزب تحریک میکردند! با نظر دقیق به فاکتهای زیر میتوان بخوبی دریافت که این یورش از درون بحزب، یکی کاری ترین ضربه به حزب بود.

شاندرمنی پس از تشکیل کنفرانس ملی و قبل از جدائی انفصالیون در استعفای خود مینویسد: «بنابر این "کنفرانس به اصطلاح ملی" جز یک توطئه

آشکارا ضد حزب توده ایران نبوده است که گروهی از همان فردای یورش وحشیانه آخوندها به حزبمان در صددش بودند.

( استعفا نامه شاندرمنی صفحه 5 منتشره از سوی بابک امیر خسروی )  
بابک امیر خسروی در نامه خود به کمیته مرکزی مینویسد: « راهی که هیأت سیاسی در پیش گرفته است راه اضمحلال و تلاش تدریجی حزب ماست.»  
صفحه 38 نامه سرگشاده بابک به کمیته مرکزی

بابک امیر خسروی در جای دیگر مینویسد: « لذا تن دادن به چنین " رهبری " بمعنی زیر پا گذاشتن سنن انقلابی حزب توده ایران مغایر با آگاهی، شرف کمونیستی و بویژه عدول از شیوه مشی لنینی مبارزات داخلی حزبی است.»

صفحه 9 نامه سرگشاده به کمیته مرکزی پائیز سال 63  
بابک امیر خسروی در جواب نامه اردشیر آوانسیان مینویسد: « از سوی خود و همه همزمانی که اینک پرچم توده ایهای مبارز جدا شده از حزب ( انفصالیون ) را برافراشته اند، از تفاهم و پشتیبانی تو و شاندرمنی محک صحت راه دشواری است که ما در پیش گرفته ایم.»

جواب بابک امیر خسروی به رفیق آوانسیان صفحه 23  
بابک امیر خسروی در صفحه 30 جزوه ما و کنفرانس می نویسد: « طی هفته های پس از "کنفرانس ملی" شعله های عصیان و اعتراض به برگزاری این نشست بی صلاحیت و غیر قانونی و تصمیمات آن همه سازمانهای حزبی را فرا گرفت.»

و نهایت اینکه انفصالیون در « بیانیه ما » می نویسند: « ما بمثابة بخشی از کادرها و اعضای مبارز حزب توده ایران که چه قبل و چه در حال حاضر از موجودیت برآمده از " کنفرانس ملی " گسسته ایم، خود را جزئی از نیروهای انقلابی انفصالی از حزب میدانیم و مجموعه این نیروهای انفصالی را با سه محور تشخیص میشناسیم:

الف- حاملین تجربه غنی با اپورتونیزم راست متشکل  
ب - حاملین تجربه مبارزه درون توده ها با نفی انحرافات در این مبارزه  
ج - حاملین درک واقعی از ضرورت هژمونی طبقه کارگر بر انقلاب ایران در پرتو عمیق از نفی دیالکتیکی سیاست رفرمیستی که خود مجری آن بودیم.»

صفحه 46 بیانیه ما

### انحلال طلبی در کسوت اصلاح طلبی قطعه نامه اول (1367)

بعد از انفصال گروهی از حزب، انحلال طلبی در میان مهاجرین توده ای مقیم باکو اوج گرفت. در اردیبهشت سال 1367 (مه 1988) جلسه جنجال برانگیزی در کلوب فرقه دمکرات آذربایجان سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان تشکیل شد. "تصادفاً" این گردهمایی با حضور علی خاوری دبیر اول حزب برگزار گردید. در این گردهمایی "قطعه نامه ای" مبنی بر انحلال کمیته مرکزی و هیأت سیاسی تصویب شد. امضاء کنندگان قطعه نامه برای قانونی جلوه دادن خواسته های ضد حزبی خود عنوان پرطمطراق "برون رفت از بحران سیاسی- سازمانی را بر سر لوحه قطعه نامه برگزیدند.

در مقدمه این قطعه نامه با بیان کلمات و جملات عوام فریبانه، از قبیل "حزب ما گرفتار بحران عمیق، همه جانبه و روز افزون است." متوسل شدند. بنابه این ادعای سخیف "این بحران توان انقلابی، حثیت ملی، جذابیت توده ای و بین المللی، اوتوریت سیاسی و معنوی، قانونیت اساسنامه را زیر علامت سؤال برده است." راستی این ادعاها محصول تراوش مغز نویسندگان این جملاتی است که، دنبال نوش داروی بعد از مرگ سهراب می رود. در حالیکه توان ملی حزب با نمایش شوی تلویزیونی رهبران حزب از میان رفته بود. با کنار گذاشتن صفری، لاهرودی نمی توان توان انقلابی را به حزب برگرداند.

در سطور پایانی مقدمه قطعه نامه آمده است.

"...خاتمه دادن به بحران کنونی و جلوگیری از فروپاشی (دقت کنید کدام فروپاشی؟) پایان دادن به شیوه های رهبری، دستیابی به اعتبارات شایسته حزب با سایر نیروهای انقلابی، برای ایجاد یک آلترناتیو انقلابی در مقابل رژیم مرتجع جمهوری اسلامی و نهایتاً آزادی خلقهای میهن در بندمان، پیشنهادات و نظرات خویش را که، اهداف و اشتیاق و تمایلات عمیق ما را منعکس میکند، ارائه می کنیم." چه کلمات زیباست؟ اما این سخنان از ته دل برون نمی آمد. بخاطر دلسوزی بیان نمی گردید. زیرا اگر نویسندگان این جملات به مقابله نمی پرداختند. برعکس دست به هم داده از همه امکانات استفاده میکردند و به احیای حزب توده ایران در مهاجرت نائل میشدند. اما اینان راه تخریب و چند دستگی را در پیش گرفتند و در نهایت امر در برزخ ناکجا آباد سرگردان ماندند.

در بخش پایانی مقدمه قطعه نامه گفته میشود:

"برای رسیدگی به موارد گفته شده در فوق لازم است جلسه صلاحیتداری در سطح حزب (در سطح مهاجرت) تشکیل گردد. در این راستا بند الف

قطعنامه دبیر اول حزب را موظف می‌سازد در ظرف دو ماه این جلسه صلاحیت‌داری با تشکیل هیأت اجرائیه موقت مرکب از خاوری، آوانسیان، بلوریان، کسرائی، برومند، حشمت رئیسی و ایراندوخت ابراهیمی تشکیل دهد. در تبصره این بند حقوق، اختیارات و وظایف هیأت اجرائیه موقت به ترتیب اولویت عبارتند از

- 1- ظرف 6 ماه جلسه صلاحیت‌دار برای ترمیم رهبری... و تدارک برگزاری کنگره سوم حزب توده ایران بر اساس بنیادهای لنینی تشکیل دهد.
- 2- کلیه شعب و سازمان‌های حزبی تا تشکیل جلسه صلاحیت‌دار زیر نظارت مستقیم هیأت اجرائیه موقت قرار گیرد.
- 3- کنفرانسهای محلی برای انتخاب کمیته محلی و کشوری در مهاجرت را سازماندهی کند.
- 4- هیأت اجرائیه موقت موظف است کمیسیون‌های جهت‌رسانی به شکایات و اختلافات درون رهبری، ... تشکیل دهد و روابط ارگانیک با سازمانهای انقلابی، بویژه سازمان برادر - فدائیان خلق اکثریت در عالیترین سطح برقرار نماید.

ب- وجود این هیأت به خودی خود آئین نامه مصوب پلنوم دیمه را لغو کرده و از هرگونه اخراج، تعلیق، تنبیه و نقل و انتقالات غیر ضروری جلوگیری کند.

تبصره- رهبری حزب موظف است که این قطعنامه را در اختیار سازمانهای حزبی قرار دهد و نظر آنان را جویا شود. نیازی به تفسیر نیست. قطعنامه چی عا فکر می‌کردند با بیان کلمات غلاظ و شداد میتوان سازمان نو پای حزبی در مهاجرت را از بین برد. اما نمی‌فهمیدند یا نمی‌خواستند بفهمند که، با صدور قطعنامه نه سازمان حزبی منحل میشود و نه اعضای صدیق و با ایمان حزب تحت تأثیر افراد ضد حزبی قرار می‌گیرند. انحلال طلبان بعد از یکسال فهمیدند که راه ترکستان را در پیش گرفته‌اند و یا به عبارت دیگر تبرشان به سنگ خورد و در سال بعد قطعنامه نسبتاً " ملایمتری تصویب کردند که در پی این نوشته می‌آید.



### قطعنامه دوم (1368)

قطعنامه چی ها ظاهراً خود را از حزب جدا نمیساختند. مرتب جلسه تشکیل میدادند و رهبری حزب را از چپ و راست مورد انتقاد قرار میدادند. اما عملاً حساب خود را از حزب جدا کرده، هم چون گروه مستقل تحت نام « هیأت پیگیری» فعالیت میکردند.

اکنون درباره « سندی» از هیأت پی گیری قطعنامه چی ها با خواننده بگفتگو می نشینیم. این « سند» در مرداد 1368 تحت عنوان « اسناد کنفرانس محلی اکثریت اعضای سازمان حزب توده ایران - باکو ( قطعنامه ) منتشر شده است که حاوی « اطلاعیه، گزارش هیأت پیگیری، ( 14 صفحه)، پیام به خانواده شهدا .... و پیام به اعضای حزب توده ایران، ترور. ع. قاسملو و قطعنامه این کنفرانس ... است.

نخست از گزارش « هیأت پیگیری » شروع می کنیم:

« هیأت پیگیری» در این گزارش رهبری حزب را در فعالیت تفرقه جویانه، در «استفاده از شیوه های کهنه و غیر لنینی تشکیلاتی، در رخنه دادن روحیات منسوخ فرقه دمکرات، و در قبضه حیات سیاسی حزب در باکو توسط رهبری این فرقه» متهم می کند و آنرا مایه و پایه اختلافات همه جانبه در تمام سطوح میان اعضای حزب و رهبری در محل قلمداد می کند. بنابه ادعای « هیأت پیگیری» ( قطعنامه چی ها) این به اصطلاح اختلافات مشکلات و نارسائی های متعدد ( کدام مشکل و نارسائی؟) در زمینه سازمانی سیاسی و تئوریک؟ ایجاد نمود.

موج گزارش نویس هیأت پیگیری زمانی گرفته میشود که به کنگره 27 حزب کمونیست گورباچف استناد می کند و از آن الهام میگیرد. ( تاریخ تکرار میشود، اما بشکل کمدی زیرا عین همین اتهامات به رهبری فرقه دمکرات آذربایجان با استناد به کنگره 22 حزب کمونیست خروششوف مطرح میشد.)

گزارش نویس در این مورد می نویسد: « هوشیاری و شناخت رفقا از تحولات و جذب نظرات و اندیشه های نوین بعد از کنگره 27 ح ک ش باعث تقویت جسارت و شهامت مبارزه خواهی در آن گردید.» به عبارت دقیق تر اندیشه ای نوین گورباچوف جسارت و شهامت این «مبارزین» را به حدی تقویت کرده بود که آنها افکار و اهداف پلید گورباچوف خائن را در سازمان نوپای حزب توده ایران در مهاجرت بکار میگرفتند. تا سدی در برابر احیای سازمان حزب ایجاد کنند و یا تحت نام « انفصال» قطعنامه و دیگر عناوین پر طمطراق حزب را داغون کنند و عده هر چه زیاد تر از مهاجرین را از حزب روگردان

کنند و کردند. بطوری که با فرار از حزب در وادی حرمان غرق شدند و سرگردان ماندند.

به نظر گزارش نویسنده این عوامل باعث واکنش سریع در مقابل فراکسیون رهبری شد.

خروشچف، بعد از کنگره 20. ح.ک. شوروی. مولوتف، بلقائین، کاکانویچ و شپیلوف را با اتهام گروه ضد حزبی از پیش پای خود کنار زد، گورباچف نیز عده ای از رهبران با سابقه، با ایمان و مجرب حزب را از جمله حیدر علی اف را وادار به استعفا نمود. این عمل خروشچف و گورباچف کودتا از بالا بود. ولی گروه و گروهک ها در مهاجرت علیه حزب توده ایران به کودتا از پائین دست زدند. آن دو در عمل ضد حزبی خود موفق بودند، اما اینها ( مخالفین حزب ) به جز کنار کشیدن خود از حزب چیزی عاید شان نشد.

جالب است که معترضین بشکل سیستماتیک و با برنامه خود را در برابر حزب قرار دادند. این اعتراض به خاطر اصلاح حزب نبود. بلکه برای از بین بردن حزب سازمان دهی میشد.

دقت کنید و به بینید گزارش نویسنده «هیأت پیگیری» چه میگویند.

آنها میکوشند خاوری را متهم کند که با صفری تبنانی کرد و از مسئولین فرقه دمکرات بهره گرفت و از روابط انترناسیونالیستی استفاده نمود و پلنوم « بروکراتیک» 18 را سرهمندی کرد و از این طریق فراکسیون رهبری را به وجود آورد.

بنابه ادعای گزارش نویسنده فراکسیون رهبری همان هیأت سیاسی 5 نفره ( خاوری، صفری، فروغیان، لاهرودی و نام پنجمی یادمانده ) جدید است که پلنوم 18 آنرا انتخاب نمود، تصمیمات پلنوم 17 را درباره اخراج صفری لغو نمود و همونیزم اداره فرقه مورد حمایت حزب کمونیست آذربایجان شوروی به حزب تحمیل شد.

بنابه به این «دلایل» گزارش نویسنده قطعنامه چی ها منکر مشروعیت پلنوم 18 میشوند و ادعا میکنند که فروپاشی حزب با تشکیل و گسترش جنبش اعتراضی در رهبری و بدنه حزب با این پلنوم ارتباط دارد.

همه این ادعاها را برای نفی مشروعیت کنفرانس ملی و پلنوم 19 پیش می کشیدند تا بدین وسیله موجودیت حزب را زیر سؤال به برند.

گزارش نویسنده قطعنامه چی ها اعتراف میکنند که برای «افشاء» رهبری حزب به تاکتیک نوشتن نامه به احزاب برادر مؤسسه شدند. این نامه ها که مصوبات پلنوم دیمه را زیرسؤال می بردند، در حوزه ها مطرح می میشد و به امضای هواداران خود می رساندند و مستقیماً به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی می فرستادند. قطعنامه چی ها در هر حوزه طرفدارانی داشتند.

اینها برای جمع کردن امضاء جا ر و جنجال راه می انداختند و بدین وسیله از اعتماد رفقا نسبت به حزب برادر سوءاستفاده میکردند. این مسئله بارها در کمیته مسئولین حوزه ها مورد مذاکره قرار میگرفت و به اینها گوش زد میشد که نوشتن نامه به حزب برادر بهانه ای در دست دشمنان خواهد بود تا بگویند حزب توده ایران وابسته و دست نشانده ای بیش نیست. اما این تذکرها کارگر نمی افتاد و نامه نوشتن بشکل وسیعی ادامه می یافت. در این مورد بعداً سخن خواهیم گفت.

گزارش نویسی می نوشت:

« همزمان با تنظیم قطعنامه خاوری به باکو آمد. تلاش وی برای انجام ملاقاتهای فردی و جدا گانه بی نتیجه ماند. او در جلسه عمومی... شرکت کرد در یک سخنرانی کوتاه و با توسل به زیر سؤال کشیدن رسمیت جلسه سالن را... ترک نمود. اما جلسه... به کار خود ادامه داد و قطعنامه 16 اردیبهشت 1367 در همین جلسه صادر شد. اما خاوری نتوانست آنها را از عمل ضد حزبی منصرف کند

بدین جهت در این صحنه سازی شرکت نکرد و با هواداران حزب جلسه را ترک کرد. عده ای در سالن ماندند و قطعنامه را امضاء کردند. حشمت الله رئیسی گرداننده جلسه قطعنامه را خود امضاء کرده و دیگران را دعوت نمود که آن را امضاء کنند.

بعد از خارج شدن قطعنامه چی ها از سالن جلسه، هواداران حزب وارد سالن شدند و عمل ضد حزبی قطعنامه چی ها را محکوم نمودند. قطعنامه چی های بحران آفرین در مینسک و کابل نیز هوادارانی دست و پا کرده بودند تا نگذارند. حزب توده ایران در مهاجرت پا به گیرد و سازمان منسجم پایه گذاری شود و بتدریج اعضای پراکنده حزب را در داخل پیدا کند و برای سازمان دهی آنان اقدام جدی به عمل آورد.

« در کنفرانس شهری حزب توده ایران - باکو» قطعنامه 13 ماده ای تصویب شد که در مقدمه آن نوشته شده است:

« کنفرانس در شرایطی که بحران ژرفی سرا پای حزب را فرا گرفته است برگزار گردید.»

به این جمله دقت کنید: " بحران ژرفی سراسر حزب را فرا گرفته است... " باید از صادر کنندگان این "حکم" قطعی سؤال کرد، کدام بحران در کدام حزب؟ جواب باید این باشد: حزب در ایران سرکوب شد رهبران آن دستگیر و نابود شدند، فرماندهان عالی رتبه سازمان نظامی حزب را تیرباران کردند و عده ای زیادی از اعضا و کادرهای پائین خودشان را به سپاه سداران معرفی

کردند. از فعالیت سیاسی خود را کنار کشیدند و دنبال کار و زندگی خود رفتند. چند صد نفر از کادرهای دون پایه و اعضای ساده مانند سربازان ارتش شکست خورده به شکل پراکنده و دست پاچه به اتحاد شوروی آمدند و در این کشور پناهنده شدند. چند نفر از بقایای رهبری در خارج با آنان تماس برقرار کردند و به جا به جا شدن آنان پرداختند. در منطقه سکونت آنان حوزه های حزبی تشکیل دادند. کمیته ای از مسئولین حوزه ها تشکیل شد. بوسیله این کمیته، حوزه های حزبی اداره شد. حزب مانند اولین و دومین مهاجرت موجودیت خود را اعلام نمود. پلنوم هیجده برای همین منظور تشکیل گردید و از جانب حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی مورد حمایت قرار گرفت در چنین شرایطی حمله متشکل علیه حزب تحت عنوان «فراکسیون رهبری» و گروه سه نفری شدت گرفت. در چنین وضعی ادعا کردن مبنی بر اینکه بحران ژرف سراسر حزب را فرا گرفته ادعای پوچ و بدون محتوا و دوراز واقعیت بود.

در قسمت دوم مقدمه قطعنامه گفته میشود. «یکسال بعد از صدور قطعنامه (67/12/16) جنبش اعتراضی برای نوسازی انقلابی حزب وارد مرحله کیفیتاً نوینی شده است».

باز هم در این مورد سئوالی پیش می آید. در این یکسال چه اتفاقی رخ داد که «جنبش اعتراضی» کیفیت نوینی به خود گرفت. علیرغم این ادعاها، حزب کنفرانس ملی، پلنوم 19 و 20 (دیماه) خود را تشکیل داد بدون اینکه به جنجال های پرسرو صدای به اصطلاح جنبش اعتراضی توجهی داشته باشد.

قطعنامه چی ها بعد از چنین مقدمه ای به این «نتیجه میرسند» که برای جلوگیری از «فروپاشی» حزب و انجام تغییرات انقلابی در حزب شعار طرد «فراکسیون رهبری» را پیش کشند. علیرغم میل قطعنامه چی ها کنفرانس ملی تشکیل شد و رهبری جدیدی را انتخاب کرد با این همه آنها باز هم کوشیدند تصمیمات کنفرانس ملی را زیر علامت سئوال به برند و گزینش مجدد رهبری را غیر ضروری قلمداد کنند.

بر خلاف ادعای قطعنامه نویسان کنفرانس ملی در شرایط کاملاً دمکراتیک تشکیل شد. 85٪ شرکت کنندگان از مهاجرین بعد از پیروش بودند و عده ای نیز از داخل آمده بودند و با پوشش نقاب در جلسات کنفرانس شرکت کردند.

فروغیان بعنوان رابط میان حزب و رفقای افغانی مسئول جا بجائی همه نمایندگان، بویژه نمایندگانی که از ایران آمده بود. یاد یآوری میشود که فروغیان با معترضین در شوروی و افغانستان ارتباط مستقیم داشت. در ضمن باید گفت. همه شرکت کنندگان کنفرانس ملی از هواداران پروپا قرص "فراکسیون سه

نفری" نبودند. عده ای از مهاجرین فرقه دمکرات آذربایجان از جمله شاهین، شمیده و چشم آذر نیز در کنفرانس ملی شرکت می کردند. شاهین و شمیده مخالف مادام العمر رهبری فرقه و چشم آذر مخالف وحدت فرقه با حزب محسوب میشدند.

فروغیان و همفکران وی میکوشیدند با استفاده از موقعیت خواص خودشان استفاده کنند و در انتخاب اعضای کمیته مرکزی مداخله نمایند. در حالیکه نیازی برای چنین مداخله ای وجود نداشت، همه نامزدها توانستند رأی اکثریت نمایندگان کنفرانس را بدست بیاورند و آوردند. در تشکیل کنفرانس، حزب کمونیست شوروی و دولت افغانستان کمک برادرانه ای انجام دادند. نمایندگان با هواپیما به کابل پرواز کردند و برای تأمین امنیت شرکت کنندگان کنفرانس پادگان ارتش در کابل به آماده باش کابل در آمد. شهر کابل از چهار سو، زمینی و هوایی در محاصره قرار گرفت. کنفرانس در کاخ بیلاقی سلطنتی برگزار شد و از جانب رفقای افغانی پذیرائی غیر قابل توصیفی به عمل آمد. بعد از پایان کنفرانس پلنوم کمیته مرکزی تشکیل جلسه داد. خاوری دبیر اول، حمید صفری، امیر علی لاهرودی، حبیب الله فروغیان، ژبلا سیاسی، سیاوش کسرایی، کریم حقیقت، امین، غنی بلوریان، اکبر شاندرمنی، محمدتقی برومندو حمید فام نریمان به عضویت هیأت سیاسی انتخاب شدند. از این تاریخ حمید فام نریمان بعنوان مسئول سازمان حزبی در افغانستان برگزیده شد. رهبری جدید حزب با دکتر نجیب الله رهبر افغانستان دمکراتیک در کاخ وزارت دفاع دیدار کرد. در این دیدار او از وضع موجود در افغانستان اظهار رضایت نمود. وی به آینده افغانستان خوش بین بود. او از قول اسکندر مقدونی گفت: «با در دست داشتن کابل و گذرگاه خیبر، تهاجم خارجی برای دست یافتن به افغانستان مؤثر نخواهد افتاد.» متأسفانه در نتیجه خیانت گورباچف و یلتسین رهبران افغانستان نو این موقعیت ویژه را از دست دادند و نجیب الله این مرد شریف و مبارز در دست طالبان کشته شد.

در پایان این نوشته اسامی نمایندگان کنفرانس ملی را برای ثبت در تاریخ

می آوریم:

- 1- علی خاوری 2- حمید صفری 3- امیر علی لاهرودی 4- حبیب الله فروغیان 5- فرهاد عاصمی 6- ژبلا سیاسی 7- سیاوش کسرایی 8- عباس ندیم 9- آشوت شهپازیان 10- اکبر شاندرمنی 11- مسعود ملکی 12- شمسی الدین بدیح تبرزی 13- حسین نظری 14- حسین نعمتی 15- حمید فام نریمان 16- اراندخت ابراهیمی 17- برومند 18- غنی بلوریان 19- مارتیک گریگوریان 20- لطفی اردبیلیان 21- عظیم 22- سراجیان (کرد) 23- سید آقا عون الهی 24- محمد کاظمی 25- زرکش 26- محمد اسمعی 27- امین 28- علی خدایی

29- قربان بلوچ 30- گریم حقیقت 31- حمید احمدی (ناخدا انور) 32- عزیز (هر سه نفر اخیر افسر ارتش بودند) 33- سهراب زمانی 34- ناصرانی 35- علی شمیده 36- تقی شاهین 37- میرقاسم چشم آذر 38- تقی موسوی 39- باقر (گل آقا نوری) 40- مرداد خورشیدی 41- علی ابوذر 42- سلطانه علی تیموری (خسرو) 43- دکتر ابراهیم محجوبی (دکتر محمود) 44- مهرداد کرمانشاهی 45- حسن ماورانی 46- حسین دیناگرد 47- حسین سازور 48- امید (حمید عمرانی) 49- بهلول روانی 50- جعفر علی عباسی (مظفر) 51- مظفر مترجمی 52- منصور اصلان زاده 53- محمد محمقی زاده 54- اسدالله عصری (یحیی) 55- بهروز مطلب زاده 56- ویگن 57- افشین 58- محمد امیدوار 59- محرم ایماز (سرابی) 60- جمشید (باقر) 61- یدالله قیائی 62- علیرضا لطیفی 63- طوبی تنکابنی 64- کاوه هامونی 65- محسن حیدریان 66- فریدون تنکابنی 67- حشمت الله رئیسی 68- جلال سرفراز 69- جلال زاهدی 70- جیل (افغانستان) 71- وکیل ترکمنستان 72- فروغ الدین ابراهیمی 73- کامران رجامند 74- همت (آلمان) 75- رویا 76- مینا 77- محمود کیانوری 78- نصرالله 79- دکتر حبیبی 80- بهرام حبیبی 81- کاظم 82- قارداش خان 83- رحیم نامور 84- رحیم هوشمندی 85- اردشیر جم نشان 86- صمد عاقبت (بعلت بیمار بودن در جلسه شرکت نکرد) 87- فرخ نگهدار 88- روقیه دانشگر 89- بهزاد کریمی 90- مهندس انصاری (دائی فرخ) 91- یک نفر با قربان بلوچ آمده بود 92- ناهید صادقی 93- ظریف الله مترجمی 94- قهرمان ثنائی 95- داود نیکو 96- شاهرخ جنتی (حمید) 97- مهمید 98- واله قلیزاده و.....

### در میان دو آتش

در این نوشته بعلت فقدان اسناد سخن گفتن درباره پلنومها و جلسات هیأت سیاسی مشکل است. فقط چند کلمه درباره پلنوم فروردین 1369 و درباره اجلاس هیأت سیاسی در پراگ و برلین غربی به این نوشته پایان می دهیم:

پلنوم فروردین در برلین غربی تشکیل شد. افرادی از اعضای هیأت سیاسی بجای اینکه درباره مسائل سیاسی مبرم تبادل نظر کنند خرده حساب شخصی خود را در اولویت قرار میدادند. ذکر نام این قبیل افراد مایه سرخوردگی است، از آن می گذریم. در جریان انتخاب اعضای هیأت سیاسی عده ای تبنانی کردند. در رأی گیری مخفی از رأی دادن به افراد مشخص خودداری کردند. در حالیکه دیگران به آنها رأی دادند و در نتیجه آنها 16- 17 رأی آوردند. شخص لاهرودی با پایین ترین رأی (12 رأی) به عضویت هیأت سیاسی انتخاب شد. اکنون این قبیل اشخاص کجا و عضو کدام حزب و یا

سازمانی هستند؟ اما لاهرودیهها همچنان با اعتقاد به مرام حزب در سنگر پاسداری می نمایند.

در یکی از جلسه هیأت سیاسی در پراک شخصی بنام ناخدا انور با اصرار و ابرام موفق شد از برلین شرقی به پراک بیاید و در جلسه شرکت کند. بعد معلوم شد که او میخواست "خرده حسابهای خود" را با حمید صفری پاک کند و با کشیدن نعره (بدون اینکه صفری انتظار آنرا داشته باشد) و با ناسزاگویی صفری را مورد اهانت قرار داد. من (لاهرودی) به صفری پرخاش کرده و گفتم تو اصرار می کردی این شخص در جلسه هیأت اجرائیه شرکت کند. حالا می بینی بی شرمانه به تو توهین میکند. در حالیکه تو او را از افغانستان به برلین آوردی و در مرکز برلین (در الکساندر پلاتس) در طبقه سوم آپارتمان نوسازی برای وی خانه گرفتی. اکنون این ناسزاگوئیهها است که، بعنوان پاداش از دست وی میگیری.

آخرین جلسه هیأت سیاسی در برلین غربی در منزل محمد کاظمی تشکیل شد. همه اعضای هیأت سیاسی 12 نفر (خاوری، صفری، لاهرودی، ژیلا، سیاسی، محمد اسمعی، محمد کاظمی، فام نریمان(؟)، حمید عمرانی، باقر، امین، حسین نعمتی، کریم حقیقت) اعضای هیأت سیاسی به دو قسمت تقسیم شدند و در برابر همدیگر نشسته و از ساعت 10 صبح تا ساعت 6 بعد از ظهر سر هم داد کشیدند و بدون نتیجه گیری برای همیشه از همدیگر جدا شدند. خاوری، لاهرودی و صفری به برلین شرقی بازگشتند. دیگران هر کدام به جایی رفتند و ستیزه جوئی در عالیترین ارگان حزب خاتمه یافت.

اکنون 17 سال از آن روز "تاریخی" میگذرد. حزب توده ایران تحت رهبری علی خاوری در اروپا به فعالیت خود ادامه می دهد. به علل عینی و ذهنی رابطه ما با آنها قطع شده و هیچ خبر و اطلاعی درباره وضعیت تشکیلاتی حزب توده ایران در اروپا نداریم.

### مهاجرین موج سوم در باکو

باکو مرکز سیاستمداران، سیاست گذاران، سیاست بازان و ایرانیان شرکت کننده در سیاست بازی بشکل اخص، محل تجمع و زندگی ایرانیان بطور اعمم بوده و اکنون نیز هست. مهاجرین بعد از یورش نخست به باکو آمدند. مدتی نفس راحتی کشیدند. سپس عده ای از آنها به بلاروس و عده دیگری به تاشکند رفتند. و در آنجا اقامت گزیدند. طولی نکشید جای خالی آنها را مهمانان تازه وارد پر کرد. سیاستمداران و سیاست گذاران زیادی از میان آنها برخاستند و شب و روز خود را با بحثهای تند و تیز مشغول نمودند. در مورد سیاست و تئوری انقلابی، کلوب و اتاقهای فرقه دمکرات آذربایجان به مرکز این بحثها تبدیل شد.

در مورد قطعنامه چی‌ها کم و بیش سخنی گفته شد. اما درباره این سیاست بازان سخن گفتن ضرورت می‌یابد. آنها خود را اعضای واقعی، با ایمان و در عین حال آبدیده در مبارزات سیاسی جا می‌زدند و برای کنار زدن "رقیب" سیاسی خود می‌کوشیدند. از مقامات ذیربط کشور مهماندار یاری بگیرند. وقتی برای ما معلوم شد که، این بحث‌های پر جنجال هیچ قرابتی با عالم سیاست ندارد، بلکه زیر پوشش بحث سیاسی-تئوریک وضع موجود در سازمان حزبی را به هم می‌زنند. افترا گویانی را بعنوان رنگ و لعاب "تئوریهای ناب" خود اضافه می‌کردند. دهها و صدها نامه و تلگراف به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و جاهای دیگر می‌فرستادند. میکوشیدند تا با مقامات شوروی در هر سطحی (از پایین تا بالا، برای آنها فرق نمی‌کرد.) ملاقات کنند و "ظلم-ستمی" که لاهرودی برای آنها روا می‌داشت، حضوراً به اطلاع آنها برسانند.

1- مثل همیشه روزی عده‌ای در حدود 70 و یا 80 نفر در حیاط فرقه جمع شدند و از ما خواستند برای تشکیل جلسه درب کلوب را باز کنیم. ما از خواست آمرانه آنها خودداری کردیم. شروع کردند به داد و فریاد کردن. تهدید نمودند در صورت باز نشدن در کلوب در خیابان مرکزی شهر باکو تظاهرات راه خواهند انداخت. در حین این کشمکش از شعبه روابط بین‌المللی تلفن کردند و گفتند از مسکو با آنها تماس گرفتند و خواستند اجازه داده شود که، آنها در کلوب جلسه خود را تشکیل دهند. این اپیزود (حادثه) اول

2- اپیزود دوم: روزی حشمت الله رئیسی پیش من آمد و بدون مقدمه پیشنهادی مبنی بر واگذاری مسئولیت سازمان حزبی در باکو به فرهنگ را نمود. اگر تا 6 ماه اختشاشات پایان نیابد، فرهنگ خود داوطلبانه از مسئولیت کنار خواهد رفت. من معنی این بازی را فهمیدم. سکوت کردم. چند دقیقه گذشت، او بلند شد و رفت.

3- در مسکو بودم همسرم برای عمل جراحی در مرکز جراحی قلب بستری بود. سیاوش کسرائی به باکو رفته، در آنجا با مخالفین حزب دیدار می‌کرد. یک خودرو سیاه رنگ نیز در اختیارش گذاشته بودند تا با سهولت دیدارهایش را انجام دهد. بعد از دیدار در خانه‌ها قرار گذاشته بودند که در کلوب فرقه و یا در محل دیگر برای جمع دیگری از مهاجرین سخنرانی کند. البته در ظاهر امر مسافرت وی با صلاحدید فروغیان صورت گرفته بود. زیرا فروغیان بعد از یک حادثه به مخالفین پیوسته بود تا در مبارزه با "گروه سه نفری" مخالفین را سازماندهی کنند. این مخالفت از آنجا شروع شد که، بعد از پلنوم 18 مسئولیت تشکیلات کل از جانب اکثریت هیأت سیاسی به خاوری دبیر اول حزب واگذار گردید. فروغیان بلافاصله بعد از پایان جلسه به این طرف و آنطرف دوید. اما چیزی عایدش نشد. از این تاریخ وی به گروه مخالفین پیوست.



ایشان روزی از روزها پیشنهاد کردند که هیأت سیاسی حزب با ترکیب کامل خود به افغانستان منتقل شود و فعالیت سیاسی و سازمانی در ایران را از آنجا رهبری کند. یاد آور میشوم که، علی خدائی مدت طولانی در افغانستان اقامت داشت و با این مسائل آشنائی کامل دارد. البته جلوی اقدامی را که قرار بود بدست کسراتی صورت گیرد، گرفته شد.

4- در روزهای اقامت در مسکو، شنیدم سر و کله شخصی بنام پلاستون در باکو پیدا شده و همراه اصلاان دانشیان مشغول ملاقات با مهاجرین توده ای است. من از مسکو به دو نفر رفیق تلفن کردم و گفتم، بروند با وی ملاقات کنند و به او گوشزد نمایند که حق ندارد به امور داخلی حزب دخالت کند. آنها رفتند به هتلی که ایشان اقامت داشت، دیدند که اصلاان دانشیان و رحیم قاضی عضو سابق هیأت اجراییه فرقه دمکرات آذربایجان با ایشان هستند. این دو رفیق سفارش مرا به ایشان رساندند. ایشان در جواب گفته بود " من (ایشان) حق دارم در وطن خود به شکل آزاد رفت و آمد نمایم و کسی حق ندارد در این کار جلوی مرا بگیرد." در جواب شنیده بود که شما هم حق ندارید در کشور خودتان به امور داخلی حزب ما دخالت کنید. بدون اطلاع و توافق حزب با اعضای حزب در شرایط بغرنج داخل حزب، یک طرف را علیه طرف دیگر تحریک کنید. این شخص (پلاستون) با زبان فارسی آشنائی کامل داشت. در کابل خدمت می کرد. کشته شدن حفیظ الله امین رئیس جمهور وقت افغانستان دمکراتیک از جانب گروه ضربتی " آلفا" را با چشم خود دیده بود. بعد از آنکه کمونیستهای فرصت طلب قلابی، اتحاد شوروی را از هم پاشیدند. پلاستون جزئیات کشته شدن حفیظ الله امین را در مصاحبه با صدای آمریکا به تفصیل شرح داد.

5- عده زیادی از مهاجرن بعد از یورش ( اعضای حزب توده و فدائیان) با استفاده از شل شدن نظم در اتحاد شوروی، برای کسب پول به تکاپو افتادند و بدون مشورت با سازمان حزبی ویزای خروج از طریق هلال احمر آذربایجان شوروی میگرفتند و روبل شوروی را در شعبه بانک تجارت خارجی شوروی به مارک آلمان غربی تبدیل میکردند و با گرفتن برگه عبور از سفارت جمهوری آلمان دمکراتیک به برلین غربی می رفتند. با این پول دستگاه های ویدیوئی و دیگر اجناس که در شوروی نه تنها کمیاب، حتی وجود خارجی هم نداشت می خریدند و بدون پرداخت مالیات گمرکی ( در سالهای حکومت شوروی برای جهانگردان و مسافرن اتباع شوروی اشیائی که با خود می آوردند و یا توسط فامیلها از طریق پست به شوروی می فرستادند، مالیات گمرکی گرفته نمی شد.) می آوردند و با قیمت گران می فروختند. حرص و ولع هر چه

بیشتر پول دار شدن سبب می شد که هر روز تعداد این قبیل مسافرین افزایش یابد. سود کلان با هزینه کمتر بازار داد و ستد مهاجرین ایرانی داغ تر می شد. آنها پولی که از فروش ویدئو بدست می آوردند، شروع به وارد کردن ماشینهای بنز دست دوم می نمودند. هر کدام از این خودروها را به 40 و یا 50 هزار روبل در باکو و مینسک می فروختند. هیچوقت فراموش نمی کنم یک نفر کرد مهاجر از سقز که برای کار حزبی به ایران رفته بود، یک ماه بعد سر و کله اش پیدا شد. رفتم با ایشان ملاقات کنم، او توضیح داد که در این مسافرت ازدواج کرده و خانمش را نیز با خود آورده است. چیزی برای گفتن نداشتم. کار مخفی توأم با "ازدواج مخفی" جای گفت و گو ندارد. این شخص با خانمش به باکو آمد. چند بار به برلین غربی رفت و با کالای وارداتی خود پول کلانی بدست آورد. بعد از مدتی دست خانمش را گرفت بدون مشورت با حزب از باکو خارج شد. شایع بود که به روسیه رفته است. بعداً سراغی از آنان نداشتم.

6- مهین راد نامی از مهاجرین مقیم مینسک از طریق افغانستان به ایران رفت. یکماه بعد از راه شمال به شوروی آمد. او را در مرز ملاقات کردم. با یک گونی بزرگ پر از اجناس به همراهی فرزندش به باکو آوردیم. در هتلی برای چند روز جا دادیم. در این ملاقات چرندهائی از کار حزبی به خوردن من میداد و چند نشانی قلبی در شمال در اختیار من گذاشت. ما پول هتل هر دو را پرداختیم و برای پرواز به مینسک دو بلیط هواپیما به حساب خود خریدیم. او فرزندش به "سلامتی" به مینسک رفت. او در جریان پرسترویکا مأمور سفارت ایران در مینسک شد. هم اکنون نیز با سفارت همکاری می کنند. از طریق داد و ستد پول کلانی دست و پا کرده است.

7- آخرین مسئول سازمان حزبی در مینسک محمد چابکی بود. دختر وی را شخصی با خود آورده بود. من بدون اینکه از هویت این شخص اطلاعی داشته باشم. با مکالمه تلفنی به مأمور مرزبانی گفتم بچه را به پذیرید و به آن دو نفر پیشنهاد کنید، برگردند. آنها بدون اینکه حرفی بزنند مجدداً به ایران بازگشتند. بعدها معلوم شد که ساین شخص محمد علی جعفری بوده و زنش در پاریس اقامت داشته و می خواسته از راه شوروی برای ملحق شدن به خانواده اش دست دختر بچه چابکی را گرفته و به شوروی آمده بود. بعد از بازگشت به ایران تلفنی به زنش گفته بود، خانه پدر مرا نپذیرفت. بعد از این حادثه ناگوار مخالفین جار و جنجال براه انداختند و در رابطه با این حادثه حمید صفری را متهم کردند و به حزب کمونیست اتحاد شوروی شکایت کردند و خواهان مجازات عاملین این حادثه شدند. شکایت مسکوت ماند. صفری که از این حادثه کوچکترین اطلاعی نداشت، چشم از جهان فرو بست. جعفری هم در بازگشت از شوروی بدون اینکه با مشکلی روبرو شود پس از سه ماه از بیماری سرطان در

گذشت. وی نه در کشور بیگانه، بلکه در میهن خود به خاک سپرده شد. اکنون که این چند سطر را می نویسم اذعان می کنم این اولین و آخرین اشتباه بزرگی است که در ظرف 7 - 8 سال کار با مهاجرین توده ای مرتکب شدم، افسوس.

8- شخص دیگری باز هم از راه افغانستان به ایران رفت. بعد از یکماه از طریق شمال به شوروی باز گشت. در مهمان سرای شهر مرزی با وی در حضور مأمور مرزبانی دیدار کردم. رادیوئی کوچک ساخت ژاپن و مقدار طلا با خود داشت. گفت اینها را مادرم هدیه کرده است. درباره گشت و گذار خود در شهرهای مختلف حرفی بمیان کشید و به باکو باز گشت. اینک در آلمان پناهنده است.

9- صفری و خاوری یک بار به مینسک رفتند و با مهاجرین ملاقات کردند. شکایت از کار سخت فیزیکی بمیان آمد. صفری در جواب این شکایات گفته بود که شما عضو حزب طبقه کارگر هستید. حالا فرصتی پیش آمده با وضع کار و زندگی کارگران شوروی آشنائی پیدا می کنید. زندگی آنها را از نزدیک لمس می کنید. سخنان صفری مانند بمب منفجر شد. بعد آنرا نقل هر مجلس کردند. حزب می خواهد ما را پرولتریزه کند. در این رابطه نامه هائی به دفتر حزب می نوشتند که باید بجای صیقل دادن به پولاد، مقالات " مردم و دنیا" را صیقل دهیم. آری سرنوشت حزب طبقه کارگر در دست روشنفکرانی بود که در مقابل حوادث غیر مترقبه عاجز می ماندند و در مرحله مشخص مهاجرت نیز نتوانستند اعصاب خود را کنترل کنند...

10- فدائیان خلق اکثریت با استفاده از سیاست لیبرالی گورباچف به فکر پول در آوردن «برای سازمان» بساط خرید و فروش را در ازبکستان پهن کردند آنها از افغانستان کالا وارد میکردند و درآمد کلانی عایدشان می شد. فدائیان افراد سرشناس خود را به مسکو می فرستادند و با سهراب زمانی تماس می گرفتند ( زمانی در آن سالها همه کاره بود). و به کارخانه های تولید کود شیمیائی می رفتند تا با خرید و فروش کود مشغول شوند.

علی توسلی با کریم نامی از فدائیان مقیم باکو مشغول تجارت با ایران شدند. توسلی بارها به باکو می آمد. هیچوقت با من تماس نمی گرفت. یکروز او بعد از ظهر با رسول نامی به دفتر فرقه آمد. رسول از اتاق خارج شد. توسلی توضیح داد که طرف تجاری او در تهران از کریم خواسته که من ( توسلی) از لندن به باکو بیایم و درباره امور تجاری مذاکره کنیم و مشکلات پیش آمده را حل نمایم. گفت امروز با آنها ملاقات خواهیم داشت. از من پرسید، شما در این باره چه توصیه ای دارید؟ من به او توصیه کردم این ملاقات در هتل انجام شود. در حین ملاقات دو نفر در کریدور هتل باشند. در صورت بروز حادثه ای غیر

منتظره وارد اتاق شوند و شما را از آنجا بیرون کنند. ولی این توصیه مؤثر واقع نشد. او رفت و در خانه خصوصی اجاره ای با "تجار ایرانی" ملاقات نمود. صاحب خانه زنی بود که به محض رسیدن توسلی خانه را ترک کرد. بعد از این چه اتفاقی افتاده، ما اطلاعی نداشتیم. ساعت 12 شب رسول به من تلفن کرد و گفت توسلی به تنهایی به ملاقات رفت تا کنون از وی خبری نیست. در جواب گفتم: "هیچ چیزی از دستم بر نمی آید. شما فردا به هلال احمر مراجعه کنید و از آنها در این مورد یاری بخواهید. فردا همه این کار انجام گرفت. ولی از توسلی خبری نشد که نشد. بعدها معلوم شد که همه این صحنه سازها قبلاً برنامه ریزی شده است. چند روز پیش از آمدن "تجار" از ایران کریم زن و بچه خود را به ایران فرستاده بود. هلال احمر مقامات امنیتی را در جریان گذاشت. محل ربه شده شدن توسلی و خانه کریم مورد بازرسی قرار گرفت. روزنامه «آینا» خبر ربه شده شدن توسلی را منتشر کرد. اما مثل ترکی هست که می گویند "سنگی که از عقب می اندازند، به پشت پا می خورد." (کار ار کار گذشته بود.)

بعد از مدتی کریم نیز بار و بندیل خود را بسته به ایران بازگشت. تاجر جاسوس محل تجارت را عوض نمود. این بار راهی دومی شد. توسلی از قرار معلوم بعد از 5 سال زندان (معلوم نیست چه جور؟) "آزاد" شده، به مشهد زادگاه خود رفت. در شهر مقدس در محیط امن و آرام "زندگی" دوباره خود را آغاز نمود.

11- در سال پایانی هشتمین دهه قرن 20 موج مهاجرت چهارم پناهندگان سیاسی ایران، این بار از شوروی به آلمان آغاز شد. اینها با قطار از باکو، ترکمنستان، تاشکند و مینسک به مسکو می رفتند. با راهنمایی سهراب زمانی از سفارت آلمان دمکراتیک ویزای عبور از برلین شرقی را به آسانی می گرفتند. در چند قدمی "بان هوف" راه آهن برلین شرقی خود را به انگلس شتراسه می رساندند. در ظرف چند دقیقه به برلین غربی می رفتند و خود را به پلیس معرفی می کردند. چون از شوروی فرار کرده بودند. در کوتاهترین مدت پناهندگی سیاسی به آنها اهدا می شد.

12- قبل از اینکه راه اروپا برای مهاجرین باز شود، عده نسبتاً زیادتری از باکو و چارگو به راهنمایی فروغیان کوله بار خود را برداشتند و راهی افغانستان شده و در کابل اقامت گزیدند.

در کابل رادیوی زحمتکشان تحت رهبری حزب توده ایران و فدائیان خلق (اکثریت) برنامه پخش می کرد و صدای این دو سازمان را به گوش مردم ایران می رساند. اما رفته رفته وضع در افغانستان وخیم تر می شد. (بعد از خروج ارتش شوروی) در این زمان عده ای از مهاجرین سیاسی به مینسک آمدند. عده

نسبتاً زیادی نیز در کابل ماندند. آنها در مقر نمایندگی سازمان ملل متحصن شدند. در اندک زمان آنها با هواپیما به سوئد منتقل شدند. در کشور نروژ در شمال اروپا "زندگی نوین" و آرام را از سر گرفتند. بدین ترتیب همه مشکل مهاجرین ایرانی حل شد.

13- من و صفری در مسکو بودیم. بعد از پایان کار، ما میخواستیم به محل زندگی خود باز گردیم. خواستم صفری را تا فرودگاه مشایعت کنم، بعد به باکو برگردم. رفیقی از شعبه روابط بین المللی به هتل آمد و بدون من صفری را تا فرودگاه بدرقه کرد. یکماه بعد به آلمان رفتم و از صفری شنیدم که آن رفیق به صفری گفته بود که لاهرودی را باید کنار گذاشت و به جای او شخص دیگری را برگزید. صفری در جواب این رفیق گفته بود که ما حاضر نیستیم لاهرودی را کنار بگذاریم. این مسئله اصلاً موضوع مذاکره نیست. اما آنها برای این کار زمینه چینی های زیادی می کردند. هلال احمر باکو گناه "فرار" دسته جمعی مهاجرین را به گردن من ( لاهرودی) می انداختند. از ادارات "مربوطه" نیز مرتب علیه من گزارش فرستاده میشد. حتی از این گزارشها به گورباچف هم ارسال شده بود. در عین حال در مسکو گفته میشد چرا مهاجرین مارکسیست میهن سوسیالیستی را ترک می کنند. با ارائه چنین اتهام سنگین می خواستند کاسه کوزه ها را سر یکنفر بشکنند. و بگویند این لاهرودی است که، شرایط فرار این بچه های گریزیا را فراهم نموده است. این اتهام ساده ای نبود. سزای آن در زمان استالین تبعید به سیبری و در زمان خروشچف و برژنف اخراج از حزب و در بدری...

زندگی در آینده ای نه چندان دور نشان داد که، مهاجرین ما برآمده از قشر خورده بورژوازی کشور عقب مانده ای بودند که تحت تأثیر انقلاب بهمن 1357 قرار گرفته و جانی برای خود در صفوف حزب مارکسیست توده نزدیک به شوروی پیدا کرده بودند. سران انقلاب با بی رحمی اوپوزیسیون چپ و راست را سرکوب نمود. مهاجرین توده ای ما در اتحاد شوروی، سوسیالیزم آرمانی را پیدا نکردند، مایوس و سرخورده شوروی را ترک کردند و غرب سرمایه داری را برای زندگی دائمی برگزیدند..

14- بالاخره شعبه بین المللی خواست پرونده مهاجرت را ببندد. این کار دو راه داشت. 1- کنار گذاشتن لاهرودی، 2- رد شکایات.

برای همین کار در مسکو جلسه ای تشکیل شد. خاوری، لاهرودی و کارکنان شعبه ایران و افغانستان در این جلسه شرکت کردند. دو روز قبل از تشکیل جلسه پرونده قطوری را در دو جلد حاوی صدها صفحه شکایات در اختیارم گذاشتند. پرونده ها را باز کردم، با دست خط هائی که آشنائی کامل

داشتم، روبرو شدم. لزومی ندیدم آنها را بخوانم. زیرا صرف وقت برای مرور اتهامات واهی و تحقیر آمیز ارزشی نداشت. دو روز بعد جلسه تشکیل شد. ما در مورد شکایات نظر خود را بیان کردیم. در پایان جلسه پیشنهاد کردم برای رسیدگی به این شکایات کمیسیونی سه جانبه تشکیل شود، 3 نفر از طرف شاکیان، 3 نفر از جانب متشکی، 3 نفر از شعبه بین المللی در این کمیسیون شرکت کنند. اگر در جریان رسیدگی حق جانب شاکیان باشد. من حاضرم اتهامات را بپذیرم و مورد مؤاخذه قرار گیرم. برعکس شاکیان نتوانستند اتهامات ارائه شده علیه مرا به اثبات برسانند، آنها مجازات شوند. همچنین رفقای از شعبه بین المللی در جریان رسیدگی به پرونده نقش حکمیت را بعهده بگیرند. در پایان جلسه گفتم: "رفقا ما اولین بار نیست که با این قبیل شکایات روبرو می شویم. در تاریخ چهل ساله مهاجرت این قبیل شکایات به حد کافی وجود داشته است. این شکایات بیماری مزمن مهاجرت است تا مهاجرت هست، این بیماری با مهاجرین دست بگریبان خواهد شد."

در پایان جلسه مسئول شعبه بحثها را جمع بندی کرد و اذعان داشت، لاهرودی درست میگوید. این مهاجرت هست که درگیرها در آن پدیدار میشوند. باید اعتراف کنم که رفقای شوروی تصمیم عادلانه اتخاذ کردند و اتهامات واهی را رد نمودند.

خاوری و لاهرودی روز بعد به محل کار و زندگی خود باز گشتند. در دیدار اول از محلی ها شنیدم که، آنها خیال میکردند بعد از این دیدار من از کار برکنار خواهم شد. اما چنین نشد. چرا که، حق با ما بود، با رهبری حزب بود. این نابکاران اتهامات رکیک به ما می زدند، «گروه سه نفری، فراکسیون سه نفری و سه تفنکدار» عادی ترین اصطلاحی در زبان فارسی بود که علیه ما بکار میبردند و بایستی این را بگویم که ما نیز در عمل شجاعت سه تفنکدار را داشتیم که در مبارزه درون حزبی پیروز شدیم.

15- نامه مردم در برلین شرقی انتشار خود را از سر گرفت. محل هیأت تحریریه روزنامه در ویلانی خارج از شهر بود. برای انتشار آن مقاله نویس هائی لازم بود که از میان مهاجرین بعد از یورش مقیم باکو بایستی انتخاب می کردیم. اول با جلال سرفراز (شاعر) صحبت شد. از او خواستم اگر مایل است برای همکاری با نامه مردم به آلمان برود. با شنیدن این پیشنهاد بی نهایت خوشحال شد و با تشکر پیشنهاد را پذیرفت. در اینجا توضیح مختصری در داخل پارانتز ضروری است (روزی جلال سرفراز به اتاق کارم آمد و گفت: «رفیق لاهرودی چه شده که مأمورین محلی علیه شما بدگویی می کنند..» سکوت کردم، چیزی نگفتم.) بعد حمید عمرانی را (امید) دعوت کردم، پیشنهاد

کار در هیأت تحریریه نامه مردم را با وی در میان گذاشتم. او نیز آمادگی خود را برای رفتن به آلمان و کار در هیأت تحریریه نامه مردم اعلام کرد. سومین شخص جمشید مقدم مراغه ای بود که به اتفاق سرفراز و عمرانی از باکو به آلمان رفته و در انتشار نامه مردم با حمید صفری همکاری کردند. هر سه نفر در مرکز برلین خانه گرفتند و حقوق کافی دریافت نمودند. مقاله برای نامه مردم نوشتند. عمرانی در یکی از پلنومهای حزب توده ایران به عضویت هیأت سیاسی برگزیده شد.

یک خانم ارمنی (گریتا) تاییست با شوهر (واچه) و بچه اش از مینسک به آلمان اعزام شد. این خانواده نیز با منزل و وسایل زندگی تأمین شدند. یادم نیست یکسال یا دوسال بعد خانم ارمنی به بهانه اینکه فرزندش در آلمان نمیتواند در شرایط مخفی زبان ارمنی را یاد بگیرد، مجدداً به مینسک برگشت. میان سرفراز، عمرانی و جمشید از یک طرف و حمید صفری از طرف دیگر اختلافی بروز کرد. اول جمشید، مدتی بعد سرفراز و عمرانی از کار در روزنامه دست کشیدند و دنبال "کار" خود رفتند و به مخالفین پیوستند. آنها رفتند، اما انتشار نامه مردم متوقف نشد.

16- حمید صفری با دعوت برادر بزرگش و با معیت همسرش به آمریکا رفت. با توده ای های مقیم آمریکا در لس آنجلس و نیویورک دیدار نمود. صفری 20 سال در ارگانهای تبلیغاتی (پیک ایران، مجله صلح و سوسیالیزم) کار کرد و پخته تر شد.

صفری بعنوان دکتر اقتصاد درباره وضع اقتصادی ایران اطلاعات وسیعی داشت و در این موضوع در گردهمائی اعضای حزب سخنرانی کرد و مورد استقبال قرار گرفت.

افرادی در هیأت اجرائیه "موقع را مغتنم" شمردند و شایعاتی مبنی بر اینکه صفری پول حزب را برداشته، به آمریکا فرار کرده است. این قبیل افراد در رهبری حزب به خاطر نیات پلید خود نه تنها اخلاق سیاسی، بلکه اخلاق انسانی را زیر پا گذاشتند تا بدین وسیله "رقبای" سیاسی خود را لگدمال کنند.

بعد از پلنوم 18 بویژه بعد از کنفرانس ملی تعداد چنین افرادی در رهبری حزب کم نبودند. اینها بتدریج به همه چیز پشت پا زدند و به عنصر ضد حزبی تبدیل شدند.

صفری بر خلاف آرزوی بدخواهان یک ماه بعد از مسافرت به آلمان برگشت و 9 هزار دلار هدیه توده ای های مقیم آمریکا را به صندوق حزب تحویل داد.

ما مسئله (شایعه) را در جلسه هیأت اجرائیه مطرح کردیم. آنها دلایلی برای اثبات شایعه پراکنی نداشتند، لذا ترجیح دادند سکوت کنند تا چهره کریه خود را در زیر نقاب پنهان نکنند.

17- چند کلمه درباره داود نوروژی - نوروژی روزنامه نگار زبردست، شخصیت مستقل، دمکرات واقعی، آشنا به پیچ و خمهای عالم سیاست بود. او موضع فرا گروهی داشت. از گرایش چپ و راست دوری می جست. سیاست جهانی اتحاد شوروی، برای وی نزدیکتر بود. مائوئیسم و چپ گرایی با روحیه او سازگار نبود.

نوروژی در ایران روزنامه های علنی حزب را اداره میکرد. در خارخ با مطبوعات و رادیو پیک ایران از نزدیک همکاری مینمود. او عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. نوروژی شایستگی آنرا داشت که عضو هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران باشد. اما استقلال فکری و فرا گروهی وی مانع از آن شد.

بعد از پلنوم 18 با اصرار عضویت در هیأت سیاسی را پذیرفت. با اعضای هیأت اجرائیه با صمیمیت کامل همکاری کرد.

18- درباره دو نفر از فراکسیون سه نفری

علی خاوری یک عمر در صفوف حزب توده ایران فعالیت کرده، به آرمانهای حزب وفادار مانده است. در دهه چهل برای کار مخفی به ایران رفت. اما از طرف مأمورین ساواک شناسائی و دستگیر شد. در بیدادگاه رژیم محمدرضا شاهی به مثابه اسطوره مقاومت از آرمانهای حزب دفاع نمود و با رفیق هم رزم خود، پرویز حکمت جو به اعدام محکوم شد. با مراجعه پادگورنی صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی به شاه، حکم اعدام با یک درجه تخفیف، یعنی به زندان حبس ابد محکوم شد. ( حکمتجو در زندان کشته شد.) خاوری در انقلاب بهمن 1357 از زندان آزاد شد و با افسران توده ای آزاد شده از زندان دفتر حزب را در تهران دایر نمود. در سالهای فعالیت در مجله صلح و سوسیالیسم نمایندگی حزب را در خارج از کشور بعهده داشت. بعد از یورش به حزب دفاع از رهبران دستگیر شده حزب را در اروپا بعهده گرفت. خاوری تنها عضو رهبری حزب بود که جابجائی مهاجرین توده ای را سازماندهی کرد و با مخالفین چپ و راست حزب در مهاجرت مبارزه نموده و موجودیت حزب را حفظ و آنرا حراست نمود.

حمید صفری عضو رهبری سازمان جوانان فرقه دمکرات آذربایجان در تبریز بود. او برای تحصیل با عده ای از جوانان به آذربایجان شوروی فرستاده شد.



حمید صفری فارغ التحصیل دانشگاه نفت باکو، مسئول کمیته فرقه دمکرات آذربایجان در باکو، مدیر شعبه زبان آذربایجانی رادیو "پیک ایران" در لایپزیک (1960) و مسئول رادیو پیک ایران در صوفیه و نماینده حزب در مجله مسائل صلح و سوسیالیزم در پراگ، دبیر دوم در سالهای 1960-1979، فعالیت در دفتر حزب در تهران، صفری در پلنوم 18 به عضویت هیأت سیاسی انتخاب شد و تا آخرین روز زندگی در این سمت فعالیت کرد. صفری اهل قلم بود. زمانی که رفقای "حزبی" خود را کنار کشیدند، به تنهایی قلم زد و نگذاشت نامه مردم تعطیل شود. او تا آخر عمر به آرمان حزب و اتحاد شوروی وفادار ماند.

اینک 18 اپیزود از صدها اپیزود ناگفته در اینجا خاتمه می یابد. شاید این یادمانده ها برای مبارزین نسل جدید درس عبرتی باشد، برای احتراز از اشتباهات.

### انقلاب ۱۳۵۷ و تقاضای بازگشت به ایران

پناهندگان ایرانی مقیم آذربایجان شوروی سالها با آرزوی بازگشت به ایران روز شماری میکردند.

نمایندگان مهاجرین در مراسم رسمی، بویژه در مراسم سال پیروزی انقلاب در سفارت ایران حضور پیدا می کردند و تیریکات خود را به سفیر ایران می رساندند.

مهاجرین در فراندنم قانون اساسی شرکت کردند. در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری به حسن حبیبی رای دادند.

عده زیادی از مهاجرین به سفارت ایران مراجعه کردند و خواستار بازگشت به میهن شدند. هم نامه های جمعیت پناهندگان و هم نامه های تک - تک مهاجرین بلاجواب ماند. در نتیجه چند نفر مهاجر در سفارت ایران متحصن شدند. از خوردن غذا امتناع کردند و عده ای در مقابل سفارت جمع شدند و دست به تظاهرات زدند. چند نفر از اشخاص مورد احترام از میان مهاجرین، از جمله ممی ننه کرانی با آنها تماس گرفتند و کوشیدند تظاهرات پایان یابد. در عین حال مکرری سفیر ایران در مسکو به باکو آمد. با معترضین صحبت کرد. بدون نتیجه به مسکو برگشت. سعادت هل عطائی معلم دانشگاه باکو و ماشالله ربیع زاده

دکتر اقتصاد در میان اعتصاب کنندگان بودند. چند روز بعد اعتصاب بدون نتیجه پایان یافت.

دو سال بعد از انقلاب کمیسیون سه نفری برای رسیدگی بوضع مهاجرین به باکو آمد و با نمایندگان مهاجرین تماس گرفت، پرسشنامه ای در اختیار مهاجرین داوطلب گذاشت و به ایران بازگشت.

این پرسش نامه ها کپی پرسشنامه های دوران حکومت قبل از انقلاب بود که از طریق کنسولگری ایران به مهاجرین داده میشد.

بعد از بازگشت کمیسیون اجازه مراجعت به ایران داده شد. در عرض چند سال تنها عده ای از خانواده های مهاجرین با ایران بازگشتند.

جمعیت مهاجرین ایرانی مقیم جمهوری آذربایجان شوروی نامه ای به هاشمی رفسنجانی فرستاد، در این نامه از آقای رئیس جمهوری ایران خواسته شده بود که متخصصین مهاجر و فرزندان آنان آماده اند به کشور باز گردند و در باز سازی بعد از جنگ شرکت کنند. قسمتی از این نامه در روز نامه سلام و کیهان هوائی بتاريخ 23- اسفند 1369 مطابق 13 مارس 1991 میلادی تحت این عنوان « اگر سکوت شود دیگران چه میگویند.» با این شرح درج شده بود. « میگویند: اخیراً گروه موسوم به جمعیت مهاجرین سیاسی ایرانی مقیم آذربایجان شوروی که تاکنون با مسکو مرتبط بوده اند، درخواست کسب اجازه بازگشت به کشور کرده اند. این گروه که دبیر اول آن امیرعلی لاهرودی ( عضو مرکزیت حزب توده ایران) است، در نامه خطاب به ریاست جمهوری نوشته اند: « اینک چهل و پنج سال است که مهاجرین سیاسی ایران به علت تعقیب پیگرد های رژیم شاه ناچار به جلائی وطن شده و در آذربایجان شوروی ساکن گردیده اند. در این نامه با اشاره به تخصصهایی همچون پزشکی، مهندسی، راه و ساختمان، ماشین سازی، کشاورزی، ریاضیات، فیزیک و شیمی که مهاجرین و فرزندانشان کسب کرده اند، آماده اند در بازسازی کشور شرکت جویند. »

کیهان هوائی در شماره 931 صفحه 29 مورخه 22 ماه مه 1991 میلادی نامه از پاریس بامضای دکتر سید رضی مینائی تحت عنوان «جمعیت پناهندگان ایرانی مقیم شوروی ترفند تازه» درج کرده بود.

ما این نامه را بدون کم و کاست چاپ میکنیم تا خواننده خود قضاوت کند که نشریه کیهان هوائی نسبت به ایرانیان مقیم خارج چقدر « حساسیت» نشان میدهد و با وارد کردن اتهامات نادرست میخواست خوانندگان خود را نسبت به قربانیان دوران محمد رضا پهلوی تحریک کند، بعبارت دیگر عباس سلیمی نمین مدیر کیهان هوائی با درج این قبیل نامه ها در عمل جنایات شاه مخلوع را تبرئه می نمود.

### « جمعیت پناهندگان ایرانی مقیم شوروی، ترفندی تازه »

سر دبیر محترم نشریه کیهان هوائی در رابطه با تلخیص بسیار فشرده از نامه امیر علی لاهرودی خطاب به رئیس جمهوری که نشریه کیهان هوائی تحت عنوان معنی دار: اگر سکوت شود دیگران چه می گویند...» در صفحه سوم شماره 922 درج کرده است. به عنوان یک ایرانی که سالهای متمادی در شوروی زندگی و کار کرده و در نتیجه از نزدیک با این جریان آشنا هستم، وظیفه خود می دانم نظریاتی را بیان دارم:

تشکیل سازمانی به نام « جمعیت مهاجرین سیاسی ایرانی مقیم آذربایجان شوروی » قبلا نیز یکبار در سال ۱۳۴۵ تحت عنوان تاسیس جمعیت پناهندگان ایرانی مقیم شوروی به سرپرستی دکتر جهانشاهلو در جهت انجام اقداماتی به منظور مراجعت برخی پناهندگان سیاسی و فرزندان کثیری از پناهندگان وابسته به فرقه دمکرات آذربایجان و اقلیت ناچیزی از حزب توده ایران انجام و مکاتباتی با نخست وزیر وقت امیرعباس هویدا صورت گرفت که دولت ایران اسامی و نوع تخصص آنها را خواستار شد. به همین مناسبت سازمان امنیت شوروی که مبتکر اصلی طرح بود سران فرقه دمکرات اصرار می ورزند تا اسامی اشخاصی داده شود که در وفاداری و صداقت آنها نسبت به شوروی و فرقه تردیدی وجود نداشته باشد و انتخاب این افراد مستقیما به وسیله خود آنها صورت گیرد. در همین راستا اختلاف دیگری به وجود آمد که بالاخره از تعقیب مسئله صرف نظر شد و پاسخی به نامه دولت ایران داده نشد (این ماجرا در جلد دوم خاطرات دکتر جهانشاهلو تحت عنوان سرگذشت ما و بیگانگان در صفحات 168 - 177 به طور مشروحتری درج شده است).

اکنون چشم ایرانیان روشن که مجددا امیر علی لاهرودی مامور شناخته شده دستگاه امنیت آذربایجان شوروی که 45 سال مراتب وفاداری خود را به اربابان ثابت کرده است. این بار تحت عنوان « جمعیت مهاجرین سیاسی ایرانی مقیم آذربایجان شوروی » ترفند گذشته را در شرایط نوین و به بهانه بازسازی کشور عنوان و نشریه کیهان هوائی این شخص را عضو مرکزیت حزب توده ایران معرفی می کند.

هم آری و هم نه:

آری، برای آن که حزب توده ایران بعد از شکست اخیر در نتیجه توطئه های مداوم ک. گ. ب. شوروی که به دست عوامل قابل اطمینان خود علی خاوری، امیر علی لاهرودی و حمید صفری ( نویسنده بشوخی نام آنها را مثلث خلاص گذاشته است) در روی کاغذ به اصطلاح زنده نگهداشته شده است. منحصر ا به وسیله همین مثلث « رهبری » می شود.

نه، برای آن که استخوان بندی اصلی این سازمان فرقه دمکرات آذربایجان است که تشکیل آن در سالهای 24 - 1323 به دستور استالین و به کارگردانی باقراوف به عنوان شانتاژی برای کسب امتیاز نفت شمال و در عین حال با هدف الحاق آذربایجان به قطعه جدا شده از وی، یعنی آذربایجان شوروی بوده است. تعداد اعضای کنونی حزب توده ایران در این سازمان حتی به 3 درصد هم نمی رسد. این جانب عقیده راسخ دارم که هر پیشنهاد یا اقدامی که به دست این مثلث مزدور به عمل آید بدون شک توطئه برنامه ریزی شده ای است که به دستور ک. گ. ب. صورت می گیرد.

در عین حال می توان با اطمینان خاطر نشان ساخت که واقعا هزاران کارشناس مجرب و برجسته در رشته های مختلف علمی، صنعتی و اقتصادی در بین فرزندان مهاجرین سیاسی وجود دارند که با قلبهای آکنده از عشق میهن و آرزوهای سرشار از خدمت به آب خاک برای مراجعت به کشور خود آمادگی دارند و جمهوری اسلامی می تواند و باید راسا برای دعوت آنان به کار و زندگی در وطن خودشان پیشقدم شود و در این باره اقدامات جدی مبذول دارد.

اگر چه والدین این افراد اکنون دوران کهولت یا بازنشستگی خود را می گذرانند (مهاجرت آنها در سال 1325 صورت گرفته است که حداقل سن آنها اگر در آن زمان بیست سال فرض شود امروز 65 سال دارند) و در عضویت فرقه دمکرات آذربایجان از سوی رهبری همیشه انتصابی از جانب بیگانگان بطور دائم و کامل به ترفندهای فرقه وابسته، قادرند با سازماندهی و انتخاب افراد مستقل و متعهد، مراجعت ایرانیان، به ویژه جوانان کاردان و متخصص را فراهم سازند.

جمهوری اسلامی در این رهگذر می تواند سنت شکنی جسورانه ای را در تاریخ به ثبت برساند.

پاریس - دکتر سید رضی مینایی «

### کاسه داغتر از آتش

راستی سید رضی در دروغگوئی و در نوکر صفتی سنگ تمام را گذاشته است. ما این شخص را می شناسیم او چنانکه خود اعتراف کرده است، مدتی در باکو اقامت داشته است. او در مقابل هنرمندان محلی تملق میگفت تا خود را هنرمند جا بزند و از این طریق

کارهای «هنری» اش را در نشریات محلی چاپ کند.

یک روز اشعار ترکی شهریار را که از جدائی ناله میکرد در نشریات فرقه با آب و تاب و با شرح و تفسیر چاپ میکرد و روز دیگر این نوشته ها را

دستاویز قرار میداد تا به رهبران حزب توده ایران به قبولاند که روزنامه آذربایجان جدائی طلبی را تبلیغ می‌کند.

ایشان زن و یگانه دختر خود را رها کرده، کمر به خدمت دستگاه امنیتی (استخبار) صدام بست و به عراق رفت. در رادیو عراق به زبان ترکی با « سخنوری وقت» گذرانی میکرد و پول کلانی به جیب میزد. ک. گ. را نیز فراموش نمی‌کرد، به عبارت دیگر خود برای ک. گ. ب. کار میکرد، اما دیگران را در خدمت به ک. گ. ب. متهم می‌نمود.

روزی از روزگار به باکو آمد و حساب پس داد. بعد پهلوی من آمد، کوشید مرا قانع کند که به عراق بروم و در رادیو ترک زبان بغداد صحبت کنم و مردم آذربایجان را علیه جمهوری اسلامی تحریک نمایم. اما او اشتباه کرده بود لاهرودی شتر نقاره خانه است که از این قبیل سر و صدا از کوره در نمی‌رود. این شخص هزار چهره، می‌خواهد لاهرودی را متهم کند که مأمور ک. گ.

ب. است و می‌خواهد مأمورین این سازمان را برای جاسوسی بنام مهاجر سیاسی روانه ایران کند و «این تنها میهن پرست» ایرانی است که از طریق کیهان هوایی و مدیر مسئول آن عباس سلیمی نمین به جمهوری اسلامی ایران هوشدار می‌دهد که نگذارید این «جاسوسان» به میهن اسلامی باز گردند و در ایران شبکه جاسوسی راه بیندازند. جناب عباس آقا نیز از این یاوه گوئی او به وجد آمد و نامه «سید» را چاپ کرد تا «نفرت» خوانندگان به لاهرودی، خاوری و صفری این "مثلث مزدور" دو «چندان» شود. این تیپ افراد ارزش آن را ندارند تا درباره آنها سخن گفت. اما اربابان این قبیل افراد میکوشیدند و میکوشند در مبارزه علیه اپوزیسیون سیاسی ایران بعنوان آلت دست از آنها استفاده کنند.

## فصل دهم

### اتحاد شوروی اولین کشور سوسیالیستی

کارگران و دهقانان نخستین بار در تاریخ قدرت سیاسی را در دست گرفتند. ابزار و وسائط تولید به صاحبان اصلی آن بر گردانده شد. به عبارت دیگر تاریخ ورق خورد حاکمیت و مالکیت در یک سیستم واحد سیاسی و اقتصادی در خدمت زحمتکشان قرار گرفت. این تغییر و تبدل سیاسی و اجتماعی در روسیه زحمتکشان جهان را تحت تأثیر انقلابی قرار داد.

انقلاب کبیر ضد سرمایه داری اکتبر 128 سال بعد از انقلاب کبیر ضد فئودالی فرانسه دومین انقلابی بود که صاحبان ثروت در جهان را وحشت زده کرد. روحیه انقلابی کارگران، دهقانان و روشنفکران مردمی را تقویت نمود، جناح چپ احزاب سوسیالیست در اروپا سازمان سیاسی خود را بوجود آوردند این سازمانها گرد هم آمدند. سازمان بین المللی خود را (کمترن) تشکیل دادند. بدین ترتیب مبارزه برای دست یافتن به جامعه عدالتخواه و دفاع از اولین کشور سوسیالیستی شکل سازمانی بخود گرفت.

انقلاب کبیر اکتبر در بیداری مردم کشورهای استعمار زده نقش بسزائی ایفا نمود. احزاب و شخصیت های سیاسی این کشورها با روسیه سوسیالیستی ارتباط برقرار نمودند. و در مبارزه علیه استعمار کنار هم قرار گرفتند.

ساختمان سوسیالیزم در روسیه شوروی یعنی در یک کشور جداگانه عقب مانده، در شرایط محاصره نظامی و اقتصادی امری بسیار دشوار بود.

مداخله ای نظامی از خارج، شدت یافتن جنگ داخلی، مقاومت طبقات حاکمه برای باز گرداندن ثروت و قدرت از دست رفته خود، این دشواری را دو چندان کرد. آگاهی و اراده آهنین مردم ستمدیده و محروم روسیه تحت رهبری لنین کبیر، نابغه بی همتا و شخصیتی که نه تنها روز، بلکه ساعت آغاز عملیات انقلابی را پیش بینی کرد، به همه دشواری ها فائق آمد، جنگ داخلی را با پیروزی کامل به پایان رساند، دوران سازندگی در شرایط جدید مبارزه طبقاتی شروع شد. برای ساختن جامعه نوین هیچ نسخه ای آماده وجود نداشت.

انقلابیون روسیه بودند که می بایست این نسخه را بنویسند، انقلابیونی، که سالهای طولانی در مخفی گاهها، تبعید گاهها و باز داشتگاهها جز سرنگونی انقلابی سلطنت مطلقه روسیه چیز دیگری یاد نگرفته بودند. اینها معدود انقلابیونی بودند که در اکتبر 1917 تحت رهبری لنین مائسین دولتی سرمایه داری را شکستند، روی ویرانیهای آن ساختمان جامعه ای نوین را پایه ریزی کردند.

مارکس پیش بینی کرده بود که انقلاب سوسیالیستی همزمان در سراسر اروپای رشد یافته پیروز خواهد شد. اما لنین در یافتن سرمایه داری در نتیجه رشد نا برابر خود در مرحله ای قرار گرفته است که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در این مرحله ضرورتی است تاریخی.

لنین در رأس دولت تازه به قدرت رسیده ای قرار گرفت که باز سازی ویرانیهای جنگ، باز سازی اقتصاد از هم پاشیده، باز سازی کارخانه های از کار افتاده، تقسیم زمین اربابی بین دهقانان بی زمین و کم زمین، تأمین مواد اولیه زندگی در شهرها، خنثی کردن توطئه دشمنان داخلی و خارجی انقلاب و ابله مشکلات دیگری که دولت شوروی با آن روبرو بود.

نبوغ لنین حل این مشکلات را آسانتر نمود. اتخاذ سیاست نوین رشد سریع اقتصادی را تأمین نمود. بر مبنای این سیاست اقتصاد روسیه بدو بخش دولتی و خصوص تقسیم شد. صنایع کلیدی در بخش دولتی، صنایع سبک (تولید کالاهای مصرفی) و توزیع در بخش خصوص تمرکز یافت حمایت از هر دو بخش، بویژه از ابداع شخصی در بخش خصوص امکان داد اقتصاد روسیه بشکل جهشوار رشد کند پول رایج با ارزهای معنر جهان (دلار و پوند) رقابت کند و غرب سرمایه داری و ادار شود در سیاست خصمانه ای خود نسبت به روسیه تجدید نظر نماید.

با مرگ لنین آینده ساختمان سوسیالیسم در روسیه در هاله ابهام قرار گرفت.

دو رقیب پر قدرت (استالین و تروتسکی) برای انحصار قدرت سیاسی در دست خود به رقابت پرداختند. در آن زمان:

الف. بدون پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا و بدون حمایت طبقه کارگر پیروزمند اروپا ساختمان سوسیالیسم در روسیه ممکن نیست.

ب - تئوری انقلاب بدون وقفه بدین جهت بمیان کشیده شد.

پ - صنعتی کردن روسیه باید مانند اروپای غربی از ایجاد و توسعه صنایع سبک آغاز گردد و به مرحله ایجاد صنایع سنگین برسد. - تروتسکی

استالین بر خلاف تروتسکی راه دیگری را ارائه میکرد. امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور جدا گانه را قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا ممکن می شمرد. برای تقویت قدرت دولتی و دفاع مؤثر از ساختمان سوسیالیسم ضرورت صنعتی کردن روسیه را در اولویت قرار میداد.

تروتسکی در این درگیری شکست خورد از کشور بیرون رفت، در مخفی گاه خود در یکی از کشورهای آمریکای لاتین کشته شد. این کشمکشهای خونین 25 ساله در آستانه جنگ جهانی دوم پایان پذیرفت. در این برهه از زمان روسیه به یک کشور صنعتی عظیم مبدل شد. تعاونی کردن بخش کشاورزی نیز



همراه با سرکوب کردن دهقانان مرفه (کولاکها) در کوتاه‌ترین مدت پایان یافت. سوسیالیزم با بیان استالین بطور قطعی پیروز شد.

تمرکز قدرت بلا منازع حکومتی در دست استالین و تحکیم پایه‌های جامعه سوسیالیستی، تبدیل روسیه شوروی به یک کشور بزرگ صنعتی نمی‌توانست. خشم‌ها درین محافل سرمایه‌داران جهان را بر نیانگیزد.

استالین با احساس این خطر میکوشید از تضاد داخلی اردوگاه سرمایه‌داری استفاده نماید و آنها را مقابل همدیگر قرار دهد. بدین سبب با فرانسه و بریتانیا وارد مذاکره شد. تا جبهه ضد فاشیزم در اروپا تشکیل شود. اما طولی نکشید که هر دو کشور برای تسریع حمله آلمان هیتلری به اتحاد شوروی اطریش و چک اسلوواکی را قربانی کردند. آنها در اشغال این دو کشور از جانب آلمان هیتلری واکنش جدی از خود نشان ندادند. دیپلوماسی شوروی در مقابل این بازی ضد شوروی پیشنهاد آلمان را مبنی بر امضای معاهده عدم تجاوز میان آلمان و اتحاد شوروی را امضا کرد. بدین وسیله آغاز جنگ میان آلمان و شوروی دو سال بتعویق افتاد.

هنگامی که آلمان لهستان را (اول سپتامبر 1939) تحت اشغال کرد. بریتانیا و فرانسه علیه آلمان اعلان جنگ نمودند. بدین وسیله "رسالت تاریخی" خود را به پایان رساندند.

آلمان هیتلری بر خلاف انتظار آنها (بریتانیا و فرانسه) در عرض 21 ماه و 18 روز (از اول سپتامبر سال 1939 تا 18 ژوئن 1941) سراسر اروپا، از جمله بالکان را اشغال نمود. فرانسه در عرض 9 روز تحت اشغال آلمان در آمد. هیتلر در 18 ژوئن 1941 با ترکیه قرارداد دوستی و همکاری امضاء نمود. در آن زمان ایران رضاشاه نیز به پایگاه هیتلر در خاورمیانه در آمده بود. بدین طریق در غرب اروپا مجمع‌الجزایر بریتانیا و در شرق اروپا اتحاد شوروی و قفقاز در مرحله محاصره قرار گرفتند.

در چنین شرایط بغرنج و دشوار ارتش آلمان هیتلری در سحرگاه 22 ژوئن 1939 حملات ناگهانی خود را علیه شوروی آغاز نمود. با این حساب که با عملیات برق‌آسا اتحاد شوروی را از پای در خواهد آورد و از طریق قفقاز وارد ایران خواهد شد و مارشال رومل نیز از راه شمال آفریقا کانال سوئز را اشغال و هر دو جناح ارتش آلمان در ایران به هم خواهند پیوست.

اما اجرای این طرح برای هیتلر خواب و خیالی بیش نبود. شوروی در مقابل ارتش هیتلر مقاومت کرد و با عقب‌نشینی تاکتیکی و با تعرض استراتژیک چهار سال به تنهایی با ارتش آلمان جنگید. بریتانیا و آمریکا در مرحله پایانی جنگ جبهه دوم را در غرب اروپا باز کردند. تا مناطق بیشتری را در آلمان اشغال کنند. جنگ با تسلیم بلا قید آلمان پایان یافت اما جنگ سرد

جای آنرا گرفت ایران ترکیه و یونان در اعاز جنگ سرد جا و مقام ویژه ای را بر عهده گرفتند. ایدئولوگهای سرمایه داری از آغاز طلوع ایده ای سوسیالیزم تا "افول" آن در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی شمشیر ضد سوسیالیزم را غلاف نکردند و اکنون قریب به 20 سالست که اتحاد شوروی و سوسیالیزم وجود خارجی ندارد. اما تبلیغات زهر آگین علیه سوسیالیزم و ایده ای عدالت خواهی با شدت ادامه دارد. رئیس جمهوری آمریکا پرده از مجسمه یاد بود « قربانیان » کمونیزم را پائین کشید، در پارلمان اروپا طرح قطعنامه برای محکوم کردن فاشیسم و کمونیزم مطرح گردید. رسانه های گروهی روسیه سرمایه داری با تبلیغات ضد سوسیالیزم مردم روسیه، بویژه جوانان روسیه را مغزشوئی می کنند. ناسیونالزم افراطی را در میان جوانان اشاعه میدهند.

### مشاهدات شاهزاده خانم ایرانی

#### مظفر فیروز در مسکو

« اواسط نوامبر بود که ما تهران را به قصد مسکو ترک کردیم و بعد از توقف کوتاهی در باکو به پایتخت مشهور و عظیم روسیه شوروی، یعنی مسکو رسیدیم.

برای من که هیچ وقت از ایران خارج نشده بودم همه چیز و همه جا و تمامی آداب و رسوم این شهر و مردمش بی اندازه جالب و بسیار تازگی داشت. مسکو شهری متشخص، تمیز و پرجمعیت و کارها در هر رشته ای با نظم و ترتیبی غیر منظره در این پایتخت انجام می گیرد که انسان را متحیر می کند. فضای میدان ها، ساختمان های پر عظمت و باغ های فوق العاده وسیع همه تماشایی و کنجکاوای برانگیز بودند. برف ماه نوامبر مانند جامه عروس درختها و باغها و بام ها را با وقاری مخصوص پوشانیده بود. عبور و مرور مردم با پالتو، کلاه پوستی در زیر برف نمایشی را در چشم و ذهن مجسم می نمود. مراکزی که من تازه رسیده را بی اختیار جلب می کرد. تاتر، باله، کنسرت و صنایع دستی و بیش از همه موزه های نقاشی مرا به طرف خود می کشید و حقیقتا همه اینها که برش مردم در حدود والا و بالا بودند. برای من که از کشوری فاقد این دیدنی ها و آموختنی ها به مسکو رسیده بودم این همه ثروت هنری چشم زیبا پسندم را لذتی خاص می بخشید. با خود می اندیشیدم که خدای هنر در این دیار ماوا گزیده است.

تنها چیزی که از دلتنگی و افسردگی می کاست. مطالعه، تفکر و توجه به امور جامعه و مردمی بود که در زندگی هدفی را دنبال می کردند و مرام و مسلکی داشتند و شئون زندگی آنها توام با درک سیاست روز بود و آموختن علم و هنر از جمله

واجبات و دانش نزدشان اهمیتی به سزا داشت، ثروت اندوزی در آن جامعه نه تنها معمول نبود، بلکه مفهومی نداشت، پول کم اهمیت و صحبتی از دارایی فلان و یا منافع املاک بهمان و یا منافع شرکت های خصوصی اشخاص در میان نبود. مرد و زن تمیز می پوشیدند، اما سر و دست برای مُد شکسته نمی شد. آرایش جای کوچکی در زندگی آنها داشت و من چنان مجذوب این طرز و روش شدم که کم کم میل و ذوق به خرید لباس های متعدد، رنگارنگ و مُد روز به حد زیادی در من تحلیل رفت. نه آنکه از آرایش کناره گرفتیم و یا از شیک پوشی چهره در هم می کشیدیم، ابداً، نهایت آن حرص و ولعی که در ایران داشتیم و بی اختیار مرا به مغازه ها می کشید و با ذوق و شوق دنبال مُد روز در من فرو نشست و اما چشم زیبا پسندم همیشه از لباس خوش پوشی و متناسب و آرایش جلوه دهنده زیبایی که خود هنری است چون هنرهای دیگر حظ وافر می بردم. لیکن آنچه در من عادت شد بی اعتنایی به پول و حتی به مقام و منصب، خوشبختانه هنوز هم به همان عادت و بدان شیوه و روش باقی مانده ام. به راستی بحث های بیهوده در اطراف مسائلی صرفاً مادی و حسرت خوردن به جاه و جلال و مال و منال و حرمت گزاردن به هر آن کس که متمول تر است، حالم را به هم می زند، خسته و غم زده ام می کند و از چنین سخنان مبتذل فرسنگ ها می گریزم. به مصداق « از دیو دد ملولم و انسانم آرزوست. » خلاصه آنکه در مسکو از تماشای یک نمایش هنری هزار بار بیش از ضیافت های رسمی دیپلماتیک شاد می شدم. همه چیز برایم رنگ و معنای دیگری گرفته بود، آدمی را می ماند که خود را هرگز نشناخته و تازه به دنبال خود می گردد و می خواهد خود را بشناسد. در حقیقت سعی می کردم خود را بیابم و می خواستم خود و استعداد و تمایلات خود را در عمق وجودم جستجو کرده و آنها را به دست آورم و به راهی بروم که از خود در آن اثری یابم، چیزی که وجودم را پرکند و مرا به من باز پس دهد و در تکاپوی آن چیز در درون خود و خارج از خود و وادی ناپیدای هستیم تلاش می کردم. این کنکاش و تکاپو بر تمام افکار و خواست های من غالب بود، صادقانه می گویم که از خود من قوی تر می بود. مثل آنکه یک موجود نامرئی در من و در مغز و قلمب ماوا گزیده بود.

طوری که اظهار داشتیم این اولین بار بود که من با زندگی و تمدن اروپایی رو به رو می شدم و از مملکتی خارج شده بودم که انسان در آنجا قیمت نداشت، جان به هیچ می ارزید، بچه های فقیر همیشه با لباس های ژنده و موی ژولیده و پای برهنه در گل و لای کوچه و خیابان با پرتاب سنگ به طرف سگ و گربه خود را سرگرم می ساختند و این بازی و تفریح آنها بود و شکمشان را هم با گدایی نیمه سیر می کردند. البته در مملکت شاهنشاهی ایران، برای گردنه زن ها و جیب برها و هفت پشتشان جای آنچنان و سیعی باز بود که برای مردم

زحمتکش چایی و نانی باقی نمی ماند و همه درها به روی آنها و نور دیده هایشان باز بود اما برای فرزندان توده مردم نه مکان و نه غذا، تعلیم، ترتیب، آموزش و پرورش و شناخت جامعه و تفریحات سالم معنا و مفهومی برای جوانان کشور به ادعای شاه ژاپن دوم و پنجمین قدرت جهان خبری نبود. در فصل مربوط به آذربایجان و شرح ملاقات مظفر و سادچیکف درباره تخلیه ایران از قشون شوروی و همچنین حل مسئله آذربایجان، مذاکرات با پیشه وری داده شده است. ولی با همه وعده های دوستی و ارتباط سالم با همسایه شمالی، از طرف ایران وفای عهد و مهری بروز نکرد. فشار آمریکا و انگلستان از یک طرف و اطاعت و انقیاد بی چون و چرای محمد رضاشاه از این دو دولت، از طرف دیگر کشور ایران را هر روز بیشتر به بلوک کاپیتالیسم و امپریالیسم نزدیک و از شوروی دور ساخت و میدان را برای تاخت و تاز سر سپردگان سودجو و جیره خواران انگلستان و آمریکای نوپا و بر خوردار شده از جنگ که تازه بوی نفت ایران را استشمام کرده و دستیابی به ثروت زیرزمینی این ملک زرخیز سرمستش کرده بود، آنچنان باز گذاشت که رنجیدگی شوروی را بیش از پیش ساخت و مطبوعات آن مملکت هر روز از دسیسه تازه ای که بر علیه شوروی در ایران صورت می گرفت پرده برمی داشت و به شدت از روش ایران انتقاد می نمود و رابطه هر روز به تیرگی می گرایید و کار بر دولت قوام سخت و مظفر در چنین هوا و فضایی سفیر ایران در شوروی است. با شناختی که از وضع جغرافیایی و سوق الجیشی مملکت خود، و صدماتی که از جنگ بر آن وارد آمده بود داشت. آگاه بود که ایران ضعیف تر و ناتوان تر از همیشه شده است و دست و پا می زد تا با تدابیری خردمندانه کدورت ها را تبدیل به صفا و صداقت و صراحت را به جای دروغ و شک و تردید بنشانند...»

زندگی سیاسی و اجتماعی مظفر فیروز به کوشش علی دهباشی - صفحات

۱۳۷ - ۱۳۱

تهران سخن ۱۳۷۹

سخنی چند در باره رهبران اتحاد شوروی

1- لنین در اوایل قرن 20 می گفت! « سازمان حرفه ای انقلابی را به من بدهید، من روسیه را زیر رو میکنم» این واقعیتی بود که لنین با آگاهی کامل به آن اعتقاد داشت و در اکتبر 1917 با چنین سازمان حرفه ای روسیه را زیرو کرد و انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رساند. درباره لنین به گفتن سخن بیشتر نیازی نیست. فقط باید تصریح نمود که لنین در تاریخ بشر اولین شخصیتی بود که در رأس انقلابی قرار گرفت که جهان را دگرگون نمود.

استالین دومین شخصیت انقلابی بود که بعد از مرگ لنین رهبری روسیه ای انقلابی را بدست گرفت. مخالفین سوسیالیزم را در سطح بالای حزب کنار زد و با بکار گرفتن روحیه کولکتیویزم ملت روس، مدل ویژه اجتماعی و اقتصاد سوسیالیستی را در اتحاد شوروی پیاده کرد. او تا زنده بود مبارزه طبقاتی را در سطح جهان متوقف نه نمود و با بیداری و هوشیاری و با اراده آهنین از سوسیالیزم مدل شوروی پاسداری و دفاع نمود.

استالین برخاسته از قشر پائین جامعه شهری در گرجستان با چشم خود دیده بود که با آوردن ماشین کفایشی به موطن وی چطور پدر کفش دوزش به کارگر مزد بگیر تبدیل شد و زندگی خانواده آنها با دشواری های بیشتر معیشتی روبرو گردید. استالین فراموش نکرده بود که دوران زندگی نوجوانی و جوانی وی در میان هم سالان محروم خود سپری شده بود. او فهمیده بود که بدون مبارزه متشکل در صفوف حزب انقلابی نمی توان محرومیت توده مردم را از بین برد و جامعه عدالت خواه را به وجود آورد. استالین در میان رهبران حزب یگانه شخصی بود که فقر و مسکنت را در زندگی خود لمس کرده بود. به همین جهت با اراده محکم میکوشید کوخ نشینان روسیه به کاخ نشینان مبدل شوند. این آرزو در سالهای زندگی استالین به واقعیت مبدل گردید. کاخ های سر به فلک کشیده در اختیار کوخ نشینان قرار گرفت. مبارزه خونین علیه کاخ نشینان از همین جا سر چشمه میگرفت.

کوخ نشینانی که آیت الله خمینی می گفت: من یک موی آنها را با کاخ نشینان عوض نمی کنم. چنانچه آیت الله خلخالی بر خورد خونینی را نسبت به کاخ نشینان بکار بست.

استالین رهبر شناخته شده اردوگاه سوسیالیزم و رهبر معنوی پرولتاریای جهان و ملل مظلوم بود. کمک وی به آزادیخواهان ایران، بویژه به آزادیخواهان آذربایجان ایران گرچه با شکست روبرو شد. اما حقانیت مردم آذربایجان که برای همه ملل آزادیخواه جهان محرز گردید، از این اصل نشأت میگرفت. در

عین حال مردم آذربایجان نیز دریافتند که حق را باید گرفت و در این مورد نباید به تردد و دو دلی راه داد.

استالین در آخرین سال زندگی خود، در اولین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره 19 حزب کمونیست اتحاد شوروی (16 - اکتبر 1952) نطق کودتاهی ایراد نمود و گفت:

آری کنگره حزب برگزار شد و خوب هم برگزار شد. ممکن است بسیاری تصور کنند که در داخل ما وحدت کامل وجود دارد. اما چنین وحدتی در میان ما نیست. بعضی ها با تصمیمات ما موافقت ندارند.

میگویند برای چه ترکیب کمیته مرکزی را توسعه دادیم. آیا روشن نیست که کمیته مرکزی به نیروی جدید نیاز داشت؟

ما پیرها میمیریم. باید فکر کرد که استفاد (Estaved) را به دست چه کسی باید داد. چه کسی باید آنرا به جلو ببرد. برای اینکار جوانان، افراد مومن و سیاستمداران با ایمان لازم است. ترتیب سیاستمداران و دولت مردان چه معنی دارد؟ برای اینکار باید کار کرد. برای اینکار دهسال، 15 سال وقت لازم است که دولت مردی تربیت شود.

تربیت دولت مردان صاحب عقیده تنها در کار عملی، در کار روزانه، در جریان اجرای خط مشی حزب، در از میان برداشتن مقاومت همه عناصر متخاصم اوپورتونیستی که میکوشند روند ساختمان سوسیالیستی را ترمز کنند و آنرا بهم یزنند. سیاستمداران متکی به تجربه کار لنین تربیت یافته در صفوف حزب ممکن است. باید این تلاشهای حضانته را در مبارزه شکست داد و به دستاورد موفقیت آمیز نائل آمد و از این طریق به هدف بزرگ ما دست یافت.

آیا برای ما روشن نیست که ما باید نقش حزب را و کمیته های آن را بالا ببریم؟ آیا میتوان کار در میان توده ها را فراموش کرد، کاری که لنین به ما یاد داد! همه اینها و ورود جوانان، نیروی تازه به کمیته مرکزی، ستاد رهبری حزب ما را ضروری میسازد. ما با تبعیت از رهنمودهای لنین همینطور عمل کردیم. به همین دلیل ترکیب کمیته مرکزی را گسترش دادیم. آری خود حزب هم مقداری توسعه یافته است.

سئوال میشود. چرا ما رجال سرشناس دولتی را از پست های مهم وزارت مرخص نمودیم. در این مورد چه باید گفت؟ ما مولوتف، کاکانوویچ، وروشیلوف و دیگران را بعنوان وزیر از کار برکنار نمودیم و به جای آنها کادرهای دیگری را گذاشتیم. چرا؟ برای اینکه شغل وزیر کار سخت است. نیروی زیاد، دانش مشخص و تندرستی می طلبد. بدین سبب ما به جای دولت مردان سرشناس افراد حرفه ای و مبتکر را سرکار آوردیم. دولت مردان سرشناس را بعنوان معاونین صدر هیأت وزیران برگمار کردیم.

اگر ما درباره وحدت در کار خود حرف بزنیم، نباید درباره اشتباهات برخی از دولت مردان سرشناس سکوت کنیم. من، رفقا مولوتف و میکویان را در نظر میگیریم. مولوتف همیشه حاضر است. بدون تردید جان خود را در راه حزب فدا کند. در عین حال نباید درباره اشتباه او چیزی نگفت. رفیق مولوتف وزیر خارجه ماست. او در ملاقات دیپلماتیک به سفیر بریتانیا قول داد روزنامه ها و مجلات بورژوازی را در کشور ما پخش کنند، چرا؟ بر چه اساس به این رضایت داد. آیا روشن نیست که بورژوازی دشمن طبقاتی ما است؟ توزیع مطبوعات بورژوازی در میان مردم شوروی به جز زیان چیز دیگری در بر نخواهد داشت. چنین کار نادرست، اگر آن را به پذیریم به شعور و جهان بینی مردم شوروی تاثیر مضرانه و منفی خواهد گذاشت، ایدئولوژی کمونیستی ما را تضعیف ایدئولوژی بورژوازی را تقویت خواهد کرد. این اشتباه اول رفیق مولوتف است.

پیشنهاد رفیق مولوتف مبنی بر اینکه کریمه را باید به یهودیان داد. چه ارزش دارد؟ این پیشنهاد اشتباه فاحش رفیق مولوتف است. چرا او این مسئله را مطرح کرده است. بر چه اساسی رفیق مولوتف این پیشنهاد را مطرح کرده است.

ما یک منطقه خود مختار یهودی داریم. آیا این خود مختاری کافی نیست. رفیق مولوتف نباید وکالت یهودی ها را در مورد ادعای آنان به کریمه شوروی ما به عهده بگیرد. این دومین اشتباه سیاسی رفیق مولوتف است. رفیق مولوتف بمثابه عضو هیأت سیاسی رفتار نادرست دارد. ما با قاطعیت پیشنهاد نادرست او را رد میکنیم.

رفیق مولوتف آن قدر به همسر خود احترام قائل است که ما برای تصمیم گیری وقت پیدا نمی کنیم که تصمیمات مهم را در هیأت سیاسی اتخاذ کنیم. رفیق «ژیم چوژین» از آن اطلاع پیدا می کند. از اینجا چنین بر می آید که یک خط نامرئی هیأت سیاسی را با همسر رفیق مولوتف «ژیم چوژین» و دوستان مهم او می پیوندد. در حالیکه وی در احاطه دوستانی است که نباید به آنها اعتماد کرد. روشن است که چنین رفتاری برای عضو هیأت سیاسی غیر قابل تحمل است.

حالا درباره رفیق میکویان: او با افزایش مالیات کشاورزی برای دهقانان مخالفت می کند. آناستاس میکویان چه کاره است؟ برای او چه چیزی روشن نیست؟ ما با دهقانان اتحاد محکم داریم. زمین را برای ابد به کالخور تسلیم کرده ایم. آنها باید قرض خود را به دولت بپردازند. بدین جهت نباید با پیشنهاد رفیق میکویان موافقت کرد.

میگویان میکوشد خود را تبرئه کند. استالین حرف او را قطع می کند میگوید میگویان فرومکین تازه به میدان رسیده است. میگویان خود- در سر در گمی بسر می برد، میخواهد در این مسئله روشن اصولی ما را نیز در سر در گمی قرار دهد.

مولوتف به اشتباهات خود اعتراف می کند، با تبرئه کردن خود اطمینان میدهد که شاگرد صادق رفیق استالین بوده و خواهد بود.

استالین حرف مولوتف را قطع می کند و میگوید این پرت و پلا است، من شاگردانی را ندارم. ما همه شاگرد لنین بزرگ هستیم.

استالین پیشنهاد می کند که مسئله سازمانی حل شود و ارگانهای رهبری انتخاب شود. بجای هیأت سیاسی هیأت رئیسه با ترکیب گسترش یافته هم هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مجموع 36 نفر انتخاب میشود.

استالین میگوید: در لیست هیأت رئیسه همه اعضای هیأت سیاسی سابق منظور شده است، باستثنای آندریف. او شنوائی خود را از دست داده باید برود و معالجه شود.

از پائین با صدای بلند پیشنهاد میشود. باید رفیق استالین دبیر کل کمیته مرکزی انتخاب شود.

استالین: مرا از دبیر کلی کمیته مرکزی و صدر شورای وزیران اتحاد شوروی آزاد کنید. مالیکوف: رفق! ما باید باتفاق آرا از رفیق استالین، رهبر و معلم مان بخواهیم بعد از این نیز دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی باشد.

استالین در جلوی کرسی خطابه میگوید: در پلنوم کف زدن درست نیست. باید مسئله را بدون احساسات حل کرد. خواهش میکنم. مرا از دبیر کلی و صدر شورای وزیران آزاد کنید. من پیر شده ام، کاغذ نمی خوانم. دبیر دیگری برای خود انتخاب کنید.

تماشینکو: رفیق استالین ملت این را نخواهد فهمید، همه ما مانند یکنفر شما را رهبر خود و دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب میکنیم. غیر از این تصمیم دیگری موجود نیست. همه ایستادند، و با دست زدن ممتد پیشنهاد تماشینکو را تأیید نمودند.

قید: بیانات استالین درباره عدم وحدت کامل در رهبری حزب به نحو قانع کننده بعد از مرگ او تأیید شد. گروهی که نرم های دموکراسی حزبی را کنار گذاشتند، تعداد ارگانهای حزبی را محدود کردند، از کادرهای جوان حرفه ای پیشبینی شده در کنگره 19 حزب استفاده نکردند.



دوستان همسر مولوتف « ژیم چوژین » استالین گروه ناسیونالیستی یهودیانی که تحت تأثیر سفیر وقت اسرائیل گولد مایر قرار گرفته بودند را در نظر می گرفت.

روزنامه « سوئت ایسکایا راسیا » 13 / 1 / 2000

بر گردان: ا. م. شیزلی

### نیکیتا خروشچف

سالهای جوانی خروشچف در روستا سپری شد. او مانند بسیاری از جوانان روستائی حرفه کارگری را برگزید. در معادن ذغال سنگ کوزباس مشغول کار شد. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر عضویت حزب حاکم را پذیرفت. با طی سریع مدارج حزبی به رهبری اوکراین برگزیده شد.

اوکرائین از قدیم الایام انبار غله روسیه بود. در سالهای تعاونی کردن روستاها اوکراین با خشک سالی شدیدی روبرو شد، گرسنگی از یکطرف و مقاومت روستائیان مرفه از طرف دیگر وضع سیاسی را در روسیه بطور اعم و در اوکراین بطور اخص متشنج کرد. ماشین فشار تحت سرپرستی خروشچف با سرعت به کار افتاد. اوکرائین در این مورد جای ویژه ای داشت. بعد از اوکراین مسئولیت سازمان حزبی مسکو به خروشچف و گذار شد.

بعد از مرگ استالین ( 5 مارس 1953 ) دولت مردان سرشناس که بعد از کنگره 19 از مسئولیت های عملی کنار گذاشته شده بودند، برای قبضه کردن رهبری حزب به تکاپو افتادند و علیه همدیگر دست به توطئه چینی زدند. نخست سرپرستی دبیرخانه حزب به خروشچف واگذار گردید. او بود که با دستیاری مارشال ژوکوف و با توافق ضمنی برخی از اعضای هیأت رئیسه کمیته مرکزی حزب بریا را غافلگیر کردند و در جلسه ای هیأت رئیسه دستگیر و چند روز بعد بدون محاکمه در زندان تیرباران کردند.

فقدان بریا راه را برای دست یابی خروشچف به رهبری حزب گشود و از این طریق دستیابی وی به قدرت واقعی باز شد.

با تحکیم قدرت خروشچف اختلاف در رهبری تشدید یافت. در یکی از جلسات هیأت رئیسه مسئله برکناری خروشچف. از دبیر اولی حزب مطرح شد. مارشال بولگانین اداره جلسه را در دست گرفت.

فورتسوا وزیر فرهنگ از جریان آگاه شد. با مارشال ژوکوف تماس برقرار نمود و از وی امداد خواست. ژوکوف وارد عمل شد، وضع تغییر یافت. خروشچف رقبای خود از جمله مولوتف، کاکانوویچ، مارشال بولگانین و شپیلوف را با تهم فعالیت ضد حزبی از رهبری کنار گذاشت و شپیلوف را به قرقیزستان

تبعید نمود. خروشچف به عنوان پاداش، ورزارت دفاع را به مارشال ژوکوف سپرد. اما طولی نکشید. مارشال ژوکوف به مثابه رقیب بالقوه در رأس هیأت نظامی با کشتی جنگی به یوگسلاوی برای یک دیدار حسن نیت با مارشال تیتو اعزام گردید و در راه بازگشت نرسیده به آبهای اتحاد شوروی به اتهام بوناپارتیزم از کار برکنار گردید و تا آخر عمر از عالم سیاسی و نظامی دور ماند. مارشال در این سالها خاطرات خود را نوشت و از شخصیت استالین تجلیل نمود.

اما «توطئه» علیه خروشچف چهارمین بار با موفقیت انجام گرفت. همکاران خروشچف از عدم حضور وی در مسکو استفاده کردند، پلنوم کمیته مرکزی را بدون اطلاع وی تشکیل دادند. رئیس کمیته امنیت دولتی را به محل استراحتگاه وی در سواحل دریای سیاه فرستادند. او خروشچف را از فرودگاه مسکو یکسره به جلسه پلنوم برد. در همین جلسه سرنوشت او رقم خورد و از همه مسئولیت های حزبی و دولتی برکنار گردید. در سالهای بازنشستگی خاطرات خود را نوشت. خاطرات وی توسط فرزندش در خارج از شوروی چاپ شد. سرگئی فرزند خروشچف تبعیت آمریکا را پذیرفت. اکنون در آمریکا زندگی می کند. چرا «خروشچف بخت برگشته» در عرض دهسال در قدرت چهار بار با «توطئه» برکناری روبرو شد. بالاخره از کار برکنار شد. اراده گرائی (سوبژکتیویزم) یگانه و عمده ترین اتهامی بود که در برکناری وی نقش اساسی را بازی کرد. حالا به بینیم اراده گرائی در سرنوشت سوسیالیزم بطور اعم و در سرنوشت اتحاد شوروی بطور اخص چه نقشی داشت.

### اراده گرائی در ساختمان سوسیالیزم

1- روسیه و آمریکای شمالی در دو قطب کره ارضی واقع است. اراضی روسیه به استثنای قفقاز و آسیای مرکزی بیش از شش، حتی هفت ماه در سال با برف و یخ پوشیده است. در مناطق سیبری هوای گرم چهار ماه بیش طول نمیکشد. ولی خروشچف در مسافرت به آمریکا از ایالت اوهایو دیدن کرد. مزارع وسیع ذرت را دید با آشنائی با کشاورزی در این ایالت تصمیم گرفت. کشت ذرت را در روسیه گسترش دهد، و بدین طریق رشد دامداری را تسریع کند تا شوروی بتواند در عرض سه سال در امور دامداری از آمریکا پیشی گیرد. اما کشت و برداشت ذرت آنطوری که خروشچف فکر میکرد نتیجه دلخواه نداد. آمریکا همچنان در کشت ذرت و رشد دامداری جا و مقام اول را در جهان حفظ نمود.

2- خروشچف نقش حزب را در اداره امور اقتصادی به حد نازل پائین آورد. مسئولین مؤسسات تولیدی ( صنایع و کشاورزی ) کمیته های حزبی را از نظارت بر امور اقتصادی کنار گذاشتند. به تنهایی و بدون مشورت با کمیته حزبی اداره امور را در دست خود متمرکز نمودند.

3- خروشچف در ولایات و بخش ها تولیدات کشاورزی را از تولیدات صنعتی جدا نمود. در یک بخش دو دستگاه اداری بوجود آورد. در نتیجه هماهنگی میان این دو بخش از میان رفت، در عین حال دولت مجبور شد هزینه دو دستگاه اداری را تحمل کند، بنابر این هزینه تمام شده کالا افزایش یافت.

4- در نتیجه این سیاست نادرست، شوروی در تولید غله با کمبود چشمگیری روبرو شد. صفهای طولانی از نصف شب در جلوی مغازه های نان فروشی ها کار را به جایی رساند که دولت مجبور شد مقدار زیادی غله وارد کند.

5- در اوایل حاکمیت شوروی سازمانی بنام شورای اقتصاد برای هماهنگ کردن امور اقتصادی تشکیل شد. این شورا در آن زمان نقش سازنده ای داشت. با گذشت زمان این شورا منحل شد و جای آنرا وزارتخانه های جدیدالتأسیس گرفت. تشکیل شورای اقتصاد در شرایط جدیدی بود بی جا.

6- انتقاد شدید از استالین در کنگره 20 حزب ( 1956 ) برداشتن مخفیانه جنازه مومیایی شده استالین از آرامگاه لنین در کنگره 22 ( 1962 ) و تصویب برنامه جدید حزب و اعلام ساختمان کمونیزم در عرض 20 سال آینده در اتحاد شوروی عمده ترین، اشتباهی بود که از اراده گرائی و خود کامگی خروشچف «نشأت» می گرفت.

7- ساختمان کمونیزم را چطور میتوان در عرض بیست سال در کشوری که «رهبر اعظم آن» (خروشچف) نه تنها از امور سیاسی، بلکه از تئوری کمونیزم بهره ای نداشت، پیاده نمود. مشاورین خروشچف تلاش میکردند ثابت کنند که در جامعه شوروی تضاد طبقاتی از بین رفته است، لذا حزب طبقه کارگر به حزب عموم خلق و دولت طبقه کارگر به دولت عموم خلق مبدل شده است. سالها بعد، زمان کاذب بودن این ادعا را به اثبات رساند.

### اراده گرائی در نهضت کمونیستی و کارگری

1- اولین برخورد میان خروشچف و مائوتسه دون بعد از کنگره بیست رخ داد. مائوتسه دون از استالین دفاع نمود. مائو حق داشت اتهامات ناروای غیر قابل تصور علیه استالین را رد نماید. زیرا او به شخص استالین احترام خاص قائل بود. مائو فراموش نکرده بود که در پیروزی انقلاب چین استالین نقش مهم ایفا نموده است. استالین با آزاد ساختن منچوری از اشغال گران

ژاپن تحویل سلاح و مهمات ارتش 3 میلیونی ژاپن به مائو در پیروزی انقلاب چین نقش اساسی داشت.

خروشچف به اشتباهات خود پی نبرد و در تیره شدن مناسبات سیاسی و اقتصادی میان دو کشور مرتکب اشتباهات دیگری شد. متخصصین بیشمار شوروی از چین فرا خوانده شدند و روابط اقتصادی میان دو کشور قطع گردید. ماجراجویی جای دیپلوماسی آرام را گرفت. گروه‌های ضربتی گارد سرخ (خون-وی - بین) با در دست گرفتن کتابچه از کلمات قصار مائو در شهرها و روستاها راه افتادند، رشته امور اقتصادی از هم گسیخت، لیوشا - اوچی رئیس جمهوری چین، چو-ان-لا/ وزیر امور خارجه، دن-سیا - اوپین و عده زیادی از هم زمان خود مائو در ورزشگاه بزرگ پکن با تابلوی تحقیر آمیز آویخته به گردن در مقابل هزاران تماشاگر «رژه» رفتند. بسیاری از کادرهای بلند پایه به مناطق روستایی تبعید شدند تا به کار فیزیکی بپردازند و تربیت شوند.

چنانکه میگویند «کار میمون را به انسان مبدل ساخت» کار در تربیت کادرهای چین نیز نقش «مثبت» ایفا نمود. مائو این کارزار را انقلاب فرهنگی نامید، انقلابی که دانشگاهها را تعطیل نمود در روستاها کمونهای نظامی و اقتصادی تشکیل داد، سه وعده غذا در روز یگانه در آمدی بود که روستائیان چین از آن بهره مند می شدند.

علاوه بر این گارد سرخ سفارت شوروی را در پکن محاصره کرد. «رویزیونیستهای» شوروی را به باد انتقاد گرفت.

2- روزی از روزگار مارشال مالینوفسکی و خروشچف در بلغارستان در کنار دریای سپاه استراحت می کردند. مالینوفسکی دست خود را به سمت ترکیه دراز کرد و گفت.

آمریکا موشک های خود را در ترکیه، در مرزهای بلغارستان مستقر کرده و هر آن میتواند هدف های نظامی کشورهای پیمان ورشو را زیر ضربه قرار دهد. خروشچف تصمیم گرفت، در کوبا در 90 کیلومتری آمریکا موشک های شوروی را آنها به شکل مخفی مستقر نماید. بعد از این با سرعت پایگاه موشک در کوبا بوجود آمد. هواپیماهای اکتشافی آمریکا این پایگاههای مخفی را آشکار کردند و بدنبال آن کوبا را به محاصره نظامی در آوردند.

و اخطار نمودند که در صورت بیرون نبردن موشکها عملیات نظامی علیه کوبا آغاز خواهد شد. کندی و خروشچف در وین دیدار کردند و بعد از این دیدار خروشچف موشک ها را علیرغم اعتراض فیدل کاسترو از کوبا بیرون برد.

3- کوبیدن کفش روی میز در اجلاس‌های سازمان ملل متحد و تیره نمودن رابطه با آیزن‌هاور از شاهکارهای دیپلوماسی خروشچف در سیاست خارجی شوروی بود.

خروشچف با سیاست نسنجیده و یا سنجیده خود بعبارت دیگر ناآگاهانه و یا آگاهانه دوستان اتحاد شوروی را از کشور شوراها دور نمود، در نهضت جهانی کارگری انشقاق بوجود آورد.

در نتیجه اتحاد شوروی با «رهبری» خروشچف اعتبار خود را در میان احزاب کارگری اروپا از دست داد. امپریالیسم جهانی و دشمنان سوسیالیسم با استفاده از این شرایط مناسب تبلیغات ضد شوروی و ایدئولوژی ضد سوسیالیسم را تشدید نمودند. تبلیغات ضد سوسیالیستی در بستر بی اعتمادی و بی تفاوتی مردم شوروی نسبت به وضع موجود در شوروی، در مغز شوئی‌شهروندان شوروی مؤثر افتاد، بویژه جنبش دیگر اندیشی در سالهای 1960 بوجود آمد و گسترش یافت. نویسندگان دیگر اندیش همچون سولژنیتسین‌ها دادستانهای ضد شوروی خود را در مجلات ادبی کانون نویسندگان شوروی به چاپ می‌رساندند دیگر اندیشان سالهای 60 میلادی مخالفین سال‌های شصت نامیده می‌شدند.

اراده گرایی خروشچف پایه‌های فکری سوسیالیسم را متزلزل ساخت، مخالفین سوسیالیسم، بویژه فرزندان و نواده‌های صاحبان ثروت دوران حکومت رومانف‌ها را فعالتر نمود.

### لئونید برژنف

پلنوم اکتبر خروشچف را از دبیر اولی برکنار کرده و برژنف را به دبیر اولی حزب منصوب نمود. برژنف 17 سال در مقام رهبری کشور بزرگ اتحاد شوروی را اداره نمود. اشتباهات خروشچف را اصلاح نمود. هماهنگی در رشته‌های اقتصادی و اجتماعی را به عمل آورد، رقبای بالقوه خود را در هیأت سیاسی بدون سر و صدا کنار گذاشت. رئیس کمیته امنیت دولتی را که در برکناری خروشچف نقش داشت به اوکراین فرستاده، مأمورین بلند پایه (از بالا به پائین) را از نظارت مقامات امنیتی خارج ساخت و از این طریق برای خود سربهای مأمورین حزبی و دولتی زمینه‌ای مساعد بوجود آمد. رشوه خواری و اختلاس در ادارات دولتی، بویژه در قوه قضائیه گسترش یافت، اعضای هیأت سیاسی و مقامات بلند پایه دولتی بر خلاف توصیه استالین در پلنوم اکتبر 1952 همچنان در انحصار سالمندان باقی ماند. در چنین شرایطی گورباچف مانند خروشچف جوان روستازاده‌ای بود که به هیأت سیاسی راه یافت. در آینده نزدیک سرنوشت دولت قدرتمند شوروی را تحت شعار حیل‌گرانه سوسیالیسم بیشتر، دموکراسی بیشتر، علنیت و پروستریکا به نابودی کشاند. رهبران

سازمانهای حزبی در تمام سطوح، یعنی کمونیست های گرگ طینت که خود را در پوست گوسفند پنهان کرده بودند در فرصت مناسب دولت کارگران و دهقانان را از طریق کودتای نظامی سرنگون کردند. ساختمان سوسیالیزم را برچیدند و خود در رأس دولت سرمایه داران قرار گرفتند و صاحب ثروت بیکران زیر زمینی و روزمینی را تحت نام خصوصی سازی از آن خود ساختند. کشور قدرتمند شوراها تکه تکه گردید، زندگی برای اکثریت مردم عادی به جهنم تبدیل شد. دشمنان سوسیالیزم، قبل از همه امپریالیزم آمریکا سلطه بلامنزاع خود را بر جهان و جهانیان تحمیل نمود. اعمال قدرت در هر گوشه ای از جهان به امر عادی تبدیل گردید. روسیه سرمایه داری "نو بنیاد" از چهار سو به محاصره در آمد تا آخرین توان ناسیونالیستهای روسیه شکسته شود با دست باز و بدون مانع ثروت طبیعی روسیه در اختیار سرمایه فراملی قرار گیرد و سروری آن تا ابد در جهان استحکام یابد.

#### حمایت شوروی از نهضت‌های رهائی بخش ملی

دولت شوروی در اوایل موجودیت خود نتوانست به انقلابیون مجارستان و آلمان کمک نماید. انقلاب در این کشورها شکست خورد و رهبران سوسیال دمکرات آلمان در زندان کشته شدند. در سال 1936 جمهوری خواهان اسپانیا در انتخابات پارلمانی پیروز شدند و اداره کشور را در دست گرفتند. ژنرال فرانکو با حمایت مستقیم آلمان هیتلری علیه جمهوری خواهان اسپانیا وارد عملیات نظامی شد. با ابتکار اتحاد شوروی باریگادهای بین المللی تشکیل شدند و به یاری جمهوری خواهان شتافتند. شخصیت های سرشناس و نویسندگان نامدار، مانند همین گوئه و دیگران در میان آنان بودند. داو طلبان اتحاد شوروی در جنگ علیه فاشیزم در اسپانیا بشکل گسترده شرکت نمودند، 4500 کودک از 3 تا 13 ساله را با کشتی از مناطق جنگ زده خارج کردند و به بندر بوردوی فرانسه بردند 1505 کودک را به اتحاد شوروی بردند. در بهترین انترناتها (مدارس شبانه روزی) نگهداری کردند. آنها درس خواندند و در میهن سوسیالیستی بزرگ شدند. صاحب تخصص شدند. تعداد زیادی از آنها بعد از مرگ فرانکوبه اسپانیا باز گشتند.

دومین کمک شوروی به نهضت رهائی بخش در خاورمیانه از ایران آغاز گردید. استقرار قوای متفقین در جنوب و شمال ایران عملاً بدو منطقه جنوب و شمال تقسیم شد.

در مناطق اشغالی انگلیس اقشار و طبقات حاکمه زیر چتر حمایت سنتی انگلیس قرار گرفتند. امکان دست یابی به آزادی در این مناطق از میان برداشته شد.

در مناطق اشغال شوروی بر عکس امکان عملیات تخریبی از جانب طبقات حاکمه و نیروهای سرکوبگر ارتش و ژاندارمری محدود بود. هم شوروی ها، هم نیروهای آگاه در این مناطق برای تغییرات دمکراتیک علاقه مند بودند.

یاد آوری میشود که در سالهای جنگ با آلمان ثبات سیاسی در ایران اهمیت خواص داشت. اما بعد از پایان جنگ تمرکز کامل قدرت سیاسی در دست طبقات حاکمه سنتی بعبارت دیگر باز گشت بدوران دیکتاتوری رضا خان پاسخگوی خواست زمان نبود.

بنا بر این هم شوروی و هم نیروهای آزادی طلب ایران با استفاده از فرصت مناسب و با در نظر گرفتن وجود عوامل درونی و بیرونی برای پیروزی نهضت دمکراتیک و با در نظر گرفتن ضرورت سازماندهی توده های مردم فرقه ملی دمکرات آذربایجان تشکیل شد و در رأس نهضت آزادی بخش مردم آذربایجان قرار گرفت. چرا آذربایجان؟ زیرا آذربایجان دارای سنت انقلابی بود. در عین حال حکومت مرکزی قادر نبود نهضت مردمی را در آذربایجان سرکوب نماید.

همه این عوامل دست هم داد نهضت 21 آذر پیروز شد و حکومت ملی در آذربایجان تشکیل گردید. اما فرانکوهای « وطنی » با پشتیبانی هیتلر ثانی یعنی تر و من نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان را مانند جمهوری خواهان اسپانیا سرکوب کردند.

نوبت به یونان رسید ارتش انگلستان وارد عمل شد، نیروهای مسلح ضد هیتلری را شکست داد سلطنت را به یونان باز گرداند. نیروهای شکست خورده یونانی در شوروی و در کشورهای دمکراتیک، توده ای پناهنده شدند و در همین کشورها ماندگار شدند.

دهه پنجاه و شصت قرن بیست سالهای فروپاشی سیستم استعمار در تاریخ ثبت شده است. دکتر محمد مصدق نخستین شخصیت مستقل سیاسی بود که اولین گام را در این راستا برداشت. بعد از 40 سال صنایع نفت را ملی نمود. کارشناسان و مدیران شرکت نفت را از ایران بیرون کرد. مصدق در اقدامات دیپلماتیک خود کوشید تضاد میان آمریکا و انگلیس را مورد بهره برداری قرار دهد و بدین طریق از پشتیبانی آمریکا بر خوددار شود. اما پیشینی این سیاست مدار کهنه کار با واقعیت جهان آن روزی مطابقت نداشت.

الف- اتحاد شوروی همسایه شمالی ایران به هیأت حاکمه ایران اعتماد نداشت و مصدق نیز در آن مقطع مشخص چشم امید را به آمریکا دوخته بود زیرا از کمونیزم در هراس بود. حضور فعال حزب توده در صحنه سیاسی ایران این هراس را دوچندان میکرد. بدین سبب بود که در مرحله حساس پیروزی

نهضت استقلال طلبانه مردم ایران دودلی از خودنشان داد نتوانست تصمیم قاطعانه اتخاذ کند از بازگشت شاه به ایران جلوگیری نماید، از این طریق پایه حکومت ملی و مستقل خود را محکم نماید و ایران به پایگاه نهضت رهایی بخش منطقه مبدل شود. در چنین شرایطی مصدق شکست نخورد بلکه حکومت را بشکل داو طلبانه به آمریکا و نوکران ایرانی آن تسلیم نمود.

ملیون جهان عرب ( مصر، عراق و لیبی ) از شکست نهضت استقلال طلبانه در ایران درس عبرت آموختند، در عین حال وضع جهان و موجودیت اردوگاه سوسیالیستی را بدرستی درک کردند و با پشت گرمی از این اردوگاه حکومت ارتجاعی سلطنتی را در مصر، در عراق، در لیبی بر انداختند و حکومت مستقل ملی را در این کشورها سرکار آوردند. سوریه، الجزایر و یمن جنوبی به این کشورها پیوستند و در جبهه ضد امپریالیستی قرار گرفتند. در این سالها بود که مصر کانال سوئز را ملی کرد و با کمک شوروی متجاوزین فرانسه، انگلیس و اسرائیل را از کانال سوئز بیرون راند.

کشورهای ضد امپریالیستی با چند کشور عربی محدود نمیشد، هندوستان، چین، اندونزی، یوگسلاوی کوبا و مصر دور هم جمع شدند سازمان کشورهای غیر متعهد را تشکیل دادند. استعمار زدائی، حمایت بیدریغ از نهضت های رهایی بخش ملل استعمار زده، دفاع از صلح جهانی و عدم مداخله به امور داخلی یک دیگر، در مجموع سد محکمی بود. در مقابل استعمار گران.

اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالزم متحدین طبیعی کشورهای «عدم تعهد» بود و با این کشورها روابط همه جانبه سیاسی و اقتصادی داشت.

مردم کشورهای جنوب آفریقا، از جمله آنقولا، موزانیک و چند کشور دیگر این منطقه علیه استعمار گران پرتقال می جنگیدند هم چنین جنگ مسلحانه مردم سیاه پوست آفریقای جنوبی علیه آپارتاید سفید بستان این کشور سالیان دراز ادامه داشت و اتحاد شوروی با کمک همه جانبه خود به این کشورها از جمله کمک نظامی کوبا در استعمار زدائی و تأمین استقلال در این منطقه (جنوب آفریقا) نقش بسزائی داشت. فقط یک نمونه از صدها نمونه را به قضاوت خوانندگان می دهیم.



## یاران الیور تامبو

### ما، حق داریم افتخار کنیم!

اخیرا رئیس جمهور تابو مباکی، در پره توریا، پایتخت آفریقای جنوبی، معاون رئیس دانشکده آفریقای آکادمی علوم روسیه، ولادیمیر گنادی اویچ شوبین را با مدال « یاران اولیور تامبو » تلطیف کرد. این مدال به افتخار اولیور تامبو، مبارز بزرگ ضد تبعیض نژادی، رئیس کنگره ملی آفریقا (در سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۰)، تاسیس شده است. قدرانی از و. گ. شوبین، در واقع ارج نهادن به سیاست اتحاد شوروی در آفریقای جنوبی در آستانه دیدار سران « جی - ۸ » در ایرلند که در آن مسئله کمک به کشورهای آفریقا مورد مذاکره قرار خواهد گرفت، بسیار مهم است. اینک، این کمکها به سطح یک مد سیاسی ارتقاء یافته است. همان، مدی که ابدی نیست. ولی پشتیبانی اتحاد شوروی از خلقهای آفریقا بسیار اساسی بود. در این باره، توجه خوانندگان را به مصاحبه با آفریقا شناس مشهور اتحاد شوروی جلب می کنیم.

### - ولادیمیر گنادی اویچ! چرا شما را با مدال تلطیف کردند؟

- در امریه رئیس جمهور چنین نوشته شده است: « بخاطر حمایت چشمگیر از مبارزه بر علیه تبعیض نژادی و استعمارگری در آفریقای جنوبی ». پیش از هر صحبتی، می خواهم تاکید کنم که این مدال را به عنوان قدردانی از هزاران هزار مردم اتحاد شوروی که از کنگره ملی آفریقا پشتیبانی کردند، ارزیابی می کنم. با همین امریه، این مدال به جواهر لعل نهرو، اولین نخست وزیر هندوستان مستقل و سوکارنو، رئیس جمهور سابق اندونزی هم اعطاء شده است. همراه با من، از طرف خانواده آنها، راهول گاندی، نوه ایندیرا گاندی و نتیجه نهرو، مهاواتی، دختر سوکارنو که خود تا این اواخر رئیس جمهور کشورش بود، این مدال را گرفتند.

### - تا اخذ مدال چه راهی را طی کردید؟

- دارالسلام، پایتخت تانزانیا، زمانی که در ماه ژانویه سال ۱۹۶۷ با هیأت ویژه هواپیمائی « آن - ۱۰ » بمنظور آوردن گروهی از مبارزان جبهه آزادی بخش موزامبیک برای آموزش در اتحاد شوروی رفته بودیم، نقطه عزیمت ما

بود. آن زمان، این یک ماموریت مخفی تحت پوشش آبروفلوت ( سازمان حمل و نقل هوایی اتحاد شوروی - م.) بود. جالب است بگویم که من اخیرا فهمیدم که ژواکیم چیس سانو، رئیس جمهور آینده موزامبیک در میان آن گروه بوده است.

### - شما چگونه به این ماموریت مخفی اعزام شدید؟

- خوب، خیلی ساده. پس از پایان تحصیل بلافاصله به خدمت سربازی رفتم. روابط نظامی گسترش یافت و به کسانی که زبان های خارجی می دانستند، نیاز داشتند. ما که از خدمت کردن شانه خالی نمی کردیم. دانشکده ما یکی معتبرترین دانشکده ها بود. تقریبا نیمی از دانشجویان از حال و هوای ارتش دور بودند. بعد از هفت سال خدمت در داخل و خارج، گذراندن دوره های آموزش تیر اندازی و کاربرد ستاد مرکزی، غیر نظامی شدم. در عملیات جنگی هم شرکت کردم.

سال ۱۹۶۹، در کمیته همبستگی اتحاد شوروی با خلقهای آسیا و آفریقا بکار مشغول شدم. این سازمان اجتماعی از مبارزه مردم ویتنام بر علیه اشغالگران آمریکائی پشتیبانی کرد، از مردم فلسطین و همین طور از جنبشهای آزادیخواهی جنوب آفریقا، کنگره ملی آفریقای جنوبی، سازمان آزادیبخش نامیبیا، جبهه میهنی زیمبابوه، جنبش مردمی آزادی آنگولا حمایت کرد.

زمان بسیار جالبی بود. بوروکراتیسم وسیعا پا گرفته بود. بسیاری از کارها را هر کسی به ابتکار شخصی انجام می داد. یادم می آید وقتی که رفقای از زیمبابوه پیش ما آمدند. پایگاههای آنها در زامبیا بود و برای رفتن به وطنشان لازم بود از رودخانه عریض زامبزی بگذرند. آنها قایق لاستیکی تقاضا کردند. تهیه قایق به طرق معمول ممکن بود، ولی یقینا زمان لازم بود. اما، ما فوراً از مغازه خریدیم. ۲۰ قایق خریدیم و مسئله حل شد. پس از فوق لیسانس، از تز خود در آکادمی علوم اجتماعی دفاع کردم پس از آن، در شعبه روابط بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بکار مشغول شدم. این مسیری بود که بعد از سفر فراموش نشدنی دارالسلام طی کردم.

- آنقدر که من می دانم شما در شعبه روابط بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنان به حمایت از کنگره ملی آفریقای جنوبی و سازمان آزادیبخش نامیبیا ادامه دادید.

- بلی. اینجا دیگر، مسئله طور دیگری شد. جنبشهای آزادیبخش به اشکال مختلف مورد حمایت اتحاد شوروی قرار می گرفتند و لازم بود که ما کار وزارت خانه ها و ادراات (از جمله نظامی و امنیتی)، سازمانهای حزبی و اجتماعی در این زمینه را هماهنگ کنیم. این کار، نمایانگر پایبندی عمیق ما به انترناسیونالیسم و کار در جهت تامین منافع اتحاد شوروی بود.

- در حال حاضر کنگره ملی آفریقای جنوبی در حاکمیت است و آنوقتها آمریکا، کنگره ملی آفریقای جنوبی را «سازمان تروریستی» می خواند. آنجا که ما به تسلیح کنگره ملی آفریقای جنوبی کمک کردیم، یعنی اینکه ما از «تروریسم» پشتیبانی کردیم؟

- صحبت از «تروریسم» در واقع مساوی با جنبش ضد استعماری است و این، از عدم درک ماهیت مبارزه برای آزادی ناشی می شود. خود این شکل مبارزه، محصول ظلم و تعدی بیش از حد و غیرممکن بودن دستیابی به آزادی از راههای صلحجویانه می باشد. مبارزات آزادیخواهانه در اصل یک مبارزه سیاسی است. این شیوه مبارزه، ترور غیر نظامیان را بطور قطعی مردود می شمارد و نظامیان ما که مبارزان کنگره ملی آفریقای جنوبی و جنبشهای دیگر را آموزش می دادند، بر این موضوع تاکید داشتند و به آنها کمک می کردند که در سختترین شرایط به دام تروریسم نیافتند.

- آیا اسلحه کلاشنیکف و یا اگر بتوان گفت، مینهای مغناطیسی به شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا تحویل دادید؟

- دادیم، کم هم ندادیم. نه تنها اینها، حتی خیلی چیزهای دیگر هم دادیم. برای حفاظت اردوگاههای کنگره ملی آفریقا پدافند هوایی هم دادیم. نا گفته نماند که کمکهای نظامی ما در شکست آپارتاید نقش مهمی بازی کرد. کنگره ملی آفریقا در گرماگرم مبارزه در سال ۱۹۸۷، تقریباً ۱۸۰ مورد عملیات نظامی اجرا کرد. این زمانی بود که در آفریقای جنوبی سیاهان را عملاً از دانش نظامی و دسترسی به سلاح محروم کرده بودند.

اینها را ما به آنها دادیم. درست زمانیکه غرب هیچگونه حمایتی از مبارزه عادلانه آنها نکرد، ما به کنگره ملی آفریقا اسلحه دادیم و این را یقین می دانستیم (در برنامه کنگره ملی آفریقا هم بدقت تاکید شده بود) که هدف

حملات، ارتش، پلیس، زیر بنای نظامی و اقتصادی بااستثنای مردم غیر نظامی، از جمله سفیدها، خواهد بود.

مبارزان آموزش دیده و سلاح پیشرفته کنگره ملی آفریقا، باعث شوکه شدن رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی و محرک خوبی برای اکثریت تحت ستم بود. در اواسط سالهای دهه هشتاد، جنبش نیرومندی در کشور اوج گرفت و رژیم پره توریا به مذاکره برای لغو تبعیض نژادی مجبور شد. بدون تحکیم شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا، احتمال دستیابی به موفقیت در مذاکرات ممکن به نظر نمی رسید. بدین جهت، ما سلاحهای مورد نیاز آنها را تامین کردیم. یادم هست، آخرین بخش سلاحها را، شامل هزار قبضه اسلحه کمری «استچکینا»، که اسلحه ای بسیار مناسب برای مبارزه مخفی است، در سال ۱۹۹۰، تحویل دادیم.

ما، در سالهای ۱۹۸۸-۱۹۹۰ به اجرای عملیات «وولا» - سازماندهی سیستم اداره اکیدا مخفی مبارزه مسلحانه غیر علنی در داخل آفریقای جنوبی، مساعدت کردیم. رهبران کنگره ملی آفریقا که مخفیانه وارد جمهوری آفریقای جنوبی می شدند، «طبق افسانه» در اتحاد شوروی آموزش می دیدند و یا معالجه می شدند. درز کردن این خیرها از جانب ما غیر ممکن بود. همانطور که سیپیوه نیاندا، یکی از رهبران «وولا»، فرمانده کل آینده نیروهای مسلح آفریقای جنوبی می نویسد: «بلا استثنا همه باور می کردند که من در اتحاد شوروی بودم. بدین جهت دشمن هیچگاه انتظار نداشت که من همیشه دم دروازه او باشم».

**- یشتیبانی ما عبارت از تأمین سلاح و آموزش مبارزان کنگره ملی آفریقا بود. همکاری متقابل ما با جنبشهای رهائی بخش واقعا بیش از اندازه گسترده بود؟**

- میهن ما طی سالهای متمادی بیش از همه از کنگره ملی آفریقا و دیگر جنبشهای رهائی بخش ملی یشتیبانی سیاسی کرد. این اتحاد شوروی بود که در سال ۱۹۶۰ طرح استقلال مستعمرات و خلقها را به سازمان ملل متحد ارائه نمود. این، سند بسیار مهمی برای حمایت از جنبشهای رهائی بخش ملی از طرف جامعه جهانی بود. و پس از آن، سازمان ملل متحد مبارزه مسلحانه را بعنوان مبارزه قانونی ضد استعماری برسمیت شناخت.

در حدود ۲۰۰ نفر از اعضای کنگره ملی آفریقا در مراکز آموزش عالی و تکنیکومهای اتحاد شوروی تحصیل می کردند. با غرور و افتخار می توان گفت که، **جوئف نخلانها**، وزیر معادن، از دانشکده پلخانوف، **مانتو تشابالالا**، وزیر تندرستی و بهداشت فعلی، از دانشکده پزشکی لنینگراد، **اددی فونده**، رئیس سازمان رادیو- تلویزیون جمهوری آفریقای جنوبی، از دانشکده پلی تکنیک لنینگراد، **بکی لانگا**، سفیر جدید جمهوری آفریقای جنوبی در روسیه، از دانشکده پلخانوف و **تامبو تابتة**، سفیر این کشور در ماداگاسکار، از دانشگاه دوستی خلقها فارغ التحصیل شده اند. لیست این اسامی طولانی و بلند است.

از آفریقای جنوبی می آمدند و در دانشکده علوم انسانی نزد کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مدارس عالی اتحادیه کارگری و سازمان جوانان حزبی (کامسامول) تحصیل می کردند. و این، آن طور که امروزی ها وانمود می کنند، «تعلیم سیاسی خارجی ها» نبود. آنها اکثرا دیدگاههای «چپ» تر از استادان ما و با آمادگی بیشتر برای مبارزه می آمدند، اما، تحصیل در کشور ما، به سیستماتیزه کردن آگاهی آنها کمک کرد.

### - آموزش نظامی فعالین کنگره ملی آفریقا به چه نحوی بود؟

- اولاً، این موضوع در سال ۱۹۶۱ مطرح شد. رفقا در جریان دیدار با کمیته مرکزی (من نوشته این دیدار را خواندم)، می گفتند: در شرایط ترور از طرف نژادپرستان، از بین بردن تبعیض نژادی به طرق مسالمت آمیز ممکن نیست. آنها برای آموزش مبارزان، تقاضا کمک کردند. پس از آن، اولین گروه به آموزشگاه اودسا و گروه بعدی به مرکز آموزشی شهرک پره والنئی در کریمه آمدند. بجاست یادآوری کنم که **تابو مبیکی**، رئیس جمهور آفریقای جنوبی هم، در اتحاد شوروی دوره آموزش نظامی دیده است. **جو مودیسه**، اولین وزیر دفاع آفریقای جنوبی تازه و **رونئی کاسریلس**، وزیر معادن فعلی، در میان اولین گروه فارغ التحصیلان آموزشگاه نظامی اودسا بودند.

تعدادی هم در مسکو آموزش دیدند. در سال ۱۹۸۵ در یکی از منازل آرام مرکز مسکو، پنج نفر از اعضای کنگره ملی آفریقا زندگی می کردند. (یکی از آنها، **سپیپوه نیاندا**، اولین آفریقائی فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری آفریقای جنوبی و دو تن دیگر، **چالز نکاکولا**، صدر حزب کمونیست و **ناسی وپوه**، همسر وی، از اعضای هیأت دولت بودند).

در سال ۱۹۷۹، به خواهش **اولیور تامبو**، رئیس جمهور آفریقای جنوبی، اولین گروه متخصصین نظامی اتحاد شوروی به پایگاه اصلی کنگره ملی آفریقا در انگولا وارد شدند. رفیق و. ف. شیریايوف، سرپرست این گروه بود. و در میانه دهه هشتاد، دهها متخصص نظامی ما در اردوگاههای کنگره ملی آفریقا کار می کردند (مجموعاً بیش از ۲۰۰ نفر). هنوز هم بسیاری از رهبران کنگره ملی آفریقا (وزیران، نمایندگان مجلس قانونگذاری، ژنرالها) بگرمی از مشاوران و استادان خود یاد می کنند. از آن میان، من، رفیق ایوان و دیگر سرپرستان گروهها، زنده یاد رفیق جرج (گ. س. پیمنوف)، رفیق مایکل (م. ن. کانوالنکو)، رفیق ویکتور (و. ف. بلوش) را می توان نام برد.

در اواسط سالهای دهه هشتاد، به کمک کشور ما، آموزش افسران آینده ارتش جمهوری آفریقای جنوبی آغاز شد. در باکو افسران نیروی دریائی، در فرونزه (بیشکک امروزی، پایتخت قیرقیزستان - م.) خلبانان نیروی هوائی، در مینسک، افسران مخابرات و در سیمفروپول، افسران نیروی زمینی آموزش می دیدند و آموزش بغایت جدی دیدند. برای مقایسه کافیسیت که بدانید: مثلاً، در ارتش «سفید» جمهوری آفریقای جنوبی افسران پس از شش ماه آموزش درجه ستوانی می گرفتند، ولی، دوره آموزش افسران آنها در اتحاد شوروی سه سال بود.

ما، مبارزان بیمار و زخمی کنگره ملی آفریقا را معالجه می کردیم. من در سال ۱۹۸۵، زمانی که با هواپیمائی «ایروفلوت» (سازمان حمل و نقل هوائی اتحاد شوروی - م.) از زیمبابوه باز می گشتم، هواپیما در فرودگاه **لواندا** به زمین نشست. در آنجا رفقائی از سفارت اتحاد شوروی پیش من آمدند و گفتند: گروهی از مبارزان کنگره ملی آفریقا به محاصره شورشیان **اونیتا** افتاده اند. چند نفر، از جمله، **تیموتی موکوینا**، فرمانده دسته های کنگره ملی آفریقا، به شدت زخمی شده اند.

جو مودیسه «اوم کونتو وه سیزوه»، سر فرمانده هم به فرودگاه آمد. مسئله بسیار جدی بود. من از وی پرسیدم؛ اگر بتوانم درخواست شما مبنی بر کمک به زخمی ها را به عنوان تقاضای رسمی کنگره ملی آفریقا تلقی کنم، در این صورت من هم، مسئولیت این کار را بر عهده خود می گیرم. عصر همان روز **تیموتی موکوینا** به مسکو و با پرواز بعدی همه زخمیها به اتحاد شوروی پرواز کردند. **تیموتی** به شدت زخمی شده بود. ممکن بود پای وی قطع شود. او را مدت طولانی در بیمارستان «کرمین» معالجه کردند. دیگران هم در

بیمارستانهای نظامی معالجه شدند. دکتر بوردنکو توانست زخم وی را معالجه کند. فراموش نشود که، اول ماه ژوئن سال جاری ژنرال ارتشبد گودفری نگوینیا( تیموتی موکوینا)، فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری آفریقای جنوبی را بر عهده گرفت.

**– کما فی السابق خیلی ها علاقمندند بگویند که حمایت از جنبشهای آزادیبخش فشار سنگینی بر اقتصاد شوروی وارد می آورد. آیا همین مسئله، یکی از عوامل اصلی سقوط اتحاد شوروی بود؟**

– حرف کاملا بیهوده ای است. البته این کارها هزینه کمی هم نداشتند و علاوه بر اینها، ما به اردوگاههای آوارگان آفریقائی در اشکال اهدای چادر، پتو، دارو، وسایل حمل و نقل مساعدتهائی می کردیم. در تشکیل کنفرانسهایی بین المللی مربوط به مشکلات آفریقای جنوبی کمک می کردیم، شرایط معالجه و استراحت اعضا و رهبران کنگره ملی آفریقا را فراهم می ساختیم.

بر پایه برخی برآوردها، در طی مدت سی سال، تقریباً ۶۱ میلیون روبل، که ۳۶ میلیون آن وسایل نظامی بود، برای پشتیبانی از کنگره ملی آفریقا هزینه کردیم. البته که این مبلغ قابل توجهی بود. علاوه بر اینها، از بودجه کمیته مرکزی حزب کمونیست و صندوق کمک به صلح اتحاد شوروی نیز مبالغی به کنگره ملی آفریقا کمک مالی کردیم. اما، همه اینها برای اقتصاد پر قدرت اتحاد شوروی بصراحت می توانم بگویم، در صد مهمی نبود که سبب سقوط اتحاد شوروی شود.

فراموش نکنیم که ما در این کار تنها نبودیم. فقط کشور سوئد، سالانه ۹ میلیون دلار به کنگره ملی آفریقا کمک می کرد. آنها مردمان عاقلی بودند و کسی هم کمک نا بجا نمی کند... بویژه اینکه، اتحاد شوروی، زمانی کنگره ملی آفریقا را مورد اینگونه حمایتها قرار داد که دیگران نمی خواستند و یا نمی توانستند این کار را بکنند.

منافع همکاری متقابل با دولت دوست جمهوری آفریقای جنوبی، می توانست بسیار بیشتر از کمکهای ما باشد. اما بعد از سال ۱۹۹۱، با چشم دیگری به کنگره ملی آفریقا نگاه می کنند. ولی، هنوز هم همه راهها خراب نشده است. امکان گسترش روابط ما، بخصوص در زمینه همکاری اقتصادی محدود نیست.

جمهوری آفریقای جنوبی نه تنها کشوری با ذخایر طبیعی غنی، بلکه، کشور با ثباتی است. در سفر اخیر خود به آفریقای جنوبی، من بار دیگر مطمئن شدم که، هنوز در آنجا، از میهن ما به نیکی یاد می کنند.

نویسنده مصاحبه: و. تیتکین

روزنامه سووتسکایا راسیا،

شماره ۸۹، ۵ ژوئیه سال ۲۰۰۵

بر گردان: ا. م. شیزلی



### رهبران آذربایجان شوروی

میر جعفر باقروف نخستین آذربایجانی بود که بعد از سرگئی کیروف در رأس جمهوری آذربایجان شوروی قرار گرفت و تا تابستان سال 1953 در مقام دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان باقی ماند. درباره باقراف بتفصیل در فصل پنجم سخن گفته شد.

دومین شخص امام مصطفی اف بود. بعد از برکناری و دستگیری باقراف به دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان انتخاب شد. چند سال بعد به ابتکار وی شورای عالی جمهوری آذربایجان قانونی را از تصویب گذراند که بر مبنای آن زبان آذربایجانی رسمیت یافت. این قانون بدون کسب اجازه مسکو تصویب شده بود. بدین سبب خرشچف مصطفی اف را از دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و میرزا ابراهیم اف را از صدارت هیأت رئیسه شورای عالی آذربایجان برکنار کرد.

مصطفی اف از منطقه شمال غربی آذربایجان بود. تخنیکوم (هنرستان) کشاورزی را در شهر زاکاتالا به پایان رساند و بعد دانشگاه کشاورزی را به اتمام رساند. بعنوان متخصص کشاورزی نوع جدید گندم را بوجود آورد و مدارج علمی را پشت سر هم طی کرد تا رتبه آکادمیسین بالا رفت.

مصطفی اف در سالهای جنگ جهانی دوم با اونیفرم نظامی در استان چهارم (رضائیه سابق) آذربایجان خدمت کرد. اکردها، بویژه با محمد قاضی رابطه خوبی برقرار نمود. میر قاسم چشم آذر هم با وی آشنا شد. مصطفی اف در مقام دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان شوروی برای تحصیل مهاجرین، تقسیم منزل میان مهاجرین و دیگر امور معیشتی به مهاجرین کمک شایانی نمود. چشم آذر، میرحیم ولائی، رحیم قاضی بعد از اعزام غلام یحیی و کامبخش برای تحصیل به مسکو، مسئولیت فرقه را بعهده گرفتند. مسئله وحدت فرقه با حزب توده ایران نیز به این سالها تصادف نمود.

چشم آذر در مقابل "وحدت" طلبان مقاومت میکرد. وی بجای وحدت سازمانی دو حزب، وحدت عمل احزاب دمکراتیک (حزب توده، فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان) را مطرح میکرد. طرف مذاکره (حزب توده ایران) نیز انحلال کامل فرقه دمکرات آذربایجان را پیش می کشید. طبری، اسکندری و دیگران مصطفی اف را در موضع گیری سخت چشم آذر متهم می کردند. طبری در (کژراهه خود) چشم آذر را نوکر مصطفی اف می نامد که همه این اتهامات نادرست و غیر رفیقانه است. حالا می بینیم که وحدت عمل بهتر از وحدتی بود که ظاهراً بوجود آمده بود.

### ولی آخوندوف

ولی آخوندوف بعد از مصطفی اف در رأس حزب کمونیست آذربایجان قرار گرفت و هیچ تغییری در مناسبات حزب کمونیست با فرقه دمکرات آذربایجان رخ نداد. غلام یحیی جای چشم آذر را گرفت. بعد از چند سال مذاکرات خسته کننده تنها با حفظ نام فرقه دمکرات آذربایجان وحدت عملی شد. اما موجودیت سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان بنام فرقه دمکرات آذربایجان بقول بابک امیر خسروی به " استخوان در لای زخم " شباهت داشت. آخوندوف از لحاظ اختصاص پزشکی بود. در سالهای دبیر اولی وی هیأتی از مسکو و از لایبزیک به باکو آمدند. ( برای آشتی دادن حزب با فرقه ) و جلسات متعددی تشکیل دادند و کوشیدند اختلاف موجود میان رهبری حزب توده ایران و سازمان ایالتی حزب در آذربایجان را برطرف نمایند. یکبار شاهد آن شدم که آخوندوف ضیافت شامی به افتخار اسکندری رئیس هیأت نمایندگی حزب ترتیب داد. در این ضیافت یکنفر از شبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی حضور داشت. او در صدر میز شام نشسته بود، اجازه سخن گفتن با وی بود. رحمانی صدر جمعیت پناهندگان سیاسی ایران اجازه سخن گفتن گرفت. مثل اینکه اصطلاح آذربایجان جنوبی را بزبان آورد. اسکندری گیلان مشروب را روی میز گذاشت. کم مانده بود که وضع ناجوری پیش آید. اما صدر صحبت را به مسیر دیگری کشاند. ضیافت شام به آرامی پایان یافت. در سالهای دبیر اولی آخوندوف ساختمان سه طبقه ای برای کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان با شرکت خود مهاجرین سیاسی ساخته شد.

### حیدر علی اف

5 سال بعد از سقوط خرشچف میخائیل سوسلف به باکو آمد. آخوندوف از دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان شوروی عزل شد و حیدر علی اف به جای وی انتخاب گردید. حیدر علی اف با شعار مبارزه بر علیه اختلاس و رشوه خواری سر کار آمد. علیه این پدیده های منفی کارزار تبلیغاتی گسترده ای انجام گرفت. حیدر علی اف در سالهای جوانی در سازمانهای امنیتی شروع به کار کرد. بعد از 27 سال کار و تجربه اندوزی با درجه ژنرالی به ریاست کمیته امنیت دولتی آذربایجان رسید و از همین سمت در رهبری حزب کمونیست آذربایجان قرار گرفت. در عرض 13 سال برای آذربایجان کارهای مهمی انجام داد. در پنبه کاری و در کشت انگور موفقیتهای چشمگیری بدست آورد. در

سالهای رهبری وی کارخانه های جدید صنعتی و تأسیسات آب رسانی در باکو احداث گردید. این پیشرفتهای اقتصادی باعث شد که نام جمهوری آذربایجان در میان جمهوریهای پانزدهگانه با احترام یاد شود.

حیدر علی اف نسبت به مهاجرین ایرانی توجه بیشتری مبذول میداشت. با غلام یحیی رابطه خوبی داشت. نیازمندیهای مهاجرین با سرعت برآورده میشد. مسکو هزینه تحصیل بدون کنکور 300 نفر مهاجر و فرزندان آنها را میپرداخت. در سال 1973 این یارانه قطع شد. حیدر علی اف از امکانات جمهوری آذربایجان برای تحصیل 50 نفر از فرزندان مهاجرین را بدون کنکور تأمین نمود. (مهاجرین بعد از یورش به حزب نیز از این سهمیه استفاده کردند.) بعد از انقلاب سال 1979 (بهمن 1357) در رهبری فرقه دمکرات آذربایجان تغییراتی صورت گرفت. لاهرودی به دبیر اولی فرقه انتخاب شد سه ماه بعد غلام یحیی از همه مسئولیتهای خود استعفا داد.

#### استعفای غلام یحیی

در فروردین 1358 (آوریل 1979) پلنوم کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان - سازمان حزب توده ایران در آذربایجان تشکیل شد. پلنوم غلام یحیی دانشیان را مجدداً صدر، امیرعلی لاهرودی را دبیر اول، محمد علی مجیری و لطفعلی اردبیلی را دبیران کمیته مرکزی انتخاب کرد. غلام یحیی که در نتیجه بیماری و کهولت سنی نمی توانست مانند گذشته فعالیت خود را ادامه دهد، دبیران جدید نیز مرتکب اشتباه شدند و شرایط کافی برای فعالیت عملی وی بوجود نیاوردند. .. چنین رفتاری نسبت به وی سبب شد که غلام یحیی قهر کند و از حضور در کمیته مرکزی خود دارای نماید و با نوشتن نامه ای جداگانه به هیأت اجرائیه و حیدر علی اف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی استعفای خود را به شرح زیر اعلام کند.

#### نامه اول

« به کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان - سازمان حزب توده ایران در آذربایجان، در رابطه با حوادث اخیر، بخصوص وجود جو غیر صمیمانه و غیر تشکیلاتی در کار، از صدارت فرقه دمکرات آذربایجان و از عضویت هیأت اجرائیه کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان استعفا میدهم. خواهش میکنم مراتب را به پلنوم کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان اطلاع دهید.

غلام یحیی دانشیان

1979 - 7 - 19

**نامه دوم**

رفیق حیدر علی اف!

در رابطه با یک مسئله ضروری بشما مراجعه می کنم. از اینکه وقت شما را میگیرم عذر می خواهم.

چنانکه میدانید در این اواخر در تشکیلات ما برخی تازگی ها رخ داده است. در هر حال در رابطه با حوادثی که در میهن ما رخ میدهد، در حیات تشکیلاتی ما نیز می بایست تازگیها پیش بیاید.

برخی از رهبران حزب توده ایران بطور کلی تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و بوجود آمدن حکومت ملی تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان را عملی نادرست می دانند. حتی آنرا در راه مبارزه برای آزادی خواهی در ایران زیانبار تلقی می کنند و در این مورد آشکار و نهان اظهار نظر میکنند. این وضع بعد از وحدت بشکل مختلف بروز می کند. آنها موجودیت فرقه دمکرات آذربایجان را برای بهبود مناسبات ایران شوروی مضر میدانند، بدین جهت تصمیم گرفته اند که فعالیت فرقه دمکرات آذربایجان معلق شود. خدمات شما در جلوگیری از این عمل غیر تشکیلاتی کم نبوده است.

وظایفی که از آغاز تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان به من محول شده انجام داده ام. بعد از این نیز انجام خواهم داد. اکنون من به خود اجازه نمی دهم در جلوی چشم من فرقه دمکرات آذربایجان که در راه آن خون بهترین فرزندان آذربایجان ریخته شده است، از میان برود و من در این عمل ضد فرقه شرکت کنم، یا تماشاگر آن باشم.

بنابر این در چنین شرایطی یگانه راه برون رفت از این وضع به توصیه شما نیازمندم و از این به بعد نیز آماده هستم برای زحمتکشانی ایران در حدود امکانات خود خدمت کنم.

با احترام صمیمانه غلام یحیی دانشیان

1979 / 7 / 19

ترجمه از مجله « هارای » شماره 3 سال 2007

مدیر مجله: علیرضا میانالی در کانادا

حیدر علی اف بعد از مرگ برژنف به مسکو منتقل شد ( سال 1982). من با حسن حسن اف دبیر ایدئولوژی کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان به دفتر وی رفتم. او با جمع و جور کردن اشیای شخصی خود مشغول بود. با ایشان خداحافظی کردم و در ضمن گفتم: « رفیق بهتر بود که شما در آذربایجان

می ماندید» وی در جواب گفت: «مأموریت حزب باید اجرا شود.» علی اف به مسکو رفت. با عنوان عضو اصلی هیأت سیاسی و معاون اول صدر شورای وزیران اتحاد شوروی آغاز بکار کرد. او 5 سال کار در رهبری اتحاد شوروی نشان داد که شایستگی آنرا دارد که در رأس اتحاد شوروی قرار بگیرد و از متلاشی شدن اتحاد شوروی جلوگیری نماید. ولی چون با نژاد اسلاو قرابتی نداشت، توسط گورباچف بعنوان "رقیب" کنار گذاشته شد. در آینده خواهیم دید که حیدر علی اف چطور آذربایجان مستقل را از هرج و مرج نجات داد.

### کامران باقراف

کامران باقراف از کادرهای رهبری حزب کمونیست آذربایجان شوروی با انتقال حیدر علی اف به مسکو، به دبیر اولی کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان انتخاب شد.

کامران باقراف انسانی بود فوق العاده شریف و دور از منصب پرستی. با همکاران خود رفتار رفیقانه داشت. میکوشید همه بدون دستور از بالا و با ابتکار خود کار کنند.

من با ابوطالب اف مدیر شبه روابط خارجی کمیته مرکزی برای تبریک به دفتر وی رفتم بعد از تبریک و آرزوی موفقیت از وضع کار ما و از وضع زندگی مهاجرین ایرانی سنوالاتی مطرح کرد و گفت: «لاهرودی حالا درباره احتیاجات سازمان خودتان بگوئید.» من گفتم یک دستگاه اتومبیل، تعدادی میز و صندلی نیاز داریم. فوراً به سید اف صدر شورای وزیران تلفن کرد و گفت: «یک دستگاه اتومبیل در اختیار صدر فرقه قرار دهید. آنها لیستی درباره نیازمندیهای دفتر فرقه دمکرات آذربایجان تهیه خواهند کرد و از طریق شبه روابط خارجی حزب در اختیارتان قرار خواهند داد. کمک کنید احتیاجات ضروری آنها تأمین شود.» ما لیست را به ابوطالب اف دادیم. در عرض چند ماه همه وسائل مورد نیاز را دریافت کردیم و یک دستگاه اتومبیل هدیه کامران باقراف هنوز هم مورد استفاده ما است.

بار دیگر در جلسه بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان با وی ملاقات کردم. در این دیدار وی نشان دوستی خلق ها را با امضای چرنینکو صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی به مناسبت شصتمین سال تولدم به سینه ام نصب کرد و بدین مناسبت باقراف و همه اعضای بورو مرا تبریک گفتند.

در سال 1987 گورباچف حیدر علی اف را از هیأت سیاسی و معاونت صدر شورای وزیران برکنار نمود. در این سالها ارمنه ادعای الحاق قره باغ کوهستانی به ارمنستان را مطرح کردند. شورای ولایت خودمختار قره باغ

صدارت روبرت کوچریان رئیس جمهور کنونی ارمنستان مسئله الحاق را تصویب کرد. شورای عالی ارمنستان این پیشنهاد را از تصویب گذراند. از این تاریخ فاجعه ای در منطقه آغاز شد. در نهایت 7 شهر ( 20٪ اراضی آذربایجان ) تحت اشغال ارمنستان درآمد. اول آذربایجانیهای مقیم ارمنستان ( 200 هزار نفر) از خانه و کاشانه خود رانده شدند و در روزهای سخت زمستان با هزار مشکل خود رابه باکو و سومقائیت رساندند. این صحنه دلخراش سبب شد که عده ای از جوانان شهر سومقائیت با ارامنه ساکن این شهر درگیر شوند.

اما مسکو در قبال بیرون راندن آذربایجانیها از اراضی آبا و اجدادی خود در ارمنستان آب به دهان گرفت. لب از لب باز نمود. این فاجعه با سکوت کامل روبرو شد. اما درگیری در سومقائیت مسکو را نه تنها ناراحت، بلکه عصبانی هم کرد. برای سرکوب "شورش" در سومقائیت یک نیروی ضربتی ارتش فرستاده شد. در عرض چند ساعت "شورش" سرکوب شد و عده ای از شورشیان دستگیر و به زندان مسکو منتقل و دو نفر از آنها به اعدام محکوم شدند. اعدام با سرعت اجرا شد.

### عبدالرحمان وزیر اف

"شورش" سومقائیت به صحنه سازی شباهت داشت که بهانه در دست مسکو شد تا کامران باقروف را کنار بگذارد. شخصی بنام عبدالرحمان وزیراف سفیر شوروی در اسلام آباد پاکستان را بعنوان دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان به باکو بفرستد. مأموریت عبدالرحمان وزیراف موفقیت آمیز نشد. زیرا کار از کار گذشته بود. امواج اعتراض مردم در شهرهای آذربایجان، بویژه باکو و گنجه را فرا گرفته بود. شورای عالی آذربایجان به صحنه بحثهای داغ سیاسی تبدیل شده بود که برای بینندگان تلویزیون تماشائی بود، هم خنده دار و هم فاجعه بار. نمایندگان جبهه خلق و عبدالرحمان وزیراف با تنه زدن یکدیگر را از کرسی خطابه کنار میزدند. آن یکی به ترکی و این یکی (عبدالرحمان وزیراف) نیمه روسی و نیمه ترکی سخن می گفتند.

من هر روز قبل از ظهر به شعبه روابط خارجی می رفتم. بین کارمندان بحثهای طولانی انجام میگرفت. آنها به جز بحث کار دیگری نداشتند. زیرا کار در دستگاه حزب فلج شده بود. مردم عادی و کارگران کارخانه ها میدان لنین (آزادی کنونی) را پر میکردند. شعار مرگ بر « امپراطوری روسیه، قره باغ تن جدا ناپذیر آذربایجان است» را سر می دادند. مرد جوانی بنام نعمت پناه اف کارگر کارخانه ماشین سازی آذربایجان این میتینگ را اداره می کرد. در میدان چادر زده بودند. رهبران میتینگ و عده ای از محافظین آنها شبها در این چادرها

بسر می بردند برخی از کادرهای "سرشناس" مهاجرین ایرانی بعد از یورش نیز از مهمانان شبانه این چادرها بودند.

از آخوندوف مسئول روابط خارجی خواهش کردم با عبدالرحمان وزیراف صحبت کند و از ایشان وقت بگیرد تا ما با وی ملاقات کنیم. عبدالرحمان وزیراف به بهانه زیاد بودن کار از تعیین وقت سر باز میزد. یک روز قبل از ظهر به دفتر او در طبقه چهارم رفتم، دیدم سید اف صدر شورای وزیران آذربایجان در آنجا است. ما همدیگر را میشناختیم. به ایشان گفتم رفیق سید اف در میتینگ علیه رهبران آذربایجان اتهامات عدیده ای اقامه میکنند. چرا در آن میتینگها حاضر نمی شوید و نظریات خود را به اطلاع آنها نمی رسانید؟ البته رهبری دولت و حزب کمونیست آذربایجان چنین امکانی را نداشتند. اداره کنندگان میتینگ به آنها اجازه سخن گفتن در میتینگ را نمی دادند. امکان اعمال زور نیز میسر نبود.

در جریان صحبت در باز شد عبدالرحمان وزیراف مثل اینکه منتظر من بود. مرا برای ملاقات داخل اتاق دعوت نمود. یک میز کوچک در گوشه اتاق کنار پنجره گذاشته بودند. در پشت میز نشستیم و در حدود 10 دقیقه صحبت کردیم. چند موضوع را درباره وضع موجود با ایشان در میان گذاشتم. سه مورد آنرا یادداشت نمود. بعد خواستم درباره وضع فرقه دمکرات آذربایجان صحبت کنم، با معذرت از عدم فرصت صحبت را به وقت دیگری موکول نمود و گفت چند دقیقه دیگر گورباچف با وی تماس تلفنی خواهد گرفت. من با وی خداحافظی کردم. ایشان با رعایت نرم دیپلماتیک مرا تا دم در مشایعت نمود. در آن زمان تظاهرات و میتینگها سراسر آذربایجان را فرا گرفته بود.

در پایان سال 1989 فعالیت ادارات دولتی متوقف شده بود. در جلوی ساختمان بزرگ کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان صدها معترض شب را به روز و روز را به شب میرساندند. کاریکاتور سر گورباچف را در روی سنگ مرمر حک کرده بودند. کسی از کارکنان مسئول و عادی حزبی جرئت نمی کردند. به ساختمان کمیته مرکزی نزدیک شوند.

چند هفته ای بود که پریماکف و دیگر بلند پایگان حزب کمونیست اتحاد شوروی به باکو آمده بودند. آنها هم با مسئولین محلی و هم با سران جبهه خلق مانند رحیم قاضی اف، اعتبار محمد اف، عیسی قنبر اف و دیگران ملاقات می کردند. ولی این ملاقاتها و صحبت ها هیچ نتیجه ای نداشت. چند روز بعد حادثه غیر مترقبه ای رخ داد. بعد از دوازده نصف شب بیستم ژانویه (1990) ارتش شوروی از شمال و شرق وارد باکو شدند. در مسیر راهشان همه را گلوله باران کردند. تانکها اتومبیلهای سواری را زیر میگرفتند و خورد می نمودند. دهها

شهروند کشته و صدها نفر زخمی شدند. فرماندهان ارتش دستور دادند خانه های کنار خیابان رانیز گلوله باران کنند.

همان روز در مسکو بودم، به من خبر دادند که وضع در باکو وخیم است. با آخرین هواپیما به باکو پرواز کردم. وقتی به باکو رسیدم دیدم که فرودگاه، اطراف آن و مسیر راه در دست قیام کنندگان قرار گرفته است. مظفر علی عباسی از مهاجرین بعد از یورش با اتومبیل فرقه دمکرات جلوی فرودگاه در انتظار من بود. سوار ماشین شدیم. بدون مانع به منزل آمدم و شب همین روز شاهد فاجعه تاریخی شدیم که گورباچف در باکو آفرید. در جریان حمله نظامی، به هیچ یک از رهبران جبهه خلق آسیبی نرسید. چند نفر آنها را از جمله ابوالفضل انلچی بیک را مهاجرین ایرانی بعد از یورش در شهرک احمدلی در منزل خود مخفی کرده بودند. همه آنها روز بعد از مخفیگاه خود بیرون آمدند و به سیل خروشان مردم عاصی پیوستند. دو نفر از آنها دستگیر شدند و به زندان لیفارتوی مسکو منتقل شدند. از میدان آزادی تا بالای شهر کنار مقر شورای عالی آذربایجان از دهام مردم موج میزد، بقولی سوزن می انداختی به زمین نمی افتاد.

صدها جوان تحت سرپرستی محمد حاتمی نوار سیاه بدور سرشان بسته بودند و در بالای پله با صف منظم ایستاده بودند. سربازان سرکوبگر گورباچف خود را در پادگانها پنهان کرده بودند تا از دید مردم عاصی دور بمانند. تشییع جنازه از میدان آزادی به سمت پارک بالای شهر شروع شد. مراسم خاک سپاری در بالای پارک شهر انجام گرفت.

(حاشیه:- محمد حاتمی فرزند فرضی حاتمی مهاجر سیاسی از حومه آستارا فارغ التحصیل دانشگاه باکو، دکترای ادبیات، پایه گذار محفل مخفی چنلی بئل، یکی از بنیان گذاران جبهه خلق بود. او در تشکیل میتینگها نقش بزرگی داشت. صدها جوان آذربایجانی دور او جمع شده بودند. وی تا سقوط حکومت شوروی در آذربایجان فعالترین عضو جبهه خلق بود. بعد از تشکیل حکومت جبهه خلق بتدریج از چشم رهبران افتاد، طولی نکشید خانه نشین شده و خود را از سیاست کنار کشید.)

عبدالرحمان وزیراف بعد از حادثه 20 ژانویه با هواپیمای نظامی به مسکو رفت و برای همیشه در آنجا ماندگار شد.



### ایاز مطلب اف

ایاز مطلب اف از جانب مسکو به دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان و حسن حسن اف به صدارت شورای وزیران آذربایجان منتصب شدند. ادارات دولتی و سازمانهای حزبی بعد از این حادثه فعالیت عادی خود را از سر گرفتند. اما این آرامش بعد از طوفان بود. رهبران جبهه خلق و دیگر سازمانهای مخالف دولت شوروی هر یک به گوشه ای رفته و در انتظار موج دیگری نشستند. تلاطم هولناکتر برای موجودیت اتحاد شوروی در 19 اوت 1991 در مسکو آغاز گردید.

رهبران اتحاد شوروی با استفاده از عدم حضور گورباچف در مسکو کمیته فوق العاده ای تحت رهبری یانایف معاون رئیس جمهور اتحاد شوروی را تشکیل دادند. بدستور این کمیته در سرتاسر مسکو حکومت نظامی اعلام شد. تانکها و زره پوشهای نظامی خیابانهای مسکو را زیر کنترل خود در آوردند. گریچکوف رئیس ک.گ.ب برای دیدار با گورباچف به کریمه استراحتگاه وی رفت. نه دیدار وی با گورباچف و نه عملیات نظامی در مسکو نتوانست کارائی از خود نشان دهد. جوانان بدون اسلحه، خود را به بالای تانک می رساندند و سرنشینان تانک را بدون مقاومت خلع سلاح می کردند.

جلوی شورای عالی اتحاد شوروی به سنگربندی تبدیل شد. 23 اوت حکومت نظامی لغو گردید، بوریس یلتسین بالای تانک رفته و پیروزی خود را اعلام نمود. همه اعضای کمیته فوق العاده دستگیر شدند. فردای آنروز میتینگ عظیمی در مرکز مسکو تشکیل و شواردناده نیز در آن میتینگ شرکت کرد. رهبران جبهه خلق با یک هیأت به مسکو رفتند و در تظاهرات شرکت نمودند و پرچم آذربایجان را به اهتزاز در آوردند. بدین وسیله یخ آرامش نوب شد، تظاهرات در باکو از سر گرفته شد. یک سال بعد فرماندهان شبه نظامیان تانکها را از جبهه جنگ (قره باغ) خارج کردند و کوچ و خیابانهای باکو را زیر نظارت خود در آوردند. تظاهر کنندگان شیشه های ساختمان شورای عالی را با سنگ و آهن پاره خورد کردند و ایاز مطلب اف را وادار به استعفا از مقام ریاست جمهوری نمودند. وی استعفا داد و اما جبهه چی ها نتوانستند حکومت را بشکل کامل بدست بگیرند. یعقوب محمد اف رئیس شورای عالی آذربایجان شد. دو هفته بعد با رأی گیری در شورای عالی مطلب اف مجدداً در مقام ریاست جمهوری ابقاء شد. اما این ابقا بیش از یکروز دوام نیاورد. مطلب اف مانند وزیراف با هواپیمای نظامی به مسکو رفت و تاکنون در آنجا اقامت دارد. دادستان کل آذربایجان اقامه دعوی نمود، وی هم اکنون به اتهام "خیانت" به دولت تحت تعقیب می باشد.

## تجاوز ارمنستان علیه آذربایجان

فقدان رهبری، ارتش منظم و یکپارچه در آذربایجان فرصت مساعدی برای ارمنستان بود. رهبران ارمنستان با پشت گرمی حکومت گورباچف ( نظریان مشاور سیاسی و آقامبکیان مشاور اقتصادی گورباچف بودند ، بدین وسیله آنها روی گورباچف تأثیر زیادی داشتند.) از این فرصت استفاده کردند. گام به گام به جلو رفتند، نسل کشی خوجالی بشکل وحشیانه صورت گرفت. فرودگاه خوجالی بدست ارمنی ها افتاد. در جریان مذاکره بین آذربایجان و ارمنستان به میانجیگری رفسنجانی در تهران شهر شوشا و کمی بعد تنگه لاجین از جانب ارتش ارمنستان اشغال شد.

در این گیر و دار، در آذربایجان انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. ابوالفضل علی اف ( ائلچی بیگ) در ژوئیه 1992 به ریاست جمهوری برگزیده شد. اما هرج و مرج در آذربایجان، بویژه در باکو به اوج خود رسید. تانکها را از جبهه های جنگ بیرون میکشیدند و برای برقراری نظم به باکو می آوردند. صورت حسین اف فرمانده شبه نظامیان منطقه گنجه و آغدام به تنهائی قدرت نمائی میکرد. در چنین وضعی در یکی از روزهای آوریل ارمنی ها به آسانی کل بجر را اشغال نمودند. قره باغ کوهستانی به ارمنستان ضمیمه شد.

حکومت جبهه خلق برای سرکوب صورت حسین اف به گنجه نیرو فرستاد، اما در دروازه شهر شکست خورد و صورت حسین از پیروزی هایش نیرو گرفت. و حمله به باکورا آغاز کرد. تانکهای وی تا منطقه نوائی چند کیلو متری باکو رسیدند. در این گیر و دار جبهه چی ها به عجز خود پی بردند و ناچار شدند حکومت را به حیدر علی اف تحویل دهند. حیدر علی اف به ریاست شورای عالی آذربایجان انتخاب شد. عملاً اداره کشور را بدست گرفت. ابوالفضل علی اف ( ائلچی بیگ) شب هنگام با هواپیمای ریاست جمهوری باکو را ترک کرد. هواپیمای حامل وی در فرودگاه نخجوان به زمین نشست. او راهی زادگاه خود قزیه «کلکی» در اردوباد شد و در آنجا اقامت گزید. بعد از چهار سال به باکو برگشت. در طول این چهار سال حوادث جالبی رخ داد. حیدر علی اف در میتینگ چند صد هزار نفری سخنرانی کرد. مردم آذربایجان او را می شناختند و می دانستند که او تنها شخصیتی است که می تواند آرامش را به کشور برگرداند. و لذا او با پیگیری و با حرکت قطعی در کوتاهترین مدت زمانی امنیت را برقرار نمود.

ارمنی ها در این مرحله آشوبگری بخشهای منطقه جبرائیل، قبادلی، فضولی، زنگلان و آغدام را اشغال نمود و بدین ترتیب حدود بیست درصد خاک آذربایجان اشغال و قریب به یک میلیون ساکنین این مناطق خانه و کاشانه خود

را ترک نموده و در چادرها سکونت کردند. آخرین نبرد در منطقه فضولی رخ داد. حیدر علی اف با قطار به جبهه رفت. در این سفر شبه نظامیان آذربایجان قسمتی از منطقه اشغال شده فضولی را پس گرفتند.

حیدر علی اف برای باز گرداندن حکومت قانون، قیام پلیس ویژه تحت فرماندهی روشن جواد اف را خواباند، در جریان زد و خورد روشن جواد اف کشته شد، پلیس ویژه تسلیم گردید. صورت حسین اف بعنوان نخست وزیر از تبعیت حیدر علی اف سر باز زد، اما نتوانست مقاومت کند و ناچار پا به فرار گذاشت و در روسیه مخفی شد. رحیم قاضی اف که در جریان اشغال شوشا وزیر دفاع آذربایجان بود دستگیر و زندانی شد.

حیدر علی اف شبه نظامیان را خلع سلاح نمود. اسکندر حمید اف وزیر کشور در حکومت جبهه خلق و برادرش دستگیر شدند. حیدر علی اف ارتش نظامی را پایه گذاری نمود. با ارمنستان قرارداد آتش بس امضاء نمود، بعد از تحکیم حکومت خود با کنسرسیوم نفت قرارداد استخراج نفت دریای خزر را به امضاء رساند و بدین طریق راه برای رشد اقتصادی در آذربایجان باز شد. آذربایجان در عرض چند سال از حیث رشد اقتصادی بعد از روسیه و قزاقستان در ردیف سوم قرار گرفت.

### فرقه دمکرات آذربایجان و حکومت جبهه خلق

این واقعیت که حزب کمونیست اتحاد شوروی به احزاب کمونیستی، کارگری و نهضت‌های رهائی بخش کمک‌های بی شائبه ای انجام می داد، گزافه گوئی نیست.

اینهمه واقعیتی است که فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران در مهاجرت کمک‌هایی از شوروی دریافت میکردند. مهاجرین از حق استراحت، تحصیل و دریافت خانه مجانی برخوردار بودند. کمک‌ها نه تنها برای مهاجرین ایرانی، بلکه برای مهاجرین یونانی و شیلی نیز داده میشد. اگر این کمک‌ها نبود، هیچ یک از سازمانها در مهاجرت نمی توانستند موجودیت خود را حفظ کنند و برای مبارزه آماده شوند.

جبهه خلق به اصطلاح کنونی با انقلاب "مخملی" یعنی بدون خونریزی، حکومت را بدست گرفت.

جمع کردن عده ای از روشنفکران و ازده مهاجر ایرانی آذربایجانیاولین اقدام ضد فرقه ای جبهه خلق محسوب میشود. کوشش برای ضبط دفتر فرقه دمکرات آذربایجان دومین اقدام خصمانه حکومت جبهه خلق، شخص انلچی بییک، پناه حسین اف و فرج قلی اف بود. در تلویزیون باکو نمایشنامه ای به تماشا گذاشتند که قهرمان اصلی آن انلچی بییک بود. در حدود 20 - 30 نفر به

اصطلاح روشنفکر تربیت شده دوران حکومت شوروی مخالفین سر سخت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان بودند. چند نفر شاعر و چند نفر کارمند علمی آکادمی علوم آذربایجان در یمین و یثار رئیس جمهور نشسته بودند. اینها خود را ولی و وصی مردم آذربایجان " جنوبی " جا می زدند و یا با آه و ناله آراز را به قلب دو شقه شده تشبیه میکردند. بدین وسیله زندگی مرفه برای خود جمع و جور کرده بودند و این روشنفکران و ازده مثل همیشه با تغییر اوضاع مانند بوقلمون رنگ عوض میکردند و میکنند. زمانی یکی تاریخ حزب کمونیست را می نوشت و دیگری اشعار تمجید آمیز می سرود، برخی از این و از دگان با چند نفر از رهبران حزب توده بساط دوستی پهن میکردند، به عضویت رهبری حزب توده ایران برگزیده میشدند. به محض دستگیری رهبران حزب، بویژه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی این و از دگان از عضویت در حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان امتناع ورزیدند.

آنها در جلسه در دفتر فرقه دمکرات آذربایجان اصرار میکردند تا رهبری فرقه با انتشار بیانیه جدائی خود را از حزب توده ایران اعلام نماید. اما آنها نتوانستند به این هدف دست یابند. از آن زمان سالها و روزها میگذرد و اقیتهای تاریخی رو میشود و آنان که با ایمان و اعتقاد در صف مبارزین قرار گرفته بودند، علیرغم مشکلات راه خود را ادامه دادند و میدهند.

ابوالفضل انلچی بیک نتوانست با کاروان این و از دگان تا آخر برود. بنابر این راه دیگری علیه فرقه دمکرات آذربایجان انتخاب کرد، یعنی منبع درآمد فرقه را خشکاند. اما باز از این طریق نیز به هدف ضد فرقه ای نائل نشد. ما 5 دستگاه اتومبیل سواری، یک دستگاه اتوبوس و تعدادی صدوق آهنی و دیگر وسائلی که داشتیم فروختیم و با پول آن به نشر روزنامه آذربایجان و « مهاجر » ادامه دادیم و نگذاشتیم چراغ فرقه دمکرات آذربایجان که بنیانگذار آن پیشه وری بود، خاموش شود.

فرج قلی اف سرپرست جبهه خلق به رئیس شورای شهر باکو دستور داد تا ساختمان فرقه دمکرات آذربایجان را رسماً در اختیار جبهه خلق بگذارد و چنین هم شد. نامه رسمی از شورای شهر فرستاده شد تا ما ساختمان را تخلیه کنیم و آنرا به جبهه خلق تحویل دهیم. این سومین اقدام حکومت جبهه بود که می خواست از این طریق کلک فرقه را در مهاجرت بکند. اما بیک ها اشتباه می کردند. ما در مقابل هر سه اقدام ضد فرقه جبهه چی ها مقاومت کردیم و در نهایت امر پیروز شدیم.

فرقه دمکرات آذربایجان نامه 5-6 صفحه ای به رئیس جمهور انلچی بیک نوشت. در پایان نامه آمده بود، عالی جناب « ... مردم تبریز تحت فرماندهی سردار ملی ( ستار خان ) یونجه خوردند و مشروطه را به پیروزی نهائی رساندند.

ما فرزندان ستارخان در آذربایجان مستقل بونجه خواهیم خورد تا فرقه شهید پرور خود را از گزند نامردان حفظ خواهیم کرد...» این نامه رابه مشاور رئیس جمهور دادیم. او نامه را گرفت و گفت یک هفته بعد بیائید جواب نامه را بگیرید. هفته بعد در موعد مقرر پیش مشاور رفتیم. او بما گفت که بروید پاسپورت تبعیت جمهوری آذربایجان را بگیرید. بعد اگر میخواهید حزب تشکیل دهید و یا با هر حزبی که میخواهید همکاری کنید. او مضافاً گفت سفارت ایران اعتراض می کند که چرا به کمونیستها اجازه فعالیت میدهید. من از این سخن آتش گرفتم و فریاد زدم که ما از عقیده خود دست بردار نیستیم، حتی اگر ما را حلق آویز هم بکنند. وی از گفته خود پشیمان شد. از کشوی میز کتابی را برداشت و گفت من این کتاب را به فرقه دمکرات آذربایجان حصر کرده ام. خود منم کمونیست هستم. من در جواب گفتم شما اکنون نویسنده این کتاب نیستید. امروز شخص دیگری هستید. بلند شدیم، آمدیم بیرون.

برای مقابله با این عمل خودسرانه نامه ای با امضاء هیأت اجرائیه فرقه دمکرات آذربایجان به عنوان مقامات بالا ( علی کریم اف دبیر دولتی در دستگاه ریاست جمهوری، عیسی قنبراف رئیس مجلس، الیاس اسماعیل اف وزیر دادگستری، عبدالله الله وردی اف وزیر کشور، طاهر کریملی رئیس دیوان عالی، پناه حسین اف نخست وزیر، امام مصطفی اف صدر شورای ریش سفیدان) نوشتیم. اما کسی گوش شنوائی نداشت. جبهه چپ ها مست از قدرت برای ضبط ساختمان فرقه دمکرات آذربایجان هر روز افراد مسلح را به دفتر فرقه می فرستادند و تهدید می کردند که ساختمان را تخلیه و آنجا را ترک کنیم.

آخرین بار رئیس حسابداری جبهه خلق همراه چند نفر اونیفورم پوش و پلیس به دفتر فرقه آمد. ما در سالن بزرگ جلسه داشتیم. آنها نشستند و صحبتهای ما را شنیدند، بلند شده و پیش از رفتن به ما گفتند اینجا آدمهای خوب و با تجربه نشسته اند. شما می توانید بما کمک کنید و در هنگ سربازخانه تازه تشکیل شده در منطقه نوائی حومه باکو حاضر شوید، با جوانان شبه نظامی ما صحبت کنید تا روحیه آنان بالا برود. ما موافقت خود را اعلام کردیم. آنها رفتند. پلیس پا نگهداشت، از آمدن خود اظهار پشیمانی نمود و گفت اگر می دانستم اینها برای این مقصد ( ضبط ساختمان) به اینجا می آیند. من اصلاً با آنها نمی آمدم.

روز بعد از دفتر ریاست جمهوری تلفن کردند و گفتند که لیست اسامی اعضای فرقه نزد ماست، اگر برای رفتن به جبهه آمادگی دارید بیائید صحبت کنیم. من از فرصت استفاده کرده، با عجله به دفتر ریاست جمهوری رفتم. در طبقه ششم وارد اتاقی شدم. یک سرهنگ و یک نفر جوان غیر نظامی لیست و نامه ضمیمه را به من نشان دادند. من آمادگی خود را برای رفتن به جبهه قره باغ اعلام کردم و باز با استفاده از این فرصت به طبقه چهارم رفتم و نامه ای را که

به نام علی کریم اف دبیر دولتی نوشته بودم خواستم به او تقدیم کنم، اما او در اتاق کار خود نبود. به اتاق دستیار رئیس جمهور رفتم، او با تلفن صحبت می کرد. نامه را به او دادم و گفتم که اینجا کشور موزامبیک نیست. میهن نظامی و خاقانی است. میخوانند با زور ساختمان فرقه دمکرات آذربایجان را از دست ما بگیرند. او نامه را گرفت و شماره تلفن ما را روی همین نامه نوشت و گفت که حتماً نامه را به علی کریم اف می رسانم. من به محل کارم برگشتم. فردای آنروز حکومت جبهه خلق سقوط کرد، شبه نظامیان صورت حسین اف وارد باکو شدند.

### پایان سخن

### قرن ۲۰ و ملت های « غیر تاریخی »

قرن ۲۰ نسبت به قرن گذشته خصوصیات چند جانبه داشت.

1- سقوط امپراطوری های اطریش، عثمانی و روسیه در دومین دهه قرن

۲۰،

2- متلاش شدن سیستم استعماری در نیمه دوم قرن ۲۰.

3- متلاش شدن اتحاد شوروی و تجزیه یوگسلاوی در دهه پایانی قرن ۲۰.

4- تشدید مبارزه برای دست یابی به حقوق ملی در کشورهای کثیرالمللی

خاور میانه

امپراطوری های قدرتمند در قرون متمادی ملل و اقوام ضعیف را تحت

سیطره خود در میاوردند و بر آنها حکومت میکردند.

با گذشت زمان تمرکز قدرت در دست امپراطور قدرتمند به پایان رسید

بدین سبب در قرن ۲۰ قدرتمندترین امپراطوری ها در اروپا و آسیا متلاش شدند

و از بین رفتند. ملل و اقوام بقول هگل « غیر تاریخی » ( فاقد حکومت ) اولین

بار حکومت های ملی خود را تشکیل دادند. و در صفوف کشورهای تاریخ ساز

قرار گرفتند: چنین شد در اروپای شرقی یعنی مجارستان چک و اسلواکی (بعداً

اسلواکی نیز مستقل شد) فنلاند و کشورهای کوچک کرانه دریای بالتیک اولین

بار به استقلال ملی دست یافتند. لهستان امکان یافت استقلال خود را باز یابد.

بدین وسیله کشورهای کوچک در اروپا با کشورهای بزرگ هم ردیف شدند.

اطریش با از دست دادن مستعمرات خود در صفوف کشورهای کوچک اروپا

قرار گرفت. گرچه روسیه با استقلال مستعمرات اروپائی خود مخالفت نکرد اما

قفقاز و آسیای مرکزی را با اهدای خود مختاری سیاسی و فرهنگی به اتحاد جماهیر شوروی باز گرداند.

عثمانی ها همه مستعمرات خود را از دست دادند و در آسیای صغیر کشوری بنام ترکیه بوجود آوردند. مستعمرات ترکیه در کشورهای عربی خاور میانه تحت قیمومیت انگلیس و فرانسه در آمدند. این کشورها نیز دودهه بعد به استقلال کامل نایل آمدند.

در شصتمین دهه قرن ۲۰ سیستم استعماری در سراسر جهان از میان رفت دهها کشور بعد از قرنها موجودیت خود را بعنوان دولتهای مستقل اعلام نمودند و عضویت سازمان ملل در آمدند.

در آخرین دهه قرن ۲۰ اتحاد شوروی متلاش شد. ملت های غیر روس به استثنای مسلمانان اورال و قفقاز شمالی (17 میلیون) به کشورهای مستقل تبدیل شدند. اکرائین و بیلاروس (روسیه سفید) قفقاز و آسیای مرکزی در شرق و جنوب روسیه اولین بار در تاریخ 2500 ساله خود بعنوان دول مستقل ( ۵ کشور در آسیای مرکزی 3 کشور در قفقاز) در ردیف ملل مستقل قرار گرفتند. یوگسلاوی تنها کشور اروپائی است که با مداخله نیروی هوائی ناتو تجزیه شد ملل غیر صرب ( مسلمانان و کاتولیک ها ) کشورهای مستقل خود را تشکیل دادند. بدین طریق شمار کشورهای مستقل در جهان به ۱۹۰ رسید و این کشورها علیرغم وابسته گی های اقتصادی و مالی از دول بزرگ جهان در سازمان ملل متحد عضویت دارند.

در قاره آسیا هندوستان، ایران، ترکیه، سوریه و عراق تنها کشور کثیرالملله ای هستند که حق تعیین سر نوشت ملل و اقوام در این کشورها به مثابه مشکل قرن 21 پا برجا است بدیهی است که بدون دست یابی « ملل غیر تاریخی» به حقوق ملی خود ثبات پایدار در این منطقه بر قرار نخواهد شد. برای حل این مشکل چند عامل موجود است.

#### 1- عامل اقتصادی:

الف - کشورهای این منطقه از لحاظ اقتصادی در ردیف کشورهای در حال توسعه قرار دارند.

ب - اقتصاد این کشورهای نفت خیز از جمله ایران 80 % به صدور نفت وابسته است.

پ - این کشورها فاقد تکنولوژی مدرن هستند. بدین جهت در تولید محصولات صنعتی قدرت رقابت با کالاهای وارداتی را از دست داده اند.

ج - در رابطه با عوامل بالا کارخانه ها و کارگاههای تولید کالاهای مصرفی ور شکست میشوند و سطح اشتغال پائین میآید، افزایش در آمد ملی هر سال کمتر میشود. شاخص بیکاری بالا میرود و در صد زیر خط فقر افزایش می

یابد، پول بدون پشتوانه کالا در بازار روبه افزایش میگذارد. تورم، در آمد نا چیز اهالی کم در آمد را میخورد و زندگی را برای اکثریت مزد بگیر دشوار تر می کند.

### عامل سیاسی

الف - وجود حکومت مستبد، سرکوب خواستها سیاسی و ملی.  
ب- بقایای روحیه عظمت طلبی هم در سطح حاکمیت و هم در سطح جامعه.  
پ- عدم درک اوضاع جهان کنونی در تمام سطوح از بالا به پایین.  
ج- تاثیر منفی قدرت های منطقه و جهان در امور تک تک کشورهای

کثیر الملله

بدین طریق این دو عامل ( عامل اقتصادی و عامل سیاسی) در حل مشکل ملت ها و اقوام «غیر تاریخی» نقش تعیین کننده ایفا می کند. زیرا کشورهای کثیر الملله خاورمیانه از اروپای صنعتی، از اروپای صاحب تکنولوژی مدرن، از اروپای عصر انقلاب انفرماتیک نه تنها سالها بلکه قرنها عقب و عقب تر هستند تازمانیکه این عقب ماندگی موجود است نه استبداد جای خود را به دموکراسی خواهد داد نه ملت های غیر تاریخی به حقوق ملی خود دست خواهند یافت.

با نگاه گذرا به گذشته و حال کشورهای منطقه نشان میدهد که کردها در ترکیه، در سوریه، در عراق ( معلوم نیست بعد از خروج آمریکا از عراق وضع کردهای شمال عراق چه شکلی به خود خواهد گرفت). ترک ها کردها ترکمن ها بلوچ ها، عرب ها و گیلک ها در ایران در آینده نزدیک نخواهند توانست از حقوق ملی خود بهره مند شوند.

### پس چه باید کرد؟

با توجه به مشاهدات 65 ساله خود، با استناد به تحقیقات علمی و سیاسی و با استناد بر اطلاعات نسبتاً وسیع در امور بین المللی باید برای دست یابی به اهداف بالا هم از خشونت فیزیکی (ترور و عملیات مسلحانه) و هم از خشونت لفظی دوری جست، راه مبارزه مسالمت آمیز را در پیش گرفت، روی مسئله فدرالیزم و یا خود مختاری فرهنگی پا فشاری نمود و شعاری را انتخاب نمود که همه ملل و اقوام ساکن ایران اعم ملت حاکم و زبان حاکم و ملل تحت ستم در یک جبهه قرار گیرند، اعتماد و حسن نیست میان آنان بر قرار شود. تا شاید اعتماد متقابل بتواند به نتیجه مطلوب در جهت آزادی سیاسی و حقوق ملی منجر شود.



فرقه دمکرات آذربایجان در این سمت حرکت می‌کند و در سایت انترنتی خود آن را تبلیغ می‌کند.

چپ‌ها در روند این پدیده تاریخی چه نقش داشته‌اند؟ خواننده ضمن مطالعه این نوشته‌ها با یک واقعیت نا مطلوب روبرو خواهند شد.

اول چپ ایران در رابطه با مسئله حقوق ملت‌های ایران با نیروهای راست افراطی عملاً در یک سنگر قرار دارند.

دلایل - به نظر آنها طرح مسئله اقوام بویژه ترک‌های آذربایجان بورژوازی ملی ایران را از جبهه واحد ضد امپریالیستی دور خواهد ساخت.

دوم - مسئله حقوق ملت‌ها و اقوام در مبارزه ضد امپریالیستی و دمکراتیک جنبه فرعی دارد و طرح آن اتحاد نیروهای ملی را تضعیف می‌نماید.

در جلسات هیأت اجرائیه مسئله تأمین وحدت سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران روی همین مسئله اصرار میشد که فرقه دمکرات آذربایجان باید منحل شود و حزب توده ایران بعنوان حزب سراسر ایران بتواند با نیروهای ضد امپریالیستی از جمله با بورژوازی ملی ایران همکاری کند در کنفرانس وحدت انحلال فرقه دمکرات آذربایجان عملی شد نام آن بشکل فورمال حفظ گردید. بعد از انتقال رهبری حزب به ایران نام صوری آن نیز عملاً حذف گردید و در سراسر آذربایجان کار و فعالیت بنام حزب توده ایران صورت گرفت. اما هیچ یک از نیروهای غیر مارکسیستی از جمله بورژوازی ملی نه تنها با حزب توده ایران همکاری نکردند بلکه آنرا سرکوب نمودند.

این موضوع بر می‌گردد به ریشه دار بون استبداد فکری در ایران. استبداد هزاران سال در ایران حکمرانی کرده است و اکنون نیز حکمرانی میکند. استبداد فکری نه تنها در سطح بالای حکومتی حاکم است بلکه در سطح پائین جامعه، در تک - تک خانواده حاکم است. در رهبری حزب دو نفر شاهزاده ( اسکندری و کام بخش) دو نفر آیت الله زاده (کیانوری و طیری) یک نفر مالک (رادمنش) دو نفر روشنفکر مستبد (قاسمی و فروتن) قدرت را در میان خود تقسیم کرده بودند اینها تا آخر عمر در رهبری ماندند هم در امور سازمانی و

هم در امور اقوام و ملت تفکر استبدادی را مورد بهره برداری قرار دادند. سیستم تک حزبی طبقه کارگر بعد از سرکوب قیام سوسیالیست‌های انقلابی در روسیه شوروی برقرار شد، اکثر احزاب مارکسیستی از حزب کمونیست اتحاد شوروی تأسی کردند. مارکسیست‌های ایران در این مورد جای خواص خودشان را داشتند. اصرار انحلال سازمان ملی فرقه دمکرات آذربایجان نیز از همینجا سرچشمه می‌گرفت حالا نه شوروی وجود دارد نه آزادی‌های بورژوازی و نه خود بورژوازی ملی در ایران موجود است. فعالیت همه

احزاب مانند همیشه ممنوع است. بقایای احزاب و شخصیت‌های سیاسی در خارج از ایران فعالیت می‌کنند. همه گرایش‌های سیاسی و ملی در محیط مهاجرت با هم در حال ستیز به سر می‌برند.

نتیجه‌ای که میتوان از این بحث گرفت شکستن دگم و دور انداختن جزم اندیشی است.

در جهان به هم پیوسته و از هم وابسته گروه‌های ملی و طبقاتی بدون در نظر گرفتن دگم‌های گذشته سازمان‌های سیاسی و ملی خود را تشکیل می‌دهند و از این طریق دست به شکل‌سازمانی و تبلیغ آرمان‌های خود می‌زنند غیر از این راه دیگری وجود ندارد.

### منابع

کتابها و اسنادی که در تنظیم این نوشته‌ها مورد استفاده قرار گرفته است.

- 1- آرشیو فرقه دمکرات آذربایجان
- 2- آرشیو حزب توده ایران
- 3- آرشیو احزاب سیاسی جمهوری آذربایجان
- 4- شهریورین اون ایکی سی ( ۱۲ شهریور )  
مرکزی تبلیغات شعبه سینین نشریه سی تبریز ۱۳۲۵
- 5- قیزیل صحیفه لر ( صفحات طلایی )  
آذربایجان خلقینین ملی آز ادلیق مبارزه سی تاریخیندن  
تیریز علمیه مطبعه سی ۱۳۲۵
- خاطرات دکتر سلام الله جاوید - باکی 2003
- 7 - خاطرات پیشه‌وری - باکی 2005
- 8 - خاطرات غلام یحیی - باکی 2006
- 9 - سندلر مجموعه سی آذربایجان ملی مجلسی و آذربایجان ملی  
حکومتینین سندلری  
فرقه نشریه ۱۹۸۰
- 10- لاهرودی سچیلیمیش مقاله لر - باکی « نورلان » 2004
- 11- اکرم رحیم لی - گونی آذربایجان ملی دمکرات حرکاتی
- 12 - فریدون کشاورز - من متهم می‌کنم - ژانویه ۱۹۷۸
- 13 - ناصر زلال - گذر از گذشته‌ها - تبریز ۱۳۸۱
- 14 - اسناد پلنوم ۱۸ کمیته مرکزی حزب توده ایران ۱۳۶۲

- 15 - بابک امیرخسروی  
نظر از درون به نقش حزب توده ایران  
نشر مؤسسه تحقیقات و انتشارات دیدگاه ۱۳۷۵
- 16 - غلامحسین فروتن یادهایی از گذشته  
بکوشش: علی دهباشی
- 17 - نگاهی از درون به جنبش چپ ایران  
گفتگوی حمید شوکت  
با مهدی خانبابا تهرانی ۱۳۸۰
- 18 - گفتگو با کورش لاشائی  
نگاهی از درون به جنبش چپ ایران  
حمید شوکت نشر اختران ۱۳۸۱
- 19 - خاطرات اردشیر آوانسیان  
ناشر نشر مگره ۱۳۷۶
- 20 - اعترافات سران حزب توده ایران  
مؤسسه فرهنگی - انتشارات نگره ۱۳۷۵
- 21 - حزب ایران - مجموعه از اسناد بیانیه ها ۱۳۴۲ - ۱۳۲۲  
به کوشش مسعود کوهستان نژاد  
تهران مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه ۱۳۷۹
- 22 - گذشته، چراغ راه آینده  
نشر از جامی
- 23 - خاطرات ایرج اسکندری  
مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۲
- 24 - و - ای - لنین ملی سیاست و پرولتار بین الملل چیلگی مسئله لری
- 25 - غانله آذربایجان - خان بابائی  
چاپ چاپخانه حیدری ۱۳۷۵
- 26 - خاطرات نورالدین کیانوری  
مؤسسه تحقیقات و انتشارات دیدگاه  
تهران ۱۳۷۱
- 27 - روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی  
علی مرشدی زاد  
نشر مرکز ۱۳۸۰
- 28 - ایران بین دو انقلاب  
بیرواند آبراها میان  
نشر «نی»

- 29 - چپ در ایران  
بروایت اسناد ساواک
- 30 - عنکبوت سرخ  
مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات  
تهران - آذر ماه ۱۳۷۸
- 31 - سبلان بابک مشکین  
مقصود اثنی عشری خیابوی  
انتشارات باغ اندیشه ۱۳۸۰
- 32 - آذربایجان در ایران معاصر - ترجمه فارسی  
تهران انتشارات طوسی تورج اتابگی ۱۳۷۶
- 33 - آذری زبان باستان آذربایجان  
احمد کسروی  
مؤسسه مطبوعاتی شرق
- 34 - عبور از استبداد مرکزی  
علی مرادی مراغه ای  
نشر واحد ۱۳۸۲
- 35 - ما و بیگانگان  
سرگذشت  
نصرت الله جهانشاهلو  
اوت ۱۹۸۲
- 36 - نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان - ترجمه فارسی  
ریچارد کاتم، ناتالیا گریگوروا، دیوید رابرتون  
نشره نی تهران ۱۳۷۹
- 37 - ایران و جنگ سرد - بحران آذربایجان ( ۲۵ - ۱۳۲۴ )  
لوئیس فاوست  
دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۱۳۷۴
- 38 - کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده ایران  
احسان طبری
- 39 - فعالیتهای کمونیستی در دوران رضا شاه ( ۱۳۱۰ - ۱۳۰۰ )  
انتشارات سازمان اسناد ملی ایران
- 40 - سیاست و سازمان حزب توده  
از آغاز تا فروپاشی  
مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی  
تهران ۱۳۷۰

- 41 - زبان ترک های تهران  
عباس داورینا  
انتشارات اندیشه ۱۳۸۵
- 42 - گوشه هائی از تاریخ آذربایجان  
گفتگوئی با یکی از سران فرقه دمکرات  
به کوشش دکتر حسین یحیائی انتشارات زاگرس
- 43 - آذربایجان - در گذرگاه تاریخ  
گفتگو با استاد م. ع فرزانه  
با کوشش دکتر حسین یحیائی ۲۰۰۶
- 44 - فدرالیسم دکتر حسین یحیائی ۲۰۰۵
- 45 - نامه های خلیل ملکی  
امیر پیشداد  
محمد همایون کاتوزیان  
نشر مرکز - تهران  
رضا قدسی
- 46 - ایران در قرن ۲۰  
تاریخ سیاسی به زبان روسی  
« مسکو علم » ادبیات شرق ۱۹۹۴
- 47 - استالین - قفقازیان کبیر - به زبان روسی  
م. اسد بیگ  
باکو نورلان ۲۰۰۳
- 48 - میرجعفر باقراوف « ças pik » بزبان روسی  
آدگوزه ل محمداوف  
باکو ۲۰۰۵
- 49 - مجله « گفتگو » شهریور ۱۳۸۳ تهران  
شماره ۴۰ مدیر مسئول مراد تقفی
- 50 - زندگی نامه مظفر فیروز به کوشش علی دهباشی تهران ۱۳۸۰
- 51 - سرنوشت تاریخی حزب توده ایران  
بابک امیرخسروی  
بهمن ۱۳۶۵
- 52 - 21 آذرین ۶۰ ایلیگی مناسبتیله باکی نورلان ۲۰۰۴
- 53 - سخنی چند درباره تجربه تاریخی پرولتاریا  
( سر مقاله روزنامه ژن مین ژبیاد ) ۱۳۳۷
- 54 - باز هم سخنی چند در باره تجربه تاریخی پرولتاریا

مقاله در ژن مین ژبیاد  
55 – گزارش میخائیل سوسلف به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست  
اتحاد شوروی  
۱۴ نوامبر ۱۹۹۴